راهنمای کتاب مقدس

نوشتهٔ: هنری هَلی

ترجمهٔ: جسیکا باباخانیان
سابرینا بدلیان
ادوارد عیسی‌بیک

زیرنظر کشیش ساروخاچیکی

این کتاب ترجمه‌ای است از کتاب

Halley's Bible Handbook

که با اجازه رسمی ناشر متن انگلیسی منتشر می‌گردد

Publisher : ناشر

ARK PUBLICATIONS

P.O. Box 238 Mjonoalen, N-3051, NORWAY

P.O. Box 328 Staines, TW19 6EP, UNITED KINGDOM

First published in the Netherlands, 2000

فهرست مطالب

پیش گفتار

کتابی که در دسترس دارید کتاب راهنمایی است برای خوانندگان «کتاب‌مقدس». از آنجا که خود کتاب‌مقدس در واقع مجموعه‌ای است از ۶۶ کتاب که در دورانهای گوناگون و نویسندگان مختلف نگارش یافته، برای درک مطلب هر کتاب آن نیاز به راهنما است. نویسندهٔ این اثر کوشیده است تا با تفاسیر و توضیحات روشنگرانه، این نیاز را در حد امکان برآورده سازد.

بسیاری از پرسشهای مشکل که خواننده معمولاً در حین مطالعهٔ کتاب‌مقدس با آنها مواجه می شود، در این کتاب پاسخ داده شده است. با مطالعهٔ این کتاب با شواهد باستانشناسی و وقایع مستند تاریخی بسیاری آشنا خواهید شد. این آشنایی شما را در شناخت کتاب و نیز معرفی و تدریس آن به دیگران کمک بسیار خواهد کرد. این کتاب به‌گونه‌ای تدوین شده که خواننده بتواند با صرف کمترین وقت بیشترین اطلاعات سودمند را در زمینهٔ کتاب‌مقدس کسب نماید.

این کتاب پرفروشترین اثری است که تابحال در مورد کتاب‌مقدس انتشار یافته است. متن انگلیسی این کتاب تابحال بیش از پنجاه بار تجدید چاپ شده است، و تیراژ آن به پنج ملیون می رسد. مطالعهٔ این کتاب به همراه قرائت کتاب‌مقدس خواننده را یاری خواهد داد تا کلام خدا را بهتر درک کند و از حقایق آن برای زندگی خویش بهره گیرد.

ترجمهٔ این کتاب حاصل زحمت نه یک فرد، بلکه یک گروه می‌باشد. لازم می دانم از دوست و برادر عزیزم کشیش سارو خاچیکی که زحمت هدایت گروه مترجمین و همچنین ویرایش نهایی متن و ترجمهٔ بخشی از کتاب را پذیرفتند، قلباً تشکر کنم. همچنین از برادر عزیزم آرمان رشدی و همسرشان ریما که داوطلبانه زحمت بسیاری در حروفچینی و اصلاح متن کشیدند و همواره آمادهٔ همکاری بودند، سپاسگزارم.

اینک با خوشوقتی ترجمهٔ این کتاب را که نخستین اثر در این زمینه به زبان فارسی است، به خوانندگان عزیز ایرانی تقدیم می داریم.

ناشر

قازارس یقنظر

گفتار بزرگان در وصف کتاب مقدس

آبراهام لینکلن: «به اعتقاد من کتاب‌مقدس بهترین هدیه‌ای است که خداوند به انسان عطا فرموده. تمام نعمتهای «نجات دهنده» جهان (عیسی مسیح) از طریق این کتاب به ما می رسد.»

ویلیام گلد ستون، سیاستمدار انگلیسی: «در طول عمر خود افتخارآشنایی با نود و پنج نفر از مردان بزرگ را داشته‌ام، که از این عده هشتادوهفت نفرشان پیروان کتاب‌مقدس بوده‌اند. مُهر «اصالت خاص» بر کتاب‌مقدس خورده، و فاصله‌ای بی حد و حصر آن را از هر کتاب دیگری جدا ساخته است.»

جرج واشنگتن: «بدون خدا و کتاب‌مقدس غیرممکن است بتوان دنیا را بدرستی اداره کرد.»

ناپلئون: «کتاب‌مقدس یک کتاب صِرف نیست، بلکه یک «موجود زندهٔ» قدرتمندی است که آنچه را که در برابرش قد علم کند به خاک می مالد.»

دانیل وبستر: «اگر در فکر و قلم من چیزی قابل تحسین وجود داشته باشد، آن را مدیون والدین خود هستم که از بدو کودکی عشق به کتاب‌مقدس را در من بوجود آوردند. چنانچه اصول آموزندهٔ کتاب‌مقدس را بکار بندیم، کشور ما هرچه بیشتر کامیابتر خواهد شد؛ اما اگر ما و آیندگان ما از تعالیم و احکام آن سر باز زنیم، هیچ زبانی قادر نخواهد بود مصیبت بی وقفه‌ای را که گریبانگیر ما می شود و شکوه و عظمت ما را به نابودی می کشد، توصیف کند.»

تامس کارلیت، نویسندهٔ انگلیسی: «کتاب‌مقدس حقیقی‌ترین بیانی است که به شکل حروف الفبا از روح انسان تراوش کرده است. کتاب‌مقدس همچون پنجره‌ای است که خداوند گشوده تا همهٔ انسانها بتوانند از داخل آن آرامش و سکون ابدیت را مشاهده کنند، و از دور خانهٔ فراموش شدهٔ خود را به یاد آورند.»

جان راسکین، نویسندهٔ انگلیسی: «در آثار من اگر هنر و شایستگی می بینید بدانید که آن را مدیون مادرم هستم که وقتی کودکی بیش نبودم هر روز قسمتی از کتاب‌مقدس را برای من می خواند و مرا برآن می داشت تا هر روز آیه‌ای را از برکنم.»

تامس هاکسلی، زیست شناس و نویسندهٔ انگلیسی: «کتاب‌مقدس منشور آزادی فقیران و مظلومان است. نژاد بشر در شرایطی نیست که بتواند بدون آن بسر برد.»

ویلیام سوئرد، سیاستمدار آمریکایی: «تمام امید پیشرفت انسان به توسعه وگسترش نفوذ کتاب‌مقدس بسته است.»

پاتریک هنری، سیاستمدار آمریکایی: «کتاب‌مقدس می‌ارزد به تمام کتابهایی که تابحال به چاپ رسیده‌اند.»

یو. اس. گرانت، هجدهمین رئیس جمهور آمریکا: «کتاب‌مقدس لنگر آزادی ماست.»

هوِرِس گریلی، روزنامه نگار و رهبر سیاسی آمریکایی: «غیرممکن است بتوان ملتی را که اهل مطالعهٔ کتاب‌مقدس است، از لحاظ ذهنی یا اجتماعی به بردگی کشید. آزادی بشر بر پایه کتاب‌مقدس بنا شده.»

اندرو جکسون، هفتمین رئیس جمهور آمریکا: «این کتاب صخره‌ای است که جمهوری ما بر آن قرار دارد.»

رابرت لی، فرماندهٔ آمریکایی: «در تمام مشکلات و نگرانی هایم، کتاب‌مقدس همیشه برایم نور امید و نیرو بوده است.»

لرد تنیسون، شاعر انگلیسی: «مطالعهٔ کتاب‌مقدس خودْ یک نوع آموزش و تحصیل علم است.»

جان کوئینسی آدَمز، ششمین رئیس جمهور آمریکا: «احترامی که به کتاب‌مقدس دارم به قدری زیاد است که مطمئنم بچه های من هرچه زودتر خواندن آن را شروع کنند، این اعتماد من بیشتر می شود که آنان روزی شهروند مفیدی برای کشور خود و اعضای مورد اعتماد جامعهٔ خود خواهند شد. سال‌هاست که خود را عادت داده‌ام که هرسال تمام کتاب‌مقدس را از اول تا آخر بخوانم.»

عمانوئیل کانت: «وجود کتاب‌مقدس، به منزله کتابی برای مردم، بزرگ‌ترین سودی است که نژاد بشر از آن برخوردار شده است. هر کوششی در جهت تحقیر این کتاب به منزله جنایتی است نسبت به بشریت.»

چارلز دیکنس: «کتاب عهد جدید بهترین کتابی است که تابحال در جهان شناخته شده و شناخته خواهد شد.»

آیزاک نیوتون: «در کتاب‌مقدس بیش از هر کتاب تاریخی مبتذل، آثار حقیقت به چشم می‌خورد.»

گوته: «بگذار فرهنگ فکری به پیشرفت خود ادامه دهد، بگذار علوم طبیعی از جهت عمق و وسعت ترقی کنند، و فکر بشر هرقدر می خواهد بازتر شود، اما بدان که همهٔ این پیشرفتها به قلهٔ فرهنگ اخلاقی مسیحیت، آنگونه که در اناجیل دیده می شود نخواهد رسید.»

هنری وَن دایک: «کتاب‌مقدس که در شرق زاده شده و با سبک و فکر شرقی آراسته شده است، در جاده های این جهان با پاهایی آشنا قدم می‌زند و وارد هر سرزمینی می شود در آنجا خویشان خود را می یابد. کتاب‌مقدس با زبان صدها قوم جهان با قلب آنان سخن می‌گوید. کودکان با عشق و علاقه به داستانهای آن گوش می دهند، و خردمندان از آنها درس عبرت برای زندگی خود می‌گیرند. اشخاص شرور و مغرور از هشدارهای آن می‌ترسند، اما دردمندان در آن صدای مادری دلسوز می‌شنوند. کتاب‌مقدس آن چنان خود را در رؤیاهای ما تنیده است که «محبت»، «دوستی»، «همدردی»، «ازجان‌گذشتگی»، «خاطره» و «امید» از سخنان چون دُرّ آن زینت یافته‌اند. کسی که از چنین گنجی برخوردار باشد هرگز بی‌چیز و بی‌کس نخواهد شد. وقتی جاده تاریک می‌شود و مسافر ترسان و لرزان به «وادی سایه‌ها» می‌رسد، از داخل شدن نمی‌ترسد، بلکه عصا و چوبدستی کلام خدا را بر می‌دارد و به دوستان و رفقای خود می‌گوید، «خدا نگهدار؛ باز یکدیگر را خواهیم دید!» و با برخورداری از این حمایت، به تنهایی از گذرگاهی که پیش روی خود دارد می‌گذرد، درست همچون کسی که از میان تاریکی به سوی نور می‌رود.»

مسیح

مرکز و قلب کتاب مقدس

عهد عتیق شرح حال یک «قوم» است.

عهد جدید شرح حال یک «انسان» است.

خدا «قوم» را بوجود آورد و تقویت کرد تا از طریق آن، «انسان» را به جهان بفرستد.

خدا، خود «انسان» شد تا مردم بتوانند تصویری کامل و ملموس از خدا در یک شخص داشته باشند. خدا مانند عیسی است. عیسی خدای مجسم شده در شکل انسان است.

ظهور او بر زمین مهم‌ترین رویداد در سراسر تاریخ است. عهد عتیق دنیا را برای ظهور او آماده می‌کند. عهد جدید آن را شرح می‌دهد.

زندگی عیسی بصورت یک انسان، زیباترین و باشکوهترین زندگی بود که تابحال وجود داشته است. او مهرباناترین، ملایمترین، نجیبترین، صبورترین و دلسوزترین انسانی بود که تابحال زیسته است. او انسانها را دوست داشت و نمی‌خواست آنان را در رنج ببیند. او دوست داشت ببخشد و مردم را یاری دهد. با معجزه مردم را خوراک داد اما خود در خدمت به مردم فراموش می‌کرد برای خود خوراک بردارد. انبوه مردم خسته و کوفته و دردمند نزد او می‌آمدند و تسلی و شفا می‌یافتند. دربارهٔ او، و نه هیچ کس دیگر، گفته‌اند که اگر تمام کارهای نیکی که او کرده، نوشته می‌شد، جهان نیز گنجایش آن نوشته‌ها را نمی‌داشت. این است انسانی که نامش عیسی است. این است شخصیت خدا.

عیسی بر صلیب جان داد تا گناه جهان را بردارد و بدین ترتیب نجات دهندهٔ انسانها شود.

عیسی از مرگ برخاست و اکنون زنده است! او تنها یک شخصیت تاریخی نیست، بلکه یک شخص زنده است! او مهم‌ترین رویداد تاریخ و پویاترین نیروی جهان امروز است!

تمام کتابمقدس دور زندگانی زیبا و تعالیم حیات بخش «عیسی مسیح» می‌گردد. کتابمقدس بدین منظور برشتهٔ تحریر درآمد تا مردم به مسیح ایمان آورند، او را بشناسند، محبت کنند، پیروی نمایند و حیات جاوید بیابند.

عیسی مسیح مرکز و قلب کتابمقدس است. او قلب تاریخ و محور زندگی ماست. سرنوشت ما در دست اوست. با پذیرش یا طرد او، هریک از ما سرنوشت خود را رقم می‌زنیم: سعادت در آسمان یا هلاکت در جهنم.

مهم‌ترین کاری که از هرکس خواسته شده بعمل آورد، این است که در قلب خود، یک بار و برای همیشه، دربارهٔ مسیح تصمیم اتخاذ کند. همه چیز دیگر به این تصمیم بستگی دارد.

مسیحی بودن چیز باشکوهی است؛ بزرگترین امتیازی است که به انسان ارائه شده. شادترین و منطقی‌ترین راه زندگی، در پذیرش عیسی مسیح بعنوان نجات دهنده و خداوند، و پیروی از روش زندگانی او یافت می‌شود. در چنین زندگی آرامش فکر، رضایت قلب، آمرزش گناهان، سعادت، امید و

حیات وجود دارد، حیاتی وافر و بی پایان!

چطور ممکن است کسی این اندازه کوردل باشد که بدون امید زنده در مسیح، زیست کند و بمیرد؟ بدون مسیح، زندگی در این دنیا و در دنیای آینده چه مفهوم و ارزشی می‌تواند داشته باشد؟ همه خواهیم مرد؛ پس چرا آماده نباشیم؟ منطقی این است که هرکس عیسی مسیح را با آغوش باز پذیرا شود و این را بزرگترین افتخار برای خود بداند که نام مسیحی بر او گذاشته شده است.

عزیزترین و شیرین‌ترین حقیقت در زندگی این است که در عمق وجود خود بدانیم که ما برای مسیح زندگی می‌کنیم؛ و اگرچه کوشش ما خیلی ناچیز باشد، هرروز برای مسیح کار می کنیم به این امید که در ابدیت چیزی داشته باشیم که با خضوع و خشوع نزد پایهای او بگذاریم و او را ستایش کنیم.

کتاب مقدس

کلام خدا

در مورد ماهیت کتابمقدس بحثهای زیادی مطرح می شود، از قبیل اینکه چگونه می توان کتابمقدس را الهام خدا دانست؟ جزوات و بخشهای کتابمقدس چگونه جمع آوری شدند و بصورت کتابی که امروز در دست ماست در آمدند؟ در طی نسخه نویسی این بخشها چه مقدار ممکن است در اثر غفلت نسخه نویسها مخدوش شده باشد؟ چه بخشهایی از کتابمقدس را باید بطور تحت اللفظی تفسیر کرد؟ چه بخشهایی را بطور استعاره‌ای خواند؟ کدام قسمتها نثر و روایت است و کدام شعر و منظومه؟ همهٔ این سوالات لازم است پاسخ گفته شود، اما برای درک مطالب کتاب‌مقدس کافیست به سادگی آن را بعنوان کلام خدا پذیرفت و مطالعه کرد. دراین صورت متوجه خواهیم شد که انسجام خاصی در سراسر کتاب هست، همهٔ بخشهای آن ملهم از «یک فکر واحد» است، مُهر «نویسندهٔ اصلی» آن بر این کتاب قرار دارد و بطرز خاص و مشخصی کلام خداست.

در عصر ما نظریه ای در مورد کتابمقدس رواج دارد مبنی براینکه این کتاب در واقع شرح چگونگی کوشش انسان است در یافتن خدا. کتابی است که به خواننده نشان می دهد چگونه انسان در اثر این کوشش عقاید خود را در مورد خدا با بکارگیری تجربهٔ نسلهای پیشین، بسط و توسعه داده است. بنا بر این نظریه، گفتاری که کتاب‌مقدس به خداوند نسبت می‌دهد، در واقع گفتار صریح خداوند نیست، بلکه اینها گفتار و پندار انسانهایی است که وانمود می کنند اینها سخنان خداوند هستند، لذا کتابمقدس مجموعه‌ای است از نظراتی که انسانها دربارهٔ خدا داشته‌اند. به این ترتیب کتابمقدس به سطح سایر کتب سقوط می‌کند، و به شکل کتابی انسانی و نه الهی در می‌آید که تنها ادعای الهی بودن می‌کند.

ما این نظریه را به شدت تکذیب می کنیم و اعتقاد داریم که کتابمقدس حاوی شرحی نیست که انسان دربارهٔ جستجوی خویش برای یافتن خدا به رشتهٔ تحریر در آورده است، بلکه شرحی است دربارهٔ خدایی که خود را به انسان آشکار می‌سازد: شرح خود خداست دربارهٔ رابطه‌اش با انسانها و چگونگی کشف خویش به نژاد بشری: ارادهٔ مکشوف خالق انسانها که بوسیلهٔ خدا به انسان داد شده تا او را تعلیم دهد و در زندگی راهنمای او باشد.

البته تمام قسمتهای کتابمقدس بوسیلهٔ انسانها نوشته شده‌اند، و حتی معلوم نیست برخی قسمتها را چه کسی نوشته است و نیز معلوم نیست به چه شکل خدا این نویسندگان را هدایت کرده تا مطالب کتابمقدس را بنویسند. اما شکی نیست که خدا آنها را هدایت کرده و کتاب‌مقدس دقیقاً همان است که خدا اراده فرموده که نوشته شود.

فرقی هست بین کتابمقدس و سایر کتب دنیا. هر نویسنده‌ای ممکن است دعا کند و از خدا برای نوشتن مطالبش یاری بطلبد و خدا نیز اورا یاری خواهد داد. بدون شک در سراسر دنیا کتابهای زیادی

وجود دارد که به یاری خدا نوشته شده‌اند. با این حال، حتی مقدس‌ترین نویسندگان نیز ادعا نخواهند کرد که خدا کتابهایشان را نوشته است. اما کتاب‌مقدس ادعا دارد که خدا آن را نوشته است. خود خدا در نگارش کتاب‌مقدس نظارت داشته و آن را جهت داده است. او چنان نویسندگان انسانی خود را تحت هدایت خود در آورده است که آنچه آنان نوشته‌اند در واقع نوشتهٔ خود خداوند بوده است. کتابمقدس «کلام خدا» است و هیچ کتاب دیگری مثل آن در دنیا نیست.

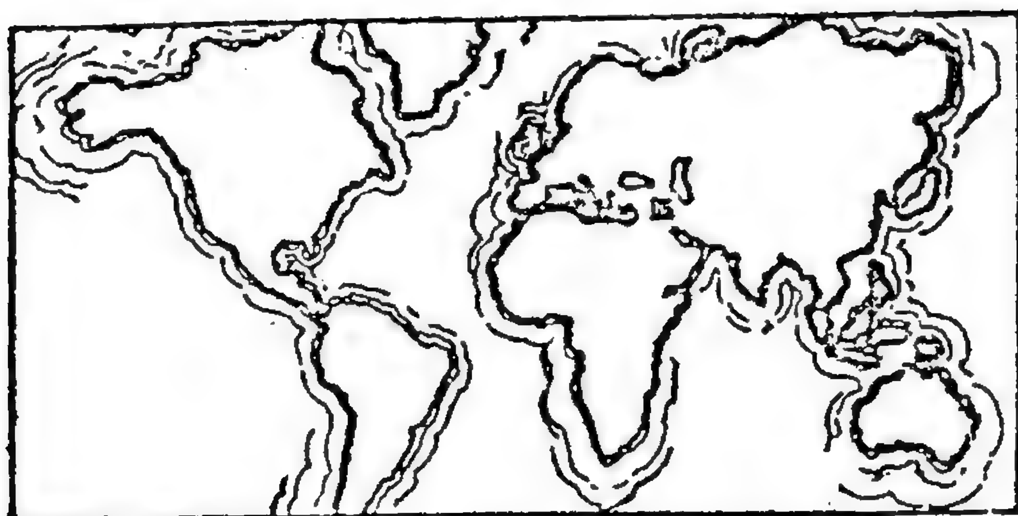
اگر برخی مطالب کتاب‌مقدس برای خوانندهٔ قرن بیستم کهنه به نظر می‌رسد، به این دلیل است که آنها به زبان قدیمی نوشته شده‌اند. و این چیزی از قدرت کلام خدا نمی‌کاهد. تا دنیا باقی است کتابمقدس کلام خدا باقی خواهد ماند تا انسان را بسوی خدا هدایت کند.

کتاب‌مقدس در طی قرون متمادی و توسط چندین نویسنده نوشته شده است، با این حال یک کتاب بیش نیست. کتابی است اعجاز آور که حکایت از منشاء فوق بشری خود می کند.

کتاب‌مقدس باید مرکز حیات و فعالیت هر کلیسایی باشد و از منبر هر کلیسایی موعظه شود.

تاریخچهٔ کتاب مقدس در یک نگاه

خدا انسان را آفرید و او را در باغ عدن قرار داد. این باغ در مرکز آسیا احتمالاً در عراق کنونی بوده است.



نقشه ۱

انسان گناه کرد و از آنچه خدا برای او در نظر گرفته بود سقوط کرد. آنگاه خدا طرحی برای نجات غایی و بازسازی انسان تهیه دید. او ابراهیم را خواند تا قومی از او بوجود آورد و از طریق این قوم طرح خود را پیاده کند. خدا ابراهیم را از بابل فرا خواند و او را به سرزمین کنعان فرستاد. نسل ابراهیم به مصر کوچ کردند و در آنجا به قومی بزرگ تبدیل شدند.

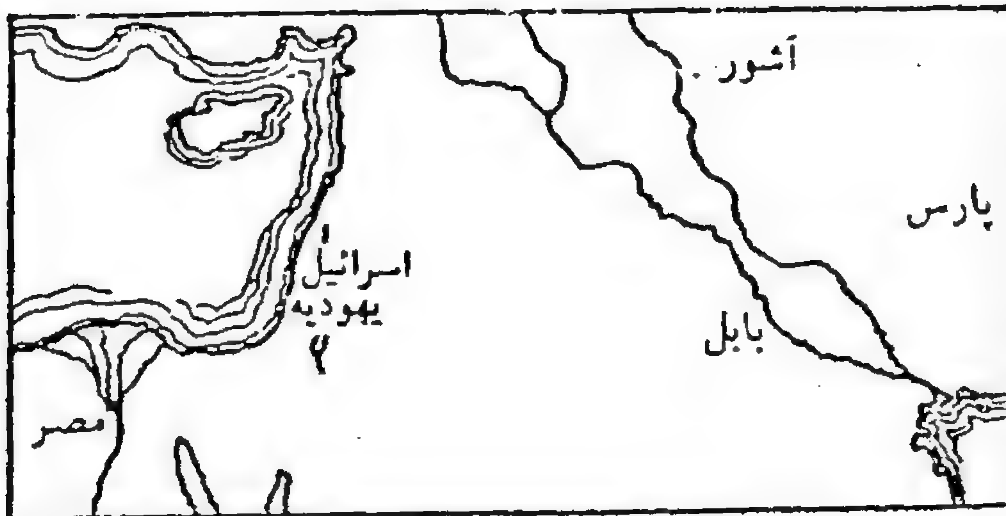


نقشه ۲

پس از چهارصد سال، آنها تحت سرپرستی موسی از مصر بیرون آمدند و به سرزمین موعود کنعان بازگشتند. در آنجا قوم یهود در طی چهارصد الی پانصد سال تحت سلطنت داود.و سلیمان به یک ملت بزرگ و قوی تبدیل شدند.

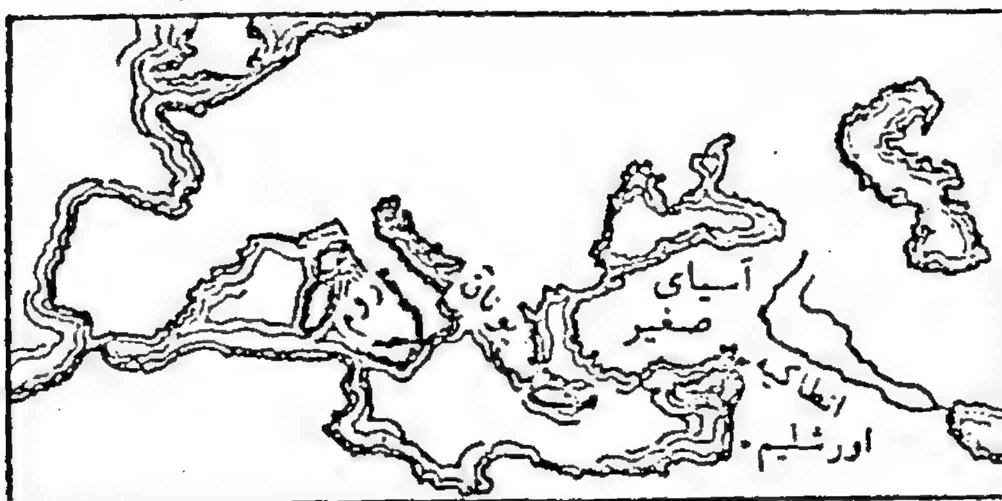
آنگاه در اواخر دوران پادشاهی سلیمان، سلطنت اسرائیل به دو قسمت شد. قسمت شمالی که

شامل ده قبیله از دوازده قبیلهٔ اسرائیل می شد سرزمین «اسرائیل» لقب گرفت و ۲۰۰ سال عمر کرد و عاقبت در سال ۷۲۱ ق. م. به اسارت آشور در آمد. قسمت جنوبی که سرزمین «یهودا» نام گرفت، کمی بیش از صد سال دیگر دوام آورد و آن هم سرانجام حدود ۶۰۰ ق.م. به بابل به اسارت برده شد. بازماندگان قوم اسیر در سال ۵۳۶ ق.م. به سرزمین خود بازگشتند و به احیای هویت ملی خود را پرداختند.



نقشه ۳

مطالب عهد عتیق کمی پس از شرح این وقایع به پایان می رسد. چهارصد سال بعد، عیسی که همان مسیح موعود عهد عتیق است به این دنیا می آید تا مردم را نجات دهد و احیا سازد. او برای گناهان بشر می‌میرد و زنده می‌شود. سپس به شاگردانش دستور می‌دهد تا به همهٔ ملل دنیا بروند و مژدهٔ نجات اورا به همه برسانند.



نقشه ۴

شاگردان عیسی با این مژده به همه جا می روند، بخصوص بسوی غرب؛ به نواحی آسیای صغیر، یونان و روم که مرکز دنیای متمدن آن زمان بود. عهد جدید با این نهضت رهایی بخش عیسی مسیح به پایان می رسد.

کتابهای کتاب مقدس

در هفت گروه

عهد عتیق	عهد جدید
تاریخ (۱۷)	اناجیل (۴)
اشعار (۵)	اعمال رسولان (۱)
انبیا (۱۷)	رسالات (۲۱)
	مکاشفه (۱)

تاریخ:	ظهور و سقوط قوم یهود
اشعار:	ادبیات ادوار طلایی قوم یهود
انبیا:	ادبیات ادوار تاریک قوم یهود
اناجیل:	ظهور «نجات دهنده» از قوم یهود
اعمال:	آغاز سلطنت او در بین همهٔ ملل
رسالات:	تعالیم و اصول اخلاقی او
مکاشفه:	پیش‌بینی سلطنت جهانی او

عهد عتیق عبری دقیقاً شامل همان کتابهایی است که در عهد عتیق ما وجود دارد، اما ترتیب این کتابها فرق می‌کند:

«تورات» (۵):	پیدایش، خروج، لاویان، اعداد، تثنیه
«انبیا» (۸):	پیشین (۴): یوشع، داوران، سموئیل، پادشاهان
	پسین (۴): اشعیا، ارمیا، حزقیال، دوازده نبی
«نوشته ها» (۱۱):	اشعار (۳): مزامیر، امثال، ایوب
	طومارها (۵): غزلها، روت، مراثی، جامعه، استر
	کتابها (۳): دانیال، عزرا-نحمیا، تواریخ ایام

در مقایسه با ۳۹ کتاب عهد عتیق ما، در عهد عتیق عبری ۲۴ کتاب وجود دارد، زیرا برخی کتابها باهم ادغام شده اند، مانند سموئیل، پادشاهان ـ تواریخ ایام که هر یک شامل دو کتاب است و عزرا و نحمیا که در یک کتاب ادغام شده. «یوسفوس»، مورخ یهودی، با ادغام روت و داوران، و مراثی و ارمیا، تعداد این کتابها را به ۲۲ می رساند تا با تعداد حروف الفبای عبری یکسان شود.

«پنج طومار» را در اعیاد می‌خواندند:

«غزلها»، در عید پسح، نمودی از خروج از مصر
«روت»، در عید پنطیکاست، به‌مناسبت جمع آوری محصول
«استر»، در عید پوریم، به‌مناسبت رهایی از دست هامان
«جامعه»، در عید خیمه‌ها، شادترین عید یهود
«مراثی»، در نهم ماه ابیب (آو)، به‌یادبود خرابی اورشلیم

مترجمین «سپتواجنت» (ترجمهٔ یونانی عهد عتیق) کتابهای عهد عتیق را برحسب موضوع مرتب کردند. ترجمه های امروزی کتابمقدس همه از این ترتیب جدید پیروی می‌کنند.

۳۹ کتاب عهد عتیق

۱۷ کتاب تاریخی	۵ کتاب شعری	۱۷ کتاب نبوتی
پیدایش	ایوب	اشعیا
خروج	مزامیر	ارمیا
لاویان	امثال	مراثی
اعداد	جامعه	حزقیال
تثنیه	غزلها	دانیال
یوشع		هوشع
داوران		یوئیل
روت		آموس
اول سموئیل		عوبدیا
دوم سموئیل		یونس
اول پادشاهان		میکاه
دوم پادشاهان		ناحوم
اول تواریخ		حبقوق
دوم تواریخ		صفنیا
عزرا		حجی
نحمیا		زکریا
استر		ملاکی

۲۷ کتاب عهد جدید

۴ انجیل	اعمال	۲۱ رساله	مکاشفه
متی	اعمال‌رسولان	رومیان	مکاشفه
مرقس		اول قرنتیان	
لوقا		دوم قرنتیان	
یوحنا		غلاطیان	
		افسیان	
		فیلیپیان	
		کولسیان	
		اول تسالونیکیان	
		دوم تسالونیکیان	
		اول تیموتائوس	
		دوم تیموتائوس	
		تیطس	
		فلیمون	
		عبرانیان	
		یعقوب	
		اول پطرس	
		دوم پطرس	
		اول یوحنا	
		دوم یوحنا	
		سوم یوحنا	
		یهودا	

موضوع اصلی هر کتاب

برخی کتب دارای یک مطلب خاصی هستند.
برخی دیگر از مطالب گوناگون برخوردارند.

پیدایش: پیدایی قوم عبرانی
خروج: عهد خدا با قوم عبرانی
لاویان: قوانین قوم عبرانی
اعداد: سفر به سرزمین موعود
تثنیه: قوانین قوم عبرانی
یوشع: فتح سرزمین موعود
داوران: ۳۰۰ سال اول در سرزمین موعود
روت: آغاز خاندان مسیحایی داود
اول سموئیل: بنیانگذاری سلطنت
دوم سموئیل: سلطنت داود
اول پادشاهان: تقسیم سلطنت
دوم پادشاهان: تاریخ تقسیم سلطنت
اول تواریخ ایام: سلطنت داود
دوم تواریخ ایام: تاریخ سلطنت جنوبی
عزرا: بازگشت از اسارت
نحمیا: بازسازی اورشلیم
استر: رهایی یهود از قتل عام
ایوب: مسئله درد و رنج
مزامیر: سرودنامهٔ ملی یهود
امثال: حکمت سلیمان
جامعه: پوچی زندگی زمینی
غزل غزلها: تجلیل عشق همسر
اشعیا: نبی مسیحایی
ارمیا: آخرین تلاش جهت نجات اورشلیم
مراثی: سوگواری بر خرابی اورشلیم
حزقیال: «و خواهند دانست که من خدا هستم»
دانیال: نبی ای در بابل

موضوع اصلی هر کتاب...

هوشع:	ارتداد اسرائیل
یوئیل:	پیشگویی راجع به عصر روح القدس
آموس:	سلطنت جهانی داود در آینده
عوبدیا:	خرابی ادوم
یونس:	پیامبر رحمت در نینوا
میکاه:	بیت لحم باید محل تولد مسیح باشد
ناحوم:	خرابی نینوا
حبقوق:	«عادل به ایمان خواهد زیست»
صفنیا:	ظهور «زبانی پاک»
حجی:	بازسازی هیکل
زکریا:	بازسازی هیکل
ملاکی:	آخرین پیام به قومی نامطیع
متی:	عیسی، مسیح موعود
مرقس:	عیسی، خادم خدا
لوقا:	عیسی، پسر انسان
یوحنا:	عیسی، پسر خدا
اعمال:	تشکیل کلیسا
رومیان:	ماهیت کار مسیح
اول قرنتیان:	بی نظمی‌های گوناگون کلیسایی
دوم قرنتیان:	دفاع پولس از رسالتش
غلاطیان:	به فیض، نه به شریعت
افسسیان:	اتحاد کلیسا
فیلیپیان:	رساله‌ای شبانی
کولسیان:	الوهیت عیسی
اول تسالونیکیان:	بازگشت ثانوی مسیح
دوم تسالونیکیان:	بازگشت ثانوی مسیح
اول تیموتائوس:	رسیدگی به وضع کلیسای افسس
دوم تیموتائوس:	آخرین سخنان پولس
تیطس:	کلیساهای کریت
فلیمون:	ایمان آوردن یک بردهٔ فراری

موضوع اصلی هر کتاب...

عبرانیان:	مسیح، بانی عهد تازه
یعقوب:	اعمال نیک
اول پطرس:	خطاب به کلیسای زحمت دیده
دوم پطرس:	پیشگویی دربارهٔ ارتداد
اول یوحنا:	محبت
دوم یوحنا:	هشدار در مورد معلمین کاذب
سوم یوحنا:	طرد شدن یاران یوحنا
یهودا:	ارتداد قریب الوقوع
مکاشفه:	پیروزی نهایی مسیح

کنعان

سرزمین کتاب‌مقدس

نیمهٔ جنوبی مرزشرقی دریای مدیترانه. حدود ۱۵۰ مایل طول، از شمال تا جنوب؛ عرض متوسط، از شرق تا غرب، حدود ۵۰ مایل. نواری از سرزمینی سرسبز بین صحرا و دریا.

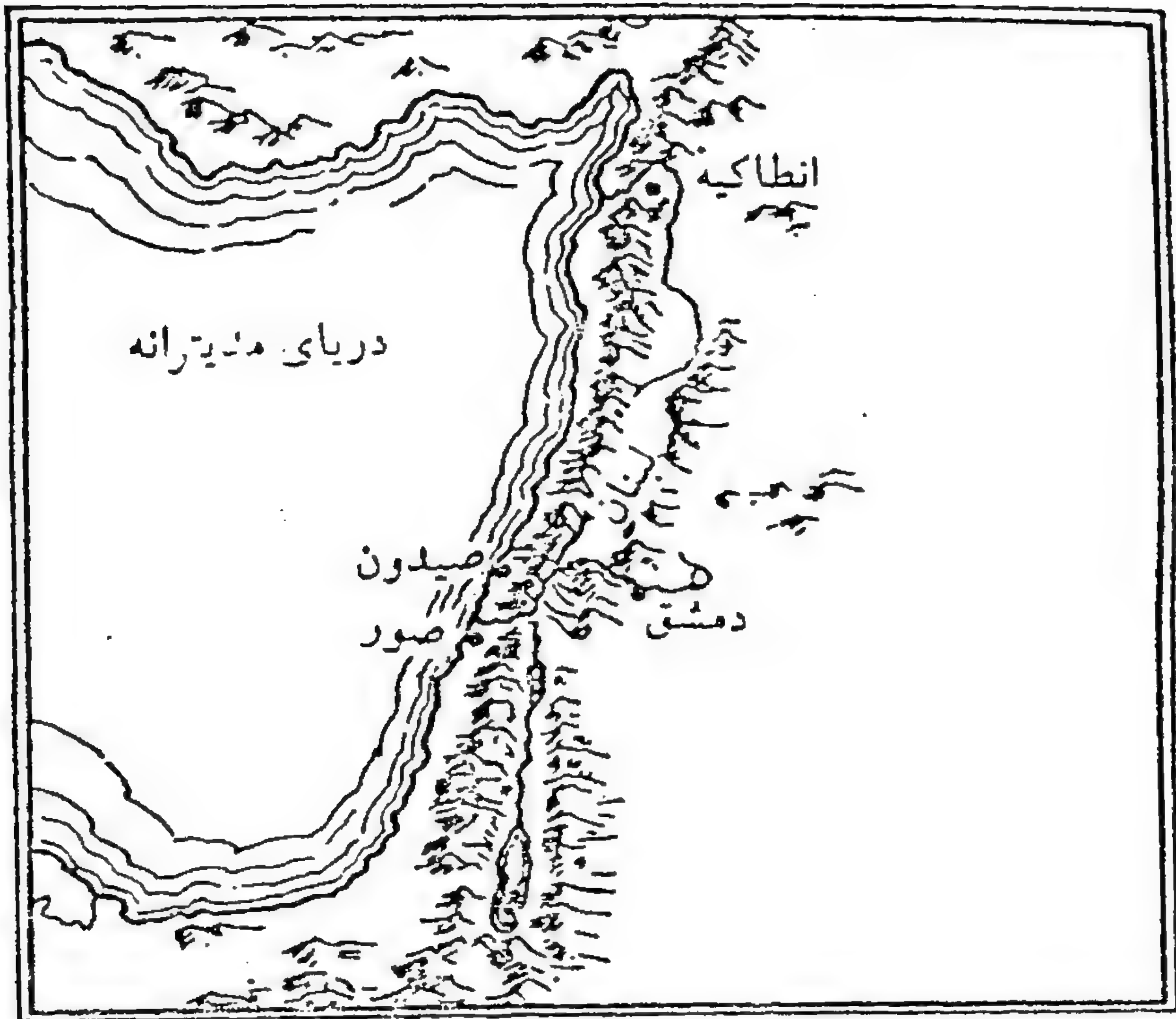
بموازات دریای مدیترانه به سمت شرق دو رشته جبال قرار دارند با دره‌ای در میان. باران و رودخانه‌های حاصل از این کوهها، نوار سرسبز بین صحرا و دریا را بوجود آورده‌اند.

کوههای لبنان، درمقابل صور و صیدون، مرکز و بالاترین نقطهٔ این رشته جبال هستند. از قله‌های پوشیده از برف این کوهها آب فراوان سرازیر می شود.

رودخانهٔ «اورونتیس» که به سمت شمال جریان دارد، شهر انطاکیه را بوجود آورد. رود «آبانا» که به سمت شرق در حرکت است، دمشق را بارورکرد. رودخانهٔ لیتانی که به سمت غرب در جریان است، به صور و صیدون هستی بخشید. و سرانجام رود اردن که بطرف جنوب سرازیر می‌شود باعث بوجود آمدن سرزمین کنعان شد، سرزمینی که معروف است به اینکه «شیر و شهد از آن جاریست».



نقشه ۵



نقشه ۶

کنعان بر شاهراه بین فرات و مصر، دو مرکز پرجمعیت آن زمان، قرار داشت. مرکز جغرافیایی و محل ملاقات مصریها، بابلیها، آشوریها، فارسها، یونانیها و فرهنگهای گوناگون رومی بود. سرزمین کنعان دربین این تمدنهای نیرومند که تاریخ کهن را رقم می‌زدند، دارای موقعیتی بسیار استراتژیک بود. در چنین سرزمینی بود که قوم یهود کاشته شد تا خدا را به قومهای دیگر بشناساند.

سرزمین فرات

این زادگاه بشریت قلمرو سه ابرقدرت جهانی بوده است:

آشور سمت شمال فرات را اشغال کرده بود،

بابل سمت جنوب را زیر سلطه داشت،

فارس در مرز شرقی حکومت می‌راند،

مصر از ۱۶۰۰ تا ۱۲۰۰ ق.م. قدرت جهانی بود،

- آشور از ۹۰۰ تا ۶۰۷ ق.م. قدرت جهانی بود،

بابل از ۶۰۶ تا ۵۳۶ ق.م. قدرت جهانی بود،

فارس از ۵۳۶ تا ۳۳۰ ق.م. قدرت جهانی بود.

اسرائیل

در عصر قدرت مصر در آن سرزمین پرورش یافت،
در زمان قدرتمندی آشور و بابل منهدم شد،
در زمان حکومت جهانی فارس احیا شد.

اورشلیم

شهر اصلی در قلب کتابمقدس

چنین به نظر می رسد که شهر اورشلیم، حتی پیش از ابراهیم، توسط خدا برگزیده شده بود تا یک نوع مقری الهی باشد در کرهٔ زمین تا خدا از آنجا در بین مردم کار کند. در پیدایش ۱۸:۱۴ دربارهٔ ملکیصدق می‌خوانیم که در اورشلیم بود.

اگر این حدیث عبری درست باشد که ملکیصدق همان سام است که از طوفان زمان نوح جان سالم بدر برده و در زمان پاتریارخها پیرترین مرد دنیا وکاهن بوده، پس باید قبل از ظهور ابراهیم وی از بابل خارج شده و از طرف خدا برای تصاحب اورشلیم به آنجا رسیده باشد.

احتمالاً ملکیصدق ابراهیم را از شهر اور، وقتی او هنوز کودک بود می‌شناخته است، و شاید نقشی در عزیمت او به سرزمین موعود که خدا برای کار خود برگزیده بود، داشته است.

اورشلیم در جنوب مرکزی سرزمین کنعان واقع بود. از یک سمت با دریای مدیترانه ۴۰ مایل واز سمت دیگر با رود اردن ۲۰ مایل فاصله داشت. از سمت غرب توسط کوهها محافظت می‌شد، در جنوب آن بیابان بود و در شرق درهٔ اردن.

اورشلیم بر بلندی قرار داشت و از شرق وجنوب و غرب با دره احاطه شده بود. شهر از دو رشته تپهٔ بزرگ تشکیل شده بود و بین این دو رشته دره‌ای قرار داشت. تپهٔ شرقی از سه تپهٔ کوچکتر تشکیل شده بود: جنوب شرقی، مرکز شرقی و شمال شرقی. تپهٔ غربی نیز از دو تپهٔ کوچکتر تشکیل یافته بود: جنوب غربی و شمال غربی. اورشلیم نزدیک شاهراه ساحلی قرار داشت که تمدنهای گوناگون در آنجا باهم ملاقات می‌کردند. از این نظر محلی مناسب برای کار خدا در بین قومها و ملل مختلف دنیا بود.

شهر اصلی در تپهٔ جنوب شرقی واقع بوده است. در پای این تپه چشمه ای به نام جیحون جاری بود که به این شهر حصاردار صفای خاص می بخشید.

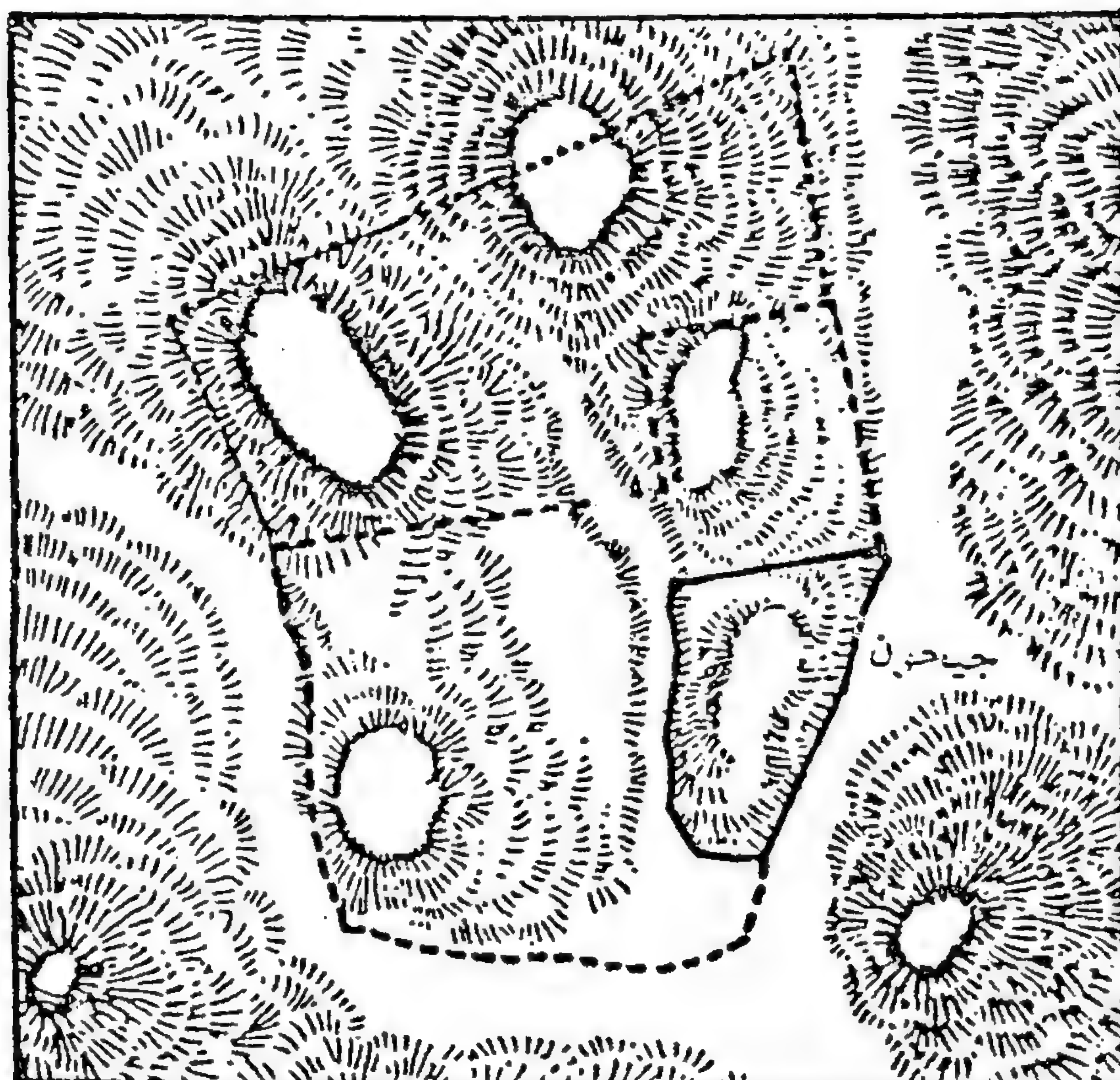
در تپهٔ جنوب شرقی شهر ملکیصدق قرار داشت. تپهٔ مرکز شرقی که موریا نامیده می‌شد همان مکانی بود که ابراهیم اسحاق را برای قربانی کردن به آنجا برد. باز در همین مکان بود که ۱۰۰۰ سال بعد هیکل یا معبد سلیمان ساخته شد. همچنین پس از ۱۰۰۰ سال دیگر عیسی مسیح بر تپهٔ شمال شرقی مصلوب شد.

شهر اصلی در تپهٔ جنوب شرقی واقع بوده است. در پای این تپه چشمه ای به نام جیحون جاری بود که به این شهر حصاردار صفای خاص می‌بخشید.



نقشه ۷

در نقشهٔ ۸، محلی که با خط پیوسته محاط شده شهر ملکیصدق و ابراهیم است. ناحیه ای که با خط چین مشخص شده شهر داود و سلیمان است. قسمت محاط در نقطه چین واقع در بالای نقشه به اضافهٔ بقیه، شهر بزرگ اورشلیم در زمان عیسی مسیح را نشان می دهد.



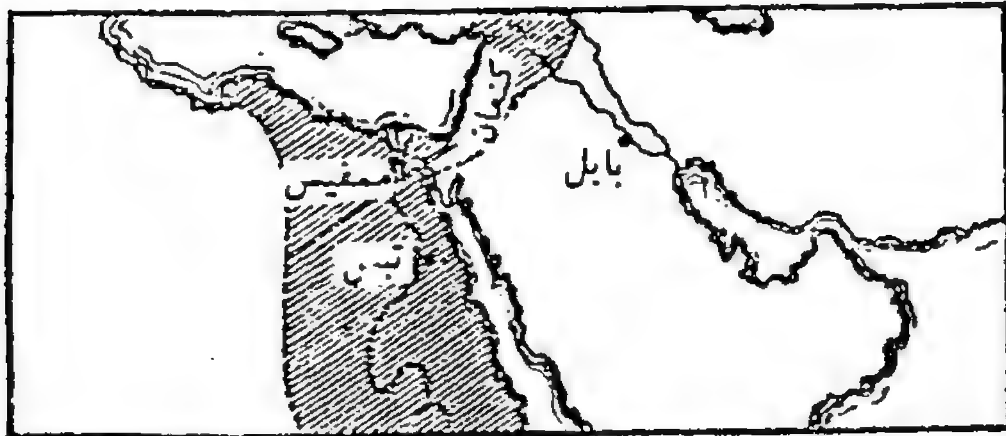
نقشه ۸

فاصله سرزمینهای معروف آن زمان تا اورشلیم چنین بود: از جنوب، مصر تا اورشلیم ۳۰۰ مایل؛ از شمال، آشور تا اورشلیم ۷۰۰ مایل؛ از شرق، بابل تا اورشلیم ۷۰۰ مایل؛ از شرق، فارس تا اورشلیم ۱۰۰۰ مایل؛ از شمال غربی، یونان تا اورشلیم ۸۰۰ مایل؛ از شمال غربی، روم تا اورشلیم ۱۵۰۰ مایل.

داود در ۱۰۰۰ ق.م. اورشلیم را پایتخت اسرائیل ساخت. این شهر پرشکوه در ۵۸۶ ق.م. بدست بابلی ها منقرض گردید. در زمان عیسی مسیح اورشلیم دوباره شکوه از دست یافته‌اش را باز یافته بود.

ابر قدرتهای جهانی در عصر کتاب مقدس

قبل از عصر مسیحیت شش ابرقدرت بر دنیا فرمان رانده‌اند. هریک از این قدرتها به نحوی با رویدادهای مذکور در کتاب‌مقدس نقش داشته‌اند.



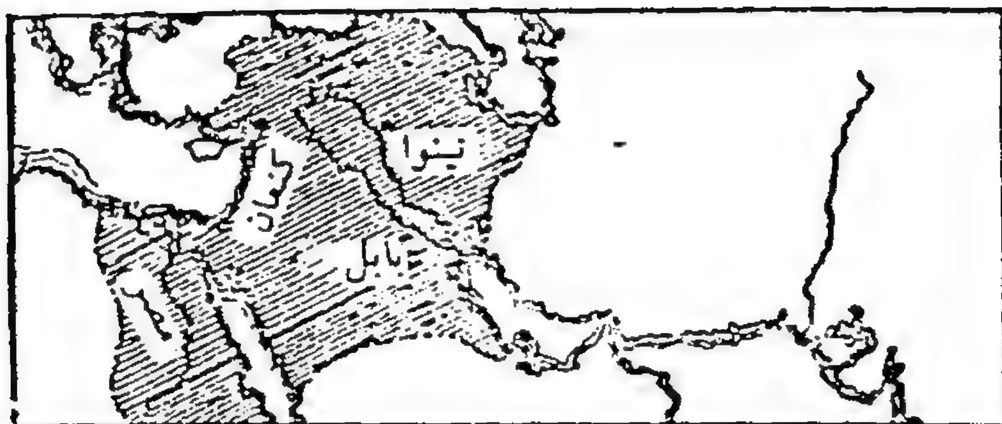
نقشه ۹

نقشهٔ ۹. امپراتوری مصر، ۱۶۰۰ - ۱۲۰۰ ق.م. همزمان با اقامت اسرائیل در مصر. قوم اسرائیل در اینجا از ۷۰ نفر به ۳ میلیون نفر رسید.



نقشه ۱۰

نقشهٔ ۱۰. امپراتوری آشور، ۹۰۰ - ۶۰۷ ق.م. در سال ۷۲۱ ق.م. حکومت شمالی اسرائیل را نابود و حکومت یهودا را خراج گذار ساخت.



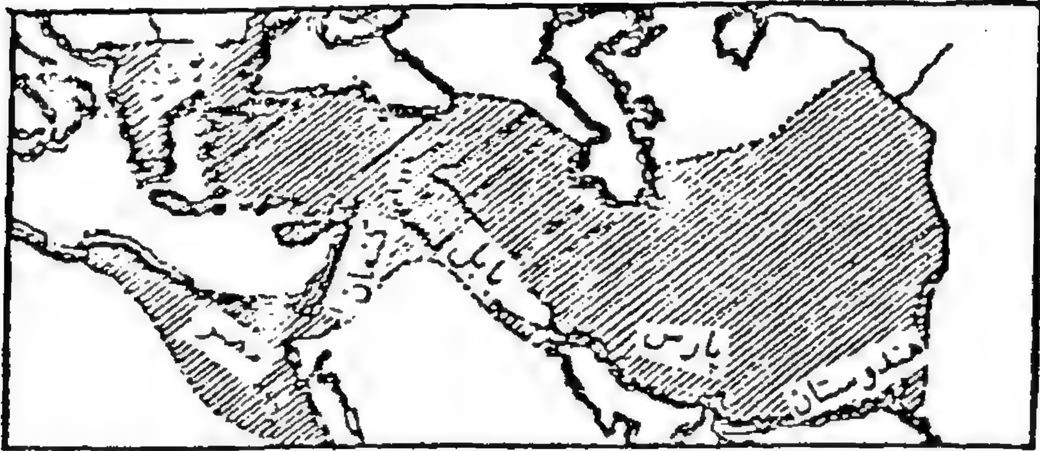
نقشه ۱۱

نقشهٔ ۱۱. امپراتوری بابل، ۶۰۶ - ۵۳۶ ق.م. اورشلیم را نابودکرد. مردم یهودا را به اسارت برد. اسارت یهودیان با این حکومت همزمان بود.



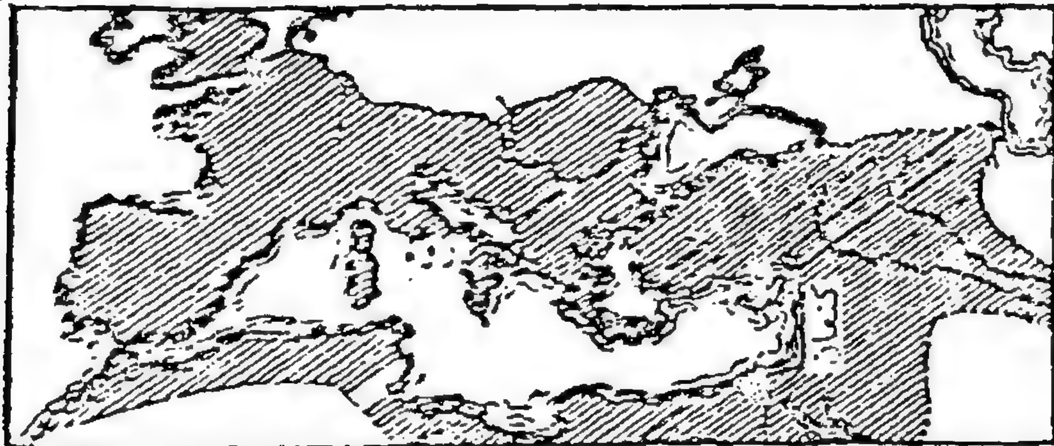
نقشه ۱۲

نقشهٔ ۱۲. امپراتوری فارس، ۵۳۶ - ۳۳۰ ق.م. به اسرای یهودی اجازهٔ بازگشت به وطن داد و به آنان کمک کرد هویت قومی خود را باز یابند.



نقشه ۱۳

نقشهٔ ۱۳. امپراتوری یونان، ۳۳۰ - ۱۴۶ ق.م. در دوران بین عهد عتیق و عهد جدید بر فلسطین حکومت می‌راند.



نقشه ۱۴

نقشهٔ ۱۴. امپراتوری روم. ۱۴۶ ق.م. - ۴۷۶ میلادی. به هنگام ظهور عیسی مسیح بر دنیا حکومت می‌کرد. در این زمان بود که کلیسا تشکیل یافت.

پیدایش

آغاز جهان، انسان، قوم یهود
آفرینش - طوفان - ابراهیم - اسحاق - یعقوب - یوسف

تألیف پیدایش

سنت کهن یهودی و مسیحی حاکی از آن است که موسی، تحت هدایت خدا، کتاب پیدایش را با استفاده از اسناد قدیمی موجود در آن زمان تألیف کرد. کتاب، با وقایع حدود ۳۰۰ سال پیش از موسی پایان می‌یابد. ممکن است موسی این اطلاعات را بواسطهٔ مکاشفهٔ مستقیم از خدا یا از طریق گزارش‌های تاریخی که از اجدادش بجا مانده بود، دریافت کرده باشد.

کتاب با «سرود آفرینش» آغاز می‌شود و سپس با ده عدد «کتاب پیدایش»، که چارچوب اصلی کتاب پیدایش را تشکیل می‌دهند، ادامه می‌یابد. بنظر می‌رسد که موسی این ده کتاب را، به همراه اضافات و توضیحاتی که احتمالاً با هدایت خدا صورت گرفته، به هم ضمیمه کرده است. این یازده سند عبارتند از:

«سرود آفرینش» (۱ : ۱ - ۲ : ۳)
«پیدایش آسمانها و زمین» (۲ : ۴ - ۴ : ۲۶)
«کتاب پیدایش آدم» (۵ : ۱ - ۶ : ۸)
«پیدایش نوح» (۶ : ۹ - ۹ : ۲۸)
«پیدایش پسران نوح» (۱۰ : ۱ - ۱۱ : ۹)
«پیدایش سام» (۱۱ : ۱۰ - ۲۶)
«پیدایش تارح» (۱۱ : ۲۷ - ۲۵ : ۱۱)
«پیدایش اسماعیل» (۲۵ : ۱۲ - ۱۸)
«پیدایش اسحق» (۲۵ : ۱۹ - ۳۵ : ۲۹)
«پیدایش عیسو» (۳۶ : ۱ - ۴۳)
«پیدایش یعقوب» (۳۷ : ۲ - ۵۰ : ۲۶)

«سرود آفرینش» . ۱ : ۱ - ۲ : ۳

این توصیفی شاعرانه از حرکت حساب شده و شکوهمند مراحل متوالی آفرینش است، که در قالب عدد «هفت»، کتاب‌مقدسی که غالباً تکرار می‌شود، ریخته شده است. در همهٔ نوشته‌های علمی یا غیر علمی، گزارشی عالی‌تر دربارهٔ «منشأ موجودات» وجود ندارد.

چه کسی «سرود آفرینش» را نوشته است؟ این سرود را موسی نقل کرده، ولی بی تردید، مدتها پیش از آن توسط ابراهیم یا نوح یا خنوخ یا آدم نوشته شده است. قرنها پیش از زمان موسی، نوشتار رایج بوده است. برخی از «اوامر و فرایض احکام» خدا در زمان ابراهیم، یعنی ۶۰۰ سال پیش از موسی،

وجود داشته است.

نویسنده از کجا می‌دانست که پیش از ظهور انسان چه اتفاقی افتاده است؟ بی‌تردید خدا «گذشتهٔ دور را بر او مکشوف کرد، همچنانکه بعدها آیندهٔ دور را به انبیاء نشان داد.»

کسی چه می‌داند، شاید خود خدا این سرود را به آدم آموخته باشد. و شاید این سرود، نسل پس از نسل، بطور شفاهی در جمع خانوادگی از حفظ خوانده می‌شد، یا بعنوان یکی از مراسم عبادتی اولیه سروده می‌شد (سرودها بخش بزرگی از قدیمی‌ترین انواع ادبیات را تشکیل می‌داد)، تا زمانی که نوشتار اختراع شد و خدا شخصاً بر نوشته شدن آن نظارت کرد و بالاخره این سرود توسط موسی، جای خود را بعنوان «نخستین کلام کتاب الهی اعصار» یافت.

اگر باور داریم کتاب‌مقدس کلام «خدا» است و اگر خدا از ابتدا می‌دانست که کتاب‌مقدس را بعنوان وسیلهٔ اصلی در نجات انسان بکار خواهد برد، چرا باید باور کردن این مطلب دشوار باشد که خدا خودش همزمان با آفرینش انسان، ماده و هستهٔ این کلام را به انسان داد؟

باب ۱ : ۱ . آفرینش جهان

«در ابتدا» خدا جهان را آفرید. آنچه در «هفت روز» صورت می‌گیرد، شکل گیری ماده که قبلاً آفریده شده، و آماده کردن سطح زمین برای آفرینش و سکونت انسان، را توصیف می‌کند. تاریخ آفرینش جهان و انسان را نمی‌توان از روی این نوشته‌ها تعیین کرد. آنچه دراینجا مورد تأکید قرار می‌گیرد آن است که خدا جهان و انسان را آفریده و آفرینش موجودات طبق ترتیبی بوده است که در باب اول پیدایش مشاهده می‌کنیم.

چه کسی خدا را آفرید؟

هر کودکی این سؤال را می‌پرسد، و هیچکس نمی‌تواند به آن پاسخ دهد. برخی چیزها ورای فکر ما هستند. ما نمی‌توانیم آغاز زمان یا پایان زمان یا حدود فضا را درک کنیم. جهان یا همواره وجود داشته، یا از هیچ ساخته شده است. ممکن است به یکی از این دو حالت بوده باشد. با اینحال نمی‌توانیم هیچیک را درک کنیم. ولی این را می‌دانیم: برترین چیزی که در فکر ما می‌گنجد، شخصیت، ذهن و هوش است. آن از کجا آمده است؟ آیا وجودی بیجان می‌تواند هوش را بیافریند؟ ما بواسطهٔ «ایمان»، بعنوان نهایتی در فکر خود، قدرتی برتر از خودمان یعنی «خدا» را می‌پذیریم؛ به این امید که روزی در ملکوت، اسرار هستی را دریابیم.

جهانی که خدا آفرید

ستاره شناسان چنین تخمین می‌زنند که در کهکشان «راه شیری» که کرهٔ زمین و منظومهٔ شمسی در آن قرار دارند، بیش از ۳۰ میلیارد خورشید وجود دارد که بسیاری از آنها بسیار بزرگتر از خورشید ما هستند، و خورشید ما خود ۱/۵ میلیون برابر بزرگتر از کرهٔ زمین است. کهکشان راه شیری بشکل یک

ساعت مچی نازک است که قطر آن از یک کناره تا کنارهٔ دیگر آن ۲۰۰/۰۰۰ سال نوری است و هر سال نوری فاصله‌ای است که نور، با سرعت ۱۸۶/۰۰۰ مایل در ثانیه، در یک سال می‌پیماید. و حداقل ۱۰۰/۰۰۰ کهکشان مانند کهکشان راه شیری وجود دارند، که برخی از آنها میلیونها سال نوری از هم فاصله دارند. و همهٔ اینها شاید ذره‌ای کوچک در گسترهٔ نامحدود و لایتناهی فضا باشد.

باب ۱ : ۲ - ۲ : ۳. هفت روز

ما نمی‌دانیم که منظور از روز، آیا ۲۴ ساعت بوده است یا دوره‌های طولانی متوالی. واژهٔ «روز» معنای متعددی دارد. در ۱ : ۵ بجای نور بکار رفته است. بنظر می‌رسد در ۱ : ۸ و ۱۳ به یک روز ۲۴ ساعته، در ۱ : ۱۴ و ۱۶ به یک روز ۱۲ ساعته، و در ۲ : ۴ به همهٔ دورهٔ آفرینش اشاره دارد. در متن‌هایی مثل یوئیل ۳ : ۱۸، اعمال ۲ : ۲۰، یوحنا ۱۶ : ۲۳، «آن روز» ظاهراً به معنی همهٔ دورهٔ مسیحی است. در متن‌هایی مثل دوم تیموتاؤس ۱ : ۱۲، به دورهٔ پس از بازگشت ثانوی مسیح اشاره می‌کند. و در مزمور ۹۰ : ۴ و دوم پطرس ۳ : ۸، «یک روز نزد خداوند چون هزار سال است و هزار سال چون یک روز.»

این باب رساله‌ای علمی نیست. با اینحال هماهنگی آن با معلومات زیست شناسی و جانورشناسی کنونی شگفت‌انگیز است.

روز اول، ۱ : ۲ - ۵

نور: «آسمانها و زمین» که در «ابتدا» آفریده شدند، باید قاعدتاً شامل نور هم بوده باشند. ولی سطح زمین باید هنوز تاریک بوده باشد، چراکه پوستهٔ سخت در حال سرد شدن زمین که با آبهای جوشان پوشانده شده بود، لایه‌های فشردهٔ مه و گاز را به طرف بالا متصاعد می‌کرد که کاملاً جلوی نور خورشید را می‌گرفته است. نور و توالی روز و شب، هنگامی بر سطح زمین برقرار شد که فرآیند سرد شدن، غلظت مه را به حدی کاهش داد که برای نفوذ نور کافی بود. در هر صورت، خود خورشید تا روز چهارم قابل رؤیت نبود.

روز دوم، ۱ : ۶ - ۸

فلک: که «آسمان» نامیده می‌شود، در اینجا به معنی اتمسفر یا لایهٔ هوا است که میان زمین پوشانده شده با آب و ابرهای بالاتر قرار دارد؛ این ابرها حاصل سرد شدن آبهای زمین بوده که هنوز آنقدر گرم بوده‌اند که ابرهایی درست کنند که خورشید را بپوشانند.

روز سوم، ۱ : ۹ - ۱۳

زمین و زندگی گیاهی: تا اینجا ظاهراً سطح زمین تماماً با آب پوشانده شده بود، چراکه شکسته شدن مداوم پوستهٔ نازکی که تازه شکل گرفته بود، می‌باید سطح زمین را نرم و مثل یک توپ مایع

نگاهداشته باشد. اما هر چه این پوسته سردتر و ضخیم‌تر شد، بتدریج پیچ و خم برداشت و جزیره‌ها و قاره‌ها ظاهر شدند. هنوز از باران خبری نبود، ولی مه غلیظ، خشکی تازه شکل گرفته را که هنوز گرم بود، سیراب می‌کرد. آب و هوای استوایی همه جا را پوشانده بود، و زندگی گیاهی می‌باید بسرعت و بطور غول آسایی رشد کرده باشد. این زندگی گیاهی پس از فرو رفتن‌ها و بالا آمدن‌های متوالی بیشمار، بسترهای زغال سنگ کنونی را تولید کردند.

روز چهارم، ۱ : ۱۴ - ۱۹

خورشید، ماه و ستارگان: اینها باید «در ابتدا» آفریده شده باشند. در «روز اول»، نور آنها باید از درون بخارات زمین نفوذکرده باشد (۱ : ۳)، در حالی که خود آنها قابل مشاهده نبوده‌اند. اما اکنون، با کم شدن غلظت ابرها که خود ناشی از سرد شدن بیشتر زمین بود، این اجرام آسمانی بر زمین قابل رؤیت شدند. فصل‌ها هنگامی پدید آمدند که سطح زمین، دیگر از درون حرارتی دریافت نمی‌کرد، و بعنوان تنها منبع حرارت به خورشید وابسته بود.

روز پنجم، ۱ : ۲۰ - ۲۵

حیوانات دریایی و پرندگان: به روند پیشرفت وقایع توجه کنید: در روزهای اول و دوم موجودات بیجان، در روز سوم زندگی گیاهی، و در روز پنجم زندگی حیوانی.

روز ششم، ۱ : ۲۴ - ۳۱

حیوانات خشکی و انسان: هنگامی که بالاخره زمین برای سکونت انسان آماده شد، خدا انسان را «بصورت خود» آفرید. خدا هر چه را که آفریده بود، دید و همه چیز «بسیار نیکو» بود(۱ : ۴، ۱۰، ۱۲، ۱۸، ۲۱، ۲۵، ۳۱). اما خیلی زود، این تصویر تیره شد. خدا حتماً این را از قبل می‌دانسته، و همهٔ آفرینش انسان را، گامی بسوی دنیای پر جلالی در نظر گرفته که پیامد این آفرینش خواهد بود؛ و شرح این دنیای پر جلال را در بابهای پایانی کتاب مکاشفه می‌خوانیم.

روز هفتم، ۲ : ۱ - ۳

خدا استراحت کرد؛ البته نه بطور مطلق (یوحنا ۵ : ۱۷)، بلکه از این عمل بخصوص آفرینش، آرامی گرفت. این آرامی اساس روز سبت است (خروج ۲۰ : ۱۱)، و اشاره‌ای عرفانی به آسمان دارد (عبرانیان ۴ : ۴ و ۹). شاید عدد «هفت» در ساختار جهان، به مراتب ورای دانش انسان نقش داشته باشد.

نکتهٔ باستانشناختی : داستانهای آفرینش بابلی

در سالهای اخیر، حماسه‌های آفرینش به صورتهای مختلف و حک شده بر الواحی که پیش از

زمان ابراهیم در جریان بودند، در خرابه‌های بابل، نینوا، نیپور و آشور کشف شده‌اند، و بطور شگفت آوری با «سرود آفرینش» کتاب پیدایش شباهت دارند.

«هفت» لوحهٔ (یا دوره) آفرینش وجود دارند - «در ابتدا» یک «مغاک اولیه» - «آشوب آبها» که «عمیق» نامیده شده - خدایان «همه چیز را شکل بخشیدند» - «فلک زبرین و زیرین» را ساختند - «آسمانها و زمین را بنیاد نهادند» - در روز چهارم «ستارگان را مقرر کردند» - «سبزه و گیاهان سبز را به رشد واداشتند» - در روز ششم «انسان را از خاک زمین بسرشتند» - «آنها به موجوداتی زنده تبدیل شدند» - «انسان و همسرش ساکن شدند» - «آن دو یار و همکار بودند» - «در باغی سکنی گزیدند» - «لباس را نمی‌شناختند» - روز «هفتم»، «روز مقدس» تعیین شد، و «به کنار گذاشتن همهٔ کارها فرمان داده شد.»

همهٔ این داستانهای آفرینش بابلی و آشوری، آشکارا مبتنی بر «چند خدا پرستی» هستند. ولی به دلیل وجود این همه نکات مشترک با داستان پیدایش، بنظر می‌رسد که باید دارای منبع مشترکی بوده باشند. آیا این سنّتهای تحریف شده، بر واقعیت وجود یک منبع اصلی الهی گواهی نمی‌دهند؟

نکتهٔ باستانشناختی: یکتا پرستی اولیه

در کتاب‌مقدس تاریخ بشریت، با اعتقاد انسان به خدای یگانه آغاز شده، و بت پرستی و چند خدایی بعدها پدید آمده است. این دقیقاً بر عکس نظریهٔ کنونی است که می‌گوید ایدهٔ یک خدای واحد بتدریج از «جان‌گرایی» (آنیمیسم - اعتقاد به عالم روح و تجسم ارواح مردگان) رشد کرده است. اخیراً دیدگاه کتاب‌مقدسی از سوی باستان شناسی تأیید شده است. دکتر «استفن لنگدان» از دانشگاه آکسفورد به این مطلب پی برده که طبق کهن‌ترین کتیبه‌های بابلی، نخستین مذهب انسان اعتقاد به خدای یگانه بوده، و از آنجا به سرعت به چند خداپرستی و بت پرستی نزول کرده است.

قرائنی موجود است که نشان می‌دهد مذهب اولیهٔ مصر، یکتا پرستی بوده است. در ۱۸۹۸ اعلام شد که در سه لوحهٔ جداگانه در موزهٔ بریتانیا، که متعلق به زمان حمورابی هستند، واژه‌های «یهوه خدا است» کشف شده است.

انسان شناسان برجسته، اخیراً اعلام کردند که در میان همهٔ نژادهای بدوی اعتقادی به یک خدای برتر وجود داشته است.

«پیدایش آسمانها و زمین». ۲ : ۴ - ۴ : ۲۶

این قسمت گاهی «گزارش دوم» آفرینش نامیده می‌شود، و با اشاره‌ای به موقعیت ویران زمین آغاز می‌گردد (۲ : ۵ و ۶)، که به قسمت اول «روز سوم» در «گزارش اول» مربوط می‌شود (۱ : ۹ و ۱۰). سپس جزئیاتی را می‌افزاید که در گزارش اول حذف شده‌اند، و پس از آن با داستان سقوط انسان ادامه می‌یابد. این قسمت مکمل گزارش اول است و نه مغایر آن. جزئیات اضافه شده متناقض نیستند.

چه کسی نویسندهٔ اصلی این سند است؟ داستان آن تا نسل ششم اخلاف قائن ادامه یافته (۴:۱۷-۲۲)، و هنگامی که پایان می‌یابد، آدم هنوز زنده است (آدم تا نسل هشتم اخلاف شیث زندگی کرد [۵:۴-۵]). پس همهٔ وقایع این بخش در دوران زندگی آدم رخ دادند. اگر در طول زندگی آدم نگارش اختراع نشده بود، آیا نمی‌توان گفت که آدم این چیزها را بارها و بارها در محفل خانوادگی خود بازگو کرده بود، بطوری که دست کم محتوای اصلی آنها، تا زمان اختراع نگارش، شکل ثابتی به خودگرفته بود؟ آیا نمی‌توان گفت که موسی داستان سقوط انسان را بصورت اصلی و باکلماتی که خود آدم آن را شرح داده بود، ثبت کرده است؟

باب ۲ : ۴ - ۱۷ . باغ عدن

در باب اول، آفریننده «خدا» (الوهیم) نامیده شده که اسم عام این وجود برتر است. در اینجا، این نام «خداوند خدا» (یهوه الوهیم)، یعنی اسم شخصی اوست، و این نخستین قدم خدا در مکشوف کردن خود است.

«باران نبود، بلکه مه» (۵ و ۶)، این نکته باید به این معنی باشد که تا مدتی زمین بوسیلهٔ مه سنگین سیراب می‌شد، چون سطح زمین به اندازه‌ای گرم بود و بخارهای ناشی از آن بقدری غلیظ بودند که قطرات خنک باران حاصل از لایه‌های بیرونی ابرها پیش از اینکه به زمین برسند دوباره به بخار تبدیل می‌شدند.

«درخت حیات» (۹ ، ۳ : ۲۲)، ممکن است واقعاً خوراکی برای جاودانگی بوده باشد، به نشانهٔ اینکه جاودانگی به چیزی بیرون از خود ما بستگی دارد. این درخت دوباره در اختیار کسانی قرار خواهد گرفت که رخت خود را با خون بره شسته‌اند (مکاشفه ۲:۷؛ ۲۲:۲و۱۴).

«درخت معرفت نیک و بد» (۹ و ۱۷) ، «برای خوراک نیکو» ، «بنظر خوشنما» ، و «دلپذیر دانش افزا» بود (۳ : ۶). ماهیت این درخت چه حقیقتی بوده باشد یا مجازی یا نمادین، اساس گناه آدم و حوا، حداقل تا حدودی، عبارت بوده از منتقل کردن کنترل زندگی‌شان از دست خدا به خودشان. خدا در اصل به آنها گفته بود که می‌توانند هر کاری که بخواهند انجام دهند، «بجز» آن «یک چیز». این آزمایش اطاعت آنها بود. تا هنگامی که از آن «یک چیز» اجتناب می‌کردند، خدا سَروَر آنها بود. هنگامی که علیرغم فرمان خدا، آن «یک چیز» را انجام دادند، خودشان را سَروَر خود کردند. آیا این اساس گناه انسان نیست؟ از ابتدا خدا انسان را خلق کرد تا جاودانه زندگی کند، و تنها شرط آن اطاعت از خدا بود. انسان شکست خورد. پس از آن روند طولانی و آهستهٔ نجات توسط یک نجات دهنده آغاز شد، که بواسطهٔ او انسان می‌تواند مقام از دست رفتهٔ خود را بازیابد. تنها در اطاعت از خداست که حیات وجود دارد.

باب ۲ : ۱۸ - ۲۵ . آفرینش

قبلاً در ۱ : ۲۷ نوشته شده بود که انسان بصورت نر و ماده آفریده شده بود. در این قسمت نحوهٔ

آفرینش زن با جزئیات بیشتری ذکر شده است. و در اینجا، در آغاز نژاد انسانی و در ابتدای کتاب‌مقدس، منشأ الهی و تقدس ازدواج مقرر شده: یک زن و یک مرد، یک تن (۲۴).

کتاب‌مقدس، ازدواج را چون انعکاسی زمینی از رابطهٔ میان مسیح و کلیسا معرفی می‌کند (افسیان ۵ : ۲۵ - ۳۲ ؛ مکاشفه ۱۹ : ۷ ؛ ۲۱ : ۲ و ۹). کلیسا «عروس» مسیح نامیده شده. عروس آدم، هنگامی که آدم در خواب بود، از دندهٔ پهلوی او ساخته شد (۲۱و۲۲). شاید این، تصویر اولیه‌ای از کلیسا، عروس مسیح، است که از «خون و آب» ساخته شده؛ این خون و آب هنگامی که بدن مسیح بر روی صلیب بود، از پهلوی او بیرون آمد (یوحنا ۱۹ : ۳۴ ؛ اول یوحنا ۵ : ۶ و ۸).

«برهنه بودند وخجلت نداشتند» (۲۵). شاید آنها با نور روحانی خدا پوشانده شده بودند، درست مانند عیسی بهنگام تبدیل هیئت (مرقس ۹ : ۳)؛ و این نور با ورود گناه محو شد و روزی دوباره نجات یافتگان را خواهد پوشانید (مکاشفه ۳ : ۴ ؛ ۲۱ : ۲۳). تا آنجا که می‌دانیم از میان همهٔ آفریدگان خدا، تنها انسان است که لباس می‌پوشد و این نشانهٔ طبیعت گناه آلود ما است.

مکان باغ عدن

این باغ بر رودهای فرات و دجله، و در محل تقاطعشان با رودخانه‌های فیشون و جیحون قرار داشت (۲ : ۱۰ - ۱۴). رودهای فیشون و جیحون تاکنون پیدا نشده‌اند. فرات و دجله از منطقهٔ کوهستانی قفقاز در جنوب غربی آسیا سرچشمه می‌گیرند و بسوی جنوب شرقی ادامه می‌یابند و به خلیج فارس می‌ریزند. (به نقشهٔ شمارهٔ ۱۶ مراجعه کنید).

به این ترتیب می‌توان گفت که انسان تقریباً در مرکز سطح زمین آفریده شد، چرا که این منطقهٔ فرات قفقازی تقریباً در مرکز نیمکرهٔ شرقی، که بزرگتر از نیمکرهٔ غربی است، قرار دارد (به مربع سیاه بر نقشهٔ ۱ مراجعه کنید).

قوم شناسان معمولاً این منطقه را مهد اولیهٔ همهٔ نژادهای انسانی بشمار می‌آورند. از این منطقه، یعنی گهوارهٔ نژاد بشری بود که گاو، بز، گوسفند، اسب، خوک، سیب، هلو، گلابی، آلو، گیلاس، به، توت سفید، انگور فرنگی، درخت مو، زیتون، انجیر، خرما، بادام، گندم، جو، جو صحرایی، نخود فرنگی، لوبیا، بذرک (درخت کتان)، اسفناج، تربچه، پیاز و بیشتر میوه‌ها و سبزی‌های ما به نقاط دیگر برده شدند.

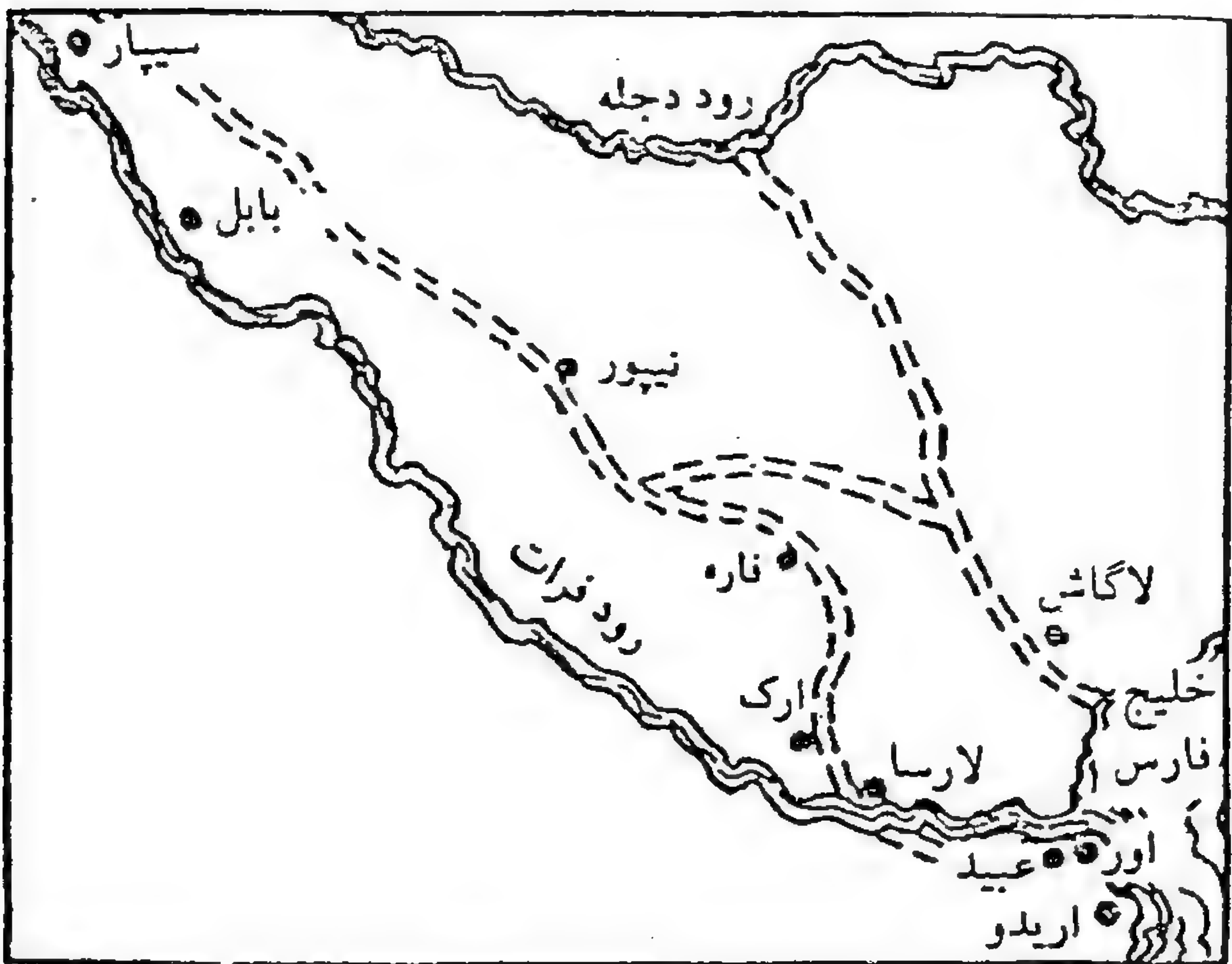
بابِل

با اینکه برخی تصور می‌کنند که مکان دقیق باغ عدن احتمالاً در ارتفاعات ارمنستان و در سرچشمهٔ رودهای دجله و فرات، که در آن موقع شاید تا این حد بالاتر از سطح دریا نبوده‌اند، قرار داشته، ولی محل سنتی و عموماً پذیرفته شدهٔ باغ عدن در بابل و نزدیک مصب فرات است.

در حال حاضر رودخانه‌های فرات و دجله حدود ۱۵۰ کیلومتر بالاتر از خلیج فارس به هم می‌پیوندند. در زمان ابراهیم کرانه‌های خلیج به حدود «اور» می‌رسید و این دو رودخانه بصورت دو

جریان مجزا به خلیج می‌ریختند. این مطلب در نقشهٔ شماره ۱۵ با خط‌چین نشان داده شده است. تمامی دشت بابل از رسوبات آبرفتی این دو رودخانه بوجود آمده بود. غالباً مسیر بستر رودخانه‌ها عوض می‌شد.

در زمان آدم احتمالاً رودخانه‌های فرات و دجله در فاصلهٔ کوتاهی به هم می‌پیوستند، و دوباره پیش از اینکه به خلیج بریزند از هم جدا می‌شدند، و باغ در همین محل که بین نقطهٔ اتصال و نقطه انشقاق دو رودخانه قرار داشت، واقع شده بود. و به این ترتیب ۴ شاخه یا «شعبه» بوجود می‌آمد (۲:۱۰)؛ دو رودخانه همچون کناره‌های شرقی و غربی خلیج ادامه می‌یافتند و جیحون و فیشون نامیده می‌شدند. در کتیبه‌های کهن، خلیج فارس یک «رودخانه» نامیده شده است.



نقشه ۱۵ - مهد نژاد بشر

نکتهٔ باستانشناختی: اریدو، محل سنتی و پذیرفته شدهٔ باغ عدن

نقطهٔ دقیقی که در روایات بعنوان مکان باغ عدن تعیین شده، تعدادی تپه است که در ۱۸ کیلومتری جنوب اور قرار دارد و به نام اریدو (ابوشارم) شناخته می‌شود. این محل سکونت «آداپا»، یعنی آدم بابلی بوده است. به گواهی منشور وِلد، دو پادشاه اول تاریخ در اریدو سلطنت کردند.

در کتیبه‌های باستانی بابلی آمده است: «در نزدیکی اریدو باغی بود و در آن درخت مقدس اسرارآمیزی وجود داشت که درخت حیات بود؛ کاشته شده توسط خدایان، که ریشه‌هایش عمیق

بودند و شاخه‌هایش سر به آسمان کشیده بودند و ارواح محافظ از آن نگهداری می‌کردند و هیچ انسانی وارد باغ نمی‌شود.»

هال و تامپسون از موزهٔ بریتانیا (۱۹ - ۱۹۱۸) خرابه‌های اریدو را از خاک درآوردند. آنان نشانه‌هایی یافتند حاکی از اینکه اریدو شهر ثروتمندی بوده، و بعنوان خانهٔ اولیهٔ بشریت مورد احترام بوده است.

منطقهٔ اریدو

حفاری‌ها نشان داده که منطقهٔ اطراف اریدو در اولین اعصار شناخته شدهٔ تاریخ بشریت، پر جمعیت بوده، و قرنها بر «مرکز جهان» تسلط داشته؛ بسیاری از کهن‌ترین و ارزشمندترین کتیبه‌ها در این منطقه کشف شده‌اند.

اور شهر ابراهیم، ۱۸ کیلومتر از اریدو فاصله داشت.

- فاره شهر قدیمی نوح، در ۱۰۰ کیلومتری اریدو قرار داشت.
- عبید (اَل عبید)، جایی که در آن قدیمی‌ترین مدرک شناخته شدهٔ تاریخی یافت شد، تنها ۲۲ کیلومتر با اریدو فاصله داشت.
- لاگاش که در آن کتابخانه‌های عظیم قدیمی کشف شد در ۹۰ کیلومتری اریدو واقع شده بود.
- نیپور، مرکز کتابخانه‌ای، در ۱۵۰ کیلومتری اریدو قرار داشت.
- ارک، شهر نمرود، ۷۵ کیلومتر با اریدو فاصله داشت.
- لارسا که در آن منشور ولد کشف شد، ۶۰ کیلومتر با اریدو فاصله داشت، و فاصلهٔ بابل از اریدو تنها ۲۳۰ کیلومتر بود.

باب ۳. سقوط انسان

سقوط انسان تحت تأثیر نفوذ محیلانهٔ مار صورت گرفت. مار به گونه‌ای معرفی شده که گویی خود سخن می‌گوید. ولی بعد کتاب‌مقدس اظهار می‌دارد که ابلیس از درون مار صحبت می‌کرده است (دوم قرنتیان ۱۱ : ۳ و ۱۴ ؛ مکاشفه ۱۲ : ۹ ؛ ۲۰ : ۲). برخی‌ها تصور کرده‌اند که مار در ابتدا بر پا می‌ایستاد و بسیار زیبا بود و طبیعتاً می‌توانست وسیلهٔ خوبی در دست شیطان باشد. او آدم و حوا را فریفت تا از اطاعت آفریدگارشان سرباز زنند. این عمل وحشتناک صورت گرفت. و پردهٔ سیاه گناه، اندوه، رنج، درد و مرگ بر دنیایی افتاد که خدا آن را زیبا آفریده بود.

چرا خدا انسان را به گونه‌ای آفرید که بتواند گناه کند؟

خوب، آیا می‌توانست او را به گونهٔ دیگری خلق کند؟ آیا امکان داشت موجودی اخلاقی بدون قدرت انتخاب وجود داشته باشد؟ «آزادی» - آزادی تفکر، آزادی وجدان - هدیهٔ خدا به انسان است، حتی اگر انسان آزادی خود را برای بی‌اطاعتی از خدا بکار برد.

در یک تصادف قطار، مهندس آن که می توانست با پریدن از قطار زندگی خود را نجات بخشد، در محل کار خود باقی ماند و در نتیجه مسافران را نجات داد ولی زندگی خود را از دست داد. آنها بنای یادبودی ساختند؛ نه برای قطار، چراکه قطار نقط کاری را انجام داده بودکه از دستگاهها و ماشینهای آن برمی‌آمد. آنها بنای یادبود را برای مهندسی ساختندکه به ارادهٔ خود انتخاب کرد که زندگی خود را ببازد تا مسافران را نجات بخشد. اگر در طبیعت ما تمایل دیگری بجز اطاعت نباشد، چه فضیلتی در اطاعت ما از خدا وجود دارد؟ ولی اگر به انتخاب خود و بر خلاف گرایش طبیعتمان از خدا اطاعت کنیم، ارزش دارد.

ولی آیا خدا از پیش نمی‌دانست که انسان گناه خواهد کرد؟

بله، و نتایج وحشتناک گناه و نیز پیامد نهایی آن را از پیش می‌دانست. ما رنج می‌بینیم و زحمت می‌کشیم، متحیر و متعجبیم که چرا خدا چنین دنیایی ساخته است. ولی روزی، پس از اینکه همه چیز به پایان برسد، درد و رنج و تحیّر ما نیز پایان خواهد گرفت. و همراه با نجات یافتگان همهٔ اعصار با هللویاهای بی‌پایان خدا را ستایش خواهیم کرد، بخاطر اینکه ما را چنانکه خواست آفرید و به حیات و شادی و جلال در ابدیت بی‌نهایت هدایت کرد (مکاشفه ۱۹ : ۱ - ۸).

تأثیر گناه بر طبیعت

اینجا در نخستین صفحات کتاب‌مقدس، شرحی ابتدایی از طبیعت، بدان گونه که امروزه آن را می‌بینیم، داده شده: نفرت مشترک مردم از مار (۳ : ۱۴ و ۱۵)؛ درد بهنگام وضع حمل (۳ : ۱۵)؛ رویش خودبخود علف‌های هرزه، در حالی که گیاهان مفید و مُغذی باید با زحمت کاشته شوند (۳:۱۷-۱۹)؛ و نیز بارقه‌ای از مسیح در ذریّت زن (۳ : ۱۵)، و در قربانی و کفاره (۴ : ۴).

«ذریت زن» . ۱۵

بلافاصله پس از سقوط انسان، نبوت خدا را می‌بینیم مبنی بر اینکه بواسطهٔ «ذریت زن»، هنوز هم امیدی در آفرینش انسان باقی است و این اولین اشارهٔ کتاب‌مقدس به نجات دهنده‌ای است که خواهد آمد. استفاده از ضمیر «او» (۱۵) نشان می‌دهد که نجات دهنده «یک شخص» خواهد بود. در ذریت حوا تنها یک نفر بوده که از زن متولد شده بی‌آنکه مردی او را ببار آورده باشد. در اینجا، درست در آغاز داستان کتاب‌مقدس، بارقه‌ای اولیه از مسیح می‌بینیم؛ و همچنانکه به پیش می‌رویم، اشارات، بارقه‌ها، نگاههای گذرا، تصاویر وگفته‌های ساده آشکارتر و فراوان‌تر می‌شوند، به گونه‌ای که وقتی به صفحات پایانی عهد عتیق نزدیک می‌شویم، تصویری نسبتاً کامل از مسیح در دست داریم.

«مادر جمیع زندگان» (۲۰). کفارهٔ مسیح بر بنیان وحدت نژاد انسان در آدم قرار دارد. گناه یک انسان، مرگ را ببار آورد. و از مرگِ یک انسان نجات حاصل شد (رومیان ۵ : ۱۲ - ۱۹).

نکات باستانشناختی: روایات بابلی دربارهٔ سقوط انسان

کتیبه‌های کهن بابلی اشارات فراوانی به «درخت حیات» دارند، و اینکه انسان تحت تأثیر روحی شریر که بصورت مار ظاهر شده بود، از آن درخت رانده شده بود، و کروبیان محافظ، مانع بازگشت انسان بسوی آن درخت می‌شدند.

از میان این کتیبه‌ها، داستان «آداپا» بقدری شبیه حکایت آدم در کتاب‌مقدس است که او را «آدم بابلی» نامیده‌اند. - «آداپا - ذریت انسان» ، - «مرد عاقل اریدو» ، - «بی‌گناه» ، - سپس «خدایان را رنجاند» ، - «بواسطهٔ دانش» ، - سپس «فناپذیر شد» ، - «خوراک حیات را نخورد» ، - «بیماری را بر انسانها وارد کرد» ، - خدایان گفتند: «او آرامی نخواهد گرفت» ، - «آنان او را با لباس عزا پوشاندند».

دو مُهر قدیمی پیدا شده که ظاهراً آنچه را که در کتاب پیدایش با کلمات بیان شده، دراین دو مُهر بصورت تصویر ارائه شده است. این مهرها که در میان الواح باستانی بابلی کشف شده و درموزهٔ بریتانیا نگهداری می‌شود، دقیقاً به داستان باغ عدن اشاره می‌کند. در مرکز مهر اولی که «وسوسه» نامگذاری شده، یک درخت قرار دارد، در سمت راست، یک مرد و در سمت چپ آن یک زن میوه می‌چینند؛ در پشت سر زن، یک مار بر پا ایستاده گویی در گوش زن زمزمه می‌کند.

مُهر دوم که «آدم و حوا» نام دارد، در سال ۱۹۳۲ توسط دکتر ای. اِ. سپایزر، از موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا، و نزدیک دامنهٔ تپه گاورا در ۱۸ کیلومتری شمال نینوا کشف شد. او قدمت مهر را به ۳۵۰۰ ق. م. نسبت داد و آن را «قویاً دال بر داستان آدم و حوا» دانست: یک مرد و زن برهنه در حال راه رفتن به گونه‌ای که گویا کاملاً مأیوس و دلشکسته هستند، و ماری که از پس آنها می‌آید. قطر مهر حدود دو سانتیمتر است و بر روی سنگ حک شده، و در حال حاضر در موزهٔ دانشگاه فیلادلفیا نگهداری می‌شود.

این اسناد کهن که در آغاز تاریخ و در مهد اولیهٔ انسان بر سنگ و گل حک شده و در زیر غبار اعصار حفظ شده‌اند، و اکنون بیل باستانشناسان دوباره آنها را بیرون آورده، گواهی هستند بر اینکه ویژگیهای اصلی داستان کتاب‌مقدس دربارهٔ آدم، عمیقاً بر ذهن انسان اولیه نقش بسته بود.

روایات دیگر دربارهٔ سقوط انسان

پارسیان: نخستین نیاکان ما، معصوم، پرهیزگار و شادمان در باغی که در آن «درخت جاودانگی» قرار داشت، می‌زیستند، تا اینکه روحی شریر بصورت یک مار ظاهر شد.

هندوها: در عصر نخستین، انسان آزاد از شرارت و بیماری بود، از هر آنچه آرزو می‌کرد بهره‌مند می‌شد و زندگی طولانی داشت.

یونانیان: نخستین انسانها در عصر طلایی، برهنه و آزاد از شرارت و دردسر می‌زیستند و از پیوندشان با خدایان لذت می‌بردند.

چینی‌ها: روایتی داشتند دربارهٔ دوران سعادتمندی، یعنی زمانی که انسانها غذای فراوان داشتند. و در اطرافشان حیوانات در صلح بسر می‌بردند.

مغول‌ها و تبتی‌ها: روایات مشابه داشتند.
توتنی‌ها: نژاد اولیهٔ انسان در شادی و سرور دائمی بسر می‌بردند.
همهٔ نژادهای بربر: روایاتی دربارهٔ موقعیتی متمدن‌تر دارند.
بی‌تردید، حکایت اصلی باغ عدن را آدم برای متوشالح، و متوشالح برای نوح، و نوح برای پسرانش تعریف کرده بود؛ و در فرهنگهای ملی که بعدها پدید آمد، این حکایت به شیوه‌های مختلف و تا حد زیادی تغییر یافت.

باب ۴. قائن و هابیل

با فرض اینکه آدم و حوا بصورت انسانهای کاملاً رشد کرده و بزرگ آفریده شده بودند، هنگامی که قائن هابیل را کشت، باید حدود ۱۲۹ سال سن داشته باشد، چرا که وقتی شیث کمی پس از آن بدنیا آمد (۴:۲۵)، می‌خوانیم که در این زمان آدم ۱۳۰ ساله بود (۵:۳).
قربانی هابیل پذیرفته شد (۴ : ۴)، چون او عادل بود (اول یوحنا ۳ : ۱۲)، و به ایمان قربانی را تقدیم کرد (عبرانیان ۱۱ : ۴). ظاهراً با ورود گناه، خدا قربانی را مقرر کرده بود. بنظر می‌رسد که این تصویری اولیه از مرگ کفاره دهندهٔ مسیح بوده است.
همسر قائن (۴ : ۱۷)، باید قاعدتاً خواهر او بوده باشد، چرا که حوا «مادر جمیع زندگان» (۳ : ۲۰) بود. آدم، پسران و دختران دیگری دارد که نام آنها مشخص نشده (۵ : ۴)، یعنی طبق روایات او دارای ۳۳ پسر و ۲۷ دختر بوده است.
چه کسی بوده که قائن از او می‌ترسیده است؟ (۴: ۱۴). در طول ۱۳۰ سال از آفرینش آدم تا قتل هابیل، نسل‌های زیادی برخاسته بودند، و جمعیت جهان احتمالاً به چندین هزار می‌رسیده است.
نشان قائن (۴ : ۱۵). این نشان هر چه بوده باشد، قاعدتاً مردم مفهوم آنها را درک کردند. شاید این پیدایش نگارش بوده است: آن نشان بیانگر یک ایده بود؛ و به زودی، نشانهای متفاوت برای بیان ایده‌های متفاوت به کار رفتند.
شهر قائن (۴ : ۱۷)، جایی در شرق عدن، شاید صرفاً دهکده‌ای بوده با کلبه‌های ابتدایی، که در اطراف آن دیواری به منظور دفاع از فرزندان مطرود او ساخته شده بود.
چند همسری (۴ : ۱۹) بلافاصله پس از قتل وارد خانوادهٔ قائن شد. خدا در ابتدا مقرر کرده بود که یک زن و یک مرد بوسیلهٔ ازدواج با هم زندگی کنند (۲ : ۲۴). ولی انسان به زودی راه دیگری در پیش گرفت.

نکتهٔ باستانشناختی: استفادهٔ اولیه از فلزات

آدم هنوز زنده بود که اخلافش روش استفاده از مس و آهن را فراگرفتند و وسایل موسیقی اختراع کردند.
تا سالهای اخیر تصور می‌شد که آهن نزد مردمان پیش از قرن ۱۲ ق. م. ناشناخته بود.

اصطلاحاتی که تاریخ نگاران و باستان شناسان برای بیان دوران متوالی پیش از پیدایش تمدن بکار برده‌اند، عبارتند از:

پالئولیتیک: دوران دیرینه سنگی؛ استفاده از سنگهای غیر تراشیده.

نئولیتیک: دوران نو سنگی؛ استفاده از سنگها، استخوان و چوب تراشیده شده.

کالکولیتیک: دورهٔ مس - سنگی؛ انتقال از سنگ به فلز.

عصر مفرغ: ۱۲۰۰ - ۲۵۰۰ ق. م.

عصر آهن: ۱۲۰۰ ق. م. به بعد.

به سال ۱۹۳۳، دکتر «اچ. ای. فرانکفورت»، از مؤسسهٔ شرق، در ویرانه‌های اَسمَر در ۱۵۰ کیلومتری شمال بابل، تیغه‌ای آهنی کشف کرد که در حدود ۲۷۰۰ ق. م. ساخته شده بود؛ و به این ترتیب کاربرد آگاهانه از آهن را حدود ۱۵۰۰ سال به عقب برد.

از کتیبه‌های باستانی چنین بر می‌آید که ساکنین بابل هرگز با کاربرد فلزات ناآشنا نبوده‌اند. ابزار مسی در ویرانه‌های برخی شهرهای پیش از طوفان یافت شده‌اند. (به توضیح ذیل باب ۵ مراجعه کنید.)

در منشور وِلد نام ده پادشاه طویل‌العمر که پیش از طوفان سلطنت کردند، ذکر شده است و آمده که سومین، پنجمین و ششمین پادشاه در «بَگورگورو» فرمانروایی می‌کردند. این واژه معنی «شهر کارگران مفرغ» است وممکن است روایتی از شهر قائن (۴ : ۱۷) باشد.

«کتاب پیدایش آدم» . ۵ : ۱ - ۶ : ۸

این سومین سند از اسنادی است که کتاب پیدایش را تشکیل می‌دهند، و تا پانصدمین سال زندگی نوح را در بر می‌گیرد (۵ : ۳۲). ممکن است آدم آن را آغاز کرده، خنوخ و متوشالح آن را ادامه داده و نوح تکمیل نموده باشد. طبق روایات، احتمال دارد نسخه‌هایی از این سند و دو سند قبلی بوسیلهٔ نوح بر الواحی گلی نوشته شده، و سپس در «سیپار» مدفون شده باشند.

باب ۵. نسب نامهٔ آدم تا نوح

سن این افراد به ترتیب زیر ثبت شده: آدم ۹۳۰ سال، شیث ۹۱۲ سال، انوش ۹۰۵ سال، قینان ۹۱۰ سال، مَهَلَلئیل ۸۹۵ سال، یارد ۹۶۲ سال، خنوخ ۳۶۵ سال، متوشالح ۹۶۹ سال، لمک ۷۷۷ سال، نوح ۹۵۰ سال.

سن بالای این افراد معمولاً بدین گونه توجیه شده که گناه تأثیر منفی خودرا هنوز بر نژاد بشر کاملاً برجای نگذاشته بود.

تصور برخی بر این است که از آنجاکه این نسب نامه و آنکه در باب ۱۱ ذکر شده، هر یک شامل ۱۰ نسل هستند، ممکن است مثل نسب نامهٔ عیسی در متی ۱، اینها نیز خلاصه شده باشند. ولی فرنول

تکراری «... سال زیست و ... را آورد»، مخالف چنین نظریه‌ایی است.

خنوخ. ۲۱ - ۲۴

خنوخ، بهترینِ این افراد بود. در جامعه‌ای با شرارت غیر قابل توصیف، او «با خدا راه می‌رفت.» او که ۶۲۲ سال پس از آفرینش آدم بدنیا آمد، بود. ۳۰۸ سال با آدم معاصر بود. ۶۹ سال پیش از تولد نوح، یعنی هنگامی که خنوخ فقط ۳۶۵ سال داشت، «خدا او را بر گرفت.»

شخص دیگری که بدین گونه و بدون مردن منتقل شد، ایلیا بود (دوم پادشاهان ۲).

شاید خدا قصد داشته خنوخ و ایلیا نمونه‌ای باشند از سرنوشت مبارک مقدسینی که به هنگام بازگشت خداوند هنوز در جسم بسر می‌برند (اول تسالونیکیان ۴ : ۱۷).

اعراب افسانه‌ای داشتند مبنی بر اینکه خنوخ نوشتن را اختراع کرد. عهد جدید به نبوتی از خنوخ اشاره می‌کند (یهودا ۱۴).

متوشالح. ۲۵ - ۲۷

او پسر خنوخ و مسن‌ترین فرد در میان این ۱۰ نفر بود (۹۶۹ سال). او ۲۴۳ سال با آدم و ۹۸ سال با سام هم عصر بود، و به این ترتیب رابطی بود میان باغ عدن و جهان پس از طوفان. او در سال وقوع طوفان مرد.

نکتهٔ باستانشناختی: عمر طولانی اولیه

«بِروسوس» تاریخ نگار بابلی در ۳۰۰ ق. م. تاریخ خود را بر اساس آرشیوهای معبد مردوک نگاشت، که خود از کتیبه‌های قدیمی نسخه برداری شده بودند و بسیاری از آنها امروزه کشف شده‌اند. او در تاریخ خود از ده پادشاه نام می‌برد که دارای عمر طولانی بودند و پیش از طوفان سلطنت می‌کردند، و هر یک از ۱۰۰۰۰ تا ۶۰۰۰۰ سال حکومت می‌کردند. این ده پادشاه عبارتند از: آلوروس، آلاپاروس، آیلون، آمِنون، مگالاروس، داسونوس، اودوراکوس، آمپسینوس، اُتیارتس، خیسوتروس. بِروسوس می‌نویسد: «در زمان خیسوتروس، سیل عظیم جاری شد.»

منشور «وِلد» و کتیبه‌های «نیپور»، که به هر دوره از سلطنت، چندین هزار سال را نسبت می‌دهند، از پادشاهان پیش از طوفان بدین گونه نام می‌برند:

الویهم	۲۸۰۰۰ سال	در اریدو سلطنت کرد
الالمار	۳۶۰۰۰ سال	در اریدو سلطنت کرد
اِمِن لوانا	۴۳۰۰۰ سال	در بگورگورو سلطنت کرد
کیچونا	۴۳۰۰۰ سال	در لارسا سلطنت کرد
اِنمِن گالانا	۲۸۰۰۰ سال	در بگورگورو سلطنت کرد
دو موزی	۳۶۰۰۰ سال	در بگورگورو سلطنت کرد
سیب زیانا	۲۸۰۰۰ سال	در لاراک سلطنت کرد
اِمن دورانا	۲۱۰۰۰ سال	در سیپار سلطنت کرد
اوبوراتوم	۱۸۰۰۰ سال	در شوروپاک سلطنت کرد
زینْ سودو (اوت‌ناپیشتیم)	۶۴۰۰۰ سال	

«سپس طوفان زمین را فراگرفت.»

اینها باید همان پادشاهانی باشند که بروسوس از آنها نام می‌برد، ولی پس از تقسیم زبانها در بابل به نامهای متفاوت شناخته می‌شوند. کتیبه‌هایی که این نامها در آنها ذکر شده‌اند، پس از شروع دورهٔ تاریخی نوشته شده‌اند. بنظر می‌رسد که گذشتگان نیز مثل امروز، بهنگام سخن گفتن از دوران ماقبل تاریخ خودشان وسوسه می‌شدند به اندازهٔ زیادی در تواریخ جهان باستان اغراق کنند.

علاوه بر بابلی‌ها، پارسیان، مصریان، هندوها، یونانیان و دیگران نیز روایاتی از عمر طولانی ساکنان اولیهٔ زمین داشتند. چنین روایاتی چگونه می‌توانستند به وجود آیند، مگر اینکه انسانهای اولیه در واقع عمر طولانی داشتند؟

نکتهٔ باستان شناختی: حفاری در شهرهای پیش از طوفان

همهٔ شهرهایی که در بالا از آنها نام برده شد و شهرهای پادشاهان پیش از طوفان شناخته می‌شوند، بجز بگورگورو، شناخته شده‌اند. حفاری‌های انجام شده در ویرانه‌های این شهرها و شهرهای دیگر پیش از طوفان، بسیاری از ویژگیهای زندگی را در دوران پیش از طوفان آشکار کرده‌اند و دیدگاهی واقعی از دنیای نخستین بابهای کتاب پیدایش ارائه کرده‌اند.

از شهرهای حفاری شدهٔ پیش از طوفان می‌توان از اریدو، عبید، اِرک، شوشا، تپه گاورا، اور، کیش، فاره (شوروپاک)، سیپار (اکد)، لارسا، و یَمدت نصر نام برد. باستانشناسان در این ویرانه‌ها به آغاز زندگی ثابت در بابل بسیار نزدیک شده‌اند.

در میان آثار باقی مانده در این ویرانه‌ها از مردم پیش از طوفان، می‌توان به اشیاء زیر اشاره کرد: ظروف سفالی نقاشی شده، وسایلی از سنگ چخماق، اسباب و وسایل، گلدانهای فیروزه، تبرهای مسی، کج بیل، داس، ابزار سنگی، سنگ چخماق، کوارتز، قلاب ماهیگیری، مدلهایی از قایقها، یک

کورهٔ زیرزمینی، ظروف زیبای شیشه‌ای، لوازم آرایشی که زنان ماقبل تاریخ برای پر رنگ کردن ابروها و پلک‌هایشان از آنها استفاده می‌کردند، ویرانه‌های آجری معابد که آنها را قرمز رنگ کرده بودند یا با گچ پوشانده بودند، ظروف سفالی که بسیار هنرمندانه به طرح‌های هندسی و اَشکال پرندگان منقوش شده بودند، حتی یک ارابه، و پیشرفت‌های معماری که نشانگر یک «تمدن پیشرفتهٔ شگفت انگیز» هستند.

باب ۶: ۱ - ۸. شرارت در دوران پیش از طوفان

«پسران خدا» (۶ : ۲) : شاید فرشتگان سقوط کرده باشند که در دوم پطرس ۲:۴ و یهودا آیهٔ ۶ احتمالاً به آنها اشاره می‌شود، یا رهبران خانواده‌های شیثی که با اخلاف بی‌ایمان قائن ازدواج کرده بودند. این ازدواج‌های غیر عادی هر چه که بودند، زمین را از فساد و خشونت پُر کردند.

عیسی، طوفان را واقعیتی تاریخی بشمار می‌آورد و زمان بازگشت ثانوی خود را به دوران نوح تشبیه می‌کرد (متی ۲۴:۳۷-۳۹). وقایعی که هم اکنون در جهان رخ می‌دهند، ما را به این فکر وا می‌دارند که ممکن است امروزه نیز آن دوران تکرار شوند.

«۱۲۰ سال» (۶: ۳) شاید مهلتی باشد که پیش از طوفان به انسان داده می‌شود. و یا شاید به معنی کوتاه‌کردن طول زندگی نسبت به سن‌هایی است که در باب ۵ ذکر شده است.

«پیدایش نوح». ۶: ۹ تا ۹: ۲۸

این چهارمین سند کتاب پیدایش است. این سند داستان طوفان را چنانکه نوح آنها را حکایت و احتمالاً ثبت کرده، و توسط سام به ابراهیم رسیده است، بازگو می‌کند.

باب ۶: ۹ - ۱۸. نوح و کشتی

کشتی حدود ۱۵۰ متر طول، ۲۵ متر عرض و ۱۵ متر ارتفاع داشت. کشتی دارای سه عرشه بود که به قسمت‌های مختلف تقسیم شده بودند، و پنجره‌ای داشت که در بالای آن نصب شده بود. این کشتی به احتمال قوی از همان اندازه‌ای برخوردار بوده که کشتی‌های اقیانوس پیمای کنونی هستند. برای کسی که در ساحل یک رودخانهٔ عریض زندگی می‌کردند، قایق سازی یکی از نخستین دستاوردهای انسان بود. کتیبه‌های خط میخی حاکی از آن هستند که در سپیده دم تاریخ، ساکنان بابل بر رودخانه‌ها به رفت و آمد مشغول بودند. بر اساس روایات بابلی، خانهٔ نوح در «فاره»، بر رودخانهٔ فرات و در حدود ۷۰ مایلی محل باغ عدن قرار داشت، به این ترتیب، قاعدتاً نوح از کودکی با قایق سازی و رفت و آمد بر رودخانه آشنا بوده است.

باب ۶: ۱۹ - ۷: ۵. حیوانات

در ۶: ۱۹ - ۲۱ و ۷: ۲ توضیح داده شده که ۷ جفت از حیوانات پاک و تنها یک جفت از هر یک

از حیوانات دیگر می‌بایست در کشتی مستقر می‌شد. برخی چنین حساب کرده‌اند که در کشتی ۷۰۰۰ نوع حیوان جا می‌گرفتند.

ساختن کشتی، جمع‌آوری حیوانات و ذخیره کردن غذای کافی کار بسیار عظیمی بود. نوح و سه پسرش نمی‌توانستند این کارها را به تنهایی انجام داده باشند. نوح که نوهٔ متوشالح و نتیجهٔ خنوخ بود، شاید طبق روایت بابلی پادشاه شهر بوده باشد؛ و ممکن است هزاران نفر را برای اینکار استخدام کرده باشد. و شاید بیشتر مدت ۱۲۰ سال را مشغول این کارها بوده (۶: ۳)، و بی‌تردید مورد تمسخر بی‌وقفهٔ مردم قرار می‌گرفته، اما در ایمانش متهور و جسور بوده است (دوم پطرس ۲: ۵؛ عبرانیان ۱۱. ۷).

باب ۷: ۶ - ۸: ۱۹. طوفان

«جمیع چشمه‌های لجهٔ عظیم شکافته شد و روزنه‌های آسمان گشوده شد» (۷: ۱۱). می‌توان درهٔ فرات را تنگهٔ نیمکرهٔ شرقی نامید، یعنی جایی که دریای مدیترانه و اقیانوس هند به هم نزدیک می‌شوند. سرزمین کوهستانی ارمنستان تقریباً شبیه یک جزیره است که در شمال آن دریاچهٔ خزر و دریای سیاه، در غرب آن مدیترانه، و در جنوب آن خلیج فارس و اقیانوس هند قرار دارند. یک نشست ناگهانی و عظیم منطقه باعث می‌شد که آبهای این دریاها به داخل منطقه بریزد، و در همان حال، باران نیز از آسمان می‌بارید.

وسعت طوفان

«همهٔ کوههای بلند که زیر تمامی آسمانها بود، مستور شد. و هر ذی‌جسدی که بر زمین حرکت می‌کرد ... مُردند» (۷: ۱۹ و ۲۱). بی‌تردید، این همان شیوه‌ای است که به آن، سام داستان سیل را برای فرزندان و نوه‌هایش حکایت کرد یا نوشت. او داستان را همان گونه تعریف کرد که خود دیده بود. آیا باید داستان او را بر اساس جغرافیای زمان خودش تعبیر کنیم یا جغرافیای زمان حاضر؟ همهٔ نژاد بشری، بجز نوح و خانواده‌اش از بین رفتند. برای نابود کردن بشریت، لازم بود سیل فقط آن اندازه از زمین را بپوشاند که مسکونی بود. اگر گفتهٔ کتاب‌مقدس را بپذیریم، پس از آدم یعنی نخستین انسان، تنها ده نسل زندگی کرده بودند. چگونه می‌شد که یک خانواده در ده نسل و با روشهای ابتدایی مسافرت، بتوانند همهٔ زمین را پر سازند؟ به احتمال زیاد، بشر از منطقهٔ فرات زیاد دور نشده بود.

زمان در کشتی

نوح ۷ روز پیش از شروع بارندگی وارد کشتی شد (۷: ۴ و ۱۰). بارندگی در هفدهمین روز از ماه دوم ششصدمین سال زندگی نوح آغاز شد (۷: ۱۱). ۴۰ روز باران بارید (۷: ۱۲). آب ۱۵۰ روز زمین را پوشانده بود (۷: ۲۴؛ ۸: ۳). کشتی در روز هفدهم ماه هفتم بر خشکی قرار گرفت (۸: ۴). دَرِ کشتی در روز اول ماه اول از ششصد و یکمین سال زندگی نوح گشوده شد (۸: ۱۳). آنها در روز ۲۷ از ماه دوم از کشتی خارج شدند (۸: ۱۴ - ۱۹). یک سال و هفده روز در کشتی: ۵ ماه شناور بر آب، و ۷

ماه بر روی کوه.

کوه آرارات

کشتی شناور بر آب، بیش از ۵۰۰ مایل از نقطهٔ شروع حرکتش دور شد و سرانجام بر قله‌ای بنام آرارات در کوههای ارمنستان قرار گرفت؛ این قله حدوداً در ۱۲ کیلومتری شمال نینوا قرار دارد و ارتفاع آن ۵۱۶۵ متر است. در پای این کوه شهری بنام نخوانا یا نخجوان قرار دارد که ادعا میشود مقبرهٔ نوح در آن است. نام این شهر به معنی «نوح در اینجا ساکن شد» است.

باب ۸: ۲۰ - ۹: ۱۷. رنگین کمان

شاید سیل موجب پدید آمدن هوای بسیار تمیزی شد که در آن، رنگین کمان بوضوح دیده می‌شد. و خدا آن را بعنوان نشانهٔ عهد خود با بشریت تعیین کرد، مبنی بر اینکه دیگر پس از آن چنین طوفانی نباشد (۹: ۸ - ۱۷). نابودی بعدی زمین در اثر آتش خواهد بود (دوم پطرس ۳: ۷).

باب ۹: ۱۸ - ۲۸. نبوت نوح

ذریّت حام نژادهای بنده خواهند بود؛ ذریّت سام صاحب معرفت خدای حقیقی خواهند بود؛ ذریّت یافث بیشترین سهم را از جهان خواهند برد، و بعنوان تعلیم دهندگان از جانب خدا، جانشین نژادهای سامی خواهند شد.این نبوت هنگامی بوقوع پیوست که اسرائیلیانْ کنعان را، و یونانیانْ صیدون را متصرف شدند، و رومیانْ کارتاژ را فتح کردند؛ و از آن پس نژادهای یافثی بر جهان حکمرانی کرده‌اند، و به خدای سام ایمان آورده‌اند؛ در حالی که نژادهای سامی در مقام مقایسه، موقعیت کم اهمیت تری بدست آورده‌اند؛ و نژادهای حامی در مقام بندگی قرار گرفته‌اند. چه پیش بینی شگفت انگیزی!

کشف کشتی نوح

در برخی کتابها و نشریات چنین آمده که درست پیش از انقلاب بلشویکی، چند تن از خلبانان روسی ادعا کردند که لاشهٔ یک کشتی بسیار عظیم را در پناهگاههای یخچالی غیر قابل عبور کوه آرارات دیده‌اند، و این کشف خود را به دولت روسیه گزارش دادند. درست در همان هنگام دولت تزاری بدست بلشویکهای ضد خدا سرنگون شد و این گزارشات هرگز عملی نشد.

روایت بابلی دربارهٔ طوفان

به گزارش بروسوس (۳۰۰ ق. م.) در آرشیوهای معبد مردوک در بابل این داستان وجود داشت: یکی از خدایان به خیسوتروس پادشاه هشدار داد که یک کشتی بسازد و دوستان و خویشاوندان خود و همهٔ انواع حیوانات را بر کشتی سوار کند و با خود غذای کافی بردارد. در نتیجه، او کشتی عظیمی

ساخت که در ارمنستان به خشکی نشست. به محض فروکش کردن طوفان، او پرندگانی را به بیرون فرستاد؛ مرتبهٔ سوم پرندگان به کشتی بازنگشتند. او از کشتی خارج شد، مذبحی ساخت و قربانی گذراند.

روایات دیگر

روایات مصری: افسانه‌ای داشتند مبنی بر اینکه روزگاری، خدایانْ زمین را بوسیلهٔ یک طوفان عظیم پاک ساختند، که از آن طوفان تنها چند چوپان، جان سالم بدر بردند.

روایت یونانی: دیوکالیون هشدار داد که خدایان قصد دارند، بخاطر شرارت فراوانی که در جهان بود، طوفانی بر زمین بفرستند؛ او کشتی‌ای ساخت که بر کوه پارناسوس فرود آمد. وکبوتری دو مرتبه به بیرون از کشتی فرستاده شد.

روایت هندی: مانو، که به او هشدار داده شده بود، یک کشتی ساخت که در آن، خودش به تنهایی از طوفانی که همهٔ موجودات را نابود کرد، فرار نمود.

روایت چینی: دربارهٔ فاهه، بنیانگزار تمدن چینی، گفته می‌شود که او و همسر و ۳ پسر و ۳ دخترش، از طوفانی جان بدر بردند، که بخاطر عصیان انسان در برابر آسمان، به زمین فرستاده شده بود.

انگلستان: درویدها افسانه‌ای داشتند حاکی از اینکه مردمی که دوباره در جهان سکونت گزیده بودند، همگی اخلاف پاتریارخی عادل بودند که در یک کشتی مستحکم، از طوفانی نجات یافته بود. این طوفان، به زمین فرستاده شده بود تا بشریت را بخاطر شرارتش، نابود سازد.

اهالی پولینزی داستانهایی دارند دربارهٔ یک طوفان که تنها ۸ نفر از آن نجات یافتند.

مکزیکی‌ها: مردی با همسر و فرزندانش، در یک کشتی، از طوفانی که همهٔ زمین را فراگرفت، نجات یافتند.

اهالی پرو: یک مرد و یک زن در جعبه‌ای که بر آبهای سیل شناور بود، نجات یافتند.

سرخپوستان آمریکا: افسانه‌های متعددی دارند مبنی بر اینکه ۱ یا ۳ یا ۸ نفر در قایقی که بر یک کوه بلند بر آبها شناور بوده نجات یافتند.

گرین‌لند: روزگاری زمین واژگون شد و همهٔ انسانها در آن غرق شدند، بجز مرد و زنی که دوباره زمین را از مردم پُر ساختند.

جهانی بودن این روایت

بابلیان، آشوریان، مصریان، پارسیان، هندوها، یونانیان، چینی‌ها، اهالی فریجیه، ساکنین جزایر فیجی، اسکیموها، بومیان آمریکا، سرخپوستان، برزیلی‌ها، پروئی‌ها، و البته هر شاخه از کلّ نژاد بشری، سامی، آریایی، تورانی، روایاتی دربارهٔ یک سیل عظیم دارند که همهٔ بشریّت را، به استثنای یک خانواده، نابود کرد، و اثر زایل نشدنی آن بر حافظهٔ نیاکان همهٔ این نژادها نقش بست؛ و این پیش

از آن بود که این نژادها از هم جدا شوند.

نکتهٔ باستانشناختی: کتیبه‌های طوفان

جورج اسمیت از موزهٔ بریتانیا، در سال ۱۸۷۲، در کتیبه‌هایی که از کتابخانهٔ آشور بانیپال در نینوا، بدست آمده بودند، گزارش‌هایی دربارهٔ طوفان یافت که بسیار مشابه شرح کتاب‌مقدس دربارهٔ طوفان است. این کتیبه‌ها از کتیبه‌هایی نسخه برداری شده بودند که تاریخ آنها به نخستین سلسلهٔ اور، یعنی دورهٔ میان طوفان و ابراهیم، برمی‌گردد. بعدها، بسیاری از این کتیبه‌ها کشف شدند. در این کتیبه‌ها، این عبارات مکرراً به چشم می‌خورند: «طوفان»، «دورهٔ پیش از طوفان»، «کتیبه‌های زمان پیش از طوفان».

داستان طوفان به روایت از نوح بابلی

این بخشی از حماسهٔ گیل‌گمش است. گیل‌گمش پنجمین پادشاه سلسلهٔ ارک بود که خود از نخستین سلسله‌های پس از طوفان بود. این حماسه شامل داستان ماجراهای گیل‌گمش است، که یکی از این ماجراها دربارهٔ سفر او به جزیره‌ای است که مسکن «اوتناپیشتیم»، نوح بابلی است. این ملاقات بر مُهری به تصویر کشیده شده که اخیراً در تل بیلا، نزدیک نینوا کشف شد. اوتناپیشتیم (نوح) در پاسخ به گیل‌گمش، داستان طوفان و فرار خود را شرح می‌دهد. اصل مطلب بطور خلاصه چنین است: «مجمع خدایان تصمیم گرفت تا سیل بزرگی را بر زمین بفرستد. آنها گفتند: بگذارید گناهِ گناهکار بر او بماند. ای مرد شوروپاک، کشتی‌ای بساز و جانت را نجات ده. در کشتی، ۶ طبقه و در هر طبقه، هفت قسمت بساز. درون و برون آن را قیراندود کن، و آن را بر اقیانوس روانه کن. بذر حیات را از همهٔ انواع آن به کشتی ببر. من کشتی را ساختم و آن را از همهٔ آنچه که داشتم پُر ساختم؛ با نقره، طلا، و همهٔ موجودات زنده‌ای که داشتم. با خانواده و خویشاوندم سوار کشتی شدم. در را بستم. زمان مقرر شده فرا رسید. ظهور آن روز را مشاهده کردم. وحشتناک بود. باران جاری شد و طوفان علیه بشریّت طغیان کرد. کشتی تکان می‌خورد. خدایان می‌گریستند. من به دریا نگاه کردم. همهٔ انسانها به گِل تبدیل شده بودند و همچون کُنده‌های درخت، در اطراف شناور بودند. طوفان متوقف شد. سیل تمام شد. کشتی بر کوه زازیر به خشکی نشست. در روز هفتم کبوتری را به بیرون فرستادم؛ کبوتر بازگشت. پرستویی را فرستادم؛ آنهم بازگشت. کلاغی را فرستادم؛ کلاغ فرود آمد، خود را به آب زد، غارغار کرد و دیگر بازنگشت. من از کشتی پیاده شدم. قربانی گذراندم. خدایان بوی شیرین آن را بوئیدند. وگفتند: دیگر چنین نشود.»

نکتهٔ باستانشناختی: رسوبات سیل در اور

اگر چه این روایات طوفان با چند خدا پرستی و اسطوره در آمیخته‌اند، ولی نشان می‌دهند که طوفان در حافظهٔ ساکنان اولیهٔ بابل، بعنوان واقعیتی محرز نقش بسته بود. و اکنون در چند سال اخیر، یک لایهٔ گِل واقعی که آشکارا از رسوبات سیل بوده، در سه نقطهٔ مجزا کشف شده: در اور که در ۱۲

مایلی محل پذیرفته شده باغ عدن قرار داشت؛ در فاره، مسکن نوح که ۶۰ مایل بالاتر درکنار رودخانه قرار داشت؛ و درکیش که در حوضهٔ بابل و ۱۰۰ مایل هم بالاتر درکنار رودخانه بود؛ و احتمالاً نقطهٔ چهارم، در نینوا، که آن هم ۴۵۰ کیلومتر بالاتر از رودخانه بود.

در سال ۱۹۲۹، هیئت اعزامی مشترک موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا و موزهٔ بریتانیا، تحت سرپرستی دکتر س. ل. وولی در اور یعنی شهر ابراهیم و در پای بلندیهای اور و زیر چندین قشر از دوره‌های سکونت انسان، بستر عظیمی از گِل سفت یافتند که حاصل رسوبات آبی بود و ۸ فوت ضخامت داشت، بدون اینکه با بقایای انسانی ترکیب شده باشد، و در عین حال ویرانه‌های شهر دیگری در زیر آن مدفون شده بود. به گفتهٔ دکتر وولی، رسوباتی به ضخامت ۸ فوت دال بر عمق بسیار زیاد و مدت طولانی وجود آب است که نمی‌توانست صرفاً در اثر طغیان معمولی رودخانه‌ها بوده باشد، بلکه فقط می‌تواند حاصل سیل عظیمی چون سیل مذکور درکتاب‌مقدس باشد. تمدن زیرین لایهٔ رسوبات سیل بقدری با تمدن بالای آن متفاوت بود که بنظر دکتر وولی حاکی از «یک گسستگی ناگهانی و هولناک در تداوم تاریخ بود».

نکتهٔ باستانشناختی: رسوبات سیل درکیش

به گواهی کتیبه‌ها، کیش (اوخمیر، ال اُحمر، اُحَیمیر) درکنارهٔ شرقی بابل، واقع بر بستری از رود فرات که امروز خشک شده است، نخستین شهری بود، که پس از طوفان بازسازی شده است.

هیئت اعزامی مشترک موزهٔ فیلد و دانشگاه آکسفورد تحت سرپرستی دکتر استفان لنگدان، در سال ۲۹ - ۱۹۲۸، در لایه‌های زیرین ویرانه‌های کیش، بستری از گل رسوبی خالص به ضخامت ۵ فوت یافتند که دال بر سیلی با وسعت فراوان بوده است. در این بسترگلی، هیچ شیئی از هیچ نوعی وجود نداشت. بقایای زیر آن نشانگر فرهنگ کاملاً متفاوتی بودند. در میان این آثار باقیمانده، ارابهٔ ۴ چرخی یافت شد که چرخهای آن از چوب و میخهای مسی ساخته شده بودند، و درکنار آن اسکلت‌های حیواناتی که آن را می‌کشیدند، قرار داشت.

نکتهٔ باستانشناختی: رسوبات سیل در فارَه

فارَه (شوروپاک، سوکورو)، محل سکونت نوح بابلی، تقریباً در میانهٔ راه بین بابل و اور قرار دارد. این شهر که روزگاری درکنار رود فرات قرار داشت، اکنون در ۴۰ مایلی شرق آن است، و بصورت مجموعه‌ای از تپه‌های کم ارتفاع درآمده، که تحت ضربات شن‌های صحرا قرار دارد. شهر مذکور در سال ۱۹۳۱ توسط دکتر اریک اشمیت از موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا حفاری شد. او بقایای سه شهر را کشف کرد: در طبقهٔ بالا، شهری هم عصر با سلسلهٔ سوم اور؛ در طبقهٔ وسط، شهری از دوران اولیهٔ سومر؛ و شهر پائینی، از دوران پیش از طوفان.

لایهٔ رسوبی در بین شهر میانی و شهر زیرین قرار داشت. این لایه از خاک زرد، یعنی مخلوطی از شن وگِل که قطعاً رسوبی بود، و خاک سفت تشکیل شده بود و در آن اثری از بقایای انسانی نبود. در

زیر رسوبات سیل، لایه‌ای از ذغال و خاکستر، تفالهٔ تیره رنگی که ممکن است از بقایای دیوار، ظروف سفالی منقّش، اسکلت، مُهرهای استوانه‌ای، مُهرهای نشاندار، توری، ماهیتابه و ظروف بوده باشد. وجود داشت.



نقشه ۱۶

«م. إ. ل. مالووان»، مدیر حفاریهای موزهٔ بریتانیا در نینوا (۳۳ - ۱۹۳۲)، در «تاریخچهٔ باستان شناسی و انسان شناسی»، جلد بیستم، صفحات ۱۳۴ - ۱۳۵، ضمن توصیف حفاری تپهٔ بزرگی در نینوا، با ارتفاع ۹۰ فوت از نوک تپه تا خاک بکر، اظهار می‌دارد که در ۷۰ فوت از ارتفاع مزبور، پنج قشر مسکونی ماقبل تاریخ یافت شد. در میانهٔ راه بین قشر دوم و سوم از پایین، لایه‌ای به ضخامت ۸ فوت وجود داشت که از لایه‌های یک در میان گِل چسبناک و شن رودخانه‌ای در ۱۳ طبقهٔ مجزا تشکیل شده بود، که به نظر او نشاندهندهٔ چندین فصل بارانهای شدید بوده است. تفاوت آشکاری میان ظروف سفالی موجود در زیر لایهٔ نمناک و در بالای آن وجود داشت.

۱ - این واقعیت که سیل عظیمی هم منطقهٔ تمدن اولیه را فراگرفت، بواسطهٔ قشر لجن به ضخامت ۳ متر، که «سطوح فرهنگ» را در تمامی مناطق درهٔ فرات قطع می‌کند، تأیید شده است.

۲ - در «فهرست‌های پادشاهان» سومری از بین‌النهرین سفلی روایاتی دربارهٔ سیل ثبت شده است. در آنها عباراتی همچون «آنگاه سیل همهٔ زمین را پوشاند» ... «پس از سیل»، به چشم می‌خورند.

۳ - کتیبه‌ای سومری متعلق به ۲۰۰۰ ق. م. گزارش کاملی از سیل بدست می‌دهد. با مداخلهٔ خدایان، مردی در یک قایق بزرگ نجات می‌یابد.

۴ - حماسهٔ بابلی گیل‌گمش بر اساس این داستان بنا شده، ولی خیلی بیشتر بسط داده شده است. این متن از کتابخانهٔ آشوربانیپال بدست آمده است. داستان این شعر بطور شگفت انگیزی شبیه شرح کتاب‌مقدسی آن است.

۵ - تشابهات مبتنی بر واقعیت است: (الف) هر دو روایت بر آنند که سیل، داوری الهی بر گناه انسان بوده. (ب) به یک مرد هشدار داده شد و او بوسیلهٔ یک کشتی از طوفان نجات یافت. (ج) هر دو

گزارش بطور مشابه، دلایل فیزیکی را توصیف می‌کنند، گرچه توصیف کتاب‌مقدس فاجعه آمیزتر است. (د) هر دو، محل به خشکی نشستن کشتی را بر کوهی می‌دانند و از دو پرنده سخن می‌گویند که دومین پرنده باز نمی‌گردد. (ه) در هر دو، از پرستش مرد نجات یافته و برکت یافتن او سخن رفته است.

۶ - اما بین دو گزارش تفاوتهای اخلاقی و روحانی و مهمی وجود دارد: (الف) انگارهٔ خدا در دو گزارش بسیار متفاوت است - ادراکی شریف از خدایی عادل در برابر چند خدا پرستی ابتدایی. (ب) تصور گناه متفاوت است. یهوه گناه را داوری می‌کند، اما اینکار را از روی بوالهوسی انجام نمی‌دهد و عادلان را نیز در نظر می‌گیرد.

۷ - در پشت هر دو گزارش، واقعیت نهفته است. در کتاب‌مقدس این واقعیت با خویشتنداری و با محتوای اصیل الهیاتی و اخلاقی ثبت شده، در حالیکه در شرح بابلی تنها هسته‌ای از حقیقت حفظ شده که اسطوره و خرافات آنرا در برگرفته‌اند. و بیشتر محتوای اخلاقی آن حذف شده است. هیچ یک از گزارشها، از دیگری مشتق نشده است.

«پیدایش پسران نوح». ۱:۱۰ - ۹:۱۱

این پنجمین سندی است که کتاب پیدایش را تشکیل می‌دهد و احتمالاً سام آنرا تهیه کرده و به ابراهیم سپرده است: سام از ۹۵۰ سال پیش از طوفان تا ۱۵۰ سال پس از تولد ابراهیم زندگی کرد (۱۰:۱۱).

باب ۱۰. ملتهایی که از تبار نوح هستند

خانوادهٔ نوح بر کوه آرارات در نزدیکی سرچشمهٔ رود فرات، از کشتی پیاده شدند. بنظر می‌رسد پس از آن ۵۰۰ مایل را طی کردند و به بابل یعنی سرزمین خود در دورهٔ پیش از طوفان، مهاجرت کردند و سپس، ۱۰۰ سال بعد (۱۰: ۲۵)، با مغشوش شدن زبانها پراکنده شدند.

فرزندان یافث، ملل منطقهٔ شمالی. ۲ - ۵

ذریّت یافث بسوی شمال رفتند و در نواحی اطراف دریای سیاه و دریاچهٔ خزر ساکن شدند، و نیاکان نژادهای بزرگ قفقاز در اروپا و آسیا شدند.

فرزندان حام، ملل منطقه جنوبی. ۶ - ۲۰

فرزندان حام به جنوب رفتند. اسامی ذکر شده ظاهراً به عربستان جنوبی و مرکزی، مصر، ساحل شرقی مدیترانه و ساحل شرقی آفریقا، اشاره می‌کنند. کنعان پسر حام، و فرزندانش در زمین ساکن شدند و نام خود را بر آن نهادند، که بعدها سرزمین یهودیان شد. مصر، «سرزمین حام» نامیده شد.

ممکن است مهاجرت به مصر به سرپرستی خود حام انجام شده باشد. «خِن» یکی از خدایان مصر، معادل مصری واژهٔ عبری «حام» بود. مصر، «مِصرایم» نامیده می‌شد که نام پسر سام است، نمرود نیز از نژاد حام بود.



نقشه ۱۷ - منطقه‌ای که کشتی نوح به زمین نشست

فرزندان سام، ملل منطقه مرکزی. ۲۱ - ۳۱

سامیها شامل یهودیان، آشوریان، اهالی سوریه و عیلامی‌ها، در درهٔ شمالی فرات و مرزهای آن ساکن بودند.

نمرود. ۸ - ۱۲

نمرود برجسته‌ترین رهبر در ۴۰۰ سال فاصله بین طوفان و ابراهیم است. او نوهٔ حام بود(۸)، برحسب سنین ذکر شده در ۱۱: ۱۰ - ۱۶، کمی پس از طوفان بدنیا آمد و شاید در تمام طول این دوره زندگی کرده باشد. او مردی بسیار مشهور بود.

شهرت او بعنوان «صیاد جبّار» (۱۰: ۹)، به این معنی است که در زمانی که خطر حیوانات وحشی تهدیدی دایمی بشمار می‌آمد، او از مردم محافظت می‌کرد. بر مُهرهای بابلی قدیمی، تصویر پادشاهی در حال جنگ، با یک شیر نقش بسته است. ممکن است این مُهر اشاره‌ای به نمرود باشد.

او با آرزوی تسلط بر جمعیتی که بسرعت بر تعدادشان اضافه می‌شد و به اطراف پراکنده می‌شدند، رهبری بنای برج بابل را بر عهده گرفت (۱۰: ۱۰، ۱۱: ۹). پس از اغتشاش زبانها و پراکندگی مردم، ظاهراً بعدها نمرود کار در بابل را از سر گرفت. سپس سه شهر در نزدیکی آن ساخت که عبارت بودند از اِرِک، اَکَد و کَلنِه، و آنها را بصورت یک حکومت تحت فرمان خود درآورد.

مدتهای مدید، بابل بعنوان «شهر نمرود» شناخته می‌شد، بعدها او را به مقام خدایی رساندند و نامش معادل «مِروداک» شد.

نمرود که هنوز هم آرزوی فرمان راندن بر جمعیت رو به افزایش را در سر می‌پروراند، ۳۰۰ مایل به

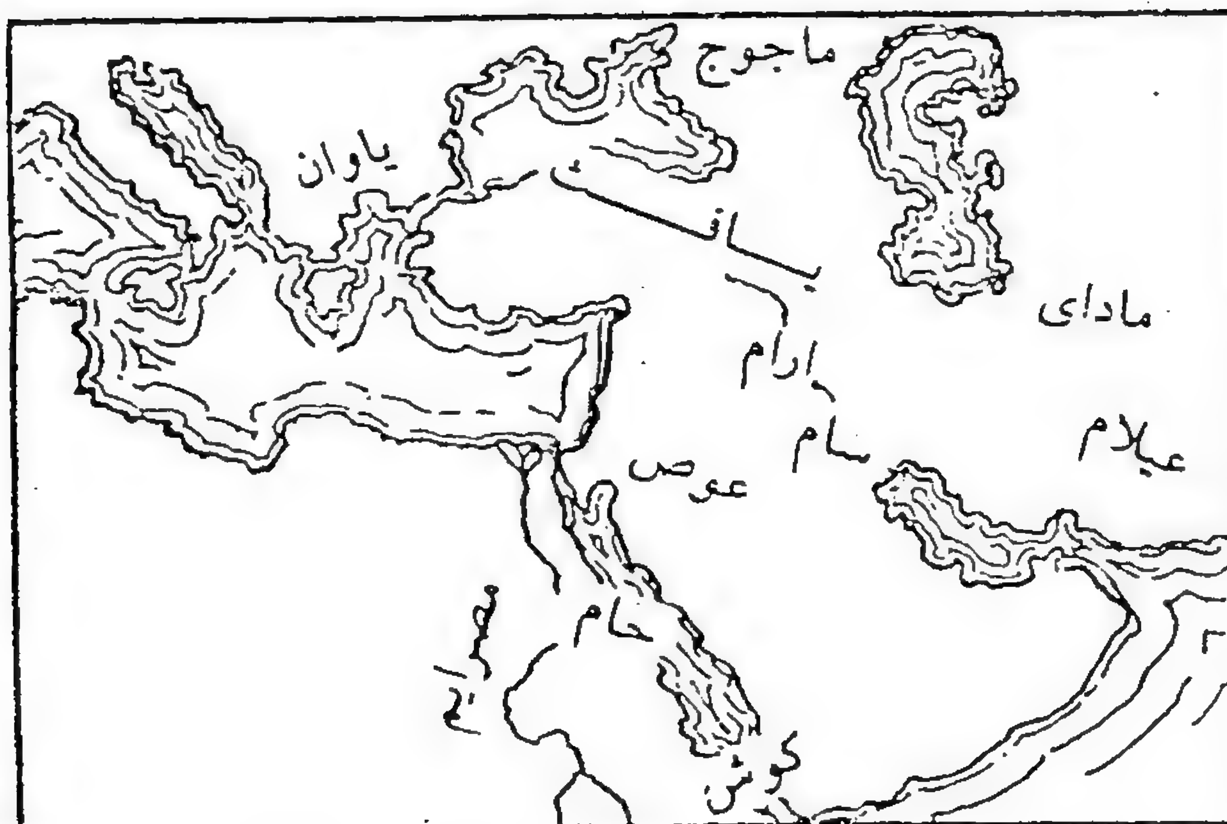
جانب شمال رفت و شهر نینوا را بنیاد نهاد (گرچه طبق یکی از روایات، این شهر آشور بود)، و در نزدیکی نینوا سه شهر رحوبوت، کاله و ریسن را بنا کرد. اینها حکومت شمالی نمرود را تشکیل می‌دادند. تا چندین قرن پس از آن، دو شهر بابل و نینوا که نمرود آنها را بنا کرد، برجسته‌ترین و مهمترین شهرهای جهان بودند.

طبق کتیبه‌های خط میخی، مردم شهر نینوا از بابل به آنجا آمدند و سکنی گزیدند، که این خود تأیید باستانشناختی پیدایش ۱۰: ۱۱ است.

باب ۱۱: ۱ - ۹. برج بابل

اغتشاش زبانها در چهارمین نسل پس از طوفان، و تقریباً در موقع تولد فالج (۱۰: ۲۵) که ۱۰۱ سال پس از طوفان، و ۳۲۶ سال پیش از فراخواندگی ابراهیم بود (۱۰: ۲۶)، اتفاق افتاد. این شیوهٔ خدا برای پراکنده کردن نژاد بشری بود، تا وظیفهٔ خود را که اشغال زمین بود، انجام دهند. شاید این مسئله تا حدودی تعدد خدایان و تنوع اسامی افراد پیش از طوفان را توجیه کند.

کار در برج بابل بطور موقتی متوقف شد، ولی دوباره توسط افرادی که در بابل باقی ماندند، از سر گرفته شد، و برج، حکم مرکزی را پیدا کرد که شهر بابل در اطراف آن بنا شد. این برج بصورت الگویی برای برجهای شهرهای دیگر بابل درآمد و شاید الهام‌بخش شکل اهرام مصر نیز بوده باشد.



نقشه ۱.۸ - زادگاه قوم‌های جهان

نکتهٔ باستانشناختی: محل برج بابل

برج بابل در بارسیپا، در ۱۰ مایلی جنوب غربی مرکز بابل است. سرهنری رالینسون، در بارسیپا،

استوانه‌ای یافت که بر آن نوشته شده بود: «برج بارسیپا، که پادشاهی قدیمی آن را بر پا داشت و به ارتفاع ۴۲ کوبیت تکمیل نمود، و نوک آن را به پایان نرساند، در زمانهای قدیم به ویرانه‌ای تبدیل شد. از ناودانهای آن خوب محافظت نشد؛ باران و طوفان، آجرهای آن را فرسودند، وکاشی‌های سقفشان شکسته شدند. خدای مردوک مرا واداشت تا آن را تعمیر کنم. من محل آن و دیوارهای اساس آن را تغییر ندادم. در یک زمان مناسب، آجرها وکاشی‌های سقف آن را بازسازی کردم، و نام خود را بر قرنیزهای بنا نوشتم. من آن را دوباره ساختم چنانکه در اعصار پیشین بود؛ نوک برج را برافراشتم چنانکه در روزگاران دور بود.» این شبیه روایتی از برج پایان نگرفتهٔ بابل است.

باستان شناسان بیشتر بر این عقیده‌اند که محل واقعی برج در مرکز شهر بابل بود، که اکنون با ویرانه‌های شمال معبد مردوک یکی محسوب می‌شود (به نقشهٔ شمارهٔ ۴۳ مراجعه کنید). جی. اسمیت کتیبه‌ای قدیمی با این مضمون یافت که: «بناکردن این برج مشهور خدایان را آزرده خاطر ساخت، و شبی، همهٔ آنچه را که بنا شده بود، سرنگون کردند. خدایان مردم را پراکندند و گفتارشان را عجیب کردند.» این شبیه روایتی دربارهٔ بابل است. این برج اکنون بصورت گودالی وسیع به مسافت ۳۳۰ پای مربع درآمده که از آن بعنوان منبع آجر استفاده می‌شود. هنگامی که برج بر پا بود، از چندین طبقهٔ ایوانی شکل تشکیل شده بود که هر چه به طرف بالا می‌رفتند، کوچکتر می‌شدند و بر نوک برج مذبحی برای مردوک قرار داشت.

برج بابل

۱ - پیدایش ۱۱ : ۴، «برجی که سرش به آسمان برسد»، بیانگر غرور زیاد نخستین سازندگان «زیگورات‌ها»، یا معابد تپه مانند سومر و بابل است.

۲ - بجای اطاعت از فرمان پیدایش ۹ : ۱، هدف اصلی آنها مرکزیت یافتن، و ساختن گروهها و شهرهای قدرتمند بود. آن روحیهٔ قدیمی سرکشی، پرستش انسان و غرور انسانی دوباره مسلط شده بود.

۳ - تاریخ این پراکندگی را نمی‌توان تخمین زد. حدسیات آشر بر مفروضات غلط استوارند. نسب نامه‌های پیدایش ۵ و ۱۱ بی‌تردید، خلاصه شده‌اند. حذف کردن، رسمی است که در بسیاری از نسب نامه‌ها دیده می‌شود.

۴ - ویرانه‌های زیگورات‌ها هنوز هم در اور و ارک (وارکای امروزی) بجا مانده، و ساختمان آنها نشاندهندهٔ پیدایش ۱ : ۳ و ۴ است. هدف آنها عبادت بت‌پرستانه بود وگناه سازندگان بابل در همین نکته بود.

یادداشت‌ها:

(الف) زبانها به چند خانوادهٔ بزرگ تقسیم می‌شوند. در هر خانواده، شباهت‌ها آشکار است و

تحول آنها را می‌توان گاهی تا ۳۰۰۰ سال دنبال کرد. میان گروههای عمده، مثل خانوادهٔ زبانهای هند و اروپایی و خانوادهٔ زبانهای سامی تشابهی وجود ندارد.

(ب) وولی درکتابهای خود تحت عناوین «سومری‌ها» و «اورکلده»، به تفصیل مهندسی شگفت آور زیگورات را توصیف می‌کند.

«پیدایش سام». ۱۱: ۱۰ - ۲۶

ششمین سند از اسنادی که کتاب پیدایش را تشکیل می‌دهد. در ۱۰: ۲۱ - ۳۱ نام فرزندان سام ذکر شده است. در اینجا این زنجیر مستقیماً از سام به ابراهیم ادامه یافته و ۱۰ نسل را در بر می‌گیرد (۴۲۷ سال). شاید خود سام همهٔ این نسب نامه را ثبت کرده باشد، چراکه مدت زندگی او تمام این دوره را در بر می‌گرفت. در زیر جدولی ارائه شده که بر طبق باب ۵، سن افراد را از آدم تا طوفان، و مطابق باب ۱۱ از طوفان تا ابراهیم نشان می‌دهد.

	سن به هنگام تولد پسرش	جمع
آدم	۱۳۰	۹۳۰
شیث	۱۰۵	۹۱۲
انوش	۹۰	۹۰۵
قینان	۷۰	۹۱۰
مهللئیل	۶۵	۸۹۵
یارد	۱۶۲	۹۶۲
خنوخ	۶۵	۳۶۵
متوشالح	۱۸۷	۹۶۹
لَمَک	۱۸۲	۷۷۷
نوح، به هنگام طوفان	۶۰۰	۹۵۰
	۱۶۵۶	

	سن به هنگام تولد پسرش	جمع
ارنکشاد، تولد		
پس از طوفان	۲	
ارنکشاد	۳۵	۴۳۸
شالح	۳۰	۴۳۳
عابر	۳۴	۴۶۴
رَعو	۳۲	۲۳۹
سروج	۳۰	۲۳۰
ناحور	۲۹	۱۴۸
تارَح	۱۳۰	۲۰۵
ابراهیم، وارد کنعان شد	۷۵	
	۴۲۷	

طبق این ارقام:

- بین آدم و طوفان ۱۶۵۶ سال فاصله بود، و بین طوفان و ابراهیم ۴۲۷ سال.
- آدم ۲۴۳ سال با متوشالح هم عصر بود.
- متوشالح ۶۰۰ سال با نوح و ۹۸ سال با سام هم عصر بود.
- بین مرگ آدم و تولد نوح ۱۲۶ سال فاصله بود.
- نوح ۳۵۰ سال پس از طوفان زیست و ۲ سال پیش از تولد ابراهیم درگذشت.
- دورهٔ زندگی سام از ۹۸ سال قبل از طوفان تا ۵۰۲ سال پس از طوفان بود.
- سام تا ۷۵ سال پس از ورود ابراهیم به کنعان زندگی کرد.
- آدم به هنگام تولد نوه‌ها و نتیجه‌ها و ندیده‌ها، و نتیجه‌ها، ندیده‌های آنها زنده بود.
- نوح تا نهمین نسل فرزندانش زنده بود.
- همهٔ افراد ستون سمت راست در جدول بالا، بغیر از فالج و ناحور، بهنگام تولد ابراهیم زنده بودند.
- در چنین دورهٔ عمرهای طولانی، جمعیت به سرعتِ زیاد، افزایش یافت.
- پیش از طوفان، عمرها بسیار طولانی بود، و سپس بتدریج طول عمر کاهش یافت.

«پیدایش تارح» . ۱۱ : ۲۷ تا ۲۵ : ۱۱

هفتمین سند کتاب پیدایش . داستان ابراهیم، که احتمالاً بدست او و اسحق ثبت شده است.

باب‌های ۱۰ و ۱۱ . از طوفان تا ابراهیم

این دوره در تاریخ بابلی

درکتیبه‌های کهن بابلی، پس از نام بردن از ده پادشاه پیش از طوفان، اضافه می‌شود: «سپس سیل، زمین را نابود کرد».

سپس، در دورهٔ میان طوفان و ابراهیم، ۱۰۰ پادشاه از ۲۰ شهر مختلف نامبرده شده‌اند.

دراین کتیبه‌ها، در بخش آغاز بین این دوره، کاهشی ناگهانی در طول مدت حکومت پادشاهان، از ارقام بسیار بالا به ارقام معقول‌تر، به چشم می‌خورد که نشانگر مرز میان دوران «تاریخ» و دوران «ماقبل تاریخ» است؛ یعنی گزارشهایی که از وقایع همزمان تهیه شده‌اند و گزارشهایی از وقایع قدیمی‌تر و از روی روایات شفاهی بوجود آمده‌اند.

دولت - شهرها

در آغاز دورهٔ تاریخی، مردم در کیش، لاگاش، ارک، اور، اریدو، نیپور، اکد، بابل، لارسا، فاره، و نقاط دیگر مسکن گزیدند. این شهرهای کوچک دارای استحکامات بودند، که در هر یک، پادشاه یا

کاهن - پادشاه فرمان می‌راند. آنها همواره در حال ستیز با یکدیگر بودند. گاهی یکی از شهرها بر شهرهای دیگر غلبه می‌یافت و به این ترتیب امپراطوری کوچکی بوجود می‌آمد. این تسلط مدتی دوام می‌یافت، و سپس از میان می‌رفت یا به شهر یا شهرهای دیگری منتقل می‌شد. این پادشاهان شرح دلاوری‌های خود را بر کتیبه‌های گِلی می‌نوشتند، و در سالهای اخیر هزاران عدد از این کتیبه‌ها از زیر خاک بیرون آورده شده. ولی در این کتیبه‌ها اشاره‌ای به این مسئله نشده که این دولت - شهرها تا چه حد با یکدیگر هم عصر بودند یا توالی یا همپوشانی داشتند.

از حکومت‌های اصلی که طبق این کتیبه‌ها در دورهٔ میان طوفان و ابراهیم در بابل سلطنت کردند، در زیر نام برده شده است. به این نکته توجه کنید که مراکز جمعیت در اطراف اریدو، محل پذیرفته شدهٔ باغ عدن، و فاره شهر نوح، حلقه زده بودند.



نقشه ۱۹

حکومت کیش

درکتیبه‌ها، این سلسله نخستین سلسلهٔ پس از طوفان نامیده شده است. کیش در حومهٔ شهر بابل، نزدیک محل برج بابل قرار داشت، و نخستین شهر بزرگ پیش از طوفان، و پایتخت اصلی بابل در دوران اولیه پس از طوفان بود. دکتر لانگدون بقایای رسوبات سیل را در این شهر یافت.

حکومت لاگاش

همانطورکه کیش پایتخت نخستین حکومت سامی در شمال بود، لاگاش نیز پایتخت نخستین حکومت سومری یا حامی در جنوب بابل، در دوران پس از طوفان بود. این دو شهر حدود ۱۰۰ مایل از یکدیگر فاصله داشتند. لاگاش یکی از مراکز کتابخانه‌ای بود، و سارزک آن را حفاری کرد (۱۹۰۱ - ۱۸۰۷).

حکومت اِرِک

اِرِک که اوروک یا وارکا نیز نامیده شده، یکی از شهرهای نمرود بود که تنها ۵۰ مایل از محل باغ عدن فاصله داشت. یکی از پادشاهان آن بنام لوگال زیگیسی، خود را «سرور جهان» نامید. کولدوی (۱۹۱۳)، و نولدکه و جوردان (۳۳ - ۱۹۲۸) در شهر اِرِک حفاری کردند. آنها پی بردند که این شهر یکی از کهن‌ترین شهرهای جهان بود و ۱۸ قشر مجزای ماقبل تاریخ زیر آن وجود داشت. این شهر مرکز اصلی پرستش ایشتار بود و روسپیگری در آن اجباری بود.

حکومت اَکَد

اَکَد که سیپار نیز نامیده می‌شود، یکی دیگر از شهرهای نمرود و از مراکز مشهور کتابخانه‌ای بود که در ۱۵۰ کیلومتری شمال غربی فار، شهر نوح قرار داشت. این شهر محل تولد سرگن اول، مشهورترین جنگجوی دوران پیش از ابراهیم بود که از عیلام تا کوه سینا را تحت فرمان خود گرفت. او فاتح، سازنده‌ای بزرگ و مشوّق و حامی آموزش بود. وی کتابخانه‌ای عظیم تأسیس کرد. تصور بر این است که سرگن معاصر خئوپس، سازندهٔ هرم بزرگ مصر است.

حکومت‌های اور

اورکه ۱۲ مایل از اریدو فاصله داشت، برای مدتی پس از طوفان از سایر شهرها عقب افتاد. اما تا زمان ابراهیم، این شهر به حدّی رشد کرد که از برجسته‌ترین شهرهای جهان شد. تحت حکومت دو تن از مشهورترین پادشاهان اور، به نام اور - اِنگور و دونگی، این شهر از خلیج فارس تا دریای مدیترانه را تحت فرمان خود گرفت.

حکومت بابل

تقریباً در هنگام مهاجرت ابراهیم به کنعان (۲۰۰۰ ق. م.)، بابل تحت حکومت حمورابی، برتری یافت. حمورابی جنگجوی بزرگی بود که معابدی بنا کرد و قانونی تدوین نمود، و غالباً با امَرافِل در پیدایش ۱۴ : ۱ یکی تصوّر می‌شود.

بابهای ۱۰ و ۱۱ . از طوفان تا ابراهیم

این دوره در تاریخ بابل

حفاریها در اور، شهر ابراهیم

اورکه موگهیر و موگایار نیز خوانده می‌شود، روزگاری، بندری در کنار خلیج فارس بر دهانهٔ رود فرات بود، و در ۱۲ مایلی اریدو یعنی محل باغ عدن قرار داشت (به نقشهٔ شمارهٔ ۱۵ مراجعه کنید). اور که در شهرهای پیش از طوفان بود، توسط سیل از بین رفت، و سپس بازسازی شد. درست پیش از

زمان ابراهیم، اور شکوهمندترین شهر جهان بود؛ یکی از مراکز تولیدی، زراعی و کشتی‌رانی در سرزمینی بسیار حاصلخیز بود که کاروانها از آن، در جهات مختلف به سرزمینهای دور می‌رفتند، و کشتی‌ها با باری از مس و سنگ خارا، از باراندازهای آن به راه می‌افتادند و به خلیج فارس می‌رفتند. سپس در حدود زمانهٔ ابراهیم، این شهر تحت‌الشعاع شهر بابل قرار گرفت، ولی تا دورهٔ تسلط پارس همچنان شهر مهمی باقی ماند.

ولی در این موقع، خلیج فارس عقب نشسته بود و رود فرات بستر خود را عوض کرده و ۱۰ مایل به سمت شرق رفته بود، و به این ترتیب، اور متروک شد و زیر طوفانهای شن صحرا مدفون شد.

ویرانه‌های اور و تعداد دیگری از شهرها که بر روی هم قرار گرفته‌اند، و شهر ابراهیم که تقریباً، پایین‌تر از همهٔ آنهاست، تپهٔ بلندی را تشکیل می‌دهند که اطراف آن را تپه‌های کوچکتری فرا گرفته‌اند، و مسافتی را به طول ۲ مایل در جهت شمال غربی و جنوب شرقی، و عرض ۱/۵ مایل پوشانده‌اند. بقایای دیواری به ضخامت ۷۰ فوت، و ارتفاع ۸۰ فوت، که شهر را در برگرفته، تا ۲/۵ مایلی کشف شده است. منطقهٔ مقدس، که به معابد و قصرها اختصاص داشت توسط دیواری داخلی احاطه می‌شد که ۴۰۰ یارد طول و ۲۰۰ یارد عرض داشت.

هیئت اعزامی مشترک موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا و موزهٔ بریتانیا، تحت سرپرستی س. ل. وولی، به مدت ۱۲ فصل (۳۴ - ۱۹۲۲)، که هر فصل آن ۴ یا ۵ ماه زمستان طول می‌کشید، و همراه با ۲۰۰ کارگر در هر فصل، تقریباً تمامی اسرار این ویرانه‌ها را کشف کردند.

زیگورات یا برج معبد، که بر اساس الگوی برج بابل ساخته شده بود، بلندترین تپه را تشکیل می‌دهد، و در روزگار ابراهیم مشهورترین ساختمان شهر بود. این زیگورات آخرین بار در قرن ششم ق. م. بدست نبونید، و بر ویرانه‌های معبدی بازسازی شد که در زمان ابراهیم بر پا بود، که خود، بر شالودهٔ معبد دیگری بنا شده بود (این شالوده هنوز باقی است) که از دوران پیش از تاریخ در آنجا قرار داشت. در زمان ابراهیم، معبد به شکل مربع و طبقات ایوانی شکل آن پله پله بود، و از آجر سفت ساخته شده بود، و در هر طبقه درختان و بوته‌هایی کاشته شده بودند و در طبقهٔ آخر مذبحی برای خدای ماه بنا شده بود.

معابد: دو معبد اصلی به خدای ماه به نام نانار، و الههٔ ماه به نام نینگال تعلق داشتند، و در روزگار ابراهیم در اوج جلال خود بودند؛ مجموعهٔ وسیعی از زیارتگاهها، اتاق‌های کوچک، مکانهای سکونت کاهنان مرد و زن و مستخدمین آنها، و خدایانی که پدر ابراهیم آنها را پرستش می‌کرده در آنها وجود داشت.

مقبره‌های سلطنتی: یکی از شگفت آورترین کشفیات، یافتن گنجینه‌های مقبره‌های ملکه شوباد، مس - کالام - داگ، و پادشاه بی‌نامی، در طبقات پایین آرامگاه بود که به اواسط دورهٔ میان سیل و ابراهیم تعلق داشتند. در کنار اسکلت ملکه، تاجی طلایی، وسایل تزیین گیسو، تعداد زیاد مُهره، گردنبند، وسایل زینتی طلایی، نقره‌ای و سنگهای نیمه قیمتی، فنجانها، ظروف، بشقابها، جعبه‌های لوازم آرایش، فنجانهای منقّش، و یک چنگ طلایی کشف شد. علاوه بر اینها، استخوانهای ۴۰

خدمتکار که در زمان دفن ملکه قربانی شده بودند، همراه با مجموعهٔ بی‌پایانی از وسایل و ابزار ساخته شده از مس، برنج، سنگ و سنگ چخماق، یافت شد که قرار بود در جهان دیگر در خدمت ملکه باشند؛ و در کنار اینها بقایای یک ارابه و استخوانهای حیواناتی که آن را می‌کشیدند، قرار داشت. می‌توان در موزهٔ دانشگاه فیلادلفیا از این اشیاء دیدن کرد. اینها شواهدی هستند بر مهارت فراوان سازندگانشان در آن دوران اولیه، و نیز بر رسم قربانی کردن انسان و عقیده به زندگی پس از مرگ.

منطقه‌ای مسکونی که به روزگار ابراهیم تعلق داشت، با منازل، مغازه‌ها، مدارس و معابد کوچک، همراه با هزاران کتیبه، اسناد تجاری، قرارداد، رسید، سرود، مناجات‌نامه و غیره کشف شد. منازل از آجر و بصورت دو طبقه و هم‌تراز خیابان ساخته شده بودند و حیاطشان در درون خانه قرار داشت.

باب‌های ۱۰ و ۱۱. از طوفان تا ابراهیم

این دوره در تاریخ مصر

ماجرای کتاب‌مقدس در بابل آغاز می‌شود، ولی خیلی زود به مصر انتقال می‌یابد، که از آن پس بارها در عهد عتیق نمایان می‌شود.

کمی پس از طوفان، مصرایم پسر حام، کشور مصر را بنیان نهاد. مصر «سرزمین حام» نامیده می‌شد.

همچنانکه تمدن بدست نمرود، سرگن و حمورابی در بابل گسترش می‌یافت، در مصر نیز تمدن. تحت سلطنت ۱۲ سلسلهٔ نخست، که با دورهٔ میان طوفان و ابراهیم همزمان بودند، گامهای بلندی برداشت.

سلسلهٔ مانِتو

مانِتوی مصری، در حدود ۲۵۰ ق. م. تاریخ مصر را نوشت و آن را تحت سلطنت ۳۱ سلسله، از مِنِس نخستین پادشاه تاریخی تا فتح مصر بدست اسکندر کبیر در ۳۳۲ ق. م. تنظیم کرد؛ و تا به امروز، تاریخ مصر باستان، بر اساس این ۳۱ سلسله، شناخته و بررسی می‌شود. کشفیات باستان‌شناختی صحت این ۳۱ سلسله را تأیید کرده‌اند.

		هم‌زمان با
سلسلهٔ اول	مِنِس	نمرود ؟
سلسلهٔ دوم		
سلسلهٔ سوم		
سلسلهٔ چهارم	اهرام	سرگن ؟
سلسلهٔ پنجم		

سلسلهٔ ششم		
سلسلهٔ هفتم		
سلسلهٔ هشتم		
سلسلهٔ نُهم		
سلسلهٔ دهم		
سلسلهٔ یازدهم		
سلسلهٔ دوازدهم	۲۰۰۰ ق. م.	ابراهیم
سلسلهٔ سیزدهم		
سلسلهٔ چهاردهم		
سلسلهٔ پانزدهم		
سلسلهٔ شانزدهم	۱۸۰۰ ق. م.	یوسف ؟
سلسلهٔ هفدهم		
سلسلهٔ هجدهم	۱۵۸۰- ۱۳۴۰ ق. م.	موسی
سلسلهٔ نوزدهم	۱۲۰۰-۱۳۴۰	
سلسلهٔ بیستم	۱۱۰۰-۱۲۰۰	
سلسلهٔ بیست و یکم	۹۵۰-۱۱۰۰ ق. م.	داود
سلسلهٔ بیست و دوم	۷۵۰-۹۵۰	
سلسلهٔ بیست و سوم	۷۲۰-۷۵۰	
سلسلهٔ بیست و چهارم	۷۱۲-۷۲۰	
سلسلهٔ بیست و پنجم	۶۶۳-۷۱۲	
سلسلهٔ بیست و ششم	۵۲۵-۶۶۳	
سلسله‌های بیست و هفت تا سی و یکم	۵۲۵-۳۳۲ ق. م.	حکومت پارس
دورهٔ یونانی	۳۳۲-۳۰ ق. م.	ترجمهٔ یونانی عهدعتیق (هفتاد)
دورهٔ رومی	۳۰ ق. م.-۳۰۰ م.	مسیح

در ابتدا، مصر از تعدادی گروههای خانوادگی یا قبایل کوچک تشکیل شده بود که هر کدام، یک «حکومت» نامیده می‌شد. این قبایل دارای یک دورهٔ «پیش از تاریخ» یعنی دورهٔ پیش از نوشته شدن وقایع بودند، و روایاتی دربارهٔ خدایان طویل‌العمر باستانی، نیمه خدایان و پادشاهان داشتند. آنان از کاربرد طلا، نقره، مس، سرب و سنگ چخماق آگاهی داشتند و قایق و کشتی می‌ساختند.

سه عصر مهم تاریخ مصر عبارت بودند از:

سلطنت کهن: سلسله‌های سوم تا ششم، عصر بنا کردن اهرام. این دوره بین ۴۰۰۰ ق. م. و ۲۰۰۰

ق.م. و غالباً در حدود ۲۷۰۰ ق. م. یا ۲۴۰۰ ق. م. محسوب می‌شود.

سلطنت میانه: سلسله‌های یازدهم و دوازدهم؛ عصر بنا کردن کانال؛ عصر رفاه و سعادت؛ در حدود سال ۲۰۰۰ ق. م. ؛ زمان ابراهیم.

دورهٔ امپراطوری: سلسله‌های هجدهم و نوزدهم؛ سالهای ۱۶۰۰ - ۱۲۰۰ ق. م. نخستین امپراطوری جهانی، که از اتیوپی تا فرات را تحت سلطه داشت. این دوره، زمان اقامت موقت اسرائیل در مصر است.

گاهشماری مصر

گاهشماری وقایع مصر از ۱۶۰۰ ق. م. تدوین یافته، ولی پیش از آن، بسیار نامعلوم است. مصر شناسان متعددی، زمان حکومت مِنس نخستین پادشاه تاریخی را به گونه‌های مختلف و به ترتیب زیر تعیین کرده‌اند: پتری، ۵۵۰۰ ق. م. ؛ بروگش، ۴۵۰۰ ق. م. ؛ لِپسیوس، ۳۹۰۰ ق. م. ؛ بونسِن، ۳۶۰۰ ق. م. ؛ بریستد، ۳۴۰۰ ق. م. ؛ مِیِر، ۳۳۰۰ ق. م. ؛ شارف، ۳۰۰۰ ق. م. ؛ پسول، ۲۷۰۰ ق. م. ؛ گ.رالینسون، ۲۴۵۰ ق. م. ؛ ویلکینسون، ۲۳۲۰ ق. م. ؛ شارپ، ۲۰۰۰ ق.م. به این ترتیب می‌توان دید که پتری و بریستد، دو تن از مشهورترین مصر شناسان در تعیین نقطهٔ آغاز تاریخ مصر، بیش از ۲۰۰۰ سال با یکدیگر اختلاف نظر دارند. همین دو نفر در تعیین تاریخ اهرام ۱۰۰۰ سال، و در مورد دورهٔ هیکسوس، ۷۰۰ سال اختلاف نظر دارند. امروزه گرایش بر این است که تاریخ‌ها در هر دو مورد مصر و بابل کاهش داده شود، و بدینگونه، زمان هرم بزرگ به ۲۴۰۰ یا ۲۵۰۰ ق. م. نسبت داده می‌شود.

گاهشماری کتاب‌مقدس و گاهشماری مصر: مصریان روایاتی دربارهٔ طوفان در دورهٔ پیش از تاریخ داشتند. تمدن اهرام پس از طوفان گسترش یافت. می‌بایست مدت زمان کافی برای افزایش قابل ملاحظهٔ خانوادهٔ نوح، سپری شود. بنظر می‌رسد طبق کتاب‌مقدس، طوفان پس از ۲۴۰۰ ق. م. رخ داده است؛ در حالیکه تاریخ میانگینی که مصر شناسان برای آغاز دورهٔ تاریخ مصر قایل می‌شوند، ۳۰۰۰ ق.م. است؛ و به این ترتیب تاریخ وقوع حوادثی که می‌باید مدت قابل توجهی پس از طوفان اتفاق افتاده باشند، به ۶۰۰ سال پیش از طوفان باز می‌گردد.

بنظر می‌رسد تناقضی میان گاهشماری کتاب‌مقدسی و مصری وجود داشته باشد. ولی طبق پاراگراف بالا دربارهٔ تاریخ مصر، باید به این نکته توجه کرد که برخی از مصر شناسان، آغاز دورهٔ تاریخی مصر را تا پس از ۲۴۰۰ ق. م. جلو می‌آورند، و باید بخاطر داشت که ترجمهٔ هفتادگانی و تورات سامری، تاریخ کتاب‌مقدسی طوفان را تا ۳۰۰۰ ق. م. به عقب می‌برند. به این طریق، فقط برخی از سیستم‌های گاهشماری مصری با برخی از سیستمهای گاهشماری کتاب‌مقدسی تضاد دارند؛ باقی آنها تماماً موافق یکدیگرند.

باب‌های ۱۰ و ۱۱ . از طوفان تا ابراهیم

این دوره در تاریخ مصر

سلسلهٔ اول: مِنِس (مِنا) نخستین پادشاه تاریخی، قبایل مختلف را با یکدیگر ادغام کرد و مصر علیا و سفلی را متحد نمود. او سینا را فتح کرد و در معادن فیروزهٔ آن به استخراج پرداخت. برخی از دانشمندان نام او را با مِصرایم پسر حام، یکی می‌شمارند. ممکن است او با نمرود معاصر بوده باشد؛ هنگامی که نمرود مشغول پایه ریزی امپراطوری خود در میان ایالات کوچک بابل بود، منس همین کار را در مصر انجام می‌داد. مقبرهٔ منس در اَبیدوس کشف شده، و در آن گلدانی با لعاب سبز یافت شد که نام او بر آن نوشته شده بود. سلسلهٔ اول ۹ پادشاه داشت.

سلسلهٔ دوم: ۹ پادشاه. نامهای سامی نشانگر ارتباط مصر با بابل هستند. استخراج معادن سینا ادامه یافت.

سلسلهٔ سوم: ۵ پادشاه. استخراج معادن سینا ادامه یافت. کشتی‌هایی با طول ۵۰ متر که برای تجارت در مدیترانه ساخته شده بود، به لبنان سفر کردند. آغاز عصر اهرام. زوزر، «هرم پله‌ای» را در سکارا، در ۲ مایلی ممفیس بنا کرد. این هرم ۶ طبقه داشت که هر طبقهٔ آن از طبقهٔ زیرین کوچک‌تر بود، و براساس برج - معبدهای بابل ساخته شده بود. پس از او، سِنِفرو، از زوزر تقلید کرد ولی طبقات ایوانی شکل هرم را پر کرد و آنها را بصورت سطوح شیب دار صاف درآورد و به این ترتیب اولین هرم واقعی را در میدوم در حوالی هرم اولی بنا کرد.

سلسلهٔ چهارم: ۷ پادشاه. اوج دوران اهرام. سه هرم عظیم در گیزه، ۸ مایلی غرب قاهره ساخته شدند که به خئوپس (خوفو)، خافره (سِفرِن)، و منکور (مِنکارا) تعلق داشتند. بزرگترین آنها متعلق به خئوپس، یکی از برجسته‌ترین پادشاهان مصر بود. پس از آن، هرم خافره بود که ابوالهول را به شکل صورت خود تراشید. جسد مومیایی شدهٔ منکور در هرم او کشف شد.

سلسلهٔ پنجم: ۹ پادشاه؛ ادامهٔ حفاری در معادن سینا؛ اعزام هیئتهای بازرگانی از طریق دریای مدیترانه به فنیقیه، سوریه و اوفیر.

مصریان اعتقاد راسخی به زندگی پس از مرگ داشتند. در جانب غربی هرم ملکه «خِنت - کاویس»، از سلسلهٔ پنجم، قایقی به طول ۴۰ متر و عرض ۵ متر کشف شده، که به دستور ملکه در صخره حفاری شده بود که روح او را به جهان بعدی حمل کند. مقبره‌های فراعنه، مملو از گنجینه‌های این جهان بود که تصور می‌کردند آنها را با خود به جهان دیگر خواهند برد.

سلسلهٔ ششم: ۶ پادشاه؛ پایان سلطنت کهن، په‌پی دوم، که پادشاه پنجم سلسله بود، ۹۰ سال سلطنت کرد که این طولانی‌ترین دورهٔ سلطنت در تاریخ است.

سلسله‌های هفتم، هشتم، نهم و دهم: ۲۰ پادشاه؛ دورهٔ از هم پاشیدگی؛ وجود بسیاری از حکومتهای رقیب.

سلسلهٔ یازدهم: ۷ پادشاه؛ آغاز سلطنت عظیم میانه که تا پایان سلسلهٔ دوازدهم دوام یافت.

سلسلهٔ دوازدهم: ۸ پادشاه. «آمن‌ـاِمِت» سوم معبد سِرابیت را در سینا ساخت، که اخیراً پتری در آن کهن‌ترین نوشتهٔ الفبایی جهان را کشف کرد. در این دوره، روابط دایمی با سوریه برقرار بود. کانالی از رود نیل به دریای سرخ کشیده شد، سِنوسِرت اول، تک ستون هرمی آن را بنا کرد که هنوز هم پابرجاست. تصور بر این است که سِنوسرت دوم همان امپراطوری بود که به هنگام سفر ابراهیم به مصر، سلطنت می‌کرد.

اهرام مصر

بر خلاف معبدهای برج مانند بابلی که در بالاترین طبقه‌شان مذبحهایی برای پرستش خدایان ساخته شده بود، اهرام مصر صرفاً مقبره‌هایی بودند برای جاودانه کردن جلال فرعون‌هایی که آنها را بنا کردند. تب ساختن اهرام که در سلسلهٔ اول آغاز شد، در سلسلهٔ چهارم به اوج خود رسید.

هرم بزرگ خِئوپِس: عظیم‌ترین بنای یادبود دوران. این اهرم، مساحتی به اندازهٔ ۱۳ هکتار، ۷۶۸ فوت مربع (اکنون ۷۵۰ فوت مربع) را در بر می‌گرفت و ارتفاع آن ۴۸۲ فوت بود. تخمین زده شده که این هرم از ۲/۳۰۰/۰۰۰ قطعهٔ سنگ. هر یک با میانگین ضخامت ۳ فوت، و وزن متوسط ۲/۵ تن ساخته شده است. هرم از لایه‌های متوالی قطعات بریده شدهٔ سنگ آهک بنا شده، که لایهٔ بیرونی آن با بلوک‌های گرانیتی بسیار مناسب با کنده‌کاریهای ظریف، صاف شده بود. بعدها این بلوک‌های بیرونی را از آنجا منتقل کردند و در بناکردن شهر قاهره بکار بردند. در وسط دیوار شمالی آن، معبدی به عرض ۳ فوت و ارتفاع ۴ فوت وجود دارد و به اتاقی منتهی می‌شود که از یک صخرهٔ یکپارچه ساخته شده و ۱۰۰ فوت پایین‌تر از سطح زمین و دقیقاً ۶۰۰ فوت پایین‌تر از رأس هرم قرار دارد. بین این اتاق و رأس هرم، دو اتاق دیگر با تصاویر و پیکره‌هایی که نشانگر فتوحات پادشاه هستند، وجود دارد. جسد مومیایی خئوپس در مقبره پیدا نشد.

چگونگی بنای هرم: سنگ‌های هرم، از معدنی که در ۱۲ مایلی شرق آنجا قرار داشت. و صرفاً با ابزار سنگی و مسی، بریده می‌شدند و بهنگام طغیان رود نیل به آب انداخته و به محل هرم منتقل می‌شدند. و سپس توسط تعداد بیشماری از مردان با طناب از سربالایی تند بنا، بطرف بالا کشیده می‌شدند. این سنگ‌ها را، بوسیلهٔ گوه‌هایی که ته آنها بصورت گهواره‌ای بود و به نوبت از دو طرف زیر سکوها قرار داده می‌شدند، برداشته و به محل می‌بردند. گفته می‌شود که برای ساختن راه لازم بود ۱۰۰/۰۰۰ مرد به مدت ۱۰ سال کار کنند. و پس از آن برای ساختن خود هرم ۲۰ سال دیگر وقت و کار لازم بود. این مردان که از طبقات کارگر یا برده بودند زیر ضربات بی‌رحم شلاق کارفرما به بیگاری کشیده می‌شدند.

نکتهٔ شگفت انگیز در مورد اهرام این است که اینها در آغاز تاریخ بنا شدند. سِر فلیندرز پتری، هرم خئوپس را «عظیم‌ترین و دقیق‌ترین بنایی که عالم به خود دیده است»، می‌نامد. دائرةالمعارف بریتانیکا در این مورد اظهار می‌دارد: «نیروی نکری که این هرم بر آن شهادت می‌دهد، به همان عظمت نیروی نکری هر انسان مدرنی است.»

باب ۱۲ : ۱ - ۳. فراخواندگی ابراهیم

از اینجا داستان نجات آغاز می‌گردد. در باغ عدن (۱۵:۳) به آن اشاره شده بود. در دنیایی که در بت پرستی و شرارت سقوط کرده بود، خدا ابراهیم را فراخواند تا بنیان گذار جنبشی شود که هدف آن احیاء و رهایی بشریت بود.

در آن دوران اولیهٔ زمین که ملت‌ها هنوز جوامعی قبیله‌ای بیش نبودند، و بیشتر سرزمین‌های مساعد را تحت سکونت خود درآورده بودند، ابراهیم، مرد عادل و ایماندار به خدا که بت‌پرست نبود و یکی از معدود افرادی بود که هنوز به سنّت یکتا پرستی ارسه پایبند مانده بود، از خدا وعده یافت که فرزندانش:

۱ - سرزمین کنعان را به میراث خواهند برد.

۲ - ملتی عظیم خواهند شد.

۳ - بواسطهٔ آنان «همهٔ ملل برکت خواهند یافت.»

این وعده (۱۲ : ۲ و ۳ ؛ ۲۲ : ۱۸) سنگی است که کتاب‌مقدس بر آن بنا شده. خدا اول در اور، ابراهیم را فرا خواند (اعمال ۷ : ۲ - ۴ ؛ پیدایش ۱۱ : ۳۱)، سپس در حران (۱۲ : ۱ - ۴)، و پس از آن در شکیم (۱۲ : ۷) و باز در بیت‌ئیل (۱۳ : ۱۴ - ۱۷)، سپس دوبار در حبرون (۱۵ : ۵ و ۱۸ ؛ ۱۷:۱-۸). همین وعده برای اسحق (۲۶ : ۳ و ۴)، و یعقوب (۲۸ : ۱۳ و ۱۴ ؛ ۳۵ : ۱۱ و ۱۲ ؛ ۴۶ : ۳ و ۴) نیز تکرار شد.

ابراهیم

از آیات ۱۱ : ۲۶ و ۳۲ ؛ ۱۲ : ۴ ؛ اعمال ۷ : ۲ - ۴، چنین بنظر می‌آید که ابراهیم زمانی بدنیا آمد که پدرش ۱۳۰ سال داشت، و بر خلاف آنچه از ۱۱ : ۲۶ بر می‌آید نخست زاده نبود. هنگامی که وارد کنعان شد، ۷۶ سال داشت. به هنگام نجات دادن لوط و ملاقات با ملکیصدق ۸۰ ساله، و در موقع تولد اسماعیل ۸۶ ساله بود. به هنگام نابودی سدوم ۹۹ سال، و موقع تولد اسحق ۱۰۰ سال و زمان فوت سارا ۱۳۷ سال داشت. وقتی که یعقوب بدنیا آمد، ۱۶۰ سال از عمر ابراهیم گذشته بود. او در ۱۷۵ سالگی، یعنی ۱۱۵ سال پیش از مهاجرت یعقوب به مصر، درگذشت.

گسترش بت‌پرستی

ابراهیم بت‌پرست نبود. ولی در جهانی بت‌پرست می‌زیست. در ابتدا، انسان «یک» خدا داشت، و در باغ عدن در ارتباطی نسبتاً صمیمی با خدا زیسته بود. ولی پس از ارتکاب به گناه و رانده شدن از باغ عدن، انسان دانش اولیهٔ خود را دربارهٔ خدا از دست داد، و در جستجوی کورکورانهٔ خود در تاریکی به منظور یافتن راه حلی برای اسرار هستی، به پرستش نیروهای طبیعت روی آورد که به تصور او منشاء حیات بودند. از آنجا که حیات از روابط جنسی حاصل می‌شد، این روابط نقش مهمی را در مذهب اولیهٔ بابل ایفاء می‌کردند. کتیبه‌های خط میخی این نکته را آشکار می‌کنند که بخش بزرگی

از پرستش آنها به توصیف روابط جنسی میان خدایان مذکر و مؤنث، که به تصور ایشان همه چیز از آنها هستی می‌یافت، اختصاص داده می‌شد. آنگاه، خورشید و باران و نیروهای مختلف طبیعت نیز به مقام خدایی رسانده می‌شدند، چرا که حیات جهان به آنها بستگی داشت. و پادشاهان نیز بواسطهٔ داشتن قدرت، به خدایی می‌رسیدند. بسیاری از شهرها و ملت‌ها، بنیان‌گذار خود را بعنوان خدای اصلی خویش می‌پرستیدند، از جمله آشور پدر آشوریان که خدای اصلی آنها شد، و مردوک (نمرود) بنیان گذار بابل که خدای اصلی بابلیان بود. برای اینکه این خدایان واقعی‌تر جلوه کنند، تمثالهایی از آنها تهیه می‌شد، و سپس خود این تمثالها همچون خدایان پرستیده می‌شدند. به این ترتیب، انسان از یکتاپرستی نخستین به ورطهٔ فرهنگهای بیشمار چند خدا پرستی سقوط کرد، که برخی از آنها در مراسم خود به گونه‌ای وصف ناپذیر، شرم آور و نفرت انگیز بودند.

بت‌پرستی در زمان ابراهیم

او در بابل بود و بابل خدایان و الهه‌های بسیار داشت. آنها آتش، خورشید، ماه، ستارگان و نیروهای مختلف طبیعت را می‌پرستیدند. نمرود که با ساختن برج بابل بر ضد خدا قیام کرده بود، پس از آن همواره بعنوان اولین خدای بابلی شناخته می‌شد. مردوک، نام متداول او بود که بعدها با «بعل» یکی شد. شَمَش نام خدای خورشید، و سین نام خدای ماه بود که خدای اصلی اور، شهر ابراهیم، بحساب می‌آمد. همسر سین، نینگال نامیده می‌شد و الههٔ ماه در شهر اور بود. او نامهای متعددی داشت و در هر شهری بعنوان الههٔ مادر پرستیده می‌شد. یکی از نامهای او نینا بود که شهر «نینوا» نام خود را از او گرفت. متداول‌ترین نام او در بابل «ایشتار» بود. او الههٔ شهوت جنسی بود، و پرستش او مستلزم هرزگی و بی‌بند و باری بود؛ فاحشگی مقدس در معابد او، سنتی همگانی نزد زنان بابل بحساب می‌آمد. در معابد او خلوتگاهها و اتاقهای جذابی وجود داشت که در آنها کاهنه‌ها، مردان عبادت کننده را طی مراسم شرم آوری سرگرم می‌کردند. علاوه بر این کاهنه‌های فاحشه، هر دختر یا زن یا بیوه زنی می‌بایست در طول عمر خود حداقل یک مرتبه در این مراسم وظیفهٔ خود را انجام دهد.

ابراهیم به خدای یگانه ایمان داشت

هم وطنان ابراهیم بت‌پرست بودند. پدر او نیز چنین بود (یوشع ۲۴: ۲). افسانه‌هایی در مورد آزار دیدن ابراهیم در کودکی بخاطر سرپیچی از پرستش بت‌ها، وجود دارد. چگونه ابراهیم از خدا اطلاع داشت؟ بی‌تردید، بواسطهٔ مکاشفهٔ مستقیم از خدا. علاوه بر آن، اگر ارقام مذکور در بابهای ۵ و ۱۱ را چنانکه هستند در نظر بگیریم، زندگی نوح تا تولد ابراهیم ادامه داشت، و نوح حدود ۶۰۰ سال با متوشالح هم عصر بود، و این در حالی بود که خود متوشالح نیز ۲۴۳ سال با آدم معاصر بود. به این ترتیب، امکان آن هست که ابراهیم، گزارش نوح را دربارهٔ طوفان و حکایت متوشالح را دربارهٔ آدم و باغ عدن، مستقیماً از دهان سام شنیده باشد.

باب ۱۲ : ۹ - ۴ . ورود ابراهیم به کنعان

حران در حدود ۶۰۰ مایلی شمال غربی اور، ۴۰۰ مایل شمال شرقی کنعان و نخستین محلی بود که ابراهیم در آن توقف کرد. او در جستجوی سرزمینی که بتواند در آن ملت خود را از قید بت پرستی آزاد کند، از اور به راه افتاد بی‌آنکه بداند به کجا می‌رود (عبرانیان ۱۱ : ۸). ولی در آنموقع حران منطقه‌ای کاملاً مسکونی بود که جاده‌های متعددی آن را به بابل، آشور، سوریه، آسیای صغیر، و مصر متصل می‌کرد و بر این جاده‌ها، کاروانها یا لشکرهای ارتش همواره در حرکت بودند. به این ترتیب، پس از مرگ تارح پدر ابراهیم، او به دعوت خدا در جستجوی سرزمینی با جمعیت کمتر، از حران به راه افتاد.

شکیم، نخستین محل توقف ابراهیم در کنعان و واقع در مرکز این سرزمین، در دره‌ای با زیبایی بی‌نظیر، بین کوه ایبال و کوه جرزیم قرار داشت. ابراهیم در آنجا مذبحی برای خدا ساخت، ولی پس از مدت کوتاهی برای شناختن بیشتر آن سرزمین، باز به سمت جنوب حرکت کرد.

بیت‌ئیل در ۲۰ مایلی جنوب شکیم، ۱۰ مایلی شمال اورشلیم، دومین مکانی بود که ابراهیم در آن توقف نمود. این یکی از مرتفع ترین نقاط کنعان بود و چشم اندازی زیبا در همهٔ جوانب خود داشت. ابراهیم بر ارتفاعات سلسله کوهها حرکت می‌کرد، شاید به این دلیل که درهٔ اردن در شرق و دشت ساحلی دریا در غرب، کاملاً مسکونی بودند. در بیت‌ئیل نیز مذبحی مانند آنکه در شکیم ساخته بود و آن یکی که بعدها در حبرون بنا کرد، ساخت، و اینکار را نه تنها به منظور شکرگزاری از خدا، بلکه بعنوان اعلام ایمان خود به مردمی که میانشان سکنی گزیده بود، انجام داد. احتمالاً ابراهیم از بیت‌ئیل خوشش آمده بود، چرا که پس از بازگشت از مصر و تا موقع جدایی از لوط، در آنجا ساکن شد.

باب ۱۲ : ۱۰ - ۲۰ . اقامت موقت ابراهیم در مصر

ابراهیم در طی سفرش از بیت‌ئیل به سمت جنوب باید از نزدیکی اورشلیم رد شده باشد؛ و اگر ملکیصدق همان سام بوده، شاید ابراهیم او را ملاقات کرده چرا که از بابل او را می‌شناخت. بهنگام وقوع قحطی، ابراهیم به مصر سفر کرد که تا پایان قحطی آنجا سکونت گزیند. چیزی نمانده بود که در مصر به دردسر بیفتد. همسر او سارا زیبا بود، و شاهزاده‌های قدرتمند زنان زیبا را برای خود می‌گرفتند و شوهرانشان را می‌کشتند. ترفند محتاطانهٔ او در مورد معرفی سارا بعنوان «خواهر» خود، صرفاً دروغ نبود. در واقع، سارا خواهر ناتنی او بود (۲۰ : ۱۲). ازدواج بین خویشاوندان نزدیک در دوران اولیه متداول بود، تا اینکه گسترش خانواده‌ها امکانات انتخاب‌های دیگر را فراهم آورد.

نکتهٔ باستانشناختی: سفر ابراهیم به مصر. بر مقبرهٔ سنوسرت دوم از سلسلهٔ دوازدهم مصر -که تصور می‌شود در آن هنگام فرعون بوده است - واقع در بنی حسن، تصویری وجود دارد که نشان دهندهٔ ملاقات بازرگانان سامی آسیایی از دربار فرعون است. شرح حال پاتریارخ‌ها آشکارا حاکی از روابط محکم بازرگانی آنها با مصر است (پیدایش ۱۲:۱۰-۲۰؛ ۳۷:۲۵؛ ۴۳:۱۱؛ ۴۶:۶).

باب ۱۳. جدا شدن ابراهیم و لوط

لوط برادر زادهٔ ابراهیم بود. آن دو از سالها پیش یعنی هنگام خروج از اور با یکدیگر بودند. ولی اکنون گله‌ها و رمه‌ها و خیمه‌هایشان بقدری گسترش یافته بودند، و شبانانشان بحدی بر سر مراتع منازعه می‌کردند که بنظر می‌آمد جدا شدن بهترین کار باشد. ابراهیم با بزرگواری حق انتخاب در همهٔ سرزمین را به لوط داد. لوط با حماقت، دشت سدوم را برگزید. سپس ابراهیم حبرون را انتخاب کرد که از آن پس مسکن دایمی او شد.

باب ۱۴. ابراهیم پادشاهان بابلی را شکست می‌دهد

اینکار به منظور نجات دادن لوط بود. ابراهیم قاعدتاً از نبوغ نظامی برخوردار بوده است. به همراه ۳۱۸ نفر از مردان خود، و به کمک برخی از همسایگانش، در حملهٔ شبانهٔ غافلگیر کننده‌ای، اقدام این ۴ پادشاه مشهور بابلی را خنثی کرد.

در آن هنگام لشکرها کوچک بودند و پادشاهان، شاهزادگان قبیله‌ها بودند. خود ابراهیم پادشاه بحساب می‌آمد، و احتمالاً رهبر طایفه‌ای مرکب از هزار نفر یا بیشتر بود.

نکتهٔ باستانشناختی: حمورابی... «امرافل» (۱) عموماً با حمورابی یکی شناخته می‌شود؛ حمورابی مشهورترین پادشاه دوران اولیهٔ بابل است، که کشف مجموعهٔ قوانین وی، نامش را بر همگان آشنا ساخته است. شاید هنگامی که ابراهیم در اور بوده، حمورابی را شخصاً می‌شناخته. قانون معروف حمورابی درواقع حکایت از دنیای ابراهیم دارد.

نکتهٔ باستانشناختی: «راه پادشاهان» (۵ و ۶). مکانهایی که در آیات ۵ و ۶ از آنها نام برده شده و چهار پادشاه شرق از آنها به سدوم حمله کردند، بقدری از جادهٔ بازرگانی معمولی فاصله داشتند که آلبرایت، روزگاری آن را نشانه‌ای از ماهیت افسانه‌ای باب ۱۴ پیدایش تصور می‌کرد. اما در سال ۱۹۲۹، در حاران و در طول مرز شرقی جلعاد و موآب، یک رشته تپهٔ عظیم از شهرهایی یافت که در حدود ۲۰۰۰ ق. م. رونق یافتند؛ و این کشف بر وجود کشوری کاملاً مسکونی دلالت داشت که در کنار جادهٔ بازرگانی میان دمشق و منطقهٔ معادن طلا و مس ادوم و سینا، واقع شده بود.

ملکیصدق. ۱۴ : ۱۸ – ۲۰

کاهن – پادشاه شهر سالیم (اورشلیم). به گفتهٔ روایات یهودی، او سام بود که از طوفان نجات یافته و هنوز زنده بود؛ او پیرترین انسان روی زمین بود و در دوران پاتریارخها، کاهن همهٔ بشریت بود. اگر چنین باشد، این نکته اشاره‌ای است به اینکه درست پس از طوفان، و خیلی زود، خدا اورشلیم را برگزید تا صحنهٔ نجات بشر باشد. ملکیصدق هر که بوده باشد، تصویر و نمونه‌ای از مسیح است (مزامیر ۱۱۰؛ عبرانیان ۵، ۶ و ۷).

باب‌های ۱۵، ۱۶ و ۱۷. تجدید وعدهٔ خدا به ابراهیم

خدا وعده‌های خود را به ابراهیم تجدید کرد و افزود که ذریّت او پیش از آنکه کنعان را به ارث برند، ۴۰۰ سال در سرزمینی بیگانه، یعنی مصر، به سر خواهند برد (۱۵ : ۱۳). هنگامی که ابراهیم ۱۰۰ ساله و سارا ۹۰ ساله بودند، خدا وعدهٔ اسحق را به آنها داد و عهد ختنه بعنوان نشانه‌ای از قوم خدا برقرار شد.

باب‌های ۱۸ و ۱۹. سدوم و عموره

این شهرهای فاسد فقط چند مایل از حبرون شهر ابراهیم، و اورشلیم شهر ملکیصدق، فاصله داشتند، با اینهمه بقدری ننگین بودند که بوی تعفنشان به آسمان می‌رسید. فقط ۴۰۰ سال از زمان طوفان می‌گذشت و خاطرهٔ آن هنوز در ذهن مردم زنده بود. ولی مردم درسی را که در آن نابودی فاجعه آمیز بشریت نهفته بود، فراموش کرده بودند. و خدا بر این دو شهر «آتش و گوگرد بارانید» تا خاطرهٔ مردم را تازه کند و از خشم خدا که برای مردم شریر ذخیره شده، هشدار دهد؛ و شاید برای آنکه این نمونه‌ای باشد از نابودی نهایی زمین در آتش (دوم پطرس ۲ : ۵ و ۶؛ ۳ : ۶ و ۱۰).

عیسی بازگشت خود را به زمان نابودی سدوم (لوقا ۱۷ : ۲۶ - ۳۲)، و نیز به زمان طوفان تشبیه کرد. هر دو مورد، دوران شرارت بیش از حد بودند. امروزه، با وجود طمع، قساوت، سبعیت و غرایز جنایتکارانه و ارواح شریری که بر زمین حاکمند، آنهم به مقیاسی که تا به حال در تاریخ سابقه نداشته، پیش بینی سرنوشتی که بسوی آن می‌رویم کار دشواری نیست. گرچه انسانهای نیک و دولتمردان به سختی می‌کوشند که از چنین تقدیری جلوگیری کنند. اگر توبه‌ای جهانی صورت نگیرد، روز هلاکت و نیستی به زودی فرا خواهد رسید.

محل سدوم و عموره

محل این دو شهر در منتهی‌الیه شمالی یا جنوبی دریای مرده بوده است. «سدوم» (اوسدوم) نام کوهی است که در کنارهٔ جنوب غربی دریا قرار دارد. روایات کهن همواره حاکی از آن بودند که به هنگام نابودی سدوم و عموره، تغییرات طبیعی عظیمی در اطراف منتهی‌الیه جنوبی دریای مرده صورت گرفتند. تصور نویسندگان باستانی عموماً بر این بود که این دو شهر در زیر «دریای مرده» مدفون شده‌اند.

دریای مرده

دریای مرده حدود ۴۰ مایل طول و ۱۰ مایل عرض دارد. قسمت شمالی آن بسیار عمیق است و در برخی نقاط به ۱۰۰۰ فوت می‌رسد. عمق قسمت جنوبی آن از ۱۵ فوت بیشتر نیست و در اکثر نقاط از ۱۰ فوت نیز کمتر است. امروزه، بخاطر ریختن آب رود اردن و برخی نهرهای دیگر به دریای مرده، سطح آب آن از زمان ابراهیم بیشتر است، چراکه این دریا هیچ خروجی ندارد. بخش جنوبی دریای

مرده، در آن روزگار دشت مسطحی بوده است.

نکتهٔ باستانشناختی: در سال ۱۹۲۴، دکتر و. ف. آلبرایت و دکتر ج. کایل که سرپرستی هیئت اعزامی مشترک مدارس آمریکایی و مدرسهٔ علوم دینی خنیا را بر عهده داشتند، در گوشهٔ جنوب شرقی دریای مرده، پنج واحه یافتند که درکنار چشمه‌های آب تمیز واقع بودند. در مرکز آنها در دشتی به ارتفاع ۵۰۰ فوت بالاتر از سطح دریای مرده، در مکانی به نام باب الدرا، بقایای محوطهٔ دارای استحکامات عظیمی را یافتند که قطعاً «مکان بلندی» برای مراسم مذهبی بوده است. در آنجا مقادیر زیادی تکه‌های سفال شکسته، سنگ چخماق و بقایای دیگری از دورهٔ میان ۲۵۰۰ و ۲۰۰۰ ق. م. کشف شد؛ و نیز شواهدی دال بر اینکه سکونت در آنجا ناگهان در حدود ۲۰۰۰ ق. م. خاتمه یافت. شواهدی مبنی بر اینکه این منطقه بسیار پر جمعیت و پر رونق بوده است، نشاندهندهٔ حاصلخیزی فراوان آن، «مثل باغ خدا» است. این واقعیت که سکونت در آنجا به یکباره متوقف شد و اینکه پس از آن همواره متروک و ویرانه باقی مانده است، حاکی از آن است که ناحیهٔ مذکور بوسیلهٔ فاجعهٔ عظیمی که خاک و آب و هوای آن را تغییر داده نابود شد.

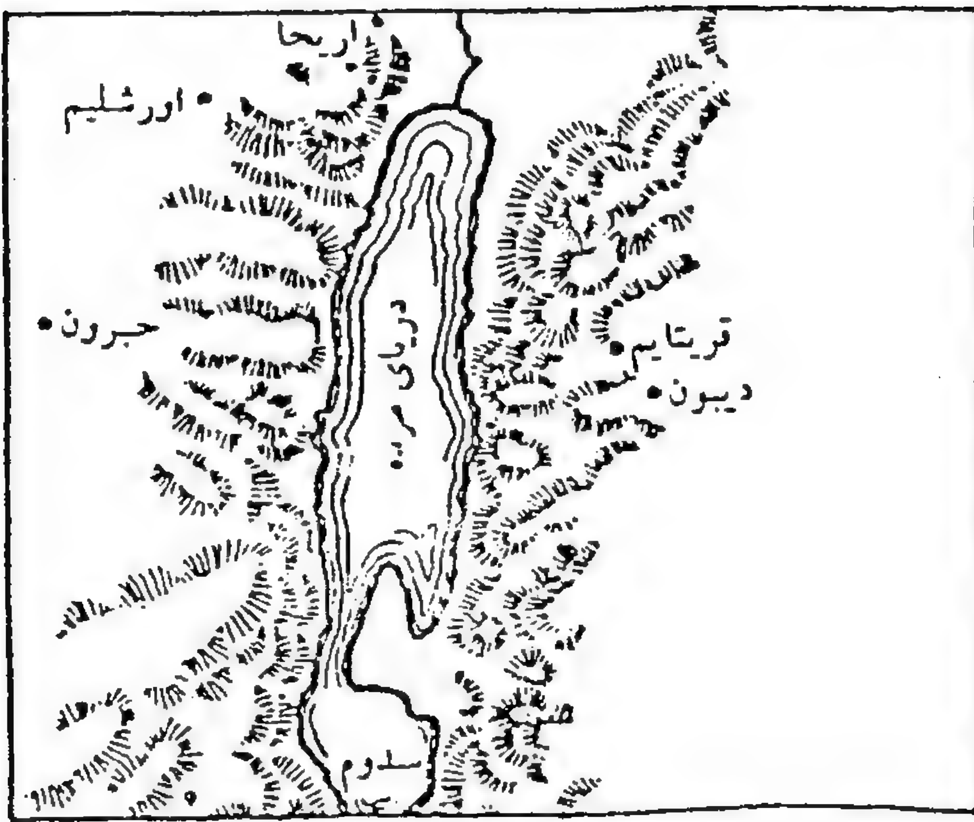
نظر آلبرایت و کایل و اکثر باستان شناسان بر آن است که سدوم و عموره در این واحه‌ها و تا پایین چشمه‌ها، واقع شده بودند، که این محل اکنون زیرآب‌های دریای مرده قرار دارد.

منظور از «قیر» (یا لجن) (۱۴: ۱۰)، قیر معدنی است که فرآوردهٔ نفتی سیاه و درخشانی است که ذوب می‌شود و می‌سوزد. بسترهای وسیعی از این قیر در هر دو طرف دریای سیاه وجود دارد که در منتهی‌الیه جنوبی دریا فراوان‌تر هستند و مقادیر عظیمی از آن در زیر دریا نهفته است. مقدار زیادی از این قیر بهنگام وقوع زلزله‌ها به سطح زمین آمده است.

«گوگرد» (۱۹: ۲۴). به گفته، کایل، در زیر کوه اوسدوم قشری از نمک به ضخامت ۱۵۰ فوت. و بالای آن قشری از خاک آهک‌دار آمیخته به سولفور وجود داشت؛ و در زمان مناسب، خداگازها را برافروخت و انفجار عظیمی رخ داد؛ نمک و سولفور داغ قرمز به آسمان فوران کرد، بطوریکه واقعاً بصورت بارانی از آتش و گوگرد از آسمان بارید. زن لوط را قشری از نمک پوشانید. در انتهای جنوبی دریای مرده، ستونهای نمک زیادی وجود دارد که همه «زن لوط» نامیده می‌شوند. در واقع همه چیز در این منطقه، با حکایت کتاب‌مقدس دربارهٔ سدوم و عموره هماهنگ است.

باب ۲۰. سارا و ابیملک

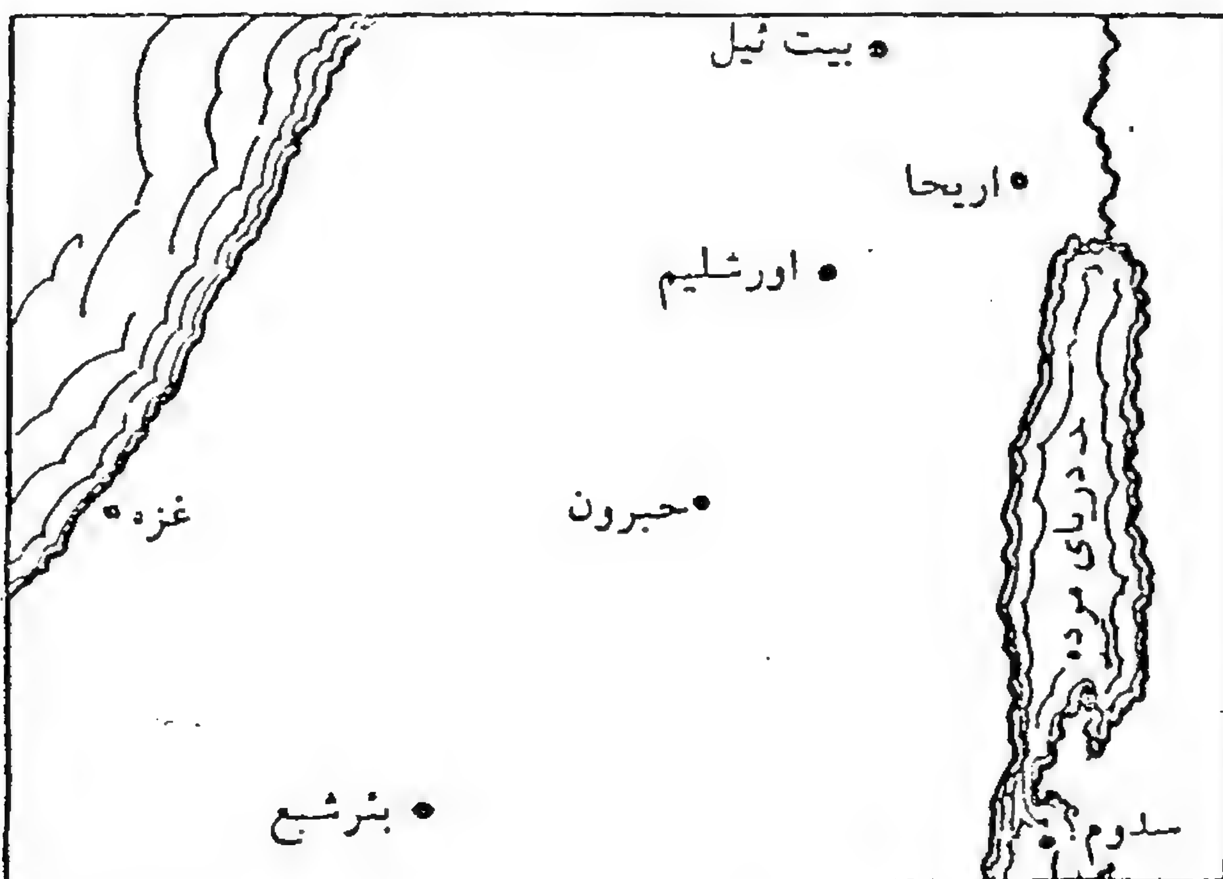
گرچه خانهٔ اصلی ابراهیم در حبرون بود، ولی اوگاهی در جستجوی چراگاهی برای گله‌هایش، از جایی به جایی می‌رفت. در جرار، که شهری فلسطینی در ۴۰ مایلی غرب حبرون و نزدیک ساحل دریا بود، ابراهیم درگیر ماجرای دیگری شبیه آنچه با فرعون داشت، شد (۱۲: ۱۰ - ۱۲). قاعدتاً سارا باید بسیار زیبا بوده باشد، که علیرغم سنش، اینگونه توجه پادشاهان را به خود جلب کرده است. اسحق و رفقه نیز در همان شهر، تجربه‌ای شبیه این با فرد دیگری به نام ابیملک داشتند (باب ۲۶).



نقشه ۲۰

نکتهٔ باستانشناختی:

آلبرایت و گارستنگ، در شهرهایی که با ابراهیم و اسحق و یعقوب در ارتباط بوده‌اند - یعنی در شکیم، بیت‌ئیل، عای، جرار، دوتان - در سطوح پایین‌تر ویرانه‌ها، تکه‌های شکستهٔ سفال مربوط به ۲۰۰۰ق.م. یافته‌اند که بر وجود این شهرها در آن زمان گواهی می‌دهند.



نقشه ۲۱ - مکانهایی که ابراهیم در آنها اقامت گزید

باب ۲۱ . تولد اسحق

در آن هنگام اسماعیل ۱۵ ساله بود (۵، ۸ ؛ ۱۶ : ۱۶). پولس داستان این دو کودک را به عنوان تمثیلی از عهد موسی و عهد مسیح بکار برد (غلاطیان ۴ : ۲۱ - ۳۱).

بئرشبع (۳۰ و ۳۱)، جایی که ابراهیم، اسحق و یعقوب غالب اوقات در آن ساکن بودند، در جنوبی‌ترین مرز کنعان، در حدود ۲۰ مایلی جنوب غربی حبرون، و ۱۵۰ مایلی مصر قرار داشت. اینجا محلی با «هفت چاه» بود. در سرزمینی نیمه صحرایی مانند آنجا، چاهها ثروت بی‌همتایی بودند. همان چاهها هنوز هم در آن مکان وجود دارند.

باب ۲۲ . ابراهیم، اسحق را برای قربانی تقدیم می‌کند

خدا وعده داده بود که اسحق پدر ملت‌ها شود (۱۷ : ۱۶). با این همه، خدا فرمان می‌دهد که اسحق پیش از اینکه صاحب فرزندی باشد، قربانی شود. ابراهیم به نحوی ایمان داشت که خدا زندگی اسحق را باز خواهد گرداند (عبرانیان ۱۱ : ۱۹). ما نمی‌دانیم که خدا به چه نحو این فرمان را به ابراهیم داد. ولی ابراهیم تردیدی نداشت که این صدای خدا بود، چراکه در غیر اینصورت دست به انجام کاری چنین ظالمانه و نفرت انگیز نمی‌زد. این فکر خدا بود و نه ابراهیم.

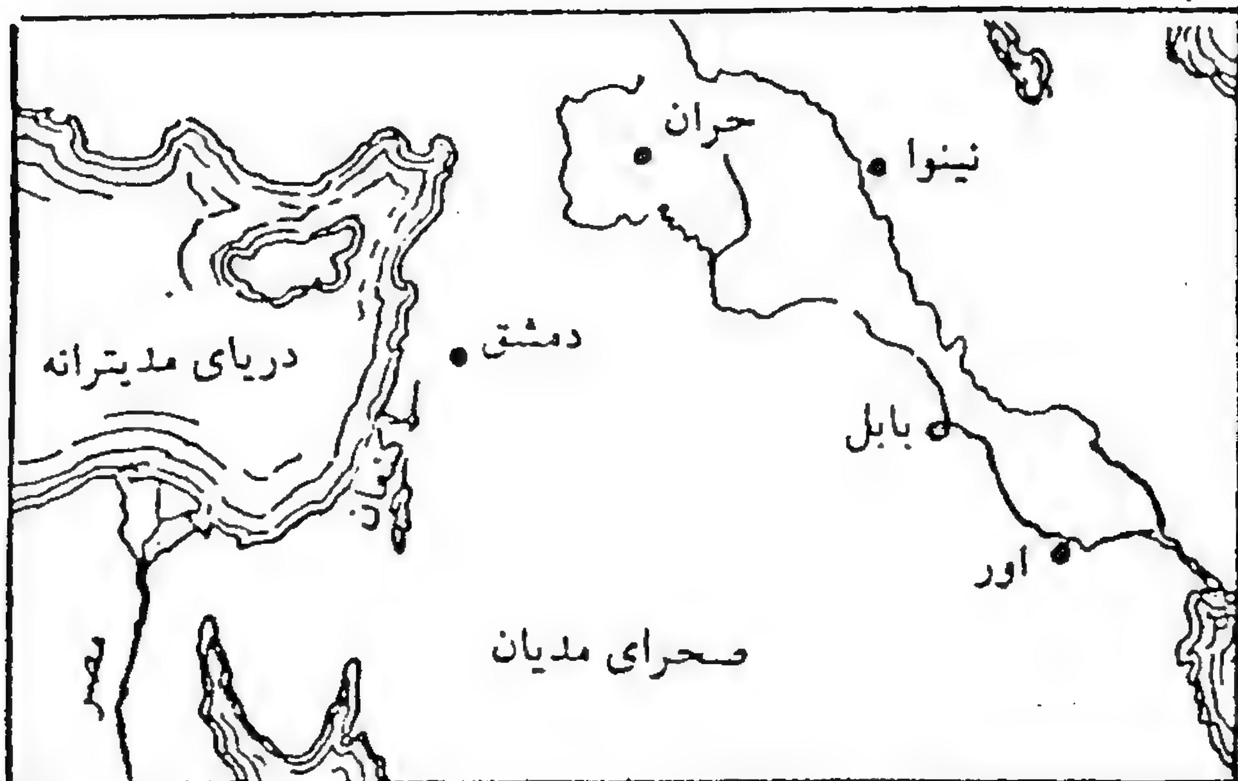
تقدیم اسحق برای قربانی، نبوت تصویرگونه‌ای از مرگ مسیح بود. پدری فرزند خود را قربانی می‌کند. پسر سه روز مرده می‌ماند (در ذهن ابراهیم، آیهٔ ۴). یک جایگزینی صورت می‌گیرد. یک قربانی واقعی تقدیم می‌شود. و بر همان کوه موریا بود که ۲۰۰۰ سال بعد، پسر خود خدا قربانی شد. به این ترتیب، و در هنگام تولد قوم یهود، این سایه‌ای بود از واقعهٔ عظیمی که قوم بخاطر آن بوجود آمده بود.

باب ۲۳ . مرگ سارا

غار مکفیله که سارا در آن به خاک سپرده شد، در دامنهٔ غربی حبرون، و در مسجدی قرار دارد، که مسئولان مسلمان آن اجازهٔ ورود به غار را به مسیحیان نمی‌دهند. در سال ۱۸۶۲، شاهزادهٔ ولز با اجازهٔ مخصوص سلطان وارد غار شد. او مقبره‌های سنگی ابراهیم، اسحق، یعقوب، سارا، رفقه، و لیه را در آنجا دید. در کف غار روزنهٔ دایره شکلی بود که به غار دیگری در زیر غار اول باز می‌شد، و گفته می‌شود که آن، غار واقعی مکفیله است که ۶۰۰ سال بود کسی وارد آن نشده بود.

نامزدی اسحق و رفقه

رفقه دختر عموی درجهٔ دو اسحق بود. مقصود ابراهیم از یافتن دختری از قوم خود برای همسری اسحق، حفظ اخلاف خود از بت پرستی بود. اگر اسحق با دختری کنعانی ازدواج می‌کرد، چقدر کلّ تاریخ اسرائیل متفاوت می‌شد. و این، درس مهمی برای جوانان، در امر انتخاب همسر است.



نقشه ۲۲ - دنیای ابراهیم

باب ۲۵ : ۱ - ۱۱ . مرگ ابراهیم

سارا در سن ۱۲۷ سالگی درگذشت و در آن هنگام ابراهیم ۱۳۷ سال داشت. او ۳۸ سال پس از آن زیست و در این مدت با قطوره ازدواج کرد. قطوره ۶ پسر برای ابراهیم بدنیا آورد که مدیانی‌ها از آنها بوجود آمدند. ۵۰۰ سال بعد، موسی با دختری مدیانی ازدواج کرد (خروج ۲ : ۱۶ - ۲۱). در مجموع، ابراهیم «بزرگترین، پاک‌ترین و محترم‌ترین پاتریارخ بود، و مورد احترام یهودیان، مسلمانان و مسیحیان است.» او «دوست خدا»، «پدر ایمانداران»، سخاوتمند، فداکار، و شخصیتی عالی، با ایمانی بی‌پایان به خدا بود.

«پیدایش اسماعیل» . ۲۵ : ۱۲ - ۱۸

هشتمین سند کتاب پیدایش. اسماعیل پسر ابراهیم بود که هاجر، ندیمهٔ مصری سارا او را بدنیا آورده بود (باب ۱۶). اسماعیلیان در عربستان ساکن شدند و عموماً به نام اعراب شناخته شدند. رقابت میان اسحق و اسماعیل، در طی قرنها بصورت خصومت میان یهودیان و اعراب ادامه یافته است.

عربستان شبه جزیره‌ای است با ۲۲۰۰ کیلومتر طول و ۱۲۰۰ کیلومتر عرض، و مساحت آن حدود ۱۵۰ برابر مساحت فلسطین است (به نقشهٔ شمارهٔ ۵ مراجعه کنید). بیشتر این سرزمین، بصورت صحراهایی با واحه‌های پراکنده است که قبایل چادرنشین در آنها ساکن هستند.

«پیدایش اسحق» . ۲۵ : ۱۹ تا ۳۵ : ۲۹

نهمین سند کتاب پیدایش. حکایت اسحق و یعقوب، که از یعقوب به تحریر رسید.

باب ۲۵ : ۱۹ - ۳۴ . تولد اسحق و عیسو

عیسو نخست زادهٔ اسحق، وارث طبیعی او و وارث وعده‌های ابراهیم بود. خدا که پیش از تولد دو برادر، خصوصیات هر دو را می‌دانست، یعقوب را برگزید تا این میراث گرانبها را منتقل کند؛ میراثی که خدا دربارهٔ آن با مادرشان سخن گفته بود (۲۳) ؛ و همین مطلب زمینهٔ معاملهٔ یعقوب با عیسو را مهیا کرد (۳۱).

در توالی وعده، همهٔ پسران ابراهیم بجز اسحق، از وعده بی‌نصیب می‌مانند. از پسران اسحق نیز عیسو برکنار شد و فقط یعقوب برگزیده شد. ولی پس از یعقوب، برکنار شدن پسران دیگر متوقف شد و همهٔ پسران یعقوب در قوم برگزیده جا گرفتند.

باب ۲۶ . اقامت موقت اسحق در میان فلسطینیان

بجز واقعهٔ ابیملک و رفقه، و نزاع بر سر چاهها، چیز زیادی دربارهٔ زندگی اسحق گفته نشده است. او بخش اعظم گله‌ها و رمه‌های فراوان پدرش را به ارث برده بود، کامیاب و ثروتمند و صلح طلب بود، و زندگی او بدون حادثهٔ مهمی سپری شد.

اسحق موقعی بدنیا آمد که ابراهیم ۱۰۰ ساله و سارا ۹۰ ساله بودند. وقتی که سارا فوت کرد، اسحق ۳۷ سال، و به هنگام ازدواج ۴۰ سال داشت. ۶۰ ساله بود که یعقوب بدنیا آمد. و ۷۵ ساله بود که ابراهیم درگذشت. احتمالاً هنگام فرار یعقوب ۱۳۷ ساله و موقع بازگشت او، ۱۵۷ ساله بود. هنگامی که یوسف را فروختند، ۱۶۷ سال داشت. و در سن ۱۸۰ سالگی، یعنی در سالی که یوسف در مصر فرمانروا شد، درگذشت.

ابراهیم ۱۷۵ سال، اسحق ۱۸۰ سال، یعقوب ۱۴۷ سال، و یوسف ۱۱۰ سال زیستند.

مهم : «اوامر و فرایض و احکام» خدا (۵). طبق گواهی کتاب‌مقدس، بسیار محتمل بنظر می‌رسد که نگارش کلام نوشته شدهٔ خدا در زمان ابراهیم آغاز شده بود.

باب ۲۷ . یعقوب برکات پدر خود را دریافت می‌کند

یعقوب قبلاً حق نخست زادگی را از عیسو خریده بود (۲۵ : ۳۱ - ۳۴). اکنون لازم بود پدرش این انتقال را تأیید کند. و اینکار را با فریب انجام داد. در ارزیابی اخلاقی عمل یعقوب، چندین نکته باید مورد توجه قرار گیرند: (۱) مادرش او را وادار به این کار کرد. (۲) او صادقانه طالب حق نخست زادگی بود، چرا که این کانالی بود که از آن، وعدهٔ برکت خدا به تمام جهان می‌رسید. (۳) شاید راه دیگری برای کسب آن وجود نداشت. (۴) عیسو اهمیتی به آن نمی‌داد. (۵) یعقوب بهای گزافی برای کلاهبرداری خود پرداخت (به قسمت مربوط به باب ۲۹ مراجعه کنید). (۶) خود خدا، با برنامه ریزی

نقشه‌های جهانی عظیم خود (رومیان ۹ : ۱۰ - ۱۳)، پیش از تولد برادران، این انتخاب را انجام داده بود (۲۵ : ۲۳).

نبوت‌های اسحق (۲۹ و ۴۰) : احتمالاً خدا این کلمات را در دهان اسحق گذاشته بود، چراکه همهٔ آنها بوقوع پیوستند. اخلاف یعقوب، موقعیت برتری در میان ملل یافتند؛ و در زمان مناسب مسیح از آنها متولد شد، که بواسطهٔ او، آنان بسوی حکومت جهانی پیش می‌روند. اخلاف عیسو یعنی ادومیان، فرمانبردار اسرائیل بودند، و زمانی فرا رسید که یوغ اسرائیل را از گردن خود گشودند (دوم پادشاهان ۸ : ۲۰-۲۲)، و بالاخره در تاریخ محو شدند.

باب ۲۸. رؤیای یعقوب در بیت‌ئیل

انتقال حق نخست زادگی عیسو به یعقوب، را اسحق تأیید کرده بود. واکنون این انتقال در آسمان نیز تأیید می‌شد، چراکه خود خدا به یعقوب اطمینان می‌بخشید که از این پس او بعنوان حامل وعده‌ها شناخته خواهد شد. نردبان اشاره‌ای بود به اینکه وعده‌ها به چیزی منتهی خواهند شد که پلی میان آسمان و زمین خواهد بود. عیسی گفت که او آن نردبان است (یوحنا ۱ : ۵۱).

تصور بر این است که در این هنگام یعقوب ۷۷ ساله بود. او به هنگام مرگ ابراهیم ۱۵ سال، و در مرتع ازدواج ۸۴ سال داشت. ۹۰ ساله بود که یوسف بدنیا آمد، و در ۹۸ سالگی به کنعان بازگشت. در هنگام مرگ اسحق ۱۲۰ سال داشت، و در ۱۳۰ سالگی به مصر رفت. در ۱۴۷ سالگی درگذشت.

۷۷ سال اول عمر او در کنعان، ۲۰ سال بعدی در حران، و ۳۳ سال بعدی باز در کنعان، و ۱۷ سال آخر زندگی‌اش در مصر سپری شد.

باب‌های ۲۹ و ۳۰. اقامت موقّت یعقوب در حران

حران در ۶۰۰ کیلومتری شمال شرقی کنعان قرار داشت. اینجا جایی بود که ربقه مادر یعقوب در آن بزرگ شده بود، و سالها پیش از آن ابراهیم از آنجا کوچ کرده بود. لابان عموی یعقوب بود. یعقوب ۲۰ سال در آنجا ماند. این سالها، سالهای سخت و پر رنج و زحمتی برای او بودند. درست همچنان که او با حیله برکت را از پدر خود گرفته بود، به همانگونه نیز با فریب، همسری به او تحمیل شد که یعقوب او را دوست نداشت. یعقوب داشت آنچه را که کاشته بود، درو می‌کرد.

خانوادهٔ یعقوب

یعقوب دو همسر و دو صیغه داشت که از این میان بجز یکی، بقیه را دوست نداشت و به او تحمیل شده بودند. این زنان، ۱۲ پسر برای او بدنیا آوردند.

- لیه : رؤبین، شمعون، لاوی، یهودا، یساکار و زبولون.
- راحیل : یوسف، بنیامین.
- زلفه، کنیز لیه : جاد، اشیر.

- بلهه، کنیز راحیل : دان، نفتالی.

خدا، این خانوادهٔ چند همسری با اعمال شرم آورشان را بعنوان یک کلّ پذیرفت، تا آغازگر دوازده سبط قوم مسیحایی باشند که به انتخاب خدا قرار بود نجات دهنده را به این جهان بیاورند. این امر نشان می‌دهد که:

۱ - خدا انسانها را چنانکه هستند، برای انجام مقاصد خود بکار می‌برد، به عبارت دیگر، بهترین استفاده را از آن چیزی که در دست دارد، می‌کند.

۲ - این بدان معنا نیست که هر که را خدا بدینگونه بکار برد، در آخر نجات خواهد یافت. ممکن است کسی در اجرای نقشه‌های خدا در این دنیا مفید باشد، ولی در روزی که بالاخره خدا اسرار مردم را آشکار خواهد کرد، واجد شرایط لازم برای زندگی ابدی نباشد.

۳ - این حکایت شاهدی است بر راستگویی نویسندگان کتاب‌مقدس. هیچ کتاب دیگری با چنین صداقت و صراحتی از ضعف‌های قهرمانان خود، و چیزهایی که مخالف با آرمانهای آن است، سخن نمی‌گوید.

باب‌های ۳۱، ۳۲، ۳۳. بازگشت یعقوب به کنعان

بیست سال پیش از این، یعقوب تنها و با دست خالی کنعان را ترک کرده بود. اکنون، همچون شاهزاده‌ای ثروتمند، با گله‌ها و رمه‌ها و خادمین فراوان به آنجا باز می‌گشت. خدا به وعدهٔ خود عمل کرده بود (۲۸ : ۱۵). اکنون، هنگام بازگشتن به خانه، به او خیر مقدم می‌گفتند (۳۲ : ۱).

اسحق هنوز زنده بود. ۱۰۰ سال از مرگ ابراهیم می‌گذشت. یعقوب داشت به میراث خود در سرزمین موعود کنعان وارد می‌شد. تا اینجا خدا با او بود. اکنون احساس می‌کرد که بیش از همیشه به خدا نیاز دارد (۳۲ : ۲۴ - ۳۰). عیسو سوگند خورده بود که او را بکشد (۲۷ : ۴۱). یعقوب هنوز هم می‌ترسید. آن دو در صلح با هم ملاقات کردند و از یکدیگر جدا شدند.

باب ۳۴. گرفتن انتقام دینه بدست شمعون و لاوی

شکیم نخستین محل در کنعان بود که یعقوب در بازگشت در آن توقف کرد. او قطعه‌ای زمین در آنجا خرید و در آن مذبحی بر پا کرد، گویی قصد داشت، دست‌کم بطور موقت، در آنجا ساکن شود. اما عمل فجیع شمعون و لاوی، او را نزد همسایگانش منفور کرد. پس خیلی زود به سوی بیت‌ئیل به راه افتاد.

باب ۳۵. تجدید عهد خدا در بیت‌ئیل

بیت‌ئیل همان جایی بود که بیست سال پیش از آن، یعقوب به هنگام فرار از کنعان، نردبان آسمان را دیده بود، و خدا او را وارث وعده‌های ابراهیم ساخته بود. اکنون خدا دوباره او را از انجام وعده‌ها مطمئن می‌کرد. پس از آن یعقوب به حبرون، خانهٔ ابراهیم و اسحق بازگشت.

«پیدایش عیسو» . باب ۳۶

دهمین سند کتاب پیدایش. گزارشی کوتاه از پیدایش ادومیان.

عیسو شخصیتاً، آدمی «قبیح» و غیر مذهبی بود و حق نخست زادگی خود را «خوار» می‌شمرد. در مقایسهٔ با او، یعقوب برای پدری قوم مسیح، فرد مناسب‌تری بود.

ادومی‌ها و سرزمین ادوم (به نقشهٔ شمارهٔ ۲۷ مراجعه کنید).

عمالقه (آیهٔ ۱۲) شاخه‌ای از اخلاف عیسو بودند. آنها طایفه‌ای کوچ‌نشین بودند که عمدتاً در اطراف قادش در بخش شمالی شبه جزیرهٔ سینا اقامت می‌کردند، ولی در دوایر وسیع‌تری، حتی در داخل یهودا و تا شرق، می‌گشتند. آنها اولین کسانی بودند که پس از خروج بنی‌اسرائیل از مصر، به آنان حمله کردند. و در دوران داوران، اسرائیل را تحت فشار قرار می‌دادند.

برخی تصور می‌کنند «یوباب» (۳۴) همان «ایوب» کتاب ایوب است. از «الیفاز» و «تیمان» (۱۰ و ۱۱) در کتاب ایوب نام برده شده. شاید این باب نشانگر مکان و زمان کتاب ایوب باشد.

«پیدایش یعقوب» . ۳۷ : ۲ تا ۵۰ : ۲۶

یازدهمین و آخرین سند کتاب پیدایش، مربوط است به داستان یوسف و مهاجرت اسرائیل به مصر، و بی‌تردید در آن از اسناد خانوادگی استفاده شده که از ابراهیم بجا مانده بود، و بنی اسرائیل در مدت اقامت در مصر آنها را به دقت حفظ کرده بودند.

باب ۳۷ . فروختن یوسف به مصر

«ردایی با رنگ‌های متنوع» (۳) نشانهٔ تبعیض بود و احتمالاً به این معنی بود که یعقوب قصد داشت یوسف را وارث حق نخست زادگی کند.

رؤبین، نخست زادهٔ یعقوب، وارث طبیعی حق نخست زادگی بود، ولی بخاطر داشتن رابطهٔ نامشروع با یکی از صیغه‌های پدرش از آن محروم شده بود (۳۵:۲۲؛ ۳و۴؛ اول تواریخ ۵:۱و۲). شمعون و لاوی، دومین و سومین پسران یعقوب (۲۹:۳۱-۳۵)، بخاطر جنایتی که در شکیم مرتکب شدند، از این حق محروم شدند (۳۴:۲۵-۳۰؛ ۴۹:۵-۷). احتمالاً در محافل خانوادگی انتظار می‌رفت که یهودا یعنی چهارمین پسر، از امتیاز حق نخست‌زادگی برخوردار شود.

یوسف گرچه یازدهمین پسر یعقوب، ولی نخست زادهٔ راحیل بود. راحیل همسر محبوب یعقوب و یوسف پسر محبوب او بود (۳:۳۷). به همین دلیل دادن «ردا» مشکوک بنظر می‌آمد. و رؤیاهای یوسف دربارهٔ برتری خودش (۵ - ۱۰)، اوضاع را وخیم‌تر می‌کرد.

به این ترتیب، بنظر می‌رسید یهودا و یوسف رقبای کسب حق نخست‌زادگی بودند. شاید این مطلب نقش فعال یهودا را در فروختن یوسف برای بردگی، توجیه کند (۲۶ و ۲۷). رقابت میان یهودا و یوسف در اخلاف آنها نیز ادامه یافت. اسباط یهودا و افرایم (پسر یوسف)، هر دو مدعی برتری

بودند. سبط یهودا تحت سلطنت داود و سلیمان به رهبری رسید. و ده سبط به رهبری افرایم. از آن جدا شدند.

باب ۳۸. فرزندان یهودا

این باب از آن نظر مهم است که یهودا جدّ بزرگ مسیح بود، و اینکار با هدف کتاب‌مقدس در حفظ گزارشات خانوادگی متوالی هماهنگی دارد، گرچه در برخی از آنها مواردی وجود داشته باشد که چندان قابل تحسین نباشند.

باب ۳۹. زندانی شدن یوسف

یوسف شخصیتی بی‌عیب و نقص داشت، خوش قیافه بود، و دارای عطیه‌ای استثنایی برای رهبری و استفادهٔ مثبت از هر موقعیت ناخوشایند بود. او ۷۵ سال پس از مرگ ابراهیم، ۳۰ سال پیش از مرگ اسحق، در ۹۰ سالگی یعقوب، و ۸ سال پیش از بازگشت خانواده‌اش به کنعان، بدنیا آمد. در ۱۷ سالگی به مصر فروخته شد. ۱۳ سال را در منزل فوطیفار و در زندان گذرانید. در ۳۰ سالگی حاکم مصر شد. و در ۱۱۰ سالگی درگذشت.

نکتهٔ باستانشناختی: یوسف و همسر فوطیفار. «داستان دو برادر» که در زمان سلطنت «ستی دوم» وکمی پس از خروج، بر پاپیروسی قدیمی نوشته شده و اکنون در موزهٔ بریتانیا نگهداری می‌شود، چنان شباهتی با داستان یوسف و همسر فوطیفار دارد که ویراستار نسخهٔ انگلیسی «تاریخ مصر» اثر «بروگش»، چنین گمان برد که این داستان باید از واقعه‌ای گرفته شده باشد که در گزارش‌های تاریخی دربار مصر ثبت شده بودند: مرد متأهلی، برادر کوچکتر مجردی داشت و همهٔ اموالش را بدست او سپرده بود. روزی آن مرد، برادر کوچکتر خود را به خانه فرستاد تا مقداری ذرت برایش بیاورد. همسر آن مرد، پسر را وسوسه کرد ولی پسر دعوت او را رد کرد. زن عصبانی شد و به شوهر خود گفت که برادرش سعی داشته به زور متوسل شود. شوهر نقشه کشید که برادر خود را بکشد. برادر کوچکتر فرار کرد و بعدها پادشاه مصر شد.

باب‌های ۴۰ و ۴۱. به حکومت رسیدن یوسف در مصر

یوسف با یکی از دختران کاهن «اُن» ازدواج کرد و گرچه همسری کافر داشت، و سر کشوری بت‌پرست حکومت می‌کرد، و در یکی از مراکز ننگین بت‌پرستی زندگی می‌کرد، ایمان دوران کودکی خود را به خدای پدرانش ابراهیم، اسحق و یعقوب حفظ کرد.

نکات باستانشناختی:

قصر یوسف در «اُن»: سرفلیندرز پتری (۱۹۱۲) ویرانه‌های قصری را که تصور می‌شد متعلق به

یوسف بوده، کشف کرد.

هفت سال قحطی: بروگش در کتاب خود به نام «مصر تحت سلطنت فراعنه»، از کتیبه‌ای سخن می‌گوید که آن را «مدرکی بسیار استثنایی و روشنگر» برای این واقعه می‌نامد. در مقبرهٔ سنگی خانوادگی شخصی به نام «بابا» که حاکم شهر الکاب در جنوب تبس بوده - شهر الکاب در سلسلهٔ هفدهم بنا شد که معاصر بود با سلسلهٔ شانزدهم در شمال مصر که یوسف در آن حکومت می‌کرد - کتیبه‌ای وجود دارد که در آن «بابا» ادعا می‌کند همان کاری را برای شهر خود انجام داده که یوسف برای تمامی مصر کرد: «همچون دوست خدای خرمن، ذرت جمع‌آوری کردم. و هنگامی که قحطی فرا رسید و چندین سال طول کشید، هر سال ذرت را در شهر توزیع کردم.» بروگش اظهار می‌دارد: «از آنجا که بروز قحطی در مصر امری بسیار نادر است، و نیز از آنجا که «بابا» تقریباً همزمان با یوسف می‌زیست، تنها می‌توان یک نتیجه‌گیری منصفانه کرد، و آن اینکه «چندین سال قحطی» روزگار بابا همان «هفت سال قحطی» زمان یوسف هستند.

باب‌های ۴۲ تا ۴۵. یوسف خود را می‌شناساند

این یکی از زیباترین داستان‌ها در کلّ ادبیات نامیده شده است. رقت‌انگیزترین واقعهٔ داستان آنجا است که یهودا، که سالها پیش نقشهٔ فروش یوسف به بردگی را طرح کرد (۳۷ : ۲۶)، اکنون پیشنهاد می‌کند خودش بجای بنیامین به گروگان گرفته شود (۴۴ : ۱۸ - ۳۴).

باب‌های ۴۶ و ۴۷. مستقر شدن یعقوب و خانواده‌اش در مصر

نقشهٔ خدا این بود که اسرائیل مدتی در مصر، که پیشرفته‌ترین تمدن آن روزگار بود، پرورده شود. هنگامیکه یوسف از کنعان خارج می‌شد، خدا به او اطمینان بخشید که ذریت او به آنجا باز خواهند گشت (۴۶ : ۳ و ۴).

باب‌های ۴۸ و ۴۹. برکت و نبوت یعقوب

بنظر می‌رسد یعقوب حق نخست‌زادگی را تقسیم کرد: انتقال وعدهٔ مسیحایی را به یهودا واگذار کرد (۴۹ : ۱۰)، ولی اعتبار اجتماعی را از آنِ افرایم پسر یوسف دانست (۴۸ : ۱۹ - ۲۲ ؛ ۴۹:۲۲-۲۶، اول تواریخ ۵ : ۱ و ۲).

نبوت یعقوب دربارهٔ دوازده سبط، تا اندازهٔ زیادی با تاریخ بعدی این اسباط همخوانی دارد. «شیلوه» (۱۰) معمولاً بعنوان نامی برای «ماشیح» (مسیح) تلقی می‌شود. در سبط یهودا، داود بدنیا آمد؛ و در خانوادهٔ داود، مسیح متولد شد.

باب ۵۰. مرگ یعقوب و یوسف

جسد یعقوب به حبرون بازگردانده و به خاک سپرده شد. یوسف برادران خود را سوگند داد که

هنگامی که اسرائیل به کنعان بازگردند، استخوانهای او را با خود ببرند. اعتقاد به اینکه کنعان سرزمین آنها خواهد بود، فراموش نشده بود؛ و ۴۰۰ سال بعد زمانی که قوم به مقصد کنعان به راه افتادند، استخوانهای یوسف را به همراه بردند (خروج ۱۳ : ۱۹).

خروج

۴۰۰ سال در مصر
خروج از مصر
ده فرمان
خیمه

موسی کتاب پیدایش را بر اساس اسنادی که از قبل موجود بود، نوشت. سرگذشت خود موسی، از کتاب خروج آغاز می‌شود. زندگی و کارهای او موضوع کتابهای خروج، لاویان، اعداد و تثنیه را تشکیل می‌دهند. خود او این کتابها را نگاشت. داستان موسی تقریباً یک هفتم کلّ کتاب‌مقدس را تشکیل می‌دهد و حجم آن تقریباً برابر $\frac{2}{3}$ عهد جدید است.

باب ۱. اسرائیل در مصر

میان دوکتاب پیدایش و خروج فاصله‌ای زمانی در حدود ۳۰۰ سال، یعنی از مرگ یوسف تا تولد موسی، یا در مجموع ۴۳۰ سال از مهاجرت یعقوب به مصر تا خروج از مصر (۱۲:۴۰و۴۱) وجود دارد. در این هنگام جمعیت اسرائیلیان بسیار افزایش یافته بود (۱ : ۷). پس از مرگ یوسف، تغییر سلسلهٔ فراعنه موجب شد که بنی اسرائیل به بردگی کشیده شوند. در هنگام خروج، این قوم، علاوه بر زنان و کودکان، دارای ۶۰۰٫۰۰۰ مرد بالای ۲۰ سال بود (اعداد ۱ : ۴۶)، که این رقم در مجموع به ۳ میلیون نفر می‌رسید. برای اینکه خاندان یعقوب که به تعداد ۷۰ نفر بود در مدت ۴۳۰ سال به چنین جمعیت عظیمی برسد، لازم بود که در هر ۲۵ سال تعداد آنها دو برابر شود، که این نیز براحتی امکان پذیر بود.

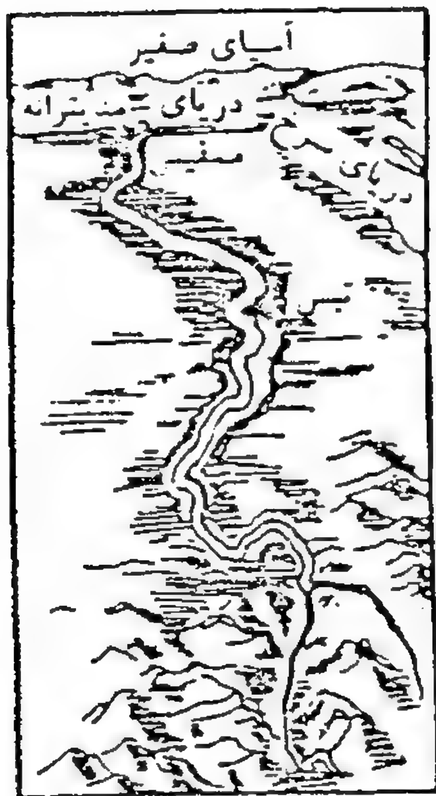
بی‌تردید، اسناد خانوادگی ابراهیم، اسحق و یعقوب به مصر برده شده بودند؛ و در طی سالهای طولانی اسارت، این وعده که روزی کنعان سرزمین ملی آنها خواهد شد، همواره گرامی داشته می‌شد.

مصر و کتاب‌مقدس

در وهلهٔ اول، فرزندان حام در مصر سکونت گزیدند. ابراهیم و یعقوب مدتی را در مصر بسر می‌بردند. یوسف حاکم مصر بود. قوم یهود از بدو پیدایش خود، ۴۰۰ سال در مصر زندگی کرد. موسی پسر خواندهٔ یکی از ملکه‌های مصر بود، و در دورانی که آماده می‌شد تا شریعت را به اسرائیل بدهد، در همهٔ حکمت و دانش مصر آموزش دید. مذهب مصر یعنی پرستش گوساله، به مذهب حکومت شمالی اسرائیل تبدیل شد. ارمیا در مصر درگذشت. از هنگام اسارت تا زمان مسیح، همواره جمعیت قابل توجهی از یهودیان در مصر می‌زیستند. ترجمهٔ «سپتواجنت» (ترجمهٔ یونانی عهد عتیق) در مصر انجام شد. عیسی مدتی از دوران کودکی خود را در مصر سپری کرد. و مصر یکی از مراکز مهم اولیهٔ مسیحیت شد.

مصر

مصر درواقع دره‌ای است به عرض ۳ الی ۴۵ کیلومتر، با عرض متوسط ۱۵ کیلومتر، و با طول ۱۲۰۰ کیلومتر. رود نیل آن را در طول منتهی‌الیه شرقی کویر صحرا از آسوان تا دریای مدیترانه به دو بخش تقسیم کرده (به نقشهٔ شمارهٔ ۲۳ مراجعه کنید)؛ و فلاتی به ارتفاع حدود ۱۰۰۰ فوت در هر دو طرف آن.



نقشه ۲۳

کف دره، با رسوبات سیاه خاک غنی از ارتفاعات حبشه، که از حاصلخیزی بی‌نظیری برخوردار است، و هر ساله با طغیان سالانهٔ رود نیل تجدید می‌شود، پوشانده شده است.

از آغاز تاریخ، این سرزمین با سیستم وسیعی از کانالها و مخازن آب آبیاری شده. امروزه، سد آسوان، که بدست انگلیسی‌ها ساخته شده، طغیان رود نیل را کنترل می‌کند و قحطی امری است که به گذشته‌ها مربوط می‌شود.

در این سرزمین که اطرافش را صحراها فراگرفته‌اند، نخستین امپراطوری عظیم تاریخ، شکوفا شد، و در هیچ جای دیگری، تمدنی باستانی اینگونه حفظ نشده است.

جمعیت مصر امروزه بیش از ۶۰ میلیون است. در دوران حکومت روم ۷ میلیون نفر، و احتمالاً در دوران اقامت اسرائیل در مصر نیز، کمابیش به همان تعداد بوده است.

از شمال تا جنوب دلتا، یعنی مثلثی که بر دهانهٔ رود نیل قرار دارد، ۱۰۰ مایل و از شرق به غرب آن یعنی از بندر سعید تا اسکندریه، ۱۵۰ مایل است (نقشهٔ شمارهٔ ۲۵). این حاصلخیز ترین قسمت مصر است. سرزمین جوشن، یعنی مرکز اصلی سکونت اسرائیلیان، در قسمت شرقی دلتا قرار داشت.

مذهب مصر

به گفتهٔ «سر فلیندرز پتری» باستان شناس معروف مصری، مذهب اولیهٔ مصر یکتاپرستی بوده است. اما پیش از آغاز دورهٔ تاریخی، مذهبی در مصر بوجود آمده بود که در آن هر قبیله، خدای خاص خود را داشت که بصورت یک حیوان نشان داده می‌شد.

- «پتاه» (آپیس) خدای ممفیس بود که بصورت یک گاو نر نشان داده می‌شد.
- «آمون» خدای تبس بصورت گاو ماده نمایش داده می‌شد.
- «موت»، همسر آمون که یک لاشخور نمایانگر آن بود.
- «هوروس»، خدای آسمان، بصورت شاهین؛ و «رع» خدای خورشید بصورت قوش.
- «ست» (شیطان)، خدای مرز شرقی، بوسیلهٔ تمساح نمایانده می‌شد.
- «اُزیریس»، خدای مردگان، بوسیلهٔ بز؛ و همسر او «ایزیس» بصورت گاو ماده نشان داده می‌شد.

- «توت»، خدای دانش، بصورت یک میمون؛ و الهه «هِکا» بصورت قورباغه.
- «نِکبت»، الههٔ جنوب، بشکل مار.
- رود نیل، مقدس بود.
- الهه «بَست»، بصورت گربه نشان داده می‌شد.

خدایان بسیار دیگری نیز در مصر وجود داشتند. فراعنه را نیز دارای مقام الوهیت بشمار می‌آورند.

باب ۱. اسرائیل در مصر

تاریخ جدید مصر

در مدت اقامت اسرائیل در مصر، حدود ۱۸۰۰ تا ۱۴۰۰ ق.م. مصر بصورت یک امپراطوری جهانی درآمد. با خروج اسرائیل، مصر نیز رو به افول نهاد و بصورت یک قدرت درجهٔ دو درآمد و به همان صورت نیز باقی ماند.

دورهٔ بین یوسف و خروج، حدود ۱۸۰۰ تا ۱۴۰۰ ق.م.

سلسله‌های سیزدهم و چهاردهم و هفدهم: ۲۵ پادشاه، که در جنوب حکومت کردند.

سلسله‌های پانزدهم و شانزدهم: ۱۱ پادشاه، در شمال حکومت کردند. اینان «هیکسوس‌ها» یا پادشاهان چوپان، سلسله‌ای سامی از فاتحین آسیایی، و همخون یهودیان بودند که از سوریه به مصر آمدند و حکومت شمال مصر و سوریه را با هم متحد کردند. تصور بر این است که «آپه‌پی» دوم، از سلسلهٔ شانزدهم، در حدود ۱۸۰۰ ق.م. همان فرعونی بوده که یوسف را به دربار پذیرفت. اسرائیلیان در حکومت هیکسوس‌ها محبوب بودند. ولی هنگامی که هیکسوس‌ها بدست سلسلهٔ هجدهم برکنار شدند، اسرائیلی‌ها نیز به بردگی کشانده شدند.

دورهٔ موسی و خروج

سلسلهٔ هجدهم: ۱۳ پادشاه، سلسلهٔ نوزدهم: ۸ پادشاه: ۱۵۰۰ تا ۱۲۰۰ ق.م. اینان مصر را به یک امپراطوری جهانی تبدیل کردند. اسامی آنها عبارتند از:

«آموسیس» (آهمِس، آهموس) اول، ۱۵۸۰ ق.م.: هیکسوس‌ها را برانداخت. فلسطین و سوریه را خراج‌گزار مصر کرد.

«آمِن هوتپ» (آمِنوفیس) اول، (حدود ۱۵۶۰ ق.م.).

«توتمِس» (تُوتِمس، توتموس) اول، (۱۵۴۰ ق.م.): تا رود فرات را تحت حکومت خود درآورد؛ نخستین مقبرهٔ سلطنتی کنده شده در سنگ.

«توتمِس» دوم، ۱۵۱۰ ق.م.: «هَت شپ سوت»، خواهر ناتنی و همسر او، حاکم واقعی مصر بود. او دایماً به فرات حمله می‌کرد.

«توتمس» سوم، ۱۵۰۰ ق.م.: ملکه «هَت شپ سوت»، خواهر ناتنی او، در مدت ۲۰ سال اول حکومتش نایب‌السلطنه بود؛ و علیرغم نفرت پادشاه، او همه کاره و حاکم بود. پس از مرگ ملکه، توتمس ۳۰ سال به تنهایی سلطنت کرد. او بزرگترین فاتح تاریخ مصر بود؛ اتیوپی را سرکوب و مطیع خود کرد، تا فرات را تحت حکومت خود درآورد و عظیم‌ترین امپراطوری تاریخ را تشکیل داد. هفده بار به فلسطین و سوریه حمله کرد. نیروی دریایی تشکیل داد. ثروت عظیمی جمع آوری کرد. کارهای وسیع ساختمانی را آغاز کرد. دستاوردهای خود را با جزئیات بر روی دیوارها و بناهای یادبود ثبت کرد. مقبرهٔ او در «تبس» قرار دارد و جسد مومیایی شدهٔ او در قاهره نگهداری می‌شود. تصور می‌شود او بود که اسرائیل را تحت فشار قرار داد. اگر چنین باشد، ممکن است ملکه «هت شپ سوت» معروف همان دختر فرعون باشد که موسی را نجات داد و بزرگ کرد.

«هَت شپ سوت»: دختر «توتمس» اول، نایب‌السلطنهٔ «توتمس» دوم و سوم، و نخستین ملکهٔ مهم تاریخ بود. او زنی برجسته و یکی از بزرگترین و نیرومندترین حاکمان مصر بود. بدستور او بسیاری از مجسمه‌هایش به گونه‌ای ساخته شدند که او را بصورت مرد نشان می‌دادند. او امپراطوری را گسترش داد. بناهای یادبود بسیاری ساخت؛ دو تک ستون هرمی بزرگ در کارناک، و معبد بزرگ «دیرالبحری» که در آن مجسمه‌های زیادی از خود او وجود دارند. توتمس سوم از او نفرت داشت، و یکی از نخستین کارهایش پس از مرگ ملکه، این بود که نام او را از تمامی بناها پاک کند و همهٔ مجسمه‌هایش را نابود کند. مجسمه‌های موجود در «دیرالبحری» شکسته و در معدنی افکنده شدند و شن آنها را پوشاند، تا اینکه اخیراً توسط موزهٔ مترو‌پولیتن کشف شدند.

«آمِن هوتپ» دوم، ۱۴۵۰ - ۱۴۲۰ ق.م.: بسیاری از دانشمندان بر آن هستند که او همان فرعون زمان خروج بود. او امپراطوریی را که توتمس سوم بنیاد نهاده بود، حفظ کرد. جسد مومیایی او در مقبره‌اش در تبس قرار دارد.

«توتمس» چهارم، ۱۴۲۰ ق.م.: ارابهٔ او کشف شده است. جسد مومیایی او در قاهره است.

«آمِن هوتپ» سوم، ۱۴۱۵ ق.م.: بیشترین شکوه امپراطوری. مکرراً به فلسطین حمله کرد. معبدهای فراخ ساخت. جسد مومیایی او در قاهره است.

آمن هوتپ چهارم (آخِن آتن)، ۱۳۸۰ ق.م.: تحت حکومت او، مصر امپراطوری آسیایی خود را از دست داد. او کوشید تا تنها پرستش خورشید را برقرار سازد. اگر خروج اسرائیل، چند سال قبل و در زمان حکومت آمِن هوتپ دوم صورت گرفته باشد، ممکن است این نهضت یکتا پرستانه بطور غیر مستقیم از معجزات موسی تأثیر گرفته باشد.

«سِمِن کا»، ۱۳۶۲ ق.م.: پادشاهی ضعیف.

«توتانخ آمِن»، ۱۳۶۰ - ۱۳۵۰ ق.م.: داماد «آمِن هوتپ» چهارم. مذهب کهن را دوباره رواج داد. در اواخر برجسته‌ترین دورهٔ تاریخ مصر، او از پادشاهانِ کم اهمیت‌تر بود؛ اما امروزه بخاطر ثروت شگفت انگیز و شکوه و جلال مقبره‌اش، که بدست «هاوارد کارتر» کشف شد (۱۹۲۲ م.) مشهور است. جسد مومیایی او هنوز در مقبره است. تابوت درونی که مومیایی در آن قرار دارد، از طلای خالص

ساخته شده است. در موقع کشف، ارابه و تخت سلطنت او در مقبره بود. این نخستین مقبرهٔ فراعنه بود که پیش از آنکه کشف شود، مورد سرقت قرار نگرفته بود.

«آی»، و «یتی مِر آمن»، ۱۳۵۰ ق.م.: دو پادشاه ضعیف.

«هارم هاب» (هوریم ِهب)، ۱۳۴۰ ق.م.: پرستش آمون را دوباره متداول کرد.

«رامِس» اول، ۱۳۲۰ ق.م.

«سِتی» (ستوس) اول، ۱۳۱۹ ق.م.: فلسطین آزاد شد. او بنای تالار بزرگ کارناک را آغاز کرد. مومیایی او در قاهره است.

«رامسس» دوم، ۱۳۰۰ ق.م.: ۶۵ سال حکومت کرد. او یکی از بزرگترین فراعنهٔ مصر بود. گر چه از «توتمس» سوم و «آمِن هوتپ» سوم پایین‌تر بود، ولی بناهای باشکوهی ساخت و مُبلّغی بزرگ بود، و تا حدودی یک سارق ادبی بود که در برخی موارد مدعی دستاوردهای پیشینیانش می‌شد. او دوباره امپراطوری را از اتیوپی تا فرات بنیاد نهاد. مکرراً فلسطین را مورد حمله و چپاول قرار داد. بنای تالار بزرگ کارناک را به پایان رساند و کارهای بزرگ ساختمانی دیگر، مثل بنای استحکامات نظامی، کانالها و معابد انجام داد. همهٔ اینها بدست بردگان جنگی یا اسیران جنوب، و نیز کارگران محلی ساخته می‌شدند، که بصورت گروهی در معادن یا کارخانه‌های آجر جان می‌کندند، یا بلوک‌های عظیم سنگی را بر خاک نرم می‌کشیدند. او با دختران خودش ازدواج کرد. مومیایی او در قاهره است.

«مِرنپ تاه»، ۱۲۳۵ ق.م.: به تصور برخی، او همان فرعون زمان خروج است. مومیایی او در قاهره است. اتاق سلطنت او در ممفیس، توسط موزهٔ دانشگاه پنسلوانیا کشف شده است.

«آمِن مِس»، «سیپ تاه»، «ستی» دوم، ۱۲۲۰ - ۱۲۰۰ ق.م.: ۳ پادشاه ضعیف.

باب ۱ . اسرائیل در مصر
در زمان خروج، کدام فرعون سلطنت می‌کرد؟

نظر دانشمندان در این باره بر دو شخص است: «آمن هوتپ» دوم (۱۴۵۰-۱۴۲۰ ق.م.)، یا «مِرنپ تاه» (۱۲۳۵-۱۲۲۰ ق.م.)

اگر خروج در زمان حکومت آمِن هوتپ دوم صورت گرفته باشد، در آنصورت توتمس سوم کسی بود که اسرائیل را تحت ظلم و ستم قرار داد، و خواهر او، موسی را بزرگ کرد. این خواهر، همان ملکه هت شپ سوت مشهور بود. واقعیت‌های مربوط به حکومت این زن، بطور عجیبی با داستان کتاب‌مقدس هماهنگی دارند. او به معادن سینا علاقه‌مند بود، و معبد سِرابیت را بازسازی کرد، که احتمالاً نظارت بر اینکار به عهدهٔ موسی بود، و فرصت داشت که با منطقهٔ سینا آشنا شود. و نیز، موقعی که موسی به دنیا آمد، توتمس سوم نوزادی بیش نبود و هت شپ سوت نیابت سلطنت را بعهده داشت، و با مرگ او ستم و فشار بر اسرائیل افزایش یافت و موسی فرار کرد. این مطلب می‌تواند تا حدودی، مقام و شأن موسی در مصر را توجیه کند.

و اگر خروج در زمان مرنپ تاه رخ داده باشد، پس رامسس دوم فرعونی که بر اسرائیل ظلم کرد، و دختر او موسی را تربیت کرد.

به این ترتیب، موسی یا در زمان حکومت توتمس سوم پرورش یافته و یا در هنگام رامسس دوم، که هر دوی آنان از مشهورترینِ پادشاهان مصر بودند.

و موسی، یا در زمان سلطنت آمِن هوتپ دوم و یا مِرنپ تاه، اسرائیل را از مصر خارج کرد.

هر کدام که بوده باشد، جسدهای مومیایی هر ۴ نفر یافت شده است؛ و می‌توانیم صورت واقعی فرعون زمانهٔ موسی را ببینیم، همان فرعونی که موسی با او ارتباط بسیار نزدیکی داشت.

کشف مومیایی‌ها

در سال ۱۸۷۱، یک عرب در صخره‌ای دور از دسترس در پشت شهر تِبِس، مقبره‌ای یافت که پُر از گنجینه‌ها و تابوت‌های ۴۰ جسد مومیایی پادشاهان و ملکه‌های مصر بود. او این راز را به مدت ۱۰ سال برای خود حفظ کرد و گنجینه‌ها را به توریست‌ها فروخت. آثار لوازم جنگی و تکه‌های جواهر متعلق به بزرگترین پادشاهان مصر باستان در بازار پیدا شد. مسئولان موزهٔ قاهره جهت تحقیق به تِبِس رفتند. آنان شخص عرب را یافتند و با رشوه و تهدید و فشار او را وادار به فاش کردن محل مورد نظر کردند. مومیایی‌ها در مقبره‌های اصلی خود نبودند. قرنها پیش، با ظهور اولین دزدان حرفه‌ای مقبره‌ها، این اجساد مومیایی به مخفی‌گاهی سری منتقل شده بودند. مومیایی‌های مورد نظر را به قاهره منتقل کردند.

باب ۱. اسرائیل در مصر
فرعون زمان خروج: آمِن هوتپ دوم؟ یا مِرنپ تاه؟

شواهد مربوط به آمِن هوتپ دوم: نامه‌های «آمارنا» که خطاب به آمِن هوتپ سوم و آمِن هوتپ چهارم نوشته شده‌اند و در آنها از فرعون درخواست کمک شده است، حاکی از آن هستند که در آن زمان (تاریخ قدیمی‌تر)، فلسطین به دست «هبیری» ها سقوط کرده بود. به گزیده‌هایی از آنها توجه کنید: «هبیری‌ها قلعه‌های ما را تصرف می‌کنند، شهرهایمان را فتح می‌کنند، حاکمان ما را نابود می‌کنند. آنان همهٔ مملکت پادشاه را چپاول و غارت می‌کنند. باشد که پادشاه به سرعت سربازان را گسیل دارد. اگر امسال سپاه نیاید، همهٔ کشور به پادشاه تسلیم خواهد شد.» به عقیدهٔ بسیاری از دانشمندان، «هبیری»ها همان «عبرانیان» هستند، و به این ترتیب، این نامه‌ها بازگوکنندهٔ توصیف کنعانیان از فتح کنعان بدست یوشع هستند. دانشمندانی که با تاریخ متأخرتر خروج موافق هستند، بر آنند که مقصود از «هبیری»، حمله‌ای قدیمی‌تر و یا مهاجرت است (اول تواریخ ۴:‏۲۱-۲۲؛ ۷:‏۲۱).

دکتر «جان گارستنگ» که حفاری‌های کاملی در اریحا انجام داد، در این مورد بسیار مطمئن است. (به نکات باستانشناختی ذیل یوشع ۶ مراجعه کنید).

شواهد مربوط به مرنپ تاه:

۱ -کتیبهٔ «اسرائیل» مرنپ تاه. در سال ۱۹۰۶ سِر فلیندرز پتری، لوحه‌ای از جنس سیانیت سیاه یافت که شامل گزارشی از پیروزی‌های مرنپ تاه و متعلق به سال پنجم حکومت او بود. این کتیبه ۱۰ فوت ارتفاع و ۵ فوت عرض دارد و اکنون در موزهٔ قاهره نگهداری می‌شود. واژهٔ «اسرائیل» در وسط سطر دوم از پایین به چشم می‌خورد، در آن نوشته شده: «کنعان غارت شده. اسرائیل ویران شده و ذریّت او دیگر نیست. فلسطین بیوهٔ مصر شده است.» بنظر می‌رسد این نوشته، اشاره‌ای به خروج باشد. «ذریّت او دیگر نیست»، ممکن است اشاره‌ای باشد به کشتن نوزادان پسر. از آنجا که پادشاهان باستان، چیزی به جز پیروزی‌های خود را ثبت نمی‌کردند، شاید با اینکه فرعون، همهٔ تلاش خود را برای جلوگیری از خروج اسرائیل کرده بود، ولی خروج اسرائیل را از مصر، بعنوان پیروزی خود بر آنان ثبت کرد. آن عده از صاحبنظران که با تاریخ قدیمی‌تر خروج موافق هستند، مضمون این کتیبه را اشاره‌ای به یکی از حملات مرنپ تاه به فلسطین، در حدود ۲۰۰ سال پس از استقرار اسرائیل در این سرزمین، در نظر می‌گیرند.

۲ -ادعای رامسس دوم مبنی بر اینکه او «فیتوم و رعمسیس» را بدست بنی اسرائیل ساخته است (خروج ۱ : ۱۱).

نویل (۱۸۸۳) محل فیتوم را یافت و در آن کتیبه‌ای از رامسس دوم پیدا کرد که بر آن نوشته شده بود: «من فیتوم را بر مدخل شرق ساختم.»

او ساختمان مستطیل شکلی یافت که دیوارهای آن به گونه‌ای غیر معمول ضخیم بودند و بر آجرهای آن نام رامسس دوم حک شده بود.

پتری (۱۹۰۵) مکان شهر رعمسیس را کشف کرد. فیشر از موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا (۱۹۲۲)، در «بیت شان» فلسطین، ستون سنگی یادبودی متعلق به رامسس دوم، با ارتفاع ۸ فوت و عرض ۲/۵ فوت یافت، که رامسس بر آن نوشته بود که او «شهر رعمسیس را توسط بردگان سامی آسیایی (عبرانی) بنا کرده بود.»

به اینگونه، این دو کتیبه، رامسس دوم را بعنوان فرعونی معرفی می‌کنند که شهرهای مذکور برای او ساخته شده بودند و او بود که بر اسرائیل ستم راند. و به جانشین او مرنپ تاه، بعنوان فرعون زمان خروج اشاره می‌کنند. البته این را می‌دانیم که رامسس دوم، دزد ادبی معروفی بوده؛ او افتخار ساختن برخی از بناهای یادبود متعلق به پیشینیانش را به خود اختصاص می‌داد و نام خود را بر بناهای آنان حک می‌کرد. بنظر آن عده از دانشمندان که تاریخ قدیمی‌تر را برای خروج می‌پذیرند و توتمس سوم را سازندهٔ این شهرها بشمار می‌آورند. این کتیبه‌ها نشان می‌دهند که رامسس دوم، شهرهای فوق را بدست یهودیانی که همراه موسی از مصر خارج نشدند، بازسازی و تعمیر کرد.

در مجموع، تصور می‌کنیم شواهد موجود در مورد اینکه آمن هوتپ دوم فرعون زمان خروج بوده، مسلم‌تر هستند.

باب ۱. اسرائیل در مصر
ویرانه‌های تبس

ویرانه‌های تبس، شهری که اسرائیلیان در بنای آن شرکت داشتند، از معروفترین ویرانه‌های جهان هستند. شهر تبس در دو طرف رود نیل و در دشتی بشکل آمفی‌تئاتر میان صخره‌های شرقی و غربی قرار گرفته بود. ویرانه‌های آن منطقه‌ای را به عرض ۵ مایل از شرق تا غرب، و ۳ مایل از شمال تا جنوب، می‌پوشاند. هیچ شهر دیگری دارای این اندازه معابد و کاخ‌ها و یادواره‌های سنگی نبوده، که بر آنها اینچنین و با زیباترین و درخشنده‌ترین رنگها نوشته شده باشد، و در طلا بدرخشد. شهر تبس در زمان سلسلهٔ دوازدهم، یعنی ۲۰۰۰ ق. م. و زمان حیات ابراهیم، شهر مهمی شد. از ۱۶۰۰ تا ۱۳۰۰ ق. م. یعنی دورهٔ اقامت اسرائیل در مصر همچنان در اوج شکوه خود بود؛ و بسیاری از بناهای یادبود آن، بی‌تردید حاصل رنج و عرق و خون هزاران بردهٔ اسرائیلی هستند. این شهر در ۶۶۱ ق.م. بدست آشوریان نابود شد. بعد بازسازی شده و در ۵۲۵ ق.م. بدست پارسیان ویران گشت.



نقشه ۲۴

درکارناک واقع در بخش شرقی شهر تبس، یکی از عظیم‌ترین بناهایی که تاکنون ساخته شده، قرار داشت. قسمت مرکزی آن سالن هیپوستیل نامیده می‌شد، و امروزه مدلی از آن، به‌گونه‌ای که تصور می‌شود در دوران جلال خود بوده، در موزهٔ متروپولیتن قرار دارد. بر مدخل اصلی آن سنگی با طول ۴۰ فوت و وزن ۱۵۰ تن قرار دارد. در آن ۱۳۴ ستون عظیم وجود دارد، و ۱۲ ستون مرکزی آن، هر یک ۷۸ فوت ارتفاع و ۱۱/۵ فوت قطر دارند. صد مرد می‌توانستند بر بالای هر ستون بر پا بایستند.

بر دو ستون سنگی متعلق به ملکه هت شپ سوت، که یکی از آنها هنوز برپاست و ۹۷ فوت ارتفاع و ۱۵۰ تن وزن دارد، نوشته‌ای وجود دارد، مبنی بر اینکه این سنگها با ۳۰ کشتی پارویی و توسط ۹۶۰ پاروزن از معادنی واقع در ۱۵۰ مایلی شهر به آنجا آورده شده‌اند.

باب ۲. موسی

منتقدین موسی می‌آیند و می‌روند، ولی او همچنان بعنوان برجسته‌ترین مرد جهان پیش از مسیحیت، پا بر جا ایستاده است. او قومی بَرده را، تحت شرایط سخت باور نکردنی، بصورت ملتی

قدرتمند درآورد که مسیر تاریخ را تغییر دادند.

موسی از سبط لاوی بود (آیهٔ ۱). خواهرش که نقشهٔ نجات او را کشید، مریم نام داشت (۱۵: ۲۰). پدرش عمرام و مادرش یوکابد بودند. و چه مادری! در هنگام کودکی موسی، مادرش چنان با سنّت‌های قوم خود بر او نفوذ کرد که همهٔ جذبه‌های قصر بت‌پرستان هرگز نتوانستند آن تأثیرات اولیه را از بین ببرند. او از بهترین آموزش مصر بهره‌مند شد، اما این آموزش، او را مغرور نساخت و از ایمان دوران کودکی‌اش دور نکرد.

۴۰ سال عمر او در قصر

«دختر فرعون» که موسی را به فرزندی پذیرفت، به احتمال قوی ملکهٔ مشهور هت شپ سوت است. با این عمل ملکه، موسی وارث احتمالی سلطنت می‌شد، بطوری که اگر تعالیم مادر خود را انکار می‌کرد، احتمال داشت بر شکوهمندترین تخت سلطنتی دنیا بنشیند.

تصور می‌شود موسی در سنین نوجوانی خود مقام والایی در دولت مصر داشته است. به گفتهٔ یوسفوس، او فرماندهٔ لشگری در جنوب بود. قاعدتاً قدرت و اعتبار زیادی بدست آورده بود. چرا که در غیر اینصورت، چنین مسئولیت عظیمی را برای رهایی اسرائیل بعهده نمی‌گرفت؛ یعنی کاری را که به گفتهٔ اعمال ۷: ۲۵، از همان هنگام که در نزاع دخالت کرد (۱۱ - ۱۵)، فکرش را در سر می‌پروراند. اما با وجود آنکه موسی از قدرت خود آگاه بود، شکست خورد، چون مردم هنوز برای رهبری او آماده نبودند.

۴۰ سال در بیابان

طبق مشیّت الهی، این بخشی از آموزش موسی بود. تنهایی موسی در بیابان خشک، طاقت و مقاومتی را در او بوجود آورد که امکان نداشت آن را در ناز و نعمت قصر بدست آورد. در این مرحله از زندگی‌اش با منطقه‌ای آشنا شد که قرار بود چهل سال اسرائیل را در آن هدایت کند.

مدیان (۱۵): مرکز کشور مدیان که موسی در آن اقامت گزید، بر ساحل شرقی خلیج عقبه قرار داشت. گرچه مدیانی‌ها تا شمال و غرب نیز پیش می‌رفتند. در زمان موسی مراتع غنی اطراف کوه سینا در دست مدیانی‌ها بود.

موسی با زنی مدیانی بنام صفوره (۲۱) دختر یترون، که رعوئیل هم نامیده می‌شد (۱۸؛ ۳:۱) ازدواج کرد. یترون که کاهن مدیان بود. قاعدتاً حاکم نیز بوده است. مدیانی‌ها فرزندان ابراهیم بودند که قطوره بدنیا آورده بود (پیدایش ۲۵: ۲) و احتمالاً پیرو سنّت‌های خدای ابراهیم بودند. موسی صاحب دو پسر به نام‌های جرشوم و الیعازر شد (۱۸: ۳ و ۴). طبق برخی روایات، موسی کتاب ایوب را در طول این چهل سال اقامتش در مدیان نوشت.

باب ۳ و ۴. بوتهٔ مشتعل

پس از یک عمر اندیشیدن به رنجهای قوم و وعده‌های قدیمی خدا، بالاخره هنگامی که موسی ۸۰ ساله شد، دعوت برای رهایی اسرائیل را مستقیماً و بوضوح از خدا دریافت کرد. اما او دیگر مثل دوران جوانی‌اش، بر خود اعتماد نداشت. او میلی به رفتن نداشت و به بهانه‌های مختلفی متوسل شد. اما در آخر با اطمینان از کمک الهی و مسلح به قدرت انجام معجزات، براه افتاد.

باب ۵. درخواست اول موسی از فرعون

فرعون، گستاخ بود و به سرکارگران دستور داد کار اسرائیلیان را دشوارتر کنند، و از آنها خواست که از آن پس خودشان کاه جمع کنند و در عین حال به همان تعداد سابق آجر بسازند (۱۰ - ۱۹).

نکتهٔ باستان‌شناختی: آجرهای فیتوم. نویل (۱۸۸۳) و کایل (۱۹۰۸) در فیتوم به این نکته پی بردند که ردیف‌های پایین‌تر آجرها از کاهی که خوب ریز شده، پر شده‌اند؛ در ردیف‌های میانی، کاه موجود در آجرها کمتر بود و از ریشه کنده شده بود؛ و در ردیف‌های بالاتر، آجرها از گِل خالص ساخته شده بودند و فاقد هرگونه کاه بودند. چه تأیید شگفت انگیزی بر داستان خروج!

باب ۶. نسب‌نامهٔ موسی

این نسب‌نامه قاعدتاً خلاصه شده است، چون فقط نیاکان مهم‌تر در آن ذکر شده‌اند. آشکارا، موسی نوهٔ قهات بود، با اینحال در زمان او قهاتیان ۸۶۰۰ نفر بودند (اعداد ۳ : ۲۸).

باب ۷. اولین بلا

تبدیل آب رود نیل به خون: جادوگران این معجزه را در مقیاسی کوچک تقلید کردند. نام آنها ینیس و یمبریس بود (دوم تیموتاوس ۳ : ۸). ماهیت معجزه هر چه بوده باشد، نتیجهٔ آن این بود که ماهی‌ها مُردند و مردم نمی‌توانستند آب بنوشند.

رود نیل، یکی از خدایان بود. بلایای دهگانه، خدایان مصر را هدف قرار داده بودند، و طوری طرح ریزی شده بودند که قدرت خدای اسرائیل را بر خدایان مصر ثابت کنند. بارها و بارها تکرار شده که با دیدن این معجزات، اسرائیلیان و مصریان «خواهند دانست که یهوه خداست» (۶ : ۷؛ ۷ : ۵، ۱۷؛ ۸:۲۲؛ ۱۰ : ۲؛ ۱۴ : ۴، ۱۸)؛ همچنانکه بعدها نیز نزول نان منّ و بلدرچین همین واقعیت را نشان می‌داد.

مذهب مصر

در مقدمه، برخی از خدایان مصر که بشکل حیوان بودند، نام برده شدند. در معابد مختلف حیوانات مقدس، به مجلّل ترین وجه و توسط مجمع‌های بزرگی از کاهنان، نگهداری و تغذیه و تیمار و مراقبت می‌شدند. گاو نر، از همهٔ حیوانات مقدس‌تر بود. بخور و قربانی به حضور گاو نر مقدس تقدیم می‌شد. پس از مرگ حیوان، آن را مومیایی می‌کردند با شکوه و جلال و مراسمی در خور یک پادشاه، در تابوت سنگی مجللی دفن می‌کردند. تمساح نیز از احترام والایی برخوردار بود، و ۵۰ کاهن یا بیشتر در معبد «تانیس» از آن پذیرایی می‌کردند. این مذهب مردمی بود که قوم یهود به مدت ۴۰۰ سال در میان آنها زندگی کردند.

باب ۸. بلایای وزغ‌ها، پشه‌ها و مگس‌ها

وزغ، یکی دیگر از خدایان مصری بود. به فرمان موسی، وزغها از رود نیل خارج شده و خانه‌ها را پُر ساختند. جادوگران، دوباره این معجزه را تقلید کردند. ولی فرعون متقاعد شد و قول داد اجازهٔ خروج به اسرائیل بدهد اما بعد نظر خود را عوض کرد.

پشه‌ها: موسی بر خاک زمین زد و خاک به پشه تبدیل شد و بر انسانها و حیوانات قرار گرفت. جادوگران کوشیدند معجزه را تقلید کنند ولی نتوانستند، و متقاعد شدند که این معجزه از خدا بود. آنها از تلاش خود برای مقابله با موسی دست کشیدند و به فرعون توصیه کردند که تسلیم شود.

مگس‌ها: انبوه مگس‌ها بر مردم سرازیر شدند و خانه‌های مصریان را پر کردند. اما در خانه‌های اسرائیلیان مگسی نبود.

سخت دل شدن فرعون (۱۵ و ۳۲). فرعون دل خود را سخت کرد. خدا دل فرعون را سخت کرد (۱۰ : ۲۰). هر دو اینکار راکردند. هدف خدا این بود که فرعون را به توبه بکشاند. اما هنگامی که یک انسان خود را در مقابل خدا بر می‌افرازد، حتی رحمت‌های خدا نیز موجب سختدل‌تر شدن او می‌شوند.

باب ۹. بلایای وبا، دُمل‌ها، تگرگ

وبا، آفتی در گله‌ها: ضربه‌ای وحشتناک بر خدایان مصری؛ گاو نر خدای اصلی آنها بود. بار دیگر تفاوتی میان مصریان و اسرائیلیان وجود داشت: مقادیر زیادی از گله‌های مصریان از بین رفتند، اما حتی به یکی از حیوانات اسرائیلیان آسیبی نرسید. کلمهٔ «همه» در آیهٔ ۶ را نباید به معنی واقعی کلمه پذیرفت. برخی از حیوانات آنها زنده ماندند (۱۹ - ۲۱).

دُمل‌ها: این بلا هم برای انسانها بود و هم حیوانات و حتی جادوگران، و از خاکستری پدید آمد که موسی به هوا افشاند.

تگرگ: پیش از بارش، تگرگ اخطاری رحمت آمیز به مصریانی که به خدا ایمان داشتند، داده شد تا گله‌های خود را بپوشانند. باز هم به تفاوتی میان مصریان و اسرائیلیان برمی‌خوریم: در زمین جوشن تگرگی نبارید.

در این هنگام، مردم مصر قانع شده بودند (۱۰ : ۷). ظهور و ناپدید شدن ناگهانی بلاها و آنهم در چنین مقیاس گسترده‌ای به فرمان موسی، بعنوان معجزات آشکار خدا پذیرفته شده بودند. اما فرعون تردید داشت، چرا که رها کردن اسرائیلیان موجب از دست دادن نیروی انسانی عظیم بردگان می‌شد. کار اسرائیلی‌ها نقش مهمی در رسیدن مصر به قدرت داشت، و با رفتن آنها سقوط مصر آغاز شد.

مشخص نیست که بلایای دهگانه چه مدت طول کشیدند. به تصور برخی‌ها، این مدت حدود یک سال بوده است. بی تردید، اگر فرعون جرأت می‌کرد، موسی را می‌کشت. ولی با ظهور بلایا، شأن موسی هر چه بیشتر بالا می‌رفت (۱۱ : ۳).

باب ۱۰. بلایای ملخ‌ها، تاریکی

ملخ‌ها از بدترین بلایا بودند. آنها بصورت ابرهای وسیعی می‌آمدند و همهٔ گیاهان را می‌خوردند. بهنگام شب بصورت لایه‌هایی به ضخامت ۴ یا ۵ اینچ سطح زمین را می‌پوشاندند. هنگامی که آنها را له می‌کردند، بویشان غیر قابل تحمل بود. صرف تهدید به این بلا موجب شد صاحب منصبان فرعون به او التماس کنند که موافقت کند (۷).

تاریکی: این بلا ضربه‌ای مستقیم به «رع» خدای خورشید مصر بود. به مدت سه روز تاریکی همچون نیمه شب مصر را پوشانده بود؛ ولی در مسکن اسرائیلیان نور بود. فرعون تسلیم شده ولی مجدداً نظر خود را عوض کرد.

باب‌های ۱۱ و ۱۲. مرگ نخست زاده‌های مصری

حدود یکسال سپری شده بود. بالاخره بحران فرا رسید. ضربه فرود آمد. فرعون تسلیم شد و اسرائیل خارج گشت.

اگر بواسطهٔ آن ده بلا نبود، اسرائیل هرگز نمی‌توانست خارج شود، و قوم عبرانی وجود نمی‌داشت.

اسرائیل از مصریها جواهرات خواستند (۱۲:۳۵). این جواهرات قرضی نبودند بلکه آشکارا، هدایا و پرداخت دین بخاطر کار چندین نسل بردگان بودند. خود خدا فرمان داده بود که مردم این هدایا را بطلبند (۳:۲۱-۲۲؛ ۱۱:۲-۳). مصریان با شادی این خواسته را اجابت کردند چون از خدای موسی می‌ترسیدند (۱۲ : ۳۳). به این ترتیب، بخش بزرگی از ثروت مصر به اسرائیل منتقل شد. قسمتی از آن برای بنای «خیمه» بکار برده شد.

نکتهٔ باستانشناختی: مرگ پسر نخستین فرعون (۱۲: ۲۹) کتیبه‌های یافت شده حاکی از این است که توتمس پنجم، جانشین آمن هوتپ دوم، نخست زاده و در نتیجه وارث مسلّم فرعون نبوده است.

نخست زادهٔ مرنپ تاه نیز در شرایط بخصوصی مرد، و جانشین او، نخست زاده و وارث مسلّم او نبود.

به این ترتیب هر یک از آنها که فرعون بوده باشد، گفتهٔ کتاب‌مقدس تأیید می‌شود.

آغاز فصح

بره، خون پاشیده شده بر درها، مرگ نخست زاده‌ها، رهایی از سرزمین دشمن، و ادامه یافتن این جشن در تاریخ اسرائیل، را خدا در نظر گرفته بود تا تصویری تاریخی از مسیح یعنی برهٔ فصح، و نجات ما بواسطهٔ خون او از دنیایی که با ما سر دشمنی دارد.

باب ۱۳ . نان بدون مخمّر. تخصیص نخست زاده

قوم می‌بایست نان تخمیر نشده را در جشن فصح و بعنوان یادآور دایمی تعجیلشان در شب رهایی بخورند (۱۲: ۳۴).

آنها می‌بایست همیشه نخست زادهٔ خود را، بعنوان یادآور نجاتشان بواسطهٔ مرگ نخست زادهٔ مصر، تخصیص کنند.

راه کنعان (۱۷). در مسیر مستقیم، که از کنارهٔ دریا و از میان سرزمین فلسطین می‌گذشت، پادگانهای مصری مستقر بودند. و در آن زمان دیوار بزرگی از دریای سرخ به مدیترانه کشیده شده بود. ممکن‌ترین مسیر، راه پرپیچ و خم بیابان بود.

ستون ابر در روز و ستون آتش در شب (۲۱ و ۲۲). حال که قوم مصر را ترک کرده بودند و از میان سرزمین‌های دشمن می‌گذشتند، خدا با این نشانهٔ مرئی هدایت و محافظت خود، آنان را تحت مراقبت قرار می‌داد. این ستون، تا ۴۰ سال بعد که قوم به سرزمین موعود رسیدند، آنان را ترک نکرد (۱۴: ۱۹و۲۴؛ ۳۳: ۹و۱۰؛ ۴۰: ۳۴-۳۸؛ اعداد ۹: ۱۵و۲۳؛ ۱۰: ۱۱).

باب ۱۴ . عبور از دریای سرخ

تصور بر این است که این نقطه در نزدیکی محل کنونی سوئز بوده. خدا «باد شرقی شدیدی» را بکار برد تا دریا را خشک کند (۲۱). آبها «همچون توده بایستاد» و «دیوارهای عمودی بر دو طرف آنان» بوجود آورد (۱۵: ۸؛ ۱۴: ۲۲). اینکار و نیز زمان‌بندی بازگشت آبها به حالت عادی به گونه‌ای که اسرائیلیان را نجات دهد و مصریان را نابود کند، تنها می‌توانسته بواسطهٔ عمل معجزه آسای خدا

صورت گرفته باشد. این عمل، ملل همسایه را به وحشت انداخت (۱۵:۱۴-۱۶).

نکتهٔ باستانشناختی

در خروج می‌خوانیم که باد شدید دریا را «جدا کرد». ممکن است دهانهٔ خلیج سوئز در آن هنگام در نقطهٔ شمالی‌تری نسبت به امروز بوده باشد. «سواحل مرتفع» در این منطقه، نشان‌دهندهٔ امکان وجود چنین تفاوتی در سطح زمین و دریا هستند. اگر چنین بوده باشد، دریا به جانب شمال و به درون گودالهایی جریان داشت که امروزه آنها را «دریاچه‌های تلخ» می‌نامند. اگر باد شدیدی (۲۱) سطح آب را پایین می‌برد -که این پدیده غالباً مشاهده می‌شود - پلی از خشکی ظاهر می‌شد که آبهای شمال و جنوب اطراف آن را احاطه می‌کردند. آبها بصورت یک «دیوار» بودند و این تنها به معنی یک «حصار دفاعی» است. نیازی نیست دیوار را بصورت توده‌ای عمودی از آب تصور کنیم که در برابر نیروی جاذبه مقاومت می‌کند، «آن تودهٔ آب» موج بزرگی بود که بدرون خلیج می‌ریخت. تعقیب مصریان بدان معنی است که دشمن چیزی بجز پدیده‌ای عجیب، ولی نه کاملاً غیر طبیعی، ندید. آنها نمی‌توانستند از هیچ جناحی حمله کنند. آبهای درون گودال در شمال، و خلیج در جنوب، «دیوار» بودند. آنها از درون گِل ظاهر شد؛ دریا قوم را تعقیب کردند، و گرفتار موجی شدند که در اثر کاهش شدت باد بجای خود باز می‌گشت (آیهٔ ۲۵).

باب ۱۵ . سرود موسی

این نجات از مصر به اندازه‌ای شبیه نجات کلیسا از جهان در زمانهای آخر بود، که یکی از سرودهای پیروزمندانهٔ نجات، «سرود موسی و بره» نامیده شده (مکاشفه ۱۵ : ۳). بنظر می‌رسد که این سرود، کارهای عظیمی را که بخاطر آنها نجات‌یافتگان در طول دوران بی‌پایان ابدیت، برای خدا سرود ستایش خواهند خواند، از پیش نشان می‌دهد.

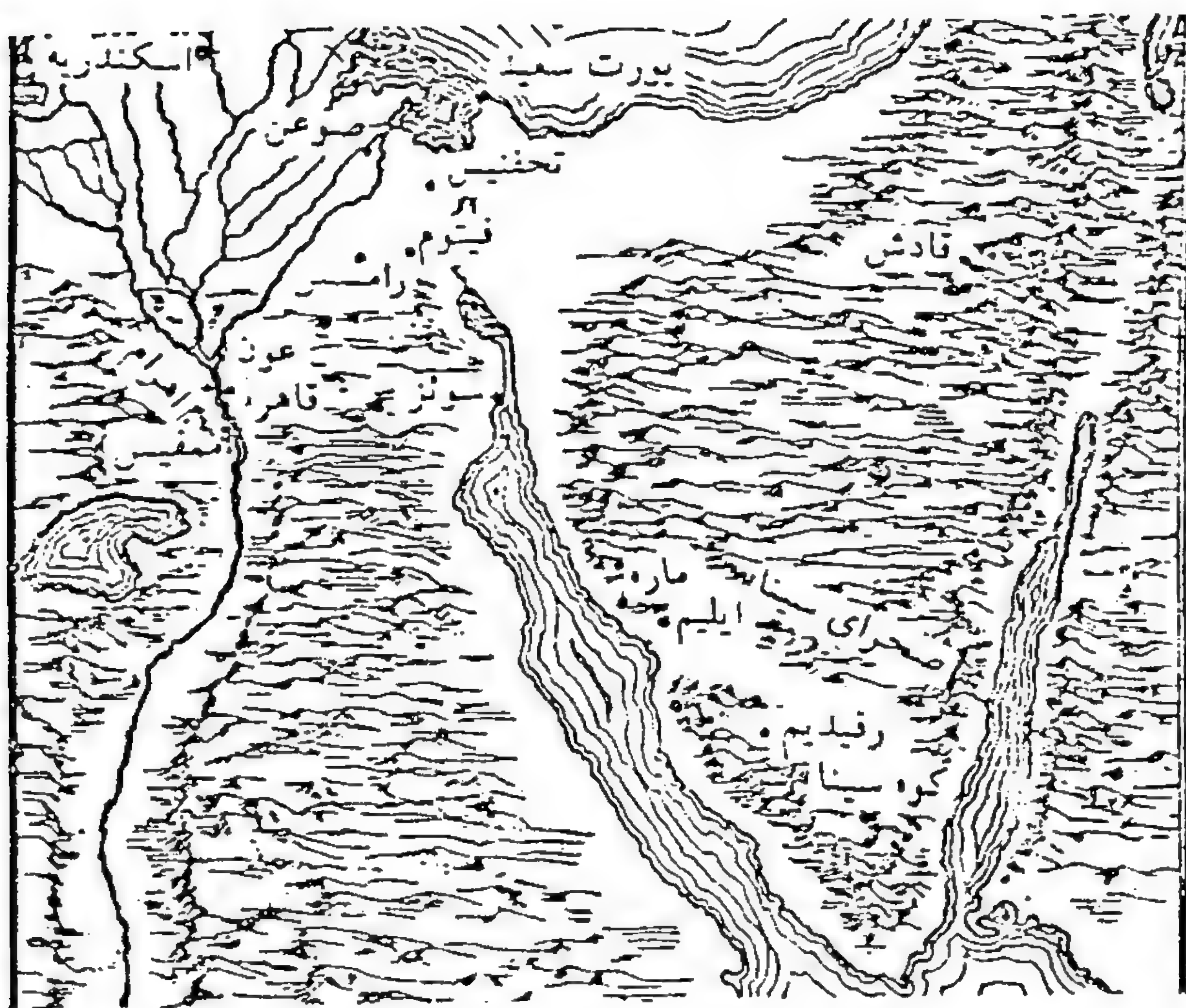
باب ۱۶ . نان منّ و بلدرچین‌ها

یک ماه بود که قوم خارج شده بود و سختیهای بیابان بتدریج خُلق و خویشان را تحت تأثیر قرار می‌داد. آنان شروع به شکایت کردند؛ چشمشان بیش از آنکه متوجه سرزمین موعود باشد، بسوی راحتی‌ها و عیش و نوش مصر بود (۲ و ۳).

منّ بصورت قرص کوچکی بود که بعنوان نان مصرف می‌شد و گفته می‌شود طعم آن شبیه نانی بود که از عسل تهیه شده باشد (۳۱). منّ، یا خلقتی تازه بود و یا محصولی طبیعی که بطور معجزه‌آسایی تکثیر می‌شد. هر شب با شبنم بر زمین می‌نشست و شبیه تخم گشنیز بود. آنها منّ را در آسیاب خرد می‌کردند یا در هاون می‌کوبیدند، آن را می‌جوشاندند و از آن کیک درست می‌کردند. هر کس اجازه

داشت روزانه یک عومر (پیمانه‌ای به گنجایش ۲ لیتر) از آن را جمع کند. در روز ششم آنقدر منّ داده می‌شد که برای روز سبت هم کافی باشد. نزول منّ، یک ماه پس از خروج آنها از مصر آغاز شد، و تا هنگامی که از رود اردن عبور کردند، بمدت ۴۰ سال هر روزه به آنان داده می‌شد. در آن موقع بود که همانطور که بطور ناگهانی شروع شده بود، بهمان گونه نیز متوقف شد (اعداد ۱۱: ۶ - ۹، یوشع ۵:۱۲). عیسی، منّ را بعنوان سمبولی از خود معرفی کرد (یوحنا ۶: ۳۱ - ۵۸).

بلدرچین ها (۱۳) بر خلاف منّ، دایماً فرستاده نمی‌شدند. تنها دو بار به آنها اشاره شده که یکی در همین باب است و دیگری یکسال بعد هنگامی که اسرائیل، کوه سینا را ترک کرده بودند (اعداد ۱۱:۳۱-۳۴). قوم، گلّه‌های زیادی داشت (۱۲ : ۳۸)، اما می‌بایست در مصرف آنها صرفه جویی می‌کرد. غذای گوشتی آنها در مصر عمدتاً ماهی بود.



نقشه ۲۵

کوه سینا

این کوه، حوریب نیز نامیده می‌شود. شبه جزیرهٔ سینا بشکل مثلث است و میان دو بازوی دریای سرخ قرار دارد. ساحل غربی ۳۰۰ کیلومتر و ساحل شرقی ۲۰۰ کیلومتر و مرز شمالی ۲۵۰ کیلومتر طول دارند. قسمت شمالی شبه جزیره بیابان، و قسمت جنوبی «مجموعهٔ بزرگی از کوههای صخره‌ای درهم و برهم» است.

احتمالاً این منطقه نام خود را از خدای ماه بابلی که سین نامیده می‌شد، گرفته بود، و از دیر باز بخاطر معادن مس، آهن، گِل اُخرا و سنگهای قیمتی آن، مشهور بود. از مدتهای مدید پیش از زمانهٔ ابراهیم، پادشاهان شرق، جاده‌ای از کناره‌های شمالی و غربی بیابان عربستان به منطقهٔ سینا ساخته بودند.

کوه سینا، که در آن شریعت به اسرائیل داده شد، در نقطهٔ جنوبی شبه جزیره واقع شده است. این کوه «توده صخره‌ای منفردی است که گویی ناگهان با شکوه مهیبی از دل دشت سر به آسمان کشیده است.» در شمال غربی آن، دشتی است به طول ۳ و عرض ۲/۵ کیلومتر، که اسرائیل در آنجا اردو می‌زد.

در ۶۰ کیلومتری شمال غربی کوه سینا، در «درهٔ غارها»، ۱۲۰ متر بالاتر از معادن، مجسمه‌ای از فرعون «سمِرخت» از سلسلهٔ اول مصر نصب شده که او را در حال کشتن پادشاه سینا نشان می‌دهد. ۲۵۰ کتیبه از پادشاهان متأخرتر نیز وجود دارد. در ۱۵ کیلومتری شمال درهٔ غارها، «سرابیت الخادم» قرار دارد، که «سر پتری» در آن کهن‌ترین نوشتهٔ الفبایی را کشف کرد.

باب ۱۷. آب از درون صخره

کمی پیش از این واقعه، موسی آبهای مارّه را شیرین کرده بود (۱۵: ۲۵). اینجا در رفیدیم از درون صخره‌ای آب بیرون می‌کشد. بعدها، در مریبا نیز معجزه‌ای مشابه انجام می‌دهد (اعداد ۲۰: ۱ - ۱۳).

جنگ با عمالیق (۸ - ۱۵). این اولین تلاشی بود که خارج از مصر برای جلوگیری از سفر بنی‌اسرائیل به کنعان صورت گرفت. در نتیجه، خدا فرمان داد عمالیق را بکلی نابود کنند (۱۴؛ تثنیه ۲۵: ۱۷ - ۱۹).

باب ۱۸. توصیهٔ یترون

موسی که قبلاً هدایت شده بود چند نفر را به کمک خود فرا خواند، اکنون بواسطهٔ مشورت این شاهزادهٔ مدیانیِ دوست، یعنی پدر زن خود، تصمیم گرفت سازماندهی مؤثرتری تشکیل دهد.

باب ۱۹. صدای خدا بر کوه سینا

آنها حدود ۱۱ ماه در اطراف کوه سینا باقی ماندند (۱؛ اعداد ۱۰: ۱۱). خدا در میان طوفان هولناکی، همراه با صاعقه و زلزله و صداهای فوق طبیعی شیپور، و در حالی که قلهٔ کوه در شعله‌های ترسناک فرو رفته بود، ده فرمان و شریعت را داد.

۵۰۰ سال بعد در همان کوه، به ایلیا نشان داده شد که کار خدا به کمال خواهد رسید، اما این بار

دیگر خبری از آتش و زلزله نبود، بلکه آواز ملایم و آهستهٔ یک نبی آینده (اول پادشاهان ۱۹).

باب ۲۰. ده فرمان

ترا خدایان دیگر غیر از من نباشد.
هیچ صورت تراشیده‌ای را سجده مکن.
نام یهوه خدای خود را به باطل مبر.
روز سبت را یادکن تا آن را تقدیس نمایی.
پدر و مادر خود را احترام نما.
قتل مکن.
زنا مکن.
دزدی مکن.
شهادت دروغ مده.
به چیزی که از آن همسایهٔ تو باشد، طمع مورز.

پس از آن، این فرامین بر دو طرف دو لوح سنگی «با انگشت خدا نوشته» و حک شدند. «لوح‌ها صنعت خدا بود، و نوشته، نوشتهٔ خدا» (۳۱: ۱۸؛ ۳۲: ۱۵ - ۱۶). این الواح قرنها در صندوقچهٔ عهد نگهداری شدند. تصور بر این است که احتمالاً این دو لوح در دوران اسارت از میان رفتند. چه می شود اگر روزی دوباره پیدا شوند؟

ده فرمان، اساس شریعت یهود بودند. چهار فرمان آن به رفتار ما نسبت به خدا، و شش فرمان دیگر به رفتارمان نسبت به مردم مربوط می‌شوند. عیسی آنها را در دو فرمان خلاصه کرد: «خداوند خدای خود را به تمامی قلب و روح و قوت و فکر خود محبت نما؛ و همسایهٔ خود را چون خودت محبت کن.»

احترام به خدا، اساس ده فرمان است. عیسی این اصل را ویژگی اصلی رویکرد انسان به خدا محسوب می‌کرد. و آن را در ابتدای دعای ربانی قرار داد. «نام تو مقدس باد». جای تعجب است که چگونه بسیاری از مردم در صحبت‌های روزمرهٔ خود دایماً نام خدا را به کفر و باطل، و اینگونه پیش پا افتاده بکار می‌برند. بت پرستی مطلقاً منع شده است.

باب‌های ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴. «کتاب عهد»

پس از ده فرمان، این نخستین بخش شریعت است که به قوم یهود داده شد. این شریعت در کتابی نوشته شد، و پس از آن، «شریعت برای اطاعت» با خون مُهر شد (۲۴: ۴، ۷، ۸).

قوانین در مورد موضوع‌هایی از این قبیل بودند: بردگی، مجازات مرگ برای قتل، آدم دزدی، یا نفرین کردن پدر و مادر، قصاص «چشم به عوض چشم»، دزدی، آسیب رساندن به محصول، جبران، فریب دادن، جادوگری، همخوابگی با حیوانات، بت‌پرستی، مهربانی نسبت به بیوه زنان و یتیمان، قرض دادن، وثیقه، نفرین نکردن حاکم، نوبر محصول و نخست زاده، شهادت دروغ، مردم، عدالت، توجه به حیوانات، رشوه، غریبان، روز سبت، سال هفتم، عید فصح (فطیر)، عید حصاد، عید جمع، نجوشاندن کرّه در شیر مادرش، عهد نبستن با کنعانیان، و پاداش اطاعت.

باب‌های ۲۵ - ۳۱. دستورالعمل ساختن خیمهٔ اجتماع

خدا خودش الگوی خیمه را با جزئیات ارائه داد (۹:۲۵). این مطلب دو بار ثبت شده: در این باب، «اینگونه ... بسازید»؛ و یک بار نیز در باب‌های ۳۵ - ۴۰، که جزئیات کار کلمه به کلمه تکرار شده‌اند، «اینگونه... ساخته شد.»

خیمه «شبیه» یک چیز، و «سایهٔ» چیزهای آسمانی بود (عبرانیان ۸ : ۵).

خیمه معنی بخصوصی برای قوم یهود داشت، و در عین حال «نمونهٔ چیزهای آینده» بود (عبرانیان ۹ و ۱۰).

خیمه و هیکل که بعدها بر اساس مدل خیمه بنا شد، مرکز حیات ملی یهود بودند.

خیمه که منشاء الهی داشت، باز نمود بسیار مهم اندیشه‌های بخصوصی بود که خدا می‌خواست به انسان تفهیم کند، و نیز پیش درآمد بسیاری از تعالیم ایمان مسیحی بود.

باب‌های ۳۲ و ۳۳. گوسالهٔ طلایی

گاو نر، خدای اصلی مصریان بود، و بعدها خدای ده سبط اسرائیل شد (اول پادشاهان ۱۲ : ۲۸). این کفر و ارتداد رقت انگیز، آنهم بلافاصله پس از آنکه خدا با صدای رعد آسا از کوه فرموده بود «تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد»، و پس از معجزات حیرت انگیز مصر، حاکی از آن است که اسرائیلیان تا چه حد در بت پرستی مصریان غرق شده بودند. این یک بحران بود و نیاز به برقراری فوری نظم داشت، و مجازات آن به سرعت و با جدّیت فرا رسید.

تمایل موسی به «محو شدن از کتاب خدا» (۳۲: ۳۱ و ۳۲) بخاطر قوم خود، نشان از شخصیت والای او دارد.

باب ۳۴. بازگشت موسی به کوه

بار اول، موسی ۴۰ روز و شب در کوه بسر برد (۲۴ : ۱۸). اکنون، برای گذراندن ۴۰ روز و شب

دیگر به کوه باز می‌گشت (۳۴ : ۲ ، ۲۸). بار نخست، دو لوح و دستورالعملهای ساختن خیمه را دریافت کرده بود، و حالا آن دو لوح، دوباره ساخته می‌شوند.
«چهرهٔ موسی می‌درخشید» (۲۹ - ۳۵). خدا در او بود، همچنان‌که به هنگام تبدیل هیئت عیسی، چهرهٔ او «همچون خورشید می‌درخشید» (متی ۱۷ : ۲).

باب‌های ۳۵ تا ۴۰. ساختن خیمه

خیمه با همهٔ تجهیزات و لوازم آن دقیقاً طبق دستورالعملی که در باب‌های ۲۵ تا ۳۱ داده شده بود، ساخته شد.
ابعاد آن عبارت بودند از: ۱۳/۵ متر طول، ۴/۵ متر عرض و ۴/۵ متر ارتفاع. بدنهٔ آن ساخته شده از تیرک‌های عمودی بود که با پرده‌ها پوشانده شده بودند. خیمه رو به شرق ساخته شده بود.
تیرک‌ها که تعدادشان در دیوارهای شمالی و جنوبی و غربی به ترتیب ۲۰، ۲۰ و ۱۵ عدد بود، هر یک ۴/۲ متر طول و ۶۷ سانتی متر عرض داشتند، و از چوب محکم اقاقیا ساخته شده و با طلا پوشانده شده بودند. هر تیرک در هر یک از دو انتهایش دارای دو زبانه بود تا بتواند بطور عمودی بر دو سوراخ از جنس نقره قرارگیرد، و تیرک‌ها بوسیلهٔ پنج میله به یکدیگر وصل می‌شدند، که این میله‌ها از درون حلقه‌هایی که بر تیرک‌ها نصب شده بودند، عبور داده می‌شدند.
پرده‌ها تعدادشان ۱۰ عدد بود و هر یک ۱۲/۶ متر طول و ۱/۸ متر عرض داشتند و از بهترین پارچهٔ کتان به رنگهای آبی، ارغوانی و سرخ تهیه شده بودند، و کروبیان را با ظرافت بر آنها دوخته بودند.
پرده‌ها بوسیلهٔ قلاب‌هایی طلایی که در حلقه‌هایی آبی رنگ قرار می‌گرفتند، به یکدیگر وصل می‌شدند و یک پردهٔ یکدست را تشکیل می‌دادند. این پردهٔ یکدست، که بدین گونه از ۱۰ پرده درست شده بود، از شرق تا غرب بطول ۲۰ متر، و از شمال تا جنوب به عرض ۱۲/۵ متر دیوارهای خیمه را دربر می‌گرفت و ۴/۵ متر اضافی آن در طرف غرب خیمه آویزان می‌شد. این پرده بر روی دیوارهای ساخته شده از تیرک‌های طلایی گسترده می‌شد و خیمه را کامل می‌کرد.

چادر

چادر، خیمه را می‌پوشاند. جنس آن از پارچهٔ بافته شده از پشم بز بود. چادر از ۱۱ پرده تشکیل شده بود که هر یک ۱۳/۵ متر طول و ۱/۸ متر عرض داشتند، و بوسیلهٔ قلاب‌های برنجی به یکدیگر وصل می‌شدند. و در مجموع، این چادر از شرق تا غرب ۱۹/۸ متر طول و از شمال تا جنوب ۱۳/۵ متر عرض داشت. بر بالای آن پوشش چرمی قرمزی ساخته شده از پوست قوچ قرار داشت، و بر بالای آن نیز پوششی از پوست خز یا گورکن.
این چادر سه لایه‌ای از پارچهٔ پشم بز، چرم قرمز، و پوست خز یا گورکن، احتمالاً بوسیلهٔ یک تیر،

محکم نگهداشته می‌شد.

مقدس‌ترین مکان، یا قدس‌الاقداس

این محل در ۴/۵ متر غرب خیمه قرار داشت که یک مکعب کامل را تشکیل می‌داد، و نشاندهندهٔ محل سکونت خدا بود. فقط صندوقچهٔ عهد در آنجا قرار داشت و سالی یکبار کاهن اعظم وارد آنجا می‌شد. قدس الاقداس «سایهٔ آسمان» بود (عبرانیان ۹:۲۴).

صندوق عهد

صندوقی بود به طول ۱/۱۳ متر، عرض ۶۸ سانتی متر و ارتفاع ۶۸ سانتی متر. از چوب اقاقیا ساخته شده و با طلا پوشانده شده بود. دو لوح ده فرمان، یک ظرف منّ و عصای هارون در آن قرار داشت.

درپوش صندوق، تخت رحمت بود که از طلای خالص ساخته شده بود. در دو انتهای آن دو کروبی، بصورت یک تکه با خود درپوش، روبروی هم قرار داشتند؛ در حالیکه بالهایشان را به اطراف بازکرده و بسوی پایین و به تخت رحمت می‌نگریستند. تخت رحمت که درست بالای الواح ده فرمان قرار داشت، نشاندهندهٔ محل ملاقات شریعت و رحمت بود، و به این ترتیب «سایه‌ای» بود از خود مسیح. حضور کروبیان بیانگر علاقهٔ موجودات آسمانی به نجات بشر بود. ظاهراً پولس هنگامی که گفت: «فرشتگان نیز مشتاق هستند که در آنها نظر کنند» (اول پطرس ۱ : ۱۲)، به همین مطلب فکر می‌کرد.

احتمالاً صندوق عهد در دوران اسارت بابل گم شده است. در مکاشفه ۱۱ : ۱۹، یوحنا آن را «در قدس» دید. اما این در رؤیا اتفاق افتاد، و مسلماً بدان معنا نبود که صندوق عهد حقیقی و مادی در آنجا بود، چراکه در آسمان «هیچ قدس» وجود نخواهد داشت (مکاشفه ۲۱ : ۲۲).

مکان اقدس

مکان اقدس در ۹ متری شرق خیمه قرار داشت. در قسمت شمالی آن نیز نان تقدمه؛ در قسمت جنوبی چراغدان؛ و درست جلوی پرده، مذبح بخور قرار داشت. شاید این «سایه‌ای» از کیسا بود.

پرده

پرده از بهترین نوع پارچهٔ کتان و به رنگهای آبی، ارغوانی و قرمز تهیه شده بود و بر آن طرح کروبیان با ظرافت گلدوزی شده بود. این پرده، مکان اقدس را از قدس‌الاقداس جدا می‌کرد. یا بعبارت دیگر، اتاق تخت سلطنت خدا را از اتاق انتظار انسان مجزا می‌کرد. به هنگام مرگ عیسی، پرده از میان پاره شد (متی ۲۷ : ۵۱)، به این معنی که در آن لحظه، در حضور خدا بر انسان گشوده شد.

پردهٔ دیگری نیز به نام «صحن»، برای ورود و خروج در انتهای شرقی خیمه وجود داشت، و از

کتان مرغوب به رنگهای آبی، ارغوانی و قرمز تهیه شده بود.

چراغدان

چراغدان که از طلای خالص ساخته شده بود، دارای یک محور در وسط و سه شاخه در هر طرف بود. تصور بر آن است که ۱/۵ متر ارتفاع داشته و عرض آن در بالا حدود یک متر بوده است. آن را از روغن زیتون پر می‌کردند و هر روزه آن را پاک و روشن می‌کردند (۳۰: ۷ و ۸).

چراغدانهای معبد سلیمان، که مطابق الگوی این چراغدان ساخته شده بودند و شاید خود آن نیز در میانشان بود، بی‌تردید جزو غنایمی بودند که به بابل منتقل شده و بعدها بازگردانده شدند (حزقیال ۱:۷).

شاید چراغدان معبد هیرودیس در زمان عیسی نیز یکی از همین چراغدانها بوده باشد. در سال ۷۰م. آن را به روم بردند؛ طرح آن را بر طاق تیطس تراشیدند و بعدها در سال ۵۳۳ م. «با احترام در کلیسای مسیحی اورشلیم نهادند.» بیش از این، اطلاع دیگری در دست نیست. شکل تراشیده شده بر طاق تیطس احتمالاً تصویر درستی از چراغدان اولیه را بدست می‌دهد.

ممکن است چراغدان، «سایه‌ای» از کلام خدا بوده باشد، گرچه در مکاشفه ۱: ۱۲ و ۲۰، چراغدانها نمایندهٔ کلیساها هستند.

میز نان تقدّمه

طول این میز حدود یک متر، عرض آن نیم متر و ارتفاعش ۷۰ سانتی متر بود. از چوب اقاقیا ساخته شده بود و روکش آن از طلای خالص بود. ۱۲ قطعه نان بر آن قرار داشت که هر هفته در روز سبت آنها را با قطعات نان تازه عوض می‌کردند. این میز در قسمت شمالی مکان اقدس قرار داشت، و سمبول شکرگزاری به خدا بخاطر نان روزانه بود (لوقا ۱۱: ۳).

حوض

این حوض درواقع تشت برنجی بزرگی پر از آبی بود که کاهنان دستها و پاهایشان را پیش از خدمت بر مذبح یا خیمه، در آن می‌شستند. این حوض نشانهٔ پاکی بود؛ چه به لحاظ معنای حقیقی کلمه و چه از گناه. این «سایه‌ای» از پاک شدن بواسطهٔ خون مسیح، و شاید نیز تعمید مسیحی باشد.

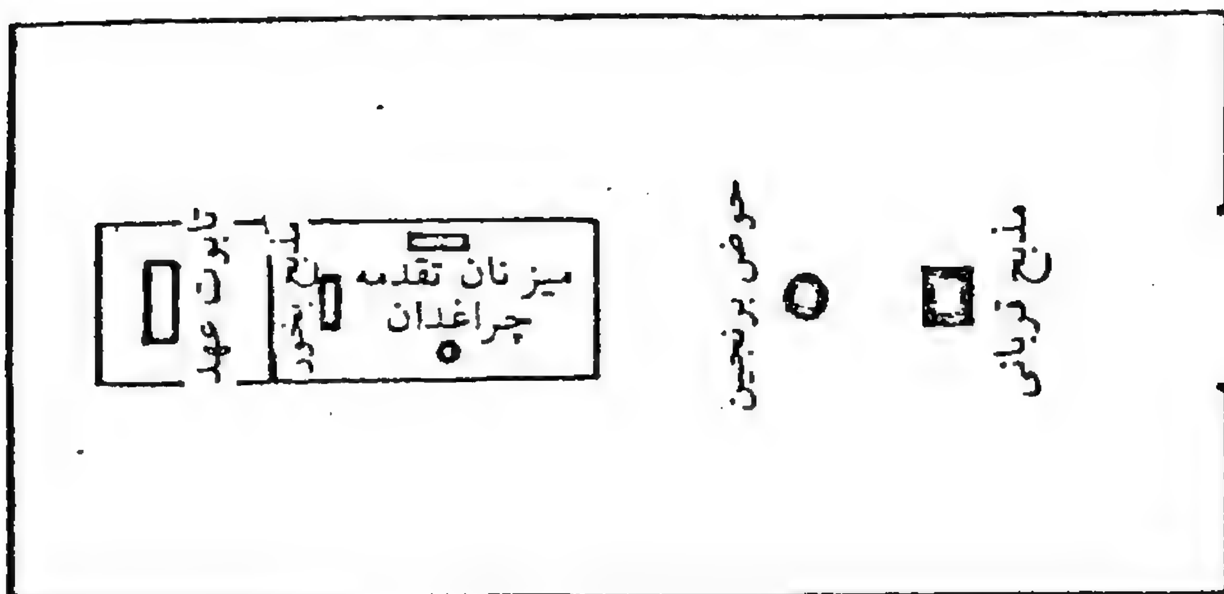
حیاط

حصار اطراف خیمهٔ اجتماع: ۵۰ متر طول و ۲۵ متر عرض داشت و درِ آن بجانب شرق باز می‌شد. پرده‌هایی از کتان خوب دو لایه به ارتفاع ۲/۵ متر، بر ستونهای برنجی که ۲/۵ متر از یکدیگر فاصله داشتند، بر آن آویزان بودند و بوسیلهٔ نوارها و قلاب‌های نقره‌ای که در سوراخهای برنجی قرار می‌گرفتند، به هم وصل می‌شدند. دروازه، در انتهای شرقی حیاط قرار داشت و عرض آن ۱۰ متر و از

جنس کتان آبی و ارغوانی رنگ بود.

مذبح بخور

ارتفاع آن یک متر و مساحتش نیم متر مربع بود. از چوب اقاقیا با روکش طلای خالص ساخته شده بود، و در مقابل پردهٔ خیمه قرار داشت. صبحگاه و شامگاه بر آن بخور سوزانده می‌شد (۳۰: ۸)، و نمایانگر دعای دایمی بود (مکاشفه ۸: ۳ - ۵).



نقشه ۲۶ - نقشهٔ خیمه

مذبح قربانیهای سوختنی

سطح این مذبح بزرگ که برای قربانی کردن حیوانات بود، مربعی بود به ضلع ۲/۵ متر. ارتفاع آن ۱/۵ متر بود. از چوب اقاقیا ساخته شده بود و روکشی از برنج داشت. درون آن خالی بود تا از خاک پر شود. دور تا دور آن و تقریباً به اندازهٔ نصف ارتفاعش، لبه‌ای ساخته شده بود تا کاهنان بر آن بایستند. مذبح در قسمت شرقی خیمه و نزدیک درِ ورودی حیاط قرار داشت. آتش روی آن بطور معجزه‌آسایی روشن بود و هرگز خاموش نمی‌شد (لاویان ۹:۲۴؛ ۶:۹). این سمبولی است از انسانی که دسترسی به خدا ندارد، مگر بعنوان گناهکاری که با خون کفاره شده. مذبح «سایه»ای از مرگ مسیح است.

لاویان

قربانی‌ها - کهانت
ایام عقدس - قوانین مختلف

این کتاب در بردارندهٔ «نظام قوانین» است که قوم یهود طبق آنها زندگی می‌کرد و بواسطهٔ کهانت لاویان اِعمال می‌شدند. اغلب این قوانین، در کوه سینا به قوم داده شدند و در طول دوران سرگردانی بیابان، اضافات و حواشی و تفسیرهایی بر آنها افزوده شدند.

لاویان، یکی از دوازده سبط اسرائیل، برای کار خدا جدا شده بودند: خدا آنها را به جای نخست زادگان انتخاب کرد. خدا نخست زاده‌های انسانها و بهایم را به خود اختصاص داده بود. آنها از ده یک (عشر) قوم تأمین می‌شدند و ۴۸ شهر از آن خود داشتند (اعداد ۳۵ : ۷؛ یوشع ۲۱ : ۱۹).

خدا یکی از خانواده‌های لاویان، یعنی هارون و پسرانش را برای کهانت برگزید. سایر لاویان می‌بایست به کاهنان کمک کنند. وظیفهٔ آنان این بود که از خیمه، و بعدها از هیکل، محافظت کنند، و معلمین ،کاتبان، نوازندگان، و داوران قوم باشند (به اول تواریخ ۲۳ مراجعه کنید).

باب‌های ۱ - ۵. انواع هدایا

قربانی‌های سوختنی: گاو نر، قوچ، بز، قمری، کبوتر؛ اینها به نشانهٔ وقف کامل به خدا، تماماً سوزانده می‌شدند.

قربانی‌های خوراکی: گندم، آرد یا نان بدون خمیر مایه؛ یک مشت از آنها سوزانده می‌شد و باقی به کاهنان داده می‌شد.

قربانی‌های سلامتی: گاو، گوسفند یا بز؛ چربی آنها سوزانده می‌شد، و باقی آن را کاهنان و هدیه دهندگان می‌خوردند.

قربانی گناه و قربانی جرم: قربانی‌های مختلف برای گناهان مختلف؛ چربی قربانی سوزانده می‌شد و بقیهٔ آن در برخی موارد سوزانده می‌شد و گاهی توسط کاهنان خورده می‌شد. اگر کسی به دیگری خسارتی وارد کرده بود، می‌بایست پیش از گذراندن قربانی، آن مقدار را به اضافهٔ یک پنجم آن به او بازگرداند.

باب‌های ۶ و ۷. قوانین دیگر مربوط به قربانی‌ها

علاوه بر قربانی‌های یاد شده، هدایای دیگری نیز وجود داشت که عبارت بودند از: هدایای نوشیدنی، هدایای افراشتنی، و هدایای جنباندنی.

نحوهٔ تقدیم قربانی: حیوان به خیمه برده می‌شد. هدیه‌دهنده دستهای خود را بر آن می‌نهاد و به این وسیله آن را نمایندهٔ خود می‌کرد. سپس حیوان ذبح می‌شد. خون آن بر مذبح پاشیده می‌شد. سپس

اعضای مشخص شدهٔ آن سوزانده می‌شد.

زمان تقدیم قربانی‌ها: قربانی‌های سوختنی روزانه، قربانی‌های اول هر ماه، قربانی‌های عیدهای فصح، پنطیکاست و خیمه‌ها، قربانی‌های روز کفاره، و انواع قربانی‌های مخصوص.

باب‌های ۸ و ۹. تخصیص هارون

تخصیص هارون و پسرانش برای کهانت: پیش از زمان موسی، رؤسای خانواده‌ها، قربانی‌ها را تقدیم می‌کردند. اما اکنون که قوم سازمان یافته بود، محلی برای تقدیم قربانی‌ها تعیین، و مراسمی برای این کار مقرر شده بود، حرفهٔ ارثی بخصوصی برای انجام این خدمت بوجود آمد. هارون و پس از او نخست زاده‌اش، کاهنان اعظم بودند. کاهنان از عُشر ده‌یک سهم لاویان و قسمت‌هایی از برخی قربانی‌ها تأمین می‌شدند. ۱۳ شهر به آنها اختصاص یافته بود (یوشع ۲۱ : ۱۳ - ۱۹).

لباسهای کاهن اعظم: خدا همهٔ جزئیات آن را مشخص کرده بود (خروج ۲۸). یک ردای آبی که بر پایین آن زنگهایی آویخته شده بود.

ایفود، نوعی شنل بود که از دو قطعه تشکیل می‌شد که بر روی شانه‌ها به هم متصل می‌شدند و یکی در جلو و دیگری در پشت آویزان می‌شد و از طلا و پارچهٔ مرغوب آبی، ارغوانی و سرخ ساخته شده بود، و یک سنگ عقیق بر هر دو شانه قرار داشت که اسامی ۶ سبط بر آن نوشته شده بود.

زره سینه، حدود ۱۰ اینچ مربع بود و از طلا و پارچهٔ مرغوب آبی و ارغوانی و سرخ دو لایه ساخته شده بود، و بوسیلهٔ زنجیرهای طلا به ایفود وصل می‌شد، و با ۱۲ سنگ قیمتی تزئین می‌شد که بر هر یک نام یکی از اسباط نوشته شده بود؛ اوریم و تمیم نیز بر این زره قرار داشتند که برای فهمیدن ارادهٔ خدا بکار می‌رفتند، ولی مشخص نیست که چه بوده‌اند.

روش تقدیم قربانی، با منشاء الهی

خدا این روش را در مرکز و قلب حیات ملی یهود جای داده بود. کاربرد و مفهوم فوری این قربانی‌ها برای یهودیان هر چه بوده باشد، بدون تردید، قربانی‌های دائمی حیوانات و درخشش بی‌پایان آتش روی مذبح را خدا طرح ریزی کرده بود تا احساس گناه عمیق مردم را در ضمیرشان زنده نگاهدارند، و تا تصویری همیشگی از قربانی آیندهٔ مسیح باشند، چراکه قربانی‌ها، چشم به او داشتند و در او کامل می‌شدند.

کهانت لاویان

خدا آنها را مقرّر کرده بود تا در خدمت تقدیم قربانی حیوانات، شفیعی میان خدا و قوم یهود

باشند. این قربانی‌ها در مسیح به کمال رسیدند و قربانی حیوانات، دیگر لزومی ندارد. خود مسیح کاهن اعظم بزرگ انسانها، و تنها شفیع میان خدا و انسان است. بابهای ۸ و ۹ و ۱۰ عبرانیان این نکته را روشن می‌کنند.

باب ۱۰. ناداب و ابیهو

مجازات سریع و هولناک آنها اخطاری بود بر ضد اجرای خودخواهانهٔ فرامین خدا؛ و حتی اخطاری است به رهبران کلیسا که انجیل مسیح را با انواع سنت‌های انسانی منحرف می‌کنند.

باب ۱۱. حیوانات پاک و ناپاک

پیش از طوفان نوح، میان حیوانات پاک و ناپاک تمایزی وجود داشت (پیدایش ۷: ۲). موسی آن را بصورت یک قانون وضع کرد. این تمایز، از یک سو بر اساس سالم بودن حیوانات برای تغذیه قرار داشت، و از سوی دیگر بر پایهٔ ملاحظات مذهبی استوار بود و نشانه‌ای بود از جدایی اسرائیل از ملل دیگر. عیسی این تمایز را منسوخ کرد (مرقس ۷: ۱۹)، و همهٔ انواع گوشت را پاک شمرد.

باب ۱۲. تطهیر مادران پس از زایمان

مدت قرنطینهٔ مادر، پس از زاییدن پسر ۴۰ روز و برای دختر ۸۰ روز بود. تصور بر این است که هدف این کار کمک به حفظ تعادل تعداد زنان و مردان بود، چراکه مردان بخاطر وقوع جنگ بیش از زنان دچار مرگ و میر می‌شدند.

باب‌های ۱۳ و ۱۴. آزمایش برص

این قوانین بخاطر جلوگیری از گسترش یکی از ملعون‌ترین و ترسناک‌ترین بیماری‌ها وضع شده بود.

باب ۱۵. ناپاکی

روش ذکر دقیق و مشروح ویژگیهای کسی که «ناپاک» می‌شد و مقتضیات مربوط به آن، ظاهراً بخاطر ترویج نظافت شخصی، و شناختن دایمی خدا در همهٔ جنبه‌های زندگی، طرح شده بود.

باب ۱۶. کفارهٔ سالانه

این مراسم در روز دهم ماه هفتم برگزار می‌شد. این، با ابهت‌ترین روز سال بود. پاک کردن و بخشش گناه فقط برای مدت یکسال اعتبار داشت (عبرانیان ۱۰ : ۳)، ولی اشاره به پاکی ابدی داشت (زکریا ۳ : ۴، ۸، ۹؛ ۱۳ : ۱؛ عبرانیان ۱۰ : ۱۴).

«عزازیل» (آیهٔ ۸) احتمالاً نامی برای شیطان بوده است. پس از تقدیم بز قربانی، کاهن اعظم دست‌های خود را بر سر بز عزازیل می‌نهاد، و به گناهان قوم اعتراف می‌کرد. پس از آن، بز به محل دور و خلوتی فرستاده می‌شد و گناهان مردم را با خود می‌برد. این مراسم نیز یکی از تصاویر تاریخی خدا دربارهٔ کفارهٔ آینده گناه انسان بوسیلهٔ مرگ مسیح بود. غیر از این چه مفهومی می‌توانست داشته باشد؟

باب ۱۷. نحوهٔ تقدیم قربانی

طبق قانون، تقدیم حیوانات می‌بایست بیرون در خیمهٔ اجتماع صورت گیرد. خوردن خون شدیداً ممنوع بود (۳ : ۱۷؛ ۷:۲۶و۲۷؛ ۱۷:۱۰-۱۶؛ پیدایش ۹:۴؛ تثنیه ۱۲:۱۶، ۲۳-۲۵)؛ و هنوز نیز هست (اعمال ۱۵ : ۲۹).

باب ۱۸. اعمال پلید کنعانیان

اگر تعجب می‌کنیم که چرا این چیزها حتی ذکر شده‌اند، مثل زنای با محارم، لواطی و همخوابگی با حیوانات؛ ذکر آنها به این دلیل است که این اعمال در میان همسایگان اسرائیل کاملاً متداول بودند.

بابهای ۱۹ و ۲۰. قوانین متفرقه

قوانینی دربارهٔ روز سبت، بت پرستی، ذبایح سلامتی، خوشه چینی، دزدی، سوگند خوردن، مزد، قضاوت، سخن چینی، محبت برادرانه، جفت گیری حیوانات مختلف با هم و کاشتن دو نوع تخم با هم، زنا، باغهای میوه، پیشگویی و فال‌بینی، ریش تراشیده شده و جراحت بدن، فاحشگی، احترام به افراد مسن، مهربانی به بیگانگان، وزن‌ها و پیمانه‌های راست، پرستش «مولک»، جادوگری، والدین، زنای با محارم، لواطی، حیوانات پاک و ناپاک.

همسایهٔ خود را مثل خویشتن محبت نما، ۱۹ : ۱۸

این یکی از نکات برجسته و متعالی شریعت موسی بود. توجه زیادی به مستمندان مبذول می‌شد. کارمزد بایست روزبروز پرداخت شود. رباخواری ممنوع بود. قرض و هدیه به نیازمندان داده می‌شد. مانده‌های خوشه چینی برای فقرا در مزارع باقی گذاشته می‌شد. در تمام عهدعتیق، تأکید بی‌پایان بر

مهربانی به بیوه زنان، یتیمان و بیگانگان بعمل آمده است.

زندگی با کنیز، چند همسری، طلاق، بردگی

اینها مجاز بودند ولی محدودیتهای فراوان بر آنها گذارده شده بود (۱۹ : ۲۰ ؛ تثنیه ۲۱:۱۵؛ ۲۴:۱-۴؛ خروج ۲۱:۲-۱۱). شریعت موسی مقام ازدواج را به سطحی بسیار بالاتر از آنچه در ملل اطراف بود، ارتقاء داد. بردگی با ملاحظات مهربانانه کنار گذاشته شد، و هرگز در مقیاس وسیع و با چنان سبعیتی که در مصر، آشور، یونان، روم و ملل دیگر حاکم بود، در میان یهودیان وجود نداشت.

مجازات اعدام

جرمهایی که مجازاتشان اعدام بود، عبارت بودند از: قتل (پیدایش ۹ : ۶، خروج ۲۱ : ۱۲ ؛ تثنیه ۱۹ : ۱۱ - ۱۳)، آدم دزدی (خروج ۲۱ : ۱۶ ؛ تثنیه ۲۴ : ۷)، مرگ ناشی از قصور و اهمال (خروج ۲۱:۲۸ ، ۲۹)، زدن یا نفرین کردن والدین (خروج ۲۱:۱۵-۱۷؛ لاویان ۲۰:۹؛ تثنیه ۲۱:۱۸-۲۱)، بت پرستی (لاویان ۲۰:۱-۵؛ تثنیه ۱۳، ۱۷:۲-۵)، جادوگری (خروج ۲۲ : ۱۸)، نبوت کذب (تثنیه ۱۸ : ۱۰ ، ۱۱ ، ۲۰)، کفر (لاویان ۲۴ : ۱۵ ، ۱۶)، بی‌حرمتی به روز سبت (خروج ۳۱ : ۱۴)، زنا (لاویان ۲۱ : ۱۰؛ تثنیه ۲۲:۲۲)، تجاوز جنسی (تثنیه ۲۲:۲۳-۲۷)، فساد پیش از ازدواج (تثنیه ۲۲:۱۳-۲۱)، لواطی (لاویان ۲۰:۱۳)، همخوابگی با حیوانات (لاویان ۲۰:۱۵،۱۶)، ازدواج با محارم (لاویان ۲۰:۱۱،۱۲،۱۴).

این قوانین، قوانین خدا بودند

برخی از اینها شبیه قوانین حمورابی است، که بی‌تردید موسی با آنها آشنایی داشت. و اگرچه ممکن است موسی تحت تاثیر آموزش مصری یا سنّت بابلی بوده باشد، با این حال بارها تکرار می‌کند: «خداوند چنین می‌گوید»، بدان معنی که این قوانین، قوانین مستقیم از جانب خود خدا هستند.

برخی از آنها به نظر ما بسیار شدید و شاق هستند. ولی اگر خود را در دنیای زمان موسی تصور کنیم، خواهیم دید که این قوانین حتی به اندازهٔ کافی سخت نیستند. در مجموع، «شریعت موسی»، با تأکیدی که بر اخلاق شخصی و برابری داشت، و با توجهی که به پیر و جوان، برده و دشمن، حیوانات، سلامتی خود و قواعد تغذیه مبذول می‌داشت، بسیار پاکتر، معقولتر، انسانی‌تر و دموکراتیک‌تر و حکیمانه‌تر از همهٔ قانون‌گذاری‌های بابل، مصر، یا هر کشور دیگر بوده است. این شریعت ، «معجزهٔ اخلاقی» جهان پیش از مسیحیت بود.

خدا شریعت موسی را داد که «للهٔ ما شد تا به مسیح برساند» (غلاطیان ۳ : ۲۴). برخی از مواد آن به خاطر تطبیق با «سخت دلی» آنها بود (متی ۱۹ : ۸).

باب های ۲۱ و ۲۲. کاهنان و قربانیها

این دو باب، مشروح مواد باب‌های ۱ تا ۹ هستند. کاهنان باید فاقد هرگونه عیب و نقص جسمانی باشند و فقط می توانند با یک دختر باکره ازدواج کنند. حیوانات قربانی هم باید بی‌عیب و حداقل ۸ روزه باشند.

باب های ۲۳ و ۲۴. جشن‌ها، چراغ، نان فطیر، کفر

جشن‌ها (به تثنیه ۱۶ مراجعه کنید). چراغدان باید دایماً روشن باشد. نان فطیر باید هر شنبه عوض شود. مجازات کفر مرگ است. قانون «چشم به عوضِ چشم» (۲۴: ۱۹ – ۲۱)، بخشی از حقوق مدنی و کاملاً عادلانه بود (به متی ۵: ۳۸ و لوقا ۶: ۲۷ مراجعه کنید).

باب ۲۵. سال سبت، سال یوبیل

سال سبت، سال هفتم بود. زمین می‌بایست آیش باقی می‌ماند. در این سال از کاشتن و درو و هرس کردن خبری نبود. محصولی که خود به خود سبز می‌شد، برای فقیران و غریبان باقی می‌ماند. خدا وعده داده بود که در سال ششم، محصول به اندازه‌ای خواهد بود که برای سال هفتم کافی باشد. در این سال، قرض‌های یهودیان فَسخ می‌شد.

سال یوبیل، سال پنجاهم بود و پس از هفتمین سال سبت فرا می‌رسید و باعث می‌شد که دو سال آرامی بدنبال هم بیایند. این سال در روز کفاره آغاز می‌شد. همهٔ قرض‌ها فسخ می‌شد، برده‌ها آزاد می‌گشتند، زمین‌های فروخته شده، اعاده می‌شدند. عیسی این سال را بعنوان تصویری از سال پسندیدهٔ خدا، که خود برای اعلام آن آمده بود، بشمار آورد (لاویان ۲۵: ۱۰؛ لوقا ۴: ۱۹).

مالکیت زمین

سرزمین کنعان میان ۱۲ سبط و هر سبط میان خانواده‌ها تقسیم شد. بجزء برخی موارد استثنایی نمی‌شد زمین را بطور دایمی در خارج از خانواده فروخت. فروشِ زمین به صورت کرایه دادن آن تا سال یوبیل بود، که در آن هنگام می‌بایست زمین به خانوادهٔ صاحبِ اصلی آن بازگردانده می‌شد.

عدد هفت

روز هفتم، روز سبت بود.
سال هفتم، سال سبت بود.

پس از هفتمین سال سبت، سال یوبیل بود.
ماه هفتم مخصوص بود و در آن ۳ عید برگزار می‌شد.
۷ هفته بین دو عید فصح و پنطیکاست فاصله بود.
عید فصح ۷ روز طول می‌کشید.
عید خیمه‌ها ۷ روز طول می‌کشید.
در عید فصح ۱۴ بره (دو برابر ۷) در هر روز قربانی می‌شد.
در عید خیمه‌ها ۱۴ بره (دو برابر ۷) روزانه، و ۷۰ گاو نر قربانی می‌شد.
در عید پنطیکاست ۷ بره قربانی می‌شد.

باب ۲۶ . اطاعت یا بی‌اطاعتی

این بابِ وعده‌های عالی و هشدارهای ترسناک نیز همچون تثنیه ۲۸، یکی از مهمترین باب‌های کتاب‌مقدس است.

باب ۲۷ . نذرها و ده یک‌ها

ده‌یک‌ها (پیدایش ۱۴:۲۰؛ ۲۸:۲۲؛ لاویان ۲۷:۳۰-۳۲؛ اعداد ۱۸:۲۱-۲۸؛ تثنیه ۱۲:۵،۶،۱۱،۱۷،۱۸؛ ۱۴:۲۳،۲۸،۲۹؛ ۲۶:۱۰). یک‌دهم زمین و گله‌ها می‌بایست به خدا داده می‌شد.

سه نوع ده‌یک (عُشر) ذکر شده است: ده‌یک برای لاویان، ده‌یک جشن، و هر سه سال یک بار ده‌یک برای نیازمندان. برخی تصور می‌کنند که تنها یک نوع ده‌یک وجود داشته که بخشی از آن برای جشن‌ها، و بخش دیگرِ آن هر سه سال یک بار برای نیازمندان مصرف می‌شده است. تصور دیگران بر آن است که ده‌یک جشن‌ها از $\frac{9}{10}$ باقی‌مانده پس از پرداختن ده‌یک لاویان، برداشته می‌شد.

دادن ده‌یک از مدت‌های مدید پیش از زمان موسی متداول بود. ابراهیم و یعقوب ده‌یک پرداختند. در میان یهودیان، دادن ده‌یک به خاطر حمایت از لاویان بود، و لاویان هم در دولتِ داخلی و هم در امور مذهبی خدمت می‌کردند (به اول تواریخ ۲۳ مراجعه کنید).

نوبرِ محصول: خدا نه تنها ده‌یک‌ها را از آن خود می‌دانست، بلکه پسران نخست‌زادهٔ همهٔ خانواده‌ها (که به جای آنان سبط لاوی را برگزیدند)، و نخست‌زاده‌های همهٔ گله‌ها و نوبرِ محصولات زمین را نیز. همچنین نوبر محصولات درو می‌بایست در عید فصح تقدیم می‌شد، و قبل از انجام این کار، نمی‌شد از محصول جدید استفاده کرد (لاویان ۲۳ : ۱۴). نوبر محصول یک باغ میوهٔ جوان (در سال چهارم) می‌بایست به خدا داده می‌شد، و پیش از آن نمی‌شد از هیچ یک از میوه‌های آن استفاده کرد. نتیجهٔ اخلاقی: در زندگی خود مکان اول را به خدا بدهید.

اعداد

۴۰ سال در بیابان
سفر اسرائیل بسوی سرزمین موعود

فهرست و تواریخ سفر

خروج از مصر: — روز ۱۵ ماه اول
عبور از دریای سرخ
در ماره (نقشهٔ ۲۵)، ایلیم، و صحرای سینا؛
شکایت مردم
بلدرچین و منّ — روز ۱۵ ماه دوم
در رفیدیم: آب از درون صخره؛
جنگ با عمالیق؛ یترون
در سینا: ده فرمان؛ عهد؛ — روز (؟) ماه سوم
کتاب شریعت؛ ۴۰ روز موسی در کوه
گوسالهٔ طلایی؛ دومین ۴۰ روز در کوه
بنای خیمه ؛ سرشماری — روز اول ماه دوم سال دوم
حرکت از سینا — روز بیستم ماه دوم سال دوم
حدود یکسال توقف در سینا
در تبعیره: آتش؛ بلدرچین‌ها؛ طاعون
در حضیروت: فتنهٔ مریم و هارون
در قادش‌برنیع: فرستادن جاسوس‌ها؛
اغتشاش قوم؛ شفاعت موسی؛
شکست خوردن قوم؛ توانین بیشتر؛
قورح: مرگ ۱۴۷۰۰ نفر؛ عصای هارون
۳۸ سال در بیابان‌های اطراف
در قادش‌برنیع برای بار دوم: — ماه اول سال چهلم
مرگ مریم؛ آب از صخره؛ گناه موسی
حرکت نهایی بسوی کنعان
منع عبور اسرائیل از جانب ادوم
در کوه حور: مرگ هارون — روز اول ماه پنجم سال چهلم
شکست کنعانیان بدست اسرائیل
جنوب کوه حور: مارها
شرق و شمال اطراف ادوم


اموری ها
اکوه نبو
عمونی ها
حبرون
موآبی ها
عمالیقی ها
ادومی ها
پترا
قادش برنیع
عربه
مدیانی ها
عصیون جابر
حضیروت
طبریه
کوه سینا

نقشه ۲۷

بسوی شمال و در طول مرز شرقی موآب

شکست دادن اموریان و باشان

اردو بر دشت موآب:

بلعام؛ گناه فغور؛

۲۴۰۰۰ نفر کشته؛ سرشماری؛

نابودی مدیانی‌ها؛

سکونت ۲/۵ سبط در شرق اردن؛

وداع موسی؛ مرگ او	روز اول ماه یازدهم سال چهلم
عبور قوم از اردن	روز دهم ماه اول سال چهل و یکم
برگزاری عید فصح؛ متوقف شدن منّ	روز چهاردهم ماه اول سال چهل و یکم

باب اول. سرشماری

طبق این سرشماری که در کوه سینا صورت گرفت، ۶۰۳٫۵۵۰ مرد بالای بیست سال، بجز لاویان (۴۵ - ۴۷) در قوم وجود داشت. در سرشماری دیگری که ۳۸ سال پس از آن صورت گرفت، رقم ۶۰۱٫۷۳۰ ثبت شده بود (به باب ۲۶ مراجعه کنید).

باب‌های ۲ و ۳ و ۴. سازماندهی اردو

همهٔ جزئیات، با دقتی نظامی ذکر شده بودند. این کار برای ادارهٔ چنان جمعیت عظیمی ضروری بود. ترتیب اسباط به گونهٔ زیر بود:

	نفتالی ۵۳۴۰۰ نفر	اشیر ۴۱۵۰۰ نفر	دان ۶۲۷۰۰	
یهودا ۷۴۶۰۰ نفر		مراری‌ها ۶۲۰۰		بنیامین ۳۵۴۰۰ نفر
یساکار ۵۴۴۰۰ نفر	موسی هارون	خیمه	جرشونیان ۷۵۰۰ نفر	منسی ۳۲۲۰۰ نفر
شرق ———	غرب	قهاتیان ۸۶۰۰ نفر		افرایم ۴۰۵۰۰ نفر
زبولون ۵۷۴۰۰ نفر				
	رؤبین ۴۶۵۰۰ نفر	شمعون ۵۹۳۰۰ نفر	جاد ۴۵۶۵۰ نفر	

هنگامی که اردو حرکت می‌کرد، یهودا و اسباط شرقی پیشرو بودند. در وسط، خیمه در پناه اسباط جنوبی و غربی قرار داشت؛ و اسباط شمالی عقب‌دار اردو بودند.

باب‌های ۵ و ۶. مجموعه‌ای از قوانین

دربارهٔ برصان، جبران خسارت، زنان مشکوک به زنا و نذرها. دعای برکت زیبا (۶: ۲۴ - ۲۶).

باب‌های ۷ و ۸ و ۹. مهیا شدن برای سفر

هدایای رؤسای اسباط، تخصیص خیمه، تقدیس لاویان، برگزاری فصح، ابر (۹: ۱۲ - ۲۵، به خروج ۱۳: ۲۱ مراجعه کنید).

باب‌های ۱۰ و ۱۱. حرکت به سوی سرزمین موعود

قوم، یک سال در کوه سینا ساکن بودند. سپس ابر حرکت کرد. شیپورهای نقره‌ای به صدا در آمد. یهودا حرکت را آغاز کرد و قوم به راه افتادند.

پس از سه روز در تبعیره، قوم شروع به شکایت کردند (۱۰: ۳۳؛ ۱۱: ۱ - ۳). این کار تخصّص آنها بود. خوب می‌دانستند چگونه شکایت کنند. خدا برایشان بلدرچین فرستاد، ولی آنها را به بلایی سخت مبتلا کرد.(به خروج ۱۶ مراجعه کنید).

باب ۱۲. فتنهٔ مریم و هارون

بیچاره مریم، پیش از اینکه ماجرا تمام شود آرزو کرد که ایکاش هرگز آن را شروع نکرده بود. موسی «بسیار حلیم» بود(۳). چه خصیصهٔ پسندیده‌ای در یکی از بزرگترین مردان اعصار! عیسی «حلیم» بود و فرمود «خوشابحال حلیمان» (متی ۵: ۵؛ ۱۱: ۲۹).

باب‌های ۱۳ و ۱۴. فرستادن دوازده جاسوس به کنعان

موسی در نظر داشت مستقیماً از سینا به کنعان برود. او به قادش در ۱۵۰ مایلی شمالِ سینا و ۵۰ مایلی جنوب بئرشبع، که در واقع مدخل جنوبی کنعان بود، رفت و می‌خواست فوراً وارد کنعان شود.

اما جاسوس‌ها با گزارش ناامید کننده‌ای بازگشتند و مردم از پیشروی امتناع ورزیدند و اگر به خاطر مداخلهٔ معجزه‌آسای خدا نبود، موسی را هم سنگسار می‌کردند. این نقطهٔ حیاتی سفر بود.

درست در مقابل سرزمینِ موعود، قوم به عقب بازگشتند، و این فرصت هرگز برای آنان تکرار نشد. از میان ۶۰۰،۰۰۰ مرد بالای بیست سال، کالیب و یوشع ، دو جاسوسی که می‌خواستند به پیش بروند، تنها کسانی بودند که به کنعان وارد شدند.

باب‌های ۱۵-۱۹ . قوانین مختلف . قورح

قورح که به موسی حسادت می‌ورزید، سعی کرد مقام رهبری را از موسی برباید، موسی مستقیماً به خدا متوسل شد. و خدا بلافاصله مسئله را حل کرد، زمین باز شد و یاغیان در آن فرو رفتند.

مشکلات موسی

مسلماً موسی مشکلات زیادی داشت. بمحض خروج از مصر، دردسر شروع شد. عمالیق فوراً و نیز یک سال بعد در قادش به آنها حمله کردند. ادومی‌ها، عمونی‌ها، اموری‌ها و مدیانی‌ها همه دست به دست هم دادند تا راه اسرائیل را به کنعان ببندند. و قومِ خودِ او که با معجزاتِ شگفت‌انگیز از مصر رهایی یافته و حفظ شده بودند، دائماً غر می‌زدند و شکایت می‌کردند و آشوب بپا می‌کردند. آنها شکایت کردن را در مصر شروع کردند، و بعد در دریای سرخ، ماره، بیابان سینا، رفیدیم، تبعیره، حضیروت و مریبا به آن ادامه دادند. و اکنون در قادش در برابر سرزمین موعود صریحاً از پیشروی امتناع می‌ورزند. این کار آنها، قلبِ موسی را شکست.

علاوه بر همهٔ این‌ها، حتی رهبران معتمدِ قوم هم برای او مشکلاتِ بی‌پایانی بوجود می‌آوردند. هارون در سینا گوسالهٔ طلایی را ساخت؛ مریم و هارون کوشیدند قدرت را از چنگِ او بیرون آورند(باب ۱۲). از ۱۲ جاسوس، ۱۰ نفرشان قوم را از ورود به کنعان دلسرد کردند. آنها می‌خواستند موسی را سنگسار کنند (۱۴: ۱۰؛ خروج ۱۷: ۴).

و آخر از همه اینکه موسی اجازه نداشت وارد سرزمین کنعان شود، در حالی که این رویای همهٔ زندگی او بود. جز بوسیلهٔ فیض معجزه‌آسایِ خدا، نمی‌توان فهمید که چگونه موسی توانسته این همه را تحمل کند. اما هنگامی که در کنارهٔ رود اردُن، خدا او را به سرزمین سماوی برد، آن موقع فهمید.

باب ۲۰ . حرکت نهایی به سوی کنعان

به نظر می‌رسد بین باب‌های ۱۹ و ۲۰، ۳۸ سال فاصله وجود دارد که فاصلهٔ زمانی میانِ اولین ورود آنها به قادش (۱۳: ۲۶) و حرکت نهایی آنها از قادش به سوی کنعان را می‌پوشاند. در باب ۳۳ فهرستی از اردوگاه‌های قوم داده شده که از مصر تا دشت موآب مجموعاً ۴۰ مورد بوده است. از اینها، ۱۸ مورد بین رِتمه و قادش بوده‌اند. ممکن است رِتمه نام دیگری برای قادش بوده باشد.

از عبارت «روزهای بسیار در قادش» (تثنیه ۱ : ۴۶)، و ذکر ۱۸ اردوگاه بین اولین و دومین ورود به قادش، چنین نتیجه می‌گیریم که احتمالاً قادش نوعی مرکز فرماندهی بوده و اردوگاههای دیگر را به هدایت خدا بر پا کرده‌اند. آنها مدتی در یک نقطه اقامت می‌کردند و گله‌هایشان در تپه‌ها و دره‌های اطراف به چرا می‌پرداختند، و سپس با علامتی از سوی خیمه به راه می‌افتادند.

گناه موسی که به قیمت محرومیت او از سرزمین موعود تمام شد، این بود که اعتبار و جلال معجزهٔ آب را به خدا نسبت نداد (۱۰ : ۱۲).

مریم و هارون و موسی هر سه در یک سال درگذشتند. مریم در سن ۱۳۰ سالگی در قادش (۱)، هارون در ۱۲۳ سالگی در کوه هور (۲۸)، و موسی در ۱۲۰ سالگی در کوه نبو (تثنیه ۳۲: ۵۰؛ ۳۴: ۱، ۵).

«به قومِ خود پیوست» (۲۴)، یکی از عبارات زیبای عهدعتیق دربارهٔ مرگ است که به پیوستن با محبوبان ورای قبر، اشاره دارد.

نکتهٔ باستان‌شناختی: قادش - برنیع (۲۰ : ۱؛ تثنیه ۱ : ۱۹) را امروزه عموماً با «عین کادیس»، یعنی واحه‌ای که «به گونه‌ای عجیب زیبا است» و دو چشمه از زیر یک صخره در آن جاری هستند، یکی می‌دانند. در کنار آن، چشمهٔ خشک شده‌ای قرار دارد. به تصور کوبرن، موسی احتمالاً صخرهٔ بالای این چشمهٔ خشک را با عصا زده باشد. او «دو بار» به صخره زد (اعداد ۲۰ : ۱۱)، و این دو چشمهٔ تازه، جاری شدند و امروزه نیز همچنان جریان دارند. (به «کشفیات اخیر در فلسطین» اثر کوبرن مراجعه کنید).

باب ۲۱. از قادش تا اردن

احتمالاً ائتلاف عمالیق و کنعانیان درست در شمال قادش، در نظر اسرائیل قوی‌تر از آن بوده که قوم بخواهد راه مستقیم به حبرون را برگزینند. در هر صورت، خدا نقشه‌های دیگری داشت.

آنها به جانب شرق به راه افتادند تا از میان سرزمین ادومیان در طول کنارهٔ شرقی دریای مرده پیش بروند. اما ادوم به آنها اجازهٔ عبور نداد.

پس موسی به سوی جنوب و زیر «عربه»، درهٔ متروکی که از دریای مرده تا دریای سرخ کشیده شده و «بیابانی وسیع و وحشتناک است»، بازگشت و راه طولانی و پیچ و خم دار خطرناک اطراف ادوم و موآب را برگزید و از آنجا در جهت شمال و در طول مرزهای عربستان تا باشان در شرق دریای جلیل پیش رفت، و پس از آن مسیر جنوب را به سمت دشت موآب در برابر اریحا در پیش گرفت. خدا به موسی فرمان داد که به ادومی‌ها، موآبی‌ها و عمونی‌ها آزاری نرساند، گرچه آنها سعی کردند اسرائیل را متوقف کنند.

مارهای آتشین (۶ - ۹)، تصویری تاریخی از انجیل. کسانی که دچار نیش مارها شده بودند به مار

برنجی نگاه می‌کردند و شفا می‌یافتند؛ به همانگونه نیز ما که دچار زخم گناه هستیم، با نگاه کردن به عیسی حیات می‌یابیم (یوحنا ۳ : ۱۴).

بعدها اسرائیلی‌ها، بُتی به شکل مار برنجی ساختند و آن را نَحُشتان نامیدند، و برای آن بخور می‌سوزاندند تا اینکه ۷۰۰ سال بعد، حزقیا آن را از میان برد (دوم پادشاهان ۱۸ : ۴).

جنگ جلعاد و باشان (۲۱ - ۳۵). اموری‌ها که به سوی شرق اردن عبور کرده بودند، به اسرائیل حمله کردند. موسی از حمله به اقوامی که از میان سرزمینشان رد می‌شد، خودداری کرده بود. اما حالا که اموری‌ها به او حمله کرده بودند، او هم جنگید و سرزمینشان را گرفت. پس از آن، باشان حمله کرد و موسی آنها را شکست داد، و منطقهٔ شرق اردن بدست او افتاد.

چگونه بیابان می‌توانست ۳ میلیون نفر را به مدت ۴۰ سال تأمین کند؟

باکمک معجزه آسای مستقیم خدا. معجزات، بقدری مداوم و حیرت آور بودند که مقصود آشکار ثبت آنها این است که اینها نمی‌توانستند بجز بدست خدا صورت گیرند. به کسانی که باور کردن این چیزها را دشوار می‌دانند، پاسخ می‌دهیم: برای برخی از ما باور کردن این معجزات دقیقاً به همانگونه که ثبت شده‌اند، راحت‌تر است از باورکردن نظریه‌های عجیب و خیالبافانه‌ای که برای بی‌اعتبار ساختن آنها اختراع شده است. این معجزات با کلّ داستان کتاب‌مقدس، همخوانی دارند. اعداد ثبت شده شاید تعبیر غلطی از متن بوده‌اند. شاید مقصود از «هزاران»، «گروههای قبیله‌ای» بوده‌اند. اگر چنین باشد، می‌توان مجموع اعداد را تا حدّ زیادی کاهش داد، بدون اینکه به متن غرض ورزی کنیم.

هدف معجزات بیابان را می‌توان اینگونه برشمرد:

۱ - حفظ قوم. در نقشهٔ خدا یک قوم مسیحایی برگزیده شده بود تا راه را برای آمدن ماشیح (مسیح)، هموار سازد.

۲ - بوجود آوردن ایمان به خدای واحد حقیقی، در قومی که در بت‌پرستی مصر پرورش یافته بودّ؛ و تا برای آینده، نمونه‌ای باشد از اینکه در تمام جنبه‌های زندگی می‌توان به خدا اعتماد کرد.

۳ - تأثیر بر ملل اطراف، بخصوص کنعانی‌ها، تا بفهمند که حرکت اسرائیل بسوی کنعان از جانب خدا بوده و اینکه سر و کار آنها با خدا است.

درکنار معجزات مختلف، مهاجرت دادن یک قوم عظیم از سرزمینی به سرزمین دیگر و حفظ آن به مدت ۴۰ سال در بیابان، بخودی خود یکی از حیرت آورترین معجزات همهٔ اعصار بود.

نکتهٔ *باستانشناختی:* مسیر اسرائیل. حفاری‌های اخیر ویرانه‌های صدها شهر حصاردار را نشان می‌دهد که روزگاری تپه‌های موآب، عمون و جلعاد را پوشانده بودند، و حاکی از جمعیت متراکم و اقوام قدرتمند زمان موسی است.

باب‌های ۲۲ - ۲۵. بلعام

نبوت‌های بلعام عبارت بود از پیشگویی قابل توجه درمورد نقش اسرائیل در تاریخ، بواسطهٔ «ستاره»ای که از یعقوب طلوع خواهد کرد، بود (۲۴ : ۱۷). گرچه خدا بلعام را برای بیان نبوت درست بکار برد، ولی بلعام بخاطر پول، برانگیزانندهٔ گناه شرم آور اسرائیل با زنان موآبی و مدیانی بود، که به سبب آن خود او کشته شد و ۲۴۰۰۰ نفر اسرائیلی از میان رفتند (۳۱ : ۸، ۱۶ ؛ ۲۵ : ۹). و نام بلعام به ضرب المثلی تبدیل شد (دوم پطرس ۲:۱۵؛ یهودا ۱۱؛ مکاشفه ۲:۱۴).



نقشه ۲۸ - سفر به کنعان

باب ۲۶. سرشماری دوم

زندگی در بیابان باید بسیار دشوار بوده باشد، چرا که از ۶۰۰،۰۰۰ مرد بالای بیست سال در سرشماری اول (باب ۱)، تنها ۲ نفر بالای ۶۰ سال زنده ماندند. نسل جوانتر که به زندگی صحرا خو گرفته و مقاوم شده بودند، بسیار متفاوت از پدرانشان بودند که بردگان تازه آزاد شده از عیش و نوش مصر بودند.

نام کتاب «اعداد» از این سرشماری‌ها گرفته شده است.

باب‌های ۲۷ - ۳۶. قوانین و وقایع مختلف

دختران بدون برادر (۲۷)، عیدها و قربانی‌ها (۲۸ و ۲۹)، نذرها (۳۰)، قتل عام مدیانی‌ها (۳۱)، سکونت دو سبط و نیم در شرق اردن (۳۲)، تاریخچهٔ مختصر ۴۰ سال (۳۳)، دستورهایی برای تقسیم زمین (۳۴؛ به یوشع مراجعه کنید)، شهرهای لاویان (۳۵؛ به یوشع ۲۱ مراجعه کنید)، دختران بدون برادر (۳۶، و نیز ۲۷).

تقویم یهودی

یک سال مقدس و یک سال ملّی وجود داشت. سال مقدس در بهار، و سال ملّی در پاییز آغاز می‌شد. هفتمین ماه مقدس، اولین ماه ملّی بود. سال به ۱۲ ماه قمری تقسیم شده بود و در هر ۱۹ سال ۷

بار ماه سیزدهم نیز داشت.

روز «طبیعی» از طلوع تا غروب خورشید بود. شب طبیعی از غروب تا طلوع خورشید بود. روز «رسمی» از غروب تا غروب روز دیگر بود.

شمارش ساعتها از ۶ صبح و ۶ عصر آغاز می‌شد. پاس اول در شب از ۶ تا ۹، پاس دوم از ۹ تا ۱۲، پاس سوم از ۱۲ تا ۳، و پاس چهارم از ۳ تا ۶ بود.

ماه	نام	حدوداً معادل با	عیدها
اول	اَبیب یا نیسان	(فروردین) آوریل	فصح
دوم	زیو یا ایار	(اردیبهشت) مه	
سوم	سیوان	(خرداد) ژوئن	پنطیکاست
چهارم	تموز	(تیر) ژوئیه	
پنجم	آب	(مرداد) اوت	
ششم	الول	(شهریور) سپتامبر	
هفتم	اِتانیم یا تیشری	(مهر) اکتبر	خیمه‌ها
هشتم	بول یا حشوان	(آبان) نوامبر	
نهم	کیسلو	(آذر) دسامبر	وقف
دهم	طبت	(دی) ژانویه	
یازدهم	شواط	(بهمن) فوریه	
دوازدهم	ادار	(اسفند) مارس	پوریم

عید وقف بعدها و در دورهٔ مکابیان بنیاد نهاده شد، و عید پوریم در زمان استر.

معجزات

کتاب‌مقدس، کلام خدا است. یک جزء لاینفک آن «معجزه» است تا نشان دهد که کلام خدا است. بجز بوسیلهٔ معجزات چگونه می توانستیم بدانیم که کتاب‌مقدس مکاشفهٔ خدا است؟ اگر معجزه‌ای نبود، نشانه‌ای از الوهیت دیده نمی‌شد.

در عین حال که معجزات یکی از ویژگیهای شاخص کتاب‌مقدس هستند، ولی در همهٔ قسمت‌های آن به وفور دیده نمی‌شوند. معجزات کتاب‌مقدس را، صرفنظر از نبوت‌ها و انجام آنها، بخصوص در چهار دورهٔ مهم می‌توان یافت:

تشکیل قوم: موسی و یوشع ۱۴۰۰ ق.م.
بحران ستیز با بت پرستی: ایلیا و الیشع ۸۵۰ ق.م.
اسارت، که بت پرستی در آن حاکم بود: دانیال ۶۰۰ ق.م.
ظهور مسیحیت: عیسی و رسولان

معجزات موسی

بجز عیسی، هیچ انسان دیگری واسط اینهمه تجلّی‌های شگفت‌انگیز قدرت الهی نبود؛ است:
بلایای مصر، خشک شدن آبهای دریای سرخ، شیرین کردن آب در مارّه، فرستادن بلدرچین‌ها در بیابان سینا و تبعیره، فرستادن روزانهٔ منّ به مدت ۴۰ سال، بیرون آوردن آب از صخره در رفیدیم و مریبا، صحنه‌ها و تحولات عظیم کوه سینا، صدای خدا از کوه، ده فرمان نوشته شده بر سنگ بوسیلهٔ انگشت خدا، درخشش چهرهٔ موسی، صحبت رو در روی موسی با خدا، ابتلای مریم به برص و شفا یافتن از آن، فرو رفتن قورح و فتنه انگیزان در زمین، بلاهای تنبیه‌آمیز در تبعیره و قادش و فغور، شکوفه‌آوردنِ عصای هارون، شفا یافتن مردم بوسیلهٔ مار برنجین، حرف‌زدن خرِ بلعام، نبوت‌های عجیب بلعام، هدایت قوم اسرائیل به مدت چهل سال بوسیلهٔ یک ابر مافوقِ طبیعی، کهنه و پاره نشدن لباسها و ورم نکردن پاهای مردم.

اگر به واسطهٔ کمک معجزه‌آسای مستقیم خدا نبود، موسی نمی‌توانست اسرائیل را از مصر رهایی بخشد، و ۴۰ سال در بیابان حفظ کند. این امتیاز عالی، همچون مورد پولس، با رنج و عذابی باورنکردنی همراه بود.

تثنیه

آخرین سخنان موسی
بازگویی تاریخ
تکرار قوانین اصلی
اخطارهای شدید

این کتاب شامل مطالب زیر است:

پیشگویی مبعوث کردن یک نبی مثل موسی (۱۸: ۱۵ - ۱۹).

فرمانی که مسیح آن را حکم اعظم نامید (۶: ۴).

سخنانی که مسیح آنها را برای وسوسه کننده نقل کرد (۶: ۱۳، ۱۶ ؛ ۸: ۳).

واژهٔ «تثنیه» در اینجا به معنی «قانون دوم» یا «تکرار قانون» است. در کتاب‌های خروج، لاویان و اعداد، قوانین به کرات اعلام شده بودند. اکنون که سرگردانی‌ها به پایان رسیده بود و قوم در آستانهٔ ورود به کنعان بود، این قوانین تکرار می‌شدند و با پیش‌بینی و کارآیی برای زندگی مستقر، بسط می‌یافتند.

برخی از متون این کتاب به لحاظِ بلاغت و شیوایی، در بین آثار ادبی جهان بی‌نظیرند.

باب‌های ۱، ۲، ۳. از سینا تا اردن

بازنگری و مختصری از کتاب اعداد بابهای ۱-۳۳. پس از به کمال رسیدن یکی از باشکوه‌ترین و بی‌باکترین اعمالِ همهٔ اعصار، آخرین تقاضایِ موسی از خدا برای عبور از اردن، رد شد (۳:۲۳-۲۸)، چرا که خدا چیز بهتری در دنیایی بهتر برای او درنظر داشت.

باب‌های ۴، ۵. چسبیدن به کلام خدا

این دو باب شامل نصیحت‌های صمیمانهٔ موسی برای اطاعت از فرمان‌های خدا، تعلیم مستمر آنها به فرزندان و اجتناب از بُت‌پرستی هستند؛ و مکرراً یادآوری شده که امنیت و خوشبختیِ قوم به وفاداری و اطاعتشان از خدا بستگی دارد.

ده فرمان (باب ۵)، در خروج ۲۰ نیز ذکر شده‌اند.

باب ۶. حکم اعظم

«یهوه خدای خوَد را به تمامی جان و تمامی قوتِ خود محبت نما» (۵). این حکم بارها و بارها

تکرار شده (۱۰ : ۱۲؛ ۱۱ : ۱، ۱۳، ۲۲). عیسی باز برآن تأکید کرد (متی ۲۲ : ۳۷)، و در تعالیم خود جای اول را به آن داد.

برای زنده نگاه‌داشتنِ افکار خدا در میان قوم، تنها آموزش عمومی کافی نبود، بلکه مردم می‌بایست در خانه هم دایماً آنها را تعلیم دهند (۶ - ۹). از آنجا که کتابها بسیار کم و پراکنده بودند، مردم موظف بودند برخی قسمت‌های مهم شریعت را بر آستانه‌های درِ خانه‌ها بنویسند، و نیز آنها را بر بازوها و پیشانی خود ببندند و دایماً دربارهٔ آنها صحبت کنند.

باب ۷. امر به نابود کردن کنعانی‌ها و بتها

عهد بستن یا ازدواج باکنعانی‌ها ممنوع بود. این کار برای حفظِ اسرائیل از بت‌پرستی و اعمال پلید آن ضروری بود.

باب ۸. بازگویی عجایب بیابان

آنها به مدت ۴۰ سال در بیابان «آزموده» شده و از منّ سیر شده بودند؛ «لباسشان مندرس نشده و پایشان آماس نکرده بود»، تا بیاموزند که به خدا اعتماد کنند و مطابق کلام او زندگی کنند(۲ - ۵).

باب‌های ۹ و ۱۰. تمرد دایمی اسرائیل

سه مرتبه به اسرائیل یادآوری شده که کارهای شگفت‌انگیز خدا برای آنها «به خاطر عدالت آنها نبوده» (۹ : ۴ و۵ و۶). آنها همواره قومی سرکش و کله‌شق بودند.

باب ۱۱. برکاتِ اطاعت

یک باب مهم. موضوع این باب نیز همچون باب‌های ۶ و ۲۸، درخواست وقف به کلام خدا و اطاعت از فرمان‌های او به عنوان اساس سعادت ملی است، و شامل وعده‌های شگفت‌آور و اخطارهای تهدیدآمیز است.

باب‌های ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵. احکام مختلف

نابود کردن همهٔ بت‌ها. موسی که در مرکز بت‌پرستیِ مصر پرورش یافته بود، و در تمام عمر خود در میان اقوام بت‌پرست زیسته بود، هرگز با بت‌پرستی سازش نکرد؛ و همان طور که همواره هشدار

داده بود، بت‌پرستی موجب ویرانی قوم بود.

«شادی»: توجه کنید که این واژه چندین بار تکرار شده (۱۲ : ۷، ۱۲، ۱۸؛ ۱۴ : ۲۶؛ ۲۸ : ۴۷). این از عبارات محبوب مزامیر و رسالات است.

حیوانات پاک و ناپاک (۴ : ۱ - ۲۱، و نیز لاویان ۱۱). عشرها (۱۴ : ۲۲ - ۲۹، و نیز لاویان ۲۷). سال سبت (۱۵ : ۱ - ۱۱، و نیز لاویان ۲۵). بردگی (۱۵ : ۱۲ - ۱۸، و نیز لاویان ۱۹). نوبر محصول (۱۵ : ۱۹ - ۲۳، و نیز لاویان ۲۷).

باب ۱۶ . بجا آوردن عیدها

همهٔ افراد مذکّر، موظف بودند سالی سه مرتبه یعنی در عیدهای فصح، پنطیکاست و خیمه‌ها، در حضور خدا حاضر شوند. علاوه بر اینها، عید شیپورها و روز کفاره نیز وجود داشت. هدف از این اعیاد این بود که فکر خدا را در ذهن مردم زنده نگهدارند و اتحاد ملی را ارتقاء بخشند.

عید فصح که عید نان بدون خمیر مایه نیز نامیده می‌شد، در بهار و روز پانزدهم ماه اول جشن گرفته می‌شد و ۷ روز طول می‌کشید و یادآور رهایی قوم از مصر بود.

عید پنطیکاست که عید هفته‌ها، یا عید محصول یا عید نوبرها نامیده می‌شد، ۵۰ روز پس از عید فصح، و به مدت یک روز جشن گرفته می‌شد.

عید خیمه‌ها یا عید جمع را، در روز پانزدهم ماه هفتم، یعنی ۵ روز پس از روز کفاره، به مدت ۷ روز جشن می‌گرفتند.

با عید شیپورها در روز اول ماه هفتم، سال ملّی آغاز می‌شد (به اعداد ۲۸ مراجعه کنید).

روز کفاره، روز دهم ماه هفتم بود (به لاویان ۱۶ مراجعه کنید).

باب ۱۷ . پیشگویی انتصاب پادشاه

در اینجا خدا انتصاب پادشاه را با چند راهنمایی و چند هشدار پیشگویی می‌کند (۱۴ - ۲۰). حکومت پادشاه حدود ۴۰۰ سال بعد برقرار شد (به اول سموئیل باب ۸ مراجعه کنید). سموئیل به مردم گفت که با درخواست خود برای داشتن پادشاه، خدا را رد می‌کنند. این دو مورد را نمی‌توان یک تناقض به حساب آورد. این واقعیت که خدا از پیش می‌دانست که قوم پادشاه خواهند خواست، به این مفهوم نیست که خدا بر عمل آنان صحّه می‌گذاشت. بلکه تنها به این مفهوم است که از پیش بر این واقعیت عالِم بوده و می‌خواست تا در این امر با وی مشورت شود. مردم با رد کردن نوع حکومتی که خدا به آنان داده بود، خود خدا را رد کرده بودند. به حکم مربوط به پادشاهان که باید خوانندگان همیشگی کلام خدا باشند توجه کنید (۱۸ - ۲۰). چه توصیهٔ مناسبی برای حاکمان کنونی! همچنین به این نکته توجه کنید که پادشاهان بلافاصله شروع به انجام اعمالی نمودند که خدا منع کرده بود. برای

مثال برای خود همسران بسیار اختیار کردند و اسبان و طلای فراوان به مالکیت خود درآوردند (اول سموئیل ۱۶ و ۱۷؛ اول پادشاهان ۱۰ : ۱۴ - ۲۹؛ ۱۱ : ۱ - ۱۳).

باب ۱۸ . نبی شبیه موسی

این پیشگویی (۱۵ - ۱۹) عمدتاً ممکن است اشاره‌ای ثانویه به توالی انبیاء داشته باشد، به این معنی که گروهی از انبیاء یکی پس از دیگری قرار بود برای موقعیت‌های اضطراری در تاریخ اسرائیل برخیزند. اما لحن این پیشگویی بی‌گمان مستقیماً متوجه یک شخصیت برجسته بود: «ماشیح» - مسیح موعود. این مورد، یکی از روشن‌ترین پیشگویی‌های عهد عتیق در مورد عیسی مسیح است. عیسی خود نیز بر این امر واقف بود (یوحنا ۵ : ۴۶) و پطرس نیز (اعمال ۳ : ۲۲).

قوم یهود به دست خدا و بعنوان وسیله‌ای که روزی همهٔ ملتها از آن برکت خواهند یافت، بنیان نهاده شد. در اینجا به عبارتی صریح برمی‌خوریم که بر طبق آن، نظامی که در قوم یهود در حال شکل گیری بود، همان نبود که قرار بود وسیلهٔ برکت همهٔ ملتها شود؛ بلکه این نظام می‌بایست توسط نظام دیگری جایگزین شود که خود قرار بود توسط نبی دیگری برقرار شود، و در برگیرندهٔ پیغام خدا برای همهٔ ملتها باشد. به عبارت دیگر، یهودیت می‌بایست جای خود را به مسیحیت بدهد.

باب ۱۹ . شهرهای ملجاء

این شهرها برای محافظت از افرادی که مرتکب قتل غیر عمد شده بودند، تعیین شده بودند. پیش از این، موسی سه شهر را در شرق اردن به عنوان شهرهای ملجاء تعیین کرده بود که عبارت بودند از باصر، راموت و جولان (۴ : ۴۱ - ۴۳). بعدها یوشع، سه شهر را نیز در غرب اردن برای این امر منظور کرد که عبارت بودند از قادش، شکیم و حبرون. همهٔ این ۶ شهر جزو ۴۸ شهر لاویان بودند (اعداد ۶:۳۵).

باب ۲۰ . قوانین جنگ

افرادی که خانهٔ جدیدی بنا کرده بودند، یا تاکستان جدیدی غرس کرده بودند یا اینکه به تازگی ازدواج کرده بودند و یا کسانی که بی‌دل و جرأت بودند از خدمت سربازی معاف می‌شدند. قوانین دیگر عبارت بودند از اینکه کنعانیان باید نابود شوند ولی درختان میوه باید از انهدام مصون باشند.

باب ۲۱ . قوانین مختلف

این بابها شامل قوانینی پیرامون موارد ذیل هستند: قتل توسط قاتل ناشناس، زنان برده‌ای که ازدواج کرده بودند، فرزندان حاصل از چند همسری، فرزندان سرکش، مجازات اعدام، حیوانات سرگردان، اشیاء گم شده، ضرورت تفاوت لباس مردان و زنان، آزاد کردن پرندگان، ضرورت داشتن نرده برای بام خانه‌ها، نحوهٔ کشاورزی و پوشیدن لباس، فحشاء، زنا، تجاوز، خواجه‌ها، حرام زاده‌ها، عمونیان، موآبیان، ادومیان، نظافت در اردوگاه، نحوهٔ رفتار با بردگان پناهنده، فاحشه‌ها، لواط کاران، رباخواری، نذر، طلاق، ازدواج، عهد، آدم ربایی، جذام، دستمزد، عدالت برای فقرا، خوشه چینی، محدودیت شلاّق به حداکثر ۴۰ ضربه، ازدواج مرد با زن برادر متوفای خود، مداخله در منازعات، دستکاری کردن ترازوها و وزنه‌ها، عمالیق، نوبر محصولات و ده‌یک.

باب ۲۷ . لزوم ثبت شریعت بر کوه عیبال

یوشع، این کار را انجام داد (یوشع ۸: ۳۰ - ۳۲). در آن دوران که کتاب نایاب بود، رسم بر این بود که قوانین را بر الواح سنگی ثبت کنند و در شهرهای مختلف بپاکنند تا مردم از آنها آگاه شوند. این کار در مصر و بابل انجام می‌شد، برای مثال می‌شود به قانون حمورابی اشاره کرد. موسی به اسرائیل فرمان داد که این کار را به محض ورود به کنعان انجام دهند. این الواح سنگی می‌بایست گچ مالی می‌شدند، سپس قوانین «به خط روشن» بر آن نوشته می‌شد.

باب ۲۸ . نبوت مهم دربارهٔ یهودیان

یک باب شگفت انگیز. طرح کلی همهٔ تاریخ آیندهٔ قوم یهود داده شده است. اسارت بابل و نابودی بدست رومیان، بوضوح به تصویر کشیده شده است. «عقاب» (۴۹) نشان ارتش روم بود. در هر دو مرتبهٔ محاصرهٔ اورشلیم بدست بابلیان و رومیان، مردم فرزندان خود را می‌خوردند (۵۳ - ۵۷). پراکندگی، سرگردانی‌ها، جفاهای بلاانقطاع یهودیان، دل شکستگی و عذاب روحی آنها حتی تا عصر حاضر نیز، در این باب پیشگویی شده است. باب بیست و هشتم کتاب تثنیه درکنار تاریخ قوم یهود، یکی از حیرت انگیزترین و مسلّم‌ترین شواهدی است که به الهام الهی کتاب‌مقدس گواهی می‌دهد. وگرنه، چه توضیحی برای آن می‌توان یافت.

باب ۲۹ و ۳۰. عهد و اخطارهای نهایی

آخرین کلام موسی، در حالی که پیامدهای هولناک ارتداد را پیش بینی می‌کرد، این است: پیروی خدا، طریق حیات است؛ و پیروی بتها، مرگ مسلّم.

باب ۳۱. موسی شریعت را در کتاب نوشت

۴۰ سال پیش از این، موسی کلام خدا را در کتابی نگاشته بود (خروج ۱۷ : ۱۴ ؛ ۲۴ : ۴ و ۷). او خاطرات سفرهای خود را نوشته بود (اعداد ۳۳ : ۲). اکنون که کتاب او پایان یافته بود، آن را به کاهنان و لاویان داد تا دایماً برای مردم بخوانند. تعلیم مداوم کلام مکتوب خدا به مردم، مطمئن‌ترین و مؤثرترین شیوهٔ مقابله با فساد مذهبی آنان است. هنگامی که اسرائیل به کلام خدا گوش فرا می‌دادند، کامیاب می‌شدند. و هنگامی که آن را نادیده می‌گرفتند، گرفتار ناملایمات می‌شدند.

خواندن کتاب خدا به اصلاحات بزرگ یوشیا منتهی شد (دوم پادشاهان ۲۳). همین مطلب برای عزرا (نحمیا ۸) و لوتر تکرار شد. کتابهای عهد جدید نوشته شدند تا در کلیساها خوانده شوند (اول تسالونیکیان ۵ : ۲۷ ؛ کولسیان ۴ : ۱۶). کلام خدا قدرت خداست در قلب انسان.

نکتهٔ باستان شناختی

شریعت، ریشه‌های تاریخی فراوان داشت:

الف – بسیاری از اشیاء بت‌پرستان مورد استفادهٔ عام بود. خیمه و صندوق عهد، در بسیاری از جزئیاتشان سابقه‌ای مصری دارند. الواح رأس شمراء نیز دارای جزئیات مشابهی هستند.

ب – بسیاری از آیین‌ها از قبل انجام می‌شد، که قربانی حیوانات از آن جمله است. قربانی‌های جرم، سلامتی، تشکر و جنبانیدنی، نوبر محصولات، نان فطیر و غیره، همگی در الواح رأس شمراء به چشم می‌خورند که نمی‌توان آنها را تقلیدی از مراسم موسی به حساب آورد. بلکه بعکس، این موارد دال بر یک منشأ مشترک هستند (با آفرینش و الواح طوفان مقایسه کنید).

ج – بسیاری از قوانین اجتماعی، همانند قوانین حمورابی و هیتی‌ها هستند.

به این ترتیب، بخش زیادی از شریعت به دورهٔ پیش از موسی تعلق دارد، درست همچنان که قسمت مهمی از دعای ربانی متعلق به دوران پیش از مسیحیت است. هیچکدام را نمی‌توان به معنی دقیق کلمه اصیل‌تر بحساب آورد.

اما:

الف – قانون موسی ترتیبی است که از جانب خدا برای یک حکومت الهی تأیید شده است.

ب – قانون موسی، در کیفرشناسی خود انسانی‌تر است.

ج – قانون موسی، فاقد هر گونه کفر و بی‌دینی قوانین قبلی است (برای مثال، قوانین مربوط به «جوشاندن کودک در شیر مادرش»).

د – قانون موسی ارزش والاتری برای زندگی انسان قایل است و همه را متوجه خدا، محبت او و محبت دیگران می‌کند.

باب ۳۲. سرود موسی

موسی پس از به پایان رساندن «نوشتن کتاب»، سرودی ساخت تا مردم آن را بسرایند. او در سرودی از رهایی از مصر تجلیل کرده بود (خروج ۱۵). و سرود دیگری نوشته است که به نام مزمور ۹۰ شناخته می‌شود. چنین سرودها تأثیر فراموش نشدنی بر قلوب مردم برجای می‌گذارند. کلیسا، از بدو تولد تاکنون، همین وسیلهٔ بیان آهنگین را برای تداوم بخشیدن وگسترش ملکوت خدا بکار برده است.

باب ۳۳. برکت‌های موسی

در این برکت‌ها، که شبیه برکات یعقوب برای پسران خود است (پیدایش ۴۹)، موسی اسباط را بنام می‌خواند و در مورد هر یک پیشگویی می‌کند.

باب ۳۴. مرگ موسی

موسی در سن ۱۲۰ سالگی، در حالی که نه چشمش تار گردیده بود و نه توّتش کم شده بود، به قلهٔ کوه فِسجَه برآمد و سرزمین موعود را مشاهده کرد، سرزمینی که آرزو داشت وارد آن شود. و خدا به آرامی او را به سرزمین بهتر فرا خواند. در لحظه‌ای، روح موسی از پرده‌گذشت و او در خانه با خدا بود. خدا جسم او را مدفون کرد. احدی قبر او را تا امروز ندانسته است. این باعث شد که کسی نتواند قبر او را زیارتگاه بسازد و همچون بُت او را بپرستد.

کوه نبو

این کوه مرتفع ترین قلهٔ کوه فسجه، در ۸ مایلی شرق دهانهٔ رود اردن است. و این نقطهٔ پایان سفر زمینی موسی است. از قلهٔ آن می‌شد بلندی‌های یهودیه و جلیل، وکوه کرمل را دید، که ۵۰۰ سال بعد در آن ایلیا از آسمان آتش بارانید، و از آن به کوه سینا رفت، یعنی جایی که موسی شریعت را داده بود و سپس به کوه فسجه رفت، یعنی جایی که موسی مرده بود، گویی می‌خواست به هنگام مرگ با موسی باشد. و سپس، از جایی که موسی مرّده بود، فرشتگان پایین آمدند و ایلیا را بردند تا در جلال به موسی بپیوندد.

در تبدیل هیئت عیسی

در روزهای صاف می‌توان از قلهٔ کوه فسجه، قلهٔ از برف پوشیده شدهٔ کوه حرمون را در سمت

شمال دید که در آن عیسی تبدیل هیئت یافت؛ همان جایی که موسی و ایلیا دو نمایندهٔ شریعت و انبیا، در حال صحبت با عیسی مشاهده شدند. آنان دربارهٔ کاری صحبت می‌کردند که شریعت و انبیاء راه را برای آن هموار کرده بودند. و در آنجا موسی در این اعلام آسمانی شرکت جست که زمان آن فرا رسیده که حاکمیتی را که او آغاز کرده بود، جای خود را به اقتدار نبی بزرگتری بدهد که از پیش دربارهٔ او سخن گفته بود: تا از آن پس دیگر خبری از تندرهای کوه سینا نباشد، بلکه «صداهای آرام عیسی»، کوه سینا، کوه فسجه، کوه حرمون، موسی، ایلیا، عیسی.

موسی

در اینجا نخستین بخش از بخشهای چهارگانهٔ عهد عتیق (که خود تقریباً به اندازهٔ همهٔ عهد جدید است)، که تماماً بدست یک نفر یعنی موسی نوشته شده، به پایان می‌رسد. موسی چه شخصیتی داشته! چقدر به خدا نزدیک بوده! چه کارهایی کرده! چه انسان نیکوکاری برای بشریت بوده! ۴۰ سال در قصر فرعون زیست، ۴۰ سال پناهندهٔ مدیان بود، و ۴۰ سال رهبری اسرائیل را در بیابان بعهده داشت. قومی با جمعیت حدود ۳ میلیون نفر را از بردگی آزاد کرد، آنها را از سرزمینی به سرزمین دیگر برد، برای آنها نظامی از قوانین را سازمان داد که خود سرمنشاء بخش بزرگی از تمدن جهان بوده است.

نظر وینستون چرچیل دربارهٔ موسی

«ما با استهزاء همهٔ آن داستانهای ساخته و پرداخته را که بر مبنای آنها موسی تنها شخصیتی افسانه‌ای بوده که کاهنان و مردم احکام اساسی اجتماعی، اخلاقی و مذهبی خود را به او نسبت می‌دهند، مردود می‌شماریم. ما اعتقاد داریم که عملی‌ترین دیدگاه، و جدیدترین و عقلانی‌ترین عقاید، اگر حکایت کتاب‌مقدس را دقیقاً بپذیرند، از آن ارضاء خواهند شد. می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که همهٔ این وقایع درست همچنان که در کتاب‌مقدس ثبت شده‌اند، بوقوع پیوسته‌اند. ما معتقدیم که این وقایع برای مردمی رخ دادند که چندان از ما متفاوت نبودند و اینکه برداشتهای آن مردم دقیقاً ثبت شدند و در طول قرنها با دقتی بسیار بیشتر از خیلی از گزارشهای تلگراف شدهٔ امروز ما، به دستمان رسیدند. طبق سخنان یکی از آثار فراموش شدهٔ آقای گلدستون، ما با اعتماد بر «صخرهٔ شکست ناپذیر کتاب‌مقدس» آرامی می‌یابیم. بگذاریم مردان علم و دانش، بر معلومات خود بیفزایند و در تحقیقات خود همهٔ جزئیات گزارشهایی را که از آن دوران تاریک حفظ شده، بکاوند. کوشش‌های آنان باعث تقویت سادگی فراوان و دقت اساسی این واقعیات ثبت شده خواهد بود که تا به امروز طریق انسان را روشن کرده‌اند.»

یوشع

تسخیر کنعان
عبور از رود اردن
سقوط اریحا
پیروزی بر کنعانیان
متوقف کردن گردش خورشید
استقرار اسباط در سرزمین کنعان

یوشع، مرد خدا

یوشع از سبط افرایم بود (اعداد ۱۳ : ۸). تلفظ یونانی نام او «عیسی» بود.

به لحاظ اینکه یوشع قوم خود را به سرزمین موعود رهبری کرد، می‌توان او را نمونه‌ای از «جانشین بزرگش» تلقی کرد که قوم خود را به سرزمین موعود آسمان هدایت می‌کند.

یوشع یکی از همراهان موسی در طول ۴۰ سال سرگردانی بیابان بود. در کوه با موسی بود (خروج ۲۴ : ۱۳). یکی از دوازده جاسوسی بود که به کنعان رفت (اعداد ۱۳ : ۸ و ۱۶). به گفتهٔ یوسفوس هنگامی که یوشع جانشین موسی شد، ۸۵ سال داشت. تصور بر این است که ۶ سال مشغول فتح سرزمین بوده، و باقی عمرش را در مستقر کردن و حکومت بر ۱۲ سبط سپری کرده؛ و دورهٔ حکومتش بر اسرائیل جمعاً حدود ۲۵ سال بوده است. در ۱۱۰ سالگی درگذشت و در تمنه - سارح در افرایم به خاک سپرده شد. او جنگجوی بزرگی بود، نیروهای خود را سازماندهی کرد و جاسوسانی فرستاد، ولی دعا می‌کرد و به خدا اعتماد داشت.

نکتهٔ *باستانشناختی:* نام یوشع. در الواح آمارنا، که در آن زمان از فلسطین به فرعون مصر و دربارهٔ شکست پادشاه «بِلاّ» نوشته شده بودند، این کلمات به چشم می‌خورند: «از بنیامین بپرس. از تادوا بپرس. از یوشع بپرس.»

باب ۱. کتاب

یک باب مهم. اسرائیل کتابی داشت. آن فقط قسمتی از کلام خدایی بود که امروزه در دست ما است. ولی چقدر مهم است! هشدار جدی خدا به یوشع، در آستانهٔ انجام کاری بسیار بزرگ، این بود که در حفظ کلمات کتاب بسیار مواظب باشد. یوشع به خدا گوش فرا داد، و خدا او را با موقعیت‌های چشمگیر مفتخر ساخت. چه درس خوبی برای رهبران کلیسا!

باب ۲. دو جاسوس و راحاب

راحاب دربارهٔ معجزاتی که بخاطر اسرائیل صورت گرفته بودند، شنیده بود و متقاعد شده بود که خدای اسرائیل خدای حقیقی است (۱۰ و ۱۱). و هنگامی که با جاسوس‌ها ملاقات کرد، به قیمت جان خود، تصمیم گرفت که به اسرائیل و خدایشان ملحق شود.

شاید او به آن بدی که ما امروزه از کلمهٔ «فاحشه» استنباط می‌کنیم، نبوده باشد. او در میان مردمی فاقد اخلاقیات زندگی می‌کرد. کاهنه‌های مذهب کنعانی، فاحشه بودند. شغل او در میان مردم خودش شغلی آبرومندانه تلقی می‌شد، و نه شرم آور چنانکه امروزه تصور می‌شود.

راحاب با مردی اسرائیلی بنام شلمون ازدواج کرد (متی ۱ : ۵). کالیب پسری داشت بنام سلما (اول تواریخ ۲ : ۵۱)، که ممکن است همان شلمون بوده باشد. اگر چنین بوده باشد، راحب وارد یکی از خانواده‌های مهم اسرائیل شده بود. به این ترتیب، او جدهٔ بوعز، داود و مسیح شد. نام او در میان قهرمانان ایمان ثبت شده است (عبرانیان ۱۱ : ۳۱).

نکتهٔ باستانشناختی: خانهٔ راحاب بر دیوار (۲ : ۱۵). در اریحا مردم بر روی دیوار هم خانه می‌ساختند.

باب ۳. عبور قوم از رود اردن

هنگامی که صندوق عهد خداوند به کنارهٔ رودخانه قرار گرفت، آب رودخانه در شهر آدم بصورت توده‌ای بلند شد. شهر آدم در ۲۵ کیلومتری شمال رودخانه قرار داشت. از آنجا به پایین آب خشک شد و کف پر از سنگریزهٔ رودخانه آنقدر خشک شد که بتوان بر آن راه رفت. رود اردن در شهر آدم، از میان کناره‌های گِلی با ارتفاع ۱۲ متر می‌گذرد. در سال ۱۹۲۷، زلزله‌ای موجب شد که این کناره‌ها فرو ریزند، بطوریکه بمدت ۲۱ ساعت آب از آنجا رد نشد. شاید خدا از چنین روشهایی استفاده کرده تا آبها برای یوشع «بایستند». در هر صورت، این معجزه‌ای عظیم بود و کنعانیان را ترسانید (۵ : ۱).

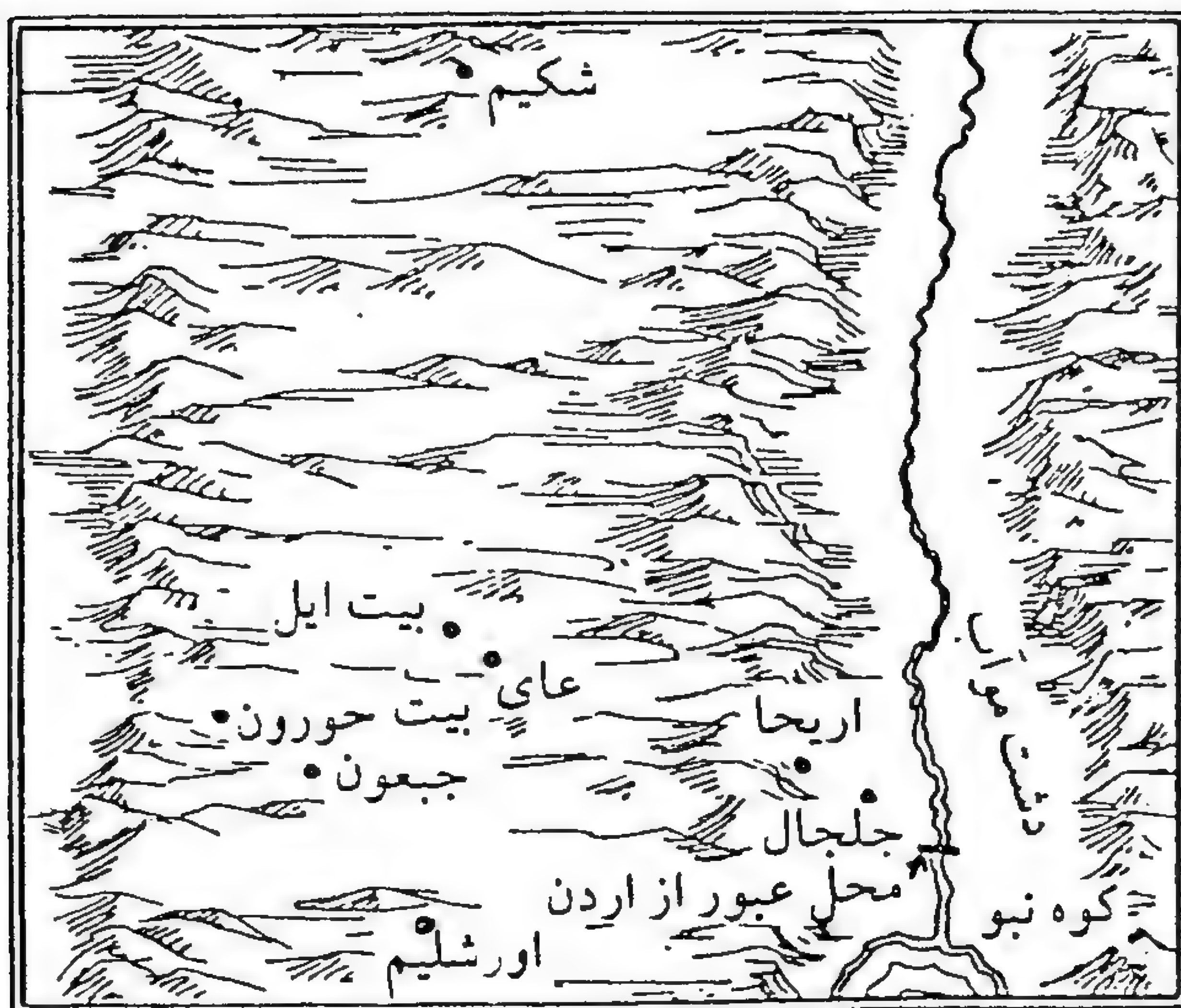
۱۴۰۰ سال بعد عیسی، در رود اردن و در همان نقطه‌ای که یوشع از آب گذشت، تعمید یافت.

باب ۴. سنگهای یادبود

دو ستون سنگی برقرار شد، یکی در جایی که صندوقچهٔ عهد درکنارهٔ شرقی رود قرار داشت (۹)، و دیگری در جلجال در غرب، جایی که قوم خیمه زدند (۴: ۲۰). این ستونها در آنجا نصب شدند تا نسلهای آینده محل آن معجزهٔ عظیم را فراموش نکنند.

باب ۵. برگزاری عید فصح

در سرزمین موعود، ۴ روز پس از عبور از اردن، اولین کار قوم برگزارکردن عید فصح بود (۴: ۱۹؛ ۵: ۱۰). روز بعد، نزول منّ متوقف شد (۵: ۱۲)، سپس خدا لشکر نامرئی خود را فرستاد تا یوشع را برای کاری که در پیش داشت، تشویق و تقویت کند (۵: ۱۳ - ۱۵).



نقشه ۲۹

باب ۶. سقوط اریحا

اریحا به کمک مستقیم خدا تصرف شد، به این منظور که در آغاز پیروزیهای اسرائیل بر اقوام قدرتمندتر، به آنها اعتماد ببخشد. قوم تحت هدایت صندوقچهٔ عهد خداوند، و با دمیدن شیپورها، بمدت ۷ روز شهر را محاصره کردند. در بالای سرشان لشکرهای خداوند، در انتظار ساعت موعود بودند (۵: ۱۴)؛ در روز هفتم با به صدا درآمدن شیپورها، دیوارها فرو ریخت.

طبق نبوتی شگفت آور، هرکسی که بخواهد شهر را دوباره بنا کند، مورد لعنت قرار خواهد گرفت (۲۶، به اول پادشاهان ۱۶: ۳۴ مراجعه کنید).

اریحا ۱۰ کیلومتر از اردن فاصله داشت، و جلجال که مقر فرماندهی یوشع بود، در میانهٔ راه قرار داشت.

دیوار اریحا حدود ۷ هکتار را می‌پوشاند. اریحا از شهرهای حصارداری بود که جمعیت انبوه آن دور و اطراف را در خود جای می‌داد.

در زمان عهد جدید شهر اریحا در حدود ۱/۵ کیلومتری جنوب خرابه‌های اریحای عهدعتیق قرار داشت. امروزه روستای اریحا در ۱/۵ کیلومتری جنوب شرقی آن قرار دارد.

نکات باستانشناختی:

دکتر «جان گارستنگ»، مدیر مدرسهٔ انگلیسی باستان شناسی در اورشلیم و بخش آثار باستانی دولت فلسطین، در ویرانه‌های اریحا به حفاری پرداخت (۳۶ - ۱۹۲۹). او شواهدی از آثار سفالی بدست آورد مبنی بر اینکه شهر در حدود سال ۱۴۰۰ ق. م. ویران شده بود و این تاریخ مصادف است با زمان یوشع. و نیز در حفاری‌های خود به شواهدی دست یافت که گزارش کتاب‌مقدس را بطور قابل ملاحظه‌ای تأیید می‌کنند.

«حصار شهر به زمین افتاد» (۲۰). دکتر گارستنگ دریافت که دیوار شهر حقیقتاً به «زمین افتاده بود.» دیوار دو جدار داشت که ۵ متر از یکدیگر فاصله داشتند. دیوار بیرونی ۲ متر و دیوار درونی ۴ متر ضخامت داشت وارتفاع هر دو حدود ۱۰ متر بود. دیوارها بر پایه‌های ناهمواری از آجر ساخته شده بودند که هر یک از آجرها ۱۰ سانتیمتر ضخامت و حدود ۷۵ سانتیمتر طول داشتند. خود در ملاط گِل قرار داده شده بودند. دو دیوار بوسیلهٔ خانه‌هایی که بر بالای دیوارها بنا شده بودند، به یکدیگر متصل می‌شدند. خانهٔ راحاب «بر بالای دیوار» از همین خانه‌ها بود. دکتر گارستنگ متوجه شد که دیوار بیرونی به سمت بیرون خراب شده و بر دامنهٔ تپه ریخته بود، و در همان حال دیوار درونی را با خانه‌هایی که بر آن قرار داشتند، به دنبال خود کشیده بود، و لایهٔ آجرها که بر دامنهٔ تپه ریخته بود در پایین دامنه بتدریج نازکتر می‌شد. دیوارهای پایهٔ قصر، که از ۴ ردیف سنگ تشکیل شده‌اند، همچنان باقی مانده و به سمت بیرون کج شده‌اند. به تصور دکتر گارستنگ نشانه‌هایی بچشم می‌خورد مبنی بر اینکه دیوار شهر در اثر زلزله‌ای خراب شده (که آثار این زلزله را می‌توان دید)، و این روشی است که احتمالاً خدا برای خرابی اریحا بکار برده است.

«خویشتن را از چیز حرام نگاه دارید» (۱۸). دکتر گارستنگ در زیر خاکسترها و دیوارهای خراب شده، و در ویرانه‌های انبارها، مقدار زیادی مواد غذایی، گندم، جو، خرما، عدس و غیره یافت که دست نخورده بودند و در اثر حرارت شدید به ذغال تبدیل شده بودند، و این شاهدی است بر اینکه فاتحین از دست زدن به غذاها اجتناب کرده بودند.

باب‌های ۷ و ۸. سقوط عای و بیت‌ئیل

در شهرعای، اسرائیل در ابتدا بخاطر گناه عخان، دچار شکستی وحشتناک شدند. درست پس از عبور معجزه‌آسایشان از اردن و سقوط معجزه‌آسای اریحا، این شکست ضربه‌ای هولناک به اسرائیل بود. شکست در عای، درسی برای اسرائیل بود. خدا با آنها بود، ولی می‌خواست به قوم بفهماند که از آنها انتظار اطاعت دارد.

نکته باستانشناختی:

بیت ئیل. از آیات ۸: ۹، ۱۲، ۱۷ چنین برمی‌آید که جنگ در عای و بیت‌ئیل همزمان صورت گرفته بود، در آیات ۸:۲۸؛ ۱۲:۹،۱۶ هر دو شهر نابود شده بودند. این دو شهر فقط حدود ۲/۵ کیلومتر از یکدیگر فاصله داشتند.

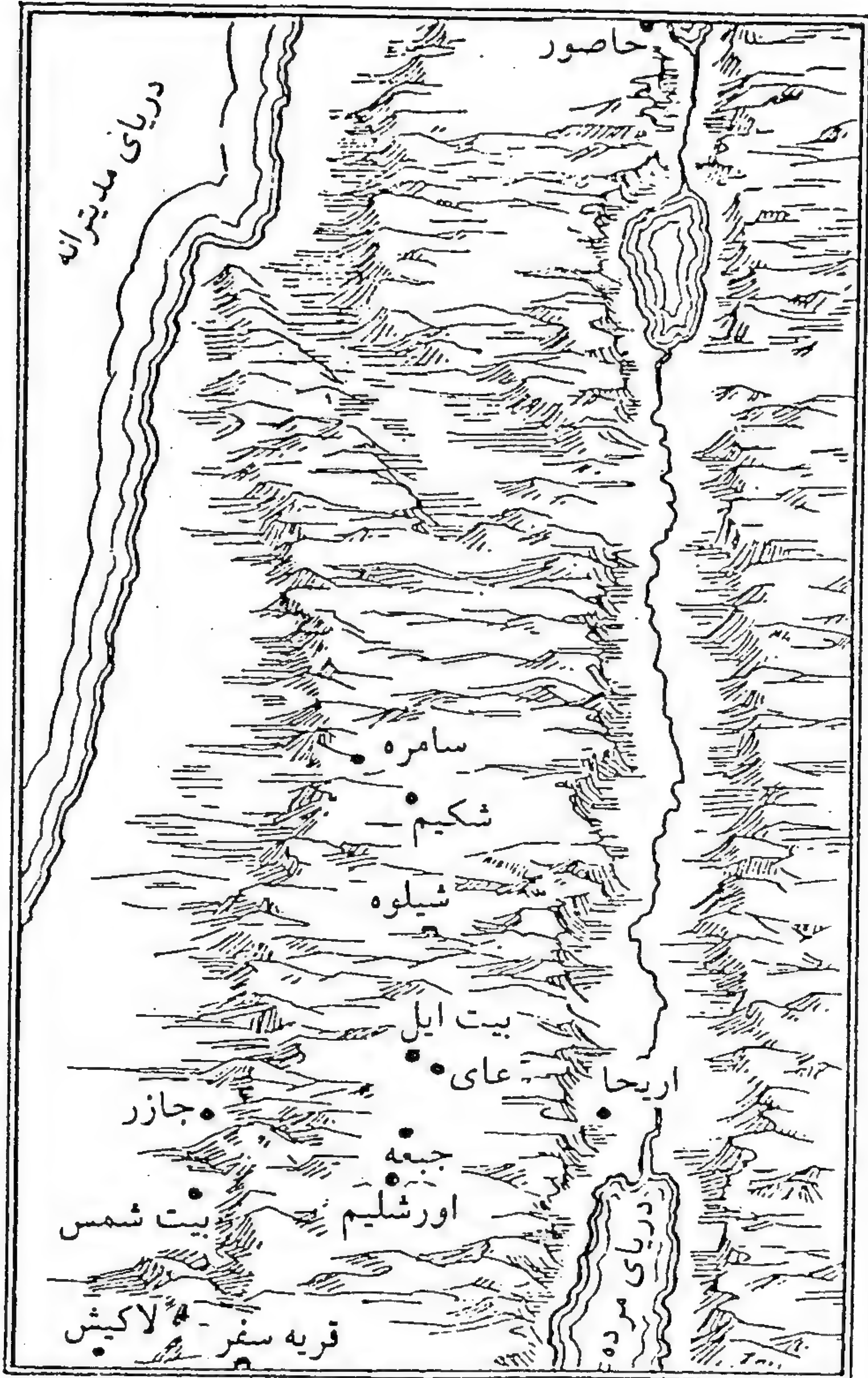
در سال ۱۹۳۴، هیئت اعزامی به یادبود کایل *(Kyle Memorial Expedition)* تحت حمایت مشترک مدرسهٔ آمریکایی در اورشلیم و دانشکدهٔ الهیات خنیا در پیتسبورگ، و تحت رهبری و. ف. آلبرایت، در تپه‌های بیت‌ئیل (بیتان) به حفاری پرداخت. آنها دریافتند که این شهر در زمانی مصادف با حملهٔ یوشع، و بوسیلهٔ «آتش سوزی دهشتناکی» که «با شدتی بخصوص بیداد می‌کرد»، نابود شده است. در آنجا تودهٔ سفتی به ضخامت ۲ متر از «آجرهای ریختهٔ سوختهٔ قرمز، خاک سیاه پر از خاکستر، و آوارهای نیمسوز و خرد شده» یافتند. آلبرایت اظهار داشت که در هیچ جای دیگر در فلسطین نشانه‌هایی از آتش سوزی مخرب‌تری ندیده بود.

باب ۸: ۳۰ - ۳۵. ثبت شریعت بر کوه عیبال

موسی فرمان این کار را داده بود (به تثنیه باب ۲۷ مراجعه کنید). شکیم در مرکز این سرزمین، بین کوه عیبال و کوه جرزیم، در دره‌ای با زیبایی بی‌نظیر واقع شده بود. ۶۰۰ سال پیش از این، ابراهیم در این نقطه نخستین مذبح خود را در این سرزمین بپاکرده بود. و در همین جا، یوشع کتاب شریعت را، با تشریفات کامل برای مردم خواند.

باب‌های ۹ و ۱۰. جنگی که در آن حرکت خورشید متوقف شد

جبعون در ۱۵ کیلومتری شمال غربی اورشلیم، یکی از بزرگترین شهرهای این سرزمین بود (۱۰:۲). جبعونیان که از سقوط اریحا و عای به وحشت افتاده بودند، در اعلام بندگی خود به اسرائیل تعجیل کردند. اینکار، پادشاهان اورشلیم، حبرون، یرموت، لاکیش و عجلون را به خشم آورد، و آنها متفقاً علیه جبعون اعلام جنگ کردند. یوشع برای نجات جبعون براه افتاد. این ماجرا به جنگ معروف جبعون، بیت حران و غرب آن، یعنی جایی که خورشید یک روز تمام متوقف ماند، منجر شد. ما نمی‌دانیم که چگونه خورشید ثابت مانده است. برخی چنین محاسبه کرده‌اند که در آن زمان تقویم یک روز به عقب افتاد. در هر صورت، نور خورشید بطور معجزه‌آسایی ادامه یافت، تا پیروزی یوشع کامل شود.


دریای مدیترانه
حاصور
سامره
شکیم
شیلوه
بیت ایل
عای
اریحا
جازر
جبعه
اورشلیم
بیت شمس
دریای مرده
لاکیش
قریه سفر

نقشه ۳۰

نکات باستانشناختی:

لاکیش و دبیر از شهرهایی هستند که تخریب شدند (۱۰: ۳۲ و ۳۹).

لاکیش: هیئت اعزامی باستانشناختی وِلکام (۱۹۳۱) در آنجا لایهٔ عظیمی از خاکستر متعلق به زمان یوشع یافتند.

دبیر (قیریات سِفیر، تل بیت میرسیم). در اینجا هیئت اعزامی مشترک دانشکدهٔ خنیا و مدرسهٔ امریکایی اورشلیم (۲۸-۱۹۲۶)، قشر ضخیمی از خاکستر، ذغال و آهک، و نشانه‌هایی از حریق وحشتناک، و نشانه‌های فرهنگی متعلق به زمان یوشع یافتند؛ هر آنچه زیر این لایه قرار داشت متعلق به فرهنگ کنعانی و بر بالای آن، متعلق به فرهنگ اسرائیلی بود.

باب ۱۱ . شکست پادشاهان شمال

در نبرد بیت حران، جایی که خورشید متوقف شد، یوشع قدرت پادشاهان جنوب را در هم شکسته بود. اکنون با پیروزی او بر پادشاهان شمال، در «میروم»، حاکمیت همهٔ سرزمین بدست او افتاد.

این کار عمدتاً نتیجهٔ سه معجزهٔ بسیار عظیم بود: شکافتن رود اردن، سقوط اریحا و متوقف شدن خورشید. عامل اینکار خدا بود.

نکتهٔ باستان شناختی:

حاصور. یوشع «حاصور را به آتش سوزانید» (۱۱: ۱۱). دکتر گارستنگ خاکسترهای این آتش را همراه با آثار سفالی یافت که نشان می‌دادند حریق در حدود سال ۱۴۰۰ ق. م. رخ داده است.

همچنین در یکی از الواح آمارنا که در سال ۱۳۸۰ ق. م. بدست فرستادهٔ مصر در شمال فلسطین خطاب به فرعون نوشته شد، می‌خوانیم: «سَرور من پادشاه یاد آورکه حاصور و پادشاه آن چه چیزی را تحمل کرده‌اند.»

به این ترتیب قشرهای عظیم خاکستر که حاوی نشانه‌هایی از زمانهٔ یوشع هستند، در اریحا، بیت‌ئیل، لاکیش، دبیر و حاصور، شواهدی هستند بر فتح فلسطین بدست یوشع؛ و اظهارات کتاب‌مقدس را دقیقاً تایید می‌کنند.

باب ۱۲ . فهرست پادشاهان مغلوب شده

از ۳۱ پادشاه نام برده شده است. بطورکلی، همهٔ سرزمین کنعان فتح شد (۱۰:۴۰؛ ۱۱:۲۳؛ ۲۱:۴۳). در هر صورت، گروههای کوچکی ازکنعانیان باقی ماندند (۱۳:۲-۷؛ ۱۵:۶۳؛ ۲۳:۴؛ داوران ۱:۲،۲۱،۲۷،۲۹،۳۰،۳۱،۳۳،۳۵). پس از مرگ یوشع، این کنعانیان برای اسرائیل موجب دردسر

شدند. سرزمین فلسطین، صیدون و لبنان هنوز فتح نشده بود.

باب‌های ۱۳ - ۲۲. تقسیم سرزمین کنعان

نقشهٔ ۳۱ محل تقریبی سکونت ملل کنعانی و استقرار دوازده سبط اسرائیل را نشان می‌دهد. شش شهر ملجاء (باب ۲۰، و تثنیه ۱۹)؛ و ۴۸ شهر برای لاویان، شامل ۱۳ شهر برای کاهنان (۲۱: ۱۹ و ۱۴) تعیین شد. مذبح در کنار رود اردن (باب ۲۲)، بعنوان نشانهٔ وحدت ملی ملتی که رودخانه‌ای بزرگ آنرا به دو قسمت می‌کرد، در نظر گرفته شد.

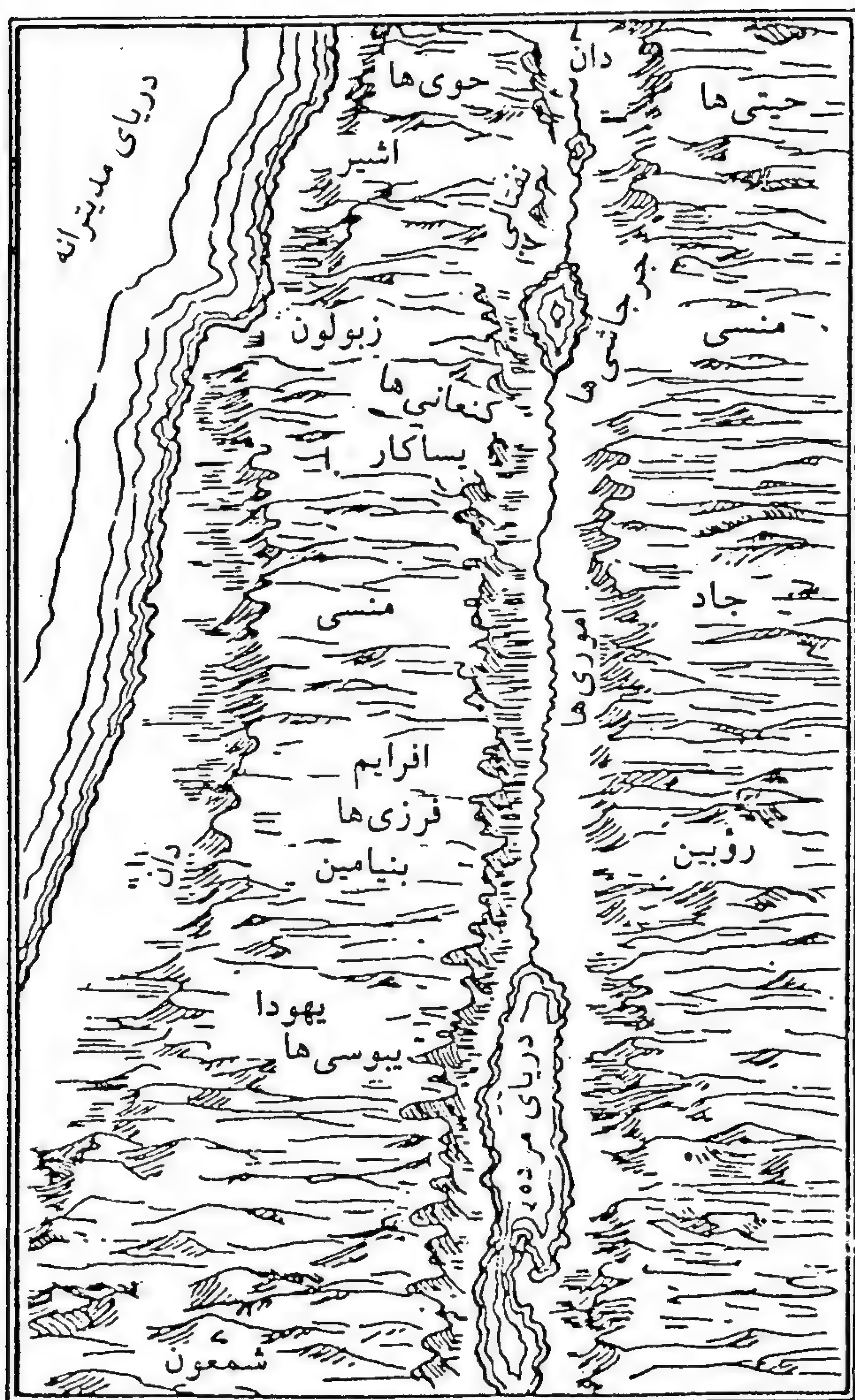
باب‌های ۲۳ و ۲۴. نطق وداع یوشع

یوشع شریعت مکتوب خدا را از موسی دریافت کرده بود (۸:۱). اکنون کتاب خود را نیز بر آن می‌افزود (۲۶:۲۴). یوشع همچون موسی از «کتابها» خوب استفاده می‌کرد (تثنیه ۳۱). او ترتیبی داد که سرزمین را بگردند و در «کتابی» ثبت کنند (۹:۱۸). او «کتاب» موسی را برای مردم خواند (۳۴:۸). در کوه عیبال، نسخه‌ای از شریعت را «بر سنگ‌ها نوشت» (۳۲:۸).

تأکید اصلی آخرین نطق یوشع بر ضد بت‌پرستی بود. بت‌پرستی کنعان چنان ترکیب زیبایی از مذهب و ابراز آزادانهٔ تمایلات نفسانی بود که تنها افرادی که دارای شخصیتی قوی و استثنایی بودند، می‌توانستند در برابر جذبه‌های آن مقاومت کنند.

کنعانیان

«کنعانیان» عنوانی کلّی بود که بر همهٔ ساکنان سرزمین اطلاق می‌شد. و در مفهوم محدودتر آن، برای ساکنان دشت اسدرائلون *(Esdraelon)* و دشتهای اطراف بکار می‌رفت. «اموری‌ها» نیز عنوانی عمومی بود که گاهی به همهٔ ساکنان، ولی بطور دقیق‌تر به قبیله‌ای اشاره داشت که در غرب دریای مرده ساکن بودند و سرزمین شرق رود اردن را فتح کرده و عمونی‌ها را به عقب رانده بودند. «فریزی‌ها» و «یبوسیان» در کوههای جنوب زندگی می‌کردند. «حوی‌ها» و «حتی‌ها» گروههایی پراکنده از حکومت قدرتمند شمال بودند که پایتختش در کرکمیش بود، و منطقهٔ لبنان را تحت اشغال خود درآورده بودند. در مورد جرجاشیان تصور بر این است که در شرق دریای جلیل ساکن بودند. مرزهای همهٔ این اقوام قابل جابجایی بود و در زمانهای مختلف مکانهای متفاوتی را اشغال می‌کردند.



نقشه ۳۱ - موقعیت جغرافیایی قبایل اسرائیل

مذهب کنعانیان

بعل خدای اصلی کنعانیان. و عشتورت زن بعل، الههٔ اصلی آنها بود. عشتورت مظهر اصل تولید مثل در طبیعت بود. او در بابل ایشتار، و در یونان و روم آستارت نامیده می‌شد. بعلیم جمع کلمهٔ بعل، تمثالهای بعل بودند. عشتاروت جمع کلمهٔ عشتورت بود. عشیره یک دیرک مقدس، مخروطی سنگی یا بوتهٔ درختی بود که نمایندهٔ این الهه بود. معابد بعل و عشتورت معمولاً مشترک بودند. کاهنه‌ها، فاحشه‌های معبد بودند. لواطان نیز فراحش مذکر معبد بودند. پرستش بعل، عشتورت و سایر خدایان کنعانی از افراطی‌ترین مجالس عیاشی تشکیل می‌شد و معابد آنها مراکز فساد بودند.

نکات باستان شناختی:

مذهب کنعانیان. فرمان صریح خدا به اسرائیل، نابودکردن یا بیرون راندن کنعانیان بود (تثنیه ۷: ۲ و ۳). و یوشع با جدّیت به این کار پرداخت و خدا با معجزات عظیم به او کمک کرد. در واقع، خدا اینکار را کرد.

در حفاری‌های انجام شده در جِزِر، مک آلیستر از انجمن اکتشافی فلسطین (۱۹۰۹ - ۱۹۰۴)، در قشر کنعانی که متعلق به دوران پیش از اشغال اسرائیلیها و حدود ۱۵۰۰ ق. م. بود، ویرانه‌های یک «مکان بلند» را یافت که معبدی بوده که در آن خدای بعل و الههٔ عشتورت (آستارت) پرستش می‌شدند.

این مکان بلند محوطه‌ای بود با مساحت ۵۰ در ۴۰ متر، که دیواری اطراف آن را پوشانده بود و از بالا باز بود، و مردم در آنجا جشنهای مذهبی خود را برگزار می‌کردند. درون محوطه ۱۰ ستون ستبر با ارتفاع ۲ تا ۴ متر قرار داشت که در مقابل آنها قربانیها تقدیم می‌شدند.

مک آلیستر در این «مکان بلند»، زیر آوارها تعداد زیادی کوزه یافت که در آنها بقایای کودکانی که برای بعل قربانی شده بودند، به چشم می‌خورد. بنظر می‌رسید همهٔ این محوطه قبرستانی برای کودکان نوزاد بوده است.

یکی دیگر از مراسم وحشتناک آنان، «قربانیهای پایه» نام داشت. هنگامی که خانه‌ای بنا می‌شد، کودکی می‌بایست قربانی شود. و جسدش در بنای دیوار کار گذاشته شود، تا برای بقیهٔ خانواده خوش‌شانسی بیاورد. تعداد بسیاری از این دیوارها در جِزِر، و نیز در مجدو، اریحا و سایر مکانها یافت شده است.

مک آلیستر در این «مکان بلند» در زیر زباله‌ها، تعداد بسیار زیادی تمثال و لوحهٔ عشتورت را یافت که دارای اعضای تناسلی چندش آور بودند و برای تحریک احساسات جنسی بطرز برجسته طراحی شده بودند.

به این ترتیب، کنعانیان در حضور خدایانشان با اعمال ضد اخلاقی افراط آمیز بعنوان آیین مذهبی، و سپس با بقتل رساندن فرزندان نخست زاده‌شان بعنوان قربانی‌هایی برای همان خدایان، آنها را پرستش می‌کردند.

چنین بنظر می‌رسد که در مقیاسی وسیع، سرزمین کنعان به نوعی سدوم و عموره در سطح ملی

تبدیل شده بود.

آیا باز هم از اینکه خدا به اسرائیل فرمان داد که کنعانیان را نابود کنند، دچار تعجب می‌شویم؟ آیا تمدنی با چنین اعمال قبیح و سبعیت نفرت‌انگیزی حق برای ادامهٔ وجود خود داشت؟ این یکی از مثالهای تاریخ برای نشان دادن خشم خدا علیه شرارت ملت‌ها است.

باستان شناسانی که در ویرانه‌های شهرهای کنعانیان به حفاری می‌پردازند، تعجب می‌کنند از اینکه چرا خدا زودتر از این، آن شهرها را نابود نکرد.

هدف خدا از صدور فرمان نابودی کنعانیان، علاوه بر داوری آنها، این بود که اسرائیل را از بت‌پرستی و آیین‌های شرم‌آور آن دور نگاه دارد. خدا داشت ملت اسرائیل را بخاطر یک هدف مهّم بخصوص بنیان می‌نهاد تا راه را برای آمدن مسیح هموار سازد، و اینکار را با پیاده کردن این ایده در جهان که تنها یک خدای زندهٔ حقیقی وجود دارد، انجام می‌داد. اگر اسرائیل بدام بت‌پرستی می‌افتاد، دیگر دلیلی برای ادامهٔ حیات آن بعنوان یک ملت وجود نداشت. بعنوان احتیاط، لازم بود که سرزمین از آخرین بقایای پرستش بت‌ها پاک شود. برای اینکار، یوشع پیشقدم شد و اگر اسرائیل آن را ادامه داده بود، نتیجه چقدر متفاوت می‌بود!

داوران

۳۰۰ سال اول در سرزمین موعود
اسارت‌ها و رهایی‌های متوالی
گزارشی از کارهای برجسته

پس از مرگ یوشع، ملت یهود دولت مرکزی قدرتمندی نداشتند، بلکه بصورت کنفدراسیونی از دوازده قبیلهٔ مستقل بودند که بجز خدایشان هیچ عامل وحدت بخش دیگری نداشتند. نوع حکومتی که در دوران داوران حاکم بود، بعنوان «یزدان سالاری» (*Theocracy*) شناخته می‌شود یعنی خود خدا می‌بایست مستقیماً بر ملت حکومت کند. اما مردم چندان اهمیتی به خدا نمی‌دادند و دائماً در دامن بت‌پرستی می‌افتادند. ملت یهود کمابیش در یک وضعیت هرج و مرج بسر می‌بردند و از جنگهای داخلی میان خود بستوه آمده بودند و در احاطهٔ دشمنان قرار داشتند که پی در پی سعی در نابودی قوم داشتند؛ از این رو رشد ملی آنها بسیار کند بود و تا زمان سموئیل و داود که قوم را بصورت یک حکومت سازمان دادند، به ملتی عظیم تبدیل نشدند.

طول مدت حکومت داوران دقیقاً مشخص نیست. دورانی که تحت ظلم و ستم دشمنان قرار داشتند ۱۰۰ سال، و مدت حکومت داوران که همراه با دوران آرامی بود، ۲۹۹ سال می‌توان تخمین زد، که مجموعاً می‌شود ۴۱۰ سال. ولی برخی از ارقام زیر ممکن است با یکدیگر همپوشانی داشته باشند. یفتاح که در اواخر این دوران می‌زیست، دوران داوران را ۳۰۰ سال بحساب می‌آورد (۱۱:۲۶). این دوران بصورت گِرد شده، ۳۰۰ سال، یعنی تقریباً از ۱۴۰۰ تا ۱۱۰۰ ق. م. است. از زمان خروج تا سلیمان که شامل دوران سرگردانی در بیابان و زمان عیلی، سموئیل، شاول و داود می‌شود، در اول پادشاهان ۶: ۱، ۴۸۰ سال محسوب می‌شود.

ظلم و ستم به دست:		داوران یا دوران آرامی:	
اهالی بین النهرین	۸ سال	عُتنئیل، اهل قریهٔ سفیر از سبط یهودا	۴۰ سال
موآبیان			
عمونیان	۱۸ سال	ایهود، از سبط بنیامین	۸۰ سال
عمالیق			
فلسطینیان		شَمجَر	
کنعانیان	۲۰ سال	دبوره، از سبط افرایم، باراق، از سبط نفتالی	۴۰ سال
مدیانیان			
عمالیق	۷ سال	جدعون، از سبط منسی	۴۰ سال
		ابیملک (غاصب)، از سبط منسی	۳ سال
		تولَع، از سبط یساکار	۲۳ سال
		یائیر، اهل جلعاد در شرق منسی	۲۲ سال
عمونیان	۱۸ سال	یفتاح، اهل جلعاد در شرق منسی	۶ سال
		ابصان، اهل بیت‌لحم از سبط یهودا (؟)	۷ سال
		ایلون، از سبط زبولون	۱۰ سال
		عَبدون، از سبط افرایم	۸ سال
فلسطینیان	۴۰ سال	شمشون، از سبط دان	۲۰ سال
مجموع سالها	۱۱۱ سال		۲۹۹ سال

«۴۰ سال»

گفته می‌شود عتنئیل، دبوره و باراق، و جدعون، هر یک ۴۰ سال بر اسرائیل داوری کرده‌اند؛ و ایهود در دورهٔ ۴۰ ساله. بعدها عیلی ۴۰ سال داوری کرد، و شائول، داود و سلیمان هر یک ۴۰ سال سلطنت کردند. بنظر می‌رسد «۴۰ سال» یک عدد گِرد شده بود که برای اشاره به یک نسل بکار می‌رفت. توجه کنید که عدد ۴۰ بارها در کلّ کتاب‌مقدس بکار رفته است: در زمان طوفان ۴۰ روز باران بارید؛ موسی در ۴۰ سالگی فرار کرد؛ ۴۰ سال در مدیان زندگی کرد؛ ۴۰ روز در کوه بسر برد. اسرائیل ۴۰ سال سرگردان بود؛ جاسوسان ۴۰ روز در کنعان ماندند؛ ایلیا ۴۰ روز روزه گرفت؛ به شهر نینوا ۴۰ روز مهلت داده شد؛ عیسی ۴۰ روز روزه گرفت؛ و پس از قیامش ۴۰ روز بر زمین اقامت کرد.



نقشه ۳۲ - قوم‌های مجاور اسرائیل

باب ۱. کنعانیانی که در سرزمین باقی مانده بودند

یوشع در برخی از قسمتهای سرزمین، کنعانیان را از بین برده بود و برخی را به تبعیت خود درآورده بود (یوشع ۱۰:۴۰،۴۳؛ ۱۱:۲۳؛ ۱۳:۲-۷؛ ۲۱:۴۳-۴۵؛ ۲۳:۴؛ ۲۴:۱۸). پس از مرگ او، تعداد قابل ملاحظه‌ای از کنعانیان باقی مانده بودند (داوران ۱:۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۵).

خدا به اسرائیل فرمان داده بود که کنعانیان را بکلی نابود کنند یا از سرزمین بیرون برانند (تثنیه ۷:۲ - ۴). اگر اسرائیل از این فرمان کاملاً اطاعت کرده بودند، از دردسر فراوانی برکنار می‌ماندند.

نکتهٔ باستان شناختی:

آهن در فلسطین. در کتاب‌مقدس آمده است که بخاطر آهنی که در اختیار کنعانیان و فلسطینیان بود، بنی‌اسرائیل نتوانستند آنها را بیرون برانند (۱ : ۱۹؛ ۴ : ۳؛ یوشع ۱۷ : ۱۶ - ۱۸؛ اول سموئیل ۱۳:۱۹-۲۲). و اینکه تنها پس از آنکه شاؤل و داود قدرت فلسطینیان را در هم شکستند، اسرائیل توانست از آهن استفاده کند (دوم سموئیل ۱۲ : ۳۱؛ اول تواریخ ۲۲ : ۳؛ ۲۹ : ۷).

در حفاریها، تعداد زیادی آثار باستانی آهنی متعلق به ۱۱۰۰ ق. م. در فلسطیه (سرزمین کنعان) بدست آمده است، اما در سرزمین مرتفع فلسطین تا سال ۱۰۰۰ ق. م. نشانی از این آثار نیست.

باب ۲. ارتداد پس از مرگ یوشع

هنگامیکه نسل پر طاقت و بیابان دیده‌ای که تحت رهبری پر قدرت یوشع سرزمین را به تصرف خود درآورده بودند، درگذشتند، نسل جدید که در سرزمینی حاصلخیز ساکن شده بودند، بزودی به دام

طریق‌های بی‌قید و بند مذهب همسایگان بت‌پرستشان افتادند.

ترجیع بندی که در طول کتاب تکرار می‌شود

هرکس آنچه را که در نظرش پسند می‌آمد بجا می‌آورد. آنها همواره و فوراً از خدا دور می‌شدند و به پرستش بتها روی می‌آوردند. هنگامی که اینکار را می‌کردند، خدا اسرائیل را بدست ستم کنندگانشان می‌سپرد. و سپس وقتیکه اسرائیل در عذاب و تنگی خود بسوی خدا باز می‌گشتند و از او طلب کمک می‌کردند، خدا دلش بحال آنها می‌سوخت و داورانی را برمی‌انگیزانید، که اسرائیل را از دست دشمنانشان نجات دهند تا زمانیکه داور زنده بود، مردم به خدا خدمت می‌کردند. اما پس از مرگ داور، قوم دوباره در پی بتها زنا می‌کردند.

بدون استثناء، هنگامی که قوم به خدا خدمت می‌کردند، موفق و کامیاب می‌شدند، و زمانیکه در پی بتها می‌رفتند، رنج می‌کشیدند. دردسرهای اسرائیل مستقیماً نتیجهٔ بی‌اطاعتی آنها بود. آنها از پرستش بتها اجتناب نمی‌کردند. قوم بر خلاف فرمان خدا، ساکنان سرزمین را نابود نکردند، و هر از چندگاهی ستیز بر سر حاکمیت زمین از سر گرفته می‌شد.

باب ۳. عتنئیل، ایهود، شمجر

عتنئیل، اهل قریه سفیر واقع در جنوبی‌ترین قسمت سرزمین، اسرائیل را از دست اهالی بین‌النهرین یعنی مهاجمانی از شمال شرق، نجات داد.

ایهود اسرائیل را از چنگ موآبیان. عمونیان و عمالیق رهایی بخشید.

موآبیان نوادگان لوط بودند، و در فلات شرق دریای مرده ساکن بودند. پرستش خدای آنها که چموش نام داشت، بصورت قربانی انسان بود. آنها مکرراً با اسرائیل می‌جنگیدند.

عمونیان نیز نوادگان لوط بودند و قلمرو آنها در مجاورت قلمرو موآبیان بود، و از ۳۰ مایلی شرق اردن آغاز می‌شد. در پرستش خدای آنها که مولک نام داشت، کودکان سوزانده می‌شدند.

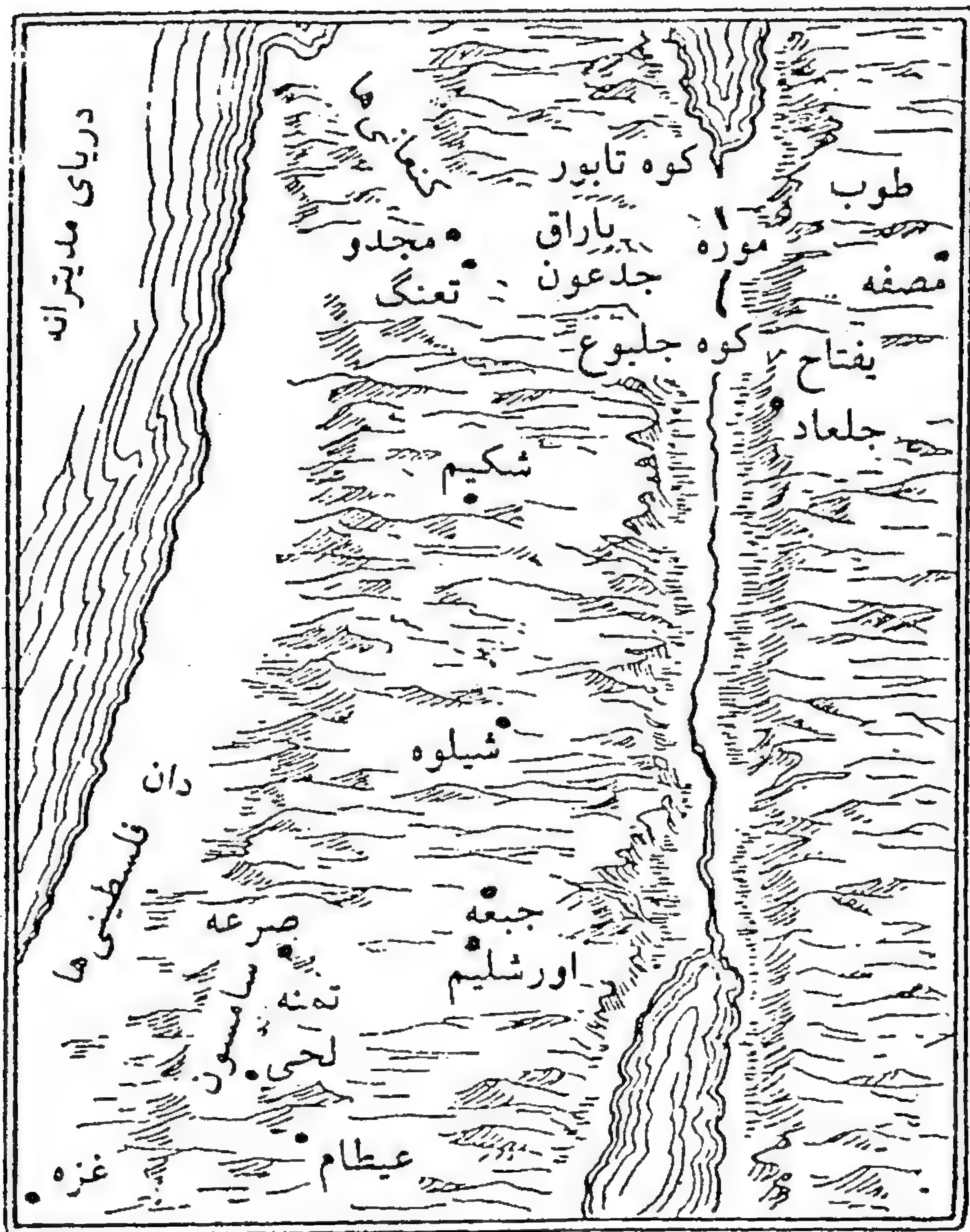
عمالیق نوادگان عیسو، و قبیله‌ای سیار بودند که عمدتاً در بخش شمالی شبه جزیرهٔ سینا سکونت داشتند، اما به مناطق دورتر حتی تا یهودا، و در سمت شرق به دور دستها کوچ می‌کردند. هنگام خروج اسرائیل از مصر، نخستین قومی بودند که به اسرائیل حمله کردند. موسی اجازهٔ انهدام آنها را داد (خروج ۱۷ : ۸ - ۱۶). این قوم از صحنهٔ تاریخ محو شده‌اند.

شمجر، که مطلب زیادی دربارهٔ او نوشته شده، اسرائیل را از دست فلسطینیان نجات بخشید.

فلسطینیان نوادگان حام بودند ودر دشت ساحلی جنوب غربی مرز کنعان سکونت داشتند. واژهٔ «فلسطین» از نام آنها مشتق شده است. آنها بار دیگر در زمان شمشون به اسرائیل آزار رساندند.

باب‌های ۴ و ۵. دبوره و باراق

این دو، اسرائیل را از دست کنعانیان نجات دادند. کنعانیان بدست یوشع سرکوب شده بودند، اما دوباره به قدرت رسیده بودند و با ارابه‌های آهنینشان حیات اسرائیل را پایمال می‌کردند.



نقشه ۳۳

نکتهٔ باستان شناختی:

ظلم و ستم کنعانیان (۴ : ۳). پیروزی اسرائیل در مجدّو (۵ : ۱۹).

انستیتوی خاورکه در مجدو مشغول حفاری بود، در سال ۱۹۳۷ در قشر مربوط به قرن ۱۲ ق. م.، نشانه‌هایی از یک آتش‌سوزی مهیب یافت. و در زیر کف قصر، حدود ۲۰۰ قطعه زیور آلات حکاکی شدهٔ زیبا از جنس عاج و طلا پیدا شد که یکی از آنها پادشاه کنعانی را در حالی نشان می دهد که اسیران

مختون شده را بحضور می‌پذیرد. بنظر می‌رسد این شاهدی است از شکستی فوق‌العاده برای کنعانیان و نیز ظلمی که آنها بر اسرائیل روا می‌داشتند.

باب‌های ۶ و ۷ و ۸. جدعون

مدیانیان، عمالیق و عرب‌ها (۶: ۳؛ ۸: ۲۴)، به مدت ۷ سال و چنان به دفعات به اسرائیل حمله کرده بودند، که اسرائیلیان به غارها پناه برده بودند و برای ذخیره‌کردن غله‌های خود گودال‌های مخفی ساخته بودند (۶: ۲ - ۴، ۱۱). جدعون به همراه ۳۰۰ نفر که مسلح به مشعلهای مخفی در کوزه‌ها بودند، در موره با کمک مستقیم خدا، چنان ضربه‌ای به آنها زدند که این اقوام دیگر به اسرائیل نزدیک نشدند.

عمالیق: این دومین حملهٔ آنها بود. (به مطالب مربوط به باب ۳ مراجعه کنید).

مدیانیان نوادگان ابراهیم و قطوره بودند. مرکز اصلی آنها در شرق کوه سینا بود ولی به اطراف و اکناف نیز کوچ می‌کردند. موسی ۴۰ سال در میان آنان زندگی کرده و با یکی از دختران آنها ازدواج کرده بود. مدیانیان بتدریج با اعراب متحد شدند.

اعراب نوادگان اسماعیل بودند. عربستان شبه جزیره‌ای بزرگ بود که شمال تا جنوب آن ۲۳۰۰ و شرق تا غرب آن ۱۲۰۰ کیلومتر فاصله داشت و مساحت آن ۱۵۰ برابر مساحت فلسطین بود.

این شبه جزیره بصورت فلاتی مرتفع بود که به سمت شمال و صحرای سوریه از ارتفاع آن کم می‌شد. قبایل کوچ‌نشین بطور پراکنده در آن سکونت داشتند.

نکتهٔ باستان شناختی:

گودال‌های غلّه. در حفاریهایی که توسط مدرسهٔ الهیات خنیا و مدرسهٔ آمریکایی و تحت سرپرستی کایل و آلبرایت در سالهای ۲۸-۱۹۲۶ در «قیریات سفیر» بعمل آورد، در لایه‌ای که به دوران داوران تعلق دارد، تعداد زیادی گودال‌های مخفی نگهداری غله پیدا شد، که نشاندهندهٔ ناامن بودن زندگی و مایملک مردم است.

باب ۹. ابیملک

او فرزند پدری فوق‌العاده خوب، ولی خود مردی بی‌رحم بود. این داستان نمونه‌ای از نزاع ابدی تبهکاران برای بدست گرفتن قدرت است.

نکتهٔ باستان شناختی:

نابودی شکیم بدست ابیملک. او با پول معبد بعل (۴)، مردانی را اجیر کرد تا برادرانش را به قتل

رساندند، و «شهر را منهدم ساخته و نمک در آن کاشت» (۴۵).

«سلین» *(Sellin)* (۱۴-۱۹۱۳، ۲۸-۱۹۲۶)، در نزدیکی شهر جدید شکیم، تلی را بعنوان ویرانه‌های شهر باستانی شکیم شناسایی کرد. او قشری از ویرانه‌های کنعانی متعلق به ۱۶۰۰ ق. م. یافت، که بالای آن قشری اسرائیلی همراه با نشانه‌هایی دال بر اینکه شهر در حدود ۱۱۰۰ ق. م. نابود و متروک شده، قرار داشت. او ویرانه‌های یک معبد بعل را یافت که تصور می‌شود همان معبد مذکور در آیهٔ ۴ است.

باب‌های ۱۰، ۱۱، ۱۲. تولع، یائیر، یفتاح، ابصان، ایلون، عبدون

از تولع و یائیر، بعنوان داور نام برده شده است.

یفتاح اهل منطقه جلعاد (سرزمین ایوب و ایلیا)، در شرق منسی بود. عمونیان که بدست ایهود، یکی از داوران پیشین شکست خورده بودند، دوباره قدرت یافته و اسرائیل را تاراج می‌کردند. خدا به یفتاح پیروزی بزرگ بر عمونیان داد و اسرائیل را رهایی بخشید. مطلب تأثرانگیز در سرگذشت یفتاح، قربانی کردن دخترش است.

ابصان، ایلون و عبدون بعنوان داور ذکر شده‌اند.

باب‌های ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶. شمشون

شمشون از سبط دان در مرز فلسطین، پیش از تولد، توسط خدا تعیین شد تا نجات دهندهٔ اسرائیل از دست فلسطینیان باشد. خدا قدرتی مافوق انسانی به او اعطاء کرد و کارهایی که او به قدرت خدا انجام می‌داد، بسیار شگفت‌انگیز بودند. او آخرین داوری است که در کتاب داوران ذکر شده است. کمی پس از او حکومت مرکزی تشکیل شد.

باب‌های ۱۷ و ۱۸. مهاجرت اهالی سبط دان

زمینی که برای سبط دان تعیین شده بود، شامل دشت فلسطین بود که آنها توانسته بودند آن را بدست آورند، حال که دچار کمبود جا بودند، عده‌ای از آنها با یک بت دزدی به نقطه‌ای دور دست در شمال مهاجرت کردند و در نزدیکی سرچشمه‌های رود اردن سکونت گزیدند.

باب‌های ۱۹، ۲۰ و ۲۱. کردار شرم‌آور بنیامینیان

این حکایتی است از عدل وحشیانه، در جواب جنایتی که بطور توصیف ناپذیری وحشتناک

بوده، و در نتیجهٔ آن سبط بنیامین تقریباً از میان رفت.

نکتهٔ باستانشناختی:

آلبرایت (۲۳-۱۹۲۲)، در ویرانه‌های جِبعه، قشری از خاکستر یافت که نتیجهٔ یک آتش سوزی در حدود ۱۲۰۰ ق. م. بود. احتمالاً این همان آتش سوزی است (۲۰ : ۴۰).

قهرمانان ایمان

باراق، جدعون، یفتاح و شمشون، در زمرهٔ قهرمانانی قرار دارند که در عبرانیان ۱۱ : ۳۲ از آنها نام برده شده است. علیرغم وجود برخی نکات در زندگی آنها که ما را به تعجب وامی‌دارد، آنها به خدا ایمان داشتند.

معجزات در کتاب داوران

ظهور فرشته به جدعون و والدین شمشون. شبنم بر پوست پشمین. شکست خوردن مدیانیان بدست گروه کوچک سیصد نفرهٔ جدعون. تولد شمشون از زنی نازا، و قدرت فوق انسانی او. این معجزات نشان می‌دهند که خدا در رحمانیت خود، هنوز چشم بر قوم خود داشت، حتی با وجود آنکه قوم به اعماق تنزل کرده بود.

نکتهٔ باستان شناختی

هنگامی که اسرائیلیان به آهن دسترسی نداشتند، فلسطینیان آهن را در اختیار داشتند. در مجدّو، تسلط کنعانیان بر اسرائیل و شکست آنها از اسرائیل. گودالهای مخفی نگهداری غله در قیریات - سفیر. تخریب شکیم بدست ابیملک. سوختن جِبعه. اینها شواهدی هستند بر اینکه مطالب این کتاب، تاریخ واقعی هستند.

چرا چنین کتابی در کتاب‌مقدس وجود دارد؟

«داوران» یک کتاب تاریخی است. خدا ملتی را تأسیس کرده بود تا راه را برای ظهور نجات دهندهٔ نوع بشر هموار سازد. خدا قصد داشت این ملت را حفظ کند. و علیرغم بت‌پرستی و شرارت این ملت، خدا آن را حفظ کرد. اگر بخاطر وجود چنین رهبرانی و کمک معجزه‌آسای خدا در زمانهای بحرانی نبود، اسرائیل از میان رفته بود.

روت

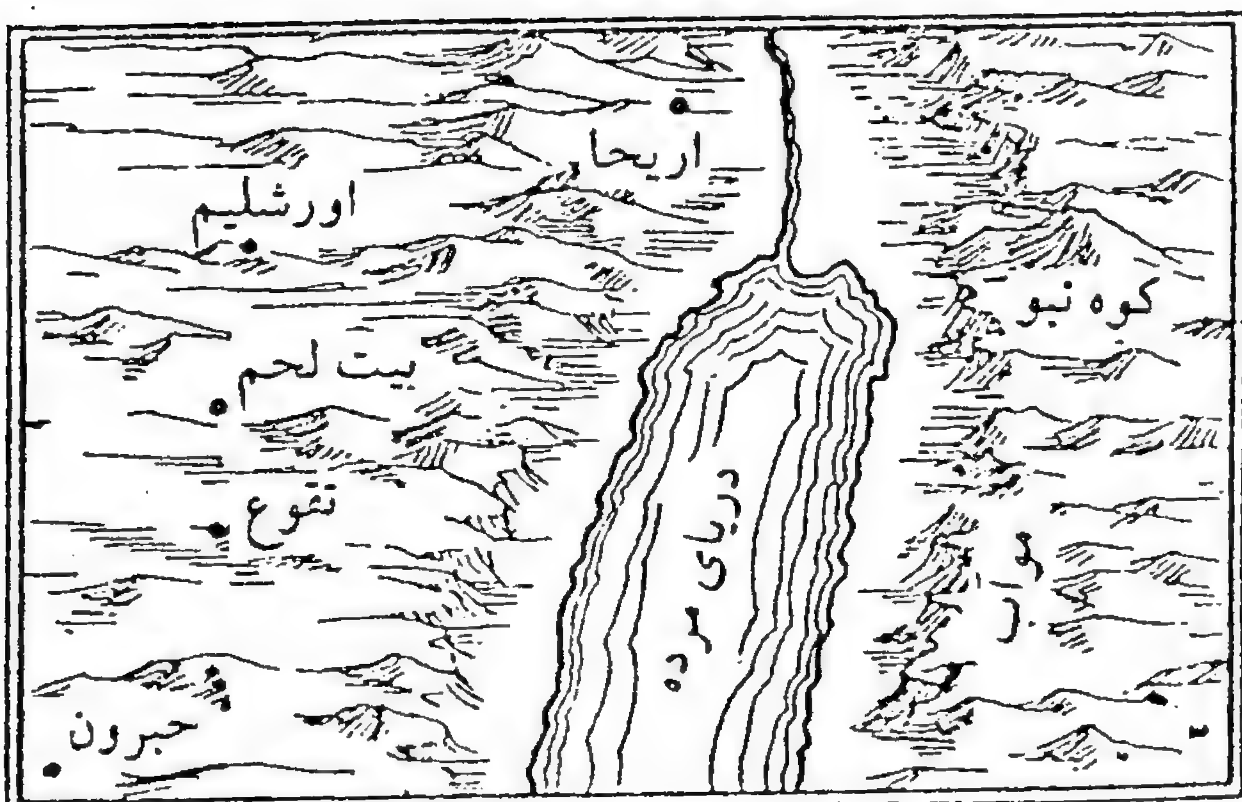
جدّهٔ داود
سرآغاز خاندان مسیحایی

این داستان دلنشین در مورد بانویی زیبا و همچون آرامشی پس از طوفان متلاطم زمان داوران، تصویری دلپذیر از زندگی خانوادگی در عصری پرآشوب و زحمت بدست می‌دهد.

یک هزار سال پیشتر، ابراهیم توسط خدا خوانده شده بود تا قومی را بنا نهد که روزی از آن نجات دهنده‌ای برای بشریت بپا خیزد. در کتاب روت بر آغاز ایجاد خانواده‌ای که نجات دهنده در آن قرار بود ظاهر شود برمی‌خوریم. روت جَدّهٔ داود پادشاه است. از اینجا به بعد توجه عهد عتیق عمدتاً بر حول و حوش خاندان داود متمرکز می‌شود.

باب ۱. اقامت موقتی در موآب

الیمَلِک و نعومی و پسرانشان، خانواده‌ای اهل بیت‌الحم، به دلیل تحطی ناچار از اقامتی موقتی در موآب شدند. موآبیان نوادگان لوط بودند (پیدایش ۱۹: ۳۷) و به همین دلیل با یهودیان خویشاوندی دوری داشتند. ولی موآبیان بت پرست بودند و خدای خود «چِمُش» را با قربانی کردن بچه‌ها عبادت می‌کردند. دو پسر اهل بیت الحم با دو دختر از موآبیان ازدواج کردند. پس از گذشت ده سال، پدر و هر دو پسران درگذشتند. روت که بیوهٔ یکی از پسران بود با سخنانی مملو از عواطف زیبا دلبستگی خود را نسبت به نعومی و قومش ابراز کرد و با وی به بیت الحم بازگشت (۱: ۱۶ و ۱۷).



نقشه ۳۴

باب ۲. روت در دشت بوعز خوشه چینی می‌کند

بوعز پسر راحاب (فاحشهٔ کنعانی) بود (یوشع ۱:۲، متی ۵:۱، به یوشع باب ۲ مراجعه کنید). به عبارت دیگر جدهٔ داود، موآبی بود و جَدّ او نیمه کنعانی. باین ترتیب مسیح موعود قرار بود در بطن قوم برگزیدهٔ اسرائیل از خاندانی بدنیا آید که خون غیراسرائیلی درآن بود.

در حدود یک مایلی شرق بیت‌لحم دشتی به نام «دشت بوعز» وجود دارد یعنی جایی که روایت شده روت خوشه چینی کرده است. در مجاورت آن «دشت شبانان» قرار دارد که مطابق روایات فرشتگان تولد عیسی را در این دشت بشارت دادند. بر طبق این روایات محل شکوفایی عشق روت و بوعَز، که پیامد آن ایجاد خانواده‌ای بود که مسیح را بوجود می‌آورد، یک هزار و صد سال بعد از سوی خدا به عنوان محل بشارت آسمانی تولد مسیح انتخاب شد.

باب‌های ۳ و ۴. ازدواج آنان

در زیر کلیسای تولد مسیح در بیت‌لحم اتاقی وجود دارد که گفته می‌شود عیسی در آن متولد شده و بر طبق روایتی قدیمی این اتاق قسمتی از خانهٔ اجدادی داود و قبل از او خانهٔ بوعز و روت را تشکیل می‌داد. پس بر طبق این روایت بوعز روت را به همسری برگزید و آغازگر خانواده‌ای شد که قرار بود مسیح را به جهان آورد و این عمل در همان اتاقی بوقوع پیوست که هزار و صد سال بعد خود مسیح متولد شد.

شجره‌نامه (۴ : ۱۷ - ۲۲) که بر طبق آن پسر روت عُوبید و پسر عوبید یَسی و پسر یسی داود است، در واقع علت اصلی نگاشته شدن کتاب روت است. از این به بعد توجه عهد عتیق بر ظهور شاه شاهان از تبار داود متمرکز است.

اول سموئیل

دوران سلطنتی اسرائیل
سموئیل - شاؤل - داود

سموئیل حلقهٔ اتصال دوران «داوران» و «سلطنت» بود. تاریخ: در حدود ۱۱۰۰ - ۱۰۵۰ ق.م.

صحنهٔ خدمت سموئیل

رامه در ۱۰ کیلومتری شمال اورشلیم محل تولد، محل اقامت و داوری، و محل دفن سموئیل بود (۱۹:۱؛ ۱۷:۷؛ ۱:۲۵).

بیت‌ئیل در حدود ۸ کیلومتری شمال رامه، مرکز خدمت سموئیل در شمال بود. اینجا یکی از چهار نقطهٔ مرتفع آن سرزمین بود و سه نقطهٔ دیگر عبارت بودند از کوه عیبال، حبرون و مصفه. منظرهٔ سرزمین از بیت‌ئیل فوق‌العاده است. در همین نقطه، ۸۰۰ سال پیش از آن، یعقوب نردبان آسمانی را مشاهده کرده بود.

مصفه، در ۵ کیلومتری غرب رامه، بر کوه نبی، مرکز خدمت سموئیل در غرب کشور بود. در اینجا بود که سموئیل سنگ «اَبن عَزَر» را بر پا نمود (۷ : ۱۲). بر دامنهٔ شمالی آن جبعون واقع بود، یعنی جایی که یوشع «خورشید را متوقف کرده بود.»

جبعه (که نام امروزی آن «تل اَلفول» است) در میان راه بین رامه و اورشلیم، محل سکونت شائول بود.

بیت لحم، محل تولد داود و بعدها محل تولد عیسی، در ۱۸ کیلومتری جنوب رامه قرار داشت.

شیلوه در حدود ۲۰ کیلومتری شمال رامه، از زمان یوشع تا سموئیل، محل خیمه بود، جایی که سموئیل به هنگام کودکی در آن خدمت کرد.

قریهٔ یعاریم، جایی که صندوقچهٔ عهد پس از بازگردانده شدن از دست فلسطینیان در آن نگهداری می‌شد و در حدود ۱۲ کیلومتری جنوب غربی رامه بود.

بابهای ۱ - ۲ : ۱۱. تولد سموئیل

والدین سموئیل از سبط لاویان بودند (اول تواریخ ۶ : ۳۳ - ۳۸). درود بر مادرش حنا. او مادر نمونه‌ای بود و پسرش یکی از برجسته‌ترین و پاکترین شخصیت‌های تاریخ شد.

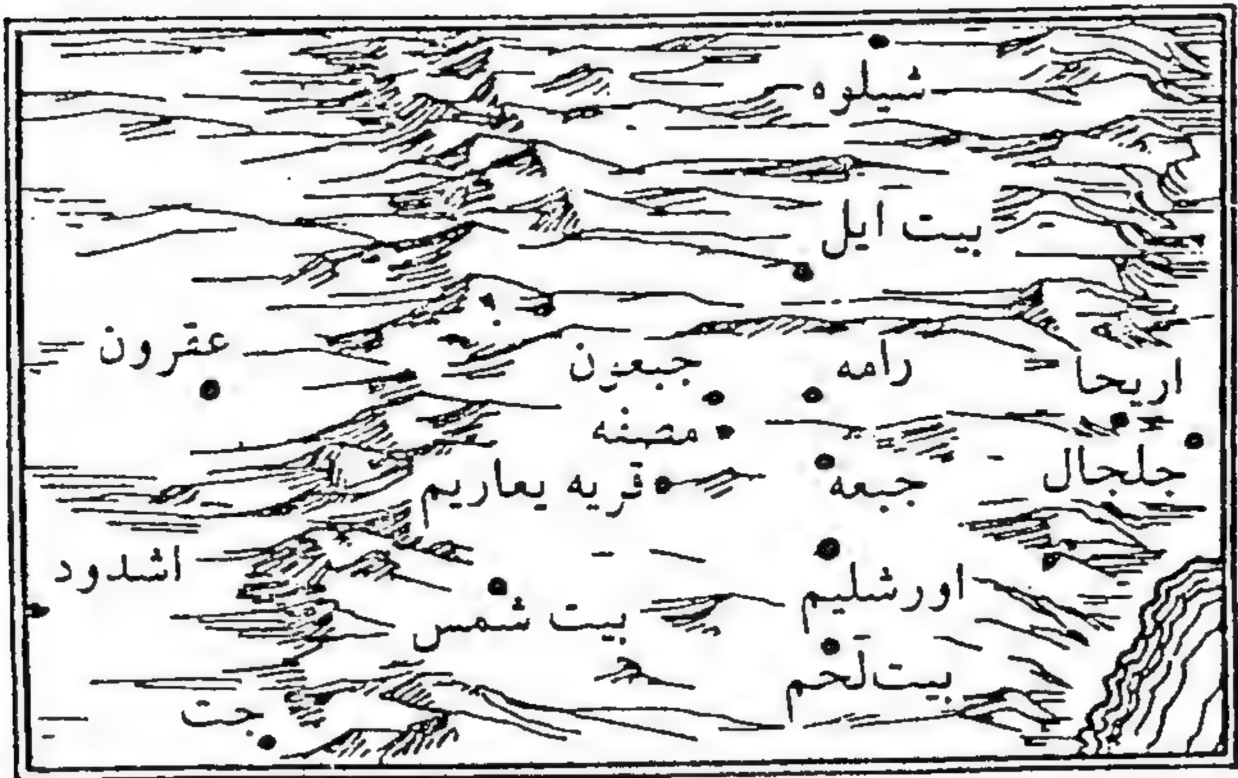
نکتهٔ باستان شناختی: شیلوه (۱ : ۳).

- یوشع خیمه را در شیلوه بر پا داشت (یوشع ۱۸ : ۱).
- هر ساله بنی اسرائیل برای گذراندن قربانیها به شیلوه می‌رفتند (اول سموئیل ۱ : ۳).

- داود صندوقچهٔ عهد را در حدود سال ۱۰۰۰ ق.م. به اورشلیم آورد (دوم سموئیل ۶: ۱۵).
- ارمیا (۷: ۱۲ - ۱۵)، در حدود سال ۶۰۰ ق.م. به گونه‌ای از شیلوه سخن می‌گوید که گویی تخریب شده است.

آنچه از این متن می‌فهمیم این است که شیلوه، از زمان یوشع تا داود، شهر مهمی بوده است و پس از آن در حدود ۶۰۰ ق.م. تخریب و متروک و بکلی نابود شده است.

هیئتی دانمارکی (۳۱ - ۱۹۲۲) در ویرانه‌های شیلوه، تکه سفالهای شکسته‌ای متعلق به سالهای ۱۲۰۰ - ۱۰۵۰ ق.م. یافت که شاهدی بودند از وجود فرهنگ اسرائیلی در آن ناحیه، بی‌آنکه اثری از سکونت پیش از آن یا پس از آن تا حدود ۳۰۰ ق.م.، در آنها به چشم بخورد. آلبرایت تاریخ تخریب شیلوه را حدود ۱۰۵۰ ق.م. تخمین می‌زند. به این ترتیب، حفاریها دقیقاً با گزارش کتاب‌مقدس مطابقت می‌کنند.



نقشه ۳۵ - شهرهایی که سموئیل در آنها خدمت می‌کرد

باب ۲: ۱۲ - ۳۶. اعلام تغییر کهانت

آیات ۳۱ - ۳۵ ظاهراً در مورد سموئیل صدق می‌کنند که بعنوان داور جانشین عیلی شده و در ضمن کهانت نیز می‌کرد (۷: ۹؛ ۹: ۱۱ - ۱۴)؛ ولی در عین حال اشاره‌ای دارند به کهانتی که «تا ابد» پایدار خواهد بود (۳۵).

این آیات زمانی به انجام رسیدند که سلیمان، ابیاتار از خاندان عیلی را برکنار کرد و صادوق را که از خانوادهٔ دیگری بود، جانشین او ساخت (اول پادشاهان ۲: ۲۷؛ اول تواریخ ۲۴: ۳، ۶).

ولی انجام نهایی آیات فوق در کهانت ابدی مسیح بود. در بابهای ۸، ۹ و ۱۰ می‌خوانیم که سموئیل تغییری در نحوهٔ حکومت بوجود آورد وحکومت را از «داوران» به «سلطنت» منتقل ساخت. در این سلطنت، حوزهٔ کار پادشاه وکاهن از یکدیگر جدا شده بود.

در آیهٔ ۳۵، کهانتی ابدی وعده داده شده است، به همانگونه نیز در دوم سموئیل ۷ : ۱۶، به داود وعدهٔ سلطنت ابدی داده شد. کهانت ابدی و سلطنت ابدی چشم به ماشیح داشتند که در او این دو حوزه بهم می‌آمیختند، بطوری که مسیح کاهن ابدی و پادشاه ابدی بشریت شد.

بنظر می‌رسد ادغام موقتی مقام داور و پادشاه در شخص سموئیل در دوران انتقالی میان داوران و سلطنت، نوعی پیشگویی ادغام نهایی این دوّ مقام در مسیح بوده است.

باب ۳. فراخواندگی سموئیل به نبوت

سموئیل یک «نبی» بود (۳ : ۲۰). او در مقام «کاهن» قربانی می‌گذراند (۷ : ۹) و بر اسرائیل «داوری» می‌کرد (۷: ۱۵ - ۱۷)، حوزهٔ خدمت او بیت‌ئیل، جلجال و مصفه و مرکز اصلی او در رامه بود. او آخرین «داور»، نخستین «نبی» و بنیانگزار «سلطنت»، و یگانه حاکم از زمان عیلی تا شاؤل بود. مأموریت اصلی او سازماندهی سلطنت بود.

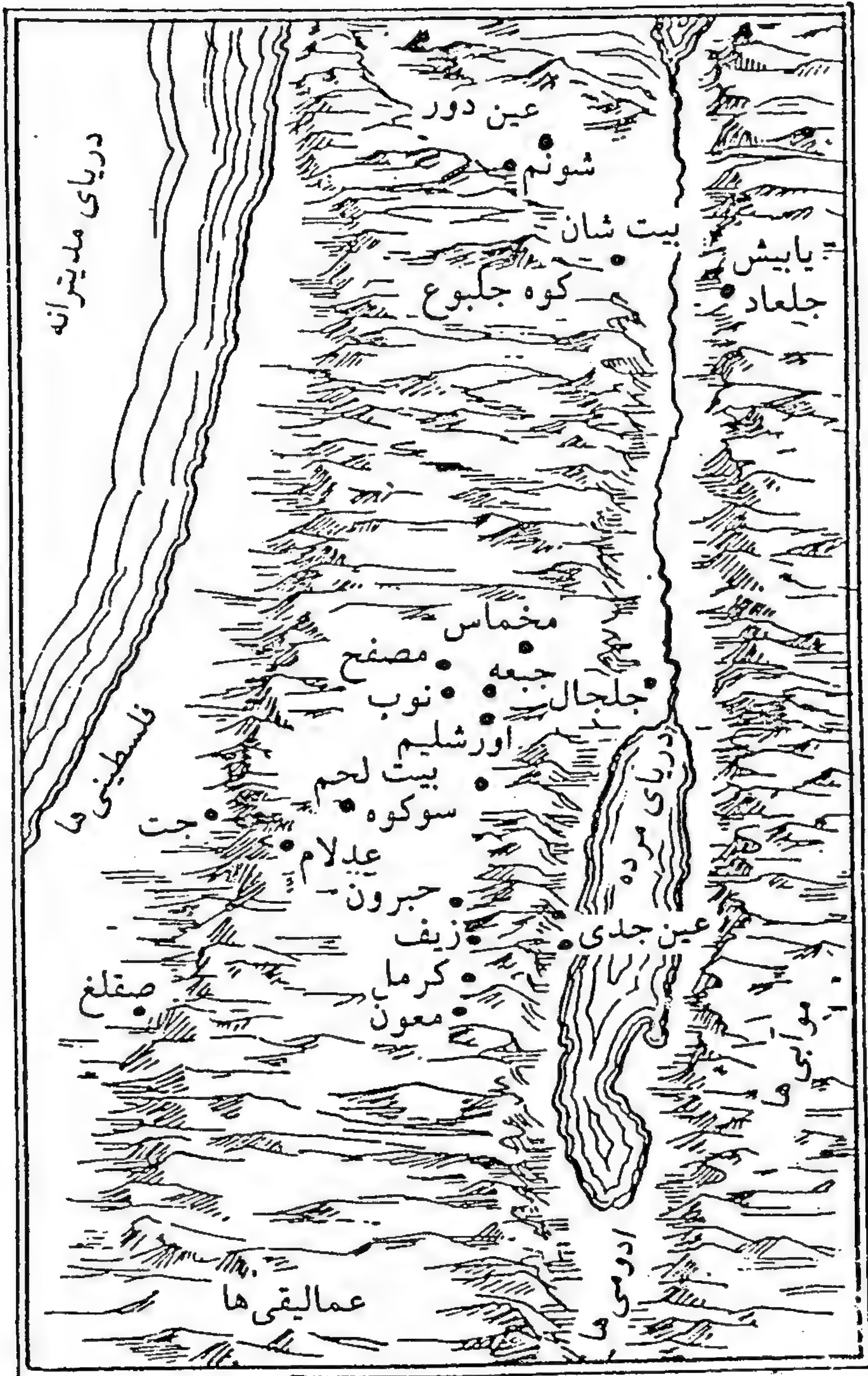
شیوهٔ حکومت در دوران داوران با شکست روبرو شده بود (به مقدمهٔ فصل مربوط به کتاب داوران مراجعه کنید). پس خدا سموئیل را برخیزانید تا همهٔ ملت را تحت داوری یک پادشاه با هم متحد گرداند. (به بخش مربوط به بابهای ۸، ۹ و ۱۰ مراجعه کنید).

انبیاء

واژهٔ «نبی» پیش از زمان سموئیل گهگاه به چشم می‌خورد، مثل پیدایش ۲۰:۷ و خروج ۷:۱. اما بنظر می‌رسد که سموئیل بنیانگزار مراکز نظام تربیتی انبیا بود. نخست در رامه (اول سموئیل ۱۹: ۲۰)؛ و سپس در بیت‌ئیل، اریحا و جلجال، (دوم پادشاهان ۲ : ۳، ۵؛ ۴ : ۳۸). کهانت کاملاً رو به انحطاط گذاشته بود، و با سازماندهی سلطنت هم عصر شده بود. بنظر می‌رسد سموئیل این مراکز را بعنوان ناظری اخلاقی بر کاهنان و پادشاهان تأسیس کرده بود.

این انبیاء در دورهٔ ۳۰۰ سالهٔ پیش از ظهور انبیایی که ۱۷ کتاب آخر عهد عتیق را نگاشتند، فعالیت می‌کردند. این انبیا را انبیای «شفاهی» می‌نامند تا آنها را از انبیاء «صاحب کتاب» که نبوت خود را نوشته‌اند، متمایز کنند.

مهمترین انبیای «شفاهی» عبارت بودند از: سموئیل بنیانگزار سلطنت؛ ناتان مشاور داود؛ اَخیاء مشاور یربعام؛ ایلیا و الیشع که مبارزهٔ عظیم با پرستش بعل را رهبری کردند.



نقشه ۳۶

باب‌های ۴، ۵، ۶، ۷. تصرف صندوقچهٔ عهد بدست فلسطینیان

صندوقچهٔ عهد پس از آنکه به تصرف فلسطینیان درآمد، دیگر هرگز به شیلوه بازگردانده نشد. پس از آن دیگر شیلوه اهمیت خود را از دست داد. صندوقچه به مدت ۷ ماه در شهرهای فلسطینیان باقی

ماند و در این مدت بلایای عظیمی دامنگیر فلسطینیان شد.

پس صندوقچه را به بیت شمس، و پس از آن به قریهٔ یعاریم بردند که به مدت ۲۰ سال در آنجا باقی ماند (۷ : ۲). بعدها داود آن را به اورشلیم منتقل کرد و خیمه‌ای برای آن ساخت (دوم سموئیل ۱۲:۶ ؛ دوم تواریخ ۱ : ۴)؛ و تا موقعی که سلیمان هیکل را بنا کرد، در آن خیمه باقی ماند. پس از تخریب اورشلیم، دیگر نشانی از صندوقچهٔ عهد پیدا نشد.

پس از آنکه صندوقچهٔ عهد از شیلوه خارج شد، خیمه مدتی در نوب (۲۱ : ۱ ؛ مرقس ۲ : ۲۶)؛ و مدتی در جبعون (اول تواریخ ۲۱ : ۲۹) باقی ماند؛ تا اینکه سلیمان آن را در هیکل قرار داد (اول پادشاهان ۸ : ۴).

پس از بازگرداندن صندوقچهٔ عهد از دست فلسطینیان، سموئیل به کمک خدا در محلی که فلسطینیان صندوقچه را تصرف کرده بودند، شکستی هولناک به آنها داد (۴ : ۱ ، ۷ : ۱۲).

باب‌های ۸، ۹ و ۱۰. سازماندهی سلطنت

تا این زمان، حکومت بشکل یزدان سالاری (حکومت خدا) بود. در دنیایی درنده که تنها قانون جنگل بر آن حاکم بود، یک ملت برای ادامهٔ حیات خود می‌بایست قوی باشد. پس خدا خود را با روشهای انسانی سازگار کرد و به قوم خود اجازه داد تا همچون ملل دیگر، تحت لوای یک پادشاه متحد گردد. نخستین پادشاه یعنی شاؤل ناموفق بود. ولی دومین پادشاه یعنی داود، پادشاه فوق‌العاده موفقی بود.

نکتهٔ باستان شناختی: خانهٔ شاؤل در جِبعه (۱۰ : ۲۶).

«آلبرایت» (*W. F. Albright*) (۲۳ - ۱۹۲۲) در جِبعه، در لایه‌ای متعلق به ۱۰۰۰ ق.م. ویرانه‌های قلعه‌ای را یافت که شاؤل بنا کرده بود.

باب‌های ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵. شاؤل بعنوان پادشاه

شاؤل متعلق به سبط بنیامین بود که در دوران داوران تقریباً از میان رفته بود، و زادگاهش شهر جبعه بود که آن فاجعهٔ وحشتناک در این شهر آغاز شده بود.

شاؤل قد بلند، خوش اندام و فروتن، سلطنت خود را با پیروزی درخشانی بر عمونیان آغاز کرد. هر نوع شک و شبهه‌ای در مورد حکومت «سلطنتی» جدید از میان رفت.

پس از آن سموئیل به ملت و پادشاه هشدار داد که خدا را فراموش نکنند، و این هشدار او را صاعقه‌ای معجزه آسا تأیید کرد (باب ۱۲).

نخستین اشتباه شاؤل (باب ۱۳). موفقیتهای او بلافاصله او را از خود بیخود کردند. فروتنی جای

خود را به تکبّر داد. شاؤل قربانی گذرانید، و این عملی بود که منحصراً به کاهنان تعلق داشت. این نخستین نشانهٔ خودستایی مغرورانهٔ شاؤل بود.

دومین اشتباه شاؤل (باب ۱۴). فرمان احمقانهٔ او مبنی بر پرهیز از غذا خوردن و حکم اعدام بی‌رحمانه‌ای که برای یوناتان صادر کرد، به مردم نشان داد که شخص احمقی را به پادشاهی برگزیده‌اند.

سومین اشتباه شاؤل (باب ۱۵). بی‌اطاعتی عمدی از خدا. بخاطر این خطای شاؤل، سموئیل رأی تهدید آمیز خود را صادر کرد: «چونکه کلام خداوند را ترک نموده‌ای، خداوند نیز ترا از پادشاه بودن بر اسرائیل رد نموده است.»

باب ۱۶. مسح مخفیانهٔ داود برای سلطنت

اینکار را نمی‌شد آشکارا انجام داد، چون همان موقع شاؤل داود را به قتل می‌رساند. هدف این مسح این بود که به داود فرصتی داده شود تا خود را برای مقام پادشاهی آماده کند. خدا داود را تحت مراقبت خود قرار داد (۱۳).

داود قد و قامتی کوتاه، و چهره‌ای گلگون و زیبا داشت. خوش اندام بود، قدرت بدنی زیاد و شخصیتی جذاب داشت، مرد جنگ و در گفتار محتاط بود، بسیار شجاع، اهل موسیقی و بسیار مذهبی بود.

شهرت داود بعنوان یک نوازنده، توجه شاؤل پادشاه را (که هنوز نمی‌دانست داود برای جانشینی او مسح شده) به داود جلب کرد. داود حمل کنندهٔ سلاح شاؤل شد. اینکار داود را به معاشرت با پادشاه و مشاورانش واداشت.

باب ۱۷. داود و جلیات

ظاهراً نخستین اقامت داود در دربار موقتی بود. او به بیت‌لحم بازگشت، و چند سال گذشت؛ و در طول این زمان، داود پسر بچه آنقدر عوض شده بود که شاؤل او را نشناخت (۵۵ - ۵۸).

سُوکوه، جایی که جلیات در آنجا اردو زده بود، در ۲۲ کیلومتری غرب بیت‌لحم قرار داشت. قد جلیات ۳ متر، وزن اسلحه‌اش ۲۵ کیلوگرم، وزن کلاهخودش ۱۰ کیلوگرم بود. پیشنهاد داود برای جنگ با جلیات، آن هم فقط با یک چوبدستی و یک فلاخن (قلاب سنگ)، عمل شجاعانهٔ بی‌نظیر و حاکی از اعتمادی عظیم به خدا بود. پیروزی او ملت را به هیجان آورد. داود بلافاصله داماد پادشاه، فرماندهٔ ارتش و قهرمان محبوب ملت شد.

باب‌های ۱۸، ۱۹ و ۲۰. حسادت شاؤل به داود

محبوبیت داود، موجب ضدیت شاؤل با او شد. شاؤل سعی کرد داود را بکشد. داود گریخت و سالها در کوهها فراری بود.

دوستی یوناتان با داود (باب ۲۰). یوناتان وارث سلطنت بود. پیروزی درخشان او بر فلسطینیان (باب ۱۴)، و شخصیت عالی او، شواهد خوبی بودند از اینکه می تواند پادشاهی لایق بشود. اما فهمیده بود که خدا داود را برای پادشاهی مقرر کرده و کنار کشیدن بزرگوارانهٔ او از جانشینی پادشاه، و از خود گذشتگی فرزنانهٔ او در مقابل رقیبش، یکی از زیباترین داستانهای دوستی را در تاریخ تشکیل می دهد.

باب‌های ۲۱ تا ۲۷. داود فراری از شاؤل

داود به فلسطین فرار کرد و خود را به دیوانگی زد. او که احساس خطر می‌کرد، به غار عدُلام در غرب یهودا، و سپس به موآب، و باز به جنوب یهودا به تعلیه، زیف و مَعون فرار کرد. او ۶۰۰ پیرو پیدا کرده بود. شاؤل بشدت در تعقیب او بود، ولی او پیوسته فرار می‌کرد. بسیاری از مزامیرش را در این دوره سروده است.

در عین - جدی، شاؤل گیر افتاد، ولی داود که نمی‌خواست بوسیلهٔ ریختن خون بر تخت بنشیند، شاؤل را نکشت. و دوباره در زیف، شاؤل اعتراف کرد که یک «احمق» است، ولی باز به حماقت خود ادامه داد.

در مَعون، ابیجایل که زنی ثروتمند، با نزاکت و بخشنده بود، به همسری داود درآمد. بالاخره داود دوباره نزد فلسطینیان پناهنده شد و تا زمان مرگ شاؤل در آنجا ماند.

باب‌های ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱. مرگ شاؤل

فلسطینیان، سرزمین اسرائیل را اشغال کردند و در کوه جلبوع اردو زدند. یکی از شاهزادگان فلسطین از داود و همراهانش خواسته بود تا با او به جنگ بروند. ولی شاهزادگان دیگر به داود اعتماد نداشتند. پس داود در پشت جبهه باقی ماند و با ۶۰۰ سرباز خود آماده شد تا مواظب حملهٔ عمالیق باشد.

در همان حین، شاؤل که کاملاً هراسان شده بود، می خواست بواسطهٔ زن جادوگری در عَین دور، با روح سموئیل سخن بگوید. سادگی آشکار این داستان ظاهراً حاکی از آن است که روح سموئیل عملاً ظاهر شد. ولی در مورد اینکه این ظهور واقعی بود یا فریب آمیز، اختلاف نظر وجود دارد. در هر صورت، شاؤل کشته شد. او ۴۰ سال سلطنت کرده بود (اعمال ۱۳ : ۲۱).

نکتهٔ باستان شناختی: سلاح شاؤل (۳۱: ۱۰).

در اینجا گفته شده که «اسلحهٔ شاؤل را در خانهٔ عشتاروت (در بیت شان) نهادند»، و در اول تواریخ ۱۰ : ۱۰ گفته شده که «سر او را در خانهٔ داجون بدیوار کوبیدند.»

بیت شان (بیسان) در شرق کوه جلبوع و در محل تقاطع دره‌های یزرعیل و اردن قرار دارد. موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا (۳۰-۱۹۲۱)، در بیت شان، در لایه‌ای که متعلق به ۱۰۰۰ ق.م. بود، ویرانه‌های معبد عشتاروت و نیز معبد داجون را، یعنی درست همان ساختمانهایی که اسلحه و سر شاؤل در آنجا بدیوار کوبیده شده بودند یافتند: حداقل، این ثابت می‌کند که در روزگار شاؤل چنین معابدی در بیت شان وجود داشتند.

دوم سموئیل

سلطنت داود
داود سرآغاز یک سلسلهٔ ابدی پادشاهان

باب‌های ۱ - ۶

اندوه داود از مرگ شاؤل. پادشاه شدن داود بر یهودا. جنگ هفت ساله با ایشبوشت، پسر شاؤل. پادشاه شدن داود بر همهٔ اسرائیل. پایتخت شدن اورشلیم.

باب ۷. خدا وعدهٔ تخت سلطنتی ابدی را به داود می‌دهد

عهد عتیق داستان رابطهٔ خدا با قوم یهود است، بمنظور اینکه روزی همهٔ ملتها را برکت دهد.

همچنان که داستان به پیش می‌رود، روشن می‌شود که برکت یافتن همهٔ ملتها از ملت یهود، از طریق خانوادهٔ داود خواهد بود.

و وقتی که باز هم جلوتر می‌رویم بیشتر روشن می‌شود که خانوادهٔ داود نیز بواسطهٔ «یک پادشاه بزرگ» به جهان برکت خواهند رساند، پادشاهی که روزی در این خانواده بدنیا خواهد آمد. خودش تا ابد زنده خواهد بود، و سلطنتی بی‌پایان را بنیان خواهد نهاد.

اینجا در باب هفتم کتاب دوم سموئیل، فهرستی طولانی از وعده‌ها آغاز می‌شود مبنی بر اینکه خانوادهٔ داود تا ابد بر قوم خدا حکمرانی خواهد کرد، یعنی از ذریت داود سلسله‌ای ابدی از پادشاهان بوجود خواهد آمد که در «یک پادشاه ابدی» به اوج خود خواهد رسید. در اینجا برخی از این وعده‌ها ذکر می‌شوند:

«کرسی تو تا ابد استوار خواهد ماند» (۷: ۱۶).

«اگر پسران تو راه خویش را حفظ نموده، به تمامی دل و به تمامی جان خود در حضور من براستی سلوک نمایند، یقین که از تو کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند، مفقود نخواهد شد» (اول پادشاهان ۲:۴).

«اینک پسری برای تو متولد خواهد شد ... اسم او سلیمان خواهد بود ... و کرسی سلطنت او را بر اسرائیل تا ابدالآباد پایدار خواهم گردانید» (اول تواریخ ۲۲ : ۹ و ۱۰).

«اگر تو به حضور من سلوک نمایی چنانکه با پدرت داود عهد بسته گفتم کسی که بر اسرائیل سلطنت نماید، از تو منقطع نخواهد شد» (دوم تواریخ ۷: ۱۷ و ۱۸).

«با برگزیدهٔ خود عهد بسته‌ام. برای بندهٔ خویش داود قسم خورده‌ام، که ذریت تو را پایدار خواهم ساخت تا ابدالآباد، و تخت ترا نسلاً بعد نسل بنا خواهم نمود ... من نیز او را نخست زادهٔ خود خواهم ساخت، بلندتر از پادشاهان جهان ... و عهد من با او استوار خواهد بود. ذریت وی را باقی خواهم داشت تا ابدالآباد، و تخت او را مثل روزهای آسمان ... عهد خود را نخواهم شکست، و آنچه را از دهانم صادر شد تغییر نخواهم داد. یک چیز را به قدوسیت خود قسم خوردم، و به داود هرگز دروغ

نخواهم گفت ... تخت او باقی خواهد بود تا ابدالآباد» (مزمور ۸۹:‏۳، ۴، ۲۴-۲۹، ۳۴-۳۷).

«خداوند برای داود براستی قسم خورد و از آن برنخواهد گشت: از ثمرهٔ صلب تو بر تخت تو خواهم گذاشت» (مزمور ۱۳۲ : ۱۱).

«در آن روز خیمهٔ داود را که افتاده است بر پا خواهم نمود ... تا ایشان همهٔ امتها را که اسم من بر ایشان نهاده شده است، بتصرف آورند. خداوند تکلم نموده است» (عاموس ۹ : ۱۱ و ۱۲).

«برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد. ترقی سلطنت و سلامتی او را بر کرسی داود و بر مملکت وی انتها نخواهد بود تا آن را به انصاف و عدالت از الان تا ابدالآباد ثابت و استوار نماید» (اشعیا ۹ : ۶ و ۷).

«نهالی از تنهٔ یسّی بیرون آمده شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت ... بجهت عَلَمِ (پرچم) قومها بر پا خواهد شد و امتها آن را خواهند طلبید» (اشعیا ۱۱ : ۱ و ۱۰).

«تو ای بیت لحم (شهر داود) ... از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم من اسرائیل حکمرانی خواهد نمود و طلوعهای او از قدیم و از ایام ازل بوده است ... او تا اقصای زمین بزرگ خواهد شد» (میکا ۵ : ۲ و ۴).

«ای زمین، ای زمین، ای زمین کلام خدا را بشنو ... خداوند می‌گوید اینک ایامی می‌آید که شاخه‌ای عادل برای داود بر پا می‌کنم و پادشاهی سلطنت خواهد کرد ... و اسمی که به آن نامیده خواهد شد، این است : «یهوه صِدقینو» (یهوه عدالت ما)» (ارمیا ۲۲ : ۲۹ ؛ ۲۳ : ۵ و ۶).

«اگر عهد مرا با روز و عهد مرا با شب باطل توانید کرد که روز و شب در وقت خود نشود، آنگاه عهد من با بندهٔ من داود باطل خواهد شد» (ارمیا ۳۳ : ۲۰ و ۲۱).

«اینک من بندهٔ خود شاخه را خواهم آورد ... و عصیان این زمین را در یک روز رفع خواهم نمود» (زکریا ۳ : ۸ و ۹).

«اینک مردی که به «شاخه» مسمّی است ... هیکل خداوند را بنا خواهد نمود، و جلال را متحمل خواهد شد، بر کرسی او جلوس نموده حکمرانی خواهد کرد ... و سلطنت او از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای زمین خواهد بود» (زکریا ۶:‏۱۲، ۱۳؛ ۹:‏۱۰).

«در آن روز ... خاندان داود مانند خدا خواهد بود ... در آن روز برای خاندان داود چشمه‌ای به جهت گناه و نجاست مفتوح خواهد شد» (زکریا ۱۲:‏۸؛ ۱۳:‏۱).

به این ترتیب، وعدهٔ یک پادشاه ابدی که از خاندان داود برخیزد، بارها و بارها و در طول یک دورهٔ ۵۰۰ ساله تکرار شد: به خود داود، به سلیمان، و بارها در مزامیر و بوسیلهٔ عاموس نبی، اشعیای نبی، میکای نبی، ارمیای نبی و زکریای نبی.

بعدها، در زمان کامل، جبرائیل فرشته به ناصره نزد مریم که از خانوادهٔ داود بود، فرستاده شد و گفت:

«ای مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای. و اینک حامله شده پسری خواهی زایید و

او را عیسی خواهی نامید. او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلی مسمی شود و خداوند خدا تخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود. و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد. و سلطنت او را نهایت نخواهد بود» (لوقا ۱ : ۳۰ - ۳۳).

در این کودک بود که وعده‌های داود به واقعیت پیوست.

باب‌های ۸، ۹، ۱۰. پیروزیهای داود

پس از مرگ شاؤل داود در یهودا به پادشاهی رسید. ۷ سال بعد او بر تمام اسرائیل پادشاه شد. در ۳۰ سالگی به پادشاهی رسید. ۷/۵ سال در یهودا حکومت کرد، و ۳۳ سال بر تمام اسرائیل، که جمعاً می‌شود ۴۰ سال (۵: ۳ - ۵). در ۷۰ سالگی درگذشت.

داود بلافاصله پس از بدست گرفتن حکومت تمام اسرائیل، اورشلیم را پایتخت ساخت. اورشلیم که دارای موقعیتی غیر قابل تسخیر بود، و با داشتن سابقهٔ ملکیصدق کاهن خدای تعالی، داود آنرا بعنوان بهترین مکان برای پایتخت کشورش در نظر گرفت. پس اورشلیم را گرفت. صندوقچهٔ عهد خدا را به آنجا آورد و طرح بنای هیکل را ریخت (بابهای ۵، ۶، ۷).

داود در جنگهایش بسیار موفق بود. او فلسطینیان، موآبیان، اهالی سوریه، ادومی‌ها، عمونیها، عمالیق، و همهٔ ملل همسایه را کاملاً سرکوب کرد. «خداوند داود را در هر جا که می‌رفت، نصرت می‌داد» (۸: ۶).

داود کار خود را با ملتی ناچیز و بی‌اهمیت آغاز کرد و در عرض چند سال، آنرا به کشوری قدرتمند تبدیل کرد. در جنوب غربی، امپراتوری جهانی مصر رو به زوال نهاده بود. در شرق، امپراتوریهای جهانی آشور و بابل هنوز بپا نخواسته بودند. و در اینجا در شاهراه میان این سه، حکومت اسرائیل تحت سلطنت داود و در مدتی بسیار کوتاه، گرچه یک امپراتوری جهانی نشد، ولی شاید به قدرتمندترین حکومت منفرد در دنیای آن زمان تبدیل شد.

باب‌های ۱۳ تا ۲۱. مشکلات داود

احتمالاً ابشالوم می‌دانست که سلیمان بعنوان جانشین داود در نظر گرفته شده است. از اینرو کوشید تا تخت سلطنت را از پدرش داود برباید. اگر از روی مقدار مطالبی که دربارهٔ این واقعه نوشته شده، قضاوت کنیم، این باید یکی از پر دردسرترین رویدادهای سلطنت داود بوده باشد.

در این قضیه برخی از مشاورین داود به ابشالوم پیوستند و قلب داود را شکستند.

- پس از آن نوبت قیام شَبَع بود (باب ۲۰). اقدام ابشالوم به غصب سلطنت احتمالاً قدرت داود را بر مردم تضعیف کرده بود. بهمین دلیل شبع هم خواست شانس خود را امتحان کند، ولی بزودی شکست خورد. بعد از آن فلسطینیان دوباره گستاخ شدند (باب ۲۱)، و باز هم داود پیروز شد.

باب ۲۲. سرود ستایش داود

در اینجا نیز داود، همچون بسیاری دیگر از مزامیرش، اعتماد پایدار خود را به خدا و سپاس بی‌پایان خود را نسبت به خدا بخاطر محافظت دائمی او، ابراز می‌کند.

باب ۲۳. سخنان آخر داود

این آخرین مزمور داود است و نشان می‌دهد که او در پایان عمر پر افتخار ولی پر دردسر خود همچنان از سلامت فکری برخوردار بوده: عدالت در حکومت او بعنوان پادشاه، سرودن مزامیرش، وفاداری او به کلام خدا؛ عهد خدا با او برای یک سلسلهٔ ابدی.

باب ۲۴. آمارگیری از مردم

درک این نکته که چرا گرفتن یک آمار ملی گناه محسوب شد، دشوار است. خدا خودش دو بار یعنی در آغاز و در پایان ۴۰ سال سرگردانی بیابان فرمان چنین آماری را داده بود (اعداد ۱ : ۲ ؛ ۲:۲۶). شاید در این مورد، به این مفهوم بوده که داود که همواره و در تمام طول عمر خود اعتمادی راسخ به خدا داشت، شروع به لغزش کرده وگرایشی به تکیه بر عظمت حکومتش پیدا کرده بود. ایدهٔ این آمارگیری از شیطان بود (اول تواریخ ۲۱ : ۱). شاید شیطان این موقعیت را فرصتی برای منحرف کردن داود از اعتماد به خدا بسوی اعتماد به خود، دانسته است. در هر صورت، خدا این عمل را گناهی قلمداد کرد که باید مجازات شود.

نتایج آمار نشان می‌داد که ملت اسرائیل حدود ۱/۵ میلیون مرد جنگجو، بجز سبط لاویان و سبط بنیامین داشت (اول تواریخ ۲۱ : ۵)، وکلّ جمعیت آن حدود ۶ تا ۸ میلیون نفر بود.

برای مجازات این گناه، خدا فرشتهٔ بیماری وبا را برای خراب کردن اورشلیم فرستاد. در محلی که فرشته ایستاده بود، داود مذبحی بنا کرد (۲۵). و در همان نقطه‌ای که داود مذبح ساخت، سلیمان هیکل را بنا نمود (دوم تواریخ ۲ : ۱).

داود

در مجموع، داود شخصیتی بزرگ بود. هرچند او کارهای اشتباهی انجام داد، ولی در مقایسه با پادشاهان آن زمان، مردی استثنایی بود. او با تمام قلب و روح خود، به خدا و روشهای او وفادار بود. در دنیای بت‌پرست و در ملتی که دائماً به دامان بت پرستی می‌افتاد، داود همچون صخره‌ای برای خدا ایستاد. در همهٔ موقعیتهای زندگی خود، مستقیماً با دعا، با شکرگزاری و با ستایش، بحضور خدا می‌رفت. دو دستاورد مهم او عبارتند از: سلطنت و مزامیر.

اول پادشاهان

سلطنت سلیمان
هیکل
شکوه دربار سلیمان
عصر طلایی تاریخ یهود
تجزیه و زوال سلطنت
ارتداد ده سبط
ایلیا

دو کتاب اول و دوم پادشاهان در عهدعتیق عبری بصورت یک کتاب واحد بودند. مترجمان ترجمهٔ هفتاد (*Septuagint*)، آن را به دو بخش تقسیم کردند. این دو کتاب از موضوعات زیر سخن می‌گویند: (۱) سلطنت سلیمان، (۲) تجزیهٔ سلطنت و تاریخ موازی دو حکومت، (۳) تاریخ یهودا در اسارت.

کتاب اول پادشاهان با حکایت ملت یهود در اوج جلال خود آغاز می‌شود. دوم پادشاهان با نابودی این ملت به پایان می‌رسد. این دو کتاب رویهمرفته دوره‌ای ۴۰۰ ساله یعنی حدوداً از ۱۰۰۰ تا ۶۰۰ ق.م. را می‌پوشانند.

نویسنده

نویسندهٔ این کتابها مشخص نیست. طبق یک روایت یهودی، ارمیا آنها را نوشته است. بهرحال، نویسنده هرکه بوده باشد، غالباً از گزارشهای سالیانهٔ کشور و سایر گزارشهای تاریخی موجود در زمان خود نقل می‌کند، مثل: «کتاب اعمال سلیمان»، «کتاب تواریخ پادشاهان یهودا»، «کتاب تواریخ پادشاهان اسرائیل» (اول پادشاهان ۱۱: ۴۱؛ ۱۴: ۱۹، ۲۹؛ ۱۵: ۷، ۲۳، ۳۱؛ ۱۶: ۵، ۱۴، ۲۷، و غیره). به این ترتیب، بنظر می‌رسد تعداد زیادی اسناد مکتوب وجود داشته که نویسنده با هدایت روح خدا به آنها دسترسی داشته است.

باب‌های ۱ و ۲. به سلطنت رسیدن سلیمان

سلیمان گرچه از بتشبع بدنیا آمده بود که داود حقی نسبت به او نداشت، و گرچه طبیعتاً وارث سلطنت نبود، ولی از سوی داود برگزیده شد تا جانشین داود شود و خدا نیز این را تأیید کرد (۱: ۳۰؛ اول تواریخ ۲۲: ۹، ۱۰).

ادونیا، چهارمین پسر داود، قرار بود وارث تخت سلطنت شود (۲: ۱۵، ۲۲؛ دوم سموئیل ۳: ۳ و ۴)؛ چون امنون، ابشالوم و احتمالاً کیلاب، مرده بودند. بهمین دلیل، موقعی که داود در بستر مرگ بود

و پیش از آنکه سلیمان رسماً برای پادشاهی مسح شود، ادونیا توطئه کرد تا سلطنت را از سلیمان بگیرد. ولی ناتان نبی این توطئه را خنثی کرد. اما ادونیا در عزم خود برای ربودن سلطنت راسخ بود و طولی نکشید که کشته شد.

باب ۳. انتخاب حکمت از جانب سلیمان

این واقعه در جبعون رخ داد (۳: ۴)، که در آن زمان محل نگهداری خیمه و مذبح برنجی بود (اول تواریخ ۲۱: ۲۹)، و در ۵ کیلومتری شمال غربی اورشلیم قرار داشت؛ ولی صندوقچهٔ عهد در اورشلیم نگهداری می‌شد (۳: ۱۵). خدا از سلیمان خواست تا آنچه را که دلش می‌خواهد بطلبد. سلیمان از خدا حکمتی برای حکومت بر مردم طلبید. این خواستهٔ او، خدا را خشنود کرد و خدا به فراوانی به او پاداش داد (۱۰-۱۲).



نقشه ۳۷ - خط منقطع وسط قلمرو حکومت سلیمان را نشان می‌دهد

باب ۴. قدرت، ثروت و حکمت سلیمان

سلیمان وارث قدرتمندترین سلطنت آن روزگار شده بود. زمانه، زمانهٔ صلح و رفاه بود. سلیمان مناسبات بازرگانی وسیعی داشت و بخاطر مهارت ادبی خود مشهور بود. او ۳۰۰۰ مَثَل، و ۱۰۰۵ سرود، و چندین آثار علمی در زمینهٔ گیاه شناسی و جانور شناسی نوشت (۳۲ و ۳۳). او نویسندهٔ سه کتاب عهدعتیق، یعنی امثال، جامعه. و غزل غزلها بود. بابهای ۵، ۶، ۷ و ۸. سلیمان هیکل را بنا می‌کند. (به دوم تواریخ ۲ تا ۷ مراجعه کنید).

باب‌های ۹ و ۱۰. فرّ و شکوه حکومت سلیمان

این دو باب، مشروح باب ۴ هستند. سلیمان خود را وقف بازرگانی و کارهای عمومی عظیم کرد. او با پادشاه صور قرارداد بست تا از نیروی دریایی او بر دریای مدیترانه استفاده کند.

خودش یک نیروی دریایی در عصیون جابر داشت و بر جادهٔ بازرگانی جنوب که از ادوم می‌گذشت و به سواحل عربستان، هند و آفریقا می‌رفت، نظارت داشت. او امپراتوری خود را با بازرگانی صلح آمیز بنا کرد.

این دورهٔ حکومت داود و سلیمان، عصر طلایی تاریخ یهود بود. داود جنگجو بود و سلیمان بنا کننده. داود حکومت را بر پا کرد و سلیمان هیکل را بنا نمود. در دنیایی خارج از اسرائیل این دوره، زمانهٔ هومر و آغاز تاریخ یونان بود. مصر و آشور و بابل در این هنگام ضعیف بودند. اسرائیل قدرتمندترین کشور جهان بود، و اورشلیم شکوهمندترین شهر، و هیکل با حشمت‌ترین ساختمان عالم. مردم از اقصاء نقاط جهان می‌آمدند تا حکمت سلیمان را بشنوند و جلال او را ببینند. ملکهٔ سبا با تعجب اظهار کرد: «نصفش به من اعلام نشده بود.»

نکتهٔ باستان شناختی: اصطبل‌های سلیمان

نویسنده در اینجا دربارهٔ اسبهای سلیمان می‌نویسد (۱۰: ۲۶ و ۲۸). مجدو از شهرهایی است که سلیمان در آن از اسبهایش نگهداری می‌کرد (۹: ۱۵ و ۱۹).

انستیتوی خاور، در مجدو ویرانه‌های اصطبل‌های او را کشف کرده است.

نکتهٔ باستان شناختی: طلای سلیمان

گفته می‌شود که درآمد سالانهٔ سلیمان و موجودی او به طلا بسیار فراوان بوده است: سپرهای طلا، همهٔ لوازم قصر ساخته شده از طلا، تخت سلطنت ساخته شده از عاج با روکش طلا، و فراوانی طلا در اورشلیم همچون سنگها (۱۰:۱۰-۲۲؛ دوم تواریخ ۱:۱۵). پنج سال پس از مرگ سلیمان، شیشک پادشاه مصر آمد و همهٔ طلاها را با خود برد (۱۴:۲۵، ۲۶؛ دوم تواریخ ۱۲:۲، ۹-۱۱).

جالب توجه است بدانید که در سال ۱۹۳۹، جسد مومیایی شیشک در مصر، در تابوتی با روکش

طلا پیدا شد، که شاید قسمتی از آن، از همان طلاهایی باشد که از سلیمان گرفته بود.

نکتهٔ باستان شناختی: نیروی دریایی سلیمان در عصیون جابر

سلیمان ناوگانی در عصیون جابر ساخت (۹ : ۲۶). اینکار به منظور بازرگانی با عربستان، هند و ساحل شرقی آفریقا بود. عصیون جابر در شمالی‌ترین نقطهٔ خلیج عقبه، در کنارهٔ دریای سرخ واقع بود.

ویرانه‌های آن را، دکتر «نلسون گلوئک»، استاد مدارس آمریکایی پژوهشهای شرقی، شناسایی و حفاری کرد (۳۹ - ۱۹۳۸). او ویرانه‌های کارخانه‌های ذوب فلزات، کوره‌ها، آهنگری‌ها و پالایشگاههای سلیمان را در همان محل، و نیز رسوبات سنگ معدنهای مس و آهن را در نواحی مجاور آن یافت، که از این فلزات ظرف، میخ، کلاهخود و قلاب‌های ماهیگیری ساخته شده و در مقابل عاج و طلا، به خارج صادر می‌شد.

نکتهٔ باستان شناختی: سنگ‌های دیوار سلیمان

در بنای ساختمانهای سلیمان و دیوارهای اورشلیم، «سنگهای گرانبها و سنگهای بزرگ و سنگهای ده ذراعی» بکار می‌رفت (۷:۹-۱۲؛ ۵:۹).

دیوار گوشهٔ جنوب شرقی محوطهٔ هیکل، ۲۶ متر ارتفاع دارد. در سال ۱۸۶۸، یک قسمت از بدنه ۲۷ متر نشست کرد. به این ترتیب، ارتفاع دیوار اکنون ۵۳ متر است. سنگ زاویهٔ آن ۵ متر طول و ۱/۵ متر ارتفاع دارد. تعمیرات سلیمان به وضوح ذکر شده است (۱۱ : ۲۷).

بارکلی در ۱۸۵۲ معدنی را که سنگهای عظیم اورشلیم از آنجا استخراج می‌شد، کشف کرد. امروزه این معدن، غار زیرزمینی وسیعی است که در زیر بخش بزرگی از شهر گسترده است. ورودی آن سوراخ کوچکی در نزدیکی دروازهٔ دمشق است. سنگهای نیمه بریده‌ای در آنجا وجود دارد که از آنها می‌شود به روشهای استخراج سنگ پی برد. استخراج کنندگان با کلنگ‌های دسته بلند شکانهایی در بالا، پایین و کناره‌های سنگ بوجود می‌آوردند. سپس چند ردیف سوراخهای کوچک می‌کندند که در درون آنها گوه‌های چوبی قرار می‌دادند و بر گوه‌ها آب می‌ریختند. گوه‌ها متورم می‌شد و سنگ را می‌شکافت. در درون صخره‌ها سوراخهای کوچکی برای نصب شمع کنده شده بود، و کارگران در تاریکی قیرگون معدن با نور این شمع‌ها کار می‌کردند.

باب ۱۱. زنان سلیمان و ارتداد او

اشتباهی بزرگ آسمان سلطنت شکوهمند سلیمان را ابری کرد: ازدواج او با زنان بت‌پرست. او ۷۰۰ زن و ۳۰۰ صیغه داشت (۱۱ : ۳)، که این بخودی خود جنایتی عظیم هم در حق خودش و هم در حق زنانش بود. این مرد حکیم همهٔ اعصار، دست کم در این زمینه، احمق ساده‌ای بیش نبود.

بسیاری از این زنان، بت پرست و دختران شاهزادگان کافر بودند که بدلایل سیاسی به ازدواج او درآمده بودند. سلیمان که هیکل خدا را بنا کرده بود، برای آنان نیز مذبح‌های بت‌پرستی بنا کرد. به این ترتیب، همان بت‌پرستی که داود با غیرت آن را سرکوب کرده بود، در خود قصر دوباره پا گرفت. این عمل، دوران پر شکوهی را که داود طلیعه‌دار آن بود، به پایان رساند و قوم نیز راه خود را به سوی نابودی در پیش گرفت؛ این غروب عصر طلایی اسرائیل بود. این ارتداد حیرت‌آور دوران کهنسالی سلیمان، یکی از تأثرآورترین صحنه‌های کتاب‌مقدس است. شاید مقصود خدا از ذکر داستان سلیمان ارائهٔ مثالی بوده از اینکه تجمل گرایی و لذت طلبی بی‌پایان، چه بر سر بهترین افراد می‌آورد.

باب ۱۲. تجزیهٔ سلطنت

سلطنت ۱۲۰ سال طول کشیده بود: ۴۰ سال شاؤل (اعمال ۱۳: ۲۱)؛ ۴۰ سال داود (دوم سموئیل ۵: ۴)؛ و ۴۰ سال سلیمان (اول پادشاهان ۱۱: ۴۲). پس از مرگ سلیمان سلطنت تجزیه شد: ده سبط، حکومت شمالی را تشکیل می‌دادند که «اسرائیل» نامیده می‌شد؛ و اسباط یهودا و بنیامین حکومت جنوبی را بوجود آوردند که «یهودا» خوانده می‌شد. حکومت شمالی کمی بیش از ۲۰۰ سال دوام آورده و در سال ۷۲۱ ق.م. بدست آشور منهدم شد. حکومت جنوبی نیز کمی بیش از ۳۰۰ سال ادامه یافت و در حدود سال ۶۰۰ ق.م. بدست بابل نابود گردید.

تجزیهٔ ده سبط «از جانب خدا» (۱۱:۱۱، ۳۱؛ ۱۲:۱۵)، و بعنوان مجازاتی برای ارتداد سلیمان، و درسی برای حکومت یهودا، صورت گرفت.

مذهب حکومت شمالی

یربعام بنیانگذار حکومت شمالی برای جدا نگهداشتن دو حکومت، پرستش گوساله را که مذهب مصر بود، برگرفت و بعنوان مذهب رسمی حکومت تازه تأسیس شده‌اش اعلام کرد. پرستش خدا مختص یهودا و خاندان داود بود. گوساله سمبول استقلال اسرائیل از یهودا شد. یربعام پرستش گوساله را چنان در حکومت شمالی عمیقاً ریشه‌دار کرد که تا هنگام سقوط این حکومت نیز ریشه کن نشد.

پرستش بعل که بواسطهٔ ایزابل وارد این سرزمین شده و حدود ۳۰ سال غالب بود، بدست ایلیا، الیشع و ییهو نابود شد و دیگر هرگز دوباره به اسرائیل باز نگشت، گرچه متناوباً در یهودا ادامه یافت.

هر ۱۹ پادشاه حکومت شمالی از پرستش گوسالهٔ طلایی پیروی کردند. برخی از آنها بعل را نیز می‌پرستیدند ولی هیچیک از آنها هرگز نکوشید قوم را به سوی پرستش خدا بازگرداند.

مذهب حکومت جنوبی

پرستش خدا: گرچه بیشتر پادشاهان بت‌ها را می‌پرستیدند و از روشهای شریرانهٔ پادشاهان اسرائیل پیروی می‌کردند، برخی از پادشاهان یهودا نیز خدا را می‌پرستیدند و گاهی اوقات اصلاحات عظیمی در یهودا رخ می‌داد. ولی در مجموع، علیرغم هشدارهای مکرر، یهودا هر چه بیشتر در اعمال وحشتناک پرستش بعل و سایر مذاهب کنعانی فرو می‌رفت، تا جایی که دیگر راه چاره‌ای برای آن باقی نماند.

پادشاهان اسرائیل

یربعام	۲۲ سال	بد
ناداب	۲ سال	بد
بعشاء	۲۴ سال	بد
ایله	۲ سال	بد
زمری	۷ روز	بد
عُمری	۱۲ سال	بسیار بد
اخآب	۲۲ سال	بدترین
اخزیا	۲ سال	بد
یهورام	۱۲ سال	عمدتاً بد
ییهو	۲۸ سال	عمدتاً بد
یهوآحاز	۱۷ سال	بد
یوآش	۱۶ سال	بد
یربعام دوم	۴۱ سال	بد
زکریا	۶ ماه	بد
شِلّوم	۱ ماه	بد
مِنَحیم	۱۰ سال	بد
فقحیا	۲ سال	بد
فقح	۲۰ سال	بد
هوشع	۹ سال	بد

پادشاهان یهودا

رحبعام	۱۷ سال	عمدتاً بد
ابیا	۳ سال	عمدتاً بد
آسا	۴۱ سال	خوب

یهوشافاط	۲۵ سال	خوب
یهورام	۸ سال	بد
اخزیا	۱ سال	بد
عتلیا	۶ سال	شیطانی
یوآش	۴۰ سال	عمدتاً خوب
امصیا	۲۹ سال	عمدتاً خوب
عزیا	۵۲ سال	خوب
یوتام	۱۶ سال	خوب
آحاز	۱۶ سال	شریر
حزقیا	۲۹ سال	بهترین
منسی	۵۵ سال	بدترین
آمون	۲ سال	بدترین
یوشیا	۳۱ سال	بهترین
یهوآحاز	۳ ماه	بد
یهویاکیم	۱۱ سال	شریر
یهویاقین	۳ ماه	بد
صدقیا	۱۱ سال	بد

برخی از حکومتها با یکدیگر معاصر بودند.
همهٔ پادشاهان اسرائیل گوساله را پرستش می‌کردند، بدترینشان بعل را نیز می‌پرستیدند.
بیشتر پادشاهان یهودا بت‌ها را می‌پرستیدند، برخی از آنها یهوه را عبادت می‌کردند.
بعضی از پادشاهان بد، تا حدّی خوب بودند، و برخی از پادشاهان خوب، تا حدّی بد بودند.

تواریخ حکومت تجزیه شده

تاریخ تجزیهٔ سلطنت را بین ۹۸۳ و ۹۳۱ ق.م. تخمین زده‌اند. درگاه‌شماری این دوره مشکلات و اختلافات آشکاری وجود دارد، که تا حدودی می‌توان آنها را ناشی از «همپوشی حکومتها»، «سلطنت‌های مشترک»، و «دوران هرج و مرج‌ها» و «تلقی بخشی از سال بعنوان یک سال تمام»، قلمداد کرد.

این تاریخ‌ها همه تقریبی هستند.

پادشاهان اسرائیل		پادشاهان یهودا	
یربعام	۹۳۳ - ۹۱۱ ق.م.	رحبعام	۹۳۳ - ۹۱۶ ق.م.
ناداب	۹۱۱ - ۹۱۰ ق.م.	ابیا	۹۱۵ - ۹۱۳ ق.م.
بعشاء	۹۱۰ - ۸۸۷ ق.م.	آسا	۹۱۲ - ۸۷۱ ق.م.
ایله	۸۸۷ - ۸۸۶ ق.م.		
زمری	۸۸۶ ق.م.		
عُمری	۸۸۶ - ۸۷۵ ق.م.		
اخآب	۸۷۵ - ۸۵۴ ق.م.	یهوشافاط	۸۷۴ - ۸۵۰ ق.م.
اخزیا	۸۵۵ - ۸۵۴ ق.م.	یهورام	۸۵۰ - ۸۴۳ ق.م.
یهورام	۸۵۴ - ۸۴۳ ق.م.	اخزیا	۸۴۳ ق.م.
ییهو	۸۴۳ - ۸۱۶ ق.م.	عتلیا	۸۴۳ - ۸۳۷ ق.م.
یهوآحاز	۸۲۰ - ۸۰۴ ق.م.	یوآش	۸۴۳ - ۸۰۳ ق.م.
یوآش	۸۰۶ - ۷۹۰ ق.م.	امصیا	۸۰۳ - ۷۷۵ ق.م.
یربعام دوم	۷۹۰ - ۷۴۹ ق.م.	عزیا	۷۸۷ - ۷۳۵ ق.م.
زکریا	۷۴۸ ق.م.	یوتام	۷۴۹ - ۷۳۴ ق.م.
شِلّوم	۷۴۸ ق.م.		
مِنَحیم	۷۴۷ - ۷۳۸ ق.م.		
فقحیا	۷۳۸ - ۷۳۶ ق.م.	آحاز	۷۴۱ - ۷۲۶ ق.م.
فقح	۷۴۸ - ۷۳۰ ق.م.		
هوشع	۷۳۰ - ۷۲۱ ق.م.	حزقیا	۷۲۶ - ۷۶۹ ق.م.
		منسی	۶۹۷ - ۶۴۲ ق.م.
		آمون	۶۴۱ - ۶۴۰ ق.م.
		یوشیا	۶۳۹ - ۶۰۸ ق.م.
		یهوآحاز	۶۰۸ ق.م.
		یهویاکیم	۶۰۸ - ۵۹۷ ق.م.
		یهویاکین	۵۹۷ ق.م.
		صدقیا	۵۹۷ - ۵۸۶ ق.م.

باب‌های ۱۳ و ۱۴ . یربعام، پادشاه اسرائیل، ۹۳۳ - ۹۱۱ ق.م.

یربعام، به تشویق اخیای نبی و با وعدهٔ سلطنت بر ده سبط و خانه‌ای ثابت، و با این شرط که باید در راههای خدا قدم بردارد، قیامی را علیه سلیمان ترتیب داد. سلیمان در صدد کشتن او برآمد. یربعام

به مصر و دربار شیشک پادشاه مصر فرار کرد، و احتمالاً با شیشک به تفاهم رسید و او را به ثروت سلیمان حریص کرد.

پس از مرگ سلیمان، یربعام بازگشت و حکومت مستقلی متشکل از ده سبط را تأسیس کرد. اما با نادیده گرفتن هشدار اخیا، پرستش گوساله را بنیان نهاد. خدا نیز اخیا را فرستاد تا به یربعام بگوید که اسرائیل از ریشه کنده شده، در سرزمین آن طرف نهر فرات پراکنده خواهند شد (۱۴:۱۰، ۱۵).

نبوت حیرت انگیزی که در آن یوشیا، ۳۰۰ سال پیش از تولدش بنام خوانده شده (۱۳ : ۲)، به انجام رسید (دوم پادشاهان ۲۳:۱۵-۱۸).

پس از تجزیهٔ حکومت، جنگی طولانی میان اسرائیل و یهودا در جریان بود.

حکومت شمالی، «اسرائیل»، ۹۳۳ - ۷۲۱ ق.م.

۵۰ سال نخست: تحت حمایت یهودا و سوریه.

۴۰ سال بعد: تحت حکومت خاندان عُمری، در رفاه کامل.

۴۰ سال بعد: تحت حکومت ییهو و یهوآحاز، کاملاً نزول کرده.

۵۰ سال بعد: تحت حکومت یربعام دوم، به بیشترین وسعت خود رسید.

۳۰ سال آخر: هرج و مرج، تخریب و اسارت.

حکومت جنوبی، «یهودا»، ۹۳۳ - ۶۰۶ ق.م.

۸۰ سال نخست: در رفاه کامل، افزایش قدرت.

۷۰ سال بعد: بدبختی، شیوع پرستش بعل.

۵۰ سال بعد: تحت حکومت عزّیا به بیشترین وسعت خود رسید.

۱۵ سال بعد: تحت حکومت آحاز خراجگذار آشور شد.

۳۰ سال بعد: تحت حکومت حزقیا استقلال خود را باز یافت.

۱۰۰ سال آخر: عمدتاً بندهٔ آشور بود.

موارد ارتباط با یکدیگر

۸۰ سال اول: جنگ دائمی میان دو حکومت.

۸۰ سال دوم: صلح با یکدیگر.

۵۰ سال آخر: جنگ متناوب تا به آخر.

سلسله‌ها

در حکومت شمالی ۹ سلسله (خاندانهای پادشاهان) سلطنت کردند: (۱) یربعام، ناداب. (۲) بعشاء، ایله. (۳) زمری. (۴) عُمری، اخاب، اخزیا، یهورام. (۵) ییهو، یهوآحاز، یوآش، یربعام دوم، زکریا. (۶) شلّوم. (۷)منحیم، فقحیا. (۸) فقح. (۹)هوشع. جمعاً ۱۹ پادشاه. میانگین دورهٔ سلطنت هر پادشاه ۱۱ سال است. ۸ نفر از این پادشاهان به قتل رسیدند.

در حکومت جنوبی فقط یک سلسله، یعنی خاندان داود، سلطنت کرد؛ بجز عتلیای غاصب که از حکومت شمالی بود و از راه ازدواج وارد خاندان داود شد و به مدت ۶ سال سلطنت را از این خاندان گرفت. جمعاً ۲۰ پادشاه. میانگین دورهٔ سلطنت هر پادشاه ۱۶ سال است.

باب ۱۴ : ۲۱ – ۳۱. رحبعام، پادشاه یهودا (به ذیل دوم تواریخ ۱۰ مراجعه کنید).
باب ۱۵ : ۱ – ۸. ابیاء، پادشاه یهودا (به ذیل دوم تواریخ ۱۳ مراجعه کنید).
باب ۱۵ : ۹ – ۲۴. آسا، پادشاه یهودا (به ذیل دوم تواریخ ۱۴ مراجعه کنید).

باب ۱۵ : ۲۵ – ۳۲. ناداب، پادشاه اسرائیل. ۹۱۱ – ۹۱۰ ق.م.

پسر یربعام. «به راه پدر خود به گناه او سلوک می‌نمود.» دو سال سلطنت کرد. بعشاء او را ترور کرد و همهٔ خاندان یربعام را قتل عام نمود.

باب‌های ۱۵ : ۳۳ – ۱۶ : ۷. بعشاء پادشاه اسرائیل. ۹۱۰ – ۸۸۷ ق.م.

بزور تخت سلطنت را غصب کرد. ۲۴ سال سلطنت کرد. «براه یربعام سلوک می‌نمود». با یهودا جنگید. یهودا از آشور خواست تا به او حمله کند.

باب ۱۶ : ۸ – ۱۴. ایله، پادشاه اسرائیل. ۸۸۷ – ۸۸۶ ق.م.

پسر بعشاء. دو سال سلطنت کرد. آدم هرزه و فاسدی بود. زمری، او را در حال مستی کشت و همهٔ خانواده‌اش را قتل عام کرد.

باب ۱۶ : ۱۵ – ۲۰. زمری، پادشاه اسرائیل. ۸۸۶ ق.م.

هفت روز حکومت کرد. سردار ارتش بود و تنها شاهکارش نابودکردن خاندان بعشاء بود. در آتش سوخت.

باب ۱۶: ۲۱ - ۲۸. عُمری، پادشاه اسرائیل. ۸۸۶ - ۸۷۵ ق.م.

۱۲ سال سلطنت کرد. «از همهٔ آنانیکه پیش از او بودند، بدتر کرد». چنان شهرتی بدست آورد که مدتها پس از او، اسرائیل بنام «سرزمین عُمری» شناخته می‌شد. سامره را پایتخت خود ساخت. پیش از آن، ترصه پایتخت حکومت شمالی بود (۱۴: ۱۷؛ ۱۵: ۳۳).

نکات باستان شناختی: عُمری

در سنگ موآبی (۸۵۰ ق.م.) از «عُمری، پادشاه اسرائیل» نام برده شده است.

کتیبه‌ای متعلق به آدادنیراری (۸۰۸ - ۷۸۳ ق.م.) از «عُمری» نام می‌برد.

در تک ستون هرمی سیاه شلمناصر سوم (۸۶۰ - ۸۲۵ ق.م.)، از خراج گرفته شدن از «یهو، جانشین عُمری» صحبت شده است.

سامره: در ۱۶: ۲۴ گفته شده که عُمری سامره را بناکرد. یک هیئت اعزامی از دانشگاه هاروارد، در ویرانه‌های سامره، بنیان قصر عمری را کشف کرد، ولی هیچ چیز قدیمی‌تر از قصر عمری نیافت، که این خود شاهدی است بر اینکه عمری این شهر را بنیان نهاده است.

باب‌های ۱۶: ۲۹ - ۲۲: ۴. اخاب، پادشاه اسرائیل ۸۷۵ - ۸۵۴ ق.م.

۲۲ سال سلطنت کرد. شریرترین پادشاه در میان همهٔ پادشاهان اسرائیل بود. او با ایزابل، شاهزاده خانم صیدونی ازدواج کرد که زنی سلطه‌جو، بی‌وجدان، کینه توز، مصمم و شیطانی بود. او که مرید پرستش بعل بود، معبدی برای بعل در سامره بناکرد، از ۸۵۰ کاهن بعل و عشتورت نگهداری می‌کرد، و انبیای یهوه را به قتل رسانید و پرستش یهوه را ملغی کرد (۱۸: ۱۳ و ۱۹). بعدها، زنان کاهنه‌ای که می‌خواستند رسوم شهوانی بت‌پرستی را در کلیسا اِعمال کنند، نام او را بر خود گرفتند (مکاشفه ۲: ۲۰).

نکتهٔ باستان شناختی: تجدید بنای اریحا (۱۶: ۳۴)

این، بوقوع پیوستن شگفت‌آور نبوت یوشع در ۵۰۰ سال پیش از آن بود (یوشع ۶: ۲۶). ویرانه‌های اریحا نشان می‌دهد که این شهر از دوران پیش از ابراهیم تا حدود ۱۴۰۰ ق.م. مسکونی بوده است؛ و پس از آن تا قرن ۹ ق.م. یعنی زمان سلطنت اخآب، اثری از سکونت در آن وجود نداشته. در این لایه، خانهٔ بزرگی کشف شد که احتمال دارد خانهٔ حیئیل بوده باشد (۱۶: ۳۴). کوزه‌ای حاوی بقایای کودکی در بنای یکی از دروازه‌ها، و دو کوزهٔ دیگر از همین نوع در دیوارهای خانه‌ای کشف شد.

ایلیا. اول پادشاهان ۱۷ تا دوم پادشاهان ۲

شش باب کتاب به حکومت اخاب اختصاص داده شده در حالیکه شرح حکومت بیشتر پادشاهان تنها قسمتی از یک باب را اشغال کرده است. دلیلش این است که این بخش بیشتر به داستان ایلیا می‌پردازد. ایلیا پاسخ خدا به اخاب و ایزابل بود که بعل را جانشین خدا کرده بودند. خدا ایلیا را فرستاد تا پرستش بعل را که مذهبی فاسد و بی‌رحم بود، ریشه‌کن کند.

ظهورهای نادر، ناگهانی و کوتاه مدت ایلیا، شجاعت بی‌باکانه و غیرت آتشین او، درخشش پیروزیهای او، رقت‌بار بودن دلتنگی او، جلال صعودش و زیبایی آرام ظهور مجدد او بر کوه تبدیل هیئت، ایلیا را به یکی از بزرگترین شخصیت‌های تاریخ اسرائیل تبدیل می‌کنند.

باب‌های ۱۷ و ۱۹. خشکسالی

خدا به ایلیا قدرت داد تا به مدت ۳/۵ سال آسمان را ببندد؛ و در طول این مدت کلاغان در کنار نهر کریت، و بیوه‌زن شهر صَرفه که تابوی آرد و کوزهٔ روغنش هرگز کم نمی‌شد، از ایلیا پذیرایی می‌کردند.

دلیری ایمان ایلیا بر کوه کرمل عالی بود. احتمالاً خدا به طریقی بر ایلیا آشکار کرده بود که آتش و باران خواهد فرستاد. اما همهٔ اینها تأثیری بر ایزابل نداشت.

نکتهٔ باستان شناختی: پرستش بعل

انستیتوی خاور که در مجدّو در نزدیکی سامره، به حفاری مشغول بود، در قشری متعلق به زمان اخاب، ویرانه‌های یک معبد عشتورت، الههٔ همسر بعل، را کشف کرد. در چند قدمی معبد، گورستانی وجود داشت که در آن کوزه‌های فراوانی حاوی بقایای اجساد نوزادی قرار داشت که در این معبد قربانی شده بودند. انبیای بعل و عشتورت قاتلین رسمی کودکان نوزاد بودند. این مطلب، قتل عام کاهنان بعل بدست ایلیا را روشن می‌کند (۱۸ : ۴۰)، و به ما کمک می‌کند تا دلیل بی‌پروا بودن یهو را در براندازی کامل پرستش بعل درک کنیم.

باب ۱۹. «آواز ملایم و آهسته»

ایلیا در کمال ناامیدی به کوه حوریب گریخت، و از خدا طلب مرگ کرد (۱۹:۴). و خدا درس فوق‌العاده‌ای به او داد: خدا در «باد» یا «زلزله» یا «آتش» نبود، بلکه در «آوازی ملایم و آهسته» (۱۱ و ۱۲). قبل از آن، مأموریت با معجزات و آتش و شمشیر بود. او آسمان را بسته بود، بوسیلهٔ کلاغها و تابوی آرد و کوزهٔ روغنی که هرگز کم نمی‌شد تغذیه شده بود، مرده را زنده کرده بود، از آسمان آتش بارانیده بود، انبیای بعل را به شمشیر کشته بود، و بر زمین باران بارانیده بود.

بنظر می‌رسد خدا می‌خواست به ایلیا بفهماند که با وجود اینکه گاهی بعلت بوجود آمدن بحرانی از نقشه‌های خدا، زور و تظاهرهای بخصوص قدرت لازم است، ولی در نهایت، خدا کار واقعی خود را

در جهان با این روشها پیش نمی‌برد، و اینکه خداگاهی اوقات کارهایی را انجام می‌دهد یا کسانی را به انجام کارهایی فرا می‌خواند، که کاملاً با طبیعت خدا تناقض دارند.

چندین قرن بعد، ایلیا دوباره در کوه تبدیل هیئت، در مقابل دیدگان فانی ظاهر شد، و با مسیح دربارهٔ کاری که اکنون بالاخره بر زمین انجام می‌گرفت، صحبت کرد؛ و این کار تبدیل زندگی‌های انسانی به شباهت خدا، بوسیلهٔ «آواز ملایم و آهسته» مسیح در قلوب انسانها بود.

باب ۲۰، ۲۱، ۲۲. مرگ اخاب

اخاب با کشتن نابوت درواقع مرگ سلطنتش را تصویب کرد و خود او در جنگ با سوریه کشته شد. این بود سرانجام یک شخصیت خوار و پست.

نکتهٔ باستان شناختی: اخاب

در کتیبه‌ای متعلق به شلمناصر، ۸۵۰ - ۸۲۵ ق.م. از اخاب سخن به میان آمده: «من ... ۲۰۰۰ ارابه و ۱۰۰۰۰ تن از مردان اخاب پادشاه اسرائیل را ... نابود کردم».

«خانهٔ عاج اخآب» (۲۲: ۳۹): یک هیئت اعزامی از دانشگاه هاروارد، ویرانه‌های این خانه را در سامره کشف کرد. روکش دیوارهای آن از عاج بود. هزاران قطعه قاب، لوحه، تفسه و نیمکت که به دقت و ظرافت حکاکی و گوهرنشان شده بودند، در آنجا یافت شد. همهٔ اینها درست در بالای ویرانه‌های قصر عمری قرار داشت.

باب ۲۲: ۴۱ - ۵۰. یهوشافاط، پادشاه یهودا (به دوم تواریخ ۱۷ مراجعه کنید).

باب ۲۲: ۵۱ - ۵۳. اخزیا، پادشاه اسرائیل (به دوم پادشاهان ۱ مراجعه کنید).

دوم پادشاهان

حکومت تجزیه شده
الیشع
۱۳۰ سال آخر حکومت شمالی
۲۵۰ سال آخر حکومت جنوبی
اسارت اسرائیل بدست آشور
اسارت یهودا بدست بابل

دوم پادشاهان دنبالهٔ کتاب اول پادشاهان است که در حدود ۸۰ سال پس از تجزیهٔ حکومت آغاز می‌شود. این کتاب بصورت موازی شرح وقایع را در دو حکومت به مدت ۱۳۰ سال تا زمان سقوط حکومت شمالی بدست می‌دهد و سپس تاریخ حکومت جنوبی را به مدت ۱۲۰ سال تا سقوط آن شرح می‌دهد. درکتاب دوم پادشاهان ۱۲ پادشاه پایانی حکومت شمالی و ۱۶ پادشاه پایانی حکومت جنوبی آمده‌اند که روی هم ۲۵۰ سال را شامل می‌شود؛ یعنی تقریباً از ۸۵۰ تا ۶۰۰ ق.م.

حکومت شمالی موسوم به اسرائیل بدست آشور که پایتخت آن نینوا بود سقوط کرد (۷۲۱ ق.م.) (به باب ۱۷ مراجعه کنید). حکومت جنوبی موسوم به یهودا توسط بابل که پایتخت آن نیز به همین نام بود سقوط کرد (۶۰۰ ق.م.) (به باب ۲۵ مراجعه کنید).

ایلیا و الیشع انبیایی بودند که خدا برای نجات حکومت شمالی فرستاد. مدت خدمت آنان روی هم حدود ۷۵ سال و در اواسط دورهٔ حکومت شمالی تقریباً از ۸۷۵ تا ۸۰۰ ق.م. بطول انجامید که همزمان با حکومت ۶ پادشاه اخآب، اخزیا، یورام، ییهو، یهوآحاز و یوآش بود.

باب ۱. اخزیا پادشاه اسرائیل ۸۵۵ - ۸۵۴ق.م.

شرح حکومت وی از اول پادشاهان ۲۲ : ۵۱ آغاز می‌شود. او به مدت دو سال بطور همزمان با پدرش اخاب سلطنت کرد و همچون پدرش شریر بود. در این باب ما شاهد یکی دیگر از معجزات «آتش» ایلیا هستیم (آیات ۹ - ۱۴).

باب ۲. ایلیا

ایلیا اهل جلعاد از سرزمین یفتاح بود. او که در دامن کوهستان بزرگ شده بود، ردایی از پوست گوسفند و یا موی زبر شتر بر تن می‌کرد و موهای ضخیم و بلندش تا به پشت گوش می‌رسید. مأموریت وی از بین بردن پرستش بعل در اسرائیل بود. مدت خدمت وی احتمالاً حدود ۲۵ سال و در زمان سلطنت اخاب و اخزیای شریر بود. او وظیفه‌ای سنگین و سخت بر عهده داشت، و بر این تصور بود که در رسیدن به اهدافش شکست خورده است. از این رو، هر چند صمیمیت او با خدا بی‌نظیربود،

ولی مانند همهٔ ما او نیز انسان بود و چنان احساس نومیدی می‌کرد که یک بار از خدا خواست تا جانش را بگیرد. ولی از نظر خدا او فردی شکست خورده نبود، بهمین خاطر پس از اتمام مأموریتش خدا او را با ارابه‌های فرشتگان در پیروزی روانهٔ آسمان کرد.

کمی پیش از این واقعه ایلیا به کوه حوریب رفته بود یعنی به جایی که پیش از آن موسی شریعت را به بنی اسرائیل داده بود. حالا که ایلیا فهمیده بود زمان عزیمتش فرا رسیده، مستقیماً به کوه حوریب یعنی مدفن موسی روانه گشت (تثنیه ۳۴ : ۱) تا در هنگام مرگ با وی باشد. ظاهراً جستجوی ایلیا در یافتن موسی دیری نپایید و این دو خیلی زود به دوستان صمیمی مبدل شدند و سپس با اشتیاق فراوان به انتظار آمدن دوست ارشدشان نشستند، دوستی که با وی ملاقات زمینی مختصری نیز داشتند (متی ۱۷ : ۳).

ایلیا، نبیِ «آتش» بود. او بر کوه کرمل از آسمان آتش بارانید و نیز سرداران اخزیا را با آتش آسمانی نابود ساخت. حالا هم او با ارابه‌های آتشین به آسمان برده می‌شد. جز ایلیا تنها خنوخ بود که بدون تجربهٔ مرگ به سوی خدا رفت (پیدایش ۵ : ۲۴). احتمالاً انتقال این دو مرد به آسمان به گونه‌ای پیشگویی کمرنگی از ربوده شدن کلیسا به آسمان است. این وقایع حاکی از آنند که چگونه ارابه‌های فرشتگان به این سو و آن سو می‌روند تا ما را برای خوشامدگویی به منجی بازگشته‌مان گرد آورند.

الیشع: دوم پادشاهان ۲ - ۱۳

ایلیا به فرمان خدا، الیشع را مسح کرد تا جانشین وی شود (اول پادشاهان ۱۹:۱۶-۲۱) و آنگاه او را تحت تعلیم قرار داد. هنگامی که ایلیا به آسمان رفت، ردای وی بر شانهٔ الیشع افتاد و الیشع بلافاصله همچون ایلیا به انجام معجزات پرداخت.

آبهای رود اردن همانگونه که برای ایلیا شکافته شده بود برای الیشع نیز شکافته شد (۲:۸-۱۴). چشمهٔ آب شهر اریحا نیز شفا یافت (۲ : ۲۱). آنگاه در بیت ئیل ۴۲ جوان کافر توسط خرسها دریده شدند. این خدا بود و نه الیشع که خرسها را فرستاد. بیت ئیل مرکز پرستش بعل بود و احتمالاً طعنه‌های آنان متوجه خدای الیشع بود.

خدا به ایلیا نشان داده بود که آتش و شمشیر در نقشه و روش واقعی خدا جایی ندارند (اول پادشاهان ۱۹ : ۱۲). با وجود این وی به استفاده از این روشها ادامه داد چراکه در مقابل پرستش بعل هیچ روش دیگری کارساز نبود. الیشع ییهو را مسح کرد تا پرستش رسمی بعل را براندازد (اول پادشاهان ۱۹:۱۶و۱۷؛ دوم پادشاهان ۹:۱-۱۰). ییهو نیز با خشم چنین کرد (بابهای ۹ و ۱۰).

باب‌های ۳ تا ۹. یهورام (یورام)، پادشاه اسرائیل ۸۵۴-۸۴۳ ق.م.

یهورام به مدت ۱۲ سال سلطنت کرد و توسط ییهو به قتل رسید (۹: ۲۴). در طی سلطنت یهورام، پادشاه موآب که اخاب را مورد تمجید قرار داده بود شورش کرد (۳: ۴ - ۶).

نکتهٔ باستان شناختی:

سنگ موآبی. باب ۳ شرح تلاشهای یهورام برای غلبهٔ مجدد بر موآب است. «میشع، پادشاه موآب» که در ۳: ۴ از او نام برده شده، خودش گزارشی از این قیام را ارائه می‌دهد. این گزارش پیدا شده و به «سنگ موآبی» مشهور است. این سنگ در سال ۱۸۶۸ در دیبون موآب، واقع در ۳۰ کیلومتری شرق دریای مرده، بدست «ف.ا. کلاین» *(F. A. Klein)* میسیونر آلمانی کشف شد. سنگ از جنس نوعی چخماق و آبی رنگ است. ارتفاع آن ۱/۵ متر، عرض آن ۷۵ سانتیمتر و ضخامتش ۳۰ سانتیمتر است. کتیبهٔ میشع بر آن حکاکی شده است. در همان هنگام که موزهٔ برلین مشغول مذاکره در مورد این سنگ بود، کنسولگری فرانسه در اورشلیم قیمت بالایی برای آن پیشنهاد کرد.

سال بعد، اعراب در اطراف سنگ آتشی بپا کردند و سپس آب سرد بر آن ریختند و سنگ را قطعه قطعه کردند تا این قطعات را بعنوان طلسم با خود ببرند. بعدها فرانسویان قطعات را جمع آوری کردند و با چسباندن آنها، کتیبه را نجات دادند. در حال حاضر این سنگ در موزهٔ لوور نگهداری می‌شود.



نقشه ۳۸

بر این سنگ نوشته شده: «من، میشع، پادشاه موآب، این بنای یادبود را به چموش (خدای موآب) تقدیم می‌کنم تا به این وسیله خاطرهٔ رهایی از اسرائیل را گرامی بدارم. پدر من ۳۰ سال بر موآب حکومت کرد و منّ پس از پدرم حکومت کردم. عُمری پادشاه اسرائیل مدتها موآب را تحت ستم قرار داد و پسرش (اخآب) پس از او. ولی من با پادشاه اسرائیل جنگیدم و او را بیرون راندم و شهرهای او یعنی مدبا، عتاروت، نبو، و یاحاز را که در هنگام جنگ با من، آنها را بنا کرده بود، گرفتم. من شهرهای او را نابود کردم، و غنائم آن را به چموش، و زنان و دختران را به عشتار تقدیم کردم. قُرحه را بدست اسرای اسرائیل بنا کردم.»

باب‌های ۴، ۵، ۶ و ۷. معجزات الیشع

الیشع، چنانکه در باب ۲ ذکر شده خدمت خود را با معجزات آغاز کرد و معجزات را یکی پس از دیگری ظاهر می‌ساخت، از جمله: افزایش روغن بیوه‌زن، شفای آش سمّی، ازدیاد قرصهای نان، شفای جذام نعمان، شناور داشتن سر تبر، رهایی سامره توسط ارابه‌های نامرئی الیشع، فراری دادن ارامیان توسط اسبان و ارابه‌های خدا (۷ : ۶). تقریباً هر آنچه در مورد الیشع نوشته شده در مورد معجزات اوست. اکثر معجزات الیشع از روی محبت و رحمت انجام شدند.

عیسی، شفای نعمان سریانی را بعنوان گواهی براین حقیقت مطرح کرد که خود نیز برای سایر اقوام فرستاده شده است (لوقا ۴ : ۲۵ - ۲۷).

باب ۸: ۱ - ۱۵. الیشع حزائیل را مسح می‌کند

الیشع، حزائیل را مسح کرد تا بعنوان پادشاه سوریه جانشین «بن هدد» گردد. می‌بینیم که نبی قوم اسرائیل، پادشاهی بیگانه را مسح می‌کند تا قوم خود نبی را تنبیه کند. این امر فرمان خدا بود (اول پادشاهان ۱۹ : ۱۵) تا قوم اسرائیل به دلیل گناهان وحشتناکشان مجازات شوند (۱۰:۳۲و۳۳).

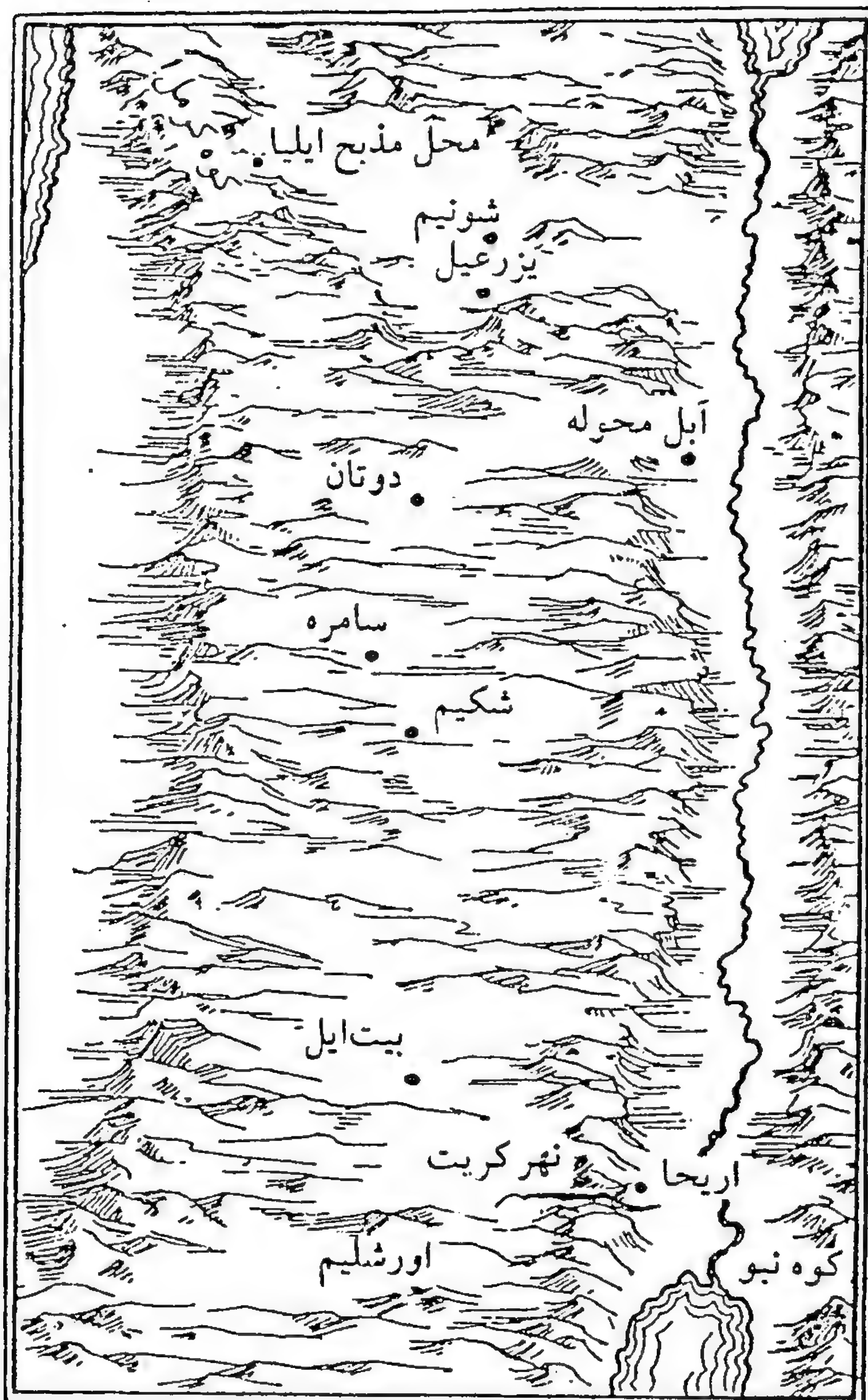
نکتهٔ باستان شناختی

بن هدد و حزائیل (۸:۷-۱۵) مطابق کتیبهٔ «شلمناصر» پادشاه آشور: «من با بن‌هدد جنگیدم و او را شکست دادم. حزائیل فرزند بی‌کس وکار، تخت و تاج او را متصرف شد.»

الیشع

الیشع خدمت خود را در زمان سلطنت یورام و احتمالاً در حدود ۸۵۰ ق.م. آغاز کرد (۳ : ۱، ۱۱) و آن را در طی حکومت ییهو و یهوآحاز ادامه داد و آنگاه در زمان سلطنت یوآش و در حدود ۸۰۰ ق.م. درگذشت.

الیشع دهقان زاده‌ای بود اهل آبل - مهوله واقع در شمال درهٔ اردن (اول پادشاهان ۹:۱۶و۱۹). او زیر دست ایلیا برای نبوت تربیت شد (اول پادشاهان ۲۱:۱۹؛ دوم پادشاهان ۱۱:۳). او و ایلیا شخصیت‌های بسیار متفاوتی بودند. ایلیا مانند طوفان و زلزله بود، والیشع همچون صدای ملایم. ایلیا همانند جرقه بود؛ ولی الیشع آرام، با وقار و سیاستمدار. ایلیا مرد بیابان، با ردایی از موی شتر بود؛ الیشع در شهرها می‌زیست و همچون مردم دیگر لباس می‌پوشید. با اینحال ردای ایلیا بر الیشع قرار گرفت (اول پادشاهان ۱۹ : ۱۹؛ دوم پادشاهان ۲ : ۱۳).


محل مذبح ایلیا
شونیم
یزرعیل
آبل محوله
دوتان
سامره
شکیم
بیت‌ایل
نهر کریت
اریحا
کوه نبو
اورشلیم

نقشه ۳۹

معجزات الیشع

معجزات الیشع در بابهای ۲، ۴، ۵، ۶ و ۷ یک به یک ذکر شده‌اند. در میان آنها یکی از هفت معجزهٔ «رستاخیز از مردگان» که در کتاب‌مقدس مذکور است، قرار دارد. این هفت معجزه عبارتند از: ایلیا: پسر بیوه زن (اول پادشاهان ۱۷)؛ الیشع: پسر شونمیت (دوم پادشاهان ۴)؛ عیسی: دختر یائیروس (مرقس ۵)؛ پسر بیوه زن نائینی (لوقا ۷)؛ ایلعازر (یوحنا ۱۱)؛ پطرس: دورکاس (اعمال ۹)؛ پولس: اَفتیخُس (اعمال ۲۰).

در میان این هفت معجزهٔ قیام، قیام عیسی که نقطهٔ اوج بقیه است و بدون وسیله شدن انسان به انجام رسید؛ و نیز ماجرای عجیب استخوانهای الیشع (دوم پادشاهان ۱۳ : ۲۱)، ذکر نشده‌اند.

خدمت آموزشی الیشع

از اول سموئیل ۱۹ : ۲۰ چنین برمی‌آید که سموئیل مدرسه‌ای برای انبیا در رامه تأسیس کرده بود. الیشع نیز چنین مدارسی در بیت ئیل، اریحا، جلجال و مکانهای دیگر به راه انداخته بود (دوم پادشاهان ۲:۳،۵؛ ۴:۳۸؛ ۶:۱). علاوه بر اینها، بنظر می‌رسد که او در کرمل، شونیم، دوتان و سامره نیز اقامت می‌کرد (دوم پادشاهان ۲:۲۵؛ ۴:۱۰،۲۵؛ ۶:۱۳،۳۲). احتمالاً او نوعی شبان - نبی - معلم بوده است. در ضمن مشاور پادشاه هم بود. همواره به توصیه‌های او عمل می‌شد. او همهٔ کارهای پادشاهان را تأیید نمی‌کرد، ولی در مواقع بحرانی به کمک آنان می‌شتافت.

الیشع که در حکومت شمالی بود، ممکن است با یوئیل در حکومت جنوبی معاصر بوده باشد. و امکان دارد معلم یونس و عاموس بوده باشد چرا که در آن زمان آنها پسربچه‌ای بیش نبودند.

بنظر می‌رسد همبستگی ایلیا و الیشع، در زندگی و در کارهای اجتماعی‌شان، نمونه و تصویری بود از همبستگی یحیی تعمید دهنده و عیسی مسیح. یحیی، ایلیا نامیده شده (متی ۱۱ : ۱۴)، و خدمت پر مهر عیسی پهنهٔ وسیع‌تر همان نوع خدمت الیشع بود. این تصویری است از افرادی که با شخصیت‌های کاملاً متفاوت، برای رسیدن به یک هدف با هم کار می‌کنند.

باب ۸ : ۱۶ - ۲۴ . یورام، پادشاه یهودا (به ذیل دوم تواریخ ۲۱ مراجعه کنید).
باب ۸ : ۲۵ - ۲۹ . اخزیا، پادشاه یهودا (به ذیل دوم تواریخ ۲۲ مراجعه کنید).

باب‌های ۹ و ۱۰ . ییهو، پادشاه اسرائیل ۸۴۳ - ۸۱۶ق.م.

ییهو ۲۸ سال سلطنت کرد. او یکی از سرداران محافظ اخاب بود. الیشع او را برای پادشاهی مسح کرد تا خاندان اخاب را منقطع کند و پرستش بعل را ریشه کن نماید. او بلافاصله و با تمام قوا به مأموریت خونین خود پرداخت. ییهو بدرد این کار می‌خورد. او جسور، سرسخت و بی‌رحم بود. شاید کسی دیگر قادر به انجام این کار نبود. او یورام پادشاه اسرائیل، ایزابل، اخزیا پادشاه یهودا (داماد

اخاب)، ۷۰ پسر اخاب، برادران اخزیا، همهٔ دوستان و جنگجویان خاندان اخاب، همهٔ کاهنان بعل، و همهٔ پرستش کنندگان بعل را قتل عام کرد؛ و معبد و ستونهای بعل را نابود ساخت. اگرچه ییهو پرستش بعل را ریشه کن کرد، ولی «توجه ننمود تا... در شریعت یهوه خدای اسرائیل سلوک نماید و از گناهان یربعام ... اجتناب ننمود.»

اگر از انتخاب خدا در مورد مأموری چون ییهو تعجب می‌کنیم، باید بخاطر آوریم که پرستش بعل بطور غیر قابل تصوری شریرانه بود. گاهی اوقات خدا افراد و ملت‌هایی را که صلاحیت و شایستگی ندارند انتخاب می‌کند تا شریران را مجازات کنند.

در همان هنگام که ییهو مشغول انقلاب خونین خود در اسرائیل بود، حزائیل پادشاه سوریه جلعاد و باشان را که در قلمرو اسرائیل در شرق رود اردن بودند، تصرف کرد (۱۰: ۳۲، ۳۳). ییهو مشکلاتی نیز با آشور داشت که قدرت آن با سرعت تمام در حال افزایش بود.

نکتهٔ باستان شناختی: ییهو. در سالهای ۱۸۴۵ تا ۱۸۴۹، «لیارد» *(Layard)*، در ویرانه‌های قصر شلمناصر واقع در کالح در نزدیکی شهر نینوا، ستونی از سنگ سیاه به ارتفاع ۲ متر یافت که با نقوش برجسته و نوشته‌هایی که نمایانگر دلاوریهای او بودند، پوشانده شده بود. این سنگ، «ستون هرمی سیاه» *(Black Obelisk)* نامیده شده و اکنون در موزهٔ بریتانیا قرار دارد. در خط دوم از بالا تصویر مردی که آشکارا یهودی است دیده می‌شود که جلو پای پادشاه زانو زده، و بر بالای آن این نوشته به چشم می‌خورد:

«خراج ییهو، پسر (جانشین) عُمری، از نقره، طلا، ظرفهای طلا، جامهای طلا، لیوانهای طلا، گلدانهای طلا، سرب، عصای سلطنتی برای پادشاه و نیزه، که من دریافت کردم.»

نکتهٔ باستان شناختی: ایزابل. ایزابل «سرمه به چشمان خود کشید» (۹: ۳۰). یک هیئت اعزامی تحت حمایت دانشگاه هاروارد، دانشگاه عبری اورشلیم، مدرسهٔ باستان شناسی انگلیس، و صندوق اکتشاف فلسطین (۱۹۰۸-۱۰، ۱۹۳۱-) در سامره و در «خانهٔ عاج» اخاب، ظروف و جعبه‌های کوچک سنگی یافت که در آنها ایزابل لوازم آرایش خود را تهیه می‌کرد. در این جعبه‌ها سوراخهای کوچکی برای نگهداری رنگهای متنوع وجود داشت: سرمه برای رنگ سیاه، فیروزه برای رنگ سبز، و گل اخری برای رنگ قرمز، و در وسط حفره‌ای برای مخلوط کردن رنگها. در این ظروف هنوز نشانی از رنگ قرمز بچشم می‌خورد.

نکتهٔ باستان شناختی: مجدّو. در مجدو در لایه‌های مربوط به زمانهٔ اخاب و ایزابل، کوزه‌هایی حاوی بقایای اجساد کودکانی یافت شد که برای بعل قربانی شده بودند و نشاندهندهٔ ماهیت دهشتناک پرستش بعل بودند.

نام حارمجدون، جنگ نهایی بزرگ اعصار، از «مجدو» گرفته شده (مکاشفه ۱۶:۱۶). این شهر بر

کنارهٔ شرقی دشتِ «اِسرائلون»، در ۱۵ کیلومتری جنوب غربی ناصره، و بر ورودی جاده‌ای که رشته کوه‌های کرمل را قطع می‌کند، واقع شده بود. این محل در شاهراه اصلی میان آسیا و آفریقا، یعنی نقطهٔ کلیدی میان رود فرات و رود نیل قرار داشت که محل برخورد لشکرهای شرق و غرب بود. توتمس سوم، که مصر را به یک امپراطوری جهانی تبدیل کرد، نوشت: «مجدو به اندازهٔ هزار شهر ارزش دارد.» در مجدو بود که در جنگ جهانی اول، ژنرال آلن‌بی (۱۹۱۸) قدرت ارتش ترک را درهم شکست. گفته می‌شود که در قلمرو این تپه بیش از هر نقطهٔ دیگری در جهان، خون ریخته شده است.

انستیتوی خاور دانشگاه شیکاگو با کمک دولت فلسطین (۱۹۲۴)، نظارت بر این تپه را بدست گرفت و از آن هنگام بطور منظم مشغول حفاری لایه‌های پیاپی و ثبت و نگهداری همهٔ آثار تاریخی بوده است.

باب ۱۱. عتلیا، ملکهٔ یهودا (به ذیل دوم تواریخ ۲۲ مراجعه کنید).

باب ۱۲. یهوآش، پادشاه یهودا (به ذیل دوم تواریخ ۲۴ مراجعه کنید).

باب ۱۳ : ۱ - ۹. یهوآحاز، پادشاه اسرائیل (۸۲۰ - ۸۰۴ ق.م.) ۱۷ سال سلطنت کرد. در زمان حکومت او، اسرائیل بدست سوریه بسیار تحقیر شد.

باب ۱۳ : ۱۰ - ۲۵. یهوآش (یوآش)، پادشاه اسرائیل (۸۰۶ - ۷۹۰ ق.م.) ۱۶ سال سلطنت کرد. با سوریه جنگید و شهرهایی را که پدرش از دست داده بود، پس گرفت.

باب ۱۴ : ۱ - ۲۲. عمصیا، پادشاه یهودا (به ذیل دوم تواریخ ۲۵ مراجعه کنید).

باب ۱۴ : ۲۳ - ۲۹. یربعام دوم، پادشاه اسرائیل. ۷۹۰ - ۷۴۹ ق.م.

یربعام دوم ۴۱ سال سلطنت کرد. جنگی را که پدرش یوآش با سوریه آغاز کرده بود، ادامه داد، و به کمک یونس نبی (۲۵) حکومت شمالی را به بیشترین حد وسعت خود رساند. بت پرستی و شرایط اجتماعی وقیحانهٔ سلطنت یربعام، زمینه را برای نبوت عاموس نبی و هوشع نبی مهیا ساخت.

نکتهٔ باستان شناختی: مُهر خادم یربعام. «شوماخر» (*Schumacher*) (۱۹۰۳ - ۱۹۰۵) در مجدو، در لایه‌ای از ویرانه‌ها که متعلق به دورهٔ یربعام بود، مُهر زیبایی از جنس سنگ ژاسپ یافت که بر آن نوشته شده بود: «متعلق به شیما خادم یربعام.» این مُهر در خزانهٔ سلطنتی سلطان ترکیه قرار گرفت.

باب ۱۵ : ۱ - ۷. عمصیا، پادشاه یهودا (به ذیل دوم تواریخ ۲۶ مراجعه کنید).

باب ۱۵ : ۸ - ۱۲. زکریا، پادشاه اسرائیل (۷۴۸ ق.م.) ۶ ماه سلطنت کرد.

باب ۱۵ : ۱۳ - ۱۵. شالوم، پادشاه اسرائیل (۷۴۸ ق.م.) ۱ ماه سلطنت کرد.

باب ۱۵ : ۱۶ - ۲۲. منحیم، پادشاه اسرائیل (۷۴۸ - ۷۳۸ ق.م.) ۱۰ سال سلطنت کرد. او که شخصی بی‌عاطفه و بی‌رحم بود، پادشاه قبلی خود را ترور کرد.

نکتهٔ باستان شناختی: منحیم. خراج دادن او به نول پادشاه سوریه (۱۹ و ۲۰). نول در یکی از کتیبه‌های خود می‌نویسد: «خراج منحیم از سامره را ... دریافت کردم.» در کتیبه‌های نول از «عزیا»، «آحاز» و «هوشع» نام برده می‌شود.

باب ۱۵ : ۲۳ - ۲۶. فقحیا، پادشاه اسرائیل (۷۳۸ - ۷۳۶ ق.م.) دو سال سلطنت کرد. او نیز همچون زکریا و شالوم ترور شد.

باب ۱۵ : ۲۷ - ۳۱. فقح، پادشاه اسرائیل ۷۴۸ - ۷۳۰ ق.م.

فقح ۲۰ سال سلطنت کرد. او افسر قدرتمند ارتش بود که تصور می‌شود همزمان با منحیم و فقحیا سلطنت کرده باشد. او با سوریه متحد شد و به یهودا حمله کرد. یهودا نیز از آشور درخواست کمک کرد. پس از آن پادشاه آشور اسرائیل و سوریه را تسخیر کرد و ساکنان شمال و شرق اسرائیل را به آشور برد. این «اسارت جلیل» بود (۷۳۴ ق.م.). در حکومت شمالی تنها سامره باقی مانده بود. این ماجرا در دوم تواریخ و اشعیا باب ۷ مفصل‌تر نوشته شده است.

نکتهٔ باستان شناختی: اسارت اسرائیل، بدست «تیکلات پیلسر» (۲۹). در کتیبهٔ تیکلات پیلسر می‌خوانیم: «مردم سرزمین عُمری را با دارایی‌هایشان به آشور تبعید کردم.»

باب ۱۵ : ۳۲ - ۳۸. یوتام، پادشاه یهودا (به ذیل دوم تواریخ ۲۷ مراجعه کنید).

باب ۱۶. آحاز، پادشاه یهودا (به ذیل دوم تواریخ ۲۸ مراجعه کنید).

اسارت اسرائیل بدست آشور، ۷۲۱ ق.م.

باب ۱۷. هوشع، ۷۳۰ - ۷۲۱ ق.م. آخرین پادشاه اسرائیل، ۹ سال سلطنت کرد. به پادشاه آشور خراج داد، ولی بطور محرمانه با پادشاه مصر متحد شد. پس آشوریان حمله کردند و آخرین ضربهٔ مهلک را بر حکومت شمالی وارد نمودند. سامره شکست خورد و ساکنان آن بدنبال بقیهٔ اسرائیل به اسارت رفتند. در این دوره هوشع، اشعیا و میکا نبوت می‌کردند. حکومت شمالی حدود ۲۰۰ سال دوام آورده بود. هر یک از ۱۹ پادشاه آن رد گناهان یربعام، بنیانگذار این حکومت، سلوک کرده بود. خدا نبی پشت نبی، و داوری در پس داوری فرستاده بود تا قوم را از گناهانش بازگرداند. اما بیهوده بود. اسرائیل به بتهای خود پیوسته بود. دیگر چاره‌ای نمانده بود، و خشم خدا برانگیخته شد و

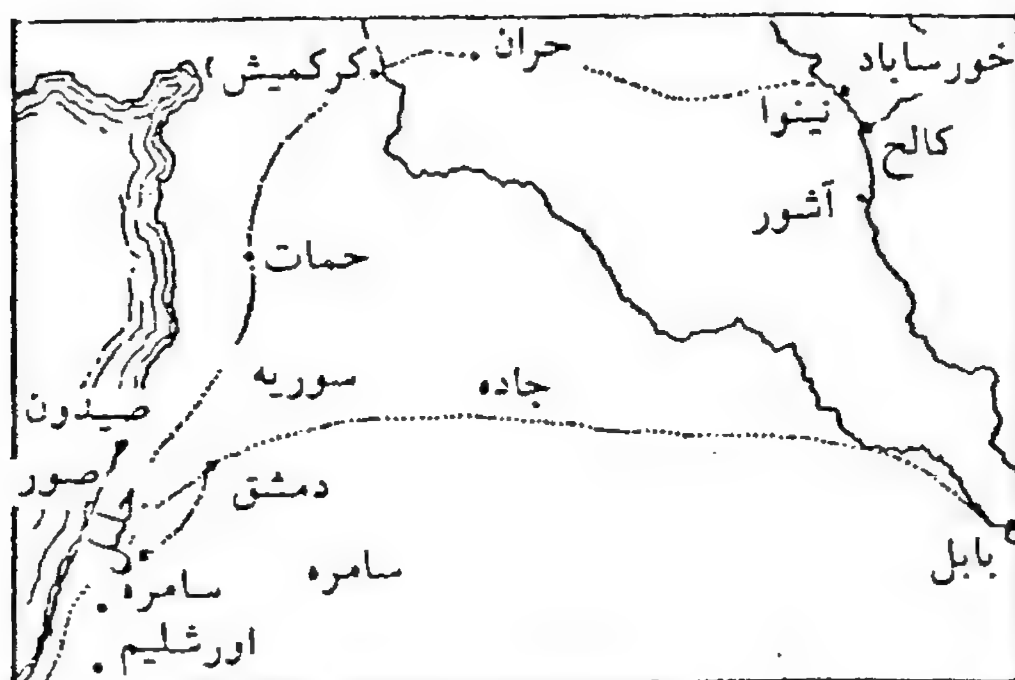
اسرائیل را از سرزمینش بیرون کرد.

نکتهٔ باستان شناختی: هوشع. «هوشع بر فقح بشورید و او را زده گشت» (۱۵ : ۳۰). «هوشع برای پادشاه آشور پیشکش آورد» (۱۷ : ۳).

در یکی از کتیبه‌های تیکلات پِلسر می‌خوانیم: «پادشاهان فقح را سرنگون کرده بودند. من هوشع را بر تخت نشاندم. از او ۱۰ وزنه طلا و ۱۰۰۰ وزنه نقره دریافت کردم.»

نکتهٔ باستان شناختی: اسارت اسرائیل. «پادشاه آشور ... سامره را ۳ سال محاصره نمود ... و آن را گرفت ... اسرائیل را به آشور به اسیری برد ... و مردان از بابل آورده ... در شهرهای سامره سکونت داد» (۱۷ : ۵، ۶، ۲۴).

سرگن در یکی از کتیبه‌هایش می‌نویسد: «در نخستین سال سلطنتم سامره را فتح کردم و ۲۷،۲۹۰ نفر را به اسارت گرفتم. مردمان سرزمینهای دیگر را که هرگز خراج نمی‌دادند در سامره مستقر کردم.»



نقشه ۴۰

آشور

بدست امپراطوری آشور بود که حکومت اسرائیل نابود شد. در سالهای اخیر سالنامه‌های پادشاهان آشور کشف شده‌اند که در آنها فتوحات خود را ثبت کرده بودند. در این سالنامه‌ها نامهای ۱۰ پادشاه عبرانی بچشم می‌خوردند: عُمری، اخاب، ییهو، منحیم، فقح، هوشع، عزیا، آحاز، حزقیا، منسی. مدارک بسیاری کشف شده‌اند که نوشته‌های کتاب‌مقدس را تأیید می‌کنند. نینوا پایتخت آشور بود.

سیاست آشور این بود که ملتهای مغلوب را به سرزمین‌های دیگر تبعید می‌کرد تا حس ملی‌گرایی

را در آنها نابود کند و به سهولت آنها را تحت انقیاد خود درآورد. آشوریان جنگجویان خوبی بودند. بیشتر ملتهای آن زمان، چپاولگر بودند، ظاهراً آشوریان از همه بدتر بودند. آنها کشور خود را از راه چپاول ملتهای دیگر بنا کردند، و بسیار بی‌رحم بودند. اسیران خود را زنده زنده پوست می‌کندند، یا دستها، پاها، بینی و گوشهای آنها را قطع می‌کردند یا چشمهایشان را درمی‌آوردند، یا زبانهایشان را بیرون می‌کشیدند، از جمجمه‌های انسانها تل‌هایی می‌ساختند، تا وحشت را به همه القاکنند.

آشور پیش از ۲۰۰۰ ق.م. بدست مهاجرین بابلی تأسیس شد، و چندین قرن تابع یا در حال منازعه با بابل بود. در حدود سال ۱۳۰۰ ق.م. شلمناسر اول، یوغ بابل را در هم شکست و بر سرتاسر درهٔ فرات فرمان راند. پس از آن آشور رو به زوال نهاد. تیگلات پیلسر اول (۱۱۲۰ - ۱۱۰۰ ق.م.)، دوباره آشور را به حکومتی عظیم تبدیل کرد. پس از آن باز دوران رکود از سر رسید. و پس از آن نوبت عصر درخشان ۳۰۰ ساله‌ای بود که در آن آشور تحت حکومت پادشاهان زیر به یک امپراطوری جهانی تبدیل شد:

آشورنصیرپال دوم (۸۸۵-۸۶۰ ق.م.). جنگ طلب و بی‌رحم. آشور را به بهترین دستگاه جنگی جهان باستان تبدیل کرد.

شلمناسر دوم (۸۶۰-۸۲۵ ق.م.). نخستین پادشاه آشور بود که با اسرائیل وارد جنگ شد. اخاب با او جنگید. ییهو به او خراج پرداخت.

شمشی‌اَدَد (۸۲۵-۸۰۸ ق.م.). اَدَدنیراری (۸۰۸-۷۸۳ ق.م.). شلمناسر سوم (۷۸۳-۷۷۱ ق.م.). آشوردایان (۷۷۱-۷۵۳ ق.م.). آشورلوش (۷۵۳-۷۴۷ ق.م.). پس از آن زوال امپراطوری.

تغلات فلاسر سوم (۷۴۷-۷۲۷ ق.م.). اسم کوچک او «فول» بود. او اسرائیل شمالی را به اسارت برد (۷۳۴ ق.م. به مطالب مربوط به اشعیا باب ۷ مراجعه کنید).

شلمناسر چهارم (۷۲۷-۷۲۲ ق.م.) سامره را محاصره کرد؛ و در این محاصره مرد.

سرگن (سرجون) دوم (۷۲۲ - ۷۰۵ ق.م.) نابودی سامره و اسارت اسرائیل را به کمال رساند. سرگن اول پادشاهی بابلی در ۲۰۰ سال پیش از آن بود.

سنخاریب (۷۰۵ - ۶۸۱ ق.م.) مشهورترین پادشاه آشور. بدست فرشته‌ای در مقابل اورشلیم شکست خورد. بابل را به آتش کشید. (به مطالب مربوط به دوم تواریخ ۳۲ مراجعه کنید).

اسرحدّون (۶۸۱ - ۶۶۸ ق.م.) بابل را بازسازی کرد، مصر را فتح نمود، و یکی از بزرگترین پادشاهان آشور بود.

آشوربانیپال (۶۶۸ - ۶۲۶ ق.م.) (ساردانوپالوس، اُسناپر) تِبِس را نابود کرد. کتابخانهٔ عظیمی تأسیس کرد. پادشاهی پرقدرت، بی‌رحم و اهل ادب بود.

آشوراتیل‌ایلانی، سین‌سارایسکون (۶۲۶ - ۶۰۷ ق.م.). امپراطوری وحشی و بی‌رحم آشور، تحت محاصرهٔ سیت‌ها، مادها و بابلی‌ها سقوط کرد.

باب‌های ۱۸ تا ۲۵ شرح حال ۹ پادشاه باتیماندهٔ یهودا، یعنی از حزقیا تا صدقیا را حکایت می‌کنند. (برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ این پادشاهان به دوم تواریخ ۲۹ تا ۳۶ مراجعه کنید).

اسارت یهودا بدست بابل، ۶۰۶ ق.م.

باب ۲۵ . صدقیا (۵۹۷ - ۵۸۶ ق.م.)، آخرین پادشاه یهودا. اسارت یهودا در ۴ نوبت انجام گرفت.

در ۶۰۶ ق.م.، نبوکدنصر یهویاکیم را مغلوب ساخت و گنجینه‌های معبد و شاهزادگان از جمله دانیال را به بابل برد (دوم تواریخ ۳۶: ۶ - ۷، دانیال ۱: ۱ - ۳).

در ۵۹۷ ق.م. نبوکدنصر دوباره حمله کرد و باقی گنجینه‌ها و یهویاقین پادشاه، و ۱۰٫۰۰۰ نفر از شاهزادگان، سرداران و رؤسا را به بابل برد (دوم پادشاهان ۲۴: ۱۴ - ۱۶).

در ۵۸۶ ق.م. بابلی‌ها دوباره آمدند و اورشلیم را به آتش کشیدند، دیوارهای آن را فرو ریختند، چشمهای صدقیای پادشاه را درآوردند و او را به زنجیرها، همراه با ۸۳۲ اسیر دیگر به بابل بردند، و تنها تعدادی از فقیرترین مردم را در سرزمین باقی گذاشتند (دوم پادشاهان ۲۵:۸-۱۲؛ ارمیا ۵۲:۲۸-۳۰). شرح این وقایع در کتاب ارمیاء کمتر از کتاب پادشاهان است، و احتمالاً تنها شامل مهمترین رخداده است. یکسال و نیم طول کشید تا بابلی‌ها اورشلیم را به تسلیم وادارند. آنها اورشلیم را در روز دهم ماه دهم سال نهم حکومت صدقیا محاصره کردند و شهر در روز نهم ماه چهارم سال یازدهم سقوط کرد. یک ماه بعد، در روز هفتم ماه پنجم، شهر به آتش سوزانیده شد.

به این ترتیب، نبوکدنصر ۲۰ سال را صرف نابود کردن اورشلیم کرد. اگر می‌خواست می‌توانست از همان اول اینکار را بکند. ولی تنها خراج می‌خواست. دانیال، که نبوکدنصر در اوائل این ۲۰ سال او را به بابل برده بود، بزودی دولت و مشاور پادشاه شد، و شاید نفوذ او بر نبوکدنصر باعث می‌شد حملهٔ نهایی به اورشلیم به تأخیر افتد. تا اینکه اصرار یهودا بر اتحاد با مصر، نبوکدنصر را وادار کرد تا اورشلیم را از صحنهٔ جهان پاک کند.

در سال ۵۸۱ ق.م. ۵ سال پس از آتش سوزی اورشلیم، بابلی‌ها دوباره آمدند و ۷۴۵ اسیر دیگر با خود بردند (ارمیا ۵۲: ۳۰)، و این واقعه پس از آن بود که گروه قابل ملاحظه‌ای شامل ارمیا به مصر فرار کرده بودند (ارمیا ۴۳). با سقوط اورشلیم، خدمت سه نبی بزرگ یعنی ارمیا، حزقیال و دانیال آغاز شد.

اسارت یهودا بدست بابل را ۱۰۰ سال پیش از آن، اشعیا و میکا پیشگویی کرده بودند (اشعیا ۳۹:۶؛ میکا ۴: ۱۰). اکنون که این نبوت به انجام رسیده بود، ارمیا پیشگویی کرد که اسارت ۷۰ سال بطول خواهد انجامید (ارمیا ۲۵: ۱۱، ۱۲).

این نقطهٔ پایان سلطنت زمینی داود بود. این حکومت ۴۰۰ سال طول کشیده بود. با ظهور مسیح، سلطنت داود در مفهومی روحانی احیا شد تا در زمان بازگشت مسیح، در جلال به کمال برسد.

نکتهٔ باستان شناختی: نبوکدنصر آتش زدن شهرهای یهودا (۲۵: ۹؛ ارمیا ۳۴: ۷). در شهرهای لاکیش، بیت ئیل، قریهٔ سفیر و بیت - شمش لایه‌های خاکستر ناشی از آتش سوزی مهیبی که در حدود ۶۰۰ ق.م. رخ داده، کشف شده است. اینها آتش سوزی‌های نبوکدنصر بودند. در لاکیش و

بیت - شمش آتش بقدری ناگهانی شهر را فراگرفته بود، که در زیر لایه‌های ضخیم آوار و خاکستر و ذغال، چیزهایی یافت شد: در لاکیش، گنجینه‌های معبد، مذبح، ظرف بخور، ظرف‌ها و استخوانهای قربانی‌ها؛ و در بیت - شمش، انبارهای مواد غذایی، عدس، کشمش و زیتون.

بابل

- آشور اسرائیل را به اسارت برد (۷۳۴ - ۷۲۱ ق.م.).
- بابل یهودا را به اسارت برد (۶۰۶ - ۵۸۶ ق.م.).
- آشور در قسمت شمالی درهٔ فرات - دجله قرار داشت.
- بابل در بخش جنوبی درهٔ فرات - دجله قرار داشت.
- نینوا پایتخت امپراطوری آشور بود.
- بابل پایتخت امپراطوری بابل بود.
- نینوا و بابل ۳۰۰ مایل از یکدیگر فاصله داشتند (به نقشهٔ شمارهٔ ۴۰ مراجعه کنید).

امپراطوری کهن بابل

- بابل مهد نژاد بشری بود.
- در حدود ۲۰۰۰ ق.م.، بابل قدرت حاکم جهان را در دست داشت.
- سپس، ۱۰۰۰ سال نزاع وکشمکش متناوب در جریان بود.
- پس از آن، ۳۰۰ سال برتری آشور (۸۸۵ - ۶۰۷ ق.م.)

امپراطوری جدید بابل

(۶۰۶ - ۵۳۶ ق.م.). گاهی امپراطوری نوبابلی نیز خوانده می‌شود. این همان امپراطوری بود که قدرت آشور را در هم شکست و در حرکت خود به سوی غرب، یهودا را نابودکرد و مصر را فتح نمود. پادشاهان آن عبارت بودند از:

نبوپولاسر (۶۲۵ - ۶۰۴ ق.م.) نایب‌السلطنهٔ بابل. او یوغ آشور را از گردن خود برداشت (۶۲۵ ق.م.) و بابل را بعنوان کشوری مستقل بنیان نهاد. به کمک هووخشتر مادی، نینوا را فتح و نابود کرد (۶۰۷ یا ۶۱۲ ق.م.). پسر او نبوکدنصر (۶۰۹ ق.م.) فرماندهٔ ارتش پدر خود شد؛ و در ۶۰۶ ق.م. با پدر خود همزمان سلطنت کرد.

نبوکدنصر (۶۰۶ تا ۵۶۱ ق.م.)، بزرگترین پادشاه بابل و یکی از قدرتمندترین پادشاهان تاریخ بود. او به مدت ۴۵ سال سلطنت کرد. امپراطوری بابل تا حد زیادی حاصل زحمات او بود. او قدرت بابل را به بیشترین سرزمین‌های شناخته شدهٔ آن زمان گسترش داد، و شهر بابل را بلحاظ زیبایی مافوق تصور نمود.

نبوکدنصر همان پادشاهی بود که یهودیان را، از جمله دانیال و حزقیال، به اسارت برد. او علاقهٔ زیادی به دانیال پیدا کرد و او را یکی از مشاوران اعظم خود کرد. بی‌تردید، نفوذ دانیال باید به اسرای یهودی کمک زیادی کرده باشد (برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ نبوکدنصر و بابل به کتاب دانیال مراجعه کنید).

اویل‌مروداک (۵۶۱ - ۵۶۰ ق.م.)، نریگلیسار (۵۵۹ - ۵۵۶ ق.م.). لاباش‌مردوک (۵۵۶ ق.م.).

نبونیدوس (۵۵۵ - ۵۳۶ ق.م.). در چند سال آخر سلطنتش، با پسر خود بلشصر همزمان حکومت کرد. سپس بابل سقوط کرد و قدرت جهانی به پارس منتقل شد (در مورد ماجرای دستنوشته بر روی دیوار و سقوط بابل به کتاب دانیال مراجعه کنید).

امپراطوری بابل ۷۰ سال دوام یافت. ۷۰ سال اسارت یهودا دقیقاً همان ۷۰ سالی بودند که بابل بر جهان فرمان می‌راند. در همان سالی که کورش پادشاه پارس بابل را فتح کرد (۵۳۴ ق.م.)، ترتیب بازگشت یهودیان به سرزمینشان را داد.

نام بابل، حکومتی که قوم خدا در عهد عتیق را تحت ستم قرار داد، بر «کلیسای مرتد» نهاده شد (مکاشفه ۱۷).

اول تواریخ

نسب نامه‌ها
سلطنت داود

دوازده کتاب قبلی کتاب‌مقدس با اسارت قوم یهود پایان یافتند. دو کتاب تواریخ نیز همان داستان را حکایت می‌کنند و در همان نقطه پایان می‌پذیرند. این دو کتاب تکرار همهٔ مطالب قبلی است، ولی در آنها توجه مخصوصی به سلطنت داود، سلیمان و پادشاهان بعدی یهودا مبذول شده است.

کتاب اول تواریخ تا حدودی با دوم سموئیل یکی است. کتاب به سرگذشت داود پرداخته و ۹ باب آغازین آن به نسب نامه‌ها اختصاص یافته است. این نسب نامه‌ها دورهٔ زمانی از آدم تا بازگشت یهودیان از اسارت را در برمی‌گیرند و خلاصه‌ای از همهٔ تاریخ مقدس گذشته هستند.

نویسنده

کتابهای اول و دوم تواریخ، عزرا و نحمیا در اصل یک مجموعه آثار را تشکیل می‌دادند. روایات یهودی حاکی از آن است که عزرا مؤلف این مجموعه بوده است.

در کتابهای تواریخ مکرراً به کتابهای تاریخی دیگر، سالنامه‌ها و آرشیوهای دولتی رجوع داده شده: «دفتر اخبار ایام داود پادشاه» (اول تواریخ ۲۷ : ۲۴)؛ «سِفر اخبار سموئیل رائی و اخبار ناتان نبی و اخبار جاد رائی» (اول تواریخ ۲۹ : ۲۹)؛ «تواریخ ناتان نبی و نبوت اخیای شیلونی و رؤیای عِدّوی رائی» (دوم تواریخ ۹ : ۲۹)؛ «تواریخ شَمعیای نبی و تواریخ انساب عِدّوی رائی» (دوم تواریخ ۱۲ : ۱۵)؛ «مِدرَس عدّوی نبی» (دوم تواریخ ۱۳ : ۲۲)؛ «اخبار ییهو ابن حنانی که در تواریخ پادشاهان اسرائیل مندرج می‌باشد» (دوم تواریخ ۲۰ : ۳۴)؛ «مِدرَس تواریخ پادشاهان» (دوم تواریخ ۲۴ : ۲۷)؛ «اشعیاء ... وقایع عزیا را نوشت» (دوم تواریخ ۲۶ : ۲۲)؛ «رؤیای اشعیای نبی» (دوم تواریخ ۳۲ : ۳۲)؛ «تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل» (دوم تواریخ ۳۲ : ۳۲)؛ «اخبار حوزای» (دوم تواریخ ۳۳ : ۱۹).

به این ترتیب، به نظر می‌رسد که نویسنده به دفاتر وقایع روزانه، دفاتر خاطرات و اسناد عمومی که اکنون شناخته شده نیستند، دسترسی داشته است. علاوه بر اینها بر کتابهای قبلی عهد عتیق نیز دسترسی داشته است. او با هدایت خدا، چیزهایی را رونویسی کرد که برای هدف او مناسب بودند. به همین دلیل در این قسمت عهد عتیق با یک حکایت تکراری روبرو هستیم.

اهمیت حکایت تکراری

برای ما که ایمان داریم همهٔ کتاب‌مقدس کلام خدا است و برای همهٔ مردم جهان نوشته شده، این سؤال پیش می‌آید که علاوه بر نیاز فوری عزرا در مسکون سازی مجدد سرزمین، آیا خدا نیز در تکرار

این بخش از تاریخ مقدس هدف دیگر داشته است؟
تکرار نشان دهنده اهمیت است و هشداری است به خواننده که این بخش کتاب‌مقدس را نادیده نگیرد. گرچه ما کتابهای پادشاهان و تواریخ را کتابهای خشکی تصور می‌کنیم، با وجود این، این کتابها حکایت رویارویی خدا با قوم خود را در بردارند، و گهگاه در حین مطالعهٔ آنها با برخی از ناب‌ترین گوهرهای کتاب‌مقدس روبرو می‌شویم.

تفاوت کتابهای پادشاهان و تواریخ

کتابهای پادشاهان به گزارش همزمان وقایع حکومتهای شمالی و جنوبی می‌پردازند، در حالیکه کتابهای تواریخ به ذکر وقایع حکومت جنوبی محدود می‌شوند. کتابهای تواریخ بیشتر به حکومت داود اهمیت می‌دهند و وقایع خاندان او را دنبال می‌کنند.

باب‌های ۱ - ۹. نسب نامه‌ها

به نظر می‌رسد مقصود اصلی از این نسب نامه‌ها، اسکان مجدد مردم در سرزمین بر طبق اسناد عمومی بوده است. افرادی که از اسارت بازگشته بودند، حق مالکیت زمین‌هایی را داشتند که قبلاً متعلق به خانوادهٔ خودشان بود. در عهد عتیق، زمین بین خانواده‌ها تقسیم شده بود و نمی‌شد زمین یک خانواده را به فردی بیرون از آن خانواده فروخت (به لاویان ۲۵ مراجعه کنید).
به همین گونه، کهانت نیز در خانواده‌ها ارثی بود. پسر کاهن جانشین او می‌شد. در اسرائیل این یک قانون بود.
در سلسلهٔ پادشاهی داود نیز وضع به همین منوال بود. مهم‌ترین و با ارزش‌ترین وعده این بود که نجات دهندهٔ جهان قرار بود از خاندان داود برخیزد. نکتهٔ اصلی این نسب نامه‌ها این است که خاندان داود را دنبال می‌کنند.
بیشتر نسب نامه‌ها کامل نیستند چون فهرست اسامی در نقاط بسیاری ناتمام مانده‌اند. ولی رشتهٔ اصلی باقی است. این نسب نامه‌ها احتمالاً از اسناد بسیاری که بر روی الواح، پاپیروس و کاغذ پوست گوساله نوشته شده بودند جمع آوری شده‌اند و بخشی از آنها نیز از روی کتابهای قبلی عهد عتیق رونویسی شده‌اند.
این ۹ باب نسب نامه‌ها، همهٔ تاریخ گذشتهٔ کتاب‌مقدس را نسل به نسل در برمی‌گیرد. مطالعهٔ این بابها به منظور عبادت، به اندازهٔ بخشهای دیگر کتاب‌مقدس، لازم نیست. ولی در واقع، این نسب نامه‌ها و نسب نامه‌های مشابه، چارچوب عهد عتیق را تشکیل می‌دهند، چارچوبی که همهٔ کتاب‌مقدس را به هم پیوند می‌دهد و به آن وحدت می‌بخشد و موجب می‌شود که کتاب‌مقدس، نه یک افسانه، بلکه یک تاریخ واقعی به حساب آید.

باب‌های ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ . پادشاه شدن داود

کتابهای دوم سموئیل و اول تواریخ، به استثنای نسب‌نامه‌ها، تماماً به حکومت داود اختصاص یافته‌اند. اول تواریخ توجه بخصوصی به تشکیلات فعالیتهای هیکل دارد. می‌توان گفت این کتاب که پس از بازگشت از اسارت نوشته شده، بمثابهٔ نوعی موعظهٔ تاریخی بود که بر دوم سموئیل بنا شد؛ بود و منظور از آن تشویق تبعیدیان برای برقراری مجدد پرستش در هیکل در حیات ملی آنها بود.

در دوم سموئیل، ۲ - ۴ نوشته شد، که چگونه پس از مرگ شاؤل داود در یهودیه به سلطنت رسید و پایتختش در حبرون بود؛ و ۷ سال و نیم در آنجا سلطنت کرد و در طول این مدت مشغول جنگ با ایشبوشت پسر شاؤل بود. پس از مرگ ایشبوشت، داود پادشاه همهٔ اسرائیل شد.

اولین اقدام داود به عنوان پادشاه همهٔ اسرائیل این بود که اورشلیم را بگیرد و آن را پایتخت کشورش بسازد. این واقعه به تفصیل بیشتر در دوم سموئیل ۵ حکایت شده است. اورشلیم بیشتر در مرکز بود و بطور غیر قابل تسخیری بر کوهی بنا شده بود که دره‌های وسیعی شرق و غرب و جنوب آن را احاطه کرده بودند. در طول ۴۰۰ سال از زمان یوشع تا داود، اسرائیل موفق نشده بود اورشلیم را تسخیر کند، و یبوسیان هنوز در آنجا سکونت داشتند (یوشع ۱۵:۶۳؛ دوم سموئیل ۵:۶-۱۰؛ اول تواریخ ۱۱:۴ و ۵).

نکتهٔ باستان شناختی: قنات. این قنات که مردان داود از طریق آن وارد اورشلیم شدند، در سال ۱۸۶۶ توسط وارن، وابسته به صندوق اکتشافی فلسطین، کشف شده است. این قنات به صورت یک تونل شیب دار است با پله‌هایی که از نوک تپه تا چشمهٔ جیحون در خود صخره کنده شده‌اند. این قنات درکوهپایهٔ شرقی تپه قرار داشت و به این ترتیب امکان دستیابی به منبع آب را در داخل دیوارهای شهر فراهم می‌کرد. شهر در درون دیواری به ضخامت ۸ متر احاطه شده بود. این دیوار تسخیر ناپذیر بود تا اینکه داود معبر مخفی از طریق چشمه به درون شهر را کشف کرد.

نکتهٔ باستان شناختی: دیوار داود. در ۱۱ : ۸ نوشته شده که داود «شهر را به اطراف آن تعمیر نمود.» بقایای این دیوار به طول ۱۳۰ متر حفاری شده‌اند. در برخی نقاط هنوز آثار ساختمانی یبوسیان در زیر بنای داود بچشم می‌خورد.

باب‌های ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶ . بردن صندوق عهد به اورشلیم

صندوق عهد به تصرف فلسطینیان درآمده بود (اول سموئیل ۴ : ۱۱) و ۷ ماه نزد آنها مانده بود (اول سموئیل ۶ : ۱). پس از آن به اسرائیل پس فرستاده شد و به مدت ۲۰ سال در قریهٔ یعاریم در ۱۰ مایلی شمال غربی اورشلیم باقی ماند (اول سموئیل ۷ : ۲). داود پس از آنکه اورشلیم را پایتخت ملی اعلام کرد، همهٔ اسرائیل را گرد آورد تا صندوق عهد را با تشریفات مفصلی به اورشلیم بیاورند.

اما واقعهٔ ناگوار عُزّا (۱۳ : ۱۰) وقفه‌ای در این مراسم به وجود آورد. مرگ عُزا به خاطر حرکت آنی و ناخودآگاهش برای نجات صندوق (۱۳ : ۹)، بسیار شدید و سخت به نظر می‌رسد. ولی فقط لاویان حق داشتند صندوق را حمل کنند (۱۵:۲و۱۳). پس عمل عُزا نقض شریعت بود (اعداد ۴ : ۱۵)، و مرگ او هشداری بود به بقیه که مراقب باشند.

صندوق عهد سه ماه در خانهٔ عوبید ادوم ماند (۱۳:۱۴)، که خود شخصی لاوی بود (۱۵:۱۷، ۱۸، ۲۱ و ۲۴)، و پس از آن در میان شور و خوشحالی فراوان مردم به اورشلیم برده شد و در خیمه‌ای که داود برای آن ساخته بود، نهاده شد (۱۵ : ۱). خیمهٔ اصلی در جبعون بود (۲۱:۲۹).

چند همسری داود (۱۴:۳)، برخلاف شریعت خدا بود. ولی این سنتی در میان پادشاهان قدیم، و از نشانه‌های شأن و سلطنت آنان بود و ظاهراً مردم از پادشاهان خود انتظار آن را داشتند؛ و در دوران عهد عتیق نیز خدا با آن مدارا می‌کرد. در هر صورت، در دردسرهای خانوادگی، داود آنچه را کاشته بود، می‌دروید (به دوم سموئیل ۱۳ مراجعه کنید).

باب ۱۷ . هدف داود برای بنای هیکل

این ایدهٔ داود بود. خدا به خیمه هم راضی بود (۴ - ۶)، ولی اجازه داد داود آرزویش را جامهٔ عمل بپوشاند. اما خدا به داود اجازهٔ بنای هیکل را نمی‌داد چون او «مرد جنگ» بود و «خون ریخته بود» (۲۲ : ۸؛ ۲۸ : ۳)، و انجام این وظیفه را به سلیمان سپرد (۱۷:۱۱-۱۴؛ ۲۸:۶).

بابهای ۱۸، ۱۹، ۲۰. پیروزی های داود (به دوم سموئیل ۸ مراجعه کنید).
باب ۲۱ . سرشماری مردم (به دوم سموئیل ۲۴ مراجعه کنید).

باب ۲۲ . تدارک داود برای بنای هیکل

داودگرچه از بناکردن هیکل منع شده بود، ولی نقشهٔ آن را کشید، و بخش بزرگی از دوران سلطنت خود را صرف جمع‌آوری ذخایر عظیم طلا و نقره و انواع مصالح ساختمانی کرد که طبق محاسبات متعدد ارزش آنها بین دو تا پنج میلیارد دلار کنونی بوده است. هیکل می‌بایست «بسیار عظیم و نامی و جلیل در تمامی زمینها بشود» (۲۲ : ۵). اوج جلال مملکت می‌بایست در هیکل متجلی شود. کارهای داود در باب ۲۸ با تفصیل بیشتری بیان شده‌اند.

باب ۲۳ . تعیین وظایف لاویان

دیگر احتیاجی به حمل خیمه نبود (۲۶)، و اکنون که هیکل بطور دائمی در اورشلیم مستقر

می‌شد، وظیفهٔ لاویان مجدداً مشخص می‌شد. برخی از آنها می‌بایست بر کار هیکل نظارت کنند (۴)؛ بعضی دیگر دربان بودند (۵)؛ عده‌ای نیز موسیقیدان (۵؛ ۱۵ : ۱۶) بودند و یک گروه ۴۰۰۰ نفری سرایندگان را تشکیل می‌دادند؛ و دیگران می‌بایست «سروران و داوران» باشند تا «اعمال خارجهٔ اسرائیل»، و «امور پادشاه» را انجام دهند (۲۳ : ۴ ؛ ۲۶ : ۲۹ ، ۳۲). از وظیفهٔ اخیر به نظر می‌رسد که لاویان کارهایی برای دولت نیز انجام می‌دادند.

باب ۲۴. سازماندهی کاهنان

کاهنان برای انجام خدمت مقدس به ۲۴ گروه تقسیم شدند، و «رؤسای قدس» و «رؤسای خانهٔ خدا» نامیده می‌شدند (۵). آنها مسئول تقدیم قربانیها بودند و کارشان با آمدن مسیح پایان یافت. در واقع، «کاهنان» بودند که مصلوب شدن مسیح را طرح ریزی کردند (متی ۲۷ : ۱، ۶، ۲۰، ۴۱). رساله به عبرانیان به آن جهت نوشته شد؛ بود که نشان دهد دیگر نیازی به «کاهنان» نیست. تنها جایی که این واژه با مفهومی مسیحی بکار رفته، در مکاشفه ۱ : ۶ ؛ ۵ : ۱۰ و ۲۰ : ۶ است، و در این آیات به همهٔ مسیحیان اشاره دارد و نه صرفاً به رهبران مسیحی.

باب‌های ۲۵، ۲۶، ۲۷. تشکیلات دیگر

تشکیلات دیگری نیز برای خدمت در هیکل و ادارهٔ امور دولت سازماندهی شدند، بخصوص موسیقیدانان که کارشان با ظهور مسیح پایان نیافت بلکه مفهوم جدیدی بخود گرفت. داود خود موسیقیدان بزرگی بود، و با تمام روح خود از اینکه آسمانها را با طنین سرودهای ستایش خدا به صدا در می‌آورد، مسرور می‌شد (۱۵ : ۲۷ ، ۲۸ ؛ ۱۶ : ۴۱ و ۴۲).

باب‌های ۲۸ و ۲۹. سخنان و دعای آخر داود

در لحظاتی که روح داود به سوی «خانهٔ ناساخته شده بدست‌ها» می‌شتافت، قلب او متوجه هیکل بود. «مردی که موافق دل خدا بوده»، بسیار عالی «به نسل خود خدمت کرده بود.» و چه شادی عظیمی در آسمان رخ نموده هنگامی که داود با مردی ملاقات کرده که بعدها نام «پسر داود» را بخود گرفت!

دوم تواریخ

سلطنت سلیمان
هیکل
تاریخ یهودا پس از جدا شدن ده سبط

کتاب دوم تواریخ در بردارنده مطالب کتابهای اول و دوم پادشاهان است، با این تفاوت که به وقایع مربوط به پادشاهان ده سبط جدا شده نمی‌پردازد.

باب‌های ۱ تا ۹. هیکل، و شکوه سلطنت سلیمان
(به اول پادشاهان ۱ تا ۱۱ نیز مراجعه کنید).

به مدت ۴۰۰ سال اسرائیل خیمه‌ای را به منظور مکان سکونت خدا در میان خودشان، در اختیار داشتند و به نظر می‌رسد خدا از این امر راضی بود (دوم سموئیل ۷: ۵ - ۷). ولی هنگامی که قوم مصلحت دیدند که معبدی برای خدا بسازند، خدا نظر خود را دربارهٔ نوع ساختمان آن اظهار داشت و نقشهٔ آن را با «دست خط خودش» به داود داد (اول تواریخ ۲۸: ۱۹؛ خروج ۲۵: ۹)، تا «بسیار عظیم و نامی و جلیل در تمامی زمینها» بشود (اول تواریخ ۲۲: ۵).

داود قصد داشت هیکل را بسازد، ولی خدا او را منع کرد چراکه او یک مرد جنگجو بود (اول تواریخ ۲۲: ۸). خدا به داود در جنگها کمک می‌کرد. ولی ظاهراً از نظر خدا مناسب نبود که یک مرد جنگجو بنا کنندهٔ خانهٔ خدا باشد؛ تا ملل مغلوب احساس تلخی نسبت به خدای اسرائیل نداشته باشند، چراکه در نهایت هدف خدا این بود که از طریق قوم خودش، ملل دیگر را به سوی خود بکشاند.

هیکل از سنگهای عظیم و تیرها و تخته‌هایی از جنس سرو که با طلا پوشانده شده بودند، ساخته شده بود (اول پادشاهان ۶: ۱۴ - ۲۲؛ ۷: ۹ - ۱۲). ارزش طلا و نقره و مواد دیگری که در بنای هیکل بکار رفته‌اند (اول تواریخ ۲۲: ۱۴ - ۱۶؛ ۲۹: ۲ - ۹)، با پول امروزی ما بین ۲ تا ۵ میلیارد دلار تخمین زده شده که بدون تردید در آن زمان گرانقیمت‌ترین و باشکوه‌ترین ساختمان روی زمین بوده است. جلال و عظمت هیکل شاید هدفی داشته، ولی طلای آن حرص و آز پادشاهان دیگر را برانگیخت.

هیکل بر اساس نقشهٔ کلی خیمه ساخته شد (به نقشهٔ ۲۶ مراجعه کنید)، ولی اندازهٔ هر قسمت آن دو برابر خیمه بود؛ یعنی اگر هر ذراع را ۰/۵ متر حساب کنیم، ابعاد هیکل به این صورت بودند: ۳۰ متر طول، ۱۰ متر عرض و ۱۵ متر ارتفاع (اول پادشاهان ۶:۲).

هیکل رو به شرق داشت. ۱۰ متر غربی آن، قدس‌الاقداس یا محراب را تشکیل می‌داد. ۲۰ متر شرقی مکان اقدس یا خانه بود (اول پادشاهان ۶: ۱۶ - ۲۰). این دو قسمت بوسیلهٔ یک پرده، از

یکدیگر جدا می‌شدند (دوم تواریخ ۳: ۱۴).

در قدس‌الاقداس، صندوق عهد قرار داشت که دو کروبی بر آن سایه می‌انکندند (اول پادشاهان ۲۳:۶ - ۲۸). در مکان اقدس درکنار پرده و در مرکز، مذبح طلایی بخور، در قسمت شمالی و قسمت جنوبی هر یک ۵ شمعدان طلایی و ۵ میز نان تقدمه وجود داشت (اول پادشاهان ۷: ۴۸، ۴۹؛ دوم تواریخ ۴: ۸).

در جلو، به جانب شرق، ایوانی به عرض خانه وجود داشت که عرض آن ۵ متر بود. در دو سوی ایوان دو ستون برنزی، هر یک به قطر ۲ متر و ارتفاع ۱۲ متر قرار داشت (اول پادشاهان ۳:۶؛ ۱۵:۷-۲۱).

در طول دیوارهای شمالی، جنوبی و غربی هیکل، سه طبقه اتاق برای کاهنان بنا شده بود (اول پادشاهان ۶: ۵ - ۱۰).

در برابر هیکل، مذبح برنزی قربانیهای سوختنی به مساحت ۱۰ مترمربع و ارتفاع ۵ متر نصب شده بود (دوم تواریخ ۴: ۱)؛که تصور می‌شود محل آن همان صخره‌ای بوده که ابراهیم اسحق را بر آن تقدیم کرد و امروزه صخرهٔ گنبد نامیده می‌شود و دقیقاً در زیر مرکز مسجد مسلمانان قرار دارد. در نزدیکی آن در سمت جنوب حوض برنزی عظیمی به قطر ۱۵ فوت و عمق ۸ فوت قرار داشت که بر روی ۱۲ گاو برنزی نصب شده بود تا کاهنان در آن شستشو کنند. و ۱۰ حوضچهٔ کوچک‌تر قابل حمل نیز، یعنی ۵ عدد در قسمت شمالی و ۵ عدد در قسمت جنوبی، وجود داشت که آب لازم را برای گذراندن قربانیها فراهم می‌کرد (اول پادشاهان ۳۸:۷و۳۹؛ دوم تواریخ ۱:۴-۶).

هیکل بین دو حیاط احاطه شده بود: حیاط یا «صحن درونی» و «صحن بزرگ» (اول پادشاهان ۳۶:۶ ؛ ۱۲:۷). مساحت آنها مشخص نیست. احتمالاً ساختمان قصر نیز در صحن بزرگ قرار داشته است.

هیکل بدست ۳۰/۰۰۰ اسرائیلی و ۱۵۰/۰۰۰ کنعانی بنا شد (اول پادشاهان ۱۳:۵-۱۶؛ دوم تواریخ ۱۷:۲، ۱۸؛ ۷:۸-۹). بنای آن ۷ سال طول کشید (اول پادشاهان ۶ : ۳۸). هر قسمت آن در فاصله‌ای دور از محل هیکل ساخته و آماده می‌شد و سپس در جای مناسب خودش قرار داده می‌شد، بی‌آنکه صدای چکش یا ابزار دیگری شنیده شود (اول پادشاهان ۷:۶).

اورشلیم بر ۵ تپه بنا شده بود (به نقشهٔ شماره ۸ مراجعه کنید). «دیوار داود» تپهٔ جنوب شرقی را می‌پوشاند. «دیوار سلیمان» تصور می‌شود تپه‌های شرقی مرکزی و جنوب غربی را در برداشته. «قصر سلیمان» در پایین تپه و درست در شرق حیاط هیکل قرار داشت؛ در جنوب قصر محل تخت سلطنت سلیمان و در جنوب آن خانهٔ جنگل لبنان بود، که تصور می‌شود اسلحه خانه بوده باشد (اول پادشاهان ۷: ۲ و ۸).

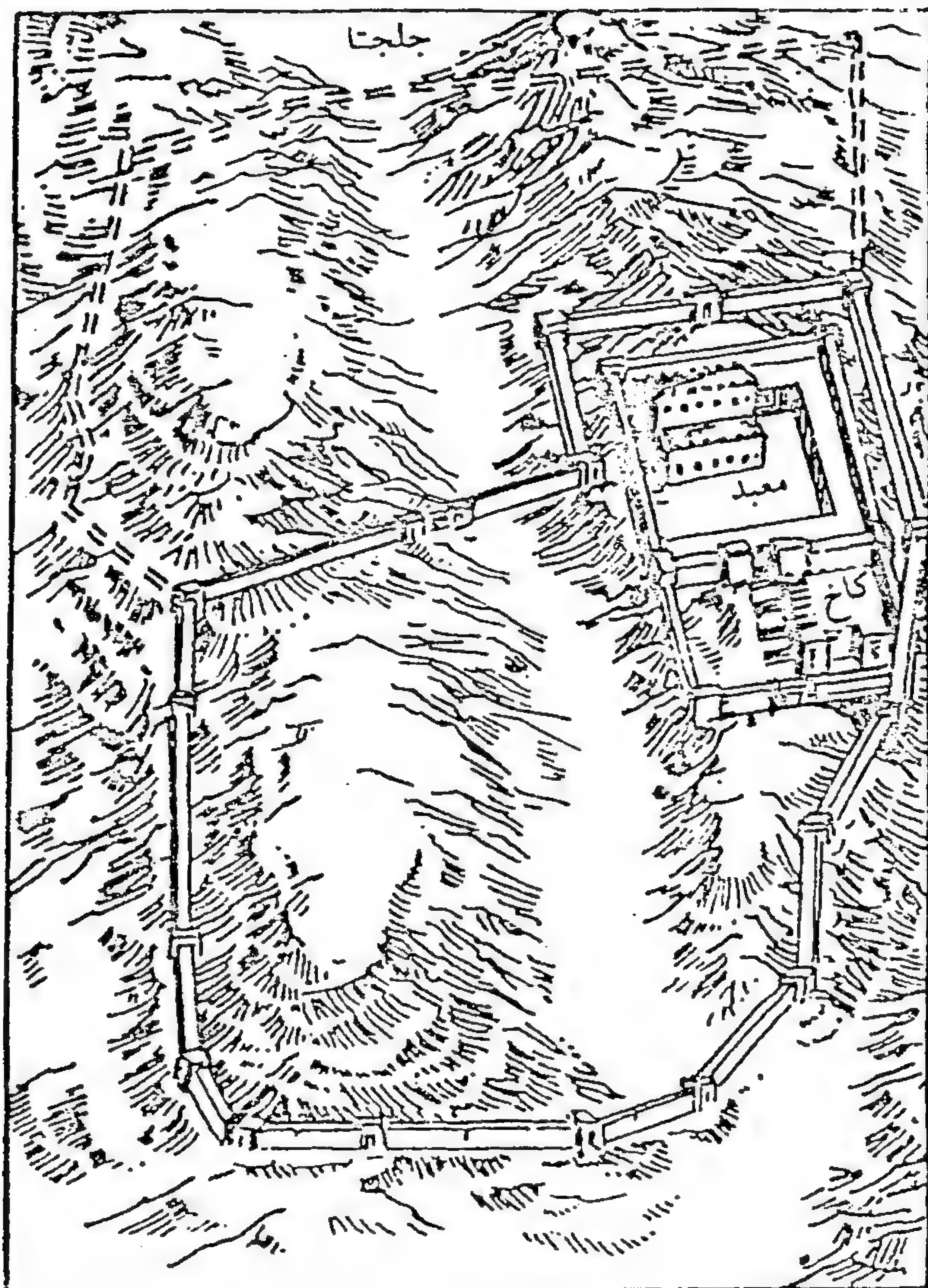
هیکل سلیمان ۴۰۰ سال پا بر جا ماند (۹۷۰ - ۵۸۹ ق.م.)؛ معبد زروبابل ۵۰۰ سال (۵۲۰ - ۲۰ ق.م.) و معبد هیرودیس ۹۰ سال (۲۰ ق.م. ۷۰ میلادی).

معبدهای خدا

خیمه: به صورت چادر بود. محل سکونت خدا در میان قوم اسرائیل به مدت ۴۰۰ سال بود. بیشتر مواقع در شیلوه نگهداری می‌شد (به خروج ۲۵ تا ۴۰ مراجعه کنید).

معبد سلیمان: شکوه آن چندان دوامی نداشت. در عرض پنج سال پس از مرگ سلیمان این معبد دستخوش غارت و چپاول گردید. سرانجام در ۵۸۶ ق.م. بدست بابلی‌ها ویران شد.

معبد حزقیال (حزقیال ۴۰ - ۴۳): معبد واقعی نبود بلکه رؤیای معبد ایده‌آل ساخته شدهٔ آینده بود.



نقشه ۴۱ - نمای احتمالی هیکل (معبد) و کاخ سلیمان

کنایس: در طول دوران اسارت به وجود آمدند. به صورت معبد نبودند بلکه بصورت ساختمانهایی کوچک در جوامع پراکندهٔ یهودی بودند.

معبد زروبابل: پس از بازگشت از اسارت ساخته شد (به قسمت مربوط به عزرا و نحمیا مراجعه کنید). ۵۰۰ سال دوام آورد.

معبد هیرودیس: این همان معبدی است که مسیح در آن پا نهاد. بدست هیرودیس، و از مرمر و طلا ساخته شد. شکوه و جلال آن غیر قابل توصیف بود. در ۷۰ ق. م. بدست رومیان تخریب شد (به قسمت مربوط به یوحنا ۲ : ۱۳ مراجعه کنید).

بدن مسیح: عیسی از بدن خود به عنوان معبد یاد می‌کرد (یوحنا ۲:۱۹-۲۱). خدا بواسطهٔ او در میان انسانها سکونت گزید. از نظر عیسی، وجود معابد زمینی برای پرستش خدا ضروری نیست (یوحنا ۴:۲۰-۲۴).

کلیسا به صورت جامع، معبد خدا و محل سکونت خدا در جهان است (اول قرنتیان ۳:۱۶-۱۹).

هر فرد مسیحی، یک معبد خداست (اول قرنتیان ۶:۱۹)، که عظمت و جلال معبد سلیمان شاید نمونه‌ای از آن بوده باشد.

ساختمانهای کلیساها گاهی معابد خدا نامیده می‌شوند، ولی این مطلب در هیچ جای کتاب‌مقدس ذکر نشده است.

معبد در آسمان: خیمه، الگوی چیزی در آسمان بود (عبرانیان ۹:۱۱ و ۲۴). یوحنا معبدی را در رؤیا دید (مکاشفه ۱۱:۱۹). بعدها خدا و بره خودشان معبد شدند (مکاشفه ۲۱:۲۲).

باب‌های ۱۰، ۱۱، ۱۲ . رحبعام، پادشاه یهودا ۹۳۳ - ۹۱۶ ق. م.

رحبعام پسر سلیمان بود و ۱۷ سال سلطنت کرد (مذکور در اول پادشاهان ۱۲، ۱۳، ۱۴). در طی سلطنت وی حکومت پر جلال سلیمان از اوج شکوه خود سقوط کرد. ده سبط اسرائیل از حکومت او جدا شدند و شیشک، پادشاه مصر، اورشلیم را تاراج کرد (۱۲:۲-۹).

نکتهٔ *باستان شناختی*: حملهٔ شیشک به یهودا

گزارش خود شیشک از این مبارزه بر دیوار جنوبی معبد بزرگ آمون در کارناک، حکاکی شد، که در آن، شیشک در حال تقدیم ۱۵۶ شهر فلسطین به خدایش آمون، نمایش داده شده است.

یک لایه خاکستر مربوط به آتش سوزی قریهٔ صغیر که شیشک به راه انداخت، از زیر خاک بیرون آورده شده است.

و نیز قطعه‌ای از بنای تاریخی که او در مجدو بر پا داشت، کشف شده است.

جسد مومیایی شدهٔ شیشک در سال ۱۹۳۹ در «تانیس»، و در تابوتی نقره‌ای که در روکشی از طلای خالص قرار داشت، یافت شد. شاید این طلا از طلاهای سلیمان بوده، که شیشک از اورشلیم

گرفته بود.

باب ۱۳ . ابیا (ابیام)، پادشاه یهودا، ۹۱۵ - ۹۱۳ ق.م.

سه سال سلطنت کرد. (مذکور در اول پادشاهان ۱۵:۱-۸). همچون پدر خود شریر بود. ولی در جنگ با یربعام، «به خدا اعتماد نمود» و یربعام را شکست داد و برخی از شهرهای شمالی را پس گرفت.

باب‌های ۱۴، ۱۵، ۱۶ . آسا، پادشاه یهودا، ۹۱۲ - ۸۷۲ ق.م.

۴۱ سال سلطنت کرد. (مذکور در اول پادشاهان ۱۵:۹-۲۴). سلطنت طولانی او با سلطنت ۷ پادشاه حکومت شمالی همزمان بود. او پادشاهی نیکو بود و با غیرت تمام به خداوند خدمت می‌کرد. در زمان او موج عظیم اصلاحات، سرزمین را فراگرفت. آسا مذبح های بیگانه، مکانهای بلند، ستونها، تمثالهای خورشید و اشیریم را منهدم کرد؛ هم جنس بازی را از میان برد و مادر خود را که بت پرست بود، از سلطنت برکنار کرد. او پادشاهی بسیار موفق و کامروا بود.

باب‌های ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰ . یهوشافاط، پادشاه یهودا. ۸۷۴ - ۸۵۰ ق.م.

۲۵ سال سلطنت کرد. (مذکور در اول پادشاهان ۲۲:۴۱-۵۰). شخصی بسیار مذهبی بود، و «در همه چیز خدا را می‌طلبید». یک نظام آموزش عمومی پایه گذاری کرد، وکاهنان و لاویان را طبق برنامه‌های منظم همراه با «کتاب شریعت» گسیل می‌کرد تا به مردم آموزش دهند. او دادگاههایی در سرتاسر سرزمین دایر نمود. ارتش عظیمی به وجود آورد، و به غایت عظیم گردید.

باب ۲۱ . یهورام (یورام)، پادشاه یهودا. ۸۵۰ - ۸۴۳ ق.م.

۸ سال سلطنت کرد. (مذکور در دوم پادشاهان ۸:۱۶-۲۴). با اینکه فرزند و نوهٔ دو پادشاه خوب بود، مرتکب عمل پستی شد و با عتلیا که زنی شریر و دختر ایزابل بدنام بود، ازدواج کرد. در زمان حکومت او اورشلیم بدست اعراب و فلسطینیان غارت شد. او در اثر بیماری وحشتناکی مرد. «احشایش بیرون آمد».

باب ۲۲: ۱ - ۹. اخزیا (یهوآحاز)، پادشاه یهودا. ۸۴۳ق. م.

یک سال سلطنت کرد. (مذکور در دوم پادشاهان ۸:۲۵-۲۹). پسر عتلیا و نوهٔ ایزابل بود؛ فرزندی در خاندان داود که نتیجهٔ پیوندی شوم بود. بسیار شریر بود و بدست ییهو کشته شد.

باب‌های ۲۲: ۱ - ۲۳: ۲۱. عتلیا، ملکه یهودا، ۸۴۳ - ۸۳۷ق. م.

۶ سال سلطنت کرد (مذکور در دوم پادشاهان ۱۱)، او دختر ایزابل، و همچون مادرش شیطانی بود. با یهورام پادشاه یهودا ازدواج کرد و مادر پادشاه بعدی یهودا، یعنی اخزیا بود. به این ترتیب ۸ سال ملکه و ۱ سال ملکهٔ مادر بود، و علاوه بر آن ۶ سال نیز شخصاً سلطنت کرد؛ یعنی جمعاً ۱۵ سال حکومت کرد. او که پیرو متعصب پرستش بعل بود، نوه‌های خود را قتل عام کرد.

باب ۲۴. یوآش (یهوآش)، پادشاه یهودا. ۸۴۳ - ۸۰۳ق. م.

۴۰ سال سلطنت کرد (احتمالاً همزمان با ۶ سال سلطنت عتلیا). (مذکور در دوم پادشاهان ۱۲). یوآش نوهٔ عتلیا بود. در زمانی که عتلیا مشغول قتل عام خاندان سلطنتی بود، یوآش پسر اخزیا که کودکی بیش نبود، دزدیده شد و به مدت ۶ سال در هیکل نگهداری شد. هنگامی که یوآش ۷ ساله بود، یهویاداع کاهن اعظم که دائی یوآش بود، ترتیب برکناری عتلیا را داد و یوآش را بر تخت نهاد. تا موقعی که یهویاداع زنده بود، فرمانروای واقعی او بود. تحت تعلیم او، یوآش پرستش بعل را در سراسر سرزمین نابود کرد، معبد راکه عتلیا تخریب کرده بود، تعمیر کرد و پرستش خدا را دوباره برقرار کرد.

«یوآش در تمامی روزهای یهویاداع آنچه را که در نظر خداوند راست بود، به عمل می‌آورد.» ولی پس از مرگ یهویاداع، مرتد شد و بتها را بر پا داشت. شاهزادگان که پرستش آمیخته به شهوت عشتورت را تجربه کرده بودند، موجب سقوط یوآش شدند. یوآش حتی تا به آنجا پیش رفت که دستور داد زکریا پسر یهویاداع را سنگسار کنند. یک سال پس از مرگ زکریا، اهالی سوریه به اورشلیم حمله کرده و آن را غارت کردند، شاهزادگان را قتل عام کردند و «بر یوآش قصاص نمودند.»

باب ۲۵. امصیا، پادشاه یهودا. ۸۰۳ - ۷۷۵ق. م.

۲۹ سال سلطنت کرد (مذکور در دوم پادشاهان ۱۴:۱-۲۲). «آنچه در نظر خداوند پسند بود به عمل آورد اما نه به دل کامل» و خدایان ادوم را می‌پرستید. او با اسرائیل جنگید و اورشلیم بدست پادشاه اسرائیل تاراج شد.

باب ۲۶. عزیّا (عزریا)، پادشاه یهودا. ۷۸۷ - ۷۳۵ ق. م.

۵۲ سال سلطنت کرد. (مذکور در دوم پادشاهان ۱۵:۱-۷). احتمالاً مدتی با پدرش امصیا بطور همزمان سلطنت کرده است. «آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد، خدا را می‌طلبید و مادامی که خداوند را می‌طلبید خدا او را کامیاب می‌ساخت». او دارای ارتشی عظیم و بهترین ابزار نظامی بود. بر فلسطینیان، اعراب و عمونیان پیروز شد. به کشاورزی اهمیت زیادی می‌داد. در زمان او حکومت به حداکثر وسعت خود پس از جدا شدن ده سبط رسید. ولی دچار تکبر شد و خدا او را مبتلا به جذام نمود.

نکتهٔ باستان شناختی: عزیّا. در کتیبه‌ای متعلق به تیگلات‌پلیسر، پادشاه آشور (۷۴۷ - ۷۲۷ ق. م.) که اسرائیل شمالی را به اسارت برد، چهار بار به عبارت «عزریا (عزیا) اهل یهودا» بر می‌خوریم.

سنگ قبر عزیا را، دکتر «ا. ل. سوکنیک» استاد دانشگاه یهودی اورشلیم، کشف کرد که در موزهٔ باستان شناسی روسی بر کوه زیتون نگهداری می‌شود. بر روی این سنگ قبر به خط آرامی رایج در زمان مسیح چنین نوشته شده: «استخوانهای عزیا، پادشاه یهودا به اینجا آورده شد. آن را باز نکنید.» عزیا در شهر داود به خاک سپرده شده بود (دوم پادشاهان ۷:۱۵)؛ اما ظاهراً به دلایلی مقبرهٔ او را خالی کرده و استخوانهایش را به محل دیگری منتقل کرده بودند.

باب ۲۷. یوتام، پادشاه یهودا. ۷۴۹ - ۷۳۴ ق. م.

۱۶ سال سلطنت کرد که در بیشتر این مدت همزمان با پدر خود حکومت می‌کرد. (مذکور در دوم پادشاهان ۱۵:۳۲-۳۸). «یوتام زورآور گردید، زیرا رفتار خود را به حضور یهوه خدای خویش راست ساخت»، همچنانکه پدرش عزیا این کار را کرده بود.

نکتهٔ باستان شناختی: یوتام. در حفاریهای انجام شده در عصیون - جابر مُهری کشف شد که بر آن نوشته شده: «متعلق به یوتام.»

باب ۲۸. آحاز، پادشاه یهودا ۷۴۱ - ۷۲۶ ق. م.

۱۶ سال سلطنت کرد (مذکور در دوم پادشاهان ۱۶). احتمالاً بخشی از سلطنت او با پدرش همزمان بود، ولی بسیار متفاوت از او. آحاز پادشاه جوان شریری بود که تصمیم گرفت بر خلاف سیاستهای پدرانش عمل کند. او دوباره پرستش بعل را رایج ساخت، پرستش مولک را احیا کرد، و پسران خودش را در آتش سوزانید. «اما او را اعانت ننمود.» سوریه و اسرائیل از جانب شمال، ادومیان

از شرق، و فلسطینیان از غرب به او حمله کردند. و یهودا به خاطر آحاز بسیار پست گردید.

نکتهٔ باستان شناختی: آحاز. یک مُهر با نوشتهٔ «مأمور آحاز» کشف شده است.

آحاز و خراج دادن او به تیکلات پلیسر (۱۶؛ دوم پادشاهان ۱۶:۶-۸). در کتیبه‌ای متعلق به تیکلات - پلیسر نوشته شده: «خراج آحاز از یهودا را، از طلا، نقره، سرب، قلع و کتان دریافت کردم. دمشق را نابود کردم. رِزین را گرفتم. افسرانش را زنده به چهار میخ کشیدم. درختان باغهایش را قطع کردم، و حتی یک درخت را باقی نگذاشتم.» این نوشته دقیقاً با شرح دوم پادشاهان ۱۶ و اشعیاء ۷ همخوانی دارد.

باب‌های ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲. حزقیا، پادشاه یهودا. ۷۲۶-۶۹۷ ق.م.

۲۹ سال سلطنت کرد. (مذکور در دوم پادشاهان ۱۸، ۱۹، ۲۰). سرزمینی بی‌سامان و خراجی سنگین به آشور را به ارث برد. سلطنت خود را با اصلاحات عظیم آغاز نمود. بت‌هایی را که آحاز بر پا داشته بود، به زیر افکند. در هیکل را دوباره باز کرد و آن را پاک نمود. پرستش خدا را دوباره به کشورش باز گرداند. «به خدا اعتماد کرد.» «خدا با او بود، و او کامیاب گردید.» استقلال از آشور را بدست آورد. اشعیاء مشاور مورد اعتماد او بود.

در سال ششم سلطنت حزقیا (۷۲۱ ق. م.)، حکومت شمالی سقوط کرد. در سال چهاردهم (۷۱۳ ق. م.)، سنخاریب که فرماندهٔ ارتش پدر خود، سرگن، بود به یهودا حمله کرد. حزقیا به او خراج پرداخت. پس از آن نوبت بازدید هیئت نمایندگان بابلی بود (دوم پادشاهان ۲۰ : ۱۲ - ۱۵)، که با سوءظن به سنخاریب می‌نگریستند و و سنخاریب دوباره در سال ۷۰۱ ق. م. به یهودا حمله کرد. حزقیا دیوار را مستحکم کرده، کانال آب را ساخت و تدارک نظامی عظیمی دید. پس از آن، نجات عظیم بدست فرشته حاصل شد (دوم پادشاهان ۱۹ : ۳۵). این پیروزی، شأن، موقعیت و نیز قدرت فراوانی را برای حزقیا به دنبال داشت.

نکات باستان شناختی: تعمیرات حزقیا در دیوار شهر را (۳۲ : ۵) که در اثر فشار محاصرهٔ آشوریان و با عجله انجام گرفته بود، امروزه می‌توان به وضوح در دیوارها مشاهده کرد. پایه‌های «دیوار بیرونی» که به موازات «دیوار داود» و در فاصلهٔ ۱۰ متری آن کشیده شده بود، کشف گردیده است.

کانال حزقیا (۳۲ :۳و۴؛ دوم پادشاهان ۲۰:۲۰)، که از طریق آن آب وارد شهر می‌شد، امروزه کشف شده است. چشمهٔ جیحون در دامنهٔ شرقی تپهٔ اوفل (نقشهٔ ۸) و درست در بیرون دیوار قرار داشت. کارگران حزقیا کانالی در زیر تپه در صخرهٔ محکم ساختند، که ۶۰۰ متر طول داشت و از چشمه به سمت جنوب غربی کشیده شده بود و به حوض سیلوام در داخل دیوار می‌ریخت، و به این ترتیب آب چشمه را از مسیر طبیعی خودش که به نهر قدرون می‌ریخت، منحرف می‌ساخت. ارتفاع

متوسط کانال ۲ متر و پهنای آن یک متر است. در دهانهٔ این کانال کتیبهٔ سیلوآم کشف شد.

کتیبهٔ سیلوآم: در سال ۱۸۸۰ پسر بچهٔ دانش آموزی که در دهانهٔ کانال حزقیا مشغول بازی بود، متوجه علایمی شد که در دیوار صخره‌ای و در فاصلهٔ ۶ متری دهانهٔ کانال حکاکی شده بودند و به نوشته شباهت داشتند. پسر بچه معلم خود دکتر شیک را از این مطلب مطلع ساخت. دکتر شیک دریافت که این علایم، گزارشی از ساختن کانال است که به زبان عبری نوشته شده. این نوشته‌ها از درون دیوار بریده شد و به موزهٔ قسطنطنیه ارسال گردید و تا امروز در آنجا نگهداری می‌شود. در آن نوشته شده: «کانال کامل گردیده است. این حکایت کانال است. در همان هنگام که سنگ تراشان از دو انتهای کانال، هر یک کلنگ را در جهت همسایهٔ خود بلند می‌کردند، و هنگامی که هنوز سه ذراع از هم فاصله داشتند، شنیدیم که یکدیگر را صدا می‌کنند. پس از آن چند کلنگ زدند، آب ۱۲۰۰ ذراع از چشمه به حوض سرازیر شد، و ارتفاع صخره در بالا ۱۰۰ ذراع بود.»

حملهٔ سنخاریب به یهودا (۱:۳۲)، که در طی آن «شهرهای حصاردار» یهودا را گرفت (دوم پادشاهان ۱۳:۱۸)؛ اورشلیم را محاصره کرد (دوم پادشاهان ۱۷:۱۸)، و بدون فتح اورشلیم به کشورش بازگشت (دوم پادشاهان ۳۶،۳۵:۱۹).

شرح خود سنخاریب از این حمله، بر روی یک منشور گِلی که خودش آن را ساخته بود، کشف شده است. این منشور اکنون در موزهٔ انستیتوی خاور نگهداری می‌شود در آن نوشته شده:

«در مورد حزقیا پادشاه یهودا که تسلیم یوغ من نشده، من ۴۶ عدد از شهرهای حصاردار و تعداد بی‌شماری از شهرهای کوچک‌تر او را با دژکوب‌ها، آلات، و تبرهایم، محاصره و فتح کردم. ۲۰۰،۱۵۰ نفر را از کوچک و بزرگ، مرد و زن، با تعداد بی‌شماری اسب، قاطر، الاغ، شتر، گاو نر و گوسفند، به غنیمت بردم. خود حزقیا را همچون پرنده‌ای در قفس در اورشلیم، شهر سلطنتی، زندانی کردم. در برابر او سنگر بندی کردم و هر که را که از دروازه‌های شهر او بیرون می‌آمد، برگرداندم. شهرهایی را که از او گرفتم، به پادشاه اشدود، پادشاه عقرون و پادشاه غزه دادم.»

هیچ پادشاه آشوری شکست خود را، همچون شکستی که ارتش سنخاریب در برابر دیوارهای اورشلیم متحمل شد (دوم پادشاهان ۳۵:۱۹و۳۶)، ثبت نمی‌کرد.

این نکته حائز اهمیت است که سنخاریب ادعا نکرد که اورشلیم را فتح کرده است. این کتیبه بطور بسیار قابل ملاحظه‌ای مؤید تاریخ کتاب‌مقدس است.

سنخاریب «با تمامی حشمتش» در «برابر لاکیش» (۹:۳۲): «لیارد» بر دیوارهای قصر سنخاریب در نینوا، خط برجسته‌ای دربارهٔ اردو زدن سنخاریب در لاکیش یافت که در آن نوشته شده بود: «سنخاریب، پادشاه جهان، بر تخت خود نشست، و امر فرمود تا غنایم لاکیش را «در برابر او به نمایش بگذارند.»

خراجی که حزقیا برای سنخاریب فرستاد (دوم پادشاهان ۱۸ : ۱۴ - ۱۶): در این کتیبه نوشته شده: «هیبت برتری و اقتدار شاهانهٔ من، حزقیا را سراسیمه کرد. پس خراج فرستاد: ۳۰ قنطار طلا، ۸۰۰ قنطار نقره، سنگهای قیمتی، عاج، زنان قصر، و انواع هدایا.»

لاکیش و جِبعه (۹:۳۲؛ اشعیاء ۲۹:۱۰)، جزء شهرهایی هستند که از سنخاریب صدمه دیدند. «هیئت اعزامی باستان شناختی وِلکام (Wellcōme) در لاکیش» لایه‌ای از خاکستر مربوط به یک آتش سوزی در سال ۷۰۰ ق.م. یافت، و «آلبرایت» نیز در جِبعه لایه‌ای از خاکستر مربوط به همان زمان کشف کرد.

ترور سنخاریب بدست پسران خود (۳۲ : ۲۱ ؛ دوم پادشاهان ۱۹ : ۳۶ و ۳۷): در کتیبه‌ای آشوری چنین می‌خوانیم: «در روز بیستم تبت، سنخاریب بدست پسرانش که بر او قیام کرده بودند، به قتل رسید. در روز هجدهم سیوان، آسرحدون پسر سنخاریب بر تخت نشست.»

باب ۳۳ : ۱ - ۲۰ . مَنَسی، پادشاه یهودا. ۶۹۷ - ۶۴۲ ق. م.

۵۵ سال سلطنت کرد. (مذکور در دوم پادشاهان ۲۱:۱-۱۸). شریرترین پادشاه یهودا بود و بیش از همه سلطنت کرد. بت‌هایی را که پدرش حزقیا نابود کرده بود، دوباره بنا کرد. پرستش بعل را مجدداً برقرار کرد. فرزندان خود را در آتش سوزانید. اورشلیم را از خون پر ساخت. طبق روایات، اشعیاء را از وسط به دو نیم برید.

نکتهٔ باستان شناختی: منسی. در کتیبه‌ای متعلق به اسرحدون پادشاه آشور (۶۸۱ - ۶۶۸ ق.م.) نوشته شده: «من ۲۲ پادشاه سرزمین غربی را وادار کردم برای ساختن قصر من مصالح لازم را فراهم کنند» . در این میان از «منسی پادشاه یهودا» نام می‌برد.

باب ۳۳ : ۲۱ - ۲۵ . آمون، پادشاه یهودا. ۶۴۱ - ۶۴۰ ق. م.

۲ سال سلطنت کرد. (مذکور در دوم پادشاهان ۲۱ : ۱۹ - ۲۵). پادشاهی شریر بود.

باب‌های ۳۴ و ۳۵ . یوشیا، پادشاه یهودا. ۶۳۹ - ۶۰۸ ق. م.

۳۱ سال سلطنت کرد. (مذکور در دوم پادشاهان ۲۲ و ۲۳). سلطنت خود را در ۸ سالگی آغاز کرد. در ۱۶ سالگی شروع به طلب خدای داود کرد. در ۲۰ سالگی اصلاحات خود را آغاز نمود. هنگامی که ۲۶ ساله بود، پیدا کردن «کتاب شریعت»، انگیزه‌ای عظیم برای اصلاحات او شد که کامل‌ترین اصلاحاتی بود که یهودا به خود دیده بود. اما دل مردم در پی بت‌پرستی بود، چرا که حکومت طولانی و شریرانهٔ منسی، فکر خدا را از اذهان مردم محو کرده بود. اصلاحات یوشیا گرچه نمی‌توانست از سرنوشت شوم و قریب‌الوقوع یهودا جلوگیری کند، ولی توانست وقوع آن را به تأخیر بیندازد.

در زمان یوشیا، سکایی‌ها غرب آسیا را در نوردیدند و آشور را بشدت ضعیف کردند. حملهٔ فرعون به کرکمیش (۲:۳۵-۲۴) ضربهٔ نهایی را بر امپراطوری در حال اضمحلال آشور وارد کرد. یوشیا به عنوان خراج گزار آشور، وظیفهٔ خود دانست که در مجدو به فرعون حمله کند، و در این جنگ نیز کشته شد.

باب ۳۶: ۱ - ۴. یهوآحاز (یوآحاز)، پادشاه یهودا، ۶۰۸ ق. م.

۳ ماه سلطنت کرد. (مذکور در دوم پادشاهان ۲۳:۳۰-۳۴). بدست فرعون از سلطنت خلع و به مصر برده شد و در آنجا مرد.

باب ۳۶: ۵ - ۸. یهویاقیم، پادشاه یهودا. ۶۰۸ تا ۵۹۷ ق. م.

۱۱ سال سلطنت کرد. (مذکور در دوم پادشاهان ۲۳:۳۴-۲۴:۷). بدست فرعون بر تخت نشست. پس از سه سال تسلیم پادشاه بابل شد (دانیال ۱ : ۱). ۳ سال به پادشاه بابل خدمت کرد و سپس علیه او قیام نمود. پادشاه بابل به اورشلیم آمد و او را به زنجیرها بست تا او را به بابل ببرد (دوم تواریخ ۳۶:۶). ولی پیش از اینکه شهر را ترک کند مرد یا کشته شد و همچون الاغی مدفون گردید (ارمیا ۲۲:۱۸و۱۹؛ ۳۶:۳). یهویاقیم درست بر خلاف پدر خود یوشیا، شخصی متکبر، سختدل و شریر بود. او مکرراً تلاش می‌کرد تا ارمیا را به قتل برساند (ارمیا ۲۶ : ۲۱؛ ۳۶ : ۲۶).

باب ۳۶: ۸ - ۱۰. یهویاکین (یکُنیا) پادشاه یهودا، ۵۹۷ ق. م.

۳ ماه سلطنت کرد. (مذکور در دوم پادشاهان ۲۴:۶-۱۷). به بابل به اسیری برده شد و ۳۷ سال در آنجا زندگی کرد (دوم پادشاهان ۲۴:۱۵؛ ۲۵:۲۷).

نکتهٔ باستان شناختی: یهویاکین. مُهر مباشر یهویاکین. کایل و آلبرایت در سال ۱۹۲۸ در قریه صفیر، در قشری از خاکستر باقی مانده از آتش سوزی نبوکدنصر، دو دستهٔ کوزه پیدا کردند که بر آنها مُهر شده بود: «متعلق به الیاقیم، مباشر یهویاکین.» یکی از این دو اکنون در دانشکدهٔ الهیات «پیتسبورگ‌ـ‌خنیا» نگهداری می‌شود. همین مُهر در سال ۱۹۳۰ توسط گرانت در «بیت‌شمش» کشف شد.

«برافراشته شدن» و «مستمری گرفتن» یهویاکین (دوم پادشاهان ۲۵ : ۲۷ و ۳۰). به گزارش آلبرایت، «وایدنر» در ویرانه‌های باغهای معلق بابل الواحی کشف کرد که بر آنها فهرست اسامی افرادی که به آنها بطور منظم سهمیهٔ روغن و گندم تعلق می‌گرفت، نوشته شده بود و در میان آنها از «یهویاکین

پادشاه سرزمین یهودا» نیز نام برده شده بود.

باب ۳۶. صدقیا، پادشاه یهودا. ۵۹۷ - ۵۸۶ ق. م.

۱۱ سال سلطنت کرد. (مذکور در دوم پادشاهان ۲۴ و ۲۵). بدست نبوکدنصر بر تخت نشست و پادشاهی ضعیف بود. در سال چهارم سلطنتش از بابل بازدید کرد. ولی بعدها علیه بابل قیام نمود. پس نبوکدنصر به اورشلیم آمد و آن را منهدم کرد و صدقیا را گرفته، چشمهایش را درآورد و او را در زنجیرها به بابل برد. صدقیا در بابل در زندان مرد (ارمیا ۵۲ : ۱۱). آشکارا، این پایان حکومت داود بود. (به قسمت مربوط به دوم پادشاهان ۲۵ مراجعه کنید).

حاکم شدن جدلیا (دوم پادشاهان ۲۲:۲۵ - به ارمیا ۴۰ مراجعه کنید).
فرار باقی ماندگان قوم به مصر (دوم پادشاهان ۲۶:۲۵ - به ارمیا ۴۲ مراجعه کنید).
فرمان کورش (۲۲:۳۶ - به عزرا ۱ مراجعه کنید).

نکتهٔ باستان شناختی: صدقیا. فرار صدقیا از شکاف «میان دو دیوار» (دوم پادشاهان ۲۵ : ۴). امروزه می توان این «شکاف میان دو دیوار» در گوشه جنوب شرقی اورشلیم را مشاهده کرد.

عزرا - نحمیا - استر

بازگشت از اسارت
بازسازی اورشلیم

این سه کتاب بخش پایانی تاریخ عهد عتیق را تشکیل می‌دهند، و بیانگر ماجرای بازگشت یهودیان از اسارت، بازسازی هیکل و اورشلیم، و بنیانگزاری مجدد حیات ملی یهودیان در سرزمین خویشان است. این کتاب‌ها یک دورهٔ زمانی حدود ۱۰۰ سال را در برمی‌گیرند (۵۳۶ - ۴۳۲ ق. م).

سه نبی آخر یعنی حجی، زکریا و ملاکی در این دورهٔ بازگشت یهودیان می‌زیستند.

دو دورهٔ متمایز

۵۳۶-۵۱۶ ق. م. : ۲۰ سال، که در طول این سالها، تحت حکومت زروبابل و کهانت یوشیا، هیکل بازسازی شد (باب‌های ۳ - ۶ عزرا). حجی و زکریا متعلق به این دوره بودند.

۴۵۷ - ۴۳۲ ق. م. : ۲۵ سال، که در طول آن، تحت حکومت نحمیا و کهانت عزرا، دیوار بازسازی شد و اورشلیم دوباره به صورت یک شهر حصاردار درآمد. ملاکی در این دوره نبوت می‌کرد.

عزرا دربارهٔ هر دو دوره سخن می‌گوید.

نحمیا دربارهٔ دورهٔ دوم می‌نویسد.

استر بین این دو دوره جای می‌گیرد.

سه بازگشت

۵۳۶ ق.م. بازگشت زروبابل همراه با ۴۲٫۳۶۰ یهودی، ۷٫۳۳۷ خادم، ۲۰۰ خواننده، ۷۳۶ اسب، ۲۴۵ قاطر، ۴۳۵ شتر، ۶٫۷۲۰ الاغ، و ۵٫۴۰۰ ظروف طلا و نقره.

۴۵۷ ق.م. بازگشت عزرا همراه با ۱٫۷۵۴ مرد، ۱۰۰ قنطار طلا، ۷۵۰ قنطار نقره. از زنان و کودکان ذکری به میان نیامده است. این کار ۴ ماه طول کشید.

۴۴۴ ق. م. نحمیا به عنوان حاکم، همراه با یک لشکر به اورشلیم رفت تا با خرج دولت آن را بازسازی کند و به صورت یک شهر حصاردار درآورد.

تاریخ نگاری بازگشت و بازسازی

۵۳۶ ق.م. ۴۹٫۸۹۷ نفر از بابل به اورشلیم بازگشتند.

۵۳۶ ق.م. در ماه هفتم مذبح را بنا کردند و قربانی گذراندند.

۵۳۵ ق.م. کار بنای هیکل آغاز و سپس متوقف شد.

۵۲۰ ق.م. کار توسط حجی و زکریا از سرگرفته شد.
۵۱۶ ق.م. تکمیل بنای هیکل.
۴۷۸ ق.م. استر ملکهٔ پارس شد.
۴۵۷ ق.م. عزرا از بابل به اورشلیم رفت.
۴۴۴ ق.م. نحمیا دیوار را بازسازی کرد.
۴۳۲ ق.م. نحمیا دوباره از بابل بازگشت.

در سال ۷۲۱ ق.م. اسرائیل به اسارت «آشور» رفته بود.
در سال ۶۰۶ ق.م. یهودا به اسارت «بابل» رفته بود.
در سال ۵۳۶ ق.م. «پارس» اجازهٔ بازگشت از اسارت را صادر کرد.

امپراطوری پارس

سیاست پادشاهان آشور و بابل این بود که ملتهای مغلوب را تبعید می‌کردند و از سرزمین خود بیرون می‌راندند و در سرزمینهای دیگر پراکنده می‌کردند. ولی سیاست پادشاهان پارس درست بر عکس این بود، یعنی این ملتها را به سرزمینهای خودشان باز می‌گرداندند. پادشاهان پارس انسان‌تر از پادشاهان آشور و بابل بودند.

یکی از اولین اقدامات نخستین پادشاه پارسی یعنی کورش، که در سال اول سلطنتش فردی بسیار شریف و عادل بود، این بود که ترتیب بازگشت یهودیان را به سرزمین خودشان داد.

پارس فلات کوهستانی بود که در شرق انتهای جنوبی درهٔ فرات - دجله قرار داشت. به لحاظ وسعت، امپراطوری پارس از امپراطوریهای قبل از خود وسیع‌تر بود؛ دامنهٔ آن از شرق به هندوستان و از غرب به یونان می‌رسید. پایتخت‌های آن پرسپولیس و شوش بودند و پادشاهان آن گاهی در بابل سکونت می‌کردند. امپراطوری پارس به مدت ۲۰۰ سال یک امپراطوری جهانی بود (۵۳۶ - ۳۳۱ ق.م.) پادشاهان آن عبارت بودند از:

کورش (۵۳۸ - ۵۲۹ ق.م.). بابل را فتح کرد (۵۳۶ ق.م.) پارس را به یک امپراطوری جهانی تبدیل کرد. اجازه داد یهودیان به سرزمینشان بازگردند، تا نبوت اشعیاء به انجام برسد (به شرح بابهای ۴۱ - ۴۸ اشعیا مراجعه کنید).

کمبوجیه (۵۲۹ - ۵۲۲ ق.م.) تصور می‌شود که او همان «ارتحشستا» کتاب عزرا ۴: ۷، ۱۱، ۲۳ است که کار بر روی هیکل را متوقف ساخت.

داریوش اول (۵۲۱ - ۴۸۵ ق.م.). ترتیب تکمیل ساختمان هیکل را داد (عزرا ۶). کتیبهٔ «بیستون» را ساخت.

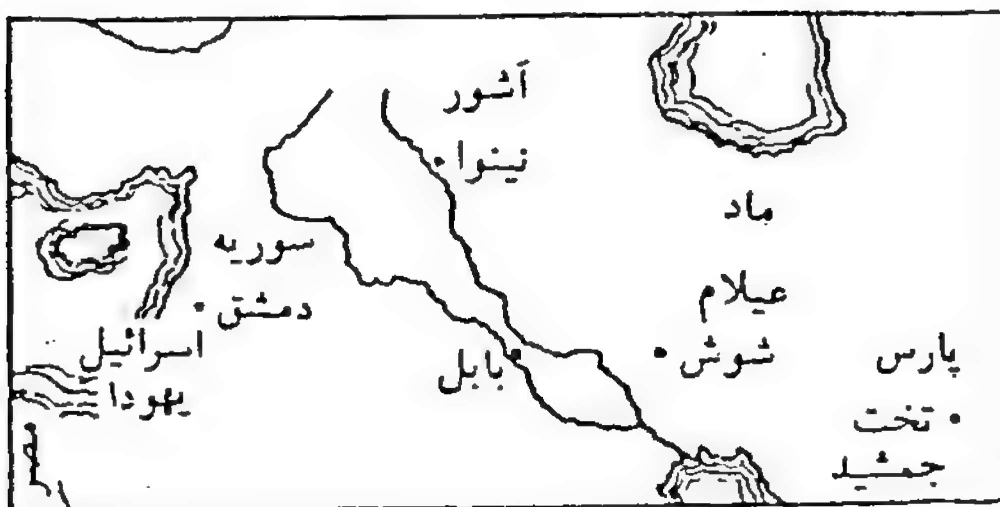
خشایارشای اول (اخشورش) (۴۸۵ - ۴۶۵ ق.م.). به خاطر جنگهایش با یونان مشهور است.

استر همسر او و مردخای نخست وزیر او بود (به مقدمهٔ کتاب استر مراجعه کنید).

اردشیر اول (معروف به درازدست) (۴۶۵ - ۴۲۵ ق. م.). با یهودیان بسیار خوب بود و ترتیبی داد که نحمیا که ساقی او بود، اورشلیم را بازسازی کند.

خشایارشای دوم (۴۲۴ ق.م.). داریوش دوم (۴۲۳-۴۰۵ق.م.). اردشیر دوم (۴۰۵-۳۵۸ق.م.). اردشیر سوم (۳۵۸-۳۳۸ق.م.). ارشک (۳۳۸-۳۳۵ق.م.).

داریوش سوم (۳۳۵-۳۳۱ق.م.). در سال ۳۳۱ ق.م. در جنگ مشهور آربلا در نزدیکی نینوا، از اسکندر کبیر شکست خورد. این شکست موجب سقوط امپراطوری پارس و ظهور امپراطوری یونان شد. امپراطوری از آسیا به اروپا منتقل شد.



نقشه ۴۲

عزرا

بازگشت از اسارت
بازسازی هیکل
سفر عزرا به اورشلیم

تصور بر این است که عزرا نویسندهٔ این کتاب بوده است.

باب ۱. فرمان کورش

دو آیهٔ آخر دوم تواریخ و دو آیهٔ اول عزرا یکی هستند و این احتمالاً به آن دلیل است که کتابهای تواریخ و عزرا در اصل یک کتاب بوده‌اند. فرمان کورش که بر طبق آن به یهودیان اجازه داده می‌شد به اورشلیم بازگردند، مدت کمی پس از آنکه دانیال دست نوشته روی دیوار را خوانده بود، صادر شد. در دست نوشته روی دیوار اعلام شده بود که بابل در برابر پارس شکست خواهد خورد، و این گفته در همان شب به وقوع پیوست (دانیال ۵ : ۲۵ - ۳۱). احتمال دارد دانیال نبوت‌هایی را که به اینگونه جامهٔ عمل پوشیده بودند، به کورش نشان داده باشد (ارمیا ۲۵ : ۱۱ - ۱۲ ؛ ۲۹ : ۱۰)؛ و نیز نبوت‌های اشعیاء را برای او باز گفته باشد که ۲۰۰ سال پیش از آن کورش را به نام خوانده و گفته بود که در حکومت او یهودیان می‌بایست به اورشلیم بازگشته و آن را بازسازی کنند (اشعیاء ۴۴ : ۲۶ - ۲۸ ؛ ۴۵ : ۱ ، ۱۳). جای تعجب نیست که کورش برای خدای یهودیان احترام زیادی قائل بود (۳).

باب ۲. ثبت اسامی بازگشتگان

۴۲٫۳۶۰ نفر، علاوه بر غلامان و کنیزان (آیات ۶۴ و ۶۵). ولی مجموع اعداد ذکر شده، حدود ۱۱٫۰۰۰ نفر کمتر از این عدد است. تصور بر این است که این ۱۱٫۰۰۰ نفر اضافی از تبعیدیان اسباط دیگر غیر از یهودا تشکیل شده بودند. در اول تواریخ ۹ : ۳ از افرایم و منسی سخن به میان آمده است. در عزرا ۱۰ : ۲۵ از «اسرائیل» نام برده شده است. اصطلاح «همهٔ اسرائیل» دربارهٔ همه کسانی که بازگشتند، بکار رفته (۲ : ۷۰ ؛ ۶ : ۱۷ ؛ ۸ : ۳۵). ۱۲ گاونر و ۱۲ بز نر از طرف «همهٔ اسرائیل» قربانی شدند. به نظر می‌رسد تبعیدیان یهودا در طی سفر بازگشت خود به کشورشان افرادی از اسباط دیگر را نیز به درون خود پذیرفتند. این مطلب در درک این نکته که در دوران عهد جدید یهودیان به عنوان «دوازده سبط» شناخته می‌شدند، کمک می‌کند (لوقا ۲۲ : ۳۰ ؛ اعمال ۲۶-۲۷؛ یعقوب ۱:۱).

باب ۳. پی‌ریزی ساختمان هیکل

یهودیان در ماه هفتم سال اول بازگشتشان، مذبح را بنا کردند و جشن خیمه‌ها را با شکرگزاری شادمانه به خدا برگزار نمودند. در ماه دوم سال بعد، هنگامی که ساختمان هیکل پی‌ریزی شد، آسمان را از طنین هوشیعانای خود به لرزه درآوردند. ولی پیرمردان که معبد نخست را دیده بودند به صدای بلند گریستند، چراکه معبد جدید در مقایسه با معبد قدیمی بسیار حقیر می‌نمود. «زروبابل» (۲) والی (حجی ۱: ۱)، نوهٔ یهویاکین پادشاه بود که به بابل برده شده بود (اول تواریخ ۳: ۱۷ - ۱۹). اگر رژیم سلطنتی اسرائیل پابرجا می‌بود، بدون شک زروبابل پادشاه می‌شد. کورش با مهربانی او را برای ولایت یهودا تعیین کرد.

باب ۴. متوقف شدن کار

همچنانکه کار بنای هیکل و دیوار (۶) پیش می‌رفت، اقوامی که در سرزمین یهودیان سکونت داده شده بودند و همسایگانشان، شروع به مخالفت نمودند و از طریق تهدید و توطئه چینی موفق شدند کار را به مدت ۱۵ سال یعنی تا زمان حکومت داریوش متوقف کنند.

باب‌های ۵ و ۶. تکمیل بنای هیکل

داریوش رابطهٔ دوستانه‌ای با یهودیان داشت و در سال دوم سلطنت او (۵۲۰ ق. م.) یعنی ۱۶ سال پس از بازگشت یهودیان به سرزمینشان، با تشویق حجی و زکریای نبی کار بنای هیکل از سر گرفته شد. کمی پس از آن فرمانی از جانب داریوش برای تکمیل بنای هیکل صادر شد و دستور داده شد که پول مورد نیاز از خزانهٔ سلطنتی تأمین شود. در طول ۴ سال (۵۲۰ - ۵۱۶ ق. م.)، کار به پایان رسید و هیکل در میان شادی عظیم مردم تقدیس شد.

کتیبهٔ مشهور بیستون که کلید کشف رمز زبان بابلی باستان شد، در همان سالی که کار ساختمانی هیکل به پایان رسید، توسط همین داریوش تهیه شد.

پس از آنکه ساختمان هیکل کامل شد، به دلایل متعددی، کار تعمیر شهر اورشلیم ۷۰ سال دیگر طول کشید.

باب‌های ۷ و ۸. سفر عزرا به اورشلیم

در سال ۴۵۷ ق. م. در زمان سلطنت اردشیر که ناپسری ملکه استر بود، یعنی ۶۰ سال پس از تکمیل هیکل و ۸۰ سال پس از بازگشت نخستین گروه یهودیان به اورشلیم، عزرا به اورشلیم سفر کرد. او کاهن بود و رفت که شریعت خدا را به یهودا تعلیم دهد. هیکل را زیبا کند و عبادت هیکل را به

صورت اول درآورد.

باب‌های ۹ و ۱۰. ازدواج‌های مختلط

وقتی عزرا به اورشلیم رسید، با موقعیتی روبرو شد که قلب او را بدرد آورد. مردم، کاهنان، لاویان، شاهزادگان و حاکمان به همسایگان بت‌پرستشان وصلت کرده بودند؛ و این چیزی بود که خدا بارها و بارها یهودیان را از آن منع کرده بود، چیزی که یهودیان را به سوی بت‌پرستی سوق داده بود و علت اسارت آنها بود. خدا انبیاء و داوریهای مکرر خود را فرستاده بود و در نهایت به اسارت متوسل شده و قوم را تقریباً از میان برده بود. اکنون باقی مانده‌کوچک قوم، بری از آن گناهان، به خانه بازگشته بودند. و نخستین کارشان بازگشت به گناهان قدیم، یعنی ازدواج با اقوام بت‌پرست بود. شاید اقدامات عزرا برای آزاد کردن قوم از همسران بت‌پرستشان شدید و خشونت آمیز به نظر برسد، اما این کار مؤثر بود. یهودیان که تا قبل از اسارت بابل صرفاً بت‌پرست بودند، اکنون شفا یافته بودند؛ و کلاً از آن هنگام تا کنون نیز همچنان باقی مانده‌اند.

عزرا اصلاحات دیگری نیز به عمل آورد که ذکر آنها در کتاب نحمیا آمده است. طبق روایات او بنیان‌گذار پرستش در کنیسه و رهبر «کنیسهٔ بزرگ» است.

نحمیا

بازسازی دیوار اورشلیم

بر طبق روایات یهودی، عزرا مؤلف کتابهای اول و دوم تواریخ، عزرا و نحمیا بوده که این ۴ کتاب در اصل یک اثر را تشکیل می‌دادند، گرچه تصور عده‌ای بر این است که خود نحمیا کتاب نحمیا را نگاشته است.

عزرا نبیرهٔ حلقیای کاهن بود که ۱۶۰ سال پیش از آن، اصلاحات یوشیای پادشاه را رهبری کرده بود (عزرا ۱ : ۱، دوم پادشاهان ۸:۲۲)؛ او خلف شایستهٔ جد مشهور خود بود. عزرا در سال ۴۵۷ ق.م.، یعنی ۸۰ سال پس از اولین بازگشت یهودیان و ۱۳ سال پیش از نحمیا از بابل به اورشلیم رفت.

نحمیا در ۴۴۴ ق. م. به اورشلیم رفت. ۱۳ سال بود که عزرا در اورشلیم بسر می‌برد. ولی عزرا کاهن بود و مذهب را به مردم می‌آموخت. نحمیا به عنوان حاکم محلی و با اقتداری که از پادشاه پارس برای بازسازی دیوار اورشلیم و بازگرداندن آن به صورت یک شهر حصاردار یافته بود، به اورشلیم آمد. تقریباً ۱۰۰ سال بود که یهودیان به سرزمینشان بازگشته بودند و بجز بازسازی هیکل که بسیار ناچیز هم بود، پیشرفت زیادی حاصل نکرده بودند، چرا که هرگاه کار بنای دیوار را آغاز می‌کردند، همسایگان قدرتمندترشان یا با تهدید مانع کار آنها می‌شدند و یا از طریق دسیسه چینی حکم متوقف کردن کار را از دربار پارس می‌گرفتند.

باب‌های ۱ و ۲. سفر نحمیا به اورشلیم

بخشهایی از کتاب به صورت اول شخص مفرد نوشته شده و مستقیماً از گزارشهای رسمی نحمیا نقل شده‌اند.

نحمیا مرد دعا، وطن پرست، اهل عمل و شجاعت و پشتکار بود. همیشه نخستین اقدام او دعا بود (۴:۱، ۲:۴؛ ۴:۴و۵؛ ۶:۹ و ۱۴). پیش از اینکه تقاضایش را به اطلاع پادشاه برساند، ۴ ماه را در دعا بسر برد (۱:۱، ۱:۲).

نحمیا ساقی اردشیر پادشاه، (۱:۱۱؛ ۲:۱) و از مقامات مورد اعتماد و مهم بود. اردشیر (۴۶۵-۵۲۵ ق.م.)، پسر خشایارشا و ناپسری استر ملکهٔ یهودی بود. استر در حدود ۶۰ سال پس از بازگشت یهودیان به اورشلیم ملکهٔ پارس شد. احتمالاً به موجب این واقعه یهودیان شأن و اعتبار فراوانی در دربار پارس بدست آورده بودند. به احتمال قوی هنگامی که عزرا و نحمیا به اورشلیم رفتند، استر هنوز زنده و شخصیت با نفوذی در قصر بود. احتمالاً احساسات پر محبت اردشیر به یهودیان و علاقهٔ او به بازسازی اورشلیم را می توان مدیون نفوذ استر دانست.

باب ۳. تعمیر دروازه‌ها

نکتهٔ باستان شناختی: «حصار ... که از شهر داود فرود می‌آمد» (۱۵)؛ «زاویهٔ دیوار» (۲۵)؛ «برج خارجی» (۲۶): بقایای اینها را امروزه می‌توان به وضوح مشاهده کرد.

باب‌های ۴، ۵، ۶. بنای دیوار

دشمنان دیرینهٔ یهودیان که اکنون سرزمین را در اختیار داشتند یعنی موآبیان، عمونیان، اشدودیان، اعراب و سامریانی که اخیراً در آنجا سکونت گزیده بودند، با حیله‌گری و بشدت با بازسازی دیوار اورشلیم مخالفت می‌ورزیدند. آنها ارتش‌های خود را بسیج کردند و به اورشلیم تاختند. اما نحمیا با ایمان به خدا، با مهارت مردان خود را مسلح و منظم کرد و روز و شب به کار ادامه داد، و علیرغم همهٔ موانع، کار تعمیر دیوار در ۵۲ روز به پایان رسید. و در سال ۵۸۶ ق. م. و ۱۴۲ سال پس از تخریب اورشلیم، این شهر دوباره به شهری حصاردار تبدیل شد.

باب‌های ۷ و ۸. خواندن کتاب شریعت در جمع

پس از بنای دیوار، نحمیا و عزرا مردم را گرد آوردند تا به زندگی ملی آنها نظم و سازمان بخشند. باب ۷ نحمیا با باب ۲ عزرا یکی است و حاوی فهرست کسانی است که حدود ۱۰۰ سال پیش همراه زروبابل به اورشلیم بازگشته بودند. برخی مسائل نسب شناختی بخصوص مطرح بود که می‌بایست به آنها پرداخته شود.

پس از آن به مدت ۷ روز از صبح زود تا ظهر، عزرا و همکارانش «کتاب شریعت را گشودند و کتاب تورات خدا را به صدای روشن خواندند و تفسیر کردند تا مردم آنچه را که می‌خواندند بفهمند.» این مطالعه در جمع مردم و تفسیر کتاب خدا، موج عظیمی از توبه و «احیاء» و عهدی جدی برای حفظ شریعت را به همراه داشت، که شرح آن در باب‌های ۹ و ۱۰ آمده است.

در زمان یوشیا، پیدا شدن کتاب شریعت بود که اصلاحات عظیم او را به دنبال داشت (دوم پادشاهان ۲۲). یافتن کتاب‌مقدس توسط مارتین لوتر بود که اصلاحات پروتستان را به وجود آورد و آزادی مذهبی را برای دنیای مدرن به ارمغان آورد. ضعف امروزی دنیای پروتستان در نادیده گرفتن کتاب‌مقدس نهفته است که کلیسای پروتستان مدعی پیروی از آن است. منبر کلیسا امروزه بیش از هر چیز به موعظهٔ سادهٔ کلام نیازمند است.

باب‌های ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲. عهد - تقدیس دیوار

قوم با توبهٔ عمیق و شور و شوق فراوان، «عهد محکم بسته آن را نوشتند و مُهر کردند. و لعنت و قسم بر خود نهادند که به تورات خدا سلوک نمایند» (۹: ۳۸؛ ۱۰: ۲۹). اکنون که دیوار تکمیل و تقدیس شده بود، یک دهم جمعیت به درون شهر آمده و در آن ساکن شدند و دولت و فعالیت‌های هیکل برنامه ریزی و تنظیم شدند.

باب ۱۳. پایان کارهای نحمیا

اصلاح اهمال کاری‌های مربوط به ده یک، روز سبت و ازدواج‌های مختلط. نحمیا حداقل ۱۲ سال حاکم یهودا بود (۵: ۱۴). یوسفوس می‌نویسد که نحمیا عمر طولانی داشت و باقی عمر خود را با حکومت بر یهودا سپری کرد.

استر

نجات یهودیان از نابودی

در سال ۵۳۶ ق. م. یهودیان از بابل به اورشلیم بازگشتند.
در فاصلهٔ بین ۵۳۶ - ۵۱۶ ق. م. هیکل بازسازی شد.
در ۴۷۸ ق. م. استر یهودی ملکهٔ پارس شد.
در ۴۷۳ ق. م. استر یهودیان را از قتل عام نجات داد.
در ۴۵۷ ق. م. عزرا از بابل به اورشلیم رفت.
در ۴۴۴ ق. م. نحمیا دیوار اورشلیم را بازسازی کرد.

به این ترتیب، استر ۴۰ سال پس از بازسازی هیکل و حدود ۳۰ سال پیش از بازسازی دیوار اورشلیم ظاهر شد.

گرچه کتاب استر پس از کتاب نحمیا قرار گرفته، ولی به لحاظ تاریخی حدود ۳۰ سال پیش از نحمیا اتفاق می‌افتد. به نظر می‌رسد استر بود که امکان کارهای نحمیا را فراهم ساخت. ازدواج او با پادشاه احتمالاً شأن و موقعیت بالایی را برای یهودیان به وجود آورده بود. نمی توان تصور کرد که اگر استر وجود نداشت چه بر سر قوم یهود می‌آمد. اگر او نبود، اورشلیم شاید هرگز بازسازی نمی‌شد و (شاید داستان دیگری برای اعصار آینده حکایت می‌شد).

این کتاب استر بیانگر یک واقعهٔ بسیار مهم تاریخی است و نه صرفاً داستانی برای رسیدن به یک نکتهٔ اخلاقی؛ و این واقعهٔ مهم نجات قوم عبرانی از نابودی در سالهای پس از اسارت بابل است. اگر قوم یهود ۵۰۰ سال پیش از اینکه مسیح را به جهان بیاورد، بکلی از میان رفته بود، سرنوشت بشریت تغییر می‌یافت. اگر قوم یهود باقی نمی‌ماند، مسیح به دنیا نمی‌آمد و بدون مسیح جهان گمراه می‌ماند. این دختر زیبای یهودی مدتهای مدید پیش از این، بدون اینکه بداند نقش خود را در مهیا کردن راه برای آوردن نجات دهندهٔ جهان ایفا کرد.

باب ۱. خلع ملکه وشتی

«اخشورش» نام دیگر «خشایارشا» بود که در فاصلهٔ سالهای ۴۸۵ تا ۴۶۵ ق. م. بر پارس سلطنت کرد و یکی از برجسته‌ترین پادشاهان جهان باستان بود. از کتیبه‌های فارسی چنین برمی‌آید که جشن بزرگی که در باب اول از آن سخن به میان آمده، به مناسبت تهیهٔ مقدمات حملهٔ عظیم او به یونان برگزار شده است، که در این حمله جنگهای ترموپیلی و سالامیس صورت گرفت. ظاهراً او ملکهٔ وشتی را پیش از حملهٔ خود خلع کرد (۴۸۲ ق. م.) و استر را پس از بازگشت از یونان (۴۷۸ ق. م.) به همسری برگزید (۱:‏۳؛ ۲:‏۱۶).

نکتهٔ باستان شناختی: کاخ شوش (۲).

شوش یا شوشن در ۳۰۰ کیلومتری شرق بابل اقامتگاه زمستانی پادشاهان پارس بود. «لوفتوس» در ۱۸۵۲ مکان آن را تشخیص داد و کتیبه‌ای متعلق به اردشیر دوم (۴۰۵ - ۳۵۸ ق. م.) به این مضمون یافت: «جد من داریوش در زمانهای گذشته این کاخ را ساخت. در زمان سلطنت پدر بزرگ من، اردشیر اول، کاخ سوزانده شد. من آن را تعمیر کردم.»

این قصر اقامتگاه چندین پادشاه بود: داریوش که ترتیب بازسازی هیکل را داد؛ خشایارشا که شوهر استر بود؛ و اردشیر اول که امکان بازسازی اورشلیم بدست نحمیا را فراهم ساخت.

یک فرانسوی به نام دیولافوی به حفاریها ادامه داد و در میان ویرانه‌ها، محل دقیق «دروازهٔ پادشاه» (۴: ۲)؛ «صحن اندرونی» (۵: ۱)؛ «حیاط بیرونی» (۶: ۴)؛ و «باغ قصر» (۷: ۷) را تعیین کرد، و حتی یک «فور» (۷: ۳) یا قرعه (تاس) نیز پیدا کرد.

باب ۲. ملکه شدن استر

۱۳ سال بعد اخشورش درگذشت. بی تردید، استر مدتها در زمان سلطنت ناپسری خود اردشیر، زندگی کرد و احتمالاً در زمان عزرا و نحمیا به عنوان ملکهٔ مادر دارای نفوذ بوده است.

باب‌های ۳، ۴، ۵، ۶، ۷. فرمان هامان

فرمان هامان مبنی بر کشتن همهٔ یهودیان در همهٔ استانها بود (۳: ۱۲ و ۱۳). این واقعه در سال دوازدهم سلطنت پادشاه (۳: ۷) و ۵ سال پس از ملکه شدن استر اتفاق افتاد.

هنگامی که استر به منظور شفاعت برای قوم خود نزد پادشاه داخل شد، خوشرویی پادشاه (۵: ۳) نشان داد که گرچه استر ۵ سال همسر او بود، ولی پادشاه هنوز او را می‌ستود.

نتیجه این بود که هامان بدار آویخته شد، و مردخای پسر عموی استر جانشین او شد.

نام خدا در کتاب استر ذکر نشده، احتمالاً به این دلیل که شاید کتاب از اسناد پارسی رونویسی شده است. با این حال محافظت الهی خدا نسبت به قومش را نمی‌توان در هیچ جای دیگری به این وضوح مشاهده کرد.

باب‌های ۸ و ۹. نجات - جشن فوریم

از آنجا که حکم پادشاهان پارس هرگز تغییر نمی‌یافت (۸: ۸؛ دانیال ۶: ۱۵)، فرمان قتل عام یهودیان را نیز نمی‌شد منسوخ کرد. ولی استر پادشاه را ترغیب کرد که فرمان دیگری صادر کند و به یهودیان اجازه دهد که در برابر کسانی که به آنان حمله می‌کنند، مقاومت کنند و آنها را بکشند. و

یهودیان این کار را کردند. به اینگونه استر نژاد یهودی را از نابودی نجات داد. استر نه تنها زیبا بلکه عاقل نیز بود. میهن پرستی، شجاعت و درایت او قابل تحسین است.

این منشاء جشن فوریم است که یهودیان هنوز آن را برگزار می‌کنند.

باب ۱۰. عظمت مردخای

مردخای در خانهٔ پادشاه مقام والایی داشت و پس از پادشاه شخص دوم بود. عظمت او بیشتر و بیشتر شد و شهرتش به همهٔ ایالت‌ها رسید (۴:۹؛ ۳:۱۰). این واقعه در سلطنت خشایارشا پادشاه قدرتمند امپراطوری پارس رخ داد؛ نخست وزیر و همسر محبوب پادشاه یهودی بودند، مردخای و استر، مغز و قلب دربار بودند. این ماجرا راه را برای کار عزرا و نحمیا آماده ساخت. مردخای و استر در فارس، همانند یوسف در مصر، و دانیال در بابل بودند.

کتاب ایــــوب

مسئلهٔ رنج
تأملی شاعرانه و فلسفی در روش خداوند

کتب اشعار

کتاب ایوب نخستین کتاب از مجموعهٔ کتب عهد عتیق موسوم به کتب «اشعار» یا «حکمت» می‌باشد که دیگر آثار از این مجموعه عبارتند از: مزامیر، امثال سلیمان، جامعه و غزل غزلهای سلیمان. بسیاری از مباحث حکیمانه در قالب شعر نوشته شده‌اند.

اساساً این کتابها، البته نه همگی آنها، به عصر طلایی تاریخ یهود اختصاص دارند یعنی دوران حکومت داود و سلیمان؛ غیر از کتاب ایوب که عموماً به تاریخی پیش از آن نسبت داده می‌شود و برخی مزامیر که به بعد از این دوران تعلق دارند. البته اکثر مزامیر از آنِ داود می‌باشند، همچنان که کتب امثال سلیمان، جامعه و غزل غزلها نیز به سلیمان نسبت داده شده‌اند. لذا با توجه به اینکه در کتاب‌مقدس این پنج کتاب با یکدیگر تشکیل یک مجموعه را می‌دهند، و از سوی دیگر نیز اکثر آنها از آثار داود و سلیمان بشمار می‌روند، سخن بیهوده نگفته‌ایم اگر آنها را هر چند با استثناهای موجود، مربوط به دوران داود و سلیمان بدانیم.

اشعار قدیمی یهود به خلاف شعر در زبان ما، فاقد وزن و قافیه بود. اینگونه شعر بیشتر شامل تطابق و ترادف عبارات، یا مطالب و اندیشه‌هایی است که با یک سری کلمات مترادف و یا متضاد به گونه‌ای با یکدیگر ارتباط دارند، بطوریکه مضمون و احساس ناشی از یک سطر در سطر بعدی تکرار و منعکس می‌شود. گاهی مجموعهٔ این کلمات در کنار هم بصورت دو جزئی، یا سه جزئی و یا چهار جزئی تشکیل اشعار دوبیتی، چهاربیتی، شش‌بیتی یا هشت بیتی را می‌دهند.

کتاب ایوب در مقام شاهکار ادبی

«ویکتور هوگو» دربارهٔ این کتاب اظهار داشته است: «شاید بتوان گفت کتاب ایوب بزرگترین شاهکار اندیشهٔ بشری است.»

«تامس کارلایل»، نویسندهٔ انگلیسی، گفته است: «من این کتاب را صرف نظر از تمامی اصول و فرضیه‌های راجع به آن، یکی از برجسته‌ترین آثاری می‌نامم که تاکنون نوشته شده‌اند. سرنوشت انسان و رابطهٔ خداوند با او در کرهٔ خاکی، اولین و کهن‌ترین مسئلهٔ همیشگی ما است. به عقیدهٔ من هیچ مکتوبی همپایهٔ کتاب ایوب یافت نمی‌شود که چون آن سزاوار و لایق تحسین و ستایش باشد.»

منطقهٔ جغرافیایی مشروح در کتاب

عقیده بر این است که سرزمین عوص (۱ : ۱) در امتداد حاشیهٔ مابین فلسطین و عربستان قرار

گرفته است، بطوری که از شمال شرقی ادوم بطرف رودخانهٔ فرات در منطقه‌ای واقع بر مسیر جادهٔ کاروان، مابین بابل و مصر گسترش یافته است.

بخش مشخصهٔ سرزمین عوص که به استناد احادیث، خانهٔ ایوب خوانده شده است، و منطقه‌ای در بخش شرقی دریای جلیل بود و به خاطر خاک حاصلخیز و محصولاتش شهرت داشت، «حوران» نامیده می‌شد. این منطقه زمانی آباد و مملو از سکنه بود، ولی امروزه مجموعه‌ای است مشتمل بر ویرانه‌های سیصد شهر.

شخصیت ایوب

ترجمهٔ یونانی عهد عتیق، موسوم به «سپتواجنت» یا «ترجمهٔ هفتاد»، در ضمیمه‌ای، در ذیل شرح مربوط به احادیث تاریخی، ایوب را با «یوباب» که دومین پادشاه ادوم بود یکی می‌داند (پیدایش ۳۶:۳۳). اسامی و اماکن نامبرده شده در کتاب ایوب، گویای این است که زمان و اوضاع و احوال موجود، به ذریّت عیسو اشاره دارند، (به شرح ذیل باب دوم ایوب مراجعه کنید). چنانچه این گفته صحت داشته باشد و «حوران» نیز محل خانهٔ ایوب بوده باشد، این مطلب دلالت بر آن دارد که پادشاهان پیشین ادوم احتمالاً، هر چند گاهی، از ارتفاعات کوهستانی شمال ادوم به جلگه‌های حاصلخیزتر حوران کوچ کرده‌اند. فضای حاکم بر کتاب حاکی از دوران‌های نسبتاً خیلی قدیم است، و بنظر می‌رسد که مربوط به اقوام و طوایفی از نسل ابراهیم باشد که در امتداد حاشیهٔ شمالی عربستان بسر برده و از نظر زمانی همزمان با اقامت اسرائیل در مصر بوده‌اند.

مؤلف کتاب

احادیث سنتی یهود، موسی را بعنوان نگارندهٔ این کتاب معرفی می‌کنند. در دورانی که موسی در بیابان مدیان بسر برده (خروج ۲ : ۱۵، به نقشهٔ ۲۷ مراجعه کنید)، جایی که در سرحدّ سرزمین ادومیان قرار داشت، به راحتی می‌توانست شرح داستان ایوب را از زبان فرزندان او بشنود. و یا حتی احتمال دارد ایوب، خود در قید حیات بود و احتمالاً شخصاً ماجرا را برای موسی تعریف کرده و شرحی از خانوادهٔ خودش در اختیار او قرار داده باشد. با توجه به اینکه ایوب از نسل ابراهیم بود، بدیهی است که موسی به او با دید کسی که در جریان مکاشفهٔ الهی قرار گرفته، نگاه کرده باشد. برخی دانشمندان معاصر با تکیه بر تحقیقاتشان، تاریخ کتاب ایوب را بین ۶۰۰ الی ۴۰۰ قبل از میلاد می‌دانند.

ماهیت کتاب

با توجه به اینکه مضمون شعر گونهٔ کتاب بر اساس رخدادی تاریخی که جنبهٔ واقعیت داشته استوار است، بی‌مناسبت نیست اگر این کتاب را یک «منظومهٔ تاریخی» بنامیم. ایوب بزرگترین و نامدارترین شخصیت شناخته شدهٔ سرزمین خود در دنیای آن روز بود. او به یکباره در یک روز در نتیجهٔ شرایط طاقت فرسای روزگار به مصیبت سختی گرفتار شد. رمه‌های انبوه شتران او به دست گروهی از دزدان کلدانی به غارت رفت و خادمین رمه‌بان او بدست آنها به قتل رسیدند. در همان هنگام گله‌های گاو او بدست عده‌ای از چپاولگران «سابیان» به تاراج رفت و گله‌بانان نیز کشته شدند. همزمان با این اتفاقات، هفت هزار رأس از گوسفندان او به همراه چوپانانشان در گردبادی مهیب به هلاکت رسیدند. علاوه بر این، در همان اوضاع و احوال، خانوادهٔ او مشتمل بر ده فرزند پسر و دختر در یک طوفان شدید جان خود را از دست دادند. چندی نگذشت که خود ایوب نیز به دردناک‌ترین و فجیع‌ترین بیماری دنیای آن روز مبتلا گردید.

اخبار این وقایع در سرزمین‌های دور و نزدیک منتشر شد و گفتگو پیرامون ابعاد این مصیبت به مدت چندین ماه در همه جا محور اصلی صحبت‌های مردم را تشکیل می‌داد (۷ : ۳). برخی در این خصوص اقدام به نوشتن عقاید خود کردند (۱۳ : ۲۶). کتاب ایوب در برگیرندهٔ مسایلی است که ایوب، دوستانش و خدا در مورد آن سخن گفته یا آنها را به رشتهٔ تحریر درآورده‌اند. همگی این مردان باید از شخصیت‌های برجسته بوده باشند. بعضی از عبارات و سخنان، مهم و اساسی می‌باشند و هر چند بجا و بمورد بکار برده شده‌اند، لذا تا اندازه‌ای پیچیده و مبهم می‌باشند.

موضوع کتاب

موضوع کتاب عبارت است از مسئلهٔ رنج بشری. از ابتدای تاریخ، نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های زندگی، انسان را مشوش و مضطرب کرده؛ مسایلی از این قبیل که: چگونه ممکن است خدای خوب و مهربان، دنیایی این چنین ساخته باشد، دنیایی که مملو از رنج و زحمت است؛ و ظاهراً بسیاری از این مشقات نیز متوجه آنانی است که این زحمات به هیچ وجه سزاوار آنها نیست.

بنظر نمی‌رسد که ما در عصر حاضر این مسئله را بهتر از آنانی که در ایام ایوب زندگی می‌کردند، درک کرده باشیم. ما متولد می‌شویم بدون اینکه دخالتی در تولد خود داشته باشیم. همینطور که رشد می‌کنیم چشمانمان به حقایق جهان گشوده و متوجه اطراف می‌شویم و با سؤال بزرگتری روبرو می‌شویم که: هدف از زندگی چیست؟ و وقتی پای به سنین بالاتری می‌گذاریم و بیش از پیش از نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های جهان آگاه می‌شویم، سؤال ما جنبهٔ عمیق‌تری به خود می‌گیرد که: چگونه ممکن است خداوند نیکو چنین دنیای شرارت‌باری ساخته باشد؟

هر چند که ما این مشکل را بهتر از مردم زمان ایوب درک نکنیم اما امروزه دلایل بیشتری برای قانع کردن ما وجود دارند. چرا که خود خداوند بر زمین نزول نمود و در شخصیت عیسی مسیح،

همدرد و شریک زحمات ما گردید. شرح حال عیسی مسیح، عادل‌ترین و نیکوترین فرد در جهان و کسی که صاحب بزرگترین غم و رنج جهان بود، نمونه‌ای از همدردی خدا با خلقت خود می‌باشد. گرچه قادر به درک مفهوم زحمات نباشیم اما نباید در ایمان به اینکه همه چیز برای خیریت در کار می‌باشد، مشکلی داشته باشیم. و آنگاه که همه چیز رو به خوشی نهاد، نباید از شکرگزاری و ستایش خداوند بخاطر زندگی خوبی که به ما بخشیده است، باز ایستیم.

باب اول: مصیبت ناگهانی ایوب

کتاب با ذکر شخصیت ایوب آغاز می‌شود، شخصیتی به عنوان رئیس خاندان، امیر و سلطان صحرا، یا آنچه در آن روزگار پادشاه نامیده می‌شد، وکسی که صاحب ثروت و نفوذ فراوان بود؛ مردی که به خاطر نیک نامی‌اش در راستی و درستکاری، دینداری و نیک خواهی شهرت داشت: مرد نیکویی که شکست‌ها و مصیبت‌های هولناکی آنچنان به یکباره دامنگیر او شد که تمام دنیای آن روز را متحیّر و مبهوت ساخت.

سابیان (آیهٔ ۱۵) از اولاد سام محسوب می‌شدند (پیدایش ۱۰ : ۲۸) و در سرزمین شبا واقع در جنوب عربستان زندگی می‌کردند. کلدانیان (آیهٔ ۱۷) نیز از ساکنین شرق، سرزمین پدری ابراهیم بودند.

باب دوم: نقش شیطان

شیطان، ایوب را به این متهم کرد که نیکویی او صرفاً بخاطر داشتن نعمت‌هایی است که خداوند در زندگی بدو بخشیده است. پس خداوند به شیطان اجازه داد تا آنچه ایوب بدان متهم شده بود، مورد آزمایش قرار دهد. ایوب در این آزمایش تا به انتها پا بر جا و استوار ماند و در آخر بیش از آنچه در پیش داشت، برکت یافت.

گفته می‌شود بیماری ایوب (آیهٔ ۷) نوعی جذام همراه با بیماری «داءالفیل» بوده که یکی از نفرت‌انگیزترین و دردناک‌ترین بیماری‌هایی بود که در مشرق زمین شناخته شده است.

از سه دوست ایوب، الیفاز تیمانی (آیهٔ ۱۱) یک ادومی و از نسل عیسو بود (پیدایش ۳۶:۱۱)؛ بلدد شوحی از نسل ابراهیم و همسرش قطوره بود (پیدایش ۲:۲۵). صوفر نعماتی از امیران چادر نشینی بود که از نژاد و منطقهٔ جغرافیایی او اطلاعی در دست نیست؛ و بالاخره الیهوی بوزی (۲:۳۲) که از نسل ناحور برادر ابراهیم بود (پیدایش ۲۱:۲۲).

باب سوم: فروتنی ایوب

ایوب در این باب آرزو می‌کند که ایکاش هرگز متولد نمی‌شد و مرگ خود را می‌طلبد. در مکالماتی که متعاقباً صورت می‌گیرد، ایوب نُه بار، الیفاز سه بار، بلدد سه بار، صوفر دوبار، الیهو یکبار و بالاخره خداوند یکبار صحبت می‌کنند.

بطور کلی در مباحثات آنان روح غرض‌ورزی یا تعصّب دیده نمی‌شود، اما در پاره‌ای موارد صحبت‌های آنان با احساسات تند توأم می‌باشد. گاهی به سختی می‌توان مطلب اصلی را دریافت. بعضی از گفتگوهای آنان آنچنان است که ما را وا می‌دارند از خود بپرسیم آیا خود آنها دقیقاً می‌دانستند قصد دارند چه بگویند؟ گوئی تنها قصد آنان این است که با کلمات بلیغ، یکدیگر را تحت تأثیر قرار دهند. واقعاً برخی جملات آنان از فصاحت و بلاغت خاصی برخوردار است. به‌نظر می‌رسد که آنها در بسیاری از موارد با هم اتفاق نظر دارند. مهم‌ترین جدل آنها را شاید بتوان اینطور توصیف کرد که: ظاهراً سه دوست ایوب معتقد بودند که تمام رنج و عذاب بشر ناشی از مجازات و تنبیه گناهانی است که مرتکب شده است، و چنانچه زحمت و مصیبت بیشتر باشد نمایانگر این است که به همان نسبت گناه بزرگ بوده و اگر گناهان و خطایای ما مخفی بوده باشند، با این زحمات، ریاکاری‌های ما آشکار می‌گردند.

از عقیدهٔ الیهو چنین استنباط می‌شود که رنج‌ها و مصیبت‌هایی که انسان بدانها گرفتار می‌شود صرفاً ناشی از مجازات گناهان نیست بلکه بیشتر به این جهت می‌باشد که انسانها را از ارتکاب به گناه باز دارند؛ به عبارت دیگر تأدیب و اصلاح بیشتر مورد نظر است تا تنبیه و مجازات.

از سخنان خداوند در پایان این کتاب چنین بر می‌آید که انسان با عقل و شعور محدود خود، الزاماً نباید انتظار درک تمامی اسرار خلقت خدا و چگونگی ادارهٔ کائنات را داشته باشد.

مهمترین پیغام کتاب، بطور خلاصه این است که ایوب پس از تحمل طاقت فرسای مصیبتهایش، در آخر با خداوند ملاقات می‌کند و به اجر و پاداشی بزرگتر و برکتی بیش از آنچه در ابتدا داشت نائل می‌شود (۴۲: ۱۲ - ۱۶).

بابهای ۴ الی ۷

بابهای ۴ و ۵، پاسخ الیفاز به ایوب است. رؤیای شبانهٔ او دربارهٔ خدا، سطحی و کم مایه است (۴: ۱۲ - ۱۹). او ایوب را بر می‌انگیزاند تا بسوی خداوند بازگشت نماید (۵: ۸) و اظهار می‌دارد که چنانچه ایوب توبه کند، بلایا و مصیبت‌هایش رفع خواهند شد (۵: ۱۷ - ۲۷).

بابهای ۶ و ۷ دربرگیرندهٔ دومین مکالمهٔ ایوب است. ایوب از دوستانش مأیوس و ناامید می‌شود. او انتظار ترحم و همدردی دارد، نه کنایه و سرزنش (۶: ۱۴ - ۳۰). چنین بنظر می‌رسد که او گیج و مبهوت است. او کاملاً مطمئن و آگاه است که درگذشته مرد شریری نبوده است. با این حال جسم و تن او از کرم‌ها ملبّس است (۷: ۵). او بخوبی قادر نیست همه چیز را درک کند. حتی اگر مرتکب گناه هم

شده بود مطمئناً سزاوار چنین تنبیه زشت و هولناکی نبود. او دعا می‌کند که بمیرد (۶:۹).

بابهای ۸ الی ۲۱

باب ۸ به اولین مکالمهٔ بلدد اختصاص دارد. او تأکید می‌کند که خدا عادل است و بلایایی که متوجه ایوب شده‌اند از خطاکار بودن و شرارت او ناشی می‌شوند و نهایتاً اینکه اگر بسوی خداوند بازگشت کند، همه چیز مجدداً خوب خواهد شد.

بابهای ۹ و ۱۰ شامل سومین گفتگوی ایوب است. او پافشاری می‌کند که مرد شریری نیست (۷:۱۰) و در ادامه می‌افزاید که خداوند همانطور که شریران را هلاک می‌سازد همچنان صالحان را نیز مجازات می‌کند (۹ : ۲۲). او به تلخی و با حالت گریه، گِله و شکایت کرده، آرزو می‌کند که ایکاش هرگز متولد نشده بود(۱۰ : ۱۸ - ۲۲).

باب ۱۱ اولین صحبت‌های صوفر را شامل می‌شود. او با حالتی بی‌رحمانه خطاب به ایوب می‌گوید که خدا او را کمتر از گناهانش سزا داده است (آیهٔ ۶) و تأکید می‌کند که چنانچه از شرارت خود رجوع کند، مشقت‌های او نیز دور خواهند شد و او آنها را فراموش خواهد کرد و اطمینان، سعادت و نیک‌بختی به او روی خواهند کرد (آیات ۱۳ - ۱۹).

بابهای ۱۲، ۱۳ و ۱۴ چهارمین پاسخ ایوب را دربردارند. او سخنان تند و زنندهٔ آنها را با کنایه پاسخ می‌دهد (۱۲ : ۲) و از آنها می‌خواهد که او را تنها بگذارند (۱۳ : ۱۳). او از مشقت‌های عادلان و سعادت شریران سخن می‌گوید. چنین بنظر می‌رسد که دربارهٔ زندگی پس از مرگ نیز دچار شک و ابهام شده است (۱۴ : ۷ و ۱۴). با این وجود بعدها می‌بینیم که اطمینان قلبی او بسیار باشکوه است (به باب ۱۹ مراجعه کنید).

باب ۱۵ به دومین سری از سخنان الیفاز اختصاص دارد. در این بخش سخنان طعنه آمیز او تلخ‌تر می‌شوند. کلمات او توأم با جوش و خروش و خشم می‌باشند. ایوب با چشمانی اشک‌آلود دیده می‌شود (آیهٔ ۱۲). ایوب از عصبانیت، خویشتن را می‌درد (۱۸ : ۴) و دوستانش سرهای خود را بر او می‌جنبانند (۱۶ : ۴).

بابهای ۱۶ و ۱۷ شامل پنجمین دفاعیهٔ ایوب می‌باشد. او می‌گوید اگر شما در جای من بودید، من نیز مثل شما می‌توانستم سر خود را بر شما بجنبانم (۱۶ : ۴). ایوب کماکان گریه و زاری می‌کند. چشمان او از گریستن سرخ شده‌اند (۱۶ : ۱۶). دوستانش او را مسخره و استهزاء می‌کنند (۱۶ : ۲۰). او نزد مردم به ضرب‌المثلی مبدل شده و آنها بر صورت او آب دهان می‌اندازند (۱۷ : ۶).

باب ۱۸ به دومین بیانات بلدد اختصاص دارد. او با حالتی خشم‌آلود بر ایوب فریاد می‌زند که چرا از عصبانیت خود را پاره می‌کنی؟ (آیهٔ ۴) و مدعی شرارت ایوب است، لذا سعی می‌کند با تشریح عاقبت هولناک شریران، ایوب را با تهدید وادار به توبه کند.

باب ۱۹ به ششمین سری از کلمات ایوب می پردازد. دوستانش از او متنفر شده‌اند (آیهٔ ۱۹).

همسرش با او مثل غریبه رفتار می‌کند (آیهٔ ۱۷) بچه‌های کوچک نیز او را حقیر می‌شمارند (آیهٔ ۱۸). او از هر سو درمانده شده و از دیگران تقاضای رحمت و شفقت دارد (آیهٔ ۲۱). در همین اثنا ناگهان علیرغم یأس و نومیدی حاکم، گویی شعاعی از نور خورشید ابرهای حاکم را می‌شکافد و ایوب یکی از عالی‌ترین توصیفات ایمان را که تاکنون گفته شده بر زبان می‌آورد: «و من می‌دانم که ولیّ من زنده است و در ایام آخر بر زمین خواهد برخاست؛ و بعد از آنکه این پوست من تلف شود، بدون جسدم نیز خدا را خواهم دید» (آیات ۲۵ - ۲۷).

باب ۲۰ بیانگر دومین مکالمهٔ صوفر است. او با اطمینان ایوب را به ارتکاب شرارت و داشتن تقصیر محکوم می‌کند، او نیز توصیف خود را از سرنوشت رقت باری که برای شریران نگاه داشته شده است، ارائه می‌دهد.

باب ۲۱ هفتمین سخنان ایوب را در بر دارد. او با وجودی که مجازات نهایی شریران را تصدیق می‌کند اما ضمناً تأکید می‌کند که همین شریران اغلب در زندگی دنیوی پیشرفت می‌کنند و از انسانهای موفقی بشمار می‌روند.

بابهای ۲۲ الی ۴۲

باب ۲۲ به سومین سری از کلمات الیفاز اختصاص دارد. او با تأکید تمام، شرارت ایوب را مورد حمله قرار داده و خصوصاً از رفتار ظالمانهٔ او در قبال فقیران نام می‌برد.

بابهای ۲۳ و ۲۴ هشتمین سری از سخنان ایوب را در بر دارد. او با جدیّت از عدالت خود دفاع می‌کند. عبارت «سخنان دهان خدا» (۲۳ : ۱۲) دلالت بر آن دارد که در عصر ایوب «مکتوباتی» وجود داشت که به عنوان «کلام خدا» شناخته می‌شد.

در باب ۲۵، شرح آخرین سخنان بلدد آمده است؛ که متن کوتاهی است. بلدد در تمام این مدت حضور داشت.

بابهای ۲۶ الی ۳۱ حاوی آخرین سخنان ایوب است. او با اصرار بیشتری بر بی‌گناهی و کاملیت خود معترف است «... و تا بمیرم کاملیّت خویش را از خود دور نخواهم ساخت» (۵:۲۷). او سعادت، شادی، احترام، شکوه، شفقت، احسان، مهربانی و کمک‌های گذشتهٔ خودش را (باب ۲۹) با مشقّت‌های سخت حاضر (باب ۳۰) مقایسه می‌کند؛ اکنون او «سرود تودهٔ مردم» و «ضرب المثل ایشان» شده (۳۰ : ۹ و ۱۲)، و آنان از انداختن آب دهان بر روی او باز نمی‌ایستند (۳۰:۱۰) و او را «برادر شغالان» می‌نامند (۲۹:۳۰). سپس صریحاً افتراها و تهمت‌های وارد شده بر خود در مورد ظلم بر فقیران، طمع، فساد اخلاقی یا مخفی ساختن گناهانش را تکذیب می‌کند (باب ۳۱).

تنها اشاره‌ای که در این کتاب به عمل بت پرستی شده در ۳۱:۲۶-۲۸ می‌باشد که بنظر می‌رسد مشابه با پرستش خورشید باشد. این امر یکی از شواهد تاریخ نگارش کتاب ایوب است؛ به عبارت دیگر تاریخ قدمت کتاب مربوط است به زمانی که سنّت یکتاپرستی در دنیای قدیم آن روز رایج بود.

مضمون بابهای ۳۲ الی ۳۷ به مباحثات الیهو اختصاص دارد. ایوب سه دوست خود را ساکت و مجاب کرده بود. الیهو از آنها بدین سبب که در پاسخ دادن و محکوم کردن ایوب تسلیم شده‌اند عصبانی بود؛ و از سوی دیگر از اینکه ایوب خود را صالح می‌شمرد و خود را بیش از خدا عادل می‌دانست نیز به خشم آمده بود. و اکنون نوبت الیهو بود که آنها را مخاطب قرار دهد. آیا او خودبین و از خود راضی بود؟ ای ساکنان زمین خاموش باشید، چراکه الیهو سخن می‌گوید!

بخش عمدهٔ صحبت‌های او به این اختصاص دارد که به آنها بگوید قصد دارد چه چیزهای مهمی را بیان کند. اما او نیز همچون دیگر دوستان ایوب، بهترین کاری که کرد این بود که طوری صحبت کرد که بیش از آنچه منظور او روشن و آشکار شود، آن را مبهم‌تر کرد. بنظر می‌رسد که محور اصلی بحث او شامل این نکته بوده‌که بلایای صادره از جانب خداوند به منظور اصلاح و تأدیب می‌باشند و نه تنبیه و مجازات.

بابهای ۳۸ الی ۴۱ شامل سخنان خداوند است. او از میان گردباد با ایوب صحبت می‌کند و بر جهل و نادانی، ضعف و ناتوانی، ناچیز بودن و نیازمندی انسان در مقایسه با خدا تأکید می‌نماید، خداوند این کار را با طرح سؤالات پیاپی از ایوب انجام می‌دهد بطوریکه ایوب را به سکوت وامی‌دارد و او را به زانو در می‌آورد. محتوای این بابها مهم و بسیار جالب می‌باشند.

باب ۴۲ شامل توبه و تجدید حیات ایوب است. خداوند مطالبی را که ایوب گفته بود بیش از صحبت‌های دیگران می‌پذیرد و تصدیق می‌کند (آیهٔ ۱۷). ایوب آنچنان که آنها او را متهم می‌کردند مرد شریری نبود، اما در عین حال زمانی که بندهٔ خالص و صالح خدا، با خداوند روبرو می‌شود فریاد برمی‌آورد که: «از این جهت از خویشتن کراهت دارم و در خاک و خاکستر توبه می‌کنم.»

ایوب در این آزمایش، استوار و پابرجا ماند و خداوند سنین پیری و سالخوردگی ایوب را با پاداش‌های توصیف‌ناپذیری برکت می‌دهد (۴۲:۱۲-۱۷).

کتاب مزامیر

ترانه‌های توکل
سرودهای روحانی
کتاب سرود و مناجات اسرائیل
در زبان عبری موسوم به «کتاب تسبیحات»
دوست داشتنی ترین کتاب عهد عتیق
۱۵۰ تصنیف برای عبادت
جهت استفاده در زندگی شخصی و پرستش عمومی
والاترین هنر دوران طلایی اسرائیل
از مجموع ۲۸۳ نقل قول در عهد جدید برگرفته از عهد عتیق
تعداد ۱۱۶ مورد به کتاب مزامیر اختصاص دارند.

مؤلفین مزامیر

با توجه به عناوین مذکور در ابتدای هر یک از مزامیر، ۷۳ مزمور به داود، ۱۲ مزمور به آساف، ۱۱ مزمور به بنی قورح، دو مزمور به سلیمان (۷۲ و ۱۲۷)، ۱ مزمور به موسی (۹۰) و ۱ مزمور به ایتان نسبت داده شده‌اند؛ ضمناً ۵۰ مزمور نیز وجود دارند که فاقد نام مؤلف می‌باشند.

عقیده بر این است که مزامیر فاقد نام به نویسندهٔ مزمور قبل از آن تعلق دارند. بدون شک، داود نویسندهٔ بعضی از این مزامیر بدون هویّت می‌باشد.

با توجه به اینکه در زبان عبری حرف اضافهٔ معادل «از»، «به» و «برای»، یکی می‌باشد، بطور قطع نمی‌توان با استفاده از عناوین مزامیر به هویت نویسندهٔ آنها پی برد. احتمال دارد مزموری که «از» داود ذکر شده، مزموری باشد که خودش آن را نوشته است، یا مزموری است که «برای» داود نوشته شده و یا مزموری باشد که خطاب «به» داود نوشته شده است.

در هر حال، این عناوین بسیار قدیمی بوده، و فرض معقول این است که نویسندهٔ هر مزمور همان است که نام او در عنوان مزمور مورد نظر ذکر شده است. بر اساس احادیث عمومی کهن، نویسندهٔ اصلی مزامیر، داود می‌باشد.

برخی از فرضیه‌های نوین تلاش بی‌ثمری را در خارج ساختن نام داود از صحنهٔ مزامیر داشته‌اند. اما همهٔ شواهد حاکی از تأیید کتاب مزامیر بعنوان اثر بدون شک داود می‌باشند و در این مورد جای هیچ گونه بحث و سؤالی باقی نمی‌گذارند. عهد جدید نیز در مورد کتاب مزامیر چنین نظری دارد.

بنابراین ما از کتاب مزامیر بعنوان مزامیر داود یاد می‌کنیم چراکه نویسندهٔ اصلی و یا گرد آورندهٔ آن، داود می‌باشد. عموماً عقیده بر این است که قبل از داود تعدادی از مزامیر وجود داشته‌اند که هستهٔ اصلی سرودهای روحانی و عبادتی را بوجود آورده‌اند. این هستهٔ اصلی، سپس توسط داود توسعه و بسط داده شد، و طی دورانهای مختلف تکمیل گردید تا اینکه گفته می‌شود در زمان عزرا به حد تکامل

خود رسیده است.

داود، سربازی شجاع و بی‌مانند، یک نظامی باهوش و نابغه و سیاستمدار برجسته‌ای بود که امّت خویش را به اوج قدرت رساند. ضمناً او شاعر و موسیقیدان وکسی بود که با تمام وجود به خداوند عشق می‌ورزید.

به راستی خلق مزامیر توسط داود موفقیتی به مراتب بزرگتر از برقراری حکومتش بود. کتاب مزامیر یکی از اصیل‌ترین آثار ماندگار تاریخی می‌باشد.

در کتاب مزامیر، شخصیت واقعی داود نمایان است، و بطور کلی قوم خدا نیز شرح نسبتاً بی‌طرفانه‌ای را از خود در این مزامیر می‌بینند؛ مبارزات آنها، گناهانشان، غم‌ها و ناامیدی‌هایشان، آرزوها، شادی‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌هایشان به همان گونه که بوده، نوشته شده‌اند.

بخاطر وجود مزامیر، میلیونها میلیون نفر از قوم نجات یافتهٔ خدا در تمامی دوران‌ها از داود به نیکی یاد خواهند کرد.

علاقهٔ عیسی مسیح به مزامیر

مزامیر آنچنان در برگیرندهٔ بخشی از حالات روحی عیسی مسیح می‌باشند که او شرح دردها و مجاهدات خود را در مرگ بر روی صلیب، از این کتاب نقل می‌کند (۲۲ : ۱ ، ۳۱ : ۵، متی ۲۷ : ۴۶ ، لوقا ۲۳ : ۴۶) او فرمود که بسیاری از مطالب مزامیر مربوط به او می‌باشند (لوقا ۲۴ : ۴۴).

تقسیم بندی مزامیر

مزامیر در ۵ کتاب مرتب گردیده‌اند: مزامیر ۱ الی ۴۱ ؛ مزامیر ۴۲ الی ۷۲ ؛ مزامیر ۷۳ الی ۸۹ ؛ مزامیر ۹۰ الی ۱۰۶ ؛ مزامیر ۱۰۷ الی ۱۵۰.

گفته می‌شود تقسیم بندی پنجگانهٔ مزامیر به تقلید از پنج کتاب تورات موسی بوده، و از زمانهای بسیار قدیم در کتاب‌مقدس‌های به زبان عبری و یونانی (ترجمهٔ هفتاد) وجود داشته است.

در خلال این پنج کتاب، مجموعه‌های دیگری نیز وجود دارند از جمله: مزامیر بنی قورح (۴۹-۴۲)، مزامیر آساف (۸۳-۷۳)، مزامیر مکتوم داود (۶۰-۵۶) و سرود درجات (۱۳۴-۱۲۰).

با توجه به موضوع و ساختار مزامیر، بعضی از آنها مزامیر نبوتی، بعضی دیگر مزامیر تاریخی، مزامیر پشیمانی و توبه (انابتی)، نفرین آمیز، اشعار توشیحی، حاکمیت خداوند، و بالاخره مزامیر شکرگزاری می‌باشند.

مزمور ۱۱۹ طویل‌ترین مزمور و بلندترین باب در کتاب‌مقدس می‌باشد. مزمور ۱۱۷ کوتاهترین مزمور و باب در کتاب‌مقدس بوده، همچنین در وسط کلّ بابهای کتاب‌مقدس قرار دارد. آیهٔ ۸ از مزمور ۱۱۸ در وسط تمامی آیات کتاب‌مقدس قرار دارد.

تنظیم مزامیر به جهت سراییدن

موسی سرود خواند و به قوم اسرائیل تعلیم داد تا بسرایند (خروج ۱۵، تثنیه ۳۲).

قوم اسرائیل در طول سفر به سرزمین موعود سرود خواند (اعداد ۲۱ : ۱۷).

دبوره و باراق خداوند را تسبیح خواندند (داوران ۵).

داود با تمام وجود سرود خواند (مزمور ۱۰۴ : ۳۳).

سرایندگانی که حزقیای پادشاه مقرر کرده بود، به کلمات داود. خداوند را تسبیح خواندند (دوم تواریخ ۲۹ : ۲۸ - ۳۰).

سرایندگان نحمیا با آواز بلند سرود خواندند (نحمیا ۱۲ : ۴۲).

عیسی مسیح و شاگردان در شام آخر سرود خواندند (متی ۲۶ : ۳۰).

پولس و سیلاس در زندان خدا را تسبیح خواندند (اعمال رسولان ۱۶ : ۲۵).

در ابتدای آفرینش «ستارگان صبح با هم ترنم نمودند و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند» (ایوب ۳۸ : ۷).

در آسمان هزاران هزار فرشته، هزاران هزار بار سرود می‌خوانند و همهٔ نجات یافتگان با آنها هم صدا شده می‌سرایند (مکاشفه ۵ : ۱۱ - ۱۳). در آسمان، همه سرود خواهند خواند و هرگز از سرائیدن خسته نخواهند شد.

عناوین مزامیر

معنی بعضی از عناوین مزامیر، نامعین می‌باشد. بعضی از آنها بسیار قدیمی بوده و به تاریخی پیش از «ترجمهٔ یونانی هفتاد» تعلق دارند. در ذیل، فهرستی از این عناوین، به همراه معانی احتمالی هر یک به ترتیب ذکر شده است:

* غزالهٔ صبح (مزمور ۲۲) : دقیقاً معلوم نیست که نام آهنگی در موسیقی است یا نام ضرب آهنگ.

* علاموت (مزمور ۴۶) : احتمالاً اشاره به گروه سرایندگان زنهای جوان دارد.

* لا تهلک (مزامیر ۵۷ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۷۵) : به معنی «از میان مَبَر» می‌باشد.

* جتّیت (مزامیر ۸ ، ۸۱ ، ۸۴) : احتمالاً نام آلتی موسیقی یا آهنگی از شهر جَتّ می‌باشد.

* هجایون (مزمور ۹ : ۱۶) : بطور حتم نمی‌توان گفت که این کلمه اشاره به نوعی دعا و مناجات دارد و یا اصطلاحی است در موسیقی که دو بخش را ازهم جدا می‌کند.

* یَدُوتون (مزامیر ۳۹ ، ۶۲ ، ۷۷) : نام یکی از رهبران موسیقی داود می‌باشد.

* فاختهٔ ساکت در بلاد بعیده (مزمور ۵۶) : احتمالاً نام آهنگ و دستگاهی در موسیقی است.

* مَحلَت (مزمور ۵۳) : احتمالاً دارای صوتی محزون بوده است.

* مَحلَت لَعَنوت (مزمور ۸۸) : سرودی از برای ناخوشی.

* قصیده (مزمور ۳۲ و سایر مزامیر با این عنوان) : از فنون ادبی یا سرودی متفکرانه بشمار می‌رود.
* مکتوم (مزامیر ۱۶، ۵۶ تا ۶۰) : از جمله فنون ادبی بنام ترصیع یا شعر طلایی بوده است.
* موت لبین (مزمور ۹) : احتمالاً نام یکی از آهنگ‌های موسیقی است.
* ذوات اوتار (مزامیر ۴، ۶، ۶۱) : نام یکی از سازهای زهی.
* ذوات نفخه (مزمور ۵) : از سازهای بادی؛ احتمالاً فلوت می‌باشد.
* سلاه (مزمور ۳ : ۲) : هفتاد و یک بار ذکر آن آمده است که احتمالاً نوعی سکوت در میان سرودها است.
* ثمانی (مزامیر ۶ و ۱۲) : احتمالاً گروه سرایندگان مرد به این نام بوده است.
* شجایون (مزمور ۷) : احتمالاً آهنگی تند و در عین حال مغموم داشته است.
* سوسنها (مزامیر ۴۵، ۶۹، ۸۰) : احتمالاً سرودی مخصوص جشن عروسی بوده است.
* سوسن شهادت (مزامیر ۶۰، ۸۰) : احتمالاً صرفاً یک آهنگ بوده است.
* برای سالار مغنیان : عنوان ۵۵ مزمور می‌باشد.

آلات موسیقی

آلات موسیقی مربوط به عصر کتاب مزامیر عبارت بودند از سازهای زهی که عمدتاً شامل چنگ و سنتور یا قانون بوده، و سازهای بادی که از آن جمله می‌توان فلوت، نی، کرنا یا شیپور را نام برد، همچنین سازهایی که به هم زده می‌شد مثل سنج و دایره زنگی. تعداد نوازندگانی که داود مقرر کرده بود ۴۰۰۰ نفر بود، که خداوند را با سازهایی که به جهت تسبیح ساخته شده بودند، می‌سرائیدند. (اول تواریخ ۲۳: ۵).

نکات مهم در کتاب مزامیر

عمده‌ترین موضوعی که در کلّ کتاب مزامیر وجود دارد، و به دفعات تکرار می‌شود، مسئلهٔ «توکل» می‌باشد. داود تحت هر شرایطی صرف نظر از اینکه خوشی است یا ناخوشی، به خداوند توکل دارد. او علیرغم ضعف‌ها و ناتوانی‌هایش، به تمام معنی در خداوند زندگی می‌کرد.

«ستایش» همیشه بر زبان او بود. داود همیشه چیزهایی را از خداوند در دعا می‌طلبید و خداوند را با تمام وجودش برای اجابت دعاهایش شکر می‌کرد.

واژهٔ مهم دیگر عبارت بود از «شادمانی». مشکلاتِ پیوسته و دایمی هرگز قادر نبود داود را از شادی در خداوند باز دارد. او بارها بانگ می‌زند. «سرود» می‌خواند، و به «جهت شادی فریاد» بر می‌آورد. کتاب مزامیر کتابی است حاکی از دلبستگی به خدا.

واژهٔ «رحمت» صدها بار به چشم می‌خورد. داود اغلب از عدالت، راستی و خشم خدا یاد کرده است. اما رحمت خدا چیزی بود که او بدان فخر می‌کرد و آنرا حمد می‌گفت.

مزامیر نبوتی

با وجودی که بسیاری از مزامیر هزار سال پیش از عیسی مسیح نوشته شده‌اند، اما حاوی اشاراتی دربارهٔ مسیح می‌باشند که با هیچ شخصیت دیگر در تاریخ، تناسب و ارتباط ندارند. بنظر می‌رسد بعضی از آیاتی که ظاهراً خطاب به داود می‌باشند، اشاره به پادشاهی دارند که در آینده در خاندان داود ظهور خواهد کرد. علاوه بر بخش‌هایی که صریحاً در خصوص مسیح حاوی نبوتهایی می‌باشند، مطالب بسیار دیگری نیز وجود دارند که تلویحاً دلالت بر نبوتهای متعلق به مسیح دارند.

مزامیری که بیشترین نبوت‌ها را شامل می‌شوند عبارتند از:

مزمور ۲ : الوهیت و سلطنت مطلق مسیح.

مزمور ۸ : تسلط بشر بر خلقت خدا بواسطهٔ عیسی مسیح.

مزمور ۱۶ : قیامت او از مردگان.

مزمور ۲۲ و ۶۹ : رنج‌ها و زحمات او.

مزمور ۴۵ : عروس او و تخت سلطنت او تا ابدالآباد.

مزمور ۷۲ : جلال و ابدی بودن سلطنت او.

مزمور ۸۹ : قسم خدا مبنی بر ابدی بودن تخت سلطنت او.

مزمور ۱۱۰ : پادشاه و کاهن ابدی.

مزمور ۱۱۸ : طرد شده از جانب رهبران قوم خود.

مزمور ۱۳۲ : میراث ابدی کرسی داود.

نبوت‌ها

در ذیل، عباراتی از مزامیر را آورده‌ایم که عهد جدید صریحاً آنها را به مسیح نسبت می‌دهد:

«دست‌ها و پایهای مرا سُفته‌اند» (۲۲ : ۶ با یوحنا ۲۰ : ۲۵)

«غیرت خانهٔ تو مرا خورده است» (۶۹ : ۹ با یوحنا ۲ : ۱۷)

«در بجا آوردن ارادهٔ تو ای خدای من رغبت دارم» (۴۰ : ۷ و ۸ با عبرانیان ۱۰ : ۷)

«ای خدا، تخت تو تا ابدالآباد است» (۴۵ : ۶ با عبرانیان ۱ : ۸)

«بر خداوند توکل کن، پس او را خلاصی بدهد» (۲۲ : ۸ با متی ۲۷ : ۴۳)

«همه چیز را زیر پای وی نهادی» (۸ : ۶ با عبرانیان ۲ : ۶ - ۱۰)

«منصب او (تسلیم کننده‌اش) را دیگری ضبط نماید» (۱۰۹ : ۸ با اعمال رسولان ۱ : ۲۰)

«ای خدای من، ای خدای من چرا مرا ترک کرده‌ای» (۲۲ : ۱ با متی ۲۷ : ۴۶)
«تو پسر من هستی امروز ترا تولید کردم» (۲ : ۷ با اعمال رسولان ۱۳ : ۳۳)
«مبارک باد او که بنام خداوند می‌آید» (۱۱۸ : ۲۶ با متی ۲۱ : ۹)
«مرا برای خوراک زردآب دادند و چون تشنه بودم مرا سرکه نوشانیدند» (۶۹ : ۲۱ با متی ۲۷ : ۳۴)
«و آن دوست خالص من که بر او اعتماد می‌داشتم که نان مرا نیز می‌خورد، پاشنهٔ خود را بر من بلند کرد» (۴۱ : ۹ با یوحنا ۱۳ : ۱۸)
«رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند» (۲۲ : ۱۸ با یوحنا ۱۹ : ۲۴)
«خداوند قسم خورده است و پشیمان نخواهد شد که تو کاهن هستی تا ابدالآباد به رتبهٔ مَلِکی‌صِدِق» (۱۱۰ : ۴ با عبرانیان ۷ : ۱۷)
«سنگی را که معماران رد کردند، همان سر زاویه شده است» (۱۱۸ : ۲۲ با متی ۲۱ : ۴۲)
«یهوه به خداوند من گفت بدست راست من بنشین تا دشمنانت را پای انداز تو سازم» (۱۱۰ : ۱ با متی ۲۲ : ۴۴)
«زیرا جانم را در عالم اموات ترک نخواهی کرد و قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را ببیند» (۱۶ : ۱۰ با اعمال رسولان ۲:۲۷)

جهت اطلاع بیشتر به شرح ذیل دوم سموئیل باب ۷ و متی ۲ : ۲۲ مراجعه کنید.

مزمور ۱ . رغبت در شریعت خدا

سعادت و خوشی آنانی که معیارهای زندگی خود را از کلام خدا کسب می‌کنند بیش از همسایگان دنیوی آنها می‌باشد. سعادت و نیک‌بختی از آن آنهاست. شریران چنین نیستند. در این مزمور، عادلان با شریران مقایسه شده‌اند.

بدین ترتیب کتاب مزامیر با تجلیل از کلام خدا آغاز می‌شود. اگر داود این نوشتجات کوتاه را که مشتمل بر کلام خدا بود این چنین دوست می‌داشت، پس به چه اندازه بیشتر، ما باید همان کلام را که اکنون در پرتو انجیل پر جلال عیسی مسیح به کمال رسیده است، دوست بداریم. مزامیر ۱۹ و ۱۱۹ دیگر مزامیری می‌باشند که به تشریح منزلت کلام خدا می‌پردازند. ضمناً لازم به ذکر است که مزمور اول همچون موعظهٔ سر کوه حاوی «خوشابحال‌ها»یی است، همچون آنچه در ذیل آورده‌ایم.

گزیده‌ای از خوشابحال‌های داود

خوشابحال کسی که از خداوند می‌ترسد (۱۱۲ : ۱).
خوشابحال کسی که برای فقیر تفکر می‌کند (۴۱ : ۱).
خوشابحال امتی که یهوه خدای ایشان است (۳۳ : ۱۲).

خوشابحال کسی که عصیان او آمرزیده شد (۳۲: ۱).
خوشابحال آنانی که در خانهٔ خدا ساکنند (۸۴: ۴).
ای یاه، خوشابحال شخصی که او را تأدیب می‌نمایی (۹۴: ۱۲).
خوشابحال همهٔ آنانی که بر او توکل دارند (۲: ۱۲).
خوشابحال کسی که به خداوند پناه می‌برد (۳۴: ۸).
خوشابحال مردمانی که قوّت ایشان در تو است (۸۴: ۵).
خوشابحال آنانی که شهادت او را حفظ می‌کنند و به تمامی دل او را می‌طلبند (۱۱۹: ۲).
خوشابحال کسیکه ...
رغبت او در شریعت خداوند است (۱: ۱ و ۲).

مزمور ۲. سرود رجعت مسیح

در این مزمور به الوهیت (آیهٔ ۷) و سلطنت مطلق او اشاره شده است (آیهٔ ۸). این باب اولین مزمور از مزامیر نبوتی عیسی مسیح می‌باشد.

مزمور ۳. توکل داود بر خداوند

داود این سرود را به هنگام شورش پسرش علیه او نوشته است (دوم سموئیل ۱۵). این مزمور، نمونهٔ قابل ملاحظه‌ای از توکل اطمینان بخش در شرایط سخت است. او می‌توانست خسبیده و بخواب رود زیرا «دست خداوند در زیر سر او قرار داشت.»

مزمور ۴. دعای شبانه

این مزمور سرودهٔ دیگری در باب توکل است، بطوریکه داود استراحت کرده، بخواب نیز می‌رود، لذا از آغوش خداوندکه او را در اطمینان ساکن می‌سازد، سخن می‌راند. در آیهٔ ۵ به توکل بر خداوند بر می‌خوریم. آیهٔ ۷ حاکی از شادمانی قلبی است. آیهٔ ۸ در برگیرندهٔ اطمینان درونی است. مناجات با خداوند و تفکر در بستر به هنگام خواب در آیهٔ ۴ مشهود است. و بالاخره در آیهٔ ۸ داود معترف است که خداوند حافظ او می‌باشد.

مزمور ۵. دعای صبحگاهان

در حالیکه شریران داود را احاطه کرده‌اند، او دعا می‌کند و به جهت شادی به آواز بلند، فریاد بر

می‌آورد و اعتراف می‌کند که خداوند او را خواهد رهانید. احتمالاً داود دشمنان بسیاری داشت. او به کرّات از آنها یاد می‌کند. بسیاری از باشکوه‌ترین مزامیر، زمانی سروده شده‌اند که داود در مشکل و زحمت بوده است.

مزمور ۶. فریاد شکسته دلان

اولین مزمور از سری مزامیر انابتی داود بشمار می‌رود (رجوع کنید به مزمور ۳۲). در این مزمور او را در حالت بیماری، غم و اندوه سخت، در حالت گریه، ذلّت و پریشانی، شرم و سرزنش از جانب دشمنان می‌بینیم، که احتمالاً او را بخاطر گناهش با تشنیع ملامت می‌کردند.

مزمور ۸. انسان حاکم بر مخلوقات

در روز پیروزی نهایی عیسی مسیح، همه چیز زیر پایهای انسان قرار خواهد گرفت و همه چیز بوساطت عیسی مسیح مطیع او خواهد شد (عبرانیان ۲ : ۶ - ۹). عیسی مسیح، آیهٔ ۲ از این مزمور را از این جهت که بر زندگی او دلالت دارد بر زبان آورد (متی ۲۱ : ۱۶).

مزمور ۹. شکرگزاری بخاطر پیروزی‌ها

خداوند برتر و فوق از همهٔ دشمنان، امتها و انسانها نشسته و تا ابدالآباد پادشاه است. امت‌ها بدانند که انسانند. خداوند را جلال باد. بر خداوند توکل کنید.

این مزمور به همراه مزمور ۱۰، تشکیل یک شعر بلند را می‌دهند که در اصطلاح به اشعار توشیحی معروف‌اند. مزامیر توشیحی، مزامیری هستند که حرف اول هر مصراع با حرف اول مصراع بعدی رابطه داشته بطوری که ترتیب قرار گرفتن ابیات از ترتیب حروف الفبای عبری پیروی کند؛ گفته می‌شود این سبک به حفظ کردن اشعار کمک می‌کرده است. سایر مزامیر توشیحی عبارتند از: ۲۵، ۳۴، ۳۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۴۵.

مزمور ۱۰. دعای داود بجهت طلب کمک

ظاهراً در زمان زمامداری داود مسایلی از قبیل شرارت، ظلم و دزدی در سرزمینش شیوع داشت و او سخت با آنها مخالف بود. گسترش شرارت در مملکت خصوصاً بی‌اعتنایی و مقاومت عموم در برابر خدا، داود را سخت مضطرب ساخته بود. در نظر داود و سایر نویسندگان کتاب‌مقدس مردم فقط به دو گروه تقسیم می‌شوند: عادلان و شریران؛ گرچه بسیاری سعی دارند تا هر دوی آنها باشند.

مزامیر ۱۱ و ۱۲ و ۱۳. گسترش شرارت

شریران به هر جانب می‌خرامند. داود تا حد مرگ، پایمال دشمنان شریرش شده است. اما در این حال او بر خداوند توکل می‌کند و بجهت شادی سرود می‌خواند. بنظر می‌رسد مزامیری این چنین به دورانی تعلق دارد که داود خود را از حضور شائول پادشاه مخفی کرده بود.

مزمور ۱۴. گناه عمومی

مطالب این مزمور که مشابه با مضمون مزمور ۵۳ می‌باشد در رساله به رومیان ۳: ۱۰ - ۱۲ نقل شده است. در اینجا شخص بی‌ایمان احمق نامیده شده است. رواج شرارت نشان می‌دهد که شخص احمق چگونه انسانی است. از آنجایی که قطعاً خدایی وجود دارد، لذا روز مجازات شرارت نیز وجود خواهد داشت. اما در این میان خداوند دارای بندگانی است که داوری برای آنها روز شادی بخشی خواهد بود.

مزمور ۱۵. ساکنان حقیقی صهیون

ساکنان حقیقی صهیون، راست گویان، بی‌عیبان، عادلان و درستکاران می‌باشند. این مزمور ویژگیهای شخصیت انسان والا را نشان می‌دهد.

مزمور ۱۶. قیام عیسی مسیح از مردگان

چنین بنظر می‌رسد که داود در مورد خود سخن می‌گوید؛ ولی در عین حال در بیان عرفانی او، ظهور پادشاهی از نسل داود ملحوظ است (آیهٔ ۱۰)، بطوری که این قسمت در عهد جدید به قیام عیسی مسیح از مردگان اشاره دارد (اعمال رسولان ۲: ۲۷). آیات ۸ و ۱۱ دو آیهٔ برجستهٔ این باب محسوب می‌شوند. واژهٔ مکتوم در عنوان این مزمور، به معنی سرودهٔ طلایی می‌باشد، که براستی نیز چنین است.

مزمور ۱۷. دعای استمداد

داود در حالی که توسط دشمنان محاصره شده، به خداوند چشم دوخته است. ضمن دفاع از کاملیّت خود، بر خداوند توکل می‌کند. در حالی که دنیاپرستان او را احاطه کرده‌اند، داود به دنیای آخرت دل می‌سپارد (آیات ۱۴ و ۱۵).

مزمور ۱۸ . سرود شکرگزاری داود

این مزمور پس از سالهای فرار داود از دست شائول نوشته شده و در حالی است که داود بر تخت سلطنت جلوس نموده و کنترل امور، در دست‌های او قرار گرفته است. این مزمور در کتاب دوم سموئیل باب ۲۲ عیناً نوشته شده است. این مزمور یکی از بهترین مزامیری است که داود در آن همه چیز را به خداوند نسبت می‌دهد از جمله: قوتش، صخره، قلعه، نجات دهنده، پناه، ملجاء، سپر و قلعهٔ بلند.

عبارت «سر امت‌ها» (آیات ۴۳ - ۴۵) تنها در دورهٔ کوتاهی از سلطنت داود مصداق پیدا می‌کند، و بنظر می‌رسد این عبارت اشاره به دورانی بعد از داود دارد که مربوط می‌شود به کرسی سلطنت پسر بزرگترش، عیسی مسیح.

مزمور ۱۹ . طبیعت و کلام خدا

اعجاز و جلال طبیعت از یک سو و کاملیّت و قدرت کلام خدا از سوی دیگر در کنار هم قرار گرفته‌اند. «چارلز اسپرجن» این مزمور را کتاب خلقت و کتاب کلام نامید. خدای مکشوف در طبیعت از طریق کلام مکتوب به انسان باز شناسانده می‌شود. دیدگاه‌های متعالی در خصوص کلام خدا در مزمور ۱۱۹ شرح داده شده‌اند. این مزمور یکی از بهترین مزامیر بوده و دعای پایانی این مزمور (آیات ۱۳ و ۱۴) یکی از بهترین دعاهای موجود در کتاب‌مقدس می‌باشد. کلام خدا، کامل، ثابت، راست، شادی بخش، و شیرین‌تر از عسل می‌باشد.

مزمور ۲۰ . سرود توکل

این مزمور همچون سرود و مارش جنگ بود که به هنگام به اهتزاز درآوردن پرچم‌ها سراییده می‌شد، همچنین دعایی است بجهت نصرت و پیروزی، بطوری که داود با توکل بر خداوند و نه تکیه بر ارابه‌ها و اسبان (آیهٔ ۷) عازم میدان جنگ می‌شود.

مزمور ۲۱ . شکرگزاری بجهت پیروزی

آنها پس از جنگ، خداوند را شکر می‌گویند چرا که در مزمور ۲۰ یعنی قبل از نبرد در این مورد دعا کرده بودند. ظاهراً این مزمور به داود اشاره می‌کند، اما در عین حال با توجه به ابدی بودن کرسی سلطنت در آیهٔ ۴ بنظر می‌رسد که بیانگر نبوتی در خصوص عیسی مسیح باشد.

مزمور ۲۲. مزموری در خصوص ذکر صلیب

این مزمور همچون ناله‌های سخت و دردناکی از زبان داود سراییده می‌شود. با وجودی که این مزمور هزار سال پیش از عیسی مسیح نوشته شده است، با این حال آنچنان شرح روشنی از تصلیب عیسی ارائه می‌دهد که انسان تصور می‌کند که نگارنده شخصاً بر روی صلیب قرار داشت. آیهٔ ۱ بیانگر کلمات مسیح هنگام مرگ است و آیات ۷ و ۸ استهزاء دشمنان او را نشان می‌دهد. دست‌ها و پایهای او را سوراخ کرده و (آیهٔ ۱۶) بر رخت او قرعه انداخته آنرا تقسیم می‌کنند. بعضی از مطالب این مزمور نه تنها بر داود دلالت نمی‌کنند، بلکه در مورد هیچ شخصیت دیگری در تاریخ مصداق ندارند، مگر عیسی مسیح مصلوب.

مزمور ۲۳. خداوند شبان من است

این مزمور دوست داشتنی‌ترین باب در عهد عتیق می‌باشد. این مزمور همچون پرواز و نشستن پرنده‌ای می‌ماند که لطیف‌ترین آهنگی را که تاکنون شنیده شده، سلیس و روان می‌سراید. این مزمور در زدودن اندوه و غم و غصه بیش از همهٔ مکاتب فلسفی جهان مجذوب کننده و تسلی بخش می‌باشد. این مزمور برای فرزندان شما، فرزندان من و فرزندان آنها و تا ابد سروده خواهد شد. و هنگامی که اثر خود را بجای گذاشت، بجانب خداوند بازگشته، بالهای خود را جمع خواهد کرد ودر جمع خوشحال کسانی که آنها را کمک کرده تا در آنجا حضور یابند، تا ابد خواهد سرایید.

احتمالاً داود به هنگام تصنیف این مزمور چوپان جوانی بوده که بر همان صحرایی که ۱۰۰۰ سال بعد فرشتگان خبر تولد عیسی مسیح را اعلام کردند، گله‌های پدر خود را شبانی می‌کرد.

مزمور ۲۴. ورود پادشاه به صهیون

این مزمور احتمالاً به هنگام آوردن تابوت عهد به اورشلیم سروده شده است (دوم سموئیل ۶:۱۲-۱۵). شاید این سرود را در روز مسرت بخش بازگشت ثانوی پادشاه جلال بسراییم.

مزمور ۲۵. دعای برخاسته از قلب خطاکار

داود به دفعات در حالت تنگی و مشقت روحی ناشی از گناهان و مشکلات گرفتار می‌شود. نکات بسیاری در این مزمور وجود دارند که می‌توانند برای ما سودمند و مفید باشند. اغلب این مزمور را بخوانید.

مزمور ۲۶. داود از کاملیّت خود سخن می‌گوید

این مزمور در مقایسه با مزمور قبلی بسیار متفاوت بوده و در آن از مطالب نسبتاً مثبتی یاد شده است (رجوع کنید به مزمور ۳۲).

مزمور ۲۷. دلبستگی به هیکل خدا

داود در این مزمور از توکلِ بدون ترس بر خداوند سخن می‌راند. و اینکه خداوند قوت او در زندگی می‌باشد. داود به سرود خواندن، دعا کردن و انتظار برای خداوند عشق می‌ورزید.

مزمور ۲۸. دعا و مناجات

او از خداوند بخاطر اجابت دعایش تشکر می‌کند. داود غیر از خداوند هیچ امید دیگری نداشت. او بر خداوند تکیه کرد و در او به وجد آمد.

مزمور ۲۹. آواز خداوند

گاهی صدای خداوند در طوفان هولناکی بگوش می‌رسد که اشاره‌ای است بر اتفاقات مهیب آخر زمان.

مزمور ۳۰. متبرک ساختن قصر داود

داود پس از تسخیر شهر اورشلیم، این شهر را بعنوان پایتخت حکومت خود انتخاب کرد (دوم سموئیل ۵: ۱۱ و ۷: ۲). او به دفعات در موقعیت مرگ قرار می‌گیرد اما خداوند هر بار او را نجات می‌دهد. او خداوند را حمد خواهد گفت تا ابدالآباد.

مزمور ۳۱. سرود توکل

داود دایماً در معرض خطر، مصیبت، غم و اندوه و تحقیر و اهانت قرار گرفت و همیشه نیز بر خداوند توکل کرد. عیسی‌مسیح آخرین کلام خود را به هنگام مرگ از این مزمور نقل کرد (آیهٔ ۵؛ لوقا ۲۳: ۴۶).

مزمور ۳۲. مزموری در باب توبه وانابت

این مزمور بدون شک در رابطه باگناه داود با بتشبع می‌باشد (دوم سموئیل بابهای ۱۱ و ۱۲). او نمی‌تواند کلماتی بیابد تا شرمساری و حقارت خود را بیان کند. لازم به یادآوری است که این همان داودی است که عدالت خود را دایماً متذکر می‌شد (مزامیر ۷ : ۳ و ۸؛ ۱۷ : ۱ - ۵؛ ۱۸ : ۲۰ - ۲۴؛ ۲۶ : ۱ - ۱۴).

چگونه می‌توان این تناقض و تضاد زندگی داود را توجیه کرد؟ اولاً امکان دارد اظهارات داود مبنی بر دفاع از کاملیت خود پیش از ارتکاب این گناه مهیب بوده باشد. ثانیاً داود حقیقتاً در بسیاری از موارد شخص عادل و درستکاری بود. ثالثاً بین گناهی که شخص در اثر ضعف مرتکب می‌شود و گناه عمدی که از روی عادت انجام می‌دهد، تمایز وجود دارد. امکان دارد انسان عادلی نیز مرتکب گناه شود وکماکان مرد خوبی باقی بماند. پشیمانی و توبهٔ داود نشان دادکه او چنین شخصی است. این مسئله درمورد کسی که مرد شریری است و عمداً و آگاهانه از روی عادت به کل شریعت خدا بی‌احترامی می‌کند، کاملاً فرق دارد (رجوع کنید به دوم سموئیل ۱۱).

گفته می‌شود که آگوستین مقدس این مزمور را بر دیوار مقابل تختخوابش نوشته بود، جایی که همیشه در شعاع دید او قرار داشت و مادامی که آنرا می‌خواند پیوسته می‌گریست. سایر مزامیر انابتی عبارتند از مزامیر ۶، ۲۵، ۳۸، ۵۱، ۱۰۲، ۱۳۰، ۱۴۳.

مزمور ۳۳. مزمور شادی و ستایش

این مزمور (۳) و برخی دیگر از مزامیر (۴۰:۳؛ ۹۶:۱؛ ۹۸:۱؛ ۱۴۴:۹) از «سرود تازه» سخن می‌گویند. بعضی سرودها و ترانه‌های قدیمی وجود دارندکه هرگزکهنه نمی‌شوند، اما قوم خدایی که در سفر زندگی پیش می‌روند، هر دم به آزادی‌ها و شادی‌های نوینی دست می‌یابند که مفهوم تازه‌ای به سرودهای قدیمی می‌دهند، که در آخر به هنگام طلوع جلال و شکوه آسمانی با هیجان جدیدی به اوج خود خواهند رسید (مکاشفه ۵ : ۹؛ ۱۴ : ۳).

مزمور ۳۴. شکرگزاری داود بجهت رهایی

داود در تمام مشکلاتی که رخ می‌داد مستقیماً در دعا به حضور خداوند می‌شتافت. و در همهٔ مواردی که خداوند او را اجابت می‌کرد بی‌درنگ خدا را حمد و ستایش می‌کرد. چنین «زندگی در خداوند» موهبت باشکوهی است و خداوند را خشنود می‌سازد. شخصی گفته «خدا را برای نور آفتاب شکر کنید و او نور مهتاب را به شما عطا خواهد کرد. ایضاً خدا را برای نور مهتاب شکر کنید و او نور آفتاب را به شما خواهد داد. خدا را برای روشنایی شکر کنید و او بزودی شما را به جایی خواهد بردکه او خودش نور آنجاست.»

مزمور ۳۵. مزمور نفرین آمیز

سایر مزامیری که از چنین مضمونی برخوردارند عبارتند از: ۵۲، ۵۸، ۵۹، ۶۹، ۱۰۹ و ۱۳۷. این مزامیر طالب انتقام از دشمنان می‌باشند. کلمات این مزامیر در برگیرندهٔ خشم خدا بر شخص شریر نبوده بلکه دعاهای انسان در طلب انتقام از دشمنانش بوده که دقیقاً بر خلاف تعلیم عیسی مسیح مبنی بر محبت نمودن دشمنان می‌باشد. این اختلاف را چگونه می توان تفسیر کرد؟

نقشهٔ خدا در عهد عتیق این بود که قومی را برگزیند و حمایت کند تا زمینهٔ ظهور عیسی مسیح را فراهم سازد. او طبیعت بشری را همان گونه که بود بکار می‌گرفت و الزاماً تمامی اعمالی را که حتی خادمین مخلص و وفادارش انجام می‌دادند یا بیان می‌کردند، تصدیق و تأیید نمی‌کرد. بعضی از این مزامیر سروده‌های حماسی و جنگی می‌باشند که بیانگر حس میهن پرستی شدید بوده و منظور از آنها، مبارزه با دشمنان قدرتمند در زمان مرگ و زندگی است تا بدین وسیله بقای قوم مورد نظر تضمین گردد. با ظهور عیسی مسیح، مکاشفهٔ خدا از مفهوم زندگی بشر، و معیارهای مربوط به آن، به اوج خود رسید و تأکید خدا بر کار در یک قوم مشخص، به کار در شخص انسانها که می‌خواهد ما یکی از آنها باشیم، تغییر شکل داد و بدین ترتیب خدا جای هیچ عذر و بهانه‌ای باقی نمی‌گذارد که بعدها مجبور به اغماض بعضی چیزها شود. در دوران عهد عتیق، خدا تا حدی با در نظر گرفتن صلاح مقتضی، خود را با عقاید انسانها تطبیق می‌داد. اما در عهد جدید خدا بر اساس عقاید و معیارهای خود با انسان رابطه برقرار می‌کند (رجوع کنید به لوقا ۶ : ۲۷).

مزامیر ۳۶ و ۳۷. توکل بر خدا

مزمور ۳۶ از طرفی بیانگر شرارت انسانها و از سوی دیگر گویای رحمت و امانت خدا است.

مزمور ۳۷ یکی از دوست داشتنی‌ترین مزامیر محسوب می‌شود. داود همیشه از غلبهٔ شریران مبهوت و متحیر بوده، و در این مزامیر فلسفهٔ خود را که بیانگر چگونگی زندگی در میان شریران است مطرح می‌سازد. فلسفهٔ او بر موارد ذیل بنا شده است: نیکویی بکن، بر خداوند توکل کن و خود را مشوش مساز.

مزمور ۳۸. مزمور ناله و فغان

این مزمور یکی از مزامیر توبه می‌باشد (رجوع کنید به شرح مزمور ۳۲). چنین بنظر می‌رسد که داود بخاطر گناهی که مرتکب شده بود، از بیماری نفرت انگیزی رنج می‌برد بطوری که دوستان صمیمی و اقوام نزدیکش، خود را کنار کشیده و از او دور می‌ایستند؛ دشمنانش نیز از این امر جسورتر و زورآورتر می‌شوند. این مزمور نشان می‌دهد که چگونه «مردی موافق دل خدا» گاهی در اثر گناهش به اندوه و حقارت گرفتار می‌شود.

مزمور ۳۹. پوچی و بطالت زندگی

یدوتون مذکور در عنوان این مزمور و مزامیر ۶۲ و ۷۷ یکی از سه رهبر گروه نوازندگان داود بود؛ دو نفر دیگر آساف و هیمان بودند (اول تواریخ ۱۶ : ۳۷ - ۴۲). ضمناً او رائی پادشاه نیز بشمار می‌رفت (دوم تواریخ ۳۵: ۱۵).

مزمور ۴۰. ستایش خدا بجهت نجات عظیم

شریعت خدا در اندرون دل داود است (آیهٔ ۸). با این حال او در اثر گناهش به کلی خُرد شده است (آیهٔ ۱۲). بخش پایانی این مزمور با مزمور ۷۰ یکی است. چنین بنظر می‌رسد که آیات ۷ و ۸ از آیات نبوتی در مورد عیسی مسیح می‌باشند. (آیات ۷و۸؛ عبرانیان ۱۰:۵-۷).

مزمور ۴۱. دعایی بجهت نجات

عقیده بر این است که این مزمور مربوط به زمان شورش ابشالوم می‌باشد (دوم سموئیل ۱۵)، که به هنگام بیماری داود (آیات ۳-۸) فرصت خوبی برای توطئه‌چینی بدست آورد. احتمالاً منظور از دوست خالص او (آیهٔ ۹) اخیتوفل است که به یهودای عهد عتیق شهرت دارد (دوم سموئیل ۱۲:۱۵، یوحنا ۱۸:۱۳).

مزامیر ۴۲ و ۴۳. تشنهٔ خانهٔ خدا

داود در منطقهٔ حرمون، واقع در شرق اردن (آیهٔ ۶) در میان امتی بی‌ایمان و دشمن، در تبعید بسر می‌برد. این دو مزمور تشکیل یک سروده را می‌دهند. بنی قورح، مذکور در مزامیر ۴۲ الی ۴۹، ۸۴، ۸۵، ۸۷ و ۸۸ خانواده‌ای از لاویان شاعر بودند که توسط داود در یک گروه موسیقی سازماندهی شده بودند (اول تواریخ ۶: ۳۱ - ۴۸، ۹: ۱۹، ۲۲ و ۲۳).

مزمور ۴۴. نالهٔ ناامیدی

این مزمور در زمان یک مصیبت ملی سراییده شده، زمانی که بنظر می‌رسد قوم اسرائیل شکست سختی از دشمن خورده باشند.

مزمور ۴۵. سرود جشن نکاح پادشاه

در این مزمور از خداوند بعنوان خدایی که بر تخت ابدی نشسته، یاد شده است. احتمالاً در این بخش تا اندازه‌ای به داود یا سلیمان نیز اشاره شده است. اما بعضی از عبارات این مزمور با هیچکس تناسب نداشته یا بر هیچ پادشاه عالی مقامی نیز دلالت ندارند. قطعاً این مزمور سرودی در مورد مسیح بوده و نبوتی دربارهٔ جشن نکاح بره (مکاشفه ۱۹ : ۷).

مزمور ۴۶. سرود نبرد صهیون

سرود مشهور مارتین لوتر تحت عنوان «باشد پناه ما خدا» که سروده‌ای در خصوص اصلاحات کلیسا است، بر اساس این مزمور ساخته شده است.

مزامیر ۴۷ و ۴۸. سلطنت خدا

خدا پادشاه است. صهیون شهر خداست. چنین خدایی تا ابدالآباد خدای ماست. خدا بر تخت نشسته است. زمین شادی و وجد نماید.

مزامیر ۴۹ و ۵۰. پوچی ثروت

خداوند مالک زمین و کلّ موجودات است. در تقدیم آنچه به حضور خداوند می‌آوریم لازم است بیاد آوریم که چه چیزی از آنِ خداوند است. پوچی زندگی و اجتناب ناپذیری مرگ برای همه، از دیگر مطالب این مزامیر بشمار می‌روند. این مزمور مشابه با مزمور ۳۹ می‌باشد.

مزمور ۵۱. تقاضای رحمت

این مزمور بعد از گناه داود با بتشبع (دوم سموئیل باب‌های ۱۱ و ۱۲) نوشته شده است. این مزمور نیز در ردیف مزامیر انابتی قرار دارد (رجوع کنید به شرح مزمور ۳۲). عبارت «دل طاهر در من بیافرین» (آیهٔ ۱۰)، دعایی است که باید دایماً بر زبان ما باشد.

مزمور ۵۲. توکل داود بر خداوند

این مزمور در مورد دوآغ ادومی، دشمن داود، و حیلهٔ شریرانه‌اش نوشته شده است (اول سموئیل ۲۱ : ۷ و ۲۲ : ۹). داود اطمینان دارد که خداوند او را خواهد رهانید.

مزمور ۵۳. گناه عمومی بشر

این مزمور به مزمور ۱۴ شباهت دارد. بخش‌هایی از این مزمور در رومیان ۳: ۱۰ - ۱۲ نقل قول شده‌اند. «قصیده» در عنوان این مزمور احتمالاً اصطلاحی بوده ادبی یا مربوط به موسیقی.

مزمور ۵۴. استغاثهٔ داود در حضور خدا

مضمون این مزمور باز می‌گردد به زمانی که زیفیان نزد شائول آمده گفتند که داود کجا مخفی شده است (اول سموئیل باب ۲۶). سایر مزامیری که بیانگر دوران فرار داود از دست شائول می‌باشند عبارتند از: ۷ (؟)، ۳۴، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۳ (؟) و ۱۴۲.

مزمور ۵۵. خیانت دوستان

ظاهراً این مزمور نیز همچون مزمور ۴۱ مربوط به زمانی است که ابشالوم علیه داود شورش کرد؛ ضمناً بطور خاصی به اخیتوفل اشاره شده است (آیات ۱۲ - ۱۴ با دوم سموئیل ۱۵: ۱۲ و ۱۳). او نمونه‌ای از یهودا است. داود بر خدا توکل می‌کند.

مزمور ۵۶. دعا بجهت نجات

این مزمور به مزمور ۳۴ و اول سموئیل (۲۱: ۱۰ - ۱۵) شباهت داشته و دعایی است بجهت نجات از دست فلسطینی‌ها. داود برای نجات از این شرایط، تدبیری می‌اندیشد و حتی خود را دیوانه نشان می‌دهد. با اینحال او دعا می‌کند و با توکل کردن، آینده را به خداوند می‌سپارد. مزمور ۳۴ سرود شکرگزاری او بخاطر خلاصی از دست دشمن می‌باشد.

مزمور ۵۷. دعای داود

داود از حضور شائول به غار عَدُلام گریخته بود (اول سموئیل ۲۲: ۱؛ ۲۴: ۱ و ۲۶: ۱). دل او در نتیجهٔ توکل بر خداوند مستحکم بود (آیهٔ ۷).

مزمور ۵۸. هلاکت شریران

بدون شک شریران مجازات خواهند شد. بسیاری از سخنان داود حاکی از شیوع و گسترش شرارت است. و مکرراً اظهار می‌دارد که ظاهراً آنها مجازات نمی‌شوند. در زمان حاضر نیز گاهی

اوضاع چنین بنظر می‌رسد.

مزمور ۵۹. دعایی دیگر از دعاهای داود

این مزمور بیانگر زمانی است که شائول سربازان خود را به منظور دستگیری داود، به خانهٔ او می‌فرستد (اول سموئیل ۱۹ : ۱۰ - ۱۷). اما داود بر خداوند توکل می‌کند. این مزمور یکی از اشعار طلایی می‌باشد.

مزمور ۶۰. مزموری در وصف ناامیدی

این مزمور درمورد ذلت و بدبختی قوم درجنگ با آرامیان و ادومیان می‌باشد (دوم سموئیل ۸:۳-۱۴). سایر مزامیری که حاکی از ناامیدی و شکست قوم می‌باشند عبارتند از: مزامیر ۴۴، ۷۴، ۷۹ و ۱۰۸. در دوم سموئیل ۸ : ۱۴ شاهد آن هستیم که دعای داود مستجاب می‌شود.

مزمور ۶۱. سرود اعتماد

ظاهراً مزمور فوق مربوط است به زمانی که داود به دلیل سفر یا احتمالاً به هنگام شورش ابشالوم، دور از خانه بوده است (آیهٔ ۲).

مزمور ۶۲. شعری حاکی از اشتیاق روحانی

داود ایمان و توکل تزلزل ناپذیری بر خداوند داشت. او با مشکلات زیادی مواجه شد. اما هرگز از توکل بر خداوند غافل نشد.

مزمور ۶۳. سرود بیابان

جان داود تشنهٔ خداست. چنین بنظر می‌رسد که این مزمور مربوط است به ایامی که داود از دست ابشالوم به بیابان عَین جَدی گریخته بود (اول سموئیل ۲۴)؛ او در این حالت ایمان دارد که خداوند او را احیا خواهد کرد.

مزمور ۶۴. دعای حاکی از پناه بردن به خدا

در این مزمور داود از کمین دشمنان به خدا پناه می‌برد. او ایمان دارد که در خداوند، ظفر خواهد یافت.

مزمور ۶۵. سرود دریا و مرتع‌های صحرا

خداوند به احسان خویش سال را تاجدار می‌سازد. زمین با محصولاتش از شادی بانگ می‌زنند و نیز می‌سرایند.

مزمور ۶۶. سرود شکرگزاری ملی

خداوند را حمد بگویید. از او بترسید. بسرائید. تسبیح بخوانید. او را متبارک گویید. شادی کنید. ترنم نمایید. وجد کنید. چشمان خداوند مراقب امت‌ها است.

مزمور ۶۷. مزمور بشارتی

زمین در انتظار اخبار خوش انجیل است تا راه خدا در آن معروف گردد. قومها به جهت شادمانی ترا حمد گویند.

مزمور ۶۸. سرود نبرد

این مزمور، سرود لشگرهای ظفرمند خداوند می‌باشد.

مزمور ۶۹. مزموری در باب مشقت

این مزمور نیز همچون مزمور ۲۲ نظری اجمالی بر زحمات و شکنجه‌های عیسی مسیح دارد. در عهد جدید از این مزمور نقل قولهایی شده است که در ذیل یادآور می‌شویم. آیات ۴، ۹، ۲۱، ۲۲ و ۲۵ با یوحنا ۲ : ۱۷، ۱۵ : ۲۵، ۱۹ : ۲۸ - ۳۰، اعمال رسولان ۱ : ۲۰، رومیان ۱۱ : ۹ و ۱۵ : ۳ مقایسه شوند.

مزمور ۷۰. مزمور داود بجهت طلب امداد و یاری

خداوند هرگز داود را ترک نکرد. این مزمور گویای شادی مؤمنین در خداوند علیرغم زحمات می‌باشد. این مزمور با بخش پایانی مزمور ۴۰ مشابهت دارد.

مزمور ۷۱. مزمور ایام پیری

داود در این مزمور نگاهی به زندگی متوکلانهٔ خود درگذشته دارد؛ ایامی که علیرغم احاطهٔ دشمنان و مشکلات، به مدد شادی در خداوند تیره و تار نبوده‌اند.

مزمور ۷۲. عظمت و جلال سلطنت مسیح

این مزمور به همراه مزمور ۱۲۷ به سلیمان تعلق دارند. سلطنت سلیمان در اوج شکوه خود قرار داشت. ممکن است چنین تصور کنیم که این مزمور تا اندازه‌ای از حکومت باشکوه و آرام سلیمان، سخن می‌گوید. اما بعضی از عبارات و قصد و هدف کلی آن، تنها می‌تواند به کسی بزرگتر از سلیمان اشاره داشته باشد.

مزمور ۷۳. توفیق شریران

عاقبت شریران هلاکت و نابودی است. این مزمور یکی از مجموعه مزامیر آساف می‌باشد. دیگر مزامیر او عبارتند از: ۵۰ و مزامیر ۷۳ الی ۸۳. آساف از رهبران سرایندگان داود بود (اول تواریخ ۱۶:۱۵ - ۲۰ و ۱۶ : ۵). گروه سرایندگان حزقیا، مزامیر آساف را می‌سرودند (دوم تواریخ ۲۹ : ۳۰).

مزمور ۷۴. مصیبت قوم

اورشلیم در شرف ویرانی قرار داشت (آیات ۳، ۶ و ۷). احتمالاً این وقایع مربوط است به حملهٔ شیشق پادشاه مصر به اورشلیم (اول پادشاهان ۱۴ : ۲۵) و یا زمان اسارت بدست حکومت بابل.

مزمور ۷۵. خدا داور است

در روزی که زمین از میان برود، یقیناً شریران هلاک و صالحین برافراشته خواهند شد.

مزمور ۷۶. شکرگزاری بجهت پیروزی عظیم

ظاهراً به هلاکت لشگر سنحاریب بدست فرشتهٔ خدا در اورشلیم اشاره می‌کند (دوم پادشاهان ۱۹: ۲۵).

مزامیر ۷۷ و ۷۸. مزامیر تاریخی

این مزامیر مروری است براعمال عجیب خدا در قوم خود اسرائیل. اعمال عجیب خدا از یک سو و پیمان شکنی و بی‌اطاعتی اسرائیل از دیگر سو با یکدیگر مقایسه شده‌اند.

مزامیر ۷۹ و ۸۰. مصیبت قوم

این مزمور نیز همچون مزمور ۷۴ به دوران فجایع عظیم قوم اسرائیل تعلق دارد. فجایعی همچون حملهٔ شیشق، یا سقوط حکومت شمالی یا اسارت بدست بابلیان.

مزامیر ۸۱ و ۸۲. خود کامگی اسرائیل

بلایا و مصیبت‌های اسرائیل ناشی از خودکامگی آنها است. اگر آنها فقط به خداگوش فرا می‌دادند، اوضاع شکل دیگری به خود می‌گرفت. آنانی که به بی‌انصافی داوری می‌کنند، از یاد برده‌اند که در داوری نهایی پاسخگو می‌باشند.

مزمور ۸۳. دعایی به جهت رهایی

این مزمور دعایی است برای نجات از توطئهٔ ائتلاف امت‌هایی چون: ادومیان، عرب‌ها، موآبیان، عمونیان، عمالیقیان، فلسطینیان و غیره.

مزمور ۸۴. خانهٔ خدا

این مزمور از برکت آنانی که خود را وقف خانهٔ خدا کرده‌اند سخن می‌راند. خداوند آنانی را که طریق‌های صهیون را برگزیده‌اند دوست می‌دارد. این مزمور، متناسب با کلیسا نیز می‌باشد.

مزامیر ۸۵ و ۸۶. استغاثه و شکرگزاری برای رحمت خدا

شکرگزاری بجهت بازگشت از اسارت و دعا برای تجدید حیات اسرائیل و آینده‌ای بهتر مضامین این مزامیر را تشکیل می‌دهند. با وجودی که اسرائیل به خدا ایمان دارد، اما لازم است بجهت آمرزش گناهان خود، رحمت خداوند را طلب نماید.

مزمور ۸۷. صهیون

خداوند صهیون را دوست دارد. آنچه در این مزمور در مورد صهیون گفته شده با کلیسا تناسب بیشتری دارد. اسامی متولدین صهیون در آسمان ثبت خواهد شد (آیهٔ ۶).

مزمور ۸۸. زندگی دردمند

این مزمور دعای کسی است که در مشقات زندگی فرومانده، دردهایی که ناشی از یک بیماری سخت و طولانی بوده‌اند. این مزمور یکی از غم انگیزترین و رقّت انگیزترین مزامیر می‌باشد.

مزمور ۸۹. سوگند خداوند

خداوند سوگند خورده است که تخت داود را نسلاً بعد نسل پایدار خواهد ساخت. این مزمور بسیار باشکوه می‌باشد. ایتان مذکور در عنوان این مزمور، یکی از رهبران گروه سرایندگان داود بود (اول تواریخ ۱۵ : ۱۷).

مزمور ۹۰. خدای ازلی و ابدی

این مزمور ضمن اشاره به ازلی و ابدی بودن خدا، از فانی بودن انسان سخن می‌گوید. با توجه به اینکه نگارندهٔ این مزمور موسی می‌باشد و او ۴۰۰ سال پیش از داود می‌زیسته، لذا مزمور ۹۰ باید نخستین مزموری بوده باشد که به رشتهٔ تحریر درآمده است. موسی سروده‌های دیگری نیز دارد (خروج ۱۵ و تثنیه ۳۲). احادیث یهودی، مزامیر ۹۱ الی ۱۰۰ را نیز به موسی نسبت می‌دهند.

مزمور ۹۱. سرود توکل

مزمور ۹۱ یکی از دوست داشتنی‌ترین و بهترین مزامیر می‌باشد. مضمون آن بسیار عالی و باشکوه است. در خصوص حمایت‌های الهی، وعده‌های شگفت‌آوری به متوکلان خدا داده شده است. اغلب

آن را بخوانید.

مزمور ۹۲. سرود و مزموری برای روز سبت

چنین بنظر می‌رسد که ضمن اشاره به سبت و آرامی پیدایش، به سبت و آرامی ابدی در آینده نیز نظر دارد. شریران تلف می‌شوند و عادلان خواهند شکُفت.

مزامیر ۹۳ و ۹۴. سلطنت خداوند

شریران هلاک خواهند شد. قوت، قدوسیت و ابدیت تخت خداوند مذکور است. خداوند از ازل تا ابد سلطنت می‌کند. گرچه شریران در این جهان زیاد شوند و موفق گردند، اما هلاکت آنان حتمی است؛ این موضوع یکی از پیغام‌های همیشگی کتاب‌مقدس است.

مزامیر ۹۵ الی ۹۸. حکومت خدا

این مزامیر بدنبال مزمور ۹۳ به مزامیر تئوکراتیک یا حکومت الهی معروف می‌باشند، زیرا مضامین آنها بیانگر سلطنت خدا می‌باشند، و ضمناً به ملکوت مسیح و بازگشت ثانوی او اشاره دارند.

مزمور ۹۵ : خداوند را بسرائید. آواز شادمانی دهید. خدا پادشاه عظیم می‌باشد. بیائید در حضور او زانو زنیم. ما قوم او می‌باشیم. بیایید آواز او را بشنویم. از آیات ۷ الی ۱۱ این مزمور در عبرانیان ۳:۷-۱۱ بعنوان گفتار روح‌القدس یاد شده است.

مزمور ۹۶ : سرود بخوانید. بسرایید. آواز شادمانی دهید. ترنم نمایید. او را حمد بگویید. روزی که خداوند برای داوری جهان می‌آید، روز پیروزی قوم خدا است. آسمان شادی کند و زمین مسرور گردد. روز داوری خداوند به زودی فرا خواهد رسید.

مزمور ۹۷ : خداوند بزودی می‌آید. زمین به جنبش درآمده است. سرود تاجگذاری احتمالاً اشاره‌ای به ظهور اولیه و ثانویهٔ مسیح خداوند است.

مزمور ۹۸ : سرودی در وصف روز جلوس خداوند می‌باشد. سرود تازه (آیهٔ ۱) در این مزمور احتمالاً یکی از سرودهای آسمانی مذکور در مکاشفه ۵ : ۹ - ۱۴ می‌باشد.

مزامیر ۹۹ و ۱۰۰. در ستایش خدا

مزمور ۹۹ : خدا سلطنت گرفته است. او قدوس است. امّت‌ها بلرزند. خداوند عدالت و راستی را دوست می‌دارد، او دعاها را اجابت می‌کند.

مزمور ۱۰۰: خداوند را عبادت نمایید. رحمت او ابدی است و امانت وی نسلاً بعد نسل.

مزمور ۱۰۱. مزمور برای حاکمان

گرچه احتمالاً این مزمور به هنگام تاجگذاری داود سروده شده، اما دیگر دولتمردان حکومت او را نیز شامل می‌شود.

مزمور ۱۰۲. مزمور تنگی و مشقت

مضمون این مزمور حاکی از موقعیتی سخت، رقّت بار، تحقیر آمیز و خفت آور می‌باشد (رجوع کنید به مزمور ۳۲). ابدی بودن خداوند (آیات ۲۵ الی ۲۷) اشاره‌ای است به عیسی مسیح که در عبرانیان ۱: ۱۰ - ۱۲ از آن یاد شده است.

مزمور ۱۰۳. مزموری حاکی از رحمت خدا

گرچه این مزمور در ایام سالخوردگی داود نوشته شده است، با این حال به شرح مختصری از عمل خداوند در طول زندگی او می‌پردازد. این مزمور یکی از دوست داشتنی‌ترین مزامیر می‌باشد.

مزمور ۱۰۴. مزموری در وصف طبیعت

خداوند خالق و اداره کنندهٔ خلقت با تمام جزئیاتش، فوق از تمامی اعمال جهان قرار دارد. این مطلب، فرمودهٔ عیسی را بیاد ما می‌آورد که حتی یک گنجشک بدون ارادهٔ پدر آسمانی شما به زمین نمی‌افتد.

مزامیر ۱۰۵ و ۱۰۶. مزامیر تاریخی

این مزامیر خلاصه‌ای از تاریخ اسرائیل در قالب شعر می‌باشند. خصوصاً بر نجات و خروج معجزه‌وار اسرائیل از مصر تأکید می‌کنند.

مزامیر ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ رحمت و عدالت خدا

مزمور ۱۰۷: عجایب رحمت خداوند در آنچه در قوم خود بعمل آورده و ادارهٔ امور کاینات.

مزمور ۱۰۸ : ظاهراً یکی از سرودهای رزمی داود می‌باشد. این مزمور تقریباً با بخش‌هایی از مزامیر ۵۷ و ۶۰ مطابقت دارد.

مزمور ۱۰۹ : داود در این مزمور طالب انتقام از دشمنان خدا است. این مزمور یکی از مزامیر نفرین آمیز می‌باشد (رجوع کنید به مزمور ۳۵). در آیهٔ ۸ به یهودای اسخریوطی اشاره شده است.

مزمور ۱۱۰. سلطنت ابدی پادشاهی که می‌آید

این مزمور با وجودی که ۱۰۰۰ سال پیش از مسیح نوشته شده است اما به هیچ کس دیگری جز عیسی اشاره ندارد (آیات ۱ و ۴). از این مزمور به کرات در عهد جدید نقل قولهایی شده است (متی ۲۲ : ۴۴؛ اعمال رسولان ۲ : ۳۴؛ عبرانیان ۱ : ۱۳ و ۵ : ۶).

مزامیر ۱۱۱ و ۱۱۲. سرودهای پرستشی

مزمور ۱۱۱ : در این مزمور از عظمت، جلال، انصاف، رحمت، عدالت، امانت، راستی، قدوسیت و ابدیت خدا سخن به میان آمده است.

مزمور ۱۱۲ : خوشابحال کسیکه از خداوند می‌ترسد، و عادل و رحیم، بخشنده و مهربان نسبت به فقیران بوده و در وصایای خدا بسیار رغبت داشته و کسی که دل او در خداوند پایدار است، برکت ابدی خدا از آن اوست.

مزامیر ۱۱۳ الی ۱۱۸. مزامیر تسبیح (هَلِّل)

این سرودها در شب عید فصح در خانواده‌ها سروده می‌شد: مزامیر ۱۱۳ و ۱۱۴ در آغاز شام و مزامیر ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷ و ۱۱۸ در خاتمهٔ شام سروده می‌شد. قطعاً مسیح و شاگردانش در شام آخر این مزامیر را سروده‌اند (متی ۲۶ : ۳۰) هَلِل به معنی حمد و ستایش می‌باشد.

مزمور ۱۱۳ : سرودی ستایشی است. این مزمور با کلمهٔ هللویاه که به معنی ستایش است آغاز شده و پایان می‌پذیرد. خداوند را متبارک بخوانید از الآن تا ابدالآباد.

مزمور ۱۱۴ : سرودی است مربوط به خروج قوم که بیانگر عجایب و معجزاتی است که خداوند بدانها اسرائیل را از مصر بیرون آورده، نجات داد. این مزمور در شروع جشن فصح سروده می‌شد. زمین، دریا، رودخانه‌ها، کوهها و تل‌ها از حضور خداوند متزلزل شدند.

مزمور ۱۱۵ : خداوند به تنهایی خدا است. متبارک باد قوم خدا. متبارک باد آنانی که بر او توکل دارند و نه بر بت‌های امت‌ها. جلال خدا. رحمت. راستی. توکل. معاون و سپرما. ستایش. تا ابدالآباد. بت‌ها نیز همچون آنانی که آنها را ساخته‌اند گنگ و لال می‌باشند. خدای ما خدا است. بت‌های امت‌ها

کجا هستند؟ خدای ما، ما را برکت خواهد داد و نام خداوند را متبارک خواهیم خواند از الآن تا ابدالآباد.

مزمور ۱۱۶ : سرود تمجید خدا برای خلاصی از موت و تجربه. همچنین بجهت امانت در اجابت دعاها، یکی از بهترین مزامیر موجود می‌باشد. خداوند رحیم و رئوف می‌باشد. او را حمد بگویید.

مزمور ۱۱۷ : جمیع امّت‌ها دعوت می‌شوند تا خداوند را بپذیرند. این موضوع در رومیان ۱۵ : ۱۱ نقل قول شده است. این مزمور در وسط کُل باب‌های کتاب‌مقدس قرار دارد و ضمناً کوتاهترین باب کتاب‌مقدس نیز بشمار می‌رود. موضوعات اصلی آن عبارتند از: ستایش، راستی، رحمت و ابدالآباد.

مزمور ۱۱۸ : این مزمور، سرود وداع عیسی مسیح با شاگردانش است، در هنگامی که از فصح برخاسته و با پای خود به جتسیمانی و جلجتا رهسپار می‌شود (متی ۲۶ : ۳۰). این مزمور نبوتی از رد شدن مسیح توسط اسرائیل است (آیات ۲۲ و ۲۶ با متی ۲۱ : ۹ و ۴۲). موضوعات این مزمور، خدا، قدرت او و تسبیح او می‌باشند.

مزمور ۱۱۹ . عظمت کلام خدا

این مزمور طویل‌ترین باب در کتاب‌مقدس بوده و دارای ۱۷۶ آیه است. هر آیه به نحوی از کلام خدا سخن می‌گوید. نامهای دیگری چون شریعت، کلام شهادت، داوری‌ها، فرایض، احکام، وصایا، کلام، فرامین و طریق‌ها نیز به معنی کلام خدا مورد استفاده قرار گرفته‌اند. تنها در آیات ۹۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۲ اشاره‌ای به کلام خدا نشده است.

این مزمور، مزموری توشیحی است و اشعار آن بر اساس حروف الفبا تنظیم شده است که دارای ۲۲ بند می‌باشد. هر بند ۸ آیه یا بیت دارد؛ هر یک از هشت بیت با یک حرف که مخصوص آن بند می‌باشد آغاز می‌شوند. (رجوع کنید به مزمور ۹).

مزامیر ۱۲۰ الی ۱۳۴ . مزامیر درجات

این مزامیر، سرودهای عروج یا سرودهای زیارتی نیز نامیده شده‌اند. اعتقاد بر این است که این مزامیر برای موسیقی آوازی تنظیم شده‌اند که توسط زائران شهر اورشلیم که برای شرکت در اعیاد مذهبی به آنجا می‌رفتند، سراییده می‌شدند؛ و یا هنگامی که از ۱۵ پله‌ای که آنها را به محدودهٔ مردان (در معبد سلیمان) می‌رساند، بالا می‌رفتند. عنوان عروج نیز که به این مزامیر داده شده شاید اشاره به صدای بالا و ملکوتی باشد که به هنگام سرایش آنها استفاده می‌شد.

مزمور ۱۲۰ : دعایی است بجهت رهایی و توسط کسی که دور از صهیون بوده و در میان انسانهای حیله‌گر و خیانتکار زندگی می‌کند، سروده شده است.

مزمور ۱۲۱ : احتمالاً این سرود توسط زائران وقتی نگاهشان به کوههای اورشلیم می‌افتاد، سروده می‌شد.

مزمور ۱۲۲ : احتمالاً زائران این مزمور را به هنگام نزدیک شدن به دروازهٔ هیکل که در درون شهر قرار داشت، می‌سرودند.

مزمور ۱۲۳ : و این مزمور را در حالی‌که زائران چشمان خود را بر خداوند دوخته بودند تا بر آنها کَرَم فرماید، در داخل هیکل می‌سرودند.

مزمور ۱۲۴ : سرود ستایشی و شکرگزاری برای اعانت و نجات‌های متعدد قوم در شرایط و زمان‌های بحرانی و خطرناک.

مزمور ۱۲۵ : سرودی در خصوص توکل. چنان که کوهها گرداگرد اورشلیم است، همچنان خداوند گرداگرد قوم خود می‌باشد.

مزمور ۱۲۶ : سرود شکرگزاری به سبب مراجعت از اسارت. چنین بنظر می‌رسد که آنها مثل خواب بینندگان شده‌اند (رجوع کنید به مزمور ۱۳۷).

مزمور ۱۲۷ : به نظر می‌رسد ترکیبی از دو شعر باشد، یکی درمورد ساختن خانهٔ خدا و دیگری درمورد تشکیل خانه و خانواده. این مزمور از سروده‌های سلیمان است.

مزمور ۱۲۸ : سرودی در مورد ازدواج. ادامهٔ بخش پایانی مزمور ۱۲۷ می‌باشد. خانوادهٔ روحانی اساس خوشبختی و سعادت ملی و قومی می‌باشد.

مزمور ۱۲۹ : دعای اسرائیل بجهت خلاصی از دست دشمنان می‌باشد که چندین نسل پیاپی قوم را اذیت رسانده‌اند.

مزمور ۱۳۰ : منتظر خداوند می‌باشیم. این مزمور تضرّعی است در طلب رحمت خدا. از مزامیر انابتی بشمار می‌رود (رجوع کنید به مزمور ۳۲).

مزمور ۱۳۱ : مزموری است در خصوص توکل توأم با فروتنی کودکانه بر خداوند. مزمورنگار، جان خود را مثل بچه‌ای که در آغوش مادر است، در خداوند آرام و ساکت می‌سازد.

مزمور ۱۳۲ : تکرار و تأکید بر وعدهٔ لایتغیر خداوند به داود در خصوص پایدار ساختن کرسی او و فرزندانش.

مزامیر ۱۳۳ و ۱۳۴ : مزموری در مورد محبت برادرانه و سکونت دایمی با یکدیگر. و همچنین مزموری در خصوص ناظران شبانگاه خانهٔ خداوند.

مزامیر ۱۳۵ الی ۱۳۹ . مزامیر شکرگزاری

مزمور ۱۳۵ : سرود ستایشی به سبب اعمال عجیب خدا در خلقت و تاریخ. فی‌المثل : لجّه‌ها، رعد و برق‌ها، بادها و آیات و معجزات در مصر و بیابان.

مزمور ۱۳۶ : ظاهراً در تکمیل مزمور ۱۳۵ و دربارهٔ اعمال عجیب و عظیم خدا در خلقت و

اسرائیل می‌باشد که دارای بندگردان بوده و برای تهلیل خوانی تنظیم شده است. عبارت «رحمت او تا ابدالآباد است» در هر بیت گنجانده شده است. از مزامیر شکرگزاری بوده که در ابتدای عید فصح سراییده می‌شد و یکی از سرودهای ویژهٔ هیکل بشمار می‌رفت (اول تواریخ ۱۶ : ۴۱؛ دوم تواریخ ۷:۳ و ۲۰ : ۲۱؛ عزرا ۳ : ۱۱).

مزمور ۱۳۷ : مزمور دوران اسارت می‌باشد. اسیران در زمین بیگانه تشنهٔ سرزمین خود بودند. نابودی آنانی که ایشان را به اسیری برده‌اند، قطعی است. این مزمور در زمرهٔ سرودهای شکرگزاری نمی‌باشد. اما همچون سرود ۱۲۶، پس از بازگشت از اسارت و مراجعت به وطن نوشته شده است، از این رو سرشار از شکرگزاری می‌باشد.

مزمور ۱۳۸ : سرود شکرگزاری بوده که ظاهراً به دلیل برخی دعاهای مستجاب شدهٔ برجسته، سروده شده است.

مزمور ۱۳۹ : حضور مطلق وگستردهٔ خدا و معرفت و دانش نامحدود او. او بر تمام افکار، سخنان و اعمال ما آگاه است و هیچ چیز از او مخفی نمی‌باشد. جملهٔ آخر این مزمور یکی از ضروری‌ترین دعاهای موجود در کتاب‌مقدس می‌باشد.

مزامیر ۱۴۰ الی ۱۴۳ . دعاهایی برای رهایی

مزمور ۱۴۰ : داود دشمنان بسیاری داشت. آنها باعث می‌شدند که داود برای خلاصی از وجود آنها هر چه بیشتر به خدا نزدیک‌تر شود. سرانجام شریران هلاکت است.

مزمور ۱۴۱ : یکی دیگر از دعاهای داود بجهت رستگاری از میل و ارتکاب به گناه می‌باشد.

مزمور ۱۴۲ : از دعاهای دوران جوانی داود می‌باشد که خود را از دست شائول در غاری پنهان کرده بود (اول سموئیل ۲۲ : ۱، ۲۴ : ۳).

مزمور ۱۴۳ : نالهٔ دردناک داود بجهت طلب کمک و هدایت از جانب خدا می‌باشد که احتمالاً مربوط به زمانی است که ابشالوم علیه او شوریده بود (دوم سموئیل ۱۷ و ۱۸).

مزامیر ۱۴۴ و ۱۴۵ . سرودهای پرستشی

مزمور ۱۴۴ : یکی از سرودهای رزمی داود می‌باشد. احتمالاً سپاهیان او، سرودهای بی‌نظیر این مزمور را به هنگام ورود به میدان جنگ بصورت دسته جمعی می‌سراییدند.

مزمور ۱۴۵ : امکان دارد داود سپاهیان خود را واداشته که سرودهایی نظیر این مزمور را پس از اتمام جنگ به شکرانهٔ پیروزی بسرایند.

مزامیر ۱۴۶ الی ۱۵۰ . مزامیر هللویاه

این مزامیر به مزامیر «هللویاه» معروفند، زیرا این کلمه که به معنی «خدا را حمد گویید» می‌باشد، در آغاز و پایان هر یک از این مزامیر دیده می‌شود. این کلمه اغلب در سایر مزامیر نیز بکار رفته است.

وجود برجستهٔ کلمهٔ هللویاه که در کتاب مزامیر به اوج خود می‌رسد، در آخرین کتاب از کتاب‌مقدس نیز به چشم می‌خورد: سرایندگان سرود نجات در آسمان این کلمه را بر زبان می‌آورند (مکاشفه ۱۹ : ۱، ۳، ۴ و ۶).

مزمور ۱۴۶ : خداوند سلطنت می‌کند. تا زنده هستم خداوند را حمد خواهم گفت. مادامی که وجود دارم خدای خود را خواهم سرایید.

مزمور ۱۴۷ : ای تمامی موجودات، خداوند را تسبیح بخوانید. خداوند را با تشکر بسرایید. اسرائیل، خداوند را حمد بگوید. ای صهیون خدای خود را حمد بگو.

مزمور ۱۴۸ : ای همهٔ فرشتگان، خدا را تسبیح بخوانید. ای آفتاب و ماه و همهٔ ستارگان او را تسبیح بخوانید. ای آسمانها فریاد برآورید. هللویاه!

مزمور ۱۴۹ : هللویاه! ای جماعت مقدسان، او را تسبیح بخوانید. بجهت وجد و سرور، او را بسرایید. ای صهیون شادی نما. هللویاه.

مزمور ۱۵۰ : هللویاه! خداوند را با بربط و عود تسبیح بخوانید. هر که روح دارد خداوند را تسبیح بخواند. هللویاه!

کتاب امثال سلیمان

کلمات حکیمانه
عمدتاً از زبان سلیمان
در بیان امور عملی زندگی
با تأکید خاصی بر عدالت و ترس خداوند

دربارهٔ کتاب

این کتاب نیز همچون کتاب مزامیر و تورات پنجگانهٔ موسی، بر حسب عناوین فصول آن به پنج بخش تقسیم می‌گردد: امثال سلیمان (۱ - ۹)؛ امثال سلیمان (۱۰ - ۲۴)؛ امثال سلیمان که مردان حزقیا پادشاه یهودا آنها را نقل نمودند (۲۵ - ۲۹)؛ کلمات آکور (۳۰)؛ کلام لموئیل (۳۱).

بدین ترتیب اکثر امثال به سلیمان نسبت داده شده‌اند. چنین بنظر می‌رسد که بین سلیمان و امثال او همان رابطه‌ای برقرار است که بین داود ومزامیر وجود داشت. هر دوی آنها نویسندگان برجسته‌ای بودند. مزامیر کتاب دعاها و مناجات؛ امثال کتاب اخلاق عملی.

سلیمان

سلیمان در دوران جوانی غیرت زیادی برای معرفت و حکمت داشت (اول پادشاهان ۳:۹-۱۲).
او به اعجوبهٔ ادبی جهان عصر خود مبدل گشت. فضایل عقلانی او در عصر خود عجیب و شگفت‌آور بودند. پادشاهان و سلاطین از اقصا نقاط جهان برای شنیدن حکمت او به دربارش می‌آمدند. او استاد رشته‌های گیاه‌شناسی و جانورشناسی بود. او یک دانشمند، سیاستمدار، فرمانروا، تاجری با اعتبار زیاد، شاعر، سخنران و تحلیل‌گر مسایل اخلاقی بود. (رجوع کنید به اول پادشاهان ۴ الی ۹).

مَثَل

مَثَل عبارت است از یک حکایت مختصر، مفید، حاوی پند و اندرز، و بیان امور مشابه و متضاد زندگی. مثلها کاملاً از یکدیگر مجزا می‌باشند. اصولاً برای جوانان تنظیم گردیده‌اند و در قالب تعلیم و تکرار مضامین به شیوه‌ای که در ذهن بمانند، نوشته شده‌اند.

موضوعات

حکمت. عدالت. ترس خدا. معرفت. پرهیزگاری. عفت. تلاش. خودداری. توکل بر خداوند. عشریه‌ها. خصلت ثروتمندان. حمایت از فقیران. کنترل زبان. مهربانی با دشمنان. انتخاب دوستان. تربیت کودکان. صنعت. صداقت. بطالت. کاهلی. انصاف. مساعدت. خوشی. عقل سلیم.

شیوهٔ نگارش

این کتاب قصد دارد فضایلی را که در سراسر کتاب‌مقدس بر آنها تأکید شده، به خوانندگان خود القاء نماید. در کلّ کتاب‌مقدس به دفعات و به طرق متعدد و شیوه‌های گوناگون، خداوند تعالیم بسیار گسترده‌ای را به انسان داده است تا او بداند که خداوند انتظار دارد او چگونه زندگی کند، و باین ترتیب هیچ عذری برای گناهان خود نداشته باشد. اگر چه تعالیم کتاب امثال سلیمان شامل همان چیزهایی است که حکم صریح خداوند می‌گوید، اما همچون شریعت موسی، با عبارت «خداوند چنین می‌فرماید» نوشته نشده‌اند، بلکه بیشتر از تجربیات زندگی روزمرهٔ بشر در تمام زمینه‌هایی که او با آنها مواجه و درگیر می‌باشد، استفاده شده است. موسی گفته بود، این چیزها احکام خداوند می‌باشند. سلیمان در این کتاب می‌گوید: «چیزهایی را که خداوند امر فرموده است، بصورت نمونه‌ها و تجربیاتی که برای انسانها ملموس‌ترند در آورده شده است، و جوهر حکمت بشری در نگاه داشتن فرامین خداوند می‌باشد».

خدا در شرح دیرینه‌ای که از مکاشفهٔ خود و اراده‌اش به بشر ارائه کرده، ظاهراً همهٔ روش‌های ممکن را اِعمال کرده تا نه فقط بوسیلهٔ احکام و قوانین بلکه با بکارگیری نمونه‌ها و مثال‌ها، بشر را متقاعد و ملزم سازد به اینکه بکارگیری احکام خدا در زندگی ارزشمند می‌باشند.

شهرت سلیمان سبب شده بود که تعالیم و سخنان او تا اقصا نقاط جهان منتشر شوند و بدین ترتیب او به نمونه و الگویی از حکمت مبنی بر اندیشهٔ الهی در سرتاسر جهان مبدل گردید.

کتاب امثال یکی از «بهترین کتب راهنما در کسب سعادت یک جوان» نامیده شده است.

باب ۱. مقصود کتاب امثال

کسب و ارتقاء حکمت، ادب، فهم، عدالت، انصاف، برابری، تدبیر، معرفت، بصیرت، و تمیز (آیات ۲ الی ۷). چه کلمات درخشانی!

نخستین نکته، ترس خدا است (آیهٔ ۷)؛ نکتهٔ بعدی گوش دادن به تعالیم والدین می باشد (آیات ۸ الی ۹). پس از آن به موضوع احتراز از دوستان بد اشاره شده است (آیات ۱۰ الی ۱۹). حکمت، آواز نصایح خود را بلند می‌کند (آیات ۲۰ الی ۲۳).

باب‌های ۲ الی ۶

باب ۲. حکمت، و لزوم تحصیل آن را باید با تمام وجود جستجو کرد. منشأ آن در کلام خدا است (آیهٔ ۶). در ادامه هشدارهایی در اجتناب از زن اجنبی و بیگانه آمده که این هشدارها غالباً در کتاب امثال تکرار شده‌اند.

باب ۳. باب بسیار عالی و زیبایی است. مهربانی، راستی، طول ایام، سلامتی، توکل بر خدا، تکریم

خدا با مایملک خود، سعادت، امنیت، شادمانی و برکت از موضوعات این باب بشمار می‌روند.

باب ۴ . حکمت، مهمترین چیز می‌باشد؛ بنابراین آنرا تحصیل نما. طریق عادلان روشن و روشن‌تر می‌شود، راه شریران، تاریک و تاریکتر می‌گردد.

باب ۵ . شادی و وفاداری در زندگی زناشویی. هشداری در خصوص روابط نامشروع. با وجودی که سلیمان همسران بسیاری داشت، اما در این مورد اقدام به نصیحت می‌کند. چنین بنظر می‌رسد که او تک همسری را بهتر می‌داند.

باب ۶ . حاوی هشدارهایی در مورد: کسب درآمد نامشروع و مشکوک، تنبلی، ریاکاری حیله‌گرانه، غرور و تکبر، دروغگویی، تولید دردسر، بی‌توجهی به والدین، روابط نامشروع.

باب‌های ۷ الی ۱۴

باب ۷ . هشدار در مورد زنا با زنی است که شوهرش به سفر دور رفته است. باب‌های ۵ و ۶ و ۷، دربارهٔ زنان زناکار و اغواکننده می‌باشند. قضاوت سلیمان دربارهٔ زنان بر مبنای نظر شخصی‌اش می‌باشد و یقیناً در آن دوران زنان خوبی نیز وجود داشته‌اند (جامعه ۷ : ۲۸).

باب‌های ۸ و ۹ . حکمت که در قالب یک زن، همگان را به مهمانی نفایس خود فرا می‌خواند؛ با زن بدکاره‌ای که دیگران را به بی‌قیدی دعوت می‌کند و می‌گوید «آبهای دزدیده شده شیرین است» (۹:۱۳ - ۱۸) مقایسه شده است.

باب ۱۰ . مقایسهٔ آشکاری بین احمقان و حکیمان، شریران و عادلان، جاهلان و صاحبان فطانت، فقیران و دولتمندان.

باب ۱۱ . ترازوی با تقلّب نزد خدا مکروه است. زن جمیلهٔ بی‌عقل، حلقهٔ زرین است در بینی گُراز. شخص گشاده دست، کامیاب خواهد شد. کسی که جانها را صید می‌کند حکیم است.

باب ۱۲ . زن صالحه، جلال شوهر خود می‌باشد. لب‌های دروغ نزد خدا مکروه است. برکات گرانبها پاداش کسانی است که تلاش می‌کنند. در طریق عدالت موت نیست.

باب ۱۳ . هر که دهان خود را نگاه دارد، جان خویش را محافظت می‌نماید. امیدی که در آن تعویق باشد، باعث بیماری دل است. راه خیانتکاران، سخت است. با حکیمان معاشرت کن و حکیم خواهی شد.

باب ۱۴ . مرد کج خلق، احمقانه رفتار می‌کند. کسی که دیر غضب باشد، کثیرالفهم است. ترس خداوند چشمهٔ حیات است. دلِ آرام، حیات انسان است. هر که بر فقیر ظلم کند آفرینندهٔ خود را حقیر می‌شمارد.

باب‌های ۱۵ الی ۲۰

باب ۱۵ . جواب نرم، خشم را برمی‌گرداند. زبان ملایم درختِ حیات است. دعای راستان، پسندیدهٔ خدا است. کسی که خوشیِ دل دارد، دارای ضیافت دایمی است. پسر حکیم، پدر را شادمان می‌سازد.

باب ۱۶ . دل انسان در طریقش تفکر می‌کند؛ اما خداوند قدم‌هایش را استوار می‌سازد. تکبّر، پیش‌رو هلاکت است. سفید مویی، تاج جمال است؛ هنگامی که در راه عدالت یافت شود.

باب ۱۷ . هر که فرزند احمق آورَد، برای خویشتن غم پیدا می‌کند. دلِ شادمان، شفای نیکو می‌بخشد. مرد احمق چون خاموش باشد، او را حکیم پندارند.

باب ۱۸ . دهان احمق، هلاکت وی است. موت و حیات در قدرت زبان است. تواضع مقدمهٔ عزّت است. هر که زوجه‌ای یابد، چیز نیکو یافته است.

باب ۱۹ . زوجهٔ عاقله، از جانب خدا است. هر که بر فقیر ترحم نماید، به خداوند قرض می‌دهد و احسان او را به او رد خواهد نمود. فکرهای بسیار در دل انسان است؛ اما آنچه ثابت مانَد، مشورت خداوند است.

باب ۲۰ . شراب، استهزاء می‌کند. از نزاع دور شدن برای انسان عزّت است اما هر مرد احمق مجادله می‌کند. لب‌های معرفت، جواهر گرانبها است. سنگ‌های مختلف و ترازوی با تقلّب، نزد خدا مکروه است.

باب‌های ۲۱ الی ۲۵

باب ۲۱ . در زاویهٔ پشت بام ساکن شدن بهتر است، از ساکن بودن با زن ستیزه‌گر در خانهٔ مشترک. هر که گوش خود را از فریاد فقیر می‌بندد، او نیز فریاد خواهد کرد و مستجاب نخواهد شد. هر که دهان و زبان خویش را نگاه می‌دارد، جان خود را از تنگی‌ها محافظت می‌نماید. اسب برای روز جنگ مهیا است؛ اما نصرت از جانب خداوند است.

باب ۲۲ . نیک نامی از کثرت دولتمندی افضل است. طفل را در راهی که باید برود تربیت نما و چون پیر هم شود از آن انحراف نخواهد ورزید. شخصی که نظر او باز باشد مبارک خواهد بود. آیا مردی را که در شغل خویش ماهر باشد می‌بینی؟ او در حضور پادشاهان خواهد ایستاد.

باب ۲۳ . برای دولتمند شدن، خود را زحمت مرسان. پدر و مادر خود را گوش فراگیر؛ کاری کن که والدینت در پیری از تو شادمان باشند. وای از آنِ کیست؟ آنانی را که دایماً شراب می‌نوشند. در آخر، مثل مار خواهد گزید و مانند افعی نیش خواهد زد.

باب ۲۴ . از کثرتِ مشورت دهندگان، نصرت است. از مزرعهٔ مرد کاهل گذشتم؛ خس تمامیِ روی آن را می‌پوشانید. ملاحظه کردم و ادب آموختم؛ اندکی خفت و اندکی خواب و اندکی بر هم نهادن دستها بجهت خواب؛ پس فقر و نیازمندیِ بر تو خواهد آمد.

باب ۲۵ . سخنی که در محلش گفته شود، مثل سیب‌های طلا در ظرف نقره‌ای است. اگر دشمنِ تو گرسنه باشد او را نان بخوران و اگر تشنه باشد او را آب بنوشان و خداوند ترا پاداش خواهد داد.

بر اساس آنچه در اینجا ذکر شده است، این بخش از امثال سلیمان (باب‌های ۲۵ الی ۲۹) توسط مردان حزقیا بازنویسی شده است (۲۵: ۱). حزقیا ۲۰۰ سال پس از سلیمان می‌زیسته است. احتمالاً نسخه‌های دست نویس سلیمان پوسیده و غیر قابل استفاده بوده‌اند. از جمله موارد مهمی که در زمان نهضت اصلاحات حزقیا وجود داشت؛ احیای اشتیاق به کلام خدا بود (دوم پادشاهان ۱۸).

باب‌های ۲۶ الی ۳۱

باب ۲۶ . آیا شخصی را می‌بینی که در نظر خود حکیم است؟ امید داشتن بر احمق، از امید بر او بیشتر است. زبان دروغگو از مجروح شدگان خود نفرت دارد.

باب ۲۷ . دربارهٔ فردا فخر منما، زیرا نمی‌دانی که روز چه خواهد زایید. اکثر امثال مذکور در این باب دربارهٔ شخص احمق می‌باشد.

باب‌های ۲۸ و ۲۹ . آنکه چشمان خود را از فقرا بپوشاند، لعنت بسیار خواهد یافت. احمق تمامیِ خشم خود را ظاهر می‌سازد، اما مرد حکیم به تأخیر آن را فرو می‌نشاند. بخش عمدهٔ این باب‌ها از شخص احمق سخن می‌گوید. سلیمان با احمقان سازگاری نداشت؛ او غالباً با احمق موافق حماقتش رفتار می‌نمود.

باب ۳۰ . از هویت «آکور بن یاقه» اطلاع دقیقی در دست نیست. احتمالاً او یکی از دوستان سلیمان بود. سلیمان امثال او را آنچنان خوب و ارزشمند یافت که تصمیم گرفت آنها را در کتاب خود درج نماید.

باب ۳۱ . عبارت است از نصایح مادر یک پادشاه به او. عقیده بر این است که احتمالاً لموئیل یکی از القاب سلیمان بوده است. در این صورت مضمون شعرگونهٔ این باب زیبا را بتشبع (مادر سلیمان) به او تعلیم داده است.

عدهٔ معدودی از مادران، موفق به تربیت فرزندان کاملی شده‌اند. تقریباً در هیچ دورهٔ تاریخی، شخصیتی به درخشانی سلیمانِ جوان دیده نشده است. با این وجود، بخلاف آنچه در مثل خود (۶:۲۲) می‌گوید، او در ایام پیری از چنین درخششی منحرف شد. باب ۳۱، بیش از آنکه در وصف پادشاهان باشد، از مادران سخن می‌راند.

کتاب جامعه

پوچی و بطالت زندگی بشری
صرف نظر از امید قطعی حیات پس از مرگ
بر اساس نمونه‌های تجربی سلیمان

سلیمان، نگارندهٔ این کتاب است. او بخاطر حکمت، ثروت و فضایل ادیبانه‌اش شهرت بسیار داشت و نامدارترین و مقتدرترین پادشاه جهان در عصر خود بود (رجوع کنید به اول پادشاهان ۴ و ۹).

باطل اباطیل: همه چیز باطل است

موضوع اصلی کتاب، دربرگیرندهٔ همین مسئله است. این کتاب قصد دارد تا پاسخی فلسفی به چگونگی زندگی بهتر در دنیایی که همه چیز آن باطل است، ارائه دهد. کتاب، شامل نکات بسیاری از حکمت متعالی و برتر می‌باشد. با اینحال روند کلی کتاب، از افسردگی زایدالوصفی برخوردار است؛ بسیار متفاوت با کتاب مزامیر.

داود، پدر سلیمان در تلاش مستمر و شدید خود در استقرار حکومت اسرائیل، همواره آواز خود را بلند می‌کرد، وجد می‌نمود، بجهت شادی فریاد برمی‌آورد، سرود می‌خواند و خدا را حمد می‌کرد. سلیمان که در آرامش و امنیت، ثروت، احترام، شکوه، اقتدار و زندگی در تجملات افسانه‌ای بر تخت پدر خود داود، بنیانگذار آن نشست، تنها کسی در سراسر جهان بود که دیگران او را خوشبخت می‌نامیدند. با این وجود، شعار همیشگی او این بود که همه چیز پوچ و باطل است. وکتاب جامعه که حاصل سالهای پیری سلیمان بشمار می‌رود، ما را با این برداشت آشکار مواجه می‌سازد که سلیمان فرد خوشحالی نبود. در این کتاب واژهٔ «بطالت» ۳۷ بار یافت می‌شود.

ابدیّت

واژهٔ «ابدیت» (۳: ۱۱) احتمالاً به موضوع کلیدی کتاب اشاره دارد؛ ابدیّت در دلهای مردمان. بشر در عمق طبیعت درونی‌اش مشتاق و آرزومند امور ابدی است. خداوند از ابدیت چیز زیادی را آشکار نکرده بود.

در بخش‌های گوناگونی از عهد عتیق اشارات کوتاه و مختصری در مورد زندگی پس از مرگ دیده می‌شود و چنین بنظر می‌رسد که سلیمان نیز در این باره اعتقادات مبهم و نامعلومی داشته است. اما ظهور عیسی مسیح بود که حیات و بی‌فسادی را روشن گردانید (دوم تیموتاؤس ۱: ۱۰). عیسی مسیح با برهان قیام خود از مردگان، جهانیان را از زندگی پس از مرگ مطمئن ساخت. و سلیمان که ۱۰۰۰ سال پیش از عیسی مسیح می‌زیست، احتمالاً نمی‌توانست آن اطمینان پس از مرگی را که عیسی به

جهان ارزانی داشته، احساس کند.

اما سلیمان سعادت را در پرداختن به زندگی بشری می‌دید و این صرفاً یک هوس نبود، بلکه او قادر بود به هر آنچه دلش می‌خواست، دست پیدا کند. او ظاهراً هدف اصلی خود را در این زندگی بر این نهاده بود که چگونه می‌تواند از اعمال خود مسرور باشد. و این کتاب بعنوان تجربهٔ نهایی سلیمان در برگیرندهٔ این پیام کلی می‌باشد که همه چیز بطالت و مشقت است.

چنین کتابی چگونه می‌تواند کلام خدا باشد؟

پس چطور خدا اجازه داده که چنین عقیده‌ای در کلامش ثبت گردد؟ چنان نیست که تمام عقاید سلیمان بر اساس اندیشهٔ الهی استوار باشند (رجوع کنید به اول پادشاهان ۱۱). اما پیغام کلی کتاب از جانب خدا است. خداوند به سلیمان حکمت و فرصت بی‌نظیری عطا کرد تا تمام راههای زندگی زمینی را ملاحظه و جستجو کند. و پس از تفحص و تجربهٔ فراوان، سرانجام سلیمان کاملاً دریافت که بشر در زندگی خود از خوشبختی ناچیزی برخوردار است، لذا نهایتاً او در خود به اشتیاق زایدالوصفی نسبت به زندگی ابدی دست یافت. بدین ترتیب، کتاب جامعه به لحاظی عبارت است از تشنگی و فریاد بشریت برای یافتن یک نجات دهنده.

با ظهور عیسی مسیح این آرزوی بشر صورت تحقق به خود پذیرفت. بطالت زندگی رخت بر بست. بطالت دیری نپایید و در عوض، خوشی و سلامتی و شادمانی پدیدار گردید. عیسی هرگز کلمهٔ «بطالت» را بکار نبرد و بجای آن از خوشی خود حتی در سایهٔ صلیب نیز بسیار سخن گفت. خوشی یکی از کلمات کلیدی عهد جدید می‌باشد. بشر در عیسی مسیح به آرزوی دیرینهٔ خود مبنی بر حیات، پُری، برکت، خوشی و زندگی عالی دست یافت.

باب‌های ۱ و ۲ و ۳ و ۴. همه چیز بطالت است

در دنیایی که همه چیز درگذر است و خوشی و سعادت دوامی ندارد، سلیمان بر آن شد تا برای این سؤال پاسخی بیابد که: در چنین دنیایی چگونه باید زندگی کرد؟ دنیایی سراسر یکنواخت. احساس بطالت، خلاء و بی‌نصیبی، در تمام کارهایی که سلیمان کرده بود دیده شد. حتی حکمت که سلیمان آن را مجدّانه جستجو کرده بود و آن را بسیار ارج می‌نهاد، ناامید کننده و حزن آور بود. اعمال و لذات طبیعی بشر در نظر او در پی باد زحمت کشیدن بودند. و علاوه بر این شرارت و ستم کشی‌های گستردهٔ بشر، اوضاع را وخیم‌تر می‌کرد.

باب‌های ۵ الی ۱۰. امثال متفرقه

بیان مصیبت و اضمحلال از دیدگاههای مختلف در این بخش، با موضوع اصلی کتاب در ارتباط می‌باشد. سبک ادبی مورد علاقهٔ سلیمان، استفاده از مثل بود. در آیات ۷: ۲۷ و ۲۸ اشاره‌ای ضمنی به حرمسرای سلیمان شده است. او صاحب یکهزار زن بود (اول پادشاهان ۱۱: ۱ - ۱۱). از متن ۷:۲۶-۲۸ می‌توان حدس زد که او بخاطر داشتن همسران بی‌ایمان در قصر خود با مشکلاتی مواجه بوده است.

باب‌های ۱۱ و ۱۲. پاسخ سلیمان

در جواب به این سؤال که انسان در دنیایی که همه چیز آن بطالت است، باید چه کند؛ پاسخ و راه حل ارائه شده توسط سلیمان در کتاب، در بخش پایانی آن آمده که: بخور، بیاشام، شادی نما، نیکویی بکن، با همسر خود شاد زندگی کن و مهمتر از همه «از خدا بترس» و برای روز محاکمه و داوری نهایی خدا آماده باش. او با وجود تمام شکایاتی که از چگونگی خلقت داشت، نسبت به وجود و عدالت خدا هیچ شکی بخود راه نمی‌داد. در این کتاب حداقل ۴۰ بار ذکر نام خدا آمده است.

کتاب غزل غزلهای سلیمان

در تجلیل از عشق و محبت زناشویی

این کتاب سروده‌ای عاشقانه در فصل بهار به هنگام شکوفه کردن درختان است که با استعارات فراوان و تشبیهات شعری در مشرق زمین توأم بوده و بیانگر علاقهٔ سلیمان به طبیعت، باغات، چمن‌زارها، تاکستان‌ها، مرغزارها و گله‌ها می‌باشد (اول پادشاهان ۴ : ۳۳).
این سرود، غزل غزلها نامیده شده که احتمالاً حاکی از آن است که سلیمان به این سرود، بیش از سروده‌های دیگرش که بالغ بر ۱۰۰۵ عدد می‌باشند توجه داشته و آن را بعنوان عالی‌ترین سرود خود، برگزیده است (اول پادشاهان ۴ : ۳۲). عقیده بر این است که این سرود برای جشن عروسی محبوب‌ترین همسرش نوشته شده است.

این کتاب در مقام یک شعر

این کتاب، مورد توجه علمای متخصص در ادبیات شعر عبری قرار گرفته و بعنوان تصنیفی ممتاز معرفی شده است. اما تغییرات ناگهانی گویندگان، جابجایی صحنه‌ها، بدون ارائه توضیحی در مورد تغییر محل و شخصیت‌های آن، درک این اثر را دشوار می‌سازد. در زبان عبری، تغییرات گویندگان از جنسیّت آنها آشکار است. در بعضی از کتاب‌مقدس‌ها نیز این تغییرات، با فاصله گذاری تعیین می‌گردند.

گویندگان

آشکارا معلوم است که گویندگان عبارتند از: یک عروس به نام شولمیت (۶ : ۱۳)، پادشاه و گروهی از زنان دربار که دختران اورشلیم نامیده شده‌اند. در این زمان، حرمسرای سلیمان کوچک بود و تنها دارای ۶۰ زن و ۸۰ متعه (صیغه) بود و دوشیزگان بی‌شمار که در انتظار دعوت پادشاه قرار داشتند (۶ : ۸). بعدها این عده به ۷۰۰ زن و ۳۰۰ متعه (صیغه) تغییر یافت (اول پادشاهان ۱۱ : ۳).

عروس

عقیدهٔ عمومی و احتمالاً بهترین نظر، آن است که شولمیت همان ابیشک شونمیه، زیباترین دختر در تمامی حدود اسرائیل بود که در آخرین روزهای عمر داود از او پرستاری کرد (اول پادشاهان ۱:۱-۴) وکسی که بدون شک، همسر سلیمان شد؛ چراکه ازدواج او با شخص دیگری، کرسی سلیمان را در معرض خطر قرار می‌داد (اول پادشاهان ۲ : ۱۷ و ۲۲).

تفاسیر این کتاب

این کتاب در ظاهر، شعری در مدح شادی‌های زندگی زناشویی است. ماهیت آن در اظهارات محبت آمیز و صمیمانه‌ای که ناشی از عشق زندگی زناشویی است، نهفته شده است. اگر عشق حاکم بر زندگی زناشویی، به این شیوایی نیز توصیف نمی‌شد، با اینحال این مسئله در کلام خدا همچنان از ارزش خاصی برخوردار می‌بود؛ چرا که ازدواج از جانب خداوند مقرر شده است (پیدایش ۲ : ۲۴). در عین حال شادی، و سعادت بشر تا حد زیادی نیز مرهون آگاهی باطنی نسبت به روابط زناشویی و برخورد صحیح متقابل می‌باشد.

با وجود این، یهودیان و مسیحیان معانی عمیقی را در این شعر یافته‌اند. یهودیان آن را بعنوان کلامی روحانی در جشن عید فصح که یادآور خروج قوم از مصر بود می‌خواندند؛ جایی که خدا قوم اسرائیل را بعنوان عروس خود به نکاح درآورد. عشق او به اسرائیل در این کتاب به «عشق خالص یک پادشاه مقتدر و یک کنیز حقیر» تشبیه شده است. در عهد عتیق اسرائیل، همسر خدا نامیده شده است (ارمیاء ۳ : ۱، حزقیال ۱۶ و ۲۳).

بطور کلی در نظر مسیحیان، این کتاب سرود نکاح مسیح و کلیسایش می‌باشد؛ چرا که در عهد جدید، کلیسا عروس مسیح نامیده شده است (متی ۹ : ۱۵، ۲۵ : ۱، یوحنا ۳ : ۲۹، دوم قرنتیان ۱۱ : ۲، افسسیان ۵ : ۲۳، مکاشفه ۱۹ : ۷، ۲۱ : ۲، ۲۲ : ۱۷) و ازدواج بشری نوعی شباهت و چشیدن مزهٔ رابطهٔ مسیح و کلیسایش در حین ربوده شدن می‌باشد.

چگونه ممکن است مردی با دارا بودن ۱۰۰۰ زن بتواند هر یک از آنها را عاشقانه دوست داشته باشد و همین کس بعنوان نمونهٔ محبت مسیح به کلیسا معرفی گردد؟ تعدادی از مقدسین عهد عتیق، صاحب چندین زن بودند. گرچه شریعت خدا از همان ابتدا با این امر مخالف بوده است و عیسی مسیح نیز صریحاً بر این موضوع تأکید داشت، اما ظاهراً خداوند در دوران عهد عتیق خود را با چارچوب رسوم متداول آن زمان تطبیق داده است. پادشاهان عموماً صاحب همسران متعددی بودند. این امر یکی از ویژگی‌های خانواده‌های سلطنتی بشمار می‌رفت و چنین بنظر می‌رسد که دلبستگی سلیمان به این دختر دوست داشتنی نیز خالص و به دور از خطا بوده است. لازم به یادآوری است که او در خاندانی پادشاه بود که مسیح موعود می‌باید از آن به ظهور می‌رسید. و چنین نیست که ازدواج نامناسب سلیمان نمایانگر ازدواج ابدی مسیح با عروسش باشد. در نظر ما شادی‌های این سرود در هللویاهای جشن نکاح بره به اوج خود خواهند رسید (مکاشفه ۱۹ : ۶ - ۹).

موضوعات بابهای این کتاب

ضمن بررسی مفاهیم این کتاب، سعی شده تا هویت سخنگویان این متن مشخص گردند، که تشخیص این امر در بعضی موارد به سهولت انجام نمی‌گیرد.

باب ۱ . محبت عروس نسبت به پادشاه. این باب بیشتر سخنان عاشقانهٔ او را در بر دارد، و

پاسخ‌های پادشاه و گروه سرایندگان، کوتاه و مختصر می‌باشند.

باب ۲. اشتیاق عروس به محبت پادشاه. عروس در بیشتر سخنانش با خود حرف می‌زند و از هم آغوشی پادشاه سخن می‌گوید.

باب ۳: ۱ - ۵. رؤیای عروس از نیافتن محبوب خود و شادی او در یافتن مجددش.

باب ۳: ۶ - ۱۱. گروه سرایندگان و وابستگان عروس. خوش آمد و ثناگویی‌های زنان دربار از ورود تخت عروسی به باغ قصر.

باب ۴. پادشاه، عروس خود را می‌ستاید. عروس پاسخ می‌دهد و پادشاه را به باغ لذتهای زناشویی خویش دعوت می‌کند.

باب ۵. رؤیای دیگری از نیافتن محبوب خود، شرح درآمدن به یکدیگر و رغبت او به محبوبش.

باب ۶. شولمیت از جانب پادشاه و دیگر همسران او در میان ۱۴۰ زن زیباروی قصر بعنوان دوست داشتنی ترین کس شناخته شد.

باب ۷. آنها در قالب استعارات و تشبیهات سرودهای بهاری، از علایق و تماس‌های زناشویی خود با یکدیگر سخن می‌گویند.

باب ۸. محبت خاموش نشدنی آنها و پیوند پایدارشان. بخش‌هایی از سخنان این باب به عروس و دیگر قسمت‌ها به گروه سرایندگان تعلق دارند.

انبیاء

کتب تاریخی عهد عتیق، شامل پیدایش تا استر، شرح ظهور و سقوط قوم یهود است. کتب اشعار، از ایوب تا غزل غزلهای سلیمان، تقریباً به عصر طلایی قوم یهود تعلق دارند.

کتب انبیاء از اشعیا تا ملاکی، به دوران سقوط قوم یهود تعلق دارند.

کتب انبیاء شامل ۱۷ کتاب می‌باشند که توسط ۱۶ نبی نوشته شده‌اند؛ چرا که ارمیا، نگارندهٔ دو کتاب از این مجموعه می‌باشد؛ کتابی که بنام خود اوست و کتاب مراثی ارمیاء.

دربارهٔ این کتب، معمولاً از «انبیای بزرگ» و «انبیای کوچک» یاد می‌کنند که به شرح ذیل می‌باشند:

انبیای بزرگ: اشعیا، ارمیاء، حزقیال، دانیال.

انبیای کوچک: هوشع، یوئیل، عاموس، عوبدیا، یونس، میکاه، ناحوم، حبقوق، صفنیا، حجّی، زکریا، ملاکی.

تقسیم بندی موجود بر اساس حجم این کتابها می‌باشد. هر یک از سه کتاب اشعیاء، ارمیاء یا حزقیال، به تنهایی از مجموع کل ۱۲ کتاب انبیای کوچک حجیم‌تر می‌باشند. دانیال تقریباً با مجموع بزرگترین کتب انبیای کوچک یعنی هوشع و زکریا برابری می‌کند.

بهتر است هر خوانندهٔ کتاب‌مقدس اسامی این انبیاء را حفظ نماید تا به سهولت بتواند به هر یک از آنها رجوع کند.

تقسیم بندی از نظر زمان: ۱۳ نفر از این انبیاء به دوران انحطاط قوم یهود؛ و ۳ نفر دیگر به زمان تجدید حیات آن تعلق دارند.

سقوط قوم در طی دو مرحله صورت گرفت:

حکومت شمالی در سالهای ۷۳۴ - ۷۲۱ قبل از میلاد سقوط کرد. انبیای پیش از این دوره و در طی آن عبارت بودند از: یوئیل، یونس، عاموس، هوشع، اشعیا، میکاه.

حکومت جنوبی در سالهای ۶۰۶ - ۵۸۶ سقوط کرد. در این دوره انبیایی چون: ارمیا، حزقیال، دانیال، عوبدیا، ناحوم، حبقوق و صفنیا برای قوم نبوت کردند.

تجدید حیات قوم در سالهای ۵۳۶ - ۴۴۴ واقع شد. انبیای این دوره عبارت بودند از: حجّی، زکریا، ملاکی.

تقسیم بندی براساس نبوت، عمدتاً به شرح ذیل می‌باشد:

خطاب به اسرائیل: عاموس، هوشع.

خطاب به نینوا: یونس، ناحوم.

خطاب به بابل: دانیال.

خطاب به اسیران بابل: حزقیال.

خطاب به ادوم: عوبدیا.

خطاب به یهودا: یوئیل، اشعیا، میکاه، ارمیا، حبقوق، صفنیا، حجّی، زکریا، ملاکی.

رویداد تاریخی

آنچه موجب آغاز کار انبیاء شد، ارتداد ده سبط اسرائیل بود که در خاتمهٔ سلطنت سلیمان به وقوع پیوست (رجوع کنید در ذیل اول پادشاهان ۱۲). حکومت شمالی در جهت حفظ استقلال دو حکومت منقسم شده و در یک اقدام سیاسی، پرستش گوساله را که مذهب مصر باستان بود، بعنوان مذهب ملی خود اختیار کرد. چندی نگذشت که پرستش بعل را که در حکومت جنوبی نیز رواج داشت به آن افزود. در این شرایط بحرانی و زمانی که نام خدا از توجه و خاطر مردم محو می‌شد و نقشهٔ خدا برای نجات نهایی جهان در شرف نابودی قرار داشت، هنگام ظهور انبیاء فرا رسید.

انبیاء و کاهنان

کاهنان، معلمان مذهبی و رسمی منصوب شده در قوم بودند. این امر در طبقهٔ آنها موروثی بود ولی غالباً از شریرترین افراد قوم بودند. آنها معلمان مذهبی بودند و بعوض اینکه در برابر گناهان قوم فریاد برآورند، خود نیز همراه با آنان در این گناهان شریک می‌شدند، و بدین ترتیب به رهبران بی‌عدالتی و گناه مبدل گشتند. اما نبوت موروثی نبود. هر یک از انبیا مستقیماً از جانب خدا دعوت شده بودند. آنها از حرفه‌های مختلفی به نبوت دعوت می‌شدند. ارمیا و حزقیال کاهن بودند و احتمالاً زکریا نیز چنین بود. اشعیا، دانیال و صفنیا اصل و نصب درباری داشتند. عاموس چوپان بود. از حرفهٔ سایرین اطلاعی در دست نیست.

مأموریت و پیغام انبیاء

۱. سعی در نجات قوم از بت پرستی و شرارتش.
۲. چنانچه در این کار موفق نمی‌شدند، به قوم هشدار می‌دادند که هلاک خواهند شد.
۳. اما همه هلاک نخواهند شد؛ بلکه گروهی نجات خواهند یافت.
۴. از میان این گروه وفادار، کسی ظهور خواهد کرد که قوم را بسوی خداوند باز خواهد گردانید.
۵. آن کس مرد بزرگی خواهد بود که روزی در خاندان داود ظهور خواهد کرد. انبیاء او را «شاخه» نام نهادند. یکبار درخت خاندان داود که مقتدرترین خاندان در جهان بود، در دوران انبیاء بریده شد؛ حکومتی که رو به انقراض بود باید بازگشت می‌کرد. از ریشهٔ این خاندان شاخه‌ای بیرون می‌آید که شاه شاهان می‌باشد.

کل دورهٔ انبیاء

این دوران تخمیناً حدود ۴۰۰ سال را شامل می‌شود (۸۰۰ - ۴۰۰ قبل از میلاد). سقوط و نابودی

اورشلیم، هستهٔ مرکزی وقایع این دوران می‌باشد که در اواسط این مقطع تاریخی اتفاق افتاد. در اثر این رویداد، هفت تن از انبیاء از نظر تاریخی یا عملی به طریقی با یکدیگر در ارتباط بودند، این هفت تن عبارتند از: ارمیاء، حزقیال، دانیال، عوبدیا، ناحوم، حبقوق و صفنیا. سقوط اورشلیم عمده‌ترین زمان فعالیت نبوتی بود که سعی می‌کرد از آن جلوگیری کند و یا آن را توجیه نماید. گرچه خود خداوند اورشلیم را به هلاکت و نابودی سپرد، اما با زبان بشری و انجام تمام اقدامات ممکن سعی نمود تا بلکه آن را از این وضع خلاصی دهد. چنین بنظر می‌رسد که خدا ترجیح می‌داد که آیینی الهی هر چند آلوده شده به شرارت و فساد در جهان باقی بماند، تا اینکه این آیین بکلی از میان برود. در هر حال خدا، انبیای برجسته‌ای را متناوباً مأمور کرد تا از این طریق تلاشی در نجات اورشلیم صورت گیرد.

پس از تلاش نافرجام برای نجات شهر نامقدس اورشلیم، انبیا به تفسیر و تعبیر سقوط اورشلیم پرداختند و به مردم اطمینان دادند که شکست قوم به معنی عقیم ماندن نقشهٔ الهی نبود بلکه پس از پایان عقوبت، قوم تجدید حیات خواهد یافت و آیندهٔ پر جلالی در انتظار آن خواهد بود.

پیام اجتماعی انبیاء

کتابهایی که اخیراً در بارهٔ انبیای کتاب مقدس منتشر شده، اکثراً به پیامهای اجتماعی آنان، از قبیل هشدار علیه فساد و بی‌عدالتیهای حکومت اسرائیل و نیز فساد اخلاقی آن قوم، تأکید می‌ورزند. اما نکتهٔ مهمی که بیش از هر چیز انبیا را می‌آزرد، «بت پرستی» قوم اسرائیل بود. جای تعجب است که نویسندگان جدید به چنین نکتهٔ مهمی اشاره نمی‌کنند.

پیشگویی در پیام انبیا

محققین جدید کتاب مقدس سعی بر این دارند تا جنبهٔ پیش گویی کتاب مقدس را تحلیل دهند. اما واقعیت این است که پیشگویی در کتاب مقدس وجود دارد. در کلّ کتاب مقدس پیامی که بارها و بارها به چشم می‌خورد این است که یهوه، خدای قوم یهود، سرانجام خدای تمام اقوام و ملل خواهد شد. نویسندگان عهد عتیق در دوران‌های متوالی بتدریج از کلّیات بسوی جزئیات حرکت کرده به بیان چگونگی بوقوع پیوستن نبوتها درآینده پرداخته‌اند. و در مورد انبیاء گرچه آنها احتمالاً خودشان عمق اهمیت بعضی از کلام خود را درک نکرده‌اند و همچنین بعضی از پیش گویی‌هایشان با توجه به وقایع تاریخی عصر آنها مبهم و نامعلوم بوده، با اینحال تمام شرح مسیح و استقرار مسیحیت در سراسر کرهٔ خاکی با ذکر جزئیات آن با بیانی که نمی‌توان آن را به هیچ چیز دیگری در تاریخ مربوط دانست، در نوشته‌های آنان پیشاپیش به تصویر کشیده شده است.

پیغام هر یک از انبیاء بطور مختصر

یوئیل. رؤیایی در مورد عصر انجیل، داوری امّت‌ها.
یونس. علاقهٔ خدای اسرائیل به دشمنان اسرائیل.
عاموس. خاندان داود بر جهان حکمرانی خواهند کرد.
هوشع. ایامی خواهد رسید که یهوه خدای تمامی امّت‌ها خواهد بود.
اشعیا. خدا دارای بقیهٔ وفاداری است که آیندهٔ درخشانی برای آن در نظر دارد.
میکاه. آمدن پادشاه بیت لحم، و حکومت جهانی او.
ناحوم. داوری تهدید آمیز خطاب به نینوا.
صفنیا. ظهور مکاشفهٔ نوینی با نام جدید.
ارمیاء. گناه اورشلیم، هلاکت و آیندهٔ درخشان آن.
حزقیال. سقوط اورشلیم، تجدید حیات و جلال آن.
عوبدیا. ادوم بکلی نابود خواهد شد.
دانیال. چهار حکومت، و ملکوت ابدی خداوند.
حبقوق. پیروزی نهایی قوم یهوه.
حجّی. هیکل ثانویه و ظهور هیکل عظیم‌تر.
زکریا. پادشاه آینده، خاندان و ملکوت او.
ملاکی. خاتمهٔ پیغام‌های قومی که در انتظار مسیح موعود است.

ترتیب و تاریخ تقریبی انبیاء

حکومت اسرائیل در سال ۹۳۳ قبل از میلاد منقسم شد.

اسرائیل	یهودا	انبیاء
یربعام ۹۳۳ - ۹۱۱	رحبعام ۹۳۳ - ۹۱۶	
ناداب ۹۱۱ - ۹۱۰	ابیا ۹۱۵ - ۹۱۳	
بعشا ۹۱۰ - ۸۸۷	آسا ۹۱۲ - ۸۷۲	
ظهور امپراطوری آشور در حدود سال ۹۰۰ قبل از میلاد		
ایله ۸۸۷ - ۸۸۶		
زمری ۸۸۶		
عمری ۸۸۶ - ۸۷۵		
اخآب ۸۷۵ - ۸۵۴	یهوشافاط ۸۷۴ - ۸۵۰	ایلیا ۸۷۵ - ۸۵۰
اخزیا ۸۵۵ - ۸۵۴	یهورام ۸۵۰ - ۸۴۳	الیشع ۸۵۰ - ۸۰۰
یورام ۸۵۴ - ۸۴۳	اخزیا ۸۴۳	
ییهو ۸۴۳ - ۸۱۶	عتلیا ۸۴۳ - ۸۳۷	
خداوند به «منقطع ساختن» اسرائیل شروع نمود (دوم پادشاهان ۱۰:۳۲)		
یهوآحاز ۸۲۰ - ۸۰۴	یوآش ۸۴۳ - ۸۰۳	یوئیل؟ ۸۴۰ - ۸۳۰
یوآش ۸۰۶ - ۷۹۰	امصیا ۸۰۳ - ۷۷۵	
یربعام دوم ۷۹۰ - ۷۴۹	عُزیا ۷۸۷ - ۷۳۵	یونس ۷۹۰ - ۷۷۰
زکریا ۷۴۸	یوتام ۷۴۹ - ۷۳۴	عاموس ۷۸۰ - ۷۴۰
شالوم ۷۴۸		هوشع ۷۶۰ - ۷۲۰
مَنَحیم ۷۴۸ - ۷۳۸		اشعیا ۷۴۵ - ۶۹۵
فَقَحیا ۷۳۸ - ۷۳۶		
فَقَح ۷۴۸ - ۷۳۰	آحاز ۷۴۱ - ۷۲۶	میکاه ۷۴۰ - ۷۰۰
اسارت اسرائیل شمالی (۷۳۴ قبل از میلاد)		
هوشع ۷۳۰ - ۷۲۱	حزقیا ۷۲۶ - ۶۹۷	
انقراض حکومت شمالی (۷۲۱ قبل از میلاد)		
	مَنَسی ۶۹۷ - ۶۴۲	
	آمون ۶۴۱ - ۶۴۰	
	یوشیا ۶۳۹ - ۶۰۸	صفنیا ۶۳۹ - ۶۰۸
-	یهوآحاز ۶۰۸	ناحوم ۶۳۰ - ۶۱۰
	یهویاکیم ۶۰۸ - ۵۹۷	ارمیا ۶۲۶ - ۵۸۶

سقوط حکومت آشور به سال ۶۰۷ ق. م. (ظهور بابل)		
	یهویاکین ۵۹۷	حبقوق ۶۰۶ - ۵۸۶
	صدقیا ۵۹۷ - ۵۸۶	عوبدیا ۵۸۶
شکست و سوزاندن اورشلیم (۶۰۶ - ۵۸۶)		
اســـــارت (۶۰۶ - ۵۳۶)		
		دانیال ۶۰۶ - ۵۳۴
		حزقیال ۵۹۲ - ۵۷۰
سقوط بابل، ۵۳۶ ق. م. (ظهور فارس)		
بازگشت ازاسارت (۵۳۶ ق. م.)		
	هوشع ۵۳۶ - ۵۱۶	حجی ۵۲۰ - ۵۱۶
	زروبابل ۵۳۶ - ۵۱۶	
بازسازی هیکل (۵۲۰ - ۵۱۶)		
	عزرا ۴۵۷ - ۴۳۰	
	نحمیا ۴۴۴ - ۴۳۲	ملاکی ۴۵۰ - ۴۰۰

اشعیا

نبی مسیحایی

اشعیا از این جهت به نبی مسیحایی معروف شده که سراسر مُلهِم از اندیشه‌ای است مبنی بر اینکه قوم او، قوم برگزیده‌ای در جهان می‌باشد که خداوند روزی از آن بشارت عجیب و عظیمی را به ظهور خواهد رساند که برای جمیع قومها خواهد بود. او دایماً ملهم از رویاهایی بود که چگونگی تحقق کار عجیب و عظیم خداوند را مکشوف می‌ساخت.

عهد جدید اظهار می‌دارد که اشعیا «جلال او (مسیح) را دید و دربارهٔ او تکلم کرد.» (یوحنا ۱۲:۴۱).

شخصیت اشعیاء

او به هنگام نابودی حکومت شمالی (اسرائیل) بدست آشوریان، از جمله انبیای حکومت جنوبی (یهودا) بود.

اشعیا در دوران سلطنت عزیا، یوتام، آحاز و حزقیا زندگی می‌کرد. دعوت او به رسالت و نبوت همزمان با مرگ عزیا بود، ولی بعضی از رؤیاهای او احتمالاً قدیمی‌تر بوده‌اند (رجوع کنید به ۶ : ۱). بر اساس احادیث و روایات یهودی او توسط مَنَسی پادشاه به قتل رسید. زمان خدمت مؤثر او را می‌توان در حدود سالهای ۷۴۵ الی ۶۹۵ قبل از میلاد تخمین زد.

براساس روایتی از علمای یهود، آموص (نه عاموس نبی) پدر اشعیا، برادر امصیای پادشاه بود. این امر دلالت بر آن دارد که اشعیا، عموزادهٔ عزیای پادشاه و نوهٔ یوآش پادشاه بوده، لذا بدین ترتیب او اصل و نسبی سلطنتی داشته و از درباریان محسوب می‌شد.

این کتاب اثر ادبی او بشمار می‌رود. او کتابهای دیگری نیز نوشت که از بین رفته‌اند از جمله: شرح زندگی عزیا (دوم تواریخ ۲۶ : ۲۲)؛ شرح زندگی پادشاهان اسرائیل و یهودا (دوم تواریخ ۳۲ : ۳۲). در عهد جدید از او بیش از سایر انبیاء نقل قول شده است. این امر بیانگر اندیشهٔ متعالی او می‌باشد! بعضی از قطعات اشعار او چنان متعالی می‌باشند، که حتی آثار شکسپیر، میلتن یا هومر با آن برابری نمی‌کنند.

در خصوص شهادت او روایتی در تلمود موجود است که از سوی بسیاری از آبای کلیسای اولیه معتبر شناخته شده و اظهار می‌دارد که اشعیا با احکام بت‌پرستانهٔ صادره از جانب مَنَسی به مقابله برخاست، و لذا با حکم منسی از دو طرف به دو تخته بسته شد و سپس از وسط به دو نیم اره شد، و بدین ترتیب بطرز وحشتناکی به شهادت رسید. بنظر می‌رسد عبرانیان ۱۱ : ۳۷ بیانگر همین مدعا است.

آشوریان و رسالت اشعیا

امپراطوری آشور پیش از ایام اشعیا به مدت ۱۵۰ سال بر جهان حکم رانده بود. اسرائیل در زمان حکومت ییهو و پیش از سال ۸۴۰ ق.م. خراج دادن به این امپراطوری را آغاز کرده بود و زمانی که اشعیا هنوز جوانی بیش نبود (۷۳۴ ق.م.)، این امپراطوری بر سراسر حکومت شمالی مسلط شده بود. سیزده سال بعد (۷۲۱ ق.م.) سامره، پایتخت حکومت شمالی، سقوط کرد و بنیاد اسرائیل فرو ریخت. چند سالی طول نکشید که آشوریان به حکومت جنوبی حمله کردند و ۴۶ شهر حصاردار را ویران کرده و ۲۰۰،۰۰۰ نفر را اسیر ساختند. نهایتاً (۷۰۱ ق.م.)، زمانی که اشعیا پیر و سالخورده شده بود، فرشتهٔ خداوند، آشوریان را که تا دیوارهای اورشلیم پیش آمده بودند، متوقف ساخت. بنابراین تمام عمر اشعیا در سایهٔ ترس از قدرت آشوریان سپری شد، و او خود شاهد بود که چگونه تمامی قومش به استثنای اورشلیم بدست آنان ویران شد.

نکات باستان‌شناختی: طومار اشعیا

تا آنجا که معلوم است، تمامی نسخه‌های اصلی کتاب‌مقدس مفقود شده‌اند. کتاب‌مقدس موجود، مجموعه‌ای از نسخه‌های بعدی است. این نسخه‌ها تا زمان اختراع چاپ به سال ۱۴۵۴ با دست نوشته می‌شد.

کتب عهد عتیق به زبان عبری نوشته شده‌اند و کتب عهد جدید بزبان یونانی. قدیمی‌ترین نسخهٔ کامل و دستخط موجود کتاب‌مقدس مربوط است به قرون ۴ و ۵ میلادی، که به زبان یونانی می‌باشد. بخش عهد عتیق این کتاب‌مقدس «ترجمهٔ هفتاد» بوده که ترجمه‌ای است بزبان یونانی از عهد عتیق عبری که در قرن دوم قبل از میلاد توسط هفتاد نفر ترجمه شده است.

قدیمی‌ترین نسخه‌های دست‌نویس عهد عتیق که موجود می‌باشند، به زبان عبری است و متعلق به حدود سال ۹۰۰ میلادی می‌باشد. ترجمه‌های انگلیسی عهد عتیق برگرفته از متن عبری آن معروف به *Massoretic* است که با استفاده از همین نسخه‌ها نوشته شده است. متن *Massoretic* متنی است که حاصل مقایسهٔ نسخه‌های دست‌نویس موجود می‌باشد. این نسخه‌های دست‌نویس از روی نسخه‌های قدیمی‌تر، با دست‌خط‌های متفاوت نویسندگان مختلف بازنویسی شده‌اند. در این نسخه‌های دست‌نویس اختلافات جزیی و ناچیزی وجود دارد که علمای یهود عموماً بر این عقیده اتفاق نظر دارند که کتاب‌مقدس‌های کنونی ما اساساً با نسخه‌های اصلی کتب متعلق به آنها یکی است.

در سال ۱۹۴۷ در «عَین فشخا» واقع در ۷ مایلی شهر اریحا و یک مایلی غرب بحرالمیّت عده‌ای از اعراب بدوی چادرنشین که از درهٔ اردن به طرف بیت‌لحم در حرکت بودند، به هنگام جستجوی بز گمشده‌ای، به دره‌ای می‌رسند که در فصول بارندگی، آب آن به بحرالمیت می‌ریزد. آنها در غاری واقع در این محل به کوزه‌های شکسته‌ای برمی‌خورند که در آنها طومارهایی از نسخه‌های کتاب‌مقدس وجود داشت. این اعراب بیابانگرد این طومارها را از کوزه‌ها خارج کرده، آنها را به راهبان ارتدکس سریانی متعلق به دیر حضرت مرقس در اورشلیم تحویل می‌دهند که آنها نیز به نوبهٔ خود طومارها را به

مرکز تحقیقات شرق‌شناسی متعلق به آمریکائیان واگذار می‌کنند.

وقتی طومارها را شناسایی کردند، معلوم شد یکی از آنها کتاب اشعیا است که تاریخ نگارش آن باز می‌گردد به ۲۰۰۰ سال قبل یعنی ۱۰۰۰ سال قدیمی‌تر از تمام نسخه‌های دست‌نویس کتابهای عهد عتیق، این رخداد از کشفیات شگفت آور بشمار می‌رود!

این طومار لوله‌ای شکل، بر روی پوستی به بلندی ۷/۵ متر نوشته شده که از صفحات ۲۵ الی ۴۰ سانتیمتری دوخته شده به هم، ، اخته شده است. این طومار به زبان عبری باستان است که شواهد موجود دلالت بر آن دارد که قدمت آن به قرن دوم قبل از میلاد بازمی‌گردد.

این طومار ودیگر طومارها در کوره‌های سفالی با دقت مهر و موم و حفظ شده بودند. ظاهراً این طومارها بخشی از یک کتابخانهٔ عبرانی بوده که در ایام خطر و جفا، احتمالاً به هنگام تسخیر یهودا بدست رومی‌ها، در این غار مطمئن پنهان شده بود.

در واقع این طومار همان کتاب اشعیا در کتاب‌مقدس کنونی ما می‌باشد. کلامی که به مدت ۲۰۰۰ سال با قدرت عجیب خداوند حفظ شد، بطوری که صحّت کتاب‌مقدس کنونی‌مان را تأیید می‌کند. و.اف. آلبرایت (*W. F. Albright* - باستانشناس کتاب مقدس، ۱۸۹۱ - ۱۹۷۱) این طومار را «بزرگترین کشف آثار دستخط در عصر نوین» معرفی می‌کند.

واقعهٔ مهم زندگی اشعیا

این واقعه عبارت بود از نجات اورشلیم از دست آشوریان. به این صورت که با دعای او و نصیحتی که به حزقیای پادشاه نمود، و همچنین با مداخلهٔ مستقیم و اعجاز آمیز خداوند، سپاه آشور در برابر حصارهای اورشلیم منهزم شد (رجوع کنید به باب‌های ۳۶ و ۳۷). سنحاریب، پادشاه آشور، گرچه پس از این واقعه ۲۰ سال دیگر نیز حکومت کرد اما هرگز اقدام به مقابلهٔ مجدد با اورشلیم ننمود.

پادشاهان معاصر با اشعیا در حکومت یهودا

عزیا	۷۸۷-۷۳۵ ق.م.	پادشاه خوبی بود و حکومتی طولانی و موفق داشت.
یوتام	۷۴۹-۷۳۴ ق.م.	پادشاه خوبی بود و تقریباً با عزیا حکومت می‌کرد و نایب السلطنه محسوب می‌شد.
آحاز	۷۴۱-۷۲۶ ق.م.	پادشاه بسیار شریری بود. (رجوع شود به شرح ۲ تواریخ ۲۸).
حزقیا	۷۲۶-۶۹۷ ق.م.	پادشاه خوبی بود (رجوع کنید به شرح دوم تواریخ ۲۹).
منسی	۶۹۷-۶۴۲ ق.م.	پادشاه بسیار شریری بود (رجوع شود به ۲ تواریخ ۳۳).

پادشاهان معاصر با اشعیا در حکومت اسرائیل

یربعام دوم	۷۹۰ - ۷۴۷ ق.م.	دارای سلطنتی درخشان و طولانی اما توأم با بت پرستی بود.
زکریا	۷۴۸ ق.م.	بدست شلوم کشته شد.
منحیم	۷۴۸ - ۷۳۸ ق.م.	نهایت بی‌رحمی را اعمال کرد.
فقحیا	۷۳۸ - ۷۳۶ ق.م.	بدست فَقَح کشته شد.
فقح	۷۴۸ - ۷۳۰ ق.م.	اسارت اسرائیل شمالی در زمان حکومت او به وقوع پیوست (۷۳۴ ق.م.)
هوشع	۷۳۰ - ۷۲۱ ق.م.	در سال ۷۲۱ سامره سقوط کرد. حکومت شمالی در دوران سلطنت او منقرض گردید.

نکات باستانشناختی: سارگُن (سَرجون)

در اشعیا ۲۰ : ۱ آمده است که: «سارگُن پادشاه آشور ترتان را فرستاد پس با اشدود جنگ کرده و آن را گرفت.»

در حوزهٔ ادبیات باستان، این آیه تنها مورد شناخته شده‌ای است که نام سارگن در آن برده شده است. منتقدان ادبی اظهار می‌دارند که ذکر نام این پادشاه، که در مورد وجود او اشارهٔ مطمئنی در نوشته‌های باستانی وجود نداشته، دلیلی بر وجود اشتباهات درکتاب‌مقدس بشمار می‌رود. اما شایان ذکر است که در سال ۱۸۴۸، «بوتا»، کنسول فرانسه در موصل، ویرانه‌های قصر سارگن و خزاین و کتیبه‌هایی را در «خورساباد» واقع در کنارهٔ شمالی شهر نینوا کشف کرد که او را به عنوان یکی از بزرگترین پادشاهان آشور معرفی می‌کند. تا زمان کشفیات بوتا، با وجود ذکر نام سارگن در کتاب‌مقدس، نام او از صفحهٔ تاریخ محو شده بود.

در سالهای اخیر ویرانه‌های قصر سارگن توسط «انستیتو باستان‌شناسی شرق» از خاک بیرون آورده شده‌اند که شامل محل تخت سارگن، تخت او، گاو بالدار بزرگ سنگی که بر سردر قصر او قرار داشت، می‌باشند.

از کتیبه‌های حاصله می‌توان دریافت که شلمناسر به هنگام محاصرهٔ سامره درگذشته است و سارگن، جانشین او، توانسته محاصره را به ثمر برساند. علاوه بر این، در تأیید مطالب فوق‌الذکر بر اساس اشعیا ۲۰ : ۱، سارگن طی کتیبه‌ای می‌گوید: «آزوری، پادشاه اشدود، در دل خود نهاد تا از دادن خراج امتناع کند. در خشم خود بر آن شدم تا با سپاه معمول خود به مقابله با اشدود برخیزم. اشدود و جَتّ را تسخیر کردم. ذخایر و اهالی آنها را به همراه آوردم. بر آنها مردانی از سرزمین‌های شرق را گماردم. ممالک فلسطین، یهودا، ادوم و موآب را خراجگزار خود ساختم.»

باب ۱. شرارت موحش یهودا

چنین بنظر می‌رسد که این شکوایهٔ ستیزه‌گرانه، به نیمهٔ دوران حکومت حزقیا تعلق دارد؛ یعنی پس از سقوط حکومت شمالی، زمانی که آشوریان، یهودا را تاراج کرده و بخشی از سکنهٔ آن را به اسارت برده بودند و اورشلیم متروک شده بود (آیات ۷ - ۹). اصلاحات حزقیا تنها توانسته بود تأثیری سطحی بر زندگی فاسد و شرارت‌بار مردم بگذارد. طوفان و یورش مهیب آشوریان هر دم نزدیک و نزدیکتر می‌شد. اما هیچکس اهمیت نمی‌داد. امّت مفسد و بیمار، به عوض آنکه خود را تقدیس کند، صرفاً به رعایت دقیق یک سری جزئیات مذهبی می‌پرداخت تا با این کار سرپوشی بر اخلاص و تقدّس ملزوم در عبادات مذهبی گذاشته باشد. پیغام تهدید آمیز و خشن اشعیا در مورد دینداری ریاکارانهٔ اسرائیل (آیات ۱۰ - ۱۷) ما را به یاد سرزنش‌های قاطع عیسی مسیح می‌اندازد که ریاکاری کاتبان و فریسیان را محکوم می‌کرد (متی باب ۲۳). نکتهٔ اصلی در این قسمت آن است که برای امتی مشابه با «سدوم» انجام ظواهر مذهبی فایده‌ای ندارد (آیهٔ ۱۱). تنها توبهٔ همگانی و اطاعت، قادر به نجات آنها خواهد بود (آیات ۱۶ - ۲۳). در آخر، اشعیا به پیغام تند خود پایان داده و به جنبهٔ دیگری می‌پردازد که به روز تطهیر و نجات صهیون اختصاص دارد، روزی که شخص شریر و عملش در آتشی که خاموشی ندارد، سوخته خواهد شد (آیات ۲۴ - ۳۱).

باب‌های ۲ و ۳ و ۴. نبوتی از ظهور مسیح

بنظر می‌رسد مضمون این سه باب در توضیح مطالب انتهایی باب ۱ باشد: آیندهٔ پر جلال صهیون و داوری شریران. اشاراتی که در ۲:۶-۹ در مورد بت پرستی و رسوم امت‌های بیگانه شده احتمالاً دلالت بر آن دارد که این رؤیا در زمان سلطنت آحاز بوده است.

در دورانی که همهٔ امتّ‌ها واحد خواهند بود و صلح و سلامتی جاودانی برکلّ جهان حاکم خواهد شد، صهیون در کانون تمدن بشری قرار خواهد گرفت (۲:۲-۴). این پیغام با شکوه و خوش‌بینانه، زمانی ادا می‌شد که اورشلیم در اوج پلیدی و فساد قرار داشت. با برچیده شدن شریران، سعادت و نیکبختی در هر زمان، در هر جا و به هر صورتی بعنوان میراث قوم خدا به آنها تعلق خواهد گرفت (رجوع کنید به توضیح ۱۱: ۶ - ۹).

داوری سخت خدا از آن پرستندگان بت می‌باشد (۲: ۵ - ۲۲). مصیبت و اسارت، پیش روی یهودا قرار دارد (۳:۱-۱۵)، مانند آنچه در مورد زنهای عیاش سامره (عاموس ۴:۱-۳) صورت گرفت، این داوری‌ها متوجه دختران زیور کردهٔ اورشلیم نیز می‌شد (۳:۱۶-۲۶). «هفت زن به یک مرد» (۴:۱)، اشاره بدان دارد که مردان بسیاری در میدان‌های جنگ کشته خواهند شد.

«شاخهٔ خداوند» ظهور خواهد کرد (۴:۲-۶). این نخستین اشارهٔ اشعیا به مسیح آینده است. «شاخه» از تنهٔ درخت خاندانِ بریده شدهٔ داود خواهد شکفت (۱۱: ۱ . ۵۳: ۲ و ارمیا ۲۳ : ۵ ، ۱۵:۳۳ و زکریا ۳ : ۸ ، ۶: ۱۲). «او» کسی خواهد بود که صهیون را از ناپاکی‌هایش پاک کرده و آن را

برای جهان مایهٔ برکت خواهد ساخت.

باب ۵. سرود تاکستان

این سرود از زمرهٔ سرودهای عزاداری و سوگواری است. پس از قرنها مراقبت‌های بی‌شمار و زائدالوصف، تاکستان خدا یعنی قوم خاص او، اکنون بی‌ثمر، مأیوس و تسلیم هویٰ و هوس خود شده است. ظاهراً مَثَل تاکستان عیسی مسیح (متی ۲۱:۳۳-۴۵) از همین سرود اقتباس شده است. گناهانی که در اینجا بطور خاصی بدانها اشاره شده است، عبارتند از: طمع، بی‌عدالتی و مستی. خانه‌های بزرگ ثروتمندان که با ظلم بر فقیران حاصل شده‌اند، بزودی به ویرانه‌های غیر مسکونی مبدل خواهند شد.

«اسیر شدن» در آیهٔ ۱۳ همچون اشعیا ۵۳ آنچنان بدیهی و آشکار می‌باشد که به شکلی از آن یاد می‌شود مثل اینکه آنچه قرار است در آینده اتفاق بیافتد اکنون اتفاق افتاده است. البته در آن زمان، بخش عظیمی از قوم نیز به اسارت رفته بود. «گناه را به طناب ارابه کشیدن» (آیهٔ ۱۸) اشارهٔ کنایه آمیزی است از اینکه آنها به این واقعیت که خداوند آنها را تنبیه خواهد کرد، بی‌توجه بودند. هجوم امّت‌ها و ملل از اقصای دنیا بر اسرائیل (آیات ۲۵ - ۳۰) اشاره دارد به: آشوریان که در زمان خودِ اشعیا چنین کردند، بابلیان که صدسال بعد به اسرائیل حمله کرده و اورشلیم را ویران کردند، و نهایتاً رومی‌ها که در سال ۷۰ میلادی، موجودیت قوم یهود را از بین بردند.

«بَت» در آیهٔ ۱۰ معادل ۳۳/۵ لیتر بوده و «حومر» معادل ۳۹۶ لیتر.

«ایفه» در آیهٔ ۱۰ معادل ۳۶ لیتر بوده. محصول، بسیار کمتر از بذر کاشته شده بوده است.

باب ۶. دعوت از اشعیا

در خصوص اینکه آیا این رؤیا پیش از رؤیاهای ۵ باب اول کتاب رخ داده است یا نه، اختلاف نظر وجود دارد. تاریخ‌های مذکور در این کتاب از ترتیب زمانی متوالی برخوردار می‌باشند: ۶ : ۱ ، ۱:۷ ، ۱۴ : ۲۸ ، ۲۰ : ۱ ، ۳۶ : ۱. این امر دلالت بر آن دارد که کتاب اشعیاء عموماً از قاعدهٔ ترتیبِ زمانی پیروی می‌کند، اما نه الزاماً در تمام موارد. احتمالاً اشعیاء بعدها رؤیاهایی را که در دوره‌های مختلف نبوت طولانی‌اش نگاشته بود، با هدایت خداوند مجدداً بر اساس ترتیب موضوعی مرتب کرده است، بطوری که بعضی از باب‌ها ممکن است قبل از باب‌هایی که از نظر زمانی تقدم دارند، قرار گیرند.

همچنین اختلاف نظراتی مبنی بر اینکه آیا این باب حاکی از دعوت اولیهٔ اشعیاء بوده است یا دعوت به مأموریت خاص و مقطعیِ او، وجود دارند. آنچه در ۱:۱ آمده است نشان می‌دهد که بخشی از خدمت و رسالتِ او در ایام عزیای پادشاه بوده است، در حالی که رؤیای مذکور در باب ۶ مربوط است به زمان فوت عزیای پادشاه. این مطلب ممکن است دال بر آن باشد که او قبلاً موعظات و

پیغام‌هایی را داده بود و دعوتی که در باب ۶ از آن یاد شده، دعوتی بود که خداوند طی آن اقتدار خود را نسبت به آنچه او قبلاً اعلام کرده بود، بدو می‌بخشد.

ظاهراً مأموریت ویژه‌ای که او بدان خوانده شد، عبارت بود از آشکار ساختن نهایتِ سخت‌دلیِ قوم، به گونه‌ای که به هلاکتِ آنها منجر می‌شد (آیات ۹ و ۱۰). اما با این حال، نقشهٔ خدا این نبود که قوم خود را به کلّی از بین ببرد، بلکه بیشتر آنها را به توبه ترغیب نماید، تا به این طریق آنها را از هلاکت نجات دهد. سراسر خدمت اشعیاء، با تمام رؤیاهای عجیب آن، با یکی از شگفت‌انگیزترین معجزه‌های دوران، به اوج خود می‌رسد. این را می‌توان بدین صورت بیان نمود، انگار که خدا بر سر راه قومی که دیوانه‌وار به طرف گرداب نابودی پیش می‌رفت، پرچم قرمزی را به نشانهٔ خطر برمی‌افراشت تا آنها را به خود آوَرَد.

«تا به کی»؟ (آیهٔ ۱۱) حاکی از آن است که این ویرانی‌ها تا به کی ادامه خواهند داشت؟ پاسخ در این است، تا وقتی که شهرها ویران گشته و خانه‌ها بدون آدمی بماند (آیات ۱۱ - ۱۲). کلمهٔ «عُشر» مذکور در آیهٔ ۱۳ بیانگر آن است که عده‌ای باقی خواهند ماند که در صورت بازگشت، آنها نیز هلاک خواهند شد. این مطلب در سال ۷۳۵ ق.م. اعلام گردید که طی این سال، حکومت شمالی توسط آشوریان شکست خورد. طی ۱۴ سال، تمام بقیهٔ حکومت شمالی نیز سقوط کرده بود (۷۲۱ ق.م.) و یهودا (یعنی همان عشر که تقریباً یک سبط از دوازده سبط بود)، به تنهایی باقی ماند که صد سال بعد، آن نیز سقوط کرد.

باب ۷. عمانوئیل

این نبوت در شرایطی توسط نبی گفته شد، که یهودا از طرف پادشاهان سوریه و اسرائیل مورد حمله قرار گرفته بود. آنها قبلاً هر یک به تنهایی بر یهودا حمله کرده بودند (دوم تواریخ ۲۵ : ۵ - ۶) و در این باب متفقاً این کار را انجام می‌دهند (دوم پادشاهان ۱۶ : ۵). هدف آنها از این جنگ، جانشین کردن پادشاه دیگری به جای آحاز بود (آیهٔ ۶). آحاز از پادشاهِ آشور تقاضای کمک کرد (دوم پادشاهان ۱۶ : ۷). پادشاه آشور نیز با حمله به اَرام (سوریه) و حکومت شمالی (اسرائیل) این درخواست را اجابت نمود، و تمامی ساکنان آنها را به اسیری برد (دوم پادشاهان ۱۵ : ۲۹ و ۱۶ : ۹). این رخداد به «اسارت جلیل» مسمیٰ می‌باشد (۷۳۴ ق.م.).

اشعیا در نخستین مرحلهٔ حملهٔ مشترک اَرام - اسرائیل به اورشلیم، با جرأت به آحاز اطمینان داد که این حمله با شکست مواجه شده، اَرام و اسرائیل ویران خواهند شد و نهایتاً یهودا نجات خواهد یافت. عقیده بر این است که منظور از ۶۵ سال در آیهٔ ۸ دربرگیرندهٔ دورهٔ مابین نخستین مرحلهٔ تبعید اسرائیل (۷۳۴ ق.م.) و اسکان بیگانگان در سرزمین اسرائیل توسط «اسرحدون» در حدود سال ۶۷۰ ق.م. می‌باشد (دوم پادشاهان ۱۷ : ۲۴ و عزرا ۴ : ۲).

در آیات ۱۰ الی ۱۶ این باب به «باکره» و پسرش «عمانوئیل» اشاره شده است. این نبوت بعنوان

«آیت» و نشانه‌ای داده شد تا آحاز را از شک بیرون آورده، و او را از نجات قریب‌الوقوعی مطلع سازد. در واقع «آیت» معجزه‌ای است که هدف نبوت را عینیت بخشیده، ضامن آن می‌باشد. گرچه نام «باکره» ذکر نشده، اما آنچه از آیهٔ مربوطه برمی‌آید این است که این امر بدون توضیح بیشتر در خاندان داود (خانوادهٔ شخصی آحاز) رخ داده است. این موضوع دربرگیرندهٔ افق‌های دور و نزدیک در خصوص این نبوت می‌باشد که به کرّات مورد توجه سایر انبیاء نیز قرار گرفته است. در باب ۸ آیهٔ ۸ به شخصیت و اصل و نصب سلطنتی طفل اشاره شده است. همچنین در باب ۹ آیات ۶ الی ۷ توضیحات عجیبی در مورد طفل داده شده‌که تنها مناسب مسیح موعود می‌باشد. این نکات در انجیل متی ۱ : ۲۳ نیز نقل شده‌اند. بدین ترتیب، هنگامی که اشعیا در خصوص وقوع آیات و نشانه‌هایی در خانوادهٔ آحاز و یا بطورکلی خاندان داود با او صحبت می‌کرد، در واقع خدا در برابر او یکی از عظیم‌ترین نشانه‌هایی را‌که تا آن زمان در خاندان داود رخ داده بود، به تصویر می‌کشید؛ یعنی اینکه باکره پسری خواهد زایید که از خود داود نیز بزرگتر است.

یهودا توسط همان آشوریانی که از یهودا در برابر حملهٔ اسرائیل و اَرام دفاع کرده بودند، ویران خواهد شد (آیات ۱۷ - ۲۵). این واقعه در زمانی که اشعیا در قید حیات بود اتفاق افتاد و تنها اورشلیم پابرجا ماند.

باب ۸. «مَهیرْ شَلال حاش بَز»

در مورد حملهٔ مشترک اسرائیل و اَرام به یهودا، از سه طفل نام برده شده است: «عمانوئیل» در خاندان داود (۷ : ۱۳ - ۱۴) و دو طفل دیگر که در خانوادهٔ شخصی اشعیا به نامهای «شآریاشوب» (۳:۷) و «مهیر شلال حاش بز» (۸ : ۱ - ۴) متولد شدند.

«شآریاشوب» به معنی «بقیتی مراجعت خواهند کرد» می‌باشد. اشعیا یکصد سال پیش از وقوع این اتفاق، مراجعت بقیتی از اسرای یهودا در بابل را از پیش می‌بیند و بر اساس همین نبوت، پسر خود را نامگذاری می‌کند. این «بقیه مراجعه کرده» و «آیندهٔ پرجلال آن»، موضوع اصلی کتاب اشعیا می‌باشد.

«مهیر شلال حاش بز» به معنی «تاراج قریب‌الوقوع و غنیمت زودرس» می‌باشد و اشاره به آن دارد که دمشق و اسرائیل بزودی به یغما خواهند رفت. بنابراین، اشعیا با نامگذاری پسر خود بر پایهٔ این نبوت، بدین وسیله نجات خیلی زود یهودا و آنچه را که در ۷: ۴ و ۷ و ۱۶ قصد داشت بگوید مورد تأکید قرار می‌دهد. این واقعه بلافاصله اتفاق افتاد. لشگر پیروزمند آشور بر یهودا حمله کرد (آیهٔ ۸) اما با دخالت مستقیم خداوند از پیشروی آن، متوقف شد (۳۶:۳۷).

بدین ترتیب اسامی پسران اشعیا دربرگیرندهٔ مضمون پیغام او در عصر خودش بود: نجات کنونی، اسارت آینده و دورنمای پرجلال.

آیات ۹ الی ۲۲ حاکی از پریشانی و افسردگی حاصل از اسارت می‌باشند. به اشعیا امر شد که نبوت خود را بنویسد و آن را بعنوان شهادت تا زمان کامل وقوع آن حفظ کند.

باب ۹. پسری بنام عجیب

محتوای این رؤیای عالی عبارت بود از سقوط اسرائیل، که اشعیا در باب‌های ۷ و ۸ نیز به آن اشاره کرده بود. زمین زبولون و نفتالی (آیهٔ ۱) واقع در نواحی جلیل، اولین بخشی بود که در برابر لشگر آشور سقوط کرد (دوم پادشاهان ۱۵ : ۲۹). اما قرار بود همین منطقه، روزی به دلیل ظهور منجی عالم و پادشاه پادشاهان به محل پرافتخاری مبدل گردد. اشعیا در ۲ : ۲ - ۴ گوشهٔ چشمی به حکومت جهانی صهیون در آینده دارد؛ در ۴ : ۲ - ۶ در خصوص پادشاه و خود خداوند سخن می‌راند، (یوحنا ۱۲ : ۴۱)، در ۷ : ۱۴ دربارهٔ تولد از باکره نبوت می‌کند و در این باب در ۹ : ۶ - ۷ با کلماتی سنجیده و درخور، به بیان تخت ابدی و الهی او می‌پردازد.

در ۹:۸-۱۰:۴ به سختدلی و اصلاح ناپذیری سامره اشاره شده است. مطابق شیوه و عادتی که اشعیا در بیان مطالب خود داشت یعنی توجه ناگهانی به عقب و جلو و همچنین به عصر خود و آینده، ناگهان مطلب را عوض کرده و توجه خود را به سامره معطوف می‌کند. بیشتر ساکنان اسرائیل در سال ۷۳۴ ق.م. به اسارت برده شدند، اما سامره (پایتخت اسرائیل) تا سال ۷۲۱ ق.م. سقوط نکرده بود. ظاهراً این آیات مربوط است به ۱۳ سال مابین این دو تاریخ، یعنی زمانی که مردم اسرائیل وامانده شده و تنها با تکیهٔ دو جانبهٔ خود بر خداوند و آشوریان پابرجا مانده بودند. این قسمت در قالب شعری که دارای ۴ بند می‌باشد، سروده شده و سامره را از آنچه در انتظار اوست مطلع می‌سازد.

باب ۱۰ : ۵ - ۳۴

این باب پس از سقوط سامره نوشته شده است (آیهٔ ۱۱) و آشوریان متکبر و مغرور را که به یهودا حمله کردند و بر شهر اورشلیم و دروازه‌های آن یورش بردند به مبارزه می‌طلبد. شهرهایی که در آیات ۲۸ - ۳۲ از آنها نام برده شده است درست در شمال اورشلیم قرار داشتند. اگرچه خداوند، آشوریان را به منظور تنبیه اسرائیل بکار برد، اما در این بخش در خصوص ادعاها و لاف زدن‌هایشان به آنها هشدار می‌دهد (آیهٔ ۱۵) و اظهار می‌دارد که همچنان که مدیان را بدست جدعون شکست داد (داوران ۷ : ۱۹ - ۲۵) و یا مصریان را در دریای سرخ غرق کرد، با آنها نیز چنین رفتار خواهد کرد (خروج ۱۴). سارگون یکسال پس از نابود کردن سامره، متوجه جنوب شده، به یهودا حمله کرد (سال ۷۲۰ ق.م.). او در این یورش شهرهایی از فلسطین را تسخیر کرد و همچنین سپاه مصر را نیز شکست داد. سپاه سارگون در سال ۷۱۳ ق.م. مجدداً به یهودا، فلسطین، ادوم و موآب حمله کرد. یکبار دیگر سپاه عظیمی از آشوریان در سال ۷۰۱ ق.م. به ارض مقدس حمله کردند، که اینبار، خداوند وعدهٔ باشکوه خود را عملی ساخت و آنان را آنچنان سخت زد که دیگر قادر به پیشروی بطرف اورشلیم نبودند (۳۶:۳۷).

باب‌های ۱۱ و ۱۲. «شاخه» و حکمرانی او

در واقع مضامین این باب‌ها عبارت است از بسط و پرورش مطالب ۲:۲-۴، ۴:۲-۶، ۱۴:۷ و ۱:۹-۷. در اینجا اشعیا مجدداً از نبوت در خصوص شکست سپاه آشور ناگهان متوجه آینده می‌شود، و یکی از باشکوه‌ترین نبوت‌هایی را که در کلّ کتاب‌مقدس در مورد جهان آینده و زندگی پس از مرگ وجود دارد، ارائه می‌دهد. دنیایی عاری از جنگ، که پادشاهی از نسل داود با عدالت و انصاف در آن حکم خواهد راند. دنیای متشکل از نجات یافتگان تمام ملل و بقیهٔ نجات یافته‌ای از یهودا. دنیایی که دقیقاً نمی‌دانیم آیا بصورت کنونی در جسم و خون خواهد بود یا در جایی که از درک ما مخفی است. اما وجود چنین دنیایی مثل روز روشن است. این موضوع در ۲۵ : ۶ نیز دنبال می‌شود. باب ۱۲ سرود حمدی است در ستایش روز نجات شادی‌بخش که خدا آن را بر زبان اشعیا جاری ساخت. این سرود یکی از مجموعه تسبیحاتی است که در آسمان خواهیم سرایید؛ جایی که هر گونه ناراستی و ظلمت از میان خواهد رفت.

باب‌های ۱۳ و ۱۴ : ۱ - ۲۷. سقوط بابل

در عصر اشعیا، آشوریان قدرت برتر و حاکم جهان بودند. بابل از توابع امپراطوری آشور بشمار می‌رفت. بابل در سال ۶۰۶ ق.م. به صورت قدرتی جهانی درآمد و در سال ۵۳۶ ق.م. سقوط کرد. از این رو اشعیا یکصد سال پیش از ظهور و به قدرت رسیدن بابل، سقوط آن را پیشگویی می‌کند. برخی از نظریات نوین عقیده دارند که این نبوت به اشعیا تعلق ندارد بلکه آن را به انبیای بعد از او نسبت می‌دهند. با وجود این، آنچه از ۱۳ : ۱ برمی‌آید آن است که این وحی بطور خاصی به اشعیا تعلق دارد.

شکوه و جلال بابلی که یکصد سال پس از ایام اشعیا ظهور کرد، چنین بود که بعنوان ملکه و بهترین نمونهٔ حکومت در جهان پیش از مسیحیت بود؛ بطوری که در (۱۳ : ۱۹) «جلال ممالک» نامیده شده است. نبوت اشعیا آنچنان روشن و کامل می‌باشد که گویی اشعیا در زمان این حکومت بسر برده است. این نبوت، مکاشفهٔ عجیب روح خدا در مخیّلهٔ اشعیا بود. محور اصلی و تکیه کلام این نبوت عبارت است از سقوط بابل که با جزئیات آن به تصویر کشیده شده است، بطوری که ما را سخت به تعجب وامی‌دارد. قوم «ماد» که در روزگار اشعیا تقریباً ملت گمنامی بود، بعنوان قومی که بابل را ویران خواهد کرد، معرفی شده است (۱۳:۱۷-۱۹).

مطلب عمدهٔ این نبوت عبارت است از: بابل آشور را شکست خواهد داد (۱۴ : ۲۵)، مادیان بابل را ویران خواهند کرد (۱۳ : ۱۷)، و بابل برای همیشه از میان خواهد رفت (۱۳ : ۱۹ - ۲۲ و ۱۴:۲۲-۲۳). جهت آگاهی از تحقق این نبوت، به توضیحات مندرج در ذیل باب ۲۵ کتاب دوم پادشاهان مراجعه کنید.

نکتهٔ بسیار جالب این نبوت سقوط بابل می‌باشد که به مفهوم رهایی اسرای قوم خدا بود (۱۴:۱-۴). در سال اولی که بابل سقوط کرد، کوروش پادشاه ماد و فارس، فرمانی صادر کرد مبنی بر

اینکه یهودیان به سرزمین اجدادی خود بازگردند (عزرا ۱:۱).

یکصد سال پس از اشعیا، زمانی که بابل به قدرت رسیده بود و اورشلیم را ویران می‌کرد، ارمیاء نبی همان استغاثهٔ اشعیا را ملاک قرار داده و سقوط بابل را از خداوند می‌طلبد (رجوع کنید به ارمیاء باب‌های ۵۰ و ۵۱).

درکتاب مکاشفه، حکومت و قدرتی که در عهد جدید،کلیسا را مورد جفا قرار خواهد داد، با بابل که یهودیان را مورد جور و ستم قرار می‌داد، هم‌ردیف و هم‌طراز دانسته شده است (مکاشفه باب‌های ۱۷ الی ۱۹).

باب ۱۴ : ۲۸ - ۳۲. فلسطین

احتمالاً واژهٔ «مار» (آیهٔ ۲۹) به «تِغلَت فَلاسَر» پادشاه آشور اشاره می‌کند که برخی شهرهای فلسطین را تسخیر کرده، و یکسال پیش از آحاز وفات یافته بود (آیهٔ ۲۸). ظاهراً منظور از «افعی» و «اژدها»، سارگون و سنحاریب بودند که سیاست پیشین را دنبال کرده و فلسطین را بکلی ویران ساختند. احتمالاً منظور از «رسولان» (آیهٔ ۳۲)، کسانی می‌باشند که برای طلب کمک در برابر حملهٔ آشوریان، از فلسطین به اورشلیم اعزام شده بودند. هشدارهای دیگری نیز خطاب به فلسطین وجود دارند که در ارمیاء باب ۴۷، عاموس ۱:۶-۸، صفنیا ۲:۴-۷ و زکریا ۹:۵-۷ یافت می‌شوند.

باب‌های ۱۵ و ۱۶. موآب

موآب، جلگهٔ پرنشیبی از چراگاههای سرسبز اراضی واقع در شرق بحرالمیت بود. موآبیان از نسل لوط بشمار می‌رفتند (پیدایش ۱۹ : ۳۷) که از نظر نژادی با یهودیان نسبت قومی داشتند. این نبوت یکی از نخستین نبوت‌های اشعیا بود که مجدداً تکرار می‌شد، و این بار با ذکر محدودهٔ زمانی سه سال توأم می‌باشد (۱۶:۱۴). شهرهای مذکور در این بخش، توسط تِغلَت فَلاسَر (۷۳۴ق.م.)، سارگون (۷۱۳ ق.م.) و سنحاریب (۷۰۱ ق.م.) غارت شده بود. دقیقاً معلوم نیست که اشعیا به کدامیک از آنها اشاره می‌کند. در هر حال، اشعیا آنها را نصیحت می‌کند که اگر صلاح خود را می‌خواهند، بهتر است از دشمنی و عداوت با خاندان داود دست بردارند (۱۶:۱-۵)، که در این میان دورنمایی از مسیح موعود را نیز در خلال رؤیایش متذکر می‌شود (آیهٔ ۵). موآبیان از طریق روت، در بوجود آمدن خاندان داود دخیل بوده‌اند. (به منظور مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ نبوت‌های مربوط به موآب رجوع کنید به: ارمیاء باب ۴۸، عاموس ۲ : ۱ - ۳، صفنیا ۲ : ۸ - ۱۱).

باب ۱۷ . دمشق

احتمالاً این باب در ادامهٔ همان اندیشه‌ای است که در باب ۷ نوشته شده و همزمان با آن بوده یعنی در زمان حملهٔ مشترک دمشق و اسرائیل به یهودا در سال ۷۳۴ ق.م. که کمی پس از آن به هنگام حملهٔ تِغلَت فَلاسَر و سارگون به انجام رسیده است. ضمناً این نبوت مستقیماً متوجه اسرائیل نیز می‌باشد (آیات ۳ - ۴) چراکه آنها با دمشق هم پیمان بودند. عبارت «نظر به سوی آفرینندهٔ خود» (آیهٔ ۷) اشاره به بقیهٔ وفادار مانده در حکومت شمالی دارد که بسوی یهوه بازگشت کردند و ذکر آن در دوم تواریخ ۳۴ : ۹ آمده است. این باب با بیان رؤیایی پایان می‌پذیرد که در آن از عتاب و سرنگونی آشوریان سخن می‌گوید که این نبوت پس از غلبهٔ آنها بر دمشق و اسرائیل بوقوع خواهد پیوست (آیات ۱۲-۱۴). خصوصاً آیهٔ ۱۴ که ظاهراً بیان مشابهی با ۳۷:۳۶ دارد.

باب ۱۸ . حبشه (اتیوپی)

جنوب مصر موسوم به حبشه بود که در آن زمان پادشاه مقتدر آن برکلّ مصر حکومت می‌کرد. این نبوت، مضمونی که حاکی از هلاکت و ویرانی حبشه باشد، دربر ندارد. و بیشتر بنظر می‌رسد که به خشم حبشه و صف‌آرایی سپاه آن در میان خودش اشاره می‌کند. چراکه لشکر سنحاریب به یهودا حمله کرده بود و چنانچه یهودا سقوط می‌کرد، آشوریان قادر بودند به آسانی به مصر تجاوز کنند (آیات ۱ - ۳). در این باب همچنین به نجات شگفت‌آور اورشلیم اشاره شده است (آیات ۴ - ۶ و ۳۷:۳۶) و نیز پیام تبریک حبشیان به یهودا را بخاطر شکست لشکر آشور متذکر می‌شود (آیهٔ ۷ و دوم تواریخ ۳۲ : ۲۳).

باب ۱۹ . مصر

در این باب به دورانی اشاره شده است که حاکی از شورش و هرج و مرج درونی است (آیات ۱ -۴). این اوضاع تقریباً از زمان مرگ اشعیا به بعد آغاز شده بود. «آقای ستم کیش» مذکور در آیهٔ ۴ به «اسرحدون» اشاره می‌کند که کمی پس از مرگ اشعیا بر مصر استیلا یافت و آن را به کشورهای کوچکی تقسیم کرد، که کار عمدهٔ آنها عبارت بود از «قتل و غارت و چپاول».

در آیات ۵ الی ۱۷ زوال و فروپاشی مصر پیشگویی شده است. بعدها تمام این نبوت‌ها کاملاً بوقوع پیوست (رجوع کنید به ارمیا باب ۴۶ و حزقیال باب ۲۹).

در آیات ۱۸ - ۲۵ به نفوذ و گسترش مذهب یهودا در مصر و آشور اشاره شده است. پس از اسارت یهودیان، بسیاری از آنها در دره‌های اطراف رود فرات باقی ماندند و شمار کثیری از آنان نیز در مصر ساکن شدند. اسکندریه، دومین شهر بزرگ جهان در دوران عیسی مسیح، به شهر یهودیان شهرت داشت. ترجمهٔ یونانی عهدعتیق موسوم به «ترجمهٔ هفتاد» در این شهر انجام گرفت. در شهر

«هلیوپولیس»، معروف به «شهر آفتاب»، معبدی به سبک آنچه که قبلاً در اورشلیم بود، بر پا شد (۱۴۹ ق.م.) که مرکز عبادت یهودیان مصری بشمار می‌رفت. در زمان ظهور عیسی مسیح، قوم یهود از سه بخش اصلی ترکیب شده بود که بوسیلهٔ شاهراههایی (آیهٔ ۲۳) به هم مربوط می‌شدند. این سه بخش عبارت بودند از: فلسطینیان، مصریان و اهالی بین‌النهرین؛ که مجموع اینها، اسرائیل را به ملتی سه قومی مبدل ساخته بود (آیهٔ ۲۴). این نواحی، نخستین قسمت‌هایی بودند که به مسیحیت گرویدند. همچنین این باب از قبل، یکی از دوران‌های حیات ملت یهود را که در پیش بود به تصویر می‌کشد؛ دورانی که ششصد سال از تاریخ این قوم را شامل می‌شد.

باب ۲۰. مصر و حبشه

هشدارهای اشعیا خطاب به قوم در خصوص شکست و دورنمای اسارت با این انگیزه عنوان می‌شوند که یهودا را از توکل بر مصر در مقابل خطر حملهٔ آشوریان منصرف کند. این وحی در سال ۷۱۳ ق.م. ثبت می‌شود و این در حالی است که ۱۲ سال بعد از این تاریخ صورت تحقق بخود می‌گیرد. در تاریخچهٔ وقایعی که از سنحاریب به یادگار مانده است، در وقایع مربوط به سال ۷۰۱ ق.م. می‌نویسد: «با پادشاهان مصر به نبرد برخاسته و دودمان آنان را برچیدم. پسران پادشاه و ارابه‌ران‌های آنها را زنده اسیر خود ساختم.» علاوه بر این «اسرحدون» مصر را نیز ویران کرد (رجوع کنید به ذیل ۱۹ : ۱ - ۴). تا زمان آخرین کشفیات باستان‌شناسی در قرن گذشته که «سارگون» (سرجون) را بعنوان بزرگترین پادشاه آشوریان معرفی می‌کند، آیهٔ ۱ از این باب، تنها جای شناخته شده‌ای است که از او ذکری به میان آورده است. واژهٔ «ترتان» مذکور در آیهٔ ۱ اسم شخص خاصی نیست بلکه یکی از القاب نظامی معادل با «فرماندهٔ کلّ قوا» بوده است.

باب ۲۱. بابل، ادوم، عرب

بابل (۱ - ۱۰) شهری بود که دور تا دور آن را آبگذرها و کانال‌های وسیعی فرا گرفته بود بطوری که همچون شهری در میان دریا قرار داشت. در این آیات، چگونگی سقوط آن شرح داده شده است. ذکر «عیلام» و «مادیان» در آیهٔ ۲ حاکی از آن است که بابل توسط کورش سقوط خواهد کرد (این امر در سال ۵۳۶ ق.م. صورت تحقق بخود گرفت. جهت مطالعهٔ بیشتر به ذیل باب‌های ۱۳ و ۱۴ رجوع کنید).

«دومه» (۱۱ - ۱۲) عبارت بود از نام بخش جنوبی ادوم که در اینجا بجای ادوم نام برده شده است. «سعیر» نیز بخش مرکزی ادوم را شامل می‌شد.

منظور از «عرب» (۱۳ - ۱۷) بیابان واقع بین ادوم و بابل بود. «ددان»، «تیما» و «قیدار» مذکور در این بخش توسط قبایل اعراب واقع در این منطقه اداره می‌شد. این وحی دربرگیرندهٔ مصیبت سختی

است که بعد از یکسال آنها را فرا می‌گرفت. سارگون به سال ۷۱۶ ق.م. به سرزمین موسوم به «عرب» حمله کرد.

باب ۲۲. اورشلیم

در این باب، از اورشلیم به عنوان «وادی رؤیا» یاد شده است. چراکه دور تا دور تپه‌ای که اورشلیم بر آن بنا شده بود، تپه‌ها و وادی‌هایی وجود داشت که خداوند، خود را در آنها به کرّات ظاهر کرده بود. اورشلیم به این دلیل مورد سرزنش و توبیخ قرار می‌گیرد که به هنگام محاصره شدن توسط سپاه آشوریان، از خود مقاومتی نشان نداد و به سادگی خود را تسلیم آنان کرد. منظور از رخنه‌های آنها مذکور در آیات (۹ - ۱۱)، در برگیرندهٔ همه چیز می‌باشد بجز بازگشت بسوی خدا (رجوع کنید به دوم تواریخ ۳۲:۳-۵).

در آیات ۱۵ - ۲۵ از «شَبناء» نام برده شده است. او بعنوان افسر و ناظر خانهٔ داود احتمالاً در تباهی و فساد اخلاقی شهر نقش عمده‌ای را داشته و اکنون با خطر مرگ مواجه بود. موضوع جانشینی الیاقیم بن حلقیا بجای او احتمالاً اشاره‌ای ضمنی و نبوتی به کرسی جلال مسیح دارد (آیات ۲۲-۲۵).

باب ۲۳. صور

صور، قرن‌ها بعنوان مرکز و بندر تجاری جهان در بازرگانی و حمل و نقل دریایی بشمار می‌رفته است. شعب آن در تمامی اطراف دریای مدیترانه گسترش یافته بود. حبوبات مصر یکی از مهمترین کالاهایی بود که در این شهر مورد معاملهٔ تجاری قرار می‌گرفت. آشوریان، این شهر را پس از تسلط اخیرشان بر بابل به سختی در تنگنا قرار دادند (آیهٔ ۱۳). بر اساس نبوت‌های این باب، شهر صور سرنگون شده، به مدت ۷۰ سال از یادها محو خواهد گردید. در آیات ۱۴-۱۸ در مورد تفقد از این شهر پس از انقضای این مدت، نبوت شده است. عقیده بر این است که این بخش به سقوط صور توسط نبوکدنصّر اشاره می‌کند (رجوع کنید به ذیل حزقیال ۲۶-۲۸).

باب ۲۴. ماتم جهانی

ظاهراً این نبوت با آن قسمت از فرمایشات عیسی مسیح در انجیل متی باب ۲۴ در ارتباط می‌باشد. این نبوت بیانگر مصیبت‌های دهشتناکی است که بر کلّ جهان و امور آن و همچنین انتخارات اجتماعی حاکم بر آن سایه خواهد افکند. همچنان که ارمیا دربارهٔ بابل نبوت می‌کند که: «غرق خواهد گردید و دیگر بر پا نخواهد شد» (ارمیا ۵۱ : ۶۴)، اشعیا نیز مشابه با آن در مورد زمین چنین نبوت می‌کند که: «افتاده است که بار دیگر نخواهد برخاست» (آیهٔ ۲۰). بعدها او به «آسمانی

جدید و زمینی جدید» اشاره می‌کند «اشعیا ۶۵:۱۷-۶۶:۲۴».

باب ۲۵. نابودی مرگ

در اینجا اشعیا از نابودی جهان پا فراتر گذاشته، به زمان آسمان جدید و زمین جدید سیر کرده، سرود حمد خدا را بخاطر اعمال عجیبش در دهان نجات یافتگان قرار می‌دهد. عظیم‌ترین عجایب خدا عبارت است از «نابودی موت» (آیهٔ ۸) که «در این کوه» (آیهٔ ۶) یعنی اورشلیم اتفاق خواهد افتاد. این نبوت نمی‌تواند به هیچ چیز دیگری غیر از قیام عیسی مسیح از مردگان اشاره کند یعنی تنها چیزی که مرگ را باطل ساخت و اطمینان از حیات جاودانی را برای بشر به ارمغان آورد. چیزی که می‌توان از آن بعنوان «ضیافتی از شراب‌های کهنه (بهترین) برای همهٔ قوم‌ها» یاد کرد (آیهٔ ۶). بانگ شادی برای تمام ایام بخاطر آنکه «خداوند یهوه، اشک‌ها را از هر چهره پاک خواهد نمود» (آیهٔ ۸). اشارهٔ اشعیا در این آیات به موآب (آیهٔ ۱۰) بیانگر شیوهٔ عقلانی و همیشگی اشعیا در چگونگی طرح مسایل و تغییر بیان‌های ناگهانی او دارد که گاه با برگشت‌های آنی به گذشته و یا اشارات دفعی به آینده توأم می‌باشد. او در اینجا نیز ضمن اشاره به آیندهٔ پرجلال، به بیان شرایط و اوضاع و احوال زمان حاضر می‌پردازد. سرنوشت موآب که رقیب و دشمن همیشگی یهودا محسوب می‌شد، احتمالاً بعنوان سمبولی برای بیان سرنوشت تمام دشمنان صهیون در حالت کلّی بکار رفته است.

باب ۲۶. سرودی در بیان توکل و پیروزی

این باب در واقع ادامهٔ سرود باب قبل می‌باشد. «شهر قوی» (آیهٔ ۱)، میعادگاه قوم خدا است. «شهر رفیع» (آیهٔ ۵)، پناهگاه و قلعهٔ مطمئنی در برابر اشرار فرض شده است. آیهٔ ۳ از این باب آیهٔ مهمی می‌باشد. مهمترین و باشکوه‌ترین آیهٔ این باب عبارت است از آیهٔ ۱۹ که در خصوص قیام مردگان سخن می‌گوید. در ۲۵ : ۸ از قیام مسیح از مردگان سخن به میان آمد در حالی که در این آیه از قیام در جنبهٔ کلی آن صحبت شده است که به قوم خدا اختصاص دارد. «زمین، خون‌های خود را مکشوف خواهد ساخت» (آیهٔ ۲۱) اشاره به روز داوری دارد که حکومت‌های شریرانهٔ بشر به انتها خواهند رسید.

باب ۲۷. شکوفه کردن تاکستان خدا

اشعیا در باب ۵ آیات ۱ الی ۷ مرثیه‌ای برای تاکستان خدا سرایید. اما این باب دربرگیرندهٔ سرودی مسرت بخش است که ناشی از زندگی دوبارهٔ تاکستان می‌باشد. شکوفه کردن مسیحیت از میان بقیهٔ ویران شدهٔ یهودا و گسترش اثرات و ثمرات آمیخته به محبت آن در کلّ جهان چه زیبا بیان شده است!

«لویاتان»، «مار» و «اژدهای» مذکور در آیهٔ ۱ احتمالاً اشاراتی است به: آشور، بابل و مصر یا القابی در بیان قدرت‌های شریر. آیات (۷ - ۱۱) بیانگر داوری‌های خدا در جهت اصلاح یهودا می‌باشد. همایش نهایی اسرائیل در کلیسای پیروزمند در آیات ۱۲ و ۱۳ این باب نبوت شده است.

عبارت «در آن روز» در آیات ۱، ۲، ۱۲ و ۱۳ این باب بکار برده شده است. در آیات ذیل مشخص می‌شود که این عبارت غالباً در کتاب اشعیا مورد استفاده قرار گرفته است: ۴: ۲، ۷: ۲۰ و ۲۳، ۱۱: ۱۰ و ۱۱، ۱۲: ۱، ۱۴: ۳، ۱۷: ۴، ۷ و ۹، ۱۹: ۱۶، ۱۸ و ۱۹، ۲۳ و ۲۴، ۲۲: ۱۲، ۲۶: ۱، ۲۸:۵، ۲۹: ۱۸، ۳۰: ۲۳ و غیره. می توانیم عبارت «آن روز» را بعنوان موضوع کتاب بکار گیریم که در این صورت اشارات مربوط به روزگار اشعیا را نیز در بر می‌گیرد.

باب ۲۸. توبیخ سامره و اورشلیم

در این باب، اشعیا از رؤیاهای «آن روز» بیرون می‌آید و قوم اسرائیل را که خود را به شهوات گوناگون سپرده بود به سختی مورد سرزنش قرار داده، آنها را همچون باب ۲۳ از مصیبت‌های ناشی از گناهانشان مطلع می‌سازد. ظاهراً این نبوت پیش از سقوط سامره به سال ۷۲۱ ق.م. بوده است. «زیبایی جلال» مذکور در آیهٔ ۱ به سامره اشاره می‌کند که پایتخت حکومت شمالی بود و بر تپه‌ای بسیار زیبا و در میان دره‌ای سرسبز و ثروتمند قرار داشت که دارای باغ‌ها و قصرهای متعددی بود. منظور از «زورآور و توانا» در آیهٔ ۲، قدرت آشوریان است که پس از یک حملهٔ سه ساله، بالاخره سامره را فتح کرد اما در پشت «دروازه‌های اورشلیم (آیهٔ ۶) ناکام ماند. متوقف شد. افراد عیاش و گناهکار، هشدارهای اشعیا را بچگانه تلقی کردند (آیات ۹-۱۰). اشعیا در آیات ۱۱-۱۳ اخطارهای خود را تکرار می‌کند اما این بار اظهار می‌دارد که بندگی آشوریان باعث خواهد شد تا هشدارهای او را درک نمایند. آیات ۱۴-۲۲ بیانگر استهزای سران اورشلیم می‌باشد. حزقیا پادشاه خوبی بود اما بسیاری از اشراف حکومتش، یهوه و اشعیا را مورد تمسخر قرار داده، بر قدرت خود و سرزمین مصر متکی بودند. «با موت عهد بستن» (آیهٔ ۱۵) بیان استهزاءآمیزی است از اعتماد بی‌اساس آنها. «سنگ زاویه» (آیهٔ ۱۶) وعدهٔ خدا به داود بود که آنها باید بر آن توکل می‌داشتند. «کار عجیب» (آیهٔ ۲۱) اشاره‌ای است به داوری خدا که قوم خود را توسط شمشیر غریبان تنبیه می‌کند. در آیات ۲۳-۲۹ از تسلی و آرامی مؤمنین سخن به میان آمده است. ظاهراً اهمیت این کلام در این است که قوم خدا به شفا و علاجی به موقع و متفاوت با دیگر موارد و متناسب با شرایطی که در آن قرار داشتند، احتیاج داشت.

باب ۲۹. حملهٔ قریب‌الوقوع به اورشلیم

«اَرئیل» (آیهٔ ۱) نام دیگر شهر اورشلیم به معنی «شیر خدا» می‌باشد که شجاعانه سپاه آشوریان را به تنگ آورده بود. لشگری که متشکل از سربازان اقوام متعددی است و شهر اورشلیم را به محاصره

درآورده است، به ناگاه منهزم خواهد شد (آیات ۶-۸). چندی نگذشت که این نبوت تحقق یافت (۳۶:۳۷). زمانی که قوم خدا، احکام بشری را جایگزین کلام خدا کند، گرچه او را با زبان عبادت و تمجید می‌کند (آیات ۹-۱۶) اما چشمانش کور شده، یهوه خدای خود را نخواهد دید. عیسی مسیح این آیه را خطاب به فریسیان زمان خود نقل قول می‌کند. «عمل عجیب» (آیهٔ ۱۴)، عبارت بود از نجات شگفت‌انگیز اورشلیم (۳۷: ۳۶). علیرغم بیان غامض و پیچیدهٔ آیات ۱۷-۲۴ احتمالاً تبدیل بیابان به بوستان و جنگل اشاره‌ای است به روزی که امت‌ها به قوم خدا پیوند زده شوند (رومیان ۱۱).

باب ۳۰. اعتماد یهودا بر مصر

کاروان‌های اورشلیم که حامل گنجینه‌های گران‌قیمتی بودند، حاضر می‌شدند صرفاً بخاطر جلب حمایت مصر، از میان بیابان جنوب که مملو از حیوانات وحشی بود، عبور کنند (آیات ۶-۷). آیات ۸-۱۷ از اسارت یهودا سخن می‌گوید. اعانت مصر، عبث و بی‌فایده است. یهودا شکسته خواهد شد. گفته می‌شود که این نبوت را بر لوحی بنویس تا برای آینده باقی بماند. این نبوت ۱۰۰ سال پس از اعلام آن، بدست بابلیان تحقق یافت. چندی نگذشت که سپاه آشوریان شکست خورد (۳۷: ۳۶) و در مدت صد سال، امپراطوری آشوریان برچیده شد.

باب ۳۱. وعدهٔ نجات الهی

اشعیا اطمینان خود را مبنی بر پیروز شدن صهیون بر سپاه آشور بیان می‌کند (۳۷: ۳۶)، بطوری که تقریباً تمام آیات این باب از چنین زمینه‌ای برخوردار می‌باشند.

باب ۳۲. سلطنت مسیح

اشعیا در حالی که در اندیشهٔ مسرت‌بخش نجات صهیون از حملهٔ سپاه آشوریان قرار دارد و در شرایطی که حیثیت و اعتبار حکومت حزقیای پادشاه در نتیجهٔ این پیروزی افزون شده، در میان آیات دربرگیرندهٔ رؤیایش، دورنمایی از تخت داود در آینده را مطرح می‌سازد؛ چیزی که همهٔ نبوت‌های عهد عتیق بدان اشاره دارند و تمام تاریخ عهد عتیق در جهت دست‌یابی به آن پیش رفته است. سلطنتی که در سایهٔ برکت و عدالت آن همهٔ مردم و تمام امور، جایگاه حقیقی خود را باز خواهند یافت. مشکل بتوان مبحث جدید اشعیا را که ظاهراً از موضوع منحرف شده یعنی مبحث «زنان مطمئن» (آیات ۹ - ۱۵) را با آنچه قبلاً ذکر آن گذشت، مرتبط دانست. ظاهراً این زنان عبارت بودند از گروهی از زنان بانفوذ و بی‌ایمان دربار که قصد داشتند با نبوت‌های اشعیا به مخالفت بپردازند (۳: ۱۲ و ۱۶ - ۲۶). ظاهراً منظور او در این قسمت این است که دورهٔ مذکور مربوط است به زمان

مابین شکست لشگر آشور و حکومت مَنَسی. منظور از «جنگل» در آیهٔ ۱۹، لشگر آشور می‌باشد. کلمهٔ «شهر» در آیهٔ ۱۹ نیز به نینوا اشاره می‌کند؛ یا به نیروهای شریر مرکزی در آخرین روزها. «تخم بر آبها کاشتن» (آیهٔ ۲۰) بیانگر صبر و شکیبایی مستمر در انجام فریضهٔ روزانه است که تلویحاً حاکی از توکل بر خداوند در انتظار بازگشت دوران سعادت و شادمانی است.

باب ۳۳. در آستانهٔ نبرد

باب‌های ۲۸ الی ۳۳ به ایام دهشتناک محاصرهٔ اورشلیم توسط آشوریان اختصاص دارد که در باب‌های ۳۶ و ۳۷ ذکر آن آمده است. لشگر سنحاریب شهرها و شاهراههای اطراف را ویران و غارت می‌کرد (آیات ۸ - ۹). در این حالت، قومْ آشفته و سراسیمه بود (آیات ۱۳ - ۱۴). اشعیا تحت این شرایط سعی می‌کرد تا قوم را به آرامی با این پیام مطمئن سازد که خداوند، دشمن را بطور مهیبی شکست خواهد داد و آنها از دست غارتگران جبار خلاصی خواهند یافت (آیات ۳ - ۴) و خود خداوند همچون گردابی، کشتی‌های دشمن را فرو خواهد برد (آیات ۲۱ - ۲۲، رجوع کنید به باب‌های ۳۶ و ۳۷).

باب ۳۴. خشم خداوند بر امّت‌ها

بنظر می‌رسد که این باب نیز همچون باب ۲۴، رؤیایی در خصوص انقضای عالم باشد. ادوم بعنوان نمونه‌ای از خشم خدا بر امّت‌ها مورد استفاده قرار گرفته است. ادوم در ایام پیشین، شهر پرجمعیت و آباد وحاصلخیزی بود که در حال حاضر یکی از متروکه‌ترین سرزمین‌های کرهٔ خاکی بشمار می‌رود، که به زیستگاه پرندگان، خزندگان و وحوش درنده مبدل شده است (آیات ۱۰ - ۱۵، رجوع کنید به ذیل کتاب عوبدیا آیات ۱۶ و ۱۷). دورنمای رؤیای اشعیا از دوران‌های آینده در قالب نبوت او خطاب به ادوم گنجانده شده است.

باب ۳۵. روز نصرت کلیسا

این باب یکی از عالی‌ترین باب‌های کتاب‌مقدس می‌باشد. سروده‌ای در وصف زیبایی‌های زائدالوصف. این باب، تصویری است از ایام آخر، زمانی که کلیسا، از پس مصیبت‌های طولانی، نهایتاً به جلال آسمانی و پر فروغ خود نائل خواهد آمد. بازگشت اسیران از شاهراه (آیات ۸ - ۱۰) یکی از زیباترین توصیفات در خصوص بازگشت نجات‌یافتگان به خانهٔ ابدی‌شان می‌باشد.

باب ۳۶ و ۳۷. شکست سپاه آشور

درکتاب‌مقدس، سه بار به شکست سپاه آشور اشاره شده است: (همین باب‌ها ازکتاب اشعیا، دوم پادشاهان باب‌های ۱۸ و ۱۹ و دوم تواریخ باب ۳۲). این واقعه یکی از عجیب‌ترین معجزات در عهد عتیق می‌باشد، که در یک شب سپاه آشور توسط امدادهای غیبی و الهی هلاک می‌شود (۳۷: ۳۶). این معجزه، نقطهٔ اوج نبوت‌هایی است که اشعیاء نبی در خصوص مطمئن ساختن قوم کراراً خاطر نشان کرده بود (۱۰:۲۴-۳۴، ۱۷:۱۲-۱۴؛ ۲۹:۵-۸ و ۱۴؛ ۳۰:۲۷-۳۳؛ ۳۱:۴-۹؛ ۳۳:۳-۴ و ۲۱-۲۳؛ ۳۸:۶). ظاهراً این نبوت‌ها دربرگیرندهٔ دو مرحله از حملات آشور می‌باشد. سنحاریب بعنوان فرماندهٔ سپاهیان پدر خود، سارگون، در سال ۷۱۳ ق.م. یهودا را مورد حمله قرار می‌دهد و بسیاری از شهرها را تسخیر می‌کند. و مورد دیگر مربوط است به زمانی که حزقیای پادشاه با پرداخت جزیه او را از تسخیر شهر منصرف کرد (دوم پادشاهان ۱۸ : ۱۴ - ۱۶). اما سنحاریب به سال ۷۰۱ ق.م. مجدداً حملهٔ خود را از سرمی‌گیرد که این بار فرشتهٔ خداوند بر او چیره می‌شود. (رجوع کنید به ذیل دوم پادشاهان باب ۱۷).

باب‌های ۳۸ و ۳۹. بیماری حزقیا و فرستادهٔ بابل

بیماری حزقیا ۱۵ سال پیش از زمان مرگ او رخ داد (۳۸ : ۵) که سال ۷۱۲ ق.م. بود. رهایی اورشلیم از دست آشوریان بعد از این تاریخ می‌باشد (۳۸ : ۶). بهبودی و شفای اعجازآمیز حزقیا، موجب شگفتی و کنجکاوی بابل می‌شود (دوم تواریخ ۳۲:۳۱ و اشعیا ۳۸:۷-۸). بدون شک، اعزام سفیری از جانب بابل به اورشلیم، سوءظن سنحاریب را برانگیخت، بطوری که احتمالاً در حملهٔ دوم او به یهودا بی‌تأثیر نبوده است.

باب‌های ۴۰ الی ۶۶. آیندهٔ پرجلال

زندگی اشعیا در دوران خطر تهدیدات امپراطوری آشور سپری شد. آشوریان شمال اسرائیل را به سال ۷۳۴ ق.م. ویران کردند و باقیماندهٔ حکومت شمالی را به سال ۷۲۱ ق.م. در سال ۷۱۳ ق.م. یهودا را مورد تاخت و تاز قرار دادند، و در سال ۷۰۱ ق.م سراسر یهودا بجز اورشلیم را به تصرف درآوردند. اشعیا در تمام این مدت مؤکداً نبوت کرده بود که اورشلیم سقوط نخواهد کرد و همین طور هم شد. این مسئله، مهمترین واقعهٔ زندگی اشعیا محسوب می‌شد. زمانی که هلاکت و نابودی قطعی بنظر می‌رسید، او شهر خود را از این ناامیدی نجات داده بود. اکنون که خطر آشور رفع شده بود، اشعیا نبوت می‌کرد که اورشلیم در آینده بدست بابل سقوط خواهد کرد (۳۹:۶-۷). او اسارت به دست بابل را امر مسلمی فرض می‌کرد و در نظر او این امر چنین بود که گویی او خود در میان اسیران می‌باشد. بعضی از نبوت‌های او دربارهٔ آینده آنچنان واضح و روشن می‌باشند که بنظر می‌رسد آنها درگذشته

اتفاق افتاده‌اند.

فرض وجود دو اشعیا

در هیچ قسمت از کتاب اشعیا نبی، یا کلّ کتاب‌مقدس، یا در احادیث و روایات یهودی و مسیحی هیچگونه ذکر و حتی اشاره‌ای مبنی بر اینکه نویسندهٔ این کتاب دو نفر می‌باشند، وجود ندارد. فرضیهٔ «اشعیای ثانی» از خیال‌اندیشی‌های منتقدان متجدد می‌باشد. کتاب اشعیا در کتاب‌مقدس کنونی و همچنین زمان عیسی مسیح، یک کتاب بود و نه دو. این کتاب از مجموعهٔ چند اثر تشکیل نیافته بلکه از ابتدا تا انتهای آن از وحدت اندیشه و یگانگی شخصیت نگارندهٔ آن برخوردار است. این کتاب از بیان شیوایی بهره می‌برد، بطوری که آن را به یکی از بزرگترین آثاری که تا کنون به طبع رسیده، مبدل کرده است. تنها یک اشعیا وجود داشت که کتاب حاضر اثر اوست و فرضیه‌های مخالف با این نظر مردود می‌باشند.

باب ۴۰. سخنان دلاویز

چنین بنظر می‌رسد که بعضی از عبارات این باب به سخنان فرشتگان اختصاص دارد، که از اشعیا یا شخص دیگری می‌خواهند تا قوم خدا را به چیزهای خوب و عالی بشارت دهند و بگویند که مصیبت و ظلمت طولانی درگذشته است. ظهور عیسی مسیح، موضوع نبوت آیات ۱-۱۱ می‌باشد. آیات ۳ - ۵ در تمام اناجیل چهارگانه درخصوص آمدن عیسی مسیح بر جهان ذکر شده‌اند (متی ۳: ۳؛ مرقس ۱: ۳؛ لوقا ۳: ۴ - ۶؛ یوحنا ۱: ۲۳). اشاره به ابدی بودن کلام خدا در این قسمت (آیات ۶-۸) بدین معنی است که وعده‌های الهی در مورد عیسی مسیح و ملکوت خدا ساقط نمی‌گردند و اجتناب‌ناپذیر می‌باشند. قدرت لایزال خداوند و طراوت آنانی که بر او توکل می‌کنند، موضوع اصلی آیات ۱۲-۳۱ این باب می‌باشند. این باب یکی از زیباترین باب‌های کتاب‌مقدس است.

باب ۴۱. ظهور کورش

در این باب ذکری از نام کورش بمیان نیامده است، اما در ۴۴: ۲۸ و ۴۵: ۱ از او یاد شده است و بدون شک عبارات «کسی را از مشرق» (آیهٔ ۲) و «کسی را از شمال» (آیهٔ ۲۵) تلویحاً به او اشاره می‌کنند (لازم به ذکر است که لشکریان ممالک شرق، همیشه برای ورود به سرزمین فلسطین از شمال آن حمله می‌کردند). اشعیا ۱۵۰ سال پیش از ظهور کورش، وفات یافت و رؤیای او مربوط به سلطهٔ سریع کورش بر جهان، حاکی از اقتدار و قدرت خداوند است (آیهٔ ۴). در آیات ۸ تا ۲۰، خداوند آزادی و رهایی را به اسرائیل وعده می‌دهد و خدایان امت‌ها را به مبارزه می‌طلبد تا قدرت خود را در گفتن وقایع آینده نشان دهند (آیات ۲۱ تا ۲۹ رجوع کنید به ذیل باب ۴۴).

باب ۴۲. بندهٔ خدا

رؤیای دیگری که در خصوص آمدن مسیح موعود و رسالت او می‌باشد در آیات ۱-۱۷ نوشته شده است. این بخش در انجیل متی ۱۲:۱۷-۲۱ نیز ذکر شده است. اما منظور از بندهٔ خدا در آیات ۱۸ الی ۲۵ قوم اسرائیل می‌باشد که بخاطر ارتداد و گناهانشان به دفعات تنبیه شده بودند.

باب ۴۳. حمایت خدا از اسرائیل

خداوند، اسرائیل را برای خود غرس کرده بود. اما قوم مستمراً از خدا بی‌اطاعتی می‌کرد. با وجود این، اسرائیل هنوز قوم خدا محسوب می‌شد و علیرغم تمام گناهان و مصیبت‌هایشان خدا در آنها کار می‌کرد تا تمام جهانیان بدانند که او، و تنها او خدا است.

باب‌های ۴۴ و ۴۵. کورش

این باب‌ها دربرگیرندهٔ نبوت بازگشت اسرائیل از اسارت توسط کورش می‌باشند که تأکید خاصی بر قدرت بی‌مانند خدا در پیشگویی وقایع آینده دارد. کورش، پادشاه فارس در فاصلهٔ سالهای ۵۳۸ الی ۵۲۹ ق.م. حکومت کرد. او به یهودیان اجازه داد تا به اورشلیم بازگردند و طی فرمانی کتبی به آنها اختیار داد تا هیکل مقدس را بازسازی نمایند (دوم تواریخ ۳۶: ۲۲ - ۲۳؛ عزرا ۱: ۱ - ۴). اشعیا در سالهای بین ۷۴۵ الی ۶۹۵ یعنی بیش از ۱۵۰ سال قبل از زمان کورش این امر را نبوت کرد. در این باب، اشعیا او را با نام ذکر می‌کند و پیشگویی می‌کند که او هیکل را بازسازی خواهد کرد؛ هیکلی که در زمان اشعیا هنوز ویران نشده بود.

هدف اصلی این باب‌ها این است که برتری یهوه بر خدایان امّت‌ها را با ذکر پیشگویی‌های وقایع آینده ثابت کند؛ موضوعی که در تمام باب‌های ۴۰ الی ۴۸ به چشم می‌خورد (۴۱:۲۱-۲۴؛ ۴۲:۸-۹؛ ۴۳:۹-۱۳؛ ۴۴:۶-۸؛ ۴۵:۲۰-۲۱؛ ۴۶:۹-۱۱؛ ۴۸:۳-۷). ذکر نام کورش خیلی پیش از آنکه او متولد شود بعنوان نمونه‌ای از قدرت خدا در «بیان چیزهایی که بوقوع خواهد پیوست» (۴۵:۴-۶) مطرح می‌شود. اگر این مطلب را به حساب «پیشگویی» نگذاریم، طبعاً هیچ ارتباطی با آنچه بخاطر آن گفته شده پیدا نمی‌کند. فرضیه‌هایی که این باب‌ها را به آثار نوشته شده در دوران اسارت نسبت می‌دهند، در توجیه وحدت قراین و شواهد موجود، فرض‌ها و نظریات عجیبی را مطرح می‌سازند.

نبوت‌هایی که بصورت پیشگویی مطرح می‌شوند گویای این مطلب است که یکی از شروط و ویژگی‌های اصلی نبوت‌های اشعیا، الهی بودن آنها است. او در بیان ضعف‌های بت‌ها و استهزاء عبادت کنندگان آنها بسیار مستعد بود واظهار می‌داشت که این بت‌ها حتی نمی‌توانند آنچه راکه انسان قادر به انجام آن است انجام دهند، یعنی نه می‌توانند ببینند و نه سخن بگویند و یا بشنوند. در عوض اشعیا اعلام می‌دارد، خدایی راکه ما در قوم اسرائیل عبادت می‌کنیم، نه فقط قادر است آنچه راکه بشر

می‌تواند انجام دهد، بعمل آورد، بلکه او می‌تواند اموری را نیز که انسان عاجز از انجام آنها است بجا آورد؛ از جمله پیشگویی آینده. سپس اشعیا از امت‌ها دعوت می‌کند تا جمع شد، و به مقایسهٔ خدایان بپردازند. او آنها را مورد سؤال قرار می‌دهد که آیا قومی در تاریخ خود امری را سراغ دارد که آن را از پیش اعلام نموده و در آینده رخ داده باشد؟ در ادامه اضافه می‌کند: اما ما در تاریخ ملی خود، نمونه‌هایی را داریم حاکی از آن که در گذشته نبوت‌ها و پیشگویی‌هایی جریان داشته‌اند که بعدها به ترتیب واقع شده‌اند. نگارندهٔ کتابی که در دست دارید میل دارد همان سؤال را امروزه نیز مطرح نماید که: آیا جایی، غیر از کتاب‌مقدس، در تاریخ این جهان پهناور سراغ دارید که از گذشته‌های خیلی دور تمام جریان مذهبی بشر را از ابتدا پیشگویی کرده باشد؟

باب‌های ۴۶ و ۴۷ و ۴۸. سقوط بابل

مضمون این باب‌ها همان مطالب باب‌های ۱۳ و ۱۴ را دنبال می‌کنند. خدایان متعدد بابل، کثرت جادوگران و ساحران این سرزمین نتوانستند در برابر لشکریان کورش تاب آورند (۴۷ : ۱۲ – ۱۵). در عوض تمثال خدایان طلایی آنها از نجات بابل عاجز ماندند و نه فقط نتوانستند شهر آنها را برهانند بلکه حتی قادر نبودند خود را نیز نجات دهند و آنها را در ارابه‌ها و سوار بر حیوانات و بهایم به یغما بردند (۴۶ : ۱ – ۲). این امور بر یگانگی خدا، قدرت بی‌مانند او در پیشگویی آینده، وکنترل جریانات تاریخ دلالت دارند. این نبوت تکرار پیشگویی مهم و رسمی خدا دربارهٔ سقوط بابل بدست کورش و رهایی یهودیان می‌باشد. منظور از عبارت «خداوند او را دوست می‌دارد» (۴۸ : ۱۴)، کورش می‌باشد، که پادشاهی استثنایی و دادگر بود.

باب‌های ۴۹ و ۵۰. بندهٔ یهوه

در بررسی باب‌های پیشین یعنی باب‌های ۴۰ الی ۴۸ همواره یک اندیشهٔ کلّی حاکم می‌باشد که عبارت است از: پیشگویی آینده که بر الوهیت خدا دلالت دارد.

موضوع اصلی در باب‌های ۴۹ الی ۵۵ پیرامون بندهٔ خدا در جریان می‌باشد. در بعضی از قسمت‌ها منظور از بندهٔ خدا، قوم اسرائیل می‌باشد و در دیگر موارد به «مسیح» اشاره می‌کند، یعنی کسی که اسرائیل در او تَشَخُّص می‌یابد. گرچه این بخش‌ها تا اندازهٔ زیادی پیوسته و مرتبط می‌باشند، اما از خود متن بخوبی می‌توان دریافت که منظور از بندهٔ خدا کدامیک می‌باشد.

در ذیل به یادآوری مجدد اندیشه‌های موجود در این چند باب در خصوص بندهٔ خدا می‌پردازیم: (۴۱:۸؛ ۴۲:۱ و ۱۹؛ ۴۳:۱۰؛ ۴۴:۱و۲و۲۱؛ ۴۹:۳-۶؛ ۵۲:۱۳؛ ۵۳:۱۱).

چنین بنظر می‌رسد که این باب‌ها به گونه‌ای خاص از «بندهٔ خدا» سخن می‌گویند که هدف از قرار دادن آنها در جاهای مختلف با این منظور صورت گرفته که تمام امت‌ها را بسوی خداوند فرا بخوانند.

باب‌های ۵۱ و ۵۲. نجات و احیای دوبارهٔ صهیون

نجات اسرائیل از مصیبت‌های حاصله از اسارت با یادآوری اعمال عجیبی که خداوند در گذشته انجام داده است، تضمین می‌شود. این مسئله، تحقق قسمتی از نقشهٔ ابدی خدا می‌باشد که از یک نفر آغاز شده بود (۵۱: ۲) و در طی قرون متمادی، به نجات جهان و جلال ابدی خدا ادامه پیدا می‌کرد (۵۱: ۶). باب ۵۲ عبارت است از سروده‌ای در خصوص روز پیروزی صهیون.

باب ۵۳. بندهٔ یهوه، صاحب غم‌ها می‌باشد

این باب یکی از دوست داشتنی ترین باب‌ها در تمام کتاب‌مقدس می‌باشد؛ دورنمایی از رنج‌ها و زحمات نجات‌دهنده. این مطلب از ۵۲: ۱۳ آغاز می‌شود. مطالب این باب آنچنان واضح و روشن بیان شده‌اند که شخص ممکن است تصور کند اشعیا در پای صلیب ایستاده بود. این مطلب از آنچنان بیان روشنی برخوردار است که اشعیا از آن در زمان گذشته صحبت می‌کند، گویی این اتفاقات در گذشته رخ داده باشند. در حالی که این نبوت‌ها ۷۰۰ سال پیش از مصلوب شدن مسیح نوشته شده‌اند. مطالب مندرج در این باب نمی‌توانند دربارهٔ هیچکس دیگری در تاریخ جز عیسی مسیح مصداق داشته باشند.

باب‌های ۵۴ و ۵۵. گسترش سلطنت بندهٔ یهوه

بندهٔ خدا با برکات ناشی از رنج‌ها و زحماتش، جوانی صهیون را احیاء نموده و او را به جلال ابدی برمی‌افرازد. باب ۵۵ دعوت بندهٔ خدا از تمام جهانیان برای ورود به ملکوت او و تلذّذ از برکاتش می‌باشد.

باب‌های ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹. گناهان عصر اشعیا

مضامین این باب‌ها عبارتند از: حرمت ننهادن به سبت، طمع حاکم بر سروران اسرائیل، شیوع بت‌پرستی توأم با اعمال و اخلاقیات شرم آور حاصل از آن، تذکراتی در خصوص روزه، و اعمال وقیح و زشتی که در اثر بی‌عدالتی بروز می‌کنند. ضمناً خاطرنشان شده که خداوند از تمامی این اعمال انتقام خواهد گرفت.

باب‌های ۶۰ و ۶۱ و ۶۲. رهانندهٔ صهیون

سروده‌ای مربوط به دوران مسیحیت که از ۵۹: ۲۰ شروع شده و دورنمایی از بشارت جهانی را به

تصویر می‌کشد که نهایتاً به جلال ابدی در آسمان خاتمه می‌یابد. باب ۶۰ یکی از باشکوه‌ترین باب‌های موجود در کتاب‌مقدس می‌باشد. عیسی مسیح ۶۱: ۱ - ۳ را بعنوان نبوتی دربارهٔ خودش ذکر می‌کند (لوقا ۴: ۱۸). «اسم جدید» صهیون (۶۲: ۲) که در ۶۵: ۱۵ نیز تکرار شده است اشاره به آن دارد که بندگان خدا «به اسم دیگری» نامیده خواهند شد. در زمان ظهور مسیح در نظر دیگران قوم خدا «یهودیان» یا «عبرانیان» بودند. اما بعد از آن قوم خدا «مسیحیان» نامیده شدند. منظور از «تاج جلال» در ۶۲:۳ همانی است که کلیسا در نظر مسیح می‌باشد. گرچه کلیسای عینی و ظاهری بدست‌های انسانها به فساد آلوده شده است و «تاج جلال» نمی‌باشد، اما در عین حال این مطلب در مورد مقدسان وفادار و امین خداوند صحت دارد. آنها در ابدیت موجب خوشی و مایهٔ ابتهاج خداوند خواهند بود.

باب‌های ۶۳ و ۶۴. استغاثهٔ اسیران

جای تعجب دارد که چرا در اینجا از ادوم نام برده شده است (۶۳: ۱ - ۶). این دو باب، بجز شش آیهٔ اول آنها، دربرگیرندهٔ ماهیت دعای اسیران اسرائیل و طلب آزادی از خداوند می‌باشند. ادومیان که از دشمنان دیرینهٔ یهودا بشمار می‌رفتند با بابلیان متحد شده بودند تا اورشلیم را ویران کنند (رجوع کنید به ذیل کتاب عوبدیا). احتمال دارد ذکر نام آنها در اینجا سمبولی باشد از تمام دشمنان قوم خدا. مردان جنگی ادوم را در خشم و غضب خود «پایمال» خواهند کرد و «دستگیری برای نجات» صهیون ظهور خواهد کرد. این اشارات دربارهٔ رهانندهٔ صهیون سخن می‌گویند که محتوای این سه باب را در برگرفته است. چنین بنظر می‌رسد که شیوهٔ نگارش و گویش این قسمت‌ها با تشبیهات و استعارات مربوط به بازگشت ثانوی خداوند در کتاب مکاشفه ۱۹: ۱۱ - ۱۶ مشابه می‌باشند.

باب‌های ۶۵ و ۶۶. آسمانی جدید و زمینی جدید

این دو باب، پاسخ خدا به دعای اسیران دو باب پیشین می‌باشد. دعای آنها مستجاب خواهد شد. بقیهٔ وفادار احیاء شده و ظهور خواهد کرد (۶۵: ۸ - ۱۰). اقوام جدیدی در گلهٔ خداوند جای خواهند گرفت (۶۵: ۱ و ۶۶: ۸). همهٔ آنها به اسم جدیدی نامیده خواهند شد (۶۵: ۱۷ و ۶۶: ۲۲). عادلان و شریران برای همیشه از هم جدا خواهند شد و برکت ابدی برای عادلان و عذاب جاودان برای شریران مقرر خواهد شد (۶۶: ۲۲ - ۲۴). عیسی مسیح خود این کلمات را در مرقس ۹: ۴۸ تأیید می‌کند. آخرین نصایح پطرس رسول به مسیحیان این بود که چشمان خود را بسوی آسمان جدید و زمین جدید بدوزند (دوم پطرس ۳: ۱۰ - ۱۴). کتاب‌مقدس با رؤیای شکوهمندی از آسمان جدید و زمین جدید به اوج خود می‌رسد (مکاشفه باب‌های ۲۱ و ۲۲)؛ رؤیایی که باب ۶۶ اشعیا را بازتر می‌کند. چنین بنظر می‌رسد که در دنیای تازه‌ای که ذکر آن گذشت هیچ نیازی به هیکل یا قربانی دیده نمی‌شود

(۶۶: ۱ - ۴، مکاشفه ۲۱: ۲۲).

خلاصه‌ای از پیشگویی‌های اشعیاءنبی

پیشگویی‌هایی که در زمان حیات او به انجام رسید

یهودا از دست حملهٔ مشترک آرام و اسرائیل نجات خواهد یافت (۷: ۴ - ۷ و ۱۶).
ارام و اسرائیل بدست آشور هلاک خواهند شد (۸: ۴؛ ۱۷: ۱ - ۱۴).
آشور یهودا را تاراج می‌کند (۸: ۷ - ۸).
فلسطین گداخته خواهد شد (۱۴: ۲۸ - ۳۲).
موآب غارت خواهد شد (باب‌های ۱۵ و ۱۶).
مصر و حبشه به محاصرهٔ آشور خواهد آمد (۲۰: ۴).
سرزمین عرب تلف خواهد شد (۲۱: ۱۳ - ۱۷).
قدرت صور درهم خواهد شکست (۲۳: ۱ - ۱۲).
اورشلیم از دست آشور نجات خواهد یافت (رجوع کنید به ذیل باب ۳۶).
پانزده سال به عمر حزقیای پادشاه افزوده می‌شود (۳۸: ۵).

پیشگویی‌هایی که پس از مرگ اشعیا به انجام رسید

اسارت بابل (۳۹: ۵ - ۷).
بابل بدست کورش نابود می‌شود (۴۶: ۱۱).
همچنین مادیان و عیلامیان (۱۳: ۱۷؛ ۲۱: ۲؛ ۴۸: ۱۴).
نابودی همیشگی بابل (۱۳: ۲۰ - ۲۲).
کورش به اسم خوانده می‌شود (۴۴: ۲۸؛ ۴۵: ۱ و ۴).
سلطهٔ جهانی کورش (۴۱: ۲ - ۳).
آزادی اسرای یهود به دست کورش (۴۵: ۱۳).
بازسازی اورشلیم به فرمان کورش (۴۴: ۲۸؛ ۴۵: ۱۳).
احیای دوبارهٔ اسرائیل (۲۷: ۱۲ - ۱۳؛ ۴۸: ۲۰؛ ۵۱: ۱۴).
نفوذ ایمان یهود در مصر و آشور (۱۹: ۱۸ - ۲۵).
گسترش ایمان یهود در سراسر جهان (۲۷: ۲ - ۶).
اسارت و احیای مجدد صور (۲۳: ۱۳ - ۱۸).
نابودی همیشگی ادوم (۳۴: ۵ - ۱).

پیشگویی‌هایی دربارهٔ مسیح

ظهور او (۴۰ : ۳ - ۵).
تولد او از باکره (۷ : ۱۴).
جلیل، محل خدمت او (۹ : ۱ - ۲).
الوهیت و سلطنت ابدی او (۹ : ۶ - ۷).
رنج‌ها و زحمات او (۵۳).
مرگ او در میان شریران (۵۳ : ۹).
دفن او با دولتمندان (۵۳ : ۹).
ملایمت و اقتدار حکومت وی (۴۰ : ۱۰ - ۱۱).
رحمت و راستی حکومت او (۳۲ : ۱ - ۸، ۶۱ : ۱ - ۳).
عدالت و مهربانی او (۴۲ : ۳ - ۴، ۷).
سلطنت او بر امّت‌ها (۲ : ۲ - ۳؛ ۴۲ : ۱ و ۶؛ ۴۹ : ۶؛ ۵۵ : ۴ - ۵؛ ۵۶ : ۶؛ ۶۰ : ۳ - ۵).
سلطهٔ گستردهٔ او (۴۹ : ۷ و ۲۳).
نابودی بت‌ها (۲ : ۱۸).
دنیایی عاری از جنگ بظهور خواهد رسید (۲ : ۴؛ ۶۵ : ۲۵).
ویرانی زمین (۲۴؛ ۲۶ : ۲۱؛ ۳۴ : ۱ - ۴).
نابود شدن مرگ (۲۵ : ۸؛ ۲۶ : ۱۹).
قوم خدا به اسم جدیدی نامیده خواهند شد (۶۲ : ۲؛ ۶۵ : ۱۵).
آسمانی جدید و زمینی جدید بوجود خواهد آمد (۶۵ : ۱۷؛ ۶۶ : ۲۲).
جدایی ابدی عادلان و شریران (۶۶ : ۱۵ و ۲۲ - ۲۴).

ارمیاء نبی

آخرین مساعی خدا برای نجات اورشلیم

ارمیاء در حدود یکصد سال پس از اشعیا زندگی می‌کرد.
اشعیاء اورشلیم را از دست آشوریان نجات داد.
ارمیاء سعی داشت اورشلیم را از دست بابلیان برهاند ولی موفق نشد.

ارمیا به سال ۶۲۶ ق.م. از جانب خداوند به خدمت فرا خوانده شد. بخشی از اورشلیم در سال ۶۰۶ ویران شد و چندی نگذشت که در سال ۵۹۷ به تاراج رفت و نهایتاً در سال ۵۸۶ سوخت و از بین رفت. ارمیاء که یک نبی پراحساس و تنها بود، در طول این چهل سال دهشتناک زندگی می‌کرد؛ دورانی که «انتهای سلطنت» و «انقراض دردناک قوم» بشمار می‌رفت. او بیانگر آخرین تفقّد خدا از شهر مقدسی بود که مأیوسانه به بت‌های امت‌ها متمایل شده و غافل از این بود که اگر توبه می‌کرد، خدا آن را از دست بابلیان می‌رهاند.

از این رو همانگونه که آشوریان در نبوت‌های اشعیا مورد بحث قرار گرفته بودند، نبوت‌های ارمیاء، دربرگیرندهٔ بابلیان می‌باشند.

اوضاع داخلی

حکومت شمالی و بیشتر قسمت‌های حکومت جنوبی (یهودا) سقوط کرده بودند. آنها هر دم بیش از پیش به مصیبت گرفتار می‌شدند، بطوری که از کلّ اسرائیل تنها اورشلیم باقی مانده بود. با این وجود آنها هشدارهای مستمر انبیاء را نادیده گرفتند و بر بت‌پرستی و شرارت خود افزودند. لحظهٔ نابودی فرا رسیده بود.

اوضاع عمومی

جدال بر سر حکومت جهان در میان سه قدرت جهانی آن روز یعنی آشور، بابل و مصر ادامه داشت. آشور که در درهٔ شمال رود فرات قرار داشت و پایتخت آن شهر نینوا بود، به مدت ۳۰۰ سال بر جهان حکومت کرده بود؛ اما در شرایط کنونی در حال اضمحلال بود. اما بابل، واقع در درهٔ جنوبی رود فرات، تازه به قدرت می‌رسید. مصر که در درهٔ رود نیل قرار داشت و ۱۰۰۰ سال پیش از آن قدرت جهانی محسوب می‌شد؛ پس از یک دورهٔ افول و ناکامی، مجدداً در فکر جاه‌طلبی بود. تقریباً در اواسط خدمت ارمیاء بود که بابل توانست بر رقیبان خود چیره شود. بابل، آشوریان را در سال ۶۰۷ ق.م. و ۲ سال بعد مصر را در نبرد کرکمیش به سال ۶۰۵ ق.م. در هم شکست و به مدت ۷۰ سال بر جهان حکم راند؛ همان هفتاد سالی که اسرائیل در اسارت بسر می‌برد.

نبوت ارمیاء

ارمیاء از همان ابتدا، یعنی ۲۰ سال پیش از آنکه بابل به قدرت برسد، به کرّات تأکید می‌کرد که بابل پیروز خواهد شد. در طول مدتی که ارمیاء شرارت یهودا را سخت مورد ملامت قرار می‌داد، این موارد شایان ذکر است:

۱ - یهودا در شرف سقوط بدست بابل ظفرمند قرار دارد.

۲ - چنانچه یهودا از شرارت خود رجوع نماید، خداوند نیز به طریقی او را از هلاکت بدست بابلیان نجات خواهد داد.

۳ - چنانچه در آینده معلوم شود که امیدی به توبهٔ یهودا نیست، در صورتی که صرفاً بعنوان یک اقدام سیاسی، به بابل تسلیم شود، از نابودی مطلق نجات خواهد یافت.

۴ - همین یهودا که ویران شده است، مجدداً به قدرت خواهد رسید و بر کلّ جهان حکومت خواهد کرد.

۵ - بابل که ویران کنندهٔ یهودا بود، خود برای همیشه ویران خواهد شد.

شجاعت ارمیاء

ارمیاء مستمراً اورشلیم را نصیحت می‌کرد تا خود را به پادشاه بابل تسلیم نماید؛ و به دشمنان بابل که یهودا را با این کار خائن می‌خواندند، توجهی نکند. نبوکدنصر ارمیاء را بخاطر این نصیحتش به قوم مورد توجه قرار داد و نه فقط او را زنده نگاه داشت، بلکه ترتیبی داد که در دربار بابلیان از او به شایستگی توجه شود (۳۹ : ۱۲). با وجود این ارمیاء به کرّات فریاد برمی‌آورد که پادشاه بابل در هلاکت قوم خداوند جنایت نجیعی را مرتکب خواهد شد، و اینکه بابل در موعد خود ویران خواهد شد و بار دیگر هرگز برافراشته نخواهد شد (رجوع کنید به باب‌های ۵۰ و ۵۱).

پادشاهان معاصر با ارمیاء در یهودا

منسی (۶۹۷ - ۶۴۲ ق.م.). او مدت ۵۵ سال حکومت کرد و پادشاه بسیار شریری بود (رجوع کنید به تواریخ دوم تواریخ باب ۳۳). ارمیاء در دوران حکومت او متولد شد.

آمون (۶۴۱ - ۶۴۰ ق.م.). او مدت ۲ سال حکومت کرد. حکومت طولانی و شریرانهٔ پدر او، منسی، سرنوشت شوم یهودا را رقم زد.

یوشیا (۶۳۹ - ۶۰۸ ق.م.). او مدت ۳۱ سال حکومت کرد و پادشاه خوبی بود. یکی از دوره‌های اصلاحات روحانی در زمان او صورت گرفت. ارمیاء خدمت خود را در سال سیزدهم سلطنت یوشیا آغاز کرد. اصلاحاتی که او آورد، صرفاً جنبهٔ ظاهری و سطحی داشت و قوم همچنان قلباً متمایل به بت‌پرستی بود.

یهوآحاز (۶۰۸ ق.م.). او مدت سه ماه حکومت کرد و به مصر به تبعید برده شد.

یهویاکیم (۶۰۸ - ۵۹۷ ق.م.). او مدت ۱۱ سال حکومت کرد. در رواج بت‌پرستی نقش بسزایی داشت و در برابر خداوند گستاخانه مقاومت می‌کرد و از دشمنان سرسخت ارمیاء بشمار می‌رفت.

یهویاکین (۵۹۷ ق.م.). او مدت ۳ ماه حکومت کرد و به بابل به تبعید برده شد.

صدقیا (۵۹۷ - ۵۸۶ ق.م.). او مدت ۱۱ سال حکومت کرد. او رفتار دوستانه‌تری نسبت به ارمیاء داشت، اما پادشاه شریری محسوب می‌شد و عاملی بود برای تحقق امیال شریرانهٔ شاهزادگان.

وقایع تاریخی عصر ارمیاء

۶۲۷ ق.م. یوشیا اصلاحات را آغاز کرد. (رجوع کنید به ذیل دوم تواریخ باب ۳۴).

۶۲۶ ق.م. دعوت ارمیاء به نبوت.

۶۲۶ ق.م. هجوم «سکاها» (رجوع کنید به ذیل ارمیاء باب ۴).

۶۲۱ ق.م. پیدا شدن کتاب تورات و اصلاحات بزرگ یوشیا (دوم پادشاهان باب‌های ۲۲ و ۲۳).

۶۰۸ ق.م. یوشیا در مجدّو بدست فرعون کشته شد.

۶۰۷ ق.م. نینوا بدست بابلیان ویران شد (احتمال دارد این تاریخ، سال ۶۱۲ ق.م. نیز باشد).

۶۰۶ ق.م. یهودا مطیع بابل شد. اولین اسارت.

۶۰۵ ق.م. نبرد کرکمیش که طی آن بابل، مصر را شکست داد.

۵۹۷ ق.م. اسارت یهویاکین.

۵۹۳ ق.م. صدقیا در بابل.

۵۸۶ ق.م. اورشلیم سوخته می‌شود. انقراض موقتی کرسی خاندان داود.

انبیای معاصر با ارمیاء

ارمیاء در رأس هرم انبیایی قرار دارد که پیرامون ویرانی اورشلیم نبوت کردند.

حزقیال، که از زمرهٔ کاهنان بشمار می‌رفت، تا اندازه‌ای جوان‌تر از ارمیاء بود و به هنگام اسارت قوم، همان مطالبی را که ارمیاء خطاب به اورشلیم اعلام می‌کرد، در بابل به آنها می‌گفت.

دانیال که از اصل و نسبی درباری برخوردار بود، در دربار نبوکدنصر بسر می‌برد.

حبقوق و صفنیا، در شهر اورشلیم ارمیا را در امر نبوت کمک می‌کردند.

ناحوم در همان زمان، سقوط نینوا را پیشگویی می‌کرد.

عوبدیا در همان زمان، هلاکت ادوم را پیشگویی می‌کرد.

ترتیب زمانی در کتاب ارمیاء

بعضی از نبوت‌های ارمیاء با ذکر تاریخ و زمان آنها مشخص شده‌اند. مواردی از این قبیل عبارتند از: در حکومت یوشیا، ۱:۱؛ ۲:۱؛ ۳:۶. در حکومت یهویاکیم، ۱۸:۲۲؛ ۱:۲۵؛ ۱:۲۶؛ ۱:۳۵؛ ۱:۳۶؛ ۱:۴۵. در حکومت صدقیا، ۱:۲۱؛ ۱:۲۴؛ ۱و۸؛ ۳:۲۷و۱۲؛ ۱:۲۸؛ ۳:۲۹؛ ۱:۳۲؛ ۲:۳۴؛ ۱:۳۷؛ ۵:۳۸؛ ۱:۳۹؛ ۳۴:۴۹؛ ۵۹:۵۱. در مصر: ۷:۴۳و۸؛ ۱:۴۴. بنابراین دیده می‌شود که کتاب از قاعدهٔ ترتیب زمانی پیروی نمی‌کند. بعضی از نبوت‌هایی که دیرتر بوده‌اند قبل از نبوت‌هایی که زودتر بوده‌اند، قرار گرفته‌اند. امکان دارد این نبوت‌ها قبل از آنکه ارمیاء اقدام به نوشتن آنها کند، سالها بصورت شفاهی و سینه به سینه نقل شده باشند. نوشتن چنین کتابی، کاری پر مشقت و طولانی بود. پوست‌هایی که بر آنها نوشته می‌شد، از جنس پوست بز یا گوسفند بود که کمیاب و گران قیمت بودند. و احتمالاً این مطلب تا اندازه‌ای در به عقب افتادن نگارش کتاب ارمیاء مؤثر بوده است. ظاهراً او پس از آنکه واقعه یا بیانیه‌ای را می‌نوشت، سایر تذکرات و مطالب مربوط به آن را بدون آنکه طومار را از هم جدا کند، در ذیل آنها می‌نوشت که احتمالاً در بعضی موارد بدون ذکر تاریخ آنها بوده است و ولذا بدین ترتیب او به تکمیل مطالب طومار خود می‌پرداخت.

باب ۱. دعوت ارمیاء به نبوت

خدمتی که ارمیاء بدان دعوت شد، رسالتی دشوار بود؛ بطوری که پیغام او برای شنوندگان آن خوشایند نبود. او نیز همچون موسی (خروج ۳: ۱۱ و ۴: ۱۰) با بی‌میلی از پذیرفتن این مسئولیت امتناع کرد. خداوند او را در حالی که «طفلی» بیش نبود، به این خدمت فرا خواند. احتمالاً او در این زمان ۲۰ سال سن داشت. «عناتوت» (آیهٔ ۱)، محل زندگی او بود که در حدود ۴ کیلومتری شمال شرقی اورشلیم قرار داشت. این محل در حال حاضر «آناتا» نام دارد. منظور از «دیگ جوشنده» (آیهٔ ۱۳)، سپاه بابلیان می‌باشد. پیغام او با ذکر هلاکت و نابودی قوم بدست بابل (آیهٔ ۱۴) آغاز می‌شود.

باب ۲. ارتداد اسرائیل

در این باب، خداوند با کلماتی آمیخته با احساسات توأم با خشم، گناه شرم‌آور بت‌پرستی آنها را سرزنش می‌کند. اسرائیل به زن نامزد کرده و شوهرداری تشبیه شده است که همسر خود را بخاطر روابط نامشروع با دیگر مردان ترک کرده است و خود را به هرزگی و فاحشگی سپرده است.

باب ۳. یهودا شریرتر از اسرائیل

واژهٔ «اسرائیل» در باب ۲، بیانگر قوم خدا می‌باشد. اما منظور از «اسرائیل» در این باب، حکومت

شمالی می‌باشد که ۳۰۰ سال پیش، از یهودا جدا شده و بصورت حکومت مستقلی درآمد، بود و ۱۰۰ سال پیش از این نبوت نیز توسط آشوریان سقوط کرده و به اسارت برده شده بود. یهودا همچون شخص نابینایی، سقوط و علت انحطاط و زوال اسرائیل را نمی‌دید. این قوم نه فقط از گناه خود توبه نمی‌کرد، بلکه در زمان حکومت مَنَسی هر روز بر شرارت خود می‌افزود. اتحاد مجدد یهودا و اسرائیل (۱۷ الی ۱۸ همچنین ۵۰: ۴ - ۵ و هوشع ۱: ۱۱) پیشگویی و نبوت شده است. در آیهٔ ۲۰ شرارت علیه خدا به زن زناکار و خیانتکار نسبت به شوهر خود تشبیه شده است.

باب ۴. ویرانی قریب‌الوقوع یهودا

این باب به تشریح پیشروی سپاهیان غارتگر بابل می‌پردازد که اورشلیم را به سال ۶۰۶ - ۵۸۶ ق.م. ویران کردند. تا اندازه‌ای نیز احتمال آن می‌رود که به حملهٔ سکاها (قومی قدیمی در شمال دریای سیاه) اشاره داشته باشد که در مقاطعی از زمان از بابلیان پیشی گرفتند.

حملهٔ سکاها

در همان سالی که ارمیاء به خدمت فراخوانده شد (۶۲۶ ق.م.)، قبایل زیادی از بربریان شمال بطرز وحشیانه‌ای به اقوام جنوب غربی آسیا حمله کردند. این قوم به هنگام ضعف قدرت در امپراتوری آشور، ضربات سختی را بر آشوریان وارد ساخت. رالینسون *(Rawlinson)* دربارهٔ آن چنین می‌گوید: «آنها از کوه‌های قفقاز سرازیر شدند و هیچکس نمی‌دانست که از کجا و به چه منظوری آمده‌اند. گروه گروه از سکاها آمدند و در جنگه‌های غنی و سرسبز جنوب ساکن شدند. آنها که تعدادشان قابل شمارش نبود مثل مور و ملخ به این سرزمین‌ها که چون باغ و بوستان محسوب می‌شد، هجوم آوردند و وقتی این محل را ترک کردند آنچه از خود بجای گذاشتند، بیابان بی‌آب و علفی بیش نبود. آنها همه را از کوچک و بزرگ و زن و مرد هلاک کردند. ساکنان این مناطق بطرز بی‌رحمانه‌ای بدست این متجاوزان قتل عام شدند. عده‌ای نیز با زور به اسارت آنها برده شدند. تمامی محصولات این مناطق به آتش کشیده شد و این سرزمین به ویرانه‌ای مبدل گردید.» خرابه‌هایی که این قبایل بربر از خود بجای گذاشتند به تاخت و تاز مغولها شبیه بودند.

باب ۵. مفاسد عمومی در یهودا

کسی را که به انصاف عمل نماید و طالب راستی باشد نمی‌توان یافت (آیهٔ ۱). آشفتگی اخلاقی در زمینه‌های جنسی به حدّی بود که دامنهٔ این فساد به خانواده‌ها کشیده شده بود، بطوری که همچون حیوانات با یکدیگر بسر می‌بردند (آیات ۷ و ۸). کلام انبیاء را به تمسخر می‌گرفتند (آیهٔ ۱۲). همه با

فریب، ظلم و دزدی زندگی می‌کردند (آیات ۲۶ الی ۲۸). و از فسادی که در زمینهٔ امور حکومتی وجود داشت، ناراضی نبودند (آیات ۳۰ و ۳۱. جهت ملاحظه در خصوص انبیای کذبهٔ مذکور در آیهٔ ۳۰ به ذیل باب ۲۳ رجوع کنید).

باب ۶. مصیبت هلاک کننده از جانب شمال

در آیات ۲۲ الی ۲۶ شرح مبسوط و روشنی از ویرانی اورشلیم بدست لشکریان بابل نوشته شده است که بعدها این نبوت‌ها در زمان حیات ارمیاء جامهٔ عمل پوشید. ارمیاء کراراً با تمام وجود به آنها هشدار می‌داد که توبه آخرین فرصت ممکن برای رهایی از هلاکت آنها می‌باشد.

باب ۷. توبه تنها راه نجات یهودا

این باب یکی از درخواست‌های ملتمسانهٔ ارمیاء از قوم برای توبه می‌باشد که بر وعدهٔ خدا مبنی بر اینکه اگر فقط به کلام خداگوش فرا دهند، اورشلیم هرگز سقوط نخواهد کرد، استوار شده است (آیات ۵ الی ۷). آنها علی‌رغم اعمال زشتی که مرتکب شد؛ (آیات ۹ و ۳۱) و اینکه حتی بت‌های خود را نیز وارد هیکل ساخته بودند، اعتقادی عجیب بلکه موهوم به هیکل و عبادات مربوط به آن داشتند؛ چرا که بنظر می‌رسد اینطور فکر می‌کردند که هر اتفاقی هم بیفتد، خداوند اجازه نخواهد داد که اورشلیم ویران شود، زیرا هیکل مقدس او در این شهر قرار داشت (آیات ۴ و ۱۰). منظور از «ملکهٔ آسمان» عشتاروت می‌باشد که مهمترین الههٔ کنعانیان محسوب می‌شد و عبادت آن با زشت‌ترین شیوه‌های اخلاقی توأم می‌بود. «جِنوم» مذکور در آیات (۳۱ و ۳۲) عبارت بود از دره‌ای در جنوب اورشلیم که کودکان را در این محل برای خدای دیگری از کنعانیان بنام «ملوک» قربانی می‌کردند. بعدها نام این محل برای نامیدن جهنم بکار برده شد که در اصل عبرانی «گِهِنّا» *(Gehenna)* تلفظ می‌شود.

باب ۸. «موسم حصاد گذشت»

ارمیاء با پیش‌دانی کامل از اینکه دعوت‌های او از قوم و سرزنش آنها بخاطر گناهانشان بی‌ثمر خواهد ماند، آنها را از هلاکت و ویرانی قریب‌الوقوعی که متوجه یهودایی که در حال حاضر در امنیت بسر می‌برد، با خبر می‌سازد. در آیات ۱۰ الی ۱۱ از انبیای کذبه سخن بمیان آمده است. یکی از مشکل‌ترین مسائلی که ارمیاء با آن روبرو بود، نبوت کاذبانه و مصرّانهٔ آنها بود که می‌گفتند هیچ خطری اورشلیم را تهدید نمی‌کند (رجوع کنید به ذیل باب ۲۳).

باب ۹. نبی شکسته دل

ارمیا، این نبی گریان، در میان قومی که خود را تسلیم هرگونه هوی و هوس کرده بود (۸: ۶ و ۹:۲-۹)، شب و روز بخاطر مجازات سخت و دهشتناکی که متوجه آنها است، می‌گرید. او به آنها التماس کرده، دلیل می‌آورد، تهدید می‌کند، لابه و درخواست می‌کند تا شاید آنها از شرارت خود بازگشت نمایند. اما فایده‌ای حاصل نمی‌شود.

باب ۱۰. یهوه خدای حقیقی

چنین بنظر می‌رسد که بحث در خصوص خطر حملهٔ بابلیان، اسباط یهودا را وامی‌داشت تا بیشتر به بت‌ها توسل جویند، چراکه فکر می‌کردند که بت‌ها قادرند آنها را نجات دهند. این امر به ارمیاء فرصت داد تا به آنها متذکر شود که آنچه آنها بعمل می‌آورند، گناه آنها را سنگین‌تر و وضعیت را وخیم‌تر می‌کند.

باب ۱۱. عهد شکسته شده

ظاهراً این باب مربوط است به دوران پس از اصلاحات عظیم یوشیای پادشاه که در دوم پادشاهان باب ۲۳ ذکر شده است؛ زیرا قوم را می‌بینیم که مجدداً بسوی بت‌های خود بازگشتند. قوم قصد داشت تا ارمیاء را بخاطر سرزنش‌هایش در این مورد به قتل برساند (۹: ۲۱).

باب ۱۲. نالهٔ ارمیاء

ارمیاء وقتی مصیبت‌های خود را با خوشبختی و کامیابی آشکار آنهایی که تمسخرکنندگان کلام خدا بودند (آیهٔ ۴) مقایسه می‌کند، از روش‌های خدا و آنچه او بعمل می‌آورد شکایت می‌کند. در آیات ۱۵ الی ۱۷ به احیای مجدد قوم در آینده اشاره شده است.

باب ۱۳. کمربند پوسیده

ارمیاء بطور قابل ملاحظه‌ای در اعلام پیغام خدا از سمبول‌های مختلف استفاده می‌کرد (رجوع کنید به ۱۹: ۱). احتمالاً کمربند کتانی، از جمله پوشش‌های متداولی بود که ارمیاء نیز آن را بر کمر خود می‌بست و وقتی در خیابان‌های اورشلیم قدم می‌زد، دیده می‌شد. این کمربند بعدها پوسیده، کهنه و کثیف شد و برای جلب توجه دیگران، در خدمت پیغام ارمیاء قرار گرفت. وقتی انبوه جمعیت کنجکاو او را احاطه کرد و علت را جویا شد، نبی خدا فرصت را غنیمت شمرد تا شرح دهد که به

همین نحو خداوند، یهودا راکه در ابتدا زیبا و پرجلال بود، همچون کمربندی بر خود بست و در میان ملل مختلف به حرکت درآمد. اما آن نیز کهنه و پوسیده شد.

باب‌های ۱۴ و ۱۵. شفاعت ارمیاء

خشکسالی سختی در سرزمین برکات حادث شد. گرچه ارمیاء مورد تنفر، تمسخر و استهزاء قرار داشت، اما دل خود را بر آن داشت تا به مصیبت آنان توجه نشان دهد. چگونگی شفاعت او از خدا شباهت زیادی به روح عیسی مسیح دارد بطوریکه در هیچ جای عهدعتیق به چنین روحیه‌ای برنمی‌خوریم. ارمیا میعادگاهی داشت که در مواقع ضروری به آنجا روی می‌نمود تا با خدا خلوت کند. عقیده بر این است که این میعادگاه، درست درپای تپه‌ای قرار داشته که ۶۰۰ سال بعد عیسی مسیح را برآن تپه برصلیب کشیدند.

باب‌های ۱۶. نهی شدن ارمیاء از ازدواج

در پاره‌ای از موارد، زندگی خانوادگی انبیاء به عنوان نقطهٔ قوت و عامل تقویت پیغام و رسالت آنها مورد استفاده قرار می‌گرفت. اشعیا و هوشع ازدواج کرده بودند و اسامی فرزندان آنها نمایانگر پیغام و نبوت‌های مهم آنها بود. اما خداوند به ارمیاء فرمان داد تا مجرد باقی بماند، که سمبول و نشانه‌ای بود از تأکید بر نبوت‌های او مبنی بر کشتارها و جنگ‌هایی که در آینده به وقوع می‌پیوست: «از ازدواج و تشکیل خانواده چه فایده جز آنکه آنها را در معرض کشتاری که در انتظار ساکنان یهودا بود، قرار می‌داد؟» در آیات ۱۴ و ۱۵ مجدداً به وعدهٔ احیای قوم اشاره شده است.

باب ۱۷. گناه همیشگی یهودا

سقوط و اضمحلال یهودا غیر قابل اجتناب و محتوم است. با وجود این، وعدهٔ خدا مبنی بر اینکه اگر فقط بسوی خداوند بازگشت کنند، اورشلیم تا به ابد مسکون خواهد بود، بارها و بارها تکرار می‌شود (آیات ۲۴ و ۲۵).

باب ۱۸. گِل در دست کوزه‌گر

حکایت کوزه‌گر، توصیف بسیار مناسبی از قدرت خدا در تغییر سرنوشت یک قوم می‌باشد. ارمیاء این حکایت را مستمسک قرار داد تا بار دیگر قوم گناهکار را به جبران و اصلاح راههایش ترغیب نماید؛ اما سودی نبخشید.

باب ۱۹ . کوزهٔ سفالین

احتمالاً این کوزه، ظرف نفیسی از استادکاران این رشته بوده است. شکستن این کوزه در حضور سران و مشایخ قوم بیانگر هشدار مجدد در مورد سقوط اورشلیم بود.

سمبول‌ها و نشانه‌های دیگری که ارمیاء به منظور جلب توجه در بیان پیغامش بکار برد، عبارت بودند از: کمربند پوسیده (باب ۱۳)؛ منع شدن از ازدواج (باب ۱۶)؛ گل در دست کوزه‌گر (باب ۱۸)؛ بندها و یوغ‌ها (باب ۲۷)؛ خرید زمین (باب ۳۲).

باب ۲۰ . زندانی شدن ارمیاء

ارمیاء از «وادی ابن هِنّوم» جایی که کوزهٔ سفالین را در حضور مشایخ قوم شکسته بود، به هیکل رفت و در آنجا همان پیغام را مجدداً به قوم اعلام کرد. به همین دلیل، فشحور، یکی از رؤسا و ناظران هیکل، او را در زندان انداخت. منظور از «کُنده»، مذکور در آیهٔ ۲، چهارچوبی از جنس چوب بود که پاها، دست‌ها و گردن در آن طوری در بند قرار می‌گرفت که بدن را در وضعیت کَج و دردناکی قرار می‌داد. ارمیاء در این حالت از خدا شکایت می‌کند (آیات ۷ الی ۱۸).

باب ۲۱ . آغاز محاصره

این باب به روزهای آخر عمر ارمیاء تعلق دارد. صدقیای پادشاه که از نزدیک شدن سپاه بابل وحشت کرده بود، از ارمیاء می‌خواهد تا نزد خداوند شفاعت کند. ارمیاء به صدقیای پادشاه نصیحت می‌کند تا شهر را به بابلیان تسلیم کند و بدین وسیله قوم را از هلاکت نجات دهد.

باب ۲۲ . هشدار به یهویاقیم پادشاه

این باب به ایام حکومت یهویاقیم که پادشاه شریر و ستمکاری بود، تعلق دارد. منظور از «شَلّوم» در آیهٔ ۱۱، یهوآحاز می‌باشد که به مصر تبعید شد و در آن دیار درگذشت (دوم پادشاهان ۳۱:۲۳-۳۴). مرگ رقت انگیز و خفت بار یهویاقیم (۱۸و۱۹) همچنین در دوم پادشاهان ۲۴ : ۶ و دوم تواریخ ۳۶ : ۶ مذکور می‌باشد. کُنیاهو (یکُنیا، یهویاکین) «بی‌اولاد» خوانده شده است (آیهٔ ۳۰). او صاحب فرزندی بود (اول تواریخ ۱۷:۳ و متی ۱: ۱۰)، که عیسی مسیح از نسل او می‌باشد، اما او و عمویش صدقیا، آخرین پادشاهان زمینی حکومت جنوبی بودند که بر تخت داود جلوس نمودند. این کلام بیانگر آن است که یهویاکین جانشینی ندارد و گویای خاتمهٔ سلسلهٔ پادشاهان یهودا است.

باب ۲۳. انبیای دروغین

این باب، سران و رهبران قوم خدا را محاکمه می‌کند. گفتار ارمیا در آیات ۵-۸ کنایه از پیشگویی ظهور مسیح موعود از نسل داود می‌باشد (رجوع کنید به ذیل باب ۳۳). در خصوص انبیای دروغین می‌خوانیم که: آنها بزرگترین مانع در برابر پیام‌های ارمیاء بودند؛ بطوریکه با سوءاستفاده از نام خدا فریاد برمی‌آوردند که: «ارمیاء دروغ می‌گوید. ما انبیای خداوند هستیم و خدا فرموده است که اورشلیم ایمن خواهد بود.»

باب ۲۴. سبدهای انجیر

انجیرهای خوب، اشاره به بهترین‌های قوم دارد که در زمان اسارت یهویاکین به بابل به اسیری برده شدند (۵۹۷ ق. م.). همچنین شامل آن عده‌ای می‌شد که قبلاً به اسارت رفته بودند و حزقیال و دانیال نیز در میان آنان بودند. انجیرهای بد کسانی هستند که در اورشلیم باقی مانده و در این فکر بودند که با تکیه بر مصر، از خطر بابل نجات خواهند یافت (دوم پادشاهان ۲۴:۱۰-۲۰).

باب ۲۵. پیشگویی اسارت هفتاد ساله

این نبوت در روزهای نخستین حکومت یهویاکین در حدود سال ۶۰۴ ق.م. پیشگویی شد. نکتهٔ قابل توجه این است که مدت حکومت بابل دقیقاً ذکر شده است (آیات ۱۱ الی ۱۴؛ ۲۹:۱۰، دوم تواریخ ۳۶:۲۱؛ عزرا ۱:۱؛ دانیال ۹:۲؛ زکریا ۷:۵). این پیشگویی از نبوت‌های شگفت‌آوری می‌باشد که ارمیاء به هیچ طریق دیگری نمی‌توانست از آن باخبر شود، مگر آنکه مستقیماً با خداوند در ارتباط می‌بود.

باب ۲۶. محاکمهٔ ارمیاء در حضور رؤسای قوم

او به ضد کاهنان و انبیای دروغین نبوت می‌کرد. اما ارمیا در میان شاهزادگان و رؤسای قوم دوستانی داشت، از جمله اخیقام که ارمیاء را از مرگ نجات داد. شخصی بنام اوریا نیز وجود داشت که از انبیای معاصر ارمیاء بشمار می‌رفت که عاقبت بفرمان پادشاه کشته شد (آیات ۲۰-۲۴).

نکات باستانشناختی

توضیحاتی دربارهٔ اوریا؛ اَلناتان؛ نَدَبیا؛ و شَلّوم. اوریا به مصر فرار کرد (۲۶: ۲۰ - ۲۴). یهویاقیم پادشاه، «الناتان» را که یکی از شاهزادگان بود (۲۲ و ۳۶: ۱۲)، به مصر اعزام کرد تا او را بازگرداند.

یکی از «مکتوبات لاکیش» (رجوع کنید به ذیل باب ۳۴)، اشاره می‌کند به اینکه «ثبریا، فرماندهٔ سپاه و پسر النابّان، در سفر خود بسوی مصر درگذشت.» چنین بنظر می‌رسد که این سند با آنچه در (۲۶ : ۲۰ - ۲۴) آمده است، مربوط باشد.

مکتوبات لاکیش ضمناً از «نامهٔ ندبیا، خادم پادشاه، که از جانب نبی نزد شلوم آمد» سخن می‌گوید. ندبیا نوهٔ یهویاقیم پادشاه بود (اول تواریخ ۳ : ۱۸). شلوم (یا یهوآحاز) برادر یهویاقیم بود (دوم پادشاهان ۲۳ : ۳۰ و ۳۴؛ اول تواریخ ۳ : ۱۵ و ارمیاء ۲۲ : ۱۱) که به مصر برده شده بود.

باب‌های ۲۷ و ۲۸. بندها و یوغ‌ها

ارمیاء یوغی مشابه با آنچه بر گردن گاوان می‌بندند، بر گردن خود بست و دور تا دور شهر گردش کرده، می‌گفت: همچنان بابل یوغی بر گردن این قوم خواهد نهاد. یکی از انبیای دروغین بنام حَنَنیاء با بی‌شرمی یوغ را از گردن ارمیاء گرفته، آن را شکست (۲۸ : ۱۰). او بخاطر این کار از جانب خداوند مجازات شد و در عرض ۲ ماه بمرد (۲۸ : ۱ و ۱۷).

باب ۲۹. رسالهٔ ارمیاء خطاب به اسیران بابل

این رساله پس از یهویاکین نوشته شده و در آن خاطرنشان شده است که بهترین‌های قوم به اسارت رفته‌اند. او آنان را نصیحت می‌کند تا اسیران مطیع و آرامی باشند؛ همچنین به آنها وعده می‌دهد که پس از هفتاد سال (آیهٔ ۱۰) به سرزمین و موطن خود باز خواهند گشت. اما انبیای کذبه در بابل هم دست از مخالفت با ارمیاء برنمی‌دارند (آیات ۲۱ - ۳۲).

باب‌های ۳۰ و ۳۱. سرود نجات

این سرود با دورنمایی نبوتی از عهد جدید برای اسرائیل و یهودا به حکم خداوند نوشته می‌شود (آیهٔ ۲) تا بدین ترتیب سخنان این طومار با وقایعی که بعدها اتفاق خواهد افتاد، سنجیده شود.

در باب ۳۱، آیات ۳۱ الی ۳۴، از عهدی جدید سخن به میان آمده است. عهد عتیق، ماجرای پیمان خداوند با قوم یهود بر اساس عهدی بود که در کوه سینا به آنان داده شد. در اینجا نبوت صریح و قاطعی ارائه می‌شود که طی آن عهد موسی، جای خود را به عهد دیگری خواهد داد. چگونگی جانشینی عهد مسیحی به جای عهد موسوی، موضوع اصلی رساله به عبرانیان می‌باشد.

باب ۳۲. خرید مزرعه توسط ارمیاء

این واقعه یک سال پیش از سقوط اورشلیم صورت گرفت. شهر بزودی ویران و سوخته می‌شد. در زمان یأس و ناامیدی، کلامی از جانب خداوند بر ارمیاء نازل می‌شود مبنی بر اینکه او باید زمینی

بخرد. او پس از خرید زمین و انجام تشریفات قانونی، اقداماتی برای حفظ سند انجام می‌دهد، این عمل تاکیدی بود بر پیشگویی بازگشت اسیران و اینکه این مزرعه بار دیگر به زیرکشت خواهد رفت.

باب ۳۳. شاخه

اکثر ۲۰ پادشاهی که از خاندان داود در خلال ۴۰۰ سال در فاصلهٔ سالهای سلطنت داود تا زمان اسارت، بر یهودا سلطنت کردند، پادشاهان بسیار بدی بودند، تنها عدهٔ کمی از آنها شایستهٔ دارا بودن نام داود بودند. ارمیاء در باب‌های ۲۲ و۲۳ با حالتی مایل به تلخی، فهرستی از پادشاهان این سلسله راکه خداوند وعدهٔ «کرسی ابدی» را به آنها داده بود، ذکر می‌کند. او در باب ۳۳، شرح مبسوطی از نبوت مربوط به پادشاه عظیم راکه به «شاخه» شهرت دارد، ارائه می‌دهد و اذعان می‌دارد که وعدهٔ ابدی بودن کرسی خاندان داود در او تحقق خواهد یافت.

باب ۳۴. بیانیهٔ صدقیا در خصوص آزاد ساختن غلامان

زمانی که یهودا توسط بابل محاصره شده بود، صدقیای پادشاه بیانیه‌ای مبنی بر آزادی غلامان و کنیزان صادر کرد که ظاهراً مورد پسند خدا قرار گرفت؛ اما متاسفانه این طرح در مراحل اجرایی با شکست مواجه شد.

نکات باستانشناختی:

«مکتوبات لاکیش». در ۳۴: ۷ از لاکیش و عَزِیقَه بعنوان دو شهری یاد شده است که توسط لشگر بابل محاصره شده بودند. در سال ۱۹۳۵ هیئت اعزامی باستانشناسی وِلکام *(Wellcome)* تحت سرپرستی جی. ال. استارکی *(J.L. Starkey)* و سِر چارلز مارستون *(Sir Charles Marston)* پارگهای ۲۱ نامه ازمکتوبات لاکیش را یافتند. این نامه‌ها در زمان محاصرهٔ یهودا از سوی یکی از افسران لاکیش در جبههٔ جنگ به فرماندهٔ کلّ این شهر که مسئولیت دفاع از لاکیش را به عهده داشت، نوشته شده بودند.

این نامه‌ها دقیقاً کمی قبل از آخرین حملهٔ نبوکدنصر که در برابر دیوارهای شهر، آتش افروخته بود، نوشته شده‌اند. افسری که نویسندهٔ این نامه‌ها بود در یکی از آنها می‌گوید که او «علائمی را که از لاکیش فرستاده می‌شود، می‌بیند» و اینکه «او هیچ علامتی از شهر عزیقه دریافت نمی‌کند» (احتمالاً در این زمان شهر سقوط کرده بود).

در این نامه‌ها به اسامی افراد اشاره شده است، خصوصاً افراد مشخصی که در کتاب‌مقدس نام آنها ذکر شده است؛ ازجمله «جَمَریا» یکی از افسران صدقیای پادشاه (ارمیاء ۲۹ : ۳)؛ «یازنیا»، یکی از افسران نبوکدنصر (دوم پادشاهان ۲۳:۲۵)؛ «مَتَنیا» نام اصلی صدقیای پادشاه (دوم پادشاهان

۱۷:۲۴)؛ «نیریا» نام پدر باروک، کاتب ارمیاء (ارمیاء ۴۳ : ۳). این اسامی توسط یکی از معاصران ارمیاء به زبان عبری نوشته شده بودند. این شواهد همچون ندایی از گذشته، ماجرای ارمیاء را تأیید می‌کنند.

باب ۳۵. نمونه رکابیان

رکابیان طایفه‌ای بودند که از زمان موسی وجود داشتند و طی قرنها، حالت ریاضت در زندگی را حفظ کرده بودند (اول تواریخ ۲ : ۵۵؛ اعداد ۱۰ : ۲۹ - ۳۲؛ داوران ۱ : ۱۶؛ دوم پادشاهان ۱۰ : ۱۵ و ۲۳).

باب ۳۶. سوزاندن طومار ارمیاء بدست پادشاه

ارمیاء تا این زمان مدت ۲۳ سال نبوت کرده بود، یعنی از سال سیزدهم سلطنت یوشیا تا سال چهارم یهویاقیم. در حالیکه ارمیاء در زندان بسر می‌برد، خداوند به او دستور می‌دهد تا نبوت‌هایش را در کتابی گردآوری کند، بطوری که قوم بتواند آنها را بخواند (آیهٔ ۵). کار نوشتن و تهیهٔ کتاب، یک سال یا کمی بیشتر بطول انجامید (آیات ۱ و ۹). با خوانده شدن کتاب، بعضی از شاهزادگان و درباریان، عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفتند، اما پادشاه گستاخانه و بی‌شرمانه، کتاب را سوزاند. این عمل پادشاه موجب شد تا ارمیاء مجدداً آن را بنویسد.

باب های ۳۷ و ۳۸. زندانی شدن ارمیاء

احتمالاً ارمیاء در زمان محاصرهٔ اورشلیم، وقتی که بابلیان موقتاً عقب نشینی کرده بودند، به دلیل کمبود مواد غذایی در اورشلیم، قصد داشت شهر را ترک کرده، به خانهٔ خود در عناتوت برود. از آنجایی که ارمیاء مصرانه قوم را تشویق به تسلیم شدن به بابلی‌ها می‌کرد، این امر موجب شد تا دشمنان ارمیاء، این عمل او را تلاشی در ملحق شدن به بابلی‌ها تلقی کنند. از این رو با سوءظن نسبت به اینکه ارمیاء یک خائن است و در جهت منافع بابلی‌ها نبوت می‌کند، او را به زندان می‌اندازند. گرچه صدقیا رفتار دوستانه‌ای با ارمیاء داشت، اما در مجموع پادشاه شریری بود.

باب ۳۹. سوخته شدن اورشلیم

این واقعه همچنین در باب ۵۲ و دوم پادشاهان باب ۲۵ و دوم تواریخ باب ۳۶ ذکر شده است. نبوکدنصر که از پیغام‌های ارمیاء به اورشلیم در خصوص تسلیم شدن به پادشاه بابل باخبر بود؛ به

منظور ادای احترام به ارمیاء، هر چه را که او می‌گفت در اختیار ارمیاء قرار می‌داد، بطوری که حتی جایگاهی در دربار بابلیان به او بخشید (آیات ۱۱ الی ۱۴ و ۴۰: ۱ - ۶).

باب‌های ۴۰ و ۴۱. انتصاب جدلیا

جدلیا که پدرش اخیقام با ارمیاء دوست بود، از جانب نبوکدنصر بعنوان حاکم بر کلّ یهودا منصوب گردید (۴۰: ۵ و ۲۶: ۲۴). اما در ظرف سه ماه به قتل رسید (۲:۳۹ و ۱:۴۱).

نکات باستانشناختی

کشفیاتی در خصوص مُهر مربوط به جدلیا. کشفیاتی که آقای استارکی، سرپرست هیئت اعزامی باستانشناختی، در سال ۱۹۳۵ در خاکسترهای بجا مانده از آتش سوزی بدست نبوکدنصر، بدست آورد؛ در میان «مکتوبات لاکیش» به کتیبه‌ای با این مُهر: «متعلق به جدلیا، ناظر خانه» دست یافت.

همچنین مُهری بنام یازنیا کشف شده است (ارمیاء ۴۰: ۸ و دوم پادشاهان ۲۵: ۲۳). او یکی از فرماندهان سپاه جدلیا بود. در سال ۱۹۳۲ و. اف. بید *(W.F.Bade)*، عضو مدرسهٔ عالی ادیان پاسفیک، در خرابه‌های مصفه که قلمرو حکومت جدلیا بود، کتیبه‌ای ممهور با مهر عتیق یافت که بر آن نوشته شده بود «متعلق به یازنیا، خادم پادشاه.»

باب‌های ۴۲ و ۴۳. عزیمت به مصر

بقیه‌ای که در اورشلیم بودند از ترس انتقام نبوکدنصر بخاطر کشته شدن جدلیا به مصر فرار کردند. گرچه خداوند به آنها هشدار داده بود که این کار به معنی نابودی است، اما آنها رفتند و حتی ارمیاء را نیز به همراه خود بردند.

نکات باستانشناختی:

ملاحظاتی در خصوص تحفنحیس (۴۳: ۸ - ۱۳). این محل در حدود ۱۶ کیلومتری (۱۰ مایلی) غرب کانال سوئز تعیین شده است. در سال ۱۸۸۶، سر فلیندرز پتری *(Sir Flinders Petrie)* خرابه‌های قلعهٔ بزرگی را در جلوی جایی که «سکوی بزرگ صاف آجری» قرار داشت، یافت. جایی که پتری عقیده داشت، ارمیاء سنگ‌ها را در آنجا مخفی کرد (۴۳: ۸).

ضمناً کتیبه‌های باقی مانده از نبوکدنصر بیانگر آن است که او در سال ۵۶۸ ق.م. به مصر حمله کرده است؛ که دقیقاً ۱۸ سال پس از زمانی است که ارمیاء این حمله را نبوت کرده بود.(۴۳: ۱۰). سه کتیبه متعلق به نبوکدنصر در نزدیکی تحفنحیس کشف شده‌اند.

باب ۴۴ . آخرین درخواست ارمیاء

این آخرین مساعی ارمیاء در وادار کردن قوم به ترک بت‌پرستی بود. اما آنها نسبت به این امر بی‌اعتنا بودند. «ملکهٔ آسمان» (آیهٔ ۱۷)، عشتاروت بود، که عبادت آن با انجام اعمالی خارج از شئون اخلاقی توأم بود. در این مورد، زنان این کارها را با موافقت شوهرانشان انجام می‌دادند (آیات ۱۵ و ۱۹).

از چگونگی و محل مرگ ارمیاء اطلاعی در دست نیست. بر اساس یکی از روایات، او را در مصر سنگسار کردند. و در روایت دیگر چنین نقل شده است که نبوکدنصر، ارمیاء و باروک را به بابل برد و او در آنجا وفات یافت.

باب ۴۵ . باروک

باروک، کاتب ارمیاء و شخص برجسته و ممتازی بود که جاه‌طلبی می‌کرد (آیهٔ ۵). او بعنوان کسی که نفوذ زیادی بر ارمیاء داشت، شناخته شده است (ارمیاء ۴۳ : ۳).

باب ۴۶ . مصر

شرح شکست لشگر مصر در کرکمیش (۶۰۵ ق.م.) در نیمهٔ دوران زندگی ارمیاء می‌باشد (آیات ۱ الی ۱۲). نبوت مربوط به حملهٔ نبوکدنصر در آیات ۱۳ الی ۲۶، بسط همان نبوتی است که در ۸:۴۳-۱۳ ذکر شده بود. اشعیا بالغ بر یکصد سال پیش از این زمان، حملهٔ آشوریان به مصر را نبوت کرده بود (رجوع کنید به ذیل باب‌های ۱۸ الی ۲۰ اشعیا). حزقیال نیز دربارهٔ مصر اشاراتی کرده بود (حزقیال باب‌های ۱۹ الی ۳۲).

باب ۴۸ . فلسطینیان

این نبوت، بیانگر هلاکت فلسطینیان بدست بابل می‌باشد که ۲۰ سال بعد به هنگام سلطهٔ نبوکدنصر بر یهودا، تحقق یافت. سایر انبیایی که در خصوص فلسطینیان مطالبی را عنوان کرده‌اند، عبارتند از: اشعیا (۱۴ : ۲۸ - ۳۲) ؛ عاموس (۱ : ۶ - ۸) ؛ حزقیال (۲۵ : ۱۵ - ۱۷) ؛ صفنیا (۴:۲-۷)؛ زکریا (۹ : ۱ - ۷).

باب ۴۸ . موآب

این باب نمایی است از هلاکتی که موآب را تهدید می‌کند. موآب از نبوکدنصر در برابر یهودا

حمایت و پشتیبانی کرد، اما بعدها توسط او ویران شد (۵۸۲ ق.م.). این سرزمین، قرن‌هاست که بصورت ویرانه‌ای باقی مانده و تنها در نقاط پراکنده‌ای، عده‌ای در آن زندگی می‌کنند. ویرانه‌های شهرهای آن گواه آن است که این سرزمین از قدیم‌الایام بصورت متروکه و خالی از جمعیت بوده است. احتمالاً اختلاط موآب و بنی عمون با قبایل و نژاد عرب، که برخی از آنها در روز پنطیکاست، به هنگام نخستین دعوت جهانی انجیل شرکت داشتند (اعمال رسولان ۲ : ۱۱)، تحقق نبوتی است مربوط به تفقد خدا از موآب (آیهٔ ۴۷) و بنی عمون (۴۹ : ۶). یا احتمالاً به این معنی است که این سرزمین بار دیگر در آینده ترقی خواهد کرد. سایر نبوت‌ها در خصوص موآب عبارتند از: اشعیا باب‌های ۱۵ و ۱۶؛ حزقیال ۲۵:۸-۱۱؛ عاموس ۲:۱-۳؛ صفنیا ۲:۸-۱۱.

باب ۴۹ . بنی عمون، ادوم، دمشق، حاصور، عیلام

در این باب پیشگویی شده است که نبوکدنصر بر این قوم‌ها سلطه خواهد یافت، که چنین نیز شد. بنی‌عمون (رجوع کنید به ذیل حزقیال ۲۵ : ۱ - ۱۱). ادوم (رجوع کنید به ذیل کتاب عوبدیا).

باب‌های ۵۰ و ۵۱. پیشگویی سقوط بابل

در این بابها نیز، به همان گونه که اشعیا قبلاً نبوت کرده بود (اشعیا ۱۳ : ۱۷ - ۲۲)، سقوط و نابودی همیشگی بابل با بیانی که ابهت و عظمت مطلب را می‌رساند، پیشگویی شده است (۵۱: ۳۷ - ۴۳). از مدیان که رهبری جمعیت امت‌های عظیم را بعهده داشت، بعنوان فاتح یاد شده است (۵۰ : ۹؛ ۵۱:۱۱ و ۲۷ و ۲۸). این دو باب که بیانگر هلاکت بابل می‌باشد، هفت سال پیش از آنکه نبوکدنصر اورشلیم را بسوزاند، بطور مجزایی در طوماری نوشته شد و به همراه هیئتی که صدقیای پادشاه در رأس آن قرار داشت به بابل فرستاده شد (۵۱ : ۵۹ - ۶۴). این طومار می‌بایست برای عموم مردم خوانده می‌شد و سپس با تشریفات خاصی در حالی که این کلمات گفته می‌شد که «همچنین بابل غرق خواهد گردید و دیگر بر پا نخواهد شد»، در رود فرات انداخته می‌شد.

باب ۵۲ به اسارت یهودا اختصاص دارد (رجوع شود به ۲ پادشاهان باب‌های ۲۴-۲۵).

مراثی ارمیاء

سوگ‌نامه‌ای بر ویرانی اورشلیم

حزن و اندوه ارمیاء برای شهری که تمام کوشش خود را برای نجات آن انجام داده بود، خالی از امید نبود بلکه ایمان داشت که خرابه‌های اورشلیم بار دیگر بنا خواهند شد (۳: ۲۱ و ۳۱ و ۳۲). اورشلیم بار دیگر بر پا شد و بعنوان پایتخت و شهر نجات یافتگان در جلال حیات ابدی ملقب گردید (عبرانیان ۱۲: ۲۲ و مکاشفه ۲۱: ۲).

ضمیمه‌ای بر کتاب ارمیاء

آخرین باب از کتاب ارمیاء را می‌توان مقدمهٔ این کتاب بشمار آورد. در ترجمهٔ سپتواجنت، پیشگفتاری با این جملات آمده است که: «و چنین واقع شد که پس از اسارت اسرائیل و ویران شدن اورشلیم، ارمیاء در حزن و اندوه فرو رفت و کلمات این مرثیه را بر اورشلیم سرود و گفت...»

با این حال در عهدعتیق به زبان عبری، این کتاب در دنبالهٔ کتاب ارمیاء نیامده است، بلکه همچون کتاب مقدس کنونی‌مان، بطور مجزا می‌باشد. اما این کتاب در زمرهٔ کتبی است که در بخش سوم عهدعتیق *(Hagiographa)* یا «منشآت» قرار دارد؛ که این گروه از کتب عبارتند از: غزل، روت، مراثی، جامعه و استر. از آنجایی که این کتب در اعیاد و جشن‌های مختلفی قرائت می‌شدند، لذا در طومارهای مجزایی نوشته شده بودند. امروزه کتاب مراثی در سراسر جهان، در اماکنی که یهودیان بسر می‌برند، در نهمین روز از ماه چهارم در کنایس قرائت می‌شود (ارمیاء ۵۲: ۶).

«میعادگاه ارمیاء»

میعادگاه ارمیاء نام محلی است بیرون از دیوار شمالی شهر اورشلیم که بر اساس روایات، ارمیاء در این محل به سختی می‌گریست و کلمات مرثیهٔ اندوهبار خود را انشاء می‌نمود. این سرداب در زیر تپه‌ای قرار دارد که امروزه به «جلجتا» شهرت دارد، یعنی همان تپه‌ای که صلیب عیسی مسیح بر آن بر پا شد. از این رو نبی دردمند در جایی می‌گریست که بعدها نجات دهندهٔ دردمند در آنجا مصلوب شد.

اشعار توشیحی

این کتاب مشتمل بر ۵ شعر می‌باشد، که چهار شعر از این مجموعه از زمرهٔ اشعار توشیحی می‌باشند که متوالیاً هر آیه با یکی از حروف الفبای عبری آغاز می‌شود. اینگونه شعر، یکی از قالب‌های مخصوص شعری بود که بمنظور کمک در حفظ مطالب بکار برده می‌شد. باب‌های ۱ و ۲ و ۴ هر یک دارای ۲۲ آیه می‌باشند که برای هر آیه یک حرف از حروف ۲۲ گانهٔ الفبای عبری بکار برده شده

است. اما در باب ۳، هر سه آیه با یک حرف از حروف الفبا آغاز می‌شود. در نتیجه باب ۳ بجای ۲۲ آیه دارای ۶۶ آیه است. باب ۵ دارای ۲۲ آیه می‌باشد، اما از قاعدهٔ حروف الفبا پیروی نمی‌کند.

کاربرد اضطراری کتاب

به احتمال قریب به یقین این کتاب ظرف سه ماه در فاصلهٔ سوخته شدن اورشلیم و عزیمت باقی‌ماندگان به مصر (ارمیاء ۳۹: ۲؛ ۴۱: ۱ و ۱۸؛ ۴۳: ۷)، هنگامی که مسند حکومت در مصفه قرار داشت، تنظیم شده است (ارمیاء ۴۰: ۸). احتمالاً نسخه‌هایی از این کتاب تهیه شده بود که برخی به مصر برده شد و بعضی دیگر به بابل ارسال شد تا اسیران آن را به خاطر بسپارند و بسرایند.

باب ۱. ویرانی صهیون

به آسانی نمی‌توان مشخص کرد که هر یک از باب‌های این کتاب بر پایهٔ چه موضوعی استوار است. در تمام این باب‌ها مطالب مشابهی وجود دارند که صرفاً با کلمات متفاوتی ذکر شده‌اند؛ از قبیل: ترس از محاصره و ویرانی‌ها که همه مربوط به گناه صهیون است. ارمیاء با حالتی حیران و متحیر، شکسته‌دل، و با غم و اندوهی تسلی ناپذیر گریان است. نکتهٔ قابل توجهی که در این باب بطور خاصی مورد توجه قرار می‌گیرد، عبارت است از فاجعه و بلایی که قوم در اثر گناهانش بر خود وارد کرده است (آیات ۵، ۸، ۹، ۱۴، ۱۸، ۲۰ و ۲۲).

باب ۲. غضب خداوند

در این باب تمام خرابی‌ها و مصیبت‌های اورشلیم به خشم خدا نسبت داده شده‌اند (آیات ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۶ و ۲۱ و ۲۲). شهر اورشلیم از نظر موقعیت جغرافیایی برکوهی بنا شده بود که دور تا دور آن را کوهها احاطه کرده بود. این شهر از نقطه نظر موقعیت فیزیکی نیز در مقایسه با شهرهایی چون بابل، نینوا، تبس *(Thebes)* و ممفیس که در جلگه‌ها و دشت‌های اطراف رودخانه ساخته شده بودند، زیباتر بود. بطوری که به زیباترین شهر آن زمان که «کمال زیبایی و ابتهاج تمام زمین» (آیهٔ ۱۵) بود، خوانده می‌شد. علاوه بر این، اورشلیم شهری بود که خداوند بطور خاصی آن را حفظ کرده و برای خدمت پر جلالی برگزیده بود. خدمتی که خداوند از طریق آن با بشر در ارتباط می‌بود. اورشلیم معروفترین و ممتازترین شهر در تمام جهان بود. همچنین این شهر آنچنان مورد علاقهٔ خدا بود که او بطرز بی‌سابقه‌ای آن را از خطر می‌رهانید. ضمناً اورشلیم از آنچنان استحکامات خوبی برخوردار بود که هیچکس باور نمی‌کرد این شهر قابل نفوذ باشد (۴:۱۲). اما همین شهر خدا از سدوم نیز بدتر شد (۴:۶). این حقیقت که خدای محبت، خدای غضب نیز می‌باشد، آموزه‌ای است که به دفعات در کلّ

کتاب‌مقدس تصریح شده است.

باب ۳. اندوه ارمیاء

چنین بنظر می‌رسد که در این باب ارمیاء از این گله‌مند می‌باشد که خداوند نسبت به او و دعاهایش بی‌توجه می‌باشد (آیهٔ ۸)؛ او می‌گوید که خدا «خویشتن را به ابر غلیظی مستور ساخته تا دعای ما نگذرد» (آیهٔ ۴۴). او هر چند زبان به شکایت می‌گشاید، اما ضمناً خداوند را عادل می‌داند و اعتراف می‌کند که آنها استحقاق بدتر از این را داشتند (آیهٔ ۲۲). مهمترین نکتهٔ کتاب در آیات ۲۱ الی ۳۹ یافت می‌شود.

باب‌های ۴ و ۵. مصیبت‌های محاصره

ارمیاء در این باب‌ها بطور خلاصه یکایک این مصیبت‌ها را برمی‌شمارد. او نمی‌تواند وحشت ناشی از این محاصره و فریاد اطفال گرسنه (آیات ۲: ۱۱ و ۱۲ و ۱۹ و ۴: ۴)، همچنین زنهایی را که بچه‌های خود را برای غذای خود می‌پزند، نادیده بگیرد (۲: ۲۰ و ۴: ۱۰).

با وجود این، اورشلیم از این مصیبت‌های وحشتناک درس عبرت نگرفت. این شهر پس از دوران اسارت، بار دیگر بازسازی شد و در زمان عیسی مسیح عظمت پیشین خود را بدست آورد. گناه این شهر زمانی به نقطهٔ اوج خود رسید که پسر خدا را مصلوب کرد. پس از آن در سال ۷۰ میلادی بدست لشگریان روم ویران گردید (رجوع کنید به ذیل عبرانیان باب ۱۳).

حزقیال نبی

سقوط اورشلیم
داوری قومهای مجاور اسرائیل
تجدید حیات اسرائیل
«خواهند دانست که من یهوه هستم»

حزقیال، نبی دوران اسارت بود. او به سال ۵۹۷ ق.م. یعنی یازده سال پیش از نابودی اورشلیم به بابل به اسیری برده شد.

اسارت اسرائیل بدست آشوریان، ۱۲۰ سال پیش به شرح ذیل صورت گرفته بود:

۷۳۴ ق.م. جلیل و شمال و شرق اسرائیل به دست تغلت فلاسر.

۷۲۱ ق.م. سامره و باقیماندهٔ اسرائیل به دست سارگون(سرجون).

۷۰۱ ق.م. ۲۰۰/۰۰۰ نفر از ساکنان یهودا به دست سنحاریب.

اسارت یهودا به دست بابلیان به قرار زیر تکمیل شد:

۶۰۶ ق.م. برخی از اسیران که دانیال نیز در میان آنان بود به بابل برده شدند.

۵۹۷ ق.م. بیشتر اسیران به بابل برده شدند که حزقیال نیز از آن جمله می‌باشد.

۵۶۸ ق.م. اورشلیم به آتش کشیده شد.

دوران اسارت، ۷۰ سال به طول انجامید، یعنی ۶۰۶ الی ۵۳۶ ق.م. حزقیال از سال ۵۹۷ ق.م. تا پایان ۵۷۰ ق.م. در آنجا اسیر بود.

حزقیال و دانیال

دانیال ۹ سال زودتر از حزقیال به بابل برده شده بود و در این فرصت کم موفق شد تا شهرت زیادی بدست آورد (۱۴ : ۱۴ و ۲۰). دانیال در دربار بسر می‌برد و حزقیال در حومهٔ شهر. آنها غالباً یکدیگر را ملاقات می‌کردند.

حزقیال و ارمیا

ارمیا مُسن‌تر از حزقیال بود. احتمالاً حزقیال، شاگرد او بوده است. حزقیال در میان اسراء به تعلیم همان چیزهایی مشغول بوده که ارمیاء در اورشلیم نبوت می‌کرد؛ یعنی داوری حتمی یهودا بخاطر گناهانش.

حزقیال و یوحنا

ظاهراً برخی از رویاهای حزقیال درکتاب مکاشفهٔ یوحنا دیده می‌شوند؛ از جمله: کروبیان (حزقیال ۱ و مکاشفه ۴)؛ جوج و ماجوج (حزقیال ۳۸ و مکاشفه ۲۰)؛ خوردن طومار (حزقیال ۳ و مکاشفه ۱۰)؛ اورشلیم جدید (حزقیال باب‌های ۴۰ الی ۴۸ و مکاشفه ۲۱)؛ نهر آب حیات (حزقیال ۴۷ و مکاشفه ۲۲).

«خواهند دانست که من یهوه هستم»

این عبارت، نکتهٔ برجسته و عمدهٔ این کتاب می‌باشد. در ۲۷ باب از کلّ ۴۸ باب این کتاب، ۶۲ بار این عبارت به چشم می‌خورد که به شرح ذیل می‌باشند: ۶: ۷ و ۱۰ و ۱۳ و ۱۴؛ ۷: ۴ و ۹ و ۲۷؛ ۱۱: ۱۰ و ۱۲؛ ۱۲: ۱۵ و ۱۶ و ۲۰؛ ۱۳: ۹ و ۱۴ و ۲۱؛ ۱۴: ۸؛ ۱۵: ۷؛ ۱۶: ۶۲؛ ۱۷: ۲۱ و ۲۴؛ ۲۰: ۱۲ و ۲۰ و ۲۸ و ۳۸ و ۴۲ و ۴۴؛ ۲۱: ۵؛ ۲۲: ۱۶ و ۲۲؛ ۲۳: ۴۹؛ ۲۴: ۲۴ و ۲۷؛ ۲۵: ۵ و ۷ و ۱۱ و ۱۷؛ ۲۶: ۶؛ ۲۸: ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۶؛ ۲۹: ۶ و ۹ و ۱۶ و ۲۱؛ ۳۰: ۸ و ۱۹ و ۲۵ و ۲۶؛ ۳۲: ۱۵؛ ۳۳: ۲۹؛ ۳۴: ۲۷ و ۳۰؛ ۳۵: ۴ و ۹ و ۱۲ و ۱۵؛ ۳۶: ۱۱ و ۲۳ و ۳۶ و ۳۸؛ ۳۷: ۶ و ۱۳ و ۱۴ و ۲۸؛ ۳۸: ۱۶ و ۲۳؛ ۳۹: ۶ و ۷ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۸.

ظاهراً خدمت و مأموریت حزقیال عبارت بود از شرح و توضیح این مطلب که چرا خداوند اجازه داد تا اسرائیل به اسارت برده شود. این امر به دلیل گناهان زشتی بود که آنها مرتکب شده بودند؛ زشتی‌هایی که خداوند امّت‌های دیگر را بخاطر داشتن آنها از بین برده بود. اما این امر برای تنبیه اسرائیل بود. آنها با تنبیه شدن، بهتر می‌توانستند دریابند که او خداست. و آنها نیز بالاخره فهمیدند. اسارت بابل، یهودیان را از بت‌پرستی نجات داد. گناه آن روز آنها بت‌پرستی بود. از آن روز تاکنون، یهودیان هرگونه گناهی را مرتکب شده‌اند، اما گناه بت‌پرستی را هرگز تکرار نکرده‌اند.

ترتیب زمانی در کتاب حزقیال

محوری که نبوت‌های کتاب، حول آن در جریان می‌باشند، عبارت است از نابودی اورشلیم که به سال ۵۸۶ ق.م. اتفاق افتاد. نبوت‌های حزقیال، ۶ سال پیش از این واقعه آغاز می‌شوند و به مدت ۱۶ سال پس از سقوط اورشلیم ادامه می‌یابند؛ که مجموعاً شامل یک دورهٔ ۲۲ سالهٔ نبوت می‌شوند. حزقیال تا زمانی که اورشلیم سقوط کرد، مستمراً وقوع حتمی این واقعه را پیشگویی می‌کرد (باب‌های ۱ الی ۲۴). پس از این رخداد، نبوت‌های او متوجه امت‌های بت‌پرستی می‌شود که در اطراف بسر می‌برند (باب‌های ۲۵ الی ۳۲). بخش دیگری از نبوت‌های او شامل آیندهٔ پر جلال اسرائیل و تجدید حیات آن می‌باشد (باب‌های ۳۳ الی ۴۸).

به استثنای موارد جزیی، رویاهای او، متوالیاً در ترتیب زمانی کتاب آورده شده‌اند. مبداء تاریخی

سالهایی که در این کتاب ذکر شده‌اند، سال اسارت یهویاکین پادشاه می‌باشد که به سال ۵۹۷ ق.م. بود. عقیده بر این است که «سال سی‌ام» (۱ : ۱)، که برابر بود با «سال پنجم» اسیری یهویاکین (۱ : ۲) سالی بود که حزقیال در آن سی ساله بود (سنی که لاویان خدمات خود را آغاز می‌کردند [اعداد ۴:۳]. عیسی و یحیی تعمیددهنده نیز در سی سالگی خدمت خود را آغاز کردند). یا احتمالاً این سال، سال سی‌ام در تقویم بابلیان بود که سال استقلال و آزادی بابلی‌ها از دست آشوریان بود یعنی سال ۶۲۵ ق.م. که «نبوپلاسر» پیروز شد.

تاریخ رؤیاهای حزقیال به شرح ذیل می‌باشد:

باب ۱ : ۲	پنجمین روز از ماه چهارم (= جولای) سال پنجم	سال ۵۹۲ ق.م.
باب ۸ : ۱	پنجمین روز از ماه ششم (= سپتامبر) سال ششم	سال ۵۹۱ ق.م.
باب ۲۰: ۱	دهمین روز از ماه پنجم (= آگوست) سال هفتم	سال ۵۹۰ ق.م.
باب ۲۴: ۱	دهمین روز از ماه دهم (= ژانویه) سال نهم	سال ۵۸۷ ق.م.

محاصرهٔ اورشلیم در دهمین روز ماه دهم از سال نهم آغاز شد:

باب ۲۶ : ۲	اولین روز از ماه پنجم (؟)(= آگوست) سال یازدهم	سال ۵۸۶ ق.م.
باب ۲۹ : ۱	دوازدهمین روز از ماه دهم (= ژانویه) سال دهم	سال ۵۸۶ ق.م.
باب ۲۹ : ۱۷	اولین روز از ماه اول (= آوریل) سال بیست و هفتم	سال ۵۷۰ ق.م.
باب ۳۰ : ۲۰	هفتمین روز از ماه اول (= آوریل) سال یازدهم	سال ۵۸۶ ق.م.
باب ۳۲ : ۱	اولین روز از ماه دوازدهم (= مارس) سال دوازدهم	سال ۵۸۴ ق.م.

اورشلیم در نهمین روز از ماه چهارم از سال یازدهم سقوط کرد.

باب ۳۲ : ۱	اولین روز از ماه دوازدهم (= مارچ) سال دوازدهم	سال ۵۸۴ ق.م.
باب ۳۲: ۱۷	پانزدهمین روز از ماه دوازدهم (= مارچ)؟ سال دوازدهم	سال ۵۸۴ ق.م.
باب ۳۳: ۲۱	پنجمین روز از ماه دهم (= ژانویه) سال بیست و پنجم	سال ۵۷۴ ق.م.
باب ۴۰ : ۱	دهمین روز از ماه اول (= آوریل)؟ سال بیست و پنجم	سال ۵۷۲ ق.م.

نظر به اینکه حزقیال در ذکر تاریخ رؤیاهایش بسیار دقیق بود، بطوری که حتی روز آن را دقیقاً مشخص می‌کرد، فرض بر این است تا زمانی که تاریخ جدیدی ذکر نشده است، تمام مطالب مذکور در ذیل یک تاریخ، متعلق به همان تاریخ می‌باشند.

باب ۱ : ۱ - ۳. زمان و مکان حزقیال

عبارت «اسیری ما» (۳۳: ۲۱ و ۴۰: ۱) حاکی از آن است که حزقیال به همراه یهویاکین پادشاه به اسارت برده شده است (۵۹۷ ق.م.). او دارای همسر (۲۴: ۱۵ - ۱۸) و منزل شخصی بود (۸: ۱). او در کنار نهر خابور، که از رود فرات منشعب شده و کانال بزرگی برای کشتیرانی محسوب می‌شد، زندگی می‌کرد. این نهر در بالای بابل قرار داشت که از میان نیپور (Nippur) می‌گذشت و به رود دجله می‌ریخت. نیپور، در فاصلهٔ ۸۰ کیلومتری جنوب شرقی بابل قرار داشت و همان شهر «کَلْنَه» می‌باشد که نمرود آن را بناکرده بود (پیدایش ۱۰ : ۱۰). ظاهراً «تلّ ابیب» نام شهرکی بود که خانهٔ حزقیال در آن قرار داشت (۳: ۱۵ و ۲۴). عقیده بر این است که این شهرک در نزدیکی نیپور بوده است.

بر اساس روایات موجود، در آن ناحیه دهکده‌ای وجود داشت که محل زندگی حزقیال بشمار می‌رفت. اعراب که «حزقیال» را «کیلفیل» (Kilfil) می‌نامیدند، این ده را نیز با همین نام می‌شناختند. در فاصلهٔ ۶۵ کیلومتری این محل، فارا (Fara) قرار داشت که خانهٔ اجدادی نوح محسوب می‌شد. احتمالاً این مطلب اشاره‌ای است به کاربرد نام نوح (۱۴: ۱۵ و ۲۰). «اریدو» (Eridu)، که بر اساس روایات، نام محلی بود که باغ عدن در آن قرار داشت، در ۱۶۰ کیلومتری این محل واقع بود. احتمالاً همین امر باعث شده است تا حزقیال بارها از باغ عدن یاد کند (۲۸: ۱۳؛ ۳۱: ۸ و ۹ و ۱۶ و ۱۸؛ ۳۵:۳۶).

حزقیال عبارت «پسر انسان» را ۹۰ بار بکار برده است. این عبارت در دانیال ۷: ۱۳ برای «ماشیح» (مسیح) بکار برده شده است. عیسی مسیح، عموماً در معرفی خود، از این لقب استفاده می‌کرد (رجوع کنید به ذیل یوحنا ۱: ۱۴).

رؤیاها و اعمال سمبولیک از خصوصیات مشخصهٔ کتاب حزقیال بشمار می‌روند. بسیاری از اعمال سمبولیک او توأم با مشکلات و زحمات شخصی بود. بعنوان نمونه، او برای مدتی طولانی لال شده بود (۳: ۲۶؛ ۲۴: ۲۷؛ ۳۳: ۲۲). و یا مجبور بود بیش از یکسال به یک حالت، به پهلوی خود بخوابد (۴: ۵ و ۶). یا حاضر می‌شد غذای خود را با حالتی مشمئزکننده و از روی بی‌میلی بخورد (۱۵:۴). همسرش را نیز که دوست می‌داشت، ناگهان از دست می‌دهد (۲۴: ۱۶ - ۱۸).

باب ۱ : ۴ - ۲۸. رؤیای حزقیال دربارهٔ خدا

منظور از «حیوانات»، «کروبیان» می‌باشند (۱۰: ۲۰). آنها در وسط هر یک از اضلاع مربعی قرار داشتند که بال‌های باز آنها در رأس‌های مربع با هم تلاقی می‌کرد. هر یک ازکروبیان چهار رو داشت که شباهت روی‌های آنها بدین قرار بود که: نمای بیرونی این مربع، روی انسان بود، روی شیر بطرف راست و روی گاو بطرف چپ و در عقب، قسمت میانی این مربع، روی عقاب قرار داشت. آنها موجودات دَوّاری بودند (۱۰: ۶) بطوری که به پهلوی هرکروبی، یک چرخ وجود داشت. چنین بنظر می‌رسد که چرخ‌ها از جنس یاقوت کبود، که سنگی سبز رنگ و قیمتی است، بود و حاشیهٔ آنها از هر

طرف از چشم‌ها پُر بود. این موجود چهار وجهی، همچون برق آتش و با صدایی همچون صدای آبهای بسیار از جایی به جای دیگر در حرکت بود.

در بالای سر این موجود، سَکّویی بلورین قرار داشت. بر روی این سکو، تختی از جنس یاقوت کبود وجود داشت. و بر آن تخت، شباهتی مثل صورت انسان بود که گرداگردش از هر طرف درخشان بود؛ بطوری که درخشندگی آن همچون قوس و قزح بود. تمام این نماها در طوفان گسترده‌ای که از میان آن برقِ آتش می‌جهید دیده می‌شد. خداوند به این طریق خود را به حزقیال آشکار نمود. اینگونه مکاشفه، بیانگر جلال، قدرت، دانش مطلق، حضور مطلق، قدرت مطلق، حاکمیت، عظمت و قدوسیت خدا بود.

کروبیان از درخت حیات محافظت می‌کردند تا هیچکس دست خود را به آن دراز نکند (پیدایش ۳ : ۲۴). دو کروبی بر تابوت عهد خدا قرار داشت (خروج ۲۵ : ۱۸ - ۲۰). تصویر کروبیان بر پردهٔ خیمهٔ اجتماع بصورت ماهرانه‌ای دوخته شده بود (خروج ۱۶ : ۳۱). در زمان ساختن هیکل، دو کروبی ساخته شدند (اول پادشاهان ۶ : ۲۳ و ۲۹ ؛ دوم تواریخ ۳ : ۱۴). از همان ابتدا در کتاب‌مقدس از کروبیان بعنوان فرشتگان مقرب خدا یاد شده است. در کتاب مکاشفه ۴ : ۶ و ۷ ؛ ۵ : ۶ ؛ ۶ : ۱ و ۶ ؛ ۷:۱۱ ؛ ۱۴ : ۳ ؛ ۱۵ : ۷ ؛ ۱۹ : ۴ کروبیان بعنوان عواملی که به نحوی با سرنوشت و احوال کلیسا در ارتباط می‌باشند، معرفی می‌شوند.

باب‌های ۲ و ۳. مأموریت حزقیال

خداوند از همان ابتدا حزقیال را آگاه ساخت که او به زندگی سخت و پر مصیبتی دعوت شده است. پیغامی که او اعلام می‌کرد، از جانب خدا بصورت طوماری داده شد که همچون یوحنا باید آن را می‌خورد (مکاشفه ۱۰ : ۹). اگرچه مضمون پیغام او خوشایند نبود، اما این طومار در دهان او شیرین بود، و این بدان معنی است که او از اینکه نبی خداوند می‌باشد، شادمان بود. خوردن طومار (بدون در نظر گرفتن اینکه حزقیال واقعاً طومار را خورده یا اینکه رویا دیده)، بدان معنی است که نبی خداوند بایدْ مضمون آن را کاملاً هضم می‌کرد، بطوری که پیغام خدا جزیی از وجود خود نبی می‌شد. چنین بنظر می‌رسد که خدا در ۳ : ۱۷ - ۲۱ مسئولیت سرنوشت قوم را بر دوش حزقیال می‌نهد، که تنها راه آزاد شدن از بار این مسئولیت، این بود که او پیغام خدا را با امانت و وفاداری اعلام نماید. ضمناً خداوند او را آگاه می‌سازد که ممکن است در بعضی مواقع گنگ شده و قادر به صحبت کردن نباشد (۳ : ۲۶؛ ۲۴ : ۲۷ ؛ ۳۳:۲۲). این امر به معنی اخطار به حزقیال در صحبت کردن نیز بود تا بجای بیان عقاید شخصی‌اش، فقط آنچه را که خداوند حکم می‌کند، اعلام نماید.

باب‌های ۴ و ۵ و ۶ و ۷. سمبولی از محاصرهٔ اورشلیم

آغاز پیغام حزقیال به اسیران بابل، که امیدوار بودند بزودی به اورشلیم بازگردند، این بود که اورشلیم در شرف ویرانی و سقوط است و اینکه اهالی اورشلیم بزودی به دیگر اسیران بابل خواهند پیوست و این اسارت در پایان ۴۰ سال خاتمه خواهد یافت. احتمالاً منظور از ۴۰ سال به معنی عددی است که گردش یک نسل را نشان می‌دهد. تا این زمان یعنی سال ۵۹۲ ق.م. چهارده سال از اسارت بعضی از اسیران می‌گذشت شش سال بعد از این تاریخ، اورشلیم به آتش کشیده شد. زمان اسارت از هنگام به آتش کشیدن اورشلیم تا پایان این دوران ۵۰ سال بطول انجامید؛ یعنی سالهای ۵۸۶ الی ۵۳۶ ق.م.

در باب ۴ آیهٔ ۵، سالهای شرارت اسرائیل ۳۹۰ سال ذکر شده‌اند، در حالیکه در ترجمهٔ هفتاد این سالها، ۱۹۰ سال بوده، که بطور تقریبی از سال ۷۲۱ الی ۵۳۶ ق.م. می‌باشند. اگر ۳۹۰ سال صحیح باشد، در این صورت با افزودن ۲۰۰ سال دیگر به تاریخ مورد نظر، به دوران یونان باستان و حکمرانی اسکندر کبیر خواهیم رسید. او در زمان زمامداری‌اش بر این سرزمین‌ها، توجه قابل ملاحظه‌ای را نسبت به تمام یهودیان مبذول داشت. برخی دیگر معتقدند که این مدت ۴۳۰ سال بوده است (۳۹۰ بعلاوهٔ ۴۰)، که برابر با مدت اقامت موقتی اسرائیل در مصر بوده (خروج ۱۲: ۴۰) و به معنی سمبولی از اسارت ثانوی مشابه با آنچه قبلاً در مصر بوده است، بکار برده شده است.

برای نشان دادن قحطی و خشکسالی، حزقیال با نان نجس شده‌ای سدّ جوع می‌کرد. حزقیال در تمام مدت محاصره، بر یک پهلوی خود می‌خوابید. او این کار را یکسره انجام می‌داد و یا هر روز ساعات زیادی را به این کار اختصاص می‌داد. این عمل او توأم بود با خوردن غذای مخصوصی که سمبولی از زحمت و خشکسالی بود.

خداوند در باب ۵ به حزقیال دستور می‌دهد تا برای نشان دادن زمان پایان محاصرهٔ اورشلیم، و سرنوشت ساکنان آن، موهای سر خود را بتراشد واندکی از آن را بسوزاند و قدری دیگر از آن را در برابر باد بپاشد.

باب‌های ۶ و ۷ به گونه‌ای نوحه‌گری بر خرابی و ویرانی سرزمین اسرائیل می‌باشد. منظور از این تنبیه سخت این بود که آنها بفهمند یهوه، خدا است.

باب‌های ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱. رؤیای حزقیال - سفر به اورشلیم

زمان رؤیای حزقیال، شهریور ماه (سپتامبر) سال ۵۹۱ ق.م. یعنی یکسال و دو ماه پس از دعوت او به نبوت می‌باشد. او بدست روح خدا در رؤیا به اورشلیم برده شد. خدا به او نشان داد که چه بت‌پرستی موحشی در هیکل اورشلیم وجود دارد. احتمالاً منظور از «تمثال غیرت انگیز» (۸: ۳)، عشتاروت (الههٔ آشوریان) بوده است. احتمالاً آیین «عبادت حیوانات» (۸: ۱۰) از رسوم مصریان بود. این آیین توسط یَزَنیای دوم، فرزند شافان، که در اصلاحات یوشیا از رهبران این نهضت بشمار

می‌رفت بود (دوم پادشاهان ۲۲ : ۸). برادران او اخیقام و جَمَریا از دوستان نزدیک ارمیاء بودند که ضمناً در زمان مبارزه با توهین کنندگان به مقدسات، با او همکاری داشتند (ارمیا ۲۶ : ۲۴؛ ۳۶: ۱۰ و ۲۵). «تموز» (آیهٔ ۱۴) همان ادونیس بابلیان می‌باشد که زوج «ونوس» الههٔ ارامیان بود که عبادت آن توأم با میگساری و اعمال غیر اخلاقی بوذ. حکومت قدرتمند یهودا علیرغم آن همه هشدارها و تنبیهات پیاپی، کم کم ضعیف تر می‌شد بطوریکه در آستانهٔ فروپاشی قرار گرفته بود. علاوه بر این، روز به روز در بت‌پرستی شرم‌آور خود بیشتر غرق می‌شد - افتضاحی که خداوند نمی‌توانست بیش از این، آن را تحمل کند.

باب ۹ دربرگیرندهٔ رؤیایی در خصوص کشتار اهالی اورشلیم بخاطر بت‌پرستی‌شان می‌باشد. در این میان، عده‌ای که به خداوند وفادار مانده و علامت نرشته را در بردارند، از این هلاکت معاف می‌باشند (آیات ۳ و ۴).

در باب ۱۰ از حضور مجدد کروبی باب اول سخن به میان آمد، که بر ویرانی و کشتار شهر اورشلیم نظارت دارد.

باب یازدهم دربارهٔ رؤیای مربوط به تجدید حیات و بازگشت اسیران می‌باشد که فروتن شده و از بت‌پرستی خود شفا یافته‌اند (آیات ۱۰ و ۱۲).

نهایتاً مأموریت حزقیال به پایان می‌رسد و روح خداوند بوسیلهٔ ارابهٔ کروبیان او را به جایی که در آن اسیر بود باز می‌گرداند. او رؤیاهایی را که دیده بود برای سایر اسیران، خصوصاً رهبران توم بازگو می‌کند (۸: ۱؛ ۱۱: ۲۵).

باب ۱۲. حزقیال اثاث منزل خود را بیرون می‌برد

این عمل حزقیال یکی دیگر از علائم سمبولیک در خصوص بیان اسارت اورشلیم می‌باشد. این سمبول به نحو جالبی دربارهٔ نبوت مربوط به سرنوشت صدقیای پادشاه سخن می‌گوید و از فرار مخفیانه، دستگیری و تبعید او به بابل و اینکه قادر به دیدن زمین اسارت نخواهد بود، پرده برمی‌دارد (آیات ۱۰ و ۱۲ و ۱۳). پنج سال بعد این واقعه رخ می‌دهد و صدقیا را که قصد داشت مخفیانه فرار کند. دستگیر کرده، چشمانش را کور می‌کنند و او را به بابل می‌برند (ارمیاء ۵۲:۷-۱۱).

باب ۱۳. انبیای دروغین

تعداد این انبیای دروغین در اورشلیم و همچنین در دوران اسارت زیاد بود. احتمالاً «بالش‌ها» (آیهٔ ۱۸) و «دستمال‌ها» (آیهٔ ۲۱) از وسایلی بودند که در بعضی از مراسم جادوگری مورد استفاده قرار می‌گرفت.

باب ۱۴ . شنوندگان ریاکار

پاسخ خدا به نمایندگان دوستداران بت، در زبان و کلام نیست، بلکه عکس‌العملی تند است که نتیجهٔ آن ویرانی اسرائیل بت‌پرست می‌باشد. احتمالاً نبوکدنصر بخاطر دانیال از ویران کردن اورشلیم چشم پوشی کرده بود (آیهٔ ۱۴). اما این اوضاع ماندگار نبود.

باب ۱۵ . مَثَل درخت مو

درخت مو که بی‌ثمر باشد برای هیچ کاری مفید نیست؛ حتی چوب آن مصرفی ندارد. در این حالت فقط برای سوزاندن مورد استفاده می‌باشد. به همین طور، اورشلیم نیز به درد هیچ کار دیگری نمی‌خورد، بجز سوزاندن.

باب ۱۶ . حکایت زن خیانتکار

این باب تصویر روشنی از بت پرستی اسرائیل ارائه می‌دهد؛ اسرائیلی که همچون عروسی مورد علاقهٔ شوهر خود بود، بطوری که او را به درجهٔ ملوکانه رسانید و او را به کتان نازک و ابریشم و هرگونه زیوری آراست. اما اسرائیل همچون فاحشه‌ای خویشتن را به هر رهگذری تسلیم کرد؛ به حدی که حتی سدوم و سامره نیز از شرارت او خجلت زده شدند.

باب ۱۷ . مَثَل دو عقاب

نخستین عقاب (آیهٔ ۳)، پادشاه بابل بود. منظور از «شاخهٔ برکنده» (آیهٔ ۴)، یهویاکین پادشاه بود که به بابل برده شد (دوم پادشاهان ۲۴ : ۱۱ الی ۱۶). لازم به ذکر است که این واقعه شش سال پیش از حکایت این مثل اتفاق افتاده بود. «تخم زمین» (۱۷ : ۵) که کاشته شد، صدقیا بود (دوم پادشاهان ۱۷:۲۴). عقاب دیگر (آیهٔ ۷)، پادشاه مصر بود که صدقیا بر او توکل می‌داشت. صدقیا بخاطر خیانتش به بابل برده خواهد شد تا تنبیه گردد و ضمناً در آنجا خواهد مُرد (آیات ۱۳ الی ۲۱). این واقعه ۵ سال بعد اتفاق افتاد (دوم پادشاهان ۲۵ : ۶ و ۷) که تکرار نبوتی بود بر آنچه قبلاً حزقیال نبوت کرده بود (۱۲ : ۱۰ - ۱۶). «شاخهٔ تازه‌ای» (آیات ۲۲ - ۲۴) که بعدها خداوند رویانید، عبارت بود از احیای خاندان داود که با ظهور مسیح تحقق یافت.

باب ۱۸ . «هر کسی که گناه ورزد، او خواهد مُرد.»

در میان معلمان و انبیای کذبهٔ اسرائیل این سخن بسیار گفته می‌شد که اسارت اسرائیل، مجازات و

نتیجهٔ گناهان اجداد و نیاکان آنان بود. اینگونه نگرش موجب شده بود تا نسلی که در اسارت بسر می‌بردند این حقیقت را که آنها «بدتر از پدرانشان» می‌باشند، نادیده بگیرند؛ لذا سعی داشتند تا پدران خود را مسبب و مقصر، قلمداد کرده و آنها را سرزنش کنند. تکیه کلام این باب بر این حقیقت استوار است که خداوند هر کس را موافق رفتار و عملکرد شخصی‌اش داوری می‌کند. بدین ترتیب خداوند آنها را برمی‌انگیزاند تا توبه کنند واز تقصیرهای خود بازگشت نمایند (آیات ۳۰ - ۳۲).

باب ۱۹ . مرثیه‌ای بر سرنگونی تخت داود

این مطلب در قالب تمثیلی از شیران بیان شده است. خاندان داود که زمانی بزرگ و مقتدر بود، اکنون منقرض شده است. نخستین پسر بچهٔ شیر (آیهٔ ۳)، یهوآحاز یا همان شالوم بود که به مصر برده شد (دوم پادشاهان ۲۳ : ۳۱ - ۳۴). دومین شیر بچه (آیهٔ ۵)، یهویاکین یا صدقیا بود؛ که هر دوی آنها نیز به بابل برده شدند (اول پادشاهان ۲۴ : ۸ - ۲۵ : ۷).

باب ۲۰ . شرح بت پرستی اسرائیل

آنها نسل اندر نسل غرق در نجاسات بت پرستی بودند. نبوت تجدید حیات قوم را ملاحظه کنید (رجوع کنید به باب ۳۷).

باب ۲۱ . «سرود شمشیر»

این باب دربارهٔ شمشیری که علیه اورشلیم و بنی عمون از غلاف خود بیرون آمده، سخن به میان آورده است. منظور از «جنوب» (۲۰ : ۴۶)، سرزمین یهودا می‌باشد. عبارت «تا آن کس بیاید که حق او می‌باشد» (۲۱ : ۲۷)، دربارهٔ سرنگونی تخت صدقیا (آیات ۲۵ - ۲۷) و پایان سلطنت خاندان داود تا زمان ظهور مسیح موعود سخن می‌گوید (۳۴ : ۲۳ - ۲۴ ؛ ۳۷ : ۲۴؛ ارمیاء ۲۳ : ۵ و ۶).

باب ۲۲ . خطایای اورشلیم

حزقیال بارها و بارها گناهان اورشلیم را نام می‌برد که عبارت بودند از : ملوّث ساختن خود با بت‌ها؛ خونریزی؛ بی‌حرمت ساختن روز سبت؛ ارتکاب دزدی و چپاول؛ زناکاری مُفرط و اینکه سروران، کاهنان و انبیا در پی سود و منفعت خود به گرگ‌های درنده‌ای مبدل شده‌اند .

باب ۲۳. اُهُولَه و اُهُولِیبَه

این باب به شرح شهوت سیری ناپذیر دو خواهر اختصاص دارد که تمثیلی است از بت‌پرستی اسرائیل. منظور از اُهُولَه، سامره و اُهُولِیبَه، اورشلیم می‌باشد. حیات هر دوی آنها در زناکاری سپری شده است. مجدداً برای بیان رابطهٔ مابین خدا و قوم او از نمونه و مثال روابط زناشویی بین یک زن و شوهر استفاده شده است (رجوع کنید به ذیل باب ۱۶). ظواهر امر نشان می‌دهند که زناکاری مفرط و همه جانبه‌ای متداول بوده است (۱۶: ۳۲؛ ۱۸: ۶ و ۱۱ و ۱۵؛ ۲۲: ۱۱؛ ۲۳: ۴۳؛ ارمیاء ۵: ۷ و ۸؛ ۷: ۹؛ ۹: ۲؛ ۲۳: ۲۰ و ۱۴؛ ۲۹: ۲۳).

باب ۲۴. دیگ جوشان

این تمثَل سمبولی بود از ویرانی و هلاکت قریب‌الوقوع اورشلیم. زنگ زدگی دیگ نشانه‌ای بود از شهری که به خونریزی و فساد شهرت داشت.

در آیات ۱۵ الی ۲۴ از مرگ همسر حزقیال سخن بمیان آمده است. این واقعه همزمان بود با زمانی که محاصرهٔ اورشلیم آغاز شد (آیات ۱ و ۱۸؛ دوم پادشاهان ۲۵: ۱). مرگ ناگهانی همسر حزقیال نشانهٔ دردناکی بود که به واسطهٔ آن به اسیران گفته شد که به همین نحو اورشلیم محبوب و دوست داشتنی، از شما گرفته خواهد شد. حزقیال تا زمان رسیدن اخبار تسخیر و سقوط شهر، یعنی سه سال بعد، گنگ و لال شده بود (آیهٔ ۲۷ و ۳۳: ۲۱ و ۲۲).

باب ۲۵. بنی عمون، موآب، ادّوم و فلسطین

این چهار قوم از نزدیک‌ترین همسایگان یهودا بشمار می‌رفتند که از ویرانی یهودا بدست بابل خشنود بودند. در اینجا حزقیال همان سرنوشتی را که قبلاً ارمیاء در خصوص آنها نبوت کرده بود (ارمیاء ۲۷: ۱ - ۷)، بیان می‌کند. نبوکدنصر هنگامی که یهودا را اشغال کرد، فلسطین را نیز مقهور خود ساخت و چهار سال بعد به بنی‌عمون، موآب و ادوم حمله کرد.

باب‌های ۲۶ و ۲۷ و ۲۸. سرزمین صور - رؤیاهای مربوط به سال ۵۸۶ ق.م.

رؤیاهای مربوط به هلاکت صور در همان سالی که اورشلیم سقوط کرد یعنی سال یازدهم (۲۶: ۱) بر حزقیال نازل شد.

باب ۲۶ دربرگیرندهٔ مطالب ذیل می‌باشد. این باب نبوتی است از حملهٔ نبوکدنصر و نابودی همیشگی صور. سال بعد (۵۸۵ق.م.) نبوکدنصر به صور حمله کرد. تسخیر این شهر ۱۳ سال بطول

انجامید (۵۸۵ الی ۵۷۳ ق.م.).

صور در ۹۶ کیلومتری شمال غربی ناصره قرار داشت که از دو بخش تشکیل شده بود. یک بخش از این سرزمین در جزیره‌ای قرار داشت، و بخش دیگر آن بر جلگه‌های حاصلخیز دامنهٔ سلسله جبال لبنان واقع بود. این سرزمین در دوران‌های باستان از نظر امور دریایی و بازرگانی از قدرت عظیمی برخوردار بود؛ بطوری که از قرون ۱۲ الی ۶ قبل از میلاد در اوج خود بسر می‌برد و تجارت تمامی سواحل مدیترانه، انگلیس، اسپانیا، شمال و غرب آفریقا را تحت کنترل خود داشت. صور سرزمینی بود که جایگاه کالاهای تمام مللی بشمار می‌رفت که از بنادر آن گذر می‌کردند. شهری که بخاطر شکوه و جلال و ثروت افسانه‌ای‌اش شهرت داشت. شکست صور از نبوکدنصر مانع ترقی و پیشرفت این سرزمین شد. بعدها این سرزمین هرگز نتوانست جلال پیشین خود را بازیابد و باگذشت قرنها بصورت «صخره‌ای صاف» که ماهیگیران «دام‌های خود را بر آن پهن می‌کردند» (۲۶ : ۴ و ۵ و ۱۴) مبدل گشت. و این چیزی نبود جز تحقق نبوت عجیب حزقیال که «بار دیگر بنا نخواهی شد» (۲۶ : ۱۴ و ۲۱؛ ۲۷:۳۶؛ ۲۸ : ۱۹).

در باب ۲۷ صور بعنوان محبوبهٔ تمامی ساکنین سرزمین‌های دریای مدیترانه که همچون کشتی بزرگی در میان آبها قرار دارد، به تصویر کشیده شده است و این در حالی است که در کمال زیبایی خود، حامل کالاها و ذخایر انواع گوناگون می‌باشد. اما همین صور در شرف غرق شدن قرار می‌گیرد.

باب ۲۸ : ۱ - ۱۹ بیانگر سرنگونی پادشاه و رئیس مغرور صور می‌باشد، که تخت خود را در جزیرهٔ حصین و غیرقابل تسخیر نهاده و هر خطری را که امنیت او را تهدید می‌کند به شوخی می‌گیرد.

باب ۲۸ : ۲۰ - ۲۴ شرح سرنگونی صیدون می‌باشد که در ۳۰ کیلومتری شمال صور قرار داشت. نبوکدنصر صیدون را کمی قبل از حمله به صور تسخیر کرده بود.

باب ۲۸ : ۲۵ - ۲۶ از تجدید حیات اسرائیل پس از نابودی ملل همسایه‌ای یاد می‌کند که دشمن اسرائیل بودند.

باب‌های ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲. مصر و شش رؤیای مربوط به آن

در این باب‌ها حملهٔ نبوکدنصر به مصر، اضمحلال قدرت آن و تبدیل آن به سرزمینی کم اهمیت در طول تمام اعصار آینده، پیشگویی می‌شود.

نبوکدنصر در سالهای ۵۷۲ و ۵۸۶ ق.م. به مصر یورش برده، آن را غارت کرد. مصر هرگز نتوانست جلال و شکوه پیشین خود را بازیابد و از آن به بعد نیز تأثیر چندانی بر تاریخ جهان نداشته است؛ و این چیزی نبود جز تحقق نبوت بسیار با معنی حزقیال که گفت: «آن، پست‌ترین ممالک خواهد بود» (۲۹ : ۱۵).

اولین رؤیا (۲۹ : ۱ - ۱۶). این رؤیا در دی ماه سال ۵۸۶ ق.م. یعنی شش ماه پیش از سقوط اورشلیم رؤیت می‌شود. نبوکدنصر پانزده سال پیش به مصر حمله کرده بود. همانطور که صور در باب

۲۷ به یک کشتی تشبیه شده بود، در این بخش، مصر به اژدهای بزرگی تشبیه شده است. اژدها، سلطان رود نیل و یکی از خدایان مصر بشمار می‌رفت. در آیات ۱۱ و ۱۲ این قسمت، از «چهل سال» خرابی و اسارت مصر یاد شده است که در واقع در برگیرند؛ دوره‌ای چهل ساله از هنگام تسلط نبوکدنصر بر مصر تا زمان ظهور حکومت پارس به سال ۵۳۶ ق.م. می‌باشد که به تمام ملل تبعید شده اجازه داده شد تا به سرزمین‌های اجدادی خود بازگردند.

دومین رؤیا (۲۹ : ۱۷ - ۳۰ : ۱۹). این رؤیا در فروردین ماه سال ۵۷۰ ق.م. یعنی شانزده سال پس از سقوط اورشلیم رؤیت می‌شود. این رؤیا خیلی دیرتر از پنج رؤیای دیگر به حزقیال داده می‌شود، و مربوط است به شبی که نبوکدنصر فاتحانه وارد مصر شد. علت نوشته شدن این رؤیا در این بخش صرفاً به علت وحدت موضوع می‌باشد. منظور از «لشگرش هیچ مزد نیافتند» (۲۹ : ۱۸)، این می‌باشد که نبوکدنصر که بعنوان بندهٔ خدا برای مجازات ملل مختلف در دست خدا مورد استفاده قرار می‌گرفت، صور را به مدت ۱۳ سال محاصره کرده بود (۵۸۵ الی ۵۷۳ ق.م.)؛ و غنیمت حاصله نسبت به زمانی که صرف تسخیر شهر شده بود، ناچیز بود، زیرا در این مدت بسیاری از ثروتمندان به همراه ثروتشان از صور گریخته بودند. اما در عوض، تسخیر مصر این امر را جبران کرد (آیهٔ ۲۰). عبارت «رئیسی از زمین مصر نخواهد برخاست» (۳۰ : ۱۳) به نفوذ رهبران بومی اشاره دارد.

سومین رؤیا (۳۰ : ۲۰ - ۲۶). این رؤیا در فروردین ماه (آوریل) سال ۵۸۶ ق.م. یعنی سه ماه پیش از سقوط اورشلیم رؤیت می‌شود. احتمالاً عبارت «خواهم شکست» (آیهٔ ۲۱)، به شکست لشگر فرعون اشاره می‌کند (ارمیاء ۳۷ : ۵ - ۹).

چهارمین رؤیا (باب ۳۱). این رؤیا در خرداد ماه سال ۵۸۶ ق.م. یعنی یک ماه پیش از سقوط اورشلیم رؤیت می‌شود. به مصر هشدار داده می‌شود تا به سرنوشتی که آشوریان بدان دچار شدند، توجه کند. آشوریانی که به مراتب مقتدرتر از مصر بودند و بدست بابلیان منقرض شدند.

پنجمین رؤیا (۳۲ : ۱ - ۱۶). این رؤیا در اسفندماه (= مارس) سال ۵۸۴ ق.م. یعنی یک سال و هشت ماه پس از سقوط اورشلیم رؤیت می‌شود. این قسمت مرثیه‌ای بر مصر می‌باشد که بدست بابل در هم می‌شکست.

ششمین رؤیا (۳۲ : ۱۷ - ۳۲). این رؤیا در اسفندماه سال ۵۸۴ ق.م. یعنی یک سال و هشت ماه پس از سقوط اورشلیم رؤیت می‌شود. این رؤیا تصویری است از مصر و متحدانش که در آستانهٔ نابودی قرار دارند.

باب ۳۳. اخبار سقوط اورشلیم

یک سال و نیم از سقوط شهر گذشته بود. حزقیال تا زمان به محاصره درآمدن شهر یعنی یک دورهٔ سه ساله، گنگ و لال شده بود (۲۴ : ۱ و ۲۶ و ۲۷ ؛ ۳۳ : ۲۲). رؤیاهای باب‌های ۲۶ الی ۳۱ که اکثراً در مدت این سه سال رؤیت شدند، دربارهٔ صور و مصر بودند که به احتمال قریب به یقین، بصورت

شفاهی نبوده بلکه نوشته شده بودند.

نخستین اظهارات حزقیال، پس از دریافت اخبار سقوط شهر، گویای این مطلب است که شریران باقیمانده در یهودا بکلّی نابود خواهند شد (آیات ۲۳ - ۲۹). ۵ سال بعد نبوکدنصر ۷۴۵ نفر دیگر را نیز به اسیری برد (ارمیاء ۵۲: ۳۰).

در خاتمه به مطلبی در خصوص شهرت و محبوبیت ملی حزقیال برمی‌خوریم (آیات ۳۰ - ۳۳)، بطوری که تبعیدشدگان مجذوب کلام او می‌شوند، اما کماکان به آن عمل نمی‌کنند.

باب ۳۴. کلامی به ضد شبانان اسرائیل

در اینجا مسئولیت اسارت اسرائیل مستقیماً به پادشاهان و کاهنان طماع و ستمکاری که قوم را استثمار و گمراه کرده بودند، نسبت داده می‌شود. علیرغم چنین شرایطی، حزقیال رؤیای در خصوص شبان آیندهٔ قوم خدا که حاکی از ظهور مسیح می‌باشد، می‌بیند (آیات ۱۵، ۲۳ و ۲۴) که در سایهٔ هدایت‌های او مصیبت‌ها رخت بربسته و «بارش‌های برکت خواهد بود» (آیهٔ ۲۶).

باب ۳۵. نابودی ادوم

اکنون که ساکنین یهودا به اسارت رفته بودند، ادوم به این می‌اندیشید که فرصت مناسبی است تا سرزمین آنها را به تصرف درآورد (آیهٔ ۱۰ و ۳۶: ۲ و ۵). اما سه سال بعد ادوم نیز به همین سرنوشت دچار گردید (رجوع کنید به ذیل کتاب عوبدیا).

باب ۳۶. سرزمین اسرائیل بار دیگر مسکون خواهد شد

آنچه در حال حاضر خراب و ویران و منهدم می‌باشد، روزی همچون باغ عدن معمور خواهد شد (آیهٔ ۳۵)، و ساکنان آن را مردمان توبه‌کار اسرائیل و یهودا تشکیل خواهند داد (آیات ۱۰ و ۳۱). خداوند این را بخاطر جلال نام خود بعمل خواهد آورد (آیات ۲۲ و ۲۳).

باب ۳۷. رؤیای استخوان‌های خشک

این رؤیا نبوتی است در خصوص رستاخیز و زنده شدن اسرائیلی که پراکنده و متفرق می‌باشد. در این نبوت از بازگشت آنها به موطن اصلی‌شان و اتحاد مجدد اسرائیل و یهودا در سایهٔ حکومت ابدی پادشاهی بنام «داود» سخن بمیان آمده است (آیات ۲۴ - ۲۶). این نبوت پیش‌بینی آشکار و روشنی است از نجات و پیوند یهودیان در مسیح که پولس نیز در رساله به رومیان ۱۱: ۱۵ و ۲۵ و ۲۶ بدان

اشاره می‌کند.

این نبوت مربوط است به «تمامی خاندان اسرائیل» (آیات ۱۱ - ۲۲)، یعنی اسرائیل و یهودا. در کتاب عزرا و نحمیا به بازگشت یهودا اشاره شده است؛ اما از بازگشت اسرای اسرائیل ذکری نشده است. ولی در عین حال، آنانی را که از اسارت بازگشته‌اند، «اسرائیل» می‌نامد (عزرا ۹ : ۱ ؛ ۱۰ : ۵ ، نحمیا ۹ : ۲ ؛ ۱۱ : ۳).

هر قدر هم که متن مورد نظر بصورت تحت‌الفظی و کلی ترجمه شود و مفهوم اسرائیل را بطور مشترک هم به یهودیان و هم به عهدجدید و مسیحیان، اطلاق کنیم (آیات ۲۶ - ۲۸)، اما در عین حال تفاوت‌هایی نیز درکلّ اندیشهٔ حاکم بر این متن وجود دارد. تفاوت موجود بین آنچه بصورت لغوی و تحت‌الفظی نوشته شده با آنچه تلویحاً و بصورت کنایه‌ای می‌باشد، همیشه به آسانی قابل تشخیص نیست. بعنوان نمونه بنظر نمی‌رسد که نبرد عظیم «جوج و ماجوج» که در باب‌های ۳۸ و ۳۹ از آن یاد شده است و نبوتی دربارهٔ زمانهای آینده می‌باشد، با اسلحه‌هایی همچون «مِجَنّ و سپر و کمان و تیر» (۳۹ : ۹) صورت بگیرد. یا منظور از «داود» (۳۷ : ۲۴) در آیهٔ یاد شده داود نمی‌باشد بلکه به مسیح اشاره می‌کند. لذا این موارد را نمی‌توان بصورت تحت‌الفظی مورد توجه قرار داد. گرچه واژهٔ «اسرائیل» در عهدجدید گاهی برای یهودیان بکار می‌رود اما بطورکلی به مؤمنین در مسیح اطلاق می‌گردد (غلاطیان ۶ : ۱۶)، که طبعاً دربرگیرندهٔ امت‌ها نیز می‌باشد (غلاطیان ۳ : ۷ - ۹ و ۲۹ ؛ رومیان ۲ : ۲۸ و ۲۹ ؛ ۴ : ۱۳ - ۱۶ ؛ فیلیپیان ۳ : ۳). از این رو رؤیای مربوط به مسکون شدن سرزمین و قوم احیاء شده و پرجلال، مطلب را از چارچوب محدود تفسیر تحت‌الفظی واژه‌ها خارج می‌کند، بطوری که از جنبهٔ دیگری می‌توان همچنین به تجدید حیات کرهٔ خاکی اشاره کرد، به همانطوری که کتاب مکاشفه نیز، آسمان را بصورت شهری زمینی اما بسیار باشکوه به تصویر می‌کشد (مکاشفه باب ۲۱). نبوت‌های کتاب‌مقدسی مربوط به امور آینده، غالباً در چارچوب وقایع زمان کتاب نبوت‌ها می‌باشند. ما معتقدیم که درچنین پیغام‌هایی از جمله همین نبوت، امور مربوط به عصر حاضر با پیشگویی‌های موجود، ادغام می‌باشند. بعنوان مثال چنین بنظر می‌رسد که بعضی از سخنان عیسی مسیح در انجیل متی باب ۲۴ به هر دو جنبه اشاره می‌کنند یعنی از یک سو به خرابی اورشلیم و از دیگر سو به انقضای عالم، بطوری که یکی سمبول دیگری است.

مسیح موعود درکانون رؤیای حزقیال، مربوط به آیندهٔ اسرائیل قرار دارد. حزقیال در این رؤیا او را «رئیس» معرفی می‌کند (۳۴ : ۲۳ و ۲۴ ؛ ۳۷ : ۲۴ و ۲۵ ؛ ۴۴ : ۳ ؛ ۴۵ : ۷ ؛ ۴۶ : ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ ؛ ۴۸ : ۲۱).

باب‌های ۳۸ و ۳۹. جوج و ماجوج

جوج رئیس سرزمین ماجوج بود. درکتاب پیدایش ۱۰ : ۲، از ماجوج، ماشک، توبال و جومر بعنوان پسران یافث و بنیانگذاران طوایف شمالی نام برده شده است. در حزقیال ۲۷ : ۱۳ از ماشک و

توبال بعنوان فروشندگان برده به صور و در ۳۲ : ۲۶ بعنوان اقوام راهزن و چپاولگر یاد شده است. بعضی عقیده دارند که منظور از «رُوش» همان «روسیه» می‌باشد؛ و دیگران نیز هویت آنان را نامشخص معرفی می‌کنند. عقیده بر این است که «رُوش»، مسکو یا مُسکُوی می‌باشد که نام پیشین روسیه بوده است؛ و یا قومی که به «موسکی» (Moschi) شهرت داشت و در کتیبه‌های آشوریان از آن بعنوان، قومی که در قفقاز سکونت داشت، یاد شده است. همچنین گفته می‌شود که «توبال»، همان توبولسک (Tobolsk) بوده که از شهرهای سیبری می‌باشد؛ و یا قومی که به «تیبارنی» (Tibareni) شهرت داشت و در جنوب شرقی سواحل دریای سیاه می‌زیست. ضمناً حدس زده می‌شود که جومر نام قومی است که قبلاً «سیمیرین» (Cimmerian) نامیده می‌شد و در دوران امپراتوری آشور از جانب شمال به قفقاز سرازیر شده و بخش‌هایی از آسیای صغیر را تصرف کرده باشند، اما نهایتاً عقب رانده شده‌اند. و بالاخره عقیده بر این است که منظور از «توجَرمَه»، ارمنستان می‌باشد.

در هر حال، صرف نظر از اینکه این اقوام دقیقاً چه هویتی داشته‌اند، حزقیال از آنها بعنوان ساکنان «مناطق اطراف شمال» (۳۸ : ۶ و ۱۵؛ ۳۹ : ۲) یاد می‌کند که گرچه بطور قطع نمی‌توان مطمئن بود، اما منظور اقوامی می‌باشند که در آن سوی قفقاز قرار داشته‌اند. با یک نظر اجمالی بر روی نقشه، روشن می‌شود که آنچه او در نظر داشت، آن بخش از جهان بوده که امروزه بعنوان روسیه شناخته شده است.

این اقوام، وحشی و بربر بودند و بطورکلی در ادبیات قدیم از آنها بعنوان «سیتیان» (سکاها) نام برده شده است. تقریباً هنگامی که حزقیال متولد شد، آسیای جنوب غربی بوسیلهٔ گروههای کثیری از آنها که از شمال سرازیر شده بودند، مورد هجوم و تهدید قرار گرفته بود (رجوع کنید به بخش «حملهٔ سکاها، ذیل باب ۴ ارمیاء). خاطرهٔ وحشت حاصل از حملهٔ آنها هنوز هم برای بسیاری از جوامع قدیمی موجود در زمان حزقیال، زنده بود.

در این دو باب، حزقیال به پیشگویی حملهٔ دیگری از سکاها می‌پردازد که به مراتب وحشتناک‌تر می‌باشد و اقوام شرقی نیز در این حمله با سکاها متحد شده‌اند (۳۸ : ۵). «در سالهای آخر» (۳۸ : ۸)، اقوام متحد شدهٔ شمال و شرق به ارض مقدس و اسرائیل جدیدی که به استقلال رسیده است، حمله خواهند کرد. ظاهراً این واقعه در دوران فیض و مقطع تاریخی عهدجدید اتفاق خواهد افتاد. این حمله با دخالت مستقیم خداوند آنچنان با شکست مواجه خواهد شد که سلاح‌های آنها را به مدت ۷ سال خواهند سوزاند (۳۹ : ۹) و هفت ماه طول خواهند کشید تا اجساد میدانهای جنگ را دفن کنند (۳۹ : ۱۴).

در کتاب مکاشفه نیز از همین کلمات «جوج و ماجوج» برای بیان حملهٔ سخت و نهایی شیطان علیه قوم خدا صحبت شده که از طریق حملهٔ ملل جهان صورت خواهد گرفت (مکاشفه ۲۰:۷-۱۰).

باب‌های ۴۰ الی ۴۸. هیکل بازسازی شده

در ماه فروردین (آوریل) سال ۵۷۲ ق.م. به هنگام ایام عید فصح، و ۱۴ سال پس از ویرانی

اورشلیم، دومین رؤیای حزقیال در رابطه با سفر به اورشلیم صورت می‌گیرد. نخستین رؤیای او در سفر به اورشلیم (۸: ۱ و ۳)، ۱۹ سال پیش اتفاق افتاده بود که پیام آن در برگیرندهٔ محکومیت و هلاکت شهر بود. این رؤیا بطور خاصی به بنای مجدد هیکل اختصاص دارد، که با جزئیات کاملی توأم می‌باشد.

این رؤیا پس از دوران بازگشت از بابل (اسارت) تحقق یافت. کاملاً آشکار است که این رؤیا به مقطع تاریخی عهدجدید و دورهٔ بازگشت ثانوی عیسی مسیح اختصاص دارد.

برخی از مفسرین، این رؤیا را بصورت لغوی تفسیر می‌کنند، به این معنی که دوازده سبط اسرائیل بار دیگر در اسرائیل ساکن خواهند شد و مطابق آنچه در این قسمت پیشگویی شده است، در این سرزمین منتشر خواهند شد و هیکل مقدس نیز مطابق جزئیات مذکور در این رؤیا بازسازی شده و در آن قربانی‌هایی خواهند گذراند. این گروه از مفسرین این هیکل را «هیکل سلطنت هزارسالهٔ مسیح» می‌نامند.

برخی دیگر از مفسرین، این رؤیا را بصورت سمبولیک تفسیر می‌کنند، بطوری که آن را هیکلی روحانی فرض می‌کنند که به دورهٔ حیات مسیحیان اختصاص دارد. قومی که زنده، احیا شده و پرجلال می‌باشد.

اگرچه هیکل رؤیای حزقیال از نظر فضاها و تالارها، ترتیب قرارگرفتن اجزاء و چگونگی ظواهر آن با هیکل سلیمان تفاوت‌های زیادی دارد، اما از همان طرح کلی پیروی می‌کند.

خدا «تا به ابد در این هیکل ساکن خواهد بود» (۴۳: ۷). بعید بنظر می‌رسد که بیانی اینچنین حاکی از هیکلی مادی و فیزیکی باشد. و قاعدتاً باید به اموری سمبولیک اشاره داشته باشد، چراکه عیسی مسیح در انجیل یوحنا ۴: ۲۱ - ۲۴، عبادت در هیکل را منسوخ می‌داند و علاوه بر این در آسمان نیز هیکلی وجود نخواهد داشت (مکاشفه ۲۱: ۲۲).

در آیات ۴۵: ۹ - ۴۶: ۲۴ به هدایا و قربانی‌هایی اشاره شده است. عجیب بنظر می‌رسد که چرا در حکومت «رئیس»، قربانی‌هایی وجود خواهند داشت. در رساله به عبرانیان صریحاً تأکید شده است که این امور (قربانی‌ها) در اثر مرگ عیسی مسیح که «یکی برای همه» بود، پایان یافته و باطل شده‌اند. مفسرینی که بر وجود هیکل به معنی لغوی آن در «سلطنت هزار سالهٔ مسیح» عقیده دارند، اظهار می‌کنند که این قربانی حیوانات، توسط قوم یهود که هنوز به مسیح ایمان نیاورده‌اند، تقدیم می‌شود، و یا اینکه این قربانی‌ها به یادگاری مرگ مسیح بجا آورده می‌شوند.

در آیات ۴۷: ۱ - ۱۲ به نهری جاری و حیات بخش اشاره شده است. این بخش یکی از مهمترین و با شکوهترین پیغام‌های حزقیال بشمار می‌رود. یوئیل و زکریای نبی نیز از چنین نهری سخن بمیان آورده‌اند (یوئیل ۳: ۱۸؛ زکریا ۱۴: ۸). از قرار معلوم این رؤیا تصویری است از آنچه در آسمان وجود دارد: «نهری از آب حیات» (مکاشفه ۲۲: ۱ - ۲). منظور از این آبها خواه در معنی لغوی آن و یا اگر مفهوم روحانی دیگری نیز داشته باشد، در هر حال بدون هیچگونه کوششی در اثبات این مطلب، گویای تصویر زیبایی است از انتشار رحمت‌های عیسی مسیح که از اورشلیم جاری شده و بصورت

نهری عظیم و عمیق از این دنیای پهناور گذشته و آن را سیراب کرده، بطوری که اقوام جهان را حیات بخشیده و پس از این گذر، نهایتاً به آسمان و ابدیت سرازیر می‌گردد.

دروازهٔ شرقی هیکل بسته خواهد ماند و فقط برای ورود «رئیس» و خداوند باز خواهد بود (۴۴: ۱ - ۳).

حدود مقدس برای شهر و هیکل و کاهنان و لاویان اسرائیل و همچنین ملک‌های «رئیس» از این طرف و آن طرف مشخص می‌شوند بطوری که این حدود تقریباً در مرکز سرزمین قرار می‌گرفت (۴۵: ۱ - ۸).

همچنین سرحدّات و مرزهای سرزمین و محل استقرار هر یک از اسباط اسرائیل تعیین می‌گردند (۴۷: ۱۳ - ۴۸: ۲۹). سرزمین مورد نظر به بزرگی و وسعت قلمرو داود نبود. موقعیت سرزمین چنین بود که تقریباً در جنوب نیمی از بخش شرقی سواحل مدیترانه قرار داشت، بطوریکه فاصلهٔ شمال و جنوب آن در حدود ۶۵۰ کیلومتر و فاصلهٔ شرق از غرب آن در حدود ۱۵۰ بود. اسباط در محل اصلی خود مستقر نبودند، اما در اینجا به چگونگی قرار گرفتن هر یک اشاره کرده‌ایم.

در باب ۴۸ آیات ۳۰ الی ۳۵ به مختصات شهر اشاره شده است. شهر به صورت مربع و محیط آن ۱۲ کیلومتر بود. تا اندازه‌ای با آنچه در عهدجدید وجود داشت، مشابه بود (مکاشفه باب ۲۱). در آیهٔ ۳۵ از آن بعنوان خانهٔ خدا یاد شده است.

دان
اشیر
نفتالی
منسی
افرایم
رؤبین
یهودا
هیکل
ملک رئیس ملک رئیس
شهر
بنیامین
شمعون
یساکار
زبولون
جاد

دانیال نبی

نبی عبرانی در دربار بابل

هنگامی که دانیال جوانی بیش نبود، به بابل برده شد، یعنی جایی که تمام عمر خود را در اسارت بسر برده و بارها عالی‌ترین منصب‌های کشوری را در امپراتوری‌های بابل و پارس احراز کرد.

شهر بابل

بابل که محل خدمت دانیال بود، از شهرهای شگفت‌آور دنیای قدیم بشمار می‌رفت. این شهر در نزدیکی منطقهٔ باغ عدن و در خاستگاه نژاد بشری، در اطراف برج بابل بنا شده بود؛ بهترین محلی که جایگاه امپراتوری‌هایی چون بابل، آشور، و پادشاهان پارس، و حتی اسکندر کبیر بود. شهری که در تمام دوران پیش از مسیحیت، پایگاه حکمرانی سران و سلاطین بشمار می‌رفت. بابل در زمان دانیال نبی و بدست نبوکدنصر پادشاه که نسبت به دانیال عنایت خاصی داشت، در طول ۴۵ سال دوران سلطنتش به اوج قدرت و شکوه خود رسید. نبوکدنصر کسی بود که هرگز از زیبا سازی و ساختن قصرها و معابد این شهر خسته نشد.

اندازه‌های این شهر قابل توجه می‌باشند. بر اساس روایات تاریخی، طول دیوارهای اطراف این شهر مجموعاً ۱۰۰ کیلومتر بوده است. ارتفاع این دیوارها کمی کمتر از ۱۰۰ متر بود و ضخامت آنها به ۲۵ متر می‌رسید. این دیوارها تا عمق ۱۰ متری در زیر زمین امتداد داشت، تا دشمنان به هنگام حمله نتوانند برای ورود به شهر از نقب وکانال زیرزمینی استفاده کنند. آجرهای بکار رفته شده در این دیوارها بصورت مربعی بودند که هر یک از اضلاع آن ۳۰ سانتیمتر بود و ضخامت آنها به ۷ الی ۱۰ سانتیمتر می‌رسید. دور تا دور شهر، خندق‌ها و کانال‌های عریض و عمیقی که پر از آب بود، قرار داشت. این خندق‌ها که در فاصلهٔ ۴۰۰ متری دیوارها و شهر قرار داشتند از دیوارها محافظت می‌کردند. تعداد ۲۵۰ برج بر روی این حصارها وجود داشت که محل استقرار سربازهایی برای محافظت شهر بود. همچنین این شهر دارای ۱۰۰ دروازهٔ بزرگ از جنس برنج بود. شهر بوسیلهٔ رود فرات که از میان آن می‌گذشت، به دو قسمت تقریباً مساوی تقسیم شده بود. در تمام امتداد این رود، از دو طرف دیوارهایی آجری همچون جدول وجود داشت که ۲۵ سد بند، خیابان‌های این شهر را به یکدیگر متصل می‌کرد؛ همچنین گذرگاهی برای قایق‌ها و یک پل با پایه‌های سنگی به طول ۸۰۰ متر و پهنای ۱۰ متر با پل‌های متحرکی که در شب برداشته می‌شدند، بر این رودخانه طراحی شده بودند. تونلی با عرض ۵ متر و عمق ۴ متر در زیر رودخانه ساخته شده بود. از قرار معلوم حفاری‌های گستردهٔ سالهای اخیر، صحت گزارشات افسانه‌ای روایات تاریخی را ثابت کرده است.

معبد عظیم مَردوک (بل)، واقع در نزدیکی برج بابل، معروف‌ترین عبادتگاه در تمام درهٔ رود فرات بود. این معبد دارای مجسمه‌ای طلایی از «بل» از جنس طلا بود که مجموعاً در حدود ۲۳ تن وزن داشت. در قسمت بالای این معبد مجسمه‌هایی از جنس طلا از «بل» و «ایشتار» همچنین دو شیر

طلایی، یک میز طلایی به طول تقریبی ۱۳ متر و عرض ۵ متر، و یک تمثال انسان از طلای تو پُر به ارتفاع ۶ متر وجود داشت. براستی بابل «شهر طلا» بود (اشعیا ۱۴ : ۴). این شهر از روحیه‌ای پرستشی برخوردار بود؛ بطوریکه در آن ۵۳ پرستشگاه و ۱۸۰ مذبح برای بت ایشتار وجود داشت.

به احتمال قریب به یقین محل «تمثالی از طلا» (۳ : ۱) در جلگه‌ای در حد فاصل مابین برج بابل و قصر نبوکدنصر قرار داشته است.

قصر نبوکدنصر که غالباً دانیال به آن وارد می‌شد، یکی از باشکوه‌ترین بناهایی بود که تاکنون بر زمین ساخته شده است. ویرانه‌های پهناور آن در سالهای ۱۸۹۹ الی ۱۹۱۲ میلادی توسط کُلدوی *(Koldewey)* کشف شد. دیوارهای جنوبی تالاری که تخت سلطنت در آن قرار داشت، ۶ متر ضخامت داشت. برای حفاظت از قسمت شمالی قصر، سه ردیف دیوار کشیده شده بود. درست در شمال آنها، دیوارهای دیگری نیز وجود داشت که ضخامت آنها به ۱۵ متر می‌رسید. کمی جلوتر، باز هم دیوارهای بزرگتری وجود داشت. و در حدود ۱/۵ کیلومتری خارج از قصر، دیوار داخلی شهر قرار داشت که شامل دو دیوار ضخیم و موازی بود که هر یک در حدود ۶ متر ضخامت داشت. فضای بین دو دیوار را که ۱۲ متر بود، از قلوه سنگ پر کرده بودند که جمعاً ضخامت کل دیوار به ۲۴ متر می‌رسید. علاوه بر این، در آن طرف دیوارها، خندقی عریض و عمیق قرار داشت. بعد از این استحکامات، دیوار بیرونی قرار داشت که به همین نحو ساخته شده بود. این شهر در زمان جنگ بخوبی مقاومت می‌کرد و غیر قابل تسخیر بود.

باغهای معلق بابل یکی از عجایب هفتگانهٔ دنیای قدیم بود که بوسیلهٔ نبوکدنصر ساخته شده بود. او این باغها را برای ملکهٔ مدیانی خود، یعنی دختر زیبای «نگنسیا» که پدر خود را کمک کرد تا شهر نینوا را به تصرف درآورد، ساخته بود. این باغها از طاق نماها و ایوان‌های متعددی ساخته شده بود که بر روی هم قرار داشتند و بر هر یک از آنها سکوی سنگینی برابر با ۱۲۰ متر مربع قرار داشت. این باغها دارای تراس‌هایی بودند که بالای آنها از گُل، بُته‌های مختلف و درخت پوشیده بود بطوری که بصورت باغهایی بر بام‌ها بنظر می‌رسید. این مجموعه باغها بوسیلهٔ مخازنی که در بالا قرار داشت، آبیاری می‌شدند. آب این مخازن بوسیلهٔ پمپ‌هایی هیدرولیکی، از آب رودخانه تأمین می‌شد. در قسمت پایینی، در ایوان‌های مذکور، عمارت‌هایی مخصوص عیاشی و خوشگذرانی وجود داشت که عشرتکدهٔ قصر محسوب می‌شد. این مجموعه در زمانی که دانیال رئیس رؤسا بر جمیع حکمای بابل بود، ساخته شد. کُلدوی، ایوان‌هایی را در قسمت زاویهٔ شمال شرقی قصر کشف کرد که به عقیدهٔ وی محل باغهای معلق بود.

ورود به خیابان شهر، قصر پادشاه و جادهٔ منتهی به معبد، از قسمت شمال شهر شروع می‌شد که بتدریج بالا می‌آمد و در قسمت شمال شرقی وارد محوطه‌های قصر می‌شد و از دروازهٔ ایشتار می‌گذشت تا جایی که به بالای قسمت مرکزی شهر می‌رسید. از آنجا کم‌کم بطرف زاویهٔ جنوبی شرقی برج دیوار بابل یعنی جایی که مستقیماً به سمت غرب و بطرف پل رودخانه می‌رفت، پایین می‌آمد. در دو طرف، دیوارهای بلندی به ضخامت ۶ متر وجود داشت که از شهر دفاع می‌کردند. بر روی این

دیوارها تصاویری از شیرهای خفته وجود داشت که با برلیان و شیشه‌های رنگارنگی تـزیین شـده بودند. خیابان شهر با تخته سنگ‌هایی به ابعاد ۹۰ سانتیمتر مربع مفروش شده بود. هنوز هم نزدیک مدخل قصر، بلوک‌هایی وجود دارند که احتمالاً دانیال در آن زمان بر آنها راه می‌رفته است.

ویرانی بابل

بر اساس یک سری نبوت‌ها، ویرانی بابل پیشگویی شده بود. «بابل که جلال ممالک و زینت فخر کلدانیان است، شهرهایش خراب شده، به زمین خشک و بیابان مبدل خواهد شد. واحدی در آن ساکن نخواهد شد. و نسلاً بعد نسل مسکون نخواهد گردید. بلکه وحوش صحرا در آنجا خواهند خوابید. و خانه‌های ایشان از بوم‌ها پُر خواهد شد. و شغال‌ها در قصرهای ایشان و گرگ‌ها در کوشک‌های آنان صدا خواهند زد. و بابل تا به ابد آباد نخواهد شد. آنها به خوابی دائمی خواهند خوابید که از آن بیدار نشوند» (اشعیا ۱۳:‏۱۷-۲۲؛ ارمیاء ۵۱:‏۳۷-۴۳).

این شهر در دوران حکومت پارسیان کماکان بعنوان یکی از شهرهای مهم باقی ماند. اسکندر کبیر قصد داشت جلال گذشته‌اش را به آن بازگرداند که مرگ زود هنگام او مانع از تحقق نقشه‌هایش شد. پس از او، این شهر رو به افول نهاد. در زمان عیسی مسیح، قدرت سیاسی و تجاری این شهر از بین رفته بود و در قرن اول میلادی بخش عظیمی از آن ویران شده بود. آجرهای آن برای ساختن شهر بغداد و تعمیر کانالهای مختلف، مورد استفاده قرار گرفت. در طی قرن‌ها، بتدریج به تلی از خاک و خاکریز مبدل شد تا جایی که محل سکونت وحوش صحرا گردید تا نشانی باشد بر تحقق نبوت‌های مربوط به آن. در حال حاضر نیز این منطقه خالی از سکنه می‌باشد و فقط دهکدهٔ کوچکی در گوشهٔ جنوب غربی آن وجود دارد.

ویرانه‌هایی که در حال حاضر از این شهر باقی مانده‌اند، آثار بجای مانده از ساختمانهایی است که در مرکز شهر قرار داشت. اکثر این ویرانه‌ها در جانب شرقی رود، قرار دارند که منطقه‌ای در حدود ۲۵ کیلومتر مربع را تشکیل می‌دهند. سه تپهٔ مهمی که بر روی نقشه مشخص گردیده‌اند عبارتند از: تپهٔ شمالی بنام «بَبیل»؛ تپهٔ مرکزی یا میانی به نام «کَسر» و تپهٔ جنوبی بنام «اَمران». «بَبیل» قلعه‌ای بود که از گذرگاه شمالی شهر محافظت می‌کرد و در حدود ۲/۵ کیلومتر از «کسر» فاصله داشت که دارای ارتفاعی معادل ۴۰ متر بود، اما اندازهٔ آن $\frac{1}{3}$ «کسر» بود. «کسر» با ۲۰ متر ارتفاع و ۸۰۰ متر مربع مساحت، ویرانه‌های قصر نبوکدنصر را در بر می‌گیرد. «امران»، در ۸۰۰ متری «کسر» واقع است که تقریباً به همان اندازه و ارتفاع می‌باشد و بر ویرانه‌های معبد بزرگ «مردوک» یا *Esagila* قرار دارد. در دشت شمالی حاشیهٔ تپهٔ «امران»، ویرانه‌های برج عظیم شهر بابل قرار دارد که عموماً گفته می‌شود همان برج بابل می‌باشد. تپه‌های کم ارتفاع تر مابین «کسر» و «امران» و تا اندازه‌ای رو به شرق، به «مرکس» *(Merkes)* شهرت دارند و ویرانه‌های مراکز تجاری و مسکونی مرکز شهر محسوب می‌شوند.

با ملاحظهٔ این ویرانه‌ها به دشواری می‌توان تصور کرد که این محل روزی جایگاه بابل عظیم بوده

است؛ شهری که محل خوشگذرانی‌های گناه‌آلود و هر گونه زیاده‌روی و اسراف نامعقول بود. بابل با تمام عظمتش نتوانست در تاریخ جهان پابرجا بماند، بطوریکه اکنون تماماً ویران و مخروب شده است.

در سال ۱۸۱۱ میلادی حفاری‌هایی توسط آقای ریچ شروع شد، و به ترتیب در سال ۱۸۵۰ توسط لایارد، ۱۸۵۴ توسط اُپرت و در سالهای ۱۸۷۸ الی ۱۸۸۹ توسط رسّام پی‌گیری شد، اما کاملترین فعالیت در این زمینه توسط یک هیئت اعزامی آلمانی به سرپرستی رابرت کُلدوی در سالهای ۱۸۹۹ الی ۱۹۱۲ صورت گرفت.



نقشه ۴۳ - بقایای بابل

امپراطوری بابلیان

شهر بابل در زمان دانیال نبی، نه فقط بی‌نظیرترین شهر جهان پیش از مسیحیت بود، بلکه مقتدرترین امپراتوری‌ای بود که تا آن زمان به ظهور رسیده بود. دوران حکمرانی این امپراتوری ۷۰

سال به طول انجامید. دانیال از زمان ظهور تا هنگام سقوط این امپراطوری در آنجا بسر می‌برد.
پادشاهانی که دانیال در طول این مدت دید عبارت بودند از: نبوپلاسر (۶۲۵ الی ۶۰۴ ق.م.)؛ نبوکدنصر (۶۰۶ الی ۵۶۱ ق.م.)؛ اویل مردوک (۵۶۱ الی ۵۶۰ ق.م.)؛ نری قیلیسر (۵۵۹ الی ۵۵۶ ق.م.)؛ لاباش مردوک (۵۵۶ ق.م.)؛ نبونیداس (۵۵۵ الی ۵۳۶ ق.م.)؛ و پسرش بلشصر.
از این رو زندگی دانیال در بابل همزمان بود با اولین سال سلطنت نبوکدنصر و پنج پادشاه موفق دیگر پس از او؛ تا اینکه بابل به دست امپراطوری پارس، در زمان حکومت داریوش مادی سقوط کرد. مذکور است که او نه فقط در سال سوم کورش (۱۰ : ۱)، بلکه در تمام مدت زمامداری او، در دربار بسر می‌برد یعنی از سال ۶۰۶ ق.م. تا ۵۳۴ ق.م. که کُلاً ۷۲ سال می‌شود. به عبارت دیگر از اولین سال اسارت یهودیان تا ۲ سال پس از بازگشت آنها از اسارت، در واقع او را می‌توان رسول خداوند در دربار امپراطوری‌ای نامید که بر کلّ جهان حکم رانده بود.

نبوکدنصر

دانیال دوست و مشاور نبوکدنصر محسوب می‌شد. نبوکدنصر، بنیانگذار و برترین چهرهٔ امپراطوری بابلیان بود. از کل ۷۰ سال امپراطوری بابلیان، ۴۵ سال آن متعلق به حکومت نبوکدنصر می‌باشد.
نبوپلاسر، پدر نبوکدنصر و نایب‌السلطنهٔ بابل بود که به سال ۶۲۵ ق.م. سلطهٔ آشوریان را برچید و بر شهر مسلط شد (۶۲۵ الی ۶۰۴ ق.م.).
در سال ۶۰۹ ق.م. نبوکدنصر به فرماندهی سپاهیان پدرش منصوب گردید. او به ممالک غرب یورش برد و به سال ۶۰۶ ق.م. فلسطین را از سلطهٔ مصر آزاد کرد و بدین ترتیب شماری از اسیران یهودی را به بابل به اسارت برد که دانیال نیز در میان این عده قرار داشت.
او در همان سال یعنی ۶۰۶ ق.م.، به همراه پدرش مشترکاً به فرمانروایی رسید تا اینکه در سال ۶۰۴ ق.م. به فرمانروای مطلق این سرزمین مبدل گشت. او ثابت کرد که یکی از مقتدرترین سلاطین در تمام اعصار بوده است.
او یکسال بعد یعنی در سال ۶۰۵ ق.م. در نبرد معروف کرکمیش، قدرت مصریان را در هم شکست.
نبرکدنصر در سال ۵۹۷ ق.م. حملهٔ جدیدی را به فلسطین آغاز کرد که در طی آن یهویاکین پادشاه و تعداد کثیری از یهودیان را به بابل به اسارت برد که حزقیال در میان این عده قرار داشت.
در سال ۵۸۶ ق.م. اورشلیم را به آتش کشید و اسیران بیشتری را با خود به بابل برد. در این مدت سپاهیان او مدت ۱۳ سال صور را در محاصرهٔ خود داشتند (۵۷۳ الی ۵۸۵ ق.م.).
او در سال ۵۸۲ ق.م. به موآب، بنی عمون، ادوم و لبنان یورش برد و آنها را غارت کرد. همچنین در سال ۵۸۱ ق.م. تعداد دیگری از ساکنان یهودا را به اسیری برد. در سال ۵۷۲ ق.م. او به مصر

تاخت و آنجا را غارت کرد و بالاخره در سال ۵۶۱ ق.م. وفات یافت.

دانیال چندین بار برتری قدرت خود را به نبوکدنصر نشان داد بطوریکه سه بار خدای دانیال را متبارک خواند (۲ : ۴۷؛ ۳ : ۲۹؛ ۴ : ۳۴).

نکتهٔ باستانشناختی:

شمایل کنده کاری شدهٔ نبوکدنصر از آثار بدست آمده از کاوش‌های باستانشناسی می‌باشد. در فرهنگ کتاب‌مقدس شاف *(Schaff)* در این باره چنین آمده است که «در موزهٔ برلین، شمایل کنده‌کاری شدهٔ سیاهی وجود دارد که سر نبوکدنصر بر آن نقش بسته است. به دستور او این نوشته بر آن حک شده بود که "این اثر به افتخار مردوک، چهرهٔ نبوکدنصر، خداوندگار او و پادشاه بابل، به او اعطا می‌شود تا آن را در تمام ایام عمر خود حفظ کند"».

کتاب دانیال

شواهد موجود در کتاب دلالت بر آن دارد که دانیال نویسندهٔ کتاب می‌باشد (۷: ۱ و ۲۸؛ ۸: ۲؛ ۹:۲؛ ۱۰: ۱ و ۲؛ ۱۲: ۴ و ۵). عیسی مسیح، اصالت این کتاب را تصدیق کرده است (انجیل متی ۱۵:۲۴). یهودیان و مسیحیان قرون اولیهٔ میلادی نیز این کتاب را معتبر دانسته‌اند. یکی از ملحدان قرن سوم میلادی بنام «پورفیری» *(Porphyry)* نظریه‌ای را ارائه داد مبنی بر اینکه کتاب دانیال از اسناد جعلی دورهٔ مربوط به انقلاب مکابیان بوده است (۱۶۸ - ۱۶۴ ق.م.). با وجود این، کتاب دانیال از نقطه نظر روایات تاریخی تا زمان ظهور فرضیه‌های نوین، در نزد علمای یهودی و مسیحی بطور مؤکدی از اعتبار تاریخی برخوردار بوده، و به اتفاق، وقایع مربوط به آن را به زمان خود دانیال نبی نسبت می‌دهند. و اکنون این فرضیه‌ها تحت عنوان «آموزه‌های نوین»، تئوری «پورفیری» را مجدداً مطرح می‌کنند و اظهار می‌دارند که این کتاب توسط نویسندهٔ ناشناسی که ۴۰۰ سال پس از دانیال می‌زیست، نوشته شده و نام دانیال بر این کتاب نهاده شده تا نویسندهٔ مذکور با مهارت، اثر جعلی و دورهٔ تاریخی خود را تغییر داده و آن را بعنوان اثر اصلی قهرمانی که مدتها پیش مرده بود، معرفی کند. چنانچه این کتاب حقیقتاً آن چیزی که بیانگر آن است، نباشد، چطور می‌توان تصور کرد که خداوند در اجرای چنین فریبی سهیم بوده است؟ از نقطه نظر نویسندگان، طرح افکار و عقاید شخصی با استفاده از نام قهرمانان پیشین، به دور از صداقت متداول در امر نویسندگی است. ما احساس می‌کنیم که حقیقت امر این باشد که کوشش جهت بی‌اعتبار ساختن کتاب دانیال در واقع ناشی از بی‌ایمانی و عدم قبول معجزات عجیب و نبوت‌های شگفت‌آوری است که در این کتاب نوشته شده است.

بخش‌هایی از این کتاب یعنی از ۲ : ۴ تا ۷ : ۲۸ به زبان آرامی یا کلدانی می‌باشد که زبان تجاری و سیاسی آن زمان محسوب می‌شد و سایر قسمت‌ها بزبان عبری نگارش یافته‌اند. این همان چیزی است که از کتابی که خطاب به یهودیان ساکن بابل نوشته شده، انتظار می‌رفت. در عین حال این کتاب

دربرگیرندهٔ نسخه‌هایی از اسناد رسمی بابلی‌ها می‌باشد که طبعاً به زبان خودشان یعنی زبان آرامی نوشته شده‌اند.

باب ۱. شخصیت دانیال

دانیال در میان اولین گروهی از اسیرانی قرار داشت که از اورشلیم به بابل برده شدند (۶۰۶ ق.م.). او از شرفا و اولاد پادشاهان بود (آیهٔ ۳). یوسفوس می‌گوید که دانیال و سه دوستش با صدقیای پادشاه نسبت خانوادگی داشتند. همین امر موجب شد تا آنها آسان‌تر به دربار بابل راه یابند. این جوانان نیکو منظر و شایسته که در اثر حمایت‌های الهی از سایر جوانان متمایز بودند، از خداوند تعلیم یافته بودند تا در دربار بت‌پرست و مشرکی که بر کلّ جهان آن روزگار حکم می‌راند، بر نام خداوند شهادت دهند. «طعام پادشاه» (آیهٔ ۸) که آنها از خوردن آن امتناع کردند، احتمالاً غذاهایی بود که به بت‌های بابلیان تقدیم شده بود. هنوز پانزده سال نگذشته بود که حزقیال در کتاب خود شرح شهرت جهانگیر و بسیار سریع دانیال را که هنوز جوانی بیش نبود، نوشت (حزقیال ۱۴ : ۱۴ و ۲۰ و ۲۸ : ۳). او حقیقتاً شخصیت فوق‌العاده و برجسته‌ای بود. او گرچه هرگز از اعتقادات مذهبی خود در دربار بابل منحرف نشد، با این وجود در نظر پادشاهِ بت‌پرست و مشرک، آنچنان التفات یافت که پادشاه در تمام امور امپراطوری خود به او اعتماد داشت.

باب ۲. خواب پادشاه و تعبیر آن

این خواب (رؤیا) در سال دوم سلطنت نبوکدنصر که فرمانروایی مطلق بابل را در دست داشت، واقع می‌شود. دانیال در این زمان بسیار جوان بود و از آمدن او به بابل سه سال بیشتر نمی‌گذشت.

بطورکلی اعتقاد بر این است که چهار امپراطوری مذکور در اینجا عبارتند از: بابلیان، پارسیان، یونانیان و رومیان. از زمان دانیال نبی تا زمان ظهور عیسی مسیح، این امپراطوری‌ها بر جهان حکومت رانده‌اند، دقیقاً به همانطوری که دانیال پیشگویی کرده بود. عیسی مسیح در دوران حکومت امپراطوری روم ظهور کرد و ملکوتی را بنیاد نهاد که همچون دانهٔ خردلی کاشته شد و پس از گذر از فراز و نشیب‌های فراوان، اکنون همهٔ شواهد دلالت بر آن دارند که آن، ملکوتی جهانی و جاودانی است که در بازگشت ثانوی عیسی مسیح به اوج جلال خود خواهد رسید.

منتقدینی که تاریخ نگارش کتاب دانیال را به دوران مکابیان نسبت می‌دهند، به منظور شرح مطالب مندرج در این کتاب، به عوض آنکه مطالب آن را نبوتی در خصوص وقایع آینده معرفی کنند، آنها را به رویدادهای زمان گذشته نسبت می‌دهند و برای توجیه چهار امپراطوری مذکور در زمان نگارش، امپراطوری پارس را به دو امپراطوری «ماد» و «پارس» تقسیم می‌کنند که بدین ترتیب امپراطوری یونان، چهارمین امپراطوری یاد شده فرض خواهد شد. اما واقعیت این است که اساساً

امپراطوری «ماد» وجود نداشته است و حکومت پارسیان بلافاصله پس از سقوط بابل، سلطنت خود را آغاز کرده‌اند. طرح اینگونهٔ مطلب صرفاً تلاشی است در تحریف تاریخ به منظور به اثبات رساندن یک فرضیه. مادیان و پارسیان تحت سلطنت پادشاهان فارس، یک امپراطوری واحدی را تأسیس نمودند. داریوش «مادی» نیز صرفاً یک حکمران جزء بوده که به مدت اندکی تا زمان ظهور کورش، در سطح پایین‌تری از او حکومت کرده است.

از این گذشته، هیچ اتفاقی در دوران مکابیان رخ نداد تا بر اساس آن عبارت «سنگی از کوه جدا شد» را بتوان توجیه نمود.

نبوت مربوط به این چهار امپراطوری در باب ۷ بصورت چهار وحش؛ در باب ۸ در قالب قوچ و بز نر؛ در باب ۹ بصورت ۷۰ هفته و بالاخره در باب ۱۱ در قالب جنگ مابین پادشاهان شمال و پادشاهان جنوب، بطور مبسوط‌تری شرح داده شده است.

باب ۳. تون آتش ملتهب

بر اساس ترجمهٔ هفتاد، این واقعه در سال هجدهم سلطنت نبوکدنصر، یعنی زمانی که حدود ۲۰ سال از سکونت دانیال و سه دوستش در بابل می‌گذشت، رخ داد. این همان سالی است که نبوکدنصر اورشلیم را به آتش کشید (۵۸۶ ق.م.).

همانگونه که خداوند، خواب و رؤیای نبوکدنصر به همراه تعبیر آن را یکسال پیش بر دانیال مکشوف ساخته بود، اکنون به همان طریق عزم راسخی در قلب این سه مرد قرار می‌دهد، و همراه آنان در میان آتش ظاهر می‌گردد، تا نه فقط ایمان آنان را حرمت نهاده باشد، بلکه تا به اجتماع عظیم بزرگان امپراطوری جهانگیر آنان ثابت کند که قدرت خدای اورشلیم برتر از فخر بت‌های بابلیان می‌باشد. بدین ترتیب خدا بار دیگر خود را در قصر امپراطوری قدرتمند بابل نمایان ساخت و نبوکدنصر نیز بار دیگر خداوند را متبارک خواند و اعلام کرد که او خدای حقیقی در تمام حدود امپراطوری‌اش می‌باشد.

در ضمیمه‌های کتاب دانیال که در اعتبار آنان تردید وجود دارد، به «سرود سه پسر مقدس» اشاره شده است که بیانگر دعا و ستایش این سه جوان عبرانی برای نجات از آتشی است که در آن قرار داشتند. این ضمیمه پس از ۲۳:۳ اضافه شده است. این سرود یکی از روایات ملی و کهن یهود بشمار می‌رود، اما هرگز بعنوان بخشی از کتاب‌مقدس عبری مورد توجه قرار نگرفته است.

آقای اُپرت، که در سال ۱۸۵۴ به حفاری در خرابه‌های بابل مشغول بود، پایهٔ مجسمهٔ عظیمی را یافت که احتمالاً از بقایای تمثال طلایی نبوکدنصر بوده است.

باب ۴. دیوانگی و بهبود نبوکدنصر

این باب دربارهٔ یکی دیگر از خواب‌های نبوکدنصر می‌باشد که به همان گونه که دانیال آن را تعبیر

کرده بود، واقع شد. نبوکدنصر با دچار شدن به یک بیماری روحی تنبیه می‌شود، بطوریکه او خود را حیوانی وحشی می‌پندارد و سعی می‌کند همچون حیوانات زندگی کند، به نحوی که با حیوانات پارک جنگلی قصر بسر می‌بَرَد. در اینجا نبوکدنصر برای بار سوم در برابر خداوند به زانو درمی‌آید و قدرت لایتناهی او را در سراسر جهان اعلام می‌کند. عبارت «هفت زمان» در آیهٔ ۳۲ در لغت به معنی «فصول» می‌باشد. رندل هریس می‌گوید که در میان بابلیان «تنها فصول تابستان و زمستان احتساب می‌شد»، که بر اساس این قاعده، مدت هفت زمان یا هفت فصل باید معادل سه سال و نیم بوده باشد.

در یکی از کتیبه‌های متعلق به نبوکدنصر گزارشی از تعداد بناها و فضایل او ذکر شده که توسط «سر هنری رالینسون» قرائت گردیده که به شرح ذیل می‌باشد: «به مدت ۴ سال نسبت به اقامتگاه سلطنتی‌ام رغبتی نداشتم. در هیچ یک از اماکنی که به من تعلق داشت بنای مهمی بدست خود نساختم. من در بابل بناهایی برای خود و یادگار داشت نام خود بنا ننمودم. در عبادت خدای خود «مردوک»، او را تسبیح نخواندم و قربانی‌ها به مذبح او تقدیم نکردم و آب‌گذرها را لایروبی نکردم.» به عقیدهٔ برخی، این مطالب احتمالاً و تلویحاً به زمان دیوانه شدن او اشاره می‌کنند؛ چرا که پادشاهان و سلاطین گذشته، از ذکر چنین چیزهایی در کتیبه‌های خود پرهیز می‌کردند.

لنورمانت اظهار می‌دارد که کلدانیان روایتی داشتند مبنی بر اینکه نبوکدنصر به بام قصر خود بالا رفت و فریاد برآورد: «ای اهالی بابل، شخصی از تبار پارسیان به ظهور خواهد رسید که با مشارکت مادیان، شما را به بردگی خواهد کشاند.» اگر این روایت حقیقت داشته باشد، چنین بنظر می‌رسد که نبوکدنصر تحت تأثیر عقاید دانیال نبی بوده است.

باب ۵. ضیافت بَلشَصَر

این ضیافت در شب سقوط بابل بر پا بود. دانیال به مدت ۷۰ سال در بابل بسر برده بود. او در این زمان پیر و سالخورده بود.

نکتهٔ باستانشناختی:

تا سال ۱۸۵۳ در گزارشات مربوط به بابلیان هیچ ذکری از بلشصر در میان نیست و «نبونیداس» بعنوان آخرین پادشاه بابل شناخته شده است (۵۵۵ الی ۵۳۸ ق.م.). این امر یکی از شواهدی بود که منتقدین اظهار می‌داشتند که کتاب دانیال از اعتبار تاریخی برخوردار نمی‌باشد. اما در سال ۱۸۵۳ کتیبه‌ای در پایهٔ متعلق به معبد یکی از خدایان که نبونیداس در شهر اور بنا نموده بود، یافت شد که بر آن چنین نوشته شده بود: «عنایت فرما تا من نبونیداس، پادشاه بابل، به حضور تو خطا نورزم. و ببخش تا احترامی که نسبت به تو دارم در قلب پسر محبوب و نخستزاده‌ام، بلشصر، نیز حکمفرما باشد.»

از سایر نسخه‌های بدست آمده چنین استنباط می‌شود که نبونیداس، اکثر مواقع خارج از بابل بسر

می‌برد، و تقریباً از حکومت کناره‌گیری کرده بود و بلشصر در چنین شرایطی زمام امور حکومت و سرپرستی نظامیان را بعهده داشت. به عبارت دیگر او با پدر خود در سلطنت شریک بود و او بود که خود را تسلیم کورش کرد. این مطلب نشان می‌دهد که به همین دلیل دانیال بعنوان «حاکم سوم» در مملکت منصوب گردید. (آیات ۱۶ و ۲۹).

نکات باستانشناختی:

«دستخط روی دیوار» (آیات ۲۵ الی ۲۸). پایه و بنیاد این دیوار عظیم از دل خاک بیرون آورده شده است.

سقوط بابل توسط زنون، هرودت و بروسوس بدین قرار گزارش شده است: «زمانی که بابلیان مشغول عیاشی و میگساری در یکی از جشن‌های خدایان خود بودند، کورش آب رود فرات را در مسیر جدیدی منحرف ساخت، و به راهنمایی دو سرباز فراری، بدون خونریزی به داخل شهر پیشروی کرد.»

کتیبه‌های بدست آمده در سالهای اخیر نشان می‌دهند که سپاه پارس، تحت فرماندهی «گوبریاس»، بابل را بدون درگیر شدن در نبردی تصرف کرد. او پسر پادشاه را دستگیر کرده، به قتل رساند؛ آنگاه کورش وارد شهر شد.

در کتیبه‌های بدست آمده، از داریوش (آیهٔ ۳۱) که تا جانشینی کورش (۶:۲۸؛ ۹:۱)، در بابل سلطنت کرد، ذکری به میان نیامده است. عقیده بر این است که او و «گوبریاس» که در الواح بابلیان بعنوان فاتح بابل نام برده شده است یکی باشند؛ یا بر اساس آنچه یوسفوس می‌گوید: «او پدر زن کورش بود.» است، دارا بودن یک لقب بابلی و در عین حال داشتن یک نام اصلی متداول بود، بطوریکه دانیال و سه دوستش نیز به نامهای جدیدی نامیده شدند (۱ : ۷). اما داریوش خواه پدر زن کورش بوده باشد یا یکی از فرماندهان او، که در زمان اشتغال کورش با جنگ های شمالی و غربی، سپاه او را که بابل را فتح کرد، فرماندهی می‌کرد، در هر حال تا زمان ورود شخص کورش، به مدت تقریبی ۲ سال (۵۳۸ - ۵۳۶ ق. م.) بعنوان پادشاه بر بابل سلطنت کرده است.

باب ۶. دانیال در چاه شیران

دانیال در تمام مدت ۷۰ سالی که در بابل بسر برده بود، بعنوان یکی از مقامات عالی رتبهٔ بابلیان محسوب می‌شد و اکنون گرچه بسیار پیر و سالخورده شده بود و احتمالاً ۹۰ ساله بود، توسط داریوش، فاتح بابل، بلافاصله بعنوان حاکم بابلیان در امور سلطنت منصوب گردید. احتمالاً این امر بدان سبب بود که دانیال پیروزی مادیان را پیشگویی کرده بود (۵ : ۲۸). حکمت، صداقت و عدالت دانیال، خواننده را به شگفتی وا می‌دارد. او درعین حال که ازنظر سیاسی آدم مهمی بوده، کماکان از اعتقادات شخصی و مذهبی‌اش نسبت به خداوند منحرف نشده بود (آیهٔ ۱۰). چه ایمان و شجاعت

زائدالوصفی! و چه پیرمرد شجاعی!

معجزات کتاب دانیال

در این کتاب مطالب شگفت‌آوری نقل شده‌اند. ما در پاسخ به کسانی که ایمان داشتن به چنین مواردی را دشوار می‌یابند، اظهار می‌داریم که: به یاد آوریم که خداوند به مدت هزار سال قوم یهود را پروراند تا بدین وسیله از طریق این قوم، نقشهٔ خود را در میان ملل بت‌پرست جهان عملی کند و این حقیقت را آشکار سازد که یهوه خدا است. اما اکنون قوم خدا توسط امتی بت‌پرست شکست خورده بود. این امر در نزد کلّ جهانیان دلیل روشنی بود تا خدایان بابل را بسیار تواناتر از خدای یهودیان بدانند. این مسئله در جریان مبارزهٔ خدا با بت‌پرستی، یک مانع بشمار می‌رفت و اگر موقعیتی ایجاب می‌نمود که خدا کاری صورت دهد تا ثابت کند که خدا کیست، اسارت بابل فرصت مناسبی بشمار می‌رفت. حقیقتاً جای تعجب می‌بود، اگر خدا با وجود چنین شرایطی، اقدامی غیر معمول انجام نمی‌داد. چنانچه این معجزات شگفت‌آور ذکر نمی‌شد، جای آنها در بیان کتاب‌مقدسی موجود خالی می‌بود. ظاهراً پذیرفتن این عجایب، امر ثقیلی است، اما اینکه بپذیریم آنها از این ماجرا حذف شوند، دشوارتر می‌باشد.

لااقل یهودیان، که از ابتدا، همیشه با بت‌پرستی درگیر بوده‌اند، نهایتاً در اسارت بابل متقاعد شدند که خدای آنها، خدایی حقیقی است. از آن زمان به بعد، آنها هرگز به بت‌پرستی روی نیاوردند. بی‌تردید این معجزات نقش بسزایی در متقاعد کردن آنها داشته است. این معجزات همچنین بر نبوکدنصر و داریوش تأثیرات عمیقی داشته‌اند (۳: ۲۹؛ ۶: ۲۶).

باب ۷. چهار وحش

این باب ادامهٔ نبوت مکتوب در باب ۲ می‌باشد که ۶۰ سال پیشتر بیان شده بود: «دو جنبه از یک واقعهٔ بزرگ تاریخ»: چهار امپراطوری بزرگ جهان از یک سو، و ملکوت خدا از سوی دیگر. این چهار امپراطوری در باب ۲ در قالب یک تمثال بزرگ با دارا بودن سر طلایی، بازوهایی از جنس نقره، رانهایی برنجی، و پاهایی از جنس آهن بیان می‌شود که توسط قطعه سنگی در هم می‌شکند. در این باب، این چهار امپراطوری، بار دیگر مطرح می‌شوند اما در قالب شیر، خرس، پلنگ، و وحش هولناک.

بطورکلی این چهار امپراطوری جهانی عبارتند از: بابل، پارس، یونان و روم (رجوع کنید به ذیل باب ۲)، که دربرگیرندهٔ دورهٔ تاریخی از دانیال نبی تا عیسی مسیح می‌باشند. ظاهراً این وحوش، اساس و مأخذی بر تشبیهات «هفت سر» و «وحش ده شاخ»، مکتوب در کتاب مکاشفه باب ۱۳ می‌باشند.

«ده شاخ» متعلق به وحش چهارم (آیهٔ ۲۴)، بعنوان ده مملکتی شناخته شده‌اند که از امپراطوری روم منشق می‌شوند. «شاخ دیگر» (آیات ۸، ۲۰، ۲۴، ۲۵) که از میان ده شاخ به ظهور خواهد رسید، عبارت است از ترکیب و به هم پیوستن وحش پلنگ و وحش بره که در مکاشفه ۱۳ ذکر آن آمده است. گفته می‌شود که منظور از «سه پادشاه» که او به زیر خواهد افکند (آیات ۸ و ۲۴)، به «لُمباردها» (نام گروهی از فاتحان آلمانی نژاد که در قرن ششم، ایتالیا را فتح کردند - م.)، «راونا» و «رُم» اشاره دارد که در ابتدای حکومت زمینی پاپ‌ها در سال (۷۵۴ ق.م.) به آنها واگذار گردید.

براساس این تفسیر می توان با چشم اندازی وسیع‌تر به تاریخ جهان نگریست: مصر، آشور، بابل، پارس، یونان و روم. پس از روم، «ده مملکت» در دنیا حکومت خواهند کرد. ما معتقدیم که ۱۰، عدد کاملی است و این عبارت به معنی کنترل جهان بدست چند ملت می‌باشد. نوعی از حکومت دهگانه که استمرار امپراطوری روم است. از ایام قدیم تا کنون هرگز امپراطوری جدیدی ظهور نکرده است. ناپلئون سعی در بر پا نمودن آن داشت، اما موفق نشد. قیصر (امپراتور آلمان و اتریش) نیز چنین رؤیایی را در سر می‌پروراند که او نیز شکست خورد. و بالاخره هیتلر نیز این آرزو را داشت که کار به جایی نبرد.

احتمالاً منظور از «شاخ دیگر» (آیات ۸، ۲۰، ۲۴ و ۲۵) ضد مسیح یا همان دجال می‌باشد.

دوران‌های کتاب دانیال

«زمانی و دو زمان و نصف زمان» (۷: ۲۵)، به زمان حکومت «شاخ دیگر» از وحش چهارم اشاره می‌کند.

«زمانی و دو زمان و نصف زمان» (۱۲: ۷)، به دوران زمان دانیال تا انتها، اشاره می‌کند.

عبارت «زمانی و دو زمان و نصف زمان» درکتاب مکاشفه ۱۲: ۱۴ معادل ۴۲ ماه و ۱۲۶۰ روز بکار برده شده است (مکاشفه ۱۱: ۲ و ۳؛ ۱۲: ۶ و ۱۴؛ ۱۳: ۵)، که بیانگر دوران پایمال شدن شهر مقدس، نبوت دو نبی، فرار زن به بیابان، و به قدرت رسیدن مجدد وحش بر تخت می‌باشد.

«۲۳۰۰ شب و روز» (۸:۱۴)، به زمان پایمال شدن قدس در زیر پایهای شاخ کوچک متعلق به وحش سوم اشاره می‌کند. این عبارت هم به معنی ۲۳۰۰ روز می‌باشد و هم به معنی ۲۳۰۰ نصف روز یعنی ۱۱۵۰ روز، که بصورت ساده‌تر معادل سه سال و نیم و یا تقریباً دو برابر این مدت می‌باشد.

«۱۲۹۰ روز» (۱۲:۱۱)، عبارت است از دورهٔ رجاست ویرانی، از ابتدا تا انتها.

«۱۳۳۵ روز» (۱۲:۱۲) - ظاهراً عبارت است از امتداد ۴۵ روز پس از دورهٔ ۱۲۹۰ روزه، که به برکت نهایی منجر می‌گردد.

«هفتاد هفته» (۹:۲۴)، بیانگر فاصلهٔ مابین صدور فرمان بازسازی اورشلیم تا ظهور مسیح می‌باشد. این دوران دربرگیرندهٔ «هفت هفتهٔ زمان تنگی» (۹: ۲۵) و «یک هفته» که در آن مسیح منقطع خواهد گردید (۹: ۲۶ و ۲۷)، می‌باشد.

کلمهٔ «زمان» در عبارت «زمانی و دو زمان و نصف زمان»، عموماً به معنی «سال» می‌باشد که بر طبق این قاعده، این عبارت به معنی سه سال و نیم است که شامل ۴۲ ماه و یا ۱۲۶۰ روز می‌باشد.

در نظر برخی از مفسرین، این عبارت همان معنی ظاهری آن یعنی سه سال و نیم را می‌دهد. در حالی که برخی دیگر از مفسرین هر روز را به منزلهٔ یک سال، در نظر می‌گیرند (اعداد ۱۴ : ۳۴ ، حزقیال ۴ : ۶) که بدین ترتیب دورهٔ مورد نظر شامل ۱۲۶۰ سال می‌شود. برخی دیگر از مفسرین نیز به مفهوم و معنی نهفته در این اعداد توجه دارند و به زمان مشخصی در دورهٔ محدودی نمی‌اندیشند، بلکه آنها را اعدادی سمبولیک در نظر می‌گیرند؛ مثلاً عدد هفت سمبول تمامیت و کمال می‌باشد، که نصف عدد ۷، به نقصان و عدم کمال اشاره می‌کند که بیانگر حکومت موقتی و زودگذر شریر می‌باشد.

زمان این دوره‌ها با عبارت «رجاست ویرانی» که توسط شاخ کوچک سومین وحش برقرار خواهد شد (۸: ۱۳؛ ۱۱ : ۳۱)، ارتباط تنگاتنگی پیدا می‌کند؛ که «رجاست» هم ناشی از منقطع کردن مسیح (۹ : ۲۶) می‌باشد که از آغاز دورهٔ ۱۲۹۰ روزه، موضوع اصلی محسوب می‌گردد. عیسی مسیح اصطلاح «رجاست ویرانی» را در اشاره به ویرانی اورشلیم به دست سپاهیان روم (متی ۲۴ : ۱۵) به گونه‌ای کنایه‌آمیز بیان می‌کند که در عین حال به انقضای عالم نیز مربوط می‌گردد.

«زمان تنگی» مربوط است به هفت هفتهٔ ابتدا و یک هفتهٔ انتهایی دورهٔ هفتاد هفته‌ای (۹ : ۲۵ و ۲۷). عبارت «چنان زمان تنگی خواهد شد که ... تا امروز نبوده» (۱۲ : ۱)، پیشگویی مربوط به «زمان آخر» (۱۲ : ۴ و ۹ و ۱۳) می‌باشد؛ که عیسی مسیح آن را با مفهومی دو جانبه برای «خرابی اورشلیم» و «زمان آخر» تواماً مورد استفاده قرار می‌دهد (متی ۲۴ : ۲۱).

بی‌حرمتی به هیکل توسط آنتیوخوس، سه سال و نیم بطول انجامید (۱۶۸ - ۱۶۵ ق.م.). جنگ روم در برابر اورشلیم سه سال و نیم به درازا کشید (۶۷ الی ۷۰ میلادی).

ما معتقدیم که هیچیک از تفاسیر، نمی‌تواند تحلیل کاملی از مفهوم نشانه‌های دانیال دربارهٔ این زمانها ارائه دهد. احتمالاً آنها آمیخته‌ای از معانی لغوی و تحت‌اللفظی با مفاهیم تلویحی و سمبولیک می‌باشند. احتمال دارد که آنها در برهه‌ای از وقایع تاریخی صورت تحقق بخود گرفته باشند، و یا در قالب رویداد دیگری به ظهور رسیده‌اند و یا تحقق آنها مربوط به زمان آخر باشد. احتمال دارد ملوّث ساختن هیکل توسط آنتیوخوس، تخریب اورشلیم بدست تیطوس، همه و همه نشانه و سمبولی باشند از آزمایشات سختی که در دوران دجال و ضد مسیح ظهور خواهند کرد. ما نباید از اینکه نمی‌توانیم از درک کامل این مطالب مطمئن باشیم، مأیوس شویم، چراکه خود دانیال نیز ضعیف و بیمار شد و معنی آنها را نفهمید (۸: ۲۷).

باب ۸. قوچ و بُز نر

این باب به شرح مفصل‌تری از پیشگویی‌های مربوط به دومین و سومین امپراطوری‌های جهانی، یعنی پارس و یونان که قبلاً در باب‌های ۲ و ۷ بدان اشاره شده بود، می‌پردازد.

امپراطوری پارس که در ۵:۷ بصورت یک خرس معرفی شده بود، در اینجا در قالب قوچ دو شاخی (آیات ۳ و ۴) نمایش داده می‌شود که وجود دو شاخ بیانگر اتحاد مادیان و پارسیان می‌باشد.

امپراطوری یونان در ۶:۷ بعنوان یکی از چهار وحش، بصورت پلنگ نمایانده شده بود، که در اینجا به شکل بُز نر تندرویی به تصویر کشیده شده که بشدت غضبناک بوده و از جانب غرب می‌جهد. او دارای شاخ بزرگی است که پس از شکستن، چهار شاخ دیگر در جایش برمی‌آیند.

اسکندر کبیر، همان شاخ بزرگ بود که امپراطوری پارس را در سال ۳۳۱ ق.م. شکست داد. این نبوت به سال ۵۳۹ ق.م. نوشته شد؛ یعنی ۲۰۰ سال پیش از وقوع آن. این نبوت پیشگویی فوق‌العاده‌ای است از نبرد دو امپراطوری بزرگ جهانی، که در زمان پیشگویی، هیچیک از آنان حتی ظهور هم نکرده بود.

«چهار شاخ» (آیات ۸ و ۲۱ و ۲۲) و همچنین «چهار سر» مذکور در ۷: ۶، عبارت است از چهار حکومتی که امپراطوری اسکندر به آنها تقسیم شد (رجوع کنید به باب ۱۱). عموماً اتفاق نظر دارند که منظور از «شاخ کوچک» در آیهٔ ۹ که از چهار شاخ برآمد، همان آنتیوخوس اپیفانس می‌باشد که شاخهٔ سوریه‌ای امپراطوری یونان محسوب می‌شد و تلاش بسیاری نمود تا مذهب یهودیان را سرکوب و ریشه‌کن سازد (رجوع کنید به ذیل باب ۱۱: ۲۱ - ۳۵). با وجود این تکرار عبارت «زمان آخر» (آیات ۱۷ و ۱۹)، ممکن است به این معنی باشد که در کنار رؤیای مربوط به آنتیوخوس که در آیندهٔ نزدیکتری قرار داشت، اشارهٔ مختصری نیز به جنبهٔ دیگری از این رؤیا در آیندهٔ دور داشته باشد و خبر از هلاک کنندهٔ درنده‌خوتری بدهد (آیهٔ ۲۶)، که تاریخ آینده را تباه خواهد کرد و آنتیوخوس صرفاً سمبولی برای نشان دادن او می‌باشد.

باب ۹. هفتاد هفته

زمان اسارت که در حال منقضی شدن بود، ۷۰ سال بطول انجامید. در اینجا فرشتهٔ خداوند به دانیال می‌گوید که تا زمان ظهور مسیح (آیهٔ ۲۴)، «هفتاد هفته» در پیش است.

بطورکلی اینطور استنباط می‌شود که منظور از «هفتاد هفته»، هفتاد هفتهٔ سال می‌باشد که عبارت است از هفتاد، هفت سال، یا هفت، هفتاد سال که درمجموع ۴۹۰ سال می‌شود. در صورتی که فرشته گفته باشد که مدت زمان اسارت، ۷۰ سال بوده است، پس دورهٔ حد فاصل اسارت و ظهور مسیح، هفت برابر زمان اسارت خواهد بود.

گاهی عدد هفت و گردش عدد هفت، دارای معانی و مفاهیم سمبولیک می‌باشد؛ بطوری که حقایق مسلم این نبوت چنانکه در ذیل آمده است، بسیار شگفت‌آور می‌باشد.

تاریخی که شمارش ۷۰ هفته از آن آغاز می‌شود، تاریخ فرمان بازسازی شهر اورشلیم می‌باشد (آیهٔ ۲۵). در خصوص تحقق این امر، سه فرمان وجود دارد که توسط پادشاهان پارس صادر شده‌اند (۵۳۶ ق. م ، ۴۵۷ ق.م. ، ۴۴۴ ق.م. رجوع کنید به ذیل کتاب عزرا). مهمترین فرمان این سه مورد،

همانی است که مربوط می‌شود به سال ۴۵۷ ق.م.

هفتاد هفته، به ۷ و ۶۲ و ۱ هفته تقسیم می‌شوند (آیات ۲۵ و ۲۷). به آسانی نمی‌توان دریافت که «هفت هفته» به چه منظوری تعیین شده است؛ اما ۶۹ هفته (که شامل هفت هفتهٔ مذکور نیز می‌باشد)، معادل ۴۸۳ روز می‌باشد که بر اساس نظریهٔ «هر روز برابر یکسال» (حزقیال ۴ : ۶)، تفسیر مورد نظرمان که مورد قبول عموم نیز می‌باشد، برابر ۴۸۳ سال می‌شود.

لازم به ذکر است که دورهٔ مابین صدور فرمان بازسازی اورشلیم تا ظهور «مسیح» (آیهٔ ۲۵) معادل ۴۸۳ سال می‌باشد. اگر تاریخ صدور فرمان بازسازی اورشلیم را مطابق آنچه در قبل بدان اشاره شد (۴۵۷ ق.م.) به ۴۸۳ سال بیفزاییم، سال ۲۶ میلادی حاصل خواهد شد، یعنی همان سالی که عیسی مسیح تعمید یافت و خدمت عمومی خود را آغاز نمود. این امر تحقق نبوت استثنایی و برجستهٔ دانیال نبی را حتی با ذکر سال ثابت می‌کند.

بعلاوه، عیسی مسیح در پایان سه سال و نیم خدمت خود، مصلوب شد، که عبارت است از «مسیح» در «نصف آن هفته»، «منقطع گردید»، «و کفاره به جهت عصیان کرده شود و عدالت جاودانی آورده شود» (آیات ۲۴ و ۲۶ و ۲۷).

بدین ترتیب دانیال نه فقط زمان ظهور مسیح، بلکه مدت زمان خدمت عمومی او، و مرگ او را بخاطر کفارهٔ گناهان بشر را اعلام می‌کند.

برخی تصور می‌کنند که جدول تاریخی خدا با مرگ مسیح، تا زمان نابودی اسرائیل، موقتاً متوقف خواهد ماند، و نیمهٔ دوم آن «۱ هفته» به زمان آخر تعلق دارد.

خلاصهٔ نبوت‌های دانیال نبی

چهار امپراطوری و ملکوت ابدی خداوند (باب ۲).

دیوانگی و بهبودی نبوکدنصر (باب ۴).

سقوط بابل و ظهور امپراطوری پارس (باب ۵).

«چهارمین امپراطوری» و «ده شاخ» و «شاخ دیگر» آن (باب ۷).

امپراطوری یونان و «چهار شاخ» آن (باب ۸).

هفتاد هفته، زمان حد فاصل دانیال تا عیسی مسیح (باب ۹).

تنگی‌های ارض مقدس در دوران پیش از عهد جدید (باب ۱۱).

نشانه‌های آخر زمان (باب ۱۲).

باب ۱۰. فرشتگان ممالک

این آخرین رؤیایی است (باب‌های ۱۰ و ۱۱ و ۱۲) که ۲ سال پس از مراجعت یهودیان به فلسطین (۵۳۴ ق.م.) بر دانیال مکشوف شد. خداوند پردهٔ حجاب اسرار را به کناری می‌زند و برخی از حقایق مربوط به دنیای نادیده را بر دانیال آشکار می‌سازد. او شاهد مبارزهٔ بین نیروهای فوق بشری خیر و شر بود که برای تعیین وضعیت ممالک در تلاش بودند. برخی از این فرشتگان نیز سعی می‌کردند تا قوم خدا را محافظت و حمایت کنند. میکائیل، فرشتهٔ نگهبان قوم اسرائیل بود (۱۲ : ۱). از نام فرشته‌ای که با دانیال سخن گفت، ذکری به میان نیامده است. امپراطوری یونان و همچنین امپراطوری پارس، هر یک فرشتگان مخصوص خود را داشتند (آیات ۱۳ و ۲۰). ظاهراً خداوند بعضی از عملیات محرمانهٔ خود را در رابطه با مراجعت اسرائیل، به دانیال نشان می‌داد. یکی از این عملیات، شامل تقویت داریوش مادی بود (۱۱ : ۱). در این باب، از این موارد بعنوان عواملی که نسبت به سرنوشت اسرائیل علاقه‌مند می‌باشند یاد شده است.

در مکاشفه، این عوامل در تعیین سرنوشت کلیسا، درکار می‌باشند. درکتاب مکاشفه ۱۲ : ۷ - ۹ میکائیل و فرشتگانش در جنگ با شیطان و فرشتگانش می‌باشند. بر طبق افسسیان ۶ : ۱۲ قدرت‌های روحانی شرارت، دشمنان اصلی مسیحیان بوده که باید با آنها مقاومت شود. فرشتگان در زمان تولد عیسی مسیح نیز فعالیت گسترده‌ای داشتند. عیسی مسیح به فرشتگان اعتقاد داشت (رجوع کنید به انجیل متی ۴ : ۱۱).

باب ۱۱. پادشاهان شمال و پادشاهان جنوب

باب‌های ۲ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۱ شامل پیشگویی‌هایی دربارهٔ چهار امپراطوری و وقایع مربوط به دوران دانیال تا مسیح می‌باشند که ظاهراً به قدرت‌ها و وقایع دوران از مسیح تا آخر زمان نیز اشاره می‌کنند. در ذیل رئوس کلی وقایع تاریخ جهان را آورده‌ایم:

امپراطوری بابل (۶۰۶ - ۵۳۶ ق.م.).
امپراطوری پارس (۵۳۶ - ۳۲۲ ق.م.).
امپراطوری یونان با چهار انشعاب آن (۳۳۱ - ۱۴۰ ق.م.).
جنگ‌های سوریه و پادشاهان یونانی مصر (۳۲۳ - ۱۴۶ ق.م.).
آنتیوخوس اپیفانس و تجاوز به مقدسات اورشلیم (۱۷۵ - ۱۶۴ ق.م.).
امپراطوری روم (۱۴۶ ق.م. - ۴۰۰ میلادی).
خدمت عمومی عیسی مسیح (۲۶ الی ۳۰ میلادی).
ویرانی اورشلیم بدست لشکریان روم (سال ۷۰ میلادی).
بلایا و تنگی‌ها و قیامت، در «زمان آخر».

این پیشگویی‌ها در شرح جزییات خود، حالتی پیشرونده دارند. در باب ۲ موضوعی کلی مطرح می‌شود که از زمان دانیال تا زمان عیسی مسیح، چهار امپراطوری بر جهان حکومت خواهند کرد. جزئیات مربوط به چهارمین امپراطوری در باب ۷ کتاب دانیال توضیح داده شده است. در باب ۱۱ نیز توضیحاتی در مورد جزئیات سومین امپراطوری آمده است.

سومین امپراطوری، امپراطوری یونان بود که توسط اسکندر کبیر تأسیس شد (۳۳۱ ق.م.). پس از مرگ او این امپراطوری در میان فرماندهان او بدین شرح تقسیم شد: یونان (مقدونیه)، آسیای صغیر، سوریه و مصر. در این باب پادشاه سوریه، «پادشاه شمال» و پادشاهان مصر، «پادشاهان جنوب» نامیده شده‌اند. پیشگویی‌های دانیال در مورد چگونگی این پادشاهان ۲۰۰ سال پیش از امپراطوری روم و تقریباً ۴۰۰ سال قبل از ظهور این پادشاهان بود. شرح وقایع او از چگونگی آنها، بطور مخصوصی بیانگر مطابقت رویدادهای تاریخی با پیشگویی‌های مربوطه است. باب ۱۱، از پیش، وقایع مربوط به دوران پیش از عهد جدید را بیان می‌کند. در ذیل فهرستی از وقایع تاریخی وجود دارند که در برابر آیات پیشگویی شدهٔ مربوط به آنها نوشته شده‌اند:

«سه پادشاه ... در فارس» (آیهٔ ۲) عبارتند از: کورش، کمبوجیه و داریوش. پادشاه چهارم خشایارشا بود که قدرتمندترین و ثروتمندترین پادشاه پارسیان بود که به یونان حمله کرد، اما در سلامیس شکست خورد (۴۸۰ ق.م.).

«پادشاه جبار» (آیهٔ ۳) عبارت بود از اسکندر کبیر. امپراطوری او به چهار حکومت کوچکتر تقسیم شد که عبارت بودند از: یونان (مقدونیه)، آسیای صغیر، سوریه و مصر.

«پادشاه جنوب» (آیهٔ ۵) عبارت بود از: بطلمیوس اول، پادشاه مصر. منظور از «یکی از سرداران او»، سلوکوس نیکاتور می‌باشد که در ابتدا یکی از افسران تحت فرمان بطلمیوس اول بود که بعدها فرمانروای سوریه شد که از تمام جانشینان اسکندر مقتدرتر بود.

منظور از «دختر» در آیهٔ ۶، «برنیس» دختر بطلمیوس دوم بود که به آنتیوخوس دوم به همسری داده شد و نهایتاً به قتل رسید.

«از رمونه‌های ریشه‌هایش» (آیهٔ ۷) به بطلمیوس سوم، برادر برنیس اشاره می‌کند، که به منظور گرفتن انتقام به سوریه حمله کرد و پیروزی بزرگی بدست آورد (آیهٔ ۸).

«پسرانش» (آیهٔ ۱۰) عبارتند از: سلوکوس سوم و آنتیوخوس سوم (آیات ۱۱ و ۱۲). بطلمیوس چهارم در جنگ با آنتیوخوس سوم، او را در نبرد «رافیا»، نزدیک مصر به سال (۲۱۷ ق.م.) با تلفات سنگینی شکست داد. آنتیوخوس سوم پس از ۱۴ سال با سپاه عظیمی مجدداً به مصر حمله کرد. بر اساس آیهٔ ۱۴ این باب، یهودیان، آنتیوخوس را حمایت کردند. او قوای مصر را شکست داد (آیهٔ ۱۵). او همچنین فلسطین را تصرف کرد (آیهٔ ۱۶). آنتیوخوس، دختر خود، کلئوپاترا را به همسری بطلمیوس پنجم داد. او با این نقشهٔ حیله‌گرانه امیدوار بود که از این طریق بر مصر مسلط گردد. اما کلئوپاترا به شوهر خود خیانت نکرد (آیات ۱۸ و ۱۹). پس از این جریان او به آسیای صغیر و یونان (مقدونیه) حمله کرد ولی در «مگنسیا» از سپاه رومی‌ها شکست خورد (۱۹۰ ق.م.). او به کشور خود

بازگشت و در همان جا به قتل رسید.

منظور از «شخص حقیر» (آیات ۲۱ الی ۳۵)، آنتیوخوس اپیفانس می‌باشد (آیهٔ ۲۱)، که هر چند مقام سلطنت حق او نبود، اما با حیله و نیرنگ، تاج و تخت را تصاحب نمود. او خود را رئیس مملکت مصر ساخت (آیات ۲۲ الی ۲۵). او این موقعیت را تا اندازه‌ای با اعمال قدرت و تا اندازه‌ای نیز با زیرکی و حیله برای خود بوجود آورد. بطلمیوس ششم، پسر کلئوپاترا و پسر خواهر آنتیوخوس، مغلوب تدبیرها و مکاید او شد (آیهٔ ۲۶). در ظاهر، آنتیوخوس و بطلمیوس با هم روابط دوستانه‌ای داشتند، اما با یکدیگر به دروغ و تزویر رفتار می‌کردند (آیهٔ ۲۷). آنتیوخوس در بازگشت از مصر به اورشلیم حمله کرد و ۸۰۰۰۰ نفر از اهالی آن را قتل عام کرد، ۴۰۰۰۰ نفر از آنان را به اسیری برد و ۴۰۰۰۰ نفر دیگر از یهودیان را به بردگی فروخت (آیهٔ ۲۸). آنتیوخوس بار دیگر به مصر حمله کرد (آیهٔ ۲۹). اما رومی‌ها او را وادار به عقب‌نشینی کردند. او تلافی خود را بر سر اورشلیم درآورد و خانهٔ خدا را نجس ساخت (آیات ۳۰ و ۳۱).

در این زمینه، یهودیان مرتد او را کمک می‌کردند (آیهٔ ۳۲). در آیات ۳۲ الی ۳۵ از کارهای عظیم و قهرمانانهٔ مکابیان سخن بمیان آمده است.

دقیقاً نمی‌توان گفت که آیات ۳۶ الی ۴۵ در مورد آنتیوخوس اپیفانوس صحبت می‌کند یا در مورد ضد مسیح؟ یا هر دو؟

باب ۱۲. زمان آخر

دانیال شرح خلاصهٔ دوران‌های تاریخ و وقایع تاریخ جهان را با نگرشی به زمان آخر به پایان می‌رساند (آیات ۴ و ۹ و ۱۳). یعنی زمانی که چنان خواهد بود که تا امروز نبوده (آیهٔ ۱)، ایامی که از قیامت مردگان و جلال ابدی مقدسین سخن به میان آمده است (آیات ۲ و ۳).

«چنان زمان تنگی خواهد شد که ... تا امروز نبوده» (آیهٔ ۱) چندان هم بی‌ارتباط با عصر ما نیست. چرا که زجر و عذاب، مصیبت و مرگ از طریق عوامل دست نشاندهٔ شیطان، بر تمام مردم جهان سایه افکنده است، بطوری که شاید شقاوت‌هایی که آنتیوخوس، تیطوس، امپراتوران روم و دادگاههای تفتیش عقاید پاپ‌ها، مرتکب شدند، فجیع‌تر از آنچه امروزه وجود دارد، نباشند؛ بلکه اوضاع کنونی تا اندازه‌ای نیز نسبت به آنچه در گذشته وجود داشت، بی‌نظیر و استثنایی باشد.

«بسیاری بسرعت تردد خواهند نمود و علم افزوده خواهد گردید» (آیهٔ ۴)، نشانه‌ای است از ویژگی‌های زمان آخر. ضمناً این آیه بطور خاصی به عصر ما اشاره می‌کند، بطوری که وسایلی از قبیل: قطار، اتومبیل، کشتی، هواپیما، کتاب، روزنامه‌ها و مجلات و رادیو، که به معنی انتقال سریع و انتشار علم محسوب می‌شوند، در هیچ دوران دیگری به این صورت نبوده‌اند.

مهمتر از همه در حال حاضر، بمب‌های هسته‌ای موجود هستند که در قلوب مردم آنچنان وحشتی بوجود آورده‌اند بطوری که ما را وادار می‌کنند تا احساس کنیم در عصری بسر می‌بریم که

عیسی مسیح از آن بعنوان زمان بازگشت خود سخن گفت. عیسی مسیح در این مورد می‌فرماید: «... و بر زمین تنگی و حیرت از برای امت‌ها روی خواهد نمود، بسبب شوریدن دریا و امواجش. و دلهای مردم ضعف خواهد کرد از خوف و انتظار آن وقایعی که بر ربع مسکون ظاهر می‌شود.» (انجیل لوقا ۲۱:۲۵ و ۲۶).

هوشع نبی

اسرائیل طرد خواهد شد
سایر قومها پذیرفته خواهند شد

هوشع از انبیای حکومت شمالی بشمار می‌رفت، چراکه از پادشاهان این حکومت بعنوان «پادشاه ما» یاد می‌کند (۷: ۵). پیغام او بجز چند مورد خاص به یهودا، حکومت شمالی را مخاطب قرار می‌داد.

دوران هوشع نبی

این دوران دربرگیرندهٔ حدود ۴۰ سال از حکومت شمالی می‌باشد. او خدمت خود را در زمان زمامداری یربعام دوم یعنی زمانی که اسرائیل در اوج قدرت خود بسر می‌برد، آغاز نمود. او معاصر با عاموس، اما جوانتر؛ ولی در مقایسه با اشعیا و میکاه که آنها نیز در همان دوران زندگی می‌کردند، پیرتر بود. احتمالاً در زمان کودکی او، یونس نبی هنوز درقید حیات بوده است. او در ایام عزیا، یوتام، آحاز، و حزقیا، پادشاهان یهودا و یربعام دوم پادشاه اسرائیل، نبوت می‌کرده است. تاریخ‌های تقریبی این پادشاهان به شرح ذیل می‌باشند:

پادشاهان اسرائیل یا حکومت شمالی

یربعام دوم (۷۹۰ الی ۷۴۹ ق.م.) سلطنتی توأم با پیشرفت و ترقی روزافزون.

زکریا (۷۴۸ ق.م.) شش ماه حکومت کرد و توسط شالوم به قتل رسید.

شالوم (۷۴۸ ق.م.) یک ماه حکومت کرد و توسط مَنَحیم به قتل رسید.

مَنَحیم (۷۴۸ الی ۷۳۸ ق.م.) ستمکار توصیف ناپذیری بود که از عوامل دست نشاندهٔ آشور بشمار می‌رفت.

فقحیا (۷۳۸ الی ۷۳۶ ق.م.) بدست فقح کشته شد.

فقح (۷۴۸ الی ۷۳۰ ق.م.) توسط هوشع کشته شد. اسارت جلیل به سال ۷۳۴ رخ داد.

هوشع (۷۳۰ الی ۷۲۱ق.م.) سقوط سامره (۷۲۱) و انقراض سلطنت.

پادشاهان یهودا یا حکومت جنوبی

عزیا (۷۸۷ الی ۷۳۵ ق.م.) پادشاه خوبی بود.

یوتام (۷۴۹ الی ۷۳۴ ق.م.) پادشاه خوبی بود.

آحاز (۷۴۱ الی ۷۲۶ ق.م.) پادشاه بسیار شریری بود. اسارت جلیل در سال ۷۳۴ واقع شد.

حزقیا (۷۲۶ الی ۶۹۷ ق.م.) پادشاه خوبی بود. سامره در سال ۷۲۱ ق.م. سقوط کرد.
بعضی از این تاریخ‌ها در بخش‌هایی بر هم منطبق می‌باشند که همین امر باعث در هم آمیختگی و اشتباه می‌شود. بیشترین دورانی که هوشع می‌توانست در آن نبوت کرده باشد عبارت بود از حد فاصل سالهای بین ۷۹۰ الی ۶۹۷ قبل از میلاد و کمترین زمانی را که می‌توان برای این دوران در نظر گرفت در سالهای مابین ۷۵۰ الی ۷۲۵ قبل از میلاد است. با فرض آنکه خدمت او دربرگیرندهٔ بخشی از فصل مشترک حکومت‌های پادشاهان یربعام و حزقیا بوده است، پذیرفتن دوران بین سالهای ۷۶۰ الی ۷۲۰ ق.م. بعنوان دورهٔ نبوت او، صحیح‌تر خواهد بود.

موقعیت تاریخی

در حدود ۲۰۰ سال پیش از زمان هوشع نبی، ده سبط از اسباط اسرائیل جدا شده و تشکیل حکومت مستقلی دادند. آنها گوساله‌ای طلایی را که از خدایان است‌ها بود بعنوان معبود خود برگزیدند. در این ضمن، خداوند انبیایی از جمله ایلیا، الیشع، یونس، عاموس و در این زمان هوشع را برای هدایت قوم اعزام کرد.

باب‌های ۱ و ۲ و ۳. همسر و فرزندان هوشع

خداوند به هوشع فرمان داد تا «زن زانیه‌ای» را به همسری خود برگزیند (۱: ۲). اسرائیل که عروس خداوند بود (حزقیال ۱۶: ۸ - ۱۵)، خدا را ترک کرده، و همچون زن شوهرداری که خود را تسلیم مردان غریبه کند، خود را به عبادت خدایان غیر، سپرده بود. از این رو «زن زانیه»، عنوان مناسبی بود برای قومی که تماماً روح زناکاری داشت، لذا ممکن است این امر دلالت بر آن داشته باشد که جومر الزاماً یک فاحشه نبوده باشد.

در هر حال، آنچه از بیان و مفهوم این قسمت به سادگی می‌توان دریافت، این است که این موضوع بعنوان تجربه‌ای واقعی در زندگی خصوصی هوشع اتفاق افتاده است و نبی خدا حقیقتاً از جانب خدا فرمان یافت تا به نشانهٔ محبت خدا نسبت به اسرائیلِ بی‌وفا، با زن ناپاک و بی‌عفتی ازدواج کند. زنی که احتمالاً در ابتدا پاکدامن و محجوب بود ولی بعدها خیانت ورزیده، او را ترک کرد و معشوقهٔ مرد دیگری شد که می‌توانست بهتر نیازهای او را در زمینهٔ خوشگذرانی و تجمل‌گرایی تأمین نماید (۵:۲). هوشع بار دیگر او را محبت نمود و او را بازخرید کرد (۳: ۱ - ۲). عبادت بت‌های موجود عموماً با انجام اعمال غیراخلاقی توأم بود (۴: ۱۱ - ۱۴). در چنین شرایطی، حفظ پاکدامنی برای یک زن، کار دشواری بود، و «زناکاری» امری بود که تقریباً در مورد اکثر زنهای آن روزگار مصداق داشت. احتمالاً زنی که هوشع با آن ازدواج کرد نیز یکی از همین نوع زنها بوده است.

برخی از عبارات، اشاره به خانوادهٔ هوشع در مفهوم لغوی آن دارند، در حالیکه برخی دیگر مفهوم

مجازی دارد و به قوم او اشاره می‌کند؛ در بعضی موارد نیز در عبارات، ایهام هست و هردو معنی لغوی و مجازی درهم آمیخته است. بطوریکه «جملات او همچون ضربات قلب شکسته‌ای ادا می‌شوند.»

آیات ۳ : ۱ - ۵ در مورد بازگشت و اصلاح همسر هوشع سخن می‌گوید. او با پرداختن مبالغی او را بازگرداند و از او خواست تا بدون تخطی از روابط زناشویی، روزهای بسیار درکنار او بماند. به همین نحو این موضوع تصویری است از باقی ماندن اسرائیل در روزگاری که: «بنی اسرائیل ایام بسیاری بدون پادشاه و بدون قربانی خواهند ماند.» این دوران مربوط است به زمان پیش از بازگشت پرماجرای آنها به خداوند و پادشاه خود، داود (آیات ۳ و ۴).

فرزندان هوشع. نه فقط ازدواج و زندگی زناشویی هوشع تصویری بود از آنچه او بدان موعظه می‌کرد، بلکه او فرزندان خود را با توجه به پیغام اصلی زندگی‌اش نامگذاری کرد. یزرعیل، نام اولین فرزند او بود (۱ : ۴ و ۵). یزرعیل شهری بود که شاهد خونریزی‌های بی‌رحمانهٔ ییهو بود (دوم پادشاهان ۱۰ : ۱ - ۱۴). درهٔ یزرعیل از قدیم‌الایام میدان نبردی بود که شکست سلطنت اسرائیل نیز در آن رقم زده شد. هوشع با یزرعیل نامیدن فرزندش قصد داشت به پادشاه و قوم بگوید که هنگام تنبیه و مجازات فرا رسیده است.

نام دومین فرزند هوشع «لوروحامه» (۱ : ۶) بود، که به معنی «بار دیگر بر اسرائیل رحمت نخواهم فرمود» می‌باشد. و این در حالی است که خدا موقتاً یهودا را نجات می‌دهد (آیهٔ ۷). «لوعمّی» نام سومین فرزند هوشع بود که به معنی «شما قوم من نیستید» می‌باشد (۱ : ۹). پس از آن هوشع این اسامی را بدون ذکر پیشوند «لو» (= به معنی نه) تکرار می‌کند (۲ : ۱)، که حاکی از زمانی است که آنها بار دیگر بمنزلهٔ قوم خدا محسوب خواهند شد. او با استفاده از بازی با کلمات، دورانی را پیشگویی می‌کند که سایر قومها، بعنوان قوم خدا نامیده خواهند شد (۱ : ۱۰). این همان نکته‌ای است که پولس رسول در بیان مفهوم بشارت به امت‌ها، از هوشع نقل قول می‌کند (رومیان ۹ : ۲۵).

باب ۴ . «افرایم به بت‌ها ملصق شده است.»

بت‌پرستی: سرچشمهٔ گناهان عظیم و وحشتناک آنها معرفی می‌شود (آیات ۱ الی ۳). کاهنان، گناهان قوم را، خوراک خود ساختند (آیات ۴ الی ۱۰). دختران زنا می‌کنند، زنهای شوهردار فاحشه‌گری می‌نمایند و مردان با فاحشه‌ها رابطه دارند (آیات ۱۱ الی ۱۴). یهودا همچون اسرائیل در بت‌پرستی غرق نشده بود (آیهٔ ۱۵)، و به همین دلیل بود که اسارت او ۱۰۰ سال بعد از اسارت اسرائیل بوقوع پیوست. افرایم، بزرگترین و مرکزی‌ترین سبط از اسباط شمالی بود که برای نامیدن کلّ حکومت شمالی نیز بکار برده شده است (آیهٔ ۱۷). «باد» (آیهٔ ۱۹)، قوم شریر را در بالهای خود فرو خواهد پیچید و ایشان را به سرزمین دیگری خواهد آورد؛ بیان استعاره‌ای بسیار جالبی است. «بیت آون» (آیهٔ ۱۵) نام دیگر «بیت ئیل» می‌باشد که مهمترین جایگاه بت‌پرستی حکومت شمالی محسوب می‌شد.

باب ۵. «افرایم در روز عتاب، خراب خواهد شد»

کاهنان، پادشاه و قوم، همگی ایشان در برابر خدا عصیان ورزیده‌اند (آیات ۱ الی ۳). آنها نه فقط درگناه خود می‌لغزند بلکه به آن فخر هم می‌کنند؛ «کارهای ایشان مانع می‌شود که بسوی خدا بازگشت نمایند» (آیات ۴ و ۵). «فرزندان اجنبی» (آیهٔ ۷) اشاره‌ای است به کودکانی که در اثر آمیزش با مردانی خارج از چارچوب ازدواج، تولید شده‌اند. عبارت «به پیروی تقالید خرسند می‌باشد» (آیهٔ ۱۱) به آیین‌هایی اشاره می‌کند که یربعام اول هنگامی که قصد تأسیس حکومت شمالی را داشت «در دل خود فکر کرد.»

باب ۶. «کاهنان می‌کُشند و مرتکب قباحت شده‌اند»

احتمالاً عبارت «روز سوم» (آیهٔ ۲) به معنی دورهٔ کوتاهی است که اسرائیل پس از آن تجدید حیات خواهد یافت. ضمناً آنچه که بطورکلی می توان از این عبارت استنباط کرد این است که اشاره‌ای است به قیام عیسی مسیح از مردگان در روز سوم. «جلعاد» (آیهٔ ۸) و «شکیم» (آیهٔ ۹) از مهمترین شهرهای اسرائیل بودند که از مراکز شرارت و تبهکاری محسوب می‌شدند.

باب ۷. «جمیع ایشان زناکارند»

احتمالاً عبارت «همچون تنور گرم شده، پادشاهان ایشان می‌افتند» (آیات ۴ و ۷)، به دوران قتل و کشتاری اشاره می‌کند که چهار تن از پادشاهان آنها برای بدست آوردن سلطنت در مدت زمانی بسیار کوتاه، به کشتن یکدیگر پرداختند. هوشع در این دورهٔ زمانی نبوت می‌کرد. «قرص نان برگردانیده نشده» (آیهٔ ۸)، حاکی از آن است که یک طرف آن سوخته شده و طرف دیگر آن خام و نپخته باقی مانده که در هر دو حالت غیر قابل استفاده می‌باشد. «سفیدی مویها» (آیهٔ ۹)، نشانهٔ به آخر رسیدن می‌باشد.

باب ۸. «باد را کاشتند؛ پس گردباد را خواهند دروید»

«ایشان پادشاهان نصب نمودند اما نه از جانب من» (آیهٔ ۴). خداوند خاندان داود را برگزید تا بر قوم او حکومت نمایند. ده سبط از اسباط اسرائیل طغیان کردند و سلسلهٔ پادشاهان متفاوتی با آنچه خداوند مقرر کرده بود، برای خود بوجود آوردند. «عاشقان اجیر شده» (آیهٔ ۹)، اشاره‌ای است به ایجاد روابط صمیمانه با آشور که از طریق پرداخت باج به آنها، صورت می‌گرفت.

باب ۹. «مانند معشوقهٔ خود مکروه شدند»

اگرچه پس از اسارت، بسیاری از یهودیان در مصر ساکن شدند، اما عبارت «به مصر خواهند برگشت» (آیهٔ ۳)، تحت‌اللفظی نبود، بلکه به اسارتی مشابه اسارت مصر یعنی اسارت آشوریان اشاره می‌کند. عبارت «نبی احمق گردید» (آیهٔ ۷) ضمن اینکه به دیدگاه هوشع نسبت به انبیای کذبه اشاره می‌کند، اما در عین حال بنظر می‌رسد که بیشتر بیانگر عقیدهٔ مردم دربارهٔ هوشع بوده باشد. «فساد را به نهایت رسانیده‌اند» (آیهٔ ۹)، یادآور زمانی است که چندین مرد حیوان صفت در جِبْعَه زنی را تمامی شب تا صبح بی‌عصمت می‌کردند (داوران ۱۹ : ۲۴ - ۲۶). «آواره شدن در میان امت‌ها» (آیهٔ ۱۷) از زمان هوشع نبی آغاز شد و تا امروز در مورد یهودیان آنچنان با شدت ادامه یافته که در هیچ قوم دیگری اینچنین سابقه نداشته است.

باب ۱۰. «جلال بیت ئیل از آن دور شده است»

«گوساله‌های بیت آون (بیت ئیل)» (آیهٔ ۵) خُرد خواهند شد (۸ : ۶) و خار و خس بر مذبح‌های ایشان خواهد رویید (آیهٔ ۷). احتمالاً منظور از «شلمان» (آیهٔ ۱۴)، همان «شَلمناسر» می‌باشد.

باب ۱۱. «چگونه تو را ترک کنم؟»

عبارت «پسر خود را از مصر خواندم» (آیهٔ ۱) در انجیل متی تحت عنوان مهاجرت والدین عیسی به مصر نقل قول شده است و به همان نحوی که قوم خدا در زمان طفولیت خود، از مصر بیرون آمده بود، به همان طریق عیسی مسیح نیز در دوران کودکی از مصر فرا خوانده شد. هر چند «قوم خدا جازم شدند که از او مرتد گردند» (آیهٔ ۷)، اما با وجود این، قلب خدا به آنها متمایل بود.

باب ۱۲. «یعقوب، خدا را در بیت ئیل یافت»

اسرائیل در یک اقدام فریب کارانهٔ سیاسی، بطور مخفیانه با «آشور» و «مصر» (آیهٔ ۲) که دشمن یکدیگر محسوب می‌شدند، روابط حسنه‌ای ایجاد می‌کند، که همین امر اوضاع را وخیم‌تر می‌سازد. «بیت ئیل» (آیهٔ ۴) مرکز بت پرستی مکروه آنها محسوب می‌شد یعنی همان محلی که جدّ آنها یعقوب، زندگی خود را به خداوند تسلیم کرد (پیدایش ۲۸ : ۱۳ - ۱۵).

باب ۱۳. «آنها به خدای خود فتنه انگیخته‌اند»

اضافه شدن پرستش بعل علاوه بر عبادت گوسالهٔ طلایی در زمان حکومت اخاب پادشاه، موجب

شد تا «در امر بعل مجرم شد» (آیهٔ ۱) و هلاکتی عمومی را ببار آورد.

باب ۱۴. «اسرائیل بسوی یهوه خدای خود بازگشت خواهد نمود»

عروس خیره سر یهوه بار دیگر همچون ایام جوانی‌اش (۲ : ۱۴ - ۲۰) بسوی شوهر خود رجوع خواهد کرد و به محبت او پاسخ مثبت خواهد داد.

کتاب هوشع در مجموع دربرگیرندهٔ چهار موضوع می‌باشد که عبارتند از: بت پرستی اسرائیل، شرارت آن، اسارت و بالاخره تجدید حیات آن.

هوشع با آنچنان فسادی روبرو بود که در هیچ جای کتاب‌مقدس به آن برنمی‌خوریم. فساد ددمنشانهٔ قوم باورنکردنی بود. اما با وجود این، هوشع با تلاش خستگی ناپذیرش سعی داشت تا آنها را متوجه این حقیقت سازد که «خداوند هنوز آنان را دوست می‌دارد». کتاب هوشع، کتاب شگفت آوری است.

یوئیل نبی

آفت ملخ‌ها
آمدن روز خداوند
پیشگویی دورهٔ عهدجدید
ریخته شدن روح‌القدس

این کتاب نیز همچون کتاب صفنیای نبی، در خصوص ظهور داوری خداوند است. و همچون کتاب مکاشفه از زمان درو و هنگام حصاد سخن می‌گوید (۳: ۱۳ و ۱۴؛ مکاشفه ۱۵: ۱۵ و ۱۶).

دوران یوئیل نبی

درکتاب یوئیل اشارهٔ مستقیم و مشخصی به تاریخ این دوره نشده است. عموماً یوئیل را بعنوان یکی از انبیای دوران پیشین حکومت یهودا، یعنی در زمان یوآش پادشاه (حدود ۸۳۰ ق.م.) یا احتمالاً معاصر با عزیای پادشاه (حدود ۷۵۰ ق.م.) در نظر گرفته‌اند.

باب های ۱: ۱ - ۲: ۲۷. آفت ملخ‌ها

تحطی وحشتناکی که ناشی از هجوم بی‌سابقهٔ ملخ‌ها و خشکسالی طولانی حادث شده بود، سرزمین اسرائیل را بکلی ویران کرده بود. ذکر چهار نام متفاوت در (۱: ۴) بیانگر چهار تیره از انواع ملخ‌ها و یا چهار مرحله از رشد آنها است. تودهٔ انبوهی از ملخ‌ها که همچون ابر سیاهی، نور خورشید را باز داشته، و همهٔ زمین را پوشانده، بطوریکه هر گیاه سبزی را نابود کرده بودند، قوم اسرائیل را به زانو درآورده بود. خداوند گریه و نالهٔ آنها را شنید و ملخ‌ها را از حضور آنها بیرون راند و عاقبت خوش و پرسعادتی را به آنها وعده داد. احتمال دارد ملخ‌های مذکور، نشانه‌ای باشند از آنچه درکتاب مکاشفه (۹: ۱ - ۱۱) بدان اشاره شده است.

باب های ۲: ۲۸ - ۳: ۲۱. آمدن روز خداوند

پطرس رسول درکتاب اعمال رسولان ۲: ۱۷ - ۲۱ مطالب مذکور در یوئیل ۲: ۲۸ - ۳۲ را بعنوان نبوتی از «روزی» که خدا اقدام جدیدی خواهد کرد، نقل می‌کند. این بدان معنی است که خداوند این قسمت را در خصوص دوران عهدجدید مورد توجه قرار داده بود. این روز، روز داوری امت‌ها خواهد بود (۳: ۱ - ۱۶). درنظر یوئیل نبی، این امت‌ها، دشمنان عصر خود او بودند یعنی صیدونیان، فلسطینیان، مصریان و ادومیان (۳: ۴ و ۱۹). اما بیش از این مطرح است. نبرد عظیم درهٔ یهوشافاط در رابطه با «درو» مذکور در آیهٔ ۱۳ گفته شده است (وادی قدرون در شرق شهر اورشلیم قرار داشت

۹:۳ - ۱۲)؛ خدا در «وادی قضا» (آیهٔ ۱۴)، «آواز خود را از اورشلیم بلند می‌کند» (آیهٔ ۱۶)، و «چشمه‌ای از خانهٔ خداوند بیرون خواهد آمد» (آیهٔ ۱۸)، تمام اینها در رابطه با آن چیزی است که در ۲۸:۲ - ۳۲ دربارهٔ روح‌القدس بیان شده است.

بنابراین چنین بنظر می‌رسد که پیغام مذکور بطورکلی نمایی است از دورهٔ مسیحیت که در آن کلام خدا در قالب انجیل عیسی مسیح ظاهر می‌گردد و از طریق اثرات پرجلال روح‌القدس به تمامی بشر اعطا می‌شود، تا همچون داس در کار درو عظیم جانها عمل نماید.

عاموس نبی

شرارت و ارتداد اسرائیل
محکومیت محتوم
تجدید حیات
جلال آیندهٔ سلطنت داود

در یک نگاه ظاهراً این نبوت در حدود ۳۰ سال پیش از سقوط اسرائیل خطاب به بیت ئیل ایراد شده است (۷: ۱۰ - ۱۴).

عاموس از انبیای حکومت جنوبی یعنی یهودا بشمار می‌رفت که ضمناً پیغامی نیز خطاب به حکومت شمالی یعنی اسرائیل داشت. او در زمان حکومت عزیا، پادشاه یهودا (۷۸۷ الی ۷۳۵ ق.م.) و حکومت یربعام دوم، پادشاه اسرائیل (۷۹۰ الی ۷۴۹ ق.م.) (۱: ۱) نبوت کرد. یوسفوس می‌گوید «زلزله» (۱ : ۱) مقارن بود با مبتلا شدن عزیای پادشاه به برص (دوم تواریخ ۲۶ : ۱۶ - ۲۱) که بر اساس این گفته، نبوت عاموس در حدود سال ۷۵۱ ق.م. بوده است.

یربعام حکومت بسیار موفقی داشت. حکومت او نسبتاً توسعه یافته بود (دوم تواریخ ۱۴:۲۳-۲۹). اسرائیل از نظر ترقی روزافزون در اوج خود بسر می‌برد، اما در بت پرستی شرم‌آوری فرو رفته بود، و از آن بوی فساد و خرابی به استشمام می‌رسید بطوریکه به سرزمینی مبدل شده بود که کفرگویی، دزدی، بی‌عدالتی، ظلم، غارت، زنا و قتل در آن رواج داشت.

از زمان استقلال ده سبط اسرائیل که تشکیل حکومت شمالی را داده و پرستش بت گوساله را بعنوان مذهب خود برگزیده بودند، در حدود ۲۰۰ سال می‌گذشت (دوم پادشاهان ۱۲ : ۲۵ - ۳۳). بعلاوه در این مدت، پرستش بت بعل نیز در اسرائیل جای خود را باز کرده بود، و بسیاری از اعمال و رسوم شنیع مربوط به آیین بت‌پرستی کنعانیان در میان آنان رسوخ یافته و شایع شده بود. خداوند در چنین شرایطی ایلیای نبی، الیشع و همچنین یونس نبی را جهت هدایت قوم بکار گرفت؛ اما فایده‌ای حاصل نشد. اسرائیل در بت پرستی و شرارت خود سخت گرفتار بود و نهایتاً زمانی که خداوند عاموس و هوشع نبی را بعنوان آخرین اقدام در بیدار ساختن آنها از دیوانگی مهلک‌شان اعزام کرد، پیشروی اسرائیل بسوی هلاکت، حالت شتاب بخود گرفته بود.

انبیای معاصر با عاموس نبی

احتمالاً عاموس نبی در دوران کودکی با یونس همزمان بوده و ممکن است که ماجرای دیدار او از نینوا را از وی شنیده باشد. همچنین احتمال دارد که او الیشع نبی را دیده و جریان رابطهٔ او را با ایلیای نبی از زبان او شنیده باشد. زمانی که عاموس نبی خدمت خود را آغاز نمود، دورهٔ نبوت یونس والیشع نبی در شرف خاتمه یافتن بود. محتمل است که یوئیل نبی نیز معاصر با عاموس یا کمی پیش از او بوده باشد. شاید نبوت عاموس (۴ : ۹) اشاره‌ای باشد به حملهٔ ملخ‌هایی که یوئیل قبلاً نبوت کرده بود.

هوشع از همکاران و همقطاران عاموس نبی بشمار می‌رفت. امکان دارد به هنگام دیدار عاموس از بیت ئیل، او در آنجا بوده باشد. بی تردید آنها یکدیگر را خوب می‌شناختند و به احتمال قریب به یقین در مورد پیغام‌هایی که خداوند به هر یک از آنها داده بود، به تبادل نظر می‌پرداختند. هوشع جوانتر بود و پس از مرگ عاموس، کار او را ادامه داد. و نهایتاً درست در زمانی که عاموس خدمت خود را به پایان می‌رساند، اشعیا و میکاه نبوت خود را آغاز کردند.

باب‌های ۱ و ۲. عقوبت اسرائیل و همسایگان آن

عاموس نبوت خود را با ذکر تقصیرات عمومی اقوام آن سرزمینهای مجاور آغاز می‌کند. این اقوام عبارت بودند از: ارامیان (دمشق)، فلسطینیان (غزه)، فینیقیها (صور)، ادوم، بنی عمون، موآب، یهودا و اسرائیل. سپس توجه خود را بر اسرائیل متمرکز می‌سازد. او هر یک از آنان را در قالب مشابهی خطاب می‌کند که عبارت بود از: «بسبب سه و چهار تقصیر»، که حاکی از تقصیرات و گناهان ویژه‌ای است که هر یک از آنها دارا بودند. واژهٔ «اسارت» یکی از کلمات کلیدی این کتاب محسوب می‌شود (۵:۱ و ۱۵؛ ۵:۵ و ۲۷؛ ۶:۷؛ ۷.۷ ۹ و ۱۷). این نبوت‌ها در عرض ۵۰ سال کاملاً بوقوع پیوست.

خانهٔ عاموس در «تقوع» (۱ : ۱) که در ۱۶ کیلومتری جنوب اورشلیم و در ۹ کیلومتری بیت‌لحم در ارتفاع تقریبی ۸۰۰ متری در دشت گسترده‌ای مشرف بر بیابان یهودا، یعنی جایی که گفته می‌شود یحیی تعمید دهنده ۸ قرن بعد جوانی خود را در آن بسر برد، قرار داشت. عاموس در اینجا بعنوان فردی عادی معرفی می‌شود؛ اونه کاهن بود و نه در سلک انبیاء قرار داشت (۷: ۱۴)، بلکه رمه‌بانی بود که انجیرهای بیابان را می‌چید. انجیر بیابان از انواع تیرهٔ انجیرهای نامرغوب بود که چیزی بود بین انجیر و توت.

به احتمال قریب به یقین «زلزلهٔ» مذکور در (۱ : ۱) بسیار شدید بوده بطوریکه ۲۰۰ سال بعد نیز از آن یاد می‌شود (زکریا ۱۴ : ۵)، و همچون روز داوری، دهشتناک توصیف شده است.

باب ۳. قصرهای فاسد سامره

سامره، پایتخت حکومت شمالی، واقع بر تپه‌ای به ارتفاع تقریبی ۹۰ متر در دره‌ای بسیار زیبا که از سه طرف توسط کوهها احاطه شده بود، قرار داشت که به همان اندازه‌ای که زیبا بود، غیر قابل تسخیر نیز بشمار می‌رفت. کاخهای آن بر شالودهٔ ظلم و غارت مردم فقیر بنا شده بود (۲ : ۶ و ۷؛ ۳:۱۰؛ ۵: ۱۱؛ ۸: ۴ - ۷). ظلم و جور حاکم آنچنان بود که حتی مصریان و ساکنان غزه را نیز که بت‌پرست بودند، متأثر ساخته بود (آیات ۹ الی ۱۰).

بیت ئیل (آیهٔ ۱۴)، محلی که عاموس در آن نبوت می‌کرد (۷: ۱۳)، مرکز و پایگاه مذهبی حکومت شمالی بود که در ۲۰ کیلومتری شمال اورشلیم، جایی که یربعام اول گوسالهٔ طلایی را در آن بر پا

داشت (دوم پادشاهان ۱۲: ۲۵ - ۳۳) و هنوز هم در آنجا بود (هوشع ۱۳ : ۲)، قرار داشت. عاموس نبی بمنظور ابلاغ آخرین هشدارها، نبوت خود را متوجه این مرکز فاسد بت پرستی کرد.

باب ۴. «خویشتن را مهیا ساز تا با خدای خود ملاقات نمایی»

بانوان نازپروردهٔ سامره (۱ - ۳) زندگی بی‌بند و بار و مجللی داشتند که حاصل دسترنج فقیران بود. «گاوان باشان» (۱ : ۱)، حیوانات فربهی بودند که منتظر ذبح شدن بودند. در عرض سالهای اندکی، همهٔ آنها «با قلاب‌ها» (آیهٔ ۲)، از میان رفتند. ظاهراً آشوریان قلاب‌هایی به لبهای اسیران خود می‌زدند و توسط آنها، اسرای خود را به سرزمین اسارت می‌بردند.

آیات ۴ و ۵ بیانگر دینداری کورکورانهٔ اسرائیل می‌باشد. آنها در ظاهر خود را خیلی دیندار نشان می‌دادند، در حالیکه ظالمان ستمگر و بی‌رحمی بودند. چه تضاد وحشتناکی!

در آیات ۶ الی ۱۳ تلاش‌های مکرر خدا را برای نجات دادن آنها مشاهده می‌کنیم که متأسفانه بی‌اثر بود. زمان آن فرا رسیده بود تا اسرائیل با خدای خود ملاقات کند.

باب ۵. روز خداوند

آیات ۱ الی ۳ دربرگیرندهٔ مرثیه‌ای است بر سقوط اسرائیل. آیات ۴ الی ۹ دعوت مجدد خدا را از قوم به بازگشت بسوی او مشاهده می‌کنیم. آیات ۱۰ الی ۲۷ بیانگر نفرت خدا از طریق‌های شریرانهٔ آنها است.

چنین بنظر می‌رسد که آیات ۱۸ الی ۲۶ حاکی از اشتیاق آنها به بازگشت بسوی خدا و گذراندن قربانی برای خدا بجای گوسالهٔ زرین است. اما آنچه عاموس از آنها می‌خواهد تا بجا آورند، گذراندن قربانی نبود، بلکه اصلاح روش زندگی‌شان بود. به عبارت دیگر او خواهان این بود که گناهکار از طریق بد خویش بازگردد. چرا او باید بمیرد؟

باب ۶. اسارت

عاموس بارها و بارها شهوت رانی بی‌قید، عیاشی‌های مجلل و آرامش کاذب سران قوم و ثروتمندان را با مشقات غیرقابل تحملی که در نتیجهٔ آنها، ایشان را فرا خواهد گرفت، مقایسه می‌کند.

باب ۷. سه رؤیای مربوط به هلاکت و نابودی

ملخ‌ها (آیات ۱ - ۳) سمبولی از ویرانی و نابودی اسرائیل می‌باشند.

آتش مذکور در آیات ۴ الی ۶ سمبول دیگری از نابودی قریب‌الوقوع اسرائیل بود. عاموس بار دیگر نزد خدا شفاعت می‌کند و خداوند نیز بار دیگر پشیمان شده و اسرائیل را مورد توجه قرار می‌دهد.

اشاره به شاقول در آیات ۷ الی ۹ بیانگر پیمانه کردن و اندازه گرفتن شهر بجهت ویرانی است. خداوند دو بار پشیمان شده بود. اما فایده‌ای نداشت. او به کرات آنها را تنبیه کرده و متهم ساخته بود و در عین حال به دفعات از تقصیرهای آنها گذشته بود. اما آنها در شرایطی بسر می‌بردند که دیگر جای هیچ امیدی باقی نمانده بود.

در آیات ۱۰ الی ۱۷ به کاهن بیت ئیل اشاره شده است. دقیقاً معلوم نیست که عاموس چه مدت در بیت ئیل اقامت داشته است. اما آنطور که از شواهد پیداست. تهدیدات و هشدارهای او، خاندان اسرائیل را سخت تکان داده بود (آیهٔ ۱۰). کاهن فوق‌الذکر این اوضاع را به یربعام پادشاه گزارش کرد اما عاموس از این اقدام هراسی به خود راه نداد بلکه با شجاعت بیشتری کاهن را مخاطب قرار داد که خود او نیز به اسارت خواهد رفت.

باب ۸. سبد پر از میوه

یکی دیگر از سمبول‌هایی که حاکی از ویرانی اسرائیل شریر بشمار می‌رفت، عبارت بود از سبدی پر از میوه‌ها. در این باب بار دیگر به علل این شرارت اشاره می‌شود که عبارت بودند از: طمع، تقلب و بی‌رحمی نسبت به فقیران. کتاب‌مقدس بارها و بارها به طرق متعددی این حقیقت را آشکار می‌سازد که هیچ راهی برای فرار از عقوبت گناهان عمدی و همیشگی وجود ندارد.

باب ۹. جلال آیندهٔ خاندان داود

آیات ۱ الی ۸ دربرگیرندهٔ پیشگویی مربوط به اسارت قوم می‌باشند. این نبوت، ۳۰ سال بعد بوقوع پیوست و بدین ترتیب مملکت مرتد و گناهکار موجودیت خود را از دست داد.

تجدید حیات و برپا شدن خیمهٔ داود در آیات ۸ الی ۱۵ ذکر شده است. رؤیای درخشانی درخصوص رجوع قوم اسرائیل و دوران پس از این مصیبت، نبوت شده است. عاموس در نزدیکی بیت ئیل که به شهر داود شهرت داشت، زندگی می‌کرد. عاموس از اینکه ده سبط از خاندان داود که خدا آن را برای سلطنت بر کل اسرائیل برگزیده بود، جدا شده در طول ۲۰۰ سال سرسختانه از پیوستن و بازگشت به آن امتناع می‌کردند، متأثر بود. آخرین کلمات او عبارت بود از: با فرا رسیدن ایام سلطنت داود، که آنها آن را خوار شمرده بودند، همه چیز در جلال ابدی مسترد خواهد شد و این سلطنت نه فقط بر یک قوم بلکه بر کل اقوام جهان خواهد بود.

عوبدیای نبی

هلاکت ادومیان

ادومیان

ادوم بر یک رشته از صخره‌های کوههای واقع بر شرق عَرَبه بنا شده بود، که از شمال به جنوب در حدود ۱۵۰ کیلومتر و از شرق تا غرب در حدود ۳۰ کیلومتر امتداد داشت. این سرزمین، بسیار حاصلخیز بود، و از چراگاههای سرسبزی برخوردار بود. سالع (یا «پترا») که پایتخت ادوم بود، بر یک صخرهٔ عمودی بلند، در پشت دره‌های عمیق کوه، ساخته شده بود که به درهٔ بسیار زیبایی مشرف بود. ادومیان، خیلی سریع از تاخت و تاز دست کشیدند و به تنگه‌های سر به فلک کشیدهٔ کوهستان که غیر قابل تسخیر بودند، عقب نشینی کردند.

اگرچه ادومیان از نسل عیسو بودند، اما همیشه از دشمنان سرسخت یهودیان بشمار می‌رفتند که حاکی از عداوت همیشگی عیسو و یعقوب بود (پیدایش ۲۵ : ۲۳ ؛ ۲۷ : ۴۱). آنها درخواست موسی را رد کردند (اعداد ۲۰ : ۱۴ - ۲۱)؛ و همیشه مستعد بودند تا با هر گونه حمله‌ای علیه یهودیان همکاری کنند.

زمان این نبوت

در ذیل به چپاول و غارت اورشلیم اشاره شده است که ادومیان در تمامی آنها شرکت داشته‌اند. این غارت‌ها طی ۴ فقره به شرح زیر می‌باشند:

۱ - در زمان حکومت یربعام (۸۵۰ الی ۸۴۳ ق.م.) - (دوم تواریخ ۸:۲۱ و ۱۶ و ۱۷؛ عاموس ۶:۱).

۲ - در زمان حکومت امصیا (۸۰۳ - ۷۷۵ ق.م.) - (دوم تواریخ ۲۵ : ۱۱ و ۱۲ و ۲۳ و ۲۴).

۳ - در زمان حکومت آحاز (۷۴۱ - ۷۲۶ ق.م.) - (دوم تواریخ ۲۸ : ۱۶ - ۲۱).

۴ - در زمان حکومت صدقیا (۵۹۷ - ۵۸۶ ق.م.) - (دوم تواریخ ۱۱:۳۶ - ۲۱؛ مزمور ۷:۱۳۷).

در مورد اینکه عوبدیا به کدام دورهٔ تاریخی فوق تعلق داشته است، عقاید متفاوت است. از آنجایی که در آیات ۱۱ و ۱۲ این کتاب به «ویرانی» یهودا اشاره شده است، لذا بطورکلی نبوت مذکور به حکومت صدقیا اختصاص دارد، یعنی زمانی که اورشلیم بدست بابلیان به آتش کشیده شد (۵۸۶ ق.م.).

. سایر نبوت‌هایی که در کتاب مقدس هلاکت ادوم را پیشگویی کرده‌اند عبارتند از: اشعیا ۳۴:۵-۱۵؛ ارمیا ۱۹ : ۷ - ۲۲ ؛ حزقیال ۲۵ : ۱۲ - ۱۴ ؛ ۳۵ : ۱ - ۱۵ ؛ عاموس ۱ : ۱۱ - ۱۲.

تحقق نبوت

عوبدیا چنین نبوت کرد که ادومیان «تا به ابد منقطع خواهند شد» و «چنان خواهد شد که گویا نبوده‌اند» (آیات ۱۰ و ۱۶ و ۱۸)؛ و همچنین بقیّتی از یهودا نجات خواهند یافت و اینکه ملکوت خدای یهودا بر همه جا حکمفرما خواهد شد (آیات ۱۷ و ۱۹ و ۲۱).

در ظرف ۴ سال پس از به آتش کشیدن اورشلیم، ادومیان که بابلیان را در حمله به اورشلیم کمک کرده بودند، بدست خود آنها نابود شدند (۵۸۲ ق.م.). قومی بنام نباطیان جانشین ادومیان شدند. شمار قلیلی از ادومیان که باقی مانده بودند در منطقه‌ای واقع در جنوب یهودیه محبوس شدند یعنی جایی که به مدت چهار قرن به حیات خود ادامه دادند و از دشمنان جدی یهودا بشمار می‌رفتند. تا اینکه در سال ۱۲۶ ق.م. آنها بدست یکی از رهبران مکابی بنام یوحنا هیرکانوس شکست خوردند و جزیی از مملکت یهود شدند. زمانیکه فلسطین بدست رومی‌ها تسخیر شد (سال ۶۳ ق.م.)، خاندانی ادومی بنام هیرودیان بر کلّ یهودا نصب گردید. این خاندان از آخرین بقایای ادومیان بودند. با ویران شدن اورشلیم در سال ۷۰ میلادی، آنها برای همیشه از صفحهٔ تاریخ محو شدند.

یونس نبی

رسالتی در اعلام رحمت خدا به شهر نینوا

نینوا پایتخت امپراطوری آشور بود. امپراطوری آشور در حدود ۳۰۰ سال بعنوان یگانه ابرقدرت بر جهان حکومت کرد (۹۰۰ الی ۶۰۷ ق.م.). امپراطوری آشور تقریباً از زمان منقسم شدن حکومت یهودیان و در اواخر دورهٔ سلطنت سلیمان به قدرت رسید. این امپراطوری بتدریج حکومت شمالی اسرائیل را به طرف خود جلب و نهایتاً آن را نابود کرد. پادشاهان آشور که همزمان با دورهٔ حکومت اسرائیل و یهودا سلطنت کرده‌اند عبارتند از:

- شلمناسر دوم (۸۶۰ - ۸۲۵ ق.م.). او بود که جریان سقوط حکومت اسرائیل را آغاز کرد.
- اداد نیراری (۸۰۸ - ۷۸۳). او از اسرائیل باج و خراج می‌گرفت و احتمالاً ملاقات یونس از نینوا در زمان او صورت گرفته است.
- تغلت فلاسر سوم (۷۴۷ - ۷۲۷). بسیاری از اسرائیلیان در زمان او تبعید شدند.
- شلمناسر چهارم (۷۲۷ - ۷۲۲). او سامره را محاصره کرد.
- سارگون دوم (۷۲۲ - ۷۰۵). او باقی ماندگان اسرائیل را به اسارت برد. اشعیا در زمان او زندگی می‌کرد.
- سنحاریب (۷۰۵ - ۶۸۱). او یهودا را مورد حمله قرار داد. ضمناً اشعیا نیز معاصر با او بود.
- اسرحدون (۶۸۱ - ۶۶۸). پادشاه بسیار مقتدری بود.
- آشور بانیپال (۶۶۸ - ۶۲۶). مقتدرترین و بی‌رحم‌ترین پادشاه این سلسله بود. احتمالاً ناحوم در زمان او زندگی می‌کرد.
- دو پادشاه نه چندان مقتدر (۶۲۶ - ۶۰۷). امپراطوری جبّار آشور در زمان آنان سقوط کرد.

بدین سان یونس نبی از جانب خداوند مأموریت یافت تا امتی را که در حال برانداختن قوم او بودند، حیات و فراخی حال عطا کند. او با روحیهٔ میهن پرستانه‌ای که داشت، می دید که چگونه ابزار جنگی آشوریان با بی‌رحمی و خشونت در حال نزدیک شدن به قوم خدا می‌باشند؛ لذا تعجبی ندارد که او در خلاف جهتی که خداوند برای او مقرر کرده بود، گریخته باشد.

یونس نبی از اهالی جَت - حافر بود. او در زمان سلطنت یربعام دوم می‌زیست (۷۹۰ الی ۷۴۹ ق.م.). او همچنین در استرداد بخش هایی از خاک از دست رفتهٔ اسرائیل بطور قابل ملاحظه‌ای، مؤثر واقع شد (دوم پادشاهان ۱۴ : ۲۵). یونس نبی به همان اندازه که نبی خوبی قلمداد می‌شد، ضمناً از سیاستمداران مشهور نیز به حساب می‌آمد.

آیا این کتاب از صحت تاریخی برخوردار می‌باشد؟

طبیعتاً، از نقطه نظر عقل بی‌ایمان، داستان ماهی بزرگ باورنکردنی و ظاهراً نامعقول بنظر می‌رسد و موجب می‌شود تا به وقایع این کتاب با دید تردید نگریسته شود. بی‌ایمانان، این جریان و کلاً این

کتاب را افسانه، قصه و حکایت، مَثَل یا نثر مسجع یا چیزهایی از این قبیل معرفی می‌کنند. عیسی مسیح صریحاً از این کتاب بعنوان واقعه‌ای تاریخی یاد کرد (متی ۱۲ : ۳۹ - ۴۱). هر برداشت دیگری غیر از آنچه در بیان صریح عیسی مسیح نهفته است، حاکی از نهایت سوءاستفاده و تحریف این کلام بشمار می‌رود. عیسی مسیح از این واقعه بعنوان «آیت» و نشانه‌ای از قیام خود از مردگان یاد کرد. او از ماهی، توبهٔ اهالی نینوا، قیام خود و روز داوری به یک گونه سخن راند. او هنگامی که از قیام خود و روز داوری سخن می‌گفت، قطعاً واقعی بودن آنها را مورد تأکید قرار می‌داد. بر همین اساس عیسی مسیح داستان یونس نبی را نیز تأیید کرد. و از نظر ما نیز، همین امر ملاک قضاوت می‌باشد. ما ایمان داریم که این واقعه به همان گونه‌ای که شرح داده شده، حقیقتاً اتفاق افتاده است و یونس نبی با هدایت روح خدا، بدون آنکه سعی کند برای اشتباه خود دلیلی بیاورد، خودش کتاب مذکور را به رشتهٔ تحریر درآورد و همچنین این کتاب تحت هدایت مستقیم روح خدا در میان کتبِ مقدس بعنوان بخشی از مکاشفه‌ای که خدا از خود مکشوف ساخته است، در هیکل جای گرفت.

کلمهٔ ماهی که در برخی از ترجمه‌ها به اشتباه «نهنگ» ترجمه شده است، در واقع به معنی «ماهی بزرگ» یا «موجود عظیم الجثهٔ دریایی» می‌باشد. بسیاری از جانوران عظیم‌الجثه‌ای که تا کنون صید شده‌اند، به اندازه‌ای بزرگ بوده‌اند که می‌توانستند انسانی را ببلعند. ولی نکته‌ای که در این داستان نهفته است، شهادتی است بر اینکه این واقعه یک معجزه بود؛ بطوریکه مأموریت یونس به شهر نینوا را تأیید می‌کند. صرفنظر از چنین معجزهٔ شگفت آوری، مردم نینوا توجه کمی به یونس نشان دادند (لوقا ۱۱ : ۳۰).

نکات باستان شناختی:

تا آنجاکه مطلع می‌باشیم در کتیبه‌های آشوریان در مورد توبهٔ مردم نینوا هیچگونه ذکری به میان نیامده است. اما آثار و شواهد موجود دلالت بر آن دارند که «اداد - نیراری» همچون «آمنوفیس چهارم» که حاکم مصر بود، اصلاحاتی انجام داده است. در زمان سلطنت سه تن از پادشاهان آشور که پس از «اداد نیراری» به قدرت رسیدند، کشورگشایی آشوریان مسکوت و متوقف مانده بود. در طی این دوره اسرائیل توانست اراضی از دست رفتهٔ خود را استرداد نماید (دوم پادشاهان ۱۴ : ۲۵). شواهد بسیاری وجود دارند مبنی بر اینکه تأثیر یونس نبی بر نینوا عمیق و بنیادین بوده است. تأثیری که در واقع ناشی از جهانی بودن مأموریت او و پیغام عهد عتیق است.

هدف خدا در این کتاب

از یک نظر، ممکن است هدف مورد نظر در رابطه با به تعویق افتادن اسارت اسرائیل باشد، چراکه آرزوی غلبه بر اسرائیل یکی از چیزهایی بود که اهالی نینوا باید از آن توبه می‌کردند (۳ : ۸).

اما عمدتاً چنین بنظر می‌رسد که قصد خدا این بود تا نشان دهد به همان نحوی که قوم خود را

مورد توجه قرار می‌دهد، همچنین نسبت به سایر امت‌ها نیز علاقمند می‌باشد.

علاوه بر این، خانهٔ یونس در جِتّ حافر بود (دوم پادشاهان ۱۴ : ۲۵). یعنی در نزدیکی ناصره، جایی که خانهٔ عیسی مسیح قرار داشت که از نظر او یونس یک «آیت» بشمار می‌رفت.

همچنین یافا، جایی که یونس از آنجا سوار کشتی شد تا بدین وسیله از اعلام پیغام خدا به قوم دیگری امتناع ورزد، جایی بود که ۸۰۰ سال بعد، خدا به پطرس فرمود تا مژدهٔ انجیل را به دیگر امت‌ها نیز بشارت دهد (اعمال رسولان باب ۱۰).

ضمناً عیسی مسیح واقعهٔ این کتاب را بعنوان اشاره‌ای بر قیام خود در «روز سوم» نقل می‌کند (متی ۱۲ : ۴۰).

و بالاخره ماجرای یونس نبی تصویری است از واقعهٔ عظیم تاریخی که عبارت است از قیام مسیح و اعلام انجیل به جمیع امت‌ها.

باب ۱. فرار یونس نبی

عقیده بر این است که «ترشیش» در اسپانیا قرار دارد. یونس خود را برای سفر به دورترین نقطه‌ای که در جهان شناخته شده بود، آماده می‌کرد.

باب ۲. دعای یونس

از دعای زیبای او چنین استنباط می‌شود که به احتمال قریب به یقین او عادت داشت که در قالب کلماتی از مزامیر دعا کند. احتمالاً سرزمینی که یونس بدان افکنده شد، در نزدیکی یافا بود که خیلی‌ها می‌توانستند شاهد عینی این واقعه باشند.

باب ۳. توبهٔ نینوا

بی‌تردید یونس در موعظهٔ خود از اتفاقی که در رابطه با ماهی برایش رخ داده بود، و همچنین دلایلی که گفته‌های او را اثبات می‌کردند، سخن بمیان آورده است. سخن گفتن در نام خدای قومی که مردم نینوا قصد چپاول و غارت آن را داشتند، موجب شد تا آنها گفته‌های او را جدی تلقی کرده و از آنها بترسند.

باب ۴. تلخکامی و مرارت یونس

یونس نیامده بود تا شاهد توبهٔ آنها باشد، بلکه صرفاً هلاکت آنان را اعلام نماید. اما خداوند از توبهٔ

آنها خشنود شد بطوریکه مصیبت آنها را دور کرد و در عوض یونس را تا حد زیادی بی‌تاب و رنجور ساخت (جهت مطالعهٔ بیشتر به کتاب ناحوم مراجعه کنید).

اعتقاد ما بر این است که زیباترین بحث موجود، در آخرین آیهٔ این کتاب نهفته است یعنی: رحمت خدا بر اطفال کوچک. خدا مصمم بود تا از هلاکت آن شهر جلوگیری کند. چراکه قلباً از قتل عام اطفال بی‌گناه این شهر اکراه داشت. عیسی مسیح نسبت به کودکان بسیار مهربان بود و مایل بود تا بزرگترها نیز همچون کودکان باشند.

نینوا

نینوای اصلی ۵ کیلومتر طول و ۲/۵ کیلومتر عرض داشت. نینوای بزرگتر دربرگیرندهٔ کالح در ۳۰ کیلومتری جنوب و خورساباد در ۱۵ کیلومتری شمال بود. منطقهٔ مثلثی شکل مابین رود دجله و زاب را باید جزو استحکامات نینوا نام برد.

کالح بعنوان پایگاه نظامی نینوا در جنوب، مساحتی معادل ۱۰۰۰ جریب را شامل می‌شد. لایارد و لوفتوس باستانشناس، کاخهای آشور ناسرپال، شلمناسر و هرم سیاه او، تغلت فلاسر و اسرحدون را در این محل کشف کردند.

خورساباد که منطقهٔ امنیتی شمال نینوا بشمار می‌رفت، بدست سارگون که اسرائیل را در سال ۷۲۱ ق.م. ویران کرد، ساخته شده بود. قصر او که بعداً کاخ سلطنتی سنحاریب نیز بود، از همهٔ این قصرها با شکوه‌تر بود.

خاکریز یونس نبی دومین پُشتهٔ بزرگ در میان ویرانه‌های نینوا می‌باشد که به نام خود «یوناس» شهرت دارد. این پُشته ۴۰ جریب مساحت دارد و حدود ۳۰ متر ارتفاع دارد. قبری که بعنوان آرامگاه یونس مشهور است، بر این تپه قرار دارد. این یکی از شواهدی بود که موجب شد تا آقای «کلود جیمس ریچ» دریابد که این ویرانه‌ها متعلق به شهر نینوا می‌باشند و ضمناً بتواند آنها را شناسایی کند. این قبر در نظر اهالی بومی این منطقه از آنچنان قداستی برخوردار است که اجازه داده نشده تا هیچگونه عملیات حفاری عمده‌ای در این تپه صورت بگیرد. لایارد ویرانه‌های کاخ اسرحدون را کشف کرد. امید است روزی فرا رسد که اسرار نهفته در این قصر آشکار گردند.

میکاه نبی

در آستانهٔ سقوط اسرائیل و یهودا
تولد مسیح موعود در بیت‌لحم

میکاه نبی در دوران سلطنت یوتام، آحاز و حزقیای پادشاه نبوت کرد. یوتام و حزقیا پادشاهان خوبی بودند اما آحاز بسیار شریر بود. بدین ترتیب میکاه شاهد ارتداد و در عین حال بیداری قدرت حاکم بود. خانهٔ او در مورشتی بود که در حاشیهٔ مرز فلسطین در نزدیکی جتّ و حدود ۴۵ کیلومتری جنوب غربی اورشلیم قرار داشت. او معاصر با اشعیا و هوشع بود.

پیغام میکاه خطاب به حکومت‌های اسرائیل و یهودا بود که در ابتدا از پایتخت‌های هر یک از آنها یعنی سامره و اورشلیم آغاز نمود. مضمون پیغام او دربرگیرندهٔ سه نکتهٔ اساسی بود که عبارتند از: گناهان آنان، هلاکت آنان و نهایتاً تجدید حیات آنان. در این کتاب، موارد یاد شدهٔ فوق در قالب آمیخته‌ای از اشارات دور و نزدیک که حاکی از نابودی کنونی و جلال آینده می‌باشد، بیان شده‌اند.

باب ۱. محکومیت سامره

سامره پایتخت حکومت شمالی بود. رؤسا و زمامداران آن مسئول مستقیم عصیان و فسادی بودند که در قوم عمومیت یافته بود (آیهٔ ۵). از ۲۰۰ سال پیش یعنی از زمان ارتدادشان نسبت به خداوند، آنها عبادت گوسالهٔ برنجین، عبادت بعل و سایر بت‌های کنعانیان، آرامیان و آشوریان را برگزیده و رسوم بت پرستی را بجا آورده بودند. خداوند انبیایی همچون ایلیا، الیشع و عاموس را فرستاد تا آنان را از طریق بت پرستی بازگردانند اما نتیجه‌ای حاصل نشد. آنها مستحق مرگ بودند. میکاه نبی زنده ماند تا تحقق این کلام را به چشم خود ببیند (آیهٔ ۶). آشوریان در سال ۷۳۴ ق.م. تمامی حکومت شمالی را به اسارت بردند بطوریکه در سال ۷۲۱ ق.م. سامره حقیقتاً به «توده‌ای» مبدل گردید.

اماکنی که در آیات ۱۰ الی ۱۵ از آنها نام برده شده است، در غرب یهودا و در قلمرو موطن میکاه نبی قرار داشتند. این قسمت‌ها به همراه کل حکومت شمالی بدست آشوریان ویران گردید.

بابهای ۲ و ۳. مظالم سران و سلاطین

سیستم حکومتی حاکم علاوه بر پرداختن به بت پرستی (۱ : ۵ - ۷)، در رابطه با مسکینان و فقیران با بی‌رحمی و ظلم و ستم رفتار می‌کرد؛ بطوری که نه تنها املاک و خانه‌های آنان را غصب می‌کرد، بلکه حتی رخت و لباس آنان را نیز تصرف کرده، زنان را با اطفال ایشان از خانه‌هایشان بیرون می‌کردند. مهمتر از همه این بود که تعدادی انبیای دروغین را که از بی‌عدالتی‌ها و اعمال ناپاک آنها چشم پوشی می‌کردند، بر خود منصوب کرده بودند (۶ : ۱۱). میکاه که قبلاً اسارت آنها را گریز ناپذیر اعلام کرده بود (۱ : ۱۶)، اکنون دفعتاً تجدید حیات آنان را با بیان اینکه «خداوند بر سر ایشان پیش

آنها خشنود شد بطوریکه مصیبت آنها را دور کرد و در عوض یونس را تا حد زیادی بی‌تاب و رنجور ساخت (جهت مطالعهٔ بیشتر به کتاب ناحوم مراجعه کنید).

اعتقاد ما بر این است که زیباترین بحث موجود، در آخرین آیهٔ این کتاب نهفته است یعنی: رحمت خدا بر اطفال کوچک. خدا مصمم بود تا از هلاکت آن شهر جلوگیری کند. چرا که قلباً از قتل عام اطفال بی‌گناه این شهر اکراه داشت. عیسی مسیح نسبت به کودکان بسیار مهربان بود و مایل بود تا بزرگترها نیز همچون کودکان باشند.

نینوا

نینوای اصلی ۵ کیلومتر طول و ۲/۵ کیلومتر عرض داشت. نینوای بزرگتر دربرگیرندهٔ کالح در ۳۰ کیلومتری جنوب و خورساباد در ۱۵ کیلومتری شمال بود. منطقهٔ مثلثی شکل مابین رود دجله و زاب را باید جزو استحکامات نینوا نام برد.

کالح بعنوان پایگاه نظامی نینوا در جنوب، مساحتی معادل ۱۰۰۰ جریب را شامل می‌شد. لایارد و لوفتوس باستانشناس، کاخهای آشور ناسرپال، شلمناسر و هرم سیاه او، تغلت فلاسر و اسرحدون را در این محل کشف کردند.

خورساباد که منطقهٔ امنیتی شمال نینوا بشمار می‌رفت، بدست سارگون که اسرائیل را در سال ۷۲۱ ق.م. ویران کرد، ساخته شده بود. قصر او که بعداً کاخ سلطنتی سنحاریب نیز بود، از همهٔ این قصرها با شکوه‌تر بود.

خاکریز یونس نبی دومین پُشتهٔ بزرگ در میان ویرانه‌های نینوا می‌باشد که به نام خود «یوناس» شهرت دارد. این پُشته ۴۰ جریب مساحت دارد و حدود ۳۰ متر ارتفاع دارد. قبری که بعنوان آرامگاه یونس مشهور است، بر این تپه قرار دارد. این یکی از شواهدی بود که موجب شد تا آقای «کلود جیمس ریچ» دریابد که این ویرانه‌ها متعلق به شهر نینوا می‌باشند و ضمناً بتواند آنها را شناسایی کند. این قبر در نظر اهالی بومی این منطقه از آنچنان تقدسی برخوردار است که اجازه داده نشده تا هیچگونه عملیات حفاری عمده‌ای در این تپه صورت بگیرد. لایارد ویرانه‌های کاخ اسرحدون را کشف کرد. امید است روزی فرا رسد که اسرار نهفته در این قصر آشکار گردند.

گمان بر این بود که این نبوت تصویری باشد از نجاتی بزرگتر بدست منجی بشر. هر چند بسیاری از پیشگویی‌های عهد عتیق در مورد مسیح به دلیل اوضاع و وقایع تاریخی دوران نبی زمان مزبور، پوشیده و مبهم بود، اما با وجود این آنچنان بدیهی و روشن بودند که می توانستند از بروز هرگونه شبهه و اشتباهی جلوگیری نمایند. بی تردید ظهور حامی ازلی از بیت‌لحم (آیهٔ ۲)، هویت ولو عجیب نبوت اشعیا را بهتر مشخص می‌کند (اشعیا ۹ : ۶ - ۷). در عهد عتیق تنها جایی که بطور خاص روشن می‌سازد که مسیح موعود باید در بیت‌لحم متولد می‌شد، همین نبوت میکاه نبی می‌باشد (رجوع کنید به ذیل انجیل متی ۲ : ۲۲).

باب ۶. مخاصمهٔ یهوه با قوم خود

در این باب مجدداً به گناهانی که در دوران میکاه نبی وجود داشت، اشاره شده است که عبارت بودند از: ناسپاسی و ناشکری در برابر خداوند؛ ریاکاری مذهبی، ناراستی، بت‌پرستی و پاره‌ای مظالم.

باب ۷. پیروزی نهایی صهیون

میکاه نبی از خیانت کاری و بی‌وفایی، ظلم و خونخواهی عمومی می‌نالد. او مجازات و تنبیه این گناهان را وعده می‌دهد. این باب با ذکر رؤیایی از آینده یعنی زمانی که خداوند و قومش پیروز و متعال خواهند بود، و همچنین زمانی که وعده‌های خدا به ابراهیم تماماً بجا آورده خواهند شد، به پایان می‌رسد.

ناحوم نبی

هلاکت نینوا

دو تن از انبیایی که به نحوی با نینوا در ارتباط بودند عبارتند از: یونس نبی در حدود سال ۷۸۵ ق.م. و ناحوم نبی در حدود سال ۶۳۰ ق.م. که از نظر زمانی ۱۵۰ سال با یکدیگر فاصله داشتند. نبوت یونس نبی پیغامی از رحمت خدا بر نینوا و نبوت ناحوم نبی حاکی از هلاکت نینوا بود. پیغام این دو نبی مکمل یکدیگر بود و روشی را که خدا در قبال امت‌ها در نظر داشت، روشن می‌سازد. یعنی: استقرار دورهٔ فیض خدا و پس از آن در آخر، مجازات گناهان.

شخصیت ناحوم نبی

در مورد ناحوم نبی اطلاعات چندانی در دست نیست. او به «القوشی» شهرت داشت (۱ : ۱). نام او در کلمهٔ «کفرناحوم» که به معنی «روستای ناحوم» می‌باشد، نهفته است. این امر دلالت بر آن دارد که او احتمالاً از ساکنان این قریه و یا بنیانگذار کفرناحوم بود که بعدها بعنوان مرکز خدمت عیسی مسیح شهرت یافت. احتمالاً القوش که محل تولد او بود در نزدیکی آن قرار داشت. گفته می‌شود که محلی بنام القوش در ۳۰ کیلومتری شمال نینوا و در حاشیهٔ رود دجله قرار داشته است و اینکه احتمالاً ناحوم در میان اسرای اسرائیل بود، که به این محل آورده شده بودند. چنانچه کفرناحوم محل سکونت او بوده باشد، در این صورت ناحوم با یونس و عیسی مسیح هم محل بوده است.

دورهٔ تاریخی ناحوم

شواهد موجود در خود کتاب محدودهٔ تاریخی مورد نظر را مشخص می‌سازند. تبس یا همان نُوآمون سقوط کرده بود (ناحوم ۳ : ۸ - ۱۰، ۶۶۳ ق.م.) ولی نینوا هنوز سقوط نکرده بود. نظر به اینکه سقوط نینوا در ۶۰۷ ق.م. اتفاق افتاد، ناحوم می‌بایست در فاصلهٔ سالهای ۶۶۳ و ۶۰۷ ق.م. بسر برده باشد. با توجه به اینکه نینوا با حالت اضمحلال و انحطاط جلال و توتش به تصویر کشیده شده و با حملهٔ سکاها نیز مشکلاتش آغاز شده بود، لذا چنانچه این نبوت‌ها را کمی پیش از حملهٔ سکاها در نظر بگیریم، حدس نابجایی نخواهد بود. چنانچه حملهٔ سکاها در سال ۶۳۰ ق.م. رخ داده باشد، در این صورت ناحوم با صفنیا که او نیز ویرانی نینوا را با بیانی صریح و جالب پیشگویی کرده بود (صفنیا ۲ : ۱۳ - ۱۵)، هم عصر بوده است.

باب‌های ۱ و ۲ و ۳. وحی دربارهٔ ویرانی نینوا

در طی این سه باب، هلاکت و ویرانی نینوا با ذکر جزئیات روشنی در قالب کلماتی که گاه از نینوا

سخن می‌گوید و گاه با نینوا، بیان شده است.

احتمالاً عبارت «دیر غضب بودن خداوند» (۱ : ۳)، اشاره‌ای است به منظور یادآوری ملاقات یونس نبی از شهر نینوا که سالها پیش صورت گرفته بود. در کتاب‌مقدس خشم خداوند (۱ : ۲ - ۸) نقطهٔ مقابل رحمت او می‌باشد.

سقوط شهر خون ریز (۳: ۱)، برای جهانی که بی‌رحمانه توسط نینوا آزار و شکنجه دیده بود، خبر خوش و مژدهٔ زائدالوصفی بشمار می‌رفت؛ خصوصاً برای یهودا که بارها مورد تهدید قرار گرفته بود.

به علت وجود تعداد زیادی کانالهای دفاعی و امنیتی که در امتداد دیوارهای نینوا قرار داشت، این شهر «مانند برکهٔ آب» (۲ : ۸)، بنظر می‌رسید.

صفنیا نیز سقوط نینوا را در قالب این کلمات این چنین پیشگویی کرد: «نینوا، شهر فرحناک که در اطمینان ساکن می‌بود، و در دل خود می‌گفت من هستم و غیر از من دیگری نیست، ویران خواهد شد و به خوابگاه حیوانات و بیابان مبدل خواهد گردید که مرغ سقّا و خارپشت در شهرهای آن جای خواهند گرفت و هر که از آن عبور کند بر آن سُخریه خواهد کرد (صفنیا ۲ : ۱۳ - ۱۵).

نینوا

نینوا پایتخت امپراطوری آشور بود که اسرائیل را نابود کرده بود. این شهر توسط نمرود و کمی پس از طوفان نوح تأسیس شد (پیدایش ۱۰ : ۱۱ - ۱۲). این شهر از همان ابتدا بعنوان رقیب بابل محسوب می‌شد. بابل در بخش جنوبی درهٔ رود فرات قرار داشت، در حالیکه نینوا در قسمت شمالی درهٔ این رود واقع بود. این دو شهر در حدود ۴۵۰ کیلومتر از یکدیگر فاصله داشتند. نینوا تقریباً در سال ۹۰۰ ق.م. به قدرتی جهانی مبدل گردید و چندی نگذشت که کمر به نابودی اسرائیل بست. در حدود سال ۷۸۵ ق.م. خداوند یونس نبی را به این شهر اعزام کرد تا بدین وسیله آن را از مَشی سلطه جویانه‌اش بازگرداند. در طی ۶۰ سال متوالی (در حدود ۷۲۱ ق.م.)، سپاهیان آشور، حکومت شمالی اسرائیل را بطور کامل نابود کردند. نینوا به مدت ۱۰۰ سال دیگر در دورانی آرام و عاری از جنگ، قوی و قویتر شد.

نینوا در دوران نبوت ناحوم، ملکهٔ تمامی ممالک جهان بود و اقتدار و بی‌رحمی فوق تصوری داشت که بر پایهٔ قدرت نظامی و غارت سایر امت‌ها بنا شده بود. ثروت بی‌انتهای اقصای جهان به خزاین نینوا می‌ریخت. ناحوم آن را به بیشهٔ شیران ژیان که خون امت‌ها را می‌مکند تشبیه می‌کند (ناحوم ۲ : ۱۱ - ۱۳).

واژهٔ «نینوا» درواقع به کل روستاهای متحد شده‌ای اطلاق می‌شد که توسط یک سیستم عظیم آبیاری، شُرب شده؛ و توسط برجهای مستقر بر استحکامات واقع بر امتداد رود، محافظت می‌شد. شهر اصلی نیز نینوا نام داشت. این شهر در واقع منطقهٔ کاخ مانند عظیمی بود که در مرکز مجموعهٔ بزرگتر قرار داشت.

ناحوم نبی

هلاکت نینوا

دو تن از انبیایی که به نحوی با نینوا در ارتباط بودند عبارتند از: یونس نبی در حدود سال ۷۸۵ ق.م. و ناحوم نبی در حدود سال ۶۳۰ ق.م. که از نظر زمانی ۱۵۰ سال با یکدیگر فاصله داشتند. نبوت یونس نبی پیغامی از رحمت خدا بر نینوا و نبوت ناحوم نبی حاکی از هلاکت نینوا بود. پیغام این دو نبی مکمل یکدیگر بود و روشی را که خدا در قبال امت‌ها در نظر داشت، روشن می‌سازد. یعنی: استقرار دورهٔ فیض خدا و پس از آن در آخر، مجازات گناهان.

شخصیت ناحوم نبی

در مورد ناحوم نبی اطلاعات چندانی در دست نیست. او به «القوشی» شهرت داشت (۱ : ۱). نام او در کلمهٔ «کفرناحوم» که به معنی «روستای ناحوم» می‌باشد، نهفته است. این امر دلالت بر آن دارد که او احتمالاً از ساکنان این قریه و یا بنیانگذار کفرناحوم بود که بعدها بعنوان مرکز خدمت عیسی مسیح شهرت یافت. احتمالاً القوش که محل تولد او بود در نزدیکی آن قرار داشت. گفته می‌شود که محلی بنام القوش در ۳۰ کیلومتری شمال نینوا و در حاشیهٔ رود دجله قرار داشته است و اینکه احتمالاً ناحوم در میان اسرای اسرائیل بود، که به این محل آورده شده بودند. چنانچه کفرناحوم محل سکونت او بوده باشد، در این صورت ناحوم با یونس و عیسی مسیح هم محل بوده است.

دورهٔ تاریخی ناحوم

شواهد موجود در خود کتاب محدودهٔ تاریخی مورد نظر را مشخص می‌سازند. تِبس یا همان نُوآمون سقوط کرده بود (ناحوم ۳ : ۸ - ۱۰، ۶۶۳ ق.م.) ولی نینوا هنوز سقوط نکرده بود. نظر به اینکه سقوط نینوا در ۶۰۷ ق.م. اتفاق افتاد، ناحوم می‌بایست در فاصلهٔ سالهای ۶۶۳ و ۶۰۷ ق.م. بسر برده باشد. با توجه به اینکه نینوا با حالت اضمحلال و انحطاط جلال و قوتش به تصویر کشیده شده، و با حملهٔ سکاها نیز مشکلاتش آغاز شده بود، لذا چنانچه این نبوت‌ها را کمی پیش از حملهٔ سکاها در نظر بگیریم، حدس نابجایی نخواهد بود. چنانچه حملهٔ سکاها در سال ۶۳۰ ق.م. رخ داده باشد، در این صورت ناحوم با صفنیا که او نیز ویرانی نینوا را با بیانی صریح و جالب پیشگویی کرده بود (صفنیا ۲ : ۱۳ - ۱۵)، هم عصر بوده است.

باب‌های ۱ و ۲ و ۳. وحی دربارهٔ ویرانی نینوا

در طی این سه باب، هلاکت و ویرانی نینوا با ذکر جزئیات روشنی در قالب کلماتی که گاه از نینوا

ساده‌ای از تپه‌های موجود در امتداد رود فرات منشعب از موصل پرداخت که بوسیلهٔ آن محل احتمالی خرابه‌های نینوا را توضیح می‌داد. در سال ۱۸۴۵، لایارد جایگاه نینوا را بطور قطعی تعیین کرد و به همراه همکاران خود ویرانه‌های قصرهای باشکوه سلاطین امپراطوری آشور را کشف کرد که امروزه اسامی آنها به کلمات آشنایی مبدل شده‌اند. با مطالعهٔ صدها هزار از نوشتجات تاریخ آشور که توسط خود آنها نوشته شده است، متوجه می‌شویم که تمامی اشارات کتاب‌مقدس در این زمینه بطرز قابل ملاحظه‌ای تأیید می‌شوند.

تپهٔ اصلی و مهم این مجموعه، «کویونجیک» نام دارد. این تپه در شرق رود دجله و دقیقاً در امتداد شهر موصل کنونی قرار دارد. این تپه مساحتی در حدود ۱۰۰ جریب را فرا می‌گیرد و بطور متوسط در حدود ۳۰ متر ارتفاع دارد. این تپه بر ویرانه‌های قصرهای سنحاریب و آشور بانیپال قرار دارد. سنحاریب پادشاهی بود که بر یهودا حمله کرد. قصر او بزرگتر از سایر قصرهای سلاطین این امپراطوری بود. این قصر در سالهای ۱۸۴۹ و ۵۰ توسط لایارد کشف شد. مساحت این قصر معادل با مساحت دهها ساختمان بزرگ امروزی بود.



نقشه ۲۲ - خرابی‌های نینوا

شاید بتوان گفت که کتابخانهٔ آشور بانیپال از نظر تعیین مبدأ تاریخی، مهمترین اکتشاف باستانشناسی باشد. این کتابخانه در سالهای ۱۸۵۲ الی ۵۴ توسط لایارد، رسام و رالینسون در میان ویرانه‌های قصر سنحاریب پادشاه کشف شد. این کتابخانه در اصل مشتمل بر ۱۰۰۰۰۰ جلد کتاب بوده است. در حدود یک سوم این آثار، استخراج شده‌اند و در حال حاضر در موزهٔ کشور انگلستان نگهداری می‌شوند. آشور بانیپال نیز همچون یک باستان شناس عمل نموده بود، چراکه کاتبانی داشت تا آثار کتابخانه‌های بابل باستان راکه ۲۰۰ سال پیش از ایام زمامداری او وجود داشتند، جستجو و نسخه برداری کنند. از این نظر، ما به او که در حفظ معارف ادبیات بابل باستان همّت گماشته است، مدیون می‌باشیم.

حبقوق نبی

تاراج یهودا
هلاکت کلدانیان
«عادل به ایمان خود زیست خواهد نمود»

این نبوت به دورهٔ مابین سالهای ۶۲۵ و ۶۰۶ ق.م. و احتمالاً در حدود سال ۶۰۷ ق.م. یعنی پیش از سلطنت یهویاقیم پادشاه تعلق دارد. کلدانیان (بابلیان) تمامی اراضی و ممالک واقع در غرب را به تصرف درآورده بودند (۱: ۶)، اما هنوز بر یهودا چیره نشده بودند (۳: ۱۶). ترتیب وقایع تاریخی این دوران به شرح ذیل می‌باشد:

۶۳۹ - ۶۰۸ ق.م. یوشیا و اصلاحات عظیم او. صفنیای نبی.

۶۲۶ ق.م. تضعیف شدید آشوریان در اثر حملهٔ سکاها.

۶۲۵ ق.م. آزادی بابل از سلطهٔ آشور و اعلام استقلال بابل.

۶۰۸ ق.م. یهوآحاز به مدت ۳ ماه حکومت کرد و نهایتاً به مصر برده شد.

۶۰۸ - ۵۹۷ ق.م. یهویاکیم و حکومت بسیار شریرانهٔ او. حبقوق نبی؟

۶۰۷ ق.م. (یا احتمالاً ۶۱۲) نابودی نینوا بدست بابلیان.

۶۰۶ ق.م. حملهٔ بابلیان به یهودا و به اسارت بردن تعدادی از یهودیان.

۶۰۵ ق.م. غلبهٔ بابل بر مصر در نبرد کرکمیش.

۵۹۷ ق.م. یهویاکین به مدت ۳ ماه حکومت کرد و نهایتاً به بابل برده شد.

۵۹۷ - ۵۸۶ ق.م. صدقیا که پادشاه ضعیف و شریری بود، نهایتاً به بابل برده شد.

۵۸۶ ق.م. اورشلیم به آتش کشیده شد و ارض موعود ویران گردید.

باب ۱: ۱ - ۱۱. نالهٔ حبقوق

نبی خدا در طی این نبوت به حضور خداوند می‌نالد و شکایت برمی‌آورد از اینکه قوم او بخاطر شرارتش بدست امتی که از بنی اسرائیل شریرتر است، هلاک می‌شود. حبقوق نمی‌توانست بپذیرد که چنین چیزی عادلانه باشد.

خداوند به او پاسخ داد و اظهار داشت که از این پیروزی‌های موحش سپاهیان کلدانی منظور و هدفی دارد.

باب‌های ۱: ۱۲ - ۲: ۲۰. نالهٔ مجدد حبقوق

هر چند حبقوق می‌پذیرد که یهودا بخاطر گناهانش سزاوار مجازات و تأدیب است، اما در عین حال بدنبال یافتن دید روشنی نسبت به این قضیه می‌باشد.

پاسخ خداوند به او چنین است که چنانچه آنها از عصیان خود رجوع نمایند، قدرت کلدانیان که خون جمع است‌ها را می‌مکند، درهم شکسته خواهد شد و قوم خدا تمامی جهان را پر خواهد ساخت.

باب ۳. دعای حبقوق

دعای حبقوق در برگیرندهٔ استغاثه‌ای است که از خداوند می‌طلبد تا عجایب خود را همچنان که در پیش ظاهر نمود، اکنون نیز بعمل آورد؛ همچنین بیانگر توکل و اطمینان زیبایی است به اینکه قوم خدا از امنیت ابدی برخوردار خواهند بود (آیات ۱۶ الی ۱۹). نصیحت عبرت آمیز این کتاب گویای این مطلب است که انسان به ایمان خود زیست خواهد نمود (۲ : ۲ - ۴). ایمان عبارت است از توانایی برخورداری از یقین کامل نسبت به خداوند، بطوریکه تیرگی و ناملایمات موجود در برابر آن هیچ انگاشته شده و نسبت به نتیجهٔ حاصله هیچگونه شک و تردیدی وجود ندارد. آیندهٔ پرجلالی در انتظار قوم خدا است. هر چند امکان دارد در دور دست باشد، اما قطعی و مسلم است. از این رو حبقوق در میان ناامیدی و مصیبتی که حکمفرماست، به شکوه و عظمتی عالی، خوش بین می‌باشد.

صفنیای نبی

روز عظیم خداوند نزدیک است
برقراری «زبان پاک»

صفنیا در ایام سلطنت یوشیای پادشاه نبوت کرد (آ : ۱). او نبیرهٔ حزقیا بود (۱ : ۱)، لذا از اصل و نسبی درباری برخوردار بود که با یوشیا نسبت خانوادگی داشت. یوشیا (۶۳۹ - ۶۰۸ ق.م.) که حکومت طولانی و شریرانهٔ مَنَسی را به ارث برده بود، اصلاحات عظیمی را بوجود آورد که صفنیا منبع اصلی و نیرو بخش این جنبش بشمار می‌رفت (رجوع کنید به ذیل کتاب دوم تواریخ باب ۳۴). بنابراین نبوت صفنیا کمی پیش از ایام حدوث مصیبت یهودا نازل شد.

باب‌های ۱ : ۱ - ۲ : ۳. روز غضب خداوند بر یهودا

این روز، روز عظیم خداوند نامیده شده که به دفعات از آن یاد می‌شود (۱: ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۸؛ ۲: ۲ و ۳؛ ۳: ۸). روز ترس و وحشتی که روز شکستگی یهودا و هجوم و محاصرهٔ امت‌ها است. اشارهٔ مختصری نیز وجود دارد که احتمالاً حاکی از حملهٔ سکاها است (رجوع کنید به ذیل کتاب ارمیاء باب ۴)؛ اما آشکارا و بی تردید به حملهٔ بابلیان واسارت یهودا اشاره شده، که ۲۰ سال پس از آن صورت گرفت؛ همچنین احتمال دارد اشاره‌ای سمبولیک باشد بر توصیف مصیبت‌هایی که در آخر زمان واقع خواهند شد. منظور از «موبدان» (۱ : ۴)، کاهنان رسوم بت‌پرستی می‌باشند. «لشگر آسمان» (۱ : ۵)، اشاره‌ای است بر خورشید و پرستش ستارگان که از آیین بت‌پرستی آشوریان بود. «ملکوم» (۱ : ۵) یا میلکوم یا ملوک از خدایان عمونیان بشمار می‌رفت. احتمالاً «مکتیش» (۱ : ۱۱) ناحیه‌ای تجاری در شهر اورشلیم بود.

باب ۲ : ۴ - ۳ : ۸. روز غضب خداوند بر امّت‌ها

غزه، اشقلون، اَشدود و عَقرون (آیهٔ ۴)، از شهرهای فلسطینیان محسوب می‌شدند. «کریتیان» نام دیگری است برای فلسطینیان (آیهٔ ۵). حبشه (آیهٔ ۱۲) در جنوب مصر قرار داشت که حکمرانان آن در آن زمان برکل مصر تسلط داشتند. آشور (آیهٔ ۱۵) با پایتخت جاه طلب و متکبر خود، نینوا، مایهٔ وحشت جهانیان بود. در طی ۲۰ سال، تمامی این ممالک توسط بابلیان ویران گردیدند.

باب ۳ : ۹ - ۲۰. برقراری «زبان پاک»

آرامش پس از طوفان. صفنیای نبی سه بار از بقیهٔ اسرائیل که نجات خواهند یافت صحبت می‌کند (۲ : ۳ و ۷؛ ۳: ۱۲ - ۱۳) و دو بار از بازگشت آنها از اسارت (۲ : ۷؛ ۳ : ۲۰). او از مقدمهٔ استقرار

«زبان پاک» در جهان سخن می‌گوید (آیهٔ ۹)، که اشاره‌ای است بر سیستم تفکر صحیح دربارهٔ خدا. زبان وسیله‌ای است برای بیان حقیقت. این مطلب بیانگر پیشگویی مربوط به مکاشفهٔ کامل خدا به انسان است (بطور آشکار به معنی انجیل عیسی مسیح) که در نتیجهٔ آن از تمام ملل و امت‌ها بسوی خداوند رجوع کرده و نجات خواهند یافت و تمامی زمین با قوم خدا همصدا شده. با شادی، سرود نجات را خواهند سرائید و خدا را عبادت خواهند کرد.

حجّی نبی

بازسازی هیکل
پیشگویی در مورد هیکل و جلالی عظیم‌تر از گذشته

نخستین اقدام یهودیان در راستای تجدید حیات قومی‌شان در دوران پس از بازگشت از اسارت، بازسازی هیکل مقدس در سرزمین اجدادی‌شان بود.

حجّی، زکریا، ملاکی

سه نبی فوق الذکر به دوران پس از بازگشت از اسارت تعلق دارند. کتابهای عزرا، نحمیا و استر به این دوران اشاره می‌کنند (رجوع کنید به ذیل کتاب عزرا).

حجّی و زکریا در ساخته شدن هیکل همّت گماشتند (۵۲۰ الی ۵۱۶ ق.م.). عقیده بر این است که در حدود ۱۰۰ سال پس از آن، ملاکی و نحمیا در بازسازی دیوار شهر اورشلیم با یکدیگر همکاری داشته‌اند.

وقایع تاریخی این دوران

۵۳۶ ق.م.: تعداد ۵۰۰۰۰ یهودی تحت سرپرستی زروبابل به اورشلیم مراجعت کردند.

۵۳۶ ق.م.: ماه هفتم، آنها مذبح را بنا نمودند و قربانی گذراندند.

۵۳۵ ق.م.: ماه دوم، کار ساختن هیکل آغاز می‌شود و بلافاصله متوقف می‌شود.

۵۲۰ ق.م.: ماه ششم (سپتامبر)، در روز اول این ماه حجّی نبی به کار بنای هیکل دعوت می‌شود.

ماه ششم، در روز بیست و چهارم این ماه عملیات ساختمانی آغاز می‌شود.

ماه هفتم (اکتبر)، در روز بیست و یکم این ماه، حجّی دومین درخواست خود را مطرح می‌کند.

ماه هشتم (نوامبر)، خطابهٔ زکریای نبی.

ماه نهم (دسامبر)، در روز بیست و چهارم این ماه، حجّی سومین و چهارمین خطابهٔ خود را ایراد می‌کند.

ماه یازدهم (فوریه)، در روز بیست و چهارم، رویاهای زکریای نبی نازل می‌شوند.

۵۱۸ ق.م.: ماه نهم (دسامبر)، در روز چهارم، زکریای نبی رؤیاهایی را رؤیت می‌کند.

۵۱۶ ق.م.: ماه دوازدهم (مارس)، در روز سوم، بنای هیکل به اتمام می‌رسد.

۵۱۵ ق.م.: ماه اول (آوریل)، از چهاردهم تا بیست و یکم این ماه، عید فصح با شادمانی برگزار می‌شود.
۴۵۷ ق.م.: عزرا به اورشلیم می‌آید و اصلاحات مهمی را وضع می‌نماید.
۴۴۴ ق.م.: نحمیا دیوار شهر اورشلیم را تعمیر می‌کند. دورهٔ نبوت ملاکی نبی.

حجّی و کتاب او

احتمالاً هنگامی که حجّی هیکل نخستین را دیده بود، پیر و سالخورده بوده است (۲ : ۳). کتاب او از چهار سخنرانی و خطابهٔ کوتاه تشکیل شده است.

موقعیت کتاب

یهودا تسخیر شده بود، اورشلیم به آتش کشیده شده و هیکل ویران گردیده بود و قوم به بابل به اسیری برده شده بودند (۶۰۶ الی ۵۸۶ ق.م. درکتاب دوم پادشاهان باب‌های ۲۴ و ۲۵ به این موارد اشاره شده است). در خاتمهٔ ۷۰ سال اسارت، قریب به ۵۰۰۰۰ یهودی طی حکمی از جانب کورش، پادشاه پارس، به سرزمین اجدادی‌شان بازگردانده شده بودند (۵۳۶ ق.م.) و بازسازی هیکل مقدس آغاز شده بود. اما پیش از آنکه آنها بنیاد هیکل را بنهند، عملیات ساختمانی توسط همسایگانشان که دشمن آنها محسوب می‌شدند، متوقف شد.

کار به مدت ۱۵ سال متوقف شد و در طی این مدت هیچ کاری صورت نگرفت. در این ضمن پادشاه جدیدی بنام داریوش بر حکومت پارسیان جلوس نمود. او در مشخص شدن تکلیف کار، نسبت به یهودیان با مهربانی و ملاطفت رفتار نمود. و در اثر مواعظ و نبوت‌های حجّی و زکریای نبی، عملیات بازسازی هیکل دوباره آغاز شد و هیکل ظرف ۴ سال ساخته شد (۵۲۰ الی ۵۱۶ ق.م.). دیوار شهر اورشلیم در حدود ۷۰ سال پس از این تاریخ تحت رهبری نحمیا ساخته شد.

باب ۱. آغاز عملیات ساختمانی هیکل

۱۵ سال پیش از این تاریخ، اساس و بنیاد ساختمان هیکل بنا نهاده شده بود (عزرا ۳ : ۱۰). کار دیگری غیر از بنای بنیاد هیکل صورت نگرفته بود. علاقه و توجه قوم از بین رفته بود. خداوند از طریق حجّی نبی آنها را آگاه ساخت که علت بی‌برکتی آنها در زندگی همین امر می‌باشد. یکی از تأکیدات مهم در عهد عتیق این است که مصیبت و بلای عمومی در اثر عدم اطاعت از خداوند حادث می‌گردد.

پیغام حجّی بلافاصله نتیجه داد. قوم، این پیغام را چون کلامی الهی پذیرفتند و ظرف ۲۴ روز کار بازسازی هیکل به جریان افتاد.

باب ۲. جلال آیندهٔ خانهٔ خدا

بنیادهای قدیمی هیکل، در مدت ۲۷ روز از جا کنده و پایه‌های مناسب‌تری کار گذاشته می‌شوند بطریکه ترکیب و طرح کلی ساختمان پدیدار می‌گردد. پس از آن حجّی رؤیای مربوط به آیندهٔ هیکل را در مقایسه با جلال هیکل سلیمان مطرح می‌سازد که بسی پر فروغ‌تر خواهد بود.

این رؤیا بطور خاص و روشنی به دوران عهد جدید اشاره می‌کند. اگرچه نگاه و توجه حجّی به هیکلی بود که در ساخت آن خود او به زروبابل کمک می‌کرد، اما خداوند به آینده‌ای توجه داشت که می‌بایست هیکل باشکوهتری بنا می‌شد و احتمالاً خود حجّی نیز از آن بی‌خبر بود. این هیکل باشکوه در دوران عهد جدید، کلیسا نامیده شد؛ البته نه آن کلیسایی که از سنگ و آجر ساخته شده بلکه آن عمارت روحانی که از مقدسین و نجات یافتگان تشکیل شده است. کلیسایی زوال ناپذیر، نامتناهی، با جلالی غیر قابل وصف که کمال و نقطهٔ اوج تمامی اعمال عجیب و عظیم خداوند است؛ یعنی همانا هیکل و بدن خداوند که حجّی در این باب آن را در رؤیا مشاهده می‌کند (اول قرنتیان ۳: ۱۶ - ۱۷؛ دوم قرنتیان ۶: ۱۶؛ افسسیان ۲: ۲۱).

«آسمانها و زمین را متزلزل خواهم ساخت» (آیات ۶ و ۷). اگرچه احتمال دارد که این آیات اشاره‌ای باشد به تحولات سیاسی آن زمان، اما در عین حال همین مطلب در رساله به عبرانیان ۱۲:۲۶ برای بیان نابودی امور دنیوی به هنگام ظهور ملکوت جاودانی آسمانی بکار برده شده است.

احتمالاً منظور از عبارت «فضیلت جمیع امّت‌ها» (آیهٔ ۷) اشاره‌ای است به ظهور عیسی مسیح. این عبارت به چگونگی و ساختار خانهٔ خدا اشاره می‌کند که همانا جانهای نجات یافته توسط مسیح است.

رؤیای دیگری در نیمهٔ زمستان بر حجّی نازل می‌شود (آیهٔ ۱۰) یعنی زمانی که زمان محصول دهی زمین فرا نرسیده است. زمانی که خداوند می‌بیند که قوم چگونه جهت ساختن هیکل به جنبش و حرکت درآمده و دست بکار شده است، او نیز وعده می‌دهد که از این پس محصولات آنها باز داشته نخواهد شد.

حجّی نبی کتاب خود را با رؤیایی در مورد روز برگزیدگی و جلال زروبابل به پایان می‌برد. زروبابل نماینده و نمایندگر خاندان داود می‌باشد (رجوع کنید به ذیل کتاب زکریا باب ۴).

زکریای نبی

بازسازی هیکل
نبوت‌های مربوط به عظمت و شکوه هیکل آینده
رؤیاهای ظهور مسیح موعود و ملکوت جهانی او

زکریا با حجّی نبی معاصر بود. ظاهراً زمانی که حجّی پیر و سالخورده شده بود، زکریا درعنفوان جوانی قرار داشت؛ چراکه او نوهٔ عدو بودکه شانزده سال پیش از آن به اورشلیم بازگردانده شده بود (نحمیا ۱۲ : ۴ و ۱۶). زمانی که زکریای نبی، نبوت خود را آغاز کرد، دو ماه از زمان نبوت‌های حجّی نبی گذشته وکار بازسازی هیکل نیز تازه آغاز شده بود. بطورکلی خدمت نبوتی حجّی چیزی کمتر از ۴ ماه بطول انجامید، در حالیکه زکریا در حدود ۲ سال نبوت کرد. اما، بدون تردید آنها در تمام مدت چهار سال از طریق کمک‌ها و مواعظ ترغیب کنندهٔ خود به نحوی در جریان امر قرار داشتند.

کتاب زکریای نبی بطور قابل ملاحظه‌ای از کتاب حجّی نبی حجیم‌تر می‌باشد. این کتاب مملو از اشارات مربوط به دوران عهد جدید می‌باشد که بسیاری از جزئیات زندگی و خدمت عیسی مسیح را دقیقاً ذکر می‌کند.

باب ۱ : ۱ - ۶. اسارت، حاصل بی‌اطاعتی است

پیغام آغازین زکریای نبی در حد فاصل دومین و سومین پیغام حجّی نبی یعنی آیات ۹ و ۱۰ از باب دوم کتاب حجّی نازل می‌گردد. در این زمان کار بازسازی هیکل کمی بیش از یک ماه، آغاز شده بود و پیشرفت ناچیز امور موجب شده بود تا قوم مأیوس و دلسرد گردند. زکریا قوم را نسبت به این حالت موجود که در آنها تمایل به بازگشت بسوی طریق شریرانهٔ پدرانشان را بوجود آورده بود، هشدار می‌دهد و اظهار می‌دارد که اوضاع رقّت بار کنونی حاصل همان شرارت‌ها است. سپس او با بیان رؤیاهایی که خداوند دربارهٔ آیندهٔ پر شکوه بر او آشکار کرده بود، به تشویق و ترغیب آنها می‌پردازد.

باب ۱ : ۷ - ۱۷. رؤیای اسبان

تمام رؤیاهای مکتوب در این قسمت تا پایان باب ششم، در ذیل یک زمان تاریخی نوشته شده‌اند یعنی تاریخی که در آیهٔ ۷ ذکر شده است. کار بازسازی هیکل در این زمان پنجمین ماه خود را سپری می‌کرد. بنابراین می‌توان فرض کرد که تمام این رؤیاها یکی پس از دیگری نازل شده و در یک زمان نوشته شده‌اند.

عموماً نزول پیغام‌ها ونبوت الهی بر انبیاء از طریق تأثیر مستقیم روح خدا بر انبیاء و انکار آنان صورت می‌گرفت. اما در این مورد این پیغام‌ها از طریق فرشته‌ای که به دفعات با زکریا سخن می‌گفت، نازل می‌شوند (جهت کسب اطلاعات بیشتر دربارهٔ فرشتگان به ذیل انجیل متی ۴ : ۱۱ رجوع کنید).

رؤیای مربوط به اسبان بدین معنی است که تمامی جهان در زیر بازوی آهنین امپراطوری پارس متریح و آرام خواهد گرفت. داریوش که از پادشاهان این امپراطوری بشمار می‌رفت نسبت به یهودیان مهربان بود و هم او بود که فرمانی مبنی بر بازسازی هیکل را صادر کرده بود. این رؤیا با بیان اینکه اورشلیم بار دیگر شهر بزرگ و نیک فرجامی خواهد بود، به پایان می‌رسد (رجوع کنید به ذیل باب ۲).

باب ۱ : ۱۸ – ۲۱ . رؤیای شاخها و آهنگران

چهار شاخ بیانگر اقوام و امت‌هایی است که یهودا و اسرائیل را نابود کرده بودند. منظور از «چهار آهنگر» عوامل الهی است که موجب نابودی این اقوام می‌باشند. اینگونه روش تمثیلی حاکی از شکست قدرتهای برتر جهانی و تجدید حیات یهودا است. خداوند حتی در زمانی که قومش موقتاً مغلوب دشمنان شده باشد، کماکان بر تخت حاکمیت خود نشسته است.

باب ۲ . رؤیای ریسمانکار

این باب یکی از باب‌های عالی و با شکوه می‌باشد. این باب نبوتی است در مورد اورشلیمی مملو از سکنه و کامران و فیروز که ایمن می‌باشد؛ بطوریکه گرداگرد آن را حصارها و دیوارها فرا گرفته و خود خداوند آن را نگاهبانی می‌کند. کار بازسازی هیکل در طول ۵ ماه بخوبی پیش رفت و بی‌شک قوم اکنون بفکر بازسازی و تعمیر حصار اورشلیم بود، حصاری که ۷۵ سال ویران مانده بود. اما تدابیر آنها زمینه را برای روزی که «امت‌های بسیاری از اقصای جهان» به خداوند قوم اسرائیل ملحق خواهند شد آماده می‌کرد، هرچند درحال حاضر این تدابیر بجهت بازگشت اسیرانی بود که هنوز در بابل اسیر بودند.

باب ۳ . رؤیای یَهوشع، رئیس کهنه

این رؤیا دربرگیرندهٔ پیش بینی مربوط به کفارهٔ مسیح می‌باشد. یهوشع، رئیس کهنه به لباس پلیدی ملبس بود که اشاره‌ای است سمبولیک به گناه قوم. لباس پلید یهوشع از او بیرون آورده می‌شود که به معنی آمرزیده شدن گناه قوم و ایمان به خداوند می‌باشد. این موضوع تصویری است از زمانی که گناهان بشر «در یک روز» (آیهٔ ۹)، رفع خواهد شد. با آمدن «شاخه» در خاندان داود (مسیح) و «نیزه خوردن» او (۱۲ : ۱۰)، «چشمه‌ای بجهت گناه مفتوح خواهد شد» (۱۳ : ۱ رجوع کنید به ذیل ۱۳:۱-۹).

باب ۴. رؤیای شمعدان و دو درخت زیتون

آنچه در این بخش گفته شده اشارهٔ مستقیمی است به زروبابل و خانه‌ای که آن را می‌ساخت. اما در عین حال بیان روشنی است از جلال عظیم خانه در آینده، که توسط ذریت زروبابل ساخته می‌شود یعنی او که به شاخه شهرت دارد. در این قسمت سعی شد تا قومی را که کار کوچکی را شروع کرده است تشویق نماید تا به پایانی پر شکوه و عالی چشم بدوزد و بدین طریق آن را در ابتدای کار دلگرم و ترغیب نماید. شمعدان سمبولی است برای بیان خانهٔ خدا و یا حاکی از ویژگی نورانی بودن خانهٔ خدا است. این شمعدان در خیمهٔ اجتماع و هیکل قرار داشت. در مکاشفه ۱ : ۲۰ از این شمعدان برای تشریح کلیسا استفاده شده است. ظاهراً منظور از دو درخت زیتون، زروبابل و یهوشع می‌باشند. رؤیای مذکور در باب سوم به یهوشع اختصاص دارد و در این باب، زروبابل بطور خاصی مورد توجه می‌باشد. در کتاب مکاشفه باب ۱۱ نیز از رؤیایی در مورد دو شاهد، مشابه با آنچه در اینجا ذکر شده، صحبت شده است.

باب ۵ : ۱ - ۴. طومار پرّان

در این باب از صفحه‌ای همچون یک نقشهٔ دیواری مسطح و باز به ابعاد ۱۰ متر بلندی و ۵ متر پهنا صحبت شده است که بر آن نفرین‌ها و لعنت‌هایی در خصوص دزدی و سوگند خوردن نوشته شده که بر فراز تمامی جهان پرواز می‌کند و با منقطع کردن شریران و گناهکاران، گناه را از میان برمی‌دارد.

باب ۵ : ۵ - ۱۰. پرواز ایفا

این رؤیا نیز بیان دیگری است از رفع گناه. سبد بزرگی با منظر ایفا که زنی در آن نشسته و توسط دو زن دیگر از حدود سرزمین، بیرون برده می‌شود. در این بخش سمبول گناه، زن است و نیز کسی که آن را به بیرون می‌برد زن می‌باشد (آیهٔ ۹). در عین حال احتمال دارد که این قسمت دربرگیرندهٔ اشاره‌ای نبوتی باشد از ظهور شاخه که گناه بشر را در یک روز رفع خواهد کرد (۳ : ۸ - ۹)، یعنی کسی که توسط یک زن بدون کمک و حضور مرد پا به این جهان گذارده است. مشابه با آنچه در اینجا گفته شد، بُز عزازیل (لاویان ۱۶) نیز گناهان قوم را بر خود حمل می‌کرد و نهایتاً برای کفارهٔ گناهان بیرون لشکرگاه بیرون برده می‌شد. «ایفا» پیمانه‌ای زنبیل مانند بود که کمی بزرگتر از کیل (حدود ۳۶ لیتر) بود.

باب ۶ : ۱ - ۸. چهار عرابهٔ جنگی

این چهار ارابه، چهار پیک داوری خدا می‌باشند که در زمین تردّد کرده و فرمان خداوند را در مورد دشمنان اسرائیل بجا می‌آورند. این رؤیا در واقع بسط رؤیای مربوط به شاخ‌ها و آهنگران

می‌باشد (۱: ۱۸ - ۲۱).

باب ۶: ۹ - ۱۵. تاجگذاری یهوشع

این موضوع یکی از اعمال سمبولیک نبوتی می‌باشد که رؤیای مربوط به «شاخه» (۳: ۸ - ۹) را گسترده‌تر بیان می‌کند. ضمناً این رؤیا دربرگیرندهٔ مضمونی است دربارهٔ زروبابل (۴: ۶ - ۹).

«شاخه» (آیهٔ ۱۲)، اصطلاحی بود برای بیان ظهور مسیح موعود از خاندان داود که به «ناصری» خوانده می‌شد (اشعیا ۴: ۲؛ ۱۱: ۱ و ۱۰؛ ارمیاء ۲۳: ۵ - ۶؛ ۳۳: ۱۵ - ۱۷؛ مکاشفه ۵: ۵؛ ۲۲: ۱۶).

زروبابلِ فرماندار، نوهٔ یهویاکین پادشاه بود که به بابل به اسیری برده شد. ضمناً او وارث کرسی داود نیز بود. آنچه در مورد زروبابل گفته شده، بخشی دربارهٔ خود اوست و بخشی نیز به خاندان او که در واقع خاندان داود می‌باشد، اشاره می‌کند که دربرگیرندهٔ ظهور مسیح می‌باشد.

خدا علاوه بر چیزهای دیگری که به خاندان داود اعطا کرد، مسئولیت بنای خانهٔ خدا را نیز به آنها واگذار کرد. خدا نقشه و طرح و ویژگی‌های هیکل را بر داود الهام کرد و او آنها را یادداشت نمود (اول تواریخ ۲۸: ۱۱ و ۱۹). سلیمان بن داود هیکل را مطابق همان ویژگی‌ها و خصوصیات بنا نمود (دوم تواریخ باب‌های ۲ الی ۷). آنچه او بنا کرد باشکوه‌ترین بنایی بود که در دنیای آن روز وجود داشت. و اکنون که از نظر زمانی بین سالهای ۵۲۰ الی ۵۱۶ ق.م. قرار داشت، زروبابل که از نسل داود بشمار می‌رفت، عهده‌دار بازسازی بنای هیکل بود. به او اطمینان داده شد که او این کار را به اتمام خواهد رساند (۴: ۶ - ۹). همچنین در قالب اشاراتی استعاری به او گفته شد که «شاخه» با کمک «آنانیکه دورند» (۶:۱۲ - ۱۵) هیکل دیگری را بنا خواهد نمود.

«شاخه» از نسل خاندان زروبابل (داود) که از سلسلهٔ پادشاهان بودند، ظهور می‌کرد. اما در این قسمت از تاجگذاری یهوشع که یک کاهن بود صحبت شده و این در حالی است که «شاخه» بر کرسی داود جلوس نموده است (۶: ۱۲ - ۱۳). این امر بیانگر دو بُعد و جنبهٔ مسیح موعود می‌باشد، یعنی جنبهٔ پادشاهی و کهانتی او.

باب‌های ۷ و ۸. پرستش دربارهٔ فریضهٔ روزه

قوم به مدت ۷۰ سال در ماههای چهارم، پنجم، هفتم و دهم روزه نگاه می‌داشت (۸: ۱۹) و برای هیکل ویران شده، گریه و ماتم و عزاداری بر پا می‌داشت. اکنون که چنین بنظر می‌رسید که بزودی صاحب هیکل دیگری خواهند شد، این سؤال مطرح بود که آیا لزومی به ادامهٔ این مراسم و ایام روزه وجود دارد یا نه. زکریا در پاسخ به آنها یادآوری می‌کرد که آنها قبلاً دلیل خوبی برای روزه گرفتن داشتند که در واقع نشانگر پشیمانی و توبهٔ آنها از بی‌اطاعتی و مصیبت ناشی از آن بود، اما اکنون روزهٔ آنها به انجام یک سری ظواهر محض مبدل گشته که برای تظاهر به تقدس بجا آورده می‌شوند، ایضاً

اعیاد مذهبی آنها نیز صرفاً به منظور خوشی و سرگرم شدن خودشان نگاه داشته می‌شوند.

سپس، در حالیکه بطور متناوب و یکی در میان از رسوم و اعیاد مربوط به وقایع و تنگی‌های کنونی و جلال آینده یاد می‌شود، زکریا دورانی را که روزه‌های آنها به شادمانی و عیدهای خوش مبدل خواهد شد، به تصویر می‌کشد (۸: ۱۹).

یهودیان که زمانی قوم مقتدری بودند و میراث نیاکان خود را حفظ کرده بودند و از جانب خداوند این رسالت را داشتند تا جمیع ملل جهان را رهبری کنند، اکنون به اقلیتی زبون و بی‌مقدار و تحقیر شده مبدل شده بودند که صرفاً با حکم و مجوز پادشاه پارسی در سرزمین خودشان زندگی می‌کردند. زکریا با جدّیت و سعی بلیغ تلاش می‌نمود تا آنها را تشویق و ترغیب نماید و برای این کار مکرراً این مطلب را تکرار می‌کرد که بالاخره این حقارت به پایان خواهد رسید و به زودی امپراطوری حاکم بر آنها شکست خواهد خورد و قوم خدا به سرزمین خود دست خواهد یافت.

دورنمایی که زکریا آن را به تصویر می‌کشد، حاکی از صهیون ایمن و خوشبختی است که پسران و دختران و مردان و پیرزنان در کوچه‌های آن پُر شده و شادی خواهند نمود (۸: ۳ - ۵) و همچنین اورشلیم به کانون تمدن جهان مبدل خواهد شد که قوم‌های بسیار و امت‌های عظیم خواهند آمد تا خدای آنها را در اورشلیم بطلبند (۸: ۲۲ - ۲۳). ذکر چنین آینده‌ای در سایر نبوت‌های زکریا نیز به چشم می‌خورند (۱: ۱۷؛ ۲: ۴ و ۱۱؛ ۱۴: ۸ و ۱۶). نیت اصلی و هدف این پیغام‌ها هر چه که باشد اما قطعاً زبان و شیوهٔ بیان حاکم بر آن حاکی از دورنمایی است از آنچه در ۲۰ قرن میلادی صورت تحقق بخود گرفت: یعنی تأثیراتی که تحت عنوان مسیحیت، از اورشلیم صادر شد بطوری‌که تاریخ بشری را شکل بخشیده و امت‌های جهان را بسوی خدای یهودیان فرا می‌خواند.

باب‌های ۹ و ۱۰ و ۱۱. داوری خدا بر همسایگان قوم اسرائیل

باب‌های ۹ الی ۱۴ دربرگیرندهٔ مسائلی است که آشکارا به جنگ‌های یونان که ۲۰۰ سال پس از دوران زکریای نبی رخ دادند، اشاره می‌کند.

چنین بنظر می‌رسد که باب ۹ پیشگویی نبرد یهودا با یونان است. اسکندر کبیر در حملهٔ خود به فلسطین در سال ۳۳۲ ق.م. شهرهایی را که در آیات ۱ الی ۷ از آنها یاد شده است، به همین ترتیب نوشته شدنشان ویران کرد، اما از حمله به اورشلیم چشم پوشی کرد (آیهٔ ۸). ظاهراً آیات ۱۳ الی ۱۷ به ادامهٔ جنگ‌های یهودا در برابر بطلمیوس اشاره می‌کند که به دوران مکابیان اختصاص داشت.

در این باب تصویر و دورنمای پادشاه موعود صهیون (۹: ۹ - ۱۰) در وسط وقایع و توضیحات مربوط به خونین‌ترین جنگهای یهودا با یونان قرار دارد. از آیهٔ ۹ برای بیان ورود پیروزمندانهٔ مسیح به اورشلیم در عهد جدید نقل قول شده است (متی ۲۱: ۵؛ یوحنا ۱۲: ۱۵). زکریا در همان حال و هوا پیشتر رفته و به روز غلبهٔ نهایی اشاره می‌کند (آیهٔ ۱۰). این اشارات گاه به استقرار و آغاز ملکوت مسیح و گاه به دورهٔ پایانی آن اشاره می‌کند.

باب ۱۰ نبوتی است از احیای قوم پراکندهٔ خدا. در آن زمان فقط اقلیت معدودی بازگشته بودند.

باب ۱۱ تمثیلی است در خصوص شبانان. گلهٔ خدا بخاطر دارا بودن شبانان دروغین پراکنده و قتل عام شده بود. محکومیت شبانان دروغین تصویر و نمایی است از رد کردن و نپذیرفتن شبان نیکو (آیات ۱۲ و ۱۳). اگر این بخش از پیغام زکریا در عهد جدید نقل قول نشده بود، نمی‌توانستیم دریابیم که این قسمت با تسلیم کردن عیسی به دست یهودای اسخریوطی مرتبط می‌باشد (متی ۲۶ : ۱۵؛ ۹:۲۷ - ۱۰). نقل قول شدن این موضوع آن هم به این شکل، به منزلهٔ کلید درک منظور خدا در این متن می‌باشد. رد کردن و نپذیرفتن شبان حقیقی‌شان توأم بود با شکسته شدن دو عصا بنام‌های «نعمه» و «حبال» که به منزلهٔ عهد خدا مبنی بر محافظت خدا از قوم و همچنین اتحاد مجدد آنان در سرزمین اجدادی‌شان بود.

سپس آنها به دست شبان احمقی تحویل داده می‌شوند (آیات ۱۵ الی ۱۷). عقیده بر این است که این بخش به ویرانی اورشلیم بدست رومیان، یعنی اندکی پس از مرگ مسیح اشاره می‌کند که منتج به پراکندگی و انتشار مجدد یهودیان می‌شود. یا احتمالاً می‌تواند بیانگر تمامی جفاکنندگان قوم یهود از دوران مکابیان تا زمان وحش در کتاب مکاشفه باب ۱۳ باشد.

باب‌های ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ . رؤیای مربوط به آیندهٔ اسرائیل

همچنانکه باب‌های ۹ و ۱۰ و ۱۱ تحت عنوان «وحی» در بارهٔ همسایگان قوم اسرائیل نامیده شد، به همان نحو باب‌های ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ به «وحی» در بارهٔ قوم اسرائیل اشاره می‌کند. از این نظر این دو بخش کاملاً شبیه یکدیگر می‌باشند. هر دوی آنها بسط گسترده‌تر همان مطالبی می‌باشند که در رؤیاهای هشت باب اول این کتاب مطرح شده بود. بعبارت دیگر همان مطالب را در قالب‌های متفاوتی بازگو می‌کنند.

در آیات ۱۲ : ۱ - ۶ از نبرد یهودا با جمیع امت‌ها صحبت می‌شود. ۱۴:۱-۸ ادامهٔ شرح چگونگی این جنگ می‌باشد. برخی عقیده دارند که شیوهٔ بیان این قسمت تلویحاً و بصورت استعاری از منازعهٔ خدا با اقوام مختلف در کلّ دوران مسیحی یاد می‌کند. عده‌ای دیگر نیز نسبت دادن آن را به آخر زمان مناسب‌تر می‌دانند.

آیات ۱۲ : ۷ - ۱۳ : ۹ حاکی از نوحه گری و ماتم تلخ در خاندان داود می‌باشد. مطالب مطروحهٔ این بخش آشکارا بر خاندان داود متمرکز شده‌اند. اگرچه متن موجود دشوار می‌باشد اما در عین حال بوضوح ترسیم کنندهٔ انواع مصیبت‌هایی است که در خاندان داود رخ می‌دهند که در برگیرندهٔ یک ماتم تلخ در زمانی است که برخی از شخصیت‌های پیشاهنگ و رهبری کننده در خاندان داود، زده می‌شوند (۱۳ : ۷)، دستهای آنها مجروح شده (۱۲ : ۱۰ و ۱۳ : ۶) و چشمه‌ای بجهت گناه مفتوح می‌شود (۱:۱۳). این وقایع در روزی رخ خواهند داد که خاندان داود «مانند خدا» بشود (۱۲ : ۸). تنها یک نفر از خاندان داود مانند خدا بود یعنی همانا عیسی مسیح. این مشخصات در مورد شخصی دلالت

می‌کنند که «شاخه» (۳ : ۸) نامیده می‌شود که «عصیان این زمین را در یک روز رفع خواهد نمود» (۹:۳) و «هیکل خداوند را بنا خواهد نمود» (۱۲ : ۶) و از کران تا کران سلطنت خواهد کرد (رجوع کنید به ذیل ۶:۹-۱۵). این مطالب نبوت شگفت‌آوری در خصوص ذکر جزئیات مرگ مسیح می‌باشد که دربارهٔ هیچ شخص دیگری مصداق پیدا نمی‌کنند. از این رو مرگ شاخه در خاندان داود نمایانگر چگونگی اقتدار خدا در برابر جمیع امت‌های جهان می‌باشد (۱۲:۲-۴) بطوریکه تأثیر آن در دور شدن بت‌ها و انبیای کذبه از زمین نمایان می‌گردد (۱۳ : ۲ - ۵).

آیات ۱۴:۱-۲ از جنگ یهودا با امت‌های جهان سخن می‌گوید (رجوع کنید به ۱۲:۱-۶).

آیات ۱۴ : ۳ - ۲۱ حاکی از پیروزی و غلبهٔ خدا و استقرار حاکمیت جهانی او می‌باشد. اوج رؤیاهای نبوتی به روز بازگشت خداوند، و آغاز ملکوت جاودانی و سلطنت ابدی او اشاره می‌کند. برخی از دانشمندان کتاب‌مقدس عقیده دارند که آیات ۴ الی ۸ به زمان بازگشت عیسی مسیح اشاره می‌کنند که علی‌الظاهر تخت خود را بر کوه زیتون مستقر خواهد کرد و کوه زیتون منشق شده و چشمه‌ای از میانش بطرف شرق و غرب اورشلیم جاری خواهد شد و بطوریکه در آیات ۱۰ الی ۲۱ آمده، اورشلیم کانون زائران بسیاری از ملل گوناگون جهان خواهد شد. برخی دیگر متن حاضر را بیانی استعاری و تمثیلی از زمینی جدید و آسمانی جدید می‌دانند که بصورت زیبا و خجسته به تصویر کشیده شده است. یعنی مقتدرترین حکومت زمینی که کتاب مکاشفه باب ۲۱ آسمان را بصورت شهری زمینی که بسیار با شکوه و پر جلال است نمایش می‌دهد. احتمالاً منظور از «دو سوم حصه» (۱۳ : ۸)، به معنی بخش عظیمی از قوم می‌باشد که در اثر نپذیرفتن عیسی مسیح به هنگام نابودی اورشلیم هلاک شدند (سال ۷۰ میلادی).

خلاصه‌ای از نبوت‌های زکریای نبی دربارهٔ عیسی مسیح

کفاره مرگ مسیح به جهت رفع گناه (۳ : ۸ - ۹ ؛ ۱۳ : ۱).

مسیح بعنوان بنا کنندهٔ خانهٔ خدا (۶ : ۱۲).

حکومت جهانی او در قالب پادشاه و کاهن (۶ : ۱۳ ؛ ۹ : ۱۰).

ورود پیروزمندانهٔ او (۹ : ۹ که در انجیل متی ۲۱ : ۵ و انجیل یوحنا ۱۲ : ۱۵ نقل قول شده است).

تسلیم شدن بخاطر سی پاره نقره (۱۲:۱۱ که در انجیل متی ۹:۲۷ و ۱۰ نقل قول شده است).

الوهیت او (۱۲ : ۸).

سوراخ شدن دستهای او (۱۲:۱۰؛ ۱۳:۶ که در انجیل یوحنا ۳۷:۱۹ نقل قول شده است).

شبان مجروح (۱۳:۷ که در انجیل متی ۳۱:۲۶ و انجیل مرقس ۲۷:۱۴ نقل قول شده است).

اینها عبارات صریح و آشکاری هستند که با بیانی دقیق و روشن نه فقط موضوعات مهم الهیات از قبیل کفارهٔ مرگ مسیح بجهت گناه بشری، الوهیت و حکومت جهانی و ابدی او را پیشگویی می‌کنند، بلکه به ذکر دقیق وقایع زندگی او مانند ورود به اورشلیم سوار بر کره الاغ، تسلیم شدن او به سی پاره نقره و غیره می‌پردازد.

ملاکی نبی

آخرین پیغام عهد عتیق
خطاب به قومی نامطیع

تاریخ دقیق ملاکی نبی نامعلوم است. اعتقاد عمومی بر این است که او قریب به ۱۰۰ سال پس از حجّی و زکریا می‌زیسته است و با عزرا و نحمیا در اصلاحاتی که وضع نمودند همکاری داشته است. تاریخ او را بین سالهای ۴۵۰ الی ۴۰۰ ق.م. تخمین زده‌اند.

عدهٔ قلیلی (بقیّتی) در سال ۵۳۶ ق.م. از اسارت مراجعت کرده و این عده تحت رهبری‌های حجّی و زکریای نبی هیکل را بازسازی کرده بودند (۵۲۰ الی ۵۱۶ ق.م.). ۶۰ سال بعد یعنی در سال ۴۵۷ ق.م. عزرا در امر سامان بخشیدن قوم همت گماشت. ۱۳ سال پس از این تاریخ یعنی در سال ۴۴۴ ق.م. نحمیا حصار اورشلیم را بازسازی نمود.

بدین ترتیب در زمان ملاکی نبی، یهودیانی که در حدود ۱۰۰ سال پیش از بابل مراجعت کرده بودند هر چند از بت‌پرستی ناشی از سکونت در اسارت آزاد شده بودند اما در عین حال از خانهٔ خدا غافل و نسبت به آن بی‌توجه بودند. کاهنان فاسد و اهمال کار شده بودند و قربانی‌های ناشایستی به خداوند تقدیم می‌کردند. در مورد پرداخت عُشرها سهل انگاری می‌شد. قوم به عادات گذشتهٔ خود در رابطه با مزاوجت با اقوام همسایهٔ بت پرست رجوع کرده بود (رجوع کنید به کتاب عزرا باب ۹).

بنابراین، یهودیان یعنی قومی که بیش از جمیع امّت‌ها در نظر خداوند التفات یافته بود، از ضعف و ناتوانی خود دلسرد شده، به گناهان خود چسبید و درنتیجه نسبت به انتظار ظهور مسیح موعود به جمود فکری دچار گردید. ملاکی آنان را مطمئن ساخت که مسیح موعود ظهور خواهد کرد اما بجهت داوری کسانی همچون آنان.

باب ۱. بی‌حرمتی به قربانی‌های هیکل

آیات ۲ و ۳ از این باب در رساله به رومیان ۹: ۱ - ۱۳ بمنظور بیان چگونگی برگزیدگی یعقوب به جای عیسو نقل شده‌اند (پیدایش ۲۵: ۲۲ - ۳۴). ملاکی نبی از دو قومی که از یعقوب و عیسو بوجود آمده‌اند یعنی اسرائیلیان و ادومیان سخن به میان می‌آورد. هر دو این اقوام بدست بابلیان نابود شده بودند. اسرائیل حیات خود را باز یافته بود اما ادوم کماکان در نابودی بسر می‌برد.

گذراندن حیوانات بیمار و قبیح بعنوان قربانی که جرأت نداشتند آنها را به حاکم خود هدیه کنند (آیهٔ ۸)، توهین آشکاری به خداوند محسوب می‌شد. در مقابل، ملاکی روزی را می‌بیند که خدایی که اینچنین توسط قوم خود مورد بی‌احترامی قرار گرفته، در میان جمیع امت‌های زمین عظیم و عزیز خواهد بود (آیهٔ ۱۱).

باب ۲. مزاوجت با اقوام بت پرست مجاور

کاهنان که از جانب خداوند تعیین شده بودند تا قوم را به انصاف و راستی هدایت نمایند (آیات ۵ الی ۷)، مسئول چنین اوضاع تأسف آور و رقت انگیزی بودند. آنها آنچنان پست، پول پرست و رشوه خوار شده بودند که نام «کاهن» در میان قوم به واژهٔ پستی مبدل شده بود.

آیات ۱۰ الی ۱۶ این باب از فروپاشی معیارهای اخلاقی در امر ازدواج سخن می‌گوید. مردان یهود زنان خود را طلاق می‌دادند تا با زنهای بت پرست ازدواج کنند. این امر گناه متضاعفی محسوب می‌شد، چراکه جریان تربیت فرزندان را با وضع مصیبت باری مواجه ساخته بود.

شکاکیت و بی‌ایمانی ریشهٔ سهل انگاری‌های مذهبی و سقوط اخلاقیات آنها بود. توجه به سعادت و کامرانی اقوام شریر موجب شده بود تا قوم یکصدا بگویند که از اطاعت و خدمت خدا چه سود؟ (رجوع کنید به ذیل ۳: ۱۳ - ۱۸).

باب ۳. ۱ - ۶. آمدن روز خداوند

ملاکی در پاسخ به این انحطاط اظهار می‌دارد که: ظهور روز داوری خداوند سخنان طعنه آمیز آنان را پاسخ خواهد داد و آشکار خواهد کرد که خدمت خدا چه سودی دربردارد (آیهٔ ۵. رجوع کنید به ذیل ۳: ۱۳ - ۱۸).

باب ۳: ۷ - ۱۲. عُشرها

سخنان شدیداللحن دیگری موضوع را عوض می‌کند. امتناع و دریغ از پرداختن عُشرها «دزدی از خدا» نامیده شده؛ چرا که بر اساس قوانین موسوی عُشر بعنوان مایملک خدا محسوب می‌شد و همچنانکه شخص نسبت به مایملک دیگری هیچ حقی ندارد، شخص دهندهٔ عُشر نیز نسبت به این پول هیچ حقی نداشت. وعدهٔ خدا در مورد برکت حاصل از امانت در دادن عُشرها خاطرنشان شده و اینکه خداوند آنان را فرا می‌خواند تا در این زمینه او را امتحان کنند.

باب ۳: ۱۳ - ۱۸. مسامحهٔ مجدد قوم

آنها به وعدهٔ خدا در مورد عُشرها ایمان نیاوردند. در نظر آنها تقدیم پول و دست رنج به خداوند بیهوده بود. ملاکی در پاسخ به آنها می‌گوید: ببینیم و تعریف کنیم؛ عاقبت همه چیز آشکار خواهد شد (آیات ۱۶ - ۱۷). این بخش به زیبایی از وفاداری و امانت عدهٔ معدودی در زمان ارتداد عمومی و از مکتوب شدن نام آنان توسط خداوند و یادآوری آنان در «آن روز» سخن می‌گوید.

باب ۴. آمدن روز خداوند

ملاکی عبارت «روز خداوند» را چهار بار بکار می‌برد (۱: ۱۱؛ ۳: ۱ - ۶ و ۱۶ - ۱۸؛ ۴: ۱ - ۶). او آن را «روز» می‌نامد (۳: ۲ و ۱۷؛ ۴: ۱ و ۳ و ۵). چنین بنظر می‌رسد که این واژه بیانگر کلّ دوران مسیحی به انضمام مقطع خاصی از آخر زمان می‌باشد.

هشدار پایانی عهد عتیق حاکی از آن است که: تورات موسی را بیاد آورید (آیهٔ ۴). پیشگویی پایانی عهد عتیق عبارت است از اینکه: ایلیای نبی پیشاپیش «روز خداوند» خواهد خرامید (آیهٔ ۵). چنین نیز شد، ۴۰۰ سال بعد، این نبوت در شخص یحیی تعمید دهنده صورت تحقق بخود گرفت (متی ۳: ۱ - ۱۲؛ ۱۱: ۱۴).

آخرین تذکر در خصوص نتیلت و محسنات عبارت است از: روابط و محبت پدر-فرزندی (آیهٔ ۶) که در انجیل لوقا ۱: ۱۷ نیز نقل قول شده و شامل احترام به آمال نیاکان است.

آخرین کلمه در عهد عتیق عبارت است از: «لعنت»، که به وضع بد و نومید کنندهٔ بشر تا زمان آمدن خداوند اشاره می‌کند.

بدین ترتیب عهد عتیق به پایان می‌رسد. ۴۰۰ سال گذشت و در پایان این مدت عیسی مسیح از قوم یهود که بمنظور ظهور مسیح بوجود آمده بود، بدنیا آمد. نظر به اینکه آنها در طول تمام قرون انبیای خدا را رد کردند؛ لذا به هنگام ظهور مسیح نیز او را نپذیرفتند. از آن زمان تاکنون یهودیان در سراسر جهان سرگردان و بی‌خانمان بوده‌اند که نه نقط از آن می‌توان بعنوان مصیبت بلکه معجزهٔ تمام اعصار یاد کرد.

بنیادهای اندیشهٔ ظهور مسیح در کتاب عهد عتیق

دورنماها و پیشگویی‌های مربوط به ظهور مسیح

عهد عتیق به منظور آماده ساختن و هموار نمودن راه جهت ظهور عیسی مسیح و بوجود آوردن انتظار لازم در این زمینه نوشته شده است. عهد عتیق دربرگیرندهٔ شرح وقایع قوم یهود می‌باشد که تا حدّ زیادی به بحث پیرامون وقایع و مقتضیات عصر آنان می‌پردازد. اما در سراسر این ماجرا انتظار و امیدی خستگی ناپذیر و نبوت‌هایی در خصوص ظهور شخصیت برجسته‌ای که بر کلّ جهان حکومت کرده و آن را برکت خواهد داد، به چشم می‌خورد. این شخص، خیلی پیش از آنکه ظهور کند، تحت عنوان «ماشیح» (مسیح) شناخته می‌شد.

پیشگویی و بارقه‌های ظهور او، تشکیل دهندهٔ بنیادهای اندیشهٔ ظهور مسیح در کتاب عهد عتیق می‌باشند. این نبوت‌ها اگرچه در کتب متعدد و مختلف عهد عتیق می‌باشند اما همچون دانه‌های تسبیح بر یک رشتهٔ طلایی بدنبال هم قرار گرفته‌اند، بطوری که نه فقط با یکدیگر مربوط می‌شوند بلکه به گونه‌ای عجیب با یکدیگر در وحدت می‌باشند.

اگرچه این موضوع با اشارات مبهمی آغاز می‌گردد، اما به مرور نبوت‌های مشخص و دقیقی نمایان می‌شوند، بطوری که جریان مورد نظر را به پیش می‌برد تا جایی که این موضوع مشخص تر، دقیق‌تر و غنی تر می‌گردد.

همچنین به منظور روشن‌تر شدن این پیشگویی‌ها، آنها را با سمبول‌ها و تمثیلات، تصاویر و دورنماها، نشانه‌ها و کنایات و تنویرات غیر مستقیم، در هم آمیخته‌اند.

این امر به گونه‌ای است که هر چه به پایان کتاب نزدیک تر می‌شویم، داستان کامل ظهور مسیح که از پیش بصورت کلامی یا سمبولیک نقل و به تصویر کشیده شده بود، شکل تکاملی به خود می‌گیرد، بطوری که نمی توان آن را به هیچ شخص دیگری جز او در تاریخ نسبت داد.

علاوه بر پیشگویی‌ها و نشانه‌هایی که بسیار روشن و آشکار می‌باشند. احتمالاً اشارات نهفته و مبهمی نیز دربارهٔ مسیح موعود وجود دارند که در ظاهر و با نگرشی سطحی نمی توان آنها را به آسانی تشخیص داد.

در عهد عتیق یک سری رویدادها یا پیغام‌هایی وجود دارند که با توجه به اوضاع و احوال آینده، معنی و مفهوم می‌یابند و تا زمان تحقق و بوجود آمدن شرایط بعدی، قابل بررسی و تفسیر نمی‌باشند.

با وجود این، به استثنای مواردی که در کتاب‌مقدس زیاد توضیح داده شده‌اند یا آنهایی که آنچنان آشکار می‌باشند که در مورد آنها هیچ شک و شُبهه‌ای وجود ندارد، ما عقیده داریم که بهتر است در مبحث مربوط به آیات و نشانه‌ها از افراط و زیاده روی اجتناب نماییم.

در اینجا قصد داریم خلاصه‌ای از نکات بخش‌های مختلف عهد عتیق را که بیش از سایر موارد ظهور مسیح را پیشگویی کرده‌اند، با استفاده از آیات مربوطه مطرح سازیم.

پیدایش ۳: ۱۵. ذریّت زن

«ذریّت زن، سَرِ مار را خواهد کوبید و مار پاشنهٔ او (مسیح) را خواهد کوبید.»

چنین بنظر می‌رسد که علیرغم گناهی که بشر مرتکب شد، خدا مقدّر فرموده، که مخلوق خود یعنی بنی بشر را سرانجام فیروز گرداند. همانطورکه انسان بواسطهٔ زن سقوط کرد، همچنان بشر از طریق زن نجات خواهد یافت. این عمل توسط یک مرد، یعنی مسیح، که از ذریّت زن و فاقد پدری جسمانی بود، تحقق خواهد یافت. این پیشگویی اولین اشارهٔ تولد مسیح از باکره است، چراکه فقط یک نفر از نسل حوّا وجود داشته که بدون تماس یک مرد با زن متولد شده است.

پیدایش ۴: ۳ - ۵. هدیهٔ قابیل

«قائن هدیه‌ای از محصول زمین برای خداوند آورد. و هابیل نیز از نخست زادگان گلهٔ خویش ... و خداوند هابیل و هدیهٔ او را منظور داشت. اما قائن و هدیهٔ او را منظور نداشت.»

چنین بنظر می‌رسد که اشاره به قربانی خون در ابتدای کتاب بعنوان عاملی که رضامندی خدا را تحصیل می‌کند، از اشارات مهم بلکه در ابتدای سلسله پیشگویی‌ها و دورنماهای مربوط به مرگ مسیح بعنوان کفارهٔ گناهان بشری قرار دارد.

پیدایش ۱۲: ۳؛ ۱۸: ۱۸؛ ۲۲: ۱۸. دعوت ابراهیم

«و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.»

عبارت فوق شرح روشن و صریحی است از اینکه خداوند خطاب به ابراهیم می‌گوید که خداوند از او قومی برخواهد آورد که آن قوم عامل اجرای نقشهٔ الهی خواهد شد بطوریکه تمامی اقوام را برکت خواهد داد. خداوند این مطلب را سه بار تکرار کرد (رجوع کنید به ذیل پیدایش ۱۲: ۱-۳). از این قوم، بارها بعنوان قوم مسیح موعود یاد شده است.

پیدایش ۱۴: ۱۸ - ۲۰. ملکیصدق -

ملکیصدق پادشاه سالیم و کاهن خدای تعالی بود که نان و شراب آورد و ابراهیم را برکت داد. ابراهیم نیز او را از هر چیز ده یک داد. در مزمور ۱۱۰: ۴ این مسئله در رابطه با آمدن مسیح ذکر شده است: «تو کاهن هستی تا ابدالآباد، به رتبهٔ ملکیصدق.» در عبرانیان باب هفت، ملکیصدق بعنوان پادشاه و کاهنی ذکر شده که از آیات و نشانه‌های عیسی مسیح بشمار می‌رود.

بنابراین ما در اینجا با سایه‌ای از تصویر ظهور تاریخی شخص خارق‌العاده‌ای روبرو هستیم که از نسل ابراهیم پا به عرصهٔ وجود خواهد گذاشت و نجات دهندهٔ بشر خواهد بود. این اتفاق در سالیم که

همان اورشلیم باشد رخ خواهد داد؛ یعنی همان شهری که عیسی در آنجا مصلوب گردید. منظور از نان و شراب اشارهٔ بسیار زیبایی است از شام خداوند وکلّ معنای مستتر در آن.

پیدایش ۲۲ : ۱ - ۱۹ . ابراهیم، اسحق را قربانی می‌کند

قربانی شدن پسری بدست پدرش: این پدر به مدت ۳ روز مرگ پسر خود را در نظر می‌آورد (۲:۲۲)؛ قربانی دیگری جایگزین پسر می‌شود (۲۲ : ۱۳)؛ این عمل بر کوه موریا اتفاق می‌افتد (۲:۲۲)، یعنی همان کوهی که عیسی مسیح بر آن مصلوب شد، و همان جایی که ابراهیم به ملکیصدق ده یک داد (۱۴ : ۱۸). لازم به ذکر است که سالیم بر کوه موریا واقع شده بود.

همچنانکه بنظر می‌رسد ملکیصدق تصویری از عیسی مسیح باشد، همچنین این واقعه در زندگی ابراهیم یعنی کسی که قرار بود شخص مورد نظر از نسل او مولود گردد، نیز سایه‌ای است از رویدادی که در زندگی شخص مورد نظر اتفاق خواهد افتاد و او آن را بعمل خواهد آورد. چه دورنمای مناسبی از مرگ و قیام عیسی مسیح!

پیدایش ۲۶:۴؛ ۱۴:۲۸ . تکرار وعده

وعدهٔ فوق الذکر که سه بار به ابراهیم داده شده بود، در این آیات مجدداً به اسحق و یعقوب نیز داده می‌شود. در این وعده، خدا می‌فرماید که نسل آنان را برکت خواهد داد.

پیدایش ۴۹ : ۱۰ و ۱۱ . شیلوه

«عصای سلطنت از یهودا دور نخواهد شد تا شیلوه بیاید. در او جمیع امّت‌ها گرد هم جمع خواهند شد. او جامهٔ خود را به شراب و رخت خویش را به عصیر انگور می‌شوید.»

این نبوت، نخستین پیشگویی روشن و قطعی دربارهٔ کسی است که از نسل ابراهیم بوده، بر جمیع امّت‌های جهان سلطنت خواهد کرد، و شیلوه مکانی است که دقیقاً محل چنین رخدادی است.

او کسی است که ملکیصدق سمبول و نشانه‌ای از اوست. او از سبط یهودا ظهور خواهد کرد. احتمالاً منظور از اینکه رخت او در عصیر انگور و شراب شسته خواهد شد، اشاره‌ای تشبیهی است از صلیب عیسی مسیح.

خروج ۱۲ . عید گذر (پِسَح)

این باب به موضوع نجات و خروج اسرائیل از مصر و مرگ نخست زادگان مصری اختصاص

دارد. خانه‌های اسرائیلیان با خون بره‌ای علامت گذاری شدند. خداوند از خانه‌های علامت‌گذاری شده، عبور کرد. و این رویداد، یادگار و عیدی شد تا آن را نسل اندر نسل برگزار کنند.

این عید به مدت ۱۴۰۰ سال بعنوان محبوب‌ترین واقعهٔ قوم اسرائیل نگاه داشته شد. بدون هیچ تردیدی خداوند چنین رویداد عظیم تاریخی را با این قصد و تعمّد معین نمود تا دورنمایی باشد از واقعهٔ حقیقی و اساسی نجات بشر در مرگ عیسی مسیح که همانا برهٔ خدا بود و در عید فصح بر صلیب مصلوب شده، بمرد تا آنانی راکه خون او را بر خود دارند از موت به حیات ابدی منتقل سازد. دقیقاً به همانطوری که در اولین عید فصح نیز قوم اسرائیل از مصر یعنی زمین اسارت نجات یافت. این امر دلالت بر آن دارد که تا چه اندازه خدا از قدیم‌الایام و پیش از ظهور مسیح در اندیشهٔ تجلی عیسی مسیح بود.

لاویان ۱۶ . روز کفاره

این روز سالی یکبار بجا آورده می‌شد، یعنی در دهمین روز ماه هفتم. طی این مراسم دو بز نر انتخاب می‌شدند که یکی از آنها بعنوان قربانی گناه ذبح می‌شد. کاهن اعظم دست‌های خود را بر سر بز دیگر که به عنوان وجه‌المصالحه انتخاب می‌شد، قرار می‌داد و سپس گناه جمیع قوم را اعتراف می‌کرد. پس از آن این بز که به عزازیل نامیده می‌شد، در بیابان رها می‌شد تاگناه قوم اسرائیل را با خود به بیرون لشکرگاه ببرد.

این مورد و بطور کلّی تمام فلسفهٔ قربانی‌های لاویان که بخش مهم و قابل توجهی از حیات قوم اسرائیل را شامل می‌شد، دورنمای روشنی هستند از کفاره‌ای که در عیسی مسیح صورت تحقق بخود گرفت.

اعداد ۲۱ : ۶ - ۹ . مار برنجین

ماردا عدهٔ زیادی از قوم اسرائیل را در بیابان گزیده و ایشان را هلاک کردند. پس موسی ماری از جنس برنج درست کرد که به مجرد آنکه مار گزیده‌ای به آن نگاه می‌کرد، شفا می‌یافت.

عیسی مسیح از این واقعه بعنوان تصویری از صلیب که بر آن بلند کرده می‌شد، یاد کرد (یوحنا ۳:۱۴). انسان که در باغ عدن با نیش گناه گزیده شد، با نگاه کردن به صلیب عیسی مسیح از هلاکت نجات یافته، صاحب حیات جاودانی می‌شود.

اعداد ۲۴ : ۱۷ و ۱۹ . ستاره

ستاره‌ای از یعقوب طلوع خواهد کرد. عصای سلطنت از اسرائیل خواهد برخاست. او سلطنت

خواهد نمود.

این آیات پیشگویی روشن دیگری است از کسی که فرمانروای برجسته‌ای خواهد بود. این شخص مشخصاً همان کسی است که بعنوان شیلوه مذکور در کتاب پیدایش بر جمیع امت‌ها سلطنت خواهد کرد (۴۹ : ۱۰).

تثنیه ۱۸ : ۱۵ - ۱۹. وعدهٔ ظهور پیامبری همچون موسی

خدا از میان قوم اسرائیل نبی‌ای همچون موسی مبعوث خواهد گردانید که از طریق او با بشر سخن خواهد گفت. ظاهراً این پیشگویی جنبهٔ دیگری است از شخصیت شیلوه و ستاره که قبلاً از آنها یاد شد.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که در نخستین پنج کتاب عهد عتیق، پیشگویی مخصوص و معینی وجود دارد که پنج بار تکرار می‌شود و آن عبارت است از اینکه قوم اسرائیل در جهان مأموریت یافته تا یک هدف الهی را برقرار سازد که همانا برکت جمیع اقوام روی زمین است.

همچنین نبوت‌های صریح و دقیقی وجود دارند مبنی بر ظهور کسی که به شیلوه، ستاره و نبی شهرت دارد بطوری که اشارات واضح و بسیار روشن موجود بیانگر آن است که قوم اسرائیل از طریق این شخص، موفق به انجام مأموریت جهانی خود خواهد شد.

همچنین اشارات پوشیده و استعارگونهٔ گوناگونی پیرامون ماهیت خدمت این شخص وجود دارند که بالاخص به مرگ کفاره کنندهٔ او اشاره می‌کنند. بدین ترتیب ۱۴۰۰ سال پیش از ظهور مسیح آیات آشکاری وجود دارند بطوری که برخی از آنها حاکی از صفات مشخصهٔ زندگی مسیح می‌باشند.

یوشع

اگرچه اعتقاد بر این است که خود یوشع تا اندازه‌ای نشانه‌ای از عیسی مسیح می‌باشد، اما چنین بنظر می‌رسد که هیچ نبوت مستقیمی دربارهٔ مسیح در این کتاب وجود ندارد. نام هر دوی آنها یکی است و نام «عیسی» شکل یونانی همان نام «یوشع» در زبان عبری است. همانطور که یوشع قوم اسرائیل را به سرزمین وعده داخل نمود، به همان طریق عیسی نیز قوم خود را به آسمان رهنمون خواهد ساخت.

روت

روت جدهٔ داود بود که از طریق او اساس و شالودهٔ خاندان و نسلی که مسیح موعود از آن به ظهور می‌رسید، پایه ریزی شد (رجوع کنید به توضیحات ذیل کتاب روت).

بوعز اهل بیت‌لحم بود. عیسی مسیح نیز در بیت‌لحم متولد شد. بر اساس یکی از روایات قدیمی زمانی که بوعز، روت را به همسری برگزید، نطفهٔ خاندانی که مسیح از آن در جهان ظهور می‌کرد در مکانی بسته شد که ۱۱۰۰ سال بعد مسیح در آنجا متولد شد.

اول سموئیل ۱۶. داود

داود بعنوان پادشاه بر کلّ اسرائیل به پادشاهی انتخاب شد. از اینجا به بعد داود بعنوان شخصیت کانونی تاریخ عهد عتیق جلوه‌گر می‌شود. نام داود محور اصلی شاخص‌ترین و بیشترین نبوت‌های مربوط به عیسی مسیح در سراسر عهد عتیق می‌باشد. در حالی که ابراهیم بنیان گذار قوم مسیح بود، داود سر سلسلهٔ خاندان مسیح در قوم خدا بشمار می‌رود.

دوم سموئیل ۷: ۱۶. وعدهٔ خداوند به داود دربارهٔ کرسی ابدی

«کرسی تو تا به ابد استوار خواهد ماند.» این وعده آغازگر رشتهٔ طویلی از وعده‌های خدا در مورد سلطنت ابدی خاندان داود بر قوم خدا می‌باشد. (به توضیحات مربوط به دوم سموئیل ۷ مراجعه کنید.)

این وعده در سراسر عهد عتیق با ذکر جزئیات و به شکل مشروحی به کرّات تکرار شده است و بیانگر آن است که این وعده با ظهور پادشاه عظیمی تحقّق خواهد یافت که خود او تا ابد زنده خواهد بود و ملکوتی بی‌انتها بر پا خواهد داشت.

بدیهی است که این پادشاه ابدی همان شخصی است که قبلاً از او بعنوان کاهنی به رتبهٔ ملکیصدق، شیلوه، ستاره و نبی‌ای همچون موسی یاد شده است.

اول پادشاهان ۹: ۵. تکرار وعدهٔ خدا به سلیمان

«کرسئ سلطنت تو را بر اسرائیل تا به ابد برقرار خواهم گردانید.» خداوند این وعده را چندین بار به داود و سلیمان یادآوری کرده بود.

با وجود این، کتب پادشاهان و تواریخ ایام که بیانگر ماجرای سقوط سلطنت داود و به اسارت رفتن قوم یهود می‌باشند، علی‌الظاهر وعدهٔ خدا به خاندان داود مبنی بر ابدی بودن کرسی سلطنت را از اعتبار ساقط می‌کنند.

اما در دورانی که این کتب از نظر زمانی آن را پوشش می‌دهند، انبیای بسیاری ظهور کردند و اعلام داشتند که وعدهٔ الهی به قوت خود باقی است و تحقق خواهد یافت.

کتب عزرا، نحمیا و استر که فاقد نبوت‌های مستقیمی در مورد عیسی مسیح می‌باشند به ماجرای

بازگشت و اسکان قوم شکست خوردهٔ یهود اختصاص دارند. اما با وجود این حیات دوبارهٔ قوم در سرزمین اجدادیشان تضمین کنندهٔ تحقق وعده‌های دیرین الهی در خصوص کرسی داود بشمار می‌رفت.

ایوب ۱۹: ۲۵ - ۲۷

کتاب ایوب دربرگیرندهٔ مباحثاتی در خصوص موضوع درد و رنج می‌باشد. آنچه در این کتاب به چشم می‌خورد آن است که به نقش قوم اسرائیل در ظهور مسیح آنچنان اشارهٔ مستقیمی نشده است و صرفاً جوشش ایمان ایوب است که تلویحاً بیانگر نکاتی در این زمینه می‌باشد. آنجا که می‌گوید: «اما من می‌دانم که رهانندهٔ‌ام زنده است و سرانجام بر زمین خواهد ایستاد.»

مزامیر

بخش عمدهٔ کتاب مزامیر را خود داود تحریر نموده که آکنده از پیشگویی‌ها و اشارات مربوط به ظهور پادشاه ابدی در خاندان داود است. بعضی از این مزامیر منحصراً و یا عمدتاً دربارهٔ خود داود می‌باشند. اما اکثر آنها به گونه‌ای است که بر هیچ شخصیت دیگری در تاریخ جز عیسی مسیح دلالت نمی‌کنند؛ لازم به یادآوری است که این مزامیر ۱۰۰۰ سال پیش از ظهور مسیح نوشته شده‌اند.

مزمور ۲. پادشاه برگزیدهٔ خداوند

«مسیح او (آیهٔ ۲) ... و من پادشاه خود را بر کوه مقدس خود، صهیون نصب کرده‌ام (آیهٔ ۶) ... تو پسر من هستی (آیهٔ ۷) ... و امّت‌ها را به میراث تو خواهم داد (آیهٔ ۸) ... پسر را ببوسید (آیهٔ ۱۲) ... خوشابحال همهٔ آنانیکه بر او توکّل دارند.»

آنچه از مفهوم آیات فوق برمی‌آید این است که پادشاه ابدی از خاندان داود به ظهور خواهد رسید.

این مزمور بیان بسیار صریحی است از الوهیت مسیح، حکومت جهانی او، و برکت آنانی که بر او توکل دارند.

مزمور ۱۶: ۱۰. قیام او از مردگان

«قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را ببیند.» این آیه در کتاب اعمال رسولان ۲: ۲۷ و ۳۱ در اشاره به قیام مسیح از مردگان نقل قول شده است. قبلاً به مرگ مسیح موعود اشارات زیادی شده بود. این آیه پیشگویی آشکاری است از پیروزی و غلبهٔ او بر مرگ و مژدهٔ حیات ابدی.

مزمور ۲۲. دورنمایی از تصلیب عیسی مسیح

«ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟» (آیهٔ ۱). مسیح این کلمات را به هنگام مرگ بر زبان آورد (متی ۲۷ : ۴۶).

«هر که مرا می‌بیند، مسخره می‌کند ... آیا این همان کسی است که بر خدا توکل داشت؟ اگر خدا او را دوست دارد پس چرا نجاتش نمی‌دهد؟» (۷ و ۸). تمسخر دشمنان او کاملاً در کلمات آنها نمایان است (متی ۲۷ : ۴۳).

«دست‌ها و پایهای مرا سوراخ کرده‌اند» (آیهٔ ۱۶). این آیه چگونگی مرگ او را بر صلیب پیشگویی می‌کند (یوحنا ۲۰ : ۲۰ و ۲۵).

«رخت مرا در میان خود تقسیم کردند، و بر لباس من قرعه انداختند» (آیهٔ ۸). این جزئیات نیز ذکر شده‌اند (متی ۲۷ : ۳۵).

چطور می‌توان این مطالب را به چیزی جز صلیب مسیح نسبت داد؟ جالب اینجاست که این وقایع ۱۰۰۰ سال پیش از آنکه اتفاق بیافتد، نوشته شده‌اند.

مزمور ۴۱ : ۹. تسلیم شدن به دشمن به دست یک دوست

«دوست خالص من که بر او اعتماد می‌داشتم که نان مرا نیز می‌خورد، پاشنهٔ خود را بر من بلند کرد.»

ظاهراً داود این مطلب را در مورد دوست خود، اخیتوفل می‌گوید (دوم سموئیل ۱۵ : ۱۲). اما عیسی مسیح این آیه را بعنوان نبوتی از تسلیم شدن خودش به دشمن توسط یهودا، نقل قول می‌کند (یوحنا ۱۳ : ۱۸ - ۲۷؛ لوقا ۲۲ : ۴۷ و ۴۸).

مزمور ۴۵. سلطنت مسیح خداوند

«خدا، خدای تو، تو را به روغن شادمانی بیشتر از رفقایت مسح کرده است» (آیهٔ ۷). «ای خدا تخت تو تا ابدالآباد است» (آیهٔ ۶). «به کبریایی خود سوار شده غالب شو» (آیهٔ ۴). «قوم‌ها در همهٔ دهرها تو را حمد خواهند گفت تا ابدالآباد» (آیهٔ ۱۷).

در این باب از سلطنت شکوهمند پادشاه، و خدایی که بر تخت ابدی نشسته است سخن بمیان آمده است. این توصیفات را نمی‌توان به هیچ شخص دیگری نسبت داد مگر پادشاه ابدی که از خاندان داود ظهور نمود. این باب سرود نکاح مسیح با عروس خویش یعنی کلیسا می‌باشد.

مزمور ۶۹ : ۲۱ . زرداب و سرکه

«مرا برای خوراک زرداب دادند و چون تشنه بودم، مرا سرکه نوشانیدند.»

این پیشگویی بیانگر یکی دیگر از رویدادهایی است که از پیش زحمات مسیح موعود را به تصویر می‌کشد (متی ۲۷ : ۳۴ و ۴۸).

مزمور ۷۲ . سلطنت شکوهمند او

«در زمان او صالحان خواهند شکُفت» (آیهٔ ۷). «و او حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای جهان» (آیهٔ ۸). «جمیع سلاطین او را تعظیم خواهند کرد و جمیع امت‌ها او را بندگی خواهند نمود» (آیهٔ ۱۱). «متبارک باد نام مجید او تا ابدالآباد. و تمامی زمین از جلال او پر بشود» (آیهٔ ۱۹).

چنین بنظر می‌رسد که این مزمور تا اندازه‌ای حاکی از سلطنت سلیمان بوده است. اما بطور قطع، بعضی از عبارات آن به شخصی بزرگتر از سلیمان اشاره می‌کنند.

مزمور ۷۸ : ۲ . سخن گفتن با مثل‌ها

«دهان خود را به مَثَل باز خواهم کرد.» این آیه بیانگر یکی دیگر از جزئیات زندگی مسیح می‌باشد بطوریکه عیسی مسیح از این شیوه در امر آموزش و تعلیم استفاده می‌کرد (آیات متی ۱۳ : ۳۴ و ۳۵ بعنوان گواهی بر تحقق این نبوت نقل قول شده‌اند).

مزمور ۸۹ . کرسی ابدی داود

«با برگزیدهٔ خود داود عهد بسته‌م» (آیهٔ ۳). «ذریّت (نسل) تو را پایدار خواهم ساخت تا ابدالآباد» (آیهٔ ۴). «من نیز او را نخست‌زادهٔ خود خواهم ساخت و بلندتر از پادشاهان جهان» (آیهٔ ۲۷). «و عهد من با وی استوار خواهد بود» (آیهٔ ۲۸). «یک چیز را به قدوسیت خود قسم خوردم ... تخت او ... ثابت خواهد بود تا ابدالآباد» (آیات ۳۵ الی ۳۷).

سوگند خداوند مبنی بر استواری تخت داود، بارها و بارها با استناد به نخست‌زادهٔ خدا تکرار شده است.

مزمور ۱۱۰ . سلطنت و کهانت مسیح

«یهوه خداوند به من گفت بدست راست من بنشین تا دشمنانت را پای انداز تو سازم» (آیهٔ ۱). «تو

کاهن هستی تاابدالآباد، به رتبهٔ ملکیصدق» (آیهٔ ۴).

در این باب از سلطنت و کهانت ابدی پادشاه موعود سخن به میان آمده است. عیسی مسیح این آیات را بعنوان مطالبی که بر او دلالت دارند، نقل قول کرد (متی ۲۲ : ۴۲ - ۴۴).

مزمور ۱۱۸ : ۲۲. مسیح از جانب رؤسا طرد می‌شود

«سنگی را که معماران ردکردند، همان سر زاویه شده است.» عیسی مسیح این آیه را به گونه‌ای که مربوط به اوست نقل قول کرد (متی ۲۱ : ۴۲ - ۴۴).

اشعیا ۲ : ۲ - ۴. رؤیای دوران حاکمیت باشکوه مسیح

«و در ایام آخر واقع خواهد شد که کوه خانهٔ خداوند بر قلهٔ کوهها ثابت خواهد شد ... و جمیع امّت‌ها بسوی آن روان خواهند شد. و قومهای بسیار عزیمت کرده خواهند گفت، بیایید تا به کوه خداوند و به خانهٔ خدای یعقوب برآییم. او طریق‌های خویش را به ما تعلیم خواهد داد و ما به راههای او سلوک خواهیم نمود.»

«کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد ... و جمیع قومها ... شمشیرهای خود را برای گاوآهن و نیزه‌های خویش را برای ارّه‌ها خواهند شکست. و امّتی بر امّتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت.»

کتاب اشعیا، برجسته ترین کتاب عهدعتیق در خصوص نبوت‌های مربوط به عیسی مسیح می‌باشد که از نظر شیوهٔ نگارش سرآمد تمام نوشتجات ادبی بشمار می‌رود؛ بطوری که در حالت جذبه و رؤیا به شکوه و جلال سلطنت مسیح موعود گام می‌نهد.

اشعیا ۴ : ۲ - ۶. شاخهٔ خداوند

«در آن روز، شاخهٔ خداوند زیبا و جلیل خواهد بود» (آیهٔ ۲). «ابر در روز ... و درخشندگی آتش مشتعل در شب» (آیهٔ ۵) ... «سایه بانی ... و پناهگاه خواهد بود» (آیهٔ ۶).

در اینجا مسیح به شاخه‌ای تشبیه شده که از ریشهٔ درخت خاندان داود بیرون آمده و بجهت قوم خود راهنما و پناه خواهد بود (در این خصوص در اشعیا ۱۱ : ۱ - ۱۰ شرح جامع‌تری آورده شده است).

اشعیا ۷: ۱۳ و ۱۴. عمانوئیل

«ای خاندان داود ... اینک باکره حامله شده، پسری خواهد زایید، و نام او را عمانوئیل خواهند خواند.»

چنین بنظر می‌رسد که گفته شده شخصی با نام عمانوئیل، از یک باکره در خاندان داود زاده خواهد شد. این بیان آشکارا حاکی از آن است که این شخص همان کسی است که در ۴: ۲ و ۱۱: ۱ از او به «شاخه» و در ۹: ۶ از او تحت عنوان «عجیب» یاد شده است. الوهیت این کودک از نام او که عمانوئیل و به معنای خدا با ماست، فهمیده می‌شود. در این نبوت از باکره و الوهیت مسیح سخن بمیان آمده است. این نبوت در متی ۱: ۲۳ و در رابطه با عیسی مسیح نقل قول شده است.

اشعیا ۹: ۱ و ۲ و ۶ و ۷. مولودی عجیب

«در جلیل ... قوم نور عظیمی خواهند دید» (آیات ۱ و ۲). «زیراکه برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود اسم او عجیب و مُشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد. ترقی سلطنت و سلامتی او را بر کرسی داود و بر مملکت وی انتها نخواهد بود ... از الآن تا ابدالآباد.»

بی‌تردید، این کودک همان پادشاه ابدی است که به خاندان داود وعده داده شد (دوم سموئیل ۷:۱۶). و البته همان شخصی که در قرون پیشین از او بعنوان شیلوه، ستاره و پیامبری همچون موسی یاد شده بود.

در این آیات، الوهیت این شخص موعود مورد تأکید قرار گرفته است. خاستگاه او در جلیل خواهد بود. نبوتی که دقیقاً با عیسی مسیح مطابقت دارد.

اشعیا ۱۱: ۱ - ۱۰. سلطنت شاخه

«و نهالی از تنهٔ یسّی بیرون آمده و شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت» (آیهٔ ۱).

این نهالی است که از ریشهٔ درخت خاندان داود بیرون می‌آمد که همانا مسیح موعود بود.

«و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت، یعنی روح حکمت و فهم» (آیهٔ ۲)... «آن پادشاه نوظهور خاندان داود پرچم نجاتی برای تمام قومها خواهد بود و مردم بسوی او خواهند آمد» (آیهٔ ۱۰).

«او جهان را به عصای دهان خویش خواهد زد» (آیهٔ ۴). «وگرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید وگوساله و شیر و پرواری با هم، و طفل کوچک آنها را خواهد راند» (۶).

«وگاو با خرس خواهند چرید و بچه‌های آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو، کاه خواهد خورد ...

«و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فسادی نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پُر

خواهد بود، مثل آبهایی که دریا را می‌پوشاند» (آیات ۶ - ۹).

این نبوت، توصیف باشکوهی است از صلحی جهانی که در ملکوت مسیح موعود بر کلّ جهان حکمفرما خواهد بود.

اشعیا ۲۵ : ۶ - ۹؛ ۲۶ : ۱ و ۱۹. قیامت مردگان

«یهوه صبایوت در این کوه ... موت را تا ابدالآباد نابود خواهد ساخت و اشکها را از هر چهره پاک خواهد نمود» (آیات ۶ و ۸)... «در آن روز ... مردگان تو زنده خواهند شد و جسدهای من خواهند برخاست ... و زمین مردگان خود را بیرون خواهد افکند» (۲۶ : ۱ و ۱۹).

این بخش، نبوتی است از قیام عیسی مسیح در کوه صهیون و همچنین قیامت مردگان بطورکلّی.

اشعیا ۳۲ : ۱ و ۲. سلطنت پادشاه موعود

«اینک پادشاهی به عدالت سلطنت خواهد نمود ... و مردی مثل پناهگاهی از باد و پوششی از طوفان خواهد بود و مانند جویهای آب در جای خشک و سایهٔ صخره‌ای عظیم در زمین تعب آورنده (بی آب و علف) خواهند بود.»

در اشعیا ۹ : ۶ به الوهیت پادشاه موعود اشاره شده بود. و در اینجا از جنبهٔ بشری او سخن بمیان آمده است؛ (مردی) در آیهٔ ۲. مردی که به منزلهٔ پناهگاهی شخصی برای هر یک از افراد قومش در هنگام بروز هر گونه مصیبت بشمار می‌رود.

اشعیا ۳۵ : ۵ و ۶. معجزات مسیح

«آنگاه چشمان کوران باز خواهد شد و گوشهای کران مفتوح خواهد گردید ... لنگان جست و خیز خواهند نمود و زبان گُنگ خواهد سرایید» (آیات ۵ و ۶).

این آیات بیان دقیقی است از خدمت عیسی مسیح بصورت معجزات.

اشعیا ۳۵ : ۸ - ۱۰. شاهراه مسیح

«و در آنجا شاهراهی و طریقی خواهد بود و به طریق مقدس نامیده خواهد شد» (آیهٔ ۸). «و فدیه شدگان خداوند بازگشت نموده، با ترنم به صهیون خواهند آمد و خوشی جاودانی بر سر ایشان خواهد بود و شادمانی و خوشی را خواهند یافت و غم و ناله فرار خواهد کرد.» قداست، شادمانی، سراییدن (ترنم)، خوشی، نبودن غم و ناله، مواهبی است که به قوم مسیح موعود تعلق دارند.

اشعیا ۴۰: ۵، ۱۰، ۱۱. سخنان تسلی بخش مسیح

«و جلال خداوند مکشوف گشته، تمامی بشر آن را با هم خواهند دید» (آیهٔ ۵). «اینک خداوند یهوه با قوت می‌آید و بازوی وی برایش حکمرانی می‌کند» (آیهٔ ۱۰). «او مثل شبان گلهٔ خود را خواهد چرانید و با بازوی خود بره‌ها را جمع کرده، به آغوش خویش خواهد گرفت و شیردهندگان را به ملایمت رهبری خواهد کرد» (آیهٔ ۱۱).

این نبوت یکی دیگر از جلوه‌های جلال، قوت و ملایمت عیسی مسیح نسبت به گلهٔ کم بنیه‌اش می‌باشد.

اشعیا ۴۲: ۱ - ۱۱. امّت‌ها

«اینک بندهٔ من (آیهٔ ۱) ... تو را عهد قوم و نور امّت‌ها خواهم گردانید (آیهٔ ۶) ... و جزیره‌ها منتظر شریعت او باشند (آیهٔ ۴) ... ساکنان اقصای زمین سرود نو را به خداوند بسرایید» (آیهٔ ۱۰).

پادشاه موعود اسرائیل بر جمیع امّت‌های جهان نیز حکمرانی خواهد کرد و بدین ترتیب سرودهای حمد و شادمانی سراسر جهان را فرا خواهد گرفت.

اشعیا ۵۳. رنجهای مسیح

«خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غمها و رنج دیده ... او غمهای ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود ... به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید ... و از زخم‌های او ما شفا یافتیم.»

«و خداوند گناه جمیع ما را بر وی نهاد ... او مظلوم شد اما تواضع نموده دهان خود را نگشود ... و مثل برّه‌ای که برای ذبح می‌برند ... از زمین زندگان منقطع شد و به جهت گناه قوم مضروب گردید ... »

«اما خداوند را پسند آمد که او را مضروب نماید ... چون جان او را قربانی گناه ساخت... و مسرّت خداوند در دست او نُیسر خواهد بود ... و به معرفت خود بسیاری را عادل خواهد گردانید.»

مشخص‌ترین جنبهٔ نبوت‌های موجود در خصوص پادشاه موعود حاکی از آن است که او خدمتگزار رنجدیدهٔ خداوند خواهد بود. این نکته در قربانی هابیل، همچنین تقدیم اسحاق توسط ابراهیم و نیز بصورت آشکارتری در انجام مراسم عید فصح و همچنین در تصویری که از کفارهٔ گناهان در مزمور ۲۲ ارائه شده، بخوبی نمایان است. و در این باب، یعنی اشعیا باب ۵۳، جزئیات دقیق‌تری مطرح می‌شوند که نمای مسیح در عهد عتیق را کاملتر می‌سازد. در بابهای ۵۴، ۵۵، ۶۰ و ۶۱ همین پادشاه رنجدیده، جهان را از سرود شادمانی مملو می‌گرداند. و بدین ترتیب این نبوت‌های شگفت انگیز به دورهٔ مسیحی اختصاص می‌یابند.

اشعیا ۶۰. نور جهان

«تاریکی جهان را خواهد پوشانید» (آیهٔ ۲). «برخیز و درخشان شو، زیرا نور تو آمد، و جلال خداوند بر تو طالع گردیده است» (آیهٔ ۱). «یهوه برای تو نور جاودانی خواهد بود و روزهای نوحه‌گری تو تمام خواهد شد» (آیهٔ ۲۰).

در عهدجدید به کرات از عیسی مسیح بعنوان نور جهان یاد شده است.

اشعیا ۶۲: ۲؛ ۶۵: ۱۵. نام جدید

«و تو به اسم جدیدی مسمّی خواهی شد» (۶۲: ۲). «پس خداوند یهوه ... بندگان خویش را به اسم دیگر خواهد نامید» (۶۵: ۱۵).

قوم خدا در زمان عهد عتیق، اسرائیلیان نامیده می‌شدند. اما از زمان عیسی مسیح به بعد، مسیحی خوانده می‌شوند.

ارمیاء ۲۳: ۵ و ۶. شاخه

«خداوند می‌گوید اینک ایامی می‌آید که شاخهٔ عادل برای داود بر پا می‌کنم و پادشاهی ... و اسمی که به آن نامیده می‌شود این است: یهوه عدالت ما.»

همانطوری که اشعیا در بابهای ۴ و ۱۱ از پادشاه موعودی سخن می‌گوید که همچون شاخه‌ای از خاندان داود بیرون خواهد آمد؛ ارمیا نیز از او نام می‌برد و در عین حال الوهیت او را نیز مورد تأکید قرار می‌دهد.

حزقیال ۳۴. رئیس خاندان داود

«بندهٔ من داود ... شبان ایشان خواهد بود ... و پادشاه ایشان خواهد بود ... و تا ابدالآباد رئیس ایشان خواهد بود» (۳۴: ۲۲ - ۲۴؛ ۳۷: ۲۴ و ۲۵).

براساس آنچه در حزقیال ۴۷: ۱ - ۱۲ نقل شده، در خصوص حکومت این پادشاه، تصویر بسیار زیبایی از تأثیر برکات او ترسیم شده بطوریکه همچون رودخانهٔ حیات بخشی از اورشلیم و از زیر آستانهٔ هیکل خداوند بطرف جهان جاری می‌شود.

حزقیال ۴۷: ۱ - ۱۲. رودخانهٔ حیات‌بخش

«و مرا نزد دروازهٔ خانه آورد و اینک آبها از زیر آستانهٔ خانه بسوی مشرق جاری بود ... آن مرد با

چوب اندازه‌گیری خود... هزار ذراع پیموده و مرا از آب عبور داد و آبها به قوزک پا می‌رسید.»
«و باز هزار ذراع (پانصد متر) پیمود (اندازه‌گیری کرد) و مرا از آب عبور داد و آب به کمر می‌رسید.»
«پس هزار ذراع پیمود و نهری بود که از آن نتوان عبور کرد. و مرا گفت ای پسر انسان ... این آبها به دریا می‌رود ... و هر جایی که نهر جاری می‌شود، همه چیز زنده می‌گردد.»

دانیال ۲. چهار سلسلهٔ سلطنت

«و در ایام این پادشاهان ... سلطنت چهارم ... خدای آسمانها سلطنتی را که تا ابدالآباد زایل نشود بر پا خواهد نمود.» (۲: ۴۰ و ۴۴).

از زمان دانیال نبی تا عیسی مسیح یعنی در مدت این ۶۰۰ سال، چهار امپراطوری بر جهان حکومت کردند که عبارتند از: بابلیان، پارسیان، یونانیان و رومیان. شرح دقیق این چهار امپراطوری در باب دوم کتاب دانیال به تفصیل آمده است. شرح کاملتر این چهار امپراطوری در باب ۷ کتاب دانیال نوشته شده است. عیسی مسیح در ایام زمامداری امپراطوری رومیان ظهور نمود.

دانیال ۹: ۲۴ - ۲۷. زمان دقیق ظهور مسیح

«از صدور فرمان به جهت تعمیر نمودن و بنا کردن اورشلیم تا ظهور مسیح رئیس، هفتاد هفته و شصت و دو هفته خواهد بود ... و بعد از شصت و دو هفته ... در نصف هفته ... مسیح منقطع خواهد گردید ... و کفاره به جهت عصیان کرده شود و عدالت جاودانی آورده شود» (آیات ۲۴ - ۲۷).

دانیال طی این نبوت، تاریخ دقیق ظهور مسیح را مشخص می‌کند. علاوه بر این، ۶۰۰ سال پیش از ظهور مسیح پیشگویی می‌کند که پس از سه سال و نیم که زمان خدمت عمومی مسیح است، بعنوان کفاره به جهت گناهان منقطع خواهد گردید. چه پیشگویی شگفت انگیزی!

هوشع ۱: ۱۰. دعوت جهان شمول

«و در مکانی که به ایشان گفته می‌شد، شما قوم من نیستید، در آنجا گفته خواهد شد، پسران خدای حیّ می‌باشید.»

در اینجا نیز هوشع به همان مطلبی اشاره می‌کند که تاکنون بارها تکرار شده است یعنی اینکه ملکوت مسیح دربرگیرندهٔ جمیع امت‌ها است.

«پسر خود را از مصر خواندم» (۱۱: ۱). آنچه از این نبوت استنباط می‌شود این است که چنین مقدر بود که بخشی از دوران طفولیت مسیح در مصر سپری شود (متی ۲: ۱۵).

یوئیل ۲: ۲۸ و ۳۲؛ ۳: ۱۳ و ۱۴. دوران بشارت

«روح خود را بر همهٔ بشر خواهم ریخت ... و واقع خواهد شد هر که نام خداوند را بخواند، نجات یابد ... داس را پیش آورید؛ زیرا حاصل رسیده است ... جماعت‌ها، جماعت‌ها در وادی قضا.»

مسیح، پدید آورندهٔ فصل جدیدی از اعلام بشارت ملکوت تحت هدایت‌های روح‌القدس تا اقصای جهان می‌باشد (اعمال رسولان ۲: ۱۶ - ۲۱).

عاموس ۹: ۱۱ و ۱۲ و ۱۴. احیای اسرائیل

«و اسیری قوم خود را خواهم برگردانید... من ایشان را در زمین ایشان غرس خواهم نمود ... و در آن روز خیمهٔ داود راکه افتاده است بر پا خواهم نمود ... و همهٔ امت‌ها را که اسم من بر ایشان نهاده شده است به تصرف درآورند.»

یونس ۱: ۱۷. آیت نینوا

«و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی ماند.» عیسی مسیح از این مطلب برای بیان معجزهٔ قیام خود از مردگان یاد می‌کند که سه شبانه روز در شکم زمین خواهد بود و این آیتی است که به جهان داده خواهد شد (متی ۱۲: ۴۰).

میکاه ۵: ۲ - ۵. بیت لحم، زادگاه مسیح

«و تو ای بیت لحم ... از تو کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم اسرائیل حکمرانی خواهد نمود و از ایام ازل بوده است ... او تا اقصای زمین بزرگ خواهد شد. و او سلامتی خواهد بود.»

این نبوت صریحاً به پادشاهی اشاره می‌کند که قبلاً از او یاد شده است.

صفنیا ۳: ۹. زبان پاک

«زیرا که در آن زمان زبان پاک به امت‌ها باز خواهم داد تا جمیع ایشان اسم یهوه را بخوانند و به یک دل او را عبادت نمایند.» این مطلب حاکی از طریقهٔ درست تفکر دربارهٔ خدا می‌باشد، که آشکارا به مفهوم انجیل عیسی مسیح است.

حجّی ۲: ۶ و ۷. آرزوی امّت‌ها

«بعد از اندک زمانی ... فضیلت جمیع امّت‌ها خواهند آمد ... این خانه را از جلال پُر خواهم ساخت.» منظور از آن روز در آیهٔ ۲: ۲۳، روز تاجگذاری و شهریاری فرزند داود است که در اینجا به زروبابل اشاره شده است.

زکریا

«اینک من بندهٔ خود شاخه را خواهم آورد.» (۳: ۸). «ای دختر اورشلیم ... اینک پادشاه تو می‌آید ... حلیم می‌باشد و بر کرهٔ بچه الاغ سوار است» (۹: ۹). «در آن روز ... خاندان داود مثل فرشتهٔ خداوند خواهد بود» (۱۲: ۸). «عصیان این زمین را در یک روز رفع خواهم نمود» (۳: ۹). «به جهت من سی پاره نقره وزن کردند ... آنها را نزد کوزه‌گر انداختم» (۱۱: ۱۲ و ۱۳). «و بر من که نیزه زده‌اند خواهند نگریست» (۱۲: ۱۰). «در آن روز ... چشمه‌ای به جهت گناه و نجاست مفتوح خواهد شد» (۱۳).

ملاکی ۳: ۱؛ ۴: ۵

«اینک من رسول خود را خواهم فرستاد ... ایلیای نبی را قبل از روز عظیم خداوند ... و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت.» عیسی مسیح در صحبت از یحیی تعمید دهنده در انجیل متی ۱۱:۷ - ۱۴ به این بخش از پیغام ملاکی نبی استناد کرد و صریحاً تأکید نمود که این نبوت به یحیی تعمید دهنده اشاره می‌کند.

خلاصه

در آستانهٔ آغاز عهد عتیق این نکته مورد تأکید قرار گرفت که هدف از بنیاد قوم یهود این بود که از طریق آن، جمیع ملل جهان برکت یابند. پس از آن از همان ابتدا به دورنمای «شخص موعودی» برمی‌خوریم که از طریق او، رسالت قوم یهود به انجام خواهد رسید.

نخست از او با نام شیلوه یاد شد که در سبط یهودا به ظهور خواهد رسید و در او جمیع امت‌ها گرد هم جمع خواهند شد. سپس او تحت عنوان ستاره، سلطنت خواهد نمود. همچنین از او بعنوان نبی‌ای همچون موسی یاد می‌شود که خدا از طریق او با بشر سخن خواهد گفت.

در ادامه به دفعات از او بعنوان پادشاهی که در خاندان داود به ظهور خواهد رسید سخن به میان می‌آید. همچنین القابی چون شاخه، پادشاه، مسیح (مسح شده)، نخست زادهٔ خدا، خدای قدیر، پدر سرمدی و سرور سلامتی به او نسبت داده می‌شوند.

زمان دقیق ظهور او و اینکه از باکره و در بیت‌لحم متولد خواهد شد پیشگویی می‌شود. همچنین

گفته شد که بخشی از دوران طفولیت او در مصر سپری شده که نهایتاً به ناصره آورده خواهد شد.

او توسط رسولی همچون ایلیای نبی به قوم خود شناسانده می‌شود. جلیل مرکز و کانون خدمت و فعالیت‌های او خواهد بود. او با مَثَل‌ها سخن گفته و معجزات شفا به ظهور خواهد رساند. او از سوی سران قوم یهود رد می‌شود. او شلاق زده شده، رنجدیده و صاحب غم‌ها معرفی شده و در حالیکه سوار بر کرهٔ الاغ می‌باشد، وارد اورشلیم می‌شود. او توسط دوست خالص خود به سی پارهٔ نقره تسلیم شده، که آن سی پارهٔ نقره نیز جهت خرید زمین کوزه‌گر هزینه می‌شود. او همانند بره‌ای که برای ذبح می‌برند، خواهد بود.

او بدست شریران کشته شده و بدین ترتیب چشمه‌ای به جهت گناه مفتوح و عصیان زمین در یک روز رفع خواهد شد. حتی کلماتی که او به هنگام مرگ بر زبان راند، پیشگویی شده‌اند. بر روی صلیب به او زردآب و سرکه نوشانده و دستها و پاهای او را سوراخ خواهند کرد. استخوانهای او را نخواهند شکست. بر رخت او قرعه خواهند انداخت. قبر او را با ثروتمندان تعیین خواهند نمود. سه روز در قبر خواهد ماند. سپس از مردگان قیام کرده و به آسمان صعود خواهد نمود و به دست راست خدای پدر خواهد نشست.

چنین نبوت شده که او زبان تازه‌ای (زبان پاک) را بنیاد خواهد نهاد و یا به عبارت دیگر اندیشهٔ جدیدی را جایگزین خواهد ساخت که همانا نجات و رستگاری است. او عهد جدیدی به بشر اعطاء نموده، نامی جدید به قوم خدا خواهد بخشید. او فصل نوینی در امر کار روح‌القدس خواهد گشود. ملکوت او جهانی و زوال ناپذیر بوده، جمیع امت‌های جهان را در بر خواهد گرفت.

شرح داستان عیسی، قرن‌ها پیش از ظهور او پیشگویی شد. جزئیات زندگی و خدمت او به گونه‌ای است که شخص با خواندن آن می‌پندارد که گویی شاهدی عینی آنها را تحریر نموده است.

چنین تصور کنید که عده‌ای از انسانهای کشورهای مختلف که هرگز یکدیگر را ندیده‌اند و به هیچ طریق دیگری نیز با یکدیگر در ارتباط نبوده‌اند، در یک اطاق گرد یکدیگر جمع شوند سپس هر یک از آنان قطعه سنگی تراشیده شده روی میز بگذارد، بطوری که اگر آنها را در کنار هم قرار دهند، مجسمهٔ کاملی حاصل آید. حال چطور می‌توان این عمل را توجیه کرد؟ آیا غیر از این است که بگوئیم یک شخص واحد مجسمه را قبلاً طراحی کرده و قطعات مختلف آن را برای افراد مربوطه فرستاده است؟ همچنین، چگونه می‌توان وقوع این همه پیشگویی‌های شگفت‌انگیز توسط نویسندگان متفاوت را که در زندگی عیسی مسیح بوقوع پیوسته توجیه کرد، جز اینکه بگوئیم یک نیروی فوق بشری در نوشتن این پیشگویی‌ها نظارت داشته است؟ این پدیده را باید شگفت‌انگیزترین پدیدهٔ جهان بشمار آورد!

دوران بین عهدین

تخمیناً ۴۰۰ سال

دورهٔ امپراطوری پارس: ۴۳۰ الی ۳۳۲ ق.م.

یهودا در سالهای پایانی عهد عتیق یعنی در حدود ۴۳۰ ق.م. یکی از اتباع امپراطوری پارس بشمار می‌رفت. پارسیان در حدود ۱۰۰ سال بعنوان ابر قدرت جهانی حکومت کرده بودند. این امپراطوری ۱۰۰ سال دیگر نیز حکومت کرد که از تاریخ قوم یهود در طول این دوره اطلاع چندانی در دست نیست. امپراطوری پارس در این مدت غالباً رفتاری نسبتاً ملایم نسبت به اتباع و رعایای خود داشت.

دورهٔ امپراطوری یونان: ۳۳۱ الی ۱۶۷ ق.م.

در این زمان قدرت‌های برتر جهانی در آسیا و آفریقا قرار داشتند. اما با ظهور امپراطوری یونان، افق‌های شومی در دنیای غرب پدیدار گشت. تاریخ یونان باستان مستور در پردهٔ افسانه‌ها و اسطوره‌ها بود. عقیده بر این است که این دوران، مقارن با دورهٔ داوران در کتاب‌مقدس یعنی در حدود قرن ۱۲ پیش از میلاد می‌باشد. سپس دورهٔ جنگهای شهر باستانی «تروآ» و ظهور هومر در حدود سال ۱۰۰۰ ق.م. فرا رسید که همزمان بود با دورهٔ سلطنت داود و سلیمان پادشاه. معمولاً تاریخ قابل قبول و موثق یونان از اولین المپیک یعنی از سال ۷۷۶ ق.م. محاسبه می‌گردد. پس از آن، تشکیلات سیاسی و فرهنگی یونان به سال ۷۷۶ الی ۵۰۰ ق.م. مشخص گردید. پس از این دوران، جنگهای یونان با پارس در سالهای ۵۰۰ الی ۳۳۱ ق.م. رخ داد که مشهورترین آنها عبارت بودند از: نبرد ماراتون به سال ۴۹۰؛ ترموپالیا و سالامیس به سال ۴۸۰ ق.م. دورهٔ درخشان تاریخ یونان با ظهور پریکلس به سال ۴۶۵ - ۴۲۹ و سقراط به سال ۴۶۹ - ۳۹۹ که با عزرا و نحمیا معاصر بودند، رقم زده شد.

اسکندر کبیر به سال ۳۳۶ ق.م.، زمانی که بیش از بیست سال سن نداشت، فرماندهی سپاهیان یونان را به عهده گرفت و همچون یک بلای آسمانی تمام سرزمین‌های واقع در شرق که در اختیار کشورهای مصر، آشور، بابل و پارس بود را به تصرف درآورد. در سال ۳۳۱ ق.م. بر تمامی کشورهای جهان چیره شد. او در حمله‌ای که به سال ۳۳۲ ق.م. به سرزمین فلسطین کرد، نسبت به یهودیان توجه خاصی مبذول داشت؛ بطوریکه از ویران کردن اورشلیم چشم پوشید و همچنین به یهودیان اجازه داد تا آزادانه در اسکندریه ساکن شوند. او در تمام سرزمین‌هایی که به تصرف درآورده بود، شهرهایی با تمدن یونانی تأسیس نمود که بدین ترتیب زبان و فرهنگ یونانی در تمامی آنها رواج یافت. او پس از یک دورهٔ کوتاه سلطنت در سال ۳۲۳ ق.م. بدرود حیات گفت.

پس از مرگ اسکندر، امپراطوری او در میان چهار تن از فرماندهان او تقسیم شد. دو قسمت

شرقی آن به ترتیب سوریه به سلوکوس و مصر به بطلمیوس واگذار شد. فلسطین بین سوریه و مصر قرار دارد که ابتدا تحت نظر سوریه اما پس از گذشت مدت زمان کوتاهی به سال ۳۰۱ ق.م. تحت قیمومیت مصر درآمد و تا سال ۱۹۸ ق.م. توسط این کشور اداره می‌شد.

وضعیت یهودیان در زمان زمامداری پادشاهان مصر که به «بطالسه» شهرت داشتند، بطورکلی توأم با صلح و صفا بود. آنانی که در مصر اقامت داشتند، اقدام به ساخت کنیسه‌هایی در شهرها و محل سکونت خود نمودند. اسکندریه به مرکز مهم یهودیان مبدل شده بود.

آنتیوخوس کبیر بار دیگر فلسطین را به تصرف درآورد (سال ۱۹۸ ق.م.) و بدین ترتیب این سرزمین به پادشاهان سوریه که به «سلوکیدها» شهرت داشتند عودت داده شد.

آنتیوخوس اپیفانس (۱۷۵ الی ۱۶۴ ق.م.) بشدت با یهودیان مخالف بود و مُجِدانه تلاش نمود تا آنان و اعتقاداتشان را بکلّی نابود سازد. او اورشلیم را به سال ۱۶۸ ق.م. ویران نمود و با قربانی کردن ماده خوکی بر مذبح هیکل، آن را ناپاک ساخت. او مذبحی برای خدای ژوپیتر بر پا داشت و ضمن اینکه عبادت در هیکل را قدغن نمود، تهدید کرد که بجا آوردن سنّت ختنه، مجازات مرگ شکنجه به همراه خواهد داشت. او هزاران خانوادهٔ یهودی را به بردگی فروخت و تمام نسخه‌های موجود کتاب‌مقدس را نابود کرد و صاحبان چنین نسخه‌هایی را قتل عام می‌کرد و با هر طریقی که می‌توان تصور کرد، یهودیان را تحت فشار قرار می‌داد تا اعتقادات مذهبی خود را انکار کنند. این وضع تا زمان قیام مکابیان که از درخشان‌ترین مقاطع تاریخی است، ادامه داشت.

پادشاهان یونانی سلسلهٔ «بطالسه» در مصر عبارت بودند از: بطلمیوس اول (۳۲۳ الی ۲۸۵ ق.م.). بطلمیوس دوم (۲۸۵ الی ۲۴۷ ق.م.). بطلمیوس سوم (۲۴۷ الی ۲۲۲ ق.م.). بطلمیوس چهارم (۲۲۲ الی ۲۰۵ ق.م.). بطلمیوس پنجم (۲۰۵ - ۱۸۲ ق.م.). بطلمیوس ششم (۱۸۲ الی ۱۴۶ ق.م.). بطلمیوس هفتم (۱۴۶ - ۱۱۷ ق.م.).

پادشاهان یونانی سلسلهٔ «سلوکیدها» در سوریه عبارت بودند از: سلوکوس نیکاتور (۳۱۲ - ۲۸۰ ق.م.). آنتیوخوس اول (۲۸۰ الی ۲۶۱). آنتیوخوس دوم (۲۶۱ الی ۲۴۶). سلوکوس دوم (۲۴۶-۲۲۶). سلوکوس سوم (۲۲۶ - ۲۲۳). آنتیوخوس سوم (۲۲۲ - ۱۸۷). سلوکوس چهارم (۱۸۷ - ۱۷۵). آنتیوخوس چهارم، اپیفانس (۱۷۵ - ۱۶۴). آنتیوخوس پنجم (۱۶۳ - ۱۶۱). اسکندر بالاس (۱۶۱ - ۱۴۶). آنتیوخوس ششم (۱۴۶ - ۱۴۳). تریفون (۱۴۳ - ۱۳۹). آنتیوخوس هفتم (۱۳۹ - ۱۳۰).

دورهٔ استقلال: ۱۶۷ الی ۶۳ ق.م.

این دوره همچنین با نامهای دورهٔ مکابیان، «حسمونیان» نامیده می‌شود. یکی از کاهنان بنام متاتیاس از میهن پرستان بسیار غیور و دلیر بود، وی از کوشش آنتیوخوس اپیفانس جهت نابودی یهودیان و مذهب آنان به خروش آمد و تنی چند از یهودیان صادق و وفادار راگرد آورد و بدین ترتیب

شالودهٔ قیام یهودیان را پایه ریزی نمود. او پنج پسر دلیر و سلحشور داشت که عبارت بودند از: یهودا، یوناتان، یوحنا، شمعون و ایلعازر. متاتیاس در سال ۱۶۶ ق.م. وفات نمود. مسئولیت رهبری این گروه به عهدهٔ فرزند او یهودا که از جنگجویان نابغه در امور نظامی محسوب می‌شد، گذاشته شد. او در نبردهای پیاپی تحت شرایط ناباورانه‌ای به پیروزی رسید. او اورشلیم را به سال ۱۶۵ ق.م. باز پس گرفت و بار دیگر هیکل را تقدیس نمود. پیشینه و پیدایش جشن تقدیس هیکل مربوط است به همین رویداد. یهودا، کهانت و اقتدار ملی را در خود وحدت بخشید و بدین ترتیب سلسلهٔ فرمانروایان کاهن را که به «حسمونیان» شهرت داشتند و بیش از ۱۰۰ سال بر یهودای استقلال یافته حکومت کردند، تأسیس نمود. این سلسله عبارت بودند از: متاتیاس (۱۶۷ الی ۱۶۶ ق.م.)؛ یهودا (۱۶۶ الی ۱۶۱)؛ یوناتان (۱۶۱ الی ۱۴۴)؛ شمعون (۱۴۴ الی ۱۳۵)؛ یوحنا هرکانوس (۱۳۵ الی ۱۰۶)؛ پسر یوناتان؛ ارستبولس و پسرانش (۱۶۰ - ۶۳) که از مکابیان نالایق بشمار می‌رفتند.

دورهٔ امپراطوری روم: ۶۳ ق.م. تا زمان عیسی مسیح

سرزمین فلسطین در سال ۶۳ ق.م. توسط رومی‌ها و بدست پمپی به تصرف درآمد. یک حاکم ادومی بنام آنتی‌پاتر، فرمانروایی بر یهودا را بدست گرفت (لازم به یادآوری است که ادومیان از نسل عیسو بودند). پسر آنتی‌پاتر، هیرودیس کبیر، جانشین پدر خود شد و از ۳۷ الی ۳ ق.م. حکومت یهودا را عهده‌دار بود. هیرودیس، هیکل را با عظمت و شکوه زایدالوصفی بازسازی نمود و بدین ترتیب توجه و حمایت یهودیان را نسبت به خود جلب نمود. اما او مرد بی‌رحم و دیو سیرتی بود. این هیرودیس همانی است که در زمان تولد مسیح بر یهودا حکم می‌راند ودستور قتل عام اطفال بیت‌لحم را صادر کرده بود.

کتب معتبر عهد عتیق *(Canon)*

واژهٔ کانُن "*Canon*" بصورت تحت‌اللفظی به معنای «نی» یا «چوب اندازه‌گیری» می‌باشد. این واژه برای نامیدن فهرست کامل نوشتجات معتبر، دارای الهام الهی و آنانی که اقتدار کلام الهی در آنها مشهود می‌باشد، مورد استفاده قرار گرفته است تا بعنوان پایه و قانون ایمان بکار برده شوند.

خدا در ادوار اولیهٔ تاریخ بشری، شکل خاصی از کتاب را که به منزلهٔ واسطه‌ای از مکاشفهٔ خود به بنی بشر بود افاضه نمود که از آن جمله موارد ذیل را می‌توان نام برد:

ده فرمان که بر الواح سنگی نوشته شده بود (تثنیه ۱۰ : ۴ و ۵).
شریعت موسی که در یک کتاب نوشته شد (تثنیه ۳۱ : ۲۴ - ۲۶).
نسخه‌های شریعت (تورات) موسی (تثنیه ۱۷ : ۱۸).
سخنانی که یوشع بن نون در کتاب تورات نوشت (یوشع ۲۴ : ۲۶).

مطالبی که سموئیل در یک کتاب نوشت و آن را به حضور خدا گذاشت (اول سموئیل ۱۰:۲۵).

این کتاب ۴۰۰ سال بعد نیز از اعتبار برخوردار بود (دوم پادشاهان ۲۲: ۸ - ۱۰).

کلام مکتوب انبیاء (ارمیا ۳۶: ۳۲؛ زکریا ۱: ۴؛ ۷:۷-۱۲)

کلام مکتوب انبیاء (عزرا ۷:۶؛ نحمیا ۸:۵).

در عصر عیسی مسیح این کتاب به «کتب مقدس» شهرت داشت و بطور منظم و مرتب تعلیم داده می‌شد و در کنایس قرائت می‌گردید. این کتاب در میان تودهٔ مردم بعنوان «کلام خدا» مورد توجه و احترام بود. عیسی مسیح چندین بار شخصاً از آن بعنوان «کلام خدا» یاد کرد.

در عهد جدید در حدود ۳۰۰ نقل قول از این «کتب مقدس» دیده می‌شود که از نام هیچ کتاب دیگری غیر از آنچه در مجموعهٔ این «کتب مقدس» وجود دارند، ذکری به میان نیامده است؛ مگر یک مورد که به سخنان خنوخ اشاره می‌کند و در رسالهٔ یهودا یافت می‌شود. بسیاری از این نقل قولها از ترجمهٔ هفتاد عهد عتیق که در ایام عهد جدید عموماً مورد استفاده، قرار می‌گرفت، نقل شده‌اند و با وجود آنکه «ترجمهٔ هفتاد»(سپتواجنت) شامل کتب «آپوکریفا» نیز می‌باشد، اما در عهد جدید به کتب آپوکریفا نیز هیچ اشاره‌ای نشده است. این امر دلالت بر آن دارد که نه مسیح و نه هیچیک از رسولان او، کتب «آپوکریفا» را بعنوان بخشی از «کتب مقدس» به رسمیت نمی‌شناختند.

این «کتب مقدس» مشتمل بر ۳۹ کتاب می‌باشند که علیرغم وجود اختلاف در ترتیب قرار گرفتن آنها، عهد عتیق ما را تشکیل می‌دهند. این کتب دربرگیرندهٔ ۵ کتاب در خصوص «شریعت»، ۸ کتاب «انبیاء» و یازده «مکتوب» دیگر به قرار زیر می‌باشند:

کتب شریعت: پیدایش، خروج، لاویان، اعداد، تثنیه.

کتب انبیاء: یوشع، داوران، سموئیل، پادشاهان، اشعیا، ارمیا، حزقیال و ۱۲ صحیفه متعلق به انبیاء کوچک.

مکتوبات: مزامیر، امثال سلیمان، ایوب، غزل غزلهای سلیمان، روت، مراثی ارمیاء، جامعه، استر، دانیال، عزرا - نحمیا، تواریخ ایام.

*بدین سان کتابهای دو جلدی سموئیل، پادشاهان و تواریخ ایام در یک کتاب و نیز کتب عزرا و نحمیا در یک کتاب دسته بندی شده‌اند. دوازده کتاب مربوط به انبیای کوچک (که در یک طومار نوشته شده‌اند) در یک کتاب آورده شده‌اند؛ و بدین ترتیب این ۲۴ کتاب عهد عتیق عبری دقیقاً دربرگیرندهٔ همان مطالبی است که در لیست ۳۹ کتابی عهد عتیق ما نوشته شده‌اند.

هر چند که این گروه از کتابها تکمیل و بطور قطع بعنوان کلام خدا تشخیص داده و مورد قبول واقع شد، اما درست در همین زمان در زمینهٔ هویت مؤلفان آنها ابهاماتی پیش آمد. ما ایمان داریم که این کتب که با آثار موسی آغاز می‌شوند، به همانطوری که نوشته شدند، بعنوان کلام الهام شدهٔ الهی مورد قبول واقع شده و به همراه مجموعه‌ای از کتب و نوشتجات مقدس در خیمهٔ اجتماع یا هیکل نگهداری می‌شد. در صورت لزوم از این کتب نسخه برداری می‌شد. عزرا پس از بازگشت از اسارت، اقدام به

جمع آوری نسخه‌های موجود نمود و آنها را بصورت مجموعهٔ کاملی به محل نگهداری آنها در هیکل بازگرداند. از نسخه‌های موجود در هیکل، نسخه‌هایی جهت استفاده در کنایس تهیه شد.

یوسفوس نوشتجات رسمی عهد عتیق را که از ایام ارتحشستا یعنی دوران عزرا به رسمیت شناخته شده‌اند، معتبر قلمداد می‌کند. در ذیل، نظر او را در این باره می‌خوانیم:

«ما تعداد ۲۲ کتاب در دست داریم که دربرگیرندهٔ تاریخ تمام ادوار می‌باشند؛ کتابهایی که اعتقاد بر آن است که الهامی و مقدس باشند. از این تعداد، ۵ کتاب به موسی تعلق دارند که بیانگر قوانین و شریعت او، همچنین روایات مربوط به پیدایش بشر تا مرگ موسی می‌باشند. از زمان مرگ موسی تا دوران سلطنت ارتحشستا، انبیایی که پس از موسی ظهور کردند، در ۱۳ کتاب، به تحریر رخدادهای تاریخی عصر خود پرداخته‌اند. چهار کتاب باقیمانده نیز در برگیرندهٔ سرودها و تسبیحات الهی است که بعنوان اوامر و فرایض الهی با زندگی بشری در ارتباط می‌باشند. اگرچه تمامی وقایع موجود از ایام ارتحشستا تا عصر حاضر دقیقاً ثبت شده‌اند. اما مکتوبات اخیرالذکر به علت عدم ارتباط با سلسلهٔ انبیای پس از موسی، در مقایسه با نوشتجات پیشین، فاقد اعتبار تلقی می‌گردند. در جوهر کتبی که آنها را کتب مقدس خود می‌پذیریم دلیل محکمی مبنی بر صحت آنها وجود دارد؛ بدین معنا که گرچه تا کنون مدت مدیدی از زمان نگارش آنها می‌گذرد اما در طول این مدت هیچکس جرأت نکرده است تا چیزی به آنها بیافزاید یا از آنها بکاهد و یا هجایی از آنها را تغییر دهد. در عین حال هر یهودی از زمان تولد خود با حسی غریزی، این کتب را بعنوان تعالیم خدا مورد احترام قرار می‌دهد و نسبت به آنها وفادار می‌ماند بطوریکه در صورت لزوم حتی حاضر است با کمال میل جان خود را نیز بخاطر آنها فدا کند.»

این شهادت از ارزش کمی برخوردار نیست. یوسفوس در سال ۳۷ میلادی در یک خانواده‌ای از طبقهٔ اشراف در اورشلیم متولد شد. او از تعالیم جامعی در فرهنگهای یهودی و یونانی بهره‌مند گردید. او فرماندار جلیل و فرماندهٔ سپاهیان در جنگ‌ی با روم بود و در زمان ویرانی اورشلیم در قید حیات بود.

اظهارات فوق‌الذکر یوسفوس گواهی و شهادت تردید ناپذیری است نسبت به اعتقاد قوم یهود در زمان عیسی مسیح نسبت به کتابهایی که بعنوان کتب مقدس یهودیان شناخته می‌شد و اینکه آنها همان مجموعه کتبی بودند که ۴۰۰ سال پیش از او به رسمیت شناخته شده بود.

تقسیم بندی کتاب‌مقدس چنین بود که: مترجمان «ترجمهٔ هفتاد» این کتب را بر اساس موضوعات آنها طبقه بندی می‌کردند که این تقسیم بندی توسط مترجمان کتاب‌مقدس به زبانهای لاتین و انگلیسی نیز دنبال شد. اگرچه کتب عهد عتیق کنونی ما با قاعدهٔ متفاوت‌تری تقسیم بندی شده‌اند اما با کتب کتاب‌مقدس به زبان عبری یکسان می‌باشند. پس از تکمیل «کتب مقدسهٔ مسیحیان»، بمنظور متمایز ساختن این کتب، آنها «عهد عتیق» نامیده شدند.

کتب آپوکریفا

این نامی است که معمولاً به مجموعهٔ ۱۲ کتابی اطلاق می‌شود که در بعضی از کتاب‌مقدس‌ها بین عهد عتیق و عهد جدید قرار دارند. این کتابها در فاصلهٔ قرون اول تا سوم ق.م. تدوین شده‌اند که نگارندهٔ اکثر آنها دقیقاً معلوم نیست. این کتب در زمان ترجمهٔ هفتاد که ترجمهٔ یونانی عهد عتیق می‌باشد «سپتواجنت»، تدوین و ضمیمهٔ ترجمهٔ هفتاد شده‌اند. ترجمهٔ هفتاد در فاصلهٔ این قرون تهیه شده است. این سری کتب در فهرست کتاب‌مقدس به زبان عبری قرار ندارند. این کتب پس از دوران نبوت عهد عتیق و زمانی که پیشگویی‌ها و الهامات مستقیم الهی به پایان رسیده بود، نوشته شده‌اند. یوسفوس به کلّی آنها را رد کرد. یهودیان هرگز آنها را بعنوان بخشی از کتب مقدس خود به رسمیت نشناخته‌اند. عیسی مسیح هرگز از آنها یاد نکرد و در هیچ جای عهد جدید نیز به آنها اشاره نشده است. کلیسای اولیه نیز آنها را بعنوان کتب الهامی و یا بعنوان اسناد وکتب معتبر به رسمیت نشناخت. زمانی که کتاب‌مقدس در قرن دوم میلادی به زبان لاتین ترجمه شد، بخش عهد عتیق آن به عوض آنکه از عهد عتیق به زبان عبری ترجمه شود، از ترجمهٔ هفتاد که به زبان یونانی است ترجمه شد. بدین ترتیب در اثر ترجمه، کتب آپوکریفا نیز از ترجمهٔ هفتاد به زبان لاتین ترجمه شد؛ و پس از آن نیز در ترجمهٔ لاتینی کتاب‌مقدس که در پایان قرن چهارم میلادی صورت گرفت، منتقل شد (نام این ترجمه *Vulgate* می‌باشد که توسط جروم ترجمه شد). ترجمهٔ اخیرالذکر تا زمان اصلاحات کلیسا در اروپای غربی بعنوان ترجمهٔ متداول مورد استفاده قرار می‌گرفت. نهضت پروتستان نیز همچون یهودیان قرون پیشین و همچنین کلیسای اولیه بی‌درنگ اعتبار کتب مزبور را بعنوان بخشی از کلام خدا رد کرد و نهضت خود را بر اساس کلام الهامی خدا بنیاد نهاد. سپس کلیسای کاتولیک رومی در شورای ترنت که به منظور مقابله با نهضت پروتستان در سال ۱۵۴۶ میلادی تشکیل شد، این کتب را به رسمیت شناخت. و از آن زمان تا کنون کتب آپوکریفا در ترجمهٔ *Douay* (کتاب‌مقدس کلیسای کاتولیک) قرار داده شد. کتب آپوکریفا به قرار زیر هستند:

اول اسدراس. اسدراس تلفظ یونانی نام عزرا می‌باشد. این کتاب تألیف و مجموعه‌ای است از بخش‌های کتابهای عزرا، دوم تواریخ و نحمیا به انضمام داستان‌هایی دربارهٔ زروبابل. مراد از نوشتن این کتاب، ذکر آزادی‌هایی است که کورش و داریوش نسبت به یهودیان روا داشتند تا بدین طریق بطالسه را ترغیب بنمایند تا در برخورد با یهودیان آنان را سرمشق خود قرار دهند.

دوم اسدراس. این کتاب گاهی «چهارم عزرا» نیز نامیده می‌شود. چنین بنظر می‌رسد که این کتاب دربرگیرندهٔ رؤیاهایی است که به عزرا الهام می‌شوند. الهاماتی در زمینهٔ استقرار حکومت الهی بر جهان، ظهور عصری نوین و بازیافت نسخه‌های مفقود شدهٔ کتاب‌مقدس.

طوبیت. این کتاب داستان و سرگذشت غریب و ماجراجویانهٔ عاشقانه‌ای است که فاقد هرگونه ارزش تاریخی است. جوان یهودی ثروتمندی که در شهر نینوا به اسیری برده شده بود، بوسیلهٔ هدایت یک فرشته ترغیب می‌شود تا با «باکرهٔ بیوه‌ای» که هفت شوهر خود را از دست داده بود، ازدواج کند.

جودیت. این کتاب دربرگیرندهٔ داستانی تاریخی از احساسات و عواطفه یک بیوهٔ زیبا و پارسای

یهودی است که در ایام حملهٔ بابلی‌ها به یهودا با زیرکی به چادر فرماندهٔ بابلی‌ها رفت و به بهانهٔ آنکه قصد دارد خود را تسلیم وی نماید، سر او را از تن جدا کرد و بدین ترتیب شهر خود را نجات داد.

تتمهٔ کتاب استر. در ترجمهٔ هفتاد بخش‌هایی در میان عبارات دیگر کتاب استر وجود دارند که اساساً نمایانگر در جریان بودن دست خداوند در ماجرای استر است. این قسمت‌ها توسط جروم گردآوری و در کنار یکدیگر قرار داده شد.

کلام حکمت سلیمان. این کتاب بطرز قابل توجهی مشابه با بخش‌هایی از کتب ایوب، امثال سلیمان و جامعه سلیمان است. این کتاب آمیخته‌ای است از فلسفهٔ یونان و تفکر و اندیشه‌های یهودی. این کتاب به وسیلهٔ یکی از یهودیان اهل اسکندریه که خود را همچون سلیمان می‌پنداشت، نوشته شده است.

کتاب جامعه. این کتاب همچنین با نام «حکمت عیسی بن سیراک» شهرت دارد و به کتاب امثال سلیمان شبیه است. این کتاب توسط فیلسوفی یهودی که دائماً در سفر بود و از سرزمین‌های دیگر دیدن می‌کرد، نوشته شده است. کتاب مزبور حاوی احکامی دربارهٔ جزئیات طرز رفتار و سلوک در زمینه‌های زندگی اجتماعی، مذهبی و خانوادگی است. همچنین طی فهرست طویلی به تعریف و تمجید از قهرمانان عهد عتیق می‌پردازد.

باروک. چنین بنظر می‌رسد که این کتاب به قلم باروک که کاتب ارمیاء بود و دوران آخر زندگی خود را در بابل سپری کرد، نوشته شده باشد. این کتاب دربارهٔ اسیران قوم اسرائیل می‌باشد و دربرگیرندهٔ بخش اعظمی از تفاسیر مربوط به ارمیاء، دانیال و سایر انبیاء است.

سرود سه پسر مقدس. این کتاب دربرگیرندهٔ ضمیمهٔ نه چندان معتبری است که به کتاب دانیال اضافه شده و پس از ۳ : ۲۳ آورده شده است. چنین بنظر می‌رسد که مطالب مندرج در این کتاب حاکی از دعا و ستایش خداوند به زبان سه دوست دانیال باشد که در تون آتش انداخته شدند. این سرود در واقع سرود پیروزی و نجات آنان است.

حکایت سوزانا. یکی دیگر از ضمیمه‌های نه چندان معتبری که به کتاب دانیال افزوده شده است در مورد سرگذشت همسر دیندار یک یهودی ثروتمند در بابل است که به دروغ متهم به زناکاری شده بود؛ ولی با کمک دانیال قضیه آشکار گردید و سوزانا نجات یافت.

حکایت بِل و اژدها. این کتاب نیز یکی دیگر از ضمیمه‌های بی‌اعتبار کتاب دانیال می‌باشد. دانیال در طی این دو داستان ثابت می‌کند که نه بِل و نه اژدها هیچیک خدا نیستند. یکی از این داستانها با ماجرای قرارگرفتن دانیال در چاه شیران در ارتباط می‌باشد.

دعای منّسی. چنین بنظر می‌رسد که این کتاب دربرگیرندهٔ دعای منسی، پادشاه یهودا باشد که به بابل به اسیری برده شده بود. ذکر این دعا درکتاب دوم تواریخ ایام ۳۳: ۱۲ - ۱۳ آمده است. هویت نگارندهٔ این کتاب نامعلوم است. احتمالاً تاریخ نگارش این کتاب، قرن اول پیش از میلاد می‌باشد.

اول مکابیان. این کتاب شرح دلاوری‌ها و مبارزات یهودیان برای دستیابی به آزادی در دوران مکابیان است که از رویدادهای ارزشمند تاریخی محسوب می‌شود (۱۷۵ الی ۱۳۱ ق.م). این کتاب

توسط یک یهودی فلسطینی در سال ۱۰۰ ق.م. نگارش یافته است.

دوم مکابیان. این کتاب نیز شامل قیام مکابیان در بین سالهای ۱۷۵-۱۶۱ ق.م. می‌باشد. نام نویسندهٔ کتاب، به شهادت علنی خود کتاب، شخصی است بنام جیسون سیرن که دربارهٔ او هیچ اطلاعی در دست نیست. این کتاب بعنوان ضمیمهٔ کتاب اول مکابیان بشمار می‌رود، اما از نقطه نظر کیفیت در مرتبهٔ پایین‌تری از آن قرار دارد.

سایر کتب

درکنار کتب آپوکریفا که شرح آنها در صفحات پیشین گذشت، نوشته‌های دیگری از آثار یهودی وجود دارند که در فاصلهٔ زمانی قرن دوم ق.م. تا اول میلادی نوشته شده‌اند. بسیاری از آنها از نظر ماهیت از زمرهٔ کتب «آپوکالپتیک» می‌باشند که نویسندهٔ آنها می‌کوشد تا «تاریخ و سرگذشت مربوطه را از زبان قهرمانی که مدتها از مرگ او سپری شده، در قالب اصطلاحات نبوتی باز نویسی کند.» آنها تا اندازهٔ خیلی زیادی از رؤیاهایی تشکیل شده‌اند که بنظر می‌رسد از شخصیت‌های برجستهٔ دوران باستان کتاب‌مقدس اقتباس شده‌اند که بعضی از آنها جنبهٔ خیالی و افسانه‌ای دارند. آنها بطور قابل ملاحظه‌ای در رابطه با ظهور عیسی مسیح مورد استفاده قرار گرفته‌اند. زحمات و مصیبت‌های حاکم بر دوران مکابیان انتظار آنها را مبنی بر ظهور قریب‌الوقوع مسیح می‌افزود. بخش‌هایی از این نوشته‌ها بر روایات نه چندان معتبر و بخش‌های دیگری از آنها بر پایهٔ تصورات و اوهام بنا شده‌اند. بعضی از آنهایی که بیشتر شناخته شده‌اند، عبارتند از:

آثار و کتب خنوخ. این کتب شامل مجموعه‌ای است از قطعاتی که توسط نویسندگان متعدد و مختلف ناشناسی در قرون اول و دوم پیش از میلاد نوشته شده و دربرگیرندهٔ مکاشفات مشهوری است که به نوح و خنوخ نسبت داده شده‌اند. آنها از ظهور مسیح و روز داوری سخن به میان آورده‌اند (جهت اطلاع بیشتر رجوع کنید به ذیل رسالهٔ یهودا).

معراج موسی. این کتاب توسط یک فریسی در حدود زمان تولد مسیح نوشته شده است. این مکتوب شامل نبوت‌هایی است که به موسی نسبت داده شده‌اند. در این اثر از موسی در حالیکه در آستانهٔ مرگ قرار دارد و مسئولیت‌ها را به یوشع تفویض می‌کند، یاد شده است.

صعود اشعیا. این مکتوب در رابطه با افسانهٔ شهادت اشعیا و رؤیاهایی است که اشعیا آنها را رؤیت نمود. اعتقاد بر این است که این صحیفه توسط یک مسیحی یهودی نژاد در زمان جفاهایی که نرون بر یهودیان وارد می‌ساخت، در روم نوشته شده باشد.

کتاب یوبیل. این کتاب به منزلهٔ تفسیری بر کتاب پیدایش می‌باشد که احتمالاً در دوران مکابیان یا کمی پس از آن نوشته شده است. در این مکتوب از نحوهٔ محاسبهٔ زمان سال یوبیل و دوران آن نام برده شده که شامل یک دورهٔ پنجاه ساله می‌باشد.

مزامیر سلیمان. این مزامیر مشتمل بر سرودهایی است که دربارهٔ ظهور مسیح موعود سروده شده

که احتمالاً کمی پس از دوران مکابیان توسط یک فریسی ناشناس تصنیف شده‌اند.

وصیت‌نامهٔ دوازده پاتریارک. این مکتوب از آثار قرن دوم پیش از میلاد می‌باشد که ظاهراً حاوی تعالیمی است که دوازده فرزند یعقوب در هنگام مرگ به فرزندان خود آموختند. هر یک از این دوازده تن ماجرای زندگی شخصی و تجربیات حاصل از آن را بر زبان می‌آورند.

مکاشفات الهامی. این بخش در دوران مکابیان نوشته شده است که بعدها اضافاتی ضمیمهٔ آن می‌شود. مضمون این نوشته‌ها به تقلید از پیشگویی‌های مربوط به امپراطوری یونان و روم است که از جزئیات سقوط و افول امپراطوری‌های ستمگر و ظالم و همچنین طلوع دوران ظهور مسیح موعود سخن به میان می‌آورد.

ترجمهٔ هفتاد *(Septuagint)*

این ترجمه عبارت بود از ترجمهٔ عهد عتیق از زبان عبری به زبان یونانی. این ترجمه در اسکندریه یعنی جایی که بسیاری از یهودیان یونانی زبان در آن زندگی می‌کردند، تهیه شد. روایت موجود در این رابطه حاکی از آن است که به درخواست فیلادلفوس بطلمیوس (۲۸۵ الی ۲۴۷ ق.م.)، تعداد ۷۰ تن از یهودیان ماهر در امور زبان شناسی از اورشلیم به مصر اعزام شدند. کتب پنجگانهٔ موسی اولین بخشی بود که ترجمه شد. سپس سایر کتب عهد عتیق نیز ترجمه و به آن افزوده شد. اسم این ترجمه را از آن جهت «هفتاد» نامیدند چون که ۷۰ مترجمی که در این زمینه شهرت داشتند، آن را به انجام رسانده بودند. زبان یونانی، زبان بین‌اللملی آن زمان محسوب می‌شد. ترجمه‌ای که در عصر عیسی مسیح بصورت متداول مورد استفاده قرار می‌گرفت، همین ترجمه بود. عهد جدید به زبان یونانی نوشته شده است. بسیاری از نقل قول‌های عهد عتیق موجود در عهدجدید برگرفته از ترجمهٔ هفتاد عهد عتیق می‌باشد.

متن عهد عتیق

اعتقاد عمومی بر آن است که نسخه‌های اصلی کتب عهد عتیق بر روی پوست نوشته شده‌اند. نسخه برداری از آنها بصورت دستی انجام می‌گرفت. حروف زبان عبری بصورت چهارگوش بود که از سمت راست به چپ با قرار دادن نقطه‌ها یا علائم کوچکی بر هر یک از آنها نوشته می‌شد و نیز اعراب هر یک از حروف به اشکال مختلفی با آنها در ارتباط می‌بود (لازم به یادآوری است که استفاده از اعراب تا قرن ۶ میلادی متداول نبود). اگرچه این نسخه‌برداری‌ها با نهایت مراقبت و توجه و تقبل زحمات بسیار انجام می‌شد اما در قرائت‌های مختلف و متعددی که انجام می‌شد، بدون هیچ مانعی، مورد استفاده قرار می‌گرفت. تا زمان اسارت، نسخه‌های رسمی در هیکل نگهداری می‌شد. بعد از آن، نسخه‌های متعددی جهت استفاده در کنایس تهیه شد. ظاهراً در بعضی موارد، نسخه‌برداران این

متون، یادداشتهایی در حاشیه تهیه می‌کردند که این یادداشت‌ها توسط نسخه‌برداران بعدی در متن اصلی قرار داده می‌شد. اختراع چاپ موجب شد تا خطر بروز اشتباهات در متن اصلی از بین برود؛ و اکنون حاصل زحمات علمای علم الهی پس از مقایسه و تطبیق نسخه‌های خطی، متن عبری معتبر و شناخته شده‌ای را پدید آورده است که به متن «مسورتیک» *(Massoretic)* شهرت دارد.

زبان آرامی

زبان آرامی، زبان رایج و متداول فلسطین در زمان عیسی مسیح بود. این زبان پس از دوران بازگشت از اسارت بتدریج جانشین زبان عبری شد و بعنوان زبان رسمی و متداول مردم در محاوره مورد استفاده، قرار گرفت. این زبان، زبان قدیمی سرزمین سوریه بود که شباهت زیادی به زبان عبری داشت.

تارگوم

این نوشته‌ها، شامل ترجمه‌های عهد عتیق عبری به زبان آرامی، ترجمهٔ مطالب شفاهی، شرح و بیان و تفسیر وتأویل مطالبی بود که به زبان آرامی بر روی کاغذ ثبت و نوشته می‌شد. وجود این ترجمه‌ها در فلسطین که زبان آرامی، زبان رایج و متداول آن شده بود، لازم بود.

تلمود

تلمود مجموعه‌ای است از روایات و تفاسیر شفاهی یهودی در رابطه با عهد عتیق که در قرن دوم میلادی بصورت مکتوبی درآمد که بعدها تفاسیری نیز بر آن افزوده شد.

کنیسهٔ عالی (بزرگ)

این عنوانی است که به شورایی مشتمل بر ۱۲۰ عضو اطلاق می‌شد که توسط نحمیا و به ریاست عزرا در حدود سال ۴۱۰ ق.م. و به منظور احیای مجدد زندگی اسیران بازگردانده شدهٔ یهودی تشکیل شد. گفته می‌شود که این تشکّل تا حدود سال ۲۷۵ ق.م. به حیات خود ادامه داده و بر یهودیان بازگشته از اسارت فرمان می‌رانده است. اعتقاد بر این است که این شورا در امر گردآوری، طبقه بندی واحیاء و اصلاح نوشته‌های رسمی عهد عتیق، نقش بسزایی ایفا نموده است.

سنهدرین

سنهدرین ریاست و مرجع شرعی و رسمی یهودیان در زمان عیسی مسیح بود. اعتقاد بر این است که این مرکزیت در قرن سوم پیش از میلاد بوجود آمده است. سنهدرین دارای ۷۰ عضو بود که اکثریت آنها را کاهنان، نجیب زادگان صدوقی، تعدادی از فریسیان و کاتبان و رؤسا (طوایف یا خاندان) تشکیل می‌دادند که در رأس این عده، کاهن اعظم قرار داشت.

کنایس

کنایس در دوران اسارت بوجود آمدند. هیکل، ویران و قوم اسرائیل پراکنده شده بود، لذا لزوم اماکنی که بتوان در آنها جماعات یهودی را تعلیم داد و در آنها به عبادت پرداخت، احساس می‌شد. این کنایس پس از بازگشت از اسارت نیز کماکان به کار خود در سرزمین اجدادی و سایر مراکز یهودیان در دیگر کشورها، ادامه دادند. تمام شهرهای بزرگ دارای یک یا بیش از یک کنیسه بودند. هر چند هیکل مقدس در اورشلیم قرار داشت اما با وجود این کنایس بسیاری در این شهر وجود داشت. هر کنیسه توسط یک هیئت متشکل از سران یا رهبران اداره می‌شد. اجتماعات مسیحیان قرون اولیه تا حدی در تقلید از کنایس تشکیل می‌شد.

غُرَباء (پراکندگان)

این نامی بود که به یهودیان ساکن در خارج از سرزمین فلسطین اطلاق می‌شد. عدهٔ کثیری از آنها ترجیح دادند تا در زمین اسارت باقی بمانند. در دوران بین عهدین، تعداد یهودیان خارج از سرزمین فلسطین خیلی بیش از آنهایی بود که در فلسطین بسر می‌بردند. آنها در تمام سرزمین‌ها و شهرهای بزرگ و مهم جهان متمدن آن روز یعنی بابل، آشور، سوریه، فنیقیه، آسیای صغیر، یونان، مصر، شمال آفریقا و بالاخره روم به مستعمرات و اجتماعات مقتدری مبدل شدند. سه منطقه‌ای که مراکز عمدهٔ این غرباء محسوب می‌شد، عبارت بودند از: بابل، سوریه و مصر. شمار یهودیان ساکن مصر در زمان عیسی مسیح در حدود یک میلیون نفر تخمین زده شده است. همچنین اجتماعات عظیمی از یهودیان در شهرهای دمشق و انطاکیه قرار داشت. و بدین ترتیب اسیران بازگشته از اسارت با الطاف و حمایت الهی توانستند برای اقوامی که در میان آنها زندگی می‌کردند، مفید و مایهٔ برکت واقع شوند. آنها توانستند بر اعتقادات و اندیشه‌های ملل مختلف تأثیر بگذارند و البته از اعتقادات آنان نیز تأثیر بپذیرند.

فریسیان

اعتقاد بر این است که فرقهٔ فریسیان در قرن سوم ق.م. یعنی در زمان پیش از جنگهای مکابیان، که

دوران سلطنت یونانیان بود بوجود آمد. در این دوران تمامی مساعی یونان بر این بود که یهودیان را یونانی مآب بار آورد؛ از سوی دیگر در میان یهودیان نیز تمایل شدیدی به پذیرفتن فرهنگ یونانی و رسوم مذهبی الحادی یونان وجود داشت. ظهور فریسیان واکنش و اعتراضی بود در برابر این تمایل هموطنان یهودی آنان. هدف آنان این بود که شعایر و آداب و رسوم ملی و مذهبی خود را دقیقاً و بدون کم وکاست مطابق شریعت موسی بجا آورند. بعدها آنها در دام خودپسندی و ریاکاری در رعایت آیین و آداب ظاهری دینی گرفتار شدند (رجوع کنید به ذیل انجیل متی باب ۲۳).

صدوقیان

اعتقاد بر این است که فرقهٔ صدوقیان نیز همزمان با فریسیان بوجود آمد. افکار و اندیشه‌های غیر روحانی آنها را فرا گرفته بود بطوریکه نسبت به پذیرش آداب و رسوم فرهنگ یونانی از خود تمایل نشان می‌دادند. آنها در مبارزات مکابیان برای آزاد سازی قومشان هیچ سهمی نداشتند و در آنها شرکت نمی‌کردند. آنها گروه ویژه‌ای از کاهنان بودند که گرچه خادمین رسمی و مذهبی قوم خود محسوب می‌شدند اما بدون پرده‌پوشی به بی‌دینی و لامذهبی می‌پرداختند. هر چند تعداد آنها زیاد نبود اما از ثروت و نفوذ قابل توجهی برخوردار بودند. گرچه آنها عقل‌گرا بودند و از اندیشه‌های دنیوی برخوردار بودند اما تا اندازهٔ زیادی کنترل سنهدرین را در دست داشتند.

کاتبان

کاتبان عده‌ای بودند که از کتاب‌مقدس نسخه برداری می‌کردند. این فن، حرفه‌ای بود که از ادوار پیشین وجود داشت. شغل آنها عبارت بود از اینکه کتب مقدسه را تعلیم داده و تفسیر نمایند. آنها این کارها را به همان خوبی نسخه‌برداری انجام می‌دادند. آنها بخاطر سابقه و آشنایی دقیق وکاملی که به شریعت، داشتند، نقیه نیز نامیده می‌شدند. آنان از نویسندگان معتبر بشمار می‌رفتند. احکام و فتواهایی که توسط آنها صادر می‌گردید به منزلهٔ شریعت شفاهی و «حدیث» بود. تعداد آنها در دورهٔ مکابیان بسیار زیاد بود و در میان مردم از نفوذ قابل توجهی برخوردار بودند. حرفهٔ آنان پیش از دوران پیدایش صنعت چاپ از اهمیت بسزایی برخوردار بود.

مهّیا شدن دنیا برای ظهور مسیح

عهد عتیق ماجرای رابطه و تماس خدا با قوم یهود است تا از این طریق مسیح موعود به جهت تمامی اقوام جهان ظهور نماید. عهد عتیق در واقع به منزلهٔ سرودی است که به افتخار آمدن مسیح موعود سراییده شد. این سرود در ابتدا به آهستگی و صدای ملایم آغاز شد، سپس ملودی‌های آن در

هم آمیخت بطوریکه از هارمونی موجود خارج شد، کم کم با گذشت زمان آواها شکل منطقی‌تری بخود گرفت تا حدی که صدای ملودی‌ها روشن و واضح شد و در آخر صدای بلند شیپور و کرنا، آمدن پادشاه موعود را اعلام نمود. در این بین، خدا با قدرت الهی و مآل اندیشی خود، سایر اقوام را برای این واقعه آماده کرد. فرمانروایی یونان توانست تمدن‌های آسیا، اروپا و آفریقا را متحد ساخته، بدین ترتیب یک زبان عمومی و مشترک را در میان آنان منتشر نماید. روم نیز امپراطوری واحدی بر کلّ جهان وضع نمود و جاده‌هایی به هر طرف ساخت که بخش‌های مختلف آن به یکدیگر نزدیک‌تر شوند و قابل دسترسی باشند. پراکندگی قوم یهود در میان سایر ملل موجب شد تا انجیل عیسی مسیح از طریق کنایس و کتب مقدس آنها در جهان منتشر شود.

انجیل متی

عیسی، ماشیح موعود

تأکید اصلی متی بر این است که عیسی همان مسیح (ماشیح) موعودی است که انبیای عهد عتیق در مورد او پیشگویی‌های زیادی کرده‌اند. به همین منظور او اکثر اوقات از عهد عتیق نقل قول می‌کند و بطور خاصی یهودیان را مخاطب قرار می‌دهد.

بدلیل تکرار زیاد اصطلاح «ملکوت آسمان» این انجیل عموماً انجیل ملکوت نام گرفته است.

در عین حال که نظم نگارش این انجیل بطور کلی بر حسب ترتیب زمانی است، مطالب آن بصورت موضوعی گروه‌بندی شده‌اند.

متی متن کاملی از موعظه‌های عیسی، علی‌الخصوص موعظهٔ سر کوه، همچنین آمدن ثانوی و پایان دنیا را ارائه می‌دهد.

متی

در انجیل متی صحبتی از نویسندهٔ آن نیست. ولی از دوران آباء کلیسا یعنی از زمان پاپیاس (یکی از شاگردان یوحنا) تا به حال، این انجیل به متی نسبت داده می‌شود.

اطلاعات زیادی از متی در دست نیست. از او به عنوان لاوی یاد می شود. نام او در فهرست اسامی حواریون ذکر شده است (متی ۱۰ : ۳؛ مرقس ۳ : ۱۸؛ لوقا ۶ : ۱۵؛ اعمال ۱ : ۱۳) تنها جای دیگری که صحبت از متی می‌شود، زمانی است که مسیح از او دعوت به پیروی می‌کند (متی ۹ : ۹ - ۱۳؛ مرقس ۲ : ۱۴ - ۱۷؛ لوقا ۵ : ۲۷ - ۳۲).

متی در این انجیل، خود را به عنوان یک باجگیر معرفی می‌کند. باجگیران اشخاصی بودند که مالیات دولت روم را جمع‌آوری می‌کردند و معمولاً از مردم بیش از حدّ معمول پول می‌گرفتند و بالطبع اشخاصی مطرود بشمار می‌رفتند. لوقا می‌گوید که متی ضیافت عظیمی برای عیسی ترتیب داد تا فرصتی باشد که همهٔ حاضرین با عیسی ملاقات کرده او را پیروی نمایند. ولی متی از این مهمانی سخنی ذکر نمی‌کند تا اعتباری برای خویش بدست نیاورد. او همیشه در پرستش خداوند خود، از خویشتن چشم پوشی می‌کند و همه چیز را تحت‌الشعاع مسیح قرار می‌دهد. و به خاطر اینچنین فروتنی، شخصیتی دوست داشتنی دارد.

از انجیل متی به عنوان کتابی که بیشتر از هر کتاب دیگر در سطح دنیا مورد مطالعه قرار گرفته، یاد شده است و فیض خدا از انتخاب چنین شخصیتی به عنوان نویسندهٔ این کتاب، بسیار اعجاب‌انگیز است.

بر حسب روایات موجود، بنظر می‌رسد که متی چند سال در فلسطین موعظه نمود و پس از آن به سرزمینهای اطراف مسافرت کرد. سپس شروع به نوشتن انجیل خویش به زبان عبری کرد و چند سال بعد، احتمالاً در سال ۶۰ میلادی، نسخهٔ کاملتری را به زبان یونانی تهیه نمود. او حقیقتاً با تحریر این

انجیل خدمت عظیمی نسبت به بنی نوع بشر نمود.
حرفهٔ باجگیری ایجاب می‌کرد که او عادت به ثبت اسناد و مدارک داشته باشد. در طول خدمت سه سالهٔ مسیح، متی شخصاً با عیسی همراه بود.

چهار انجیل (اناجیل اربعه)

چهار انجیل موجود، هر کدام به تنهایی مهمترین بخش کتاب‌مقدس را تشکیل می‌دهند - هر انجیل به تنهایی مهم‌تر از همهٔ بخشهای باقیماندهٔ کتاب‌مقدس بشمار می‌رود - حتی مهم‌تر از همهٔ کتابهای موجود در جهان - چراکه شاید بتوان بدون بعضی از معلومات در این دنیا زندگی نمود ولی حقیقتاً بدون شناخت مسیح، هیچیک از ما قادر به ادامهٔ حیات نخواهیم بود.
کتب کتاب‌مقدس را در کلّ می‌توان به دو بخش تقسیم نمود. کتب قبل از مسیح که در مورد او پیشگویی می‌کنند و کتب بعد از مسیح که دربارهٔ او که قهرمان اناجیل است، توضیح می‌دهند.

چرا چهار انجیل؟

در آن زمان بیش از چهار نفر به نوشتن در مورد مسیح مبادرت ورزیدند(لوقا ۱ : ۱). آن زمان، دورهٔ سزار، سیسرو، سالوست، ویرژیل، هوراس، سِنِکا، لیوی، تاسیتوس، پلوتارک و پلینی بود و عصر جنبش ادبیات بشمار می‌رفت. شرح حال عیسی در طول یک قرن در بخشهای مختلف دنیای شناخته شدهٔ آن روز منتشر شده بود و پیروان سرسپردهٔ متعددی را به خود جلب نموده بود. مسلماً اینچنین جزّی ایجاب می‌نمود که افراد زیادی دربارهٔ عیسی بنویسند.
ما ایمان داریم که خدا خودش در تدارک و آماده سازی این چهار انجیل که محتوی آنها زندگی و اعمال عیسی مسیح است، نقش بسزایی داشته است. در عهد عتیق گاهی یک جریان خاص را از زبان دو نفر می‌شنویم ولی فقط در بخش اناجیل است که می‌بینیم چهار کتاب از کتب کتاب‌مقدس به زندگی یک شخص بخصوص که عیسی ناصری باشد، اختصاص داده شده است. و این به معنی اهمیت زیادی است که این شخص دارا است.

نویسندگان اناجیل

متی یک باجگیر بود. لوقا، پزشک و یوحنا ماهیگیر بود. در هیچ جا صحبت از حرفهٔ مرقس نیست. متی و یوحنا همراهان عیسی بودند. مرقس از همراهان پطرس بود و انجیل او شامل مطالبی است که او بارها از زبان پطرس شنیده بود. لوقا از همراهان پولس بود و انجیل او نیز شامل آن مواردی است که پولس بطور متنوع در موعظه‌هایش در طول سفرهای مختلف در امپراطوری روم اشاره نموده

و یا خود شاهد آن بوده است. همهٔ این نویسندگان داستان مشترکی را تعریف می‌کنند. هر یک از آنان سفرهای کوتاه و طولانی داشته‌اند. آنها اغلب با هم به مسافرت می‌رفتند. مرقس معمولاً هم با پولس و هم با پطرس همراه می‌شد. لوقا و مرقس در سالهای ۶۱ تا ۶۳ میلادی با همدیگر در روم زندگی می‌کردند (کولسیان ۴: ۱۰ و ۱۴).

احتمالاً هر یک از آنان نسخه‌های زیادی بصورت مختصر یا مفصل از این اناجیل خطاب به کلیساها یا اشخاص مختلف نوشته‌اند. رسولان و همراهان، کلیساهای مختلفی را بنیانگذاری کرده بودند و اغلب از آنها ملاقات به عمل می‌آوردند و احتمالاً در حین این ملاقاتها آنچه را که دربارهٔ عیسی دیده و شنیده بودند به حالت نوشته، در اختیار آنان قرار می‌دادند.

اغلب این نوشتجات، به غیر از چهار انجیلی که امروز ما در اختیار داریم، در اثر جوّ پر از جفا و شکنجه‌ای که توسط امپراطوری روم حاکم بود، از بین رفته‌اند. ولی خدا این چهار انجیل را با محافظت و مراقبت خاص الهی حفظ نمود تا پیغام او بصورتی کامل و کافی به نسلهای آیندهٔ منتقل شود (مرقس باب ۱، لوقا باب ۱، یوحنا باب ۱).

متی ۱: ۱ - ۱۷. شجرنامهٔ عیسی

شجره نامهٔ عیسی در لوقا ۳: ۲۳ - ۳۸ نیز ذکر شده است. آمدن مسیح به جهان از ابتدا پیش بینی شده بود. از همان روزهای اولیهٔ تاریخ بشریت، خدا سلسلهٔ خاصی از یک خانواده را در نظر گرفته بود وآن خانوادهٔ ابراهیم بود و پس از آن از میان نسلهای ابراهیم نیز خاندان داود را انتخاب نمود تا از نسل او پسر خدا پا به این جهان نهد.

در جهت تدارک این موضوع، در طول سالیان متمادی قوم عبرانی بوجود آمد تا از آن طریق خاندان داود به بقای خود ادامه دهد. شجره‌نامه‌ای که در انجیل متی ارائه شده تا حدّی مختصر شده است. برخی از اسامی عمداً حذف شده‌اند. ولی نبودن این اسامی، این شجره‌نامه را بی‌اعتبار نمی‌نماید و خللی به آن وارد نمی‌سازد.

این شجره‌نامه شامل ۴۲ نسل می‌باشد که متشکل از ۳گروه ۱۴ تایی است و مدت زمان ۲۰۰۰ سال را در برمی‌گیرد. گروه اول شامل ۱۰۰۰ سال، گروه دوم ۴۰۰ سال وگروه سوم ۶۰۰ سال را تحت پوشش قرار می‌دهد.

درگروه سوم، ۱۳ نسل ذکر شده است. شواهد نشان می‌دهند که مریم فرد نسل ۱۴ می‌باشد.

شجره‌نامه‌ای که در انجیل لوقا ذکر شده تا حدی با آنچه در انجیل متی است، متفاوت می‌باشد. متی مبدأ را به ابراهیم می‌رساند، در حالیکه لوقا برای نشان دادن مبدأ، به آدم اشاره می‌کند متی بصورت «... ، ... را آورد»، از ابراهیم آغاز می‌کند و به مسیح می‌رسد؛ در حالیکه لوقا این شجره‌نامه را بصورت «... ابن ...» از مسیح شروع کرده و به آدم خاتمه می‌دهد. از داود به بعد به شاخه‌های جدا شده‌ای برمی‌خوریم که دوباره بوسیلهٔ سالتیل و زروبابل به هم برخورد می‌کنند.

نکتهٔ مشترکی که در هر دو آنها می‌بینیم این است که متی به ذریّت یوسف اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که عیسی وارث رسمی وعده‌هایی است که خدا به ابراهیم و داود داده بود و لوقا با در نظر گرفتن اجداد مریم، نشانگر این مطلب است که عیسی از خون مریم است. «بحسب جسم از نسل داود متولد شد.» (رومیان ۱ : ۳).

شجره‌نامهٔ مریم بر حسب رسوم یهودی، در اسم شوهرش یوسف مستقر بود. یوسف «پسر هالی» بود (لوقا ۳ : ۲۳) و این بدین معنی است که هالی پدر زن یوسف بود و در واقع این یعقوب بود که پدر واقعی یوسف بود (متی ۱ : ۱۶).

شجره‌نامه‌ها بطور مفصل وکاملتری در اول تواریخ ۱ - ۹ یافت می‌شوند که تشکیل دهندهٔ تیره‌ها و نسلهای مختلف عهد عتیق می‌باشند و در طول سالیان متمادی، علیرغم تحولاتی که در اعصار مختلف تاریخی صورت گرفته، حفظ شده‌اند. باید به یاد داشت که از بین آنها ما به شجره‌نامه‌ای برمی‌خوریم که نشانگر انتقال یک وعدهٔ ۴۰۰۰ ساله است. این واقعه در طول تاریخ بی‌نظیر است.

مقایسهٔ چهار انجیل

همهٔ اناجیل در واقع یک واقعهٔ مشترک را توصیف می‌کنند ولی با بعضی اختلافات جزیی. تنها متی و لوقا به چگونگی تولد و دوران کودکی عیسی می‌پردازند. متی و مرقس به چگونگی خدمت مسیح در جلیل اشاره می‌کنند، لوقا اکثراً به نواحی بیریه و یوحنا به یهودیه می‌پردازد. یوحنا اکثراً خدمات جلیلی را حذف نموده است و در عوض سفر مسیح را به اورشلیم که دیگر اناجیل به آن اشاره نمی‌کنند، خاطر نشان می‌سازد. به همین ترتیب، سایر اناجیل خدمت در یهودیه را به استثنای هفتهٔ آخر که همگی به توضیح مفصل آن پرداخته‌اند، حذف نموده‌اند.

هفتهٔ آخر زندگی مسیح $\frac{1}{3}$ انجیل متی، $\frac{1}{3}$ انجیل مرقس، $\frac{1}{4}$ انجیل لوقا و $\frac{1}{2}$ انجیل یوحنا را در بر می‌گیرد. یوحنا ۷ باب یعنی $\frac{1}{3}$ از کتابش را به واقعهٔ صلیب و قیام اختصاص می‌دهد.

انجیل متی شامل ۲۸ باب، انجیل مرقس شامل ۱۶ باب، انجیل لوقا شامل ۲۴ باب و انجیل یوحنا شامل ۲۱ باب است. لوقا، طولانی‌ترین انجیل بشمار می‌رود (شامل بابهای طولانی که بالطبع صفحات زیادی را در بر می‌گیرد) و مرقس کوتاهترین انجیل می‌باشد.

متی ۱ : ۱۸ - ۲۵. تولد عیسی

تنها متی و لوقا به توضیح تولد و دوران کودکی عیسی پرداخته‌اند. البته هر کدام اتفاقات متفاوتی را اشاره می‌کنند (لوقا ۱ : ۵ - ۸۰).

مریم پس از ملاقات با پیام آور آسمانی به مدت ۳ ماه، خارج از منزل نزد الیصابات بود (لوقا ۱: ۳۶). هنگامی که او به ناصره برمی‌گردد، یوسف متوجه موقعیت او می‌شود و در همین زمان است که

او قاعدتاً دچار سردرگمی دردناکی می‌شود. ولی او مرد نیکویی بود و خود را مسئول حمایت از مریم می‌دانست تا در اجتماع متعصب آن روز، مریم دچار بدنامی نگردد. فرشته بر او ظاهر می‌شود و واقعیت را برای او توضیح می‌دهد. او هنوز مجبور بود که این راز را به جهت جلوگیری از تهمت اجتماع محفوظ نگاهدارد؛ چراکه هیچکس جریان مریم را باور نمی‌نمود. بعدها هنگامی که ذات الهی عیسی، بوسیلهٔ معجزات و قیام از مردگان مبرهن گشت، در آن زمان مریم آزادانه این راز الهی را که مبتنی بر ماوراالطبیعه بودن حاملگی او بود فاش نمود.

(جهت مطالعهٔ بیشتر در رابطه با تولد از باکره به توضیحات ذیل لوقا ۱ : ۲۶ - ۳۸ مراجعه شود).

یوسف

دربارهٔ یوسف توضیحات کمی داده شده است. او همراه با مریم به بیت‌لحم رفت و تا زمان تولد عیسی نزد او ماند (لوقا ۲ : ۴ و ۱۶). یوسف هنگام تقدیم مسیح در هیکل نیز با مریم همراه بود (لوقا ۲:۳۳).

مریم به همراه عیسی تحت حمایت و هدایت یوسف به مصر فرار نمود و سپس به ناصره برگشت (متی ۲ : ۱۳ و ۱۹ - ۲۳). یوسف عیسی را در سن ۱۲ سالگی به اورشلیم برد (لوقا ۲ : ۴۳ و ۵۱). اطلاعات دیگری که دربارهٔ یوسف در اختیار داریم این است که او نجّار بود و به عنوان یک پدر، سرپرستی یک خانواده شامل حداقل ۷کودک را به عهده داشت (متی ۱۳ : ۵۵ و ۵۶). او قطعاً مردی نیکو و نمونه بوده است که خدا اراده نمود تا او را به عنوان ناپدری پسر یگانه‌اش انتخاب نماید. او احتمالاً قبل از اینکه عیسی خدمت عمومی خویش را آغاز کند، درگذشته است اگر چه در متی ۱۳:۵۵ و یوحنا ۶ : ۴۲ بنظر می‌رسد که او هنوز در قید حیات بوده است. در هر حال او قطعاً قبل از مرگ مسیح فوت شده است، چراکه عیسی بر روی صلیب مسئولیت مراقبت از مادرش را به یوحنا محّول می‌کند (یوحنا ۱۹ : ۲۶ - ۲۷).

جدول مقایسهٔ مطالب چهار انجیل

	متی	مرقس	لوقا	یوحنا
هستی عیسی قبل از تجسّم				۱:۱-۳
تولد و دوران کودکی عیسی	۱و۲		۱و۲	
یحیی تعمید دهنده	۳:۱-۱۲	۱:۱-۸	۳:۱-۲۰	۱:۶-۴۲
تعمید عیسی	۳:۱۳-۱۷	۱:۹-۱۱	۳:۲۱-۲۲	
وسوسهٔ عیسی	۴:۱-۱۱	۱:۱۲-۱۳	۴:۱-۱۳	
نخستین معجزهٔ عیسی				۲:۱-۱۱
خدمت در یهودیه (حدود ۸ ماه)				۲:۱۳-۴:۳
سفر به سامره				۴:۴-۴۲
خدمت در جلیل (حدود دو سال)	۴:۱۲-۱۹:۱	۱:۱۴-۱۰:۱	۴:۱۴-۹:۵۱	۴:۴۳-۵۴؛ ۶:۱-۷:۱
سفر به اورشلیم				۵:۱-۴۷
خدمت در بیریه و سپس جلیل (حدود ۴ ماه)	۱۹و۲۰	۱۰	۹:۵۱-۱۹:۲۸	۷:۲-۱۱:۵۷
هفتهٔ آخر	۲۱-۲۷	۱۱-۱۵	۱۹:۲۹-۲۴:۱	۱۲-۱۹
خدمت پس از قیام	۲۸	۱۶	۲۴	۲۰-۲۱

مریم

متی، پس از توصیف داستان تولد مسیح و سفر عیسی ۱۲ ساله به اورشلیم، اشارهٔ مختصری به مریم می‌نماید. بر حسب متی ۱۳: ۵۵ - ۵۶ او مادر ۶ فرزند دیگر به غیر از عیسی بوده است. اولین معجزهٔ عیسی در قانای جلیل شامل تبدیل آب به شراب، به پیشنهاد مریم صورت گرفت (یوحنا ۲:۱-۱۱). بعدها می‌بینیم که او سعی می‌کند که درازدحام و شلوغی جمعیت عیسی را پیدا کند (متی ۱۲: ۴۶، مرقس ۳: ۳۱ و لوقا ۸: ۱۹) و این همان زمانی است که عیسی برای مریم مشخص می‌کند که ارتباط خانوادگی او با عیسی هیچ امتیاز روحانی خاصی به او نخواهد بخشید. او زمانی که عیسی را مصلوب می‌کردند در آنجا حاضر بود و در همان زمان، عیسی او را به یوحنا می‌سپارد (یوحنا ۱۹:۲۵-۲۷). شواهدی حاکی از اینکه عیسی پس از قیام، خود را بر وی ظاهر نمود یا نه در دست نیست، در حالیکه او خود را به مریم مجدلیه ظاهر کرد. آخرین باری که از مریم صحبت شده، در اعمال۱: ۱۴ است که در حال دعا با شاگردان بود. اینها همهٔ اطلاعاتی است که کتاب‌مقدس دربارهٔ مریم ارائه می‌دهد. بنظر می‌رسد که در میان زنانی که در زندگی عمومی عیسی نام برده شده‌اند، مریم مجدلیه نقش بس مهمتری از مادر عیسی دارد (متی ۲۷: ۵۶ و ۶۱ و ۲۸: ۱ مرقس ۱۵: ۴۰ و ۴۷ و

۱۶ : ۹، لوقا ۸ : ۲ و ۲۴ : ۱۰، یوحنا ۱۹ : ۲۵ و ۲۰ : ۱ - ۱۸ - به یادداشتهای ذیل لوقا ۸ : ۱ - ۳ مراجعه شود).

مریم زنی آرام، متفکر، سرسپرده، باحکمت و باصداقت بود. او ملکهٔ مادران، مادری که دارندهٔ خصوصیات نداکارانه مادری است، بود. ما او را تحسین می‌کنیم، مورد احترام قرار می‌دهیم و دوست می‌داریم چراکه مادر نجات دهنده‌مان عیسی مسیح بود.

اما خواهران و برادران عیسی که در متی ۱۳ : ۵۵ - ۵۶ و مرقس ۶ : ۳ از آنها سخن به میان آمده است چه کسانی می‌باشند؟ آیا آنان فرزندان مریم می‌باشند؟ یا شاید فرزندان یوسف هستند که احتمالاً حاصل ازدواج قبلی او می‌باشند؟ ساده‌ترین و طبیعی‌ترین معنی که می‌توان برای این بخش قائل شد این است که آنها فرزندان مریم بودند. این عقیده‌ای است که بین اکثر مفسرین کتاب‌مقدس عمومیت دارد. این مطلب بوسیلهٔ لوقا ۲ : ۷ که اشاره به تولد «پسر نخستین» می‌کند به ثبوت می‌رسد. اگر فرزندان دیگری وجود ندارند چه لزومی دارد که در کنار پسر، کلمهٔ نخستین بکار رود.

متی ۲ : ۱ - ۱۲ . ملاقات مجوسیان

این بخش مربوط به دورانی از زندگی عیسی است که او بین ۴۰ روزه تا ۲ ساله بوده است (متی ۲:۱۶ - لوقا ۲ : ۲۲ و ۳۹). این زمان تا ۲ سالگی در نظر گرفته می‌شود چراکه مدت زمان ۲ سال دلالت بر زمانی می‌کند که ستاره برای اولین بار ظاهر شد و آنها مسافرت خویش را آغاز نمودند. این سفر ماهها طول می‌کشید، بطوری که باعث می‌شد مجوسیان دقیقاً در زمان تولد مسیح در آنجا نباشند. در عین حال هیرودیس برای حصول اطمینان، حداکثر زمان را در نظر گرفت. بر خلاف آنچه ما معمولاً تصور می‌کنیم، طفل در آن زمان لااقل در آخور نبود بلکه در خانه (آیهٔ ۱۱، به لوقا ۲ : ۶ - ۷ مراجعه شود).

این مجوسیان احتمالاً پارسی بودند و از سرزمین بابل که در این زمان تحت حکومت ایران بود، می‌آمدند. بابل در واقع سرزمینی بود که نژاد انسان از آنجا ریشه گرفته بود. بابل سرزمین ابراهیم بود. بابل سرزمین اسارت یهودیان و جایی بود که حتی در آن موقع یهودیان زیادی در آنجا زندگی می‌کردند. مجوسیان از لحاظ اجتماعی به طبقهٔ دانشمندان و حکمای درباری تعلق داشتند. احتمالاً آنان با کتب یهودی آشنایی داشتند و برای آنان انتظار کشیدن برای ماشیح پادشاه، موضوع غریبی نبود. بابل سرزمین دانیال بود، بنابراین مجوسیان قطعاً از ۷۰ هفته نبوت دانیال خبر داشتند. آنها همچنین می‌بایستی در ارتباط با نبوت بلعام دربارهٔ «ستارهٔ طلوع کنندهٔ یعقوب» (اعداد ۲۴ : ۱۷) چیزهایی شنیده باشند. مجوسیان اشخاصی والامقام بودند، چراکه اجازهٔ دخول به دربار هیرودیس به آنها داده شد. آنها معمولاً سه نفر در نظر گرفته می‌شوند. اما متن اناجیل در هیچ جایی تعداد دقیقی از آنان ارائه نمی‌دهد. شاید آنان بیش از سه نفر بودند، چراکه در آن زمان از لحاظ امنیتی معمولاً ترجیح داده می‌شد که در مسافرت‌های طولانی چند هزار کیلومتری که شامل عبور از صحرا و راههای

خطرناکی که هر آن احتمال روبرو شدن با دزدان و راهزنان می‌بود، در گروههای بزرگتری حرکت کنند.

آمدن مجوسیان از طرفی، بطور سمبولیک، حاکی از تعظیم حکمت سرزمینهای دور در مقابل پادشاه مولود است و از طرف دیگر، بمنظور جلب توجه شهر اورشلیم به آمدن پادشاه موعود می‌باشد. موضوع مهم دیگر که احتمالاً خود مجوسیان از آن ناآگاه بودند، این بود که آنها در واقع خرج سفر این کودک را به مصر تأمین نمودند. والدین او فقیر بودند و بدون طلایی که هدیهٔ مجوسیان بود، فرار از چنگال هیرودیس غیر ممکن می‌بود. در عین حال سفر مجوسیان و بازگشت آنان به کشورشان احتمالاً زمینه را برای موعظهٔ انجیل در آن سرزمین فراهم نمود.

ستاره

تخمین زده شده است که در سال ۶ قبل از میلاد، برخوردی بین دو سیارهٔ مشتری و زحل (کیوان) صورت گرفته است. اما این مورد نمی‌تواند توضیح دهد که چگونه این ستاره، تا زمانی که بالای سر طفل قرار گرفت، مجوسیان را هدایت نموده است. بعضی معتقدند که این نور احتمالاً یک شهاب بوده، یعنی از آن دسته اجرام آسمانی که منفجر می‌شوند و تا زمان خاموش شدن، مدتی بصورت درخشان در آسمان حرکت می‌کنند. ولی این نیز دلیل قانع کننده‌ای نیست.

ستاره‌ای که مجوسیان دیدند، قطعاً پدیده‌ای منحصر به فرد بوده است. نوری ماورالطبیعه بوده که با دخالت مستقیم خدا جهت هدایت آنان بکار برده شد و آنها را به مقصد واقعی رساند. این ستاره نشانگر اعلان ماورالطبیعه یک تولد ماورالطبیعه بود.

متی ۲ : ۱۳ - ۱۵ . فرار به سوی مصر

این اتفاق نیز به نوبهٔ خود نشانگر مراقبت ویژهٔ خدا است و اینکه چگونه این جریان با پیشگوییهای قدیمی عهد عتیق دربارهٔ مسیح تطبیق می‌کند (آیهٔ ۱۵ ، هوشع ۱۱ : ۱). خدا وظیفهٔ محافظت و مراقبت از این کودک نوزاد را به جبرائیل فرشته واگذار نموده بود. احتمالاً همین فرشته نیز آنان را بسوی مصر هدایت نمود (آیهٔ ۱۳ ، به توضیحات لوقا ۲ : ۸ - ۲۰ مراجعه شود). مدت اقامت آنان در مصر کوتاه بود، احتمالاً ۱ یا ۲ سال. چرا که هیرودیس بزودی درگذشت و آنان به جهت بازگشت از امنیت کافی برخوردار بودند (به ترتیب زمانی کودکی عیسی، مربوط به توضیحات لوقا ۳۹:۲ مراجعه شود).

متی ۲ : ۱۶ - ۱۸ . قتل عام کودکان

چقدر عجیب و احمقانه است که کسی آمدن مسیح را باور داشته باشد (آیهٔ ۴)، ولی در نادانی

مطلق سعی در ابطال و خنثی سازی ظهور او بنماید.

هیرودیس

هیرودیس‌ها از نسل پادشاهان ادومی بودند که تا قبل از ظهور مسیح تحت نظر امپراطوری روم برای مدت کوتاهی فرمانداری بخش یهودیه به آنان واگذار شده بود. هیرودیس کبیر از سال ۳۷ - ۳ ق.م. سلطنت را به عهده داشت. او فرمانروایی ستمگر بود و حتی از قتل همسر و دو پسرش نیز ابا نداشت. او شخصیتی ظالم، حیله‌گر و بی‌عاطفه داشت و او بود که حکم قتل عام کودکان بیت‌لحم را جهت نابودی مسیح صادر نمود.

پسر هیرودیس کبیر، هیرودیس انتیپاس بود که تقریباً ۳۳ سال بعد، حکم قتل یحیی تعمید دهنده را صادر کرد (مرقس ۶: ۱۴ - ۲۹) و مسیح را استهزاء نمود (لوقا ۲۳: ۷ - ۱۲).

نوادهٔ هیرودیس کبیر، هیرودیس اغریپاس اول بود که ۱۴ سال بعد حکم قتل یعقوب رسول را صادر نمود (اعمال ۱۲:۱-۲).

نتیجهٔ هیرودیس کبیر هیرودیس اغریپاس دوم بود که ۱۶ سال بعد دستور داد تا پولس رسول را برای بازخواست و مؤاخذه حاضر سازند (اعمال ۲۵: ۱۳ و ۲۶: ۲۲).

متی ۲: ۱۹ - ۲۱. بازگشت از مصر

این واقعه نیز تحت هدایت فرشته صورت گرفت. از آیهٔ ۲۲ چنین بنظر می‌رسد که یوسف در نظر داشت به بیت لحم، شهر اجدادی‌اش مراجعت کند و در آنجا بطور موقت اقامت گزیند و طفل را در مکانی امن مستقر بسازد. اما نقشهٔ خدا با آنچه یوسف در نظر گرفته بود متفاوت بود و آنها را به خانهٔ خودشان در جلیل هدایت نمود.

اسامی عیسی

عیسی سالها پیش قبل از آنکه متولد شود، «مسیح» نامگذاری شده بود. این کلمه به معنی مسح شده می‌باشد، یعنی شخصی که خدا او را مسح می‌کند تا دنیا را نجات بخشد و بر آن سلطنت کند. «عیسی» اسم کوچک یا نام شخصی او بود، در حالیکه «مسیح» لقب یا نام رسمی اوست.

متی ۲: ۲۲ - ۲۳. بازگشت به ناصره

بر اساس انجیل لوقا، «ناصره» محل زندگی یوسف و مریم بود. ولی متی به این نکته اشاره‌ای

نمی‌کند. متی بیشتر به عملی شدن پیشگوییها اشاره می‌کند.

پیشگویی که متی در این قسمت به آن اشاره می‌کند در اشعیاء ۱۱ : ۱، ارمیاء ۲۳ : ۵ و زکریا ۳ : ۸ یافت می‌شود که در آن مسیح در حکم یک «نهال» یا «شاخه» به تصویر کشیده شده است. کلمهٔ ناصره نیز به معنی شاخه است. بنابراین عیسی ناصری معنی دو پهلویی را دارا است: او اهل ناصره بود و در آنجا زندگی می‌کرد؛ او همان شاخهٔ مذکور در پیشگویی بود.

چه پیشگویی‌هایی از عهد عتیق در اناجیل نقل قول شده‌اند؟

هدف اصلی متی از اشاره به پیشگوییهای عهد عتیق در نوشته‌هایش این است که نشان دهد چگونه وقایع مختلف زندگی عیسی بطور کامل با پیشگوییهایی که راجع به مسیح موعود است تطبیق می‌کند. در اینجا فهرست کاملی از پیشگوییهای عهد عتیق که در ارتباط با مسیح موعود است و در ۴ انجیل علی‌الخصوص انجیل متی ذکر شده، ارائه شده است. اکثر آنها به ماشیح اشارهٔ مستقیم می‌نمایند. ولی تعداد کمی از آنها احتیاج به تعبیر و تفسیر دارند، که نویسندگان اناجیل با استفاده از الهام روح به آنها اشاره می‌کنند. ما باید با استفاده از عهد جدید و تفسیرات آن، متن عهد عتیق را مورد مطالعه قرار دهیم. نویسندگان عهد جدید سعی کرده‌اند منظور و هدف خدا را در متون مختلف عهد عتیق برای ما بیان دارند. این پیشگوییها عبارتند از اینکه:

او از خاندان داود خواهد بود:

(متی ۲۲ : ۴۴، مرقس ۱۲ : ۳۶، لوقا ۱ : ۶۹ و ۷۰ و ۲۰ : ۴۲ - ۴۴، یوحنا ۷ : ۴۲، دوم سموئیل ۷ : ۱۲ - ۱۶، مزامیر ۸۹ : ۳ - ۴ و ۱۱۰ : ۱ و ۱۳۲ : ۱۱، اشعیا ۹ : ۶ و ۷ و ۱۱ : ۱).

او از باکره متولد خواهد شد:

(متی ۱ : ۲۳، اشعیا ۷ : ۱۴).

او در بیت لحم متولد خواهد شد:

(متی ۲ : ۶. یوحنا ۷ : ۴۲، میکا ۵ : ۲).

او به مصر خواهد رفت:

(متی ۲ : ۱۵، هوشع ۱۱ : ۱).

او در جلیل زندگی خواهد کرد:

(متی ۴ : ۱۵، اشعیاء ۹ : ۱ و ۲)

در ناصره

(متی ۲ : ۲۳، اشعیاء ۱۱ : ۱).

ظهور او بوسیلهٔ یک نداکننده که شبیه الیاس است، اعلام خواهد شد:
(متی ۳ : ۳ و ۱۱ : ۱۰ - ۱۴، مرقس ۱ : ۲ - ۳، لوقا ۳ : ۴ - ۶ و ۷ : ۲۷، یوحنا ۱ : ۲۳، اشعیاء ۴۰ : ۳ - ۵، ملاکی ۳ : ۱ و ۴ : ۵).

ظهور او با کشتار کودکان بیت‌لحم همراه خواهد بود:
(متی ۲ : ۱۸، پیدایش ۳۵ : ۱۹ - ۲۰ و ۴۸ : ۷، ارمیاء ۳۱ : ۱۵).

او سال یوبیل (سال پسندیدهٔ خداوند) را اعلام خواهد نمود:
(لوقا ۴ : ۱۸ - ۱۹، اشعیاء ۵۸ : ۶، ۶۱ : ۱).

او به امتها نیز بشارت خواهد داد:
(متی ۱۲ : ۱۸ - ۲۱، اشعیاء ۴۲ : ۱ - ۴).

امر «شفا» جزو خدمت او خواهد بود:
(متی ۸ : ۱۷، اشعیاء ۵۳ : ۴).

او با مثلها تعلیم خواهد داد:
(متی ۱۳ : ۱۴ و ۱۵ و ۳۵، اشعیاء ۶ : ۹ - ۱۰، مزمور ۷۸ : ۲).

او بوسیلهٔ سلاطین طرد خواهد شد:
(متی ۱۵ : ۸ و ۹، ۲۱ : ۴۲، مرقس ۷ : ۶ و ۷، ۱۲ : ۱۰ و ۱۱، لوقا ۲۰ : ۱۷، یوحنا ۱۲ : ۳۸ - ۴۰ و ۱۵ : ۲۵، مزمور ۶۹ : ۴ و ۱۱۸ : ۲۲، اشعیاء ۶ : ۱۰ و ۲۹ : ۱۳ و ۵۳ : ۱).

او ورودی پیروزمندانه به اورشلیم خواهد داشت:
(متی ۲۱ : ۵، یوحنا ۱۲ : ۱۳ - ۱۵، اشعیاء ۶۲ : ۱۱، زکریا ۹ : ۹، مزمور ۱۱۸ : ۲۶).

او را در مقام یک شبان خواهند زد:
(متی ۲۶ : ۳۱، مرقس ۱۴ : ۲۷، زکریا ۱۳ : ۷).

یکی از دوستان به جهت ۳۰ پاره نقره به او خیانت خواهد کرد:
(متی ۲۷ : ۹ - ۱۰، یوحنا ۱۳ : ۱۸، زکریا ۱۱ : ۱۲ - ۱۳، مزمور ۴۱ : ۹).

او همراه با تبهکاران کشته خواهد شد:
(لوقا ۲۲ : ۳۷، اشعیاء ۵۳ : ۹ و ۱۲).

او توسط شخصی دولتمند مدفون خواهد شد (قبر او را با دولتمندان تعیین خواهند نمود):
(اشعیاء ۵۳ : ۹، متی ۲۷ : ۵۷ - ۶۰. این بخش بدون ذکر پیشگویی نقل شده است).

به او سرکه و زردآب خواهند نوشانید:
(متی ۲۷ : ۳۴، یوحنا ۱۹ : ۲۹، مزمور ۶۹ : ۲۱).

برای جامه‌اش قرعه خواهند انداخت:
(یوحنا ۱۹ : ۲۴، مزمور ۲۲ : ۱۸).

حتی سخنان قبل از مرگش نیز پیشگویی شده:
(متی ۲۷ : ۴۶، مرقس ۱۵ : ۳۴، لوقا ۲۳ : ۴۶، مزمور ۲۲ : ۱ و ۳۱ : ۵).
استخوانی از استخوانهایش نخواهد شکست:
(یوحنا ۱۹ : ۳۶، خروج ۱۲ : ۴۶، اعداد ۹ : ۱۲، مزمور ۳۴ : ۲۰).
پهلوی او را سوراخ خواهند کرد:
(یوحنا ۹ : ۳۷، زکریا ۱۲ : ۱۰، مزمور ۲۲ : ۱۶).
او در روز سوم از مردگان خواهد برخاست:
(متی ۱۲ : ۴۰، لوقا ۲۴ : ۴۶). در عهد عتیق بطور مشخص در این باره چیزی ذکر نشده است. ولی آنچه در اعمال رسولان ۲ : ۲۵ - ۳۲ و ۱۳ : ۳۳ - ۳۵ ذکر شده از مزمور ۶ : ۱۰ و ۱۱ نقل قول شده است. ولی خود عیسی اشاره می‌کند که نوشته شده که او در روز سوم از مردگان برخواهد خاست (لوقا ۲۴ : ۴۶). احتمالاً منظور او هوشع ۶ : ۲ و یونس ۱ : ۷ و نجات اسحق از مرگ در روز سوم (پیدایش ۲۲ : ۴) بوده است.
به دنبال طرد شدن او، اورشلیم سقوط خواهد نمود و فاجعهٔ عظیمی رخ خواهد داد:
(متی ۲۴:۱۵، مرقس ۱۳ : ۱۴، لوقا ۲۱ : ۲۰، دانیال ۹ : ۲۷، دانیال ۱۱ : ۳۱ و ۱۲ : ۱ و ۱۱).
عیسی خود می‌دانست که بوسیلهٔ مرگش پیشگویی‌های عهد عتیق را عملی می‌سازد (متی ۲۶:۵۴ و ۵۶).

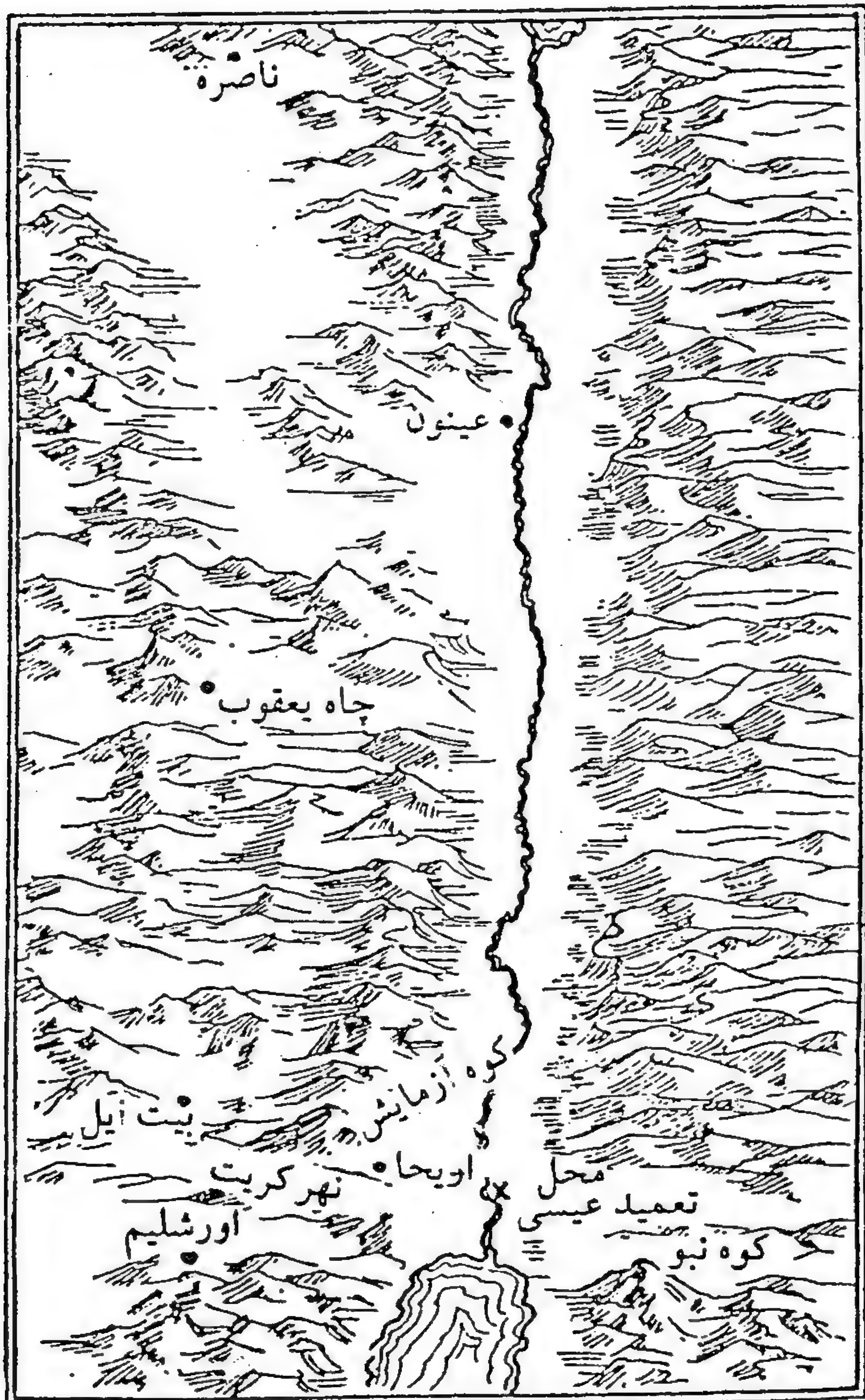
و اما نکتهٔ شگفت انگیز دیگر: زندگی عیسی شامل وقایع اصلی و فرعی و حتی وقایعی که در کنار زندگی او اتفاق افتاده است در جزئیات و بصورتی مفصل در عهدعتیق پیشگویی شده‌اند. آیا هر یک از این شواهد دلالت بر وجود و هستی یک عقل مافوق فهم بشر نمی‌کنند؟ این حکمتی است که انسان را وادار می‌کند که با احترام و حیرت آن را تکریم کند.

متی ۳. تعمید عیسی

مرقس ۱ : ۱ - ۱۱ و لوقا ۳ : ۱ - ۲۲ نیز به تعمید عیسی اشاره می‌کنند (برای اطلاعات بیشتر در مورد عیسی تعمید دهنده به لوقا ۳ : ۱ - ۲۰ مراجعه شود). آنچه که در هر سه قسمت به آن اشارهٔ خاصی شده است، نزول روح‌القدس و صدایی از آسمان است. بر اساس یوحنا ۱ : ۳۱ - ۳۳ بنظر می‌رسد که یحیی عیسی را نمی‌شناسد، اما در انجیل متی مشخص است که یحیی شناخت قبلی از عیسی داشته است. قطعاً عیسی و یحیی در زمان کودکی هنگامی که پسر بچه‌ای بیش نبودند، یکدیگر را می‌شناختند چراکه خانواده‌های آنان روابط نزدیکی با هم داشتند (لوقا ۱ : ۳۶) و در عین حال مریم مادر عیسی به مدت ۳ ماه، قبل از تولد این دو طفل، نزد الیصابات مادر یحیی بود (لوقا ۱ : ۳۹ و ۵۶). بطور حتم، والدین این دو کودک، آنها را از پیغام آسمانی در ارتباط با خدمات آینده‌شان مطلع ساخته بودند. یحیی پس از مدتی برای خویشتن عزلت نشینی در بیابان اختیار نمود (لوقا ۱ : ۸۰) و احتمالاً

از آن زمان تا روز تعمید، عیسی را ملاقات ننموده بود.

بنابراین ممکن است که یحیی، عیسی را که قیافه‌ای متفاوت از دوران کودکی‌اش داشت، نشناخته باشد؛ تا زمانیکه خدا این روحِ کشف را به او می‌بخشد. در این زمان است که عیسی با تأیید الهی در مقابل عموم به عنوان پسر خدا، مسیح امتها و نجات دهندهٔ عالمیان مسح شد.



نقشه ۲۵

محل تعمید عیسی

محلی که خدا برای معرفی مسیح موعود (ماشیح) به امتهای جهان انتخاب نمود، بخش تحتانی رود اردن بود که در نزدیکی قسمتی قرار داشت که سالها پیش به جهت ورود یوشع و قوم اسرائیل به سرزمین کنعان باز شده بود. در این مکان بود که یحیی تعمید دهنده، خود را ظاهر نمود و خدمت خود را در جهت آماده سازی مردم برای آنچه که در انتظار بود، آغاز کرد. همهٔ حاضرین در تصور اینکه آیا او مسیح موعود است یا نه به او چشم دوخته بودند. بعدها می‌بینیم که نقطهٔ آغازین و پایانی خدمت عیسی نیز همین ناحیه است. چه سوابق دیگری در این قسمت نهفته بود؟ ارتفاعات نبو یعنی جایی که خدا وعدهٔ سرزمین موعود را به موسی داد و بعدها نیز او را در آنجا دفن نمود، دقیقاً در شرق درهٔ اردن قرار داشتند. در همین جا در قسمتی بین رود اردن وکوه نبو ارابهٔ آسمانی، ایلیای نبی را ربود و او را در جلال به موسی ملحق ساخت. در ۸ کیلومتری غرب رود اردن، شهر اریحا که دیوارهایش بوسیلهٔ کرنای یوشع منهدم شدند، قرار گرفته بود. درست در بالای اریحا در کوهی نزدیک نهر کریت که مقابل اردن است، غرابها به ایلیا غذا دادند. کمی بالاتر، قلهٔ کوه بیت‌ئیل قرار داشت که ابراهیم در آن مذبحی بر پا نمود و یعقوب نیز شاهد رؤیای نردبان آسمانی بود که فرشتگان از آن بالا و پایین می‌رفتند. در مجاورت همین ناحیه بود که بعدها عیسی پس از طی دوران وسوسه، در صحبتش با نتنائیل خود را به عنوان نردبان فرشتگان به تصویر کشاند. در نزدیکی همین منطقه در بخش جنوبی در دامنهٔ همین کوه، اورشلیم یا شهر ملکیصدق و داود قرار گرفته بود. اگر به سمت جنوب از دریای مرده عبور کنیم به سرزمینی خواهیم رسید که در آن خرابه‌های سدوم و عموره به چشم می‌خورند.

متی ۴ : ۱ - ۱۰ . چهل روز وسوسه

این بخش در لوقا ۴ : ۱ - ۱۳ و مرقس ۱ : ۱۲ - ۱۳ نیز ذکر شده است. روح‌القدس، شیطان و فرشتگان هریک در این واقعه نقشی ایفاء می‌کنند. روح‌القدس عیسی را راهنمایی کرد، فرشتگان او را یاری نمودند و شیطان به وسوسه کردن مسیح جهت منحرف نمودن او از رسالتش، مبادرت ورزید.

همهٔ کائنات در عمل بودند و همهٔ این مبارزات برای مخلوقات سرنوشت ساز بود.

شاید این سؤال برای ما پیش بیاید که چرا عیسی، درست پس از تعمید مورد وسوسه قرار گرفت. نزول روح‌القدس در آن زمان، در تجربهٔ بشری عیسی، دو مورد تازه را در بر می‌گرفت. اول قدرت بی‌حد انجام معجزه و دیگری بازگرداندن کامل شناختی که او قبل از تجسّم داشت.

عیسی از ازل می‌دانست که روزی پا به دنیا خواهد نهاد تا در حکم برهٔ خدا جان خود را به جهت گناه انسان بنهد. او بصورت یک طفل، در آخور بدنیا آمد. آیا عیسی در قالب یک طفل کوچک به همهٔ دانشی که قبل از قبول محدودیتهای جسم داشت واقف بود؟ آیا این طبیعی‌تر نیست که فکر کنیم که عیسی در حین رشد جسمانی، درحالیکه معلومات انسانی را فرا می‌گرفت، دانش روحانی پیش از تجسم نیز بتدریج در او شکل می‌گرفت؟

مطمئناً مادر عیسی چگونگی تولد او را برای او شرح داده بود. عیسی می‌دانست که او پسر خدا و مسیح موعود است. بدون شک، او با مادرش دربارهٔ چگونگی روشهایی که می‌بایستی در دنیا بعنوان مسیح موعود پیشه کند، صحبت کرده بود. ولی در زمان تعمید هنگامی که روح‌القدس بر او قرار گرفت، بلافاصله چیزهایی را که قبل از تجسّم می‌دانست، بطور کامل و واضح بر او روشن شد. یکی از این موارد، موضوع صلیب بود که توسط آن می‌بایستی مأموریت خویش را عملی نماید. این مورد، او را تعجب زده نمود به حدّی که میل به غذا را از او گرفت و ترجیح داد که از اجتماع انسانی دور باشد و مدت ۴۰ روز نسبت به این مأموریت عجیب، به تفکر بپردازد.

او درگیر چه نوع وسوسه‌ای شد؟ وسوسه‌هایی که هر انسان معمولی نیز در تلاش جهت بدست آوردن نان و شهرت طلبی و قدرت در آن می‌افتد؛ ولی در مورد مسیح حالت شدیدتر آن را می‌بینیم. شاید در نظر ما عیسی شخصیتی بزرگتر از این حرفها است که اینچنین انگیزه‌هایی بتواند بصورت شدیدی در او عمل نماید. با توجه به گذشته و زمینه‌هایی که او داشت، ما ایمان داریم که در این زمان او به جهت نجات جهان با خواسته‌های خود مبارزه می‌نمود. او می‌دانست که چه مأموریتی دارد. ولی آنچه که برای او سؤال بود این بود که این مأموریت را چگونه باید انجام دهد. او درک نمود که در این راه باید قدرت معجزه‌گری را که به او سپرده شده بود بکار ببرد. قدرتی که هیچ بشر عادی تا بحال ندیده بود. او می‌دانست که بایست هزاران نفر را با چند نان سیر کند و در عین حال بر قدرتهای طبیعت فایق آید. او می‌توانست برای عملی کردن این نقشه، حکومت این جهان را بدست بگیرد و با زور مردم را مجبور به انجام ارادهٔ خویش بسازد. این، همان پیشنهادی بود که شیطان به او داد. ولی مأموریت عیسی این نبود که مردم را مجبور به اطاعت کند، بلکه او آمده بود تا قلبها را تسخیر دهد.

آیا شیطان حقیقتاً در آنجا حاضر بود؟ یا اینکه این فقط یک مبارزهٔ درونی بود؟ مشخص نیست که شیطان چگونه بر عیسی ظاهر شد ولی عیسی بدون اینکه اشتباه کند درک کرد که این پیشنهاد مستقیماً از سوی شیطان است. او نهمید که شیطان در آنجا حاضر است و مصمم است که عیسی را از مأموریتش منحرف بسازد (به قسمت شیطان مربوط به توضیحات لوقا ۴: ۱ - ۱۳ مراجعه شود).

بنظر می‌رسد مکانی که عیسی در آنجا مورد وسوسه قرار گرفت، از لحاظ جغرافیایی در زمینهای لم‌یزرع کوههای مشرف بر شهر اریحا بود. این بخش بالای نهر کریت یعنی جایی که غرابها به ایلیا خوراک دادند قرار داشت. او احتمالاً در حالیکه در این مکان ایستاده بود می‌توانست از فاصلهٔ دور، جلجتا را که در برگیرندهٔ آزمایش نهایی او بود، ببیند (به نقشهٔ ۴۵ واقع در توضیحات مربوط به متی ۳: ۱۳ - ۱۷ مراجعه شود).

عیسی به مدت ۴۰ روز، روزه گرفت (آیهٔ ۲). موسی نیز در کوه سینا، هنگام دریافت ده فرمان، بمدت ۴۰ روز در روزه بود (خروج ۳۴: ۲۸). ایلیا هنگامی که در راه همین کوه بود، ۴۰ شبانه روز روزه سپری نمود (اول پادشاهان ۱۹: ۸). موسی نمایندهٔ شریعت بود و ایلیا نمایندهٔ انبیاء، و عیسی مسیح موعودی است که در او شریعت و انبیاء به هم می‌رسند. اگر عیسی از قلهٔ کوهی که در آن ۴۰ روز روزه را سپری می‌نمود به طرف شرق نگاهی می‌انداخت، با پشت سر گذاشتن رود اردن، [illegible]

نبو را مشاهده می‌نمود که در آنها موسی و ایلیا، قرنها پیش زندگی زمینی را ترک کرده بسوی خدای خویش شتافته بودند.

تقریباً سه سال بعد، این سه نفر بر روی کوه حرمون، طی جریان تبدیل هیئت مسیح با همدیگر ملاقات به عمل آوردند (به نقشهٔ ۴۸ مراجعه شود). کوه حرمون در ۱۶۰ کیلومتری شمال منطقه‌ای که در آنجا عیسی مورد وسوسه قرار گرفت، قرار داشت بطوریکه منظرهٔ زیبای آن دیده می‌شد که گویی کلاه برفی سفیدی بر سر گذاشته است. این دو کوه با هم شاهد درد و رنج و سپس جلال او بودند.

عیسی پس از طی دوران وسوسه به اردن، مکانی که یحیی او را تعمید داده بود بازگشت (به توضیحات مربوط به یوحنا ۱ : ۱۹ - ۳۴ مراجعه شود).

متی ۴ : ۱۱ . فرشتگان

فرشتگان، بارها در طول زندگی عیسی به چشم می‌خورند

فرشته‌ای خبر تولد یحیی را اعلان نمود (لوقا ۱ : ۱۱ - ۱۷) و او را نامگذاری کرد (لوقا ۱ : ۱۳).

فرشته‌ای خبر تولد عیسی را برای مریم پیشگویی نمود (لوقا ۱ : ۲۶ - ۳۷).

فرشته‌ای خبر تولد عیسی را برای یوسف پیشگویی کرد (متی ۱ : ۲۰ - ۲۱) و او را نامگذاری نمود (متی ۱ : ۲۱).

فرشتگان خبر تولد عیسی را به شبانان اعلام کردند (لوقا ۲ : ۸ - ۱۵) و سرود هللویا سراییدند (لوقا ۲:۱۳ - ۱۴).

فرشته‌ای طفل و والدینش را در فرار به مصر راهنمایی نمود (متی ۲ : ۱۳ و ۲۰).

فرشتگان از عیسی هنگام وسوسه پرستاری نمودند (متی ۴ : ۱۱).

فرشته‌ای در باغ جتسیمانی نزد عیسی بود (لوقا ۲۲ : ۴۳).

فرشته‌ای سنگ قبر عیسی را به آنسوی دیگر غلطانید (متی ۲۸ : ۲) و خبر رستاخیز او از مردگان را به زنان اعلام نمود (متی ۲۸ : ۵ - ۷).

دو فرشته همراه با عیسی بر مریم مجدلیه ظاهر شدند (یوحنا ۲۰ : ۱۱ - ۱۴).

مسیح نکات بسیاری در مورد فرشتگان گفت

فرشتگان بر او نزول و صعود می‌کنند (یوحنا ۱ : ۵۱).

فوجی از فرشتگان تسلیم فرمان او هستند (متی ۲۶ : ۵۳).

فرشتگان در بازگشت ثانوی با عیسی همراه خواهند بود (متی ۲۵ : ۳۱ و ۱۶ : ۲۷ ، مرقس ۸:۳۸، لوقا ۹ : ۲۶).

فرشتگان در روز داوری دروکنندگان خواهند بود (جدا کنندهٔ کرکاس و گندم) (متی ۱۳ : ۳۹).

فرشتگان جمع کنندگان برگزیدگان خواهند بود (متی ۲۴ : ۳۱).
فرشتگان جداکنندگان بدکاران و عادلان خواهند بود (متی ۱۳ : ۴۱ و ۴۹).
فرشتگان ایلعازر گدا را به آغوش ابراهیم بردند (لوقا ۱۶ : ۲۲).
فرشتگان به جهت توبهٔ یک گناهکار، شادی می‌کنند (لوقا ۱۵ : ۱۰).
کودکان خردسال دارای فرشتهٔ نگهبان هستند (متی ۱۸ : ۱۰).
عیسی به امّت خویش، نزد فرشتگان اقرار خواهد نمود (لوقا ۱۲ : ۸).
فرشتگان موجوداتی ابدی و فاقد جنسیت هستند (لوقا ۲۰ : ۳۵ - ۳۶، متی ۲۲ : ۳۰).
شیطان، فرشتگانی شریر دارد (متی ۲۵ : ۴۱).
همهٔ نکات فوق از زبان خود عیسی ذکر شده است. سخنان او در مورد فرشتگان، آنقدر مشخص، متنوع و فراوان هستند که ارائهٔ این نظر که او خود را صرفاً با عقاید متداول آن زمان تطبیق داده و از خود چیزی نداشته، حقانیت سایر تعالیم مسیح را هم مخدوش می‌سازد.

فرشتگان در کتاب اعمال رسولان

فرشته‌ای درهای زندان را برای رسولان می‌گشاید (اعمال ۵ : ۱۹).
فرشته‌ای فیلیپس را بسوی خواجه‌سرای حبشی هدایت نمود (اعمال ۸ : ۲۶).
فرشته‌ای پطرس را از زندان آزاد نمود (اعمال ۱۲ : ۷ و ۸ و ۹) و فرشتهٔ او یعنی فرشتهٔ پطرس خوانده شد (اعمال ۲ : ۱۵).
فرشته‌ای هیرودیس را زد و او مُرد (اعمال ۱۲ : ۲۳).
فرشته‌ای کرنیلیوس را هدایت نمود تا پطرس را طلب کند (اعمال ۱۰ : ۳).
فرشته‌ای هنگام طوفان کنار پولس ایستاده بود (اعمال ۲۷ : ۲۳).

فرشتگان در عهد عتیق

فرشته‌ای هاجر را نجات داد (پیدایش ۱۶ : ۷ - ۱۲).
فرشتگان تولد اسحق را اعلام کردند (پیدایش ۱۸ : ۱ - ۱۵).
فرشتگان سقوط سدوم را اعلام نمودند (پیدایش ۱۸ : ۱۶ - ۳۳).
فرشتگان سدوم را سوزاندند و لوط را نجات دادند (پیدایش ۱۹ : ۱ - ۲۹).
فرشتگان از قربانی شدن اسحق جلوگیری کردند (پیدایش ۲۲ : ۱۱ - ۱۲).
فرشتگان از یعقوب نگهبانی کردند (پیدایش ۲۸ : ۱۲، ۳۱ : ۱۱، ۳۲ : ۱، ۴۸ : ۱۶).
فرشته‌ای بر موسی ظاهر شد (خروج ۳ : ۲).
فرشته‌ای قوم اسرائیل را رهبری نمود (خروج ۱۴ : ۱۹، ۲۳ : ۲۰ - ۲۳ و ۳۲ : ۳۴).
فرشته چگونگی ازدواج اسحق و رفقه را طرح ریزی نمود (پیدایش ۲۴ : ۷).
خدا توسط فرشته، شریعت را به موسی داد (اعمال ۳۸:۷ و ۵۳، غلاطیان ۳ : ۱۹، عبرانیان ۲:۲).

فرشته‌ای بلعام را مورد سرزنش قرار داد (اعداد ۲۲ : ۳۱ - ۳۵).
سردار لشکر خدا بر یوشع ظاهر شد (یوشع ۵ : ۱۳ - ۱۵).
فرشته‌ای قوم اسرائیل را به جهت بت پرستی توبیخ نمود (داوران ۲ : ۱ - ۵).
فرشته‌ای مأموریت جدعون را برای او مشخص نمود (داوران ۶ : ۱۱ - ۴۰).
فرشته‌ای خبر تولد شمشون را اعلام نمود (اعداد ۱۳).
فرشته‌ای قوم اسرائیل را به بلا زد (دوم سموئیل ۲۴ : ۱۶ - ۱۷).
فرشته‌ای ایلیا را نجات داد (اول پادشاهان ۱۹ : ۵ - ۸).
الیشع بوسیلهٔ فرشتگان نامرئی احاطه شده بود (دوم پادشاهان ۶ : ۱۴ - ۱۷).
فرشته‌ای دانیال را از چنگال شیران نجات داد (دانیال ۶ : ۲۲).
فرشته‌ای لشکر آشور را زد (دوم پادشاهان ۱۹ : ۳۵، اشعیاء ۳۷ : ۳۶).
اردوی فرشتگان، گرداگرد ترسندگان خداست (مزمور ۳۴ : ۷ ، ۹۱ : ۱۱).
فرشتگان زکریا را در نوشتن یاری نمودند (زکریا ۱ : ۹ ، ۲ : ۳ ، ۴ : ۵ و الی آخر).

فرشتگان در رسالات و مکاشفه

بعضی از فرشتگان برگزیده هستند (اول تیموتاؤس ۵ : ۲۱).
تعداد فرشتگان، غیر قابل شمارش است (عبرانیان ۱۲ : ۲۲ ، مکاشفه ۵ : ۱۱).
فرشتگان، خدمتگزاران وارثان نجات هستند (عبرانیان ۱ : ۱۳ - ۱۴).
فرشتگان در آتش مشتعل داوری، با عیسی همراه خواهند بود (دوم تسالونیکیان ۱ : ۷).
ما نباید فرشتگان را بپرستیم (کولسیان ۲ : ۱۸ ، مکاشفه ۲۲ : ۸ و ۹).
نوشتجات مکاشفه تحت هدایت فرشته‌ای نوشته شد (مکاشفه ۱ : ۱).
کلیساها دارای فرشتهٔ نگهبان هستند (مکاشفه ۱ : ۲۰ ، ۲ : ۸ و ۱۲ و ۱۸ ، ۳ : ۱ و ۷ و ۱۴).
کتاب مکاشفه در سطح وسیعی، نمایشی از فرشتگان است.

فرشتگان به دسته‌های مختلف تقسیم بندی شده‌اند و تحت عنوان رؤسا، قوات، قدرتها و سلطنتها، سازماندهی شده‌اند (رومیان ۸ : ۳۸ ، افسسیان ۱ : ۲۱ و ۳ : ۱۰ ،کولسیان ۱ : ۱۶ و ۲ : ۱۵ ، اول پطرس ۳ : ۲۲).

میکائیل به عنوان رئیس فرشتگان، یاد شده است. او نگهبان یهودیه بود (دانیال ۱۰ : ۱۳ و ۱۲:۱). او با ابلیس بر سر جسد موسی منازعه کرد (یهودا ۹). او از طرف کلیسا با شیطان می‌جنگد (مکاشفه ۱۲ : ۷) او هنگام ظهور ثانوی با مسیح همراه خواهد بود و با صدای او مردگان خواهند برخاست (اول تسالونیکیان ۴ : ۱۶).

جبرئیل از فرشتگان اعظم است.

معمولاً فرشتگان قسمتی از قدرتهای بی‌جان طبیعت بشمار می‌روند، در حالیکه باید آنان را

شخصیت‌های دنیای نادیده در نظر گرفت.

متی ۴ : ۱۲ . شروع مأموریت عیسی در جلیل

آیات ۱۱ و ۱۲ از لحاظ زمانی یکسال با هم فاصله دارند و این فاصله شامل خدمت در یهودیه و وقایع مذکور در یوحنا ۱ : ۱۹ - ۴ : ۵۴ و لوقا ۴ : ۱۶ - ۳۰ است (به توضیحات مربوط به مرقس ۱۴:۱ - ۱۵ مراجعه شود).

خدمت در جلیل

هر یک از نویسندگان اناجیل مقدار متفاوتی از کتاب خویش را به موضوع خدمت عیسی در جلیل اختصاص داده‌اند.

متی، نصف انجیل متی یعنی ۱۴ باب (۴: ۱۲ - ۱۹ : ۱)؛
مرقس، نصف انجیل مرقس یعنی ۸ باب (۱: ۱۴ - ۱۰ : ۱)؛
و لوقا، کمتر از ۶ باب انجیل لوقا (۴: ۱۴ - ۹ : ۵۱) را به این قسمت تخصیص داده‌اند.
یوحنا تقریباً اشاره‌ای به این موضوع نمی‌کند.

خدمت در جلیل

(مقایسهٔ ۴ انجیل)

متی

دعوت شمعون، اندریاس، یعقوب و یوحنا (۴ : ۱۸ - ۲۲).
سفرها، موعظه‌ها و شفاها، ازدحام جمعیت و شهرت عیسی (۴: ۲۳ - ۲۵).
موعظهٔ سر کوه (۵ و ۶ و ۷).
شفای ابرص و خادم یوزباشی (۸: ۱ - ۱۳).
شفای مادر زن پطرس و بسیاری دیگر (۸: ۱۴ - ۱۷).
آرام کردن طوفان (۸: ۲۳ - ۲۷)
شفای دو دیوانه از اهالی جدریان (۸: ۲۸ - ۳۴).
شفای مفلوج (۹ : ۱ - ۸).
دعوت از متی و ضیافت او (۹ : ۹ - ۱۳).
روزه (۹ : ۱۴ - ۱۷).
دختر یائیروس و زن مبتلا به مرض استحاضه (۹: ۱۸ - ۲۶).

شفای دو کور و دیوانهٔ گنگ (۹: ۲۷ - ۳۸).
مأموریت و اعزام دوازده رسول (۱۰).
پیام آوران یحیی تعمید دهنده (۱۱: ۱ - ۱۹).
شهرهای مورد سرزنش (۱۱: ۲۰ - ۲۴).
«بیایید نزد من» (۱۱: ۲۵ - ۳۰).
چیدن خوشه‌ها و شفا در روز سبت (۱۲: ۱ - ۱۴).
شفای دیوانهٔ کور و گنگ (۱۲: ۱۵ - ۲۳).
متهم شدن عیسی به همکاری با بعلزبول (۱۲: ۲۴ - ۲۵).
مادر و برادران عیسی (۱۲: ۴۶ - ۵۰).
مثلهای برزگر، کرکاسها، خردل، خمیرمایه، گنج، مروارید، تور ماهیگیری (۱۳).
سفر به ناصره (۱۳: ۵۴ - ۵۸).
شهید شدن یحیی (۱۴: ۱ - ۱۲).
غذا دادن عیسی به ۵۰۰۰ نفر و راه رفتن عیسی بر روی آب (۱۴: ۱۳ - ۳۳).
شفای عدهٔ کثیر در جنیسارت (۱۴: ۳۴ - ۳۶).
فریسیان، سنتها و نجاست (۱۵: ۱ - ۲۰).
زن کنعانی (۱۵: ۲۱ - ۲۸).
غذا دادن به ۴۰۰۰ نفر (۱۵: ۲۹ - ۳۹).
خمیر مایهٔ فریسیان (۱۶: ۱ - ۱۲).
اعتراف پطرس، پیشگویی مرگ و قیام عیسی (۱۶: ۱۳ - ۲۸).
تبدیل هیئت، پیشگویی دوبارهٔ مرگ و قیام (۱۷: ۱ - ۱۳).
پسر مصروع و پیشگویی مجدد مرگ و قیام (۱۷: ۱۴ - ۲۳).
ادای پول هیکل (۱۷: ۲۴ - ۲۷).
«اطفال کوچک» و «بخشش» (۱۸).

مرقس

دعوت از شمعون، اندریاس، یعقوب و یوحنا (۱: ۱۴ - ۲۰).
شفای دیو زده، مادر زن پطرس و بسیاری دیگر (۱: ۲۱ - ۳۴).
مسافرت‌ها، معجزات، شفای ابرص و مفلوج (۱: ۴۰ - ۲: ۱۲).
دعوت از لاوی و ضیافت لاوی (۲:۱۳-۱۷)
روزه (۲: ۱۸ - ۲۲).
چیدن خوشه‌ها و شفا در روز سبت (۲: ۲۳ - ۳: ۶).
ازدحام جمعی کثیر، شهرت عیسی، معجزات (۳: ۷ - ۱۲).

انتخاب دوازده رسول (۳: ۱۳ - ۱۹).
متهم شدن عیسی به همکاری با بعلزبول (۳: ۲۰ - ۳۰).
مادر و برادران عیسی (۳: ۳۱ - ۵۵).
مثلها: برزگر، دانهٔ روینده، دانهٔ خردل (۴: ۱ - ۳۴).
آرام ساختن طوفان (۴: ۳۵ - ۴۱).
شفای دیوانهٔ جدریان (۵: ۱ - ۲۰).
دختر یائیروس، زن مبتلا به مرض استحاضه (۵: ۲۱ - ۴۳).
سفر به ناصره (۶: ۱ - ۶).
اعزام دوازده رسول (۶: ۷ - ۱۳).
شهید شدن یحیی (۶: ۱۴ - ۲۹).
غذا دادن به پنج هزار نفر، راه رفتن عیسی بر روی آب (۶: ۳۰ - ۵۲).
شفای عده‌ای کثیر در جنیسارت (۶: ۵۳ - ۵۶).
فریسیان، سنتها و نجاست (۷: ۱ - ۲۳).
زن یونانی اهل فینیقیهٔ سوریه، کری که لکنت زبان داشت (۷: ۲۴ - ۳۷).
غذا دادن به ۴۰۰۰ نفر، «خمیر مایهٔ فریسیان» (۸: ۱ - ۲۱).
شفای کور در بیت صیدا (۸: ۲۲ - ۲۶).
اعتراف پطرس، پیشگویی مرگ و قیام عیسی (۸: ۲۷ - ۹: ۱)
تبدیل هیئت عیسی، پیشگویی دوباره راجع به مرگ و قیام عیسی (۹: ۲ - ۱۳).
شفای پسر مصروع، پیشگویی مجدد مرگ وقیام عیسی (۹: ۱۴ - ۳۲).
مباحثه در مورد اینکه «چه کسی از همه بزرگتر است» ، ناشناسی که به نام عیسی معجزه می‌کرد (۹:۳۳ - ۵۰).

لوقا

سفر به ناصره (۴: ۱۴ - ۳۰).
شفای دیر زده، مادر زن پطرس و بسیاری دیگر (۴: ۳۱ - ۴۴).
دعوت از پطرس، یعقوب و یوحنا (۵: ۱ - ۱۱).
شفای ابرص و مفلوج (۵: ۱۲ - ۲۶).
دعوت از لاوی، ضیافت لاوی (۵: ۲۷ - ۳۲).
روزه (۵: ۳۳ - ۳۹).
چیدن خوشه‌ها و شفا در روز سبت (۶: ۱ - ۱۱).
انتخاب دوازده رسول (۶: ۱۲ - ۱۹).
موعظهٔ سر کوه (۶: ۲۰ - ۴۹).

غلام یوزباشی، پسر بیوه‌زن، فرستادگان یحیی (۷ : ۱ - ۳۵).
زن گناهکار، زنان، مثل برزگر (۷: ۳۶ ـ ۸: ۱۸).
مادر و برادران عیسی، طوفان، دیوانه‌ای از اهالی جدریان (۸: ۱۹ - ۳۹).
دختر یائیروس، زن مبتلا به مرض استحاضه (۸: ۴۰ - ۴۸).
اعزام دوازده رسول (۹: ۱ - ۶).
شهادت یحیی (۹: ۷ - ۹).
غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر (۹: ۱۰ - ۱۷).
اعتراف پطرس، پیشگویی مرگ و قیام عیسی (۹: ۱۸ - ۲۷).
تبدیل هیئت عیسی (۹: ۲۸ - ۳۶).
شفای پسر مصروع، پیشگویی دوبارهٔ مرگ و قیام (۹: ۲۸ - ۴۳).
مباحثه در مورد اینکه «چه کسی از همه بزرگتر است» ، ناشناسی که به نام عیسی معجزه می‌کرد (۹:۴۶-۵۰).

یوحنا

اولین معجزه در قانای جلیل، سفر به کفرناحوم (۲ : ۱ - ۱۲).
شفای پسر سرهنگ (۴: ۴۳ - ۵۴).
غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر (۶: ۱ - ۷: ۱).

یوحنا ۴ : ۱۳ - ۱۷. اقامت در کفرناحوم. این یکی از مواردی است که در مورد مسیح موعود پیشگویی شده است. (به توضیحات مربوط به متی ۲ : ۲۲ - ۲۳ مراجعه شود).

یوحنا ۴ : ۱۸ - ۲۲. دعوت از شمعون، اندریاس، یعقوب و یوحنا. (به توضیحات مربوط به مرقس ۱: ۱۶ - ۲۰ و همچنین متی ۱۰ مراجعه شود.)

یوحنا ۴: ۲۳ - ۲۵. سفرها، شهرت، تودهٔ مردم، معجزات. (به توضیحات مربوط به مرقس ۱:۳۸-۳۹ مراجعه شود.)

طول مدت و ترتیب زمانی خدمات در جلیل

عیسی خدمت در جلیل را «چهار ماه قبل از فصل حصاد» (آذر، دسامبر)(یوحنا ۴:۳۵و۴۳) آغاز نمود و زمان به پایان رساندن آن قبل از عید خیمه‌ها (مهر، اکتبر) یا درست قبل از عید تقدیس (عید تجدید) (آذر، دسامبر) بود (لوقا ۹:۵۱؛ یوحنا ۷:۲؛ ۱۰:۲۲).

چنانکه عید مذکور در یوحنا ۵ : ۱ عید فصح در نظر گرفته شود، می‌توان نتیجه گرفت که عیسی در طول مدتی که در جلیل اقامت گزیده، دو عید فصح را سپری نموده است.

بنابراین، این خدمت از ماه آذر یا دسامبر شروع شده و با سپری نمودن دو عید فصح تا ماه مهر

(اکتبر) یا آذر (دسامبر) ادامه داشته است که جمعاً طول مدت آن دو سال محاسبه می‌شود. بدیهی است که اگر عید مذکور در یوحنا ۵ : ۱ عید فصح نباشد، این مدت زمان به یک سال تقلیل می‌یابد.

متی، مرقس و لوقا عموماً ترتیب زمانی مشابهی را در اناجیل رعایت نموده‌اند. البته لازم به توضیح است که بنظر می‌رسد به علت عدم تشابه در ترتیب وقایع، این ترتیب زمانی، جزء به جزء رعایت نشده است. عموماً دانشمندان کتاب‌مقدس در ارتباط با این موضوع که اناجیل، همگی ترتیب زمانی خاصی را رعایت نموده‌اند یا نه، اتفاق نظر ندارند.

از آنجاکه هر یک از نویسندگان اناجیل، مسایل و اهداف حاشیه‌ای دیگری را نیز رعایت کرده‌اند، در نتیجه گروهبندی مطالب هر انجیل با انجیل دیگر متفاوت است. بسیاری اوقات نویسندگان سخنی از زمان و مکان واقعه به میان نمی‌آورند. و به این ترتیب طبقه بندی مطالب اناجیل و رعایت ترتیب زمانی وقایع امری غیر ممکن است.

ولی با این وجود شاید بتوان بعضی از وقایع مشخص و دوره‌هایی خاص راکه مربوط به خدمات عیسی در جلیل می‌باشند، در یک گروه جای داد.

غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر (یوحنا ۶ : ۴) هنگام عید فصح رخ داد. یحیی درست قبل از واقعهٔ غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر شهید شد (متی ۱۴ : ۱۲ - ۱۳). در همین موقع بود که دوازده رسول از مأموریت خود برگشتند (لوقا ۹ : ۱۰).

سه نفر از نویسندگان اناجیل، جریان تبدیل هیئت مسیح راکه کمی قبل از عزیمت نهایی از جلیل است، ذکر می‌کنند.

در عین حال، عزیمت نهایی از جلیل درست قبل از عید خیمه‌ها (مهر، اکتبر) یا عید تقدیس (تجدید) (آذر، دسامبر) بوده است (لوقا ۹ : ۵۱، یوحنا ۷ : ۱ - ۱۰ و ۱۰ : ۲۲)، که البته احتمال دوم بیشتر است چون عزیمت اول سرّی و مخفیانه بود (یوحنا ۷ : ۱۰) در حالیکه مردم از عزیمت دوم او اطلاع داشتند (لوقا ۱۰ : ۱).

می توان نتیجه گرفت که بین واقعهٔ غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر و تبدیل هیئت مسیح، دورهٔ زمانی ۵ یا ۸ ماه وجود داشته است، که بخشی از آن در شمال جلیل سپری شده. لازم به توضیح است که وقایع زیادی از این دوره ذکر نشده است.

اصلی‌ترین بخش خدمت در جلیل مربوط به ۱۶ ماه قبل از واقعهٔ غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر بوده است. در این دوره عیسی در حالیکه بصورتی فشرده و خستگی ناپذیر به خدمت مشغول بوده، در آن مرز و بوم شهرت زیادی تحصیل می‌نماید. طرح ذیل، تقسیم بندی عمومی را بر اساس رعایت ترتیب زمانی وقایع در جلیل ارائه می‌دهد. لازم به توضیح است که این ترتیب زمانی تخمینی و حدسی است.

خدمات در جلیل

ترتیب زمانی وقایع

۲۷ پس از میلاد	
دسامبر	شروع خدمت در جلیل
	شفای پسر سرهنگ کفرناحومی.
	سفر به ناصره، پذیرفته نشدن در ناصره.
	انتخاب ناصره به عنوان مرکز خدمت.
	دعوت از شمعون، اندریاس، یعقوب و یوحنا.
	شفای دیو زده، مادر زن پطرس و بسیاری دیگر.
	مسافرت به نواحی اطراف، شفای ابرص و مفلوج.
	دعوت از متی.
	سؤالات در مورد روزه و سبت.
۲۸ میلادی	
عید فصح؟	سفر به اورشلیم
	شفاها در روز سبت، بروز مخالفتهای بزرگان قوم.
	ادعای الوهیت، مراجعت به جلیل.
اواسط تابستان:	سفرها، ازدحام جمعیت، معجزات، شهرت.
	انتخاب دوازده رسول.
	موعظهٔ سرکوه.
	سفر به نواحی اطراف، ذکر مثلهای مختلف.
	آرام ساختن طوفان، شفای دیوانگان اهل سرزمین جدریان.
	زنده کردن دختر یائیروس.
	متهم شدن به همکاری با بعلزبول.
	زنده کردن پسر بیوه زن نائینی.
	دریافت پیغام از فرستادگان یحیی.
	سفر مجدد به ناصره.
	شفای غلام یوزباشی. آمرزیدن زن گناهکار.
۲۹ میلادی	
فوریه؟:	اعزام دوازده رسول.

عید فصح:	بازگشت دوازده رسول، شهید شدن یحیی.
	غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر، راه رفتن روی آب.
	موعظه در مورد نان حیات.
	اجتناب از پذیرفتن پیشنهاد پادشاهی.
	شفای عده‌ای کثیر، تعلیم در بارهٔ نجاست.
	توبیخ شهرها، «بیایید نزد من».
	عزیمت به شمال، زن اهل فینیقیهٔ سوریه.
	بازگشت به جلیل، شفای ناشنوای لال، غذا دادن به ۴۰۰۰ نفر.
	در مجدل، «آیت یونس نبی»، شفای کور.
اکتبر؟:	سفر به اورشلیم، موعظه‌ها، زن زناکار.
	شفای کور، مخالفت علنی با حکام.
نوامبر:	مراجعت به جلیل.
	عزیمت به قیصریهٔ فیلیپی، اعتراف پطرس.
	تبدیل هیئت، پسر مصروع.
	سه پیشگویی در مورد مرگ و قیام.
	دوباره در جلیل، مالیات، «چه کسی از همه بزرگتر است؟»
	«کودکان» ، ناشناسی که به نام عیسی معجزه می‌کرد.
دسامبر؟:	عزیمت نهایی از جلیل (یا اکتبر؟)

متی ۵ و ۶ و ۷. موعظهٔ سرکوه

متی واقعهٔ موعظهٔ سرکوه را در اولین بخش خدمات جلیلی قرار می‌دهد، اگر چه بنظر می‌رسد که این واقعه چند ماه پس از انتخاب رسولان صورت گرفته است (لوقا ۶ : ۱۲ - ۲۰)؛ البته این در صورتی است که منظور لوقا از آیات فوق دقیقاً موعظهٔ سرکوه باشد. در این صورت، متی موعظهٔ سر کوه را مبنای تعالیم و خدمات عیسی قرار می‌دهد.

با توجه به محتوای این تعالیم، بنظر می‌رسد موعظهٔ سرکوه عیسی در عهد جدید همان نقشی را داراست که ده فرمان در عهد عتیق دارد. برای هر مسیحی مؤمنی واجب است که این آیات را به خاطر بسپارد و همهٔ هم و غم خود را بر این بگذارد که بر اساس این آیات زندگی نماید.

نام کوهی که این تعالیم بر آن موعظه شد، مشخص نیست. احتمالاً کوه مشخصی نبوده، و با توجه به متن لوقا، منظور منطقه‌ای کوهستانی یا برآمدگی‌ای در دشت بوده است. بر طبق روایتی کوه «شاخ حطّین» کوه مزبور می باشد (به نقشهٔ شماره ۴۷ مراجعه شود). (برای مقایسه با نوشتهٔ لوقا، به لوقا ۶:۲۰-۴۹ مراجعه شود.)

متی ۵: ۱ - ۱۲. خوشابحال‌ها

خوشابحال مسکینان، ماتمیان، حلیمان، گرسنگان و تشنگان عدالت (گرسنگان و تشنگان روحانی)، رحیمان، پاکدلان، صلح کنندگان، زحمتکشان (شکنجه دیدگان). اینها خوشبحالهایی است که درست در مقابل معیارها و استانداردهایی که دنیا برای خوشبختی ارائه می‌دهد، قرار دارد. ولی این خوشابحال‌ها به خاطر شرایط فلاکت باری که هر یک از این خصوصیات به تنهایی در خود دارند نیست. در واقع پاداشهای پر جلالی که این خصوصیات به همراه دارند به این خوشابحال‌ها معنی و مفهوم می‌بخشد. از نقطه نظر عیسی، آسمان نسبت به زندگی زمینی ارزشی والا و نامتناهی داشت. از این رو به نظر او هر نوع خصوصیتی که بر زمین نشانهٔ اشتیاق به آسمان بود یک برکت و خوشبختی حساب می‌شد.

متی ۵: ۱۳ - ۱۶. نمک و نور جهان

نمک و نور بودن به معنی دارا بودن خصوصیات نگاهداری و هدایت‌کنندگی است. عیسی خود نور جهان است (یوحنا ۸: ۱۲). پیروان او نور وجلال او را منعکس می‌کنند. اصلی‌ترین انگیزهٔ هر شخص مسیحی باید این باشد که بوسیلهٔ اعمال او، دیگران خدا را تمجید نمایند.

متی ۵: ۱۷ - ۴۸. عیسی و شریعت

عیسی نیامده بود که شریعت را زایل کند بلکه تا آن را عملی ساخته، کامل نماید. هیچ تناقضی بین تعالیم عیسی و تعالیمی که در رسالات رومیان، غلاطیان و عبرانیان مبنی بر نجات بر اساس ایمان به مسیح و نه اعمال شریعت ذکر شده، وجود ندارد. نظر عیسی نسبت به شریعت، توانینی اخلاقی است که خدا برای ابراز قدوسیت خویش ارائه می‌دهد. این توانین در واقع نشانگر تعهدات ابدی قوم خدا هستند. عیسی آمد تا مفهوم عمیق و واقعی راکه این قوانین در ابتدا داشتند، روشن کند. او آمد تا عمق قلب انسان را تبدیل دهد تا از این به بعد، با این شالوده، در بجا آوردن قوانین شریعت گام بردارد و نه از بهر پاداش و ثواب حاصل از اعمال. او به پنج خصوصیت ویژه اشاره می‌نماید: قتل، زنا، خشم، انتقام و نفرت از دشمنان.

قتل (متی ۵: ۲۱ - ۲۶): قانونِ علیه قتل، یکی از قوانین ده فرمان بود (خروج ۲۰: ۱۳). عیسی ما را نسبت به هر نوع خشمی که در قلب پرورش می‌یابد و به عمل می‌انجامد، منع می‌کند.

زنا (متی ۵: ۲۷ - ۳۲): قانونِ علیه زنا نیز یکی از قوانین ده فرمان بود (خروج ۲۰: ۱۴). عیسی ما را نسبت به هر شهوتی که در قلب پرورش می‌یابد و به عمل می‌انجامد، برحذر می‌نماید.

نکتهٔ قابل توجه در مورد هر دوی این گناهان این است که عیسی در ارتباط با مجازات این دو گناه، کلمهٔ جهنم را بکار می‌برد (آیات ۲۲ و ۲۹ و ۳۰). او نه تنها به ما اخطار می‌دهد که مراقب

احساسات درونی خویش باشیم، بلکه خیلی شدیدتر از موسی، مسألهٔ طلاق را محکوم و محدود می‌کند (آیهٔ ۳۲).

قسم (متی ۵ : ۳۳ - ۳۷): این گناه احتمالاً به سوگندهای قضایی، کفرگویی‌های معمول در اجتماع و کاربرد بی مبالات اسم خدا در مکالمه‌های روزمره، مربوط می‌شد.

انتقام (متی ۵ : ۳۸ - ۴۲): قانون چشم به عوض چشم، بخشی از فرایض، احکام یا قوانین مدنی بود که توسط قانونگذاران تدوین شده بود (خروج ۲۱ : ۲۲ - ۲۵). در اینجا عیسی قانونی به جهت دادگاه قضایی ارائه نمی‌دهد. حکومت توسط خدا مرتب گشته است (رومیان ۱۳ : ۱ - ۷) و هدف خدا از تشکّل آنها، نجات اجتماع بشری از عناصر جنایی موجود در آن اجتماع است. هر چقدر که دادگاهها در اجرای عدالت سعی و تلاش نمایند، به همان نسبت اجتماع از امنیت بیشتری برخوردار خواهد بود. ولی در اینجا عیسی به تعلیم اصولی می‌پردازد که اشخاص بایستی بصورت فردی با شخص دیگری به مرحلهٔ اجراء گذارند (به توضیحات مربوط به لوقا ۶ : ۲۷ - ۳۸ مراجعه شود).

تنفر از دشمنان (متی ۵ : ۴۳ - ۴۸): این موضوع در هیچ جای عهد عتیق منع نشده است. وجود این خصوصیت در بین قوم اسرائیل در برخورد با دشمنانشان بصورتی مستتر به چشم می‌خورد. اگرچه این مورد در عهد عتیق قابل مشاهده است، ولی عیسی آن را منع و رد می‌کند (به توضیحات مربوط به لوقا ۶ : ۲۷ - ۳۸ مراجعه شود).

متی ۶ و ۷. تعالیم آسمانی

انگیزه‌های نهایی زندگی (۶ : ۱ - ۱۸ و همچنین لوقا ۱۲ : ۱ - ۱۲) تحت عنوان سه مورد ویژه شرح داده شده‌اند: صدقه، دعا، روزه.

صدقه (۶ : ۲ - ۴): نزد خدا و نه به خاطر نمایش در مقابل عموم (متی ۲۳).

دعا (۶ : ۵ - ۱۵): (به لوقا ۱۱ و ۱۸ مراجعه شود).

روزه (۶ : ۱۶ - ۱۸): (به مرقس ۲ : ۱۸ - ۲۲ مراجعه شود).

گنج در آسمان (۶ : ۱۹ - ۳۴): (به لوقا ۱۲ : ۱۳ - ۳۴ مراجعه شود).

قضاوت نکردن در مورد برادران (۷ : ۱ - ۵): (به لوقا ۶ : ۳۹ - ۴۵ مراجعه شود).

انداختن مروارید در مقابل گرازها (۷ : ۶): بدان معنی که ما بایستی در صحبت از ایمان خود، حکمت داشته باشیم. در غیر اینصورت ممکن است که ضرر مسأله بیشتر از نفع آن می‌باشد.

دعای مصرّانه (۷ : ۷ - ۱۱): (به لوقا ۱۸ : ۱ - ۸ مراجعه شود).

قانون طلایی (۷ : ۱۲): (به لوقا ۶ : ۲۷ - ۳۸ مراجعه شود).

راه باریک (۷ : ۱۳ - ۱۴): تعداد کثیر هالکان و تعداد اندک نجات یافتگان در مقایسه با تعداد هالکان؛ با وجود این در نهایت تعداد نجات یافتگان گروهی عظیم خواهد بود، بطوریکه غیرتابل شمارش خواهند بود (مکاشفه ۷ : ۹).

انبیای کذبه (۷: ۱۵ - ۲۳): عیسی وجود انبیای کذبه را پیشگویی می‌کند و مردم را از آنان با حذر می‌نماید (متی ۲۴: ۱۱ و ۲۴). نویسندگان دیگر عهد جدید نیز اشاراتی به معلمین دروغین می‌نمایند. مخرب‌ترین مانعی که در راه پیشرفت مسیحیت در میان ملل قد علم کرده است، ویرانی بیرحمانه‌ای بوده که توسط خود سردمداران مسیحیت ایجاد شده و سوابق آن را لکه دار نموده است.

بنای خانه بر صخره (۷: ۲۴ - ۲۷). جمله‌ای بس ساده مبین عبث و بی‌فایده بودن مسیحی بودن ما در صورت عدم اجرای تعالیم مذکور در موعظهٔ سر کوه عیسی.

۸: ۱ - ۴ طاهر شدن ابرص (به مرقس ۱: ۴۰ - ۴۴ مراجعه شود).

۸: ۵ - ۱۳ خادم یوزباشی (به لوقا ۷: ۱ - ۱۰ مراجعه شود).

۸: ۱۴ - ۱۵ مادر زن پطرس (به مرقس ۱: ۲۹ - ۳۱ مراجعه شود).

۸: ۱۶ - ۱۷ شفای عده‌ای کثیر (به مرقس ۱: ۳۲ - ۳۴ مراجعه شود).

۸: ۱۸ - ۲۲ «روباهان را سوراخهاست» (به لوقا ۹: ۵۷ - ۶۲ مراجعه شود).

۸: ۲۳ - ۲۷ آرام کردن طوفان (به مرقس ۴: ۳۶ - ۴۱ مراجعه شود).

۸: ۲۸ - ۳۴ دو دیوانه اهل سرزمین جدریان (به مرقس ۵: ۱ - ۲۰ مراجعه شود).

۹: ۱ - ۸ شفای مفلوج (به مرقس ۲: ۱ - ۱۲ مراجعه شود).

۹: ۹ - ۱۳ دعوت از متی (به مرقس ۲: ۱۳ - ۱۷ مراجعه شود).

۹: ۱۴ - ۱۷ سؤالاتی در مورد روزه (به مرقس ۲: ۱۸ - ۲۲ مراجعه شود).

۹: ۱۸ - ۲۶ دختر یائیروس (به لوقا ۸: ۴۰ - ۵۶ مراجعه شود).

۹: ۲۷ - ۳۱ شفای دو کور (به مرقس ۸: ۲۲ - ۲۶ مراجعه شود).

۹: ۳۲ - ۳۴ دیو زدهٔ گنگ (به مرقس ۷: ۳۱ - ۳۷ مراجعه شود).

۹: ۳۵ - ۳۸ سفر به نواحی اطراف (به مرقس ۱: ۳۹ مراجعه شود).

متی ۱۰. اعزام دوازده رسول

این جریان بطور مختصر در مرقس ۶: ۷ - ۱۳ و لوقا ۹: ۱ - ۶ نیز ذکر شده است. این واقعه می‌بایستی کمی قبل از عید فصح باشد. زیرا زمانی بود که آنها ایام عید فصح را پشت سر گذاشته بودند، یعنی درست قبل از معجزهٔ غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر (لوقا ۹: ۱۰ - ۱۷، یوحنا ۶: ۴).

دستورالعملهایی که عیسی در این بخش به رسولان می‌دهد، در برگیرندهٔ نصایحی بسیار عالی خطاب به همهٔ مسیحیان است. این نصایح شامل زیرک و حکیم بودن مثل ماران و ساده دل و بی‌ضرر چون کبوتران، تحمل سختی‌ها، اعتماد بر مراقبتهای حتمی خدا از عزیزان خود، چشم دوختن بر اهداف ابدی است.

بعضی از دستورالعملها را عیسی بصورت موقتی درخواست می‌کند. بعنوان مثال: نبردن پول با خود. اگر آنان در موقعیتی بودند که خدا به آنها قدرت شفا بخشیدن داده بود، لازم نبود به احتیاجاتی

جسمی در رابطه با خوراک و محل استقرار فکر کنند. ولی بعدها می‌بینیم که مسیح به آنها امر می‌کند که با خود پول بردارند (لوقا ۲۲ : ۳۵ - ۳۸).

دعوت از دوازده رسول

عیسی مدت یکسال و نیم را صرف نمود تا انتخابی کامل انجام دهد. پس از انتخاب رسولان، آنها مدت ۲ سال با او همراه بودند.

در سال ۲۶ میلادی (احتمالاً در نوامبر - آبان ماه) یوحنا، اندریاس، شمعون، فیلیپس و نتنائیل، هنگامی که یحیی به تعمید دادن اشتغال داشت، به عیسی ایمان آوردند (یوحنا ۱ : ۳۵ - ۵۱)، آنها در سفر به قانا با او همراه شدند و سپس به شغل‌های سابق خود برگشتند تا اینکه عیسی بعدها دعوتی مجدد از آنان به عمل آورد.

در سال ۲۸ میلادی (احتمالاً در ژانویه - دی ماه)، عیسی پس از اتمام مرحلهٔ اول خدمت در یهودیه، خدمت در جلیل را آغاز نمود. در این زمان از شمعون، اندریاس، یعقوب و یوحنا دعوت کرد تا دامهای ماهیگیری را کنار گذاشته و بطور کامل او را متابعت کنند (مرقس ۱ : ۱۶ - ۲۰).

کمی بعد از متی دعوت شد تا به این گروه بپیوندد (متی ۹ : ۹).

در سال ۲۸ میلادی (احتمالاً در ماه مه - اسفند ماه) دوازده رسول بطور رسمی انتخاب شدند (لوقا ۶ : ۱۲ - ۱۶).

در سال ۲۹ میلادی (احتمالاً در ماه مارس - فروردین ماه) به آنها قدرت شفا داده شد و دو به دو به یک مأموریت تقریباً یکماهه اعزام شدند (متی ۱۰).

در سال ۳۰ میلادی (در ماه مه - اسفند ماه) مأموریت نهایی شامل اعلام انجیل تا انقضای عالم به آنها داده شد (متی ۲۸ : ۱۶ - ۲۰).

تعلیم و تربیت دوازده رسول

یکی از بخشهای بسیار مهم مأموریت زمینی عیسی عبارت بود از انتخاب و تربیت افرادی که بتوان کار ملکوت را به آنها واگذار کرد. هدف اصلی آمدن مسیح به این جهان این بود که در حکم برهٔ خدا بمیرد تا گناه انسان را کفاره کند و بوسیلهٔ رستاخیز از مردگان، حیات جاودانی را برای بشریت به ارمغان آورد. ولی زندگی، مرگ و رستاخیز او زمانی مفید واقع می‌شد که همهٔ جهان از آن اطلاع حاصل می‌نمودند. او افرادی تربیت نمود تا این خبر را به جمیع ملل برسانند. چنانکه آنها در انجام این مأموریت قصور می‌ورزیدند، آمدن او به این جهان بی‌فایده می‌گردید. قصد عیسی در اولین باری که شاگردان را به مأموریت فرستاد این بود که آنها را برای این کار تربیت کند.

این مأموریت اول فرصت مناسبی برای تمرین بود و در عین حال بخشی از روشی بود که عیسی

توسط آن می‌خواست به ملتها، آمدن مسیح موعود را اعلام نماید. در آن زمان روزنامه نبود. تنها روش انتشار اخبار در صحبت زبانی خلاصه می‌شد. بعدها عیسی ۷۰ نفر را برای نیل به این مقصود اعزام نمود. این مردان با انجام معجزات به پیغام خویش صحت و اعتبار بخشیدند. آنان بوسیلهٔ قدرت معجزه نه تنها توجه بسیاری را جلب نمودند، بلکه به ذات مافوق الطبیعهٔ شخصی که دربارهٔ او سخن می‌گفتند، اشاره نمودند.

تربیت آنها کار آسانی نبود چراکه آنان برای کاری بس متفاوت‌تر از آنچه خود تصور می‌نمودند تعلیم می‌دیدند. در ابتدا آنها از عیسی تحت عنوان یک سیاستمدار تبعیت نمودند. تصور اینکه روزی آنها واعظ خواهند شد، کاملاً از فکرشان دور بود. آنها انتظار داشتند که عیسی به عنوان مسیح موعود، امپراطوری دنیوی عظیمی تشکیل دهد و هر یک از آنان نیز وزراء این حکومت بشوند (به توضیحات مربوط به متی ۱۳ مراجعه شود).

روش عیسی برای تغییر تصوراتی که آنان از همکاری با عیسی داشتند، این بود که خود را در پری جلال الهی به آنان نشان دهد. در اینصورت علیرغم مشاهدهٔ تفاوتهای موجود بین آنچه در عیسی می‌دیدند و آنچه انتظار آن را داشتند، ایمان می‌آوردند که او همان شخصی است که باید بیاید. یکی از دلایلی که عیسی اقدام به انجام معجزه نمود و یا اینکه هیأت او تبدیل یافت، همین مورد بود.

بسیاری اوقات عیسی با آنها به مثلها سخن می‌گفت و نکات مبهمی را بکار می‌برد تا به آنها بیاموزد که همیشه منظور اصلی او، ظاهر امور نیست. او آنها را برای مدت زمانی در ابهام و تعجب نگاه می‌داشت. اگر عیسی از ابتدا همه چیز را با زبانی ساده به آنها می‌گفت، احتمالاً علاقه‌ای در پیروی او از خود نشان نمی‌دادند.

سرانجام عیسی برای آنها روشن ساخت که قرار است به جای تسخیر تخت سلطنت، بر روی صلیب مصلوب شود. آنها با شنیدن این حقیقت مبهوت و متعجب شدند و تصور می‌کردند که عیسی هنوز به مثلها با آنها سخن می‌گوید. حتی هنگام شام آخر، فکر آنها روی این مطلب دور می‌زد که کدامیک از آنان بزرگترین مقام را در ملکوت عیسی خواهد داشت.

پس از رستاخیز مسیح از مردگان و نزول روح‌القدس بود که آنها بالاخره درک کردند که عیسی پادشاه قلبها است و سهم آنها در این ملکوت، فقط بازگو کردن داستان عیسی است. این تمام مأموریت آنها بود و محتوای داستان قادر بود که قلبها را فتح کند. حقیقت این است که اگر انسانها عیسی را بشناسند، عاشقانه از او پیروی خواهند نمود.

متی ۱۱ : ۱ - ۱۹. فرستادگان یحیی تعمید دهنده

این بخش مربوط به زمانی است که عیسی در زندان بسر می‌برد. عیسی در اوج شهرت خویش بود. بنظر می‌رسد که یحیی در جستجوی مسیح موعودی بود که از لحاظ سیاسی قدرت خاصی داشته باشد (به لوقا ۳ : ۱ - ۲۰ مراجعه شود). او نمی‌توانست بفهمد که چرا مسیح، عکس‌العمل شتاب‌آلود و

ضرب‌العمل از خود نشان نمی‌دهد.

پاسخ مسیح نشانگر این مطلب است که او انجام معجزات را برای اثبات این مطلب که او مسیح موعود است، کافی می‌داند.

باید توجه داشت که وجود شک و تردید در یحیی، اعتباری را که از قبل نزد عیسی داشت، زایل نکرد. عیسی اظهار نمود که «بزرگتری از یحیی تعمید دهنده برنخاست.»

لکن کوچکتر در ملکوت آسمان، از یحیی تعمید دهنده بزرگتر است. و این اشاره به امتیاز عجیبی است که هر مسیحی دارد!

«مجبور می‌شود» (۱۲) به این معنی است که شاگردان یحیی و عیسی حاضر بودند هر نوع تلاش را از خود نشان دهند تا بتوانند عیسی را مجبور کنند تا رهبری یک نهضت سیاسی و نظامی را که ذاتاً دنیوی بود بدست گیرد.

اگر چه عیسی عملکرد زندگی‌اش با یحیی تعمید دهنده بسیار متفاوت بود با اینهمه، در سخنانش اظهار نمود که هر دوی آنها از طرف خدا بودند و در نقشه‌ای که خدا برای آن نسل داشت، جا داشتند.

متی ۱۱ : ۲۰ - ۲۴. «کارهای عظیم» عیسی

شهرهای کفرناحوم، بیت صیدا و خورزین، واقع در منتهی علیه شمالی دریاچهٔ جلیل به عنوان شهرهایی که صحنهٔ اصلی معجزات عیسی را تشکیل می‌دهند یاد شده‌اند (به نقشهٔ ۴۷ مراجعه شود). شاید آنها خوشبخت‌ترین شهرهای کرهٔ زمین بحساب می‌آمدند. ولی عیسی در سخنانش حکم هلاکت و فنای آنها را صادر می‌کند و با این عمل نشان می‌دهد که بی‌توجهی به معجزات که نشانگر اثبات حقانیت مسیح است، بسیار خطرناک می‌باشد.

متی ۱۱ : ۲۵ - ۳۰. «بیایید نزد من»

این عبارت حقیقتاً نیکوترین و شیرین‌ترین کلامی است که گوش انسان ذانی شنیده است. عیسی هنگامی که با پذیرش انسانهای عامی که دارای تفکری ساده هستند، روبرو می‌شد حقیقتاً شاد می‌شد. پولس نیز به همین مطلب اشاره می‌کند (اول قرنتیان ۱ : ۲۶). بنظر می‌رسد که برای حکما خیلی سخت است که غرور عقلانی خویش را زیر پا بگذارند و خود را تا حدّ درک کافی احتیاج به نجات دهنده، فروتن نمایند.

۱۲ : ۱ - ۸، خوردن در روز سبت (به مرقس ۲ : ۲۳ - ۲۷ مراجعه شود).

۱۲ : ۹ - ۱۴، شفا در روز سبت (به مرقس ۳ : ۱ - ۶ مراجعه شود).

متی ۱۲ : ۱۵ - ۲۱ . معجزات بسیار

در انجیل مرقس ۳ : ۷ - ۱۲ مذکور است که گروهی بسیار از جلیل به عقب او روانه شدند و نیز بسیاری از یهودیه و اورشلیم و ادومیه و آنطرف اردن و از حوالی صور و صیدون در پی وی شتافتند. بنابراین گروه بسیاری با شنیدن معجزات عیسی، از شمال و جنوب و شرق بسوی عیسی آمدند. آنها حاضر بودند صدها کیلومتر راه را با پای پیاده، طی چندین روز بپیمایند تا مریضان خویش را به نزد عیسی بیاورند و او آنها را شفا دهد (آیهٔ ۱۵).

متی ۱۲ : ۲۲ - ۲۳ . شفای کور و دیوانهٔ گنگ

این جریان در لوقا ۱۱ : ۱۴ - ۱۵ نیز ذکر شده است. این معجزات در مقابل معجزاتی که مردم قبلاً دیده بودند، عظیم‌تر بود. اصطلاح «پسر داود» (آیهٔ ۲۳) عنوانی بود که بطور عمومی و بصورتی پذیرفته شده برای مسیح موعود بکار برده می‌شد (متی ۱ : ۱، ۹ : ۲۷، ۱۵ : ۲۲، ۲۰ : ۳۰، ۲۱ : ۹، ۲۲ : ۴۲، یوحنا ۷ : ۴۲).

متی ۱۲ : ۲۴ - ۳۷ . گناه غیر قابل آمرزش

در مرقس ۳ : ۲۲ - ۳۰ و لوقا ۱۱ : ۱۴ - ۲۶ و ۱۲ : ۸ - ۱۰ به این مورد اشاره شده است. نکتهٔ قابل توجه این است که فریسیان که از عیسی خیلی متنفر بودند، قادر به انکار معجزات عیسی نبودند. زیرا هم تعداد این معجزات غیر قابل شمارش بود و هم اینکه همه از آنها خبر داشتند. اگرچه طبیعت نیکخواهانه و نجاتبخش معجزات عیسی بر همه مشهود بود، با این وجود، فریسیان سختدل و خرده‌گیر سعی داشتند که اصل و جوهر این معجزات را شیطانی قلمداد کنند. وجود اینگونه اتهامات پست و شریرانه، نشانهٔ دقیقی است از اینکه آنها از قدرت فدیه کنندگی عیسی، خود را دور می‌ساختند. در این آیات عیسی به اینچنین افرادی اشاره می‌کند و آنها را از موقعیت خطرناکی که در کمین آنها است برحذر می‌دارد. در لوقا ۱۲ : ۱۰، گناه غیر قابل آمرزش، ارتباط مستقیمی با نپذیرفتن عیسی دارد. بنظر می‌رسد که عیسی بین گناه بر ضد روح‌القدس و گناهی که به ضد خودش انجام می‌شود فرق قائل می‌شود (آیهٔ ۳۲). بدیهی است اگر شخصی در زمانیکه عیسی در جسم بود و هنوز مأموریت خویش را به پایان نرسانیده بود، او را رد می‌نمود، برای گناه او فرصت آمرزش باقی بود. ما می‌بینیم که پس از تکمیل کار نجات و اتمام مأموریت، روح‌القدس نازل می‌شود. اگر شخصی در این شرایط با آزادی اندیشه و با شناخت کامل از کار عیسی، او را در نهایت، رد نماید، مرتکب گناه ابدی گشته که هیچگاه قابل آمرزش نیست. در عبرانیان ۶ : ۶ و ۱۰ : ۲۶ و اول یوحنا ۵ : ۱۶ نیز به این گناه اشاره شده است (به توضیحات مربوط به این آیات مراجعه شود).

«سخن باطل» (آیهٔ ۳۶) ارتباط مستقیمی با گناه غیر قابل آمرزش دارد. کلمات ما، بازگو کنندهٔ

شخصیت واقعی ما هستند (آیهٔ ۳۴). هر سخنی که از زبان ما بیرون می‌آید به همراه هر عمل پنهانی در روز داوری مطرح خواهد شد.

متی ۱۲ : ۳۸ - ۴۵ . آیت یونس نبی

این مورد در لوقا ۱۱ : ۲۹ - ۳۲ نیز ذکر شده است. فریسیان، پس از اینکه عیسی را محکوم به انجام معجزات به یاری بعلزبول نمودند، با بی‌شرمی مطلق، باز هم از او درخواست معجزه می‌کنند. عیسی به آنها وعدهٔ معجزه‌ای عجیب که معجزهٔ یونس نبی بود، می‌دهد و توسط آن به رستاخیز خود از مردگان اشاره می‌کند. عیسی مشخص می‌کند که این معجزه، بزرگترین معجزهٔ همهٔ اعصار است. در آیات ۴۳ - ۴۵ به خلق و خوی روح پلید اشاره شده است (به مرقس ۵ : ۱ - ۲۰ مراجعه شود).

متی ۱۲ : ۴۶ - ۵۰ . مادر و برادران عیسی

این مورد در مرقس ۳ : ۳۱ - ۳۵ و لوقا ۸ : ۹ - ۲۱ نیز ذکر شده است. عیسی با پاسخ خود می‌خواهد تعلیم دهد که ارتباطات روحانی از ارتباطات جسمی قوی‌تر هستند. او در واقع نشان می‌دهد که مریم بخاطر مادر عیسی بودن، از افرادی که ارادهٔ خدا را بجا می‌آورند، به او نزدیک‌تر نیست.

متی ۱۳ : ۱ - ۵۳ . مثلهایی در مورد ملکوت خدا

در اینجا منظور از «مَثَل» در واقع نوعی استعاره است که برای تشریح مسایل روحانی، آنها را با عناصر مختلف زندگی روزمره مقایسه می‌کند. در واقع مثلها عبارتند از داستانهایی که برای توضیح یک حقیقت خاص مورد استفاده قرار می‌گیرند.

منظور عیسی از بکار بردن مثلها این بود که گاهی اوقات سخنان مبهمی را که ظاهر دو پهلویی داشتند، ذکر کند. قصد اصلی او از این عمل این بود که آنچه را که می‌بایستی بعدها آشکار سازد، برای مدتی از اذهان پنهان کند. ملکوتی که عیسی قصد تأسیس آن را داشت از آنچه که عموم مردم از مسیح موعود انتظار داشتند، کاملاً متفاوت بود. به همین جهت او می‌بایست خیلی حکیمانه رفتار نماید. بنابراین عیسی برای شرح اصل و جوهر این ملکوت، چگونگی راه پیشرفت و توسعهٔ آن و همچنین عوامل تشکیل دهنده و طریقهٔ تکمیل آن، اقدام به بکارگیری مثلها نمود. امروزه، این مثلها در نظر ما بسیار ساده بنظر می‌آیند، ولی شنوندگان آن روز به محض شنیدن آنها با معماهای بسیاری روبرو می‌شدند.

در تفسیر مثلها، شکل اساسی این است که شنونده باید تشخیص دهد کدام بخش مَثَل، اشاره به

جزئیات مهمی می‌کند. و کدام بخش آن در برگیرندهٔ اتفاقات بی‌اهمیتی است که بصورتی الزامی برای شکل دادن داستان بکار گرفته شده است. لازم به تذکر است که هر مَثَل فقط به یک نکتهٔ خاص اشاره می‌کند و نباید در جزئیات کلمه به کلمهٔ آن بدنبال تعلیم خاصی بود.

تعداد مثلها بین ۲۷ تا ۵۰ است. این اختلاف به این دلیل است که بسیاری معتقدند که بعضی از مثلها در واقع استعاره هستند و نه مَثَل. عموماً تعداد مثلها ۳۰ تا در نظر گرفته می‌شود. بعضی از آنها بسیار واضح و ساده می‌باشند. عیسی گاهی داستانهای مختلفی را برای شرح یک نکتهٔ خاص بکار می‌برد و بعضی اوقات از یک داستان برای شرح چند نکتهٔ مهم استفاده می‌کرد.

متی ۱۳ : ۱ - ۲۳. مَثَل برزگر

این جریان در مرقس ۴ : ۱ - ۲۵ و لوقا ۸ : ۴ - ۱۶ نیز به چشم می‌خورد. منظور از دانه، کلام خدا است (لوقا ۸ : ۱۱). روح انسانها بوسیلهٔ کلام خدا تولد تازه می‌یابد (اول پطرس ۱ : ۲۳). این مَثَل در واقع پیشگویی قبول کلام خداست. بعضی اصلاً به آن توجه نخواهند نمود. بسیاری آن را خواهند پذیرفت ولی اثر آن را از دست خواهند داد. برخی مدت طولانی‌تری آن را در خود نگاه خواهند داشت ولی بتدریج نسبت به آن بی‌علاقه خواهند شد و بعضی دیگر آن را حفظ خواهند نمود و با درجات مختلف ثمر خواهند آورد.

متی ۱۳ : ۲۴ - ۳۰، ۳۶ - ۴۳، ۴۷ - ۵۳. مَثَل کرکاسها و تور ماهیگیری

در این بخش، عیسی در واقع به شرح دو مثل می‌پردازد که تفاوت مختصری با همدیگر دارند. او مشخص می‌کند که اگر چه جهان از تخم کلام خدا پُر شود ولی در هر صورت در این میان بدکارانی نیز وجود دارند که با صالحان خواهند ماند. ولی این وضعیت تا قبل از پایان پذیرفتن عالم خواهد بود. در آن روز این دو از هم جدا خواهند شد و شریران به استقبال سرنوشت شوم خویش خواهند شتافت و عادلان به ملکوت پرجلال ابدی قدم خواهند نهاد. عیسی نسبت به عاقبت این دنیا نظری خوش بینانه ندارد و در واقع آن را مدینهٔ فاضله معرفی می‌نماید. او بطور کامل می‌دانست که عدهٔ کثیری در این دنیا، انجیل را رد خواهند نمود. عیسی همهٔ افراد را به دو دسته تقسیم نمود: نجات یافتگان و هالکان. او بارها به عاقبت شوم هالکان اشاره می‌کند، «جایی که گریه و فشار دندان است.» مطمئناً او می‌دانست که دربارهٔ چه سخن می‌گوید.

متی ۱۳ : ۳۱ - ۳۳ . دانهٔ خردل و خمیر مایه

این جریانات در مرقس ۴ : ۳۰ - ۳۲ و لوقا ۱۳ : ۱۸ - ۲۰ ذکر شده‌اند. این دو مَثَل به شکلی مشابه به تشریح چگونگی ملکوت خدا می‌پردازند. آنها هر دو خاطر نشان می‌سازند که این ملکوت از محدوده‌ای کوچک آغاز می‌شود و بتدریج و بصورتی غیر قابل مشاهده، در افراد و همچنین در کلّ دنیا رشد خواهد کرد و به این ترتیب در بخشهای وسیعی از مکاتب، فلاسفه و دولتها نفوذ خواهد نمود.

متی ۱۳ : ۴۴ - ۴۶ . گنج پنهان و مروارید نیکو و گرانبها

این دو مَثَل، هر دو به یک نکتهٔ مشترک اشاره می‌نمایند. این نکتهٔ خاص شامل ارزش پربهایی است که باید عیسی برای روح انسان داشته باشد. آنچه که او به بشریت تقدیم نمود، آنقدر والا است که ارزش دارد برای بدست آوردنش همه چیز حتی زندگی را هم از دست بدهیم.

ملکوت

کلمهٔ «ملکوت» (پادشاهی خدا) بارها در انجیل متی بکار برده شده است.

متی ۳ : ۲ ؛ ۴ : ۱۷ و ۲۳ ؛ ۵ : ۳ و ۱۰ و ۱۹ و ۲۰ ؛ ۶ : ۱۰ و ۳۳ ؛ ۷ : ۲۱ ؛ ۸ : ۱۱ ؛ ۹:۳۵ ؛ ۱۰:۷ ؛ ۱۱ : ۱۱ و ۱۲ ؛ ۱۲ : ۲۸ ؛ ۱۳ : ۱۱ و ۲۴ و ۳۱ و ۳۳ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۷ و ۵۲ ؛ ۱۶:۱۹ و ۲۸ ؛ ۱۸:۲۳ ؛ ۱۹ : ۱۲ و ۱۴ و ۲۳ و ۲۴ ؛ ۲۰ : ۱ ؛ ۲۱ : ۳۱ و ۴۳ ؛ ۲۲ : ۲ ؛ ۲۳ : ۱۳ ؛ ۲۴ : ۱۴ ؛ ۲۵:۱ و ۳۴ ؛ ۲۶ : ۲۹ .

تصوّر یهودیان از این ملکوت، حکومت سیاسی بود که تحت حاکمیت مسیح موعود بر این جهان وارد می‌شد.

هیرودیس نیز از این ملکوت چنین تصوری داشت و به همین جهت در زمان کودکی عیسی، اقدام به نابودی او نمود. او فکر می‌کرد که عیسی رقیب سیاسی او خواهد بود. یحیی تعمید دهنده نیز همین تصور را در فکر خویش پرورانده بود. به همین دلیل هنگامی که عیسی خصوصیات یک فرمانروای زمینی را از خود نشان نداد، یحیی فکر کرد که در مورد مسیح موعود بودن عیسی، اشتباه کرده است (متی ۱۱ : ۳). رسولان نیز تا قبل از قیام عیسی، از او چنین تصوری داشتند. آخرین سؤال آنان از عیسی این بود که «خداوندا، آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟» (اعمال ۱ : ۶). آنها بیش از آنکه نجات ابدی و شخصی را مدّ نظر داشته باشند، به فکر استقلال سیاسی سرزمین خویش بودند.

حقیقتاً ملکوت عیسی چه نوع ملکوتی بود؟

این ملکوت، حکومت سیاسی نبود. هدف او سلطنت بر قلوب انسانها بود. او می خواست که از این طریق زندگی‌ها را تبدیل کند. قلب بشر، قلمرو حکومت عیسی مسیح است. او آمد تا همهٔ نوع بشر به

سوی او رو آورند؛ چرا؟ تا اینکه انسانها را به شکل خود درآورد. ثمرهٔ عشق ورزیدن به او، تسلیم زندگی به او و پرستش او، همانا تسلی خاطر، کسب زیبایی‌های حیات، تبدیل شخصیت و تولد دوبارهٔ روح است.

کلمهٔ ملکوت، درعهد جدید به معانی مختلفی بکار برده شده است.
این کلمه بعضی اوقات به معنی کنترل کردن زندگی فردی انسانها، گاهی به معنی سلطنت عمومی میان انسانها، گاهی به معنی کلیسا، گاهی به معنی مسیحیت، گاهی به معنی سلطنت هزار ساله وگاهی معنی آسمان و بهشت استعمال شده است. این کلمه بطور کلی به قلمرو سلطنت عیسی در قلبهای ایمانداران اشاره می‌کند. این ملکوت، بسوی ابدیت در پیش است و در موارد مختلف به جنبه‌ای از جنبه‌های فوق سوق می‌یابد.

۱۳ : ۵۴ - ۵۸ ، سفر به ناصره (به مرقس ۶ : ۱ - ۶ مراجعه شود).
۱۴ : ۱ - ۱۲ ، شهید شدن یحیی (به لوقا ۳ : ۱ - ۲۰ مراجعه شود).
۱۴ : ۱۳ - ۲۱ ، غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر (به یوحنا ۶ : ۱ - ۱۵ مراجعه شود).
۱۴ : ۲۲ - ۳۳ ، راه رفتن روی آب (به یوحنا ۶ : ۱۶ - ۲۱ مراجعه شود).

مدت زمان بین واقعهٔ غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر و تبدیل هیئت عیسی.

بابهای ۱۴ : ۳۴ تا ۱۶ : ۱۲ (به مرقس ۶ : ۵۳ مراجعه شود)
۱۴ : ۳۴ - ۳۶ ، ازدحام مردم در جنیسارت (به مرقس ۶ : ۵۳ مراجعه شود).
۱۵ : ۱ - ۲۰ ، فریسیان و ملوث نمودن فرایض (به مرقس ۷ : ۱ - ۲۳ مراجعه شود).
۱۵ : ۲۱ - ۲۸ ، زن کنعانی (به مرقس ۷ : ۲۴ - ۳۰ مراجعه شود).
۱۵ : ۲۹ - ۳۹ ، غذا دادن به ۴۰۰۰ نفر (به مرقس ۸ : ۱ - ۹ مراجعه شود).
۱۶ : ۱ - ۱۲ ، خمیر مایهٔ فریسیان (به مرقس ۸ : ۱۰ - ۲۱ مراجعه شود).

متی ۱۶ : ۱۳ - ۲۰ . اعتراف پطرس

این جریان در مرقس ۸ : ۲۷ - ۲۹ و لوقا ۹ : ۱۸ - ۲۰ ذکر شده است. این اعتراف از سال پیش یعنی زمانیکه پطرس برای اولین بار عیسی را به عنوان مسیح موعود پذیرفت (یوحنا ۱ : ۴۱ و ۴۲) آغاز شد. او یکسال بعد عیسی را «خداوند» خویش خواند (لوقا ۵ : ۸) و شش ماه بعد به او لقب «پسر خدای حی» داد (یوحنا ۶ : ۶۸ و ۶۹). و حالا پس از دو سال و نیم همراهی با عیسی به الوهیت عیسی اعتراف می‌نماید.

منظور از صخره (آیهٔ ۱۸) که قرار بود عیسی کلیسای خویش را بر آن بنا کند پطرس نبود، بلکه آن

حقیقتی بود که پطرس به آن معترف شد. این حقیقت همانا پسر خدا بودن عیسی بود. الوهیت عیسی، اساسی است که کلیسا بر روی آن بنا شده. این اعتقاد نامهٔ بنیادی مسیحیت است و منظور عیسی در این آیات، قطعاً همین بوده است.

نکتهٔ باستان شناختی

آیهٔ ۱۸ یکی از آیات بحث انگیز این بخش بشمار می‌رود. شاید علت استفاده از کلمهٔ «صخره» در این بخش این بود که منظرهٔ کوه عظیم و پر صخرهٔ هرمون درست در بالای آنان قرار داشت. در نسخهٔ اصلی این بخش که به زبان یونانی است، در مقابل کلمهٔ صخره، پترا (*Petra*) بکار برده شده است که با پطرس (*Petros*) هم‌خانواده است. کلمهٔ پطرس به معنی «صخرهٔ کوچک» است. در فرهنگهای معروف یونانی این کلمه به معنی قلاب سنگ و در بعضی از متن‌ها به معنی سنگی که برای مرزبندی زمینها مورد استفاده قرار می‌گرفت، بکار برده شده است. مسلماً این نوع سنگها، سنگهای قابل حرکت و سهل‌الانتقال بودند. از طرف دیگر، در فرهنگ یونانی، کلمهٔ *Petra* در اشاره به تکهٔ چوب و قنقاز نیز ذکر شده است. باید به این هم توجه کرد که در زبان یونانی و لاتین بسیاری وقتها «و» به جای «اما» بکار می‌رود (مثال: «خشم گیرید و گناه مورزید»). بنابراین معنی این متن توضیح مشخص است و منظور عیسی این بود که «تو پطرس هستی و هر انسانی می‌تواند تو را حرکت دهد، لیکن که با کشف الوهیت من در تو قرار دارد، صخره‌ای به استواری کوهها است. و من کلیسای خود را بر آن بنا می‌کنم.»

کلیدهای ملکوت. متی ۱۶ : ۱۹

ساده‌ترین تعبیر این اصطلاح این است که پطرس درهای نجات را در روز پنطیکاست برای یهودیان (اعمال رسولان ۲) و بعدها بر روی امتها (اعمال رسولان ۱۰) گشود. قدرتی که به وی داده شده بود قدرت آمرزش گناهان نبود بلکه قدرت اعلام چگونگی آمرزش گناه بود. عیسی همان قدرتی را که به پطرس داده بود، به سایر رسولان نیز بخشیده بود (متی ۱۸ : ۱۸ - یوحنا ۲۰ : ۲۳). همه آنها بوسیلهٔ روح‌القدس قوت یافتند که اعلام کنند عیسی، آمرزندهٔ گناهان است. آنها چگونگی دریافت این آمرزش را می‌بایست به مردم بازگو کنند.

متی ۱۶:۲۱ - ۲۸، پیشگویی در مورد مرگ و قیام (به مرقس ۹:۳۰-۳۲ مراجعه شود).

متی ۱۷:۱ - ۱۳، تبدیل هیئت عیسی (به مرقس ۹ : ۲ - ۱۳ مراجعه شود).

متی ۱۷:۱۴ - ۲۰، پسر مصروع (به مرقس ۹ : ۱۴ - ۲۹ مراجعه شود).

متی ۱۷:۲۲ - ۲۳، پیشگویی دربارهٔ مرگ و قیام (به مرقس ۹ : ۳۰ - ۳۲ مراجعه شود).

متی ۲۴:۱۷ - ۲۷، مالیاتی که در واقع اشاره به هدایای خانهٔ خدا است که هر کس که ۲۰ سال بالاتر بود، مؤظف به پرداخت آن بود (خروج ۳۰: ۱۱ - ۱۵). عیسی به عنوان خداوند کلیسا از این مورد معاف بود ولی او بدلیل عدم ایجاد سوءتفاهم، آن را پرداخت نمود.

متی ۱:۱۸ - ۶، «چه کسی از همه بزرگتر است؟» (به لوقا ۴۶:۹ - ۴۸ مراجعه شود).

متی ۷:۱۸ - ۱۴، «موارد لغزش» (به مرقس ۹: ۴۱ - ۵۰ مراجعه شود).

متی ۱۵:۱۸ - ۳۵، آمرزش. ارباب این شخص حاضر شد که قرض او را که با پول امروزی چیزی حدود ۱۰ ملیون دلار می‌شد، ببخشد ولی او حاضر نبود که ۲۰۰۰ دلاری را که دیگری به او مقروض بود، عفو نماید. این در واقع مقایسه بین گناهانی است که ما در مقابل خدا انجام می‌دهیم و گناهانی که دیگران نسبت به ما مرتکب می‌شوند. باید توجه داشت که عیسی خاطر نشان می‌سازد تا زمانی که ما دیگران را نبخشیده‌ایم، نباید امید بخشایش از سوی خدا داشته باشیم (آیهٔ ۳۵).

۶ جولای ۲۰۰۳ تهران

خدمات در بیریه

متی ۱۹ و ۲۰ (به لوقا ۹: ۵۱ مراجعه شود).

متی ۱۹: ۱ - ۲، عزیمت از جلیل (به لوقا ۹: ۵۱ مراجعه شود).

متی ۱۹: ۳ - ۱۲، سؤالاتی در مورد طلاق. تعالیم عیسی دربارهٔ طلاق در این بخش و همچنین در متی ۵: ۳۱؛ مرقس ۱۰: ۲ - ۱۲ و لوقا ۱۶: ۱۸ ذکر شده‌اند. پولس نیز در ارتباط با این موضوع در اول قرنتیان باب هفت، توضیحاتی داده است. ازدواج یک مرد با یک زن، ارادهٔ خدا برای نژاد انسان بود. بنظر می‌رسد که عیسی فقط در یک صورت، طلاق را موجه می‌داند (آیهٔ ۹).

متی ۱۹: ۱۳ - ۱۵، اطفال کوچک (به لوقا ۱۸: ۱۵ - ۱۷ مراجعه شود).

متی ۱۹: ۱۶ - ۳۰، حاکم جوان دولتمند (به لوقا ۱۸: ۱۸ - ۳۰ مراجعه شود).

متی ۲۰: ۱ - ۱۶، مثل کارگران تاکستان. این بدان معنی نیست که طرز برخورد با همه در آسمان یکسان خواهد بود و یا اینکه هیچ پاداشی در آسمان نیست. مثل قنطارها (متی ۱۴:۲۵-۳۰) نشانگر وجود پاداش است. پولس نیز به این نکته اشاره می‌کند (اول قرنتیان ۱۴:۳-۱۵). عیسی در این بخش قصد داشت که فقط به یک مورد مهم اشاره کند و آن این بود که بسیاری از آنان که تصور می‌کنند در این دنیا اولین هستند، در آسمان آخرین خواهند بود. او بارها این نکته را خاطرنشان می‌کند (متی ۱۹: ۳۰، متی ۲۰: ۱۶، مرقس ۱۰: ۳۱، لوقا ۱۳: ۳۰).

معیارهای آسمان و زمین آنقدر با هم متفاوتند که بسیاری از مسیحیانی که بر روی زمین، در حکم یک برده، شغل یک خدمتگزار را داشته‌اند، مقامی بس والا در آسمان کسب خواهند نمود و به همین نسبت، بسیاری از بزرگان کلیسا (اگر البته واقعاً بزرگ باشند) پایین‌تر از خادمین خود قرار خواهند گرفت (جهت مطالعهٔ بیشتر به لوقا ۱۶: ۱۹ - ۳۱ مراجعه شود).

متی ۲۰: ۱۷ - ۱۹، پیشگویی مجدد زحمات مسیح (به مرقس ۹. ۳۰-۳۲ مراجعه شود).

متی ۲۰: ۲۰ - ۲۸، تقاضای یعقوب و یوحنا. این تقاضا به این دلیل عنوان شد چون عیسی اعلان کرده بود که برای مصلوب شدن به اورشلیم می‌رود (به لوقا ۹:۴۶-۴۸ مراجعه شود).

متی ۲۰: ۲۹ - ۳۴، دو مرد کور در راه اریحا (به لوقا ۱۸:۳۵-۴۳ مراجعه شود).

هفتهٔ آخر عیسی

متی ۲۱ - ۲۸

متی ۲۱: ۱ - ۱۱. ورود پیروزمندانه

این واقعه در مرقس ۱۱: ۱ - ۱۰، لوقا ۱۹: ۲۹ - ۳۸ و یوحنا ۱۲: ۱۲ - ۱۹ نیز ذکر شده است. این جریان در آخرین یکشنبهٔ قبل از مرگ مسیح اتفاق افتاد. عیسی، مسیح موعودی که سالها مردم در انتظار او بودند، پا به این جهان گذاشت. او طی سه سال با خدمت بی‌وقفه، انجام معجزات و مسافرتهای متعدد، ظهور خویش را اعلام نمود. او دوازده رسول و هفتاد نفر دیگر را نیز به جهت اعلام همین مورد اعزام نمود. او می‌دانست که مرگ او تحت تصمیم گیری بزرگان قوم به انجام خواهد رسید. او برای مردن آماده بود. عیسی در حالیکه شاهد فریادهای هللویا و هوشیعانای مردم شهر اورشلیم بود، برای آخرین بار به این شهر مقدس پا نهاد. مردم با حالتی پیروزمند و با نشاط به استقبال او آمده بودند. آنها تصور می‌کردند که پس از سپری نمودن سالهای بسیار در فقر و بندگی زمینی، در چند قدمی کسب پیروزی و آزادی قرار دارند. عیسی بر کره الاغی سوار شد، چون روش آمدن مسیح موعود اینچنین پیشگویی شده بود (زکریا ۹: ۹).

متی ۲۱: ۱۲ - ۱۷. عیسی هیکل را پاک می‌کند

این واقعه در مرقس ۱۱: ۱۵ - ۱۸ و لوقا ۱۹: ۴۵ - ۴۷ نیز ذکر شده است. او همین عمل را یکبار دیگر زمانی که خدمت عمومی خود را آغاز می‌نمود، انجام داده بود (به یوحنا ۲: ۱۳ - ۲۲ مراجعه شود). هر ساله از سود دکه‌های مستقر در خانهٔ خدا، مبلغ هنگفتی به کاهنان و خانوادهٔ آنان تعلق می‌گرفت. عیسی شدیداً سوء استفاده از خانهٔ خدا را تقبیح نمود (به توضیحات مربوط به یوحنا ۲: ۱۳ - ۲۲ مراجعه شود).

متی ۲۱: ۱۸ - ۲۲. عیسی درخت انجیر را خشک نمود

این واقعه در مرقس ۱۱: ۱۲ - ۴ و ۲۰ - ۲۴ نیز نقل شده است. این جریان در روز دوشنبه، زمانی که عیسی از جاده‌ای بالای کوه زیتون از بیت عنیا قصد ورود به اورشلیم را داشت اتفاق افتاد. شاگردان صبح روز بعد، هنگامی که به شهر وارد شدند متوجه خشک شدن درخت گردیدند. بنظر می‌رسد که آنان دوشنبه بعد از ظهر، از همان جاده‌ای که در دامنهٔ جنوبی کوه قرار داشت وارد شهر شدند.

متی ۲۱: ۲۳ - ۲۷. «با چه قدرتی؟»

این واقعه در مرقس ۱۱: ۲۷ - ۳۳ و لوقا ۲۰: ۱ - ۸ مذکور است. باگذشت زمان، بزرگان قوم یهود نسبت به عیسی تلخ‌تر شده بودند. آنان با خرده‌گیریهای به ظاهر منطقی، جهت بدام انداختن عیسی از هیچ تلاشی فروگذار نبودند. اما عیسی در فنّ استدلال، استاد بود و با پاسخهایی دندان شکن حملات آنان را دفع و خنثی می‌نمود.

متی ۲۱: ۲۸ - ۳۲. «مثل دو پسر»

این مثل بطور مستقیم به رهبران مذهبی، کاهنان اعظم، بزرگان قوم، کاتبان و فریسیان اشاره می‌نماید. آنها عیسی را رد کردند ولی مردم عامی او را با خرسندی پذیرفتند.

متی ۲۱: ۳۳ - ۴۶. مثل تاکستان

این مثل در مرقس ۱۲: ۱ - ۱۲ و لوقا ۲۰: ۹ - ۱۹ نیز ذکر شده است. مثل دو پسر که درست قبل از این مثل بیان شده است، بطور ساده به رهبران امّت یهود اشاره می‌کند. این مثل، خود این قوم را مدّ نظر دارد.

متی ۲۲: ۱ - ۱۴. مثل جشن عروسی

در این بخش، تشریح دیگری از یک نکتهٔ خاص ارائه داده شده است: این مثل در مورد قوم برگزیدهٔ خدا است. آنها رفتار بیشرمانه‌ای با انبیای الهی از خود نشان دادند. به همین دلیل امتیازات خاص خود را از دست دادند. در نتیجه امّتهای دیگر نیز دعوت شدند. این مثل به نکتهٔ دیگری نیز اشاره می‌کند و آن این است که دعوت شدگان جدید نیز باید مراقب باشند تا سرنوشت مدعوین قبلی، گریبانگیر آنها نگردد.

متی ۲۲: ۱۵ - ۲۲، پرداخت مالیات به قیصر (به مرقس ۱۲: ۱۳ - ۱۷ مراجعه شود).
متی ۲۲: ۲۳ - ۳۳، قیامت مردگان (به مرقس ۱۲: ۱۸ - ۲۷ مراجعه شود).
متی ۲۲: ۳۴ - ۴۰، حکم اعظم (به مرقس ۱۲: ۲۸ - ۳۴ مراجعه شود).
متی ۲۲: ۴۱ - ۴۶، پسر داود (به مرقس ۱۲: ۳۵ - ۳۷ مراجعه شود).

متی ۲۳. وای بر کاتبان و فریسیان

فریسیان، بانفوذترین رهبران مذهبی زمان عیسی بودند و در عین حال بزرگترین گروه رهبران مذهبی محسوب می‌شدند. آنها قانونگذاران متعصبی بودند که نظری سخت‌گیر نسبت به توانین و سنن داشتند. اما اشخاص نیکویی نیز در بین آنها یافت می‌شد. ولی بطور کلی، بخاطر روحیهٔ طمعکارانه و ریاکاری خویش، معروف بودند. آنها افرادی بودند که خود را عادل و کامل و دیگران را قاصر و گناهکار محسوب می‌نمودند.

کاتبان، مسئول نوشتن و نسخه برداری متون کلام خدا بودند. آنها بدلیل آشنایی دقیق از قوانین دینی، جزء بزرگان قوم بشمار می‌رفتند. آنها گاهی اوقات «وکلا» نیز خوانده می‌شدند. کاتبان و فریسیان رهبران مذهبی قوم محسوب می‌شدند.

کلماتی که عیسی در این بخش در رابطه با فریسیان و کاتبان بکار می‌برد، نجیع‌ترین و تلخ‌ترین اخطاری است که تا بحال از زبان او شنیده شده است. عیسی هیچگاه اینچنین با گناهکاران و مردم عامی سخن نگفت. مطمئناً عیسی، خود مذهبی‌ترین شخص روی زمین بوده است. ولی روح او حقیقتاً از اینچنین ادعاهای مذهبی پُر از تظاهر، بیزار بود.

تظاهر به دینداری فقط مربوط به آن زمان نبود. کلیسا در طی قرون متمادی شاهد وجود چنین افراد متظاهر بوده است. به همین دلیل باب ۲۳ متی خطاب به همهٔ کسانی است که در عمق بیدینی، حرفه‌ای مذهبی برای خود اتخاذ نموده‌اند؛ همهٔ افرادی که با حمایل و قبای مذهبی در پیش روی مردم می‌خرامند، اشخاصی که خود را بیشتر از هر کسی دیگر مهم می‌شمارند، اشخاصی که به تعلیم و تکریم از سوی دیگران عشق می‌ورزند و دوست دارند همواره آقا خوانده شوند و بالاخره همهٔ افرادی که مذهب را موعظه می‌کنند، ولی خود بویی از مذهب نبرده‌اند.

وداع با هیکل

عیسی در روز دوشنبه به پاکسازی هیکل پرداخت. در روز سه شنبه پس از اخطارهای نهایی در ارتباط با این موضوع که خدا ملکوت را از یهودیان به امتها منتقل خواهد نمود، هیکل را تا زمان خراب شدن آن ترک نمود و دیگر به آن بازنگشت. خدمت عمومی او نیز با عزیمت از هیکل به پایان رسید. پس از آن، عیسی سه روز باقیمانده را در انتظار مرگ خویش سپری نمود.

آخرین سخنرانی مهم

بابهای ۲۴ و ۲۵ (این بخش در مرقس ۱۳ و لوقا ۲۱ نیز مذکور است).

این سخنرانی زمانی ایراد شد که عیسی برای آخرین بار هیکل را ترک نمود. سخنان او در این بخش دربارهٔ سقوط اورشلیم، رجعت ثانوی و پایان یافتن دنیا بود. او در این قسمت، کلمات پیچیده‌ای بکار می‌برد بطوری که دقیقاً مشخص نیست که به چه واقعه‌ای اشاره می‌کند. شاید عیسی اینکار را با قصد قبلی انجام داده است. او با اشاره به دو عبارت «این همه» (۳۴:۲۴) و «آنروز» (۳۶:۲۴) به دو واقعهٔ مهم اشاره می‌کند. او خاطر نشان می‌سازد که بین این دو واقعه، یک فاصلهٔ زمانی مشخص قرار دارد و این دو را از هم جدا می‌سازد. بسیاری از مفسّرین، کلمهٔ «این طایفه» (متی ۳۴:۲۴) را به معنی نژاد یهود تفسیر می‌کنند. آنها معتقدند که این نژاد تا قبل از آمدن مسیح منقرض نخواهد شد.

نظر عمومی دیگر، اشاره بر سقوط اورشلیم در آن زمان می‌کند. در واقع نگرش بر این بخش همانند نگاه کردن به قلهٔ دو کوهی است که یکی پس از دیگری قرار دارد، در حالیکه بنظر می‌آید به همدیگر خیلی نزدیک‌اند، در فاصلهٔ بسیار دوری از هم قرار گرفته‌اند. بنابراین در نظر عیسی، این دو واقعه نسبت به هم بسیار نزدیک هستند، اگرچه فاصلهٔ زمانی نسبتاً طولانی در بین آنها وجود دارد. شاید او در مورد دورهٔ خاصی صحبت می‌کند. ولی در هر صورت اتفاق اول نشانهٔ قطعی بوقوع پیوستن دیگری است.

پیشگویی در مورد اورشلیم ۴۰ سال بعد بوقوع پیوست. در سال ۷۰ میلادی بناهای پر شکوه ساخته شده از مرمر و طلایی اورشلیم یکی پس از دیگری بوسیلهٔ ارتش روم فرو ریخت. به گزارش یوسفوس، این شهر به مثابهٔ مخروبه‌ای بود که تا بحال کسی در آن ساکن نشده است (برای مطالعهٔ بیشتر به توضیحات مربوط به عبرانیان ۱۳ مراجعه شود).

رجعت ثانوی عیسی مسیح

قسمت بعدی این سخنرانی که اصلی‌ترین بخش محسوب می‌شود، دربارهٔ رجعت دوبارهٔ عیسی است. او در حالیکه کمتر از سه روز به مرگش باقیمانده بود، اگرچه می‌دانست که شاگردان متعجب خواهند شد، ترجیح داد که با قلبی آکنده از درد از امید پرجلالی سخن بگوید که تا بحال آنها فاقد آن بودند و تا این زمان حتی رؤیای آن در ذهنشان مجسم نشده بود.

عیسی بارها در مورد رجعت ثانوی خویش سخن گفت:

«اما چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست» (متی ۲۵ : ۳۱).

«پسر انسان خواهد آمد در جلال خویش به اتفاق ملائکهٔ خود و در آن وقت هر کسی را موافق اعمالش جزا خواهد داد» (متی ۱۶ : ۲۷).

«همچنانکه برق از مشرق ساطع شده تا به مغرب ظاهر می‌شود ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد» (متی ۲۴ : ۲۷).

«لیکن چنانکه ایام نوح بود ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد بود» (متی ۲۴ : ۳۷).

و همچنانکه در ایام لوط شد.... بر همین منوال خواهد بود در روزیکه پسر انسان ظاهر شود» (لوقا ۱۷ : ۲۸ - ۳۰).

«و آنگاه پسر انسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده با قوت و جلال عظیم می‌آید» (لوقا ۲۱:۲۷).

«هر که ... از من و سخنان من شرمنده شود، پسر انسان نیز وقتی که با فرشتگان مقدس در جلال پدر خویش آید از او شرمنده خواهد گردید» (مرقس ۸ : ۳۸).

«... می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم ... و باز می‌آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من می‌باشم، شما نیز باشید» (یوحنا ۱۴ : ۲ و ۳).

رجعت ثانوی مسیح با صدای بلند شیپور همراه خواهد بود (متی ۲۴ : ۳۱) همانطور که قوم با یکدیگر جمع شده بودند (خروج ۱۹ : ۱۳ و ۱۶ و ۱۹). پولس رسول نیز بارها به این موضوع اشاره می‌کند: «کرنا صدا خواهد کرد» (اول قرنتیان ۱۵ : ۵۲). «خود خداوند با صدا و با آواز رئیس فرشتگان و با صور خدا از آسمان نازل خواهد شد» (اول تسالونیکیان ۴ : ۱۶). پولس با اشاره به این نکات، نشان می‌دهد که آمدن دوبارهٔ مسیح، واقعه‌ای پر جلال‌تر از آنچه سخنان می‌توانند ابراز کنند، می‌باشد. واقعه‌ای کاملاً ناگهانی و به شکل طرفةالعینی در وقایع تاریخ، بوقوع خواهد پیوست. مسیح با آمدن دوباره به زمین، همهٔ متعلقان خود را از میان زندگان و مردگان در یک جا جمع خواهد نمود.

باید توجه داشت که کلمات عیسی دربارهٔ آمدن ثانوی، به هیچ وجه به معنی آمدن برای داوری اورشلیم (۷۰ میلادی) یا نزول روح‌القدس در روز پنطیکاست یا ملحق شدن ایمانداران به او در مرگ، نیست.

بهتر است که در تفسیر بعضی از وقایعی که در کنار رجعت ثانوی، لازم‌الوقوع می‌باشند، بیش از حد تعصب به خرج ندهیم. آنچه کاملاً واضح است این است که عیسی به بازگشت ثانوی خویش به عنوان یک واقعهٔ تاریخی مشخص می‌نگریست که در آن، او خود شخصاً ظاهر می‌شود تا آنانی را که با خونش فدیه شده‌اند، به نزد خویش و به جلال ابدی رهنمون سازد.

در عین حال باید این نکته را نیز در نظر داشت که نباید توجه بیش از اندازه به جزئیات این مسئله، باعث تشکیل نظریهٔ خاصی در ذهن ما بگردد که عملاً همانند ابری، امید روشن رجعت ثانوی مسیح را از قلب ما بزداید. بعید نیست بسیاری اگر ببینند که عیسی طبق تئوری و نقشهٔ زمان بندی شدهٔ آنان حرکت نمی‌کند، بسی نومید و بی‌ایمان گردند.

می‌گویند روزی ملکه ویکتوریا عمیقاً تحت تأثیر موعظهٔ «ف. و. فارار» *(F. W. Farrar)* که در

مورد رجعت ثانوی مسیح بود، قرار گرفت. او خطاب به واعظ گفت: «کشیش فارار، من باید در روز آمدن مسیح زنده باشم تا تاج سلطنتی انگلیس را زیر پایهای او بنهم.»

متی ۲۴: ۴۵ - ۵۱، دربارهٔ خادمین وفادار و دانا سخن می‌گوید. از این قسمت به بعد، سخنان عیسی در ارتباط با بیداری و هشیاری است. رجعت ثانوی، اصلی‌ترین بخش تفکرات عیسی را تشکیل می‌داد؛ ما نیز باید مثل عیسی فکر کنیم.

متی ۲۵: ۱ - ۱۳، دربارهٔ مثل ده باکره سخن می‌گوید. این مثل فقط یک نکته را خاطرنشان می‌سازد و آن اینکه ما باید بر خداوند عیسی متمرکز باشیم و برای آمدن او خود را آماده نماییم.

متی ۲۵: ۱۴ - ۳۰، دربارهٔ مثل قنطارها سخن می‌گوید. این مثل بدین معنی است که ما برای خدمتی عظیم‌تر تربیت می‌شویم. آنچه که تعیین کنندهٔ موقعیت و منزلت ما در آینده است به وفاداری خدمت کنونی ما بستگی دارد.

متی ۲۵: ۳۱ - ۴۶، سخن از صحنهٔ نهایی داوری می‌کند. یکی از بخش‌های جالب کتاب‌مقدس تصویری است از کارهای عام‌المنفعهٔ ما که چگونگی وضعیت ما را در ابدیت مشخص می‌کند.

متی ۲۶: ۱ - ۵، توطئه قتل عیسی (به مرقس ۱۴: ۱ - ۲ مراجعه شود).

متی ۲۶: ۶ - ۱۳، تدهین عیسی در بیت عنیا (به مرقس ۱۴: ۳ - ۹ مراجعه شود).

متی ۲۶: ۱۴ - ۱۶، معاملهٔ یهودا برای قتل عیسی (به مرقس ۱۴: ۱۰ - ۱۱ مراجعه شود).

متی ۲۶: ۱۷ - ۲۹. شام آخر

این جریان در مرقس ۱۴: ۱۲ - ۲۵ و لوقا ۲۲: ۷ - ۳۸ و یوحنا ۱۳ و ۱۴ نیز مذکور است. این واقعه شب قبل از روز مرگ عیسی اتفاق افتاد. در این بخش اشاره به دو شام شده است که عبارتند از شام فصح و شام خداوند. شام خداوند در زمان کوتاهی پس از شام فصح خورده شد. لوقا به دو پیاله اشاره می‌کند (لوقا ۲۲: ۱۷ - ۲۰). متی، مرقس، لوقا به هر دو شام اشاره می‌کنند ولی یوحنا فقط شام فصح را ذکر می‌کند.

مدت ۱۴ قرن بود که فصح اشاره به ظهور آتی برهٔ فصح می‌نمود. عیسی ابتدا شام فصح را خورد، سپس شام خود را جایگزین شام فصح کرد و بعد خودش در حکم برهٔ فصح ذبح شد. عیسی، در همان روزی که بره‌های فصح در هیکل ذبح می‌شدند همانند قربانی روی مذبح صلیب جان سپرد.

عید فصح به معنی واقعی برگزار شده بود وحالا شام خداوند که می‌باید همیشه به یادگاری عیسی صرف شود جایگزین عید فصح گردیده و بایستی تا آمدن دوبارهٔ او رعایت گردد (اول قرنتیان ۱۱:۲۶). عید فصح یاد آورندهٔ آزادی از بندگی مصر و آمدن مسیح موعود بود. شام خداوند نیز یاد آورندهٔ مرگ مسیح بر روی صلیب و آمدن ثانوی عیسی مسیح است.

شاید ترتیب وقایع شام آخر در اناجیل کمی مبهم باشد. بنظر می‌رسد که متی و مرقس خوردن

شام را پس از بیرون رفتن یهودا قرار می‌دهند در حالیکه لوقا در تشریح این بخش، نشان می‌دهد که یهودا در آنجا بوده است. یوحنا مجادلهٔ شاگردان را اول مطرح می‌کند، ولی لوقا آن را پس از شام ذکر می‌کند. قطعاً نویسندگان بیشتر از اینکه ترتیب وقایع را مد نظر داشته باشند، به مسایل مهم دیگری توجه داشته‌اند. اما عموماً احتمال وقایع بصورت ذیل فرض می‌شود:

۱ - مجادلهٔ شاگردان. شستن پایهای شاگردان.

۲ - پیشگویی خیانت به عیسی. سؤال شاگردان: «آیا من هستم؟»

۳ - یهودا لقمه را می‌گیرد. او می‌گوید: «من آنم؟» و بیرون می‌رود.

۴ - خوردن شام خداوند.

۵ - «حکم تازه» و کلمات آرامش بخش یوحنا باب ۱۴.

پیاله

در سال ۱۹۱۰ در ویرانه‌های کلیسایی عظیم واقع در خرابه‌های انطاکیه پیاله‌ای یافت شد. این پیاله حاوی یک پیالهٔ درونی نیز بود که دانشمندان حدس می‌زنند که پیالهٔ دوم، همان پیاله‌ای است که عیسی در آن شب مقدس مصرف نمود. این پیاله درونی یک ظرف سادهٔ نقره‌ای است. پیالهٔ بیرونی نیز از نقره ساخته شده است که نقش ۱۲ نفر که به نشانهٔ مسیح و حواریون است، بصورتی ماهرانه بر روی آن حکاکی شده است. بنظر می‌رسد که پیالهٔ بیرونی به جهت محافظت از پیالهٔ درونی که ارزش و قدمت آن بیشتر از پیالهٔ بیرونی است، ساخته شده است. سبک هنر و کاری که روی این پیاله شده است، نشان می‌دهد که متعلق به قرن اول میلادی است. احتمال می‌رود که شام آخر در خانهٔ مادر مرقس صرف شده باشد. مرقس اغلب به انطاکیه مسافرت می‌نمود.

پس از سقوط اورشلیم، شهر انطاکیه به صورت مرکز اصلی مسیحیت در آمد. بنابراین خیلی طبیعی است که اینچنین شیئی که از نظر مسیحیت دارای ارزشی بس والاست، در کلیسای انطاکیه نگاهداری بشود. این پیاله احتمالاً پس از خرابی کلیسا در ویرانه‌ها باقی مانده تا اینکه اخیراً بوسیلهٔ تجسس‌های باستانشناختی پیدا شده است.

متی ۲۶ : ۳۰ - ۴۶، دردهای باغ جتسیمانی (به لوقا ۲۲ : ۳۹ - ۴۶ مراجعه شود).

متی ۲۶ : ۴۷ - ۵۶، خیانت یهودا و دستگیری عیسی (به یوحنا ۱۸ : ۱ - ۱۲ مراجعه شود).

متی ۲۶ : ۵۷ - ۶۸، احضار عیسی بوسیلهٔ کاهن اعظم (به مرقس ۱۴ : ۵۳ مراجعه شود).

متی ۲۶ : ۶۹ - ۷۵، انکار پطرس (به یوحنا ۱۸ : ۱۵ - ۲۷ مراجعه شود).

متی ۲۷ : ۱ - ۲، محاکمهٔ رسمی (به مرقس ۱۴ : ۵۳ مراجعه شود).

متی ۲۷ : ۳ - ۱۰، خودکشی یهودا (به مرقس ۱۴ : ۱۰ - ۱۱ مراجعه شود).

متی ۲۷ : ۱۱ - ۲۵ . محاکمه بوسیلهٔ پیلاطس

(برای مطالعهٔ دقیق‌تر موضوع محاکمهٔ عیسی بهتر است به توضیحات مربوط به مرقس ۱۴:۵۳ به بعد مراجعه شود).

پیلاطس فرماندار رومی یهودیه بود (۲۶ - ۳۷ میلادی). آغاز کار او تقریباً همزمان با شروع خدمت عمومی عیسی بود. قیصریه مقر رسمی پیلاطس بود ولی بخاطر جشنها و مناسبت‌های مختلف یهودیان، جهت حفظ نظم به اورشلیم می‌آمد. او شخصیتی ستمگر و ظالم داشت و به بی‌رحمی خو گرفته بود و همانند سایر امپراطوران روم از منظرهٔ شکنجه و قتل انسانها لذت می‌برد. در لوقا ۱۳ : ۱ صحبت از جلیلیانی است که پیلاطس خون آنها را با قربانی‌هایشان آمیخته بود.

یکی از تصاویر مؤثر تاریخ، صحنه‌ای است که نشان می‌دهد عیسی اثری عمیق بر پیلاطس مختدل می‌گذارد. به روایتی، عیسی ظاهری خوش اندام و خوش قیافه داشت ولی بعضی‌ها نیز می‌گویند او زشت و خمیده بود. در هر صورت، در این صحنه، عیسی می‌بایستی سیمای با نفوذ الهی و مقتدری داشته باشد. او تاج خار بر سر داشت و ردای او، ردای خاص ملوکانه نبود ولی با این وجود پیلاطس را سخت تحت تأثیر خویش قرار داد، بطوری که لحظه‌ای چشمانش را از عیسی بر نمی‌داشت.

تلاش پیلاطس برای گریز از اعدام عیسی، داستانی بس تأسف بار است. او واقعاً نمی‌خواست این عمل انجام شود، به همین جهت، این تصمیم‌گیری را به هیرودیس و پس از آن به فرمانداران دیگر و سپس به مردم محول می‌کند. اما مردم به عیسی پشت نمودند و پیلاطس سعی نمود تا با تازیانه زدن او، آنها را به مصلوب نکردن عیسی مجاب نماید ولی او با تهدید یهودیان روبرو شد که اگر عیسی مصلوب نشود، مراتب را به قیصر خبر خواهند داد. او به قیمت از دست ندادن مقام خود از فرمانداری یهودیه، حاضر شد حکم قتل عیسی را صادر نماید.

می‌گویند که پیلاطس خودکشی نمود. بر حسب روایات، همسر پیلاطس (پروکیولا) بعدها مسیحی شد.

«خون او بر ما و بر فرزندان ما باد» (آیهٔ ۲۵). این آیه بطور هولناکی بوقوع پیوسته است.

متی ۲۷ : ۲۶ . عیسی تازیانه می‌خورد

تازیانه یا شلاق، تنبیهی بود که معمولاً قبل از مجازات اصلی به مجرم وارد می‌شد. پیلاطس امیدوار بود که مردم، مجازات شلاق خوردن را برای عیسی، کافی بدانند. عمل تازیانه زدن بوسیلهٔ شلاقی انجام میشد که متشکل از چند تسمهٔ چرمی بود که هر یک حامل تکه‌های نوک تیز سربی یا فلزی بودند. مجرم تا کمر برهنه می‌شد و او را با حالتی خمیده به پشت، به یک تیر چوبی می‌بستند و آنقدر بر پشت برهنهٔ او ضربه وارد می‌کردند تا گوشت او از هم باز می‌شد. گاهی پیش می‌آمد که شخص در زیر این ضربات جان می‌سپرد.

متی ۲۷ : ۲۷ - ۳۱. عیسی مورد تمسخر قرار می‌گیرد

یهودیان به هنگام محاکمهٔ عیسی، او را مورد تمسخر قرار داده بودند (لوقا ۲۲:۶۳-۶۵). هیرودیس و سربازانش نیز اورا مسخره کردند (لوقا ۲۳ : ۱۱). و اکنون سربازان پیلاطس او را به باد ریشخند گرفته‌اند. کمی بعد نیز او را به صلیب می‌کشند و کاهنان، بزرگان یهود و کاتبان او را مسخره می‌کنند (۲۷ : ۲۹ - ۴۳). آنها با خویی بیرحمانه به عیسی می‌نگریستند. بنظر آنان این امر مسخره بنظر می‌رسید که کسی که ادعا می‌کرد که پسر خدا است، متحمل اینچنین تحقیر و شکنجه‌ای بشود.

متی ۲۷ : ۳۲. شمعون قیروانی

در یوحنا ۱۹ : ۱۷ مذکور است که «عیسی صلیب خود را برداشته بیرون رفت». او از آنجاکه شب سختی را سپری نموده بود و از طرف دیگر متحمل ضربات شدید شلاقها نیز شده بود، قادر نبود که مسافت زیادی را با حمل صلیب ادامه دهد. در اینجا بود که شمعون حاضر شد خدمت حمل صلیب را برای عیسی انجام دهد. اطلاعات زیادی از شمعون در دست نیست. او مطمئناً در آسمان افتخار زیادی برای خود کسب نمود چرا که از او همیشه به عنوان کسی که عیسی را در حمل صلیب یاری نمود، یاد می‌شود.

در متی ۲۷ : ۳۳ - ۵۶ عیسی مصلوب می‌شود (به مرقس ۱۵ : ۲۱ - ۴۱، لوقا ۲۳:۳۲-۴۳، یوحنا ۱۹ : ۱۷ - ۳۰ مراجعه شود).

تاریکی

به مدت سه ساعت (آیهٔ ۴۵)، طبیعت بی‌جان، چهرهٔ عیسی را در تاریکی پوشانید. این ظلمت، عمل شریرانه و شرم آلود انسان را به تصویر می‌کشانید. خدا این تاریکی را سمبول غم و نوحهٔ آفرینش، جهت عیسی قرار داد که برای کفارهٔ دردهای گمشدگان جان می‌داد.

زلزله

خدا بوسیلهٔ زلزله، شکافتن سنگها و گشودن قبور(آیات ۵۱-۵۵)، در واقع به نجات دهندهٔ پیروزمند درود فرستاد. پاره شدن پردهٔ هیکل (آیهٔ ۵۱) اعلامیهٔ خدا برای انسان بود که نشانگر منهدم شدن موانع موجود بین خدا و انسان بوسیلهٔ مرگ عیسی بود (عبرانیان ۹ : ۸). رستاخیز مقدسین (آیات ۵۲ - ۵۳)، در واقع مدرکی بود که خدا بوسیلهٔ آن شکست قدرت موت را تضمین می‌نمود. حتی یوزباشی، آن افسر رومی که مسئول مصلوب کردن عیسی بود، متقاعد شد که او حقیقتاً پسر خدا است (آیهٔ ۵۴).

متی ۲۷ : ۵۷ - ۶۱، تدفین عیسی (به یوحنا ۱۹ : ۳۸ - ۴۲ مراجعه شود).
متی ۲۷ : ۶۲ - ۶۶، مهر و موم کردن قبر (به متی ۲۸ : ۱۱ - ۱۵ مراجعه شود).

«روز سوم»

اصطلاح «روز سوم» (آیهٔ ۶۴) در واقع به معنی «بعد از سه روز» است که در (آیهٔ ۶۳) بکار برده شده است. در زبان عبری، بخشهای مختلف روز از شروع تا پایان روز، تحت عنوان روز نام برده می‌شد (استر ۴ : ۱۶ و ۵ : ۱). «سه شبانه روز» (متی ۱۲ : ۴۰) به جای بکار بردن «سه روز و سه شب» (اول سموئیل ۳۰ : ۱۲ - ۱۳۹)، «پس از سه روز» (مرقس ۸ : ۳۱، ۱۰ : ۳۴ و یوحنا ۲ : ۱۹) و «روز سوم» (متی ۱۶:۲۱، ۱۷:۲۳، ۲۰:۱۹، لوقا ۹:۲۲، ۲۴:۷ و ۲۱ و ۴۶)، اصطلاحاتی هستند که جهت مشخص کردن دورهٔ زمانی که عیسی در قبر بوده است، بکار می‌روند. این مدت شامل جمعه بعد از ظهر تا یکشنبه صبح است.

متی ۲۸ : ۱ - ۸. دیدار زنان از قبر

این واقعه در هر چهار انجیل ذکر شده است (مرقس ۱۶ : ۱ - ۸، لوقا ۲۴ : ۱ - ۱۱ و یوحنا ۲۰:۱-۳). نام مریم مجدلیه نیز در همهٔ اناجیل مذکور است؛ همچنین زنانی دیگر از جمله مریم، مادر یعقوب و یوشیا تحت عنوان «مریم دیگر» (در متی، مرقس، لوقا)، سالومه مادر یعقوب و یوحنا، یونا، همسر یکی از خدمتگزاران هیرودیس (در لوقا) نام برده شده‌اند. لوقا به «زنان دیگر» نیز اشاره می‌کند. تعداد کلّ این زنان بین ۶ تا ۱۲ یا احتمالاً بیشتر بوده است. آنها قصد داشتند که جسد عیسی را برای جلوگیری از فساد، حنوط کنند؛ غافل از اینکه قرار بود عیسی از میان مردگان برخیزد.

اناجیل مختلف، اصطلاحات متفاوتی را برای زمان دیدار این زنان از قبر بکار می‌برند. «هنگام فجر» (متی)؛ «صبح زود، وقت طلوع آفتاب» (مرقس)؛ «هنگام سپیده صبح» (لوقا)؛ «بامدادان وقتی که هنوز تاریک بود» (یوحنا). همهٔ این عبارات، نشانگر این مطلب است که آنها در تاریکی عازم قبر شدند و هنگام طلوع خورشید به آنجا رسیدند. آنها می‌بایستی از نقاط مختلف چون اورشلیم و بیت عنیا که در ۲ یا ۳ کیلومتری مکان قبر قرار داشت به آنجا می‌رفتند.

«فرشته‌ای» نشسته بر سنگ قبر (متی). «جوانی» نشسته در قبر (مرقس). «دو مرد» ایستاده در کنار آنها (لوقا). «دو مرد» نشسته در قبر (یوحنا). اینها همه بدین معنی است که فرشتگان به شکل انسانی بیرون از قبر منتظر بودند تا با آمدن زنان آنها را بداخل قبر برده، جریان رستاخیز مسیح را برای آنان بازگو کنند. بعضی اوقات یکی از آنان قابل مشاهده بود و بعضی وقت‌ها دو تا. احتمالاً آنها گروهی از فرشتگان بودند که در آن صبح، در کنار قبر ایستاده و منتظر بودند تا به منجی قیام یافته، خوشامد بگویند؛ چرا که آن روز در تقویم آسمان روز عظیم و پیروزمندانه‌ای بشمار می‌رفت (متی ۲۴:۳۱، به

بخش فرشتگان مربوط به توضیحات متی ۴ : ۱۱ مراجعه شود).

«بعد از سبت» (آیهٔ ۱). روز سبت از غروب تا غروب روز بعد بود. ولی در اینجا نه فقط غروب، بلکه شب را نیز خاطر نشان می‌کند، چراکه به «فجر روز اول هفته» نیز اشاره می‌کند.

«زلزلهٔ عظیم» (آیهٔ ۲). زمانی که عیسی روی صلیب بود نیز زلزله‌ای صورت گرفت (متی ۲۷:۵۱). هنگامی که موسی بر روی کوه سینا ده فرمان را از خداوند دریافت نمود، زلزله‌ای واقع شد (خروج ۱۶:۱۹ و ۱۸). این یکی از روشهای خدا جهت جلب توجه افراد به وقایع مهم است.

متی ۲۸ : ۹ - ۱۰ . ظهور عیسی بر زنان

با توجه به آنچه در اناجیل به ثبت رسیده است، آنچه بین آیات ۸ و ۹ اتفاق افتاده به این ترتیب بوده است: زنان پس از مطلع ساختن شاگردان مجدداًبسوی قبر بر می‌گردند: ولی در همین فاصله پطرس و یوحنا بسوی قبر می روند و پس از مشاهدهٔ قبر، آن محل را ترک می‌گویند. سپس مریم مجدلیه جلوتر از دیگران، تنها بر سر قبر حاضر می شود و عیسی خود را بر او ظاهر می‌نماید. سپس کمی بعد عیسی خود را بر سایر زنان ظاهر می کند (به توضیحات مربوط به مرقس ۱۶ دربارهٔ ترتیب وقایع مراجعه شود). بدین ترتیب، ظهور اول و دوم عیسی بر زنان بوده است.

جالب توجه است که نجات دهندهٔ جهان از طریق زن، بدون دخالت مرد، به دنیا آمد و اکنون نیز زنان هستند که قیام پرشکوه وی را می‌بینند.

متی ۲۸ : ۱۱ - ۱۵ . پرداخت رشوه به نگهبانان

این نگهبانان به درخواست شورای «سنهدرین» از قبر نگهبانی می‌کردند تا مبادا جسد عیسی دزدیده شود. آنها در حالیکه از دیدن زلزله، فرشتگان و نبودن جسد عیسی در قبر، ترسیده بودند، دوان دوان جریان را به اطلاع اعضای شورا رساندند. شورای سنهدرین با پرداخت رشوه، از آنها خواست که بگویند، به خواب رفته بودند. ولی همین عمل باعث شد که بسیاری از کاهنان با دانستن این حقیقت، بعدها به عیسی ایمان آورند (اعمال رسولان ۶ : ۷).

عصر همان روز، عیسی خود را بر دو نفر از شاگردان ظاهر نمود (لوقا ۲۴ : ۱۳-۳۲).
تقریباً در همان زمان، عیسی خود را بر پطرس ظاهر نمود (لوقا ۲۴ : ۳۴).
شام همان روز، عیسی خود را بر ده نفر از شاگردان ظاهر نمود (یوحنا ۲۰ : ۱۹ - ۲۵).
یک هفته بعد، عیسی خود را بر یازده نفر شاگرد، در اورشلیم ظاهر نمود (یوحنا ۲۰:۲۶-۲۹).
اندکی بعد، عیسی خود را بر هفت نفر از شاگردان، درکنار دریاچهٔ جلیل ظاهر نمود (یوحنا ۲۱).
و بعد عیسی در مکان و زمانی نامعلوم خود را بر یعقوب ظاهر نمود (اول قرنتیان ۱۵ : ۷).

متی ۲۸ : ۱۶ - ۲۰ . ظهور عیسی بر یازده شاگرد

عیسی بر یازده شاگرد در کوهی در جلیل ظاهر شد و این در حالی بود که قبلاً قرار ملاقات را با آنان گذاشته بود (۲۶ : ۳۲ و ۲۸ : ۷). بعضی‌ها معتقدند که این همان زمانی بود که خود را بر ۵۰۰ نفر ظاهر نمود (اول قرنتیان ۱۵ : ۶). «مأموریت بزرگ» (۱۸ : ۲۰) در اصل، چهار بار ذکر شده است (به مرقس ۱۶ : ۱۴ - ۱۸ مراجعه شود).

«همراه شما می‌باشم» (آیهٔ ۲۰). این آیه دلپسندترین آیهٔ تمام کتاب‌مقدس بشمار می‌رود. عیسی از میان مردگان برخاست و مسلماً هیچگاه نخواهد مرد. او هم اکنون زنده است و همراه با قوم خویش، آنها را در هر وقت با قدرت محافظت‌کنندهٔ خویش رهبری می‌کند. او مقامی بالاتر از فرماندهی لشگریان فرشتگان را داراست. او نه تنها شخصاً فرماندهٔ لشگریان آسمان است بلکه مایل است که بصورت شخصی با هر یک از افراد قوم خویش در همهٔ اوقات همراه باشد.

ما نمی‌توانیم درک کنیم که چگونه یک فرد می‌تواند بطور همزمان با میلیونها و شاید میلیاردها شخص همراهی کند. ولی این نشانهٔ الوهیت این چنین شخصیتی است. و عیسی با ساده‌ترین لحن ادعا نمود که «من هر روزه همراه شما می‌باشم». عیسی این عبارات را در سخنان خویش ذکر نمود و او هرگز سخنان باطل نگفته است. او هیچوقت بی‌دلیل لب به سخن گفتن نگشود. او همیشه با هدف سخن می‌گفت. این سخنان اگر چه ماورای درک ما و یا بصورتی پوشیده و مرموز باشند، اما به حقیقی بودن آنها ایمان داریم. ما در هر حالی نیز که باشیم، شاد یا غمگین، قوی یا ضعیف، او در هر وقت با هر یک از ماست و اگرچه نادیدنی است ولی با ما همراه است. عیسی خداوند، همین حالا امشب، که به خواب خواهیم رفت، فردا در محل کار، هفتهٔ آینده، سال آینده با حضور خویش بر ما سایه افکنده است وکنار ما راه می‌رود. او در حالیکه از جزئیات زندگی ما با خبر است و به همهٔ تلاشهای بی‌نتیجهٔ ما نگاه می‌کند، طالب آن است که ما را به جایی برساند که وارث شادی فناناپذیر و ابدی پدر گردیم. شاید این عبارات بیشتر شبیه به یک رؤیا باشند اما باید دانست که در واقع، حقیقت اصلی زندگی ما است.

بعدها عیسی یکبار دیگر نیز ظاهر شد (لوقا ۲۴ : ۴۴ - ۵۱).

نکتهٔ باستانشناختی: مصوبهٔ ناصره

مصوبهٔ ناصره، کتیبه‌ای است که بر روی یک لوحهٔ مرمر نوشته شده است و در سال ۱۸۷۸ از شهر ناصره، خارج شده است. این مصوبه بعدها در کلکسیون شخصی یک عتیقه شناس آلمانی بنام «فروهنر» یافت شد. در سال ۱۹۳۰ پس از مرگ فروهنر، این کتیبه در مکانی به نام «کابینه دو مدال» از توابع لوور پیدا شد و مورخی بنام مایکل روستوزف دریافت که این اثر باستانی از اهمیت خاصی برخوردار است. کشیش کومونه در سال ۱۹۳۲ برای اولین بار این نوشته را به چاپ رساند.

متن این کتیبه به قرار زیر است:

«حکم قیصر: من به این خرسندم که قبور و آرامگاهها که به احترام نیاکان، فرزندان و یا سایر افراد

خانواده بنا گردیده‌اند، از خرابی در امان بمانند تا برای بازماندگان مکانی ابدی باشند. اگر چنانچه شخصی به ویران کردن قبری مبادرت ورزد و اقدام به نبش قبر و دزدیدن اشیاء مدفون نماید و با سوء قصد و به منظور ضرر وارد کردن به آنها، آنها را به مکانی دیگر منتقل کند، مجرم شناخته خواهد شد و باید بدلیل عدم احترام به خدایان و آیین پرستشی، بر علیه او مجازات خاصی تدوین گردد. احترام به مردگان و اشیاء مدفون باید اجباری گردد و هر گونه اقدام جهت خرابی قبور، بایستی ممنوع اعلام شود. در صورت تخلف، من مایلم که متخلف بر حسب قوانین مدنی به اتهام نقض قانون دفن، مجازات شود».

شواهد نشانگر آن است که تاریخ ثبت قوانین این کتیبه بین ۴۰ تا ۵۰ میلادی بوده است. دولت مرکزی روم بعد از مرگ اغریپاس پادشاه (۴۴ میلادی)، حکومت استان جلیل را بعهده گرفت. به عقیدهٔ بسیاری از دانشمندان، تاریخ این کتیبه به ۵ سال حکومت کلودیوس محدود می‌شود (مثال : رجوع شود به کتاب کلودیوس امپراطور و پیروزی‌های او اثر آ. مومیگلیانو - سال ۱۹۳۲). ولی می‌توان تاریخ این کتیبه را دقیق‌تر تعیین نمود. کتاب اعمال رسولان خاطر نشان می‌کند که کلودیوس حکم اخراج یهودیان را از روم داده بود. دلیل اعلام این حکم «شورش در اثر تحریک شخصی بنام کرستُس» بود. همین مطلب توسط مورخین رومی، اُرسیوس و سوتونیوس مورد تأیید قرار گرفته است. کلمهٔ کرستس دقیقاً به مسیح اشاره می‌کند. احتمالاً سوتونیوس دو لغت یونانی کریستس و کرستس را مورد اشتباه قرار داده است.

کلودیوس شخص آموخته‌ای بود. اما اغلب اوقات، اعمال و نظرات او مورد قضاوت غلط قرار می‌گرفت چراکه در او عوارض یک بیماری که امروزه پارکینسون نامیده می‌شود، دیده می‌شد. علاقهٔ کلودیوس به ادامهٔ سیاست مذهبی آگوستوس، او را به کسب معلومات گسترده در ارتباط با مذاهب مختلفی که در سراسر امپراطوری وجود داشت، سوق می‌داد. به همین جهت به تحقیق دربارهٔ هر نوع عقیده و آیین مذهبی مبادرت ورزید. سخنان سوتونیوس و عمل اخراج یهودیان احتمالاً منعکس کنندهٔ اولین تماس روم با مسیحیت، شورش در قسمت‌های یهودی نشین، مذاکرات در دادگاه و مروری بر شکایات یهود و مدافعهٔ مسیحیان در دادگاه با حضور امپراطور بود. مسایلی از قبیل سخنان فریسیان در ارتباط با قبر خالی (متی ۲۸ : ۱۳) به گوش او رسیده بود. شهر ناصره، اخیراً تحت کنترل حکومت مرکزی درآمده بود و خود کلودیوس شخصاً زمام امور را در این منطقه بدست گرفته بود. حکومت محلی، مراتب را به روم خبر می‌داد و از آنجا کسب راهنمایی می‌نمود. حکومت مرکزی نیز تسهیلات را جهت رهبری بهتر به حکومت محلی ابلاغ می‌نمود. معمولاً در این راستا، کتیبه‌ای که نشانگر فرمان امپراطوری بود، ارسال می‌شد (مثال : نامهٔ قابل ملاحظه به یهودیان اسکندریه در سال ۴۱ میلادی). کتیبه‌ای که تحت عنوان مصوبهٔ ناصره یافت شده است، در واقع نقل قول کلمه به کلمه یا اقتباس از بخشی از یک متن طولانی‌تر است.

انجیل مرقس

عیسی، شخصیتی شگفت انگیز

تأکید اصلی مرقس بر قدرت ماورای انسانی عیسی است. او در این انجیل، بوسیلهٔ معجزات عیسی به الوهیت او اشاره می‌کند. مرقس با حذف اکثر موعظه‌های عیسی، بیشتر به شرح اعمال او پرداخته است. بنظر می‌رسد که مخاطبین اصلی این انجیل غیر یهودیان هستند.

مرقس

بر حسب روایات، بطور قطع نویسندهٔ این انجیل از ابتدا مرقس بوده است. انجیل مرقس در واقع حاوی داستان زندگی عیسی از زبان پطرس است.

یوحنای ملقب به مرقس، فرزند مریم بود. خانهٔ مریم در اورشلیم، محلی جهت گردهمایی رسولان بود (اعمال ۱۲ : ۱۲). مرقس، پسر عموی برنابا (کولسیان ۴ : ۱۰) و از سبط لاوی بود (اعمال ۴ : ۳۶). بسیاری حدس می‌زنند که او همان جوانی است که در شب دستگیری عیسی، در حالی که برهنه بود فرار کرد (مرقس ۱۴ : ۵۱ - ۵۲). لحن پطرس در اول پطرس ۵ : ۱۳ نشان دهندهٔ این مطلب است که او توسط پطرس ایمان آورده است.

مادرِ مرقس، بایستی یکی از رهبران با نفوذ کلیسای اورشلیم بوده باشد. هنگامی که پطرس توسط فرشته از زندان آزاد شد، به خانهٔ او رفت (اعمال ۱۲ : ۱۲).

در حدود سال ۴۴ میلادی، مرقس با پولس و برنابا به انطاکیه رفت (اعمال ۱۲ : ۲۵). این اولین سفر بشارتی آنها بود و مرقس با آنها همراه شد ولی در اواسط سفر برگشت.

بعدها، تقریباً در سال ۵۰ میلادی، مرقس تصمیم گرفت که در سفر دوم پولس با او همسفر شود. اما پولس از بردن او اجتناب ورزید. همین موضوع باعث جدایی پولس و برنابا شد (اعمال ۱۵:۳۶-۳۹) و مرقس همراه برنابا به قبرس رفت.

حدود ۱۲ سال بعد در سال ۶۲ میلادی، مرقس را در روم همراه پولس می‌بینیم (کولسیان ۴ : ۱۰؛ فلیمون ۲۴) چهار یا پنج سال بعد، پولس کمی قبل از شهادتش، از مرقس خواست که با او همراه شود (دوم تیموتائوس ۴ : ۱۱). بنابراین بنظر می‌رسد که مرقس در سالهای آخر، از همکاران صمیمی و محبوب پولس محسوب می‌شد.

به روایت مسیحیان قرون اولیه، مرقس در اصل از همراهان پطرس بود. او در «بابل» (و شاید هم روم)، هنگامی که پطرس اولین رسالهٔ خود را به رشتهٔ تحریر درآورد (اول پطرس ۵ : ۱۳) با پطرس همراه بود. بنظر می‌رسد که انجیل مرقس در بین سالهای ۶۰ - ۷۰ میلادی در روم نوشته شده است.

نظر پاپیاس دربارهٔ مرقس

پاپیاس (۷۰ - ۱۵۵ میلادی) یکی از شاگردان یوحنای رسول بود. او در یکی از کتابهایش بنام «شرح سخنان خداوند» می‌نویسد که او عادت داشت از مشایخ و پیروانشان پرس و جو کند، و «آن شیخ اینرا نیز گفت: مرقس به عنوان مترجم پطرس، هر آنچه را که او از اعمال و سخنان عیسی - نه لزوماً به ترتیب - به خاطر داشت بطور دقیق به رشتهٔ تحریر درآورد. باید توجه داشت که مرقس نه عیسی را دیده بود و نه از پیروان او بود. همچنان که قبلاً نیز متذکر شدم او بعدها با پطرس همراه شد. پطرس بر حسب آنچه که شرایط ایجاب می‌نمود، بصورتی جسته و گریخته به بخش‌های مختلف زندگی عیسی اشاره می‌نمود. بنابراین مرقس می‌دانست که در نوشتن آنچه که او بیاد می‌آورد، اشتباه نکرده است؛ چراکه او یک هدف داشت و آن اینکه مواظب باشد از آنچه که شنیده بود چیزی حذف ننماید و عباراتی غیر حقیقی و دروغین را به رشتهٔ تحریر درنیاورد.»

چهار انجیل

این چهار انجیل برای چه کسانی نوشته شده‌اند؟ همهٔ اناجیل، اگرچه در اصل خطاب به بعضی افراد یا کلیساهای مشخص نوشته شده‌اند، ولی نهایتاً همهٔ افراد بشر را مخاطب قرار می‌دهند. بنظر می‌رسد که متی، انجیل خود را برای کلیسای اورشلیم نوشته است و کلیساهای دیگر از آن نسخه‌هایی برای خود تهیه کرده‌اند. مرقس، احتمالاً کتاب خود را خطاب به کلیسای روم می‌نویسد که بدون شک از این انجیل نیز نسخه‌هایی در اختیار سایر کلیساها قرار گرفته است. لوقا، انجیل خویش را برای شخصی بنام «تئوفلس» که یکی از مقامات عالیرتبهٔ دولت روم بود به رشتهٔ تحریر درآورد. انجیل یوحنا در اصل خطاب به کلیسای افسس نوشته شده است. خدا در واقع هر یک از این افراد را بر آن داشت تا دقیقاً آنچه را که قصد الهی بود، به رشتهٔ تحریر درآورند تا مورداستفادهٔ بنی نوع بشر در همهٔ قرون قرار بگیرد. ولی در عین حال، هر یک از آنان، خوانندگان خاصی را مد نظر داشتند و در نوشته‌هایشان به زمینه‌های فکری آنان توجه نموده‌اند. همین موضوع، بر سبک نوشته یا انتخاب مطالب اثر گذاشته است.

مسأله‌ای که در این بین باید به آن توجه داشت، شخصیت نویسندگان است. آنها در حین اینکه اشخاص بخصوصی را به عنوان خوانندگان در نظر داشته‌اند، هر یک در نوشته‌های خویش، شخصیت خود را نیز منعکس نموده است. همهٔ آنان داستان زندگی یک شخص بخصوص را تعریف می‌کنند. آنها دربارهٔ اینکه او چگونه زیست، چه اعمالی انجام داد و چه سخنانی اظهار نمود می‌نویسند. ولی هر یک، این داستان را به سبک و روش شخصی خود نقل می‌کند. آنها معمولاً به ذکر بخشهایی که خود نیز در آن دخیل بوده‌اند، می‌پردازند و همین نکات باعث بروز تفاوتهایی جزیی شده است.

نکتهٔ دیگری که باید مورد توجه قرار داد، مسألهٔ «تناقضات در اناجیل» است. مایهٔ تعجب است

که تحقیقات اکثر دانشمندان امروزی، نشانگر وجود موارد ضد و نقیض در اناجیل اربعه است. اما وقتی که این تناقضات را مورد بررسی قرار می‌دهیم، شاید وسوسه می‌شویم که منکر دانشمند بودن این افراد سرشناس شویم که مدعی این تناقضات هستند. حقیقت امر این است که اناجیل، حاوی جزئیات مختلف و یک سری تفاوتهای جزیی در تشریح و توضیح وقایع همگون هستند. همین مورد، نشانگر شهادت چهار فرد متفاوت دربارهٔ یک شخص است و بنابراین ثابت کنندهٔ قابل اعتماد بودن آنها است.

مورد دیگری که خوب است مورد بررسی قرار گیرد، زمان نگارش اناجیل است. مفسران کنونی کتاب‌مقدس، انجیل مرقس را اولین انجیل مکتوب در نظر می‌گیرند. اما بر حسب روایات کلیسای اولیه انجیل متی قبل از اناجیل دیگر به رشتهٔ تحریر درآمده است. ترتیب قرار گرفتن کنونی اناجیل دقیقاً مثل ایام قدیم بوده است. بنظر می‌رسد که این ترتیب، بر حسب زمان نگارش آنها رعایت شده است. گاهی انجیل یوحنا، به عنوان اولین انجیل مطرح شده است. اما مرقس هیچگاه اینچنین فرض نشده است.

مرقس ۱ : ۱ - ۸. موعظهٔ یحیی تعمید دهنده

این واقعه در همهٔ اناجیل ذکر شده است (به توضیحات مربوط به لوقا ۳ : ۱ - ۲۰ مراجعه شود). مرقس کتاب خود را با نقل قولی از عهد عتیق آغاز می‌کند. او بدون ذکر داستان تولد عیسی، بی‌درنگ به شرح سرگذشت پرماجرای خدمت عمومی عیسی می‌پردازد.

مرقس ۱ : ۹ - ۱۱، تعمید عیسی (به شرح متی ۳ : ۱۳ - ۱۷ مراجعه شود).

مرقس ۱ : ۱۲ - ۱۳، چهل روز روزه و وسوسه (به شرح متی ۴ : ۱ - ۱۰ مراجعه شود).

مدت و ترتیب زمانی زندگی عمومی عیسی

عیسی در پانزدهمین سال سلطنت طیبریوس قیصر، سی ساله بود (لوقا ۳ : ۱ و ۲۳). او در زمان مرگ هیرودیس هنوز پسربچهٔ کوچکی بود (متی ۲ : ۱۹ - ۲۰). در این بخش، زندگی عیسی بر حسب تقویم رومی، زمان بندی شده است. بعدها تقویم مسیحی که نشاندهندهٔ سالهای میلادی است، به جای تقویم رومی مورد استفاده قرار گرفت (به توضیحات مربوط به لوقا ۲ : ۳۹ مراجعه شود).

عیسی، در ایام عید فصح در حالی که مدت زیادی از تعمیدش نمی‌گذشت، به اورشلیم سفر نمود. اغلب اوقات، عید فصح در ماه آوریل بود.

وقایعی از قبیل یوحنا ۱ : ۲۹ - ۲ : ۱۲ و چهل روز روزه و وسوسه، در بین واقعهٔ تعمید و سفر به اورشلیم قرار دارند (متی ۴ : ۱ - ۱۱).

واقعهٔ وسوسه در بیابان، درست پس از واقعهٔ تعمید بود که چهل روز طول کشید (مرقس

۱:۱۲-۱۳).

پس از واقعهٔ وسوسه، عیسی دوباره در حوالی رود اردن، جایی که یحیی تعمید دهنده موعظه می‌کرد، ظاهر شد (یوحنا ۱: ۲۶). و دو سه روز متوالی آنجا بود (یوحنا ۱: ۲۹، ۳۵، ۴۳). او در روز سوم وارد قانا شد و در آنجا معجزهٔ تبدیل آب به شراب را انجام داد (یوحنا ۲: ۱).

سپس عیسی به کفرناحوم رفت، اما فقط چند روز در آنجا ماند (یوحنا ۲: ۱۲). این واقعه قبل از رفتن به اورشلیم و پاکسازی هیکل بود.

بنابراین چهل روز، سه روز متوالی (که در همه صحبت از «فردای آن روز» است) و «روز سوم» و «ایام کم» نشانگر مدت زمان موجود بین واقعهٔ تعمید و عید فصح است که احتمالاً مدت ۳ تا ۵ ماه را تحت پوشش قرار می‌دهد.

بنابراین، تعمید عیسی که نشانگر نقطهٔ آغازین زندگی عمومی عیسی است، بایستی در پاییز یا اوایل زمستان بوده باشد.

بطور کلی احتمالاً کلّ خدمت عمومی عیسی دربرگیرندهٔ سه عید فصح است، این سه عید بطور واضح در اناجیل ذکر شده‌اند: ۱ - هنگام پاکسازی هیکل (یوحنا ۲: ۱۳)؛ ۲ - هنگام غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر (یوحنا ۶: ۴)؛ ۳ - هنگام مصلوب شدن (لوقا ۲۲: ۱۵).

اگر «عید»ی را که در یوحنا ۵: ۱ ذکر شده است، عید فصح فرض کنیم (چنان که معمولاً اینچنین در نظر گرفته می‌شود)، چهار عید فصح خواهند بود که با قرار گرفتن یکسال بین هر عید، بین فصح اول تا فصح چهارم سه سال کامل خواهیم داشت. اگر چنانچه این عید را عید فصح در نظر نگیریم، در نتیجه سه فصح خواهیم داشت که بین فصح اول و سوم، دو سال موجود خواهد بود.

بنابراین طول مدت خدمت عمومی عیسی حدود ۳/۵ یا ۲/۵ سال در نظر گرفته می‌شود که اکثراً با عقیدهٔ اول یعنی ۳/۵ سال موافق هستند.

تقسیم بندی زندگی عمومی عیسی

(این ترتیب زمانی احتمالی است)

۲۶ میلادی	تعمید در کنار رود اردن، وسوسه در بیابان
پاییز یا	اولین شاگردان در کنار رود اردن
اوایل زمستان	اولین معجزه در قانای جلیل
۲۷ میلادی	پاکسازی هیکل در اورشلیم
عید فصح:	اوایل خدمت در یهودیه، در کنار رود اردن
	(۸ ماه، به توضیحات یوحنا ۳: ۲۲-۲۶ مراجعه شود)
دسامبر (آذر ماه):	بازگشت از راه سامره
	آغاز خدمت در جلیل
	(دو سال)
۲۸ میلادی	
احتمالاً عید فصح؟:	سفر به اورشلیم (یوحنا ۵: ۱)
تابستان:	انتخاب ۱۲ رسول
	موعظهٔ سرکوه
۲۹ میلادی	
احتمالاً فوریه؟(بهمن):	اعزام ۱۲ رسول به مأموریت
	کشته شدن یحیی
	بازگشت ۱۲ رسول از مأموریت
عید فصح:	غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر
اکتبر (مهرماه):	مسافرت به اورشلیم (یوحنا ۷: ۲ و ۱۰).
احتمالاً نوامبر؟(آبان):	تبدیل هیئت مسیح
احتمالاً دسامبر؟(آذر):	پایان خدمت در جلیل (به لوقا ۹: ۲۱ مراجعه شود).
دسامبر (آذر ماه):	سفر دوباره به اورشلیم (یوحنا ۱۰: ۲۲)
	خدمت بعدی در یهودیه و بیریه
	(حدود ۴ ماه)
۳۰ میلادی	
عید فصح:	مصلوب شدن و رستاخیز از مردگان

خدمت در جلیل مرقس ۱ : ۱۴ تا ۱۰ : ۱

موضوع خدمت عیسی در جلیل، حدود نصف انجیل مرقس را دربرمی‌گیرد. جهت بررسی مقایسه‌ای، پیشنهاد می‌شود به تقسیم بندی مربوط به متی ۴ : ۱۲ مراجعه شود و جهت بررسی ترتیب زمانی وقایع، توصیه می‌شود به تقسیم بندی مربوط به متی ۴ : ۱۳ - ۲۵ مراجعه شود.

مرقس ۱ : ۱۴ - ۱۵ . عیسی در جلیل آغاز به خدمت می‌کند

واقعهٔ وسوسهٔ عیسی، بین آیات ۱۳ و ۱۴ قرار دارد و آغاز خدمت در جلیل که شامل وقایع یوحنا ۱ : ۱۹ تا ۴ : ۵۴ است، حدود یک سال را در برمی‌گیرد.

اولین شاگردان، در تعمید یحیی.

تبدیل آب به شراب در قانا.

پاکسازی هیکل. مکالمهٔ نیقودیموس.

موعظه در کنار رود اردن، حدود ۸ ماه.

مکالمه با زن سامری.

شفای پسر سرهنگ، از قانا.

عدم پذیرش توسط مردم ناصره (لوقا ۴ : ۱۶ - ۳۰).

عیسی در کنار رود اردن موعظه می‌نمود (یوحنا ۳ : ۲۲ - ۲۴ و ۴ : ۱ - ۳). اما در این هنگام، خصومت فریسیان نسبت به او شدیدتر می‌شد (یوحنا ۴ : ۱ - ۳). و زمانی که هیرودیس یحیی را به زندان افکند (متی ۴ : ۱۲)، خطر بیشتری او را تهدید می‌کرد. از آنجایی که او می‌بایستی قبل از مرگش اعمالی را به انجام برساند، ترجیح داد برای مدتی دور از اورشلیم باشد.

مرقس ۱ : ۱۶ - ۲۰ . دعوت از شمعون، اندریاس، یعقوب و یوحنا

این مورد در متی ۴ : ۱۸ - ۲۲ و لوقا ۵ : ۱ - ۱۱ نیز ذکر شده است. سه نفر از این افراد، یکسال قبل از واقعهٔ تعمید یحیی، به عیسی ایمان آورده بودند (یوحنا ۱ : ۳۵ - ۴۲). حالا عیسی از آنان دعوت می‌کند تا با او همسفر شوند (جهت مطالعهٔ بیشتر به توضیحات مربوط به متی ۱۰ و مرقس ۳:۱۳ - ۱۹ مراجعه شود).

مرقس ۱ : ۲۱ - ۲۸ . شفای دیو زده

این جریان در لوقا ۴ : ۳۱ - ۳۷ نیز ذکر شده است. عیسی، کفرناحوم را مقرّ فرماندهی خود قرار

می‌دهد. این معجزه، اولین معجزهٔ مکتوب عیسی پس از استقرار در کفرناحوم است. او چندی قبل پسر سرهنگ را در قانا که در فاصلهٔ تقریباً ۲۴ کیلومتری کفرناحوم قرار داشت، شفا داده بود (یوحنا ۴: ۴۶ - ۵۴ ؛ جهت اطلاعات بیشتر به طبیعت دیوزدگی به توضیحات مربوط به مرقس ۵: ۱ - ۲۰ مراجعه شود).

کفرناحوم

عیسی در ابتدای خدمتش در یهودیه (یوحنا ۱: ۱۳ - ۲: ۴۳)، پس از هشت ماه غیبت، به جلیل رفت و به وارد شهر قانا شد. او یکسال پیش نیز در آنجا معجزهٔ تبدیل آب به شراب را انجام داده بود. سپس بعد از شفای پسر سرهنگ، به ناصره رفت و در آنجا با عدم پذیرش مردم روبرو شد (لوقا ۴:۱۶-۳۰ مراجعه شود). او بعداً عازم کفرناحوم شد و آنجا را مرکز استقرار خویش قرار داده، از آنجا به ادامهٔ خدمات موعظه، تعلیم و شفا پرداخت.

عیسی کفرناحوم را مبدأ مسافرتهای زیادی در سراسر استان جلیل، گاهی اورشلیم و بعضی اوقات نواحی شمالی جلیل قرار داد. او با پای پیاده مسافرت می‌کرد. اکثراً گروهی از شاگردان با او بودند. و اغلب، جمعیت مردم نیز او را همراهی می‌کردند. امروزه کفرناحوم تبدیل به خرابه‌هایی شده است که آن را ویرانه‌های تل هوم *(Tel Hum)* می‌خوانند و در ۴/۸ کیلومتری جنوب غربی مدخل رود اردن به دریای جلیل قرارگرفته است (به توضیحات مربوط به لوقا ۷: ۱ - ۱۰ و نقشهٔ مربوط به مرقس ۶: ۴۵ - ۵۲ مراجعه شود).

مرقس ۱: ۲۹ - ۳۱. شفای مادر زن پطرس

این واقعه در متی ۸: ۱۴ - ۱۵ و لوقا ۴: ۳۸ - ۳۹ نیز ذکر شده است. این آیات نشان می‌دهند که پطرس متأهل بوده است. در واقع اولین معجزهٔ عیسی در یک عروسی رخ داد و حالا در این بخش می‌بینیم که او مادرزن پطرس را شفا می‌دهد.

مرقس ۱: ۳۲ - ۳۴. شفای عدهٔ کثیر

این جریان در متی ۸: ۱۶ - ۱۷ و لوقا ۴: ۴۰ - ۴۱ نیز توضیح داده شده است. این واقعه پس از غروب آفتاب اتفاق افتاد، چون تمام شدن سبت بوسیلهٔ غروب آفتاب مشخص می‌شد. خبر شفای شخص دیوانه در هیکل و مادر زن پطرس در شهر منتشر شده بود و عدهٔ کثیری همراه با مریضانِ خرد، به دور خانه جمع شده بودند. عیسی آنها را شفا داد. این معجزات او بود که جماعت زیادی را به طرف او جذب نموده بود. نور دلسوزی و ترحم الهی شروع به تابیدن کرده بود. آن روز، روز عظیمی در

کفرناحوم بود.

مرقس ۱ : ۳۵ - ۳۷. استراحت و دعا

این واقعه در لوقا ۴ : ۴۲ - ۴۳ نیز ذکر شده است. عیسی، روز شلوغی را پشت سر گذاشته بود. او شاید صدها نفر را شفا داده بود. عیسی اگرچه همیشه برای خدمت عموم آماده بود، اما اغلب در پی فرصتهایی نیز می‌گشت تا به خلوت رفته، با خدا تماس داشته باشد (به نکات مذکور دربارهٔ زندگی عبادی عیسی در توضیحات مربوط به لوقا ۱۱ : ۱ - ۱۳ مراجعه شود).

مرقس ۱ : ۳۸ - ۳۹. سیر و سیاحت در جلیل

عیسی از کفرناحوم به شهرهای مجاور بسیار سفر می‌کرد (متی ۴:۲۳-۲۵؛ ۹:۳۵-۳۸؛ لوقا ۴:۴۴). استان جلیل در تقاطع شاهراههای بین المللی قرار داشت که بین رود فرات و رود نیل بودند. راههای فرعی زیادی نیز در جلیل وجود داشت (به نقشهٔ شمارهٔ ۴۶ مراجعه شود).

مرقس ۱ : ۴۰ - ۴۵. طاهر شدن ابرص

این واقعه در متی ۸ : ۲ - ۴ و لوقا ۵ : ۱۲ - ۱۶ نیز ذکر شده است. بیماری برص، بیماری مشمئز کننده و نفرت انگیزی بود. شریعت ایجاب می‌کرد که ابرص پس از شفا، خود را به کاهن بنمایاند. به همین جهت عیسی از او می‌خواهد که فوراً این کار را انجام دهد و در عین حال با هیچکس در این باره سخن نگوید مبادا نهضتی که در پی پادشاه نمودن عیسی کوشش می‌نمود، شدت بگیرد و از کنترل خارج شود.

مرقس ۲ : ۱ - ۱۲. شفای مفلوج

این معجزه در متی ۹ : ۲ - ۸ و لوقا ۵ : ۱۸ - ۲۶ نیز مذکور است. این شخص مفلوج، بر تختی که توسط چهار نفر حمل می‌شد، قرار داشت. ایمان آنها نسبت به قوت مسیح و همچنین روح مصمم و مصرّ آنها جهت شفا، باعث خشنودی بسیار عیسی شد.

شهرت عیسی بصورتی فراگیر همه جا پخش شده بود، بطوری که فریسیان و کاتبان نیز از اورشلیم و سراسر آن سرزمین آمده بودند تا از نزدیک، همه چیز را بررسی کنند (لوقا ۵ : ۱۷!). آنها همیشه با دیدی منتقدانه و مملو از دشمنی به عیسی نگاه می‌کردند، ولی عیسی در حضور آنان ادعای توانایی آمرزیدن گناهان انسان را می‌نماید. معجزات عیسی الوهیت او را ثابت می‌کند. شفا دادن این مفلوج

یکی از مواردی است که عیسی در آن به ابراز قدرت الهی خویش می‌پردازد. این معجزه اثر عجیبی روی مردم گذاشت، اما بر عکس باعث تحریک بیشتر فریسیان، کاتبان و بزرگان مذهبی قوم گردید.

مرقس ۲ : ۱۳ - ۱۷ . دعوت از لاوی (متی)

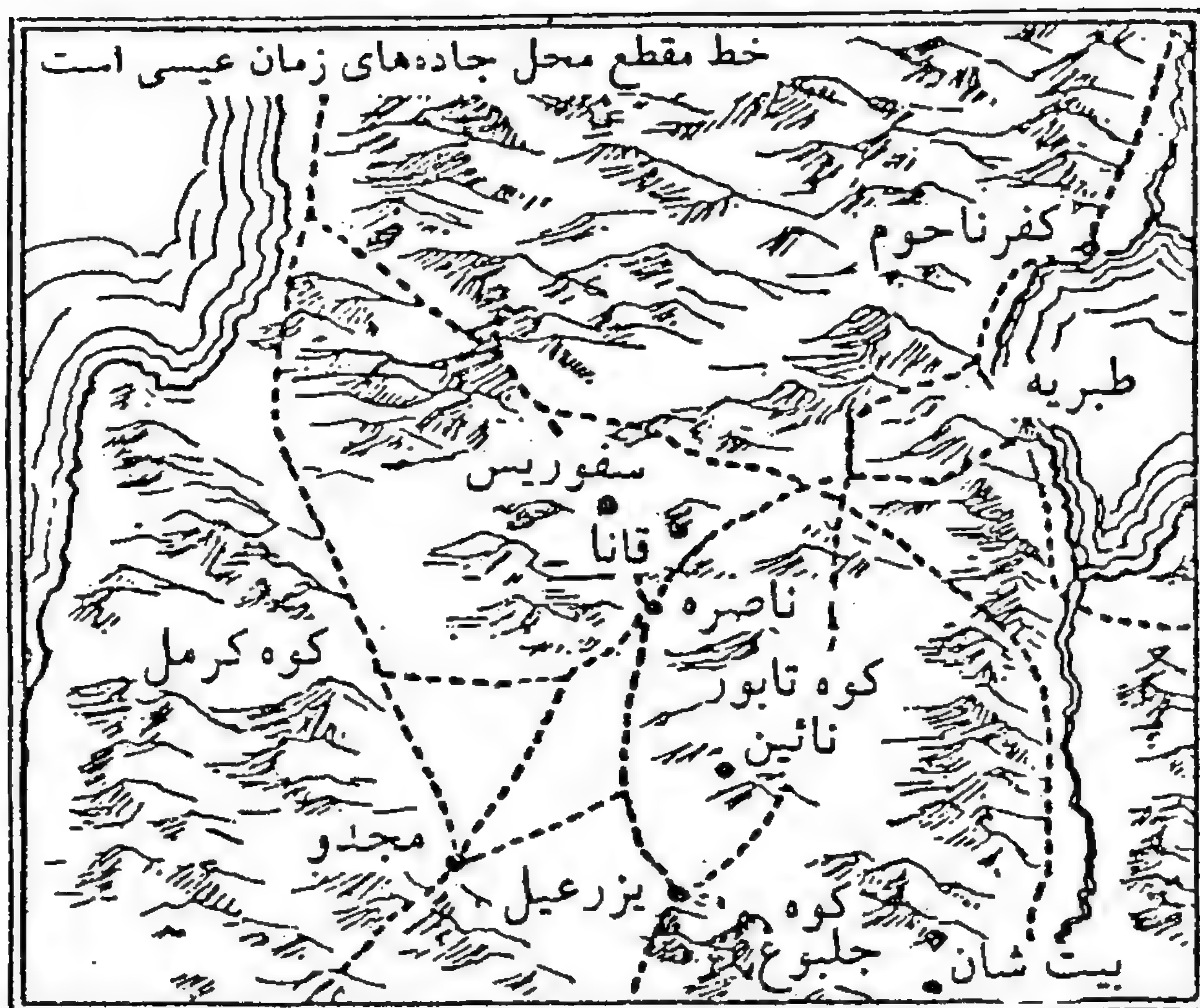
عیسی چندی پیش چهار ماهیگیر را دعوت کرده بود تا به او در تأسیس ملکوتش، کمک کنند. حالا یک باجگیر نیز به این جمع اضافه می‌شود (جهت مطالعهٔ بیشتر به مقدمهٔ متی و همچنین متی ۱۰ مراجعه شود).

مرقس ۲ : ۱۸ - ۲۲ . سؤالاتی دربارهٔ روزه گرفتن

این جریان در متی ۹ : ۱۴ - ۱۷ و لوقا ۵ : ۳۳ - ۳۸ نیز ذکر شده است. متی، ضیافتی ترتیب داد که عیسی نیز در آن شرکت داشت. حضور عیسی در این مهمانی مایهٔ تعجب شاگردان یحیی، فریسیان و حتی شاید شاگردان خود عیسی شد. بنظر می‌رسید مهمانی دادن و مهمانی رفتن با نحوهٔ زندگی که یحیی تعمید دهنده داشت، مطابقت نمی‌کرد. بسیاری اوقات روزه نشانهٔ ابراز فروتنی، پشیمانی و یک نوع سرسپردگی مذهبی بوده است و همین مورد بارها پدید آورندهٔ بحران گردیده است. در ارتباط با یحیی، این مورد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود (به توضیحات لوقا ۳ : ۱ - ۲۰ مراجعه شود). اما مذهبیون زمان عیسی در آن افراط و زیاده‌روی زیادی به خرج می‌دادند. عیسی روزه را به عنوان موردی که باید عموماً مورد اجرا قرار گیرد، مورد تأکید قرار نداد (متی ۶ : ۱۶ - ۱۸). موسی، ایلیا و عیسی هر یک چهل روز روزه داشتند. اما همه در زمانهایی که برای آنان الزامی بود، روزه گرفتند. در اینجا عیسی از سه سمبول یا استعاره استفاده می‌کند: داماد، جامهٔ پاره، مشکهای کهنه. همهٔ این موارد نشاندهندهٔ این مطلب است که مناسبتهایی وجود دارد که روزه‌گرفتن در آن زمان بسیار مؤثر و صحیح است. اما در حالتهای عادی زندگی، روزه جای مخصوصی ندارد و نباید از این مورد جهت تعیین میزان قدوسیت افراد و با تظاهر به قدوسیت و مذهبی بودن استفاده نمود (متی ۶:۱۶-۱۸).

مرقس ۲ : ۲۳ - ۲۷ . خوردن خوشه‌ها در روز سبت

این واقعه در متی ۱۲ : ۱ - ۸ و لوقا ۶ : ۱ - ۵ نیز ذکر شده است. عهد عتیق قوانین زیادی دربارهٔ نگهداری روز سبت ارائه می‌داد. اما فرایض یهودی با اضافه کردن جزئیات، این قوانین را به مرحله‌ای کشانده بودند که از قصد اصلی خدا بشدت منحرف شده بودند. ادعای عیسی در ارتباط با اینکه او مالک روز سبت است، نشانگر ادعای او مبنی بر الوهیت اوست.



نقشه ۴۶ - خطوط منقطع، جاده‌های اصلی زمان عیسی را نشان می‌دهد

مرقس ۳ : ۱ - ۶. شفا در روز سبت

این جریان در متی ۱۲ : ۹ - ۱۴ و لوقا ۶ : ۶ - ۱۱ نیز مذکور است. شفای مرد دست‌خشک در روز سبت آنقدر باعث خشم فریسیان و هیرودیان شد که در صدد قتل او برآمدند. آنها افرادی مذهبی بودند، ولی در عین حال فوق‌العاده سختدل و فاسدالعقل. و بالطبع مذهب جزو حرفهٔ آنها بشمار می‌رفت. در نظر چنین افرادی، اینچنین عمل نیکویی در روز سبت، گناه کبیره‌ای محسوب می‌شد. بطورکلی، هفت معجزهٔ شفا در روز سبت در اناجیل مکتوب است (به توضیحات مربوط به یوحنا ۵ مراجعه شود).

مرقس ۳ : ۷ - ۱۲. جمعیت کثیر و معجزات

مردمی که بدور عیسی جمع می‌شدند، دارای دو انگیزهٔ کلی بودند: اولاً می‌خواستند بیمارانشان شفا یابند؛ ثانیاً عیسی را همچون مسیح موعود پیروی کنند.

زندگی عمومی عیسی

زندگی عمومی عیسی اکثراً در جلیل بود. در اناجیل، چهار سفر او به اورشلیم ذکر شده است. سه تا از این سفرها به منظور استراحت و دوری گزیدن از عموم بوده است. او همچنین به نواحی صور و صیدون، قیصریهٔ فیلیپی و بیابان افرایم رفت و آن زمان را در انتظار موت خویش سپری نمود.

مرقس ۳: ۱۳ - ۱۹. انتخاب دوازده رسول

اسامی رسولان در چهار جا ذکر شده است (به ستونهای ذیل مراجعه کنید). بعضی از آنها دارندهٔ دو اسم بودند. این اسامی ممکن بود اسم کوچک یا نام خانوادگی باشند. اینکه چرا عیسی ۱۲ نفر را انتخاب نمود، دقیقاً مشخص نیست. از این ۱۲ نفر، سه نفر یک گروه داخلی را تشکیل می‌دادند. به غیر از این ۱۲ نفر، ۷۰ نفر دیگر نیز جهت کار مخصوصی برگزیده شدند. ۳، ۱۲، ۷۰ اعدادی هستند که در کلّ کتاب‌مقدس سمبول موارد خاصی هستند. ۱۲ نشانهٔ ۱۲ سبط اسرائیل است که اساس ملّت عبرانی بودند. ۱۲ رسول اساس کلیسا را پی‌ریزی نمودند (مکاشفه ۲۱ : ۱۲ - ۱۴). موسی ۷۰ نفر مشایخ داشت و شورای سنهدرین نیز متشکل از ۷۰ نفر بود. شاید این اعداد، معانی ناشناخته‌ای برای ما داشته باشند.

از ۱۲ رسول مسیح، چهار نفر ماهیگیر، یک نفر باجگیر، یک نفر هم جزو ملی‌گرایان غیور یهود بود. اطلاع دقیقی از حرفه و وضعیت اجتماعی دیگران در اختیار نیست. همهٔ این اشخاص اهل جلیل بودند، به استثنای یهودای اسخریوطی که به عیسی خیانت کرد. در بین این افراد اشخاصی که مذهب، حرفهٔ آنها باشد، وجود نداشت و هیچیک از آنان از افرادی نبودند که با ظاهر و پوشاک مذهبی درصدد به نمایش گذاشتن دینداری خویش باشند.

متی ۱۰:۲-۴	مرقس ۳:۱۶-۱۹	لوقا ۶:۱۲-۱۹	اعمال ۱:۱-۱۳
شمعون	شمعون	شمعون	پطرس
اندریاس	یعقوب	اندریاس	یعقوب
یعقوب	یوحنا	یعقوب	یوحنا
یوحنا	اندریاس	یوحنا	اندریاس
فیلیپس	فیلیپس	فیلیپس	فیلیپس
برتولما	برتولما	برتولما	توما
توما	متی	متی	برتولما
متی	توما	توما	متی
یعقوب پسر حلفی	یعقوب پسر حلفی	یعقوب پسر حلفی	یعقوب پسر حلفی
تدّی	تدّی	شمعون غیور (قانوی)	شمعون غیور (قانوی)
شمعون غیور (قانوی)	شمعون غیور (قانوی)	یهودا برادر یعقوب	یهودا برادر یعقوب
یهودای اسخریوطی	یهودای اسخریوطی	یهودای اسخریوطی	متیاس

پطرس: اولین جایی که پطرس وارد صحنه می‌شود، هنگام تعمید یحیی است (یوحنا ۱:۴۰-۴۲). عیسی در همان ملاقات اول، اسم او را کیفا (پطرس) می‌خواند، گویا از همان زمان در صدد بود که او را به عنوان یکی از رسولان برگزیند. «شمعون» اسم واقعی او بود. اسم جدید او پطرس (یونانی) یا کیفا (آرامی) بود که هر دو به معنی «صخره» است. این اسم سه سال بعد نیز هنگامی که پطرس معترف به الوهیت عیسی شد، تأیید گردید (متی ۱۶: ۱۸).

پطرس همسر داشت (متی ۸: ۱۴، مرقس ۱: ۳۰ و لوقا ۴: ۳۸) که معمولاً پطرس را در خدماتش به عنوان یک رسول، همراهی می‌کرد (اول قرنتیان ۹: ۵). پطرس اهل بیت صیدا بود (یوحنا ۱: ۴۴) و خانه‌اش در کفرناحوم بود (مرقس ۱: ۲۹). او یا دو خانه داشت و یا اینکه از بیت صیدا به کفرناحوم نقل مکان کرده بود.

او در کار تجارت ماهیگیری با یعقوب و یوحنا شریک بود (لوقا ۵: ۱۰). شواهد نشان می‌دهد که اوّ در کار خود شخص موفقی بشمار می‌رفت.

او شخصی پرانرژی، با حرارت، پرتحرک و بی‌باک بود. پطرس شخصیتی داشت که ذاتاً مدیر بود و طبیعت انسانی در او بطور کامل مشهود بود. عموماً او سخنگوی ۱۲ نفر بقیه بود.

اسم جدیدی که عیسی او را به آن نامگذاری کرد (پطرس به معنی صخره)، نشانگر شخصیت حقیقی او بود که عیسی از قبل آن را تشخیص داده بود. او در متقاعد کردن دیگران قوی بود و شخصیتی پر جرأت، جسور و رُک داشت، اگرچه یکبار آقای خویش را انکار نمود و یکدفعهٔ دیگر نیز در انطاکیه مرتکب ریاکاری شد. هنگامی که او را مورد جفا قرار می‌دادند، روحیه‌ای کاملاً بی‌پروا داشت. او کلیسای یهودیه را بنیانگزاری کرد و در آن جنبشی روحانی بوجود آمد که بزرگان یهود از آن

تعجب زده و مبهوت شدند (به توضیحات مربوط به مقدمهٔ اول پطرس مراجعه شود).

یوحنا: (به توضیحات مربوط به مقدمهٔ انجیل یوحنا مراجعه شود).

متی: (به توضیحات مربوط به مقدمهٔ انجیل متی مراجعه شود).

یعقوب: برادر بزرگ یوحنا. عیسی نام هر دوی آنها را «بوانرجس» به معنی پسران رعد گذاشت. شاید این نشاندهندهٔ شخصیت شوخ طبع عیسی باشد. اطلاعات زیادی از یعقوب در دست نیست. او اولین رسولی بود که شهید شد. او توسط هیرودیس در سال ۴۴ میلادی کشته شد. روایات نشانگر این مطلبند که اکثریت ۱۲ رسول شهید شده‌اند.

در امر ماهیگیری، دو خانواده با هم شریک بودند: یعقوب، یوحنا و پدرشان زبدی و شمعون و اندریاس که با هم برادر بودند. آنها کارگرانی استخدام کرده بودند. احتمالاً کار آنها در سطح وسیعی بود. هر چهار نفر آنان، بعدها رسول مسیح شدند. سه نفر از آنها از دوستان نزدیک و صمیمی عیسی بودند. این ۱۲ رسول بایستی از خصوصیات والایی برخوردار باشند چراکه عیسی آنها را می‌شناخت. این سه نفر، اشخاص فوق‌العاده‌ای باید بوده باشند.

اندریاس: اهل بیت صیدا. او و یوحنا اولین رسولانی بودند که به عیسی ایمان آوردند. او برادر خود پطرس را بسوی مسیح هدایت نمود. بر طبق روایات موجود، او بعدها در آسیای صغیر، یونان و سکا (روسیه)، انجیل را موعظه نمود.

فیلیپس: اهل بیت صیدا. او با پطرس و اندریاس همشهری بود. او نتنائیل را بسوی مسیح هدایت نمود. بر حسب روایات، فیلیپس در فریجیه و هیروپولیس به نشر انجیل پرداخت.

برتولما: بسیاری عقیده دارند که برتولما لقب نتنائیل بود. او اهل قانا بود. شاید عیسی، توسط او به عروسی قانا رفت. برطبق احادیث، او در نواحی پارت و ارمنستان به موعظهٔ انجیل مشغول شد.

توما: او خواهر یا برادر همزادی داشت. توما، شخصیتی محتاط، متفکر، خیال پرداز و متحیر داشت. بر طبق روایات، او در نواحی سوریه، پارت، فارس و هندوستان به خدمت انجیل پرداخت.

یعقوب: پسر حلفی بود که احتمالاً بدلیل کوتاهی قد، کوچک، خوانده می‌شد. بر حسب روایات، او به موعظهٔ انجیل در فلسطین و مصر مشغول بود.

تدّی : احتمالاً او همان یهودا پسر یعقوب بوده است. او را لبی نیز می‌خوانند. روایات موجود حاکی از آن است که این رسول به نزد «آبگاروس» پادشاه ارمنستان فرستاده شد و در سوریه، عربستان و بین‌النهرین، انجیل را موعظه کرد.

شمعون: غیور (یونانی) یا قانوی (آرامی). اطلاعاتی از او در دست نیست. غیوران، ملی‌گرایان متعصبی بودند که مخالفت مستقیمی با باجگیران از خود نشان می‌دادند. عیسی یک باجگیر و یک غیور را انتخاب نمود و این در حالی بود که از لحاظ اجتماعی، هر یک در دسته‌ای قرار داشت که دیگری را حریف متقابل خود می‌دانست.

یهودای اسخریوطی: کسی که به عیسی خیانت کرد. او اهل قِریوت، شهری از یهودیه بود. او تنها رسولی بود که اهل جلیل بشمار نمی‌آمد. یهودا شخصی طماع و نادرست بود. او از عیسی انتظار

داشت هنگام جلوس بر تخت سلطنت به او پاداش عظیمی عطا کند و بالطبع هنگامی که رؤیای دنیوی‌اش به حقیقت نپیوست، سرخورده گردید. او پس از خیانت مخفیانه‌اش، خود را حلق‌آویز کرد. جسد بیجان او از سکوی دار سقوط نمود و شکمش پاره شد.

مرقس ۳: ۲۰ - ۳۰، گناه غیر قابل آمرزش (به متی ۱۲: ۲۴ - ۳۷ مراجعه شود).

مرقس ۳: ۳۱ - ۳۵، مادر و برادران عیسی (به متی ۱۲: ۴۶ - ۵۰ مراجعه شود).

مرقس ۴: ۱ - ۲۵، مثل برزگر (به متی ۱۳: ۱ - ۲۳ مراجعه شود).

مرقس ۴: ۳۰ - ۳۴، دانهٔ خردل (به متی ۱۳: ۳۱ - ۳۲ مراجعه شود).

مرقس ۴: ۲۶ - ۲۹. مَثَل دانهٔ رشدکننده

بطور کلی انتظار می‌رفت که سلطنت ماشیح با شکوه و جلال خیره‌کننده‌ای آغاز شود، بطوری که همهٔ دنیا را بلرزاند. این مثل بدان معنی است که این ملکوت، مانند دانه‌ای از جایی کوچک شروع شده و بصورتی آهسته و آرام، مخفیانه و غیرقابل مشاهده، و با حالتی مداوم رشد خواهد نمود، تا اینکه زمان برداشت آن برسد.

مرقس ۴: ۳۵ - ۴۱. آرام ساختن دریای طوفانی

این جریان در متی ۸: ۲۳ - ۲۷ و لوقا ۸: ۲۲ - ۲۵ نیز مذکور است. قایق شاگردان درگیر طوفان شده بود و با حرکت امواج به این سو و آن سو افکنده می‌شد. آنها ترسیده بودند اما عیسی، با خیال راحت، خفته بود. برای ما دانستن این مطلب جالب است که کلام عیسی درعمل چگونه توانست دریا را آرام کند و او چه قدرتی دارا بود؟ عیسی شاگردان را مورد توبیخ قرار می‌دهد: «چرا ترسانید و ایمان شما کجاست؟»

مرقس ۵: ۱ - ۲۰. دیو زدهٔ جدری

این واقعه در متی ۸: ۲۸ - ۳۴ و لوقا ۸: ۲۶ - ۳۷ نیز ذکر شده است. لوقا و مرقس، این ناحیه را سرزمین جدریان معرفی می‌کنند، اما متی این بخش را سرزمین جرجسیان می‌خوانند. جرجس سرزمینی بود که در حال حاضر تبدیل به ویرانه‌ای شده است که آن را «کرزا» *(Kerza, Gergesa)* می‌خوانند (به نقشهٔ ۴۷ مراجعه شود). این بخش در ۸ کیلومتری مدخل رود اردن واقع شده است. در جنوب این ناحیه، تپه‌های شیداری قرار گرفته‌اند که در نزدیکی دریا قرار دارند (متی ۸: ۳۲).

متی صحبت از دو دیوانه می‌کند اما مرقس و لوقا فقط به یکی اشاره می‌کنند، شاید به این دلیل که یکی از آنها در وضعیت بدتری قرار داشت و سخنگو بود. این اشخاص، افراد خطرناکی بودند که روح

پلیدی آنها را تسخیر کرده بود. آنها از قدرت فیزیکی عظیمی برخوردار بودند و بصورت عریان و برهنه در قبرستان و صحرا بسر می‌بردند. آنها سعی می‌کردند که به بدن خود آسیب برسانند و بخاطر درد حاصله، فریادهای بلندی سر می‌دادند.

این دو شخص تحت تسخیر دیوهای زیادی (لجئون) بودند. در این بخش، صحبت از ۲۰۰۰ خوک شده است. شاید این تعداد حداقل دیوها بوده است.

آنها فوراً به قدرت و اختیار عیسی پی بردند.

باید توجه داشت که دیوها بیشتر از اینکه مایل باشند به مکان اصلی خود برگردند، ترجیح می‌دادند که در خوکها ساکن شوند. بهرحال بزودی آنجا را ترک کردند.

آنها می‌توانستند آن دو مرد را کنترل کنند ولی گرازها را نه. آنها گرازها را بسوی دریا هدایت نکردند. نه گرازها و نه دیوها نمی‌خواستند که به دریا افکنده شوند. گرازها از وجود دیوهای درونشان سخت وحشت‌زده شده بودند، بطوری که هنگامی که به پرتگاه رسیدند، کنترل خود را از دست دادند و دیگر قادر به توقف نبودند.

نکتهٔ جالب توجه این است که اهالی این ناحیه از مسیح درخواست کردند که آنجا را ترک کند، چرا که اگرچه او آن دیوانه را شفا داده بود، ولی موجب وارد کردن خسارت به گرازها نیز شده بود. آنها بیش از آنکه به فکر نجات مردم باشند، در عذاب از دست دادن گرازها بودند. امروزه نیز این عقاید به فراوانی یافت می‌شود.

عیسی از آن مرد شفا یافته خواست که به اطراف برود و همه را از این معجزه با خبر سازد (آیهٔ ۱۹) اما به مرد ابرص فرمان داد که به هیچکس راجع به موضوع شفا چیزی نگوید (متی ۸:۴). دلیل این اختلاف این است که در سرزمین جرجس (جدر) هیچکس او را نمی‌شناخت، در حالی که در جلیل، شرایط طوری بود که عموم مردم درصدد بودند که نهضتی سیاسی بر پا کنند و بوسیلهٔ آن، عیسی را پادشاه زمینی خویش اعلام کنند.

دیوها (روح‌های پلید)

از میان اشخاصی که عیسی آنها را شفا داد، تعداد قابل توجهی بودند که تحت تسخیر دیوها یا روحهای پلید قرار داشتند (متی ۴: ۲۴، ۸: ۱۶، ۹: ۳۲، ۱۲: ۲۴ و ۲۶ و ۴۳؛ مرقس ۱: ۲۴ و ۳۲ و ۳۴، ۳: ۱۱ و ۱۲؛ لوقا ۴: ۴۱، ۶: ۱۸ و غیره).

دیوها چه نوع موجوداتی بودند؟ آیا آنها واقعیت داشتند؟ آیا عیسی و نویسندگان عهد جدید نیز به علت اینکه این مورد، عقیدهٔ شایع آن زمان بود در جهت رفع این اشتباه، اقدامی نکردند؟

در عهد جدید، دیوها موجوداتی معرفی می‌شوند که می‌دانند عیسی پسر خدا است. آنها به ملکوت شیطان تعلق دارند و با بسر بردن در مکانهای بی‌آب و علف در انتظار عذاب جاودانی خویش در ورطهٔ هاویه هستند. به همین دلیل است که دیوهای مذکور در سرزمین جدریان به جای رفتن به

بیابان، وارد گرازها شدند. تعداد کثیری از آنها می‌توانند در یک شخص ساکن شوند. آنها صحبت می‌کردند و مشخص است که دارای شخصیتی جدا و متفاوت از شخصیت کسی که در او ساکنند، هستند. آنها با ترس و لرز به مجازات آتی خویش می‌نگریستند. عیسی به آنها علاقه‌ای نداشت و او تنها کسی بود که آنها از حضورش ناراحت و گریزان بودند.

در بعضی موارد بسیار محدود، برخی از مرضها به سکونت دیوها در شخص ربط داده شده‌اند. در بعضی موارد روحهای پلید باعث دیوانگی شخص و در برخی موارد باعث گنگی و در بعضی شرایط، باعث کوری و کری و گاهی هم بیماری صرع شده‌اند. اینها همه اثرات دیوزدگی است اما بطور کامل با دیوزدگی یکی شمرده نمی‌شود.

بنظر می‌رسد که این روحها، «روحهای پلید»، «روحهای ناپاک»، «روحهای فریبنده»، «فرشتگان سقوط کرده»، «فرشتگان شریر» هستند. آنها دارای تشکیلات سازماندهی شده‌ای می‌باشند. سمتهای آنها عبارتند از: «ریاسات»، «قوات»، «جهانداران ظلمت» و «فوجهای روحانی شرارت»، که انسان باید در مقابل آنها ایستادگی کند.

در ارتباط با مسألهٔ روحهای پلید، اشارات اناجیل، نشانگر این مطلب است که «دیوزده‌ها» فقط دیوانه یا اشخاصی روانی نبودند. بلکه افرادی بودند که شخصیت آنها مورد تهاجم و حملهٔ نیروهایی قرار گرفته بود. این موجودات، دارای هر ذاتی که باشند، کلاً روحهای پلیدی هستند که بطور واقعی وارد اشخاص مشخصی شده، آنها را تصاحب می‌نمایند و به راههای مختلف دردمند می‌سازند.

بنظر می‌رسد که این وقایع، به اجازهٔ خدا در زندگی زمینی عیسی نمایانگر شد تا بطور واقعی قدرت بی‌نهایت عیسی بر موجودات نامرئی به نمایش گذاشته شود. قطعاً ایمان واعتماد به عیسی، انسان را از هر آنچه که شریر قادر است به ضد بشریت انجام دهد، محفوظ می‌دارد.

از آنچه که این روزها در دنیای امروزی بوقوع می‌پیوندد، می‌توان به این نتیجه رسید که افراد دیوزدهٔ بسیاری در قرن حاضر بر کرهٔ زمین زندگی می‌کنند.

پولس رسول خاطرنشان می‌کند که جنگ شخص مسیحی، جنگی است بر علیه قدرتهای نامرئی جهان (افسسیان ۶ : ۱۲). باید به خاطر داشت که در این جنگ، عیسی قوت ما است. شیطان و روحهای شریر او در مقابل نام و قدرت عیسی درمانده و عاجز هستند.

مرقس ۵ : ۲۱ - ۴۳، زنده شدن دختر یایروس (به لوقا ۸ : ۴۰ - ۴۶ مراجعه شود).

معجزات عیسی

به غیر از وقایع خارق‌العاده چون اعلام تولد عیسی توسط فرشته، تولد از باکره و ستارهٔ هدایت کنندهٔ مجوسیان، گذشتن عیسی از بین جمعیت متخاصم که درصدد قتل او بودند، پاکسازی هیکل، تبدیل هیئت او، افتادن سربازان درمقابل عیسی، تاریکی در زمان مصلوب شدن، پاره شدن پردهٔ هیکل، قبر باز شده، زلزله، رستاخیز عیسی و ظهور فرشتگان، ۳۵ معجزه نیز که عیسی انجام داده،

ثبت شده‌اند.

۱۷ مورد شفای بیماریهای جسمی

پسر سرهنگ (یوحنا ۴: ۴۶ - ۵۴)، کفرناحوم.
مرد علیل (یوحنا ۵: ۱ - ۹)، اورشلیم.
مادر زن پطرس (متی ۸: ۱۴ - ۱۷، مرقس ۱: ۲۹ - ۳۱، لوقا ۴: ۳۸ و ۳۹).
ابرص (متی ۸: ۲ - ۴، مرقس ۱: ۴۰ - ۴۵، لوقا ۵: ۱۲ - ۱۵).
مفلوج (متی ۹: ۲ - ۸، مرقس ۲: ۳ - ۱۲، لوقا ۵: ۱۷ - ۲۶).
مرد دست خشک (متی ۱۲: ۹ - ۱۴، مرقس ۳: ۱ - ۶، لوقا ۶: ۶ - ۱۱).
خادم یوزباشی (متی ۸: ۵ - ۱۳، لوقا ۷: ۱ - ۱۰).
دو مرد کور (متی ۹: ۲۷ - ۳۱).
شفای مرد کر و لال (مرقس ۷: ۳۱ - ۳۷).
مرد کور در بیت صیدا (مرقس ۸: ۲۲ - ۲۶).
مرد کور در اورشلیم (یوحنا ۹).
شفای زن گوژپشت که ۱۸ سال مرض او طول کشیده بود (لوقا ۱۳: ۱۰ - ۱۷).
زن مبتلا به مرض استحاضه (خونریزی) (متی ۹: ۲۰-۲۲، مرقس ۵: ۲۵-۳۴، لوقا ۸: ۴۳-۴۸).
مرد مبتلا به استسقاء (لوقا ۱۴: ۱ - ۶).
ده ابرص (لوقا ۱۷: ۱۱ - ۱۹).
بارتیمائوس کور (متی ۲۰: ۲۹ - ۳۴، مرقس ۱۰: ۴۶ - ۵۲، لوقا ۱۸: ۳۵ - ۴۳).
شفای گوش غلام رئیس کهنه (لوقا ۲۲: ۵۰ - ۵۱).

۹ معجزه در ارتباط با قدرتهای طبیعی

تبدیل آب به شراب (یوحنا ۲: ۱ - ۱۱)، قانا
صید ماهی (لوقا ۵: ۱ - ۱۱)، نزدیک کفرناحوم
مورد دیگر صید ماهی (یوحنا ۲۱: ۶).
آرام کردن دریا (متی ۸: ۲۳ - ۲۷، مرقس ۴: ۳۵ - ۴۱، لوقا ۸: ۲۲ - ۲۵).
غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر (متی ۱۴: ۱۳-۲۱، مرقس ۶: ۳۴-۴۴، لوقا ۹: ۱۱-۱۷، یوحنا ۶: ۱-۱۴).
راه رفتن عیسی بر روی آب (متی ۱۴: ۲۲ - ۳۳، مرقس ۶: ۴۵ - ۵۲، یوحنا ۶: ۱۹).
غذا دادن به ۴۰۰۰ نفر (متی ۱۵: ۳۲ - ۳۹، مرقس ۸: ۱ - ۹).
پول مالیات (متی ۱۷: ۲۴ - ۲۷).
خشک کردن درخت انجیر (متی ۲۱: ۱۸ - ۲۲، مرقس ۱۱: ۱۲ - ۱۴ و ۲۰ - ۲۶).

۶ مورد شفای دیو زده

دیوزده در هیکل (مرقس ۱ : ۲۱ - ۲۸ ، لوقا ۴ : ۳۱ - ۳۷)، کفرناحوم.

دیوزدهٔ کور و گنگ (متی ۱۲ : ۲۲ ، لوقا ۱۱ : ۱۴).

دیوزده‌های جدری (جرجسی) (متی ۸ : ۲۸ - ۳۴ ، مرقس ۵ : ۱ - ۲۰ ، لوقا ۸ : ۲۶ - ۳۹).

دیوزدهٔ گنگ (متی ۹ : ۳۲ - ۳۴).

دختر اهل صور و فنیقیه (متی ۱۵ : ۲۱ - ۲۸ ؛ مرقس ۷ : ۲۴ - ۳۰).

پسر مصروع (متی ۱۷ : ۱۴ - ۲۱، مرقس ۹ : ۱۴ - ۲۹ ، لوقا ۹ : ۳۷ - ۴۳).

سه مورد زنده کردن مرده

دختر یائیروس (متی ۹ : ۱۸ - ۲۶ ، مرقس ۵ : ۲۲ - ۴۳ ، لوقا ۸ : ۴۱ - ۵۶).

پسر بیوه زن نائینی (لوقا ۷ : ۱۱ - ۱۵).

ایلعازر در بیت عنیا (یوحنا ۱۱ : ۱ - ۴۴).

سایر معجزات

در اناجیل بطور کلی ۳۵ معجزه از عیسی ذکر شده است اما در این بین قطعاً عیسی معجزات بیشمار دیگری نیز انجام داده است.

«هنگامی که در عید فصح در اورشلیم بود، بسیاری چون معجزاتی را که از او صادر می‌گشت دیدند به اسم او ایمان آوردند» (یوحنا ۲ : ۲۳).

«عیسی در تمام جلیل می‌گشت و در کنایس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه همی‌نمود و هر مرض و هر درد قوم را شفا می‌داد» (متی ۴ : ۲۳).

«عیسی در همهٔ شهرها و دهات گشته در کنایس ایشان تعلیم داده به بشارت ملکوت موعظه می‌نمود و هر مرض و رنج مردم را شفا می‌داد» (متی ۹ : ۳۵).

«جمیع مریضانی که به انواع امراض و دردها مبتلا بودند و دیوانگان و مصروعان و مفلوجان را به نزد او آوردند و ایشان را شفا بخشید» (متی ۴ : ۲۴).

«همهٔ آنانی که اشخاص مبتلا به انواع مرضها داشتند، ایشان را نزد وی آوردند. و به هر یکی از ایشان دست گذارده شفا داد» (لوقا ۴ : ۴۰).

«گروهی بسیار لنگان و کوران و گنگان و شلان و جمعی از دیگران را با خود برداشته نزد او آمدند و ایشان را بر پایهای عیسی افکندند و ایشان را شفا بخشید. به قسمی که آن جماعت چون گنگان را گویا و شلان را تندرست و لنگان را خرامان و کوران را بینا دیدند متعجب شدند» (متی ۱۵ : ۳۰ - ۳۱).

«چون از کشتی بیرون شدند، مردم در حال او را شناختند و در همهٔ آن نواحی به شتاب می‌گشتند و بیماران را بر تختها نهاده هر جا که می‌شنیدند که او در آنجاست می‌آوردند و هر جایی که به دهات یا شهرها یا اراضی می‌رفت، مریضان را بر راهها می‌گذاردند و از او خواهش می‌نمودند که محض دامن

ردای او را لمس کنند و هر که آن را لمس می‌کرد، شفا می‌یافت» (مرقس ۶ : ۵۳ - ۵۶).

«گروهی بسیار از قوم از تمام یهودیه و اورشلیم و کنارهٔ دریای صور و صیدون آمدند تا کلام او را بشنوند و از امراض خود شفا یابند و کسانی که از ارواح پلید معذب بودند، شفا یافتند و تمام آن گروه می‌خواستند او را لمس کنند زیرا قوتی از وی صادر شده همه را صحت می‌بخشید» (لوقا ۶:۱۷-۱۹).

«شامگاه چون آفتاب به مغرب شد، جمیع مریضان و مجانین را پیش او آوردند و تمام شهر بر در خانه ازدحام نمودند و بسا کسانی را که به انواع امراض مبتلا بودند، شفا داد و دیوهای بسیاری بیرون کرده، نگذارد که دیوها حرف زنند» (مرقس ۱ : ۳۲ - ۳۴).

«دیگر کارهای بسیار عیسی بجا آورد که اگر فردأفرد نوشته شود، گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشته‌ها را داشته باشد» (یوحنا ۲۱ : ۲۵).

روش معجزات

این معجزات، گاهی محض سخن عیسی و یا با دست کشیدن و لمس کردن انجام می‌شد و برخی اوقات فقط او اراده می‌کرد و معجزه‌ای صورت می‌گرفت. در بعضی موارد نیز از آب دهان استفاده می‌نمود.

هدف معجزات

معجزات عیسی نشانه‌ای از قدرت آفرینش بود. آنها بخشی از روش الهی جهت اعتبار دادن به مأموریت عیسی بود. عیسی خاطر نشان می‌کند که اگر برای مردم معجزه نکرده بود، آنها شاید حق داشتند که ایمان نیاورند (یوحنا ۱۵ : ۲۴). همین نشانگر این مطلب است که هدف عیسی از انجام معجزات، به ثبوت رساندن الوهیت خویش بوده است. در عین حال او بوسیلهٔ این معجزات، همدردی و دلسوزی برای دردهای بشری را ابراز می‌کند.

مرقس ۶ : ۱ - ۶. سفر به ناصره

این جریان در متی ۱۳ : ۵۴ - ۵۸ نیز ذکر شده است. بنظر می‌رسد که این سفر دوم او به ناصره است. این زمانی بود که او خدمت عمومی خود را آغاز کرده بود. او یکسال پیش در شهر ناصره بود (لوقا ۴ : ۱۶ - ۳۰).

باید توجه داشت که عیسی چهار برادر و چند خواهر (بیش از یک خواهر) داشت. آنها در آن زمان هنوز به او ایمان نیاورده بودند (یوحنا ۷ : ۵). آنها بعدها به او ایمان آوردند و بر طبق عقیدهٔ شایع، یعقوب و یهودا که نویسندهٔ دو رسالهٔ عهد جدید هستند، برادران عیسی بودند. نام دو برادر دیگر یوسف و شمعون بود.

مرقس ۶ : ۷ - ۱۳ اعزام ۱۲ رسول (به متی ۱۰ مراجعه شود).

مرقس ۶: ۱۴ - ۲۹ جدا شدن سر یحیی از تن (به لوقا ۳: ۱ - ۲۰ مراجعه شود).
مرقس ۶: ۳۰ - ۴۴ غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر (به یوحنا ۶: ۱ - ۱۴ مراجعه شود).
مرقس ۶: ۴۵ - ۵۲ راه رفتن عیسی روی آب (به یوحنا ۶: ۱۵ - ۲۱ مراجعه شود).

دریای جلیل، دریاچه‌ای است به طول ۲۰ کیلومتر و عرض ۱۰ کیلومتر که بیش از ۲۰۰ متر پایین‌تر از سطح دریا قرار گرفته است. این دریاچه توسط تپه‌هایی به ارتفاع متوسط ۹۰ متر احاطه شده است. سواحل اطراف دارای پهنایی به اندازهٔ ۷۵۰ متر هستند که البته عرض حاشیهٔ شمالی که سرزمین جنیسارت بر آن قرار دارد، حدود ۶/۵ کیلومتر می‌باشد. محل ورود رود اردن از بخش شمالی است و خروج آن از قسمت جنوبی دریاچهٔ جلیل صورت می‌گیرد. بر طبق گفتهٔ یوسفوس، تپه‌های اطراف که در حال حاضر عاری از طبیعت سرسبز هستند، در زمان عیسی توسط جنگلهایی پوشیده شده بودند. بنابراین، این بخش، پرجمعیت‌تر از قسمت‌های دیگر بوده است. ۱۰ شهر، جمعیتی بالاتر از ۱۵۰۰۰ نفر را دارا بوده‌اند. در این شهرها، امتداد طولانی ساختمانها و بناهای مختلف قابل مشاهده بود. حاشیهٔ غربی بطور کامل منطقه‌ای حاصلخیز بشمار می‌رفت و با دارا بودن زمستانی معتدل، همه گونه محصولات نواحی گرمسیر در این بخش، قابل کشت بوده است. این منطقه سالانه محصولات زیادی را به بازار فروش ارائه می‌داد. صنایع مختلفی از قبیل کشاورزی، پرورش سبزیجات و ماهیگیری در این بخش معمول بوده است. از این ناحیه، هر ساله مقادیر قابل توجهی ماهی به سراسر امپراطوری روم صادر می‌شد. انتهای بخش شمالی، قسمتی بود که بخش اصلی خدمات عیسی در آنجا صورت گرفت. این بخش، مکانی بود که خدا لباس انسانی پوشید و در میان انسانها خرامید. داستانی که در واقع زیباترین واقعهٔ تاریخ انسانی است.

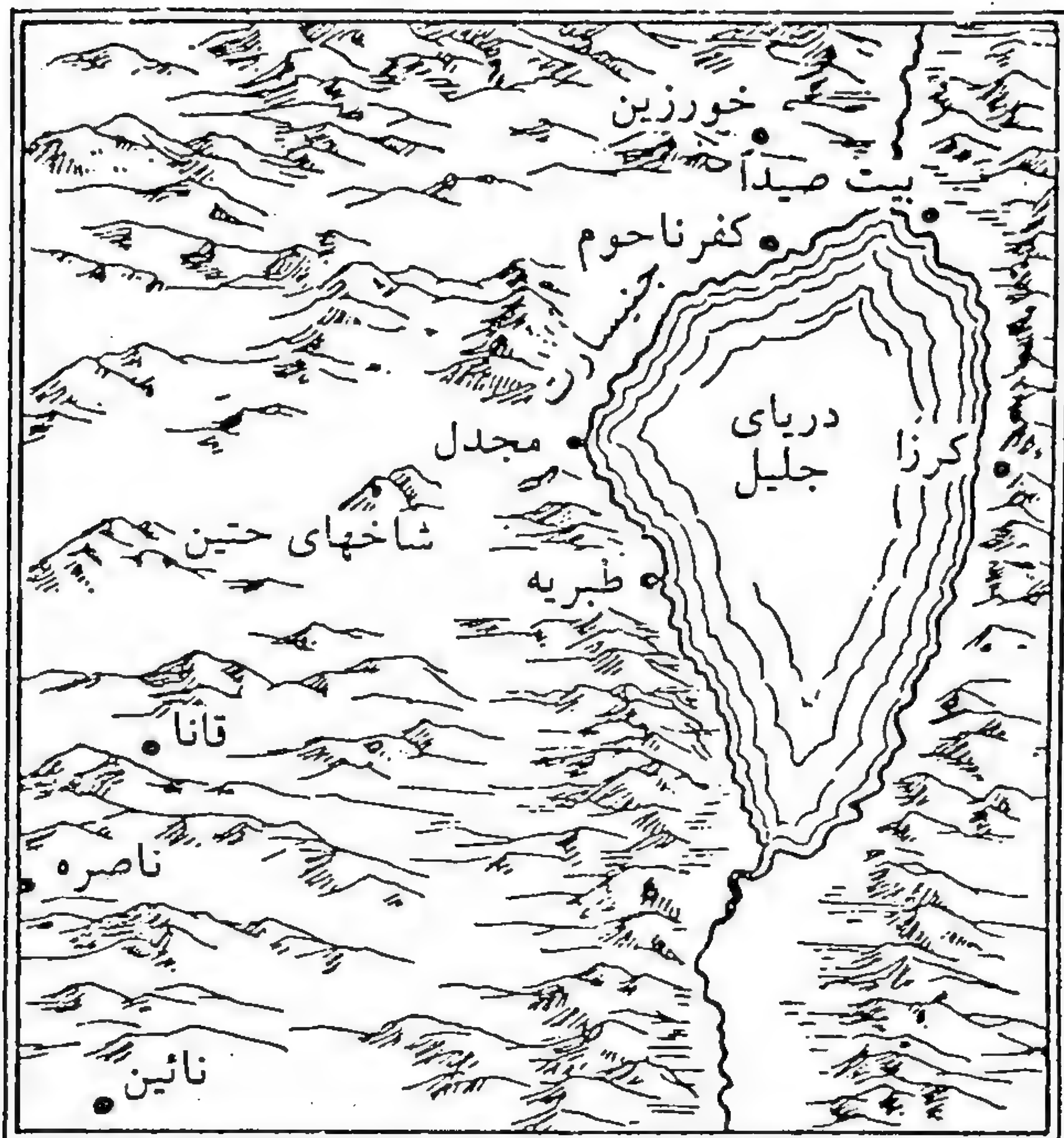
مدت زمان بین غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر و تبدیل هیئت عیسی

مرقس ۶: ۵۳ - ۸: ۲۶، متی ۱۴: ۳۴ - ۱۶: ۱۲

این بخش، قسمتی از زندگی عیسی بود که دورهٔ زمانی ۸ ماه را در برمی‌گیرد. این زمان احتمالاً بین آوریل (فروردین) و نوامبر (آذر) بوده است. متی، مرقس و لوقا پس از واقعهٔ غذا دادن به پنج هزار نفر، سریعاً به جریان تبدیل هیئت اشاره می‌کنند (لوقا ۹: ۱۷ و ۱۸). یوحنا پس از ذکر واقعهٔ غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر، فوراً به سفر عیسی به اورشلیم که ۶ ماه بعد صورت گرفت، اشاره می‌نماید (یوحنا ۶: ۷۱ و ۷: ۱).

بخشی از این ۸ ماه، در سرزمین‌های صور و صیدون، دیکاپولیس و قیصریهٔ فیلیپی که اکثریت جمعیت آنها را غیر یهودیان تشکیل می‌دادند، سپری شد. دیکاپولیس منطقه‌ای بود که در شرق دریاچهٔ جلیل قرار داشت و از شمال به دمشق راه داشت. این ناحیه، تحت فرمانروایی فیلیپس که

یکی از فرمانداران عادل و محبوب آن زمان بشمار می‌رفت، قرار داشت. فیلیپس هیچگونه مخالفتی با ورود عیسی به این ناحیه از خود نشان نداد. هیرودیس فرماندار جلیل بود. او اخیراً فرمان قتل یحیی تعمید دهنده را صادر نموده بود و حالا نوبت عیسی رسیده بود. او علی‌الخصوص پس از اینکه متوجه شد عده‌ای پس از واقعهٔ غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر به دشمنی با عیسی پرداخته‌اند، با سوءظن بیشتری رفتار عیسی را مورد بررسی قرار می‌داد.



نقشه ۴۷

مرقس ۶: ۵۳ - ۵۶ عدهٔ کثیری در جنیسارت

این واقعه در متی ۱۴ : ۳۴ - ۳۶ نیز ذکر شده است. جنیسارت منطقهٔ ناهمواری بود که در امتداد حاشیهٔ جنوبی کفرناحوم قرار گرفته بود. عیسی، در فردای روزی که به ۵۰۰۰ نفر غذا داده بود برای جمعیتی که در کفرناحوم گرد آمده بودند، دربارهٔ مأموریتش توضیح داد و بسیاری او را ترک کردند (یوحنا ۶ : ۶۶). سپس او به بخش جنوبی جنیسارت رفت. در آنجا نیز عدهٔ زیادی بدور او جمع شدند و او افراد زیادی را شفا داد.

مرقس ۷: ۱ - ۲۳. فریسیان و ملوث نمودن قوانین

این واقعه در متی ۱۵: ۱ - ۲۰ نیز ذکر شده است. بزرگان قوم در اورشلیم، درصدد قتل عیسی بودند (یوحنا ۵: ۱۸). بدون شک، آنها از شهرت عیسی در جلیل خبر داشتند (یوحنا ۶: ۶۶). بنابراین هیئتی از فریسیان را به این بخش اعزام می‌کنند تا به هر تلاش تبلیغاتی که در آنجا صورت می‌گرفت، خاتمه دهند. آنها امیدوار بودند که بتوانند جلو شهرت عیسی و شاگردانش را بگیرند، چراکه اکثر شاگردان تابع رسم و رسوماتی بودند که فریسیان نیز به آنها پای‌بند بودند. از جملهٔ این رسومات می‌توان شستن دستها را نام برد که در این بخش نیز به آن اشاره شده است.

شستن دستها که در اینجا ذکر شده است، مربوط به رعایت بهداشت نیست بلکه موردی بود که جزو رسومات مذهبی بشمار می‌رفت. این رسم، جزو قوانین شریعت نبود بلکه اختراع کاتبان بود. عیسی در این بخش متذکر می‌شود که رعایت این فرایض فاقد هرگونه ارزش است و به آنها خاطرنشان می‌کند که بعضی از این فرایض که ساختهٔ دست انسان هستند، کلام خدا را بی‌اعتبار می‌سازند. کلام آن روز دربارهٔ سنت‌هایی که بتدریج در طول قرون متمادی به کلیسا راه یافته‌اند نیز صدق می‌کند. جالب است که امروزه نیز بسیاری از رهبران مذهبی با زیرکی و مهارت فراوان، بسیاری از عقاید و سنن خویش را که کاملاً ریشهٔ انسانی دارند با تحت پوشش قرار دادن کلام خدا، مورد اجرا قرار می‌دهند. در بسیاری موارد، مردم، غلام‌وار سنتها را مو به مو مورد اطاعت قرار می‌دهند در حالی که نسبت به اجرای اصول کلام خدا غفلت می‌ورزند.

مرقس ۷: ۲۴ - ۳۰. زن اهل صور و فنیقیه

این واقعه در متی ۱۵: ۲۱ - ۲۸ نیز ذکر شده است. در انجیل متی از این زن به عنوان «زن کنعانی» یاد شده است. فنیقیها از نسل کنعانی‌ها بودند. این منطقه در حالی که در ۸۰ کیلومتری کفرناحوم واقع شده بود، خارج از مرز یهودی‌نشین قرار داشت و جمعیت آن را اهالی غیر یهودی تشکیل می‌دادند. این ناحیه همان مکانی است که ایلیا به آنجا فرستاده شد («صرفه» اول پادشاهان ۱۷: ۹). قصد عیسی در واقع این نبود که این زن را «سگ» بخواند (آیهٔ ۲۷). او فقط آنچه را که در فکر شاگردان می‌گذشت منعکس نمود. اصرار، فروتنی و ایمان این زن باعث شد که بالاخره تقاضایش برآورده شود.

مرقس ۷: ۳۱ - ۳۷. شفای مرد کر و لال

عیسی، به جهت استراحت موقتی و دوری گزیدن از اجتماع مردم، به صور و صیدون سفر کرده بود. او به بخشهای شرقی و جنوبی سفر نموده بود و از طریق دیکاپولیس به قسمت شرقی دریاچهٔ جلیل آمده بود. او حالا در منطقه‌ای بود که چند هفته پیش، اهالی آنجا سعی کرده بودند او را پادشاه

خویش اعلام کنند. به همین جهت بود که به این مرد خاطرنشان کرد که ساکت بماند و هیچکس را از این امر اطلاع ندهد.

مرقس ۸: ۱ - ۹. غذا دادن به ۴۰۰۰ نفر

این جریان در متی ۱۵: ۲۹ - ۳۹ نیز ذکر شده است. مکان وقوع این معجزه احتمالاً در نزدیکی مکانی است که عیسی چند هفته پیش در آنجا به ۵۰۰۰ نفر غذا داده بود. متی اضافه می‌کند که این معجزه با شفای عدهٔ کثیری از مردم، همزمان بوده است. مردم ساکن جلیل حتماً شنیده بودند که عیسی به محل سکونت آنها مراجعت نموده است.

مرقس ۸: ۱۰ - ۲۱. «خمیر مایهٔ فریسیان»

این جریان در متی ۱۶: ۱ - ۱۲ نیز ذکر شده است. مکان این واقعه «دلمانوته» است (آیهٔ ۱۰). اما متی در ذکر این جریان، به مکانی به نام «مجدل» اشاره می‌کند که همان شهری است که مریم مجدلیه اهل آن بود. مجدل شهری است که در ناحیه‌ای به نام «دلمانوته» قرار گرفته بود. دلمانوته در مرکز حاشیهٔ غربی دریاچه قرار داشت (به نقشهٔ ۴۷ مراجعه شود). همزمان با رسیدن عیسی به جلیل، دشمنان او نیز خود را در آنجا حاضر ساختند تا با برنامه‌های از قبل طرح‌ریزی شده، عیسی را در مقابل مردم بی‌اعتبار سازند. آنها از عیسی علامتی خواستند. او مدت دو سال عدهٔ کثیری از مردم را بی‌وقفه شفا بخشیده بود و در عین حال یکبار ۵۰۰۰ نفر و دفعهٔ دیگر ۴۰۰۰ نفر را غذا داده بود. با این وجود فریسیان طالب معجزه‌ای دیگر بودند. عیسی از کندذهنی شاگردان در ارتباط با درک اهمیت معجزات آزرده خاطر شد و آنها را مورد توبیخ قرار داد چراکه اگرچه عیسی همراه آنها بود، هنوز نسبت به نبود غذا نگرانی نشان می‌دادند (۷ - ۱۲).

مرقس ۸: ۲۲ - ۲۶. شفای مرد کور

این جریان در بیت صیدا بوقوع پیوست. عیسی معجزات زیادی در آنجا انجام داده بود (متی ۱۱:۲۱). او در همان نزدیکی‌ها به ۵۰۰۰ نفر غذا داده بود. با این وجود از آن مرد کور درخواست کرد که دربارهٔ این معجزه به کسی چیزی نگوید.

مرقس ۸: ۲۷ - ۳۰، اعتراف پطرس (به متی ۱۶: ۱۳ - ۲۰ مراجعه شود).

مرقس ۸: ۳۱ - ۳۳، پیشگویی در مورد مرگ و قیام (به مرقس ۹: ۳۰ - ۳۲ مراجعه شود).

مرقس ۸: ۳۴ - ۹: ۱، بهای شاگردی (به لوقا ۱۴: ۲۵ - ۳۵ مراجعه شود).

مرقس ۹: ۲ - ۱۳. تبدیل هیئت عیسی

این واقعه در متی ۱۷: ۱ - ۱۳ و لوقا ۹: ۲۸ - ۳۶ نیز مذکور است. بنظر می‌رسد که این جریان در کوه هرمون، کمی قبل از عزیمت نهایی عیسی از جلیل یعنی چهار ماه پیش از مرگش بوقوع پیوسته باشد. یکی از اهداف تبدیل هیئت عیسی این بود که ایمان شاگردان نسبت به الوهیت عیسی تقویت و تثبیت شود چراکه روزهای غیر منتظره‌ای در پیش روی آنان قرار داشت. پطرس هیچوقت آن صحنه را فراموش نکرد. این صحنه، بعدها بقدری در او اثر کرد که او را برای جان باختن و شهادت آماده ساخت (دوم پطرس ۱: ۱۴ - ۱۸). همچنین این واقعه شهادت مستقیم آسمان دربارهٔ عیسی بود که تنها کسی است که تمام پیشگویی‌های عهد عتیق در او معنی و تحقق می‌پذیرد.

مرقس ۹: ۱۴ - ۲۹. پسر مصروع

این واقعه در متی ۱۷: ۱۴ - ۱۹ و لوقا ۹: ۳۷ - ۴۲ نیز مذکور است. این بیماری نشانهٔ دیوزدگی این پسر بود که شاگردان از پس اخراج این روح برنیامدند (به مرقس ۵: ۱ - ۲۰ مراجعه شود).

مرقس ۹: ۳۰ - ۳۲. تکرار پیشگویی مرگ عیسی

تا حالا عیسی دربارهٔ مصلوب شدن خود، آنچنان صحبتی نکرده بود. اما از این به بعد او در نظر داشت که شاگردان بسادگی درک کنند که چه اتفاقاتی قرار بود در آیندهٔ نزدیک بیفتد. بین اعتراف پطرس و ورود آنها به اورشلیم، عیسی چند بار به مرگ و قیام خود از مردگان اشاره می‌کندکه پنج دفعهٔ آن در اناجیل به ثبت رسیده است.

دفعهٔ اول: پس از اعتراف پطرس (متی ۱۶: ۲۱، مرقس ۸: ۳۱، لوقا ۹: ۲۲).

دفعهٔ دوم: پس از تبدیل هیئت (متی ۱۷: ۹ و ۱۲، مرقس ۹: ۹ و ۱۲).

دفعهٔ سوم: پس از شفای مصروع (لوقا ۹: ۴۴).

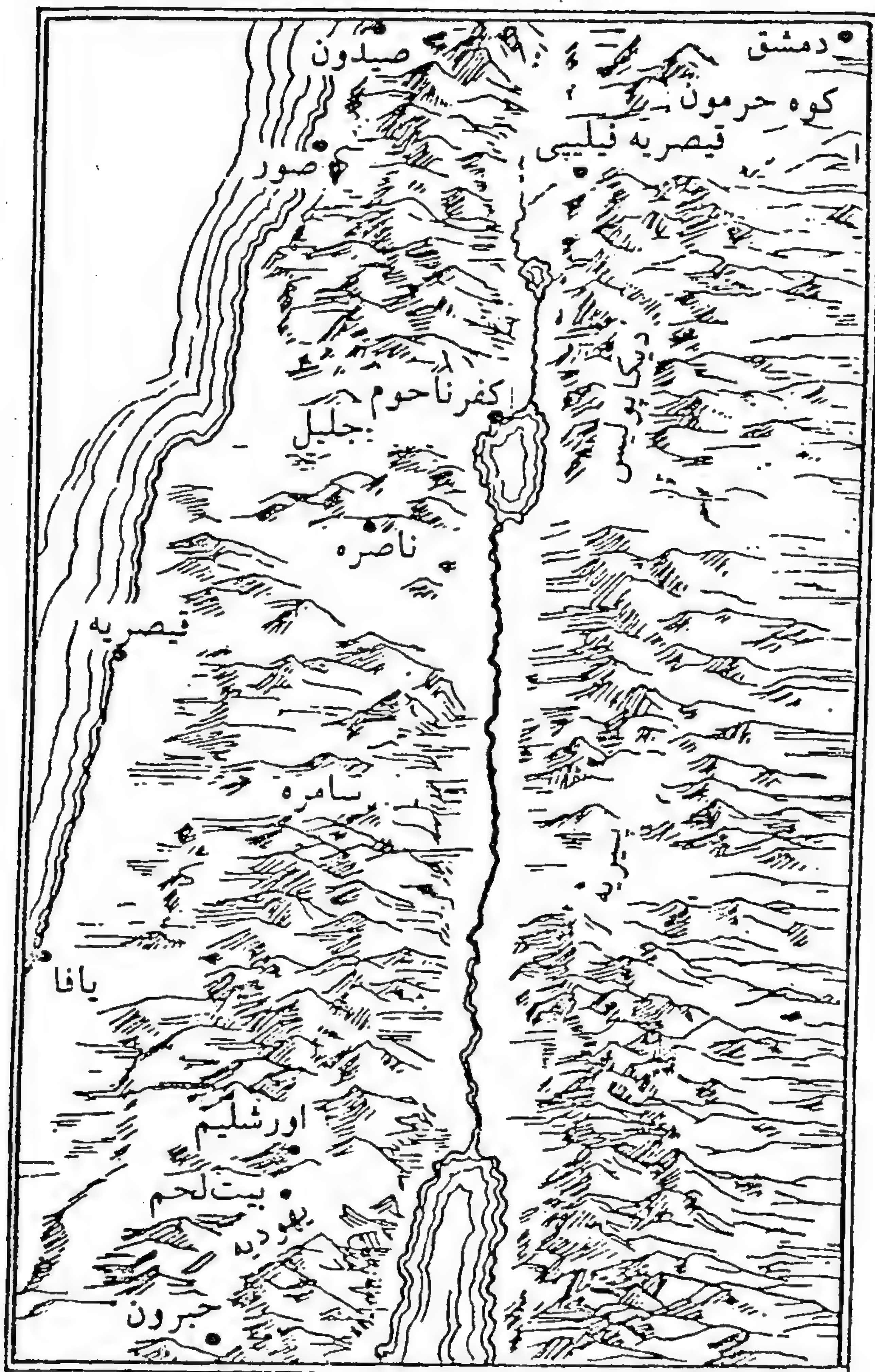
دفعهٔ چهارم: در حین عبور از جلیل (متی ۱۷: ۲۲ - ۲۳، مرقس ۹: ۳۱).

دفعهٔ پنجم: نزدیک اورشلیم (متی ۲۰: ۱۷ - ۱۹، مرقس ۱۰: ۳۲ - ۳۴، لوقا ۸: ۳۱ - ۳۴).

مرقس ۹: ۳۳ - ۳۷، چه کسی از همه بزرگتر است؟ (به لوقا ۹: ۴۶ - ۴۸ مراجعه شود).

مرقس ۹: ۳۸ - ۴۰، معجزه‌گر ناشناس (به لوقا ۹: ۴۹ - ۵۰ مراجعه شود).

مرقس ۹: ۴۱ - ۵۰، موارد لغزش. هدف نهایی یک مسیحی این است که کسی بخاطر زندگی و اعمال او گمراه نشود. مسیح بارها، در موارد مختلف به این موضوع اشاره می‌کند (متی ۱۸: ۷ - ۱۴ و لوقا ۱۷: ۱ - ۱۰).


دمشق
صیدون
کوه حرمون
قیصریه فیلیپی
صور
کفرناحوم
جلیل
ناصره
قیصریه
سامره
یافا
اورشلیم
بیت‌لحم
یهودیه
حبرون

نقشه ۴۸

خدمات در بیریه . مرقس باب ۱۰ (به لوقا ۹ : ۵۱ مراجعه شود).

مرقس ۱۰ : ۱ عزیمت از جلیل (به لوقا ۹ : ۵۱ مراجعه شود).
مرقس ۱۰ : ۲ - ۱۲ سؤالاتی دربارهٔ طلاق (به متی ۱۹ : ۳ - ۱۲ مراجعه شود).
مرقس ۱۰ : ۱۳ - ۱۶ اطفال کوچک (به لوقا ۱۸ : ۱۵ - ۱۷ مراجعه شود).
مرقس ۱۰ : ۱۷ - ۳۱ حاکم جوان ثروتمند (به لوقا ۱۸ : ۱۸ - ۳۰ مراجعه شود).
مرقس ۱۰ : ۳۲ - ۳۴ پیشگویی دوبارهٔ مرگ و قیام (به مرقس ۹ : ۳۰ - ۳۲ مراجعه شود).
مرقس ۱۰ : ۳۵ - ۴۵ درخواست یعقوب و یوحنا (به متی ۲۰ : ۲۰ - ۲۸ مراجعه شود).
مرقس ۱۰ : ۴۶ - ۵۲ بارتیمائوس کور (به لوقا۱۸ : ۳۵ - ۴۳ مراجعه شود).

هفتهٔ آخر عیسی . مرقس بابهای ۱۱ - ۱۶

مرقس ۱۱ : ۱ - ۱۱ ورود پیروزمندانهٔ عیسی (به متی ۲۱ : ۱ - ۱۱ مراجعه شود).
مرقس ۱۱ : ۱۵ - ۱۸ پاکسازی هیکل (به متی ۲۱ : ۱۲ - ۱۷ مراجعه شود).
مرقس ۱۱ : ۱۲ - ۱۴ و ۱۹ - ۲۵ درخت انجیر (به متی ۲۱ : ۱۸ - ۲۲ مراجعه شود).
مرقس ۱۱ : ۲۷ - ۳۳ «با چه قدرتی؟» (به متی ۲۱ : ۲۳ - ۲۷ مراجعه شود).
مرقس ۱۲ : ۱ - ۱۲ مَثَل تاکستان (به متی ۲۱ : ۳۳ - ۴۶ مراجعه شود).

مرقس ۱۲ : ۱۳ - ۱۷ . باج دادن به قیصر

این جریان در متی ۲۲ : ۱۵ - ۲۲ و لوقا ۲۰ : ۲۰ - ۲۶ نیز مذکور است. این در واقع تلاشی بود به جهت بدام انداختن عیسی. آنها در واقع نسبت به دولت روم امین نماند؛ بودند و حال می‌خواستند از فرصت استفاده کرده، عیسی را در این جریان دخیل معرفی نموده به نزد پیلاطس حاضر سازند. عیسی دقیقاً به جدایی کلیسا و دولت اشاره نموده بود. مسیحیان باید مطیع حکومت باشند اما در عین حال حکومت حق ندارد که مذهب را به مجریان آن دیکته کند.

مرقس ۱۲ : ۱۸ - ۲۷ . سؤالاتی دربارهٔ قیامت مردگان

این جریان در متی ۲۲ : ۲۳ - ۳۳ و لوقا ۲۰ : ۲۷ - ۴۰ نیز ذکر شده است. صدوقیان ماتریالیستهای (ماده‌گرایان) آن زمان محسوب می‌شدند. تعداد آنها زیاد نبود ولی همهٔ آنها تحصیلکرده، ثروتمند و افرادی بانفوذ بودند. آنها به قیامت مردگان عقیده نداشتند. آنها سؤالی را مطرح کردند که غرض از آن این بود که عیسی را دچار سردرگمی کرده، به دام اندازند. این سؤال دربارهٔ تعدّد زوجات در آسمان بود و عیسی در جواب ایشان خاطر نشان می‌کند که هیچ ازدواجی در آسمان

صورت نمی‌گیرد و بدینوسیله مسأله را حل می‌کند.

مرقس ۱۲ : ۲۸ - ۳۴. فرمان اعظم

این مورد در متی ۲۲ : ۳۴ - ۴۰ نیز ذکر شده است. آنچه که عیسی تحت عنوان حکم اول به آن اشاره می‌کند، در تثنیه ۶ : ۴ - ۵ ذکر شده بود و حکم دوم نیز در لاویان ۱۹ : ۱۸. باید توجه داشت که عیسی خدا را اول و همسایه را در مرتبهٔ دوم اهمیت قرار می‌دهد. مهمترین مطلب در زندگی ما نظری است که ما نسبت به خدا داریم. هر چیز دیگر در زندگی ما بستگی به این نظر دارد. عیسی خدای مجسّم است. تنها چیزی که او از ما انتظار دارد این است که او را بیشتر از خودمان دوست داشته باشیم. این همان موردی است که عیسی از پطرس سه بار سؤال کرد. «آیا مرا محبت می‌نمایی» (یوحنا ۲۱ : ۱۵ و ۱۶ و ۱۷).

مرقس ۱۲ : ۳۵ - ۳۷. «پسر داود»

این جریان در متی ۲۲ : ۴۱ - ۴۶ و لوقا ۲۰ : ۴۱ - ۴۴ نیز به چشم می‌خورد. نکته‌ای که در این سؤال وجود دارد این است که چگونه کسی می‌تواند پسر خود را خداوندِ خود بخواند؟ آنها با پاسخ ساده‌ای ساکت شدند (متی ۲۲ : ۴۶).

مرقس ۱۲ : ۳۸ - ۴۰، احتیاط از کاتبان (به متی ۲۳ مراجعه شود).

مرقس ۱۲ : ۴۱ - ۴۴. هدیهٔ بیوه زن

این جریان در لوقا ۲۱ : ۱ - ۴ نیز ذکر شده است. این واقعه پس از تقبیح کاتبان و فریسیان بوقوع پیوست. پس از یکروز کامل مباحثه، این آخرین عمل عیسی در هیکل بود. او وقت زیادی را جهت تعریف کردن از این بیوه زن صرف نمود. آن زن هر آنچه را داشت در صندوق بیت‌المال انداخت. سپس عیسی هیکل را ترک گفت و هرگز به آن برنگشت.

مرقس ۱۳، سخنانی در ارتباط با رجعت ثانوی (به متی ۲۴ مراجعه شود).

مرقس ۱۴ : ۱ - ۲. توطئهٔ قتل عیسی

این مورد در متی ۲۶ : ۱ - ۵ و لوقا ۲۲ : ۱ - ۲ نیز مذکور است. این واقعه در سه‌شنبه عصر اتفاق افتاد. در حدود یکماه پیش، پس از آنکه عیسی ایلعازر را زنده کرده بود، شورای سنهدرین بطور قطعی مصمم شد تا نقشهٔ قتل عیسی را طراحی کند (یوحنا ۱۱ : ۵۳). اما از طرفی شهرت عیسی این امر را

مشکل می‌نمود (لوقا ۲۲ : ۲). حتی در اورشلیم نیز جمعیت کثیری بر او ازدحام آورده بودند، چرا که مشتاق بودند که تعالیم او را بشنوند (مرقس ۱۲ : ۳۷ ، لوقا ۱۹ : ۴۸). اما بالاخره فرصت فراهم شد و دو شب بعد، طی خیانت یهودا در حالی که همهٔ شهر در آرامش به خواب رفته بود، عیسی دستگیر شد. آنها در دستگیری عیسی بسیار عجله داشتند و می‌خواستند او را قبل از صبح محکوم کنند و صبح هنگام زمان بیدار شدن مردم، او را به صلیب بکشند.

مرقس ۱۴ : ۳ - ۹ . تدهین عیسی در بیت عنیا

این واقعه در متی ۲۶ : ۶ - ۱۳ و یوحنا ۱۲ : ۱ - ۸ نیز مذکور است. بنظر می‌رسد که این جریان در شنبه عصر قبل از ورود ظفرمند عیسی به اورشلیم صورت گرفت (یوحنا ۱۲ : ۲ و ۱۲). اما متی و مرقس این جریان را در ارتباط با توطئهٔ کاهنان مبنی بر قرار دادن رشوه‌ای برای یهودا تشریح می‌کنند (به یوحنا ۱۲:۱-۸ مراجعه شود).

مرقس ۱۴ : ۱۰ - ۱۱ . رشوه دادن به یهودا

این مورد در متی ۲۶ : ۱۴ - ۱۶ و لوقا ۲۲ : ۳ - ۶ نیز ذکر شده است. سهم یهودا این بود که عیسی را در غیاب مردم به کاهنان تسلیم نماید. آنها جرأت نداشتند که او را در ملاءعام دستگیر نمایند چرا که ممکن بود توسط مردم سنگسار شوند. به همین جهت، یهودا در شب، هنگامی که همه به خواب رفته بودند، عیسی را به آنان تسلیم نمود. عیسی از ابتدا می‌دانست که یهودا به او خیانت خواهد ورزید. اینکه چرا او به جهت این کار برگزیده شد، یکی از اسرار شگفت انگیز الهی است. یهودا احتمالاً فکر کرده بود که عیسی در آزادسازی خویش از قدرتی معجزآسا استفاده خواهد نمود. در هر صورت عمل او در نظر خدا بسیار ناجوانمردانه بود، چرا که عیسی در مورد او چنین گفت: «وای بر آن کس که پسر انسان بدست او تسلیم شود، آن شخص را بهتر بودی که تولد نیافتی» (متی ۲۶ : ۲۴). در واقع تمام این رویداد قبلاً پیشگویی شده بود (زکریا ۱۱ : ۱۲ - ۱۳). در متی ۲۷ : ۹ - ۱۰ که صحبت از پیشگویی به زبان ارمیاءنبی است، بنظر می‌رسد که اشتباهی از جانب نسخه‌نویس رخ داده است. چون در کتاب ارمیا اشاره‌ای به این موضوع نشده است. ولی باید توجه داشت که در آن زمان همهٔ کتب انبیاء در یک گروه تحت عنوان ارمیا در نظر گرفته می‌شدند.

مرقس ۱۴ : ۱۲ - ۲۵، شام آخر (به متی ۲۶ : ۱۷ - ۲۹ مراجعه شود).

مرقس ۱۴ : ۲۶ - ۳۱ ، ۶۶ - ۷۲، انکار پطرس (به یوحنا ۱۸ : ۱۵ - ۲۷ مراجعه شود).

مرقس ۱۴ : ۳۲ - ۴۲، رنج‌های باغ جتسیمانی (به لوقا ۲۲ : ۳۹ - ۴۶ مراجعه شود).

مرقس ۱۴ : ۴۳ - ۵۲، خیانت و دستگیری (به یوحنا ۱۸ : ۱ - ۱۲ مراجعه شود).

مرقس ۱۴ : ۵۳ - ۱۵ : ۲۰ . محاکمهٔ عیسی

این جریان در متی ۲۶ : ۵۷ الی ۲۷ : ۳۱؛ لوقا ۲۲ : ۵۴ الی ۲۳ : ۲۵؛ و یوحنا ۱۸ : ۱۲ الی ۱۶:۱۹ نیز ذکر شده است. در این بخش، صحبت از دو محاکمه است: محاکمه توسط شورای سنهدرین و دیگری محاکمه توسط پیلاطس فرماندار رومی. یهودیه از توابع روم محسوب می‌شد. شورای سنهدرین نمی‌توانست بدون موافقت فرماندار رومی، حکم اعدام برای شخصی صادر کند. معمولاً در هر محاکمه، سه مرحله از شش مرحلهٔ کلی ذیل در نظر گرفته می‌شد:

۱ - در مقابل حنا، (یوحنا ۱۸ : ۱۲ - ۲۴). نصف شب بود. قیافا، کاهن اعظم وقت بود اما پدر زنش حنا اگرچه در سال ۱۶ میلادی از این مقام معزول شده بود، ولی هنوز در این شورا نفوذ خود را از دست نداده بود. این خانواده در اثر وجود دکه‌هایی که در هیکل جهت خرید و فروش قرار داده شده بود، ثروت عظیم و قابل ملاحظه‌ای بدست آورده بودند و حالا کاهن اعظم امّت عبرانی، مسئولیت اولیهٔ صدور حکم اعدام عیسی را به عهده داشت.

۲ - در مقابل شورای سنهدرین، در خانهٔ قیافا (متی ۲۶ : ۵۷ ، مرقس ۱۴ : ۵۳ ، لوقا ۵۴:۲۲ ، یوحنا ۱۸ : ۲۴). این بخش بین نصف شب و طلوع آفتاب صورت گرفت. این مرحله اصلی‌ترین بخش محاکمهٔ یهودیان محسوب می‌شد. آنها عیسی را به جرم کفرگویی مبنی بر این ادعا که او پسر خداست، متهم نمودند (مرقس ۱۴ : ۶۱ - ۶۲). سپس در حالی که در انتظار روشنایی روز بودند، به مسخره نمودن او پرداختند. در همین زمان بود که پطرس نیز عیسی را انکار نمود. بر طبق قوانین این شورا، محاکمهٔ شخص در شب قدغن بود ولی آنها خود این قانون را نقض نمودند.

۳ - شورای سنهدرین، تصمیمی را که در نصف شب اتخاذ نموده بود، در روشنایی روز مورد تصویب قرار داد (متی ۲۷ : ۱ ، مرقس ۱۵ : ۱ ، لوقا ۲۲ : ۶۶ - ۷۱) و به این ترتیب به آن ظاهری قانونی داد. جرم عیسی «کفرگویی» بود. ولی این مورد، در مقابل پیلاطس به عنوان جرمی که می‌بایستی حکم اعدام برای آن در نظر گرفت، محسوب نمی‌شد. به همین جهت بزرگان یهود تصمیم گرفتند که عیسی را محکوم به ایجاد شورش بر علیه دولت روم بنمایند. علت اصلی همهٔ این اعمال در واقع، حسادت آنها نسبت به شهرت و محبوبیت عیسی در بین عموم بود (متی ۲۷ : ۱۸).

۴ - در مقابل پیلاطس، (متی ۲۷ : ۲ ، ۱۱ - ۱۴ ، مرقس ۱۵ : ۱ - ۵ ، لوقا ۲۳ : ۱ - ۵ ، یوحنا ۲۸:۱۸ - ۳۸)، کمی پس از طلوع آفتاب. عیسی در مقابل اتهامی که آنها به او وارد کردند پاسخی نداد. سپس پیلاطس او را به داخل قصر برد تا با او مصاحبه‌ای خصوصی داشته باشد. نتیجهٔ این مصاحبه این بود که پیلاطس بی‌گناهی عیسی را اعلام نمود. با آگاهی به این مطلب که عیسی اهل جلیل بود، پیلاطس تصمیم گرفت او را نزد هیرودیس که مسئول استان جلیل بود بفرستد.

۵ - در مقابل هیرودیس (لوقا ۲۳: ۶ - ۱۲). این همان هیرودیسی بود که حکم قتل یحیی تعمید دهنده را صادر نموده بود. پدر او نیز حکم قتل کودکان بیت‌لحم را صادر کرد. عیسی از پاسخ به هر سؤالی اجتناب ورزید. هیرودیس او را مسخره نمود و دوباره به نزد پیلاطس فرستاد.

۶ - در مقابل پیلاطس (متی ۲۷: ۱۵ - ۲۶، مرقس ۱۵: ۶ - ۱۵، لوقا ۲۳: ۱۳ - ۲۵، یوحنا ۳۹:۱۸ - ۱۶:۱۹). پیلاطس سعی نمود تا این مسأله را به رأی مردم ارجاع دهد، اما آنها خواهان آزادی باراباس بودند و نه عیسی. پیلاطس فرمان داد تا عیسی را تازیانه بزنند، به امید آنکه شاید مردم به این حد مجازات رضایت دهند. شاید این پیشنهاد همسرش بود. پیلاطس از آرامش ملکوتی عیسی، که تاج خار بر سر داشت، متحیر شده و تحت تأثیر قرار گرفته بود. اما بنظر می‌رسید که شورش عظیمی توسط مردم بر پا شود. و در صورتی که خبر شورش به قیصر گزارش می‌شد، این پیلاطس بود که تحت محاکمه قرار می‌گرفت.

مرقس ۱۵: ۲۱ - ۴۱. مصلوب شدن عیسی

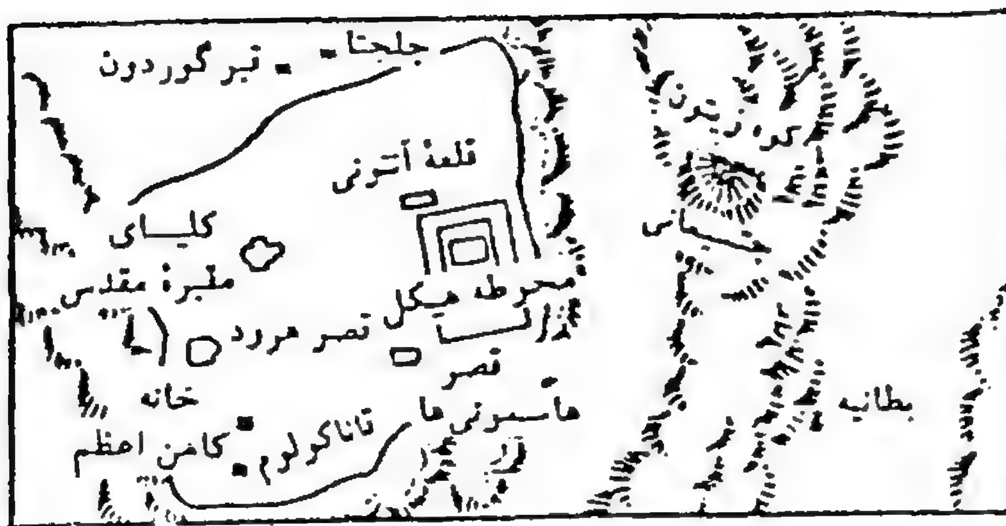
(مراجعه شود به متی ۲۷: ۳۲ - ۶۰، لوقا ۲۳: ۲۶ - ۴۹، یوحنا ۱۹: ۱۷ - ۳۰).

۱۵: ۴۲ - ۴۷، تدفین عیسی (یوحنا ۱۹: ۳۸ - ۴۲).

محوطه‌ای که عیسی را به صلیب کشیدند

عیسی «خارج از شهر» (یوحنا ۱۹: ۱۷ و ۲۰، عبرانیان ۱۳: ۱۲)، در مکانی که به «جمجمهٔ سر» مسمیٰ بود، به صلیب کشیده شد (متی ۲۷: ۳۳، مرقس ۱۵: ۲۲، لوقا ۲۳: ۳۳، یوحنا ۱۹: ۱۷). اطراف شهر اورشلیم، تنها یک مکان وجود دارد که از ایام قدیم تا حالا نامش تغییر نکرده و به «تپهٔ جلجتا» معروف است. این بخش تقریباً بیرون دیوار شمالی، نزدیک دروازهٔ دمشق قرار گرفته است. تپهٔ جلجتا بصورت یک لبهٔ سنگی و پر صخره به ارتفاع تقریبی ۹ متر است که در بالای «مغارهٔ ارمیاء» قرار گرفته و بطور کلی حالت جمجمهٔ انسان را دارد.

محل مصلوب شدن عیسی همان جایی است که در حال حاضر کلیسایی است که به نام آرامگاه مقدس معروف است. این بخش درون دیوار قرار گرفته است. بر حسب عقیدهٔ شایع بین عموم باستان‌شناسان، این دیوار درست در جایی قرار گرفته که در ایام زندگانی عیسی قرار داشت و مکانی که عیسی بر آن مصلوب شد، دقیقاً تپهٔ جلجتا است.



نقشه ۴۹

مرقس ۱۶: ۱ - ۸. دیدار زنان از قبر

(به توضیحات مربوط به متی ۲۸: ۱ - ۸ مراجعه شود). «و پطرس» (۷). پطرس در جریان انکار عیسی خیلی تحقیر شده بود. او بدون شک، احساس می‌کرد که در حالی که بدون قصد مرتکب این عمل شده است، شدیداً به این پیغام مخصوص احتیاج دارد. و حالا چقدر پر ارزش بود که عیسی این پیغام را به او می‌فرستاد. بعداً هنگام روز، عیسی خود را بر او ظاهر نمود (لوقا ۲۴: ۳۴). صحنهٔ این ملاقات براستی غیر قابل تصور است. شاید اشکهای پطرس سرازیر شد، عرق شرم بر پیشانی‌اش نشست و بخشش پر محبت عیسی را دریافت نمود. این ملاقات، سرسپردگی جدیدی را در او مُهر کرد که بار دیگر شکسته و باطل نشد و تا شهادت او ادامه یافت (به یوحنا ۲۱: ۱۵ - ۱۹ مراجعه شود).

زنان بسوی شاگردان دویدند تا آنها را از وقوع این امر مطلع سازند. پطرس و یوحنا نیز بطرف قبر روانه شدند (یوحنا ۲۰: ۳ - ۱۰).

مرقس ۱۶: ۹ - ۲۰. ۱۲ آیهٔ آخر انجیل مرقس

این بخش در نسخه‌های سینایی واتیکان وجود ندارد. اما در قرون اولیه به عنوان بخش برجسته‌ای از انجیل مرقس در نظر گرفته شد. بنظر می‌رسد که صفحهٔ آخر نسخهٔ اصلی از بین رفته و گم شده است. این بخش، بعدها به انجیل مرقس اضافه شد. مطمئناً آیهٔ ۸ نمی‌توانسته خاتمهٔ مناسبی برای این کتاب باشد.

مرقس ۱۶: ۹ - ۱۱. ظهور عیسی بر مریم مجدلیه

(به یوحنا ۲۰: ۱۱ - ۱۸ مراجعه شود). عیسی به «زنان دیگر» (متی ۲۸: ۹ - ۱۰) و به «دو نفر از

ایشان، ظاهر شد (مرقس ۱۶ : ۱۲ - ۱۳، به توضیحات مربوط به لوقا ۲۴ : ۱۳ - ۳۲ مراجعه شود).

مرقس ۱۶ : ۱۴ - ۱۸ . ظهور عیسی بر یازده رسول

این واقعه در لوقا ۲۴ : ۳۳ - ۴۳ و یوحنا ۲۰ : ۱۹ - ۲۵ نیز مذکور است (به توضیحات این بخش‌ها مراجعه شود). بنظر می‌رسد که مأموریت نهایی در ارتباط با رساندن پیغام انجیل به اقصیٰ نقاط جهان (۱۵ - ۱۶)، در این آیات بصورتی کامل ادا شده است. احتمالاً این بخش خلاصه‌ای از دستورالعملهایی است که عیسی بارها در طول ۴۰ روز پس از رستاخیز به شاگردان تعلیم داده بود. در مجموع ۴ مورد در اناجیل به ثبت رسیده است:

۱ - در همین بخش که در ارتباط با ظهور عیسی بر یازده رسول است.

۲ - دوباره، هنگامی که در جلیل ظاهر شد (متی ۲۸ : ۱۸ - ۲۰).

۳ - دوباره، در ظهور نهایی او در اورشلیم (لوقا ۲۴ : ۴۷).

۴ - و در هنگام صعود (اعمال ۱ : ۸، به توضیحات این بخش مراجعه شود).

قدرت انجام معجزه (۱۷ - ۱۸) تأیید الهی آنان جهت بنیانگزاری کلیسا بود (به اعمال ۳ مراجعه شود).

بین آیات ۱۸ و ۱۹ فاصلهٔ زمانی ۴۰ روزه‌ای قرار گرفته است که در طی آن عیسی خود را دو بار، با یک هفته فاصله، به یازده رسول ظاهر نمود (یوحنا ۲۰ : ۲۶ - ۳۱).

و به هفت نفر از آنان، در کنار دریاچهٔ جلیل (یوحنا ۲۱).

و به یازده نفر از آنان در جلیل، که احتمالاً ۵۰۰ نفر دیگر هم در آنجا بودند (متی ۲۸ : ۱۶ - ۲۰).

و به یعقوب (اول قرنتیان ۱۵ : ۷) که البته زمان و مکان این ملاقات مشخص نیست. همچنین معلوم نیست که این کدام یعقوب است ولی نظر عمومی به تصویب برادر خداوند اشاره می‌کند که بعدها پیشوای کلیسای یهودیه شد و رسالهٔ یعقوب را به رشتهٔ تحریر درآورد.

و ظهور نهایی در اورشلیم (لوقا ۲۴ : ۴۴ - ۴۹، اعمال رسولان ۱ : ۳ - ۸).

مرقس ۱۶ : ۱۹ - ۲۰ : صعود عیسی (به توضیحات مربوط به لوقا ۲۴ : ۴۴ - ۵۳ مراجعه شود).

ترتیب وقایع صبح قیام

به دلیل اینکه وقایع پس از قیام بصورتی تکه تکه در اناجیل ذکر شده‌اند، ارائهٔ جریاناتی که نشانگر وقایع هماهنگ و پی در پی باشد، کاری بس دشوار است. نویسندگان اکثراً جزئیات امور را بصورتی کلّی توضیح داده‌اند و در نتیجه ترتیب دقیق وقایع آنطور که باید مشخص نیست.

نکتهٔ قابل توجه این است که گروههای مختلف شاگردان، که در جاهای مختلف نیز سکونت داشتند از قبر ملاقات کردند. و این در حالی بود که آنها انتظار نداشتند که عیسی از قبر قیام کرده باشد. آنها به سر قبر رفتند تا بدن او را جهت تدفین نهایی حنوط نمایند. در ابتدا دیدار اولیهٔ قبر خالی و

اعلام قیام عیسی توسط فرشته، آنها را دچار وحشت نمود.

آنها جهت اطلاع دادن این امر به دیگران شتافتند و هنگامی که دوباره بسوی قبر مراجعت کردند، احساسات متغیری از قبیل شادی، ترس، نگرانی و تعجب و تحیّر آنان را در بر گرفته بود.

بسیاری از وقایع نیز به ثبت نرسیده‌اند. از بین همهٔ اینها هر نویسنده به موارد خاصی اشاره می‌کند که دیگری نکرده است. یکی، یک مورد را در یک جمله شرح داده در حالی که دیگری به تفصیل جزء به جزء آن پرداخته است. بعضی از آنها در یک عبارت کلّی، وقایع متعددی را جا داده‌اند. اما آنچه مسلم است هیچیک به ذکر کامل وقایع نپرداخته‌اند.

شاید بتوان با در دست داشتن آنچه که در اناجیل به آن اشاره شده، وقایع را به ترتیب احتمالی زیر طبقه بندی نمود. این ترتیب، معمولاً اینچنین در نظر گرفته می‌شود:

۱) در اولین ساعات صبح، دو یا چند گروه از زنان، از محل اقامتشان از بخش‌های مختلفی چون اورشلیم یا بیت عنیا که احتمالاً در ۲ یا ۳ کیلومتری قبر قرار داشتند، بطرف قبر روانه شدند.

۲) احتمالاً در همین زمان بود که مسیح به همراهی دو فرشته که سنگ قبر را کنار زده و کفن را تا کرده بودند، از قبر بیرون آمد.

۳) سربازان و نگهبانان قبر که ترسان و متحیر شده بودند، به نزد کاهنان که از آنان خواسته بودند از قبر نگهبانی کنند شتافتند.

۴) صبحدم، هنگام نزدیک شدن زنان به قبر، مریم مجدلیه در حالی که جلوتر از آنان حرکت می‌کرد، قبر را خالی دید، اما هنوز نه فرشته‌ای دیده بود و نه سخنی که حاکی از رستاخیز عیسی باشد (یوحنا ۲۰ : ۱۳ و ۱۵). در این هنگام بود که به نزد پطرس و یوحنا دوید تا آنها را از جریان قبر خالی مطلع سازد.

۵) سایر زنان جلوتر آمدند. در این هنگام فرشته را دیدند و صدای او را شنیدند و سپس با عجله مسیر دیگری را انتخاب می‌کنند تا این جریان را به گروه اصلی شاگردان اطلاع دهند.

۶) در همین هنگام پطرس و یوحنا به قبر می‌رسند و به داخل آن وارد می‌شوند و کفن را بدون جسد می‌بینند. پس از ترک کردن قبر، یوحنا ایمان می‌آورد و پطرس متحیر می‌ماند.

۷) در این زمان مریم مجدلیه که بشدت در جستجوی پطرس و یوحنا بود، به قبر بازگشته و در آنجا تنها نشسته و مشغول ماتم و زاری است. در همین حین فرشته را مشاهده می‌کند و خود عیسی نیز بر وی ظاهر می‌شود.

۸) کمی پس از آن، عیسی بر سایر زنان ظاهر می‌شود و این هنگامی است که احتمالاً آنها در مسیر راهی هستند که می‌خواهند به شاگردان این جریان را اطلاع دهند و یا اینکه پس از مطلع ساختن شاگردان در حال بازگشت بسوی قبر می‌باشند. همهٔ این وقایع احتمالاً در مدت زمانی کمتر از یکساعت اتفاق افتاده‌اند.

انجیل لوقا

عیسی، پسر خدا

لوقا بیش از هر چیز جنبهٔ بشری عیسی را مورد تأکید قرار می‌دهد. او در حالی که عیسی را به عنوان پسر خدا معرفی می‌کند، به مهربانی عیسی نسبت به ضعفا، رنجدیدگان و مطرودین جامعه اشاره می‌کند.

مخاطبین نهایی هر انجیل، همهٔ بنی نوع بشر می‌باشند. ولی با این وجود به نظر می‌رسد که متی انجیل خویش را برای یهودیان، مرقس برای رومیان و لوقا خطاب به یونانیان می‌نویسد.

تمدن یهودی برپایهٔ نوشته‌های عهد عتیق بنا شده بود. به همین جهت متی در نوشته‌هایش بارها به کتب عهد عتیق اشاره می‌کند. شکوه و جلال تمدن رومی در قدرت و اقتدار امپراطوری روم مستتر بود و به همین جهت مرقس توجه خوانندگان را به قدرت مافوق بشری معجزات عیسی معطوف می‌دارد.

تمدن یونان در فرهنگ، فلسفه، حکمت، استدلال، زیبایی و تحصیلات خلاصه می‌شد. بنابراین جهت جلب ذهن متفکر و فلسفه گرای یونانی، لوقا سعی بر این داشت که به صورتی کامل و منظم بوسیلهٔ نقل داستان کلاسیک زندگی عیسی، نمایشگر کاملیت و زیبایی پرشکوه عیسی باشد. هدف او این است که عیسی را به عنوان شخصیتی ایده‌آل و جهانگیر معرفی نماید. از انجیل لوقا به عنوان «زیباترین داستان عالم» یاد شده است.

به اضافهٔ این سه انجیل، یوحنا نیز کوشش می‌کند الوهیت عیسی را به صورت حقیقتی قطعی و عاری از اشتباه، تشریح کند. او بر این مطلب که عیسی، خدای مجسم است، تأکید مخصوص می‌نماید.

لوقا

نام لوقا تنها سه بار در کل عهد جدید ذکر شده است: در کولسیان ۴ : ۱۴ از او به عنوان «طبیب حبیب»، و در فلیمون ۲۴ به عنوان «همکار» پولس یاد شده است، و در دوم تیموتائوس ۴ : ۱۱ می‌بینیم که او در لحظات تاریک شهادت پولس با او همراه بود. نکتهٔ جالب توجه این است که در این سه مورد، مرقس نیز با لوقا همراه است.

در آخرین بخش کتاب اعمال رسولان، بکارگیری لغاتی از قبیل «آنان» و «ما» نشانگر آن است که لوقا از ترواس تا فیلیپی با پولس همراه بوده است. یعنی در واقع در اوایل سفر دوم پولس، همچنین تقریباً ۶ سال بعد، اواخر سفر سوم پولس و در عین حال از زمان زندانی شدن پولس در قیصریه و روم تا زمان شهادتش، لوقا با پولس بود (جهت اطلاعات بیشتر به بخش لوقا در کتاب اعمال رسولان، مراجعه شود).

تاریخ نگارش

عقیدهٔ عمومی نشانگر آن است که لوقا انجیل خود را در حدود سال ۶۰ میلادی هنگامیکه پولس در زندان قیصریه بسر می‌برد، نوشته است. او همچنین در طی دو سال بعدکه پولس در زندان روم بود، اقدام به نوشتن کتاب اعمال رسولان نمود. چراکه هر دو این کتابها خطاب به یک شخص نوشته شده است و به نظر می‌رسدکه این دو کتاب، دو جلد از یک اثر ویژه بوده‌اند. اقامت دو سالهٔ لوقا در قیصریه (۵۸ - ۶۰ میلادی) برای او فرصتی ایجاد کرد که بتواند اطلاعات دست اولی از همراهان عیسی و بنیانگذاران کلیسای اولیه بدست آورد. قطعاً این اطلاعات، صحیح و همراه با جزئیات بود.

قیصریه تنها چندکیلومتر با اورشلیم فاصله داشت. به نظر می‌رسد مادر عیسی هنوز در قید حیات بود و در خانهٔ یوحنا در اورشلیم زندگی می‌کرد. احتمالاً لوقا اطلاعات بسیار پر ارزشی از آنچه مریم دربارهٔ پسرش به یاد داشت، کسب نموده بود. همچنین یعقوب، اسقف کلیسای اورشلیم که برادر عیسی نیز بود، شرح حال کاملی از زندگی عیسی در اختیار لوقا قرار داده بود.

مسألهٔ «اناجیل هم نظر»

متی، مرقس و لوقا، «اناجیل هم نظر» نامگذاری شده‌اند و این به آن دلیل است که هر سه آنها نظر کلی مشابهی نسبت به زندگی مسیح داشته‌اند و تقریباً وقایع مشترکی را برشتهٔ تحریر درآورده‌اند. در این اناجیل، سبک نگارش خاص، روابط متقابل اناجیل باهم و ارتباط احتمالی با یک منبع مشترک باعث گردید نام «هم نظر» به این سه انجیل اطلاق شود.

بعضیها عقیده بر این دارندکه انجیل مرقس اول از همه به رشتهٔ تحریر درآمده و پس از آن متی، در سطحی گسترده‌تر به ذکر این وقایع پرداخته است و سپس لوقا جهت نوشتن انجیل خود از هر دوی اینها استفاده نموده است.

اما برخی نیز عقیده دارندکه متی اولین انجیل را نوشت و سپس مرقس نمونهٔ مختصری از آن را ارائه داد. این مسلم است که اصلاً لازم نیست که فکر کنیم کدامیک از نویسندگان اناجیل از نوشتجات دیگری استفاده نموده است. زیرا وقایع زندگی مسیح و سخنان او سالها بوسیلهٔ رسولان و دیگران تکرار شده بود و به همین ترتیب بین مسیحیان پخش شده بود. این وقایع اصول اصلی موعظه‌های رسولان را تشکیل می‌داد.

در واقع از همان ابتدا بسیاری از این موارد به رشتهٔ تحریر درآمد، اما به صور مختلف. بعضی از آنها به صورتی مختصر و برخی به شکل مفصل‌تر. هنگامی که متی، مرقس و لوقا اقدام به نوشتن این وقایع نمودند، هر یک بر حسب هدفی که داشت، از آنچه به صورت کتبی یا شفاهی بین مسیحیان رواج داشت، استفاده می‌نمودند. در عین حال نباید از یاد بردکه مثلاً متی، خود جزو شاهدان عیسی بود و همچنین این وقایع را بارها از زبان دیگران نیز شنیده بود.

لوقا ۱ : ۱ - ۴. مقدمه

کلمهٔ «بسیاری» که در آیهٔ ۱ بکار برده شده، در واقع اشاره به مؤلفینی است که هنوز هم دربارهٔ زندگی عیسی می‌نوشتند. به همین دلیل لوقا با دقت خاص اقدام به بررسی گزارشهای معتبر و موثق نمود. او از سوی دیگر با شاهدان عیسی و همچنین همراهان اصلی عیسی به مصاحبه پرداخته است تا در نهایت، حقایق اصلی و واقعی را از آنچه به صورت غیر واقعی در نوشته‌های مؤلفین مختلف موجود بود، تفکیک نماید.

تئوفلس (۳) شخصی بود که این انجیل و همچنین کتاب اعمال رسولان خطاب به او نوشته شده است. او یک مقام عالیرتبهٔ رومی بود و مشخص نیست که او دقیقاً که بود. اما احتمال می‌رود که توسط لوقا در انطاکیه یا فیلیپی به مسیح ایمان آورده باشد. شاید او هزینهٔ تهیه و انتشار نسخ دیگر از این دو کتاب لوقا را تقبل کرده بود. این امر، باعث می‌شد که هر یک از کلیساها نسخه‌ای از این دو کتاب را در اختیار داشته باشند.

لوقا ۱ : ۵ - ۸۰. تولد یحیی تعمید دهنده

تنها متی و لوقا به ذکر واقعهٔ تولد عیسی پرداخته‌اند اما لوقا به شرح مفصل‌تر این جریان می‌پردازد. باید توجه داشت که هر یک از این دو نفر، به قسمتهای متفاوتی اشاره می‌کنند.

متی	لوقا
شجره نامهٔ عیسی (۱ : ۱ - ۱۷)	خبر تولد یحیی به زکریا (۱ : ۵ - ۲۵)
خبر تولد عیسی به یوسف (۱ : ۱۸ - ۲۵)	خبر تولد عیسی به مریم (۱ : ۲۶ - ۳۸)
ملاقات مجوسیان (۲ : ۱ - ۱۲)	مریم و الیصابات (۱ : ۳۹ - ۵۶)
فرار به مصر (۲ : ۱۳ - ۱۵)	تولد یحیی (۱ : ۵۷ - ۸۰)
کشتار اطفال (۲ : ۱۶ - ۱۸)	تولد عیسی (۲ : ۱ - ۷)
مراجعت از مصر (۲ : ۱۹ - ۲۳)	چوپانان (۲ : ۸ - ۲۰)
	نامگذاری و تقدیم عیسی (۲ : ۲۱ - ۳۸)
	مراجعت به ناصره (۲ : ۳۹)

(جهت کسب اطلاعات بیشتر در ارتباط با چگونگی ترتیب زمانی این وقایع به توضیحات مربوط به لوقا ۲ : ۳۹ مراجعه شود).

لوقا ۱ : ۵ - ۲۵ . پیام خدا به زکریا

واقعه‌ای که بارها پیشگویی‌های کتاب‌مقدس به آن اشاره کرده بودند، در صدد وقوع بود. عهد عتیق مشخص کرده بود که ظهور دوبارهٔ ایلیای نبی، نشانگر آن است که آمدن مسیح موعود نزدیک است (ملاکی ۴ : ۵ - ۶). فرشته‌ای به زکریای کاهن ظاهر شد و به او اعلام کرد که تولد فرزند او نشانگر به وقوع پیوستن یکی از پیشگوییهای عهد عتیق است (۱۷). عیسی نیز بعدها یحیی را همان ایلیا معرفی نمود (متی ۱۱ : ۱۴).

انتظار کلی جهت مسیح موعود

یوسفوس، تاکیتوس و سوتونیوس خاطر نشان می‌کنند که در ارتباط با ظهور مسیح موعود، در بین ساکنین مشرق زمین، این عقیده وجود داشت که آمدن ماشیح (مسیح موعود) بسیار نزدیک است. بخشی از این عقیده، بر اساس «۷۰ هفتهٔ نبوت دانیال» بود (دانیال ۹ : ۲۴ - ۲۷). تفسیر عمومی که برای این قسمت ارائه داده شده، حاکی از آن است که این ۷۰ هفته به معنی ۷۰ تا ۷ سال است که در کل ۴۹۰ سال می‌شود. آنها می‌بایست بعداً این محاسبه را از زمان حکم بنای مجدد اورشلیم یعنی ۴۵۷ ق. م. در نظر بگیرند (دانیال ۹ : ۲۵). از آنجایی که این زمان به کمال رسیده بود، می‌بایست پسر خدا ظاهر شود.

تابش اشعهٔ انوار ماورالطبیعه

نویسندگان اناجیل با استفاده از شواهد موجود، درصدد نشان دادن این مطلب بوده‌اند که مسیحیت ریشهٔ فوق طبیعی دارد. واقعهٔ تولد مسیح نه فقط پیشگویی شده بود بلکه بوسیلهٔ شواهد فوق طبیعی و آنهایی که نشانگر نزدیک بودن واقعه‌ای عظیم بود، همراه بود.

او از یک باکره متولد شد. کسی که پیش روی او، ظهور او را اعلام می‌نمود یعنی یحیی نیز از یک زن نازا که به علت کهولت نیز امکان نازایی بیشتری را دارا بود، متولد شد. این فرشتگان بودند که این وقایع را به زکریا، مریم، یوسف و شبانان اعلام نمودند و همچنین طفل را از خطر کشته شدن نجات دادند. مجوسیان به صورتی کاملاً خارق‌العاده از سرزمینهایی دور به طرف محل تولد بچه هدایت شدند تا در برابر او سر تعظیم فرود آوردند و بوسیلهٔ تقدیم هدایای قیمتی خویش وسیلهٔ فرار طفل از چنگال هیرودیس را فراهم نمایند.

لوقا ۱ : ۲۶ - ۳۸ . اعلام خبر تولد عیسی به مریم

معمولاً این خبر، تحت عنوان مژده یا بشارت تولد مسیح شناخته شده است. مسیح موعود قرار بود که از خانوادهٔ داود به دنیا آید. اکنون، سالها از زمان داود می‌گذشت و هزارها نسل نیز پس از داود از خاندان او آمده و رفته بودند اما خدا از همهٔ آنها صرف نظر نموده و حالا وقت آن رسیده بود که

نسلی که می‌بایست از آن پسر خدا پا به جهان گذارد، در صحنه حاضر شود. خدا از میان همهٔ خانواده‌های شناخته شدهٔ ساکن اطراف اورشلیم، دختری فروتن را از خانواده‌ای محقر که در دهکده‌ای گمنام واقع در بلندیهای دور دست جلیل زندگی می‌کرد، برگزید. حقیقتاً چه سعادتی! او می‌بایست خیلی خوشبخت باشد. چراکه خدا او را به عنوان بخشی از نقشهٔ الهی که شامل حمل ذات انسانی پسر خدا در رحمش بود، انتخاب نموده بود. او می‌بایست بسیار متحیر شده باشد، هنگامی که نوای آسمانی فرشته مژده داد که او مادر شاه آسمانی و مالک همهٔ اعصار خواهد بود.

تولد از باکره

به نظر می‌رسد که لوقا داستان تولد عیسی را مستقیماً از خود مریم کسب نموده است. مریم نیز بخشهایی از آن را از یوسف شنیده بود. مشاهدات هردوی آنها به صورتی ساده، صریح و عاری از اشتباه، نشانگر این مطلب است که عیسی قطعاً از یک باکره متولد شده است. این مورد از همان ابتدا به عنوان یکی از اصول کلیسا پذیرفته شده بود، اگر چه دنیای امروزی این مسأله را مورد انتقاد و ایراد قرار می‌دهد. آنچه باید به توجه داشت، این است که اگر ما الوهیت عیسی و رستاخیز او از مردگان را باور کنیم، چرا باید معجزهٔ تولد او از یک باکره را نقض نماییم و اگر چنانچه جزو کسانی هستیم که رستاخیز او را از مردگان که بزرگ‌ترین معجزهٔ او بود، رد می‌کنند، باید بدانیم که اصلاً هیچ رابطه‌ای بین ما و عیسی وجود ندارد. اما اگر به او ایمان داریم، باید همهٔ بخشهای زندگی او را بپذیریم. صعود و یا خروج ماورالطبیعه او از دنیای زمینی، ایجاب کنندهٔ تولد یا ورود ماورالطبیعهٔ او به جهان است. باید توجه داشت که اگر عیسی را فرزند نامشروع تلقی کنیم، مرتکب کفر بزرگی شده‌ایم.

لوقا ۱ : ۳۹ - ۵۶. ملاقات مریم از الیصابات

مریم و الیصابات با هم خویشاوند بودند (۱ : ۳۶). دقیقاً مشخص نیست که الیصابات اهل کجا بود. اما به نظر می‌رسد که او در بخشی از بلندیهای یهودیه بسر می‌برد (۳۹). از آنجایی که او از سبط لاوی بود (۱: ۵)، احتمالاً این بخش از یهودیه حبرون، از شهرهایی که لاویان در آنها سکونت داشتند، بوده است (یوشع ۲۱ : ۱۱). سرود شکرگزاری مریم (۴۶ - ۵۵) که سرودی بی‌نظیر و پر جلال نامیده شده است، به سرود حنا هنگام تولد سموئیل بسیار شبیه است (اول سموئیل ۲ : ۱ - ۱۰). شاید مریم بارها سرود حنا را سرائیده بود اما حالا این سرود به صورتی شگفت انگیز، سرود شخصی او شده بود. مریم مدت سه ماه نزد الیصابات بود (۵۶) تا اینکه زمان تولد یحیی فرا رسید (۳۶) و او به ناصره مراجعت نمود (به توضیحات مربوط به متی ۱ : ۱۸ - ۲۴ رجوع شود).

لوقا ۱ : ۵۷ - ۸۰. تولد یحیی تعمید دهنده

نامگذاری طفل و نبوت پدر وی در میان مردم آن مرز و بوم شهرت یافت (به توضیحات مربوط به لوقا ۳ : ۱ - ۲۰ مراجعه شود).

لوقا ۲ : ۱ - ۳۸. تولد عیسی

آنچه که در این بخش در ارتباط با تولد عیسی در بابهای ۱ و ۲ نقل شده، در اناجیل دیگر حذف شده است. فقط در انجیل متی است که به تولد عیسی در بیت لحم (متی ۱ : ۲۵ - ۲ : ۱) و بازگشت به جلیل (متی ۲ : ۲۱ و ۲۲) اشاره شده است.

بیت لحم

محل تولد عیسی، مکانی بود که مرکز یک محل اجتماع بسیار تاریخی محسوب می‌شد. این مکان شهر داود بود. قبر راحیل در آنجا بود، روت نیز اهل این منطقه بود. حبرون که در ۲۴ کیلومتری جنوب قرار داشت، محل زندگی ابراهیم، اسحق و یعقوب بود. جبعون در ۱۶ کیلومتری شمالی غربی واقع شده بود. این مکان همان جایی بود که خورشید توسط یوشع از حرکت در آسمان ایستاد. سُکو در ۲۰ کیلومتری غرب قرار داشت و این همان منطقه‌ای بود که در آن داود سر جلیات را از تن جدا نمود. اورشلیم در ۱۰ کیلومتری شمال قرار داشت. در اینجا بود که ابراهیم عشر خود را به ملکیصدق تقدیم نمود. بیت لحم پایتخت باشکوه داود و سلیمان و مکان انجام مأموریت اشعیاء و ارمیا بود و بعدها مرکز ظهور خدای مجسم شد.



نقشه ۵۰

کلیسای «ولادت مسیح» در بیت لحم که قدیمی‌ترین ساختمان کلیسایی در عصر مسیحیت می‌باشد، توسط «هلنا» مادر کنستانتین، نخستین امپراطور مسیحی امپراطوری روم در سال ۳۳۰ میلادی بنا شد. این کلیسا دارای زیرزمین غارگونه‌ای است که بسیاری بر این عقیده‌اند که این مکان همان طویله‌ای است که عیسی در آنجا به دنیا آمد. برحسب روایات، این اطاق بخشی از خانهٔ اجدادی بوعز و روت و داود است. «جِروم»، دانشمند زبان لاتین، مدت ۳۰ سال در این اطاق به ترجمهٔ کتاب‌مقدس به زبان لاتین مشغول بود.

لوقا ۲ : ۱ - ۵. سرشماری کرینیوس

این بخش، راجع به سرشماری است که در سراسر امپراطوری روم صورت گرفت. مورخان رومی، تاریخ این سرشماری را سال ۷ میلادی تخمین می‌زنند که تقریباً ۱۰ تا ۱۲ سال پس از واقعهٔ تولد مسیح بوده است. این اختلاف تاریخی تا مدتی میان دانشجویان بحث انگیز و مشکل آفرین بود ولی در سالهای اخیر با پیداکردن طومارهای باستانی معلوم شد که کرینیوس دو بار حاکم سوریه بوده است. لوقا صریحاً به «اولین سرشماری» اشاره می‌کند. همچنین آثار باستانی نشان می‌دهند که بسیاری از مردم مجبور بودند که به خاطر این سرشماری به سرزمینهای اجدادی خود باز گردند. بنابراین کاوشهای باستان شناسی که همچنان ادامه دارند، یکی پس از دیگری به میزان دقت و صحت کوچک‌ترین جزء تاریخی کتاب‌مقدس اشاره می‌کنند.

تدارک شگفت‌انگیز الهی

مسیح موعود می‌بایست از نسل داود باشد و در بیت لحم مولود گردد (میکاه ۵ : ۲ - ۵). اما والدین برگزیدهٔ او در ناصره که در ۱۶۰ کیلومتری بیت لحم بود اقامت داشتند. اعلامیهٔ امپراطوری روم باعث شد که آنان مجبور شوند، درست در زمان تولد طفل به بیت لحم بروند. بنابراین خدا اعلامیهٔ یک پادشاه بی‌ایمان را وسیلهٔ انجام پیشگویی‌های کتاب‌مقدس قرار داد.

لوقا ۲ : ۶ - ۷. تولد در طویله

کلمه‌ای که تحت عنوان «منزل» در این بخش ترجمه شده است، احتمالاً به معنی محل استقرار عمومی و یا اطاق مهمان یک خانهٔ شخصی بوده است. عقیدهٔ عمومی بیشتر به مورد دوم اشاره می‌کند. این مکان احتمالاً خانهٔ اجدادی آنها از طرف داود بود. این همان خانه‌ای بود که بعدها مجوسیان نیز به آنجا آمدند (متی ۲ : ۱۱). مسافرت چند صد کیلومتری از ناصره، با پای پیاده و یا سوار بر حمار، برای زنی که قرار است بزودی وضع حمل نماید، امری بسیار دشوار بود. جمعیت مهمانان و مسافرانی که زودتر از آنها به ناصره رسیده بودند بیرون از خانه به چشم می‌خورد و همین امر باعث شد که آنها اجباراً در طویله‌ای مستقر شوند. بالاخره لحظهٔ مقدس فرا رسید. پسر خدا به دنیا آمد و آنان از محل تغذیهٔ یکی از حیوانات جهت گهواره برای او استفاده نمودند. پس از اینکه شبانان آمدند و از آنچه دیده و شنیده بودند خبر دادند، بدون شک بهترین خانه برای مریم و یوسف خالی شد.

لوقا ۲ : ۸ - ۲۰. شبانان

مرتعی که در آن فرشتگان آسمانی بشارت تولد پادشاه جدید را برای شبانان سرائیدند، در حدود

۲ کیلومتری شرق بیت لحم قرار گرفته است.

تولد عیسی

تولد عیسی در حال حاضر در ۲۵ دسامبر جشن گرفته می‌شود، این تاریخ در هیچ جای کتاب مقدس به ثبت نرسیده است و اولین بار در قرن ۴ میلادی در غرب جشن گرفته شد، در حالی که کلیسای شرق ۶ ژانویه را روز تولد مسیح در نظر می‌گیرد.

جبرئیل

جبرئیل نام فرشته‌ای است که مأمور تدارک مربوط به ظهور پسر خدا بود (لوقا ۱ : ۱۹ و ۲۶). اینطور فرض می‌شود که این همان فرشته‌ای بود که بر شبانان ظاهر شد (۲ : ۹ و ۱۳) و همچنین به سوی یوسف فرستاده شد (متی ۱ : ۲۴) و مریم و یوسف را به سوی مصر هدایت نمود (متی ۲ : ۱۳ و ۱۹). این جبرئیل بود که نبوت ۷۰ هفته را بر دانیال مکشوف نمود (دانیال ۹ : ۲۱). خدا در نقشهٔ محبت خود این فرشته را بسیار بکار برده است.

لوقا ۲ : ۲۱ - ۳۸. ختنه کردن و تقدیم نمودن عیسی

یوسف و مریم طبق سنت می‌بایستی بره‌ای قربانی کنند ولی آنها کبوتری را تقدیم می‌کنند و این نشانهٔ فقر آنها بود (لاویان ۱۲ : ۸).

لوقا ۲ : ۳۹. مراجعت به ناصره

در این بخش، لوقا پس از طرح مسألهٔ تقدیم عیسی، مستقیماً به ناصره اشاره می‌کند و حذف مطالب مذکور در متی ۲ : ۱ - ۲۱ که شامل ملاقات مجوسیان، فرار به مصر، قتل عام پسر بچه‌ها و بازگشت از مصر بود می‌پردازد.

ترتیب زمانی وقایع مربوط به تولد و دوران کودکی عیسی

مرقس و یوحنا هیچ اشاره‌ای به تولد و دوران کودکی عیسی نمی‌کنند. اما متی و لوقا به ذکر وقایع مختلف می‌پردازند (به توضیحات مربوط به لوقا ۱ : ۵ - ۸۰ مراجعه شود). هماهنگ ساختن این وقایع جهت مشخص ساختن ترتیب زمانی آنها کاری بس دشوار است. جدول زیر ترتیب احتمالی

زمانی این وقایع را مشخص می‌کند.

۵ ق.م.	اعلام تولد یحیی به زکریا	لوقا ۱ : ۵ - ۲۵
۶ ماه بعد	اعلام تولد عیسی به مریم	لوقا ۱ : ۲۶ - ۳۸
	ملاقات مریم از الیصابات	لوقا ۱ : ۳۹ - ۵۶
۳ ماه بعد	مراجعت مریم به ناصره	لوقا ۱ : ۵۶
	اعلام تولد عیسی به یوسف	متی ۱ : ۱۸ - ۲۴
	تولد یحیی تعمید دهنده	لوقا ۱ : ۵۷ - ۸۰
۴ ق.م.	تولد عیسی	متی ۱ : ۲۵؛ لوقا ۲ : ۱ - ۷
	اعلام تولد عیسی به شبانان	لوقا ۲ : ۸ - ۲۰
۸ روز بعد	ختنه کردن عیسی	لوقا ۲ : ۲۱
۳۲ روز بعد	تقدیم کردن عیسی	لوقا ۲ : ۲۲ - ۳۸
۳ ق.م.	ملاقات مجوسیان	متی ۲ : ۱ - ۱۲
	فرار به مصر	متی ۲ : ۱۳ - ۱۵
	قتل عام کودکان	متی ۲ : ۱۶ - ۱۸
۲ ق. م.	مراجعت به ناصره	لوقا ۲ : ۳۹؛ متی ۲ : ۱۹ - ۲۳

چرا تاریخ تولد عیسی ۴ ق. م. فرض می‌شود؟

هنگام تولد عیسی، تاریخ از روی تقویم رومی که مبنای آن پیدایش شهر روم بود حساب می‌شد. هنگامی که مسیحیت به صورت مذهبی فراگیر درآمد، راهبی به نام دیونسیوس اگزیگوس در سال ۵۲۶ میلادی با درخواست امپراطور ژوستینین اقدام به نگارش تقویمی نمود که مبدا آن تولد مسیح بود و بعدها نیز جای تقویم رومی را اتخاذ نمود. سالهای متمادی پس از اینکه تقویم مسیحی جایگزین تقویم رومی گردید، معلوم شد که دیونسیوس تاریخ تولد مسیح را ۷۵۲ سال پس از پیدایش دولت روم درنظر گرفته است، درحالی که می‌بایستی ۷۴۹ سال بعد از آن درنظر گرفته می‌شد.

لوقا ۲ : ۴۰. دوران کودکی عیسی

دوران کودکی عیسی شامل چند ماه اول نوزادی عیسی در بیت لحم، یک یا دو سال در مصر و سپس در ناصره و جریانات زمان کودکی او در هیکل که نشانگر بلوغ زودرس او بود، می‌باشد. کتاب‌مقدس بخش مختصری را به زمان کودکی عیسی اختصاص می‌دهد. عیسی فرزند ارشد خانواده‌ای بود که صاحب ۷ فرزند بودند. از آنجا که این خانواده فقیر بود، می‌بینیم که عیسی از همان

دوران اولیه مسئولیت پذیری را آموخت. چقدر خوب می‌شد اگر اطلاعات بیشتری از زندگی خانوادگی عیسی در حکم پسر بچه‌ای که تحت شرایط عادی و عمومی زندگی رشد می‌کرد، در دست داشتیم.

کتب آپوکریفا حاوی افسانه‌هایِ خنده‌دار معجزات عیسی در دوران کودکی اوست. همهٔ این معجزات بطورکلی غیر موثق و نادرست می‌باشند چرا که کلام خدا از معجزهٔ قانای جلیل به عنوان اولین معجزه یاد می‌کند (یوحنا ۲. ۱۱).

تحصیلات عیسی

عیسی مادری مقدس و فهمیده داشت. او از همان ابتدا به حکایت داستانها و آموزش احکام عهد عتیق به عیسی پرداخته بود. عیسی، بعدها بایستی، تحت آموزش مدرسه‌ای که بوسیلهٔ کنیسه اداره می‌شد قرارگرفته باشد. پس از سن ۱۲ سالگی، او باید حداقل ۳ دفعه در سال به مناسبت اعیاد مهم به اورشلیم رفته باشد. بدون شک، عیسی از همان سالهای اولیه به شکوه و جلال شریرانه، و بی‌خدایی در طبقات مختلف روحانیون وقت، که به نام خدا مرتکب هر عملی می‌شدند، پی برده بود. او از همان ابتدا متوجه نزول سطح روحانیت آنان شده بود. مسائل موجود روح او را دردمند می‌ساخت. آتش غیرتی مقدس جهت متوقف ساختن وضع موجود در وجودش شعله‌ور می‌شد. او همچنین در کنار آموزش انسانی، بتدریج دانشی را نیز که پیش از تجسم داشته، دریافت می‌نمود.

لوقا ۲ : ۴۱ - ۵۰. ملاقات اورشلیم

این واقعه مربوط به زمانی است که عیسی ۱۲ سال داشت. به نظر می‌رسد که این اولین سفر او به اورشلیم می‌باشد. او در حالی که با علاقه و شیفتگی مجذوب کننده‌ای مشغول مباحثهٔ روحانی با الهیون و معلمین بود، والدین خود را مدت ۳ روز گم می‌کند. آنها مدت یک روز کامل متوجه غیبت او در کاروان زائرینی که اورشلیم را ترک می‌کردند، نبودند، تا اینکه شب هنگام جهت استراحت در مکانی توقف می‌کنند. احتمالاً این کاروان شامل گروه عظیمی بود که همانند خطی طولانی در جاده حرکت می‌کردند. مریم و یوسف مطمئن بودند که پسرشان در حالی که بسیار خود ساخته بود، احتمالاً در بین افراد کاروان است و به حد کافی قدرت ادارهٔ امور خود را دارد. به همین دلیل یک روز را بدون نگرانی سپری کردند تا اینکه آن شب متوجه شدند که عیسی اصلاً در میان گروه مسافران نیست.

آیهٔ ۴۷ نمایانگر معلومات عیسی در ارتباط با عهد عتیق است. در آن زمان عهد عتیق، کلام مکتوب الهی بود و عیسی به آن عشق می‌ورزید. وسعت میزان آشنایی او با عهد عتیق در نظر الهیون آن زمان حیرت‌آور بود. او با کلام خدا زندگی می‌کرد و آن را در جهت غلبه بر وسوسه‌ها بکار می‌گرفت. (متی ۴ : ۴ و ۷ و ۱۰). مرگ صلیب، نشانگر میزان اطاعت او از این کلام است (متی ۲۷ : ۴۶). بعدها

به عهد عتیق، نوشته‌های عهدجدید نیز اضافه شد که بر زندگی خود عیسی متمرکز بود. اگر آنچه را که عیسی از کلام خدا در دسترس داشت در نظرش اینقدر مهم و عزیز بود، حال که زندگی نامه عیسی نیز به آن اضافه شده، چقدر بیشتر بایستی برای ما مهم و با ارزش باشد.

بکارگیری عبارت «در امور پدر خود» یا «در خانهٔ پدرم (انجیل شریف)» توسط عیسی، مریم را به حیرت واداشت. احتمالاً او تا به حال به عیسی چیزی دربارهٔ طریق تولدش نگفته بود چرا که به یوسف در حکم پدر عیسی اشاره می‌کند (آیهٔ ۴۸). پاسخ عیسی به مریم در ارتباط با اینکه او خدا را پدر خود معرفی نمود، نشانگر این مطلب بود که عیسی از راز فاش نشدهٔ مریم با خبر بود.

لوقا ۲: ۵۱ - ۵۲. هجده سال سکوت

همهٔ ما علاقه داریم که معلوماتی دربارهٔ زندگی عیسی از سن ۱۲ سالگی تا ۳۰ سالگی کسب کنیم. اما خدا بر حسب حکمت خویش ترجیح داد که این بخش از زندگی عیسی پوشیده باقی بماند.

زبان جلیلی

زبان آرامی، زبان عمومی مردم آن زمان بود. این همان زبانی بود که عیسی نیز به آن صحبت می‌نمود. او در عین حال عبری را نیز که زبان عهد عتیق بود، فراگرفته بود. او می‌باید زبان یونانی را نیز آموخته باشد. زبان یونانی، زبان جهانی آن زمان محسوب می‌شد و اکثر مردم مجبور بودند آن را فرا بگیرند. عیسی هم با عهدعتیق عبری و هم با عهدعتیق یونانی (ترجمهٔ هفتاد) آشنا بود.

ناصره

شهر ناصره بر دامنهٔ بخش جنوبی تپه‌ای به ارتفاع ۳۵۰ متر بالاتر از سطح دریا قرار دارد. اگر از قلهٔ این تپه مدت ۱۰ دقیقه به طرف بالا صعود کنیم، به منظرهٔ زیبای جلیل بر می‌خوریم. چنانچه به طرف شمال قرار بگیریم، شاهد دورنمایی از تپه‌ها و دره‌های سرسبزی خواهیم بود که در میان خود شهرهایی را در برگرفته‌اند که افتخار این را داشته‌اند که عیسی در آنها قدم بنهد. از طرف دیگر قلهٔ پوشیده از برف کوه حرمون نیز قابل مشاهده است. در همان نزدیکی با فاصله‌ای در حدود ۵ کیلومتر، «گت هفر» که شهر اجدادی یونس نبی است به چشم می‌خورد. با نظر انداختن به طرف جنوب، دشت «اسدرالون» که از رود اردن تا دریای مدیترانه مفروش شده، قابل مشاهده است. این بخش صحنهٔ اصلی مبارزات دیرینهٔ قوم اسرائیل برای موجودیتش بوده است. اگر از غرب ناصره به مسافت ۱۶ کیلومتر پیش رونیم، کوه کرمل به صورتی کامل و واضح نمایانگر می‌شود. از این نقطه بود که ایلیای نبی در مبارزه با بعل، از آسمان آتش بارانید. چنانکه از جنوب غربی همین مسافت را طی کنیم، به

حارمجدون می‌رسیم. این بخش، همان منطقه‌ای است که قرار است صحنهٔ نبرد ملل مختلف شود، نبردی که تحت عنوان آخرین جنگ عظیم در طول اعصار نام برده شده است. در این جنگ، عیسی مسیح با فرماندهی شخصی خود پیروزی را کسب خواهد نمود. اگر از ناصره به طرف جنوب، ۱۳ کیلومتر پیش رویم به منطقه‌ای به نام شونم خواهیم رسید. در همین ناحیه بود که ایلیای نبی پسر شونمیت را زنده کرد و در همین نزدیکی چشمه‌ای بود که جدعون درآنجا همراه با ۳۰۰ نفر دیگر مدیان را شکست داد و در «یزرعیل» نیز ایزابل به سرنوشت شوم خود ملحق شد. در همین بخش، کوه «گیلبوع» که در آن شائول پادشاه بوسیلهٔ فلسطینیان سر بریده شد و همچنین «عین دور» که در آن جادوگر روح سموئیل را احضار نمود، قرار گرفته‌اند. رود «قیشون» نیز که در آن دبوره و باراق کنعانیان را مقهور ساختند، در همین ناحیه واقع شده است. همهٔ اینها با هم منظره‌ای را تشکیل می‌دهند که از بالای تپهٔ ناصره قابل مشاهده است. به نظر می‌رسد که این بخش مجموعه‌ای از مکانهای مهم تاریخی است. با در نظر گرفتن این مناظر، می‌توان تصور نمود که هنگامیکه عیسی اغلب از این تپه بالا می‌رفت و به وقایعی که در تاریخ این مکانها بوقوع پیوسته بود می‌اندیشید، بیشتر به راز لزوم ظهور خود به دنیا پی می‌برد.

لوقا ۳: ۱ - ۲۰. یحیی تعمید دهنده

موعظهٔ یحیی تعمید دهنده در چهار انجیل ذکر شده است (متی ۳: ۱ - ۱۲، مرقس ۱: ۱ - ۸، یوحنا ۱: ۶ - ۸ و ۱۹ - ۲۸) اما لوقا شرح مفصل این موعظه را ارائه می‌دهد.

داستان دوران کودکی و جوانی یحیی به صورتی گذرا در یک جمله خلاصه شده است (۱: ۸). او از اجتماع گریزان بود و به تنهایی در بخش غربی دریای مرده که بیابانی دهشتناک بود، بسر می‌برد.

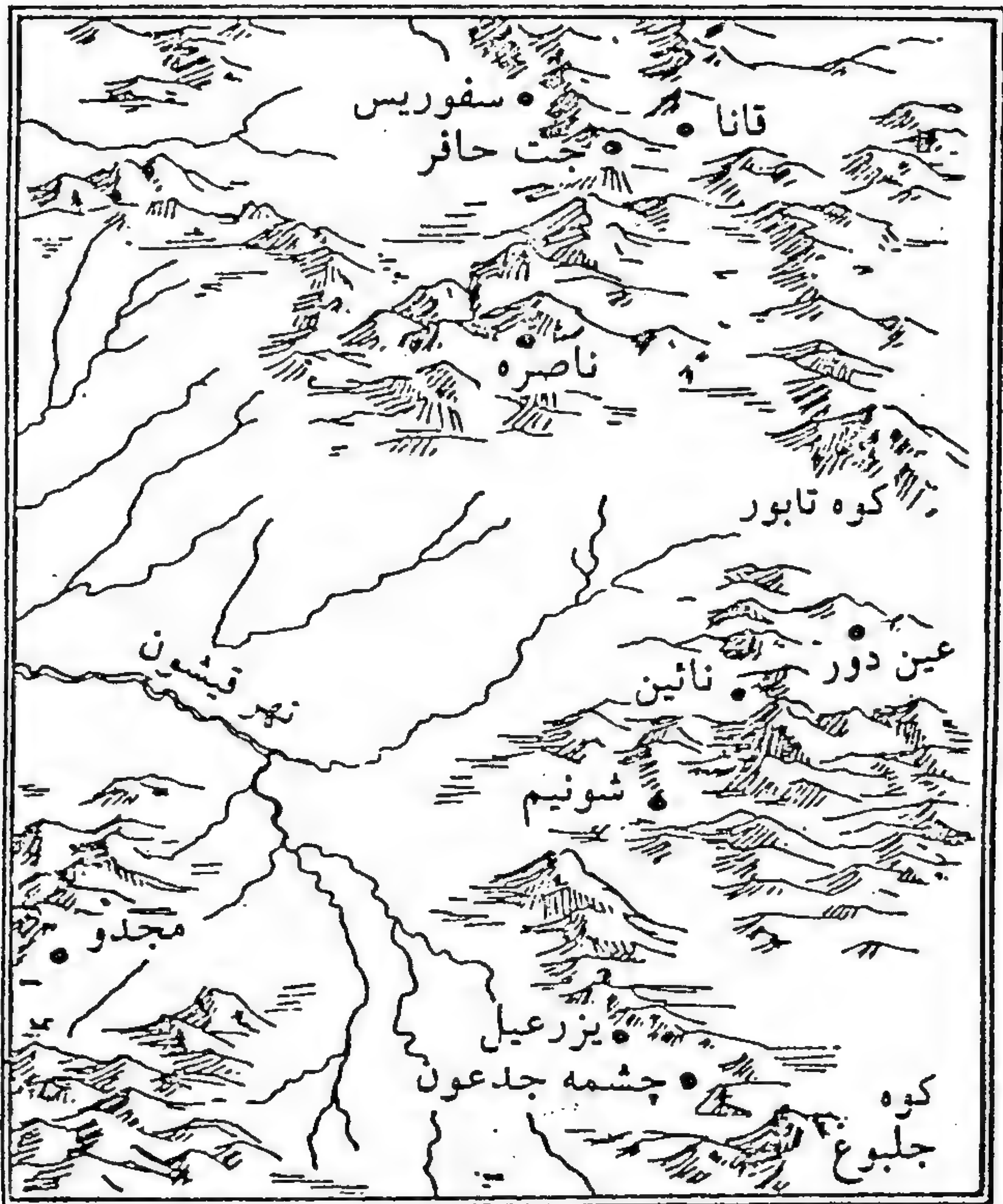
او از همان دوران کودکی به این حقیقت پی برده بود که رویداد مهمی که در طی قرون متمادی بسیاری منتظر وقوع آن بودند، بزودی اتفاق می‌افتاد و او خود پیشرو و منادی آن بود.

چنانکه از کوه نبو نظری به اطراف اندازیم، شاهد منظره‌ای خواهیم بود که موسی به آن تحت عنوان سرزمین موعود نظر انداخت و با دیدن آن به مسیح موعود اشاره کرد. از این منطقه، رود اردن نیز قابل مشاهده است که یوشع از میان آن عبور نمود و همچنین شهر اریحا که دیوارهای آن به فرماندهی یوشع فرو ریخت. این منطقه همان جایی است که عاموس نبی گلهٔ خود را به چرا می‌برد و در آنجا رؤیای ظهور پادشاهی از نسل داود را می‌دید که بر همهٔ امتها فرمانروایی خواهد نمود. از اینجا شهر کریت نیز که در کنارهٔ آن ایلیا توسط کلاغها تغذیه شد، قابل مشاهده است. یحیی در آنجا بر اتفاقات تاریخ تفکر و تعمق می‌نمود و می‌دید که تاریخ در حال رسیدن به اوج خود است، پس برای دعوت خود انتظار می‌کشید.

یحیی می‌دانست که او همان ایلیای عهد عتیق نیست ولی آن ایلیایی است که در پیشگویی‌های عهد عتیق به او اشاره شده است (۱: ۱۷، متی ۱۱: ۱۴، ۱۷: ۱۰ - ۱۳؛ ملاکی ۴: ۵؛ یوحنا ۱: ۲۱).

با توجه به این موضوع از عادات و سبک لباس پوشیدن ایلیا الگو می‌گرفت.

خوراک یحیی ملخ و عسل وحشی بود (متی ۳ : ۴)، ملخها از قدیم‌الایام به عنوان غذا مصرف



نقشه ۵۱

می‌شدند. ملخ را معمولاً سرخ می‌کردند و یا اینکه در حالی که در زیر نور آفتاب خشک می‌شد، به صورت آجیل برشته مورد مصرف قرار می‌گرفت. طعم این غذا تقریباً شبیه طعم میگو است.

هنگامی که یحیی ۳۰ سال داشت خدا او را دعوت به خدمت کرد. در آن زمان، قوم خدا در زیر یوغ ظالمانهٔ رومی‌ها زندگی سختی را سپری می‌نمودند و نالهٔ شکایت در میان آنان شنیده می‌شد. اما ندای بلند این گوشه‌نشین بیابان که آمدن نجات دهندهٔ موعود را خبر می‌داد، شوکی در اجتماع آن زمان ایجاد نمود.

او در بخش تحتانی رود اردن به مقابل اریحا، در یکی از مناطق اصلی آن ناحیه یعنی دروازهٔ اصلی شهر اورشلیم ایستاده، به موعظه پرداخت (به نقشهٔ شمارهٔ ۴۵ مراجعه شود).

عصارهٔ پیغام او «توبه» بود. موعظهٔ او نتیجهٔ موفقیت آمیزی داشت. سیل جمعیت از نواحی مختلف برای شنیدن پیغام او سرازیر شد و عدهٔ کثیری به جهت گرفتن تعمید جلو آمدند (متی ۳ : ۵). حتی هیرودیس نیز با خوشحالی حاضر به شنیدن پیغام یحیی بود (مرقس ۶ : ۲۰). یوسفوس می‌نویسد «او نفوذ عظیمی بر مردم داشت، تا حدی که حاضر به اجرای فتوای او بودند.»

او آنانی را که مشتاق توبه بودند، به تعمید دعوت می‌کرد. همان چیزی که بایستی قبل از تعمید مسیحی نیز رعایت شود.

یحیی در اوج شهرت خود بود که عیسی را نیز تعمید داد و او را به عنوان مسیح موعود معرفی نمود. با آمدن عیسی، مأموریت یحیی خاتمه یافت و از صحنه خارج شد. او باعث بیداری قوم شده بود و آنها را برای ظهور پسر خدا آماده ساخته بود. یحیی کار خود را به تکمیل رسانده بود.

او مدت چندین ماه به موعظه و تعمید دادن ادامه داد و به بخش شمالی یعنی عینون نقل مکان کرد (یوحنا ۳ : ۲۳ به نقشهٔ شمارهٔ ۴۵ مراجعه شود).

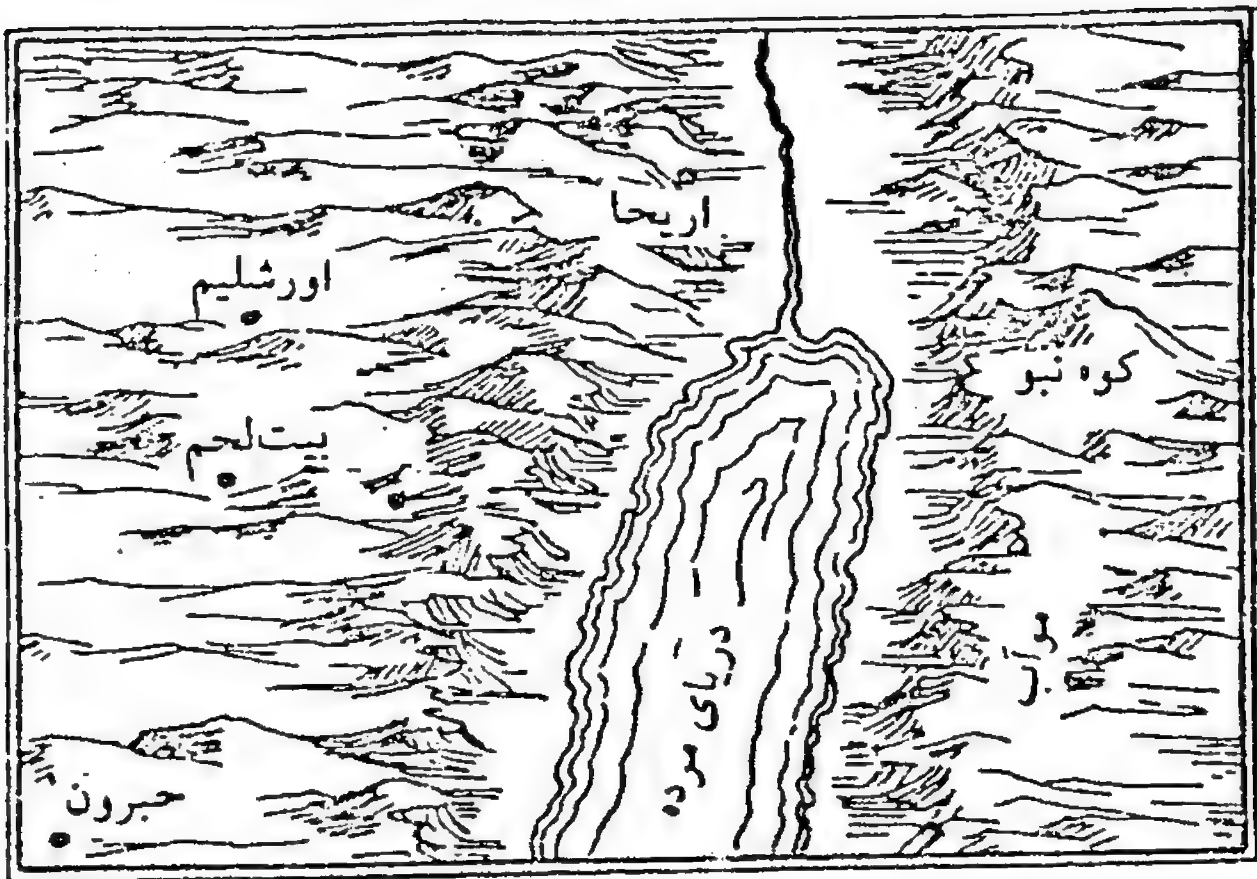
یحیی تقریباً یکسال پس از تعمید عیسی، توسط هیرودیس به زندان افکنده شد. انگیزهٔ هیرودیس در این عمل، صرفاً ارضاء هوس همسر شریرش بود (متی ۱۴ : ۱ - ۵). این واقعه در اوایل مأموریت عیسی در منطقهٔ یهودیه به وقوع پیوست (متی ۴ : ۱۲، یوحنا ۳ : ۲۲، ۴ : ۳۵).

محل زندانی شدن یحیی نام برده نشده است. اما به نظر می‌رسد که او در مکاروس، واقع در شرق دریای سیاه یا طبریه، واقع در کرانهٔ غربی دریاچهٔ جلیل زندانی بوده است. هر دوی این مکانها محل استقرار هیرودیس بودند. سر او در دومین عید فصح از تن جدا شد (متی ۱۴:۱۲ - ۱۳، یوحنا ۶ : ۴).

شک و تردید یحیی تعجب‌آور است (متی ۱۱ : ۳). او با اطمینان شهادت مثبت و قطعی مبنی بر اینکه عیسی بره و پسر خداست ارائه داده بود (یوحنا ۱ : ۲۹ - ۳۴). اما حالا در پشت درهای بستهٔ زندان و در میان دیوارهای سیاهچال به دیدهٔ شک به این موضوع می‌نگریست. عیسی اعمالی را که یحیی از مسیح موعود انتظار داشت، انجام نداده بود. یحیی انتظار داشت تا مسیح همچون فرمانروایی سیاسی، حکومتی برای خود اعلام کند. گویا خدا همهٔ بخش‌های ملکوت خود را بر یحیی مکشوف نساخته بود. حتی شاگردان نیز در فهم این مطلب کند و آهسته بودند (به توضیحات مربوط به متی ۱۰ مراجعه شود).

نظر به اینکه یحیی مأموریت خود را کمی قبل از تعمید عیسی آغاز نموده بود پس معلوم می‌شود که طول مدت خدمت او در حدود یکسال و نیم بود. او ۳۰ سال را در عزلت، یکسال و نیم را نیز در موعظه بین عموم بسر برد و پس از آن یکسال و ۴ ماه را در زندان سپری نمود، سپس از صحنه خارج شد. این کل اطلاعاتی است که از زندگی شخصی که پیش از مسیح راه را برای آمدن او هموار می‌نمود در اختیار داریم. شهادت عیسی مسیح در مورد او این بود که «از اولاد زنان بزرگتری از یحیی تعمید دهنده برنخاست» (متی ۱۱:۱۱). لازم به ذکر می‌باشد که یحیی معجزه‌ای انجام نداد (یوحنا ۱۰:۴۱).

لوقا ۳: ۲۱ - ۲۲، تعمید عیسی (به توضیحات مربوط به متی ۳: ۱۳ - ۱۷ مراجعه شود).
لوقا ۳: ۲۳ - ۲۸، نسب نامهٔ عیسی (به توضیحات مربوط به متی ۱: ۱ - ۱۷ مراجعه شود).



نقشه ۵۲

لوقا ۴: ۱ - ۱۳. چهل روز وسوسه در بیابان

جهت اطلاع بیشتر از این قسمت، بهتر است به متی ۴: ۱ - ۱۱ مراجعه شود. این بخش در انجیل متی، مرقس و لوقا ذکر شده و در هر سه، اشارهٔ صریح به این مطلب که شیطان عیسی را وسوسه نمود، مشاهده می‌شود.

شیطان

عیسی سخنان زیادی در مورد شیطان ذکر نمود

عیسی عناوین ذیل را به شیطان نسبت داد:
«دشمن» (متی ۱۳: ۳۹).
«شریر» (متی ۱۳: ۳۸).
«رئیس این جهان» (یوحنا ۱۲: ۳۱، ۱۴: ۳۰).
«دروغگو» و «پدر دروغگویان» (یوحنا ۸: ۴۴).
«قاتل» (یوحنا ۸: ۴۴).
عیسی فرمود: «من شیطان را دیدم که چون برق از آسمان می‌افتد» (لوقا ۱۰: ۱۸).

عیسی فرمود که شیطان «سلطنت» دارد (متی ۱۲ : ۲۶).
همچنین فرمود که شریران «پسران» شیطان هستند (متی ۱۳ : ۳۸).
«ابلیس (شیطان)» کارنده کرکاس در میان گندم است (متی ۱۳ : ۳۸ و ۳۹).
شیطان کلام خدا را که «در دل کاشته شده» می‌رباید (متی ۱۳ : ۱۹ ، مرقس ۴ : ۱۵ ، لوقا ۸ : ۱۲).
او «زنی را مدت ۱۸ سال بسته بود.» (لوقا ۱۳ : ۱۶).
«او خواست پطرس را غربال کند» (از آنِ خودش بکند) (لوقا ۲۲ : ۳۱).
او «فرشتگانی» متعلق به خودش دارد (متی ۲۵ : ۴۱).
«آتش جاودانی برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است» (متی ۲۵ : ۴۱).

عناوین شیطان و آنچه کتاب مقدس دربارهٔ او می‌گوید

«وسوسه کننده» (متی ۴ : ۳).
بعلزبول، رئیس دیوها» (متی ۱۲ : ۲۴ ، مرقس ۳ : ۲۲ ، لوقا ۱۱ : ۱۵).
«منشاء هر نوع دیو زدگی» (متی ۱۲ : ۲۲ - ۲۹ ، لوقا ۱۱ : ۱۴ - ۲۳).
شیطان روحیهٔ خیانت و تسلیم را در دل یهودا نهاد (یوحنا ۱۳ : ۲ و ۲۷).
او تفسیر نادرستی از کلام خدا ارائه می‌دهد (متی ۴ : ۴ ، لوقا ۴ : ۱۰ و ۱۱).
«خدای این جهان» (دوم قرنتیان ۴ : ۴).
«رئیس قدرت هوا» (افسسیان ۲ : ۲).
«او خود را به فرشته نور مشابه می‌سازد» (دوم قرنتیان ۱۱ : ۱۴).
«دشمن» ما (اول پطرس ۵ : ۸).
«فریبندهٔ ربع مسکون» (مکاشفه ۱۲ : ۹ ، ۲۰ : ۳ ، ۸ و ۱۰).
«اژدها یا مار قدیمی» (مکاشفه ۱۲ : ۹ ، ۲۰ : ۲).
«غواکنندهٔ آدم و حوا» (پیدایش ۳ : ۱ - ۲۰).
«اگر با او مقاومت شود می‌گریزد» (یعقوب ۴ : ۷).
او باعث بروز «خاری در جسم پولس» شد (دوم قرنتیان ۱۲ : ۷).
او مانع نقشه‌های بشارتی پولس شد (اول تسالونیکیان ۲ : ۱۸).
او حنانیا را وادار به دروغ گفتن نمود (اعمال رسولان ۵ : ۳).
انسانها تحت قدرت او هستند (اعمال ۲۶ : ۱۸).
او اذهان بی‌ایمانان را کور می‌کند (دوم قرنتیان ۴ : ۴).
معلمین دروغین از «کنیسهٔ شیطان» هستند (مکاشفه ۲ : ۹ ، ۳ : ۹).
او به عمل آورندهٔ معجزات دروغ است (دوم تسالونیکیان ۲ : ۹).
او همچون شیر غران در صدد بلعیدن مسیحیان است (اول پطرس ۵ : ۸).
او در اثر ایمان مردم، مغلوب می‌شود (اول پطرس ۵ : ۹).

او مکار است (افسسیان ۶ : ۱۱).
او همان روحی است که در نااطیعان عمل می‌کند (افسسیان ۲ : ۲).
او داود را به گناه تحریک کرد (اول تواریخ ۲۱ : ۱).
او باعث زحمات ایوب شد (ایوب ۱ : ۷ - ۲ : ۱۰).
او دشمن یهوشع بود (زکریا ۳ : ۱ - ۹).
او در صدد برتری جستن بر ایمانداران است (دوم قرنتیان ۲ : ۱۱).
شریران فرزندان او هستند (اول یوحنا ۳ : ۸ و ۱۰).

آیا واقعاً شیطانی وجود دارد؟ لحن عیسی و سخنان او همگی مبین این مطلب هستند که او با اطمینان باور داشت که شیطان با شخصیتی کاملاً مشخص وجود دارد. او می‌دانست در مورد چه موجودی صحبت می‌کند. اگر در سخنان مسیح اشتباهاتی یافت می‌شد، پس کلمات او را به هیچ وجه نمی‌توان به عنوان مکاشفهٔ حقیقت پذیرفت. چون در آن صورت کسی نمی‌توانست سخنان راست و یا گاه اشتباه او را از هم تفکیک کند.

خدمت در جلیل ۴ : ۱۴ - ۹ : ۵۱

لوقا نیز مانند متی و مرقس بلافاصله، به خدمت عیسی در جلیل اشاره می‌کند (به توضیحات مربوط به متی ۴ : ۱۲ و مرقس ۱ : ۱۴ مراجعه شود).

لوقا ۴ : ۱۴ - ۱۵ . آغاز خدمت در جلیل

لوقا نیز مانند متی و مرقس از اتفاقات مربوط به یک سال بین واقعهٔ وسوسه در بیابان و آغاز خدمت جلیل می‌گذرد. در حالی که وقایع مربوط به آن دوره در یوحنا ۱ : ۱۹ - ۴ : ۵۴ ثبت شده‌اند (به توضیحات مربوط به مرقس ۱ : ۱۴ و ۱۵ مراجعه شود).

لوقا ۴ : ۱۶ - ۳۰ . عدم پذیرایی اهل ناصره

به نظر می‌رسد که از یکسال پیش، پس از تعمید، این اولین مراجعت عیسی به ناصره است. احتمالاً او در این مدت در بیابان، قانا، کفرناحوم و یهودیه بسر می‌برده است (یوحنا ۲ : ۱ و ۱۲، ۴:۴۶). اهالی این مناطق مجذوب سخنان پر فیض و گیرای عیسی شده بودند. آنها به سختی می‌توانستند باور کنند که او یکی از همشهریان خودشان است. عیسی، در شهر خودش زندگی آرام و ساکتی را سپری می‌نمود. او از یک خانوادهٔ سطح پایین نیز بشمار می‌رفت. بنابراین جماعت کنیسه،

او را بندرت می‌شناختند (۲۲). اشارهٔ او به ایلیا و الیشع در واقع نشانگر این مطلب است که مأموریت آنان بین غیر یهودیان بود و بدینوسیله به نوع خدمت خودش نیز اشاره می‌کند. این موضوع و همچنین انجام معجزات بیشتر در شهرهای دیگر، باعث سخت دلی آنان گردید. این مقاومت تا حدی بود که آنان را به ضد عیسی شورانید و در صدد قتل او برآمدند.

لوقا ۴ : ۳۱ - ۳۷، شفای دیو زده (به توضیحات مربوط به مرقس ۱ : ۲۱ - ۲۸ مراجعه شود).

لوقا ۴ : ۳۸ - ۳۹، شفای مادر زن پطرس (به توضیحات مربوط به مرقس ۱ : ۲۹ - ۳۱ مراجعه شود).

لوقا ۴ : ۴۰ - ۴۱، شفای عدهٔ کثیری از بیماران (به توضیحات مربوط به مرقس ۱ : ۳۲ - ۳۴ مراجعه شود).

لوقا ۴ : ۴۲، خلوتگاه دعا (به توضیحات مربوط به مرقس ۱ : ۳۵ - ۳۷ مراجعه شود).

لوقا ۴ : ۴۳ - ۴۴، سفر به نواحی اطراف (به توضیحات مربوط به مرقس ۱ : ۳۸ - ۳۹ مراجعه شود).

لوقا ۵ : ۱ - ۱۱، دعوت از پطرس، یعقوب و یوحنا (به توضیحات مربوط به مرقس ۱:۱۶-۲۰ مراجعه شود).

لوقا ۵ : ۱۲ - ۱۶، شفای ابرص (به توضیحات مربوط به مرقس ۱ : ۴۰ - ۴۵ مراجعه شود).

لوقا ۵ : ۱۷ - ۲۶، شفای مفلوج (به مرقس ۲ : ۱ - ۱۲ مراجعه شود).

لوقا ۵ : ۲۷ - ۳۲، دعوت از لاوی (متی) (به توضیحات مربوط به متی ۱ : ۱ مراجعه شود).

لوقا ۵ : ۳۳ - ۳۹، سؤالاتی دربارهٔ روزه (به توضیحات مربوط به مرقس ۲ : ۱۸ - ۲۲ مراجعه شود).

لوقا ۶ : ۱ - ۱۱، خوردن و نوشیدن در روز سبت (به توضیحات مربوط به مرقس ۲ : ۲۳ مراجعه شود).

لوقا ۶ : ۱۲ - ۱۹. انتخاب ۱۲ شاگرد

این مردان، افرادی بودند که قرار بود عیسی اعمال خود را به آنها تفویض کند. البته این امر کاملاً مشخص بود که او خودش از آسمان، آنان را توسط روح‌القدس، جهت انجام این اعمال، کمک و راهنمایی خواهد نمود. با وجود این، استعدادها و تواناییهای انسانی آنها مورد توجه قرار می‌گرفت. عیسی قبل از این گزینش، تمام شب را در دعا بسر برد.

او پس از دو سال تربیت شاگردان (به توضیحات مربوط به متی ۱۰ مراجعه شود)، آنها را به مناطق دور دست فرستاد تا شاهدان او باشند. عهد جدید به بخش مختصری از خدمات آنان اشاره می‌کند که بیشتر مربوط به فلسطین، آسیای صغیر، یونان و روم است.

احتمالاً ۱۲ رسول مسیح با هم به توافق رسیده بودند که هر یک در چه بخشهایی به انجام

مأموریت بپردازند. شاید هم هر کسی به هدایت شخصی خودش متکی بوده است. آنها اغلب به صورت نیمه وقت و دو بدو به این کار می‌پرداختند. بدون شک هر یک از آنان از ثمرهٔ کار دیگران مطلع می‌شد.

پولس، در حدود سال ۶۲ میلادی در کولسیان ۱ : ۲۳ می‌گوید: «انجیل ... که به تمامی خلقت زیر آسمان بدان موعظه شده است.» بنابراین در طول ۳۰ سال، داستان انجیل در همهٔ نقاط جهان شناخته شده بود.

روایات نشانگر این مطلب‌اند که رسولان با شهادتشان (کشته شدن به خاطر مسیح)، شاهدان امینی برای منجی‌شان شدند.

بنابراین، با وجود یک خیانتکار در این گروه، انتخابی که مسیح از شاگردانش به عمل آورد، کاملاً موفقیت آمیز بود.

لوقا ۶ : ۲۰ - ۴۹. موعظهٔ سر کوه

به نظر می‌رسد که این قسمت، بخشهایی از همان موعظهٔ متی ۵، ۶ و ۷ می‌باشد. در متی ۵ : ۱ «او بر فراز کوه برآمده و ... بنشست»، در لوقا ۶ : ۱۷ «با ایشان به زیر آمده و بر جای هموار بایستاد.» ممکن است عیسی هر دو عمل را در طول یک موعظه انجام داده باشد.

دو گزارشی که در ارتباط با موعظهٔ عیسی به ثبت رسیده، تا حدی با هم متفاوتند. دقیقاً مشخص نیست که اینها دو گزارش از یک موعظه هستند و یا یک موعظه در دو موقعیت مختلف می‌باشد. عیسی همیشه در حال تعلیم دادن بود. شاید او همان کلمات را بارها به طرق مختلف بازگو می‌نمود. در هر صورت، می‌توان این بخش را مجموعه‌ای از چکیدهٔ سخنان او در نظر گرفت. در واقع خلاصهٔ اصل تعالیم او در این قسمت گنجانده شده است. تعالیم عیسی در حالی که دارای هماهنگی ویژهٔ آموزشی است، از لحاظ ادبی نیز از سطح بالایی برخوردار است.

لوقا ۶ : ۲۰ - ۲۶، خوشابحالها (به توضیحات مربوط به متی ۵ : ۱ - ۱۲ مراجعه شود).

لوقا ۶ : ۲۷ - ۳۸. حکم طلایی

این بخش در واقع چکیدهٔ مطالب متی ۵ و ۷ است. برخی از تعالیم عیسی شامل «همسایهٔ خود را چون نفس خود محبت نما»، «دشمنان خود را محبت نمایید» و «چنانکه می‌خواهید مردم با شما عمل کنند شما نیز به همانطور با ایشان سلوک نمایید»، مستلزم از خودگذشتگی و ایثار فوق‌العاده است. به همین دلیل اغلب اوقات افراد برای اینکه تصور خود را در انجام این اوامر موجه قلمداد نمایند، به ابراز این مطلب می‌پردازند که عیسی خود نیز می‌دانست که ایده‌آلهایی پیش روی ما قرار می‌دهد که همگی غیر عملی هستند.

با این وجود عیسی، خود بر این اساس زندگی نمود و هرگز در تعالیم خویش به مواردی که دارای ابهام یا جنبه‌ای دو پهلوگونه باشند اشاره ننمود. او نشان داد که انسان بایستی دل خود را علیرغم رفتار غلط محیط، از رنجش و خشم دور بدارد و در عین حال در پی نیکویی کردن و برکت طلبیدن برای افرادی باشد که مسبب رنجش او بوده‌اند. آیا این واقعاً غیر ممکن نیست؟ پاسخ این سؤال قطعاً مثبت است. اما عیسی نشان می‌دهد که با تربیت نفس و پرورش اراده در این راه و همچنین امداد پر فیض الهی می‌توان دوست داشتن و محبت کردن دشمنان را امری ممکن نمود.

اطاعت و اجرای این حکم طلایی، حتی در محدوده‌ای کوچک باعث شادی و خوشی و آرامش ما در همهٔ ابعاد زندگی می‌گردد. ما در خدمت کردن به دیگران، در واقع به خود خدمت کرده‌ایم. آنچه که تجربه ثابت کرد، این است که مردم کسانی را که حکم طلایی را باور داشته و به آن عمل می‌کنند، دوست دارند. شما نیز می‌توانید با اجرای این حکم، به این تجربه دست یابید. کافی است آن را امتحان کنید.

شاید بنظر برسد که این حکم مردم را از خدمت نظام معاف می‌کند. اما مخاطبین عیسی افراد بودند و نه دولتها. دولتها بوسیلهٔ خدا برقرار شده‌اند (رومیان ۱۳: ۱ - ۷، اول پطرس ۲: ۱۳ - ۱۷). همهٔ عاملین جرم بایستی بوسیلهٔ قدرتهای مافوق مجازات شوند. عیسی صریحاً به این مطلب اشاره نمود که ملکوت او در پادشاهی قیصر به پیش خواهد رفت (متی ۲۲: ۲۱). اولین شخص غیر یهودی که در بین جمع ایمانداران یعنی کلیسا پذیرفته شد، یک سرباز رومی بود (اعمال رسولان ۱۰: ۱) وقتی او مسیحی شد، خدمت نظام خود را ترک نکرد. یک قاضی، مأمور پلیس یا یک شخص نظامی در زندگی شخصی خویش باید تابع این حکم طلایی باشد. ولی هنگامی که در حکم یک افسر در محل کار خود حاضر می‌شود، باید تابع مقرراتی باشد که عدالت اجتماعی را اجرا می‌کند و از طرف دولت قانونگذاری شده است.

معمولاً دولتها در قالبی محدود، تابع حکم طلایی عیسی هستند. اما دیده شده است که هنگامی که از قدرت و زور در اجرای قوانین استفاده نمی‌شود، باعث هرج و مرج اجتماعی شده و همین مورد جا را برای هرگونه جنایت از قبیل: قتل، دزدی، تجاوز و... باز می‌کند. هر چقدر هم که ما از جنگ متنفر باشیم، باید بدانیم که اطاعت از حکم طلایی نمی‌تواند عذر موجهی برای این مورد باشد که شخص مسیحی منتظر باشد دیگران جهت آزادی و امنیت او وارد جنگ شوند و خودش در این مورد فعال نباشد.

لوقا ۶: ۳۹ - ۴۹. بنا کردن بر سنگ

اگرچه عیسی از مثالهای ساده‌ای استفاده می‌کند، اما باید توجه داشت که به حقایق جدی و پر اهمیتی اشاره می‌کند. روزی فرا خواهد رسید که برای اشخاصی که به دروغ و چرب زبانی به اسم او اعتراف کردند، روزی تلخ و پر مصیبت خواهد بود (متی ۷: ۲۲ - ۲۳). «عمل کردن» به آنچه عیسی

تعلیم داد و «اجرا و تکرار» آنها در «زندگی» تماماً آن چیزهایی است که در داوری نهایی مورد حساب قرار خواهد گرفت.

لوقا ۷ : ۱ - ۱۰ . غلام یوزباشی

این واقعه در متی ۸ : ۵ - ۱۳ نیز ذکر شده است. یوزباشی افسر رومی بود که ۱۰۰ نفر سرباز را زیر دست خود داشت. در آن زمان، حدود ۱۰۰ سال بود که فلسطین تحت سلطهٔ رومیها قرار گرفته بود. اکثر افسران رومی، افرادی بی‌رحم و منفور بودند اما برخی از آنها، تحت تأثیر مذهب یهود، افرادی صالح بشمار می‌رفتند. اولین شخص غیر یهودی که در کلیسا پذیرفته شد، یوزباشی به نام کرنیلیوس بود (اعمال رسولان ۱۰).

یوزباشی که در این بخش از او نام برده شده، شخصی است که کُنیسهٔ یهودیان را در کفرناحوم بنا نمود (۵). عیسی بسیاری اوقات در این کنیسه به تعلیم پرداخت و یکبار نیز دیو زده‌ای را در آنجا شفا داد (مرقس ۱ : ۲۱ - ۲۳). در سال ۱۹۰۵ یک هیئت اعزامی آلمانی به کشف خرابه‌های یک کنیسه، مربوط به قرن ۴ میلادی نائل آمد. در زیر این کنیسه، آثار کنیسه‌ای قدیمی تر یافت شد که بنظر می‌رسد همان کنیسه‌ای است که عیسی در آن تعلیم می‌داد (مرقس ۱ : ۲۱ ، لوقا ۷ : ۵). درکنار دیوار غربی، جایگاههای سنگی دیده می‌شد که محل نشستن کاتبان و فریسیان بود. منبر کنیسه در منتهی‌علیه شمالی قرار داشت و بنابراین جایی که عیسی در آنجا می‌ایستاد، قابل مشاهده بود.

لوقا ۷ : ۱۱ - ۱۷ . زنده کردن پسر بیوه زن نائینی

این واقعه یکی از سه مورد زنده‌کردن مرده است که توسط عیسی انجام شد (به مرقس ۵ : ۲۲ و یوحنا ۱۱ : ۱ مراجعه شود). احتمالاً عیسی افراد دیگری را نیز زنده نموده است (لوقا ۷ : ۲۲). او به شاگردان خود نیز مأموریت داد تا مردگان را زنده کنند (متی ۱۰ : ۸).

لوقا ۷ : ۱۸ - ۳۵، قاصدان یحیی تعمید دهنده (به توضیحات مربوط به متی ۱۱ : ۱ - ۱۹ مراجعه شود).

لوقا ۷ : ۳۶ - ۵۰ . زن گناهکار

بسیاری عقیده دارند که این زن همان مریم مجدلیه و یا مریم اهل بیت عنیا (خواهر ایلعازر) است. اما این نظر کاملاً بی‌اساس است. چون طرز عطر آگین کردن این زن با آنچه که مریم اهل بیت عنیا نمود، کاملاً متفاوت است (یوحنا ۱۲ : ۱ - ۸). مهمانی‌های آن زمان طوری بود که در خانه برای همه باز بود و حالتی عمومی داشت. عیسی احتمالاً نیمه دراز کشیده بر یک پشتی، روبروی میز تکیه داده

بود. آن زن براحتی می‌توانست وارد خانه شود. او در حال گریه پایهای عیسی را بوسید و آنها را با عطری گرانقیمت عطرآگین نمود و اشکهایی را که روی پایهای عیسی می‌ریخت، با موی خود خشکانید. او با این عمل، پرستش فروتنانه و خالصانه‌ای را به عیسی تقدیم نمود.

عیسی در ارتباط با زنانی که در زندگی خود قدم اشتباه برداشته و در اجتماع به عنوان زنان بدکار شهرت داشتند، به آرامی و دلسوزی برخورد می‌کرد (یوحنا ۴ : ۱۸ ، ۸ : ۱ - ۱۱). امّا در عین حال هیچکس جرأت نمی‌کرد که تهمت ناروا دراین مورد به او بزند (یوحنا ۴ : ۲۷).

لوقا ۸ : ۱ - ۳. زنان

سه نفر از زنان در کنار «سایر زنان» نام برده شده‌اند. اطلاعاتی از سوسن در دست نیست. یونا، همسر ناظر هیرودیس در قصر پادشاه بود. بنظر می‌رسد که او جزو دوستان نزدیک عیسی بشمار می‌رفت. همچنین در بین زنانی بود که سپیده دم بسوی قبر شتافتند (لوقا ۲۴ : ۱۰).

مریم مجدلیه

مریم مجدلیه یکی از چهره‌های سرشناس در میان این گروه زنان است. اسم او اول از همه و بیشتر از زنان دیگر ذکر شده است (متی ۲۷ : ۵۶ و ۶۱ ، ۲۸ : ۱؛ مرقس ۱۵ : ۴۰ و ۴۷ ، ۱۶ : ۱ و ۹؛ لوقا ۸:۲، ۲۴ : ۱۰ ؛ یوحنا ۱۹ : ۲۵ ، ۲۰ : ۱ و ۱۸). او اولین کسی بود که عیسی پس از رستاخیز از مردگان، خود را بر وی ظاهر نمود. او جزو کسانی است که «از اموال خود، او (عیسی) را خدمت می‌نمودند» (۳). بنظر می‌رسد که او زن متمولی بوده است. عیسی هفت دیو از او خارج کرده بود (۲). اما هیچ جا از این موضوع که او زن بدکاره‌ای بوده، حرفی به میان نیامده است. دیوها باعث امراض و ناراحتی‌های مختلف می‌شدند (به توضیحات مربوط به مرقس ۵ : ۱ - ۲۰ مراجعه شود). اما هیچ جا ارتباطی بین دیوها و اخلاق فاسد انسان دیده نمی‌شود. بدون شک او زنی نبود که دامن خود را لکه‌دار نموده باشد. او قطعاً زن گناهکاری که در باب قبل از او نام برده شده، نیست. عیسی حتماً نمی‌پذیرفت که یک زن بدکاره فوراً رهبری زنان گروه را به عهده بگیرد.

شاید خوب باشد که ما انسانها در میان خود، تفاوتی بین گناهان محترم وگناهان فاحش قائل شویم و برای اشخاصی که مرتکب گناهان فاحش شده‌اند، برخوردی جدی‌تر داشته باشیم. این امر باعث خواهد شد اجتماع انسانی خود را از انحطاط نجات دهیم. ولی باید این را هم دانست که در نظر خدا گناه، گناه است. برای خدا آمرزش گناه محترم و گناه فاحش، یکسان است. این خیلی مهم است که گناهان یک زن بدکاره آمرزیده شوند و او با محبت در جمع ایمانداران پذیرفته شود. اما باید بین این مطلب و قرار دادن فوری این چنین شخصی بر صدر امور روحانی، تفاوت جدی قائل شد.

لوقا ۸ : ۴ - ۱۸، مثل برزگر (به توضیحات مربوط به متی ۱۳ : ۱ - ۲۳ مراجعه شود).

لوقا ۸: ۱۹ - ۲۱، مادر و برادران عیسی (به توضیحات مربوط به متی ۱۲: ۴۶ - ۵۰ مراجعه شود).

لوقا ۸: ۲۲ - ۲۵، آرام ساختن طوفان (به توضیحات مربوط به مرقس ۴: ۳۵ - ۴۱ مراجعه شود).

لوقا ۸: ۲۶ - ۳۹، دیوزدهٔ اهل جنیسارت (به توضیحات مربوط به مرقس ۵: ۱ - ۲۰ مراجعه شود).

لوقا ۸: ۴۰ - ۵۶، زنده کردن دختر یائیروس (این واقعه در متی ۹: ۱۸ - ۲۶ و مرقس ۵:۲۲-۴۳ نیز ذکر شده است). عیسی سه بار مرده زنده کرد (به توضیحات مربوط به لوقا ۷:۱۱-۱۷ و یوحنا ۱۱ مراجعه شود).

لوقا ۹: ۱ - ۶، اعزام دوازده رسول (به توضیحات مربوط به متی ۱۰ مراجعه شود).

لوقا ۹: ۷ - ۹، حیرت و گیجی هیرودیس (به توضیحات مربوط به لوقا ۳: ۱ - ۲۰ مراجعه شود).

لوقا ۹: ۱۰ - ۱۷، غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر (به توضیحات مربوط به یوحنا ۶ مراجعه شود). بین آیات ۱۷ و ۱۸ فاصلهٔ زمانی شامل ۸ ماه وجود دارد.

لوقا ۹: ۱۸ - ۲۰، اعتراف پطرس (به توضیحات مربوط به متی ۱۶: ۱۳ - ۲۰ مراجعه شود).

لوقا ۹: ۲۱ - ۲۷، پیشگویی مرگ و قیام (به توضیحات مربوط به مرقس ۹: ۳۰ - ۳۲ مراجعه شود).

لوقا ۹: ۲۸ - ۳۶، تبدیل هیئت عیسی (به توضیحات مربوط به مرقس ۹: ۲ - ۱۳ مراجعه شود).

لوقا ۹: ۳۷ - ۴۳، پسرک مصروع (به توضیحات مربوط به مرقس ۹: ۱۴ - ۲۹ مراجعه شود).

لوقا ۹: ۴۳ - ۴۵، پیشگویی مجدد مرگ و قیام (به توضیحات مربوط به مرقس ۹: ۳۰ - ۳۲ مراجعه شود).

لوقا ۹: ۴۶ - ۴۸. چه کسی از همه بزرگتر است؟

اهمیت این موضوع در این است که این بحث درست پس از دیدن تبدیل هیئت مسیح در میان شاگردان شروع شد. نکتهٔ دیگری که باعث تأسف است، این است که شاگردان درست پس از اینکه عیسی نزدیک بودن مرگ خود را خبر می‌داد، این سؤال را مطرح نمودند. و بدتر از آن هنگامی که به کفرناحوم رسیدند، به طرح دوبارهٔ این موضوع پرداختند (متی ۱۸: ۱ - ۵؛ مرقس ۹: ۳۳ - ۳۷). و دوباره هنگامی که زمان مصلوب شدن مسیح نزدیک بود، از عیسی سؤال کردند که کدامیک بزرگتر است (به توضیحات مربوط به متی ۲۰: ۲۰ - ۲۸ مراجعه شود). حقیقتاً صبر و حوصلهٔ عیسی نسبت به شاگردانش و متقابلاً نسبت به هر یک از ما چه زیاد است!

لوقا ۹: ۴۹ - ۵۰. خادم ناشناخته

این موضوع در مرقس ۹: ۳۸ - ۴۰ نیز ذکر شده است. در این بخش، باز یوحنا مورد توبیخ قرار می‌گیرد، زیرا او اصرار داشت که امتیاز انجام معجزات، منحصر به رسولان است. و درست پس از طرح این موضوع، او مجدداً خشمناک می‌شود و مورد توبیخ قرار می‌گیرد (۵۲ - ۵۶). در این بخش سه بار یوحنا توبیخ می‌شود.

لوقا ۹: ۵۱ - ۱۹: ۲۸. خدمت در بیریه و سپس در یهودیه

فاصلهٔ زمانی مابین عزیمت نهایی عیسی از جلیل و هفتهٔ آخر، معمولاً تحت عنوان مأموریت در بیریه و یا مأموریت بعدی در یهودیه نامیده شده است. بیریه در بخش شرقی اردن (نقشهٔ شمارهٔ ۴۸) واقع شده بود و تحت فرمانروایی هیرودیس قرار داشت. یهودیه در بخش غربی اردن و تحت فرمانروایی پیلاطس بود.

لوقا ۹: ۵۱. عزیمت نهایی از جلیل

این مورد در متی ۱۹: ۱ و همچنین مرقس ۱۰: ۱ ذکر شده است. برخی عقیده بر این دارند که این واقعه همزمان با دیدار عیسی از اورشلیم هنگام عید تجدید (ماه دسامبر - دی ماه) بوده است (یوحنا ۱۰: ۲۲). بنابراین مأموریت در بیریه و سپس در یهودیه مدت زمانی شامل چهار ماه را در بر می‌گیرد.

چهار بخش مأموریت بیریه - یهودیه

متی ۱۹ و ۲۰	لوقا ۹: ۵۱ - ۱۹: ۲۹
طلاق (۱۹: ۱ - ۱۲)	عدم پذیرایی سامریان (۹: ۵۱ - ۵۶)
اطفال (۱۹: ۱۳ - ۱۵)	«روباهان را سوراخها است» (۹: ۵۷ - ۶۲)
حاکم جوان ثروتمند (۱۹: ۱۶ - ۳۰)	اعزام ۷۰ نفر (۱۰: ۱ - ۱۶)
کارگران تاکستان (۲۰: ۱ - ۶)	بازگشت ۷۰ نفر (۱۰: ۱۷ - ۲۴)
پیشگویی مرگ و قیام (۲۰: ۱۷ - ۱۹)	سامری نیکو (۱۰: ۲۵ - ۳۷)
تقاضای یعقوب و یوحنا (۲۰: ۲۰ - ۲۸)	مریم و مرتا (۱۰: ۳۸ - ۴۲)
مردان کور در اریحا (۲۰: ۲۹ - ۳۴)	«دعای ربانی» (۱۱: ۱ - ۴)
	اصرار در دعا (۱۱: ۵ - ۱۳)
	«به یاری بعلزبول» (۱۱: ۱۴ - ۲۶)

مرقس ۱۰

طلاق (۱۰: ۱ - ۱۲)
اطفال (۱۰: ۱۳ - ۱۶)
حاکم جوان ثروتمند (۱۰: ۱۷ - ۳۱)
پیشگویی مرگ و قیام (۱۰: ۳۲ - ۳۴)
تقاضای یعقوب و یوحنا (۱۰: ۳۵ - ۴۵)
بارتیمائوس کور (۱۰: ۴۶ - ۵۲)

کلام خدا (۱۱: ۲۷ - ۲۸)
آیت یونس (۱۱: ۲۹ - ۳۲)
چراغ افروخته (۱۱: ۳۳ - ۳۶)
«وای بر شما فریسیان» (۱۱: ۳۷ - ۵۴)
گناه غیر قابل آمرزش (۱۲: ۱ - ۱۲)
احمق ثروتمند (۱۲: ۱۳ - ۲۱)
گنج در آسمان (۱۲: ۲۲ - ۳۴)
غلام بیدار و آماده (۱۲: ۳۵ - ۴۰)
غلام امین (۱۲: ۴۱ - ۴۸)
«آتش بر زمین» (۱۲: ۴۹ - ۵۳)

علایم زمانها (۱۲: ۵۴ - ۵۹)
خون جلیلیان (۱۳: ۱ - ۵)
درخت انجیر بی‌ثمر (۱۳: ۶ - ۹)
شفای زن گوژپشت (۱۳: ۱۰ - ۱۷)
دانهٔ خردل، خمیرمایه (۱۳: ۱۸ - ۲۱)
کم بودن برگزیدگان (۱۳: ۲۲ - ۳۰)
«به آن روباه بگویید» (۱۳: ۳۱ - ۳۵)
شفای مرد مبتلا به استقاء (۱۴: ۱ - ۶)
صدر نشینی (۱۴: ۷ - ۱۱)
ضیافت برای فقیران (۱۴: ۱۲ - ۱۴)
عذر و بهانه‌ها (۱۴: ۱۵ - ۲۴)
حمل صلیب (۱۴: ۲۵ - ۳۵)
گوسفند گمشده، سکهٔ گمشده (۱۵: ۱ - ۱۰)
پسر گمشده (۱۵: ۱۱ - ۳۲)
ناظر خائن (۱۶: ۱ - ۱۷)
طلاق (۱۶: ۱۸)
ایلعازر و مرد ثروتمند (۱۶: ۱۹ - ۳۱)
آمرزش (۱۷: ۱ - ۴)
قدرت ایمان (۱۷: ۵ - ۱۰)

یوحنا ۷ - ۱۱
عید خیمه‌ها (۷: ۱ - ۵۲)
زن بدکار (۸: ۱ - ۱۱)
سخنرانی عیسی (۸: ۱۲ - ۵۹)
شفای مرد کور (۹: ۱ - ۴۱)
شبان نیکو (۱۰: ۱ - ۲۱)
عید تجدید (۱۰: ۲۲ - ۳۹)
در آن سوی اردن (۱۰: ۴۰ - ۴۲)
زنده کردن ایلعازر (۱۱: ۱ - ۵۳)
در افرایم (۱۱: ۵۴ - ۵۷)

ده ابرص (۱۷: ۱۱ - ۱۹)
آمدن خداوند (۱۷: ۲۰ - ۳۷)
بیوه زن بینوا (۱۸: ۱ - ۸)
فریسی و باجگیر (۱۸: ۹ - ۱۴)
اطفال (۱۸: ۱۵ - ۱۷)
حاکم جوان ثروتمند (۱۸: ۱۸ - ۳۰)
پیشگویی مرگ و قیام (۱۸: ۳۱ - ۳۴)
مرد کور اهل اریحا (۱۸: ۳۵ - ۴۳)
زکّی باجگیر (۱۹: ۱ - ۱۰)
مثل قنطارها (۱۹: ۱۱ - ۲۸)

لوقا ۹: ۵۲ - ۵۶. رد شدن عیسی توسط سامریان

هنگامی که اهالی این منطقه عیسی را نپذیرفتند، یعقوب و یوحنا بسیار عصبانی شدند. به همین دلیل بعدها عیسی لقب «پسران رعد» را به آنها داد (مرقس ۳: ۱۷). عیسی بدون اینکه تلخی بدل بگیرد، راهی اورشلیم شد.

لوقا ۹: ۵۷ - ۶۲ «روباهان را سوراخها است»

حدود یکسال پیش عیسی همین سخن را به یکی از کاتبان که طالب متابعت از عیسی بود، گفت (متی ۸: ۱۹ - ۲۲). شاید او این پاسخ را بارها به خیلی از کسانی که طالب پیروی از او بودند داده بود. قطعاً پاسخ عیسی به شخص دوم و سوم بدان معنی نبود که ما بایستی نسبت به زندگی زمینی خود بی‌توجه باشیم. کلام خدا بارها بر این مطلب تأکید می‌کند که یکی از برجسته‌ترین نکات زندگی یک فرد مسیحی این است که او در روابط خانوادگی خویش شخصی عاقل باشد و حقوق دیگران را در نظر بگیرد و مخصوصاً در اوقات تنگی مایهٔ تسلی آنان گردد. اما در عین حال، این بخش نشانگر این مطلب است که امور روحانی باید در مرتبهٔ اهمیت و اولویت خاصی در زندگی ما باشند، علی‌الخصوص هنگام بروز مخالفتها، بی‌درنگ باید خدا را و ملکوت او را اول انتخاب نمود.

لوقا ۱۰: ۱ - ۱۶. اعزام ۷۰ نفر

این واقعه در آخرین عزیمت عیسی از جلیل صورت گرفت. هدف او از این عمل این بود که مژدهٔ آمدن مسیح موعود به گوش همه برسد. احتمالاً آنها به نقاطی در حوالی درهٔ اردن فرستاده شدند. این

مأموریت ۴ یا ۵ ماه قبل از مرگ عیسی به انجام رسید.

احتیاجات مالی خدمت عیسی چگونه تأمین می‌شد؟

عیسی مردی فقیر بود و «جای سر نهادن نداشت». او مدت ۳ سال با وسعتی قابل ملاحظه به نواحی اطراف مسافرت نمود و حداقل دوبار به صورتی متشکل و سازمان یافته جهت موعظه به بعضی از مناطق از پیش طرح ریزی شده، سفر نمود. او و همراهانش معمولاً تحت پوشش مهمان نوازی دیگران بسر می‌بردند (متی ۱۰ : ۱۱). او هدایایی از افراد متمول دریافت می‌نمود (لوقا ۸ : ۳). عیسی صدها نفر را شفا داده بود و عدهٔ کثیری نیز او را پیروی می‌کردند. قطعاً با این همه طرفدار او می‌بایستی زندگی دولتمندانه‌ای همچون یک پادشاه داشته باشد اما او در فقر زندگی کرد و مرد.

لوقا ۱۰ : ۱۷ - ۲۴. مراجعت ۷۰ نفر

وسعت مکانی این سفر دقیقاً ذکر نشده است. ولی احتمال می‌رود که محدودهٔ این سفر به سمت پایین در نواحی اریحا مربوط باشد. عیسی نیز آهسته‌تر از پشت سر آنها به طرف این منطقه پیش می‌رفت. گزارش موفقیت آمیز آنها به عیسی، عبارت بود از پیروزی و غلبهٔ آنان بر شیطان. اما باید توجه داشت که عیسی به آنها هشدار می‌دهد که خوشحالی آنها محدود به کارها و خدمات نیکویی که کرده‌اند، نباید باشد. بزرگترین شادی یک مسیحی، بودن در آسمان می‌باشد (۲۰).

لوقا ۱۰ : ۲۵ - ۳۷. سامری نیکو

این مثل، یکی از نکات برجسته و کلاسیکی است که در رابطه با موضوع نیکوکاری انسانی در ادبیات همهٔ ملل، بدان اشاره شده است. لوقا فقط به ذکر این مطلب می‌پردازد که عیسی مورد عدم پذیرش سامریان قرار گرفت (۹ : ۵۲). در اینجا عکس‌العمل عیسی مطرح می‌شود. او می‌خواهد به عشق و محبت سامری نیکو اشاره کند که محبتش در همهٔ دوران آتی پا برجا خواهد ماند.

مهربانی

عیسی قطعاً مهربان‌ترین شخص روی زمین بوده است. شهادت افراد در مورد او این بوده، که اگر همهٔ اعمال نیکو و پر از مهربانی را که او در محدودهٔ سه سال خدمت خویش انجام داده به رشتهٔ تحریر درآورند، جهان نیز گنجایش آن را نخواهد داشت (یوحنا ۲۱ : ۲۵).

عیسی دربارهٔ مهربانی، سخن بسیار گفته است. منظور وی از این مهربانی، رفتار ملایم و توام با مهر و محبتی است که در زندگی عادی ما باید دیده شود. از گفتار او پیداست که بیش از هر حُسن

دیگری، او مایل است مهربانی را در وجود ما ببیند. البته این بدان معنی نیست که مهربانی ما باعث نجات و رستگاری ما می‌شود. نجات را جزء عیسی کس دیگری به ما عنایت نمی‌کند. ولی این نکته نیز قابل اهمیت است که بسیاری از خصوصیات در شخصیت ما خشنودی او را فراهم می‌نمایند و بسیاری دیگر نیز عدم رضایت او را جلب می‌کنند.

عیسی با تأکید بر مسألهٔ مهربانی، بر شخصیت مهربان خودش نیز اشاره می‌کند و مشخص می‌کند که او حاضر است، پذیرای همهٔ اشخاصی باشد که به این محبت و توجه احتیاج دارند و بدین ترتیب نشان می‌دهد که پیروان او نیز می‌توانند نسبت به رنجدیدگان و محتاجان بی‌تفاوت باشند (متی ۲۵: ۴۰ و ۴۵).

عیسی خاطرنشان می‌کند که آسمان مسکن اشخاصی است که مهربان بودن را آموخته‌اند، آن را اجرا می‌کنند و همواره و در همهٔ شرایط حاضرند با دلسوزی و مهربانی رفتار نمایند. عیسی آمد تا ملکوتی از افرادی چون خودش بسازد و هنگامیکه این ملکوت تکمیل شد، اشخاص غیر در آنجا نخواهند بود (متی ۲۵ : ۳۴ و ۴۱).

او اضافه می‌کند که بسیاری در روز داوری متحیر خواهند شد. بسیاری از اشخاصی که فکر می‌کردند افراد مذهبی و نیکویی هستند، به این مطلب پی خواهند برد که همگی آنان در واقع از پذیرایی فرشتگان آسمانی غافل مانده‌اند و افسوس که وقتی برای جبران نیز نخواهند داشت (متی ۲۵: ۴۴).

عیسی خاطر نشان می‌کند که هیچ عمل نیکویی، حتی اگر بسیار کوچک و بی‌ارزش بنظر آید، در ملکوت خدا بدون پاداش نخواهد بود (متی ۱۰: ۴۲).

نکتهٔ قابل توجه دیگر این است که ما نباید باعث تشویق افراد تنبل باشیم. از نظر کتاب‌مقدس تنبلی یکی از گناهان مخرب به شمار می‌رود و هیچ عذری در مقابل آن پذیرفته شده نیست. «اگر کسی خواهد کار نکند خوراک هم نخورد.» (دوم تسالونیکیان ۳: ۱۰).

لوقا ۱۰ : ۳۸ - ۴۲. مریم و مرتا

به نظر می‌رسد که این ملاقات، در پایان مأموریت عمومی عیسی به سوی درهٔ اردن یعنی هنگامی که آن ۷۰ نفر پیشاپیش او حرکت می‌کردند، انجام شده باشد. او احتمالاً در حال حاضر جهت عید تجدید به سوی اورشلیم عازم بود (یوحنا ۱۰ : ۲۲). مریم و مرتا در بیت عنیا که بر دامنهٔ شرقی کوه زیتون واقع شده بود، زندگی می‌کردند. بیت عنیا تخمیناً ۳ کیلومتر از اورشلیم فاصله داشت. ذکر این واقعه در انجیل، نشاندهندهٔ این واقعیت است که عیسی اهمیت بسزایی برای گوش دادن به کلام خدا قایل بود.

لوقا ۱۱ : ۱. دعای عیسی

عیسی اگرچه پسر خدا بود اما بارها نیز ادعا نمود که با خدا برابر است، ولی در زندگی زمینی‌اش همواره نشان می‌داد که کاملاً به قوت الهی و آسمانی وابستگی دارد. عیسی بارها دعا کرد. ستون ذیل فهرستی از دعاهای عیسی راکه در اناجیل به آن اشاره شده، ارائه می‌دهد:

دعاهای عیسی

هنگام تعمید (لوقا ۳ : ۲۱)
در خلوتگاه (مرقس ۱ : ۳۵)
در بیابان (لوقا ۵ : ۱۶)
شب هنگام، قبل از انتخاب شاگردان (لوقا ۶ : ۱۲)
قبل از دعوت عظیم «بیایید نزد من» (متی ۱۱ : ۲۵ - ۲۷)
هنگام غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر (یوحنا ۶ : ۱۱)
پس از غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر (متی ۱۴ : ۱۳)
دعای ربانی (لوقا ۱۱ : ۱ - ۴)
در قیصریهٔ فیلیپی (لوقا ۹ : ۱۸)
قبل از تبدیل هیئت (لوقا ۹ : ۲۸ - ۲۹)
برای اطفال (متی ۱۹ : ۱۳)
قبل از زنده کردن ایلعازر (یوحنا ۱۱ : ۴۱ - ۴۲)
در هیکل (یوحنا ۱۲ : ۲۷ - ۲۸)
در شام آخر (متی ۱۶ : ۲۶ - ۲۷)
برای پطرس (لوقا ۲۲ : ۳۲)
برای شاگردان (یوحنا ۱۷)
در باغ جتسیمانی (متی ۲۶ : ۳۶ و ۳۹ و ۴۲ و ۴۴)
بر روی صلیب (لوقا ۲۳ : ۳۴)
در راه عموآس (لوقا ۲۴ : ۳۰)

عیسی در همهٔ دعاها خدا را پدر خطاب می‌کند (متی ۶:۹، ۱۱:۲۵، ۲۶:۳۹ و ۴۲؛ لوقا ۱۱:۲، ۲۳:۳۴؛ یوحنا ۱۱:۴۱، ۱۲:۲۷ و ۲۸، ۱۷:۱ و ۵ و ۱۱ و ۲۱ و ۲۴ و ۲۵). بنابراین این نکته کاملاً مشهود است که دعای عیسی با خیلی از دعاهای «شبانی» امروزی که اغلب دعاهایی طویل، بی‌روح و کسل کننده هستند، تفاوت شایان توجه دارد.

لوقا ۱۱ : ۲ - ۴. دعای ربانی

این دعا با متنی طولانی‌تر در متی ۶: ۹ - ۱۳ نیز ذکر شده است. به نظر نمی‌رسد که هدف عیسی از ادای این دعا این بوده باشد که امروزه در جلسات کلیسایی عیناً تکرار شود، این دعا در واقع نمونه‌ای است که جهت راهنمایی ما در چگونگی نزدیک شدن به خدا و ادای احتیاجات و تقاضاها به او ارائه داده شده است.

دعا در خلوتگاه

عیسی به «دعای در خلوت» و به دور از دید مردم تأکید خاص می‌کند (متی ۶: ۶). لازم به توضیح است که این مورد دلیل بر ضدیت با دعای دسته جمعی یا عمومی نیست. این مسلم است که ما، هیچگاه از دعا کردن در جمع یا شهادت دادن در بین مردم نباید شرم داشته باشیم. اما باید توجه داشته باشیم که این اعمال ما چه اثری بر مردم اطراف ما دارند. دعا، امری است که بین ما و خدا انجام می‌گیرد. دعا صحبت کردن با خدا است، نه صحبت کردن دربارهٔ خدا. قسمت اعظم دعاهای ما باید دعاهایی باشد که در خلوتگاه و در حجرهٔ دل خود داریم، چون در این موقعیت‌ها است که بهتر از هر وقتی می‌توان به انگیزه‌های قلبی خویش واقف شد. این نکته بسیار حائز اهمیت است که همیشه قبل و بعد از هر تصمیم یا عمل مهم در زندگی، قلبهای خود را به سوی خدا بگشاییم و قبل از اینکه مسائل خود را با اشخاص دیگر از جمله دوستان صمیمی و یا همسر خود در میان بگذاریم، به او عرض کنیم و از شخص او یا قلبی شکرگزار طلب هدایت و قوت بنماییم. بدین ترتیب مشاهده خواهیم کرد که در بین عادات زندگیمان، هیچ عادتی همانند دعا کردن قادر نیست به ما خوشی عطا کند و در اوقات اضطراری زندگی به ما قوت بخشد، چرا که در دعا دست خود را در دست کسی قرار می‌دهیم که در عین حال که دوست و مشفق ما است، پر قدرت‌ترین شخصیت دنیا نیز هست، و بنابراین می‌توان با اعتماد همهٔ مسائل و حتی جزئی‌ترین موارد را با او در مشورت قرار داد.

لوقا ۱۱ : ۵ - ۱۳، اصرار در دعا (به لوقا ۱۸ : ۱ - ۸ مراجعه شود).

لوقا ۱۱ : ۱۴ - ۲۶، اخراج ارواح پلید (به متی ۱۲ : ۳۴ - ۳۷ مراجعه شود).

لوقا ۱۱ : ۲۷ - ۲۸. کلام خدا

زنی به آواز بلند وی را گفت «خوشابحال آن رحمی که تو را حمل کرد.» عیسی گفت «خوشابحال آنانی که کلام خدا را می‌شنوند و آن را اطاعت می‌کنند.»

در آن ایام، عهد عتیق به منزلهٔ کلام خدا پذیرفته می‌شد. عیسی نیز بر این مطلب تأکید نمود. به نظر او این کتاب تنها مجموعه‌ای از نقطه نظرات یهودی نبود بلکه کلام مطلق خدا بود. این نوشتجات نقش مهمی در معلومات و آموخته‌های تحصیلی عیسی داشتند (به لوقا ۲ : ۴۰ مراجعه شود).

هنگامی که در بیت عنیا مریم کنار پای‌های مسیح مشغول شنیدن کلام او بود، او این عمل را «نیکو» دانست (لوقا ۱۰ : ۴۲). روزی شخصی به او گفت: «مادر و برادرانت بیرون ایستاده، می‌خواهند تو را ببینند». عیسی در جواب ایشان گفت: «مادر و برادران من اینانند که کلام خدا را شنیده آن را بجا می‌آورند» (لوقا ۸: ۱۹ - ۲۱).

همچنین عیسی فرمود: «تخم، کلام خدا است» (لوقا ۸ : ۱۱). جان هر شخص، فقط بوسیلهٔ تخم ملکوت خدا که کلام خدا باشد، در ملکوت الهی وارد می‌شود (اول پطرس ۱ : ۲۳).

«انسان نه محض نان زیست می‌کند بلکه بهر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر گردد» (متی ۴ : ۴).

«هرگاه موسی و انبیا (کلام خدا) را نپذیرند، اگر کسی از مردگان نیز برخیزد هدایت نخواهند پذیرفت» (لوقا ۱۶ : ۳۱).

«آسمان و زمین زایل خواهد شد لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد» (متی ۲۴ : ۳۵).

لوقا ۱۱ : ۲۹ - ۳۲، آیات و نشانه‌ها (به متی ۱۲ : ۳۹ - ۴۲ مراجعه شود).

لوقا ۱۱ : ۳۳ - ۳۶، چراغ افروخته (به متی ۵ : ۱۳ - ۱۶ مراجعه شود).

لوقا ۱۱ : ۳۷ - ۵۴، تقبیح اعمال فریسیان (به متی ۲۳ مراجعه شود).

لوقا ۱۲ : ۱ - ۱۲ . انگیزه‌های مخفی

عیسی، بارها به انگیزه‌های درونی اشخاص اشاره می‌کند. این انگیزه‌های مخفی ما هستند که اعمال ما را تعیین می‌کنند. در واقع در نظر عیسی، این درون ما است که خود و وجود اصلی ما را نشان می‌دهد. انگیزهٔ اصلی زندگی ما بایستی جلب خشنودی خدا باشد و ترس داشتن از مواردی که رضایت خدا را فراهم نمی‌کند. افراد مذهبی زمان عیسی، اغلب اشخاصی بودند که هدفشان در بجا آوردن اعمال مذهبی، تحسین خلق بود (متی ۶: ۱ - ۱۸). در واقع این دو ایده، یعنی جلب رضایت مردم یا جلب خشنودی خدا، در عمق وجود ما همواره با هم در مبارزه هستند. گاهی، زمانی که در جمعی غیر روحانی هستیم، دروناً بسوی احساس شرم و خجالت از مذهب سوق می‌یابیم. و بر عکس هنگامیکه با افراد روحانی و مذهبی نشست و برخاست داریم، دلمان می‌خواهد بصورت افرادی مذهبی نمایانگر شویم و همین خواسته است که ما را بسوی تظاهر به دینداری و ریاکاری می‌کشاند. میل جلب رضایت مردم با همهٔ قید و بندهایی که به همراه این خصوصیت ما را در خود اسیر می‌کند، خوب و برحق بنظر می‌رسد. اما باید به این نکته توجه داشت که اصلی‌ترین بخش هستی را خدا تشکیل می‌دهد و مهم‌ترین نکته در زندگی ما، همانا رابطهٔ ما با اوست و باید دید که نظر او نسبت به افکار، انگیزه‌ها و اعمال ما چیست.

بسیاری از موارد موجود در این بخش، در موعظهٔ سر کوه نیز ذکر شده است (متی ۵ ، ۶ ، ۷). عیسی در موعظات خویش، بارها به مواردی اشاره می‌کند که در عین حال نکات مورد توجه او بودند. یکی از این موضوعات، دربارهٔ توجه بی‌نهایت خدا و راهنمایی‌های او نسبت به مؤمنین است

(۶-۱۲).

در (آیهٔ ۵)، عیسی بطور خاص نسبت به جهنم هشدار می‌دهد. او بارها توجه افراد را نسبت به ترس جهنم به عنوان یکی از انگیزه‌های مهم در زندگی جلب می‌کند (به لوقا ۱۶ : ۱۹ - ۳۱ مراجعه شود).

او همچنین اشاره‌ای خاص به این مطلب می‌کند که روزی هر عمل مخفی در رابطه با ریاکاریهای ما آشکارا ظاهر خواهد شد (۲ - ۳). خدا همهٔ اعمال مخفی و افکار درونی ما را ضبط کرده و روزی فرا خواهد رسید که هنگام بررسی وضعیت نجات یافتگان، همهٔ این موارد مخفی آشکار شده به حضور خدا درخواهند آمد (به گناه غیرقابل آمرزش درآیهٔ ۱۰ و نیز متی ۱۲ : ۲۲ - ۳۷ مراجعه شود).

لوقا ۱۲ : ۱۳ - ۲۱. مثل «نادان ثروتمند»

باید توجه داشت که عیسی از وارد شدن در مشاجرات خانوادگی این شخص خودداری می‌کند. شخصی که در این مثل تحت عنوان نادان ثروتمند یاد شده است، از راههای نادرست ثروتمند نشده بود، بلکه با صداقت کار کرده و از محصول زمین خود ثروتی بدست آورده بود. اما او در نظر خدا نادان و احمق به حساب آورده شد (۲۰) چون به این دنیا و نه ملکوت خدا وابسته بود. او در این دنیا ثروتمند بود اما در ملکوت خدا فقیر. و این یک فاجعه بود، چراکه این دنیا را صباحی است اما دنیای دیگر باقی تا ابد.

لوقا ۱۲ : ۲۲ - ۳۴. گنجها در آسمان

این قسمت، بخشی از موعظهٔ سرکوه است که عیسی دوباره آن را تکرار می‌کند (متی ۶:۱۹-۳۴). او در این بخش، با لحنی شیوا سخن می‌گوید و احساسات خود را بطرزی عالی و با اهمیتی خاص بازگو می‌کند.

مسیحیان، تبعهٔ آسمان هستند. آنها همچون مسافرانی، چند صباحی را روی زمین سپری می‌کنند و در این مسافرت، اوقاتی را در بدست آوردن آذوقهٔ روزانهٔ خویش صرف می‌کنند اما چشمان آنها بسوی وطن جاودانی‌شان یعنی آسمان دوخته شده است. آسمان در واقع مسکنی است که ما آن را در این دنیا بنا می‌کنیم. تنها آنچه را که کاملاً به خدا بسپاریم، برای همیشه مال ما خواهد بود. شخصی، از فردی که بتازگی آشنای خود را از دست داده بود، پرسید: «او چه چیزی از خود به جا گذاشت؟» دیگری جواب داد: «او همهٔ آنچه را که داشت به جا گذاشت.» روزی در مورد ما نیز دیگران همین عبارت را بکار خواهند برد. هر یک از ما نیز ناگزیر هستیم روزی این خیمهٔ زمینی را ترک کنیم و عازم وطن خودمان گردیم. خوشابحال ما یانیکه از هم اکنون جای خود را در آسمان محفوظ شده می‌بینیم و به این امید بر زمین زندگی می‌کنیم.

لوقا ۱۲ : ۳۵ - ۴۸. دیده‌بانی

انکار عیسی از آسمان گذشته و بر بازگشت ثانوی متمرکز می‌گردند. او هشدار می‌دهد که این واقعه هنگامی اتفاق خواهد افتاد که دنیا همچون مرده در شب ظلمانی، در خواب غفلت، فرو رفته باشد (۳۸). خوشابحال اشخاص امینی که جهت بازگشت آقایشان آماده هستند.

این مثل (۴۱ - ۴۸) برای هر ایمانداری قابل اهمیت است. میزان استعدادها و مقام هر شخص، تعیین کنندهٔ مسئولیتهای او است. در این بخش هشداری به شبانان بی‌مبالات و غیر مسئول داده شده است.

لوقا ۱۲ : ۴۹ - ۵۹. حماقت روحانی

اگرچه عیسی، خود صلح و آرامش به ارمغان آورده بود، اما می‌دانست که وجود او در بسیاری از موقعیتها باعث نزاع و مشاجره خواهد گردید. این مورد اشاره به دشمنی و ضدیتی است که جهان نسبت به او نشان می‌داد. او آرزو داشت که این خصومت خاتمهٔ بیابد.

آنها در امور بی‌ارزش دنیا بسیار مطلع و دانا بحساب می‌آمدند، اما نسبت به عیسی عکس‌العملهایی توأم با حماقت از خود نشان می‌دادند.

لوقا باب ۱۳. نکات و مطالب متنوع

این دو واقعهٔ اخیر، در قوم ایجاد رعب و وحشت نموده بود وعیسی با استفاده از این نکته به وحشت روز داوری اشاره می‌نماید (۱ - ۵).

عیسی از درخت انجیر بی‌ثمر (۶ - ۹)، جهت ترسیم بردباری و تحمل خدا نسبت به اورشلیم استفاده می‌کند. او خاطرنشان می‌کند که هلاکت در انتظار اهالی این شهر است و در عین حال مشخص می‌کند که سرنوشت فردفرد کسانی که ثمر نیاورند، اینچنین خواهد بود. سپس به زن گوژپشتی اشاره می‌کند (۱۰ - ۱۷). عیسی با تأسف دلش به حال او می‌سوزد و بدون اینکه منتظر شود تا زن از او درخواست کمک نماید، او را شفا می‌دهد. او از این فرصت برای شرمنده کردن فریسیان استفاده می‌کند. در آیات (۱۸ - ۲۱) به دانهٔ خردل و خمیرمایه اشاره شده است (به متی ۱۳ : ۳۱-۳۳ مراجعه شود).

در آیات (۲۲ - ۳۰) این سؤال مطرح می‌شود که «آیا نجات یافتگان کم هستند؟» عیسی در این بخش مشخص می‌کند که بسیاری از آنانی که تصور می‌کنند که نجات خواهند یافت، رد خواهند شد. اما در متی ۷ : ۱۴ به این سؤال با سادگی پاسخ می‌دهد.

در آیات (۳۱ - ۳۵) صحبت از قصد هیرودیس مبنی بر کشتن عیسی است. بر حسب شواهد موجود، عیسی در آن زمان در بیریه بود و بیریه نیز قلمرو هیرودیس بحساب می‌آمد. اما بنظر می‌رسید

که بیریه امن‌تر از یهودیه باشد. پاسخ او به افرادی که این خبر را به او دادند این بود که «شما و نه هیرودیس قاتلان من هستید. این اورشلیم است و نه بیریه که قصد نابودی من دارد.»

لوقا باب ۱۴. تعالیم متنوع

شفا در روز سبت (۱ - ۶): ای در روز سب اقدام به شفای یک زن در هیکل کرده بود (۱۳: ۱۰-۱۷). این واقعه در خانهٔ یک شخص فریسی، هنگام مهمانی روز سبت اتفاق افتاد. فریسی نسبت به مهمانی گرفتن در روز سبت عذاب وجدان نداشت اما بنظر او شفای بیمار در روز سبت گناه غیر قابل بخششی بود (به مرقس ۳: ۱ - ۶ مراجعه شود).

نصیحت به مهمانان (۷ - ۱۱): عیسی در این بخش، تأکید می‌کند که شخص با اتخاذ خودخواهی در رسیدن به هدف شکست می‌خورد. در حالیکه روش فروتنی بهتر است و انسان را به سربلندی و پیشرفت واقعی مبذول می‌دارد. این حلیمان هستند که در نهایت وارث زمین خواهند شد (متی ۵: ۵). این باجگیر فروتن بود که خدا را خشنود ساخت و نه فریسی متکبر (لوقا ۱۸: ۹ - ۱۴). این فروتنان هستند که سرافرازی نهایی را از آن خود می‌کنند (۱۱). عیسی بارها بر این نکته تأکید نمود (لوقا ۱۸: ۱۴؛ متی ۲۳: ۱۲).

مهربانی نسبت به ضعفا (۱۲ - ۱۴): در این بخش تأکید خاص بر نیکوکاری است که نسبت به کسانی می‌شود که از آنها انتظار جبران هست. این نوع نیکویی از سوی عیسی تقبیح می‌شود. او در عوض افراد را بسوی مهربانی نسبت به کسانیکه هیچ چیز برای جبران ندارند، تشویق می‌کند و آنها را بسوی انتظار برای پاداش آسمانی دعوت می‌کند. عیسی اغلب، چشمان ما را به آسمان معطوف می‌دارد (به لوقا ۱۰: ۲۵ - ۷ رجوع شود).

عذرها (۱۵ - ۲۴): عیسی به وضوح خاطر نشان می‌کند که همه در ملکوت خدا پذیرفته نمی‌شوند. او می‌دانست که بسیاری از رهبران مذهبی قوم اسرائیل و حتی اقوام دیگر، خود عیسی را به همراه نجات ابدی که به ارمغان آورده است، به استهزاء و مسخره می‌گیرند و برای خود عذر می‌آورند و موارد بی‌ارزش این دنیا را بر همه چیز ترجیح می‌دهند.

بهای شاگردی (۲۵ - ۳۵): سخنانی که در این قسمت مطرح می‌شوند، سخت گیری عیسی را در این رابطه نشان می‌دهد. در نظر عیسی، پیروی کردن از او امری بس جدی بود و این درست بر خلاف آن چیزی بود که مردم فکر می‌کردند. او می‌دانست که آنها با نظری سطحی نسبت به ملکوت او،

تصمیم به پیروی از او می‌گیرند. به همین دلیل او در این جملات، سختی پیروی از خودش را صریحاً ابراز می‌دارد. منظور عیسی این نیست که ما باید از والدین و فرزندان خود بیزار باشیم (۲۶). تعهد وفادارانه نسبت به کسانی که از گوشت و پوست ما هستند، یکی از اصول تعالیم کتاب‌مقدس است. اما منظور عیسی در این قسمت این است که لازم است که بین او و آنها، انتخابی از طرف ما صورت بگیرد و برای پیروی او نباید قدمی با شک و وابستگی برداشت.

جدیّت عیسی: عیسی در این بخش، به نکاتی اشاره می‌کند که اجرای آنها بسیار مشکل و حتی غیر ممکن بنظر می‌رسد (به «ملایمت عیسی» صفحهٔ بعد مراجعه شود). این سخنان ممکن است باعث ناامیدی اشخاصی که در پیروزی‌ها تلاش می‌کنند، بگردد. عیسی آمد تا به هر یک از ما هدیهٔ بی‌بهای زندگی ابدی ببخشد. اما او هیچگاه به زور آن را بر کسی تحمیل نمی‌نماید. شرط اساسی جهت دریافت این هدیه آن است که ما آن را بالاتر از هر خواسته و آرزوی دیگر طلب کنیم و اینکه او را بیش از هر شخص و هر چیز دیگر محبت نماییم. عیسی از ما می‌خواهد که اولین مقام و بالاترین مکان را در زندگی ما داشته باشد. اگر واقعاً مسیح اینچنین موقعیتی را در زندگی ما دارد، پس او با رحمت بی‌انتهای خویش، با ما همراه است. ولی در صورتی که او در زندگی ما مقام دوم یا چیزی شبیه این را دارد، بدون شک ما را از دهان خود قی خواهد نمود.

لوقا ۱۵ . گوسفند گمشده

ظهور این بخش درست پس از کلمات محکم و جدی باب قبل، همچون آرامشی است که پس از طوفان خود را ظاهر می‌کند. این قسمت به طوری با بخش قبل در تفاوت است که خواننده ممکن است بسختی بپذیرد که همهٔ این کلمات از دهان یک شخص، ابراز شده باشد. البته باید توجه داشت که این دو بخش نه تنها در تناقض با هم نیستند بلکه مکمل یکدیگر نیز می‌باشند.

نکتهٔ آغازین این بخش عبارت است از تسلیم کامل و بی‌پردهٔ خود به عیسی. ما چیزی تحت عنوان وفاداری منقسم نداریم. هنگامیکه او را همچون مالک زندگیمان بر تخت سلطنت وجود خود بنشانیم، او با رحمت بی‌نهایت خود ما را تسخیر می‌کند. ممکن است بارها در این راه شکست خورده بلغزیم، ولی تا زمانیکه روی خود را از او برنتافتیم، او ما را دائماً تحت آمرزش الهی خویش قرار می‌دهد تا اینکه بالاخره هر آنچه که در زندگی ما باعث عدم رضایت او می‌شد، از زندگی ما رخت بندد.

این پیغام بوسیلهٔ سه مثل به تصویر کشانیده شده است.

- شادی حاصل از یافتن گوسفند گمشده
- پیدا کردن سکهٔ گمشده
- بازگشت پسر گمشده

این فصل، مشابه واقعهٔ مربوط به زن گناهکار (لوقا ۷: ۳۶ - ۵۰) و زن زناکار (یوحنا ۸: ۱ - ۱۱) می‌باشد. این بخش در واقع تصویری پر جلال از پدر آسمانی ارائه می‌دهد که به همراه فرشتگانش به استقبال کسانی می‌آید که با توبه به سوی خدا بازگشت نموده‌اند. هنگامی که در اثر گناه خود احساس ناامیدی و شکست می‌کنیم، قرائت این بخش برای ما مفید است.

ملایمت عیسی

عیسی مهربان‌ترین، بردبارترین و ملایم‌ترین شخص روی زمین بوده است. او به آمرزیدن و بخشیدن عشق می‌ورزید. عیسی کاملاً بدون گناه و عیب زیست. اما همدردی و دلسوزی عجیبی نسبت به سخت‌ترین گناهکاران داشت.

یکی از زیباترین صحنه‌های کتاب‌مقدس زمانی است که عیسی با ملایمت، با زن گناهکاری که زیر پاهای او افتاد و گریست، برخورد می‌نماید (لوقا ۷: ۳۶ - ۵۰).

این واقعیت که نشانگر دلسوزی و رحمت عیسی نسبت به اینچنین زن مطرودی است، در واقع ضامن این حقیقت است که او نسبت به کلیسا نیز با اینچنین ملایمت و روحیهٔ بخشندگی برخورد می‌نماید.

حتی اگر ما مرتکب گناه آن زن نشده باشیم، ولی باید بدانیم که در نظر خدا ما گناهکاریم چرا که برای او همهٔ گناهان با هم برابرند.

بسیاری اوقات برای خدا روبرو شدن با گناهان محترم و پذیرفته شدهٔ ما، مشکل‌تر است از آمرزیدن گناهان فاحش اشخاص مسکینی که در مبارزات زندگی گمراه شده‌اند.

مسلم است که هر یک از ما باید بدانیم که ما نیز روزی به جهت داوری در مقابل تخت اینچنین خدایی خواهیم ایستاد. عیسی با توجه به احتیاج آن زن به دلسوزی، با او برخورد نمود و او قادر است با ما نیز در احتیاجاتمان با ترحم ملاقات نماید.

ولی آیا اینگونه ملایمت، صبر و دلسوزی عیسی، گناهکار را وادار به ادامهٔ راههای بد و گناه آلود نمی‌کند؟ تجربه نشان داده است که این محبت عظیم، بر عکس انگیزه‌های قوی برای غلبه بر گناهان و بازگشت از راههای بد، درما ایجاد می‌کند.

هر چند که به او نزدیک شویم و بیشتر همراه با او قدم برداریم، بیشتر به گناهکاری خویش پی برده، به او احساس نیاز خواهیم نمود.

لوقا ۱۶: ۱ - ۱۳. ناظر خائن

عیسی در این بخش اگرچه نادرستی این ناظر را تقبیح می‌کند، ولی ذکاوت و تیزهوشی او را مورد تحسین قرار می‌دهد. او اگرچه روش نادرستی را اتخاذ نمود، ولی روحیهٔ جبران کنندگی و تدارک

دیدن برای آینده در او قابل تحسین بود.

ناظر نامبرده بوسیلهٔ بکارگیری کالای ارباب خود، برای خود دوستانی پیدا کرد. بنابراین ما نیز با استفاده از وسایلی که در اختیار داریم، باید در طلب ایجاد دوستی با افراد باشیم. این مثل تصویری زیبا ازکسانی ارائه می‌دهد که هنگامی که با آنها دوستی کردیم، همان اشخاص، استقبال کنندگان ما در آسمان خواهند بود.

عیسی در این قسمت، سخنان تندی دربارهٔ پول و علاقه به پول ارائه می‌دهد. طمع به عنوان یکی از مخرب‌ترین گناهان و سبب بسیاری از جنایات نام برده شده است.

این مسلم است که برای رفع بسیاری از نیازهای روزانهٔ خویش، ما به پول احتیاج داریم. اما نکتهٔ مهم این است که ما در زندگی خود حقیقتاً چه کسی را خدمت می‌کنیم؟ آیا ما بندهٔ پول هستیم یا بندهٔ آن کس که بخشندهٔ اموال و پول به ما است.

لوقا ۱۶ : ۱۴ – ۱۸. تمسخر فریسیان

فریسیان تعالیم عیسی را در ارتباط با پول و اموال به تمسخر می‌گرفتند. چرا که آنان به پول و ثروت عشق می‌ورزیدند. آنها در واقع مذهبیون دنیوی بودند که از راه مذهب ثروت هنگفتی برای خویش ذخیره می‌نمودند.

در آیات فوق ارتباط بین شریعت و طلاق به وضوح مشخص نیست. شاید منظور عیسی این بود که از زمانی که مژدهٔ پادشاهی خدا عمیقاً بر مردم اثر می‌گذارد، برای فریسیان، موجه قلمداد نمودن تعلیم ریاکارانه‌شان مشکل‌تر شده است. تا موقعی که آنها خود را نگهبانان شریعت می‌دانند، از تعلیم شریعت نسبت به طلاق غافلند و بنابراین با بروز کوچکترین اختلافی، مجوز آن را صادر می‌کنند.

لوقا ۱۶ : ۱۹ – ۳۱. ایلعازر و مرد ثروتمند

منظور از «آغوش ابراهیم» (۲۲) بهشت است که در واقع مکانی است که روحهای مقدسین در آنجا در انتظار قیامت بسر می‌برند. عالم اموات، مکانی است که هالکان در انتظار مجازات هستند.

در این بخش، ایلعازر را پس از مرگ در حال مکالمه با ابراهیم می‌بینیم. اینکه این جریان تا چه حدی نمایشی و تجسمی است، مشخص نیست. اما بهرحال منعکس کنندهٔ نکات خاصی است:

نکته اول این است که هنگام مرگ مقدسین، فرشتگان آنان را به حضور پر جلال الهی می‌برند.

نکتهٔ دوم این است که بی‌ایمانان در عذاب بسر می‌بردند (۲۳).

نکتهٔ سوم این است که ورطهٔ عظیم بین بهشت و عالم اموات وجود دارد و این نشانگر این مطلب است که مرگ، نقطهٔ پایانی فرصت ما برای نجات یافتن است.

نکتهٔ چهارم این است که مژدهٔ انجیل وکلام خدا برای به توبه کشیدن مردم، کافی و بس است

(۳۱).

نکتهٔ پنجم اینکه معیارهای این جهان با معیارهای دنیای پس از مرگ یکی نیست. بسیاری از آنان که در این دنیا اولین بودند، در آنجا آخرین خواهند بود. بسیاری از آنان که افراد عالیمقام این جهان را تشکیل می‌دادند، در آنجا پست‌ترین محسوب خواهند شد و بسیاری از آنان که افراد سرشناس کلیسا از آنان غافل بوده‌اند، در آنجا برتر از آنان محسوب خواهند شد (متی ۱۹ : ۳۰، ۲۰ : ۱ - ۱۶؛ مرقس ۱۰ : ۳۱).

بهشت و جهنم

داستان مرد ثروتمند و ایلعازر یکی از اشارات روشن و واضحی است که عیسی در میان تعالیم خود به زندگی پس از مرگ دارد. او بارها دربارهٔ حیات آینده صحبت نمود. او امید آسمان و ترس از جهنم را الزامی می‌دانست. او اغلب در حالیکه بی‌ایمانان و نجات یافتگان را در مقابل هم قرار می‌دهد، به سرنوشت شوم گروه اول و حیات متبارک گروه دوم اشاره می‌کند. (متی ۵:۱۲ و ۲۲ و ۲۹ و ۳۰، ۶:۲۰، ۷:۲۱-۲۷، ۱۰:۲۸، ۱۳:۲۹-۴۳ و ۴۹-۵۰، ۱۸:۸-۹، ۲۲:۱۳، ۲۳:۳۳، ۲۵:۲۳ و ۳۰ و ۳۴ و ۴۱ و ۴۶؛ مرقس ۹:۴۳-۴۸؛ لوقا ۱۲:۴-۵، ۱۶:۲۲-۲۸؛ یوحنا ۳:۱۵ و ۱۶ و ۳۶، ۵:۲۴ و ۲۸-۲۹ و ۳۹، ۶:۲۷ و ۳۹-۴۰ و ۴۴ و ۴۷ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۴، ۱۷:۲). باید توجه داشت که چقدر کلمات «آسمان» ، «جهنم» و «حیات جاودان» بکار برده شده‌اند.

چقدر تأسف بار است که بسیاری از منبرهای کلیساهای کنونی این تعالیم را حقیر شمرده، از کنار آنها می‌گذرند و این در حالی است که عیسی بارها به این نکات اشارهٔ جدی نمود. یکی از قوی‌ترین انگیزه‌ها برای نیکویی کردن و اجتناب ورزیدن از ناراستی در زندگی زمینی، اعتقاد عمیق به واقعیت زندگی آینده است. موقعیت ما در آسمان بوسیلهٔ وضعیت کنونی ما بر زمین تعیین می‌شود. شخصی که چشمانش به آسمان دوخته شده‌اند، قطعاً قدمهای مناسب و بااحتیاطی در این دنیا برخواهد داشت. زندگی زمینی، روزی پایان خواهد پذیرفت، اما زندگی آسمانی را تا ابد انتهایی نیست.

لوقا ۱۷ : ۱ - ۱۰ . آمرزش

عیسی در این بخش، خاطر نشان می‌کند که هنگامی که ما نمی‌خواهیم دیگران را ببخشیم، همین مورد باعث عدم نجات دیگران و هلاکت آنان می‌شود.

در متی ۱۸ : ۲۱ - ۳۵ پطرس از عیسی پرسید که چند بار باید شخص را آمرزید؟ و عیسی پاسخ داد: «هفتاد تا هفت مرتبه». سپس شاگردان از او درخواست می‌کنند که ایمانشان را بیفزاید، چراکه اگر تا آن حد می‌بایست بخشنده باشند، بایستی از ایمان عظیمی برخوردار می‌بودند.

عیسی برای امداد ایمان آنها، صحبت از قدرت بی‌انتهای ایمان می‌کند. او بوسیلهٔ نقل مثل غلام مطیع، به آنها نشان داد که اطاعت و فروتنی ریشهٔ ایمان عظیم است.

لوقا ۱۷ : ۱۱ - ۱۹ . ده ابرص

این بخش نه فقط نشانگر قدرت معجزه‌گر عیسی است، بلکه به این مطلب اشاره می‌کند که عیسی حتی نسبت به کسانی که در مقابل نیکی او روحیهٔ تشکر ندارند، رحیم است و حاضر است قدرت شفا دهندگی خود را بر آنها نیز جاری بسازد. و بدین ترتیب قلب رئوفی را که کمی قبل دربارهٔ آن توضیح می‌داد، در عمل نشان می‌دهد. همچنین در این بخش، در پرتو دید مثبتی، سامری‌ها با افراد قوم عیسی مقایسه شده‌اند. آن نُه ابرص یهودی، قطعاً بایستی شخصیتهای سختی را دارا باشند که نخواستند از عیسی تشکر کنند.

لوقا ۱۷ : ۲۰ - ۳۷ . ملکوت آینده

عیسی به فریسیان گفت: «ملکوت خدا در میان شما است.» این خود نشاندهندهٔ این مطلب است که ملکوت خدا در درون انسانها ساکن می‌شود. او سپس شروع به صحبت کردن در مورد آینده می‌کند و با شاگردان دربارهٔ روز پر جلالی سخن می‌گوید که در آن، همراه با نجات یافتگان همهٔ ادوار، باز خواهد گشت (به متی ۲۴ مراجعه شود).

لوقا ۱۸ : ۱ - ۸ . «بیوه زن سمج»

این داستان، تا حدی شبیه داستان شخصی است که نصف شب درِ خانهٔ دوست خود را کوبید (لوقا ۱۱ : ۵ - ۱۳). پیغام اصلی همهٔ این مثلها این است که خدا نسبت به صبر و اصرار و ماندن در دعا احترام خاصی قائل است. در متی ۶ : ۷ عیسی، در عین حال به ما نسبت به تکرار باطل و ورد گونه هشدار می‌دهد. او اضافه می‌کند که «پدر شما همهٔ احتیاجات شما را قبل از آنکه از او سؤال کنید می‌داند.» اما بنظر می‌رسد که این دو مورد یعنی تکرار و اصرار در دعا با هم سازگار نیستند. آیا حقیقتاً عیسی کدامیک از این دو را به ما پیشنهاد می‌کند؟ مسلماً همیشه وفق دادن دو جنبهٔ یک حقیقت، کار آسانی نیست. خواستهٔ حقیقی ما باید این باشد که در تسلیم معتدل به ارادهٔ الهی بسر ببریم. خدا از ما می‌خواهد که احتیاجات و خواسته‌های خود را به خدا اعلان کنیم. و این باید در حالتی باشد که در صورت تأخیر در جواب، به خودمان اجازهٔ دلسردی ندهیم. یادگیری روش دعا کردن امری است که ما آن را در طول زندگی با بکارگیری نظم و استقامت فرا می‌گیریم.

بعنوان مثال، برای داشتن دعای مؤثر، ما باید یاد بگیریم که چگونه دیگران را ببخشیم (مرقس ۲۵:۱۱). در متی ۷ : ۱۲ دعا بطور مستقیم با حکم اعظم مسیح (قانون طلایی) ارتباط داده شده است. این مسلم است که اولین قدم واجب در دعا داشتن ایمان است. باید به این نکته توجه داشت که جهت گرفتن جواب در دعا، بسیاری از شرایط، باید در ابتدا بوسیلهٔ خود ما ایجاد گردند. وعده‌های خدا برای کسانیکه به او ایمان دارند، شگفت انگیز و عالی هستند. باید توجه داشت که عیسی در این بخش

تأکید زیادی بر ایمان می‌کند.

قدرت ایمان

عیسی بارها و بارها دعا کرد (به لوقا ۱۱ : ۱ مراجعه شود) و بارها دربارهٔ دعا کردن سخن گفت. موارد ذیل فهرستی است از تأکیداتی که عیسی دربارهٔ ایمان داشت. در این آیات، ایمان به عنوان بخشی از عملکرد دعا یاد شده است:

- در ناصره «و به سبب بی‌ایمانی ایشان معجزهٔ بسیار در آنجا ظاهر نساخت» (متی ۱۳ : ۵۸)
- خطاب به شاگردان، در طوفان «از بهر چه ترسانید و چونست که ایمان ندارید» (مرقس ۴ : ۴۰؛ لوقا ۸ : ۲۵)
- خطاب به یایروس، «ترسان مباش، ایمان آور و بس که شفا خواهد یافت» (لوقا ۸ : ۵۰)
- خطاب به زن مبتلا به استحاضه «ایمانت تو را شفا داده است» (مرقس ۵ : ۳۴)
- سخن یوزباشی خطاب به عیسی «فقط سخنی بگو و خادم من صحّت خواهد یافت». عیسی خطاب به یوزباشی «چنین ایمانی در اسرائیل هم نیافته‌ام». خادم او شفا یافت (متی ۸ : ۸ و ۱۰ و ۱۳)
- خطاب به دو مرد کور «آیا ایمان دارید که اینکار را می توانم کرد»، «بر وفق ایمانتان به شما بشود» (متی ۹ : ۲۸ و ۲۹)
- خطاب به زن اهل صور و صیدون «ای زن ایمان تو عظیم است تو را بر حسب خواهش تو بشود» (متی ۱۵ : ۲۸)
- خطاب به پطرس هنگام غرق شدن در آب «ای کم ایمان چرا شک آوردی؟» (۱۴ : ۳۱)
- خطاب به شاگردان «ای فرقهٔ بی‌ایمان تاکی با شما باشم و تا چه حد متحمل شما بشوم (مرقس ۹ : ۱۹)
- سخن شاگردان خطاب به عیسی «چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟» عیسی خطاب به شاگردان «به سبب بی‌ایمانی شما» (متی ۱۷ : ۱۹ و ۲۰)
- خطاب به شاگردان «اگر ایمان بقدر دانهٔ خردلی می‌داشتید، بدین کوه می‌گفتید از اینجا بدانجا منتقل شو، البته منتقل می‌شد و هیچ امری بر شما محال نمی‌بود. هر آنچه با ایمان بدعا طلب کنید، خواهید یافت. مؤمن را همه چیز ممکن است. آنچه در دعا سؤال کنید، یقین بدانید که آن را یافته‌اید و به شما عطا خواهد شد» (متی ۱۷ : ۲۰ ، ۲۱ : ۲۲؛ مرقس ۹ : ۲۳ ، ۱۱ : ۲۲ - ۲۵)
- خطاب به مرتا بر سر قبر ایلعازر «اگر ایمان بیاوری، جلال خدا را خواهی دید» (یوحنا ۱۱ : ۴۰)
- خطاب به عده‌ای کثیر در کفرناحوم «عمل خدا این است که به آن کسی که او فرستاد، ایمان بیاورید» (یوحنا ۶ : ۲۹).

بنظر می‌رسد که بعضی از این عبارات، حالت اغراق آمیز داشته باشند. اما باید توجه داشت که تأکید خاصی که عیسی بر ایمان دارد، اغلب مبهوت کننده است، بنابراین نمی‌توان نام مبالغه بر آن گذاشت. عیسی، جهت پایه گذاری کلیسا، به رسولان قدرت انجام معجزات مخصوصی اعطا نمود و

بدینوسیله مأموریت آنان را تأیید نمود. همهٔ ما می‌دانیم که او به آنان قدرت انجام معجزاتی را داد که امروزه ما اگر ادعای اینچنین اعمالی را بکنیم، گویا کار احمقانه‌ای کرده‌ایم. این مسلم است که رسولان هر وقت که دلشان می‌خواست، قادر به معجزه کردن نبودند. بعضی وقتها آنها می‌توانستند معجزه کنند وگاهی اوقات هم نمی‌توانستند. در افسس عدهٔ کثیری بوسیلهٔ دستمالهایی که به بدن پولس خورده بود، شفا یافتند (اعمال رسولان ۱۹:۱۲) در حالیکه در موقعیتی دیگر، پولس حتی نمی‌توانست همکار عزیز خود را شفا بخشد. او می‌نویسد: «تروفمیس را در میلتس بیمار واگذاردم» (دوم تیموتائوس ۴:۲۰). بنابراین بنظر می‌رسد که هر وقت خدا بخواهد، این قدرت را به رسولان می‌بخشد.

هنگامیکه عیسی دربارهٔ دعا کردن و ایمان سخن می‌گوید اگرچه بسیاری از کلمات او بنظر ما عجیب و غریب بنظر برسند ولی باید دانست که او دقیقاً می‌داند که چه می‌گوید و هدف او ازگفتن این موارد چیست. او خودش از دنیای نادیده قدم به جهان گذاشت و بطور کامل نسبت به قدرتهای پشت پرده و نادیده‌ای که مربوط به جهان غیر مادی هستند، شناخت واقعی دارد. و اینها آن چیزهایی هستند که ما اصلاً دربارهٔ آنها اطلاعاتی نداریم. بنابراین نباید مصمم به توضیح همهٔ آن چیزی که عیسی در مورد دعا گفت باشیم تا آن را در ساختار و چارچوب فهم و درک محدود خودمان درآوریم. اگر با صبر، اصرار و استقامت و تداوم در دعا منتظر نتیجه باشیم، قطعاً به نتایجی خواهیم رسید که در حالت عادی تصور آن نیز غیر ممکن است.

عیسی مطمئناً از ابراز این سخنان منظور خاصی داشت. او فقط نمی‌خواست که چیزی گفته باشد. این مسلم است که هدف او از دادن این تعالیم، آموزش یک سری دروس پایه‌ای برای همهٔ بنی نوع بشر در همهٔ قرون بوده است. خدا، کنترل همهٔ امور را در دست دارد و قدرت دارد که قدرتهای ناشناخته را در جهت کنترل قدرتهایی که ما دربارهٔ آنها معلوماتی داریم، بکار گیرد. عیسی فرمود که خدا می‌تواند این عمل را بوسیلهٔ ایمان به او انجام دهد.

لوقا ۱۸ : ۹ - ۱۴ . فریسی و باجگیر

اکثر فریسیان افرادی بودند بسیار خودخواه و ریاکار که بر عدالت شخصی خود افتخار می‌کردند و نسبت به دیگران خود را برتر می‌دانستند. رفتار آنها حاکی از آن بود که گویی خدا نیز بوجود آنان افتخار می‌کند! اما عیسی دروناً از این ظاهر سازیهای روحانی بیزار بود. تلخ‌ترین کلمات او خطاب به فریسیان و در ارتباط با ریاکاریهای آنان بود (متی ۲۳). او گناهان باجگیران و زنان زناکار را اغماض ننمود، چراکه آمده بود تا آنها را نجات بخشد و بدین ترتیب هنگامیکه آنها خود می‌پذیرفتند که چقدر گناهکارند، اولین قدم که شامل اعتراف به گناه بود را به جهت نجات یافتن برمی‌داشتند.

هدف از ذکر این مثل آن است که اولین قدم اساسی جهت ایجاد رابطه با خدا: که همانا درک گناهکار بودن و حس احتیاج به رحمت خدا است، نشان داده شود.

لوقا ۱۸ : ۱۵ - ۱۷ . اطفال

(این مطلب در متی ۱۹:۱۳ و مرقس ۱۰:۱۳-۱۶ نیز مذکور است.)

عیسی، اخیراً دربارهٔ باجگیری سخن گفته بود که نجات یافت، چرا که از گناهان خود ناراحت و پشیمان بود. در این بخش اول نشان می‌دهد که آسمان جایگاه افرادی است که طفل گونه باشند. آسمان جای اشخاص متکبری که خیلی خود را مهم می‌شمارند نیست. اینچنین افراد طوری رفتار می‌کنند گویا که همهٔ دنیا مال آنها است. امروزه تعداد زیادی از اینچنین افراد در کلیسا نیز دیده می‌شوند. اما در آسمان دیگر خبری از اینچنین افراد نیست. عیسی بوضوح فرمود: «تا مثل طفل کوچک نشوید، هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد» (متی ۱۸ : ۳). یک کودک تعلیم پذیر، قابل اعتماد، آزاد از غرور، عقلانی، چشم و گوش بسته و دوست داشتنی است. عیسی اطفال را دوست داشت، در حالیکه شاگردان به کودکان اهمیت نمی‌دادند و برای آنها مهم نبود اگر اطفال مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتند. این موضوع باعث رنجش عیسی می‌شد.

لوقا ۱۸ : ۱۸ - ۳۰. حاکم جوان ثروتمند

این واقعه در متی ۱۹ : ۱۶ - ۳۰ و مرقس ۱۰ : ۱۷ - ۳۱ نیز ذکر شده است. عیسی به او گفت که همهٔ اموال خود را ببخشد. اما این بدان معنی نبود که هر کس که می‌خواهد عیسی را متابعت کند، باید همهٔ پول و اموال خود را جهت پیروی از او، از دست بدهد. زکی نصف اموال خود را بخشید و عیسی نیز نجات عظیم را به او هدیه کرد (لوقا ۱۹ : ۹).

اما این جوان آنقدر اسیر دولت و اموال خود بود که نمی‌توانست عامل مفیدی برای ملکوت خدا باشد. بنظر برخی از مفسرین، «سوراخ سوزن» اشاره به در کوچکی است که در دروازهٔ بزرگ شهر جاسازی می‌شود تا مسافرین پیاده از آن وارد شهر شوند و شتر به سختی از آن وارد می‌شود، مگر آنکه زانو بزند. بسیاری از مفسرین نیز عقیده بر این دارند که عیسی واقعاً به سوزن اشاره می‌کند و نه چیز دیگر. در هر صورت منظور عیسی از عنوان کردن این موضوع این است که به امری غیر ممکن اشاره کند (۲۷) و بدینوسیله در آخر خاطر نشان می‌کند که آنچه در نظر انسان غیر ممکن است، برای خدا ممکن است.

در این بخش، به وعده‌های عجیبی برمی‌خوریم که به کسانی داده می‌شود که همه چیز را در راه پیروی مسیح ترک می‌کنند (۲۸ - ۳۰). این مورد در مرقس ۱۰ : ۲۸ - ۳۱ نیز ذکر شده است. صد چندان در این جهان و در جهان آینده نیز حیات جاودانی.

موقعیت اجتماعی شاگردان

اکثر شاگردان مسیح از طبقات پایین اجتماع محسوب می‌شدند. اما برخی از آنها نیز اشخاص

سرشناس و دولتمند و بانفوذ بودند. پطرس، یعقوب، یوحنا و اندریاس در واقع تاجران ثروتمندی بودند. متی، مسئول اخذ مالیات یا باجگیر بود و احتمالاً از لحاظ مالی وضعیت خوبی داشت. در میان زنانی که تصمیم به پیروی عیسی گرفتند، یونا، همسر خادم هیرودیس بود که در واقع از قصر پادشاه آمده بود. مریم و مرتا و ایلعازر یکی از خانواده‌های ثروتمند ساکن اطراف اورشلیم بودند (به یوحنا ۱۲ : ۱ - ۸ مراجعه شد). یوسف رامه‌ای و نیقودیموس از اعضا سنهدرین (شورای یهود) بودند. سرهنگ اهل کفرناحوم، احتمالاً یکی از افسران دربار هیرودیس بود (یوحنا ۴ : ۴۶). یوزباشی اهل کفرناحوم که کنیسهٔ یهودیان را بنا کرده بود (لوقا ۷ : ۱ - ۱۰)، یکی از افسران ارتش روم بود. زکی باجگیر نیز مرد دولتمندی بود (لوقا ۱۹ : ۲).

لوقا ۱۸ : ۳۱ - ۴۳. مرد کور اهل اریحا

این واقعه در متی ۲۰ : ۲۹ - ۳۴ و مرقس ۱۰ : ۴۶ - ۵۲ نیز ذکر شده است. متی در این بخش به دو مرد کور اشاره می‌کند، در حالیکه مرقس و لوقا تنها به یک کور اشاره می‌کنند. لوقا جریان را طوری تعریف می‌کند، گویا که عیسی در حال وارد شدن به اریحا است، ولی متی و مرقس به خارج شدن او از شهر اشاره می‌کنند. مرقس این شخص را بارتیمائوس می‌خواند. شاید عیسی یکی از این دو نفر را به محض ورود به شهر شفا می‌دهد و دیگری را در حال خروج از شهر. احتمال دیگر این است که هنگامی که عیسی وارد شهر شد، آنها بدنبال او راه افتادند و هنگام رفتن به خانهٔ زکی، وارد جاده‌ای شدند که می‌دانستند عیسی از آن رد خواهد شد. عیسی درست قبل از آنکه مرد کور را شفا دهد، برای پنجمین بار به شاگردان خود خاطرنشان کرد که بزودی مصلوب خواهد شد (۳۱ - ۳۴) اما آنها دوباره متوجه سخنان عیسی نشدند (۳۴).

لوقا ۱۹ : ۱ - ۱۰. زکی

زکی رئیس باجگیران بود. او یکی از رؤسای ادارهٔ مالیات بحساب می‌آمد. باجگیران با زنان بدکاره، دریک طبقهٔ اجتماعی بحساب می‌آمدند (۷، متی ۲۱ : ۳۱ - ۳۲). آنها عموماً اشخاصی منفور بودند، چون برای غرباء مالیات جمع می‌کردند. اریحا شهری بود که کاهنان بسیاری در آن ساکن بودند. اما در این شهر، عیسی خانهٔ یک باجگیر را به خانهٔ یک کاهن ترجیح داد. زکی فوراً تغییر مسلک داد. شواهد و طرز رفتار او کاملاً این موضوع را تأیید می‌کنند. عیسی به حاکم جوان ثروتمند فرمود که همهٔ اموال خود را بدهد (لوقا ۱۸ : ۲۲). زکی نصف دارایی خود را وقف نمود و عیسی او را به عنوان یکی از وارثین نجات اعلام نمود.

لوقا ۱۹ : ۱۱ - ۲۸. مثل قنطارها

این مثل با مثل قنطارهایی که در متی ۲۵ : ۱۴ - ۳۰ ذکر شده است، تفاوتهایی دارد. ولی باید توجه داشت که هر دو حاوی پیغام مشترکی هستند و آن این است که ما باید در مقابل چگونگی استفاده از وقت و امکاناتی که خدا در اختیارمان قرار داده است، به خدا حساب پس بدهیم. نکتهٔ بعدی این است، هنگامی که مسیح دوباره بیاید، به بعضی پاداش خواهد داد و برخی را نیز مجازات خواهد نمود. نکتهٔ سوم اینکه ما در زندگی زمینی خود برای زندگی در آسمان، آموزش می‌بینیم و آماده می‌شویم. این مثل به واقعهٔ بازگشت ثانی مسیح اشاره می‌کند. عبارت «دیار بعید» (۱۲) در این مثل و «مدت مدید» در متی ۲۵ : ۱۹ مشخص می‌کند که دورهٔ طولانی بین آمدن اول و ثانی این شخص وجود دارد. این باکره‌های «دانا» هستند که برای آمدن او آماده شدند (به توضیحات مربوط به دوم تسالونیکیان و دوم پطرس ۳ مراجعه شود).

لوقا ۱۹ : ۲۹ - باب ۲۴. هفتهٔ آخر عیسی

لوقا ۱۹ : ۲۹ - ۴۴،	ورود مظفرانهٔ عیسی (به متی ۲۱ : ۱ - ۱۱ مراجعه شود).
لوقا ۱۹ : ۴۵ - ۴۸،	پاکسازی هیکل (به متی ۲۱ : ۱۲ - ۱۷ مراجعه شود).
لوقا ۲۰ : ۱ - ۸،	با چه قدرتی؟ (به متی ۲۱ : ۲۳ - ۲۷ مراجعه شود).
لوقا ۲۰ : ۹ - ۲۰،	مثل تاکستان (به متی ۲۱ : ۳۳ - ۴۶ مراجعه شود).
لوقا ۲۰ : ۲۱ - ۲۶،	پرداخت مالیات به قیصر (به مرقس ۱۲ : ۱۳ - ۱۷ مراجعه شود).
لوقا ۲۰ : ۲۷ - ۴۰،	«رستاخیز مردگان» (به مرقس ۱۲ : ۱۸ - ۲۷ مراجعه شود).
لوقا ۲۰ : ۴۱ - ۴۴،	«پسر داود» (به مرقس ۱۲ : ۳۵ - ۳۷ مراجعه شود).
لوقا ۲۰ : ۴۵ - ۴۷،	تقبیح کاتبان (به متی ۲۳ مراجعه شود).
لوقا ۲۱ : ۱ - ۴،	هدیهٔ بیوه زن (به مرقس ۱۲ : ۴۱ - ۴۴ مراجعه شود).
لوقا ۲۱ : ۵ - ۳۶،	گفتار عیسی دربارهٔ آخر دنیا (به متی ۲۴ مراجعه شود).
لوقا ۲۱ : ۳۷ - ۲۲ : ۲،	توطئهٔ قتل عیسی (به مرقس ۱۴ : ۱ - ۲ مراجعه شود).
لوقا ۲۲ : ۳ - ۶،	رشوه‌گیری یهودا (به مرقس ۱۴ : ۱۰ - ۱۱ مراجعه شود).
لوقا ۲۲ : ۷ - ۳۸،	شام آخر (به متی ۲۶ : ۱۷ - ۲۹ مراجعه شود).

تقسیم بندی زمانی هفتهٔ آخر زندگی عیسی

شنبه: ورود به بیت عنیا (یوحنا ۱۲ : ۱)
عصر : صرف شام

یکشنبه: ورود مظفرانهٔ عیسی -گریه برای اورشلیم

دوشنبه: خشک کردن درخت انجیر - پاکسازی هیکل
سه شنبه: آخرین روز در هیکل
مشاجرهٔ شورای سنهدرین بر «میزان قدرت» عیسی
مثل دو پسر
مثل تاکستان
مثل ضیافت عروسی
سؤالاتی دربارهٔ دادن مالیات به قیصر
سؤالاتی دربارهٔ رستاخیز مردگان
طرح سؤال کدام حکم بزرگتر است؟
چگونه ممکن است پسر داود خداوند او باشد؟
یونانیها طالب دیدن عیسی هستند (این واقعه شاید مربوط به روز دوشنبه باشد)
اخطار جدی به کاتبان و فریسیان
عیسی هدیهٔ بیوه زن را مشاهده می‌کند
عزیمت نهایی از هیکل
موعظهٔ سر کوه زیتون
سقوط اورشلیم و آمدن ثانوی عیسی
مثل ده باکره و قنطارها
صحنهٔ داوری نهایی
رشوه گیری یهودا از کاهنان (ممکن است این مربوط به روز بعد باشد)
چهارشنبه: گذراندن یک روز کامل در بیت عنیا
پنجشنبه: عصر: شام آخر (به توضیحات مربوط به متی ۲۶ مراجعه شود)
شب: دردهای جتسیمانی
جمعه: شکنجه و مصلوب شدن (به توضیحات مربوط به مرقس ۱۵ و لوقا ۲۳ مراجعه شود)
یکشنبه: قیام عیسی از مردگان (به توضیحات مربوط به یوحنا ۲۰ و ۲۱ مراجعه شود).

لوقا ۲۲ : ۳۹ - ۴۶. دردهای باغ جتسیمانی

(این واقعه در متی ۲۶ : ۳۶ - ۴۶ و مرقس ۱۴ : ۳۲ - ۴۲ و یوحنا ۱۸ : ۱ نیز بازگو شده است).

جتسیمانی باغی بود که در پایین دامنهٔ غربی کوه زیتون قرار گرفته بود. امروزه نیز این بخش همان منظرهٔ سابق را داراست و تفاوتی بین آن دو موجود نیست (به نقشهٔ شمارهٔ ۵۴ مراجعه شود).

نقطهٔ آغازین پیدایش نژاد انسان در یک باغ بود. عیسی نیز در یک باغ رنج کشید. او در یک باغ به صلیب کشیده شد و در یک باغ نیز مدفون شد (یوحنا ۱۹ : ۴۱)، بهشت نیز یک باغ خواهد بود.

تأسف بارترین بخش تمام زندگی مسیح، همان رنجهایی است که او در آن شب در باغ جتسیمانی متحمل شد.

بنظر می‌رسد که عیسی از مرگ می‌ترسید و این برای ما تعجب‌آور است، چرا که بارها در تاریخ با شهدایی برمی‌خوریم که هنگام مرگشان سرود شادی بر لبهایشان جاری بوده است. چرا با اینکه عیسی شخصیتی قدرتمندتر از یک انسان عادی بود، طوری عکس‌العمل نشان می‌دهد که گویی قدرت لازم برای مبارزه و تحمل این درد را ندارد.

قطعاً عیسی از چیزی رنج می‌برد که انسان عادی از آن در مرگ رنج نمی‌برد. شاید هم انسانها دقیقاً نمی‌دانند که چه نوع رنجی در مرگ در انتظارشان است.

عیسی به جهت گناهان جهان جان داد ما چه تئوری فدیه شدن را درک کرده باشیم و چه نکرده باشیم، در هر صورت او مرد تا ما را از هلاکت نجات بخشد. بنابراین او بایستی از چیزی رنج برده باشد که قرار بود ما در آینده از آن رنج ببریم. اما، آیا چگونه می‌شود مرگ او باعث نجات ما از هلاکت گردد؟

عیسی از دنیای ابدی آمده بود تا در آخر این خط، بر روی صلیب بمیرد. او می‌دانست که باید همچون برهٔ خدا جهت گناهان جهان قربانی شود. او جلیل را ترک کرده و با عزمی راسخ راهی اورشلیم شد. او در این راه هیچگاه شک نکرد، نلغزید و فکر بازگشت و فرار به خود راه نداد بلکه با اراده‌ای آهنین پیش رفت و دانست که صلیب انتهای راه اوست.

و حالا به انتهای این راه رسیده بود و از باغ جتسیمانی نظاره‌گر این منظرهٔ مخوف و دردناک بود. این درد بقدری شدید بود که مدتی به فکر بازگشتن بود. عباراتی که در دعاهای او دیده می‌شود مشخص می‌کند که او به مصلوب نشدن فکر می‌کرد.

سپس در حالیکه دو، سه ویا چهار ساعت در این حالت صرف شد، در حالیکه دوباره عزم خود را بسوی صلیب راسخ نمود، عرق خون از پیشانی‌اش جاری شد. او آنقدر ضعیف شده بود که خدا، فرشته‌ای را جهت تقویت او فرستاد.

ما جهانیان شاید هیچگاه قادر به درک رمز عمیق فدیه نباشیم. ولی باید دانست که فقط این امر در جهت نجات ما مفید واقع می‌شد. واقعهٔ رنج مسیح، با نفوذترین داستان عالم شناخته شده است.

لوقا ۲۲ : ۴۷ - ۵۳، تسلیم شدن عیسی (به یوحنا ۱۸ : ۱ - ۱۲ مراجعه شود).
لوقا ۲۲ : ۵۴ - ۶۲، انکار پطرس (به یوحنا ۱۸ : ۱۵ - ۱۸ مراجعه شود).
لوقا ۲۲ : ۵۴ - ۲۳ : ۲۵، شکنجه دادن عیسی (به مرقس ۱۴ : ۵۳ مراجعه شود).
لوقا ۲۳ : ۲۶، شمعون قاری (به متی ۲۷ : ۳۲ مراجعه شود).

لوقا ۲۳ : ۲۷ - ۳۱. عزاداری مردم

عیسی در حالیکه راه جلجتا را بسختی طی می‌کرد، صدایش طنین‌انداز این عبارت بود که «برای

من گریه نکنید بلکه به جهت خود و اولاد خود ماتم کنید». و مردم در حالیکه تحت تأثیر او قرار گرفته بودند، با خود می‌گفتند «خون او بر ما و فرزندان ما باد.» بدرستی که طی قرون متمادی این خون مسیح بوده که بر آنها ریخته شده است.

لوقا ۲۳ : ۳۲ - ۴۹، مصلوب شدن عیسی (به متی ۲۷ : ۲۶ - ۵۶؛ مرقس ۱۵ : ۲۱ - ۴۱ و یوحنا ۱۹ : ۱۷ - ۳۷ مراجعه شود).

لوقا ۲۳ : ۳۲ - ۴۳. دزد توبه‌کار

در وهلهٔ اول هر دو دزدی که در طرفین عیسی مصلوب شده بودند، او را دشنام می‌دادند (متی ۴۴:۲۷). اما بعداً یکی از آنها نظر خود را تغییر داد. عکس‌العمل او، باعث شرم شاگردان عیسی شد. عیسی بیش از دو سال و اندی به شاگردان تعلیم داده بود که ملکوت او، ملکوتی دنیوی نیست. او حالا در حال مردن بود. و به نظر آنها ملکوت عیسی نیز در حال مردن بود. آنها اصلاً به این فکر نبودند که او دوباره زنده خواهد شد و در جلال سلطنت خواهد نمود (به مطلب ذیل یوحنا ۲۰:۳۰-۳۱ مراجعه شود). اما یکی از آن دو دزد مصلوب شده، در کنار مسیح اینچنین فکری نداشت. شاید او شنیده بود که عیسی دربارهٔ ملکوتی آسمانی سخن گفته است و حالاکه عیسی در حال مرگ بود، او می‌دانست که ملکوتی ماورای قبر عیسی وجود دارد (۴۲). چقدر مایهٔ تعجب است که یک جنایتکار، عیسی را بهتر از دوستان صمیمی او می‌شناسد! او حقیقتاً گناهکاران را دوست داشت. هنگامیکه او بسوی پدر آسمانی بازگشت، در آغوش خود، روح نجات یافتهٔ یک دزد را نیز با خود برد و این شاید اولین ثمر مأموریت او شامل نجات جانها بود.

مصلوب کردن عیسی

مصلوب کردن، روشی بود که رومیها برای مجازات برده‌ها، جنایتکاران و غیر رومیها بکار می‌بردند. این نوع مجازات، پرشکنجه‌ترین، شرم‌آورترین و بدنام‌ترین نوع مرگی بود که ممکن بود یک حاکم ظالم، حکم آن را صادر کند. میخها از لابلای دست و پای مجرم عبور می‌کردند و در حالیکه روی چوبهٔ صلیب میخکوب می‌شدند، بدن شخص روی صلیب در شرم، گرسنگی و تشنگی طاقت فرسا، درد و تشنج آویزان می‌شد. معمولاً ۴ تا ۶ روز طول می‌کشید تا شخص مصلوب شده بمیرد، ولی عیسی پس از ۶ ساعت جان داد (به توضیحات مربوط به یوحنا ۱۹ : ۳۳ - ۳۴ مراجعه شود).

صلیب واقعی

یکی از روایات موجود حاکی از آن است که در سال ۳۲۵ میلادی صلیب واقعی که عیسی روی همان مصلوب شد، اطراف محوطهٔ کلیسای قیامت پیدا شد. شواهدی که ثابت می‌کرد این همان

صلیب است، آن بود که شخصی بوسیلهٔ لمس کردن آن شفا یافته بود. بعدها قطعات کوچکی از این صلیب فروخته شد. به زودی خبر این واقعه در نقاط مختلف منتشر شد و تقاضا جهت لمس چوبهای تکه تکه شدهٔ صلیب زیاد شد. بدین ترتیب تکه چوبهایی ساخته شد که آنها را به صلیب اصلی می‌مالیدند و به نقاط مختلف جهت شفای افراد می‌فرستادند.

لوقا ۲۳ : ۵۰ - ۵۶، تدفین عیسی (به یوحنا ۱۹ : ۳۸ - ۴۲ مراجعه شود).

تقسیم بندی وقایع صلیب

اقتباس از چهار انجیل

در ساعت ۹ بامداد آنها به جلجتا رسیدند. آنها در حالیکه در شرف میخ زدن به دست و پای عیسی بودند، سعی بر آن داشتند که شراب آمیخته به مر به او بنوشانند تا درد را کمتر احساس کند. اما او از نوشیدن آن اجتناب ورزید.

او هنگامیکه بوسیلهٔ میخ‌ها روی صلیب آویخته می‌شد، گفت: «پدر اینها را بیامرز، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند.» چقدر برای ما مشکل است هنگامیکه به مطالعهٔ این بخش می‌پردازیم خشم خود را کنترل کنیم ولی باید دید که عیسی خالی از هر گونه احساس غضب بود. خودداری او قابل تحسین است.

سربازان برای ردای او بین خود قرعه انداختند. عنوان «پادشاه یهود» بالای سر او، به سه زبان عبری، لاتین و یونانی آویخته شد تا همه بتوانند آن را بخوانند و جرم او را تشخیص دهند.

او توسط کاهنان اعظم، مشایخ، کاتبان و سربازان مورد استهزاء قرار گرفت. آنها حقیقتاً سختدل بودند و رفتاری غیر انسانی و ظالمانه از خود نشان می‌دادند.

احتمالاً یک یا دو ساعت بعد بود که عیسی به آن دزد گناهکار گفت: «امروز با من در فردوس خواهی بود (به لوقا ۲۳ : ۳۲ - ۴۳ مراجعه شود). هنگام ظهر، عیسی خطاب به مادرش فرمود: «ای زن اینک پسر تو» و به یوحنا گفت: «ای پسر اینک مادر تو» و این زمانی بود که جمعیت فریادکنندهٔ دور صلیب، آنجا را ترک گفته بودند.

عیسی حقیقتاً مرگ پر جلالی داشت، چرا که هنگام جان دادن برای قاتلین خود دعا کرد. به یک جنایتکار وعدهٔ بهشت داد. منزلی برای مادرش تدارک دید که آخرین کار زمینی او بود.

از ظهر تا ساعت ۳ همه جا را تاریکی فرا گرفته بود. او سه ساعت اول روی صلیب را با گفتن سخنانی مملو از رحم و مهربانی سپری نموده بود و حالا دور نهایی از مأموریت کفارهٔ گناهان بشر فرا رسیده بود. احتمالاً تاریکی نشانهٔ روبرگرداندن خدا بود و شاید همین نشانهٔ به کمال رسیدن عمل فدیه بود. اینکه در آن سه ساعت عیسی متحمل چه دردی شد، واقعیتی است که در آن دنیا به درک آن نائل خواهیم شد (به یوحنا ۱۹ : ۳۳ - ۳۴ مراجعه شود).

چهار گفتار آخری او روی صلیب، مربوط به سخنانی است که او از درد مفرط و جدایی از خدا آنها را بزبان آورد.

«خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کردی!» او حاضر شد درد جهنم ودوری از خدا را بچشد تا از رفتن ما به آنجا جلوگیری کند.

«تشنه‌ام». تب سوزان و تشنگی مفرط از خصوصیات مرگ روی صلیب بود. اما این عبارت احتمالاً معنی عمیق‌تری را در بر داشته است (به لوقا ۱۶ : ۲۴ مراجعه شود). آنها به او سرکه نوشانیدند. در اینجا بود که دردهای او به پایان می‌رسید. او سرکه را نوشید و سپس با فریاد پیروزمندانه و شادی بخش فرمود: «تمام شد». و بدین ترتیب دوران حکمرانی ظالمانهٔ گناه و موت بسر رسید.

او در حال پیمودن راه آسمان گفت: «پدر در دستهای تو روح خود را می‌سپارم.» در این هنگام، زلزله‌ای صورت گرفت. پردهٔ هیکل از وسط دو نیم شد. قبور مردگان گشوده شد و بدین ترتیب خدا به پیشواز پسر خود رفت.

در اینجاست که یوزباشی ایمان می‌آورد و عدهٔ کثیری ماتم می‌کنند.
از پهلوی او «خون و آب» جاری می‌شود (به یوحنا ۱۹ : ۳۴ مراجعه شود).
یوسف و نیقودیموس جسد او را جهت کفن و دفن تحویل می‌گیرند.
تاریکی بر ظالمانه‌ترین واقعهٔ بشری سایه گستر می‌شود.
لوقا ۲۴ : ۱ - ۱۰، زنان کنار قبر (به متی ۲۸ : ۱ - ۸ مراجعه شود).
لوقا ۲۴ : ۱۱ - ۱۲، پطرس بسوی قبر روانه می‌شود (به یوحنا ۲۰ : ۳ - ۱۰ مراجعه شود).

لوقا ۲۴ : ۱۳ - ۳۲. ظاهر شدن عیسی بر دو شاگرد

این واقعه در مرقس ۱۶ : ۱۲ - ۱۳ نیز ذکر شده و در راه عموآس اتفاق افتاده است. بنظر می‌رسد که عموآس در جاده‌ای که بطرف یافا منتهی می‌شد، بود و در ۱۰ کیلومتری شمال غربی اورشلیم قرار داشت. احتمالاً این دو شاگرد، اهل آنجا بودند. نام یکی از آنها کلئوپاس بود، اما نام دیگری مشخص نیست.

این جریان در بعد از ظهر اتفاق افتاد و این در حالی بود که صبح همان روز، عیسی بر مریم مجدلیه ظاهر شده بود (مرقس ۱۶:۹-۱۱؛ یوحنا ۲۰:۱۱-۱۸). زنان دیگر نیز او را دیده بودند (متی ۲۸:۹-۱۰). اما این دو شاگرد، فقط شنیده بودند که قبر خالی است و فرشتگان خبر از رستاخیز عیسی داده‌اند (۲۲-۲۴).

لوقا ۲۴ : ۳۳ - ۳۵. ظاهر شدن عیسی بر پطرس

دقیقاً مشخص نیست که عیسی در چه هنگام از روز بر پطرس ظاهر شده است، ولی احتمال می‌رود که این واقعه درست قبل یا پس از ملاقات عیسی با آن دو شاگرد بوده باشد. بدین ترتیب هنگام بعد از ظهر عیسی خود را بر پطرس ظاهر می‌کند. او صبح زود بوسیلهٔ فرشتگان و زنان، به پطرس پیغام مخصوصی داده بود (مرقس ۱۶:۷ به توضیحات این بخش توجه شود).

لوقا ۲۴ : ۳۶ - ۴۳. ظهور عیسی بر یازده شاگرد

این واقعه در مرقس ۱۶ : ۱۴ - ۱۸ و یوحنا ۲۰ : ۱۹ - ۲۳ نیز مذکور است. منظور از «یازده» (۳۳) در واقع تمام گروه شاگردان عیسی است. در این جریان، آنها در واقع ۱۰ نفر بودند، چراکه توما غایب بود (یوحنا ۲۰ : ۲۴). نکتهٔ قابل توجه این بخش، این است که آنها با شادی ایمان می‌آورند (۳۴) ولی علیرغم دیدن جای میخها در دست و پای عیسی، دوباره از خود بی‌ایمانی نشان می‌دهند (۴۱). در واقع ایمان و بی‌ایمانی دائماً جای خود را به دیگری می‌دهد.

یک هفته بعد، او دوباره خود را به یازده شاگرد در اورشلیم ظاهر می‌نماید (یوحنا ۲۰:۲۶-۲۹). سپس به ۷ نفر در کنار دریاچهٔ جلیل (یوحنا ۲۱)، و بعد دوباره به یازده شاگرد در کوهی در جلیل (متی ۲۸:۱۶-۲۰) و در نهایت به یعقوب در منطقه‌ای ناشناخته خود را می‌نمایاند (اول قرنتیان ۱۵:۷).

لوقا ۲۴ : ۴۴ - ۵۳. ظهور نهایی و صعود عیسی

این واقعه در مرقس ۱۶ : ۱۹ و همچنین در اعمال ۱ : ۳ - ۱۲ نیز مذکور است. بنظر می‌رسد که آیات ۴۴-۴۹ بیشتر مربوط به ظهور نهایی او می‌باشد تا به ظهور او که در آیات ۳۶ - ۴۳ بدان اشاره شد، چراکه این بخش ظاهراً در اولین یکشنبه هنگام عصر اتفاق افتاده و در آن عیسی به شاگردان فرمود تا در اورشلیم بمانند (۴۹) که احتمالاً مربوط به زمانی می‌شود که پس از رفتن به جلیل، به اورشلیم بازگشته بودند. عیسی آنها را به خارج از اورشلیم، بسوی بیت عنیا، شهری که عیسی به آن عشق می‌ورزید، هدایت می‌کند. مأموریت چهل روزهٔ پس از قیام او نیز خاتمه یافته بود و بدین ترتیب مأموریت زمینی خود را تکمیل کرده بود. او منتظر بود تا ارابه‌های فرشتگان، او را در حکم نجات دهندهٔ پیروزمند، بسوی تخت الهی ببرند.

مقایسهٔ واقعهٔ قیام در چهار انجیل

متی
ملاقات زنان از قبر
ظهور عیسی بر زنان
رشوه دادن به نگهبانان قبر
ظهور عیسی بر یازده شاگرد، در جلیل

مرقس
ملاقات زنان از قبر
ظهور عیسی بر مریم مجدلیه
ظهور عیسی بر دو شاگرد در راه عموآس
ظهور عیسی بر یازده شاگرد، در اورشلیم، عصر اولین یکشنبه
صعود عیسی

لوقا
ملاقات زنان از قبر
روانه شدن پطرس بسوی قبر
ظهور عیسی بر دو شاگرد و سپس بر پطرس
ظهور عیسی بر یازده شاگرد، در اورشلیم، عصر اولین یکشنبه
آخرین دیدار عیسی با شاگردان، ۴۰ روز بعد
صعود عیسی

یوحنا
ملاقات مریم مجدلیه از قبر
روانه شدن پطرس و یوحنا بسوی قبر
ظهور عیسی بر مریم مجدلیه
ظهور عیسی بر یازده شاگرد (توما غایب)، عصر اولین یکشنبه
ظهور عیسی بر یازده شاگرد (توما حاضر)، یک هفته بعد
ظهور عیسی بر هفت نفر از شاگردان، کنار دریاچهٔ جلیل

ظهور عیسی پس از قیام از مردگان

۱ - بر مریم مجدلیه (مرقس ۱۶ : ۹ - ۱۰) صبح زود.
۲ - بر سایر زنان (متی ۲۸ : ۹ - ۱۰) صبح زود.
۳ - بر دو شاگرد، در راه عموآس (مرقس ۱۶ : ۱۲ - ۱۳ ؛ لوقا ۲۴ : ۱۳ - ۳۲).
۴ - بر پطرس (لوقا ۲۴ : ۳۴) ساعت نامشخصی در همان روز قیام.

۵ - بر یازده شاگرد (مرقس ۱۶ : ۱۴؛ لوقا ۲۴ : ۳۶ به بعد؛ یوحنا ۲۰ : ۱۹ به بعد) شب روز قیام.
۶ - بر یازده شاگرد (یوحنا ۲۰ : ۲۶ - ۳۱) یک هفته بعد، توما حاضر.
۷ - بر هفت نفر از شاگردان، کنار دریاچهٔ جلیل (یوحنا ۲۱).
۸ - بر یازده شاگرد (و احتمالاً بر ۵۰۰ نفر دیگر) در جلیل (متی ۲۸ : ۱۶ - ۲۰).
۹ - بر یعقوب (اول قرنتیان ۱۵ : ۷). مکان و زمان واقعه، نامشخص.
۱۰ - ظهور نهایی. صعود (مرقس ۱۶ : ۱۹؛ لوقا ۲۴ : ۴۴ به بعد؛ اعمال رسولان ۱ : ۳ به بعد).

بعدها عیسی بطور خاصی خود را بر پولس نیز ظاهر نمود.

در اول قرنتیان ۱۵ : ۵ - ۸ می‌بینیم که ۲۷ سال پس از واقعهٔ قیام، پولس فهرستی ارائه می‌دهد که حاوی اشخاصی است که عیسی خود را بر آنان ظاهر نمود:

«به کیفا ظاهر شد و بعد از آن به آن دوازده، و پس از آن، به زیاده از پانصد برادر یکبار ظاهر شد، ... از آن پس به یعقوب ظاهر شد و بعد به جمیع رسولان و آخر همه بر من.»

اعمال رسولان ۱ : ۳ «خویشتن را زنده ظاهر کرد به دلیلهای بسیار که در مدت چهل روز بر ایشان ظاهر می‌شد و دربارهٔ امور ملکوت خدا سخن می‌گفت» و همچنین آیات اعمال ۱۰ : ۴۱ و ۱۳ : ۳۱ همگی نشانگر این احتمال هستند که عیسی به جز مواردی که به ثبت رسیده‌اند، بر اشخاص دیگر نیز ظاهر شده است، و مأموریت پس از قیام او حالتی گسترده‌تر از آنچه که ما از آن اطلاع داریم، داشته است.

انجیل یوحنا

عیسی، پسر خدا

تأکید خاص یوحنا، بر الوهیت عیسی می‌باشد. این انجیل، عمدتاً دربرگیرندهٔ مکالمات و مباحثات عیسی می‌باشد و در این راستا بیشتر گفتار او را ارائه می‌دهد تا اعمالش را.

نویسنده

نویسندهٔ این کتاب خود را معرفی نمی‌کند تا زمانی که به قسمتهای آخر کتاب می‌رسد (۲۱ : ۲۰ و ۲۴) یعنی جایی که در مورد خودش می‌گوید «آن شاگردی که خداوند او را محبت می‌نمود،» (۱۳:۲۳، ۲۰ : ۲). او همان یوحنای رسول می‌باشد که صمیمی‌ترین دوست زمینی عیسی شناخته شده است.

تا قبل از پیدایش نقادی مدرن، بر اساس روایات، نظر همگان این بود که یوحنای رسول نویسندهٔ این انجیل است. اما این گروه از نقادان که منکر تولد عیسی از باکره، الوهیت وی و قیام بدنی او می‌باشند، فرضیهٔ خود را بر اساس یک تذکر مبهم قدیمی در مورد شخصی یوحنا نام که شیخ افسس بوده است، بنا نموده اینگونه استنتاج نموده‌اند که نویسندهٔ انجیل یوحنا، یوحنای رسول نبوده، بلکه یوحنای دیگر معروف به یوحنای افسس بوده است.

در واقع هدف فرضیهٔ مذکور، بی‌ارزش نمودن شهادت این انجیل در رابطه با الوهیت عیسی می‌باشد. دلایل سست و بی‌دوام این ادعا و همچنین اشتیاق آشکار آن در بی‌اعتبار کردن انجیل یوحنا سبب گردیده تا مسیحیان ایماندار هیچوقت آن را به عنوان یک مورد جدی تلقی نکنند.

یوحنا

نام پدرش زبدی بود (متی ۴ : ۲۱). بنظر می‌رسد که مادرش سالومه بوده باشد (متی ۲۷ : ۵۶؛ مرقس ۱۵ : ۴۰)، یعنی همان زنی که با توجه به یوحنا ۱۹ : ۲۵ احتمالاً خواهر مریم، مادر عیسی می‌باشد. در اینصورت یوحنا پسر خالهٔ عیسی و تقریباً همسن او بوده است و دوران آشنایی آنان به ایام کودکی باز می‌گردد.

یوحنا ماهیگیر بود. او یکی از ۵ نفری بود که در شغل ماهیگیری شریک بوده و برای خود «مزدوران» استخدام می‌کردند (مرقس ۱ : ۱۶ - ۲۰). او علاوه بر اشتغال به کار ماهیگیری در کفرناحوم، منزلی نیز در اورشلیم داشت (یوحنا ۱۹ : ۲۷) و از آشنایان نزدیک کاهن اعظم بحساب می‌آمد (یوحنا ۱۸ : ۱۵ و ۱۶).

او یکی از شاگردان یحیی تعمید دهنده بود (یوحنا ۱ : ۳۵ و ۴۰). اگر او پسر خالهٔ عیسی بوده باشد (چنانکه مقایسهٔ آیات فوق‌الذکر بر این امر دلالت دارد)، می‌بایستی با یحیی تعمید دهنده نیز مناسبتی داشته باشد (لوقا ۱ : ۳۶). و در نتیجه می‌بایستی از آنچه فرشته در مورد عیسی و یحیی اعلام

کرده بود (لوقا ۱: ۱۷ و ۳۲)، با خبر بوده باشد. بنابراین هنگامیکه یحیی تعمید دهنده ظاهر شده فریاد برآورد که ملکوت آسمان نزدیک است، یوحنا پسر زبدی آماده بود تا با او همراه شود.

در اثر شهادت یحیی تعمید دهنده، یوحنا بی‌درنگ از پی عیسی روانه شد (یوحنا ۱: ۳۵ - ۴۰). یوحنا یکی از اولین پنج شاگرد عیسی بود که به همراه عیسی به جلیل برگشت (یوحنا ۲: ۲ و ۱). سپس بنظر می‌رسد که او به شغل ماهیگیری خود بازگشته باشد. احتمالاً قریب به یکسال بعد، عیسی او را دعوت کرد تا شغل خود را رها کرده، او را پیروی کند. از آن پس او دائماً با عیسی بود. به همین دلیل او شاهد عینی تمام آن چیزی است که در انجیل خود می‌نوشد.

عیسی به او لقب «پسر رعد» داد (مرقس ۳: ۱۷)، که ظاهراً دلالت بر تند مزاجی او دارد. ولی او این خلق خشن را تحت کنترل درآورد. ممانعت نمودن اشخاصی که با نام عیسی دیوها را بیرون می‌کردند (مرقس ۹: ۳۸) و علاقه برای بارانیدن آتش بر سر سامریان (لوقا ۹: ۵۴)، زمینه‌های چشمگیر طبیعت او می‌باشند.

او یکی از سه شاگردی بود که بیش از دیگران همراه مسیح دیده می‌شدند و از بین این سه نفر نیز به عیسی نزدیکتر بود. پنج مرتبه از او به عنوان شاگردی که «عیسی او را محبت می‌نمود» یاد شده است (یوحنا ۱۳: ۲۳، ۱۹: ۲۶، ۲۰: ۲، ۲۱: ۷ و ۲۰). بالطبع او می‌بایستی شخصیت بسیار برجسته‌ای داشته باشد که آنچنان مصاحبت عیسی را به خود جذب کرده است.

او و پطرس به عنوان رهبران آن دوازده شناخته شدند. هر چند که از لحاظ خو و مزاج کاملاً متفاوت بودند، لیکن معمولاً همراه یکدیگر بودند (یوحنا ۲۰: ۲، اعمال ۳: ۱ و ۱۱، ۴: ۱۳، ۸: ۱۴).

بنظر می‌رسد که برای چند سالی اورشلیم محل مکونت اصلی او بوده باشد. بر اساس روایت معتبری، او سالهای آخر عمر خود را در افسس گذرانید. در مورد فعالیتها و خدمات او در افسس اطلاع چندانی در دست نیست. وی دوران کهنسالی طولانی خود را در افسس گذرانید و در آنجا انجیل، سه رساله و کتاب مکاشفهٔ خود را به رشتهٔ تحریر درآورده است.

غالباً تاریخ نگارش این انجیل، حدود سال ۹۰ میلادی تعیین شده است. عده‌ای بر این عقیده‌اند که یوحنا اصلاً این انجیل را خیلی زودتر، یعنی به هنگام سکونتش در اورشلیم و قدری بعد از قیام، ابتدا به زبان عبری نوشته و سپس سالها بعد در افسس آن را به زبان یونانی درآورده است.

یوحنا ۱: ۱ - ۳. جاودانگی و الوهیت عیسی

این آیات ما را به یاد اولین آیات کتاب پیدایش می‌اندازد. عیسی را خدا و خالق می‌نامد. یوحنا یقین کامل دارد که شخص عیسی وجودی ابدی است که در امر آفرینش جهان هستی دست داشته است. نقل قولی که از عیسی در یوحنا ۱۷: ۵ آمده است، اشاره‌ای است به بازگشت او به «جلالی که قبل از آفرینش جهان» نزد خدا داشته است. به عبارتی خدا، خود را در شخص عیسی به بنی نوع بشر متجلی ساخت. عیسی خدا بود. عیسی شبیه خدا بود. او پیغام خدا برای آدمیان است.

یوحنا ۱ : ۴ - ۱۳. عیسی نور جهان

عیسی این ادعا را بارها تکرار کرد (۸: ۱۲، ۹ : ۵، ۱۲ : ۴۶). نور جهان بودن عیسی، یکی از کلیدهای راهنما برای درک انکار یوحنا در مورد او می‌باشد (اول یوحنا ۱ : ۵ - ۷). این بدان مفهوم است که عیسی به عنوان نور جهان، تنها شخصی است که قادر است مفهوم و هدف وجود انسان را روشن سازد.

یوحنا ۱ : ۱۴ - ۱۸. تجسم عیسی

خدا انسان شد تا او را بطرف خود بکشد. خدا می‌توانست انسان را به گونه‌ای بیافریند که بطور غریزی ارادهٔ او را بجا آورد، ولی او ترجیح داد تا آدمی حق انتخاب داشته باشد، بدین معنی که براساس طرز تفکرش نسبت به خالق خود، شخصاً طریق خود را برگزیند. ولی خدا یک روح است، در حالیکه انسان بوسیلهٔ محدودیتهای یک بدن جسمی احاطه شده است و ادارک بسیار اندکی در مورد یک روح دارد. بنابراین خدا بصورت یکی از آدمیان، بسوی مخلوقات خود آمد تا آنان بتوانند او را آنچنان که هست دریابند. خدا شبیه عیسی است. عیسی شبیه خدا است.

«پسر انسان»

این نام مطلوبی بود که عیسی در مورد خود بکار برد. این اسم، حدود ۷۰ مرتبه در اناجیل تکرار شده است: ۳۰ مرتبه در انجیل متی، ۵ مرتبه در انجیل مرقس، ۲۵ مرتبه در انجیل لوقا و ۱۰ مرتبه در انجیل یوحنا.

این اسم در کتاب دانیال ۷: ۱۳ و ۱۴ و ۲۷ در مورد شخص «مسیح موعود» بکار رفته است. اعتقاد بر این است که استعمال این لغت توسط عیسی، اشاره‌ای است به مسیح بودن او.

از طرف دیگر کاربرد این نام توسط مسیح، دلالت بر این دارد که او آن خدای مجسم شده، از زندگی کردن به عنوان یک انسان لذت می‌برد. او در آسمان نیز این نام را بر خود دارد (اعمال ۷: ۵۶، مکاشفه ۱ : ۱۳، ۱۴ : ۱۴).

دنیا در زمان عیسی

عیسی، شخصیتی است متعلق به کل جهان هستی. هیچ چیز در اعماق فضای پر ستاره از نظر او پوشیده نیست. با این حال حیات زمینی او در منطقه‌ای بسیار محدود (البته از نقطه نظر استراتژی بسیار مهم) سپری گشت. فلسطین نقطهٔ اتصال سه کشور، واقع فی مابین دریای مدیترانه و بیابان بزرگ عرب و محل تلاقی شاهراههای جهانی بود. این منطقه در ایام عیسی شامل ۴ بخش بود که همه تحت کنترل روم بودند:

یهودیه، بخش جنوبی، به عنوان سنگر محافظه کار یهودی
جلیل، بخش شمالی، مختلط با نفوس یونانی
سامره، بخش وسطی، یک نژاد دو رگه که یک قسمت آن خون یهودی دارد
بیریه، جنوب شرقی اردن، دارای شهرهای متمول رومی
هیرودیس حاکم جلیل و بیریه بود و پیلاطس بر یهودیه و سامره حکومت می‌کرد.

اسکندریه، دومین شهر امپراطوری روم بود و در ۴۰۰ کیلومتری جنوب غربی فلسطین واقع بود. انطاکیه، سومین شهر امپراطوری روم، در ۴۰۰ کیلومتری شمال فلسطین قرار داشت. طول ساحل فلسطین و درون جلیل، گذرگاه بازرگانی و نظامی جهان بود.

به غیر از واقعهٔ فرار به مصر، هیچ اشاره‌ای وجود ندارد که نشان دهد عیسی بیش از ۱۰۰ کیلومتر از ناصره دورتر سفر کرده باشد. محدودهٔ سفرهای ثبت شدهٔ او عبارتند از اورشلیم در شمال - صیدون در جنوب - دیکاپولیس و بیریه در شرق.

یوسفوس جمعیت جلیل را بالغ بر سه میلیون تخمین زده است. این منطقه مملو از شهرهای ثروتمند یونانی بود. و یکی از مراکز فرهنگ و تمدن دنیا بشمار می‌رفت که مرکز رومی آن منطقه‌ای به نام سفوریس بود که در ۶ کیلومتری ناصره قرار داشت.

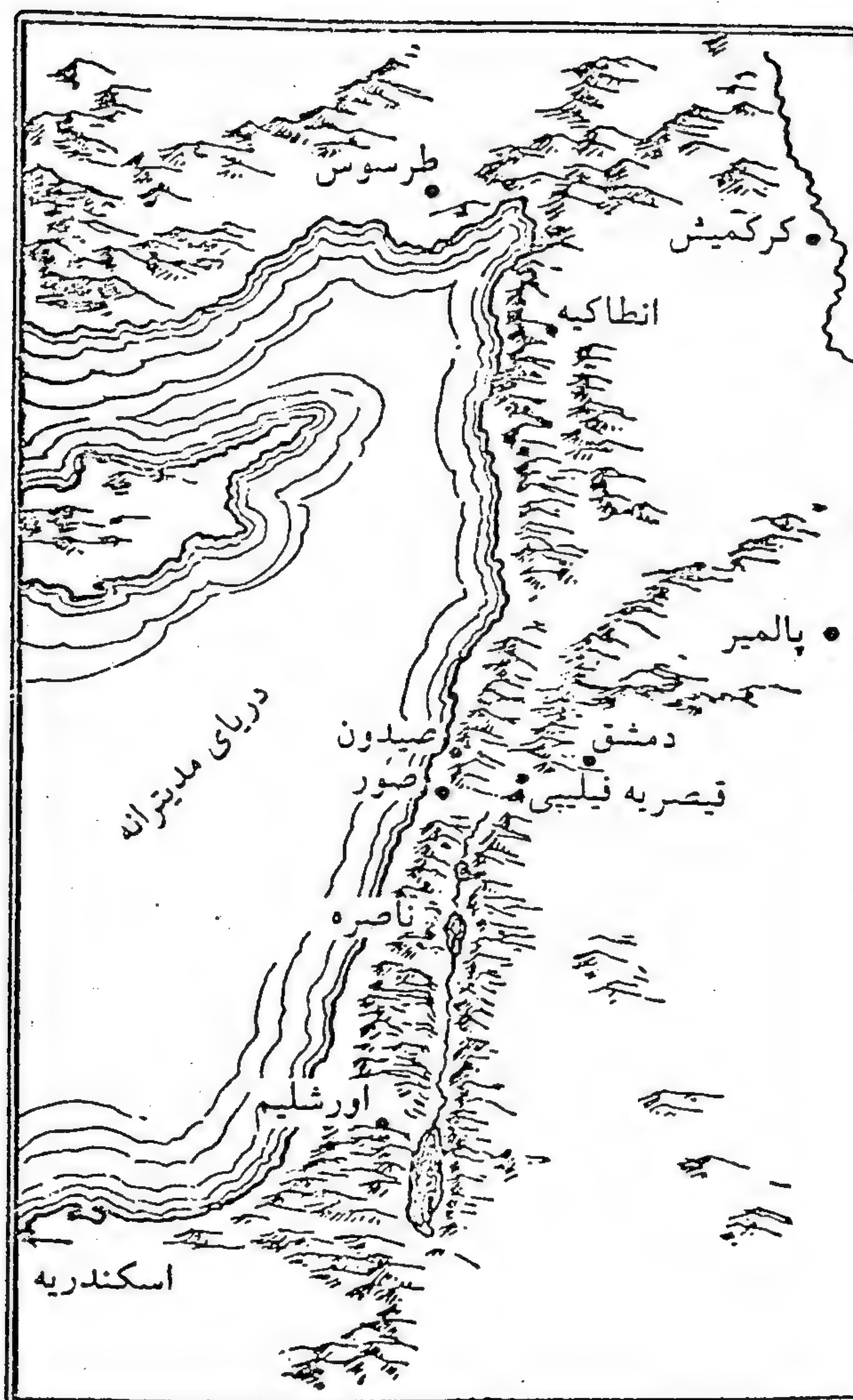
یوحنا ۱ : ۱۹ - ۳۴. شهادت عیسی

انجیل یوحنا در پی ارائهٔ بیانات کوتاهی در مورد الوهیت عیسی و وجود ازلی و تجسم او، بدون هیچگونه اشاره‌ای به تولد عیسی، ایام کودکی، تعمید و وسوسه‌هایش، به شرح شهادت یحیی تعمید دهنده در رابطه با الوهیت عیسی می‌پردازد.

این جریان در آستانهٔ وسوسه‌ها و چهل روز روزه رخ داد. در هیچ جا گفته نشده که عیسی پس از وسوسه‌ها در بیابان، به اردن، جایی که یحیی تعمید می‌داد، بازگشته باشد. اناجیل همنظر (متی، مرقس، لوقا) دوران وسوسه را مستقیماً به خدمت در جلیل متصل می‌سازند (متی ۴ : ۱۱ - ۱۲، مرقس ۱ : ۱۳، لوقا ۴ : ۱۳ - ۱۴). اما بکارگیری سه عبارت «فردای آن روز» (۲۹)، «در روز بعد» (۳۵) و «بامدادان» (۴۳) و همچنین ذکر «روز سوم» (۲ : ۱) برای اعلام ورود او به جلیل ثابت می‌کند که عیسی قبل از عزیمت به جلیل، از بیابان به محلی که یحیی موعظه می‌نمود، بازگشته است.

«آن نبی» (۲۱)، اصطلاحی بود که مردم در آن روزها، آن را یکی از اسامی پیشگویی شده در مورد مسیح (ماشیح) تلقی می‌کردند (یوحنا ۶ : ۱۴).

تواضع عمیق یحیی را در وقف خود برای عیسی ملاحظه کنید «لایق آن نیستم که بند نعلینش را باز کنم» (۲۷). این موضوع آنقدر حائز اهمیت بوده است که هر چهار نویسندهٔ اناجیل آن را ذکر می‌کنند (متی ۳ : ۱۱، مرقس ۱ : ۷، لوقا ۳ : ۱۶). ای کاش تمام واعظینی که در مورد عیسی مسیح موعظه می‌کنند، چنین ستایش فروتنانه‌ای از خود نشان بدهند.


طرسوس
کرکمیش
انطاکیه
پالمیر
دریای مدیترانه
صیدون
دمشق
صور
قیصریه فیلیپی
ناصره
اورشلیم
اسکندریه

نقشه ۵۳

یوحنا ۱: ۳۵ - ۵۱. اولین شاگردان

یوحنا، اندریاس، شمعون و فیلیپس و نتنائیل جزو اولین شاگردان عیسی بودند. موعظهٔ یحیی تعمید دهنده آنها را آماده ساخت و بعداً هر ۵ نفر آنها رسول نامیده شدند. این یکی از موارد خدمت یحیی تعمید دهنده به مسیح است. اگرچه بطور موقت آنها به شغلی که سابقاً داشتند بازگشتند، ولی حدود یکسال بعد دعوت شدند تا مسیح را بطور دائم پیروی نمایند (به توضیحات مربوط به متی ۱۰ مراجعه شود).

فرض بر این است که یوحنای رسول، آن شاگردی باشد که نامش ذکر نشده است (آیهٔ ۴۱). اگر او پسر خالهٔ عیسی باشد (مطالب نوشته شده در مقدمه این انجیل را مطالعه کنید)، می‌بایستی شناختی قبلی از عیسی داشته باشد.

«ساعت دهم» (آیهٔ ۴۰)، ساعت ۱۰ صبح بوده است. یوحنا ساعت رومی را بکار می‌برد که شروع شمارش آن از نصف شب و یا ظهر می‌باشد (۴: ۶، ۱۹: ۱۴).

احتمالاً شمعون نیز به عنوان شریک یوحنا، شخص عیسی را می‌شناخته است ولی شناخت او از وی به عنوان مسیح، زمانی بود که یحیی تعمید دهنده مسیح بودن او را بطور علنی اعلام کرد. اینکه عیسی در ملاقات خود با شمعون (اولین ملاقات ثبت شده در انجیل) نام جدیدی به او می‌دهد، می‌تواند دلالت بر این باشد که عیسی از قبل او را برای امر رسالت در نظر داشته است.

عظمت و برتری شخصیت عیسی سبب می‌شود نتنائیل به او ایمان آورد (۴۶ - ۴۹). گفتار عیسی در مورد فرشتگان (۵۱)، نشان می‌دهد که او حد فاصل بین آسمان و زمین است (پیدایش ۲۸: ۱۲).

قیافه و ظاهر عیسی

در رفتار عیسی چیزی وجود داشت که اثر فوری بر نتنائیل نهاد (۱: ۴۹). در عهد جدید، هیچ اشاره‌ای در مورد قیافهٔ ظاهری عیسی به چشم نمی‌خورد. اولین توصیفات افسانه‌ای، مربوط به قرن چهارم میلادی می‌باشد. نامه‌ای تحت عنوان نامه‌های آپوکریفا وجود دارد که آن را به یکی از دوستان پیلاطس به نام پابلیوس لنتولوس نسبت داده‌اند. این نامه که فاقد سندیت می‌باشد، خطاب به مجلس سنای روم نوشته شده است. قسمتی از این نامه بدین شرح است:

«در این زمان، شخصی ظاهر شده که دارای قدرتهای عظیمی است. نام او عیسی است. شاگردانش او را پسر خدا می‌نامند. او دارای قامت بسیار متناسب و نجیبی است. چهره‌اش بسیار مهربان و در عین حال جدی است، بطوریکه نظاره کنندگانش هم او را دوست دارند و هم اینکه از او می‌ترسند. موی او به رنگ شرابی است و هر چند که صاف و فاقد درخشش است، ولی از ناحیهٔ گوشها دارای پیچش و براق است. پیشانی او سطح هموار، صورتش بدون چروک است و قیافهٔ او حاکی از داشتن هوش فراوان و ترحم می‌باشد. بینی و دهان او هیچ عیبی ندارند. ریش او پرپشت و به رنگ موهایش است. چشمانش آبی و شدیداً درخشان است. در امر توبیخ و سرزنش بسیار مستحکم و

سخت‌گیر است. در امر تشویق و تعلیم، سخنان زبانش دوست داشتنی و ملایم است. هیچکس ندیده است او بخندد، اما بسیاری شاهد گریستن او بوده‌اند. او بلند قامت است و دستهایش کشیده و زیبا. کلام او سنجیده، بسیار متین است؛ در زیبایی از بسیاری پیشی گرفته است.»

روایتهای دیگری نیز وجود دارد. بر طبق یکی از این روایات، او راست قامت و زیبا بوده است. مطابق یک روایت دیگر، کتفهای او خمیده و قیافه‌اش زشت بوده است. قیافه ظاهری‌اش هرطور نیز بوده باشد، چیزی در برخورد و سلوک او وجود داشته که او را شخصیتی مقتدر، باشکوه و دارای ویژگیهای الهی جلوه‌گر می‌ساخته است. مطالبی که اشعیا ۵۳ در مورد او می‌گوید، ظاهری را می‌نمایاند که چندان جذاب نیست. البته احتمالاً بیش از آنکه منظور قیافهٔ ظاهر او باشد، مطالب مذکور بیانگر سبک زندگی حقیرانه شخصی است که می‌بایستی پادشاه بشود.

نجّار بودن وی، ما را به این نتیجه می‌رساند که او می‌بایستی دارای قدرت بدنی قابل ملاحظه‌ای باشد. از صحبت کردن او برای جمعیت کثیری در فضای باز آنهم آنقدر ثمربخش، معلوم می‌شود که می‌بایستی صدای مقتدری نیز داشته باشد. سخنرانیها، مباحثات و تعالیم او ما را متقاعد ساخته است که او همیشه تحت کنترل بوده است. بدون هیچ تعجیلی در همهٔ حرکات خود آرام، با ابهت، متین، نجیب و دارای ثبات و وقار مستحکمی بوده است. همهٔ اینها نکاتی است که نشان می‌دهد او آدم خوش مشرب و شوخی بوده است.

دوره‌های حیات عیسی

تمام آنچه راکه در مورد عیسی گفته شده است، می‌توان در دوره‌های مشخصی تقسیم بندی کرد:

تولد و دوران کودکی او
تعمید، وسوسه و شروع خدمت عمومی او
خدمت اولیهٔ او در یهودیه، ۸ ماه
خدمت او در جلیل، چیزی در حدود ۲ سال
خدمت در بیریه و خدمت بعدی در اردن، احتمالاً حدود ۴ ماه
هفتهٔ آخر زندگی زمینی او
خدمت او بعد از قیام

یوحنا ۲: ۱ - ۱۱. تبدیل آب به شراب

قانا حدود ۶ کیلومتری شمال شرق ناصره قرار داشت. نتنائیل اهل قانا بود (۲۱ : ۲). او دید چندان جالبی نسبت به شهر ناصره که در همسایگی او بود، نداشت (۱ : ۴۶). بدیهی است که جشن ازدواج در منزل یکی از دوستان یا آشنایان عیسی و یا نتنائیل برگزار شده است.

بکارگیری لفظ «ای زن» (۴) در آن زمان، نشانهٔ احترام و ملاحظه‌ای بود که نسبت به شخص مؤنث قائل بودند. عیسی مجدداً آن را روی صلیب، یعنی زمانیکه بیش از هر وقت دیگر ممکن بود از او بی‌احترامی سر بزند، بر زبان آورد (۱۹ : ۲۶). بنظر می‌رسد در اینجا منظور وی چنین باشد: «حتی اگر شراب تمام شده باشد، من چه بایستی بکنم؟ مسئول این کار که من نیستم. زمان من برای انجام معجزات هنوز نرسیده است.» احتمالاً او قبلاً مریم را از قوای جدید معجزه‌آسای خود در اثر نزول روح‌القدس به هنگام تعمید، مطلع ساخته بود (به توضیحات مربوط به متی ۴ : ۱ - ۱۰ تحت عنوان وسوسه‌ها مراجعه شود). مریم موقعیت پیش آمده را به عنوان فرصتی برای پسر خود می دید. اگرچه عیسی براساس درخواست مادرش این معجزه را انجام داد، ولی «ساعت» او (۴) برای استفاده عمومی از قوای معجزه آسایش چهار ماه بعد فرا رسید، یعنی زمانی که خدمت عمومی خود را در اورشلیم به هنگام عید فصح (۱۳) رسماً آغاز نمود.

«دو یا سه کیل» (۶). هر یک کیل حدود ۳۰ لیتر گنجایش داشت. اندازهٔ قدحهای سنگی تقریباً نصف یک بشکهٔ معمولی بود.

اهمیت این معجزه: هرچند شیطان در طول ۴۰ روز از هر طریقی که می توانست، عیسی را وسوسه کرد تا قدرت معجزه آسای خود را برای رفع احتیاجات شخصی خود بکار گیرد ولی عیسی همهٔ آنها را رد کرده ثابت قدم بر جای ماند. سپس مستقیماً به عروسی می‌رسیم. اگرچه معجزات بعدی او عموماً آزادی دردمندان را در پی داشت، اما اولین معجزهٔ او در جشن عروسی، در یک موقعیت شاد و خرم رخ داد. او انسانها را شاد ساخت و این قسمتی از خدمت او بود مثل اینکه عیسی در همین شروع، می‌خواست اعلام کند که مذهبی که او آن را به دنیا معرفی می‌کرد، مذهب ریاضت نیست بلکه مذهب شادی و خرمی طبیعی است. این برکت عیسی برای جشن عروسی در قانا بود.

«ابتدای معجزات» (۱۱). این اولین معجزهٔ عیسی بود. داستانهای افسانه‌ای و نادرست کتب آپوکریفا در مورد معجزات عیسی در ایام کودکی‌اش که به داستانهای جنّ و پری شباهت دارد، کاملاً ساختگی هستند.

«جلال خود را ظاهر کرد» (۱۱)، او را به صورت خالق معرفی می‌کند (۱ : ۳ و ۱۴). این معجزات، آنقدر بسرعت انجام می‌شد که نشانگر قدرت آفرینندگی محض او بود.

یوحنا ۲ : ۱۲ . اقامت کوتاه در کفرناحوم

این اقامت، نوعی ملاقات خانوادگی بود که طی آن از مادر و برادرانش دیدار نمود. احتمالاً این ملاقات در منزل یوحنا یا پطرس به هنگام برنامه‌ریزی برای خدمت آیندهٔ او واقع شده است. مدت یکسال بعد، کفرناحوم اقامتگاه اصلی او گردید. تا پس از بازگشتش از خدمت در یهودیه (۴ : ۵۴)، معجزات دیگری در جلیل انجام نداد.

یوحنا ۲: ۱۲ - ۴: ۳. خدمت اولیهٔ عیسی در یهودیه

این بخش، تنها در انجیل یوحنا آمده است. از شروع ایام فصح (۲: ۱۳) در ماه آوریل تا آخر «ماه چهارم» (۴: ۳۵) قبل از موسم درو در ماه دسامبر، به مدت ۸ ماه به طول انجامید. این بخش شامل تطهیر هیکل، دیدار نیقودیموس و خدمت در کنار رود اردن می‌شود.

یوحنا ۲: ۱۳ - ۲۵. پاکسازی هیکل

مسلماً تطهیر هیکل دو بار و به فاصلهٔ سه سال صورت گرفته است. یکی در شروع خدمت عمومی او (به کلمهٔ «بعد» در ۳: ۲۲ توجه شود)، دیگری در خاتمهٔ خدمتش یعنی در هفتهٔ آخر زندگی او (متی ۲۱: ۱۲ - ۱۶، مرقس ۱۱: ۱۵ - ۱۸، لوقا ۱۹: ۴۵ - ۴۶). در مورد اول او احشام (گاو و گوسفند و کبوتر) را بیرون کرد و در مورد دوم کسانی را که خرید و فروش می‌کردند. در اولین تطهیر می‌گوید که آنها هیکل را خانهٔ «تجارت» ساخته‌اند ودر دومین تطهیر «مغارهٔ دزدان».

دیدار عیسی از اورشلیم و مشاهدهٔ بی‌خدایی غیرقابل وصف رهبران مذهبی که به نام خدا در آنجا حکومت می‌کردند، به مثال دیدار مارتین لوتر از روم، او را شدیداً تحت تأثیر قرار داده بود. او خدمت رسمی خود را با انجام عملی شروع کرد که از طریق آن قصد داشت، نشانی از مسیح بودن خود به ملتها ارائه دهد. عمل او مخالفت علنی و آشکار با گروه حکمران بود. این مخالفت، خصومتی بود که ناگهان تحریک گردید و عیسی هیچ قصد فرو نشاندن آن را نداشت. خدمت او اینگونه آغاز شد و به همین صورت پایان یافت.

می‌بایستی در شخصیت ظاهری عیسی و یا به احتمال قوی در قدرت معجزه‌آسایش چیز بسیار باشکوهی بوده باشد که توانست به تنهایی و با داشتن یک شلاق هیکل را تمیز کرده، کنترل آن را بدست گیرد بطوریکه (در دومین تطهیر هیکل)، حتی «نگذاشت که کسی با ظرفی ازمیان هیکل بگذرد» (مرقس ۱۱: ۱۶).

چه چیزی در درون هیکل برای مسیح ناخوشایند بود؟ آنها مکانی را که برای اهداف خاصی تخصیص داده شده بود، آنچنان به محل سوءاستفاده تبدیل کرده بودند که تمام بخشهای خدمت الهی، جنبهٔ تجارتی پیدا کرده و به انتشاح کشانیده شده بود (جهت مطالعهٔ بیشتر به توضیحات مربوط به متی ۲۱:۱۲ - ۱۷ مراجعه شود).

این هیکل که توسط هیرودیس از طلا و مرمر ساخته شده بود، بصورتی فوق تصور باشکوه می‌نمود. اطراف آن شامل چهار بخش مجزا برای کاهنان، اسرائیلی‌ها، زنان و امتها بود. این چهار بخش، بوسیلهٔ ایوان‌ها (رواق‌ها) از یکدیگر جدا می‌شد. در این ایوانها، ستونهایی یکپارچه از سفیدترین مرمر و به ارتفاع ۱۲ متر بچشم می‌خوردند. ایوان شرقی هیکل «رواق سلیمان» خوانده می‌شد که محل بازرگانان بود. تمام منطقه هیکل را دیواری احاطه می‌کرد که طول هر ضلعش حدود ۳۰۰ متر بود.

معجزات (۲۳). تا آن زمان عیسی تنها یک معجزه در جلیل انجام داده بود (۲ : ۱۱ و ۴ : ۵۴). ولی الآن همزمان با سرآغاز مبارزه طلبی‌اش یعنی آنچه در هیکل بطرز متبرزانه‌ای بظهور رسید، آنقدر معجزات انجام داد تا اینکه بسیاری او را به عنوان «مسیح» پذیرفتند. البته او خود بهتر می‌دانست که انتظار آنان از مسیح چه بود.

یوحنا ۳ : ۱ - ۲۱. نیقودیموس

تمیز کردن هیکل و سپس معجزات بعدی، تأثیر عمیقی بر مردم شهر نهاده بود. نیقودیموس، یک فریسی و عضو سنهدرین، دارای قدرت و نفوذ بسیار محتاطانه و جویای ملاقات عیسی است. او هر چند که بسیار علاقمند است، ولی آنچنان که عیسی نشان می‌دهد، او در پی ارضای خودش است. ما نمی‌دانیم او تا چه حد ایمان آورد. دو سال بعد او در شورا، جانب عیسی را گرفت (۷: ۵۰ - ۵۲)، سپس او به همراه یوسف، عضو دیگر شورا، بدن عیسی را دفن کردند (۱۹ : ۳۹). نیقودیموس در روزهای اولیه که ایمانش در حال شکل گیری بود، شاگرد پنهانی عیسی بود، ولی بعدها او آشکارا میل خود را برای شریک شدن در شرم صلیب نشان داد. یکی از وقایع برجستهٔ کتاب‌مقدس زمانی است که اگرچه آن دوازده شاگرد پا به فرار گذاشتند، ولی نیقودیموس در ساعاتی که عیسی مورد تحقیر و خواری قرار گرفته بود، ظاهر شد و سرانجام با بجا آوردن خدمتی بسیار حساس، زندگی خود را به مخاطره انداخت. بطور یقین چون او یکی از اعضای سنهدرین (گروه دشمنان عیسی) بود، این خدمت علنی به عیسی، پس از یک دوران پنهان سازی علاقه‌اش به عیسی، می‌بایست بسیار گران برای او تمام شده باشد.

«تولد تازه» که عیسی در موردش صحبت می‌کند، صرفاً یک استعاره یا تشبیه نبوده، بلکه حقیقتی عملی است که روح‌القدس آن را در قلب انسان به عمل می‌آورد (رومیان ۸: ۱ - ۱۱ را ملاحظه کنید). بدون شک نیقودیموس نیز در مورد ملکوت مسیح، مثل سایرین می‌اندیشید. تصور کلی بر این بود که ملکوت مسیح حکومت سیاسی است که مسیح از طریق آن، قوم خود را از سلطهٔ روم آزاد خواهد ساخت. بر خلاف آنچه در ذهن نیقودیموس است، عیسی سعی دارد او را با طبیعت روحانی شخصی خودش آشنا سازد، هرچند او نمیداند عیسی در مورد چه سخن می‌گوید و بنابراین نمی‌توانست درک کند که چگونه ممکن است یک شخص نیک، یک فریسی خالص و یکی از حاکمان قوم مسیح در ملکوت مسیح با آغوشی باز پذیرفته نشود. او نمی توانست این را بفهمد. او می‌بایست کل وجود و نقطه نظراتش را بازسازی کند.

«بلند کرده شود» (۱۴). این هشدار مسیح در شروع خدمتش است. صلیب تخت مسیحایی خواهد بود. این مطلب اشاره‌ای است به آن مار برنجی که گزیده شدگان به آن نگریستند و زنده ماندند (اعداد ۲۱:۹). بدین ترتیب «تولد تازه» و داشتن حیات جاودان از طریق مرگ پرهیزگارانهٔ عیسی، حاصل می‌شود. درست برای همین منظور بود که خدا پسر یگانه و حبیب خود را فرستاد (یوحنا

۱۶:۳).

یوحنا ۳: ۲۲ - ۲۶ . خدمت مسیح در منطقهٔ تحتانی اردن

این همان منطقه‌ای است که او تعمید گرفت. این واقعه در خلال زمانی رخ می‌دهد که یحیی تعمید دهنده بسوی محلی به نام آنون در ۴۰ کیلومتری بالای اردن در حال حرکت بود (نقشهٔ شمارهٔ ۴۵). آنها هر دو یک چیز را موعظه می‌کردند: ملکوت آسمان که سالیان دراز مردم در انتظارش بودند، نزدیک شده است. چیزی نگذشت که پیروان عیسی از پیروان یحیی بیشتر شدند، زیرا عیسی معجزات می‌کرد. یحیی او را به عنوان مسیح معرفی کرد. وی شخصیت مقتدری داشت.

پس از ۸ ماه، یحیی به زندان افکنده شد (متی ۴ : ۱۲). حاکمان اورشلیم وقایع مربوطه را کاملاً زیر نظر داشتند (یوحنا ۴ : ۱). بنظر می‌رسد که ادامهٔ خدمت در آن ناحیه برای عیسی خطرناک می‌نمود. او راهی جلیل شد تا مبادا قبل از اتمام خدمتش از میان برداشته شود.

محاسبهٔ این دوره به مدت ۸ ماه بدین صورت است: شروع آن ایام فصح بود (آوریل، یوحنا ۱۳:۲، ۳ : ۲۲) و انتهای آن «چهار ماه قبل از موسم درو» (دسامبر، یوحنا ۴ : ۳۵).

یوحنا ۴ : ۱ - ۴۲ . زن سامری

بازگشت عیسی به جلیل از راه سامره بجای راه معمولی درهٔ اردن، احتمالاً بمنظور احتیاط بوده است. سامره خارج از قلمرو قدرت هیرودیس بود، یعنی همان شخصی که یحیی را به زندان انداخته بود. عیسی صرفاً قصد عبور از سامره داشت و مکالمهٔ او با زن سامری فقط یک اتفاق بود. این گفت و شنود یکی از زیباترین، دلپذیرترین و مفیدترین بخش داستان زندگی عیسی است.

سامریها که از نژاد غیر یهودی بودند، مدت ۷۰۰ سال قبل توسط آشوریها در این مکان اسکان داده شدند (دوم پادشاهان ۱۷ : ۶ و ۲۴ و ۲۶ و ۲۹ ، عزرا ۵ : ۱ و ۹ و ۱۰). آنها پنج کتاب اول کتاب‌مقدس (تورات) را بعنوان کلام خدا پذیرفته بودند. این گروه منتظر بودند که مسیح موعود سامره و نه اورشلیم را مقر سلطنت خود قرار دهد.

بتدریج عیسی توسط حاکمان قوم خود مورد سوءظن قرار می‌گرفت. ولی سامریهای حقیر او را با شادمانی پذیرفتند. یکی از مغایرتهایی که در اناجیل بارها دیده شده، این است که عیسی توسط متولیان قوم خود انکار می‌شود ولی توسط گناهکاران، مطرودین و مردم عامی مورد پذیرش قرار می‌گیرد.

چاه یعقوب، به عمق ۳۰ متر و قطر ۳ متر، امروزه نیز وجود دارد. این چاه یکی از معدود جاهایی است که می‌توان در ارتباط با داستان عیسی از آن دقیقاً نام برد.

«ساعت ششم» به وقت رومی است و همان ساعت ۶ عصر می‌باشد. این دیدار عیسی، زمینه‌ای

بود برای چندین سال بعد که سامریان پیغام انجیل را قلباً بپذیرند (اعمال ۸: ۴ - ۸).

یوحنا ۴: ۴۳ - ۵۴. پسر نجیب زاده (پسر سرهنگ)

قانا در ۶ کیلومتری شمال شرقی ناصره قرار داشت. آنجا محل تولد نتنائیل بود. یکسال قبل عیسی اولین معجزهٔ خود را آنجا انجام داد (۲: ۱ - ۱۱).

این سرهنگ (نجیب زاده)، یکی از افسران هیرودیس در کفرناحوم بود. کفرناحوم در فاصلهٔ ۲۵ کیلومتری شمال شرق قانا واقع بود. این معجزه، بوسیلهٔ کلام دهان عیسی در مورد شخصی در فاصلهٔ ۲۵ کیلومتری صورت گرفت. «معجزهٔ دوم» (۵۴) به معنی دومین معجزه در جلیل است. او در اورشلیم معجزات زیادی انجام داده بود (یوحنا ۲: ۲۳).

بنظر می‌رسد که پس از این معجزه، عیسی به ناصره برگشته باشد (لوقا ۴: ۱۶ - ۳۰). ساکنان ناصره، جریان این معجزه را شنیده بودند و از عیسی خواستند در وطن خود نیز از آن معجزات بنمایاند (لوقا ۴: ۲۳).

یوحنا ۵. معجزه‌ای در روز سبت در شهر اورشلیم

این معجزه به هنگام عید صورت گرفت (۱). البته مشخص نیست که چه عیدی بوده است. اعیادی که یهودیان در ایام عیسی نگاه می‌داشتند و بدون شک بطور مرتب در آنها شرکت می‌کردند، عبارت بودند از:

عید فصح (آوریل)، بمناسبت خروج از مصر که ۱۴۰۰ سال پیش انجام شد.
عید پنطیکاست (ژوئن)، ۵۰ روز پس از عید فصح، بمناسبت دریافت شریعت.
عید خیمه‌ها (اکتبر)، بمناسبت جمع کردن حصاد.
عید تخصیص یا تجدید (دسامبر) که توسط یهودای مکابی شروع شد.
پوریم (اندکی قبل از فصح)، که در اناجیل هیچ ذکری از آن به میان نیامده است.

بازگشت عیسی به جلیل در ماه دسامبر یعنی حدود ایام عید تخصیص بوده است. عید بعدی، عید پوریم بوده و پس از آن، عید فصح که عمدتاً همزمان با دیدار عیسی از اورشلیم صورت گرفته است.

یکسال قبل عیسی هیکل را تمیز کرد تا نشان دهد که همان مسیح است. در این زمان او معجزه‌ای در روز سبت انجام می‌دهد. بنظر می‌رسد هدفش این باشد که با تحریک تصورات آنان در مورد سبت توجه حاکمان را جلب نموده، موقعیتی فراهم آورد تا بتواند آشکارا ادعای الوهیت خود را در پایتخت قوم خود اشاعه دهد. نتیجه آن شد که ادعاهای او بطور کامل در جزئیات شنیده شد و سپس سنهدرین تصمیم به قتل او گرفت (۱۸). تصمیمی که دو سال بطول کشید تا عملی بشود.

«حوض بیت حسدا» بر طبق روایات موثق، در قسمت شمالی هیکل قرار داشت. در حالیکه

تعدادی از دانشمندان، آن را همان حوض باکره می‌دانند که درست در قسمت جنوبی هیکل است که در حال حاضر یک چشمهٔ فصلی است.

یکسال و نیم پس از این جریان، عیسی از این معجزه و تصمیمی که در مورد قتل او گرفته شد، یاد می‌کند. شفا در روز سبت، یکی از اصلی‌ترین مشاجرات دشمنان وی بود (یوحنا ۹ : ۱۴ ، لوقا ۱۴:۱۳). آنها تصمیم گرفتند عیسی را به خاطر شفای مرد دست خشک در روز سبت، بکشند (مرقس ۳ : ۶). آنها که شفا در روز سبت را محکوم می‌کردند ولی خودشان مراسم ختنه را در آن روز انجام می‌دادند، از نظر مسیح افراد متناقضی بودند.

به جز خشمی که عیسی از شاگردان داشت وقتی که نمی‌گذاشتند بچه‌ها نزد او آیند، تنها موردی که از خشم عیسی صحبت شده، در ارتباط با مخالفت دشمنان با شفا در روز سبت است.

شفاهای در روز سبت

۷ مورد از شفاهایی که در روز سبت انجام گرفته، به شرح ذیل ثبت شده‌اند:

شخصی که روح پلید داشت، در کفرناحوم (مرقس ۱ : ۲۱ - ۲۷)

مادر زن پطرس، در کفرناحوم (مرقس ۱ : ۲۹ - ۳۱)

شخص مریض و ناتوان، در اورشلیم (یوحنا ۵ : ۱ - ۹)

مردی که دستش خشک شده بود (مرقس ۳ : ۱ - ۶)

زن خمیده‌ای که روح ضعف داشت (لوقا ۱۳ : ۱۰ - ۱۷)

مردی که بدنش آب آورده بود (لوقا ۱۴ : ۱ - ۶)

کور مادرزاد (یوحنا ۹ : ۱ - ۱۴)

یوحنا ۶. غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر

این تنها معجزه‌ای است که هر چهار انجیل آن را نقل کرده‌اند (متی ۱۴:۱۳-۳۳، مرقس ۶:۳۲-۵۲ ، لوقا ۹: ۱۰ - ۱۷). محل معجزه، کنارهٔ شمال شرقی دریای جلیل، یعنی محلی به فاصلهٔ سه کیلومتری جنوب شرقی مدخل رود اردن می‌باشد.

زمان این معجزه، هنگام عید فصح بود (۶ : ۴) یعنی یکسال قبل از مرگ عیسی، هنگامیکه مردم کرورها کرور راهی اورشلیم بودند. عیسی خودش در این فصح، به اورشلیم نرفت زیرا طی دیدار قبلی، رهبران قصد قتل او را در دل پرورانیده بودند (۵:۱ و ۱۷ و ۱۸). احتمالاً این اولین فصح پس از ۱۲ سالگی عیسی است که او به اورشلیم نمی‌رود. او این عید را با انجام دادن یکی از حیرت‌آورترین معجزات خود برای آنانیکه عازم عید فصح بودند، جشن گرفت.

در اینجا باید به عشق و علاقهٔ عیسی نسبت به نظم و ترتیب توجه نمود. او مردم را در گروههای

۵۰ نفری و ۱۰۰ نفری نشانید (مرقس ۶: ۳۹ - ۴۰). به احتمال قوی این گروهها بصورت دایره و یا نیم دایره به اطرافش حلقه زده بودند.

در ضمن باید توجه داشت برای او خیلی مهم بود که چیزی تلف نشود. او دستور داد تا باقیماندهٔ نان خود را جمع کنند (۱۲ و ۱۳). تأثیر معجزه بسیار گویا بود. مردم فوراً خواستند او را پادشاه خود سازند (۱۴ و ۱۵).

عیسی بر روی آب راه می‌رود (۱۶ - ۲۱). این واقعه ساعت ۴ بامداد رخ داده است (مرقس ۶:۴۸). عیسی آن شب را در کوه در تنهایی گذرانیده بود (مرقس ۶: ۴۶).

شاگردان از راه بیت صیدا (مرقس ۶: ۴۵) در حال پارو زدن راهی کفرناحوم بودند (یوحنا ۶: ۷). بیت صیدا کنار مدخل رود اردن بود و کفرناحوم در ۸ کیلومتری جنوب غربی مدخل اردن واقع بود (نقشهٔ ۴۷). به علت طوفان آنها سعی داشتند خود را به کنارهٔ دریا برسانند. وقتی مسیح ظاهر شد آنها ۲۵ یا ۳۰ تیر پرتاب از ساحل دور شده بودند، یعنی در واقع نصف راه را که برابر ۵ یا ۶ کیلومتر می‌باشد.

هنگامیکه پطرس عیسی را بر آب خرامان دید، او نیز خواست همچنان کند. پطرس شخصیتی دوست داشتنی، عزیز و بی‌پروا داشت! ولی نزدیک بود غرق شود. عیسی نیز بخاطر بی‌ایمانی دلش، او را سرزنش نمود. ما فکر می‌کنیم که پطرس ایمان خوبی داشته است که عملاً روی آب راه افتاد. ولی ایمان او فقط از نظر انسانی خوب بود، این ایمان از دیدگاه مسیح خیلی کوچک بود.

سخنرانی مسیح در مورد نان حیات (۲۲ - ۷۱). انجام چنین معجزهٔ عظیمی توسط عیسی زیربنای پیغام ساده‌ای بود که در مورد خدمت واقعی خود در این جهان ارائه داد.

هرچند عیسی اوقات فراوانی صرف رفع احتیاجات جهانی مردم می‌نمود، اما هدف اصلی آمدن او به این جهان نجات جانهای آدمیان بود. وقتی عیسی این حقیقت را به آنان گوشزد کرد، آنان اشتیاق خود را به عیسی از دست دادند. تا زمانیکه احتیاجات جسمی آنان رفع می‌شد، عیسی در نظر آنان شخصیت بزرگی بود، بطوریکه می‌خواستند او را پادشاه سازند.

ظاهراً تفکر عمومی در مورد مسیح این بود که او با آمدنش چنان نظم اجتماعی برقرار خواهد نمود که انسانها بدون کار کردن، نان روزانهٔ خود را بدست آورند. خیلی عالی می‌شد اگر آنها پادشاهی می‌داشتند که روزانه بطور معجزه آسایی غذای آنها را فراهم کند، درست همانطور که روز قبل، عیسی این آرزوی آنان را فراهم کرده بود و یا مثل موسی که در بیابان به آنها مَنّ داده بود.

یوحنا ۷. بازگشت عیسی به اورشلیم

عیسی پس از یکسال و نیم مجدداً به اورشلیم می‌آید. این جریان به هنگام عید خیمه‌ها (ماه اکتبر) یعنی شش ماه قبل از مرگ عیسی صورت گرفت. در طی سفر اول، او شخصی را در روز سبت شفا داده بود و اعلام کرده بود که پسر خدا می‌باشد (۵: ۱۷ و ۱۸) و به همین دلیل بود که آنها تصمیم به قتل

او گرفتند. او در مدت بین این دو سفر، از آنان دوری گزیده بود (یوحنا ۶ : ۴).

ولی کار او در حال حاضر این بود که نزدیک بیاید و مجدداً برای ارائهٔ مفصل‌تر ادعای خود مبنی بر اینکه خدا او را فرستاده است، به پایتخت قوم خود برود. گرچه زمان برای مرگ او به کمال نرسیده بود، با اینکه می‌دانست قصد قتل او را دارند (نقشهٔ قتل او بر ملا شده بود ۷ : ۲۵)، بطور ناشناخته بسوی اورشلیم رفت تا زمانیکه در میان مردم در هیکل ظاهر شد. آنجا سخنرانی خود را با اشاره به نقشهٔ قتلی که کشیده‌اند، آغاز کرد (۷ : ۱۹ - ۲۳).

وقتی حاکمان این را شنیدند، سربازان را فرستادند تا او را دستگیر کنند. ولی هیبت حضور مسیح آنان را گرفت. او همچنان پیغام خود را از جانب خدا ارائه می‌داد.

الوهیت عیسی

عیسی در هر ۴ انجیل «پسر خدا» نامیده شده است.

متی، ۳ : ۱۷؛ ۴ : ۳ و ۶؛ ۸ : ۲۹؛ ۱۴ : ۳۳؛ ۱۶ : ۱۶؛ ۱۷ : ۵؛ ۲۶ : ۶۳؛ ۲۷ : ۵۴

مرقس، ۱ : ۱؛ ۱ : ۱۱؛ ۳ : ۱۱؛ ۵ : ۷؛ ۹ : ۷؛ ۱۴ : ۶۱ و ۶۲

لوقا، ۱ : ۳۲ و ۳۵؛ ۳ : ۲۲؛ ۴ : ۴۱؛ ۹ : ۳۵؛ ۲۲ : ۷۰

یوحنا، ۱ : ۳۴؛ ۱ : ۴۹؛ ۳ : ۱۶ و ۱۸؛ ۵ : ۲۴ و ۲۵؛ ۹ : ۳۵؛ ۱۰ : ۳۶؛ ۱۹ : ۷؛ ۲۰ : ۳۱

عیسی خود را «پسر خدا» نامید (یوحنا ۵ : ۲۵) و «خود را مساوی خدا می‌ساخت» (یوحنا ۵:۱۷و ۱۸). او سه مرتبه قاطعانه گفت «من پسر خدا هستم» (مرقس ۱۴ : ۶۱ و ۶۲، یوحنا ۹:۳۵-۳۷، ۱۰ : ۳۶)

عیسی مکرراً عباراتی بکار می‌گرفت که تنها می‌تواند پیشگویی الوهیت او باشد.

«راستی ... هستم» (یوحنا ۱۴ : ۶)

«راه ... هستم» (راه بسوی خدا) (یوحنا ۱۴ : ۶)

«در هستم، هرکه از من داخل گردد، نجات یابد و بیرون و درون خرامد و علوفه یابد» (یوحنا ۹:۱)

«هیچکس نزد پدر جز بوسیلهٔ من نمی‌آید» (یوحنا ۱۴ : ۶)

«من نان حیات هستم» (یوحنا ۶ : ۳۵ و ۳۸) _

«من حیات هستم» (یوحنا ۱۱ : ۲۵ و ۱۴ : ۶)

«من قیامت هستم» (یوحنا ۱۱ : ۲۵)

«هرکه به من ایمان آورد تا به ابد نخواهد مرد» (یوحنا ۱۱ : ۲۶)

«من مسیح هستم» (یوحنا ۴ : ۲۵ - ۲۶)

«پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم» (یوحنا ۸ : ۵۸). این گفتهٔ بسیار عجیبی است، فراتر از

درک محدودهٔ انسان فانی. او گذر زمان را حذف می‌کند و گذشته و آینده را در یکی جمع می‌کند که همان زمان حال ابدی است.

«ای پدر مرا نزد خود جلال ده به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم» (یوحنا ۱۷:۵)

«کسی که مرا دید، پدر را دیده است» (یوحنا ۱۴ : ۹)

«من و پدر یک هستیم» (یوحنا ۱۰:۳۰)

«تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است» (متی ۲۸ : ۱۸)

«من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می‌باشم» (متی ۲۸ : ۲۰)

چه کس دیگری می‌توانست چنین ادعاهایی در مورد خود داشته باشد؟ این چیزها را به چه شخص دیگری می‌توانیم نسبت دهیم؟

مرقس عیسی را «پسر خدا» نامید (مرقس ۱ : ۱)

یوحنا عیسی را «پسر خدا» نامید (یوحنا ۳ : ۱۶ و ۱۸ ، ۲۰ : ۳۱)

یحیی تعمید دهنده عیسی را «پسر خدا» نامید (یوحنا ۱ : ۳۴)

نتنائیل عیسی را «پسر خدا» نامید (یوحنا ۱ : ۴۹)

پطرس عیسی را «پسر خدا» نامید (متی ۱۶ : ۱۶)

مرتا عیسی را «پسر خدا» نامید (یوحنا ۱۱ : ۲۷)

شاگردان عیسی را «پسر خدا» نامیدند (متی ۱۴ : ۳۳)

جبرائیل عیسی را «پسر خدا» نامید (لوقا ۱ : ۳۲ و ۳۵)

خود خدا عیسی را «پسر حبیب» خود نامید (متی ۳ : ۱۷ ، ۱۷ : ۵ ، مرقس ۱ : ۱۱ ، ۹ : ۷ ، لوقا ۳:۲۲ ، ۹ : ۳۵)..

ارواح ناپاک او را «پسر خدا» نامیدند (متی ۸ : ۲۹ ، مرقس ۳ : ۱۱ ، ۵ : ۷ ، لوقا ۴ : ۴۱).

بوضوح مشخص بود که عیسی چنین ادعایی کرده است:

«اگر تو پسر خدا هستی» (متی ۴ : ۳ و ۶)

«فی‌الحقیقه تو پسر خدا هستی» (متی ۱۴ : ۳۳)

«اگر پسر خدا هستی از صلیب فرود بیا (متی ۲۷ : ۴۰)

او گفت «پسر خدا هستم» (متی ۲۷ : ۴۳)

«فی‌الواقع این شخص پسر خدا بود» (متی ۲۷ : ۵۴)

«خود را پسر خدا ساخته است» (یوحنا ۱۹ : ۷)

انبیای عهد عتیق، الوهیت او را پیشگویی کرده بودند، «اسم او خدای قدیر و پسر سرمدی خواهد بود» (اشعیا ۹ : ۶). «اسمی که بدان نامیده می‌شود این است یهوه صدقینو (یهوه عدالت ما)» (ارمیا ۲۳:۶ ، ۳۳:۱۶). «آن روز خاندان داود مانند خدا خواهند بود» (زکریا ۱۲ : ۸).

«صخره‌ای» که عیسی گفت کلیسای خود را بر آن بنا خواهد کرد (متی ۱۶ : ۱۸) سمبولی بود از این حقیقت که عیسی پسر خدا است.

خود عیسی خدا نامیده شده است (یوحنا ۱ : ۱ ، ۱۰ : ۳۳ ، ۲۰ : ۲۸ ؛ رومیان ۹ : ۵ ؛ کولسیان ۱:۱۶، ۲ : ۹ ؛ اول تیموتائوس ۱ : ۱۷ ؛ عبرانیان ۱ : ۸ ؛ اول یوحنا ۵ : ۲۰ ؛ یهودا ۲۵).

بنابراین نه کتاب‌مقدس و نه خود عیسی هیچ موردی برای شک در مورد شخصیت عیسی بر جای نمی‌گذارد. چرا این حقایق ثبت شده را همانطور که هستند، نپذیریم؟ اگر او از یک انسان نیکو چیزی بیش نبود، فقط می‌توانست یک نمونه شخصیتی خوب از خود بر جای بگذارد. ولی اگر او حقیقتاً خدا بود، پس می‌تواند هم نجات دهنده و هم نمونهٔ عالی ما باشد.

یوحنا ۸ : ۱ - ۱۱ . زنی که در حین عمل زنا گرفته شد

سه مورد از برخورد عیسی با زنان گناهکار وجود دارد. زن مذکور در یوحنا ۸ : ۱ - ۱۱؛ زن گناهکار در لوقا ۷ : ۳۶ - ۵۰؛ زن سامری در یوحنا ۴ : ۱۸. در هر سه مورد رفتار عیسی بسیار با ملاحظه بود (به توضیحات لوقا ۱۵ مراجعه شود).

لحن عیسی در آیهٔ ۷ می‌تواند اشاره به این واقعیت باشد که عیسی می‌دانست آنانی که این زن را متهم می‌کنند، خود متهم به انجام همان گناه هستند.

یوحنا ۸ : ۱۲ - ۵۹. ادامهٔ سخنرانی عیسی در مورد الوهیت خود

اظهارات قطعی و عجیب عیسی در مورد خودش حاکمان را به خشم آورد، طوریکه تلاش کردند بر سر او بتازند (۵۹). علاوه بر اظهارات او که در دو صفحهٔ قبل ذکر شد، او ادعاهای دیگری در مورد الوهیت خود بیان می‌کند:

«من نور عالم هستم» (یوحنا ۸ : ۱۲).

«من شبان نیکو هستم» (یوحنا ۱۰ : ۱۱).

«شما از پایین هستید، اما من از بالا. شما از این جهان هستید لیکن من از این جهان نیستم» (یوحنا ۸ : ۲۳).

«پدر شما ابراهیم شادی کرد بر اینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان شد» (یوحنا ۸ : ۵۶).

«موسی دربارهٔ من نوشته است» (یوحنا ۵ : ۴۵).

«کتب را تفتیش کنید زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنهاست که به من شهادت می‌دهد» (یوحنا ۵ : ۳۸).

«پدر، به من شهادت داده است» (یوحنا ۵ : ۳۶).

«آن کارهایی که پدر به من عطا کرد تا کامل کنم یعنی این کارهایی که من می‌کنم، بر من شهادت می‌دهد» (یوحنا ۵ : ۳۵).

«اگر در میان ایشان کارهایی نکرده بودم که غیر از من کسی هرگز نکرده بود، گناه نمی‌داشتند» (یوحنا ۱۵ : ۲۴).

«اگر باور نکنید که من هستم، در گناهان خود خواهید مرد» (یوحنا ۸ : ۲۴).

«خوشابحال چشمانی که آنچه شما می‌بینید، می‌بینند زیرا بشما می‌گویم بسا انبیا و پادشاهان می‌خواستند آنچه شما می‌بینید بنگرند و ندیدند و آنچه شما می‌شنوید بشنوند و نشنیدند» (لوقا ۱۰:۲۳-۲۴).

«مردم نینوا در روز داوری با این طایفه برخاسته بر ایشان حکم خواهد کرد زیرا که به موعظهٔ یونس توبه کردند و اینک بزرگتری از یونس در اینجا هست. ملکهٔ جنوب در روز داوری با این فرقه برخاسته بر ایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اینک شخصی بزرگتر از سلیمان در اینجاست» (متی ۱۲ : ۴۱ و ۴۲).

اسامی و القابی که کتاب مقدس در مورد عیسی بکار می‌برد

مسیح، نجات دهنده، رهایی بخش، خدای مشیر و عجیب، شاهد امین، کلمهٔ خدا، راستی، نور جهان، راه، شبان نیکو، میانجی (شفیع)، آزاد کننده، کاهن اعظم، پیشوا و کامل کنندهٔ ایمان، پیشوای نجات ما، حامی و مدافع ما، پسر خدا، پسر انسان، خدا، قدوس خدا، پسر یگانه، خدای قدیر، صورت خدا، پدر سرمدی، خداوند، خداوند همه، خداوند جلال، رب‌الارباب، پادشاه مبارک و بی‌نظیر، پادشاه اسرائیل، شاه شاهان، فرمانروای پادشاهان جهان، رئیس، حیات، سرور سلامتی، پسر داود، شاخهٔ داود، ریشه و فرزند داود، ستارهٔ درخشندهٔ صبح، عمانوئیل، آدم ثانی، برهٔ خدا، شیر سبط یهودا، الف و یا، ابتدا و انتها، اول و آخر، ابتدای خلقت خدا، نخست زادهٔ تمام آفرینش. آمین.

نظر ناپلئون در مورد عیسی

هر چند عده‌ای در اعتبار آنچه ناپلئون نسبت به عیسی ابراز داشته شک دارند، ولی معمولاً این گفتار به عنوان کلام حقیقی ناپلئون پذیرفته شده است:

«من انسانها را می‌شناسم و بشما می‌گویم که عیسی یک انسان نبود. او به ما دستور می‌دهد تا ایمان آوریم و تنها دلیلش این است که مقتدرانه اعلام می‌دارد «من خدا هستم». فلاسفه از طریق رسالات و بحثهای پوچ خود سعی در حل اسرار جهان هستی دارند ولی این افراد نادان مانند اطفالی هستند که می‌خواهند با گریه کردن ماه را بدست آورده با آن بازی کنند. کلام عیسی همیشه مقتدرانه بود. او هرگز مردد نبود. مذهب او یک راز است و تنها دلیل بر جا ماندنش قدرت خودش است. او جویای محبت

انسان است و این مشکلترین چیزی است که در این دنیا می توان تصاحب کرد. او آن را مطلقاً لازم و ضروری می داند. اسکندر، قیصر و هانیبال دنیا را فتح کردند ولی هیچ دوستی نداشتند. شاید من تنها شخص این دوران باشم که آنها را دوست دارد. اسکندر، قیصر، شارلمان و خود من امپراطوری ها بنا نهادیم ولی بر چه شالوده‌ای؟ بر روی زور. اما عیسی امپراطوری خود را بر محبت بنا نهاد. در این لحظه میلیونها نفر حاضرند به خاطر او جان نثار کنند. من تلاش کرده‌ام عدهٔ زیادی را تحت تأثیر قرار دهم تا حاضر باشند به خاطر من بمیرند ولی حضور من برای تداوم این تأثیر ضروری بوده است. اکنون که در سنت هلنا هستم، دوستانم کجا هستند؟ من شخص فراموش شده‌ای هستم که بزودی به خاک برمی‌گردم و خوراک کرمها خواهم شد. چه ورطهٔ ژرفی است بین بدبختی من و ملکوت ابدی عیسی که هم اکنون به آن موعظه می‌شود، بسیاری به آن عشق می‌ورزند و عدهٔ کثیری آن را مورد تحسین و تمجید قرار می دهند. این ملکوت همچنان در حال گسترش است. آیا این مرگ است؟ بشما می‌گویم مرگ عیسی، مرگ یک خدا است . بشما می‌گویم که عیسی مسیح خداست.»

نظر یوسفوس در مورد عیسی

بسیاری از دانشمندان، گفتهٔ یوسفوس را در مورد عیسی معتبر می‌دانند. یوسفوس یک مورخ یهودی، متولد و تحصیل کرده اورشلیم و یک افسر ارتش بود که بین سالهای ۳۷ - ۱۰۰ میلادی می‌زیست. او می‌گوید:

«در این زمان بود که انسان عاقلی بنام عیسی ظاهر شد. البته اگر معقول باشد او را انسان خطاب کرد، زیرا او کارهای عجیب انجام می‌داد. او مسیح بود. اما پیلاطس بنا به پیشنهاد بزرگانی که در میان ما حاضرند، او را به مرگ بر صلیب محکوم کرد. روز سوم او خود را زنده بر شاگردانش ظاهر ساخت.»

یوحنا ۹. عیسی کور مادرزادی را شفا می‌دهد

عیسی در سفر قبلی خود به اورشلیم (۵: ۹)، شخص ناتوانی را در روز سبت شفا داده بود. مردم به خاطر این معجزه و همچنین بخاطر ادعای او مبنی بر پسر خدا بودن، خواستند او را سنگسار کنند (۵۲:۸ - ۵۹). اکنون او اقدام به انجام معجزهٔ قابل ملاحظهٔ دیگری در روز سبت می‌نماید (۱۴:۹).

یوحنا ۱۰ : ۱ - ۲۱ . عیسی، شبان نیکو

عیسی اعلام می‌کند که او شبان نیکوی انسانهایی است که او را به عنوان شبان خود می‌پذیرند. این یکی از زیباترین تشبیهاتی است که در آن مهربانی و مراقبت مسیح از پیروانش، ترمیم شده است و

بسیار باعث تسلی مسیحیان می‌گردد.

یوحنا ۱۰ : ۲۲ - ۳۹. جشن تجدید (تخصیص)

مدتی برابر ۲ ماه بین آیات ۲۱ و ۲۲ فاصله وجود دارد. جشن خیمه‌ها در اکتبر بود. حضور مسیح در آن جشن، از یوحنا ۷ : ۲ الی ۱۰ : ۲۱ ترسیم شده است. اکنون عید تجدید است (دسامبر). بنظر می‌رسد در این خلال، مسیح به جلیل و به شمال برگشته باشد، و تغییر هیئت او در این فاصله رخ داده باشد.

یوحنا ۱۰ : ۴۰ - ۴۲. آنسوی اردن

این مکان، همان جایی است که مسیح در شروع خدمت عمومی خود مدت ۸ ماه آنجا توقف نمود. او احتمالاً ۲ ماه در آنجا ماند. این منطقه شامل شهرهای رومی ثروتمند و پر جمعیت می‌باشد که تحت حکمرانی هیرودیس و خارج از سلطهٔ حاکمان اورشلیم بوده است. (این بخش از خدمت عیسی را می توان در لوقا ۱۱ الی ۱۸ یافت).

یوحنا ۱۱. عیسی ایلعازر را از مردگان برخیزانید

این واقعه، احتمالاً یک ماه قبل از مرگ عیسی بوقوع پیوست. این سومین موردی بود که او مرده‌ای را زنده می‌کرد: دختر یایروس (مرقس ۵ : ۲۱ - ۴۳)، پسر یگانهٔ بیوه زن نائینی (لوقا ۷ : ۱۱ - ۱۷) و ایلعازر و در نهایت قیام خودش که دیگر هرگز نمرد. نتیجهٔ این معجزه این بود که سنهدرین تصمیم نهایی خود را در مورد قتل او اتخاذ کرد (۵۳). در نتیجه عیسی به همراه شاگردانش عازم بیابان افرایم در ۲۰ کیلومتری شمال اورشلیم شد تا با آنان در سکوت منتظر فرا رسیدن عید فصح باشد.

یوحنا ۱۲ : ۱ - ۸. شام در بیت عنیا

طبق نوشتهٔ یوحنا، زمان این شام یک روز قبل از ورود مظفرانهٔ عیسی به ورشلیم بود (۱۲) که می‌بایستی شنبه شب بوده باشد (جهت مطالعهٔ بیشتر به مرقس ۱۴ : ۳ - ۹ مراجعه شود). احتمالاً یک ماه از برخیزاندن ایلعازر از مردگان گذشته است. آنها خانوادهٔ ثروتمندی بودند. سیصد دینار در آن زمان، برابر مزد یک سال یک کارگر بود. شاید عیسی در مورد مصلوب شدن قریب‌الوقوع خود سخن گفته بود و شاید مریم خوش قلب، رئوف و مهربان، با دیدن دردی که در چهرهٔ مسیح نمایان بود به خود گفته باشد «این یک مثل نیست و او بسیار جدی است». او رفت و با ارزش‌ترین گنجینهٔ منزل

خود را آورد و بر سر و پای عیسی بریخت و آنها را با موی خود خشکانید. احتمالاً هیچ سخنی بر زبان نیامده است ولی عیسی آن را درک می‌کرد. او دریافت که مریم سعی دارد تأثر و احساس قلبی خود را به او بفهماند. عیسی نیز از او قدردانی کرد و اعلام کرد که هرکجای دنیا که نام عیسی بشارت داده شود عمل این زن نیز ذکر خواهد شد.

بیت عنیا بفاصلهٔ ۳ کیلومتری اورشلیم و در ضلع شرقی کوه زیتون واقع است. بیت عنیا محل استراحت و آرامی عیسی بهنگام مسافرت به اورشلیم بود. از بلندیهای بیت عنیا بود که عیسی به آسمان صعود نمود

یوحنا ۱۲: ۹ - ۱۹، ورود مظفرانهٔ عیسی (به توضیحات متی ۲۱: ۱ - ۱۱ مراجعه شود).

یوحنا ۱۲:۲۰-۳۶، اشتیاق یونانیان برای ملاقات عیسی. اگر چه روز ملاقات قید نشده است ولی ممکن است این ملاقات روز سه‌شنبه در هیکل، همزمان با برملا شدنِ خصومت حاکمان رخ داده باشد. اقوام مختلف از سرزمینهای دوردست آمده او را تجلیل می‌نمودند. این بخش در برگیرندهٔ دعای عیسی در رابطه با ضرورت مرگش است که بصورت یک مکالمهٔ یک جانبه ایراد می‌شود.

یوحنا ۱۲: ۳۷ - ۴۳، بی‌ایمانی شنوندگان. این موضوع که چرا حاکمان قوم یهود علیرغم معجزات قانع کنندهٔ عیسی بدو ایمان نیاوردند، یکی از مشکلاتِ غامض کتاب‌مقدس است. جواب عیسی این بود که اینِ همه برای به کمال رسیدن کلام خدا بوده است.

یوحنا ۱۲: ۴۴ - ۵۰، پیغام نهایی مسیح در هیکل. احتمالاً در آخرین ساعات روز سه‌شنبه بود که او آنجا را ترک کرد و دیگر هرگز به آنجا بازنگشت.

یوحنا ۱۳ و ۱۴. شام آخر

(به توضیحات مربوطه در متی ۲۶: ۱۷ - ۲۹ رجوع شود.)

عیسی پایهای آنها را می‌شوید (۱۳: ۱ - ۲۰). بین شاگردان مشاجره‌ای بود و آن اینکه کدامیک از آنها در ملکوت، مقام اعلی‌تری تصاحب خواهد کرد. همین امر باعث شد مسیح به شستن پایهایشان اقدام کند. بحث بر سر بزرگتر بودن، یکی از مشکلاتی بود که همچنان بین آنها باقیمانده بود (لوقا ۹:۴۶-۴۸). با وجود اینکه عیسی مرتب تکرار می‌کرد که می‌رود تا مصلوب شود (مرقس ۹:۳۰-۳۲)، حتی تا آخرین لحظات، آنها این مورد را بصورت یک مَثَل تلقی می‌کردند. بنظر می‌رسد ورود مظفرانهٔ او که پنج روز پیش صورت گرفته بود، از دیدگاه آنان نشانگر زمان بر پا کردن تخت سلطنت جهانی در اورشلیم باشد. بالاخره عیسی مجبور شد بر دستها و زانوهای خود خم شده، خدمت یک غلام را انجام دهد و پایهای آنها را بشوید تا بدینوسیله به آنها بفهماند که او آنها را دعوت کرده است تا خدمت کنند نه حکومت. وجود رهبرانی که شهوت معروف شدن آنها را از پا درآورده، کلیسا را در طی قرون متمادی شدیداً تضعیف کرده است. مؤسسات مقتدر و ادارات بلند مرتبه ساخته شده‌اند تا باعث خشنودی انسان این دنیا و برآورده شدن جاه طلبی خودخواهانهٔ او باشند. مردان

بزرگ کلیسایی به جای آنکه فروتنانه مسیح را خدمت کنند، از نام او استفاده کرده‌اند تا خودشان مورد خدمت قرار گیرند.

عیسی مستقیماً به تسلیم‌کنندهٔ خود اشاره می‌کند (۲۱ - ۳۰). ولی آنچنان عاقلانه موضوع را مطرح می‌کند که هیچکس به یهودای اسخریوطی مظنون نمی‌شود (مرقس ۱۴ : ۱۰ - ۱۱ را ملاحظه کنید). یهودا می‌دانست که عیسی به راز او پی برده است. با این حال با سنگدلی تمام رفت تا جنایت ناجوانمردانهٔ خود را انجام دهد.

آخرین خداحافظی عیسی با آن دوازده (۱۳ : ۳۱ - ۱۷ : ۲۶)، در غیاب یهودا صورت گرفت. این چهار باب در برگیرندهٔ لطیف‌ترین کلمات کتاب‌مقدس می‌باشد. باب ۱۴ بهنگام شام آخر گفته شده است و بابهای ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ در راه جتسیمانی. او می‌دانست که انتها رسیده است و برای آن آماده بود. در اینجا به جای کلمهٔ «مصلوب شده» از کلمهٔ «جلال یافته» (۱۳ : ۳۱) استفاده می‌کند. او از درد وحشت داشت، ولی چشمان خود را به آن سوی درد دوخته بود.

این کلام که می‌خواست آنها را ترک کند، گیج کننده و اسرارآمیز می‌نمود. منظورش چه می‌توانست باشد؟ آیا قبلاً بارها همین کلام را به آنها نگفته بود؟ بنظر ما او بیشتر برای شاگردان ناراحت بود تا برای خودش که قرار بود متحمل رنج بسیار گردد.

پطرس با این پیش فرض که منظور عیسی انجام یک خدمت متهورانه بود ادعا کرد که حاضر است او را پیروی کند حتی اگر به قیمت جانش تمام شود. عیسی به پطرس تذکر داد که مفهوم آنچه را که گفت درنیافته است.

یوحنا ۱۴. خانه‌ای دارای عمارت بسیار

دوست داشتنی‌ترین باب کتاب‌مقدس این باب است که به هنگام نزدیک شدن ما به وادی تاریک، ما را همراهی می‌کند. عیسی همان معماری است که مقر آسمانی را برای آن روز پر جلال آماده می‌کند تا عروس خود یعنی آن برگزیدهٔ قرون را به آنجا ببرد. اما عروس نیز احتیاج دارد آماده شود. کلیسا باید گردآوری شود، تغذیه شود، کامل شود و مناسب و شایسته برای این باشد که عمارت خدا خوانده شود. انسانها نیز بایستی آماده شوند. در همان زمان که عیسی می‌رود تا خانهٔ ابدی را فراهم سازد، وعده می‌دهد که روح‌القدس را خواهد فرستاد: تا مؤمنین را تعلیم دهد، تسلی بخشد و بطرف منزل آسمانی هدایت کند.

۱ - محل شام آخر. احتمال می‌رود شام آخر در منزل مریم، مادر مرقس برگزار شده باشد. عیسی حدود ساعت ۸ یا ۹ شب راهی جتسیمانی شد که در فاصلهٔ ۱/۶ کیلومتری قرار داشت. مسیر روی نقشه با خطوط نقطه چین مشخص شده است.

۲ - «جتسیمانی» در این محل، عیسی ۲ الی ۴ ساعت رنج کشیده سپس دستگیر شده به منزل رئیس کهنه، در نزدیکی مکانی که شام آخر صرف شد، منتقل شد.

۳ - منزل کاهن اعظم. از نیمه شب تا طلوع صبح عیسی را در آنجا نگاه داشتند. او در آنجا محکوم شد، مورد تمسخر قرار گرفت و به رویش آب دهان انداختند و پطرس نیز او را انکار کرد. در طلوع صبح رسماً بشد او فتوا داده شد و او را نزد پیلاطس فرستادند.

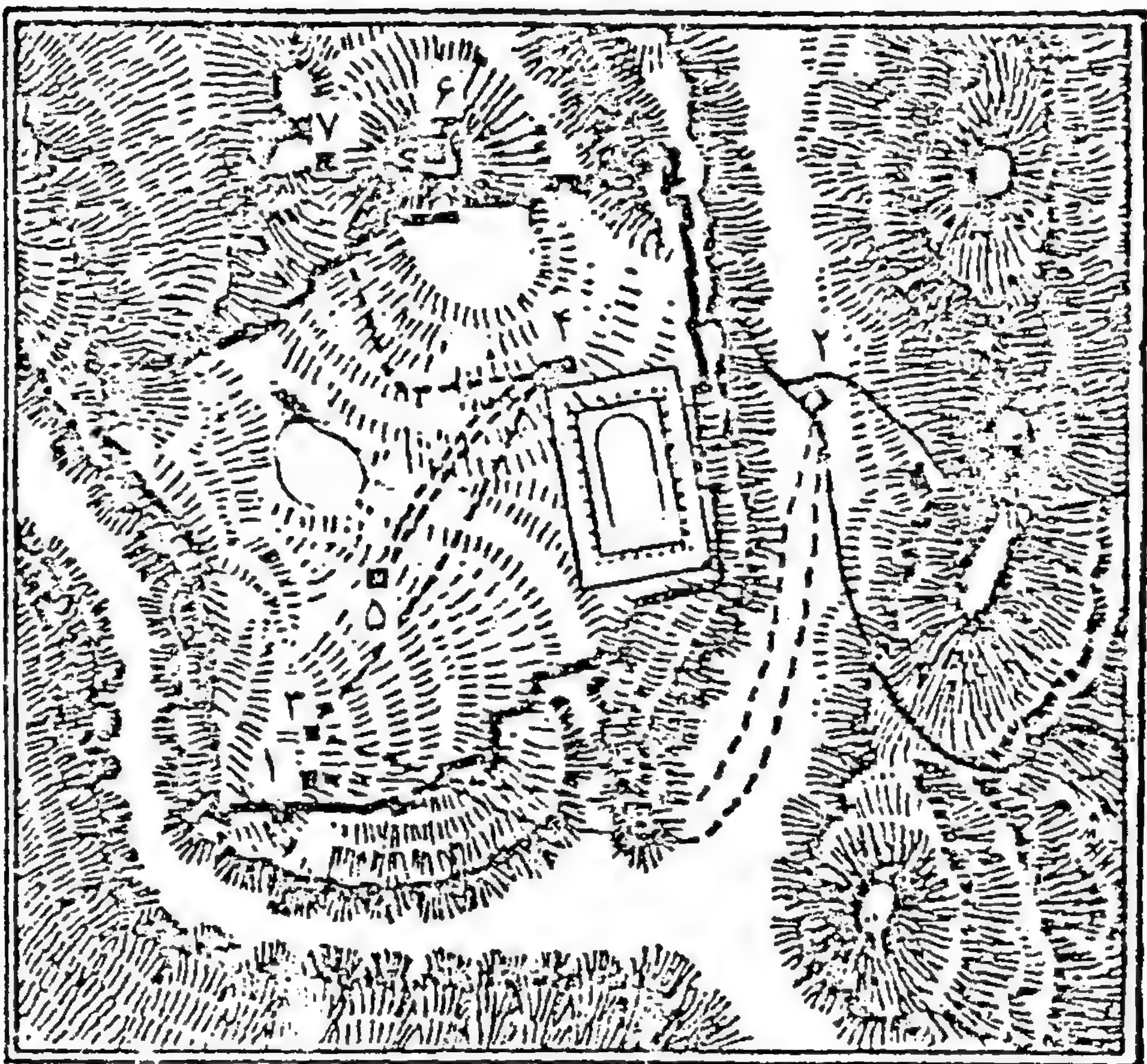
۴ - تالار داوری پیلاطس مرسوم به «برج آنتونیو». پیلاطس تلاش کرد تا از زیر بار مسئولیت شانه خالی کرده، او را به نزد هیرودیس بفرستد.

۵ - قصر هیرودیس. عیسی در اینجا مورد استهزاء قرار گرفته، نزد پیلاطس باز پس فرستاده شد.

۴ - مجدداً در حضور پیلاطس. او را تازیانه زده، محکوم کرد تا مصلوب شود.

۶ - جلجتا واقع در بیرون دیوار شمالی، محلی که در آنجا مصلوب شد.

۷ - قبر درون باغ، جایی که مدفون شد.



نقشه ۵۴ - مسیر عیسی در شب دستگیری او

یوحنا ۱۵ و ۱۶ و ۱۷. بسوی جتسیمانی

مطالب و اندیشه‌هایی که در این بابهای پر ارزش یافت می‌شوند، از این قرارند:

شاگردان باید یکدیگر را محبت کنند، احکام مسیح را حفظ کنند، در او بمانند، انتظار تنگی و جفا

را داشته باشند، برای او لازم بود آنها را ترک کند، روح‌القدس به جای او خواهد آمد، غم آنان مبدل به شادی خواهد شد، و اینکه در غیاب او دعاهای آنان بطرز خارق‌العاده‌ای مستجاب خواهد شد. خداوند پر جلالی که وارد اعماق غم و درد خود می‌شد، کوشش می‌کرد شاگردان سردرگم خود را به بهترین طرق تسلی دهد.

یوحنا ۱۷. دعای شفاعت عیسی

عیسی، وداع خود را با آوردن آنان بحضور خدا خاتمه می‌دهد. او در حالیکه می‌رفت، تا چرخشت را به تنهایی بفشارد، هم برای خود و هم برای آنان دعا می‌کند. یادآوری وجود ازلی و قبل از تجسم و «جلال» او (۵) او را قوت قلب بخشید. او برای خاصان خود دعا کرد (۹) نه برای دنیا. او آمده بود تا دنیا را نجات بخشد ولی توجه خاص او به آنانی بود که بدو ایمان آوردند. او بین آنانی که از آنِ او بودند و آنانیکه نبودند، حد مشخصی قائل بود. این حد فاصل بین ایمانداران و بی‌ایمانان در تمام نوشته‌های یوحنا به چشم می‌خورد.

یوحنا ۱۸ : ۱ - ۱۲. دستگیری عیسی

این جریان در متی ۲۶ : ۴۷ - ۵۶، مرقس ۱۴ : ۴۳ - ۵۰، لوقا ۲۲ : ۴۷ - ۵۳ نیز آمده است. حدود نیمه شب بود. گروهی از سربازان رومی که حدود ۵۰۰ - ۶۰۰ نفر بودند، به سرکردگی رئیس خود و به همراهی مأموران ویژهٔ کاهن اعظم که مطمئناً فکر می‌کردند مأموریت خطرناکی انجام می‌دهند، توسط یهودای اسخریوطی به محلی که عیسی، خلوت گزیده بود هدایت شدند. آنها به محض ورود، از دروازهٔ شرقی از جادهٔ قدران پایین رفتند. فانوسها، مشعلها، و اسلحهٔ آنها باعث می‌شد تا آن گروه از باغی که عیسی در آن بود، قابل مشاهده باشند. آنها در حالیکه نزدیک و نزدیکتر می‌شدند، عیسی با قدرت نادیدنی خود، باعث شد تا آنها به زمین بخورند تا به این وسیله به آنها بفهماند که اگر دستگیری او در ارادهٔ خدا نمی‌بود، آنها قادر به دستگیری او نمی‌شدند. برای آنکه شناسایی صحیح و دقیق باشد، یهودای اسخریوطی او را بوسید و بدینوسیله تأکید کرد که او همان عیسی است.

یوحنا ۱۸ : ۱۲ - ۱۹ : ۶، زحمات عیسی (به توضیحات مربوط به مرقس ۱۴ : ۵۳ مراجعه شود).

یوحنا ۱۸ : ۱۵ - ۲۷. پطرس عیسی را انکار می‌کند

این واقعه، به هنگام محکوم شدن عیسی در حضور کاهن اعظم رخ داد. پطرس مایل بود به تنهایی با گروه سربازان مقابله کند. او بهیچوجه آدم ترسویی نبود و براستی مستحق بود که از مسئولیت و از

اعتبار ویژه‌ای برخوردار باشد. ما هرگز نمی‌توانیم احساساتی را که پطرس در آن شب داشت درک کنیم. درست در همان لحظه که پطرس با غضب عیسی را انکار می‌کرد، عیسی برگشته به او نگریست. این نگاه قلب پطرس را خرد کرد.

یوحنا ۱۹ : ۱۷ - ۳۷. عیسی مصلوب می‌شود

به توضیحات مربوط به متی ۲۷ : ۳۳ - ۵۶ و مرقس ۱۵ : ۲۱ - ۴۱ و لوقا ۲۳ : ۳۲ - ۴۹ مراجعه شود. ساقهای دزدان شکسته شد (۳۲) تا زودتر بمیرند. در غیر اینصورت ممکن بود مرگ آنان ۴ یا ۵ روز به درازا بکشد.



یوحنا ۱۹ : ۳۴ - ۳۴. خون و آب

عیسی در حالیکه ۶ ساعت از مصلوب شدنش می‌گذشت، قبل از آنکه نیزه پهلوی او را سوراخ کند، جان سپرده بود. تعدادی از منابع موثق پزشکی اظهار داشته‌اند که تنها در صورتی قلب پاره می‌شود که مقداری خون در غشاء خارجی قلب جمع شود و تبدیل به لختهٔ خون و سرم آبکی شود. اگر این ادعا صحت داشته باشد، بنابراین تنها دلیل مرگ واقعی و آنی عیسی پارگی قلب او بوده است.

درد بسیار شدید و فشار بالای خون، سبب ترکیدن قلب او شد. شاید گناه دنیا باعث شد عیسی سکتهٔ قلبی کرده، بمیرد. زحماتی که او بخاطر گناه آدمی متحمل شد، فوق از درک و تصور انسانهاست.

شاید مرگ عیسی بر صلیب، تشابهی رمزی با پیدایش ۲ : ۲۱ - ۲۲ داشته باشد. یعنی همانطورکه خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید و یکی از دنده‌های پهلویش راگرفته زنی برای او بساخت، همچنان از پهلوی عیسی بهنگام آویزان بودنش بر صلیب، کلیسا راکه همان عروس عیسی باشد ایجاد نمود.

یوحنا ۱۹ : ۳۸ - ۴۲. تدفین عیسی

(در رابطه با محل دفن عیسی، مطالب صفحهٔ بعد را مطالعه کنید). یوسف و نیقودیموس هر دو از اعضا سنهدرین و دو شاگردی بودند که در زمان شهرت عیسی، مخفیانه او را پیروی می‌نمودند. اکنون که ساعات تحقیر و خفت عیسی فرا رسیده است، شجاعانه آمده‌اند تا در حقارت صلیب او شریک گردند.

«کفن مقدس»

در ماه مارس سال ۱۹۳۷، مجلهٔ *The Scientific American* مقاله‌ای در مورد یک پارچهٔ کتانی به چاپ رسانید. نویسندهٔ این مقاله که یک دانشمند فرانسوی است معتقد است این پارچهٔ کتان که در یک کلیسای کاتولیک رومی در تورین نگاهداری می‌شود، همان کفنی است که عیسی را درون آن پیچیدند. گزارش موجود بدین قرار است: ۱۴ فوت طول، ۳ فوت و ۷ اینچ پهنا. جلو و پشت بدن یک انسان بالغ بصورت نگاتیو بر آن قابل مشاهده است و بنظر می‌رسد که او را روی یک پهلو خوابانیده‌اند و پهلوی دیگرش سرتاسر پیچیده شده است. آثار روی پارچه، نقاشی نیستند بلکه حاصل بخار آمونیاک است که در اثر عرق بسیار فراوان حاصل از رنج بی‌حد تولید شده است. علائم شلاقها، زخمهای دست و سر و پهلو همه قابل رؤیت هستند. بیرون آمدن آب و خون از درون زخم نیز محرز می‌باشد. تصویر فوق بطور یقین متعلق به یک مرد مصلوب شده است که دارای قیافهٔ نجیبی می‌باشد. جزئیات این گزارش با آنچه کتاب‌مقدس ارائه می‌دهد، هماهنگی دارد.

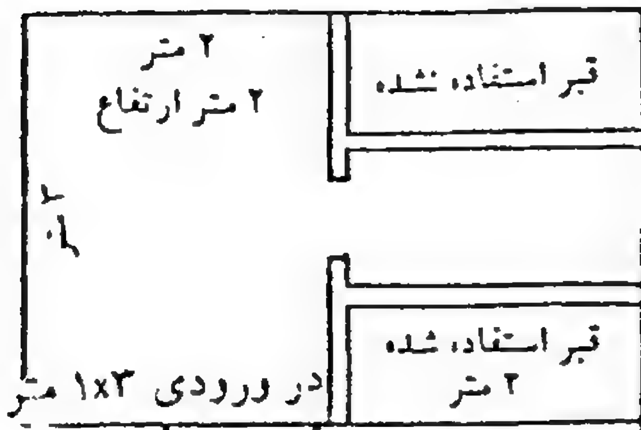
این جریان برای اولین بار در فرانسه در سال ۱۳۵۵ مطرح شد. در آنجا اعلام شد که این پارچه در سال ۱۲۰۴ در قسطنطنیه مشاهده شده است. البته ما بطور قطع نمی‌دانیم که آیا این یک کفن جعلی است یا همان کفن واقعی عیسی!

یوحنا ۱۹ : ۴۱ - ۴۲ . قبر عیسی

«در موضعی که عیسی مصلوب شد، باغی بود و در باغ قبر تازه‌ای که هرگز هیچکس در آن دفن نشده بود.» این بدان معنی است که قبری که عیسی را در آن دفن نمودند، نزدیک محل مصلوب شدن او بود (به توضیحات مرقس ۱۵ : ۲۱ - ۴۱ مراجعه شود).

ژنرال کریستین گوردن در سال ۱۸۸۱ موفق به کشف یک باغ در دامنهٔ غربی تپه‌ای که به کاسهٔ سر مسمی است، شد. گروهی را به حفاری گماشت. آنها به عمق ۲ متر در زیر زباله‌ها، قبری متعلق به دوران روم یافتند که در دیوارهٔ یک صخرهٔ سنگی کنده شده بود و جلوی قبر چاله‌ای وجود داشت تا سنگ قبر را در آن بغلطانند.

قبر اتاقی است به ابعاد ۳ در ۴ متر با ارتفاعی نزدیک ۲/۵ متر. به محض ورود به مقبره، در جناح راست، دو گودال جهت نهادن جنازه به چشم می‌خورد که یکی کنار دیوار جلویی و دیگری جنب دیوار عقبی است. گودالها قدری از سطح زمین پایین‌تر هستند و دیواره‌های کوتاهی، آنها را از یکدیگر جدا می‌کند. بنظر می‌رسد که ساخت گودال جلویی هیچگاه تمام نشده باشد. نشانه‌ها دال بر آن است که فقط قبر عقبی مورد استفاده قرار گرفته است، با این تفاوت که آثاری از فاسد شدن جسد بر جا نگذاشته است!



نقشه ۵۵ - نقشهٔ کف قبر

مقبره به اندازهٔ کافی بزرگ بوده است که بتواند دو فرشته و زنان را در خود جای دهد. و همچنین جای کافی برای ایستادن در کنار سر و پایهای جسد موجود است. در گودال نیز محل کافی برای نشستن فرشته وجود داشته است (مرقس ۱۶ : ۵ ، یوحنا ۲۰ : ۱۲). در قسمت راست درب ورودی، پنجره‌ای تعبیه شده است تا نور آفتاب بهنگام طلوع بدرون قبری که حاوی جسد است بتابد. تمام این موارد با گزارش کتاب‌مقدس مطابقت دارد.

از این گذشته، بنا به نوشتهٔ یوسیبیوس (مورخ مسیحی)، «هاردین»، امپراطور روم، به هنگام جفای مسیحیان در ۱۳۵ میلادی، معبدی برای ونوس بر روی قبر عیسی ساخت. کنستانتین، نخستین امپراطور مسیحی، در سال ۳۳۰ میلادی این معبد را خراب کرد. ژنرال گوردون، به هنگام پاک سازی قبر، در میان تودهٔ آوار، سنگی یافت که متعلق به معبد ونوس بود. همچنین به آثار باستانی‌ای برخورد که نشان می‌داد ساختمانی بر روی قبر وجود داشته است. بر بالای مدخل قبر، دو تورفتگی که از علائم مشخصهٔ معبد ونوس بود، نیز به چشم می خورد.

علاوه بر مدارک فوق، در غاری که متصل به قبر بوده، سنگ قبری یافت شده که بر آن این نوشته حک شده بود: «دفن شده در کنار خداوندش».

بدین ترتیب، با توجه به قراین موجود، دلیل کافی در دست هست که بپذیریم این «قبر داخل باغ» واقعاً همان مکانی است که بدن عیسی در آن دفن شد و او از آن زنده بیرون آمد. لذا این مکان، در واقع مقدسترین محل در این دنیا برای مسیحیان است، زیرا از این مکان بود که مژدهٔ «اطمینان حیات جاودانی» صادر شد.

یوحنا ۲۰ : ۱ - ۲. مریم مجدلیه وارد قبر می‌شود

سایر زنان نیز با او بودند (به توضیحات مربوط به متی ۲۸ : ۱ - ۸ و همچنین توضیحات مربوط به «ترتیب زمانی وقایع»، در مرقس ۱۶ مراجعه شود).

یوحنا ۲۰ : ۳ - ۱۰. پطرس و یوحنا بسوی قبر روانه می‌شوند

این واقعه در لوقا ۲۴ : ۱۲ نیز مذکور است. آنها در این زمان احتمالاً در خانهٔ یوحنا که نسبت به دیگر شاگردان به قبر نزدیکتر بود، ساکن بودند. این همان مکانی بود که مریم، مادر عیسی نیز در آنجا بود (۱۹ : ۲۷).

یوحنا ۲۰ : ۱۱ - ۱۸ . عیسی خود را به مریم مجدلیه ظاهر می‌کند

این اولین ملاقات عیسی پس از قیامش بود (مرقس ۱۶ : ۹ - ۱۱). سایر زنان رفته بودند. پطرس و یوحنا نیز رفته بودند. مریم در آنجا تنها بود و با دلی اندوهبار می‌گریست. او اصلاً فکر نمی‌کرد که عیسی برخاسته باشد و هنوز با فرشته که پیام آور رستاخیز مسیح بود، ملاقات نکرده بود. عیسی خودش بارها گفته بود که در روز سوم قیام خواهد نمود. احتمالاً او نیز درک نکرده بود که عیسی دربارهٔ چه سخن می‌گوید. مریم حقیقتاً عیسی را دوست داشت. ولی حالا با عیسای مرده مواجه بود. حتی بدن او نیز از دست رفته بود. در همین شرایط بود که عیسی درکنارش ایستاده، نام او را بر زبان آورد. مریم صدای عیسی را تشخیص داد و از فرط شوق و ذوق فریاد زد که عیسی نمرده است، او زنده است!

کمی بعد او خود را به سایر زنان ظاهر نمود (متی ۲۸ : ۹ - ۱۰)

در همان روز، هنگام بعدازظهر او خود را به دو شاگرد ظاهر نمود (لوقا ۲۴ : ۱۳ - ۳۲)

و سپس بر پطرس ظاهر شد (لوقا ۲۴ : ۳۳ - ۳۵)

یوحنا ۲۰ : ۱۹ - ۲۵ . عیسی خود را بر یازده شاگرد ظاهر می‌کند

این جریان در عصر یکشنبهٔ قیام، در اورشلیم اتفاق افتاد و این در حالی بود که توما در آن جمع خاص نبود (۲۴). این واقعه بطور کلی، سه بار در اناجیل ذکر شده است: یوحنا ۲۰ : ۱۹ - ۲۵، مرقس ۱۶ : ۱۴ و لوقا ۲۴ : ۳۳ - ۴۳. (به توضیحات این بخش‌ها مراجعه کنید). بدن عیسی به همان شکل قبل از قیام بود و آثار زخم‌ها و جای میخ‌ها روی دستها، پای‌ها و پهلویش قابل مشاهده بود. او غذا نیز خورد ولی در عین حال قدرت عبور از دیوارها را نیز داشت و همچنین می‌توانست بر حسب اراده ظاهر و ناپدید شود. «گناهان آنانی را که آمرزیدند» (۲۳) (به توضیحات مربوط به متی ۱۶ : ۱۹ مراجعه شود).

یوحنا ۲۰ : ۲۶ - ۲۹ . ظهور دوبارهٔ عیسی بر یازده شاگرد

این واقعه یک هفته بعد در اورشلیم، در حالیکه توما نیز حاضر بود، اتفاق افتاد. بنظر می‌رسد که حتی نقادان مدرن نیز به اندازهٔ توما تفکری «علمی» نداشته باشند.

یوحنا ۲۰ : ۳۰ - ۳۱ . هدف کتاب

در این بخش، به ادعای صریح و واضح نویسنده برمی‌خوریم. او خاطر نشان می‌کند که هدف اصلی او از نگارش این کتاب، نشان دادن الوهیت عیسی است.

کم ایمانی نسبت به رستاخیز عیسی

با وجودی که عیسی قبل از مرگش بارها دربارهٔ قیام از مردگان در روز سوم صحبت کرده بود، ولی هیچیک از شاگردان انتظار وقوع این امر را نداشتند (متی ۱۶: ۲۱، ۱۷: ۹ و ۲۳، ۲۰: ۱۹، ۲۶: ۳۲، ۲۷: ۶۳، مرقس ۸: ۳۱، ۹: ۳۱؛ لوقا ۱۸: ۳۳، ۲۴: ۷). آنها احتمالاً فکر می‌کردند که این سخنان، اشاره به مثلی اسرارآمیز است. هنگامی که صبح زود زنان بسوی قبر روانه شدند، این به آن دلیل نبود که عیسی را آنجا زنده ببینند، بلکه به جهت انجام رسومی بود که در آن زمان برای یک مرده انجام می‌دادند.

تنها یوحنا بود که هنگامیکه قبر خالی را دید، حقیقت را درک کرد و ایمان آورد (یوحنا ۲۰: ۸). مریم مجدلیه فقط به این فکر می‌کرد که کسی جسد عیسی را برداشته است (یوحنا ۲۰:۱۳ و ۱۵). گزارش زنان مبنی بر قیام عیسی از مردگان، در نظر شاگردان «سخنی احمقانه» می‌نمود (لوقا ۲۴:۱۱).

حتی هنگامیکه دو نفر از شاگردان به دیدن عیسای زنده شهادت دادند، «ایشان را نیز تصدیق ننمودند» (مرقس ۱۶: ۱۳).

پطرس گزارش می‌دهد که عیسی خود را بر او ظاهر نمود (لوقا ۲۴: ۳۴). اما با این حال، آنها ایمان نمی‌آوردند (مرقس ۱۶: ۱۴). بنابراین، عیسی، مکرراً این امر را گوشزد می‌نمود و فرشتگان آن را خبر دادند. قبر خالی بود و جسدی در آنجا نبود. مریم مجدلیه او را دید. سایر زنان نیز او را ملاقات کردند. کلئوپاس و همراه او نیز شاهد ظهور او بودند. او بر پطرس نیز ظاهر شده بود. اما هنوز گروه شاگردان، همگی به واقعی بودن این امر پی نبرده بودند و این امر در نظرشان باورنکردنی می‌نمود.

سپس هنگامیکه عیسی خود را به ده نفر از شاگردان ظاهر نمود، آنها را به جهت سختدلی و عدم ایمانشان سرزنش نمود (مرقس ۱۶: ۱۴). اما با اینهمه هنوز آنها فکر می‌کردند که او یک شبح است. به همین جهت او از آنها خواست تا به او نزدیک شوند و او را لمس کنند. عیسی، همچنین از آنها درخواست غذا نیز نمود و «پیش ایشان خورد» (لوقا ۲۴: ۳۸ - ۴۳؛ یوحنا ۲۰: ۲۰ - ۲۹).

پس از همهٔ اینها، نوبت به توما می‌رسد. او در عمق شک و تردیدهایش، اندوهناک و افسرده نیز بود. او مطمئن بود که قطعاً اشتباهی رخ داده است و قیام عیسی را باور نکرد تا اینکه یک هفته بعد خود، شخصاً عیسی را دید (یوحنا ۲۰: ۲۴ - ۲۹).

بنابراین، آنانی که برای اولین بار داستان زنده شدن عیسی را اعلام نمودند، خود مسیر بی‌ایمانی و تردید را پیمودند و بالاخره به جایی رسیدند که از این امر یقین حاصل نمودند. این وقایع همگی نشانگر آن مطلب است که موضوع رستاخیز مسیح از مردگان، امری ساختگی که زاییدهٔ یک سری تجسّمات به هیجان آمده باشد، نیست و بنابراین حقیقت محض است. ما نیز، روزی با فیض او قیام خواهیم کرد.

به مطالبی از زبان برخی دانشمندان در مورد قیام مسیح توجه کنید:

دووت: «اگرچه در پس موضوع قیام مسیح، مسائل اسرارآمیز زیادی نهفته است، اما این واقعه به

مانند قتل قیصر یکی از موضوعات قطعی است که شواهد تاریخی نیز صریحاً آن را ثابت می‌کنند.»
ادرشیم: «قیام مسیح بدون شک، واقعه‌ای بوده که به بهترین نحو در تاریخ ثبت شده است.»
ایوالد: «هیچ موردی به اندازهٔ قیام و ظهور دوبارهٔ عیسی بر پیروانش ریشهٔ تاریخی ندارد.»
جان آ. برودوس: «اگر شما از واقعهٔ قیام عیسی ناصری از مردگان چیزی نمی‌دانید، در واقع هیچ چیز در مورد تاریخ نمی‌دانید.»

یوحنا باب ۲۱. ظهور عیسی بر هفت نفر از شاگردان

شاگردان بر حسب درخواست عیسی به جلیل مراجعت نموده بودند (متی ۲۸ : ۷ و ۱۰؛ مرقس ۱۶ : ۷). او مکان ملاقات را یک کوه مشخص، تعیین نموده بود (متی ۲۸ : ۱۶). و احتمالاً وقت مشخصی را نیز در نظر گرفته بود. آنها در جایی که منتظر عیسی بودند، شغل قبلی خود یعنی ماهیگیری را نیز انجام می‌دادند. آنها احتمالاً در حوالی همان مکانی بودند که دو یا سه سال پیش عیسی از آنها دعوت کرد تا صیاد جانها شوند (لوقا ۵ : ۱ - ۱۱). این بار نیز مثل دفعهٔ قبل او با عمل معجزه‌گر خود تور ماهیگیری آنان را از ماهی پر کرد. او احتمالاً با این عمل به پیروزی بزرگ نهضت رهایی‌بخش در میان مردم اشاره می‌کرد که شاگردان در شرف شروع آن بودند.

«مرتبهٔ سیّم» (۱۴)، اشاره به ظهور عیسی بر شاگردان است و ظاهراً دو دفعهٔ قبل مربوط به ۱۹:۲۰ و ۲۶ می‌شود. چنانکه تمام دیدارها را مورد شمارش قرار دهیم، مثل ملاقات با مریم مجدلیه، زنان، دو شاگرد و پطرس، این هفتمین ملاقات او پس از زنده شدن از مرگ می‌شود.

«بیشتر از اینها» (۱۵). اینها اشاره به چه کسانی است؟ از آنجاکه حالت مذکر و خنثی این کلمه در زبان یونانی به یک شکل است، دقیقاً مشخص نیست که این کلمه اشاره به یک سری چیزها است یا به شاگردان دیگر. «آیا مرا بیشتر از سایر شاگردان محبت می‌نمایی؟» یا «آیا مرا بیشتر از ماهیگیری محبت می‌نمایی؟» آیا عیسی با بکار بردن این عبارت قصد داشت پطرس را بخاطر انکارش سرزنش کند؟ و یا از او بخاطر اینکه به شغل ماهیگیری بازگشته بود، گله می‌کند؟ بنظر می‌رسد که مورد دوم صحیح‌تر باشد.

«مرا محبت می‌نمایی؟» (۱۵ ، ۱۶ و ۱۷). عیسی واژهٔ یونانی «آگاپه» را برای محبت بکار می‌برد. اما پطرس در جواب واژهٔ «فیلئو» را بکار می‌برد. در زبان یونانی، هر دو این کلمات به معنی محبت می باشند. اما باید توجه داشت که «آگاپه» میزان شدیدتری از ایثار و فداکاری را در محبت کردن نشان می‌دهد که پطرس از بکار بردن آن اجتناب می‌ورزد. عیسی سه بار این سؤال را از پطرس می‌کند.

«بره‌های مرا خوراک بده» (۱۵ ، ۱۶ و ۱۷). عیسی سه بار این عبارت را در شکلهای مختلف با پطرس مطرح می‌کند. بنظر می‌رسد که نظر مسیح از مطرح کردن این مورد این بوده که مفهوم ذیل را به او منتقل کند.

«پطرس آیا مرا بیشتر از ماهیگیری دوست داری؟ بنابراین بهتر است زندگی خود را وقف شغل

من که نگهداری گلهٔ خداست بنمایی.»

عیسی در آیات (۱۸ - ۱۹)، شهادت پطرس را پیشگویی می‌کند. احتمالاً این واقعه قبل از آنکه یوحنا اقدام به نوشتن انجیل کند، اتفاق افتاده بود (به توضیحات مربوط به اول پطرس مراجعه شود).

آیهٔ (۲۴) در واقع معرفی نویسنده است. او مشخص می‌کند که همان شاگرد محبوب عیسی است که دربارهٔ این امور شهادت می‌دهد.

«کارهای بسیار دیگر» (۲۵). اگرچه بنظر می‌رسد که نویسنده در این بخش کمی مبالغه کرده است، اما باید دانست که او توصیف قطعی و قوی از اعمال نیکوی زندگی زمینیِ نجات دهندهٔ خویش ارائه می‌دهد.

عیسی بعدها به یازده شاگرد در جلیل ظاهر می‌شود (متی ۲۸ : ۱۶ - ۲۰).

او در مکان و زمان نامشخص خود را بر یعقوب ظاهر می‌کند (اول قرنتیان ۱۵ : ۷).

ظهور نهایی و صعود در بیت عنیا (لوقا ۲۴ : ۴۴ - ۵۱).

معمولاً متی ۲۸ ؛ مرقس ۱۶ ؛ لوقا ۲۴ ؛ یوحنا ۲۰ و ۲۱ مهمترین بابهای کتاب‌مقدس در نظر گرفته می‌شوند. چراکه همگی به توضیح دربارهٔ مهمترین واقعهٔ تاریخ بشری یعنی قیام مسیح از مردگان که ستون اصلی تمام کتاب‌مقدس است، پرداخته‌اند.

قیام عیسی

قیام عیسی از مردگان یکی از مهمترین عنوانهایی است که می‌توان در معلومات بشری یافت. این موضوع در واقع بزرگترین واقعهٔ عصر بشری است که می‌توان در میان صفحات تاریخ پیدا نمود. این داستان بارها در طول قرون متمادی مردود تلقی شده، ولی چهرهٔ زمین را دگرگون نموده است (به توضیحات مربوط به اول قرنتیان ۱۵ مراجعه شود).

آیا این جریان یک واقعیت است؟ آیا او حقیقتاً از مردگان برخاسته است؟ اگر او برنخاسته، پس چه بر سر بدن عیسی آمده است؟ اگر دشمنان او، آن را دزدیده‌اند، آنها جز آنکه باعث شوند داستان زنده شدن مسیح بوجود آید، کاری نکردند چونکه بعدها سعی در بی‌اعتبار نمودن این داستان کردند. و اگر چنانچه دوستان عیسی جسد او را دزدیدند، بعدها متوجه می‌شدند که فقط به یک دروغ محض اعتقاد داشته‌اند و انسان هیچوقت حاضر نخواهد بود بخاطر دروغ جان خود را فدا کرده، شهید گردد.

اما یک چیز مسلم است و آن اینکه: همهٔ کسانیکه برای اولین بار جریان قیام عیسی را منتشر کردند، خودشان به این امر بعنوان یک اصل ایمان داشتند. آنها ایمان خود را نه فقط بر قبر خالی، بلکه بر ملاقات شخصی با عیسی، پس از قیام از مرگ استوار نموده بودند. این ملاقاتها نه یکبار و نه دو بار صورت گرفت، بلکه ده بار بصورتی قطعی گزارش شده است. آنها نه فقط بصورتی انفرادی، بلکه گروهی، در گروههای دو نفری، هفت نفری، ده نفری، یازده نفری، و حتی پانصد نفری شاهد ظهور عیسای زنده در میان خود بودند.

آیا این توهمی بیش نیست؟ آیا ممکن است این جریان حاصل تفکرات و ناشی از حالت خلسه بوده باشد؟ یک رؤیا و یا تصور محض؟ در جواب باید گفت، چگونه ممکن است گروههای مختلف مردم توهم مشابهی داشته باشند. ۵۰۰ نفر از مردم نمی‌توانند در یک زمان رؤیای مشابهی را ببینند. به علاوه آنها اصلاً در انتظار اینچنین واقعه‌ای نبودند. آنها نیز ابتدا فکر کردند که این افسانه‌ای احمقانه است (لوقا ۲۴ : ۱۱) و تا زمانی که مجبور نشدند، آن را باور نکردند.

آیا ممکن است که این امر بدین شکل بوده که عیسی اصلاً نمرده باشد و در حال بیهوشی دفن شده و سپس باز بهوش آمده باشد؟ در پاسخ به این مورد باید گفت آیا امکان دارد که عیسی با آن حالت قادر به غلطاندن سنگ قبر بوده باشد؟ به علاوه، او اکنون پس از قیام دارای قدرتهای جدیدی شده بود که هرگز قبلاً آنها را ظاهر نکرده بود. او قدرت داشت ظاهر و ناپدید شود، و از میان درها عبور کند. یازده شاگرد (شاید هم ۱۲۰ شاگرد) شاهد صعود او به آسمان بودند. آنها با چشم خود دیدند که او در میان ابرها محو شد.

آیا ممکن است که این گزارشات بعدها به داستان زندگی عیسی اضافه شده باشد؟ آیا این امکان دارد که این جریان به منظور قهرمان سازی یک شخص مرده، سالهای بعد توسط گروهی از پیروان او بصورتی ساختگی، مطرح شده باشد؟ چنانچه کتاب‌مقدس را کنار بگذاریم و به شواهد تاریخی مراجعه کنیم، می‌بینیم که آنها نیز به گروهی تحت عنوان مسیحیان اشاره می‌کنند که در زمان سلطنت طیبریوس وارد صحنهٔ تاریخ شدند و آنچه باعث مطرح شدن این گروه شد، آن بود که آنها اعتقاد داشتند که عیسی از مردگان برخاسته است. بنابراین جریان رستاخیز مسیح، بعدها به ایمان مسیحی اضافه نشده است، بلکه بر عکس، نقطهٔ آغازین ایمان مسیحی است. آنها ایمان خود را نه بر گزارشات، بلکه بر آنچه که به چشم خود دیده بودند، بنا کردند. گزارشات، همه نتیجهٔ ایمان آنها بود و نه مسبّب آن. چنانچه قیامی صورت نگرفته بود، عهد جدید و بدنبال آن کلیسایی نیز در کار نمی‌بود.

چه پیغام پرجلالی در ورای این ایمان ساده نهفته است و این پیغام برای زندگی انسانها است. امید قیام مسیح و زندگی ابدی بر اساس حدسهای فلسفی که دربارهٔ زندگی ابدی زده می‌شود، نیست بلکه بر واقعیتهای تاریخی نیز بنا شده است.

اعمال رسولان

تشکیل و توسعهٔ کلیسا
انتشار انجیل در میان امّتها
زندگی و اعمال پولس

انجیل مسیح، بوسیلهٔ رسولان به همهٔ نقاط موعظه شد تا همهٔ ملل ساکن در دنیای شناختهٔ شدهٔ آن زمان به آن پی ببرند (کولسیان ۱ : ۲۳).

البته جریانات کتاب اعمال رسولان محدود می‌شود به داستان انتشار انجیل در فلسطین، بخشهای شمالی تا انطاکیه و سپس بخشهای غربی شامل آسیای صغیر، یونان و روم. بعبارت دیگر خبر انجیل در شهرهای مهم دنیای آن زمان انتشار یافت.

این کتاب، اعمال یا کارهای رسولان نامیده شده است؛ ولی بیشتر، اعمال پطرس و پولس را مورد تأکید قرار می‌دهد و در این بین به فعالیتهای پولس بیشتر اشاره شده است. پولس، رسول امتها بود و منظور از امتها قومهای غیر یهود می‌باشد. در ارتباط با دید کلی کتابهای کتاب‌مقدس، موضوع اصلی کتاب اعمال رسولان، انتشار انجیل در میان امتها می‌باشد.

عهد عتیق، داستان رابطهٔ چند هزار سالهٔ خدا با قوم عبرانی است. در واقع این بخش از کتاب‌مقدس نشانگر این مطلب است که برکت بوسیلهٔ قوم عبرانی به دیگر ملل خواهد رسید.

ماشیح، که عبرانیان منتظر او بودند، سالهای متمادی بوسیلهٔ انبیا مورد پیشگویی قرار گرفته بود. درکتاب اعمال رسولان کار عظیم و عالی خدا بین سایر ملتها آغاز می‌شود. خانوادهٔ الهی از حالت یک ملیّتی خارج شده و بصورت یک نهاد بین‌المللی وجهانی ظاهر می‌شود.

نویسنده

در این کتاب بر عکس رسالات پولس که مستقیماً به نویسنده اشاره می‌کنند، آثاری از نام نویسنده به چشم نمی‌خورد. استعمال ضمیر شخصی «من» در شروع این کتاب، نشانگر آن است که خوانندگان اولیه این کتاب، نویسنده را می‌شناختند. از همان ابتدا، از این کتاب و سومین انجیل به عنوان آثار لوقا نام برده شده است.

تاریخ نگارش

این کتاب با زندانی شدن پولس در روم به مدت دو سال، خاتمه می‌یابد (۲۸: ۳۰). به همین دلیل عقیدهٔ عمومی بر آن است که زمان نگارش این کتاب با زندانی شدن پولس یعنی سال ۶۳ میلادی همزمان است، زیرا با توجه به اینکه بخش بزرگی ازکتاب به داستان زندانی شدن پولس اختصاص دارد (بابهای ۲۱-۲۸)، اگر چنانچه کتاب پس از این تاریخ نوشته شده بود، بعید به نظر می‌رسد که

نویسنده از ذکر نتیجهٔ رأی دادگاه خودداری کرده باشد.

لوقا

از لوقا اطلاع چندانی در دست نیست (نگاه کنید به توضیح ابتدای انجیل لوقا). از کولسیان ۴:۱۱و۱۴ چنین به نظر می‌رسد که لوقا غیریهودی باشد؛ که در این صورت در بین نویسندگان کتاب مقدس او تنها نویسنده‌ای خواهد بود که غیر یهودی بوده است.

تاریخ نگار معروف کلیسا، «یوسیبیوس» معتقد است که لوقا اهل انطاکیه بوده: «رَمزی»، یکی از دانشمندان معاصر و متخصص رسالات پولس، عقیده دارد که لوقا اهل فیلیپی بوده است.

لوقا معروف است به اینکه شخصی بوده تحصیل کرده و بافرهنگ. او به زبان و فرهنگ عبری و یونانی تسلط داشته است. شغل او طبابت بوده است.

اولین جایی که در مورد او مطلبی می‌خوانیم، آنجاست که او پولس را از «ترواَس» به فیلیپی می‌آورد. لوقا به مدت ۶ سال در کلیسای نوبنیاد فیلیپی مقام رهبری داشته است. از آن پس او پولس را در سفرهایش همراهی می‌کرده است (اعمال رسولان ۱۶:۱۰؛ ۱۶:۴۰؛ ۲۰:۶). در این آیات، ضمیر اول شخص جمع «ما» زیاد بکار رفته که صحبت از حضور لوقا می‌کند.

تاریخ نگاری وقایع

اطلاعی که از رویدادهای کتاب اعمال رسولان داریم، آنقدر زیاد نیست تا بتوانیم تمام وقایع را بترتیب زمانی ثبت کنیم، اما می‌توان بطور تخمینی اکثر آنان را بترتیب ارائه داد. مرگ هیرودیس (اعمال ۱۲:۲۳)، در سال ۴۴ میلادی اتفاق افتاده است. ورود پولس به اورشلیم همزمان است با شهید شدن یعقوب به دست هیرودیس (۱۱:۳۰-۱۲:۲)؛ و عزیمت پولس از اورشلیم درست پس از مرگ هیرودیس صورت می‌گیرد (۱۲:۲۳، ۲۵). با توجه به این رویدادها، چنین بنظر می‌رسد که آن دیداری که پولس پس از چهارده سال پس از ایمان آوردنش از اورشلیم بعمل می‌آورد (غلاطیان ۲:۱)، باید همین دیدار باشد.

اگر چنین باشد، با توجه به اینکه یهودیان قسمتی از سال را بعنوان شروع یا خاتمهٔ سال در نظر می‌گرفتند، آن «چهارده سال» مذکور در غلاطیان درواقع باید ۱۳ سال و یا کمتر بوده باشد. به این ترتیب ایمان آوردن پولس باید حدود ۳۱ الی ۳۲ میلادی بوده باشد.

تاریخهایی که در زیر آمده بطور تقریبی است و بین سالهای ۳۰ و ۶۰ میلادی که تاریخ موثق انتصاب «فستوس» به عنوان والی در قیصریه است (۲۴:۲۷)، قرار دارد.

تشکیل کلیسا در اورشلیم، باب ۲.. ۳۰ میلادی

سنگسار شدن استیفان، پراکنده شدن کلیسا، بابهای ۷ و ۸................................ ۳۱ یا ۳۲ میلادی

ایمان آوردن پولس، باب ۹..۳۱ یا ۳۲ میلادی
اولین دیدار پولس از اورشلیم پس از ایمان آوردنش..۳۴ یا ۳۵ میلادی
ایمان آوردن کرنیلیوس غیر یهودی، باب ۱۰..بین ۳۴ و ۳۵ میلادی
استقبال از غیریهودیان در انطاکیه، باب ۱۱..درحدود ۴۲ میلادی
دیدار دوم پولس از اورشلیم (۱۱:۲۷-۳۰)..۴۴ میلادی
اولین سفر بشارتی پولس، غلاطیه، بابهای ۱۳ و ۱۴..۴۵-۴۸ میلادی
شورای اورشلیم، باب ۱۵..درحدود ۵۰ میلادی
دومین سفر بشارتی پولس، یونان، بابهای ۱۶ و ۱۷ و ۱۸..۵۰-۵۳ میلادی
سومین سفر بشارتی، افسس، بابهای ۱۹ و ۲۰..۵۴ - ۵۷ میلادی
پولس وارد افسس می‌شود، باب ۱۹..۵۴ میلادی
پولس افسس را ترک می‌کند (در ماه ژوئن) (اول قرنتیان ۱۶:۸)..۵۷ میلادی
پولس در مکادونیه، (تابستان و پاییز) (اول قرنتیان ۱۶:۵-۸)..۵۷ میلادی
پولس در قرنتس، سه ماه زمستان (اعمال ۲۰ : ۲ - ۳)..۵۷ - ۵۸ میلادی
پولس فیلیپی را ترک می‌کند (ماه آوریل) (اعمال ۲۰ : ۶)..۵۸ میلادی
پولس وارد اورشلیم می‌شود (ماه ژوئن) (اعمال ۲۰ : ۱۶)..۵۸ میلادی
پولس در قیصریه (بابهای ۲۴، ۲۵ و ۲۶)..تابستان ۵۸ میلادی تا پاییز ۶۰ میلادی
پولس به روم سفر می‌کند (بابهای ۲۷ و ۲۸)..زمستان ۶۰ - ۶۱ میلادی
پولس در روم، ۲ سال..۶۱ - ۶۳ میلادی

اعمال رسولان ۱ : ۱ - ۵. چهل روز

عیسی در مدت زمان بین قیام و صعود ۱۰ یا ۱۱ بار بصورت گزارش شده، خود را بر شاگردان ظاهر نمود. تا برای همیشه هر نوع شکی را نسبت به تداوم حیات خود بعنوان یک شخص زنده از دلهای آنان بزداید. آنها در طول این ۴۰ روز تجربهٔ عالی را کسب نمودند، چرا که شخصاً عیسی را دیدند، با او صحبت کردند، همراه او غذا خوردند، بدن مصلوب و جلال یافتهٔ او را با دست لمس کردند. ظهور و ناپدید شدن او را از میان درها دیدند و در اوج پایان این ۴۰ روز شاهد صعود او بودند که در حالیکه با دستهای برافراشتهٔ خویش آنها را برکت می‌داد، بتدریج در میان ابرها ناپدید گردید.

صحیفهٔ اول (۱ : ۱) انجیل لوقا (۱ : ۳).

تئوفلیس (۱ : ۱) افسر عالیرتبهٔ رومی.

عیسی آغاز نمود (۱ : ۱) اشاره به این مطلب می‌کند که فعالیتهای مذکور در کتاب اعمال رسولان، ادامهٔ اعمال عیسی است.

اعمال رسولان ۱ : ۶ - ۱۱ . صعود مسیح

این آخرین ملاقات عیسی با شاگردان بود که در اورشلیم اتفاق افتاد (۱ : ۴) از همانجا او آنها را بسوی بیت عنیا هدایت نمود (لوتا ۲۴ : ۵۰ مراجعه شود).

«آیا ملکوت را باز بر اسرائیل برقرار خواهی ساخت؟» (۱ : ۶) آنها هنوز به استقلال ملت خود فکر می‌کردند. آنها پس از روز پنطیکاست، در واقع به اصل موضوع پی بردند.

«تا اقصیٰ نقاط زمین» (۱ : ۸)، این آخرین سخن مسیح بود، زمانیکه در میان ابرها محو می‌شد. آنها این سخن مسیح را هرگز فراموش ننمودند. بر طبق روایات، اکثر آنها در سرزمینهای دور دست جان خود را در راه مسیح نهادند.

«بهمین طور باز خواهد آمد» (۱ : ۹ و ۱۱). او از تپه‌های بالای بیت عنیا در میان ابرها محو شد و از میان ابرها نیز دوباره بازخواهد گشت. این در حالی خواهد بود که همهٔ دنیا او را مشاهده خواهند نمود (متی ۲۴ : ۲۷ و ۳۰ ؛ مکاشفه ۱ : ۷).

اعمال رسولان ۱ : ۱۲ - ۱۴ . بالا خانه

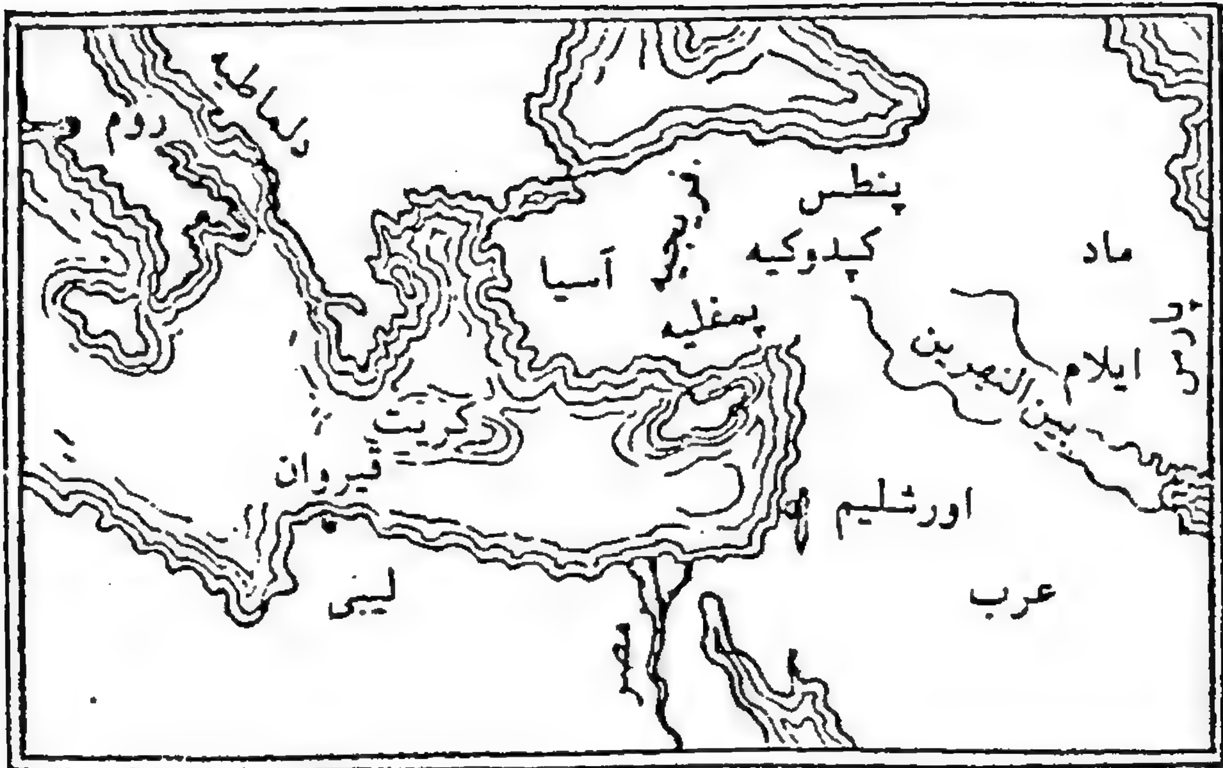
این محل، احتمالاً همان جایی است که عیسی همراه با شاگردانش شام آخر را صرف نمودند (لوتا ۲۲ : ۱۲) و احتمالاً همان اطاقی است که عیسی، دو بار خود را بر آنان ظاهر نمود (یوحنا ۲۰ : ۱۹ و ۲۶). بنظر می‌رسد که روح‌القدس نیز در همین مکان بر شاگردان نازل شد (۲ : ۱). این اطاق، احتمالاً به اندازهٔ کافی بزرگ بود تا ۱۲۰ نفر را در خود جای دهد (۱ : ۱۵).

مریم، مادر عیسی (۱ : ۱۴)، این آخرین باری است که در عهد جدید از او نام برده می‌شود. اگرچه امروزه به عنوان مادر نجات دهنده برای او ارزش و قدر زیادی قائل می‌شوند، می‌بینیم که رسولان، هیچ اشاره‌ای به مسألهٔ وساطت او بین مسیح و شاگردان نمی‌کنند.

اعمال رسولان ۱ : ۱۵ - ۲۶ . گزینش جانشین به جای یهودا

یهودا، پس از خیانت به عیسی، خود را حلق آویز کرد (متی ۲۷ : ۵). بدن او نیز افتاد و از میان پاره شد (اعمال ۱ : ۸) و پول او جهت خریداری مزرعهٔ کوزه‌گر صرف شد (متی ۲۷ : ۷). این زمین، امروزه «حقل دما» یا زمین خون نامیده می‌شود.

متیاس بجای یهودا انتخاب شد و به این ترتیب تعداد ۱۲ نفرهٔ رسولان دوباره حفظ شد. هیچ اطلاع دیگری از متیاس در دست نیست. احتمالاً معنی سمبولیکی در پشت عدد ۱۲ هست که ماورای معلومات ما است. بنیان اورشلیم جدید، بر اساس ۱۲ رسول خواهد بود (به مکاشفه ۲۱ مراجعه شود).



نقشه ۵۶ - سرزمین اقوامی که در روز پنطیکاست به اورشلیم آمده بودند

اعمال رسولان ۲ : ۱ - ۱۳ . پنطیکاست

در سال ۳۰ میلادی کلیسا متولد شد. این واقعه ۵۰ روز پس از قیام عیسی و ۱۰ روز بعد از صعود او به آسمان صورت گرفت. این مبدأ انجیل محسوب می‌شود. آن پنطیکاست ویژه، در روز یکشنبه اتفاق افتاد.

پنطیکاست، همچنین عید نوبر یا عید حصاد نیز خوانده می‌شود (به تثنیه ۱۶ مراجعه شود). حقیقتاً این روز بسیار با مسمّی بود، چراکه در واقع عید برداشت نوبر از حصاد انجیل محسوب می‌شد.

عیسی، در یوحنا ۱۶ : ۷ - ۱۴ به دورهٔ نزول روح‌القدس اشاره می‌کند. این مورد طی واقعه‌ای معجزه آسا و پر از قوت به همراه صدای وزش، و ظهور زبانه‌های آتش بر رسولان انجام شد و در حالیکه به مناسبت عید پنطیکاست، یهودیان از سرزمینهای ناشناخته شدهٔ آن زمان (۱۵ ملیت نام برده شده است، ۲ : ۹ - ۱۱) به اورشلیم آمده بودند، رسولان به زبانهای آنان صحبت کردند و قیام عیسی را در ملاء عام اعلام نمودند.

اعمال رسولان ۲ : ۱۴ - ۲۶ . موعظهٔ پطرس

در این بخش، ما با منظرهٔ شگفت انگیز صحبت رسولان به زبان اقوام متعدد روبرو می‌شویم. توضیحات پطرس (۱۵ - ۲۱) در ارتباط با انجام پیشگویی مذکور در یوئیل ۲ : ۲۸ - ۳۲ می‌باشد.

البته آنچه در آن روز واقع شد، انجام کامل این پیشگویی نبود اما در واقع آغاز مشخصی از این پیشگویی بود. بنابراین این مورد جزو پیشگوییهایی است که آغاز شده‌اند اما هنوز به تکمیل نرسیده‌اند.

انجام پیشگویی

باید به این نکته توجه داشت که آنچه به وقوع پیوست، قبلاً پیشگویی شده بود. خیانت بوسیلهٔ یهودا (۱ : ۱۶ و ۲۰)، مصلوب شدن عیسی (۳ : ۱۸)، قیام عیسی (۲ : ۲۵ - ۲۸)، صعود عیسی (۲:۳۳ - ۳۵) نزول روح‌القدس (۲ : ۱۷) «همهٔ انبیا» (۱۳ : ۱۸ و ۲۴).

قیام عیسی

این کتاب بارها بر قیام عیسی تأکید می‌کند. این مورد، هستهٔ اصلی موعظهٔ آن روز پطرس را تشکیل می‌داد (۲ : ۲۴ و ۳۱ و ۳۲). او در موعظهٔ دوم خود (۳ : ۱۵)، همچنین در دفاع از خود در مقابل شورا (۲:۴ و ۱۰)، مسألهٔ قیام عیسی را به عنوان اصل موضوع صحبت خود بکار برد. این در واقع اصل موعظهٔ همگی رسولان را تشکیل می‌داد (۴ : ۳۳). پطرس در دفاعیهٔ خود، هنگامیکه برای بار دوم احضار شده بود، نیز مسألهٔ رستاخیز مسیح را عنوان کرد (۵ : ۳۰). این رویای عیسای زنده بودکه باعث تبدیل پولس شد (۹: ۳ - ۶). پطرس مسألهٔ زنده شدن عیسی را به کرنیلیوس موعظه نمود (۴:۱۰). موضوع موعظهٔ پولس در انطاکیه (۱۳ : ۳۰ - ۳۷)، تسالونیکی (۱۷ : ۳)، آتن (۱۸:۱۷ و ۳۱)، اورشلیم (۲۲ : ۶ - ۱۱) و در مقابل فلیکس (۲۴ : ۱۵ و ۲۱)، فستوس و اغریپاس (۸:۲۶ و ۲۳) نیز بر قیام عیسی دور می‌زد.

(در ارتباط با موضوع قیام عیسی به صفحات ۴۸۳ - ۴۸۴ ، ۵۲۶ ، ۵۵۴ ، ۵۵۶ ، ۵۹۸ ، ۵۹۹ مراجعه شود).

اعمال رسولان ۲ : ۳۷ - ۴۷ . کلیسای نو بنیان

۳۰۰۰ نفر در روز اول (۲ : ۴۱). اینها همه گواهی بر شواهدی است که امکان اشتباه در آنها نیست و همگی قیام عیسی را ثابت می‌کنند. «تعمید گیرید» (۲ : ۳۸ به توضیح باب ۸ اعمال رسولان مراجعه شود). «در همه چیز شریک می‌بودند» (۲ : ۴۴ و ۴۵). این زندگی شراکتی درکلیسای اولیه با معجزات همراه بود و در مقابل دنیای آن روز، نمونه‌ای فوق‌العاده از قدرتی است که روح‌القدس می‌تواند در زندگی انسانها اعمال کند. اما این حالت معجزه، بصورت یک ترتیب موقتی بود و بعدها جای خود را با معجزات روزانهٔ رسولان عوض کرد.

اما این نوع زندگی داوطلبی، موقتی و محدود بود. تنها کسانیکه تمایل زیاد داشتند اموال خود را می‌بخشیدند. این عمل در کلیساهای دیگر عهد جدید ذکر نشده است. فیلیپس یکی از آن هفت خادم بود. او بعدها در خانهٔ خود در قیصریه زندگی می‌کرد (اعمال ۲۱ : ۸). در اورشلیم، فقرا بسیار زیاد بودند. پولس، چند سال بعد هدایای زیادی برای این کلیسای مادر جمع‌آوری نمود (اعمال رسولان ۱۱ : ۲۹، ۲۴ : ۱۷).

معجزات در کتاب اعمال رسولان

یکی از موارد بسیار مشهود کتاب اعمال رسولان، معجزات مذکور در آن است. این کتاب بوسیلهٔ ظهور قابل رؤیت عیسی پس از مرگش به شاگردان، آغاز می‌شود (۱ : ۳).

سپس، در مقابل دید آنها، عیسی بسوی آسمان صعود می‌کند (۱ : ۹).

بعدها، در روز پنطیکاست، منظرهٔ قابل رؤیت و معجزه‌آسای نزول روح‌القدس بصورت زبانه‌های آتش مشاهده می‌شود (۲ : ۳).

سپس، آیات و نشانه‌های مختلف توسط رسولان انجام می‌شود (۲ : ۴۳).

شفای لنگ در کنار دروازهٔ هیکل (۳:۷-۱۱)، تأثیر عمیقی بر اهالی شهر می‌گذارد (۴:۱۶ و ۷ ...

خدا توسط زلزله دعا را جواب می‌دهد (۴ : ۳۱).

حنانیا و سفیره توسط خدا لعنت شده، می‌میرند (۵ : ۵ - ۱۰).

ادامهٔ معجزات و نشانه‌ها توسط رسولان (۵ : ۱۲).

عدهٔ کثیری از شهرهای اطراف آمده بوسیلهٔ سایهٔ پطرس شفا می‌یابند (۵ : ۱۵ و ۱۶). این واقعه به روزهایی که عیسی در جلیل بود، شباهت زیاد دارد.

درهای زندان بوسیلهٔ فرشته گشوده می‌شود (۵ : ۱۹).

استیفان معجزات بسیار می‌نماید (۶ : ۸).

فیلیپس در سامره و فیلیپی معجزات بسیار می‌نماید (۸ : ۶ و ۷ و ۱۳) و عدهٔ کثیری ایمان می‌آورند.

شائول با شنیدن صدایی از آسمان، ایمان می‌آورد (۹ : ۳ - ۹).

بوسیلهٔ کلام حنانیا، فلس‌ها از چشمان شائول جدا شده می‌افتد (۹ : ۱۷ و ۱۸).

در لیدیه، پطرس حنانیا را شفا می‌دهد و همهٔ اهالی آن منطقه به مسیح ایمان می‌آورند (۹:۳۲-۳۵).

در یافا، پطرس غزال را زنده می‌کند و بسیاری به خداوند ایمان می‌آورند (۹ : ۴۰ - ۴۲).

کرنیلیوس بوسیلهٔ ظهور فرشته ایمان می‌آورد و به زبانها صحبت می‌کند (۱۰ : ۳ و ۴۶).

صدایی از سوی خداوند، پطرس را نزد کرنیلیوس می‌فرستد (۱۰ : ۹ - ۲۲) و یهودیان را متقاعد می‌کند که نظر پطرس صحیح است (۱۱ : ۱۵ و ۱۸).

درهای زندان خودبخود باز می‌شود (۱۲ : ۱۰).

کور شدن جادوگر، سبب ایمان آوردن والی قبرس می‌شود (۱۳ : ۱۱ و ۱۲).

پولس در ایقونیه معجزات بسیار می‌کند و عدهٔ کثیری به مسیح ایمان می‌آورند (۱۴ : ۳ و ۴). در لستره شفای مفلوج باعث می‌شود تا عده کثیری پولس را خدا بدانند (۱۴ : ۸ - ۱۸).

گزارش معجزات و نشانه‌های انجام شده توسط پولس، مسیحیان یهودی نژاد را متقاعد می‌کند که کار پولس در میان امتها منشاء الهی دارد (۱۵ : ۱۲ و ۱۹).

در فیلیپی، پولس کنیزی را که روح تفاؤل داشت، شفا می‌دهد و زلزله‌ای سبب ایمان آوردن زندانبان می‌شود (۱۶ : ۱۶ - ۳۴).

در افسس، ۱۲ نفر به زبانها سخن می‌گویند (۱۹ : ۶) و معجزات انجام شده توسط پولس (۱۹:۱۱ و ۱۲) باعث می‌شود که کلام خدا ترقی نماید (۱۹ : ۲۰).

در ترواس، پولس جوان مرده‌ای را زنده می‌کند (۲۰ : ۸ - ۱۲).

در جزیرهٔ مالت دست پولس از گزند افعی در امان می‌ماند (۲۸ : ۳ - ۶). به همین دلیل اهالی آنجا، تصور می‌کنند که او خداست. پولس همهٔ افراد مریض آن منطقه را شفا می‌بخشد (۲۸ : ۸ و ۹).

اگر چنانچه معجزات را از کتاب اعمال رسولان حذف کنیم، مقدار کتاب خیلی کم و محدود خواهد شد. اگرچه مباحثات زیادی در عدم صحت این معجزات صورت گرفته است، اما این حقیقت را نمی‌توان کتمان نمود که خدا برای آغاز نهضت مسیحیت در جهان، از قدرت معجزات استفادهٔ زیاد نموده است.

اعمال رسولان ۳. زندانی شدن پطرس و یوحنا

حاکمان آن زمان، پس از مصلوب کردن عیسی، متوجه انتشار خبر قیام او از مردگان شده بودند. آنها می‌دیدند که بدین منوال، هر روز نام عیسی بیش از پیش در مناطق مختلف مشهور می‌شود، پس تصمیم به دستگیری پطرس و یوحنا گرفتند و آنها را از صحبت کردن دربارهٔ عیسی منع نمودند. در این قسمت، باید به شجاعت و تهور پطرس توجه داشت (۴ : ۹ - ۱۲ و ۱۹ و ۲۰). این همان پطرسی بود که چند هفتهٔ پیش در همان مکان و در مقابل همان جماعت در اثر تهدید کنیزکی، خداوند خود را انکار نمود ولی حالا بدون ترس و واهمه در مقابل قاتلان خداوند خویش، ایستادگی می‌نماید.

پس از سپری نمودن یک شب در زندان (۴ : ۵ و ۲۱)، پطرس و یوحنا آزاد شدند. خدا توسط زلزله شجاعت آنان را مورد تأیید قرار داد (۴ : ۲۹ و ۳۱).

اعمال رسولان ۴ : ۳۲ - ۳۵. رشد مداوم کلیسا

تهدیدات حکام باعث شد تا بر کلیسا فشار وارد شود. اما کلیسا با رعایت روحیهٔ برادری روز به

روز افزایش می‌یافت، بطوریکه در اولین روز ۳۰۰۰ نفر (۲: ۴۱) و بعدها ۵۰۰۰ مرد (۴: ۴) و سپس عدهٔ کثیری مرد و زن (۵: ۱۴) به مسیح ایمان آوردند. عدهٔ ایمان آورندگان دائماً در حال افزایش بود بطوریکه عدهٔ زیادی از کاهنان (۶: ۷) نیز که قبلاً مخالفت می‌ورزیدند، به جمع مؤمنین اضافه شدند.

اعمال رسولان ۴: ۳۶ و ۳۷. برنابا

برنابا از سبط لاوی و اهل قبرس بود. او پسر عموی یوحنای ملقب به مرقس بود (مرقس ۴: ۱۰)، که خانهٔ مادرش، محل گردهمایی مسیحیان بود (اعمال ۱۲: ۱۲). برنابا ظاهری مقتدر داشت (۱۴:۱۲) و شخصی نیکو و پر از روح‌القدس بود (اعمال ۱۱: ۲۴). او مؤمنین اورشلیم را متقاعد کرد تا پولس را بپذیرند (۹: ۲۷). برنابا برای خدمت در میان امتها به انطاکیه اعزام شد (۱۱: ۱۹ - ۲۴). او پولس را از طرسوس به انطاکیه برد (۱۱: ۲۵ و ۲۶) و در اولین سفر بشارتی پطرس با وی همراه بود.

اعمال رسولان ۵: ۱ - ۱۱. حنانیا و سفیره

آنها در واقع در وانمود کردن به اینکهٔ همهٔ اموال خود را وقف نموده‌اند، مرتکب ناراستی شدند. این در حالی بود که فقط بخشی از آن را بخشیده بودند. مرگ آنها در واقع از سوی خدا بود و نه از سوی پطرس. این تنبیه نشانگر عدم خشنودی خدا از گناه طمعکاری و ریاکاری مذهبی بود. ولی خدا همیشه ما را بخاطر ارتکاب گناه نمی‌کشد. اگر خدا اینکار را می‌کرد، مردم دائماً در کلیساهای در حال مردن بودند. این واقعه در واقع نشانگر نظر خدا نسبت به ناراستی درون است. خدا بدینوسیله درست در آغاز ایجاد کلیسا عمل سوءاستفاده از کلیسا را جهت نفع شخصی مورد هشدار قرار می‌دهد. این جریان به عنوان نمونهٔ تنبیهی، اثر هشداردهنده‌ای بر کلیسا داشت (۵: ۱۱).

اعمال رسولان ۵: ۱۲ - ۴۲. رسولان برای دومین بار زندانی می‌شوند

پس از آزاد شدن از زندان، هنگام شفای لنگ، پطرس و یوحنا مورد تهدید قرار گرفتند و به آنها هشدار داده شد تا دیگر در مورد عیسی صحبت نکنند (۴: ۱۷ - ۲۱). اما آنها همچنان به اعلام قیام عیسی می‌پرداختند. خدا نیز به انجام معجزات عظیم ادامه می‌داد (۵: ۱۲ - ۱۶) و تعداد ایمان آورندگان هر روز بیشتر و بیشتر می‌شد (۵: ۱۴). حکام نیز بیش از پیش قدرت خود را بر علیه پیروان این شخص ناصری که آنها او را قبلاً مصلوب نموده بودند، افزایش می‌دادند. آنها دوباره رسولان را زندانی کردند و اگر از مردم نمی‌ترسیدند یا چنانکه غمالائیل مداخله نمی‌نمود، آنها را سنگسار می‌نمودند.

پطرس با شجاعت تمام نسبت به تهدیدات حکام بی‌اعتنایی می‌کرد (۵: ۲۹ - ۳۲) و سایر

رسولان نیز اگرچه مورد تمسخر قرار می‌گرفتند، اما همچنان به موعظه دربارهٔ عیسی ادامه می‌دادند و از زحمت کشیدن برای او شادی می‌کردند (۴۱ و ۴۲).

غمالائیل که در آن روز باعث نجات موقتی رسولان شده بود، یکی از معلمین یهود بود که در آن زمان شهرت زیادی داشت. پولس تحت تعلیم او قرار گرفته بود (۲۲ : ۳). سولس جوان احتمالاً در این شورا حضور داشت چون او یکی از اعضای آن محسوب می‌شد (۲۶ : ۱۰) و تقریباً کمی بعد هنگامیکه شورا حکم سنگسار کردن استیفان را به اجرا درآورد، او جزو شرکت کنندگان بود (۷ : ۵۸).

اعمال رسولان ۶ : ۱ - ۷ . انتصاب هفت نفر

تا حالا، رسولان بودند که همهٔ امور را در کلیسا اداره می‌کردند (۴ : ۳۷). در عرض چند ماه و پس از یک یا دو سال، کلیسا بطور قابل ملاحظه‌ای رشد کرده بود. رسیدگی به فقرا در کلیسا وقت رسولان را در حد گسترده‌ای اشغال می‌نمود.

رسولان، اشخاصی بودند که معلومات و شناخت دست اولی از زندگی پر ارزش عیسی داشتند. آنها وظیفه داشتند که این داستان را برای همه بازگویند. کار آنها این بود که از صبح تا شب بطور عمومی و خصوصی مردم را ملاقات کنند و تا آنجا که می‌توانند از عیسی بگویند. بنابراین این هفت نفر جهت کمک و معاونت آنان انتخاب شدند. این گزینش به نحو خوبی برگزار شد و باعث شد که با معجزهٔ بیشتر رسولان، عدهٔ بیشتری ایمان آورند.

اعمال رسولان ۶ : ۸ - ۱۵ . استیفان

از بین ۷ نفری که جهت معاونت رسولان انتخاب شدند، دو نفر از آنان واعظان ماهری بودند که عبارتند از استیفان و فیلیپس. استیفان این افتخار را داشت که اولین شهید کلیسا گردد. فیلیپس مژدهٔ انجیل را به سامره و تا غرب یهودیه برد.

بنظر می‌رسد که تقریباً نیمی از خدمت فیلیپس در میان یهودیان یونانی بود. در آن زمان حدود ۴۶۰ کنیسه در اورشلیم موجود بود که بعضی از آنها توسط یهودیان کشورهای مختلف جهت استفادهٔ شخصی ساخته شده بود. از بین این کنایس، ۵ کنیسه جهت مسافرانی بود که از قیروان، اسکندریه، قیلیقیه، آسیا و روم به آنجا می‌آمدند (۶ : ۹). از آنجا که طرسوس در قیلیقیه بود، بنظر می‌رسد که سولس نیز از این گروه بود. این یهودیان در واقع در کشورهای بیگانه متولد شده بودند و در بین آنها برخی در مرکز فرهنگ یونانی تربیت شده بودند و بنابراین خود را بالاتر از یهودیان ساکن اورشلیم می‌دانستند. اما با این وجود همگی در مقابل استیفان دست به دست هم دادند و در حالیکه خود را در مباحثه با او خود را عاجز می‌دیدند، اما مزدورانی را به عنوان شاهدان کذبه برانگیختند و او را در مقابل شورا حاضر کردند. استیفان بایستی شخص برجسته‌ای بوده باشد. خدا، در آنجا برای کمک

بوسیلهٔ معجزات حاضر بود (۶ : ۸).

اعمال رسولان ۷. شهادت استیفان

او در مقابل همان شورایی قرار داشت که قبلاً حکم مصلوب شدن عیسی را صادر کرده بود و اخیراً به متوقف ساختن موعظه‌های رسولان مبادرت ورزیده بود (۴ : ۱۸). این در واقع همان شورایی بود که هنوز حنانیا و قیافا جزو سران آن بودند (۴:۶).

سخنان استیفان در شورا، عمدتاً شامل بازگو کردن تاریخ عهدعتیق بود که با مصلوب ساختن عیسی به اوج خود می‌رسید (۷: ۵۱ - ۵۳). چهرهٔ او هنگام صحبت، همانند چهرهٔ فرشته می‌درخشید (۶:۱۵). آنها همچون درندگان وحشی به او هجوم بردند. همانطور که سنگها بسوی او پرتاب می‌شد، او به آسمان چشم دوخته بود و در حالیکه عیسی را ایستاده بدست راست خدا می‌دید، جلال الهی را مشاهده می‌کرد. گویا که آسمان دستهای خود را بسوی او دراز کرده بود. مرگ او همچون مرگ عیسی بود. استیفان نیز عاری از هرگونه روحیهٔ تنفر نسبت به قاتلینش، از خداوند خواست که از گناهان ایشان بگذرد.

«جوانی که سولس نام داشت»، ۷ : ۵۸

این بخش به یک تغییر عظیم اشاره می‌کند. بنظر می‌رسد که شائول جوان یکی از اعضای شورای سنهدرین بود (۲۶:۱۰). در آن زمان شورای سنهدرین طی دو جلسه، تصمیم به ایجاد مانع برای موعظهٔ رسولان گرفته بود و سولس احتمالاً در یکی از این جلسات و یا هر دوی آنها حاضر بود (۴:۱-۲۲، ۵ : ۱۷ - ۴۰). او شخصاً شاهد دلیری پطرس و همچنین اجتناب از قبول الوهیتی بود که مردم به او نسبت می‌دادند. و حالا در همهٔ طول عمر خود مرگی همچون مرگ استیفان نیز ندیده بود. اگرچه همهٔ این موارد او را وادار به ایجاد هیاهو جهت آزار و شکنجهٔ مسیحیان نمود، ولی سخنان استیفان در هنگام مرگش در ذهن سولس حک شده بود و همین مورد او را برای آن ملاقات عظیم در راه دمشق آماده ساخت (۲۶ : ۱۴). شاید شهادت استیفان، قیمتی بود که او برای نجات روح سولس پرداخت. جان شائول چقدر ارزش داشت. او پس از عیسی بزرگترین مرد همهٔ اعصار است. او شخصی بود که بیش از همه موجبات تأسیس و نشر مسیحیت در مراکز اصلی دنیای آن زمان شد و همین سولس طرسوسی تغییرات و اصلاحات بخصوصی در طول تاریخ انجام داد.

اعمال رسولان ۸ : ۱ - ۴. پراکنده شدن کلیسا

این اولین باری بود که کلیسا تحت جفا و شکنجه قرار می‌گرفت. تنها دو سال بود که از تأسیس

کلیسا می‌گذشت. این جفا چندین ماه به رهبری پولس به طول انجامید. دو نفر از خویشان پولس مسیحی بودند (رومیان ۱۶ : ۷). این جفا با سنگسار کردن استیفان شدت گرفت. سولس بشدت افراد را مورد تهدید و قتل قرار می‌داد (۹ : ۱). او کلیسا را عذاب می‌داد و دستور می‌داد مردان و زنان را به زندانها افکنند (۸: ۳) و آنها را بخاطر ایمانشان کتک بزنند (۲۲ : ۱۹ و ۲۰). سولس حکم قتل بسیاری را صادر می‌نمود (۲۶ : ۱۰ - ۱۱) و بطرزی افراط گرایانه به ویرانی کلیسا ادامه می‌داد (غلاطیان ۱:۱۳).

این جفاها و شکنجه‌ها، باعث پراکنده شدن کلیسا شد. در اورشلیم نهضت مسیحیت بصورتی قوی در حال شکل یافتن بود. آخرین حکم مسیح به شاگردان این بود که انجیل را به همهٔ جهانیان اعلام نمایند (متی ۲۸ : ۱۹؛ اعمال ۱ : ۸). حالا، این موقعیت آزار و شکنجه در حیطهٔ تدارک الهی به شروع این مأموریت مهم کلیسا کمک می‌کرد. آنها به اندازهٔ کافی و کامل بوسیلهٔ رسولان از زندگی و مرگ و رستاخیز مسیح شنیده بودند و بهر جایی که می‌رفتند این خبر ارزشمند را با خود می‌بردند. از آنجاکه رسولان بیش از دیگران شناخته شده بودند و در مقابل جفا مقاوم‌تر و قدرتمندتر بودند، موقتاً در اورشلیم ماندند تا جهت مدیریت کلیسا اقدام کنند. بعدها آنها نیز به اطراف نقل مکان نمودند.

اعمال رسولان ۸: ۴ - ۴۰. فیلیپس در سامره و یهودیه

خدا پیغام فیلیپس را بوسیلهٔ معجزات اعتبار بخشید (۶، ۷ و ۱۳) اما پطرس و یوحنا جهت این پیغام که روح‌القدس سهم امتها نیز هست، به سامره فرستاده شدند.

خدا فیلیپس را بسوی جنوب یعنی بطرف خزانه‌دار اتیوپی (حبشه) هدایت کرد تا انجیل مسیح به قلب افریقا نیز منتقل شود. سپس فیلیپس داستان انجیل را در همهٔ شهرها از اشدود تا قیصریه نقل نمود. قیصریه محل زندگی و استقرار او بود (۲۱ : ۸ و ۹).

تعمید، ۳۶ - ۳۹

تعمید مراسمی بود که نشان می‌داد شخص مسیحی شده است. در این بخش بطور واضح به این مسأله اشاره شده است و این آن چیزی بود که مسیح به آن حکم داد (متی ۲۸ : ۱۹). سه هزار نفر در روز پنطیکاست تعمید گرفتند (۲ : ۳۸). سامریان (۸:۱۲)، سولس (۹ : ۱۸ ، ۲۲ : ۱۶). کرنیلیوس (۱۰:۴۷ و ۴۸)، لیدیا (۱۶ : ۱۵)، زندانبان فیلیپی (۱۶ : ۳۳)، قرنتیان (۱۸ : ۸)، افسسیان (۱۹ : ۵ به رومیان ۶ : ۴ و کولسیان ۲ : ۱۲ نیز مراجعه شود).

اعمال رسولان ۹: ۱ - ۳۰. ایمان آوردن سولس

سولس از سبط بنیامین (فیلیپیان ۳: ۵) و فریسی از اهالی طرسوس بود. شهر طرسوس در آن زمان سومین مرکز دانشگاهی دنیا حساب می‌شد و او از آنجا فارغ‌التحصیل شده بود. او در روم متولد شده بود و تبعیت رومی را دارا بود. سولس از خانوادهٔ برجسته‌ای بود که اگرچه یهودی محسوب می‌شد، اما دارای زمینه‌های یونانی و رومی بود.

او در امر تخریب کلیسا بسیار مصمم بود و در حالیکه موفق به پراکنده سازی کلیسای اورشلیم شده بود، عازم دمشق شد تا به جستجوی مسیحیانی بپردازد که از اورشلیم بدانجا فرار کرده‌اند.

در راه دمشق، خداوند در صدای رعد از آسمان بر او ظاهر شد. داستان تبدیل او سه بار نقل شده است. باب ۹، ۲۲: ۵ - ۱۶، ۲۶: ۱۲ - ۱۸. این خواب نبود بلکه یک رویای حقیقی بود. او کور شد (۸ و ۹ و ۱۸). کسانی که همراه او بودند نیز صدایی شنیدند (۷). از این پس او تصمیم گرفت تا عیسی مسیح را که سالها، بوسیلهٔ شکنجهٔ بی‌وقفهٔ مسیحیان آزار می‌نمود، خدمت نماید.

او روزهای بیشماری را در دمشق سپری نمود و آنجا مشغول موعظه دربارهٔ عیسی بود (۲۳). سپس یهودیان درصدد قتل او برآمدند. او به عربستان نقل مکان نمود و سپس دوباره به دمشق بازگشت. او بطورکلی سه سال را در عربستان و دمشق سپری نمود. سپس به اورشلیم بازگشت (غلاطیان ۱: ۱۸) و ۱۵ روز در آنجا اقامت گزید. آنها قصد قتل او کردند. پس او به طرسوس مراجعت نمود (۹: ۳۰). چند سال بعد برنابا او را به انطاکیه برد (۱۱: ۲۵).

اعمال رسولان ۹: ۳۱ - ۳۴. پطرس در یافا

در لدّه، پطرس، اینیاس را شفا داده بود. در یافا او طابیتا (غزال) را زنده کرده بود. این معجزات باعث شد که بسیاری ایمان آورند (۳۵ - ۴۲).

پطرس مدت طولانی در یافا ماند (۴۳). بنابراین، بر حسب تدارک الهی، پطرس درست در نزدیک جایی بود که خدا درهای آن را بسوی انجیل باز کرده بود. این همان قیصریه بود که در ۵۰ کیلومتری شمال قرار داشت و منطقهٔ غیر یهودیان بود.

اعمال رسولان ۱۰. پیشروی انجیل در میان امتّها (غیر یهودیان)

کرنیلیوس اولین مسیحی غیر یهودی بود. تا کنون انجیل فقط برای یهودیان، یهودیان جدیدالمذهب و سامریان که قوانین موسی را حفظ می‌نمودند، موعظه شده بود. رسولان می‌بایستی از آخرین سخنان مسیح به این نتیجه رسیده باشند که باید انجیل را به همهٔ ملل دنیا موعظه کنند. اما این حقیقت هنوز بر آنها کشف نشده بود که غیر یهودیان با همان موقعیتی که داشتند باید ایمان بیاورند. آنها فکر می‌کردند که غیر یهودیان ابتدا بایستی ختنه بشوند و ماهیت یهودی بیابند. در

حفظ شریعت تلاش کنند و سپس به عنوان یهودیان جدیدالمذهب وارد خانوادهٔ خدا شده، مسیحی شوند.

قوم یهود در میان همهٔ ملل پراکنده شده بودند و رسولان تصور می‌کردند که مأموریتشان موعظهٔ انجیل به یهودیان پراکنده در تمام نقاط جهان است و به همین دلیل پیغام انجیل تا مدتی فقط به یهودیان موعظه شد (۱۱: ۱۹).

اما آنان در یهودیه، سامره و جلیل انجیل را بشارت داده بودند و حالا وقت آن رسیده بود که این پیغام به غیر یهودیان موعظه شود.



نقشه ۵۷

کرنیلیوس

اولین غیر یهودی که از طرف خدا انتخاب شد تا پیغام انجیل را بشنود، افسری رومی به نام کرنیلیوس بود که در قیصریه زندگی می‌کرد. قیصریه بر حاشیهٔ دریا، در ۸۰ کیلومتری شمال غربی اورشلیم واقع شده بود و پایتخت رومی فلسطین محسوب می‌شد. این بخش محل استقرار فرماندار رومی، و سران نظامی آن منطقه بود. کرنیلیوس دارای مقامی تحت عنوان یوزباشی (سرهنگ) بود و این بدان معنی بود که او یکی از نگهبانان فرماندار محسوب می‌شد. بنابراین پس از فرماندار، کرنیلیوس می‌بایستی مهم‌ترین پست را در اختیار داشته باشد و سرشناس‌ترین فرد آن منطقه بحساب آید.

کرنیلیوس شخصی نیکو و صالح بود. اما حتماً چیزهایی دربارهٔ خدای یهودیان و همچنین مسیحیان شنیده بود. قیصریه محل زندگی فیلیپس بود (۸: ۴۰، ۲۱: ۸). اما اگرچه کرنیلیوس در دعاهایش خدای یهودیان را مخاطب قرار می‌داد ولی هنوز غیر یهودی محسوب می‌شد.

این از طرف خدا بود که کرنیلیوس به عنوان اولین غیر یهودی پیغام انجیل را پذیرفت و بدین ترتیب درِ انجیل بسوی غیر یهودیان گشوده شد. خدا شخصاً همهٔ مقدمات را ترتیب داده بود. او ابتدا پطرس را بدنبال کرنیلیوس فرستاد (۵). این امر بوسیلهٔ رؤیای ویژه‌ای به پطرس نشان داده شد (۹-۲۳). و بدین ترتیب خدا بر پذیرش کرنیلیوس در کلیسا مُهر تأیید زد (۴۴ - ۴۸). کرنیلیوس اولین ثمر انجیل در میان غیر یهودیان بود.

این واقعه تقریباً ۵ تا ۱۰ سال پس از تأسیس کلیسا در اورشلیم یعنی احتمالاً در سال ۴۰ میلادی بوده است. همین امر محرک قوی جهت ایجاد کلیسا در انطاکیه در بین غیر یهودیان شد (۱۱ : ۲۰). اما هنوز برای برخی از یهودیان پذیرش این امر مشکل بود (به باب ۱۱ مراجعه شود).

خدا از شهر یافا (۵) پطرس را به سوی کرنیلیوس غیر یهودی اعزام نمود. ۸۰۰ سال پیش از این واقعه نیز خدا از یونس یهودی خواست که به نینوای غیر یهودی رفته در آنجا نبوت کند (یونس ۱ : ۳).

توجه: باید به این نکته توجه داشت که مسیحی شدن کرنیلیوس سبب نگردید که او خدمت نظام را ترک کند.

اعمال رسولان ۱۱ : ۱ - ۱۸ . تأیید رسولان

پطرس کرنیلیوس را بدون اینکه مجبور باشد ختنه شود درکلیسا پذیرفت. بقیهٔ رسولان با توضیح پطرس مبنی بر اینکه خدا این امر را تدارک دیده است، اقدام به تأیید این موضوع نمودند. بر آنها نیز مکشوف شد که خدا این امر را با فرستادن روح‌القدس مهر کرده است (۱۲ - ۱۵). اما پس از مدتی گروهی از یهودیان مسیحی شده، اقدام به رد این مطلب نمودند (۱۵ : ۵).

اعمال رسولان ۱۱ : ۱۹ - ۲۶ . کلیسای انطاکیه

این کلیسا تقریباً در سال ۳۲ میلادی، پس از سنگسار شدن استیفان بوسیلهٔ آنانی که در اثر جفا از اورشلیم فرار کردند، ایجاد شد. در ابتدا اعضای این کلیسا را گروهی از یهودیان مسیحی شده تشکیل می‌دادند (۱۹).

چند سال بعد، در حدود ۴۲ میلادی مسیحیان اهل قبرس و قیروان، احتمالاً با شنیدن پذیرش کرنیلیوس درکلیسا، به انطاکیه آمدند و شروع به موعظهٔ انجیل در میان غیر یهودیان کردند و بر این امر تأکید می‌نمودند که لازم نیست که آنان ابتدا یهودی شده و سپس مسیحی گردند. خدا نیز این امر را تأیید نمود (۲۱).

کلیسای اورشلیم از این امر مطلع شد. اعضای این کلیسا در حالی که بوسیلهٔ توضیحات پطرس متقاعد شده بودند که این امر از طرف خدا بوده است، برنابا را جهت فرستادن هدیه از سوی کلیسای مادر مأمور داشتند. در این زمان عدهٔ کثیری از یهودیان نیز ایمان آوردند.

برنابا ابتدا به طرسوس که در ۱۵۰ کیلومتری شمال غربی انطاکیه قرار داشت، جهت یافتن سولس رفت و سپس با هم عازم انطاکیه شدند. به نظر می‌رسد که این واقعه حدود ۱۰ سال پس از ایمان آوردن سولس باشد. او سه سال را در عربستان سپری کرده بود و بقیه را نیز تا آنجایی که مشخص است در طرسوس گذرانیده است. خدا از سولس دعوت کرده بود تا «به سوی امتهای بعید» رفته انجیل را موعظه کند (۲۲ : ۲۱). بدون شک، او وقت خود را در بشارت بی‌وقفهٔ مژدهٔ عیسی گذرانیده بود و

حالا یکی از رهبران فعال در مرکز نو بنیاد مسیحیت در بین امتها محسوب می‌شد.

انطاکیه

انطاکیه یکی از شهرهای امپراطوری روم بود. جمعیت این شهر ۵۰۰/۰۰۰ نفر تخمین زده شده بود و تحت فرمانروایی روم و اسکندریه قرار داشت. انطاکیه بوسیلهٔ دریای مدیترانه به شاهراههای شرق راه می‌یافت. این شهر در ۵۰۰ کیلومتری شمال اورشلیم قرار داشت و «ملکهٔ شرق» و «انطاکیهٔ زیبا» نامیده شده بود. انطاکیه مرکز ذخایر و ثروت مردم، زیبایی یونان و تجمل شرقی محسوب می‌شد.

این شهر مرکز پرستش عشتاروت بود و همین امر موجب بروز آزادیها و بی‌بند و باری‌های اخلاقی و بی‌شرمیهای مفرط در آنجا شده بود.

اما در همین نقطه بسیاری از مردم مسیح را پذیرفتند. انطاکیه محلی بود که برای اولین بار نام «مسیحی» به ایمانداران به مسیح اطلاق شد. این شهر مرکز فعالیتهای سازماندهی شده جهت مسیحی کردن جهان بود.

اعمال رسولان ۱۱: ۲۷ - ۳۰. ارسال هدیه از سوی انطاکیه به اورشلیم

اعضای این کلیسا، هدایایی بوسیلهٔ برنابا و سولس به اورشلیم فرستادند. احتمالاً این دفعهٔ دوم بود که سولس پس از ایمان آوردنش به اورشلیم مراجعت می‌کرد (غلاطیان ۲: ۱). او هنگامی که اولین بار عازم اورشلیم بود، مخالفین کلیسا در صدد قتل او برآمدند (اعمال ۹: ۲۶ - ۳۰). او درست قبل از قتل یعقوب بوسیلهٔ هیرودیس و زندانی شدن پطرس (۱۲: ۱ - ۴)، به اورشلیم وارد شد و درست پس از مرگ هیرودیس (۱۲: ۲۳) به انطاکیه مراجعت نمود. از آنجا که مرگ هیرودیس به سال ۴۴ میلادی به ثبت رسیده است، به نظر می‌رسد که تاریخ این ملاقات نیز ۴۴ میلادی بوده باشد.

اعمال رسولان ۱۲. قتل یعقوب و زندانی شدن پطرس

یعقوب، برادر یوحنا، یکی از افرادی بود که در دایرهٔ دوستان صمیمی عیسی قرار داشت. او از میان ۱۲ رسول مسیح، اولین بود که به قتل می‌رسید. این واقعه در سال ۴۴ میلادی اتفاق افتاد. یعقوب دیگری که در این بین صحبت از او نیز هست، برادر عیسی بود که اسقف کلیسای اورشلیم بود و این کلیسا را اداره می‌کرد.

هنگامیکه هیرودیس، حکم زندانی شدن پطرس را صادر نمود، خدا مداخله نمود و پطرس را آزاد کرد (۷) و هیرودیس را زد (۲۳). این هیرودیس در واقع پسر هیرودیسی بود که حکم قتل یحیی تعمید دهنده را صادر نمود و مسیح را نیز استهزاء کرد. (به توضیح ذیل متی ۲:۱۶-۱۸ مراجعه شود).

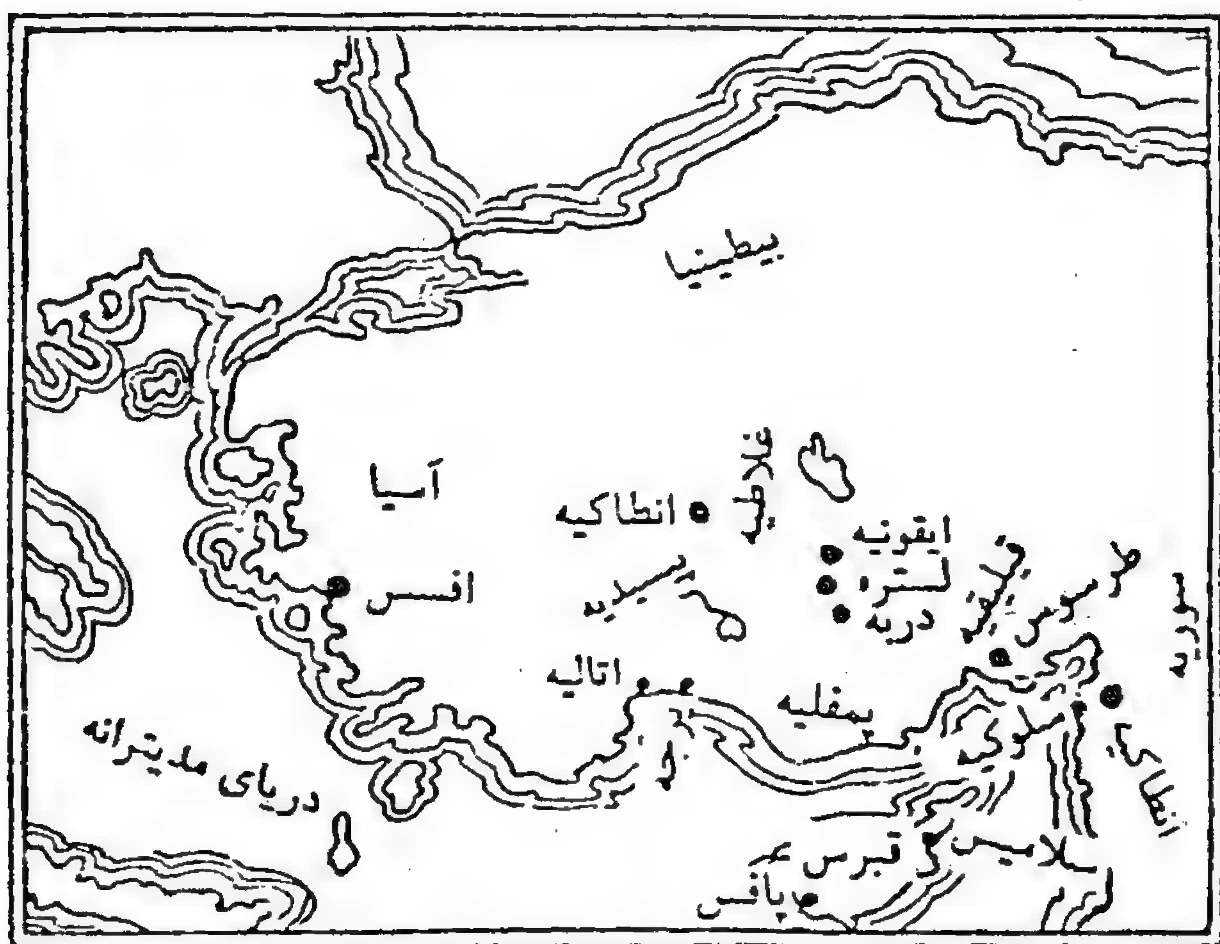
اعمال رسولان ۱۳ و ۱۴. اولین سفر بشارتی پولس

غلاطیه، حدود ۴۵-۴۸ میلادی

انطاکیه خیلی زود تبدیل به مرکز مسیحیان غیریهودی شد. یکی از معلمین این کلیسا، برادر ناتنی هیرودیس بود (۱۳ : ۱)؛ که احتمالاً به همین دلیل کلیسا اعتبار قابل توجهی کسب نمود. این کلیسا، محل فرماندهی و شکل دهی خدمات بشارتی پولس شد. او سفرهای بشارتی خود را از انطاکیه آغاز کرد و هر بار پس از مراجعت به کلیسای انطاکیه، گزارش سفرهای خود را تحویل می‌داد.

اکنون مدت ۱۲ یا ۱۴ سال از مسیحی شدن پولس می‌گذشت و او از رهبران کلیسای انطاکیه محسوب می‌شد و زمان آن رسیده بود که نام مسیح را به سرزمینهای دور دست‌تر، بین غیر یهودیان بشارت دهد (۲۲ : ۲۱).

منطقهٔ غلاطیه در مرکز آسیای صغیر واقع شده بود که در حدود ۵۰۰ کیلومتری شمال غربی انطاکیه قرار داشت. در آن زمان مسافرت طولانی بود چراکه اثری از راه آهن، اتومبیل، و هواپیما نبود و مسافرتها تنها بوسیلهٔ اسب و قاطر و شتر و یا پیاده یا بوسیلهٔ کشتی و قایق میسّر بود.



نقشه ۵۸ - اولین سفر بشارتی پولس

قبرس، ۱۳ : ۴ - ۱۲

این مسیر اگر همه‌اش از راه خشکی بود، سرراست‌تر می‌بود. آنها می‌بایستی از طرسوس که دروازهٔ جنوب شرقی به سوی آسیای صغیر بود، رد شوند. پولس قبلاً مدت ۷ یا ۸ سال در طرسوس مانده بود. بنابراین آنها تصمیم گرفتند که ابتدا به جزیرهٔ قبرس بروند و سپس از منتهی علیه غربی قبرس بطرف

شمال پیش رفته و به مرکز آسیای صغیر برسند.
در قبرس، فرماندار رومی نیز به مسیح ایمان آورد. این واقعه طی معجزه‌ای رخ داد (۱۱ و ۱۲). کور شدن جادوگر از طرف خدا بود و نه پولس. از آن پس سولس، پولس خوانده شد (۹). «پولس» شکل رومی نام سولس است. سولس یا شائول شکل عبری می‌باشد.
تا حالا همه جا صحبت برنابا و پولس است اما از این به بعد، این ترتیب به پولس و برنابا تغییر می‌یابد. حالا دیگر پولس مسؤولیت رهبری را به عهده دارد.

انطاکیه، ایقونیه، لستره، دربه

در انطاکیهٔ پیسیدیه، پولس بر حسب عادت، کار خود را در کنیسهٔ یهودیان آغاز نمود. در آنجا برخی از یهودیان و تعداد زیادی از غیر یهودیان ساکن در آن منطقه، ایمان آوردند (۱۳:۴۳ و ۴۸ و ۴۹). اما یهودیان که بشارت انجیل را نپذیرفتند، مقدمات جفا و شکنجه را فراهم نمودند و پولس و برنابا را از شهر بیرون انداختند.
در ایقونیه که در ۱۵۰ کیلومتری شرقی انطاکیهٔ پیسیدیه قرار داشت، آنها مدت مدیدی اقامت گزیدند (۱۴ : ۳). آنها در آنجا معجزات و نشانه‌های زیادی انجام دادند و عدهٔ کثیری ایمان آوردند (۱۴ : ۱). سپس آنانی که ایمان نداشتند، آنها را از شهر اخراج کردند.
در لستره که در حدود ۳۰ کیلومتری جنوب ایقونیه قرار داشت، پولس شخص فلجی را شفا داد و جمعیت حاضر با دیدن این معجزه، تصور کردند که او یکی از خدایان است. بعدها آنها او را سنگسار کردند و او را به حال مرگ واگذاشتند. لستره محل زندگی تیموتائوس بود (۱۶ : ۱). احتمالاً تیموتائوس نیز شاهد این مناظر بوده است (دوم تیموتائوس ۳ : ۱۱).
در دربه که در ۵۰ کیلومتری جنوب شرقی لستره قرار داشت، آنها موفق به امر شاگرد سازی بین افراد زیادی شدند. آنها سپس به لستره، ایقونیه و انطاکیه بازگشتند.
خار در جسم پولس (دوم قرنتیان ۱۲ : ۲ و ۷). حدود ۱۴ سال پیش از نوشتن رسالهٔ دوم قرنتیان یعنی همزمان با ورود او به غلاطیه بود (غلاطیان ۴ : ۱۳ به توضیح مربوط به دوم قرنتیان ۱۴ مراجعه شود).

اعمال رسولان ۱۵ : ۱ - ۳۵. شورای اورشلیم

طرح سؤال دربارهٔ مختون شدن مسیحیان غیر یهودی

این سؤال در حدود سال ۵۰ میلادی یعنی ۲۰ سال پس از تأسیس کلیسا و احتمالاً ۱۰ سال پس از پذیرش غیر یهودیان به کلیسا، مطرح شد. اگرچه خدا واضحاً به پطرس مکشوف ساخته بود که مسیحیان غیر یهودی بایستی بدون عمل ختنه در کلیسا پذیرفته شود (باب دهم) و از طرف دیگر

رسولان و بزرگان کلیسا نیز در این امر متقاعد شده بودند (۱۱ : ۱۸)، لاجرم گروهی از مسیحیانی که قبلاً جزو فریسیان بودند، در این امر که مسألهٔ ختنه ضروری است، اصرار می‌ورزیدند. همین امر باعث شد تا شورایی جهت رفع این موضوع و پاسخ به این سؤال ایجاد شود.

در این شورا، خدا (۲۸) رسولان را در جهتی هدایت نمود که بتوانند به نتایج قابل توجهی مبنی بر اینکه عمل ختنه برای مسیحیان غیر یهودی ضروری نیست، برسند. بدین ترتیب آنها گزارشی از نتیجهٔ شورا به انطاکیه ارسال داشتند و طی این نامه بر این امر اصرار ورزیدند که مسیحیان غیر یهودی از بت‌پرستی و فساد اخلاقی که در میان غیریهودیان به وضوح شیوع داشت، بپرهیزند. پرهیز از ریختن خون انسان نیز که قبل از موسی خدا آن را دستور فرموده بود، برای همهٔ نژادهای انسانی است (پیدایش ۹ : ۴).

این آخرین باری است که در این کتاب صحبت از پطرس می‌شود (۷). تا باب دوازدهم پطرس حکم رهبر را دارد (جهت مطالعهٔ بخشهای آغازین زندگی پطرس به توضیح مربوط به مرقس ۳:۱۳-۱۹، و جهت مطالعهٔ بخشهای بعدی زندگی او به توضیح مربوط به رسالهٔ اول پطرس مراجعه شود).

اعمال رسولان ۱۵ : ۳۶ تا ۱۸ : ۲۲ . سفر دوم بشارتی پولس

خدمت پولس در یونان، حدود ۵۰ - ۵۳ میلادی

در این سفر، سیلاس پولس را همراهی می‌نمود (۱۵ : ۴۰). اطلاعات زیادی از سیلاس در دست نیست. اولین بار تحت عنوان یکی از رهبران کلیسای یهودیه به این شخص اشاره می‌شود (۱۵ : ۲۲ و ۲۷ و ۳۲). او نیز همانند پولس یهودی تابع روم بود (۱۶ : ۲۱ و ۳۷). او همراه ارسال نامهٔ اورشلیم به میان غیر یهودیان فرستاده می‌شود (۱۵ : ۲۷). سیلاس، سلوانس نیز خوانده شده است. او بعد به پولس زمانی که رساله‌های به تسالونیکیان را می‌نوشت، ملحق شد (اول تسالونیکیان ۱ : ۱ ، دوم تسالونیکیان ۱ : ۱). سیلاس رسالهٔ اول پطرس را به رهبران اولیه می‌رساند (اول پطرس ۵ : ۱۲).

پولس و برنابا به خاطر مرقس از هم جدا شدند و بعدها دوباره با هم همکاری نمودند (اول قرنتیان ۹ : ۶ ؛ کولسیان ۴ : ۱۰. جهت مطالعه در مورد برنابا به توضیح مربوط به اعمال رسولان ۴:۳۶و۳۷ مراجعه شود).

مرقس که به یوحنای مرقس ملقب بود. طی اولین سفر بشارتی پولس، از آنها جدا شد و برگشت (۱۳ : ۱۳). شاید او می‌ترسید و یا اینکه هنوز جهت بشارت به غیر یهودیان متقاعد نشده بود. اما حالا او می‌خواست که دوباره برود. اما پولس نمی‌پذیرد (جهت مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ مرقس، به مقدمهٔ انجیل مرقس مراجعه شود).

بازدید مجدد کلیساها، ۱۶ : ۱ - ۷

پولس در لستره، تیموتائوس را یافت و او را با خود برد (۱۶ : ۱). از آن زمان به بعد تیموتائوس یار همیشگی پولس شد و با او در همه جا همراه بود (به مقدمهٔ رسالهٔ اول تیموتائوس مراجعه شود).

به نظر می‌رسد که پولس عازم افسس «آسیا» بود. اما خدا مانع می‌شود (۶). او سپس به سمت شمال یعنی بطینا می‌رود. خدا دوباره مانعی بر سر راه او ایجاد می‌کند (۷). او بدین ترتیب به طرف شمال غربی برمی‌گردد و به ترواس می‌رود. حتی پولس نیز گاهی اوقات در شناخت و درک ارادهٔ خدا می‌بایست صبر می‌کرد

ترواس، فیلیپی

در ترواس (باید توجه داشت که این همان تروای باستانی که کمی دورتر یعنی در ۳۰ کیلومتری این منطقه در یک گودال واقع شده بود، نیست). لوقا به این گروه ملحق می‌شود («آنها» در آیهٔ ۸ و «ما» در آیهٔ ۱۰)، و با آنها به فیلیپی می‌رود و در آنجا می‌مانند. «آنها» (۱۷ : ۱)، پس از اینکه پولس آنجا را ترک گفت، ۶ روز بعد به پولس ملحق می‌شوند؛ «ما» (۲۰ : ۶).

خدا که پولس را از افسس و بطینا دور کرده بود (۶ و ۷)، او را به فیلیپی هدایت می‌کند (۱۰). در حالی که پولس و سیلاس در زندان سرود می‌خواندند، خدا زلزله‌ای حادث نمود (۲۵ و ۲۶) و کلیسایی که در آنجا تشکیل شد، یکی از بهترین کلیساهای عهد جدید شد (به مقدمهٔ رسالهٔ فیلیپیان مراجعه شود).

تسالونیکی، بیریه و آتن

فیلیپی در گوشهٔ شمال شرقی یونان قرار داشت. کلیسای فیلیپی اولین کلیسای واقع در اروپا بود که توسط پولس بنیانگزاری شده بود. تسالونیکی در ۱۵۰ کیلومتری غربی فیلیپی واقع شده بود و بزرگ‌ترین شهر مکادونیه (مقدونیه) محسوب می‌شد. آنها زمان کوتاهی را در آنجا سپری نمودند، اما عدهٔ کثیری به مسیح ایمان آوردند (۱۷ : ۱ - ۹، به مقدمهٔ رسالهٔ اول تسالونیکیان مراجعه شود).

در بیریه (۱۷ : ۱۰ - ۱۴) عدهٔ زیادی ایمان آوردند.

آتن (۱۷ : ۱۵ - ۳۴) که زادگاه پریکلِس، سقراط و افلاطون بود، مرکز فلسفه، ادبیات، علوم و هنر محسوب می‌شد. از طرفی این شهر، جایگاه بزرگ‌ترین دانشگاههای دنیای باستان و محل ملاقات افراد با ذکاوت جهان بود، اما این بخش بطور کامل تحت پوشش عقاید بت پرستانه قرار داشت. در این شهر مردم پذیرش نامطلوبی از او به عمل آوردند، ولی پولس با احساس مسؤولیت ویژه، به انجام وظیفهٔ خویش پرداخت. این نشان می‌داد که چقدر پولس، با طرز تفکر یونانی آشنا است. بعضی‌ها رسالهٔ اول پولس رسول به قرنتیان را نشانهٔ شکست او در خدمت در این منطقه به حساب می‌آورند. ولی واقعیت این است که این نه تنها شکست نبود، بلکه او توانسته بود پیغام انجیل را به نحوی زیبا وارد افکار و زبان هلنیستی نماید.

در قرنتس، ۱۸ : ۱ - ۲۲

قرنتس یکی از شهرهای اصلی امپراطوری محسوب می‌شد (به مقدمهٔ رسالهٔ اول قرنتیان مراجعه شود). پولس یک سال و نیم در این شهر ماند و کلیسای عظیمی را در آنجا بنیانگزاری کرد (۱۰ و ۱۱).

او سپس به اورشلیم و انطاکیه مراجعت نمود و سپس مسیر خود را به سوی افسس که مدتها به آنجا فکر می‌کرد، تغییر داد. او احتمالاً در سفر اولش قصد دیدار این شهر را داشت یعنی هنگامی که در انطاکیهٔ پسیدیه، در مرز غربی غلاطیه به خاطر خاری که در جسمش ایجاد شده بود، به طرف شرق برگشت (غلاطیان ۴ : ۱۳، دوم قرنتیان ۱۲ : ۲ و ۷). پولس در طی سفر دوم بشارتی‌اش مصمم بود که حتماً سری به افسس بزند. هنگامیکه خدا او را به سوی شمال برگرداند، او را به سوی ترواس و یونان فرستاد (۱۶ : ۶ و ۷). بالاخره در سومین سفر بشارتی، درِ افسس به سوی او گشوده شد.



نقشه ۵۹ - دومین سفر بشارتی پولس

آکیلا و پرسکله

این دو نفر اشخاصی بودند که پولس در قرنتس نزد آنها ماند (۱۸ : ۲ و ۳). آنها با پولس تا افسس همراهی کردند (۱۸ : ۱۸ و ۱۹). از یادداشتهای کشف شده در یک قبرستان چنین برمی‌آید که پرسکله متعلق به یکی از خانواده‌های سرشناس و برجستهٔ روم بوده است. اسم او اغلب قبل از اسم شوهرش ذکر می‌شود. او احتمالاً زنی بود که استعدادهای خارق‌العاده‌ای را دارا بود. بعدها در افسس کلیسایی در خانهٔ آنها تشکیل شد (اول قرنتیان ۱۶ : ۱۹). پس از مدتی در روم نیز کلیسایی در خانهٔ آنها ایجاد

شد (رومیان ۱۶ : ۳ - ۵). چند سال بعد آنها دوباره به افسس بازگشتند (دوم تیموتائوس ۴ : ۱۹).

اعمال رسولان ۱۸ : ۲۳ - ۲۰ : ۳۸. سومین سفر بشارتی پولس

خدمات پولس در افسس حدود ۵۴ - ۵۷ میلادی

پولس در این سفر عظیم‌ترین خدمات را در بین همهٔ خدماتش انجام داد. افسس شهری بود با جمعیت ۲۲۵/۰۰۰ نفر که در مرکز شاهراه امپراطوری روم به سوی شرق واقع شده بود و ستون فقرات این امپراطوری محسوب می‌شد (به توضیح مربوط به مکاشفه ۱:۴-۸ و ۲:۱-۷ مراجعه شود). عدهٔ کثیری از پرستش کنندگان معبد دیانا به مسیح ایمان آوردند و کلیساهای مختلف در محدودهٔ ۱۵۰ کیلومتری اطراف بنیانگزاری شد (۱۹ : ۱۰ و ۲۶). افسس به سرعت به مرکز ترویج مسیحیت در سراسر دنیا تبدیل شد.

معبد دیانا

این معبد یکی از ۷ عجایب دنیا محسوب می‌شود. بنای معبد دیانا که از سنگ مرمر خالص ساخته شده است، مدت ۲۲۰ سال طول کشید. پرستش در معبد دیانا در واقع فستیوال همیشگی فساد بود. بعدها به نفوذ این رسم در کلیسا نیز بر می‌خوریم (به توضیح مربوط به مکاشفه ۲و۳ مراجعه شود).

اپلس، ۱۸ : ۲۴ - ۲۸

اپلس یک یهودی فصیح بود که بعدها یکی از رهبران مقتدر درکلیسای قرنتس (اول قرنتیان ۳:۶) و افسس (اول قرنتیان ۱۶ : ۱۲) شد. چند سال بعد او هنوز از یاوران پولس محسوب می‌شد (تیطس ۱۳:۳). اپلس، آکیلا، و پرسکله کمک کنندگان پولس در افسس و قرنتس بودند.

معجزاتی مخصوص در افسس، ۱۹ : ۱۱

پولس اتاق یک مدرسه را جهت محل استقرار خود انتخاب نمود و در آنجا به مدت سه سال، شب و روز (۳۱:۲۰) مشغول موعظه برای عموم و مباحثه با آنان شد (۱۹ : ۹). او در عین حال خانه به خانه می‌گشت (۲۰ : ۲۰) و با دستهای خود زحمت کشیده، بوسیلهٔ حرفه‌ای که داشت نان معاش خویش را بدست می‌آورد (۳۴:۲۰). پولس بوسیلهٔ ظهور بعضی از معجزات (۱۱:۱۹ و ۱۲)، پایه‌های محکم شهر افسس را جنبانید. جادوگران و ساحرینی که وانمود به انجام معجزه می‌نمودند، آنقدر تحت تأثیر قرار گرفتند که آتش عظیمی ایجاد نمودند و کتابهای خود را در آن سوزانیدند (۹:۱۹).

پولس غالباً به انجام معجزات نائل می‌شد. او در شهرهای قبرس، ایقونیه، لستره، فیلیپی، افسس

(به توضیح مربوط به اعمال ۳۷:۲ - ۴۷ مراجعه شود) و به وضوح در قرنتس (اول قرنتیان ۲ : ۴) و تسالونیکی (اول تسالونیکیان ۱ : ۵) معجزاتی انجام داد. اما ذکری از انجام معجزه در شهرهای دمشق، اورشلیم، طرسوس، انطاکیه، انطاکیهٔ پیسیدیه، دربه، آتن یا روم موجود نیست. می‌بینیم که پولس اقدامی جهت شفای همکار محبوبش تروفیموس نمی‌کند (دوم تیموتائوس ۴ : ۲۰).

نقشهٔ پولس جهت سفر به روم، ۱۹ : ۲۱

پولس کار خود را از انطاکیه یعنی منتهی علیه شرقی که یکی از مراکز استحکام امپراطوری روم محسوب می‌شد، آغاز نمود. بخش اعظم و مهم خدمات پولس مربوط به کار در افسس بود. این شهر نیز درست مرکز ستون فقرات این امپراطوری بود. پولس داستان عیسی را در همهٔ آسیای صغیر و یونان شناسانیده بود و حالا نقشهٔ سفر به سوی منتهی علیه غرب این امپراطوری یعنی روم را در سر داشت.

سفر دوبارهٔ پولس به یونان، ۲۰ : ۱ - ۵

پولس، افسس را در ماه ژوئن سال ۵۷ میلادی ترک کرد (اول قرنتیان ۱۶ : ۱۸). او تابستان و پاییز را در مکادونیه سپری نمود (اول قرنتیان ۱۶ : ۵ - ۸) و سه ماه زمستان را در قرنتس اقامت گزید (اول قرنتیان ۱۶ : ۶) و سپس از راه مکادونیه مراجعت نمود (اعمال ۲۰ : ۳). او در ماه آوریل سال ۵۸ میلادی بوسیلهٔ کشتی، فیلیپی را ترک کرد (۲۰ : ۶) و مدت تقریباً یکسال را در یونان مستقر شد. این احتمالاً همان زمانی بود که او به الیرکون رفت (رومیان ۱۵ : ۱۹).

چهار رسالهٔ عظیم پولس در این دوره نوشته شد. اول قرنتیان، از شهر افسس؛ دوم قرنتیان، از شهر مکادونیه؛ غلاطیان نیز همزمان با دوم قرنتیان نوشته شد؛ و رسالهٔ رومیان نیز از شهر قرنتس به رشتهٔ تحریر درآمد.

وداع از کشیشان کلیسای افسس، ۲۰ : ۱۷ - ۳۸

او در این بخش کلمات آرامش بخش و دلنشینی بکار می‌برد. او اصلاً انتظار نداشت که آنان را دوباره ببیند (۲۵). اما نقشهٔ او تغییر کرد و دوباره به آنجا برگشت.

این نقطهٔ پایانی سه سفر بشارتی پولس بود که مدت زمان ۱۲ سال یعنی از سال ۴۵ - ۵۷ میلادی را تحت پوشش قرار می‌دهد. در این مدت، مراکز قدرتمند مسیحیت در همهٔ شهرهای آسیای صغیر و یونان و در قلب دنیای شناخته شدهٔ آن زمان پایه گذاری شده بود.

اعمال رسولان ۲۱: ۱ - ۱۶. سفر پولس به اورشلیم

یکی از اهداف این سفر عبارت بود از رساندن هدیهٔ نقدی که از کلیساهای امتها در یونان و آسیای

صغیر جهت نقرای کلیسای اورشلیم جمع آوری شده بود (اعمال ۲۴ : ۱۷ ؛ رومیان ۱۵ : ۲۵ و ۲۶ ؛ اول قرنتیان ۱۶ : ۱-۴؛ دوم قرنتیان ۸ : ۱۰ ، ۹ : ۱ - ۱۵). این مقدار، هدیهٔ قابل توجهی بود. پولس یکسال تمام را صرف جمع‌آوری آن نموده بود. این فعالیت پولس، نقش عظیمی در ایجاد محبت برادرانه و تشویق جهت ایجاد احساس محبت مسیحی بین مسیحیان یهودی نژاد و غیر یهودی داشت.

هدف دیگر این سفر، این بود که او به عهد خود وفا کند (۲۱ : ۲۴). عهدی که باعث شده بود که او در پایان دومین سفر بشارتی خود، به اورشلیم مراجعت کند (۱۸ : ۱۸). او با این عهد می‌خواست به یهودیان نشان دهد که در حالی که بر این مطلب اصرار می‌ورزد که غیر یهودیان لازم نیست جهت مسیحی شدن سنن یهودی را رعایت کنند. اما خودش مشتاق نگاهداری قوانین یهودی است.

او ابتدای این سفر بارها مورد هشدار قرار گرفت. اکثراً او را ترغیب می‌کردند که به این سفر نرود. روح‌القدس نیز در هر شهر به او هشدار می داد (۲۰ : ۲۳). در صور (۲۱ : ۴). در قیصریه، هنگامیکه او در خانهٔ فیلیپس بود، این هشدار به صورت انجام بعضی حرکات نمایشی تکرار شد (۲۱:۱۰ و ۱۱). حتی لوقا نیز به او التماس کرد که نرود (۲۱ : ۱۲). اما او در رفتن مصمم بود، حتی اگر به قیمت مرگ و از دست دادن جان تمام می‌شد (۲۱ : ۱۳). اما چرا خدا به او این هشدارها را می‌داد آیا پولس اشتباه می‌کرد و خدا سعی می‌کرد که حقیقت را به او بفهماند؟ آیا خدا او را امتحان می‌کرد و یا او را آمادهٔ آنچه که بعداً با آن روبرو می‌شد، می‌کرد؟ آیا قرار بود که شهادت خود پولس در اورشلیم یعنی در همان شهری که خودش باعث شهادت بسیاری از مسیحیان شده بود، باشد؟

اعمال رسولان ۲۱ : ۱۷ - ۲۳ : ۳۰. پولس در اورشلیم

پولس در ماه ژوئن سال ۵۸ میلادی وارد اورشلیم شد (۲۰ : ۱۶). این پنجمین سفر او به اورشلیم پس از ایمان آوردنش به مسیح می‌باشد. در فاصلهٔ بین این سفرها، او عدهٔ کثیری از غیر یهودیان را به سوی ایمان مسیحی هدایت نموده بود و به همین دلیل یهودیان بی‌ایمان از او متنفر بودند. پولس پس از سپری نمودن یک هفته در اورشلیم، عهد خود را در هیکل بجا آورد و یهودیان او را شناختند. آنها شروع به فریاد زدن کردند و همچون سگان درنده خو به او حمله کردند. شاید این یکی از وقایع بی‌سابقه زندگی پولس بود. سربازان رومی نیز وارد صحنه شدند تا او را که از فرط کتک خوردن در شرف موت بود، نجات دهند.

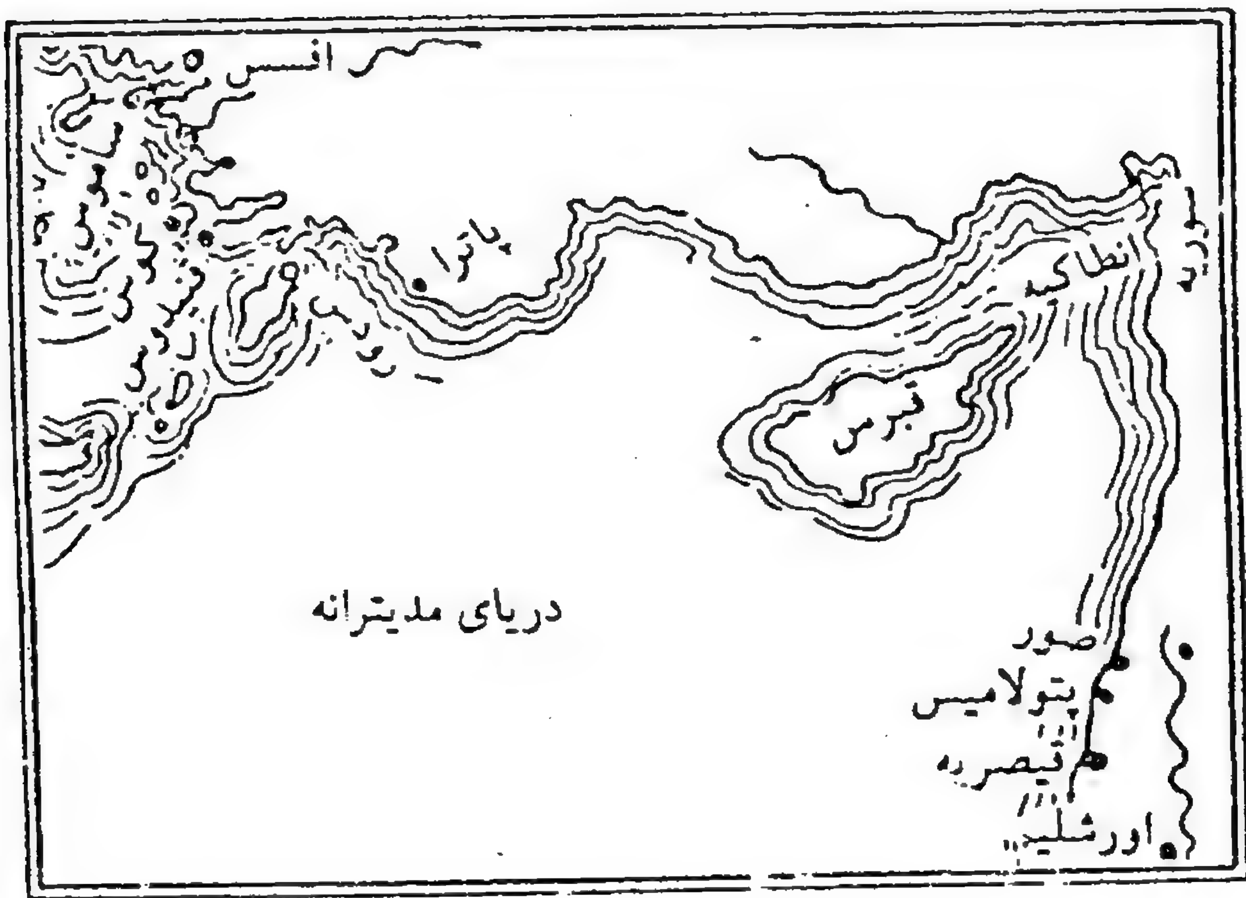
در راه قصر رومی، همان قصری که در آن پیلاطس، ۲۸ سال پیش حکم قتل مسیح را صادر نموده بود، پولس با اجازهٔ سربازان رومی سخنرانی ایراد نمود، او در سخنانش به داستان ظهور عیسی به او در راه دمشق اشاره نمود. شنوندگان با دقت به سخنان پولس گوش فرا می‌دادند تا اینکه او کلمهٔ «غیر یهودیان» (امتها) را برزبان راند. در این لحظه دوباره در میان جمعیت همهمه‌ای سر گرفت.

روز بعد افسران رومی پولس را نزد شورای یهودیان حاضر کردند تا دلیل این هیاهو را بفهمند. این

همان شورایی بود که رأی مصلوب شدن مسیح را صادر نموده بود و خود پولس روزی عضو آن محسوب می‌شد. همان شورایی که حکم به سنگسار کردن استیفان داد و تصمیمات مشابهی جهت نابود ساختن کلیسا به مرحلهٔ اجرا نهاده بود. کمی مانده بود که پولس در دستهای آنها قطعه قطعه شود. ولی سربازان او را دوباره به قصر بازگرداندند.

آن شب، در قصر، خداوند پولس را دلگرم کرد و او را مطمئن ساخت که به روم خواهد رفت (۲۳:۱۱). پولس اغلب آرزو می‌داشت که به روم برود (رومیان ۱ : ۱۳). در افسس، این نقشه بطور کامل شکل گرفت (۱۹ : ۲۱). او قبل از سفر به اورشلیم مطمئن نبود که از آنجا جان سالم بدر خواهد برد ولی از حالا به بعد او مطمئن بود، چون خدا به او این چنین گفته بود.

روز بعد، یهودیان به از سرگیری توطئه بر علیه پولس پرداختند. آشفتگی عمومی به اوج خود رسیده بود. ۷۰ سواره نظام، ۲۰۰ سرباز و ۲۰۰ نفر نیزه‌دار جهت بیرون بردن پولس از شهر در تاریکی شب، در صحنه حاضر بودند.



نقشه ۶۰

اعمال رسولان ۲۳ : ۳۱ تا ۲۶ : ۳۲. پولس در قیصریه

مدت زمان ۲ سال، از تابستان ۵۸ میلادی تا پاییز ۶۰ میلادی

پولس یک هفته پیش وقتی وارد قیصریه شد و در خانهٔ فیلیپس مستقر گردید، شخصی نبی

اغابوس نام از اورشلیم آمده او را از خطراتی آگاه ساخت (۲۱ : ۸ - ۱۴).

قیصریه، پایتخت رومی ها در استان یهودیه بود. کرنیلیوس، افسر ارتش روم، حدود ۲۰ سال پیش در این شهر ایمان آورد. او اولین غیر یهودی بود که مسیحی شد.

در این مکان که یکی از مهم‌ترین شهرهای رومی منطقهٔ فلسطین محسوب می شد، پولس دو سال را، در حکم زندانی در کاخ فرماندار رومی سپری نمود. اما او این امتیاز را داشت که ممنوع الملاقات نبود. این فرصت طلایی بود که پولس جهت شناساندن عیسی می توانست از آن استفاده کند.

نکات باستان شناختی : قیصریه

اسرائیل کنونی، با وجدانی بیدار نسبت به امور ملی گرایانه، همواره در صدد یافتن آثار مربوط به تاریخ گذشتهٔ خود بوده است. بدین ترتیب، شهر قیصریه نیز توجه باستان شناسان را به خود جلب نمود. به همین منظور غواصانی به آبهای این بخش فرستاده شدند و آنها توانستند اطلاعات مفیدی دربارهٔ قیصریه بدست آورند. آنها پس از حفاریهای چندی، به کتیبه‌ای برخوردند که در آن نام پنطیوس پیلاطس حک شده بود. این شهر نظامی محل استقرار او بود که در واقع نمایندهٔ امپراطوری محسوب می‌شد. این شهر صحنهٔ رقابتی مشهور بین او و نمایندگان یهودی ساکن اورشلیم بود. پیلاطس در کمال لجاجت و قاطعیتی سرسخت، سپری به مثابهٔ یک نذر بر قصر هیرودیس آویزان کرده بود و آن را به امپراطور اهدا نموده بود. از طرفی یهودیان نیز با فرستادن نمایندگانی نزد تیبریوس، موفقیتی کسب نموده بودند و بدین ترتیب آنچه مظهر وفاداری پیلاطس بود، به مرکز فرماندهی روم در قیصریه منتقل شد.

حفاریهای مداوم باعث کشف بقایای دیگر این شهر شد. اما این بقایا بر خلاف سایر آثار باستانی در زیر انبوهی از بناهای دوران مختلف دفن نشده بود. قیصریه همچون دشتی وسیع و بیابانی جهت حفاری آماده بود. قیصریه شهری است که نشانگر سه دوره‌ای است که در فلسطین، سیر قهقرایی خود را طی کرده و بوسیلهٔ موجودیتش به بسیاری از وقایع عهد جدید سندیت می‌بخشد. بدین ترتیب این شهر اطلاعات و تصاویر مفیدی دربارهٔ دنیای زمان عیسی و پولس ارائه می دهد.

پولس در مقابل مسند فلیکس . اعمال رسولان ۲۴ : ۱ - ۲۷

فلیکس، سالیان متمادی فرماندار رومی فلسطین بود. از آنجا که تعداد زیادی از مسیحیان تحت فرمانروایی این والی قرار داشتند، او اطلاعاتی از مسیحیت داشت. اکنون مجبور بود حکمی برای معلم بزرگ مسیحیت صادر نماید. شخصیت پولس اثر عمیقی بر فلیکس گذاشت، بطوریکه فلیکس اغلب، به دنبال او می‌فرستاد. اما طمع او، مانعی جهت پذیرش مسیح یا آزاد سازی پولس شد (۲۶).

دروسیلا خواهر اغریپاس بود (۲۵ : ۱۳).

پولس در مقابل مسند فستوس. اعمال رسولان ۲۵: ۱ - ۱۲

در سال ۶۰ میلادی فستوس بر فیلکس تفوق جست و فرماندار منطقه شد. یهودیان هنوز توطئهٔ قتل پولس را در سر داشتند. فستوس اگرچه به بی‌گناهی پولس متقاعد شده بود، اما طوری کارها را ترتیب داد تا پولس به یهودیان تحویل داده شود و پولس می‌دانست که این به معنی مرگ قطعی اوست. بنابراین پولس به قیصر جهت رفع دعوی مراجعه می‌کند (۱۱). او به عنوان یک تبعهٔ رومی این حق را داشت و فستوس نیز مجبور بود که امر را بپذیرد.

تبعیت رومی پولس، احتمالاً از سوی پدرش که سالها برای امپراطوری روم خدمت نمود، به پولس رسیده بود و همین امر او را بارها از خطر مرگ رهایی داده بود.

پولس در مقابل مسند اغریپاس، ۲۵: ۱۳ - ۲۶: ۳۲

این اغریپاس همان هیرودیس اغریپاس دوم پسر هیرودیس اغریپاس اول بود. اغریپاس اول همان است که ۱۶ سال پیش از این، حکم قتل یعقوب را صادر نموده بود (۱۲: ۲). اغریپاس دوم نوهٔ هیرودیس انتیپاس بود که حکم قتل یحیی تعمید دهنده را صادر نمود و مسیح را مورد استهزاء قرار داد. جد اغریپاس دوم، هیرودیس کبیر بود که حکم قتل عام اطفال بیت لحم را صادر کرد. و حالا فرزند این خانوادهٔ قاتل در حالی که پادشاه و فرمانروای استان منطقهٔ شمال شرق مرز فلسطین بود، از فستوس کمک می‌طلبد.

برنیکی در واقع خواهر او بود که در حکم همسرش با او زندگی می‌کرد. او زن بسیار زیبایی بود و تا بحال با دو تن از پادشاهان ازدواج کرده بود و حالا همسر برادرش شده بود. بعدها او معشوقهٔ امپراطور «وسپازیان» و امپراطور «تیطوس» شد. حالا پولس می‌بایست دعوی خود را نزد این زوج می‌برد.

با همهٔ اینها اغریپاس، عمیقاً تحت تأثیر پولس قرار گرفته بود (۲۶: ۲۸) اما برای فستوس اید: رستاخیز از مردگان به قدری دور از عقل می‌نمود که فریاد زد و گفت که پولس باید شخص دیوانه و احمقی باشد (۲۶: ۲۴). اما همهٔ آنها می‌دانستند که پولس بی‌گناه است و مرتکب هیچ عمل خلافی نشده است (۳۱:۲۶).

لوقا

لوقا اگرچه در زندان نبود، اما همراه پولس در قیصریه بود. بکار بردن کلمهٔ «ما» نشانگر این مطلب است (۲۱: ۱۷ و ۱۸؛ ۲۷:۱). به نظر می‌رسد که لوقا در این زمان انجیل خود را به رشتهٔ تحریر درآورده است (لوقا ۱: ۱ - ۳). اقامت دو سالهٔ او در قیصریه به او این فرصت را داده بود تا به اندازهٔ کافی در اورشلیم و جلیل با رسولان و همراهان دیگر عیسی مصاحبت داشته باشد و اطلاعات دست اولی از آنها کسب نماید. مریم، مادر عیسی احتمالاً هنوز در قید حیات بود و در این فرصت لوقا می‌توانست از زبان خود او، داستان تولد و دوران کودکی و بسیاری از وقایع دیگر زندگی عیسی را

بشنود.

اعمال رسولان ۲۷ : ۱ - ۲۸ : ۱۵. سفر پولس به روم

پولس این سفر را در پاییز سال ۶۰ میلادی آغاز نمود. او سه ماه زمستان را در ملیطه سپری نمود و در اوایل بهار سال ۶۱ میلادی وارد روم شد.

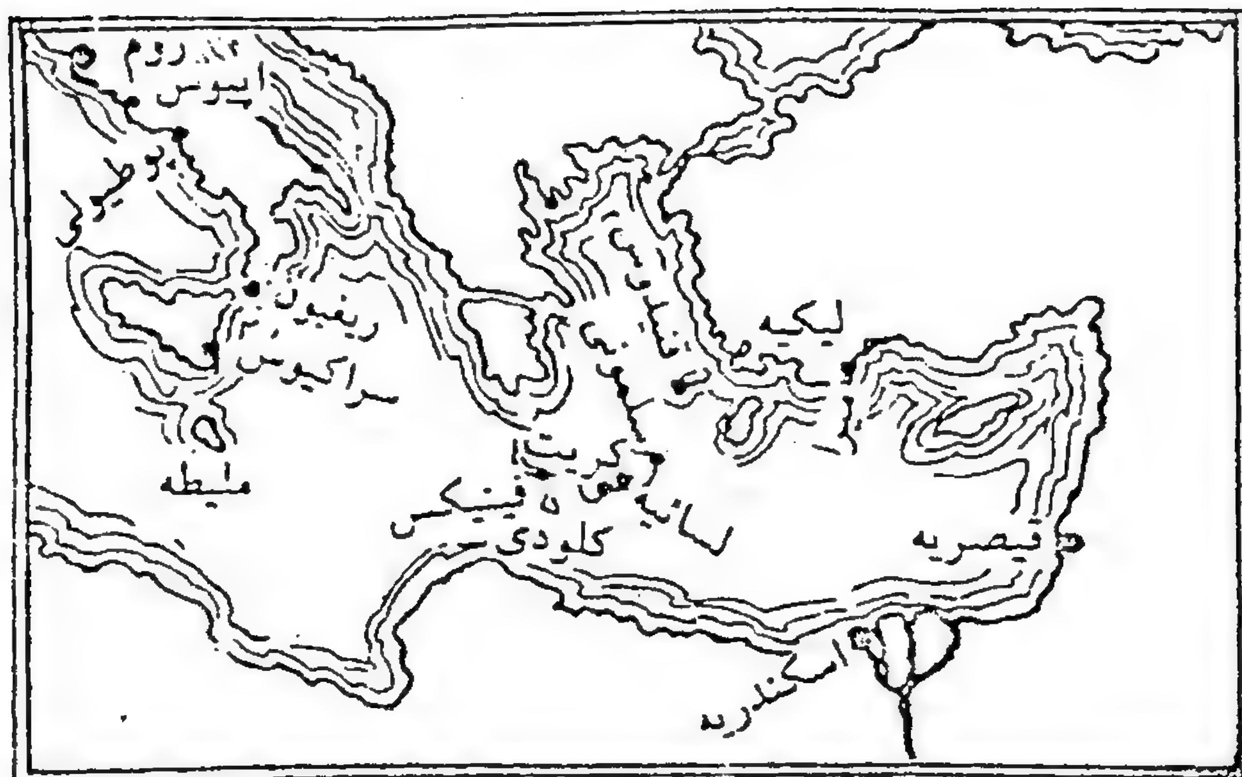
او در این سفر، سه کشتی عوض کرد. کشتی اول از قیصریه به میرای، کشتی دوم از میرای به جزیرهٔ مالت و کشتی سوم از جزیرهٔ مالت به سوی بندر پُتیولی.

کمی پس از ترک میرای آنها درگیر بادهای مخالف شدند، بطوریکه پیشروی کشتی امری دشوار می‌نمود. بالاخره پس از روزهای بسیار، هنگامیکه همه ناامید شده بودند، خدایی که دو سال پیش به پولس گفته بود که به روم خواهد رفت (۲۳ : ۱۱)، دوباره بر پولس ظاهر شد و او را مطمئن ساخت که او را در سخن گفتن یاری خواهد داد (۲۴ : ۲۷) و همینطور هم شد.

اعمال رسولان ۲۸ : ۱۶ - ۳۱. پولس در روم

روم، در آن زمان ملکهٔ کرهٔ زمین خوانده می‌شد. این شهر در قلب تاریخ قرار گرفته است. پادشاهان مختلف به مدت تقریباً دو هزار سال یعنی از قرن دوم قبل از میلاد تا قرن ۱۸ میلادی از این شهر بر کل جهان فرمانروایی خود را منتشر ساخته بودند. شهر روم هنوز «شهر جاودانی» خوانده می‌شود. در آن زمان، جمعیت این شهر ۱/۵۰۰/۰۰۰ نفر بود که نیمی از این تعداد را برده‌ها تشکیل می‌دادند. امپراطوری روم از شرق تا غرب حدود ۵۰۰۰ کیلومتر و از شمال تا جنوب ۴۰۰۰ کیلومتر وسعت داشت و جمعیتش ۱۲۰/۰۰۰/۰۰۰ بود.

پولس حداقل دو سال را در این شهر سپری نمود (۲۸ : ۳۰). او اگرچه زندانی بود، اما حق داشت که در منزل اجاره‌ای، همراه با یک نگهبان زندگی کند (۲۸ : ۱۶). او در این مدت این آزادی را داشت که افراد برای ملاقات او بیایند و او دربارهٔ عیسی به ایشان تعلیم دهد. در آنجا مسیحیان زیادی زندگی می‌کردند (به افرادی که پولس سه سال پیش به آنها سلام می‌رساند توجه کنید، رومیان ۱۶). اقامت دو سالهٔ پولس در روم بسیار پر ثمر بود. بشارت او به داخل قصر نیز نفوذ یافته بود (فیلیپیان ۴ : ۲۲). در اینجا بود که پولس رسالات به افسسیان، فیلیپیان، کولسیان، فلیمون و احتمالاً عبرانیان را نوشت.



نقشه ۶۱ - سفر پولس به روم

اواخر زندگی پولس

عقیدهٔ عمومی بر آن است که پولس در حدود سال ۶۳ یا ۶۴ میلادی مورد عفو قرار گرفت. اینکه آیا او بر حسب نقشه‌ای که در سر داشت به اسپانیا رفت یا نه، مشخص نیست (رومیان ۱۵ : ۲۸). ولی روایات حاکی از آن است که او به اسپانیا نیز رفت. در صورت صحت این روایات، مطمئناً او مدت طولانی در آنجا اقامت نگزیده. او به احتمال بسیار زیاد در سال ۶۵ تا ۶۷ میلادی به یونان و آسیای صغیر مراجعت نمود و در این مدت، رسالات به تیموتائوس و تیطس را به رشتهٔ تحریر درآورد. او بعداً دوباره دستگیر شد و به روم برده شد و در سال ۶۷ میلادی سر او را از تنش جدا نمودند (جهت اطلاعات بیشتر به مقدمهٔ دوم تیموتائوس مراجعه شود).

خلاصه‌ای از زندگی پولس

با ذکر تاریخ‌های تقریبی

پولس ابتدا در حکم جفاکنندهٔ مسیحیان وارد صحنه می‌شود. او با تلاشی بی‌وقفه در جهت لکه دار کردن نام مسیح مصمم بود. بدون شک او تصور می‌کرد که جریان رستاخیز مسیح از مردگان داستانی ساختگی است.

سپس در راه دمشق، او با دیدن اشعه‌ای رعد آسا از آسمان، نقش بر زمین شد. این واقعه در سال ۳۲ میلادی بود و عیسی شخصاً با او سخن گفت.

از آن زمان او متبدل شد. او با غیرت و از خودگذشتگی بی‌نظیر در تاریخ بشریت، شاهراههای امپراطوری روم را یکی پس از دیگری طی کرد و در همه جا اعلام می‌کرد که رستاخیز عیسی از مردگان، امری واقعی است.

پولس در دمشق تحت خطر مرگ قرار گرفت. او سپس به عربستان عزیمت نمود و دوباره به دمشق بازگشت. پولس در سال ۳۵ میلادی دوباره به اورشلیم برگشت. در آنجا نیز مخالفین در صدد قتل وی برآمدند و بنابراین او به طرسوس رفت.

پولس از سال ۴۲ تا ۴۴ میلادی در انطاکیه بود. در سال ۴۴ میلادی، با حمل هدایای نقدی به سوی اورشلیم حرکت نمود.

در سال ۴۵ - ۴۸ میلادی او در اولین سفر بشارتی خویش، به غلاطیه، پیسیدیه، انطاکیه، ایقونیه، لستره، دربه رفت و سپس به انطاکیه مراجعت نمود.

در سال ۵۰ میلادی، شورای اورشلیم جهت بحث و گفتگو بر سر مسأله ختنهٔ غیر یهودیان تشکیل شد.

در سال ۵۰ - ۵۳ میلادی. پولس در دومین سفر بشارتی خود به یونان، فیلیپی، تسالونیکی، بیریه، آتن و قرنتس رفت و به اورشلیم و انطاکیه مراجعت نمود.

در سال ۵۴ - ۵۷ میلادی، او در سومین سفر بشارتی به افسس و یونان رفت.

در سال ۵۸ میلادی، پولس دوباره با هدایای نقدی به اورشلیم سفر نمود.

در سال ۵۸ - ۶۰ میلادی، او در شهر قیصریه دستگیر شد و در حکم زندانی او را به قصر فرماندار بردند.

در سال ۶۱ - ۶۳ میلادی، پولس در روم زندانی بود. کتاب اعمال رسولان در اینجا خاتمه می‌یابد.

در سال ۶۵ - ۶۶ میلادی، او دوباره به یونان و آسیای صغیر بازگشت.

در سال ۶۷ میلادی در روم سر او را از تن جدا نمودند.

مدت خدمت پولس حدود ۳۵ سال بود. در این مدت، او تعداد کثیری را به سوی مسیح هدایت نمود. بسیاری اوقات خدا او را با معجزات کمک می‌نمود. تقریباً در همهٔ شهرهایی که او وارد شد، مورد جفا و شکنجه و آزار قرار گرفت. او بارها و بارها مورد حمله قرار گرفت و بسیاری در صدد قتل او برآمدند. او را کتک زدند، مسخره نمودند، زندانی کردند، سنگسار نمودند و از شهری به شهر دیگر تبعید نمودند. به اضافهٔ همهٔ اینها او «خاری در جسم» خود نیز داشت (دوم قرنتیان ۱۲). رنجهای او باور نکردنی است. او شخصیتی آهنین داشت. خدا بایستی قدرتهای مافوق الطبیعه‌ای جهت زنده نگاه داشتن او بکار برده باشد.

رسالهٔ پولس رسول به رومیان

خصوصیات بنیادی عمل مسیح، موقعیت مخلوق در برابر خالق خود

خدا پولس را برگزید تا سر دستهٔ انتشار دهندگان انجیل در سراسر دنیا باشد. رساله به رومیان منبع کامل‌ترین توضیحاتی است که او از درک پیغام انجیل ارائه می‌دهد.

تاریخ و موقعیت نگارش این رساله

در زمستان سال ۵۷ - ۵۸ میلادی، پولس در اواخر سومین سفر بشارتی‌اش، هنگامیکه در قرنتس بود و جهت بردن هدایای نقدی عازم اورشلیم بود (۱۵ : ۲۲ - ۲۷) این رساله را نوشت. در آن زمان زنی به نام فیبی از شهر «کنخریا»، که در حومهٔ قرنتس قرار داشت، عازم سفر دریایی به سوی روم بود (رومیان ۱۶ : ۱ و ۲). پولس از فرصت استفاده کرده این رساله را توسط فیبی به روم فرستاد. در آن زمان در امپراطوری روم، خدمات پستی به شکل امروز وجود نداشت. بنابراین نامه‌های شخصی تنها بوسیلهٔ دوستان یا آشنایانی که عازم سفر بودند، قابل ارسال بود.

هدف نگارش

هدف پولس از نوشتن این رساله این بود که مسیحیان ساکن روم بدانند که او مشتاق سفر به روم است. البته این قبل از آن بود که خدا بر او مکشوف بسازد که حتماً به روم خواهد رفت (اعمال ۲۳:۱۱) و پولس هنوز مطمئن نبود که در اورشلیم جان سالم بدر خواهد برد یا نه (رومیان ۱۵ : ۳۱). در هر صورت، این امر بسیار مناسب می‌آمد که این رسول امتها در شهری که به پایتخت جهان معروف بود، از خود نوشته‌ای بجا بگذارد و طی آن ماهیت انجیل عیسی را توضیح دهد.

کلیسای روم

پولس تا به حال افراد این کلیسا را از نزدیک ملاقات نکرده بود. او سه سال پس از نوشتن این رساله به روم رسید. هستهٔ مرکزی کلیسای روم در اورشلیم، در روز پنطیکاست متشکل شده بود (اعمال ۲ : ۱۰).

در این ۲۸ سال بسیاری از مسیحیان، از بخش‌های مختلف شرق، به دلایل متفاوت به پایتخت مهاجرت کرده بودند. بعضی از این افراد بوسیلهٔ خود پولس به مسیح ایمان آورده بودند و از دوستان صمیمی او محسوب می‌شدند (به باب ۱۶ مراجعه شود).

شهادت پولس و احتمالاً شهادت پطرس در روم، ۸ سال پس از نوشتن این رساله به وقوع پیوست.

زمینه‌های موجود جهت نگارش رساله

عقاید عمومی یهودیان، مبنی بر نهایی بودن شریعت موسی به عنوان ابراز ارادهٔ الهی و فراگیر بودن تعهدات انسانی موجود در این شریعت، علاوه بر اصرار یهودیان جهت ختنه کردن غیر یهودیان و انجام فرایض سنن شریعت قبل از مسیحی شدن، عقاید رایج آن زمان بود. بنابراین این سؤال که آیا غیر یهودیان می‌توانند بدون یهودی شدن مسیحی بشوند، یکی از معضلات کلیساهای آن زمان بشمار می‌رفت. مسیحیت در ابتدا تحت عنوان یک مذهب یهودی آغاز شد و رهبران یهودی نیز مصمم بودند که مسیحیت همینطور باقی بماند. رسم ختنه کردن، سنتی فیزیکی بود که اگر شخصی از میان غیر یهودیان قصد یهودی شدن داشت، می‌بایست به عنوان اولین اقدام، ختنه شود.

پافشاری پولس

در این رساله، پولس به مسألهٔ عادل شمردگی انسان در مقابل خدا اشاره می‌کند و مشخص می‌کند که این امر بر اساس محبت و رحمت عیسی است و نه شریعت موسی. پولس توضیح می‌دهد که این موضوع نمی‌تواند ربطی به قانون و شریعت داشته باشد، چرا که با در نظر گرفتن ذات گناهکار انسان، هیچکس نمی‌تواند بر اساس شریعت الهی که نشان دهندهٔ قدوسیت و پاکی خدا است، به زندگی ادامه دهد. اما این امر بوسیلهٔ مسیح که با نیکویی خود آمرزش گناهان انسان را به ارمغان آورد، میسر شده است. بنابراین بر اساس آنچه که مسیح کرد، حاضر شدن انسان در مقابل خدا هیچ وابستگی به اعمالی که انسان انجام می‌دهد یا می‌تواند برای خود انجام دهد، ندارد بلکه کاملاً بسته به کاری است که مسیح برای او انجام داده است. بدین ترتیب مسیح بالاتر از هر نوع وفاداری، اطاعت و سرسپردگی انسانی قرار دارد.

رومیان ۱ و ۲. وجود نیاز جهانی به انجیل

در این رساله، به این موضوع که انسانها در سطح جهانی گناهکارند، اشاره شده است (۱:۱ - ۳۲). اولین جملهٔ این رساله، جمله‌ای طولانی است (۱ - ۷) که طی آن خلاصه‌ای از زندگی پولس و سپس زندگی عیسی شامل پیشگوییهای مربوط به زندگی او، رستاخیز از مردگان و اعزام پولس جهت موعظه به همهٔ ملل، ارائه داده شده است.

پولس در آیات ۹ - ۱۵ به این مطلب اشاره می‌کند که مدتها است مشتاق آمدن به روم است، اما موانع زیادی جهت بشارت دادن به نقاطی که تا آن زمان دربارهٔ مسیح نشنیده بودند، در جلوی راه خود داشت (۱۵: ۲۰).

او از انجیل عار نداشت و به آن افتخار می‌کرد (۱۶). پولس حتی در روم که مرکز غرور سر به فلک کشیدهٔ فضولات این دنیا بود، انجیل را با افتخار اعلام می‌کرد. فساد و هرزگی انسانی در روم غوغا

می‌کرد (۱۸ - ۳۲) و عمق گناه، بخصوص گناهان جنسی در آنجا ریشه دوانیده بود (۲۶ و ۲۷).
اما در این بین پولس تصویر ترسناکی از گناهان یهودیان نیز ارائه می‌دهد (۲ : ۱ - ۲۹). آنها اگرچه قوم خدا محسوب می‌شدند، ولی در هر حال شریک گناهانی بودند که هر انسانی مرتکب آنها می‌شود.
هر که (۱) اشاره است به هر یک از ما. این بدان معنی نیست که همه‌کس مرتکب گناهان مذکور در رومیان ۱ : ۲۹ - ۳۱ می‌شود، این تصویری کلی از نژاد انسانی است. اما بهرحال هر یک از ما، مرتکب بعضی از گناهانی که در این بخش ذکر شده می‌باشیم.
روزی خدا همهٔ اسرار و اعمال پنهانی انسانها را مورد داوری قرار خواهد داد (۲ : ۱۶). در آن روز آنچه مورد داوری قرار خواهد گرفت، نژاد انسان و یا یهودی بودن یا نبودن مردم نیست، بلکه ذات درونی قلب است و نقطه نظرات آن نسبت به امور زندگی است.

رومیان ۳. مسیح کفاره‌ای جهت گناهان انسان

اگر در ارتباط با مسأله گناهکار بودن، یهودیان نیز در زمرهٔ سایر ملل قرار می‌گیرند، پس چه ضرورتی برای ایجاد قوم یهود بود (۱-۲۰)؟
پاسخ: این قوم وسیله‌ای بود تا خدا مکاشفات خود را به آنها بسپارد و در عین حال آنها راه را برای آمدن مسیح آماده سازند. قوم عبرانی در واقع، در نظر خدا افرادی بودند که خدا توسط آنها نقشه‌ای را که مدتهای طولانی جهت بازخرید و رهایی انسانها در نظر داشت، عملی سازد. اما این بدان معنی نیست که آنها ذاتاً از سایر ملل برتر هستند.
یکی از اهداف دادن شریعت این بود که انسان بفهمد که گناهکار است (۲۰) و به یک نجات دهنده نیاز دارد.
مسیح کفارهٔ ماست (۲۱ - ۳۱). با در نظر گرفتن اصل ذاتی هر چیز می‌بینیم که گناه، گناه است و راستی نیز راستی است. و در این بین خدا هم عادل می‌باشد. در این بین هیچ نوع رحمتی نمی‌تواند وجود داشته باشد. گناه بایستی مجازات شود. خدا، شخصاً جریمهٔ گناه انسان را در شخص عیسی مسیح پرداخت نمود.
بنابراین او می‌تواند گناه انسان را بیامرزد و همهٔ کسانی که این فداکاری نجات دهنده را بپذیرند، عدالت و پاکی نجات دهنده را از آنِ خود ساخته‌اند.

رومیان ۴. مسألهٔ ابراهیم

این مسأله به این منظور در این بخش مطرح می‌شود تا پاسخ دهندهٔ مشکل یهودیانی باشد که اصرار می‌ورزیدند که غیر یهودیان قبل از مسیحی شدن بایستی یهودی بشوند و این امر بر اساس

مسأله ختنه شدن بود که خدا بر طبق آن، با ابراهیم عهد بست که وعدهٔ برکت به نسل او داده شد. و اگر کسی از نسل او نبود، می‌بایستی ختنه شود. پولس در این بخش توضیح می‌دهد که این وعده بر اساس ایمان ابراهیم به او داده شد و این زمانی بود که او هنوز مختون نشده بود. بنابراین وارثین ابراهیم نیز کسانی هستند که ورای مختون شدن، ایمان دارند. نکتهٔ اساسی زندگی ابراهیم، ایمان او بود و نه اصل مختون شدگی او.

رومیان ۵. مسیح و آدم

پولس جهت نشان دادن اثر مرگ مسیح به عنوان کفارهٔ گناهان انسان، به این مطلب اشاره می‌کند که همهٔ نژادهای انسانی، در اصل از آدم سرچشمه گرفته‌اند.

چگونه ممکن است یک شخص در عوض عدهٔ زیادی بمیرد؟ شاید عدالت واقعی این باشد که یک شخص جای شخص دیگر بمیرد. چگونه ممکن است که یک نفر به جای میلیون‌ها نفر جان دهد؟

پاسخ پولس به این مطلب این است که انسان به این دلیل که گناهکار است، مورد سرزنش قرار نمی‌گیرد. همهٔ انسانها گناهکار به دنیا می‌آیند و هیچکس با ارادهٔ خودش پا به جهان هستی نمی‌گذارد. چشم در این دنیا می‌گشاید و خود راگناهکار می‌یابد. اما اولین شخص که منشاء نژاد انسانی بود، یعنی آدم، این چنین وضعیتی را دارا نبود. او با طبیعتی گناه آلود پا به جهان هستی نگذاشت.

در این بخش، پولس به توضیح دربارهٔ اصل کفارهٔ گناهان بوسیلهٔ مسیح می‌پردازد. او مسیح را در مقابل ما قرار نمی‌دهد بلکه در مقابل عمل آدم که سر نژاد انسانی است، قرار می‌دهد.

آدم سر طبیعی نژاد انسانی بود و مسیح سر روحانی نژاد انسانی است. آنچه یکی از آنها انجام داد، دیگری انجام نداد. یکی از آنها گناه را وارد نژاد انسانی کرد. بنابراین مرگ دیگری جهت انجام عدالت و انتقال حیات به نژاد انسانی کافی بود.

رومیان ۶. انگیزه‌های زندگی نیکوکارانه

اگر ما از این به بعد در قید شریعت نیستیم و مسیح گناهان ما را آمرزیده است. پس چرا به گناه کردن ادامه ندهیم؟ چرا که هر گناهی که مرتکب شویم، مسیح بلافاصله ما را خواهد آمرزید.

پولس توضیح می‌دهد که این سخن، سخنی غیر قابل تعمق است. مسیح مُرد تا ما را از گناه نجات دهد و هدف از آمرزش گناهان، این است که ما از گناه متنفر گردیم.

ما نمی توانیم در عین حال که غلامان گناه هستیم، غلامان مسیح نیز باشیم. ما مجبوریم که یکی از این دو را برگزینیم. این غیر ممکن است که هم مسیح را خشنود کنیم و از طرف دیگر در زندگی در گناه ادامه دهیم.

البته این بدان معنی نیست که بدین ترتیب بر همهٔ گناهان خود فایق خواهیم آمد و دیگر به رحمت

خدا محتاج نخواهیم بود. اما ضرورتاً یکی از دو نوع روش ذیل را اتخاذ خواهیم نمود: راه مسیح و راه گناه. روش زندگی ما یکی از این دو است و نه هر دو.

مسیح که تجسم کلمه و شریعت الهی بود، ما را با انگیزهٔ پاکی ملبس می سازد و قدرت کافی جهت مبارزه برای کسب قدوسیت کامل را به ما عطا می‌کند. او این مواهب را با فیض خود به ما عطا می‌کند، تا در نهایت ما این چنین باشیم.

رومیان ۷. شریعت چه معنی دارد؟

اگر ما از این به بعد در قید شریعت نیستیم، پس اصلاً چرا شریعت عطا شد؟ شریعت جهت نجات ما داده نشد، بلکه وسیله‌ای بود جهت آماده‌سازی انسان برای مواجهه با واقعیت نیاز به نجات دهنده. شریعت ما را کمک می‌کند تا خوب و بد را از یکدیگر تمیز دهیم. اگر شریعت عطا نمی‌شد، ما از بیچارگی و عدم توانایی خود با خبر نمی‌شدیم و نیاز به یک نجات دهنده را درک نمی‌کردیم.

(۱۴ - ۲۵) مبارزه بین طبیعت روحانی و نفسانی. چقدر عجیب است که پولس رسول نیز این چنین تصویری از درون خود ارائه می‌دهد. او در اول قرنتیان ۴ : ۴ می‌گوید: «من در خود عیبی نمی‌بینم.» او به اضافهٔ قدرتی که در خود می‌دید، با طبیعت خویش نیز مبارزه‌ای بی‌وقفه داشت. در غیر این صورت او نمی‌توانست که در نوشتجاتش این چنین بنویسد. این سپاسگزاری پولس از مسیح به خاطر آزاد سازی از قید ضعفها، به یاد آورندهٔ یکی از شادیهای بی‌حد و حصر مارتین لوتر است و آن هنگامی بود که درک کرد که مسیح می‌تواند مبارزه‌ای را که سالها لوتر در آن شکست خورده بود به غلبه تبدیل کند. این تصویری است از این حقیقت که حتی اگر شخصی خیلی مشتاق باشد که شریعت را نگاه دارد، علم توانایی او ایجاد شکست می‌کند، اما مسیح قادر است قدرت کافی را به شخص عطا کند.

رومیان ۸. قانون روح

این یکی از زیباترین و محبوب‌ترین بابهای کتاب مقدس است.

(۱ - ۱۱) سکونت روح. در مسیح، ما نه تنها آمرزش از گناهان را می‌پذیریم، بلکه وارد حیات جدید می‌شویم. و این همان تولد تازه است. حیات طبیعی ما گویا بوسیلهٔ روح خدا بار آور می‌شود و یک ذات الهی به شکل یک روح نوزاده در درون ما تولد می‌یابد. این امر تا حدودی شبیه تولد جسمی ما است. همان تولدی که منشاء آن از آدم شروع شده و ما آن را از والدین خود می‌یابیم. بنابراین حیات طبیعی از آدم، و حیات جدید الهی ما از مسیح به ارث می‌رسد. این واقعیتی است مربوط به درون ما، ممکن است آن را احساس نکنیم و متوجه وقوع آن نشویم. اما این حیات در درون ما جای گرفته است و ما آن را بوسیلهٔ ایمان پذیرفته‌ایم. این حیات در درون ما و ماورای درک ما نیز می‌باشد. این

زندگی الهی که به صورت طفلی کوچک از روح خدا در ما جای گرفته، بوسیلهٔ توجهات محبت آمیز خداوند در ما به صورتی خستگی ناپذیر عمل می‌کند تا عنان زندگی ما را بدست گیرد و ما را به صورت خود خدا درآورد. این همان حیاتی است که در جلال فناناپذیر روز قیامت شکوفا خواهد شد.

(۱۲ - ۱۷) تعهدات ما نسبت به روح. هدایت شدن از روح به معنی آن است که ما در عین حال که برای نجات یافتن در وابستگی مطلق و بدون شرط نسبت به مسیح هستیم، جهت زندگی کردن بر حسب قوانین او نیز تلاش می‌کنیم. پولس به صورتی قطعی مشخص می‌کند که فیض خدا ما را رها نمی‌کند تا جهت زندگی درست، متکی بر قدرت خودمان باشیم. هدایت شدن از جسم، بدان معنی است که ما خود را بطور کامل تحت هدایت خواسته‌های نفس خود می‌سپریم.

بدن ما همان جسم ما است. بعضی از خواسته‌های جسم، کاملاً طبیعی و ضروری هستند. اما برخی از آنها نادرست هستند که باید از آنها خودداری نمود. از خواسته‌های جسمی طبیعی ما می‌توانیم لذت ببریم، اما باید مواظب باشیم که از حد و مرز استفادهٔ آنها خارج نشویم.

(۱۸ - ۲۵) عذاب خلقت. همهٔ خلقت که خود ما نیز شامل آن هستیم، در انتظار ترتیبی بهتر در هستی می‌باشد و برای آن آه می‌کشد. این امر بوسیلهٔ کامل شدن نجات الهی میسّر می‌شود و آن زمانی است که از جسم این موت رهایی یابیم (۷ : ۲۴) و آزادی جلال آسمان را دریافت نماییم. این اساس کار مسیح را نشان می‌دهد.

(۲۶ - ۳۰) شفاعت روح. این بخش نه تنها به سکونت روح‌القدس در ما به عنوان پیمانه‌ای جهت رستاخیز و جلال آتی اشاره می‌کند، بلکه نشانگر این مطلب نیز هست که او از طرف ما دعا می‌کند و چون همواره بر حسب ارادهٔ خدا دعا می‌کند، بدین ترتیب ما می‌توانیم مطمئن باشیم که هر آنچه در زندگی ما اتفاق افتد به جهت خیریت ما عمل می‌کند. ما ممکن است فراموش کنیم، دعا کنیم. اما روح هرگز فراموش نمی‌کند. خدا همواره ما را از طریق روح می‌بیند. باشد که از توکل کردن به او غفلت نورزیم.

(۳۱ - ۳۹) محبت غیر قابل توصیف مسیح. او برای ما مرد و ما را آمرزید. او خود را به شکل روح‌القدس در اختیار ما قرار داده است. اگر ما متعلق به او هستیم، پس هیچ قدرتی بر روی زمین و در آسمان و یا در هاویه نمی‌تواند مانع ورود ما به ملکوت ابدی خدا گردد. این بخش یکی از متن‌های زیبا و دلنشین کل کتاب‌مقدس بشمار می‌رود.

رومیان ۹، ۱۰، ۱۱. مشکل بی‌ایمانی یهودیان

یکی از بزرگ‌ترین موانع لغزش دهنده که در پیش راه پذیرش انجیل قرار داشت، بی‌ایمانی یهودیان بود. هنگامی که عدهٔ بی‌شمار و قابل ملاحظه‌ای از یهودیان علی‌الخصوص ساکنین یهودیه، مسیحی شدند، تمام قوم هنوز نه تنها از خود بی‌ایمانی نشان می‌دادند، بلکه ملحد و بی‌خدا بودند.

حاکمان یهودی مسیح را به صلیب کشاندند، آنها از هر فرصتی جهت جفا و شکنجهٔ کلیسا

استفاده می‌نمودند. این یهودیان بی‌ایمان بودند که برای پولس، هنگامیکه به شهرهای مختلف سفر می‌کرد، اسباب زحمت فراهم می‌نمودند.

اگر عیسی، واقعاً همان مسیح موعودی بود که در کتابهای آنان در مورد او پیشگویی شده بود، پس چرا قوم خدا او را رد کردند؟ پولس در این سه باب، به پاسخ این مطلب می‌پردازد.

(۹: ۱ - ۵) غم پولس برای اسرائیل. او با خاطرنشان کردن این مورد که حتی حاضر است نجات روح خود را به خاطر آنها در خطر بیاندازد، عمق غم خود را ابراز می‌کند.

حاکمیت خدا. ۹: ۶ - ۲۴

در این بخش، پولس به بحث دربارهٔ مسأله از پیش تعیین شدگی نجات برای نجات یافتگان یا محرومیت بی‌ایمانان نمی‌پردازد. او به این مطلب اشاره می‌کند که حاکمیت مطلق خدا در انتخاب ملتها و پیش بردن آنها در نقشه‌هایی که او در جهان دارد، عمل می‌کند تا اینکه در نهایت همه چیز مطیع او گردد. لحن شدیدی که در آیهٔ (۱۶) بکار برده شده، احتمالاً به افراد اشاره می‌کند: متن های دیگری نیز در این قالب یافت می‌شوند که عبارت‌اند از: اعمال ۲:۲۳، ۴:۲۸، ۱۳:۴۸؛ رومیان ۸:۲۸ - ۳۰.

اینکه چگونه می‌توان حاکمیت خدا را در کنار آزادی ارادهٔ انسانی قرار داد، چیزی نمی‌دانیم. هر دوی این موضوعات در کتاب‌مقدس تعلیم داده شده است و ما به هر دوی آنها ایمان داریم. هرچند به ظاهر بین این دو تناقض وجود دارد. بسیاری از مفاهیم را امروز به شکلی مبهم در آینه می‌بینیم اما روزی خواهد رسید که همه چیز را همانطور که هست درک خواهیم کرد.

(۹: ۲۵ - ۳۳) پیشگویی‌های کتاب‌مقدس: رد کردن اسرائیل، و فرزند خواندگی غیر یهودیان. بنابراین اگر این موضوع در کتاب‌مقدس پیشگویی شده است، به جای آنکه از این موضوع دچار حیرت شویم باید انتظار آن را می‌داشتیم.

(۱۰: ۱ - ۲۱) سرزنش یهودیان. خدا یهودیان را مجبور به رد مسیح نکرد. آنها با ارادهٔ خود دست به این عمل زدند. این مسأله در واقع مربوط به شنیدن آنها می‌شد (۸ - ۱۷). یهودیان شنیدند ولی به خاطر سرسختی شخصی خود گردنکشی کردند (۱۸ - ۲۱). اما چگونه می‌توان این مسأله را در کنار آنچه در باب ۹ مطرح می‌شود قرار داد؟ شاید این نیز از مسائلی باشد که بعدها به درک آن نائل خواهیم شد.

نجات آتی اسرائیل. ۱۱: ۱ - ۳۶

رد کردن عیسی توسط قوم اسرائیل امری است موقتی. روزی فرا خواهد رسید که همهٔ قوم اسرائیل نجات خواهند یافت (۲۶). اینکه این امر چگونه و چه موقع به وقوع خواهد پیوست معلوم

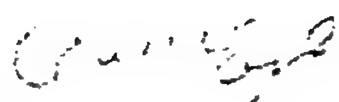
نیست. همچنین مشخص نیست که این امر همراه با بازگشت آنان به سرزمین اسرائیل خواهد بود یا نه. البته صاحبنظران به این مسأله معتقدند که یکی از لکه‌های تاریک تاریخ همانا عبارتست از رنجهای طولانی این قوم گردنکش زحمت دیده. اما بالاخره روزی همهٔ این رنجها به پایان خواهند رسید و اسرائیل با اشکهای توبه به سوی خدا بازگشت خواهند نمود و همه خلقت به جهت حکمت لایتناهی خدا در تدارک این موضوع، او را سپاس خواهد خواند.

رومیان ۱۲. زندگی تبدیل یافته

باب دوازدهم رساله به رومیان، یکی از بخش‌های بی‌نظیر و زیبای عهد جدید است، چرا که از لحاظ سبک، شباهت زیادی به موعظهٔ سر کوه عیسی دارد. پولس به صورتی موزون به بحث‌های الهیاتی خاتمه می‌دهد و این بخش را به ترغیب و تشویق به رفتار زندگی مسیحی مربوط می‌سازد. او در فصول گذشته بر این امر تأکید کرده بود که ایستادن در مقابل مسند خدا، تنها وابسته به رحم و شفقت مسیح است و نه اعمال نیکوی انسانی. و حالا در این بخش نشان می‌دهد که رحمت خدا که سبب آمرزش بر فیض الهی است، خود انگیزه‌ای قوی جهت انجام اعمال نیکو است و باعث می‌شود که اساساً دید ما نسبت به زندگی تغییر و تبدیل داشته باشد.

(۳ - ۸) فروتنی روح. این بخش بطور خاص خطاب به رهبران کلیسا است. مقام رهبری اغلب باعث غرور و تکبر در ما می‌شود. اکثر اوقات دیده شده که شخصی که دارای استعداد خاصی است، با بی‌ارزش کردن استعدادهای دیگران، خود نیز سیر قهقرایی را طی می‌کند (جهت مطالعهٔ بیشتر به اول قرنتیان ۱۲ - ۱۴ مراجعه شود).

رومیان ۱۳. اطاعت از قوانین کشوری



(۱) حکومتها و قوانین آنها توسط خدا برقرار شده‌اند، حتی اگر بوسیلهٔ اشخاص شریر اداره شوند، هدف آن است که عناصری که باعث ایجاد جنایت در جامعه می‌شوند، توقیف شوند. مسیحیان باید افرادی باشند که قوانین دولتی کشور تابع خویش را حفظ کنند و در زندگی و روابط روزانهٔ خویش تابع قانون طلایی (۸ - ۱۰) باشند و بدین ترتیب نام و شهادت خوبی از خود به جا بگذارند.

(۱۱ - ۱۴) انقضای وقت. شب به پایان خود رسیده و روز نزدیک است. این بخش به افرادی اشاره می‌کند که برای مدتی مسیحی بوده‌اند و یا منظور دوره‌ای از مسیحیت است که به پایان رسیده است. در عین حال ممکن است قصد نویسنده اشاره به هر دوی این موضوعات باشد. خداوند با جلال خواهد آمد و یا ما بوسیلهٔ مرگ به سوی او خواهیم رفت.

رومیان ۱۴. قضاوت کردن بر یکدیگر

در این بخش به مواردی از قبیل خوردن گوشت و نگاهداری روزهای ویژه اشاره شده است. از آنجا که به نوع گوشت اشاره نشده است، پس منظور اساسی باید گوشت قربانی بتها باشد (به اول قرنتیان ۸ مراجعه شود). با طرح موضوع روزها، مشخص می‌شود که یهودیان بر این امر اصرار داشتند که غیر یهودیان مسیحی شده باید روزهای ویژه از قبیل سبت و اعیاد یهودی دیگر را نگاهدارند. روز خداوند که اولین روز هفته باشد (یکشنبه)، روز مسیحیان بود. اگر چنانچه یک غیر یهودی مسیحی، می‌خواست که علاوه بر حفظ روز خداوند، سبت یهودی را نیز نگاه دارد، او مختار بود اما نباید آن را بر دیگران نیز تحمیل می‌نمود.

رومیان ۱۵: ۱ - ۱۴. اتحاد برادرانه

این بخش در واقع ادامهٔ پندها و نصایح فصل قبلی است. با نگرشی بر ۱۶: ۱۷ و بحث دربارهٔ خوردن گوشت یا حفظ روزهای ویژه در باب ۱۴، چنین بر می‌آید که پولس متوجه شده بود که بعضی از یهودیان مسیحی ساکن روم، مایل به تحمیل رسومات یهودی بر غیر یهودیان مسیحی بودند.

رومیان ۱۵: ۱۵ - ۳۳. نقشهٔ پولس جهت سفر به روم

مسیح برای پولس مشخص کرده بود که او رسول امتها خواهد بود و مأموریتی ویژه در میان غیر یهودیان خواهد داشت، بنابراین او مصمم بود که سریعاً به سوی روم که پایتخت دنیای غیر یهودی بود عازم شود. او می‌خواست آنجا را ستاد بشارت در سراسر امپراطوری روم نماید. یکی از دلایلی که تا به حال به انجام چنین کاری مبادرت نورزیده بود، این بود که از همان روز پنطیکاست، در روم کلیسایی تشکیل شده بود (اعمال ۲: ۱۰) و مأموریت پولس این بود که مژدهٔ انجیل را به مناطقی ببرد که تا به حال چیزی دربارهٔ مسیح نشنیده بود و نقشهٔ او این بود که از مرزهای مختلف گذشته و کار خود را بتدریج به سوی غرب پیش ببرد. حالا پس از ۲۵ سال، او در حالی که بذر انجیل را در آسیای صغیر و یونان کاشته بود، آماده بود تا به سوی اسپانیا حرکت کند و در این بین توقفی نیز در روم داشته باشد (۲۴). او سه سال پس از نوشتن این رساله به روم رسید (او احتمالاً به اسپانیا نیز سفر نمود. به اعمال ۲۸ مراجعه شود).

رومیان ۱۶. صحبتهای شخصی

این بخش مربوط به سلام و احوالپرسی شخصی است. در این قسمت، ۲۶ نام ذکر شده‌اند که همه مربوط به رهبران کلیسایی هستند که دوستان صمیمی پولس بشمار می‌رفتند.

فیبی (۱ - ۲)، شخصی بود که این رساله را با خود به روم آورد. او احتمالاً این کار را طی رساندن یک پیغام تجاری انجام می‌دهد. «کنخریا» بندر شرقی قرنتس بود.

پرسکله و آکیلا (۳ - ۵) سابقاً در روم زندگی می‌کردند (اعمال ۱۸: ۲) و مدتی با پولس در قرنتس و افسس بسر می‌بردند و حالا دوباره به روم بازگشته بودند. خانهٔ آنها محل تجمع یکی از کلیساها بود.

اپینطس (۵)، اولین شخصی بود که در آسیا به مسیح ایمان آورد و اکنون در روم زندگی می‌کرد.

مریم (۶)، باید توجه داشت که بسیاری از این اشخاصی که نامشان در این باب آمده، زن بودند.

آندرونیکوس، یونیاس از خویشاوندان پولس، که حالا اشخاصی پیر و سالمند بودند. آنها قبل از پولس به مسیح ایمان آورده بودند و زمانی با پولس هم زندانی بودند.

امپلیاس، اوربانوس، استاخیس، اپلیس (۸ - ۱۰)، دوستان پولس بودند.

خانوادهٔ ارستبوس (۱۰)، خانوادهٔ نرکسوس (۱۱)، احتمالاً کلیساهایی در خانه‌های آنها تشکیل می‌شد. هیرودیون نیز یکی از خویشاوندان پولس بود.

طریفینا، طریفوسا و پرسیس (۱۲)، اسامی بعضی از زنان بود.

روفُس (۱۳)، احتمالاً پسر شمعون قیروانی است که صلیب مسیح را حمل نمود (مرقس ۱۵:۲۱)، مادر روفس برای پولس نیز حکم مادر را داشت.

اسنکریطُس (۱۴) و برادرانی به همراه وی، جماعت کلیسایی خاصی را تشکیل می‌دادند.

فیلولوگوس (۱۵) و مقدسینی چند که جماعت کلیسایی دیگر را شامل می‌شدند.

طرتیوس (۲۲)، منشی پولس بود و آنچه پولس دیکته می‌کرد، او می‌نوشت.

قایوس، که در آن زمان پولس در خانهٔ او زندگی می‌کرد و این خانه محل تجمع مسیحیان ساکن قرنتس بود.

ارسطُس، خزانه‌دار شهر قرنتس بود و می‌بایستی دارای نفوذ چشمگیری در آن شهر بوده باشد.

12 July 2002

رسالهٔ اول پولس رسول به قرنتیان

دربارهٔ برخی بی‌نظمی‌های کلیسایی

پولس در این رساله به مطالب ذیل اشاره می‌کند:
شقاق، فساد اخلاقی، مرافعات، قربانی گوشت بتها، استعمال نادرست شام خداوند، معلمین دروغین، مشکلات ازدواج، وجود روشهای غلط در جماعتهای کلیسایی، نقش زن در کلیسا، تعالیم غلط دربارهٔ رستاخیز.

قرنتس

شهر قرنتس، مادر شهرهای تجاری یونان بشمار می‌رفت. این شهر در ۸۰ کیلومتری غربی آتن واقع شده بود (به نقشهٔ شمارهٔ ۵۹ مراجعه شود)، و یکی از بزرگ‌ترین، غنی‌ترین و مهم‌ترین شهرهای امپراطوری روم محسوب می‌شد. جمعیت این شهر ۴۰۰/۰۰۰ نفر بود و از این نظر از شهرهایی چون روم، اسکندریه و انطاکیه پیشی جسته بود. شهر قرنتس بر مسیر اصلی تجاری امپراطوری روم واقع شده بود و از طریق بندر این شهر، تجارت جهانی انجام پذیر می‌شد. قرنتس به مرکز شهوت‌رانی مشهور بود و بدین ترتیب مرکز تجمع فسق و فجور شرق و غرب بود. پولس طی دومین سفر بشارتی خویش، یعنی در سال ۵۲ - ۵۳ میلادی، حدود سه سال در قرنتس اقامت گزید و یکی از بزرگ‌ترین کلیساها را درست در مرکز فلسفهٔ یونان، بنیانگزاری نمود.

دلیل نوشتن رساله

حدود سه سال پس از ترک قرنتس، هنگامیکه پولس در افسس مشغول انجام عظیم‌ترین بخش خدمات خود بود، اقدام به نوشتن این رساله نمود. شهر افسس در ۳۰۰ کیلومتری قرنتس در بین آبهای دریای اژه واقع شده بود. هنگامیکه پولس در افسس بود، هیئتی از رهبران کلیسای قرنتس به افسس فرستاده شدند تا دربارهٔ بی‌نظمی و مشکلات جدی پیش آمده در کلیسا، با پولس مشورت نمایند. پولس در پاسخ، این رساله را خطاب به کلیسای قرنتس می‌نویسد. او قبلاً نیز برای آنها نامه‌ای نوشته بود که گویا مفقود شده بود (۵ : ۹). احتمالاً نامه‌های دیگری نیز در راه گم شده بودند چون این دو شهر، بر روی مسیر تجارتی شلوغ و پر رفت و آمدی واقع شده بودند و کشتی‌های متعددی در این مسیر در حال تردد دائمی بودند.

تاریخ نوشتن این رساله بهار سال ۵۷ میلادی، قبل از پنطیکاست بوده است (۱۶ : ۸). پولس در نظر داشت که زمستان را در قرنتس بگذارند (۱۶ : ۵ - ۸) و همچنین هم شد (اعمال ۲۰ : ۲ و ۳).

اول قرنتیان ۱ . شقاق و تفرقهٔ کلیسایی

در قرنتس، همچون جای‌های دیگر (به غیر از اورشلیم)، کلیساها مرکزی جهت تجمع نداشتند. در آن زمان هنوز ساختمانهای کلیسایی بنا نشده بود. می‌بینیم که بنای کلیساها ۲۰۰ سال بعد، هنگامیکه سیل جفا و شکنجه فرو نشانیده شده بود، آغاز شد. بدین ترتیب مسیحیان آن زمان در خانه‌ها، تالارها و هر جایی که امکان تجمع بود، جهت عبادت کلیسایی جمع می‌شدند. در قرنتس عدهٔ کثیری مسیحی وجود داشت. اما این اجتماع عظیم به گروههای کوچک‌تر تقسیم شده بودند و تحت رهبری افراد مختلف به عبادت می‌پرداختند. این امر سبب شده بود که این گروهها به جای آنکه در این شهر مفسد در نام مسیح متحد شوند، به رقابت‌های گروهی بپردازند.

بسیاری از یونانیان مسیحی، به خاطر علاقه به تعمق و تفکر هوشمندانه که داشتند به معلومات خویش می‌بالیدند و به تفسیرهای فلسفی که از مسیحیت می‌کردند، افتخار می‌کردند. آنها علاوه بر اینکه با داشتن اصول و عقاید خاص خود از دیگران جدا شده بودند، همانند چریکهای جنگی، رهبران خاصی برای خود در نظر گرفته بودند که هر از گاهی هم رهبر خود را ترک کرده به دنبال دیگری راه می‌افتادند. بنابراین کلیسا به گروههای مختلف دسته بندی شده بود که هر یک از آنها سعی می‌کرد عیسی را همراه با یکی از رهبران مذهبی به عنوان سرگروه و پیشوای خود، انتخاب کنند. عملی که هنوز هم در بسیاری نقاط وجود دارد و اثرات وحشتناکی از خود بجا می‌گذارد.

اول قرنتیان ۲ . حکمت خدا

در این بخش، اشاره به گروهی است که خود را عالم می‌دانستند و مورد توبیخ شدید پولس قرار گرفته‌اند. شهر قرنتس در نزدیکی آتن بود. شهر آتن نیز مملو از اشخاصی بود که با غرور عقلانی خاصی، خود را در جرگهٔ فلاسفه جای می‌دادند. پولس در آتن موفقیت قابل ملاحظه‌ای کسب ننموده بود، چرا که عالمان ساکن این شهر، ایدهٔ نیاز به یک نجات دهنده را تحقیرآمیز می‌دانستند. شهر قرنتس شهری تجاری بود و در آنجا نسبت به آتن که مرکزی دانشگاهی به حساب می‌آمد، انجیل مسیح با خلوص بیشتری پذیرفته شد.

اما روحی که در آتن حکمفرما بود، بر کلیسای قرنتس اثر گذاشته بود. در این کلیسا، تعداد قابل ملاحظه‌ای از رهبران، به صحبت دربارهٔ حکمت می‌پرداختند و خواهان آن بودند که تبحّر و برجستگی خود را در امر مباحثه نشان دهند و بدین ترتیب با این روحیه خود را بالاتر و داناتر از معلمینی که با فروتنی مشغول تعلیم بودند، می‌دانستند.

این چنین بود که مسأله عدم پذیرش نقطه نظرات دیگران، در این کلیسا بوجود آمده بود.

پولس، یک فرد دانشگاهی بود و از عالمان برجستهٔ نسل آن زمان محسوب می‌شد. اما حتی در حیطهٔ تعلیم، شخصیت او را عاری از هرگونه فضل فروشی می‌بینیم. این نکته حائز اهمیت است که به همان اندازه که میزان فراگیری افزایش می‌یابد، شخص باید فروتن‌تر شده و با وسعت فکری

بیشتری به جاهلان بیندیشد.

اول قرنتیان ۳. عظمت کلیسا

بروز روحیهٔ خودنمایی و تظاهر به دانستن زیاد، نشانگر عدم بلوغ روحانی این کلیسا بود و همین مورد ایجاد شقاق و تفرقه نموده بود و بدین ترتیب کلیسا به سوی نابودی متمایل شده بود (۱۷) و همین امور نتایج بدی بجاگذاشته بود (۱۲ - ۱۵). اما نکتهٔ حائز اهمیت آن است که نباید کلیسا با همهٔ عظمتش لانهٔ شخصیِ این چنین گروههای چریکی باشد (۲۱ - ۲۳). این افراد آنقدر پست و حقیر هستند که در واقع قادر به دیدن عظمت کلیسا نیستند.

اول قرنتیان ۴. دفاع شخصی پولس

به نظر می‌رسد که در این کلیسا گروهی قابل ملاحظه، از رهبران کلیسایی وجود داشتند که بوسیلهٔ پولس ایمان آورده بودند ولی حالا در غیاب او برای خود مقام و منزلتی تراشیده بودند و سعی می‌کردند به صورتی افسار گسیخته در کلیسا عمل نمایند. آنها اشخاصی مغرور و خودبین بودند که با دیدهٔ حقارت به پولس می‌نگریستند. در این بخش پولس به دفاع از خود می‌پردازد.

اول قرنتیان ۵. مسأله زنای با محارم

در این بخش اشاره به موردی است حاکی از وجود روابط نامشروع بین یکی از اعضا با همسر پدرش. کلیسا به جای آنکه محکم در مقابل این مسأله بایستد، به وجود این چنین آزادی در کلیسا افتخار می‌کرد. پولس به آنها دستور می‌دهد که آن شخص را به شیطان بسپارند (۵) و این در واقع به معنای عدم معاشرت با او بود. هدف پولس این بود که در وهلهٔ اول: این هشداری باشد برای دیگران و موارد مشابه دیگری در کلیسا شایع نشود و در وهلهٔ دوم اینگونه برخورد در شخص گناهکار ایجاد توبه نماید. به این مسأله دوباره در دوم قرنتیان ۲ اشاره شده است.

اول قرنتیان ۶: ۱ - ۸. دادخواهی مسیحیان

این مورد بدین ترتیب بود که بعضی از مسیحیان، جهت مرافعه به دادگاههای بی‌ایمانان شکایات خود را ارجاع می‌نمودند. بروز این مسأله در بین سالکان مذهبی که مدعی محبت برادرانه است چقدر نامناسب بود. مسیحیان در روز داوری همراه با خدا به داوری خواهند پرداخت. پس چگونه است که قادر نبودند به اختلافات خود رسیدگی کنند؟ (۲ - ۷).

اول قرنتیان ۶: ۹ - ۲۰. فساد اخلاقی

ونوس (زهره) خدای اصلی شهر قرنتس بود و معبد او یکی از مجلل ترین بناهای این شهر بود. این معبد، دارای کاهنان زن بود و زنان بدکاره در ملاء عام، همواره آمادهٔ انجام فحشا بودند و بدین ترتیب رسوم عبادتی مخصوص این الهه را انجام می‌دادند.

برخی از مسیحیان که سابقاً پیرو این کیش بودند، به سختی خود را با اصول مسیحیت که در آن زندگی غیر اخلاقی ممنوع شده بود، تطبیق می‌دادند. پولس قبلاً در ارتباط با بعضی مسائل خاص، به این مطلب اشاره کرده بود که برای شخص مسیحی، همه چیز جایز است (۱۲). چون بسیاری از آنان از این مسأله سوء استفاده کرده و جهت توجیه نمودن روابط جنسی با افراد مختلف آن را ذکر می‌کردند. پولس در این بخش، با صراحت تأکید می‌کند که در مورد روابط نامشروع نمی‌توان از این دستور استفاده کرد. او مسیحیان را از اینگونه افسارگسیختگی برحذر می‌دارد.

اول قرنتیان ۷. ازدواج

اعضای این کلیسا قبلاً در نامه‌ای به پولس، این سؤال را مطرح کرده بودند که آیا مسیحیان اجازهٔ ازدواج کردن دارند یا نه. چقدر عجیب! آنها از طرفی نسبت به زنای با محارم عقیده‌ای آزاد منشانه از خود بروز می‌دادند (۵ : ۲) و حالا با دیدی تردید آمیز به مسأله ازدواج که امری جایز بود، می‌نگریستند. پولس ازدواج را به کسانی که خواهان آن هستند، توصیه می‌کند. او خود ازدواج نکرده بود (۸). برخی عقیده بر این دارند که او احتمالاً همسر خود را در جوانی از دست داده است و دلایلی که برای اثبات این موضوع ارائه می‌دهند به این ترتیب است: ۱ - او در شورای سنهدرین حق رای داشت (اعمال ۲۶ : ۱۰). یکی از شرایط لازم جهت داشتن حق رأی در شورای سنهدرین، متأهل بودن شخص بود. ۲ - شواهد نشان می‌دهد که نویسنده‌ای که مبادرت به نوشتن این فصل نموده، تجربیات عمیقی از زندگی زناشویی دارد.

اول قرنتیان ۸. گوشت قربانی بتها

در یونان، خدایان بی‌شماری مورد پرستش قرار می‌گرفتند و مقدار اعظم گوشتی که در بازار به معرض فروش قرار می‌گرفت، گوشتی بود که ابتدا برای بتها قربانی شده بود. سؤالی که در این بخش مطرح شده، این است که آیا خوردن گوشت قربانی بتها و شرکت در موقعیتهای اجتماعی که دوستان بی‌ایمان آنها ایجاد می‌کنند، عملی صحیح است یا نه. چرا که بسیاری از این موقعیتها با شهوت‌رانی‌های شرم‌آلود همراه بود. این مطلب به صورتی مفصل‌تر در ۱۰ : ۱۴ - ۳۳ نیز مورد بررسی قرار گرفته است.

اول قرنتیان ۹. کارمزد در ازای خدمت

یکی از اعتراضاتی که نسبت به پولس می‌شد، این بود که او در مقابل خدمتی که در قرنتس کرده بود، حاضر نبود پول بگیرد (دوم قرنتیان ۱۲: ۱۳). آنها با تفکر مادی که داشتند، این عمل پولس را مشکوک می‌پنداشتند. پولس توضیح می‌دهد که او این حق را دارد که بوسیلهٔ کلیسا حمایت مادی شود (۴ - ۷). خداوند بطور واضح فرموده بود که کار خدمت بایستی مورد حمایت جدی قرار گیرد (۱۴).

اما تا آنجایی که به ثبت رسیده، تا بحال پولس از هیچ کلیسایی جز کلیسای فیلیپی قبول وجه نکرده بود. او در قرنتس، افسس، و تسالونیکی بوسیلهٔ شغل خیمه دوزی امرار معاش می‌نمود. این یکی از اصول زندگی او به حساب می‌آمد که بدون حقوق، انجیل را موعظه کند (۱۶ - ۱۸). این نوع خدمت خدا رضایت خاطر زیادی در پولس ایجاد می‌نمود. او در عین حال نمی‌خواست این روش زندگی او، مورد سوء استفادهٔ معلمین دروغین که فقط به خاطر حقوق خدمت می‌نمودند، قرار بگیرد (دوم قرنتیان ۱۱:۹-۱۳).

اول قرنتیان ۱۰: ۱ - ۱۳. خطر لغزش

پولس در این بخش، به جد و جهدی اشاره می‌کند که مبادا بدون وجود این تلاش، در مقابل خدا مردود محسوب شویم. او با آوردن مثالهایی به خطرات مشابهی که مسیحیان درگیر آن می‌شوند، اشاره می‌کند و خاطر نشان می‌سازد که بهتر است آنان وظایف مذهبی خود را جدی‌تر تلقی کنند. اکثر کسانی که از مصر آزاد شدند، هرگز به سرزمین موعود وارد نشدند. وسوسه‌ای که باعث شد آنها در طول راه لغزش بخورند، تشابه زیادی به وسوسه‌هایی داشت که قرنتیان با آنها روبرو بودند (۷ - ۸) و آن همانا روحیهٔ شهوت‌رانی آنان بود. اگر آنها با خلوص و تلاشی خستگی ناپذیر همراه، با عزمی مصمم در راسخ، همچون خود پولس بر خواسته‌هایشان غلبه می‌نمودند (۹: ۲۵ - ۲۷)، وعده‌های خدا مبنی بر حمایت و مواظبت در مقابل هر وسوسه‌ای قطعی می‌بود (۱۳).

اول قرنتیان ۱۰: ۱۴ - ۳۳. گوشت قربانی بتها

این بخش در واقع ادامهٔ فصل هشتم می‌باشد. پولس در آنجا به اصولی اشاره کرده بود که در برگیرندهٔ وجود محبت برادرانه در ادارهٔ امور بود. در اینجا چیزی مهم‌تر از گوشت مطرح بود. پولس مسیحیان را از شرکت در اعیاد بی‌ایمانان برحذر می‌دارد، اما در عین حال توضیح می‌دهد که در خریداری گوشت از بازار لازم نیست به تجسس دربارهٔ اینکه گوشت عرضه شده قربانی بت است یا نه، بپردازند (۲۵). این سؤال در مهمانی‌های خصوصی و خانگی نیز نباید مطرح می‌شد (۲۷). اما اگر شخصی آنها را مطلع می‌نمود که گوشت مذکور قربانی بت است، باید از آن اجتناب می‌ورزیدند.

اول قرنتیان ۱۱ : ۲ - ۱۶ . نقش زن در کلیسا

در یونان و شهرهای مشرق زمین، رسم بر این بودکه زنان در مکانهای عمومی سر خود را بپوشانند و معمولاً زنانی که این چنین نمی‌کردند، از نظر اجتماعی زنانی فاسدالاخلاق بشمار می‌رفتند. شهر قرنتس مملو بود از زنان بدکارهٔ متعلق به معابد خدایان. بسیاری از زنان مسیحی از آزادی جدیدی که در مسیح بدست آورده بودند، سوء استفاده می‌نمودند و روسری‌های خود را در جلسات کلیسایی برمی‌داشتند و این امر باعث ناخشنودی اشخاص محجوب و نجیب می‌شد. در این بخش، از آنها خواسته شده است تا با عقیده و رسم عمومی که به عنوان ظاهر صحیح یک زن پذیرفته شده، مخالفت و مبارزه نکنند.

مرد و زن دارای ارزش مساوی در مقابل دید خدا هستند. اما از لحاظ طبیعی، اختلافاتی بین زن و مرد موجود است که بدون آنها اجتماع انسانی نمی‌توانست وجود داشته باشد. زنان مسیحی که در اجتماع بی‌ایمانان زندگی می‌کنند، باید مواظب باشند با پیروی از مُدها و نوآوری‌های اجتماعی، مایهٔ ننگ مسیحیت نگردند. قانون کلی ایجاب می‌کند که زن و مرد از همدیگر تشخیص داده شوند.

اول قرنتیان ۱۱ : ۱۷ - ۳۴ . شام خداوند

اینکه خدمات اجتماعی جامعهٔ پنطیکاستی (۲:۴۴-۴۵) متوقف شد، در برخی جلسات کلیسایی اعضای ثروتمندتر با خود غذا می‌آوردند تا پس از شرکت در شام خداوند، با دیگر اعضاء در «شام محبت» هم‌سفره شوند (یهودا ۱۲) تا بدین ترتیب فقیر و غنی با هم مشارکت داشته باشند.

این امر، در کلیسای قرنتس شام خداوند را تحت‌الشعاع قرار داده بود، آنانی که با خود غذا می‌آوردند، آن را در دستهٔ خود می‌خوردند بدون اینکه منتظر دیگران بمانند.

گاهی دیده می‌شد که آنها با تقلید از رسم و رسومات بی‌ایمانان که آنها را در معابد بتهای خود اجرا می‌کردند، مسیحیان نیز شام محبت را با پرخوری و باده‌ مستی انجام می‌دادند و کاملاً از اهمیت شام خداوند منحرف می‌شدند.

اول قرنتیان ۱۲ . عطایای روحانی

هنگامی که عهدجدید در شرف نگارش و کامل شدن بود، خدا جلوه‌های معجزآسایی از روح‌القدس را در زمانها و مکانهای مختلف ظاهر می‌ساخت و بدینوسیله کلیساها را یاری می‌نمود تا در راستی گام بردارند.

این امر بسیار ضروری بود، چراکه تعداد رسولان کم و محدود بود و کلیساها از هم بسیار دور بودند. از طرفی با عدم وجود وسایلی چون راه‌آهن، تلگراف یا رادیو، وسایل ارتباط عمومی بسیار ضعیف بود. بنابراین ایده‌ها و افکار نیز با همان سرعت مسافرت مردم از جایی به جای دیگر منتقل

می‌شد. در عین حال خطر وجود معلمین دروغین و تعالیم ناصحیح، کلیساها را تهدید می‌نمود و هیچیک از آنان مکتوباتی در اختیار نداشتند که اصول و حقایق، در آن درج شده باشد.

ظاهراً، عطایای روحانی به شکلی درخشان، در کلیسای قرنتس جلوه‌گر شده بود. یکی از عطایا، عطیهٔ صحبت به زبانها بود. یعنی آنها به زبانی بیگانه صحبت می‌کردند، همچنانکه رسولان در روز پنطیکاست سخن گفتند (اعمال ۲ : ۸). این عطیه، هر چه که بود، در بین اعضای این کلیسا بسیار به چشم می‌خورد. همهٔ آنها در طلب آن بودند، اگر برادری در یکی از جلسات بر پا می‌ایستاد و شروع به صحبت به زبانی می‌کرد که دیگران می‌دانستند قبلاً شخص مورد نظر آن را نیاموخته است، این شهادت واضحی بود از اینکه او مستقیماً تحت کنترل روح‌القدس قرار داشت. بدین ترتیب همهٔ نگاهها به او معطوف می‌شد. در آن زمان نیز مانند حالا، برخی از مردم به کلیسا می‌رفتند تا از این موارد، برای ایجاد احترام شخصی استفاده ببرند.

عطایای روحانی مختلف هستند. بعضی از آنها طبیعی و بعضی حالت خارق‌العاده دارند. این عطایا که در آیات ۸ - ۱۰ نام برده شده‌اند عبارتند از: حکمت، علم، ایمان، شفا، معجزات، نبوت، زبانها و ترجمهٔ زبانها.

در بحث ارتباط میان این عطایای مختلف، ضرورت محبت در فصل بعدی تحت عنوان باب «محبت» ذکر شده است.

اول قرنتیان ۱۳ . محبت

محبت، والاترین تعلیم مسیحیت می‌باشد. این مورد به صورت اصلی فناناپذیر بوسیلهٔ مسیح در محبت آسمانی نمودار شده است . محبت پایه‌ای محکم برای کلیسا است که استحکام آن ماورای جلوه‌های مختلف قوت خدا ثابت شده است. محبت، مؤثرترین اسلحهٔ کلیسا معرفی شده، و خصوصیتی است که همهٔ عطایای روحانی بدون آن دور از دسترس می‌باشند. محبت، عصارهٔ ذات الهی و منشاء تکامل شخصیت انسانی معرفی شده است. محبت قدرتمندترین قدرت جهانی است.

اگر جمیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبت نداشته باشم، هیچ سود نمی‌برم (۳). ایده‌ای که عقل انسان را وادار به تفکر می‌کند. عطایای صحبت به زبانها همانند فرشتگان، نبوت، علم، ایمان به اندازه‌ای که کوهها را نقل کند، بخشندگی به میزان آخرین دارایی و حتی شهادت تا زمانی که با روحیهٔ محبت آمیخته نباشند، کاملاً بی‌فایده می‌باشند. محبت بهترین کمک جهت خود آزمایی است!

اول قرنتیان ۱۴ . صحبت به زبانها و نبوت

در این بخش، مسأله ارتباط بین صحبت به زبانها و نبوت مطرح شده است. به نظر می‌رسد که این

دو عطیه، بیش از عطایای دیگر طالب داشت. نبوت، اساساً به معنی پیشگویی وقایع آینده است اما در اینجا بنظر می‌رسد منظور از آن، تعلیم دادن بوسیلهٔ کمک مخصوص روح‌القدس می‌باشد. این عطیه می‌بایستی دارای ارزش بیشتری نسبت به صحبت به زبانها می‌بود، چرا که همهٔ افراد قادر به درک آن بودند.

آیات ۲۴ - ۲۵ به خصوصیات یک جلسهٔ عبادتی کامل اشاره می‌کند. آن جلسه‌ای است که باعث می‌شود شرکت کنندگان بی‌ایمان به روی درافتند و خدا را پرستش کنند. چقدر تأسف‌بار است که امروزه بجای اینگونه جلسات، از یک طرف رسوم مرده و خشک و از طرف دیگر هرج و مرج و بی‌نظمی جایگزین شده است.

در آیات ۳۳ - ۴۰ به نقش زن در کلیسا اشاره شده است. این بخش در واقع ادامهٔ ۱۱ : ۲ - ۱۶ می‌باشد. پولس ظاهراً، آنچه را که در ۱۱ : ۵ مجاز اعلام کرده بود در اینجا (۳۴ و ۳۵) منع می‌کند. به نظر می‌رسد که شرایط خاصی در این کلیسای محلی وجود داشت که پولس را مجبور ساخته تا این چنین توصیه‌ای بنماید. احتمال می‌رود که بعضی از زنان، با سر برهنه به صورتی غیر منتظره شروع به سخن گفتن نموده بودند. اینکه چه شرایطی در آن کلیسا حاکم بود، دقیقاً بر ما معلوم نیست.

اول قرنتیان ۱۵ . رستاخیز مردگان

برخی از رهبران کلیسای قرنتس، هنوز عقیدهٔ رستاخیز از مردگان را انکار می‌نمودند (۱۲). این مورد در واقع نشانگر ورود خزنده و بی‌سر و صدای تعلیم غلط به کلیسا بود که حالا محدودهٔ وسیعی را تحت نفوذ خود قرار داده بود.

پولس با لحنی قوی و با نفوذ اذعان می‌دارد که مسیحیتی که مبنای آن رستاخیز از مردگان نباشد، مسیحیت واقعی نیست (۱۳ - ۱۹).

رستاخیز مسیح از مردگان، بندگردانی است که دائماً به شکلی تغییر ناپذیر توسط رسولان تکرار می‌شد (به توضیح ذیل اعمال رسولان ۲:۱۴-۲۶ مراجعه شود). باب پانزدهم اول قرنتیان بیش از هر جای دیگر عهد جدید، موضوع رستاخیز را مورد بررسی قرار داده است و در ارتباط با مفهومی که می‌توان به زندگی بشری داد، مهم‌ترین و ساده‌ترین فصل کتاب‌مقدس را تشکیل می‌دهد.

رستاخیز مسیح از مردگان، حقیقتی بود که توسط شاهدان واقعی که عیسی مسیح را پس از مرگ زنده ملاقات کرده بودند، تصدیق شده بود. پولس نیز شخصاً عیسی را ملاقات کرده بود. ما در جایی دیگر با این پدیدهٔ معجزه‌آسای زندگی پولس بر نمی‌خوریم. واقعه‌ای که در راه دمشق اتفاق افتاد، وهم و خیال نبود. عیسی حقیقتاً آنجا حاضر بود.

علاوه بر آنکه مسیح بر رسولان به صورت گروهی یا شخصی ظاهر شده بود، او خود را بر یک جمعیت ۵۰۰ نفره نیز ظاهر نموده بود. اکنون که پولس مشغول نگارش این رساله بود، حدود ۲۷ سال از واقعهٔ رستاخیز مسیح می‌گذشت و بیش از نصف کسانی که در آن جمعیت ۵۰۰ نفر حاضر بودند،

هنوز در قید حیات بودند (۶). پس این واقعه بایستی حقیقت داشته باشد. گروه عظیمی از مردم نمی‌توانند همگی دچار یک نوع وهم بشوند.

رسولان، ابتدا برای ایمان آوردن به این مطلب از خود ضعف نشان می‌دادند، اما هنگامی که بالاخره متقاعد شدند که عیسی بندهای موت را گسسته و زنده از قبر بیرون آمده است، زندگی آنان آن چنان معنای جدیدی به خود گرفت که هیچ حقیقت دیگری نتوانست این ارزش را به حیات آنها ببخشد. آنها می‌دانستند که قیام مسیح از مردگان، یک حقیقت محض است و تا مرگ به این حقیقت ایمان داشتند. آنها حاضر شدند پستی و بلندیهای سرزمین امپراطوری روم را طی کنند و با تحمل سختی‌های فراوان، به شرح داستان قیام عیسی بپردازند. آنها تا به مرگ در این امر امین ماندند و آن چنان با خلوص و اشتیاق به انتشار این مژده پرداختند که عدهٔ کثیری ایمان آوردند.

رستاخیز مسیح از مردگان یکی از مهم‌ترین وقایع در تمام تاریخ بشر محسوب می‌شود.

شرح این واقعه، پس از گذشت قرون متمادی به گوشهای ما نیز می‌رسد و قادر است که زندگی بشری را با هالهٔ نورانی جاودانگی مبارک بسازد و ما را مطمئن بسازد که از آنجا که او زنده شد، ما نیز دوباره زنده خواهیم شد. قیام مسیح، دائماً در قلب ما نداکنندهٔ این واقعیت است که ما جاودانه هستیم و پا به هستی‌ای گذاشته‌ایم که آن را هیچ انتها و پایانی نیست و در آن هیچ چیز نمی‌تواند به ما ضرر وارد کند. رستاخیز مسیح به ما می‌آموزد که مرگ فقط واقعه‌ای است که ما را از یک مرحلهٔ هستی به مرحلهٔ دیگر آن وارد می‌کند. حیات مسیح ما را مطمئن می‌کند که ما هر کجا که باشیم، به او تعلق داریم و می‌توانیم مشغول انجام کارهایی باشیم که او برای ما در نظر گرفته است. قیام مسیح نشان می‌دهد که ما همواره در ابدیت، در حضور خدا تر و تازه خواهیم بود.

یکی از موضوعات مهمی که همواره موجب انبساط خاطر انسان بوده است، جاودانگی اوست. ایده‌ای که نشانگر این واقعیت است که علیرغم موت جسمی، هرگز نمی‌میریم و دائماً زنده خواهیم ماند. این طرز تفکر با در نظر گرفتن قیام مسیح از مردگان، در افکار ما پر رنگ‌تر می‌شود.

در نظر شخصی که قیام عیسی را حقیقی می‌داند، زندگی زیبا و پرشکوه می‌نماید و به مثابه چشم‌اندازی پایان ناپذیر جلوه‌گر می‌شود.

اگر رستاخیز مسیح، افسانه‌ای صِرف در نظر گرفته شود، دراینصورت مرز هستی تا ابد همانند معمایی بی‌جواب باقی خواهد ماند و انسانیت در دریایی از ابهام و تاریکی نسبت به مسأله ابدیت غوطه‌ور خواهد شد.

اما حتی شواهد تاریخی نیز، صِحت واقعهٔ قیام عیسی را ثابت می‌کنند. عیسی دیروز زنده بود، امروز نیز زنده است و پیروان خود را با قدرت محافظت کنندهٔ خویش همراهی می‌کند و آنها را تا روز پر جلال قیامت، هدایت و راهنمایی می‌کند.

در آیات ۲۲ - ۲۸، سلطنت و شفاعت مسیح ذکر گردیده است. در واقع پولس در این بخش نظری اجمالی بر آینده‌ای درخشان و ابدی می‌اندازد و نشان می‌دهد که هنگامی که کار شفاعت مسیح به اتمام رسید، مخلوقات وارد صحنهٔ نهایی این نمایش خواهند شد.

در آیهٔ ۲۹، تعمید به اسم مردگان مطرح شده است. بنظر می‌رسد منظور از این، تعمید نیابتی باشد، یعنی شخصی بجای کسی که مرده، تعمید می‌گیرد. ولی در هیچ جای دیگر کتاب‌مقدس نمی‌خوانیم که چنین رسمی در زمان رسولان بوده باشد. شاید بتوان این عبارت را چنین نیز ترجمه کرد: «تعمید به امید رستاخیز».

(۳۵ - ۳۸) رستاخیز بدن. امید ما نباید فقط به جاودانگی روح باشد بلکه باید دانست که دقیقاً بدنهای ما دوباره زنده خواهند شد. عهد جدید تعلیم ساده‌ای از این حقیقت را ارائه می‌دهد (رومیان ۸:۲۳، اول تسالونیکیان ۵: ۲۳، دوم قرنتیان ۵: ۴). باید به این نکته توجه داشت که این بدنهای زنده شده، همچون جسم کنونی ما فانی نخواهند بود، بلکه بدنهایی که جزئی از طبیعت پر جلال و آسمانی خود خدا است.

اول قرنتیان ۱۶. موضوعات شخصی

(۱ - ۴) جمع‌آوری پول. هدف از این عمل، رفع احتیاج ایمانداران فقیر کلیسای اورشلیم بود (دوم قرنتیان ۸: ۱۰). آنچه در آیهٔ ۱ دربارهٔ کلیسای غلاطیان می‌خوانیم، در رساله به غلاطیان ذکر نشده است. احتمالاً پولس طی نامه‌ای دیگر این موضوع را به اطلاع غلاطیان رسانیده بود. روز اول هفته (۲) روزی بود که به عنوان روز پرستش مسیحیان در نظر گرفته شده بود (اعمال ۲۰ : ۷).

(۵ - ۹) نقشه‌های پولس. زمان نگارش این رساله، مصادف با بهار سال ۵۷ میلادی، قبل از پنطیکاست بود (۸). او تابستان را در مقدونیه سپری نمود و در آنجا رسالهٔ دوم قرنتیان را نوشت و سپس در پاییز همان سال، به قرنتس سفر نمود و زمستان را نیز در همان جا گذرانید. رساله به رومیان را در آنجا به رشتهٔ تحریر درآورد. او در بهار سال بعد عازم اورشلیم شد.

(۱۲) اپلس. احتمالاً آنها از او درخواست کرده بودند که به قرنتس برود. اما به نظر می‌رسد که او در آن زمان از رفتن به آنجا اجتناب ورزید. چراکه بعضی از قرنتیان درصدد بودند که او را نیز رهبر یکی از دسته‌های متفرق شدهٔ کلیسایی بنمایند.

(۲۱) از دست خود. احتمال می‌رود که سوستانیس که اهل قرنتس بود و در آن زمان به قرنتس رفته بود، این رساله را در حالی که پولس دیکته می‌کرده نوشته باشد (۱: ۱، اعمال ۱۸ : ۱۷). بدین ترتیب پولس آخر نامه را با دست خط خود امضا کرده است (۲۱) و کلمهٔ «ماران آتا» را به معنی «ای خداوند بیا» به آن اضافه نموده است.

رسالهٔ دوم قرنتیان

دفاعیهٔ پولس از رسالتش،
جلال خدمت او
زندگی شهادت منشانهٔ بلند مدت او

تاریخ و دلیل نوشتن رساله

پولس، در حدود سال ۵۲ - ۵۳ میلادی، در انتهای دومین سفر بشارتی خویش، مدت یکسال و نیم را در قُرنتس سپری نمود و در آنجا به انجام امر شاگرد سازی پرداخت (اعمال ۱۸ : ۱۰ و ۱۱). او بعدها طی سومین سفر بشارتی خود، سه سال در افسس اقامت گزید (۵۴ - ۵۷ میلادی) و در بهار سال ۵۷ میلادی، در حالی که هنوز در افسس بود، رسالهٔ اول قرنتیان را به رشتهٔ تحریر درآورد (اول قرنتیان ۱۶ : ۸). کمی بعد شورش عظیمی در افسس رخ داد به حدی که نزدیک بود باعث قتل پولس گردد (اعمال ۱۹).

بدین ترتیب، پولس افسس را ترک کرد و سر راه سفر خود به قرنتس، وارد مکادونیه شد (به نقشهٔ شمارهٔ ۵۹ مراجعه شود). هنگامیکه پولس در مکادونیه بود، در تابستان و پاییز سال ۵۷ میلادی، از کلیساهای فیلیپی و تسالونیکی، با وجود تحمل خطرات و رنجهای فراوان، ملاقات به عمل آورد و در حالی که مدت مدیدی در انتظار شنیدن خبری از کلیسای قرنتس گذرانیده بود، موفق به دیدار تیطس شد. تیطس در آن زمان از قرنتس مراجعت کرده بود و پولس از ملاقات با تیطس دریافت که رسالهٔ اول او برای ایمانداران قرنتس بسیار مفید واقع شده است (دوم قرنتیان ۷ : ۶). اما به نظر می‌رسد که هنوز بعضی از رهبران آن کلیسا، رسالتِ پولس را انکار می‌نمودند.

بدین ترتیب پولس تصمیم گرفت که دومین رسالهٔ خود را به قرنتیان بنویسد و آن را توسط تیطس ارسال کند (۸ : ۶ و ۱۷)، تا اینکه بعدها در فرصت مناسب خود به قرنتس سفر کند.

هدفِ نگارشِ این رساله در واقع دفاعیه‌ای است که پولس جهت ثابت کردن رسالت خود از سوی مسیح، ارائه می‌دهد. او خاطر نشان می‌کند که از آنجا که او بنیانگزار کلیسای قرنتس بوده، پس این حق را دارد که این نوشتجات را به آنها ارسال کند.

کمی بعد، پولس به قرنتس مسافرت نمود و همانطور که از قبل برنامه‌ریزی کرده بود، زمستان را در آنجا سپری نمود (اول قرنتیان ۱۶ : ۵ و ۶). او هنگامیکه در قرنتس بود، رسالهٔ بی‌نظیر رومیان را به رشتهٔ تحریر در آورد.

دوم قرنتیان ۱ . تسلی پولس در رنجها و سختی‌ها

تسلی (۳ و ۴) راکه پولس در ابتدای نامهٔ خود به آن اشاره می‌کند، در اثر ملاقات با تیطس یافته بود. تیطس به تازگی از قرنتس مراجعت کرده و با خود مژدهٔ وفاداری قرنتیان را آورده بود. این مورد به اضافهٔ سپاسگزاری بخاطر فرار از چنگال مرگ در افسس (۸ : ۹؛ اعمال ۱۹ : ۲۳ - ۴۱) باعث شادی

خاطرِ پولس در عمق تنگیها و رنجهایش بود.

دو شهر افسس و قرنتس، به فاصلهٔ ۳۰۰ کیلومتری یکدیگر واقع شده بودند. این فاصله، محل ترددِ دائمی کشتیها بود. از آیات ۲: ۱، ۱۲: ۱۴، ۱۳: ۱-۲ چنین برمی‌آید که پولس فاصلهٔ بین افسس و قرنتس را با غم و اندوه فراوان طی نموده است (۲:۱). این به خاطر بحرانی بود که در رابطهٔ او با کلیسای قرنتس، کمی پس از نوشتنِ اولین رساله، پیش آمده بود. به همین دلیل بود که او بی‌صبرانه منتظر ملاقات با تیطس بود.

دوم قرنتیان ۲ . مسأله نظم و انضباط

پولس در رسالهٔ اول خود به قرنتیان، اشاره به شخصی کرده که مرتکب زنای با محارم شده بود (اول قرنتیان ۵:۳-۵).

او به آنها دستور داده بود که او را به شیطان بسپارند ولی این مورد باعث شده بود که در کلیسا شورش بر علیه پولس ایجاد شود.

بدین ترتیب، این مسأله تا آن حد جدی بود که پولس شخصاً از افسس به قرنتس رفت (۱)، اما به حدی این مسأله در او تأثیر منفی گذاشته بود که در این بخش، صحبت از یک ملاقات حزن‌آلود می‌کند.

از آیات ۲: ۳ و ۹، ۷: ۸ و ۱۲، ۱۰: ۱۰، چنین برمی‌آید که پولس اشاره به مواردی می‌کند که در رسالهٔ اول قرنتیان ذکر نشده است، به همین دلیل به نظر می‌رسد که پولس نامهٔ دیگری نیز برای آنها فرستاد، که احتمالاً گم شده است. او این نامه را بین اول قرنتیان و دوم قرنتیان برای آنها ارسال نموده است. این نامه بایستی دارای لحن تندی بوده باشد تا حدی که اشخاصی که جزء حمایت کنندگان آن شخص گناهکار بودند، تغییر عقیده داده و با غیرتی خاص به مخالفت با او پرداختند (۷:۱۱). ولی پولس تا آمدن تیطس از این امر بی‌خبر بود (۷: ۶ و ۷).

حزن، دلتنگی سخت و اشکهای بسیار (۴)، نفقط در اثر تجربیات تلخ او در افسس نبود (۱:۸و۹)، بلکه به دلیل نگرانی بیش از حد دربارهٔ وضعیت کلیسای قرنتس نیز بود. او در عین حال از اینکه موفق نشده بود که برحسب برنامه‌ریزی قبلی تیطس را نیز ملاقات کند، آنقدر محزون شده بود (۲:۱۲ و ۱۳) که نتوانست از فرصتی که در تروآس برای بشارت پیش آمده بود، استفاده کند و خود را با عجله به مکادونیه رساند، تا شاید تیطس را که به نظر می‌رسید در راه بازگشت از قرنتس از آنجا عبور می‌کند، بیابد.

عطر موت و حیات (۱۴ - ۱۶)، استعاره‌ای است که جهت حرکت پیروزمندانهٔ یک لشگر بکار برده می‌شد، به این ترتیب که امپراطوران هنگام بازگشت به روم، صف طویلی از اُسرا را در پشت سر خود به حرکت در می‌آوردند. برخی از این اسیران، محکوم به مرگ بودند و بعضی نیز قرار بود که زنده بمانند. به همین ترتیب پولس با آوردن این استعاره، به این مطلب اشاره می‌کند که او نیز عطر خدا را با

خود حمل می‌کند که برای برخی بوی مرگ را به همراه دارد و برای بعضی نیز معنی حیات می‌دهد.
بنابراین او خدمت خویش را به حرکتی ظفرمندانه تشبیه می‌کند.

دوم قرنتیان ۳. جلال خدمت پولس

«سفارشنامه‌ها»(۱). احتمالاً معلمین یهود، معرفی نامه‌هایی از اورشلیم ارائه می‌دادند [illegible] اغلب
اوقات همانندِ انگلی در کار خدمت پولس ظاهر می‌شدند و از مزاحمین اصلی او به حساب می‌آمدند
که همواره برای او ایجاد دردسر می‌نمودند. آنان اکثراً از هر فرصتی استفاده می‌کردند [illegible] موجه
به ضد پولس عمل نمایند. حالا این اشخاص این سؤال را مطرح می‌کنند که اصلاً پولس کیست؟ آیا او
نامه‌ای دارد که نشان دهد مورد تأیید اورشلیم است؟ اما طرح این سوأل بسیار نامعقول [illegible] چطور
ممکن بود که کلیسایی را که خود پولس بنیانگزاری نموده بود، برای او معرفی نامه [illegible] نامه
بنویسد. خودِ کلیسا، معرفی نامهٔ پولس بود.

این امر موجبِ تضاد بین خدمت آنان و خدمت پولس شد، بین شریعت و انجیل. [illegible] که
شریعت روی سنگ نوشته شد ولی انجیل بر روی قلبها. انجیل دارای روح بود اما شریعت [illegible] حرف
بود. شریعت باعث مرگ می‌شد، در حالی که انجیل باعث حیات. شریعت دارای نقاب [illegible] که
انجیل مکشوف. شریعت جهت محکوم کردن بود، اما انجیل جهت عادل کردن. شریعت [illegible]
می‌شود، اما انجیل است که باقی می‌ماند. همهٔ ما توسط مسیح از جلال تا به جلال تبدیل [illegible] به
شکلِ چهرهٔ خود او در آئیم.

دوم قرنتیان ۴. زندگی شهادت منشانهٔ پولس

در این رساله، پولس بارها دربارهٔ رنجها و سختیهای خود صحبت می‌کند (بابهای [illegible] و ۱۱).
خداوند متذکر شده بود: «من او را نشان خواهم کرد که چقدر زحمتها برای نام من باید بکشد» (اعمال
۹ : ۱۶). این زحمات، از همان ابتدای ایمان ظاهر شدند و این وضعیت به صورتی [illegible]
سال ادامه داشت.

دشمنان، در نظر داشتند او را در دمشق به قتل رسانند (اعمال ۹ : ۲۴)، در اورشلیم [illegible]
وضعیت حاکم بود (اعمال ۹ : ۲۹). این امر باعث شد که او به انطاکیه نقل مکان [illegible] (اعمال
۱۳ :۵۰). در ایقونیه، مخالفین تصمیم به سنگسار نمودن پولس داشتند (اعمال ۱۴ :۵). در [illegible]
سنگسار کردند و به حال مرگ واگذاشتند (اعمال ۱۴ : ۱۹). در فیلیپی او مورد ضرب [illegible] قرار
گرفت و به زندان افکنده شد (اعمال ۱۶ : ۲۳ و ۲۴). در تسالونیکی یهودیان و جمعیت [illegible]
هجوم آوردند (اعمال ۱۷ : ۵). آنها او را از بیریه اخراج کردند (اعمال ۱۷ : ۱۳ و ۱۴). [illegible]
علیه او توطئه چیدند (اعمال ۱۸ : ۱۲). در افسس او را تا سرحد مرگ آزار دادند (اعمال [illegible]

قرنتیان ۱ : ۸ و ۹). دوباره در قرنتس، کمی پس از نوشتن رسالهٔ دوم قرنتیان، برای مرگ او توطئه چینی نمودند (اعمال ۲۰ : ۳). مجدداً در اورشلیم، چنانچه سربازان رومی مداخله نمی‌نمودند، او را کشته بودند. او مدت ۲ سال در زندانِ قیصریه و ۲ سال نیز در زندانِ روم زندانی شد.

علاوه بر اینها، موارد زیادی از کتک خوردن، زندانی شدن، شکسته شدن کشتی و در خطرهای مختلف دیگر نیز درگیر بود که به ثبت نرسیده‌اند (دوم قرنتیان ۱۱ : ۲۳ - ۲۷). او در آخر به روم برده شد و همچون یک جنایتکار اعدام شد (دوم تیموتائوس ۹:۲).

پولس می‌بایست مردی مقاوم بوده باشد، چراکه هنگام سختیها سرود می‌خواند (اعمال ۲۵:۱۶). هیچ انسانی نمی‌تواند متحملِ چنین سختی‌هایی بشود، مگر آنکه زندگی او براساس اعتقادی آهنین بنا شده باشد. این طریق زندگی، حتی برای این چنین شخصی هم مشکل خواهد بود مگر آنکه فیضِ خدا او را یاری دهد. پولس، به یاری خداوند، خود را وجودی فناناپذیر می‌دید و به این ترتیب کار خود را به کمال رسانید.

دوم قرنتیان ۵. وقایع پس از مرگ

این بخش، در واقع ادامهٔ بحث دربارهٔ دلیلِ شادی پولس از زحمات است. او متذکر شده بود که هر چقدر دردهای زمان حال بیشتر باشد، به همان اندازه جلال ابدیت نیز بیشتر می‌شود. فکر پولس در اطراف دنیای آینده دور می‌زد.

در این بخش، چه تعلیمی وجود دارد؟ آیا بدن جدید در همان لحظهٔ مرگ پوشیده می‌شود؟ در این قسمت، مرگ به مثابه پوشیدنِ لباس و نه درآوردنِ آن بیان شده است (۴). غیبت از بدن، با موطن شدن نزد خداوند یکی دانسته شده است (۸). در فیلیپیان ۲۳:۱، مرگ به مانندِ عزیمت به سوی مسیح است، چیزی که پولس آن را مشتاقانه انتظار می‌کشید.

اما در اول قرنتیان ۱۵ و اول تسالونیکیان ۴ بدن قیام یافته در ارتباط با آمدن مسیح مطرح شده است. تعلیم خاصی که در این بخش ارائه شده، واضحاً حاکی از آن است که آنانی که قبل از بازگشتِ ثانویِ مسیح می‌میرند فوراً واردِ حضور پر برکت خداوند می‌شوند که خیلی بهتر از زندگی در جسم است، اما در عین حال جلال کمتری از زمان قیامت دارد.

دوم قرنتیان ۶. رنجهای پولس

در این بخش، پولس به دفاع از خدمت خویش می‌پردازد. سردی محبتِ ایماندارنِ قرنتس به او، بسیار قابل ملاحظه است (۱۲). چراکه در غیر اینصورت او مجبور نبود که در این رساله، به دفاعِ از خود بپردازد. در آیاتِ ۱۴ - ۱۸ بنظر می‌رسد او مشکل پیش‌آمده را، از آن جهت که در جَوی بی‌ایمان پیش آمده بود، مورد سرزنش قرار می‌دهد. اهالیِ قرنتس در اخلاقیات بسیار سُست بودند.

دوم قرنتیان ۷. گزارش تیطس

تیموتائوس قبلاً به قرنتس فرستاده شده بود (اول قرنتیان ۴ : ۱۷، ۱۶ : ۱۰). تیموتائوس ذاتاً شخصی ترسو بود و با در نظر گرفتن وضعیت قرنتیان، فرد مناسبی جهتِ ادارهٔ آنان محسوب نمی‌شد.

سپس پولس، تیطس را به آنجا می‌فرستد (دوم قرنتیان ۲ : ۱۳، ۷ : ۶ و ۱۳، ۱۲ : ۱۸). او بیش از هر شخص دیگری می‌توانست در این زمینه، مفید باشد و پولس را یاری دهد. او احتمالاً پس از ملاقاتِ دوم پولس، به قرنتس سفر نموده است و نامه‌ای را که در ۲ : ۳ بدان اشاره شده، با خود برده است. این مأموریتِ تیطس موفقیت‌آمیز بود.

به نظر می‌رسد که شخصی که ایجاد مشکل نموده بود (اول قرنتیان ۵:۱-۵)، فردی بود که دیگران را بسیار تحت نفوذ خود قرار می‌داد. او احتمالاً به گناه خویش ادامه می‌داد و افراد زیادی را به ضد پولس شورانیده بود، بطوریکه بسیاری از رهبران نیز از او متابعت می‌نمودند.

اما رسالهٔ دوم پولس، به اضافهٔ حضور تیطس، بسیار موثر واقع شد و از آن به بعد کلیسا به سنگر اصلی خویش برگشت و همین باعثِ فروتنی مخالفین شد. این خبر خوشی بود که تیطس با خود بهمراه آورده بود (۷ - ۱۶).

دوم قرنتیان ۸ و ۹. جمع‌آوری هدایای کلیسای مادر

این دو باب، در واقع شرح مقررات جمع‌آوری اعانه برای ایمانداران فقیر در اورشلیم بود. در این زمان پولس قرار بود به سومین سفر بشارتی خود برود. این هدایا، احتمالاً از همهٔ کلیساهای آسیای صغیر و یونان جمع‌آوری شده بود، اما فقط کلیساهای مکادونیه، اخائیه و غلاطیه نام برده شده‌اند. آنها از یکسال پیش، شروع به این کار نموده بودند (۸: ۱۰). کلیساهای مکادونیه با خلوص نیت این هدایا را دادند. چرا که اگرچه آنان نیز خیلی فقیر بودند، اما با سخاوت خاصی در این رابطه، از خود عکس‌العمل نشان دادند. پولس هنگام نوشتن این رساله در آنجا بود.

فیلیپی کلیسایی بود که همهٔ کلیساهای مکادونیه تحت رهبری آن قرار داشتند. این تنها کلیسایی بود که پولس حاضر شد به ازای خدمتش پول بگیرد. آن هم زمانی که آنجا را ترک گفته بود.

این دو باب، حاوی کامل‌ترین قوانینی است که در کل عهد جدید، در ارتباط با بخشندگی کلیسایی ارائه شده است. اگرچه این هدایا، جهت امور خیریه و اعانه بکار برده شد اما موارد نام برده شده، می‌تواند اصول هدیه دادن را در کلیساها مطرح بسازد. از این هدایا می‌توان برای حقوق شبانان، برای کار بشارت و خدمات عام‌المنفعه استفاده کرد.

خصوصیات روحیهٔ بخشندگی، عبارتند از: داوطلبانه، متناسب، منظم و سیستماتیک. این خصوصیات، در این خدمت پولس مشهود بود (۸: ۱۹ - ۲۱). او مشخص می‌کند که خدا به کسانی که آزادانه و داوطلبانه می‌بخشند اجر عظیمی می‌بخشد. روحیهٔ محبت برادرانه به عنوان عطیهٔ مالاکلام (غیر قابل توصیف) ذکر شده است (۹: ۱۵).

دوم قرنتیان ۱۰. ظاهر پولس

بنظر می‌رسد که برخی از دشمنان پولس، او را شخصی ضعیف معرفی کرده بودند (۱ و ۱۰). اما در طول عهد جدید، نمی‌بینیم که به این مطلب اشاره‌ای شده باشد. روایتی مربوط به قرن دوم میلادی، او را شخصی با قد متوسط، موهای فردار، پاپهای اندک خمیده، چشمان آبی، ابروهای به هم پیوسته، بینی بلند، معرفی می‌کند. او شخصی پر از مهربانی و دلسوزی خدایی بود و در حالیکه ظاهر انسان را داشت، اما بنظر می‌رسید که فرشته باشد. بعضی از روایات او را بصورت شخصی کوتاه قد ترسیم می‌کنند که دارای سر طاس، پایهای خمیده با بدنی ورزیده، ابروهای بهم پیوسته و بینی قوز دار بوده و ظاهری مهربان داشته است.

در عهد جدید به ناراحتی چشمی او اشاراتی شده است. این مشکل باعث می‌شد که ظاهری چندش‌آور داشته باشد (به صفحهٔ بعد مراجعه شود). اما دشمنان پولس، او را فردی با شخصیت ضعیف معرفی کرده بودند (۱۰) و این امر کاملاً بی‌اساس بود. هیچکس به اندازهٔ پولس از شهری به شهر دیگر مسافرت نکرده بود. بدون شک او شخصیتی مدیر و قدرتمند داشت. شاید بتوان گفت پس از عیسی، او بزرگترین شخصیت دنیا بوده است.

او در پاسخ به افرادی که او را ضعیف معرفی نمودند، می‌گوید که حداقل او کلیساهای خودش را بنیانگزاری کرده و بدنبال مشکل آفرینی برای کلیساهایی که دیگران بنیانگزاری کرده بودند، نبود، در حالیکه دشمنانش این عمل را انجام می‌دادند.

دوم قرنتیان ۱۱. عذرخواهی پولس بابت خودستایی

در برخی از بخشهای این رساله، پولس گروهی را تحت عنوان اکثریت وفادار مخاطب قرار می‌دهد و در بخشی دیگر به گروه اقلیت بی‌وفا، اشاره می‌کند. گروه دوم بیشتر در چارچوب آخر این رساله مطرح شده است. او از خودستایی خشنود نبود اما آنها او را مجبور به این عمل نمودند.

آنان بر این امر که پولس به ازای خدمتش در قرنتس از گرفتن پول اجتناب ورزیده بود، تأکید خاص داشتند (۷ - ۹). او خاطرنشان می‌سازد که به عنوان رسول مسیح، اگرچه این حق را دارد که در مقابل خدمتش دستمزد بگیرد (اول قرنتیان ۹)، اما قصداً از این مورد اجتناب می‌ورزد، چرا که این مورد می‌توانست مورد سوءاستفادهٔ معلمین کذبه قرار گیرد که در پی سودجویی و امرار معاش از کلیسا بودند. پولس از ابتدای خدمتش در قرنتس، متوجه روحیهٔ پول پرستی و طمعکاری در بعضی از رهبران آن کلیسا شده بود و به همین منظور اینچنین عکس‌العملی نشان می‌دهد.

یکی از مواردی که پولس با افتخار می‌توانست آن را مطرح کند، این بود که آنها هرگز قادر نبودند او را به پول پرستی و طمع متهم کنند. سپس او در آیات ۲۲ - ۲۳ منتقدین را دعوت می‌کند تا خود را با او مقایسه کنند. او خود را اینچنین معرفی می‌کند: عبرانی وفادار، خادم مؤثر مسیح، کسی که بیش از همهٔ آنها برای مسیح، رنج و سختی دیده بود، خدمت او به عنوان رسول مسیحیت، تماماً یک زندگی

شهادت منشانه است.

دوم قرنتیان ۱۲. خاری در جسم پولس

آیات (۱ - ۷) مربوط به رؤیای او از آسمان می‌باشد. او «تا» به آسمان (۴)، حتی تا آسمان سوم ربوده شد (۲). بنظر می‌رسد که فردوس و آسمان سوم، دو مکان متفاوت از دنیای آینده می‌باشند.

عیسی، هنگامی که مرد، بلافاصله به فردوس رفت (لوقا ۲۳ : ۴۳). عبارت «آسمان سوم» در هیچ جای دیگر بکار برده نشده است. بدین ترتیب معنی آن بوضوح بر ما آشکار نیست.

بعضی بر این عقیده‌اند که فردوس و آسمان سوم، هر دو هم معنی هستند و منظور از آنها، محل استقرار خدا است. اما برخی نیز معتقدند که آنها دو مکان متمایز می‌باشند.

از آنجا که عیسی، پس از مرگ بلافاصله به فردوس رفت، بنظر می‌رسد که این مکانی است که روح مردگان در فاصلهٔ بین مرگ و قیامت به آنجا می‌رود. اما آسمان سوم، محل استقرار نهایی نجات یافتگان در مسیح، پس از قیامت است که در آنجا با بدنهای تبدیل یافته حاضر خواهند شد. آسمان سوم به مراتب پر جلال‌تر از فردوس می‌باشد، همچنانکه فردوس پر جلال‌تر از زمین کنونی است. در واقع فردوس حد واسط مرگ و قیامت است. این تعلیم ساده در بخشهای مختلف عهد جدید مستتر است (به توضیحات مربوط به باب ۵ مراجعه شود).

پولس در رویای فردوس، چیزهایی دید و شنید که بازگوکردن آن جایز نبود (۴). شاید دلیل اینکه پولس این رؤیا را دید، این بود که برای مأموریت ویژه‌ای که در آینده می‌بایست داشته باشد و همچنین رنجهایی که می‌باید متحمل می‌شد، تقویت شود. خدا رویای خاصی در مورد جلال آینده به او نشان داد که از بازگو کردن قسمتی از آن، منع شد. شاید بهتر باشد که به جای بکار بردن لفظ «جایز نبودن»، کلمهٔ «غیر ممکن بودن» را استفاده کنیم. بدین معنی که زبان انسان قادر نیست که جلال آسمان را تشریح نماید. مثل این می‌ماند که کلمهٔ «رنگ» را برای شخص کور توضیح دهیم.

خار در جسم پولس(۷). عقاید متفاوتی در این رابطه ارائه داده شده است. اما عقیده‌ای که بیش از همه مورد قبول است، حاکی از آن است که این خار اشاره به نوعی مرض چشمی تحت عنوان تراخم مزمن، می‌کنند که اگرچه دردآور نبود، اما باعث می‌شد که چهرهٔ شخص بیمار ظاهری چندش‌آور به خود بگیرد و این مورد باعث ناراحتی پولس بود.

او چهارده سال پیش از نوشتن این رساله، به این مرض مبتلا شده بود (۲ و ۷) که همزمان بود با ورود او به غلاطیه، در طی سفر اول بشارتی‌اش.

او هنگامیکه به غلاطیه رسید، از ضعف بدنی برخوردار بود (غلاطیان ۴ : ۱۳) و در ظاهر او حالتی ایجاد شده بود که باعث کراهت بینندگان می‌شد (غلاطیان ۴ : ۱۴).

آنها حتی اگر ممکن بود حاضر بودند چشمان خود را نیز به او بدهند (غلاطیان ۴ : ۱۵). این خود نشاندهندهٔ ناراحتی چشمی او بود.

دست خط درشت پولس نیز احتمالاً مربوط به دیدکم او بود (غلاطیان ۶: ۱۱). شاید دلیل آنکه او همواره رساله‌های خود را با دیکته کردن به بعضی از افراد به نگارش درمی‌آورد، نیز ضعف بینایی او بود.

دوم قرنتیان ۱۳. قصد سفر پولس به قرنتس

پولس این رساله را در تابستان ۵۷ میلادی به رشتهٔ تحریر درآورد و در پاییز به قرنتس سفر نمود. او زمستان را در آنجا سپری نمود و در بهار سال بعد، عازم اورشلیم شد.

رسالهٔ پولس رسول به غلاطیان

بوسیلهٔ فیض، نه با شریعت
کفایت انجیل

غلاطیه

غلاطیه در مرکز آسیای صغیر واقع شده بود (به نقشهٔ شمارهٔ ۵۸ مراجعه شود). این منطقه محدوده‌ای بود که پولس در سفر اول بشارتی خود به آن سفر نمود. مرزهای این ناحیه، در زمانهای مختلف تغییر کرده‌اند. غلاطیه شامل ایقونیه، لستره، دربه و احتمالاً انطاکیهٔ پسیدیه بوده است (به اعمال ۱۳ و ۱۴ مراجعه شود).

غلاطیان شاخه‌ای از نژاد «گُل» بودند که سابقاً در شمال دریای سیاه سکونت داشتند که از آنجا بطرف غرب و فرانسهٔ کنونی مهاجرت نمودند و در قرن ۳ ق.م. در آسیای صغیر مستقر شدند.

دلیل نوشتن این رساله

خدمت پولس در غلاطیه بسیار موفق‌آمیز بود. عدهٔ کثیری، بخصوص از غیر یهودیان، با اشتیاق وافر به مسیح ایمان آورده بودند. هنگامیکه پولس غلاطیه را ترک گفت، بعضی از معلمین یهودی نژاد بر این امر که غیر یهودیان نمی‌توانند بدون نگهداری شریعت موسی مسیحی شوند، اصرار ورزیدند. مسیحیان غیر یهودی نیز از صمیم قلب، این موضوع را مورد اطاعت قرار داده بودند، به همان خلوصی که در ابتدا پیغام پولس را شنیدند. بدین ترتیب فکر مختون شدن در بین غیر یهودیان نیز شایع شده بود. ختنه یکی از رسوم اولیه جهت یهودی شدن بود. پولس از این مورد خبردار شده بود.

بنابراین، پولس تصمیم گرفت تا با نوشتن این رساله، مسأله ختنه را برای آنها توضیح دهد. او خاطر نشان می‌سازد که اگرچه ختنه یکی از بخشهای ضروری حیات ملی یهود بود، اما در انجیل مسیح هیچ نقشی ایفا نمی‌نمود و هیچ اثری در نجات اشخاص نداشت.

تاریخ نگارش

پولس در حدود سال ۴۵ - ۴۸ میلادی، کلیساهای غلاطیه را بنیانگزاری نموده بود. او در طی دومین سفر بشارتی‌اش یعنی در سال ۵۰ میلادی (اعمال ۱۶: ۱ - ۶) و همچنین در آغاز سومین سفر بشارتی خود یعنی در سال ۵۴ میلادی (اعمال ۱۸: ۲۳)، دوباره آنان را ملاقات نمود.

عقیدهٔ عمومی بر آن است که تاریخ نگارش این رساله حدود ۵۷ میلادی است که در اواخر سومین سفر بشارتی پولس بود. او در آن زمان در افسس یا مکادونیه و یا در قرنتس بوده است. پولس کمی قبل از نوشتن رساله به رومیان، رساله به غلاطیان را به نگارش درآورد.

برخی عقیده دارند که زمان نوشتن این رساله، حدود ۴۹ میلادی بوده و آن هنگامی بوده است که

پولس پس از بازگشت اولیهٔ خود از غلاطیه، در انطاکیه بسر می‌برده است. و این قبل از شورای اورشلیم در سال ۵۰ میلادی بوده است که قطعنامهٔ آن حاکی از عدم ضرورت ختنه، بدون تأخیر و درنگ به کلیساهای غلاطیه ارسال گشته بود (اعمال ۱:۱۵ - ۱۶ : ۴). زیرا اگر او بعد از شورای اورشلیم این رساله را به رشتهٔ تحریر درآورده بود، بدون شک به قطعنامهٔ شورای اورشلیم اشاره می‌کرد. اما کلمهٔ «اول» (۱۳:۴) تاریخ نگارش بعد از شورای اورشلیم را مورد تأئید قرار می‌دهد.

یهودگراها

یهودگراها، گروهی از مسیحیان یهودی‌نژاد بودند که نمی‌خواستند تعالیم رسولان را در ارتباط با سؤال مطرح شده در اعمال ۱۵، بپذیرند. آنها بر این موضوع که مسیحیان باید از طریق یهودیت بسوی خدا آیند اصرار می‌ورزیدند و عقیده داشتند که غیر یهودیان جهت مسیحی شدن، باید ابتدا یهودی شوند و شریعت موسی را حفظ کنند.

بدین ترتیب این افراد، ایجاد مزاحمت برای کلیساهای امتها می‌نمودند. آنان اصرار داشتند که نشان یهودی را حتماً بر مسیح بزنند.

اما پولس با استواری و یکدندگی خاص، به مخالفت با این عقیده پرداخت. اگر چنانچه رعایت شریعت بر مسیحیان غیر یهودی اعمال می‌شد، خدمت چندین سالهٔ پولس مخدوش می‌شد.

یکی از رؤیاهای پولس آن بود که مسیحیت را که در آن زمان به عنوان شاخه‌ای از یهودیت شناخته شده بود، در میان ملل منتشر سازد. او در این راه، از هیچ کوششی فروگذار نبود. مدت ۳۰ سال با هر مانعی که در این راه قد علم می‌کرد مبارزه نمود.

بالاخره تلاشهای یهود گرایان در جهت اِعمال شریعت در کلیساهای غیریهودی، در سال ۷۰ میلادی با سقوط اورشلیم پایان پذیرفت. در واقع سقوط اورشلیم، تمام بندهای بین مسیحیت و یهودیت را گسیخت. تا آن زمان، مسیحیت به عنوان فرقه‌ای از یهودیت بحساب می‌آمد. اما حالا دیگر یهودیان و مسیحیان از هم جدا شدند. فقط گروهی از یهودیان مسیحی شده، بنام ابیونی‌ها باقی ماندند و به مدت ۲۰۰ سال دوام آوردند. این گروه از طرف جامعهٔ کلیسایی به رسمیت شناخته نمی‌شد و از طرف دیگر یهودیان هم‌نژادشان نیز آنان را مرتد قلمداد می‌کردند.

ختنه، یکی از رسومات اولیهٔ یهودیت بود. چنانچه، ذکوری غیریهودی می‌خواست به دین یهود بگرود، از ضروریات مهمی که می‌بایست اجرا کند، ختنه بود. او پس از انجام ختنه و رعایت قوانین شریعت، یک یهودی محسوب می‌شد. این مثل آن است که شخصی بخواهد تبعیت خود را تغییر دهد، در اینصورت بایستی مجری قوانین خاصی در این مورد باشد.

غلاطیان ۱. تعالیم پولس از خدا بود

بنظر می‌رسد که یهودگرایان جهت بی‌اعتبار کردن پولس نزد غلاطیان، این موضوع را شایع کرده بودند که پولس، رسول واقعی مسیح نیست و تعالیم خود را از دوازده رسول مسیح، اخذ نموده است. پس همین مورد باعث شد تا زمینه‌ای ایجاد شود که پولس به دفاع از خود بپردازد و خود را رسولی مستقل بداند. اما او انجیل خود را مستقیماً از خدا گرفته بود و پیغام او جدا از پیغام دیگران بود.

عربستان (۱۷) در کتاب اعمال رسولان، هیچ اشاره‌ای به این مطلب نشده است. سه سال (۱۸) شامل مدت زمانی است که او در دمشق و عربستان بود (اعمال ۹ : ۲۳). از آنجا که یهودیان در شمارش سال، ابتدا و انتهای یک دورهٔ سالیانه را نیز بیان می‌کردند، احتمالاً منظور از سه سال، یکسال کامل و انتهای سال قبل و ابتدای سال بعد بوده است. عربستان، جزیره‌ای است که در شرق فلسطین واقع شده است و تا بخش‌های جنوب شرقی از دمشق ادامه دارد. پولس بقدری از آن ملاقات آسمانی متحیر بود و در عین حال پشیمان از زندگی غلط گذشته، که بهتر دانست مدتی را در انزوا بسر برد و به تفکر بپردازد و تجدید قوا نماید. بسیاری از مکاشفات ا در عربستان به او داده شد.

غلاطیان ۲. ارتباط پولس با سایر رسولان

ملاقات اورشلیم (۱ - ۱۰). پولس پس از ایمان آوردن به مسیح، سه سال صبر کرد تا توانست به اورشلیم، جایی که او جهت نابودی کلیسا تلاش زیادی نموده بود، وارد شود. او در آنجا مدت ۱۵ روز اقامت گزید و دربارهٔ وقایع اخیر به گفتگو با پطرس پرداخت (۱۸) (با اعمال رسولان ۹ : ۲۶ - ۳۰ مقایسه شود). سپس پس از ۱۴ سال، او دوباره به اورشلیم رفت. این احتمالاً همان ملاقاتی است که در اعمال ۱۱ : ۲۷ - ۳۰ به آن اشاره شده است که مربوط به سال ۴۴ میلادی می‌باشد. چراکه این متن به همراه بکارگیری کلمهٔ «باز» به معنی دوباره در آیهٔ ۱ نشانگر سفر دوم پولس به اورشلیم، پس از ایمان آوردن او است. او تیطس را که یکی از افراد غیر یهودی بود و توسط پولس ایمان آورده بود، همراه خود می‌برد و این زمانی بود که مسأله ختنه شدن مسیحیان غیر یهودی، مطرح بود. او بر سخنان خود پافشاری می‌کند و دیگر رسولان را نیز در این امر متقاعد می‌کند (۹).

ملامت کردن پطرس در انطاکیه (۱۱ - ۲۱). زمان این ملاقات ذکر نشده است، اما احتمال می‌رود که درست پس از مراجعت پولس به انطاکیه و ملاقاتی که در آیهٔ ۱ به آن اشاره شده، باشد. این گفتگو قبل از اولین سفر بشارتی پولس بوده است.

از آنجا که این واقعه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، بهتر است که ترتیب زمانی آن را به شرح ذیل مورد بررسی قرار دهیم:

در حدود سال ۴۰ میلادی بر اساس آنچه در اعمال رسولان باب ۱۰ ذکر شده، پولس اولین غیریهودی مسیحی شده را به نام کرنیلیوس، بدون ختنه پذیرفت. این مورد، مورد تأیید سایر رسولان نیز قرار گرفت (اعمال ۱۱). سپس در حدود سال ۴۲ میلادی، کلیسای غیر یهودی انطاکیه بوسیلهٔ

تأیید برناباکه از طرف اورشلیم فرستاده شده بود، بنیانگزاری شد (اعمال ۱۱:۲۲-۲۴). پس از آن، در سال ۴۴ میلادی، پولس به اورشلیم سفر نمود و تیطس را نیز همراه خود برد. در این سفر پطرس هم به منزلهٔ تأیید عمل پولس مبنی بر پذیرش غیر یهودیان بدون عمل ختنه، به آنها ملحق شد. سپس کمی بعد از آن یعنی در سال ۴۴ - ۴۵ میلادی، پطرس به انطاکیه سفر نمود و خود را از مسیحیان غیر مختون جدا کرد. بدین منوال بود که پولس او را توبیخ نمود (۱۱). اما ۵ یا ۶ سال بعد در شورای اورشلیم (۵۰ میلادی) پطرس اولین کسی بود که کار و خدمت پولس را مورد تحسین قرار داد (اعمال ۱۵ : ۷ - ۱۱).

چه چیزی موجب شد که اختلاف پیش آید و باعث شود تا در ارتباط با یک موضوع اساسی، دو تعلیم مختلف از سوی رسولان داده شود؟ در این مورد ویژه، یا پولس اشتباه می‌کرد یا پطرس. در این صورت کدامیک مرتکب اشتباه شد؟ اگر یکی از آنها اشتباه می‌کرد، پس در موارد دیگر نیز امکان اشتباه از سوی آنان میسر بود. در این صورت چگونه می‌توان این اشتباهات را تشخیص داد؟ آیا اصولی که خدا از طریق الهام روح به آنها بخشیده بود، خدشه‌دار نشده بود؟ حاشا، چرا که خدا اصول کامل حقایق را یکباره بر آنها مکشوف نساخته بود. عیسی به آنها خاطرنشان کرده بود که «بسیاری چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم لکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید» (یوحنا ۱۶ : ۱۲). عیسی با تعصبات انسانی، با صبر و حوصله برخورد می‌کرد. او به شاگردان اجازه داد تا بتدریج از انکار قدیمی خود در ارتباط با ملکوت مسیح موعود، دست بکشند و هنگامیکه مسأله‌ای ضروری پیش می‌آمد، آنها را قدم به قدم به اسرار جدیدتر ملکوت هدایت می‌کرد. او با آنها تا زمانیکه هنوز مسأله غیریهودیان مطرح نشده بود، در این مورد صحبت نکرد. سپس هنگامی که انجیل بطور کامل در میان یهودیان در سرزمین فلسطین که کشور آنها محسوب می‌شد، منتشر شد، خدا بوسیلهٔ هدایت و مکاشفهٔ مخصوص نظر پطرس را به سوی مسأله غیر یهودیان جلب نمود (اعمال ۱۰). این مورد مربوط می‌شود به حدود ۱۰ سال پس از تولد کلیسا در روز پنطیکاست. چند سال طول کشید تا آنکه رسولان توانستند خود را با این تعلیم جدید تطبیق دهند. پولس زودتر از پطرس از عقاید و تفکر قدیمی آزاد شد. موضوع غلاطیان هنگامی مطرح شد که پولس در این رابطه کاملاً متقاعد شده بود و پطرس نیز در راه آزاد شدن از تفکر قبلی بود. پطرس پیش از به نگارش درآمدن نوشتجات عهد جدید، متقاعد شده بود و بنابراین هیچگونه اختلافی در تعالیم پولس و پطرس در عهد جدید بچشم نمی‌خورد.

غلاطیان ۳ و ۴. اسیر شریعت

غلاطیان که در واقع غیر یهودیان مسیحی شده بودند، پیغام یهودگرایان را بطور کامل پذیرفته بودند و همهٔ اعیاد و رسومات یهودی را به منظور آمیزش انجیل و شریعت موسی، رعایت می‌نمودند (۴ : ۸ - ۱۱). اما پولس به آنها خاطر نشان می‌سازد که این دو سیستم نمی‌توانند با هم مخلوط شوند. او از آنها سؤال می‌کند که آیا یهودگراها قادر به انجام معجزاتی که او قبلاً انجام داده بود، بوده‌اند

(۵:۳). آیا این امری را بر آنها روشن نمی‌کند؟ او در این دو باب، از ابراهیم یاد می‌کند چرا که پیغامی که آنها از یهودگراها گرفته بودند، بر اساس وعدهٔ خدا به ابراهیم بنا شده بود. آنها در واقع تفسیر غلطی از این وعده دریافت کرده بودند (۲۱:۴-۳۱). محبت اولیهٔ آنها نسبت به پولس، در مخالفت با او سرد شده بود (۴ : ۱۲ - ۲۰). (جهت مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ «ضعف بدنی» ۴ : ۱۳ به توضیحات مربوط به دوم قرنتیان ۱۲ مراجعه شود.)

غلاطیان ۵ و ۶. آزادی در مسیح

در این بخش، پولس به این مطلب تأکید می‌کند که بسیاری از انسانها آزادانه، مسأله نجات را به خطر می‌اندازند. به این صورت که مبنای نجات را اعمال نیک می‌دانند و نه رحمت پر فیض مسیح. مسیح، ما را نجات داد و نه خودمان. این خود نشانگر تفاوت بین آزادی و بندگی است. اما آزادی در مسیح به معنی مجوز برای ادامه دادن به گناه نیست. پولس تأکید خاصی بر این مطلب دارد. کسانی که مطیع شهوتهای جسم خود هستند، نمی‌توانند نجات یابند (۵ : ۱۹ - ۲۱). یکی از «قوانین روحانی دنیای طبیعی» این است: انسان «هر آنچه را که بکارد درو خواهد نمود.» (۶ : ۷)، و این امر اجتناب‌ناپذیر است چنانچه گندم بکاری، گندم درو خواهی نمود و اگر کرکاس بکاری، کرکاس را درو خواهی نمود. «حروف جَلّی (درشت)» ۶ : ۱۱ نشان دهندهٔ موثق بودن دست خط اوست (به توضیحات مربوط به «خاری در جسم» دوم قرنتیان ۱۲ مراجعه شود). «داغهای خداوند عیسی» (۱۷:۶). دشمنان پولس مدعی بودند که پولس از رسولان اصلی عیسی نیست. اما بدن زحمت دیدهٔ او دلیل بر رسالت او بود (به دوم قرنتیان ۴ : ۶ و ۱۱ مراجعه شود).

رسالهٔ پولس رسول به افسسیان

اتحاد کلیسا
یهودیان و غیر یهودیان در مسیح یک هستند

پولس تمام عمر خود را صرف تعلیم این مطلب به غیر یهودیان نموده بود که لازم نیست آنها جهت مسیحی شدن ابتدا یهودی گردند. این مورد، عدم رضایت یهودیان را فراهم نموده بود، چراکه آنها تصور می‌کردند که شریعت موسی بالاترین قانون محسوب می‌شود و بدین ترتیب با تعصب خاصی نسبت به مسألهٔ ختنهٔ غیر یهودیانی که خود را شاگردان مسیح موعود می‌دانستند، می‌نگریستند.

اما پولس مسیحیان غیر یهودی را تعلیم می‌داد که مانند صخره‌ای مستحکم برای آزادی خود در مسیح بایستند. تعالیم خاص او در این رابطه، در رسالات به رومیان و غلاطیان قابل مشاهده است. او در عین حال آنان را دعوت می‌کند که بدون تعصب با برادران یهودی نژاد خود برخورد کنند و محبت برادرانه را از آنان دریغ نکنند.

پولس هرگز نمی‌خواست که دو نوع کلیسا تحت عنوان کلیسای یهودی و کلیسای غیریهودی وجود داشته باشد، بلکه یک کلیسا. چراکه در مسیح، یهودیان و غیر یهودیان یک می‌شدند. او برای نشان دادن اتحاد مسیحی به یهودیان مسیحی شده، اشاره به هدایای نقدی می‌کند که کلیسای غیر یهودی برای کلیسای اورشلیم، جمع‌آوری نموده بود و او طی سومین سفر بشارتی‌اش، آنها را به اورشلیم می‌برد (اعمال ۲۱). او امیدوار بود که این مورد به صورت تجلی محبت مسیحی، مسیحیان یهودی نژاد را متقاعد کند تا با محبت بیشتری به برادران غیر یهودی خود بنگرند.

پولس در این رساله، بر اتحاد، جهانی بودن و عظمت غیر قابل توصیف بدن مسیح اشاره می‌کند. در نظر پولس عظمت مسیح تا حدی بود که می‌توانست همه کس و همه چیز را در بر بگیرد. محبت مسیح آنقدر وسیع بود که نه تنها همه بنی نوع بشر از هر قبیله و قوم بلکه با هر گونه ایده، نظر و حتی تعصب در او جا داشتند. مسیح شخصی است که قدرت حل هر مشکل بشری را داراست و قادر است حیات خانوادگی و اجتماعی را در هماهنگی و اتحاد خدا تنظیم نماید (۵: ۲۲ - ۶: ۹). او حتی قدرت دارد که این هماهنگی را بین موجودات نامرئی دنیای نادیدنی ایجاد نماید (۳: ۱۰).

رسالهٔ به افسسیان یکی از چهار رساله‌ای است که پولس آنها را در زندان روم نوشت (۶۱ - ۶۳ میلادی). رسالات دیگری که پولس در زندان نوشته است عبارت‌اند: فیلپیان، کولسیان، فلیمون. سه تا از این رسالات، در یک زمان نوشته شدند و توسط یک پیک ارسال شدند که عبارتند از افسسیان، کولسیان و فلیمون (۶: ۲۱، کولسیان ۴: ۷ - ۹، فلیمون ۱۰ - ۱۲). رسالهٔ دیگری نیز پولس نوشته بود که از بین رفته است (کولسیان ۴: ۱۶).

افسیان ۱. برکات روحانی

عبارت «در افسس» (۱) در بعضی از نسخه‌های قدیمی موجود نیست. به نظر می‌رسد که احتمالاً این رساله، نامه‌ای بوده که می‌بایستی به همه کلیساهای آسیا فرستاده می‌شد. بدین ترتیب تیخیکس نسخه‌های مختلفی از آن تهیه نموده و جای خالی در آنها ایجاد کرده بود تا نام اختصاصی هر کلیسا را در آن بنویسد. به همین دلیل است که این رساله بر عکس رسالات دیگر پولس، فاقد سلام و احوالپرسی‌های شخصی است.

پولس مدت ۳ سال در افسس اقامت گزیده بود و در آنجا دوستان با ایمان و سرسپردهٔ بسیار داشت. اما از آنجا که این رساله قرار بود در دسترس کلیساهای دیگر نیز قرار گیرد، او لحن رسمی تری را در نوشتار این نامه بکار می‌گیرد. رسالهٔ لائودکیه (کولسیان ۴:۱۶) احتمالاً یکی از نسخه‌های دیگر این رساله است.

نقشهٔ ازلی خدا (۳ - ۱۴). در این بخش، به صورتی باشکوه خلاصه‌ای از نقشهٔ الهی ارائه داده شده است: نجات، فرزند خواندگی، آمرزش و مهر مالکیت الهی بر قوم خدا، برگزیدگی از ازل، انجام طرح الهی در زمان حاضر.

«جایهای آسمانی» (۳). عبارت کلیدی این کتاب محسوب می‌شود (۱۰ و ۲۰، ۲:۶، ۳:۱۰، ۶:۱۲). در واقع منظور از این عبارت، بخش نامرئی ماورای جهان مادیات است که به عنوان مکان نهایی ایمانداران معرفی شده است که در حال حاضر نیز در مقیاس محدود با آن ارتباط دارند.

دعای پولس برای آنان (۱۶ - ۲۳). معمولاً پولس با این سبک نامه‌های خود را آغاز می‌کرد. سه تا از دعاهای دیگر پولس که در ۳: ۱۴ - ۱۹، فیلیپیان ۱: ۹ - ۱۱ و کولسیان ۱: ۹ - ۱۲ ذکر شده‌اند، به اضافهٔ دعای فوق از زیبایی خاصی برخوردارند.

افسیان ۲ و ۳. کلیسای جهانی

نجات یافته بوسیلهٔ فیض (۱ - ۱۰). بدن مسیح از انسانهای گناهکار و مردودی تشکیل یافته و این واقعیت بر محبت ابدی خدا صحه می‌گذارد. هنگامیکه کار خدا در ما کامل می‌شود، تبدیل به موجوداتی می‌گردیم که مبارک به برکات روحانی در جلال آسمانی می‌شویم و آن جلالی است که ماورای تصور ما است. این عمل خدا است و نه عمل ما. در طول قرون متمادی، نوای شادی‌بخش هللویا از قلبهای شکرگزار نجات یافتگان به صورتی خستگی ناپذیر در آسمان طنین انداز است.

روزی یک ملت قوم خدا بود، ولی حالا همهٔ ملتها می‌توانند قوم او باشند (۲: ۱۱ - ۲۲). «ختنه» به عنوان اصطلاحی که نمایانگر یهودیان است، بکار برده شده است و بدین ترتیب از سایر ملتها که عنوان «نامختونان» را دارند، متمایز شده است (۱۱). برای مدت زمانی یهودیان تشکیل دهندگان قوم خدا بودند و بوسیلهٔ ختنه که علامتی جسمی بود از سایر ملتها جدا می‌شدند و نشان می‌دادند که عضو امّت الهی هستند. اما امروز، دعوت خدا برای قومها و ملل متفاوت جهان نیز اعتبار دارد تا از هر قبیله

و ملتی انسانها به سوی او آیند و به خانوادهٔ الهی ملحق گردند.

«سِرّ» مسیح (۳: ۳ - ۹) طی قرون متمادی در خدا مخفی مانده بود (۹). در این بخش این بدان معنی است که ملتهای مختلف نیز وارثان وعده‌های الهی داده شده به یهودیان هستند، همان وعده‌هایی که یهودیان تصور می‌کنند که در انحصار شخصی آنان است. نقشهٔ الهی از ازل آماده شده بود اگر چه مخفی مانده بود (۱: ۵). اما این در حالی است که امروز بوسیلهٔ ظهور مسیح، این نقشه بطور کامل مکشوف گشته است و این نشانگر آن است که دنیای الهیِ آینده فقط متشکل از یهودیان نیست بلکه همهٔ بنی نوع بشر با آن راه دارند.

جلال کلیسا (۳: ۸ - ۱۱). خدا توسط کلیسا عناصر خصمانهٔ نژاد انسانی را تبدیل به یک بدن واحد می‌کند و حکمت خود را در قالب ترتیبات فوق انسانی از موجودات آسمانی به نمایش می‌گذارد تا همه چیز را در مسیح یک سازد.

افسسیان ۴. اتحاد کلیسا

یک بدن (۱ - ۶). یک نهاد پیچیده و زنده‌ای است با عملکردهای گوناگون. اعضای آن، هریک در جای خود قرار دارد و با هماهنگی خاصی عمل می‌نماید. اساس این نهاد را محبت تشکیل می‌دهد (۱۶). مسیح، شخصاً سر این بدن است و قدرتِ هدایت‌کنندگی در دست اوست.

کلیسا از اعضایی تشکیل شده است که دارای استعدادها و شخصیت‌های مختلف می‌باشند. اما شرط لازم و اساسی جهت ایجاد عملکردِ درست اعضاء روحیهٔ فروتنی و تحملِ بارهای سنگین یکدیگر می‌باشد (۲).

هدف کلیسا، رسیدن اعضا به کمال مسیح و شبیه او شدن است (۱۲ - ۱۵)، موضوع رشد کردن در این بخش، هم در ارتباط با افراد بکار رفته و هم اشاره به رشد کلی کلیسا می‌نماید. دوران کودکی کلیسا درگذرند و دورهٔ بلوغ آن باید فرا برسد (با اول ترتیان ۱۲ و ۱۳ مقایسه شود).

در حال حاضر سن کلیسا ۲۰۰۰ سال است، اما هنوز دوران کودکی خود را می‌گذراند. چرا که هنوز جلوهٔ حقیقی خود را که در اتحاد آن نمایانگر است، نشان نداده است. پولس با عناصر تفرقه‌انگیز در کلیساهای محلی و اختلافات بین مسیحیان یهودی‌نژاد و غیریهودی مبارزه‌ای بی‌وقفه داشت. سپس یک سری مباحثات تلخ در قرن دوم شروع شد و تا قرن چهارم ادامه یافت. بدنبال آن دولتهای مسیحی روی کار آمدند و باعث تضعیف مسیحیت اصیل روحانی شدند. سلطنت پاپهای دنیوی وضع را بیش از پیش بدتر ساخت.

حدود ۴۰۰ سال پیش، نهضت پروتستان، این زنجیرها را برای رسیدن به آزادی از هم گسیخت. بطور طبیعی هنگامیکه انسانها شروع به تفکر دربارهٔ وضعیت آن زمان نمودند، پس از سپری نمودن شب طولانی سلطنت پاپها، از دیدگاه دیگری به مسائل نگاه کردند. اما شواهد نشانگر این مطلب است که این نهضت نیز در طول اعصار به جهت‌های مختلف مُنقسم شد. بنابراین می‌بینیم که هنوز هم ما

مسیحیت منقسم شده‌ای داریم. شاید تا ابد در این دنیا، شاهدِ اتحاد ظاهری در کلیسای مرئی باشیم چراکه خودخواهی و غرور انسانی در مقابلِ اتحاد کلیسایی قد علم نموده است. اما باید دانست که در کلیسای نامرئی همیشه اتحاد بوده و هنوز هم هست. چراکه کلیسای نامرئی که متشکل از ایمانداران واقعی است، روزی از برکات پاسخ دعای مسیح برخوردار خواهد بود (یوحنا ۱۷) و بدین صورت جلوه‌ای حقیقی از بدنِ کاملاً بالغ مسیح را متجلی خواهند ساخت.

تعهدات جدید (۲۵ - ۳۲). از آنجاکه کلیسا سازمانی است که روابط برادرانه در آن حاکم است، بر اعضاء واجب است که ملاحظهٔ یکدیگر را بنمایند. «خشم» (۲۶). پولس احتمالاً لازم می‌دانست که آنها را از خشم برحذر دارد. «دزدی» (۲۸). شواهد نشان می‌دهد که برخی از آنان دارای شخصیتهای ناجور بودند. او به آنها خاطر نشان می‌کند که باید به حقوق یکدیگر احترام گذاشت (به توضیحات دوم تسالونیکیان ۳ : ۶ - ۱۵ مراجعه شود.)

افسسیان ۵ و ۶. تعهدات جدید

در این دو باب، پولس به ادامهٔ مطالب مربوط به ۴ : ۱۷ می‌پردازد که شامل تعهداتی است که باید در زندگی تازهٔ خود بجا آورند.

زنا (۵ : ۳ - ۱۴)، شامل بی‌عفتی، فساد و روابط نامشروع است. این مورد یکی از گناهانِ رایج عصر پولس بود. در اکثر بخشها جزء رسومِ بی‌ایمانان محسوب می‌شد. پولس بارها به ضد این گناه هشدار می‌دهد (به توضیحات مربوط به اول قرنتیان ۷ و اول تسالونیکیان ۴ : ۱ - ۸ مراجعه شود).

سرود (۵ : ۱۸ - ۲۱). در این بخش عبادتِ شاد مسیحی در مقابل ضیافتهای پر سر و صدا و پر از لهو و لعب قرار داده شده است (۱۸ و ۱۹). خواندن سرود، طبیعی‌ترین، ساده‌ترین و مطلوب‌ترین بخش عبادت محسوب می‌شود که از لحاظ روحانی نقش احیا کنندگی خاصی در جلسات عبادتی ایفا می‌کند.

زنان و شوهران (۵ : ۲۲ - ۲۳). شخص مسیحی باید ایمان خود را در همهٔ بخشها و روابط موجود در زندگی از جمله روابط شغلی، اجتماعی و خانوادگی خویش نشان دهد. در این بخش، رابطهٔ زن و شوهر به رابطهٔ میان کلیسا و مسیح تشبیه شده است (۲۵ و ۳۲). پولس آنان را به ایجاد محبت و گذشت دو جانبه ترغیب می‌نماید و نشان می‌دهد که شوهر، به هیچ وجه حق ندارد با زن خویش مثل برده رفتار نماید. زن و شوهر به دلیل آنکه هر یک وظیفه و نقش متفاوتی در اجتماع انسانی ایفا می‌کنند، به یکدیگر وابسته‌اند. هر یک از آنان، هر چقدر به دیگری خدمت کند، به خودش خدمت نموده (۲۸). «هر که زوجهٔ خود را محبت نماید خویشتن را محبت می‌نماید.» بنابراین شوهران باید به این مطلب توجه خاصی داشته باشند.

والدین و فرزندان (۶ : ۱ - ۴). این یکی از مواد ده فرمان بود که به کسانی که ما را به این دنیا آورده‌اند، احترام بگذاریم و در این صورت عمر دراز خواهیم داشت. این یکی از وعده‌های خدا است

و یکی از واقعیتهای طبیعت محسوب می‌شود. در این بخش به پدران هشدار داده می‌شود که نسبت به فرزندان خود سختگیر نباشند. این مطلب در کولسیان ۳:۲۱ نیز ذکر گردیده است. اختیارات والدین در آن روزها بسیار شدید بود و با درشت خویی بر فرزندان اعمال می‌شد. اما امروز می‌بینیم که عموماً برخلاف دوران قبل، والدین نسبت به فرزندان اهمال می‌ورزند. در این بخش فقط از پدران اسم برده شده، چون مادران بطور طبیعی ملایم‌تر هستند. به نظر می‌رسد که تربیت کودکان در آن روزها آسان‌تر از امروز بوده، چراکه فرزندان آن زمان تحت نفوذ دائمی محیط خطرناک بیرون از خانواده نبودند.

غلامان و اربابان (۶ : ۵ - ۹). نیمی از جمعیت روم و در واقع بخش وسیعی از جمعیت تمام امپراطوری را برده‌ها تشکیل می‌دادند. حتی بسیاری از مسیحیان نیز برده بودند. پولس در این بخش خاطر نشان می‌سازد که خدمت وفادارانهٔ بردگان نسبت به اربابانشان یکی از واجبات ایمان مسیحی است. این یکی از تعالیم برجستهٔ الهی است که هر ایماندار در اجرای وظایف موجود در زندگی زمینی، هر چقدر هم که پست باشد، باید طالب رضامندی مسیح باشد، چراکه چشمان او دائماً ما را می‌نگرند و از ما انتظار دارند که اعمال شایستهٔ ایمان را در ما ببینند. به همین ترتیب اربابان نیز باید در رفتار با زیردستان خویش این موارد را در نظر بگیرند.

اسلحهٔ مسیحی (۶ : ۱۰ - ۲۰). این بخش نشان می‌دهد که جنگ مسیحی، فقط درگیری با وسوسه‌های جسمانی نیست. او به موجودیت قدرتهای نامرئی اشاره می‌کند که بدون کمک مسیح، ما در مقابل آنان ضعیف و درمانده هستیم. راستی، عدالت، سلامتی، ایمان، نجات، کلام خدا و دعا اسلحه‌هایی هستند که تیرهای دشمن نامرئی را دفع می‌کنند.

رسالهٔ پولس رسول به فیلیپیان

نامه‌ای مربوط به امور بشارتی

انتخابِ عنوان برای این رساله امر مشکلی است. در واقع این کتاب شبیه نامه‌ای است که موضوعات زیادی در آن درج شده است. از آنجاکه پولس از این کلیسا هدایای نقدی جهت انجام امور بشارتی در سرزمینهای دوردست دریافت داشته بود، این نامه در پاسخ به این کمک نوشته شد.

پولس عادت نداشت که به ازای خدمت موعظه پول بگیرد و بوسیلهٔ حرفهٔ خیمه دوزی امرار معاش می‌نمود (اول قرنتیان ۹ : ۱۲، اعمال ۱۸ : ۳). چراکه ممکن بود معلمین کذبه از این نمونه سوء استفاده کنند. اما او هنگامیکه در تسالونیکی بود، هدایای کلیسای فیلیپی را پذیرفت (۴ : ۱۶)، همچنین هنگامی که در قرنتس بود هدایای این کلیسا را قبول کرد (دوم قرنتیان ۱۱ : ۹).

فیلیپی

فیلیپی درگوشهٔ جنوب شرقی اروپا، در مقدونیه واقع شده است. این منطقه، در واقع بخش شمالی سرزمینی است که ما امروزه آن را به نام «یونان» می‌شناسیم. این منطقه از لحاظ سوق‌الجیشی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. زیرا بر سر شاهراه شمالی عظیمی که بین شرق و غرب واقع شده بود، قرار داشت. این منطقه به خاطر معادن طلایی که داشت مشهور بود. در سال ۴۲ ق. م.، در این منطقه نبردی بین بروتوس و کاسیوس درگرفت که منجر به سرنگونی جمهوری روم شد و از آن پس امپراطوری روم متولد شد. آگوستوس، فیلیپی را جزو مستعمرات روم کرد.

کلیسای فیلیپی

این اولین کلیسایی بود که پولس در اروپا بنیانگزاری نمود. کلیسای فیلیپی در سال ۵۱ میلادی، در اوایل دومین سفر بشارتی پولس ایجاد شد (اعمال ۱۶). لیدیا و زندانبان شهر فیلیپی از ایمان آورندگان این شهر محسوب می‌شدند. لوقا طبیب محبوب، به مدت ۶ سال از بدو تشکیل این کلیسا، آن را شبانی نمود.

اعضا این کلیسا احتمالاً در خانهٔ لوقا، یعنی همان مکانی که طبابت نیز می‌کرد، جمع می‌شدند. لوقا احتمالاً نقش مهمی در رشد این کلیسای بی‌عیب و بی‌لکه داشته است. تا آنجاکه شواهد نشان می‌دهند، کلیسای فیلیپی یکی از پاک‌ترین و بی‌ملامت‌ترین کلیساهای عهد جدید محسوب می‌شد.

دلیل نگارش رساله

پولس در سال ۶۱ – ۶۳ میلادی در زندان روم بسر می‌برد و این زمانی بود که ۱۰ سال از

بنیانگزاری کلیسای فیلیپی می‌گذشت. او ۳ یا ۴ سال پیش، از این کلیسا دیدار به عمل آورده بود. ظاهراً او احساس می‌کرد که آنها او را فراموش کرده‌اند تا آنکه اپفردتس از فیلیپی همراه با هدایای نقدی آن کلیسا نزد پولس رسید (۴: ۱۰). پولس از دیدن او بسیار خوشحال شد. اپفردتس، در طی این سفر، نزدیک بود که جان خود را از دست بدهد. هنگامیکه حال او بهتر شد (۲: ۲۵ - ۳۰، ۴: ۱۸) پولس او را به همراه این رسالهٔ زیبا، روانهٔ فیلیپی نمود.

فیلیپیان ۱. انجیل در روم

احتمالاً این رساله را پولس به تیموتائوس (۱) دیکته کرده و او آن را برشتهٔ تحریر در آورده است. تیموتائوس در بنیانگزاری کلیسای فیلیپی پولس را یاری کرده بود. بنابراین پولس، نام او را نیز در سلام و احوالپرسی نامه جای می‌دهد. تیموتاؤس در نوشتن رسالات دوم قرنتیان، کولسیان و اول و دوم تسالونیکیان و فلیمون نیز پولس را کمک کرده بود.

دعای پولس برای آنان (۳ - ۱۱). او معمولاً رساله‌های خود را این چنین آغاز می‌نمود (این بخش را با دعای زیبای او در افسسیان ۱: ۱۶ - ۲۳، ۳: ۱۴ - ۱۹؛ کولسیان ۱: ۹ - ۱۲ مقایسه کنید). «مشارکت در انتشار انجیل» (۵). در واقع اشاره‌ای است به هدایای نقدی که برای او فرستاده بودند. این نشان می‌دهد که آنها با پولس در خدماتش شریک هستند (جهت اطلاعات بیشتر به توضیحات مربوط به ۴: ۱۷ مراجعه شرود). «احشاء» (۸، ۲: ۱). شاید به جای این کلمه عبارت «احساس مهر و شفقت» معنی دقیق‌تری را برساند.

مژدهٔ انجیل مسیح در روم در حال انتشار بود (۱۲ - ۱۸). آمدن پولس به روم، به عنوان یک زندانی به جای آنکه مانعی بر سر راه شناخت عیسی مسیح در پایتخت گردد، بر عکس به نفع انجیل انجامید. زیراکه پولس به بخشهای دولتی و رسمی، اجازهٔ دخول یافته بود و این امر باعث شده بود که عده‌ای در دربار نرون به مسیح ایمان آورند (۴: ۲۲). او هنگامی که در زندان فیلیپی بود، شادی و وجد می‌کرد (اعمال ۱۶: ۲۵). پولس در زندان روم هم در حالی که دست و پای او را با زنجیر بسته بودند، همان عکس‌العمل را داشت (۱۸).

آرزوی پولس برای مردن (۱۹ - ۲۶). او هنوز زخمها و دردهای حاصل از سنگسار شدن و کتک خوردن را با خود حمل می‌نمود. او پیر و سالخورده شده بود. و اگرچه می‌دانست که کلیساها به او احتیاج دارند، ولی آرزو می‌کند که به وطن سماوی خود برود. در واقع برای او فرق نمی‌کرد که در زندان باشد یا در آسمان. چراکه مسیح زندگی و شادی او بود. او می‌دانست در هر حالتی که باشد، چه بمیرد و چه زنده بماند، تحت کنترل روح خداست. او آرزو می‌کند که به فیلیپی برگردد (۲۶، ۲: ۲۴).

رنجهای فیلیپیان (۲۷ - ۳۰). ۱۰ سال از تشکل این کلیسا می‌گذشت ولی اعضای این کلیسا همواره مورد شکنجه قرار داشتند. پولس به روز داوری چشم می‌دوزد که شکنجه‌گران آنچه را که کاشته‌اند درو خواهند نمود (۲۸؛ دوم تسالونیکیان ۱: ۵-۱۰).

فیلیپیان ۲. فروتنی مسیح

برعکس رسالات دیگر که پولس خوانندگان را مورد توبیخ قرار می‌دهد، این رساله تقریباً فاقد سخنان توبیخ آمیز است. اما با در نظر گرفتن نکات تشویق آمیز این رساله به سوی فروتنی، احتمال می‌رود که اپفردتس خبر خطر غرور و شقاق در بین رهبران کلیسای فیلیپی را به پولس داده باشد. همانطور که چنین مواردی بین افودیه و سنتیخی بوجود آمده بود (۴: ۲). فروتنی و رنج مسیح اغلب در مقابل نخوت و جلال بکار برده شده است (۸-۱۱) (به عبرانیان ۲:۹-۱۰ و اول پطرس ۱:۱۱ مراجعه شود).

شادی پولس در روز مسیح (۲: ۱۲ - ۱۸). پولس ادامهٔ دوستیهای زمینی را تا ابدیت می‌دید. او اوج شادی خود را زمانی می‌دید که دوستان محبوب خویش را در ملکوت آسمانی، در زیر پایهای مسیح به خداوندش هدیه کند و ناظر نجات ابدی آنان باشد. چراکه او آنها را به سوی مسیح آورده بود (۱۶).

نقشهٔ مراجعت به فیلیپی (۱۹ - ۳۰). به نظر می‌رسد که او انتظار داشت که بزودی رنجهایش خاتمه پذیرند. این مورد بیشتر در آیهٔ (۲۴) نمایانگر است. او قبلاً در نظر داشت که سفری به اسپانیا داشته باشد. اما در این بخش، هیچ اشاره‌ای مبنی بر انجام این مسافرت نشده است (رومیان ۱۵:۲۴). به نظر می‌رسد که حبس طولانی او باعث تغییر نظر او شده بود. عقیدهٔ عمومی بر آن است که او تبرئه شد و دیداری مجدد از فیلیپی و سایر کلیساهای شرق، به عمل آورد (اول تیموتائوس ۱: ۳). حدود ۵ سال بعد، پولس دوباره دستگیر و به روم برده شد و در آنجا سر او را از تن جدا نمودند.

فیلیپیان ۳. هدف آسمانی

از صحبت پولس در این بخش چنین برمی‌آید که یهودی گراها در کلیسای فیلیپی نیز ظاهر شده بودند و بر حفظ شریعت تأکید می‌نمودند و از آنجاکه بر سر مسائل غیر ضروری به بحث و مجادله می‌پرداختند، لقب سگها را به آنها داده بودند (۲). پولس خود شخصاً از نظر بجا آوردن قانون ختنه در شریعت موسی بی‌عیب بود (۴ - ۶)، اما او حالا آن را هیچ حساب می‌کند (۸). او بطور کامل به مسیح وابسته بود و هدف اصلی و یگانهٔ او شناخت مسیح بود.

پولس خود را همچون دوندهٔ در مسابقه مجسم می‌کند که سعی می‌کند عضلات خود را تا آخرین حد به حرکت وادارد و از حداکثر قدرتی که دارد، استفاده کند تا به هدف برسد. هدف او نائل شدن به رستاخیز از مردگان بود (۱۱). این سرّ زندگی پولس بود. او چکیده‌ای از جلال آسمان را در فکر خود داشت (۲ قرنتیان ۱۲:۴)، و خودش مصمم بود تا به فیض مسیح به آنجا برسد و تا آنجاکه بتواند عده‌ای را نیز همراه خود ببرد. این باب بطور خاص از زبان خود پولس، امید شخصی او را به آسمان نشان می‌دهد. تابع وطن آسمان بودن (۲۰). کسانی که در زمین غریب هستند، آسمان را وطن خود می‌دانند. در واقع بر زمین راه می‌روند ولی قلبشان متعلق به آسمان است.

فیلیپیان ۴. شادی

ایفودیه و سنتیخی (۲ - ۳)، دو تن از رهبران زن بودند. امکان دارد که آنها دارای مقام اجتماعی والایی نیز بوده باشند. در هر صورت خانهٔ آنان به عنوان محل عبادت بکار برده می‌شد. به نظر می‌رسد که اختلافات شخصی آنها موجب اذیت و آزار کلیسا شده بود.

شاد باشید، شاد باشید (۴ - ۷). شادی، موضوع اصلی این رساله است. رساله به فیلیپیان، رسالهٔ شادی در مسیح توسط مردی نوشته شد که در زندان بود، و مدت ۳۰ سال تمام را در شکنجه‌های متفاوت، کتک خوردن، سنگسار شدن و... بسر برده بود ولی از شادی زایدالوصفی برخوردار بود. در واقع اتفاقات مختلف زندگی، شادی او را از میان نمی‌برد. اینها عمل متحیر کننده‌ای است که مسیح قادر است در زندگی اشخاص بکند. «خداوند نزدیک است» (۵). پولس ۱۰ سال پیش، در رساله به تسالونیکیان به ذکر این مطلب پرداخته بود که مسیح تا قبل از وقوع ارتداد و بی‌دینی باز نخواهد گشت. این ارتداد در بعضی از کلیساهایی که او بنیانگزاری نموده بود، بشدت پیش می‌رفت. او هرگز از نزدیک بودن روز خداوند غافل نمی‌شد. در واقع سِرّ شادی با دوام او، همین مورد بود.

مورد دیگری که باعث شادی همیشگی او می‌شد، دعاهای بی‌وقفه و شکرگزاریهای او بود (۶). شکرگزاریهای ما همواره سبب می‌شود خدا برکاتی را که فاقد آنها هستیم، در زندگیمان سرازیر نماید.

آمدن اپفردتس (۱۰ - ۲۰). او هدایای نقدی برای پولس به ارمغان آورده بود (۱۸). پولس از صمیم قلب متشکر بود، چراکه هیچ چیز جز آنچه زندان به او می‌داد، نداشت. ظریف‌ترین و زیباترین موضوعی که در کل این رساله بیش از هر موضوع دیگر انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، در آیهٔ ۱۷ است. او در حالی که از آنها تشکر می‌کند، به قدردانی از آنها می‌پردازد، نه به خاطر آنکه خودش به آن احتیاج داشت (اگرچه خود نیز در احتیاج شدید بود ۲ : ۲۵)، بلکه به خاطر آنکه دادن این هدیه، آنها را شریک در پاداشی می‌کند که خدمت او در برداشت «ثمری که به حساب شما بیفزاید». از آنجا که آنها او را حمایت کرده بودند، پس خدمات او مال آنها نیز حساب می‌شد. در واقع در روز داوری، آنها نیز به خاطر جانهایی که پولس صید نموده بود، پاداش می‌گرفتند. در این بخش درس عظیمی، در ارتباط با حمایت از کار بشارت در جهان امروزی نهفته است. شاید هدیه‌ای که ما می‌توانیم برای کار بشارت بدهیم، بسیار ناچیز باشد، اما باید دانست که همانطور که قطره‌های ناچیز باران که در بخش مرکزی آمریکای شمالی بارید و ایجاد سیلابی عظیم به سوی مزارع نیجریه نمود، این پولهای بی‌ارزش نیز می‌تواند سیلی از مبالغ هنگفت جهت حمایت مبشرینی که در خط اول جبههٔ صلیب، با تحمل سختی‌های فراوان به خاطر مسیح می‌جنگند، بکار برده شود. این چنین افرادی که حاضرند با پول خود خدا را خدمت کنند در واقع خود را شریک نهضت عظیمی که طی قرون متمادی انجام گرفته کرده‌اند و بدین ترتیب در پاداش این خدمت نیز شریک خواهند بود.

بعضی از مسیحیان در عهد جدید متعلق به طبقات اجتماعی والای آن زمان بودند (۲۲)، «اهل خانهٔ قیصر». اغلب مسیحیان از طبقات پایین اجتماع بودند. بسیاری از آنها برده بودند. اما در میان آنان، افراد برجسته و ممتازی بودند که درباریان آن زمان محسوب می‌شدند. از این جمله بودند:

خواجه سرای حبشی که خزانه‌دار پادشاه حبشه نیز بود (اعمال ۸ : ۲۷)، کرنیلیوس که یوزباشی (سرهنگ) بود، برادر رضاعی (ناتنی) هیرودیس (اعمال ۱۳ : ۱)، والی قبرس (اعمال ۱۳ : ۱۲)، بعضی از زنان شریف اهل تسالونیکی (اعمال ۱۷ : ۴)، زنان شریف یونانی در بیریه (اعمال ۱۷ : ۱۲)، خزانه دار شهر قرنتس (رومیان ۱۶ : ۲۳)، یونا، همسر خادم هیرودیس (لوقا ۸ : ۳).

رسالهٔ پولس رسول به کولسیان

الوهیت و کفایت کامل مسیح

کلیسای کولسی

کولسی یکی از شهرهای استان فریجیه بود. در روز پنطیکاست از این بخش، تعداد زیادی به اورشلیم آمده بودند (اعمال ۲:۱۰). پولس طی سفرهای دوم و سوم بشارتی خود به آنجا رفت (اعمال ۱۶ : ۶، ۱۸ : ۲۳). او احتمالاً طی یکی از این سفرها، از شهر کولسی دیدار به عمل آورده، اگرچه لحن آیهٔ ۲ : ۱ نشان می‌دهد که پولس اصلاً در آنجا نبوده است. احتمال دیگر آن است که این کلیسا در نتیجهٔ خدمات پولس در افسس بوجود آمده باشد (اعمال ۱۹ : ۱۰)، چراکه کولسی در نزدیکی مرز «آسیا» در حدود ۱۵۰ کیلومتری شرقی افسس قرار داشت. به نظر می‌رسد که اپفراس بنیانگزار این کلیسا بوده است (۱ : ۷، ۴ : ۱۲ - ۱۳).

تاریخ و دلیل نگارش کلیسا

پولس در سال ۶۱ - ۶۳ میلادی در زندان بسر می‌برد. او قبلاً نامهٔ دیگری هم نوشته بود که در آن به مرقس نیز اشاره نموده بود (۴ : ۱۰). در همین زمان اپفراس که اهل کولسی بود، به روم آمد و خبر وجود بدعت خطرناک را در آن کلیسا، به پولس گزارش داد. به نظر می‌رسد که او نیز زندانی شده بود (فلیمون ۲۳). در این زمان بود که پولس اقدام به نوشتن این رساله نمود و آن را توسط تیخیکس و اُنیسمُس که قبلاً رساله به افسسیان و فلیمون را نیز توسط آنان فرستاده بود، به کولسی ارسال نمود (افسسیان ۶:۲۱).

بدعت در کلیسای کولسی

به نظر می‌رسد که این بدعت در اثر اختلاط عقاید یونانی، یهودی و ادیان شرقی به عنوان ایده‌ای والا بوجود آمده بود و تحت لوای افکار فلسفی خودنمایی می‌نمود (۲ : ۸). مبنای این اعتقاد، پرستش فرشتگان به عنوان واسط بین خدا و انسان بود (۲:۱۸) و بر رعایت رسومات یهودی تا حد ریاضت (۲:۱۶ و ۲۱)، اصرار می‌ورزیدند و همهٔ این موارد را در قالب بخشهای والای انجیل مسیح، تعلیم می‌دادند.

رساله به کولسیان شباهت زیادی به رساله به افسسیان دارد. این دو رساله، هر دو در یک زمان به نگارش درآمدند. این دو رساله با جملاتی ساده اصول اساسی و مهم مسیحیت را ارائه می‌دهند تا با صدای بلند درکلیساها قرائت شوند. رساله به کولسیان و افسسیان اگرچه شباهت زیادی به هم دارند ولی موضوع اصلی هر یک از آنها متفاوت است. رساله به افسسیان دربارهٔ اتحاد و جلال کلیسای مسیح سخن می‌گوید، در حالی که موضوع رساله به کولسیان، الوهیت و کفایت همه جانبهٔ عیسی

مسیح است.

کولسیان ۱. الوهیت مسیح

شکرگزاری پولس به خاطر آنها (۳ - ۸). «شکر می‌کنیم» (۳). پولس اغلب رسالات خود را این چنین آغاز می‌کند (رومیان ۱ : ۸؛ اول قرنتیان ۱ : ۴؛ افسسیان ۱ : ۱۶؛ فیلیپیان ۱ : ۳؛ اول تسالونیکیان ۱ : ۲؛ دوم تسالونیکیان ۱ : ۳؛ دوم تیموتائوس ۱ : ۳؛ فلیمون ۴). خبر خوش از برادران ایمانی، او را شاد می‌کرد و در او ایجاد شکرگزاری می‌نمود. «ایمان»، «محبت»، «امید» (۴ - ۵) از کلمات محبوب او بشمار می‌رفتند. ایمان در مسیح، محبت نسبت به مقدسین، امید به آسمان. در واقع پولس به آنان خاطر نشان می‌کرد که این امید است که همانند انگیزه‌ای در آنها ایجاد ایمان می‌کند. «به سبب امیدی که» (۵) (به اول قرنتیان ۱۳؛ اول تسالونیکیان ۱ : ۳ مراجعه شود). «شنیدیم» (۴) ضرورتاً به معنی آن نیست که پولس اصلاً در کولسی نبوده است، چراکه همین لحن را در افسسیان ۱۵:۱ نیز بکار می‌برد و این در حالی است که او به افسس سفر نموده بود ولی برای مدتی از آنجا دور بوده است. «تمام عالم» (۶) و «تمامی خلقت» (۲۳) نشان می‌دهند که انجیل مسیح تا آن زمان که حدود ۳۲ سال از مرگ مسیح می‌گذشت، به همهٔ بخشهای شناخته شدهٔ آن زمان موعظه شده بود. در واقع در زمان حیات نسل اولی که به مسیح ایمان آورده بود، کلیسا یک واقعیت جهانی شده بود.

دعای پولس برای آنها (۹ - ۱۲). این یکی از چهار دعای زیبای پولس برای کلیسا است. سه دعای دیگر در افسسیان ۱ : ۱۶ - ۱۹، ۳ : ۱۴ - ۱۹؛ فیلیپیان ۱ : ۹ - ۱۱ یافت می‌شوند. «حکمت و فهم روحانی» (۹) به معنی درک چگونگی زیستن زندگی مسیح گونه است. «به قوت تمام زورآور شوید» (۱۱) تا حدی که در همهٔ مواقع با شادی روحیه‌ای شکیبا داشته باشید.

«الوهیت مسیح» (۱۳ - ۲۰). در این رساله لقبهای مختلفی به مسیح داده شده که عبارتند از: «صورت خدای نادیده»، «نخست زادهٔ همهٔ آفریدگان»، «همهٔ چیزها در او آفریده شدند»، «سر کلیسا»، «در ابتدا»، «نخست زاده از مردگان»، «تمامی پری در او ساکن است»، «بواسطهٔ او همه چیز مصالحه داده شد»، «مسیح در شما امید جلال است»، «در او همهٔ پری الهی ساکن است»، «در او شما کامل شده‌اید» (به سوی کاملیت منتقل شده‌اید)، «سر همهٔ ریاسات و قوات»، «نخست زادهٔ همهٔ آفریدگان» (۱۶). منظور از «نخست زاده» آن نیست که او نیز آفریده شد بلکه بر اساس تفسیر عهد عتیق او «وارث» همهٔ موجودات و آفریدگان جهان است.

تختها، سلطنتها، ریاسات و قوات ۱ : ۱۶. این بخش همانند افسسیان ۶ : ۱۲، نشانگر این مطلب است که در دنیای نادیده، افراد و سلطنتهای مختلفی وجود دارند که دارای قدرتهای گوناگون هستند و دنیای مرئی ما جزئی بسیار کوچک از آنها است. مرگ مسیح نه تنها نجات انسان را ممکن ساخت، بلکه وسیله‌ای برای ایجاد هماهنگی از دست رفتهٔ جهانی شد.

زحمات در راه کلیسا (۲۴ - ۲۹). جهت کامل کردن آنچه ناتمام مانده بود. این بدان معنی نیست

که زخمهای مسیح برای نجات ما کافی نبود. بلکه نکتهٔ مهم این است که کلیسا در کل نمی‌تواند به کاملیت برسد، مگر آنکه از طریق رنج و زحمت به این مرتبه برسد. پولس نگران بود که نکند آنها حاضر نباشند شریک این زحمات گردند (به اول پطرس ۴ مراجعه شود). «سرّ» (۲۶ و ۲۷) (به توضیحات مربوط به افسسیان ۳ : ۳ مراجعه شود).

«مسیح در شما، امید جلال» (۲۷). عصارهٔ پیغام پولس در این رساله، عبارتست از اینکه: مسیح سر خلقت است. ما با او مستقیماً و نه بوسیلهٔ وساطت فرشتگان ایجاد ارتباط می‌کنیم. او خود شخصاً حکمت، حیات و امید جلال ماست و نه فلسفه‌های مختلف یا قوانین گوناگون. در واقع مسیحی بودن عبارتست از محبت نمودن او، زندگی کردن در او، که خود یک شخصیت است و دارای شخصیتی پر جلال و الهی است که تمام خلقت در او آفریده شده است. مسیح به تنهایی جهت نجات انسان و کمال ابدی او کافی است.

کولسیان ۲. مسیح بی‌نظیر

علاقهٔ پولس نسبت به آنها (۱ - ۵). «آنانی که صورت مرا در جسم ندیده‌اند» (۱). بسیاری با استفاده از این آیه عقیده دارند که پولس تا به حال به کولسی نرفته بود. اما دقیقاً مشخص نیست که این عبارت که در آخر این آیه ذکر شده است، مربوط به قسمت اول جمله که ضمیر «شما» در آن بکار رفته نیز می‌باشد یا نه. سلام و احوالپرسی مربوط به ۴ : ۷ - ۱۸ دقیقاً نشان می‌دهد که پولس در میان کولسیان به خوبی شناخته شده بود. او امیدوار بود که بزودی بتواند سفری به آنجا داشته باشد (فلیمون ۲۲ ، فلیمون نیز یکی از اهالی کولسی بود). «لاودکیه» (۱) شهری بود که در نزدیکی کولسی بود و در فاصلهٔ ۱۵ کیلومتری آن واقع شده بود. پولس برای آنها نیز رساله‌ای نوشته بود و آن را همراه رساله به کولسیان، ارسال کرده بود (۴ : ۱۶). برخی عقیده دارند که آن نامه در واقع نسخه‌ای از رساله به افسسیان بوده است.

«سرّ» (۲). این کلمه احتمالاً یکی از کلماتی بوده که معمولاً مورد استعمال «فیلسوفان» کولسی قرار می‌گرفت. این کلمه در این رساله بارها بکار رفته است (۱ : ۲۶ و ۲۷ ، ۴ : ۳) که منظور از آن نقشهٔ الهی است که هنوز مکشوف نشده (به توضیحات مربوط به افسسیان ۳ : ۳ - ۹ مراجعه شود).

فیلسوفان شهر کولسی (۴ و ۸). فیلسوف شخصی است که تمام عمر خود را صرف درک آنچه می‌داند می‌کند قبل از آنکه بفهمد که او نمی‌تواند این چیزها را درک کند. مسیح، مرکز حقیقت است. بعضی از این حقایق، جهت درک بسیار آسان هستند و برخی بسیار مشکل. اوست که می‌تواند ما را به ماورای دانسته‌های ذهنمان برساند. فیلسوف در مسیحیت می‌تواند همان چیزهایی را ببیند که با فلسفهٔ او هماهنگی دارد. او مسیح را می‌پذیرد و خود را مسیحی معرفی می‌کند. هنگامی که او مسیح را نپذیرفته، افکار او بر فلسفه‌ای که به آن اعتقاد دارد، دور می‌زند و مسیح فقط در حکم سایه‌ای است که حکم یک زمینهٔ فکری را برای او دارد. امروزه اینچنین اشخاصی فراوانند، افرادی که به استدلال

تئوریها و داکترینهای مختلف می‌پردازند، اما ذره‌ای علاقهٔ شخصی به خود مسیح ندارند.

شریعت گراها (۱۶ : ۲۰ - ۲۲). برخلاف فیلسوفان، اشخاصی بودند که به بحثهای عملی بیشتر توجه داشتند و زیاد در قید مسائل پیچیدهٔ فلسفی نبودند. ولی در عین حال خیلی علاقه داشتند که بدانند چه باید بکنند تا مسیحی واقعی باشند. چنین اشخاصی فقط بدنبال توانینی جهت اطاعت کردن هستند، تا حدی که توانین محور اصلی زندگی آنها را تشکیل می‌دهد و مسیح شخصاً فقط سایه‌ای است که در زمینهٔ شریعت قرار گرفته است.

در واقع شریعت گراها افرادی هستند که اساس نجات خود را به جای آنکه از سوی مسیح بدانند بر خود بنا می‌کنند. اگرچه هر مسیحی مؤظف است که توانین و اصول را بدرستی اطاعت نماید. اما چنانچه در فکر خود بیش از اندازه بر آنچه که اعتقاد داریم یا آنچه انجام می‌دهیم تأکید ورزیم، در واقع با این خطر روبرو هستیم که نجات خود را بر خودمان و اعمال خودمان بنا نماییم. مسیح نه قانون بود و نه اصول دین، او نجات بود. او در واقع اساس امید ماست و نه خودمان. ما نباید از ارزش ضرورت اعتقاد به اصول صحیح بکاهیم، اما باید به این نکته نیز توجه داشت که مسیحی بودن، در واقع، محبت کردن مسیح است و این بسیار والاتر از اعتقاد داشتن به یک سری اصول و شرایع است. نکتهٔ حیاتی که در این بخش نهفته این است که ما بایستی در سایهٔ مسیح، از اصول و شرایع اطاعت نماییم. چنانکه ما به توانینی خاص عشق بورزیم، در واقع پس از ایامی چند متوجه خواهیم شد که نسبت به افرادی که با آن توانین مخالفت می‌کنند، تلخ شده‌ایم. اما در صورتی که شخص مسیح را محبت کنیم، به مرور ایام به شباهت او درخواهیم آمد. پولس در این رساله از یک سو به اصلاح اصول غلط یهودگراها می‌پردازد و از طرف دیگر نیز از رسوخ فلسفهٔ یونانی جلوگیری بعمل می‌آورد و با هر گونه اصولی که با اینچنین مواردی سازش‌پذیر است، به مخالفت می‌پردازد. باید به این نکته توجه داشت که هر چقدر که اصول و اعتقادات ما پایهٔ کتاب‌مقدسی هم داشته باشند، نباید جایی بالاتر از مسیح اختیار کنند. باید توجه داشت، هنگامی که ما در مشارکتمان با مسیح بیشتر به طرف خودمان متمایل می‌شویم، آنگاه ما در واقع شریعت‌گرا هستیم. این امکان هست که ما شریعت گرایانی باشیم که نسبت به توانین فیض، تعصب نشان می‌دهند.

کولسیان ۳. زندگی در مسیح

تأکید اصلی این رساله، رابطهٔ شخصی با مسیح است. مسیح در شما امید جلال (۱ : ۲۷). سلوک در او، ریشه دواندن در او، بنا شدن در او (۲ : ۶ و ۷). حرکت بسوی کاملیت (۲ : ۱۰). مردن با او (۲:۲۰). قیام با او (۳ : ۱). زندگی شما در او مخفی است (۳:۳).

گفتگو و سرود (۱۶)، در این بخش با هم ذکر شده‌اند. این قسمت تجمعات کلیسایی را نشان می‌دهد که در آن تعلیم کلام و خواندن سرودها و مزامیر، به عنوان وسایل اصلی در راه ارتقاء رشد زندگی مسیحی مطرح شده‌اند.

کولسیان ۴. مسائل شخصی

کلیسا معمولاً در خانه‌ها تشکیل می‌شد. چند تا از افراد این کلیساها نام برده شده‌اند: نیمفاس درلائودکیه (۱۵:۴)، فلیمون در کولسی (فلیمون ۲)، تایوس در قرنتس (رومیان ۱۶ : ۲۳)، آکیلا و پرسکله در افسس (اول قرنتیان ۱۶ : ۱۹) و سپس در روم (رومیان ۱۶ : ۵). آنها مجبور بودند هر جا که امکان داشته باشد، جمع شوند. تا قرن سوم میلادی هیچ نوع بنای کلیسایی وجود نداشت. اما با این وجود، کلیسا دارای رشد حیرت‌آوری بود. کلیسا وقتی از تعداد زیادی جماعات کوچک تشکیل شده باشد، بهتر عمل می‌کند تا اینکه تعداد انگشت شماری جماعات بزرگ داشته باشد.

رسالهٔ اول پولس رسول به تسالونیکیان

رجعت ثانوی مسیح

کلیسای تسالونیکی، طی دومین سفر بشارتی پولس، در سال ۵۱ میلادی بنیانگزاری شد (اعمال ۱۷ : ۱ - ۹).

با در نظر گرفتن اعمال ۱۷ : ۲ چنین بنظر می‌رسد که پولس تنها مدت سه هفته در آنجا اقامت گزیده است. ولی فیلیپیان ۴ : ۱۶، اول تسالونیکیان ۲ : ۹، دوم تسالونیکیان ۳ : ۸ نشانگر این مطلبند که او مدت طولانی‌تری در آنجا مانده است. احتمالاً او سه سبت متوالی را در کنیسه و بعداً در مکانی دیگر به موعظه و تعلیم پرداخته است. اما در هر صورت شواهد نشان می‌دهند که اقامت او، آنقدر نبوده، که بتواند کلیسا را بطور کامل تعلیم دهد.

پولس هنگامی که از تسالونیکی بیرون افکنده شد، به بیریه که در ۸۰ کیلومتری غرب قرار داشت، رفت. اما او بزودی از بیریه نیز اخراج شد و در حالیکه عازم یونان بود، سیلاس و تیموتائوس را در آنجا ترک گفت. یونان در ۳۰۰ کیلومتری جنوب قرار داشت. پولس هنگامی که به آنجا رسید، طی نامه‌ای بدنبال سیلاس و تیموتاؤس فرستاد و از آنها درخواست کرد که هر چه سریعتر خود را به او برسانند (اعمال ۱۷ : ۱۴ و ۱۵). هنگامی که آنها به یونان رسیدند، پولس در حالیکه نسبت به کلیسای نوپای تسالونیکی ابراز نگرانی می‌نمود، تیموتاؤس را به آنجا فرستاد. پولس در فاصلهٔ زمانی که تا بازگشت دوبارهٔ تیموتاؤس به آتن داشت، به قرنتس مسافرت نمود. تیموتاؤس در مراجعتش، تحمل شجاعانهٔ مسیحیان تسالونیکی در شکنجه‌ها را به پولس خبر داد. او متذکر شد که عده‌ای از آنان نیز جان داده‌اند. همین مورد باعث شده بود که برای بازماندگان این سؤال پیش آید که آنانی که مردند چگونه از مزایای رجعت ثانوی مسیح بهره‌مند خواهند گردید. پولس در رساله به تسالونیکیان تعالیم اصولی در این رابطه ارائه می‌دهد. او در این رساله خاطرنشان می‌سازد که خوابیدگان در مسیح، هنگام رجعت ثانوی او هیچ کمبودی نسبت به بقیهٔ مسیحیان که زنده‌اند، نخواهند داشت.

تسالونیکی: تلفظ مدرن این شهر بصورت «سالونیکی» است. این شهر در گوشهٔ شمال غربی دریای اژه واقع شده بود که روبروی آن بندری بود که بر سرزمینهای حاصلخیز و پر آب قرار گرفته و سر شاهراه نظامی شمالی که روم را به شرق مربوط می‌ساخت، واقع شده بود. شهر تسالونیکی دارای دورنمای کوه المپیا بود که مقر خدایان یونانی را تشکیل می‌داد. این شهر از شهرهای ثروتمند آن زمان بشمار می‌رفت که توسط مقدونیه اداره می‌شد.

خدمت پولس در تسالونیکی. پولس اگرچه مدت زمان کوتاهی در این شهر اقامت داشت، اما جنبش عظیمی در آنجا بوجود آورد. دشمنان او، او را متهم به «شورانیدن ربع مسکون» نمودند (اعمال ۱۷ : ۶ الف). در این شهر، عدهٔ کثیری از یونانیان و تنی چند از زنان شریفه ایمان آوردند (اعمال ۴:۱۷). این ایمان باعث انتشار مسیحیت در سرتاسر یونان شد (اول تسالونیکیان ۱ : ۸ و ۹).

اول تسالونیکیان ۱. شهرت کلیسا

«با قوت» (۵). احتمالاً اشاره‌ای است به معجزاتی که توسط موعظات پولس انجام می‌شد. لازم به تذکر است که هیچیک از این معجزات، در کتاب اعمال رسولان ثبت نشده است. عکس‌العمل آنها در شکنجه‌ها «نمونه»‌ای (۷) برای همهٔ ایمانداران سراسر یونان شده بود و اصل رفتار مسیحی را نشان می‌داد. «پس او را انتظار بکشید» (۱۰). پولس هر فصل این رساله را با اشاره به رجعت ثانوی مسیح خاتمه می‌دهد ۲ : ۱۹، ۳ : ۱۳، ۴ : ۱۶ - ۱۸، ۵ : ۲۳.

اول تسالونیکیان ۲. اعمال پولس در میان آنها

این فصل بطور خاصی نشانگر دفاعیات پولس از طرز رفتار او در بین اهالی تسالونیکی است. لحن پولس در این بخش، بازگو کنندهٔ این است که دشمنانی که سعی در آزار و شکنجهٔ کلیسای تسالونیکی داشتند، در واقع مبارزه‌ای جنگجویانه جهت خدشه‌دار کردن شخصیت پولس از خود نشان می‌دادند.

او خاطر نشان می‌سازد که بر خلاف بسیاری از فیلسوفان، او به ازای خدمتش پولی دریافت نداشته بود. این خود دلیل بر آن بود که او فاقد انگیزه‌های طمعکارانه و مال دوستانه بود.

پولس به آنها یادآوری می‌کند که آنها را دور از هر نوع محرک خودخواهانه و با سرسپردگی خاص خدمت نموده است. او خود نمونهٔ زنده از آنچه وعظ نموده بود، است.

«زحمات» (۱۳ - ۱۶). بنظر می‌رسد که یهودیان بی‌ایمان و «اشرار بازاری» (اعمال ۱۷ : ۵) که پولس را از تسالونیکی اخراج کرده بودند، حالا با خشمی بی‌امان، اوج غضب خود را بر یاسون، و سایر مسیحیان آن منطقه ابراز می‌نمودند. پولس با یادآوری شکنجه‌های مشابه کلیسای مادر در یهودیه، رنجهای مسیح و همینطور دردهای خودش، سعی دارد تا آنها را تسلی بخشد. «منتهای غضب» (۱۶)، سهم کسانی است که باعث قتل خداوند و آزار و شکنجهٔ کلیسا شدند. هیچ امیدی برای توبهٔ آنها وجود ندارد. آنان هیچ راه گریزی از سرنوشت شومی که در انتظار آنها است، ندارند. چرا که سقوط اورشلیم قریب‌الوقوع بود و در عین حال سرنوشت تاریک و ابدی روز داوری نیز آنان را انتظار می‌کشید.

نقشهٔ پولس برای بازگشت به تسالونیکی (۱۷ - ۲۰). «یکی دو دفعه» (۱۸) نشان می‌دهد که پولس حداقل دو دفعه در نظر داشته است که به تسالونیکی برگردد، اما «شیطان نگذاشت». پولس در ابتدای این سفر بشارتی در نظر داشت که به مکانهای خاصی مسافرت کند، اما روح‌القدس او را منع نمود (اعمال ۱۶ : ۶ و ۷). بنظر می‌رسد که نقشه‌های خدا در نقشه‌های او تداخل کرد. حالا شیطان برای او مانع ایجاد می‌کند. چگونه پولس ممانعت الهی را از ممانعت شیطان تشخیص می‌داد. شیطان چه موانعی بر سر او ایجاد نمود؟ احتمال می‌رود که این موانع شامل بیماری یا مخالفت فرمانداران داخلی شهرها بوده باشد. اما یک چیز مسلم است که پولس مطمئن بود که این نیروی شیطانی، ضد کلیسا

است که او را از دیدار برادران محبوب کلیسای تسالونیکی باز می‌داشت. او هنوز «شبانه روز» (۳:۱۰-۱۱) دعا می‌کند تا شاید دوباره به نزد آنان برگردد. او می‌دانست که یکی از نگینهای درخشندهٔ تاج وی در هنگام بازگشت مسیح، کلیسای تسالونیکی است و بهمین خاطر آنان را امید، شادی، تاج و جلال خود معرفی می‌کند (۱۹ - ۲۰).

اول تسالونیکیان ۳. گزارش تیموتاؤس

کلیسای تسالونیکی در جفا و شکنجه بسر می‌برد. پولس در حالیکه نگران این کلیسای نو پا بود، تیموتاؤس را جهت تشویق آنان به تسالونیکی فرستاد. (جهت مطالعهٔ بیشتر به بخش مقدمه و اعمال رسولان ۱۷: ۱۵، ۱۸: ۱ و ۵؛ اول تسالونیکیان ۳: ۱ و ۲ و ۶ مراجعه شود). بازگشت تیموتاؤس حاوی این خبر بود که ایمانداران این کلیسا با صبر و شکیبایی متحمل زحمات هستند. این امر باعث شادی زایدالوصف پولس شد.

اول تسالونیکیان ۴. فساد اخلاقی، محبت، بازگشت خداوند

فساد اخلاقی (۱ - ۸). در میان بی‌ایمانان بسیار شایع بود. بنظر می‌رسد که تیموتاؤس در گزارش خود علاوه بر ذکر امانت و شکیبایی مسیحیان این کلیسا، به مواردی از اهمال اخلاقی نیز اشاره می‌کند و پولس در این بخش، به انتقاد از این مورد می‌پردازد. «قدوسیت» (۳)، در اینجا به معنی پاکی جنسی است. «ظرف» (۴) به معنی بدن است؛ اما برخی آن را به «همسر» تعبیر می‌کنند و بدین ترتیب این شخص از طرفی به وفاداری نسبت به عهد ازدواج اشاره می‌کند و از طرف دیگر نشانگر این مطلب است که به منظور اجتناب از زنا و فساد اخلاقی، هر شخص باید فقط به زن خودش توجه داشته باشد. «برادر خود» (۶)، به معنی دست درازی یا احساس تملک بر مایملک و حقوق خانوادگی دیگران می‌باشد. بنظر می‌رسد که این موارد در بین ایمانداران این کلیسا قابل مشاهده بود.

«محبت برادرانه» (۹ - ۱۲). چنین بنظر می‌رسد که کسانی که متمول بودند (اعمال رسولان ۱۷:۴) کمک به دیگران را جزو وظیفهٔ مسیحی خود می‌دانستند و هدایایی را برای برادران فقیری که در کلیساهای مقدونیه بسر می‌بردند، ارسال می‌داشتند. این امر باعث بروز تنبلی و سوءاستفاده در بعضی‌ها شده بود. پولس در این بخش، روحیهٔ تنبل آنان را مورد توبیخ قرار می‌دهد. این مورد که فرد با استفاده از تلاش همسایهٔ خویش زندگی کند، کاملا خلاف اصل محبت برادرانه می‌باشد. وجود فقیرانی که قدرت کار کردن داشتند ولی به گدایی مشغول بودند، اگرچه فرصتی مهیا می‌ساخت تا دیگران محبت برادرانه خود را نشان دهند، ولی در واقع نشانگر محبت خودخواهانهٔ خود آنها بود. این امر مسلماً بنظر اشخاص بیرون از کلیسا امری زشت محسوب می‌شد.

بازگشت ثانوی مسیح (۱۳ - ۱۸). در این بخش، عنوان اصلی این رساله مطرح می‌شود. تکرار

مداوم این موضوع در هر باب این رساله، نشانگر تأکید خاصی است که پولس در ارتباط با این موضوع نسبت به تسالونیکیان دارد.

این موضوع، بصورت «آمدن» یا «ظهور» خداوند ذکر شده است که در رساله به عبرانیان ۲۸:۹ بصورت آمدن «ثانوی» مطرح شده است. کلام عیسی در یوحنا ۱۴ : ۳ با ذکر کلمهٔ «دوباره» به معنی بازگشت ثانوی اوست. بنابراین معمولاً این مورد به شکل «بازگشت ثانوی مسیح» معروفیت دارد.

موضوع بازگشت ثانوی مسیح، تقریباً در همهٔ کتب عهد جدید ذکر شده است. فصل‌هایی از کتاب‌مقدس که بیشترین توضیحات را در این رابطه ارائه می‌دهند، عبارتند از: متی ۲۴ و ۲۵، لوقا ۲۱، اول تسالونیکیان ۴ و ۵، دوم پطرس ۳.

دو رساله‌ای که به تسالونیکیان نوشته شده، اولین نوشتجات عهد جدید بشمار می‌روند. موضوع اصلی این دو رساله، آمدن دوبارهٔ خداوند است. آخرین کتاب عهد جدید نیز مکاشفه است که آخرین جملهٔ آن به آمدن خداوند اشاره می‌کند. «بزودی می‌آیم»، «بیا ای خداوند عیسی». بنابراین عهد جدید با آمدن دوبارهٔ مسیح آغاز و خاتمه می‌یابد.

«خوابیدگان» (۱۴)، اصطلاحی روحانی است که برای مسیحیانی که مرگ را چشیده‌اند، بکار برده می‌شود (متی ۵۲:۲۷، یوحنا ۱۱ : ۱۱، اعمال ۷ : ۶۰، ۱۳ : ۳۶، اول قرنتیان ۶:۱۵ و ۱۸ و ۲۰ و ۵۱، دوم پطرس ۳ : ۴). این اصطلاح بر نوشتهٔ روی سنگ قبر بسیاری از مسیحیان که بعدها کشف شده‌اند، قابل مشاهده بوده است. عیسی نیز این اصطلاح را در تعالیم خویش بکار می‌برد. پس، حقیقتاً مرگ به مثابه خواب است. روزی خواهیم برخاست. مرگ در واقع نوعی بیهوشی است که تا روز رستاخیز ادامه دارد. مرگ در واقع واسطی است بین این دنیا و دنیای آتی (فیلیپیان ۱ : ۲۳).

«صدا و آواز رئیس فرشتگان و صور خدا» (۱۶). این بخش تشابه زیادی به کلمات عیسی در متی ۲۴ : ۳۰ - ۳۱ دارد. ممکن است که این کلمات سمبولی از اتفاقات خاصی باشند. «ابرها» (۱۷)، ارابهٔ ظفرمندانهٔ او خواهند بود. او در ابرها محو شده بود (اعمال ۱ . ۹) و به همین ترتیب نیز قرار است که دوباره برگردد (مکاشفه ۷:۱). فرشتگان او را با جلال کامل آسمانی همراهی خواهند نمود (متی ۳۱:۲۵). همهٔ مقدسینی که مربوط به اعصار گذشته هستند، خواهند برخاست و آنان که در قید حیات هستند، بدنهایشان متبدل خواهند گردید و همچنانکه خنوخ و ایلیا ربوده شدند، کلیسا نیز در حالیکه با شادی به پیشواز منجی بازگشتهٔ خود می‌رود، ربوده شده و تا ابد درکنار خداوند خویش خواهد بود.

اول تسالونیکیان ۵. بازگشت خداوند

غیر منتظره بودن بازگشت خداوند (۱ - ۱۱). هیچ اشاره‌ای به زمان آمدن مسیح نشده است. این واقعه بصورتی ناگهانی و غیر منتظره بوقوع خواهد پیوست. برخی از «نشانه‌ها» که قبل از آمدن مسیح اتفاق خواهند افتاد، به ایمانداراني که در انتظار این واقعه هستند، نزدیک بودن آن را اعلام خواهند کرد. این در حالی خواهد بود که دنیا این عقیده را خوار خواهد شمرد. حتی به ایمانداران نیز هشدار

داده شده که آماده باشند. این واقعه به مثابه «دزد در شب» (۲) خواهد بود. عیسی بارها به این نکته اشاره نمود: متی ۲۴: ۳۶ و ۴۲، ۲۵: ۱۳؛ مرقس ۱۳: ۳۲ - ۳۷؛ لوقا ۱۲. ۳۹ و ۴۶، ۲۱:۲۵ - ۳۵. او بطور جدی شاگردانش را هشدار داد تا همانند دیده‌بانان «بیدار» باشند (جهت مطالعهٔ بیشتر در مورد زمان آمدن او به توضیحات مربوط به دوم تسالونیکیان ۲ و دوم پطرس ۳ مراجعه شود).

احترام به خادمین (۱۲ - ۱۳). از آنجا که این کلیسا بسیار نوپا بود. احتمال می‌رود که دارای شبانان نوآموز بوده باشد. اما پولس اعضای کلیسا را به محبت کردن و احترام گذاشتن به شبانان ترغیب می‌کند. هنگامی که اعضای یک کلیسا شبان خود را محبت کنند و بطورکلی رابطه‌ای صلح‌آمیز میان آنان حکمفرما باشد، همه چیز در جای خود قرار خواهد گرفت و کلیسا قطعاً رشد خواهد نمود.

پانزده پند (۱۴ - ۲۲). پولس همواره به نحوی زیبا رسالات خود را خاتمه می‌بخشد. اگرچه بسیاری اوقات مسائل غامض و پیچیده در رسالات او به چشم می‌خورد ولی در نهایت، او سعی می‌کند تا خوانندگان را به صلح، تحمل رنجها، شادی، دعا، شکرگزاری و هر امر نیکو ترغیب و تشویق نماید.

روح و نفس و بدن (۲۳). معمولاً روح و نفس (جان) به عنوان کلمات مترادف در نظر گرفته می‌شوند. اما بنظر می‌رسد آنها از یکدیگر متمایز هستند. نفس یا جان عامل حیات و زندگی در نظر گرفته می‌شود در حالیکه روح عامل ایجاد ارتباط با خدا است. مسیح تمامیت وجودی انسان را نجات داده است. لحن بکار رفته در این بخش نشانگر رستاخیز بدنها است.

«بوسهٔ مقدسانه» (۲۶). بوسیدن جنس موافق از گونه به عنوان سلام کردن در بین اکثر افراد کشورهای باستانی مرسوم بود و بدین ترتیب، این مورد وارد فرهنگ کلیسایی نیز شد. بعدها بتدریج این رسم در کلیساها از بین رفت.

«برای جمیع برادران مقدس خوانده شود» (۲۷)، نشانگر این است که پولس طالب آن بود که رسالات او در کلیساها خوانده شود. دلیل نوشتن عهد جدید نیز همین می‌باشد (کولسیان ۴: ۱۶، اول تیموتاؤس ۴: ۱۳، مکاشفه ۱: ۳).

رسالهٔ دوم پولس رسول به تسالونیکیان

تعالیم بیشتر دربارهٔ رجعت ثانوی مسیح

این رساله، در سال ۵۲ میلادی، چند هفته یا چند ماه پس از رسالهٔ اول نوشته شد. در رسالهٔ اول، پولس خاطر نشان کرده بود که آمدن خداوند غیر منتظره و ناگهانی خواهد بود. در این رساله او نشان می‌دهد که رجعت مسیح، پس از ارتداد عظیم خواهد بود.

دوم تسالونیکیان ۱. روز خداوند

در این بخش، خصوصیت مشخصه‌ای که از آمدن خداوند ارائه داده شده است، عبارت است از وحشت بخاطر بی‌اطاعتی‌ها. در اول تسالونیکیان باب ۴، پولس خاطرنشان می‌سازد که خداوند با صدا و آواز رئیس فرشتگان، از آسمان خواهد آمد، کلیسا نیز ربوده خواهد شد که تا ابد در حضور خداوند بسر ببرد.

در این بخش، او اضافه می‌کند که او «با فرشتگان قوت خود خواهد آمد در آتش مشتعل» (۷) و بدین ترتیب از نامطیعان و خداشناسان، انتقام خواهد کشید. عیسی، خود از «آتش جاودانی» (متی ۴۱:۲۵) و «آتش خاموشی ناپذیر» (مرقس ۹ : ۴۳) سخن گفته بود. در عبرانیان ۱۰ : ۲۷ نیز صحبت از «آتش فرو برنده» است که اشاره به روز داوری است. در دوم پطرس ۳ : ۷ و ۱۰ نشان داده شده که سرنوشت زمین به سوخته شدن با «آتش» مختوم خواهد شد (به توضیحات مربوط به این آیات توجه شود).

دوم تسالونیکیان ۲. ارتداد

یکی از اهداف این رساله، آن است که به تسالونیکیان این هشدار را بدهد که آمدن خداوند فوراً و بدون زمینه‌های قبلی انجام نخواهد شد، بلکه قبل از آن، ارتداد عظیمی رخ خواهد داد.

منظور از ارتداد چیست؟ این واقعه «سقوط» نیز نامیده شده که طی آن شخصی تحت عنوان «فرزند هلاکت» در هیکل خدا ظاهر خواهد شد و بر ضد خدا عمل نموده، خود را خدا اعلام خواهد کرد (۳ و ۴). کلیسای دروغینی توسط یک شیاد اداره خواهد شد.

آبای کلیسا، منتظر یک ضد مسیح بودند که خود را درست پس از سقوط امپراطوری روم، ظاهر کند. اصلاحگران پروتستان، مستقیماً در تماس با سقوط وحشتناک کلیسا در قرون وسطی بودند و بدین ترتیب عقیده داشتند که یکی از پاپها، در حالیکه قدرت متعلق به مسیح خداوند را غصب می‌نماید و مسبب سقوط مذهبی آن زمان می‌شود، همان فرزند هلاکت خواهد بود.

در زمان حاضر با سپری شدن تاریخ ۲۰۰۰ سالهٔ کلیسا، عقاید متعددی در این رابطه ابراز می‌گردد. بسیاری معتقدند که این مورد اشاره به دورهٔ زمانی خاصی است که درست قبل از آمدن

خداوند است.

این موارد در روزهای پولس نیز وجود داشت (۷). متأسفانه تاریخ کلیسا تصویر خوبی از خود بجای نگذارده است. اگر دورنمایی از کلیسای مرئی را در مد نظر قرار دهیم، مشاهده می‌کنیم که از بدو تولد کلیسا از قرن اول میلادی تاکنون، حتی با وجود فجایعی که توسط پاپها در قرون وسطی انجام شد، نمی‌توان نام کلیسای مرتد را برای هیچیک از دوره‌های کلیسایی در نظر گرفت. پس این چه نوع ارتدادی خواهد بود که با وجود تمام این فجایع کلیسایی، هنوز وارد تاریخ کلیسا نشده است.

«آنچه را مانع است» (۶)، آبای کلیسا، بطورکلی تصور می‌کردند که این مورد اشاره به امپراطوری روم است. برخی عقیده بر آن دارند که منظور از مانع، روح‌القدس است.

عقاید پولس دربارهٔ رجعت ثانوی: عقیدهٔ عمومی اکثر منتقدین بر آن است که پولس مجبور بود دربارهٔ عقایدی که در مورد آمدن خداوند ارائه داده است، تجدید نظر نماید. بدین ترتیب، نظرات ابتدایی او با آنچه بعدها ارائه داد، بنظر متناقض می‌آمد. اما این مورد حقیقت ندارد و پولس بهیچوجه در نظرات خود تغییر و تبدیل مبذول نداشته است. رسالات به تسالونیکیان از نوشتجات اولیه او بشمار می‌روند. او در این رسالات، نشان می‌دهد که او انتظار ندارد که آمدن خداوند بصورت فوری باشد بلکه لازمهٔ این واقعه، وجود ارتدادی خواهد بود که در روزهایی که پولس در قید حیات بود نیز اثراتی از این ارتداد به چشم می‌خورد. اما این امر که این ارتداد، دقیقاً چه خواهد بود، بر پولس مکشوف نشد. اما در هر صورت هیچیک از این عقاید، از احتمال وقوع این موارد در زمان حیات پولس کم نمی‌کرد. به همین دلیل است که او عبارتی همچون «ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی می‌باشیم» را نیز بکار می‌برد (اول تسالونیکیان ۴ : ۱۵ ؛ اول قرنتیان ۱۵ : ۵۲). در هر صورت، پولس در انتظار آمدن پر جلال مسیح بود و در عین حال مرگ خود را نیز پیش بینی می‌کرد، «رحلت کنم و با مسیح باشم» (فیلیپیان ۱ : ۲۳). برای پولس مهم نبود که او هنگام آمدن خداوند، در قید حیات جسمی باشد یا نه. او هنگام مرگش، در آخرین نوشتجات خود نشان می‌دهد که تنها به «ظهور» خداوند فکر می‌کرد (دوم تیموتائوس ۴ : ۶ و ۸).

دوم تسالونیکیان ۳. عدم نظم و ترتیب

«برای ما دعا کنید» (۱)، تا از «مردم ناشایستهٔ شریر» برهیم. پولس در آن وقت اوقات سختی را در قرنتس می‌گذرانید. خداوند دعای آنان را مستجاب فرمود (اعمال ۱۸ : ۹ - ۱۰).

عدم نظم و ترتیب (۶ - ۱۵)، اشاره است به افراد تنبل که از اموال خیریه‌ای که کلیسا دارا بود، سوءاستفادهٔ شخصی می‌نمودند (اول تسالونیکیان ۴ : ۹ - ۱۰). آنها آمدن فوری خداوند را بهانه‌ای برای ترک وظایف روزانه و شغل خود می‌دانستند و بدین ترتیب ادعا می‌کردند که باید بوسیلهٔ برادرانی که از لحاظ مالی غنی‌تر هستند، حمایت شوند.

پولس اگرچه طرفدار سرسخت افراد نیازمند بود و اوقات زیادی را صرف جمع آوری هدایای

نقدی جهت رفع نیاز فقرا نموده بود، اما تا بحال افرادی را که از لحاظ جسمی قادر به کار کردن بودند ولی بیکار می‌گشتند را مورد توبیخ قرار نداده بود. او در این بخش برادران را از حمایت اینچنین اشخاصی منع می‌کند و حتی به کلیسا دستور می‌دهد، مشارکت و معاشرت با اینچنین اشخاص را قطع کنند.

در هیچیک از تعالیم پولس یا مسیح و یا هیچ بخشی از کتاب‌مقدس، تعلیمی که مشوق کمک به افراد تنبل که قادر به کار کردن هستند اما گدایی می‌کنند، وجود ندارد.

رسالهٔ اول پولس رسول به تیموتائوس

مراقبت از کلیسای افسس

رسالات شبانی

رسالات اول و دوم تیموتائوس و تیطس، عموماً «رسالات شبانی» خوانده می‌شوند. عقیدهٔ عمومی بر آن است که این رسالات در فاصلهٔ زمانی موجود بین زندانی شدن اول و دوم پولس، یعنی بین سالهای ۶۴ و ۶۷ میلادی به رشتهٔ تحریر درآمده‌اند. اما بسیاری از منتقدین پیرو مکتب اصالت «عقل»، عقیده بر این دارند که این رسالات آثار یک نویسندهٔ ناشناخته هستند که حدود ۳۰ تا ۵۰ سال پس از مرگ پولس، این نوشتجات را به اسم پولس نوشت تا اصول و عقاید خاصی را ترویج دهد. البته هیچیک از شواهد تاریخی، این امر را ثابت نمی‌کند. این رسالات، از همان نخست، رسالات نوشته شده بوسیلهٔ پولس در نظر گرفته شده‌اند. اگر چنانکه شخصی تحت عنوان پولس اقدام به نوشتن آنها می‌نمود، چگونه ممکن بود بعدها به عنوان بخشی از کلام خدا پذیرفته شوند. بدین ترتیب می‌بایستی بالاجبار بخشی از کلام خدا را جعلی بحساب آوریم.

تیموتائوس

تیموتائوس از اهالی لستره بود (اعمال ۱۶ : ۱). مادر او یهودی بود و پدرش یونانی. نام مادر او افنیکی و نام مادر بزرگش لوئیز بود (دوم تیموتائوس ۱ : ۵). او توسط پولس ایمان آورده بود (اول تیموتائوس ۱ : ۲) و طی دومین سفر بشارتی پولس، یعنی در سال ۵۱ میلادی، به او ملحق شد (اعمال ۱۶ : ۳). انتخاب او تحت هدایت الهی صورت گرفته بود (اول تیموتائوس ۱ : ۱۸). تیموتائوس توسط پولس و مشایخ دستگذاری و تقدیس شده بود (اول تیموتائوس ۴ : ۱۴ و دوم تیموتائوس ۱:۶). او پولس را در ترواس، فیلیپی، تسالونیکی و بیریه همراهی نمود. تیموتائوس در بیریه توقف نمود تا زمانی که پولس بدنبال او فرستاد تا به آتن بیاید (اعمال ۱۷ : ۱۴ - ۱۵). پولس بعداً او را دوباره به تسالونیکی فرستاد (اول تسالونیکیان ۳ : ۱ - ۲). هنگام بازگشت تیموتائوس، پولس به قرنتس رفته بود (اعمال ۱۸ : ۵ ؛ اول تسالونیکیان ۳ : ۶). تیموتائوس نیز به آنجا رفت و پولس را در نوشتن رسالات به تسالونیکیان یاری نمود (اول تسالونیکیان ۱ : ۱، دوم تسالونیکیان ۱ : ۱). بعدها پولس او را از افسس به قرنتس فرستاد (اول قرنتیان ۴ : ۱۷). پولس در مکادونیه به او پیوست و در آنجا تیموتائوس او را در نوشتن رسالهٔ دوم قرنتیان یاری نمود (اعمال ۱۹ : ۲۲، دوم قرنتیان ۱ : ۱). او در بخشی از مسافرت پولس به اورشلیم نیز با او همراه بود (اعمال ۲۰ : ۴). مشخص نیست که او تمام راه را تا اورشلیم و روم با پولس بوده است یا نه. اما بعدها او دوباره همراه پولس در روم ظاهر می‌شود (فیلیپیان ۱:۱، ۲:۱۹-۲۲؛ کولسیان ۱ : ۱ ؛ فلیمون ۱). او بعداً به افسس می‌رود و این زمانی است که پولس این رساله را خطاب به وی می‌نویسد. پولس از او التماس می‌کند که به روم بیاید (دوم تیموتائوس ۴ : ۹). البته مشخص نیست که او قبل از مرگ پولس به روم رسید یا نه. در عبرانیان

۲۳:۱۳ متذکر شده است که تیموتائوس از زندان آزاد شده است. تیموتائوس ذاتاً شخصی ترسو و منزوی بود، تا جدی که تیطس جهت برخورد با افرادی که مشکل آفرین بودند، مناسب‌تر تشخیص داده شد. او از لحاظ سلامتی جسمی نیز دارای وضعیت خوبی نبود (اول تیموتائوس ۵ : ۲۳). تیموتائوس و لوقا، تقریباً از همراهان دائمی پولس بشمار می‌رفتند. پولس از صمیم قلب او را دوست داشت و بدون او احساس تنهایی می‌نمود. بر حسب روایات، کار تیموتائوس پس از مرگ پولس، مراقبت از کلیسای افسس بوده است که بعدها بوسیلهٔ «نِروا» یا «دمیتین» به درجهٔ شهادت نائل می‌گردد. به همین دلیل ممکن است که او همکار یوحنای رسول بوده باشد.

افسس

افسس، شهری بود که پولس عظیم‌ترین بخش خدمت خود را در آنجا در سال ۵۴ - ۵۷ میلادی به انجام رسانید (اعمال ۱۹). حدود ۴ سال بعد، او افسس را ترک گفت و هنگامیکه در روم، در زندان بسر می‌برد، در سال ۶۲ میلادی، رساله به افسیان را به نگارش درآورد. کمی بعد حدود سال ۶۵ میلادی، او رساله‌ای خطاب به تیموتائوس نوشت که دربرگیرندهٔ مطالبی دربارهٔ کار او در افسس بود. بعدها یوحنای رسول نیز در افسس اقامت گزید و در آنجا بود که انجیل یوحنا، رسالات یوحنا وکتاب مکاشفه را به رشتهٔ تحریر درآورد.

دلیل نگارش رساله: هنگامی که پولس در حال وداع با مشایخ کلیسای افسس بود، به آنها خاطرنشان ساخت که دیگر او را نخواهند دید (اعمال ۲۰ : ۲۵). اما بنظر می‌رسد که زندانی شدن طولانی او، باعث تغییر نقشهٔ او شد و بدین ترتیب ۶ یا ۷ سال بعد، پس از آزاد شدن از زندان روم، دوباره از افسس دیدار بعمل آورد. پولس در راه مکادونیه، تیموتائوس را در افسس گذاشت تا بعداً به او ملحق شود (اول تیموتائوس ۱ : ۳، ۳ : ۱۴). او در حالیکه بیش از موعد مقرر در مکادونیه اقامت گزیده بود، این رساله را که حاوی توصیه‌هایی است در رابطه با خدمت در افسس، خطاب به تیموتائوس نوشت.

کلیسای افسس: با در نظر گرفتن اعمال ۱۹ چنین برمی‌آید که پولس باعث شده بود که عدهٔ کثیری در افسس، ایمان آورند. تعداد مؤمنین در سالهای بعد، دائماً در حال ازدیاد بود، بطوریکه در طول ۵۰ سال بعد، تعداد مسیحیان آنقدر افزایش یافته بود که معابد بی‌ایمانان تقریباً خالی شده بود. در دورهٔ رسولان، آسیای صغیر، از لحاظ جغرافیایی و همچنین دارا بودن بیشترین جمعیت مسیحی، مرکز مسیحیت بشمار می‌رفت. این منطقه، مکانی بود که مسیحیت در آن پیروزی سریعی یافته بود.

موقعیت کلیسا: ایمانداران افسس جهت تجمع، هیچ بنای کلیسایی، در اختیار نداشتند. بنای کلیساها حدود ۲ قرن پس از زمان پولس و رسولان بنا شدند. کلیسای اولیه در خانه‌های ایمانداران بطور مخفی تشکیل می‌شد تا آنکه کنستانتین، شکنجهٔ مسیحیان را متوقف نمود. بنابراین تعداد کثیر ایمان آورندگان شهر افسس و اطراف آن، در صدها گروه کوچکتر تقسیم می‌شدند، در خانه‌های

مختلف با شبانی مخصوص خود، جمع می‌شدند.

شبانان: بنظر می‌رسد که صدها شبان در این منطقه خدمت می‌کردند. این افراد، کشیش یا شیخ نیز خوانده می‌شدند (اعمال ۲۰ : ۱۷)، که در این رساله عنوان «اسقف» به آنان داده شده است (۳ : ۱). در واقع اینها عناوین مختلفی است که برای یک سمت ویژه بکار برده شده است.

خدمت تیموتائوس عمدتاً در ارتباط با این شبانان یا رهبران گروههای خانگی بود. در آن زمان، مدارس الهیاتی وجود نداشت تا پولس بوسیلهٔ آنها شبانی تربیت کند. او مجبور بود که از میان ایمان آورندگان، افرادی را جهت این کار برگزینند. گاهی او افراد درخشانی را می‌یافت، که احتمالاً بیشتر شبانان او افراد عادی بودند. پولس مجبور بود که با امکانات اولیه، بهترین تسهیلات را برای تربیت آنان فراهم کند. اما کلیسا، بدون وجود مدرسهٔ الهیات و ساختمان کلیسا و باوجود شکنجه و آزار، بیشترین حد پیشرفت را دارا بود، چراکه فکر آنها بر ضروریات مسیحیت دور می‌زد و نه آنچه که مسیحیت را سطحی می‌کند.

اول تیموتائوس ۱. معلمین کذبه

معلمین کذبه (۳ - ۱۱). پولس قبلاً یعنی ۷ سال پیش، هنگام ترک افسس، دربارهٔ معلمین کذبه هشدار داده بود. در آن زمان نیز آنها همچون گرگان درنده، گلهٔ مسیحیت را تحت حمله قرار داده بودند (اعمال ۲۰ : ۲۹ - ۳۰). حالا نیز آنها با قدرت عظیم‌تری به کار خود ادامه می‌دادند و مشکل اصلی تیموتائوس بشمار می‌رفتند. بنظر می‌رسید که آنها از همان گروهی بودند که تیطس هم در کریت با آنها دست به گریبان بود. این معلمین، اساس تعلیم خود را بر آپوکریفا که شامل افسانه‌های یهودی متصل به شجره‌نامه‌های عهد عتیق بود، قرار می‌دادند.

گناه پولس (۱۲ - ۱۷). پولس در واقع شخصی است که بیش از هرکس دیگر، مسیح را خدمت نموده است و در عین حال بیش از هرکس دیگری با فروتنی به عدم لیاقت خویش معترف بوده است. انسان هر چقدر که در قرب به مسیح، با او راه رود، احساس فروتنی بیشتری خواهد نمود. او ایمان آوردن خود را به مسیح، مدیون قصد و نقشهٔ الهی می‌داند که نمونه‌ای است ابدی از صبر و انتظار الهی نسبت به انسان.

هیمیناوُس و اسکندر (۱۹ - ۲۰). از سردسته‌های معلمین کذبه بودند که پولس با استفاده از اختیار رسولانهٔ خویش، آنها را از عضویت کلیسا معزول می‌کند («سپردن به شیطان»، ۲۰). احتمالاً این همان اسکندری است که در دوم تیموتائوس ۴ : ۱۴ نیز به او اشاره شده است. او بعدها به روم رفت تا بر علیه پولس شهادت دهد، در حالیکه احتمالاً قبلاً از دوستان صمیمی پولس محسوب می‌شد.

اول تیموتائوس ۲. دعا، موقعیت زنان

دعا برای جاکمین (۱ - ۸). در آن زمان نرون حاکم امپراطوری روم بود، که پولس نیز تحت فرمان او در حبس بود و قرار بود که بزودی اعدام شود. این امر نشان می‌دهد که دعا و شفاعت ایمانداران به همان اندازه که برای حکام عادل الزامی است، جهت حکام ظالم نیز ضروری بحساب می‌آید.

موقعیت زنان در کلیسا (۹ - ۱۵) (به اول قرنتیان ۱۱: ۵ - ۱۵ و ۱۴: ۳۴ - ۳۵ مراجعه شود). در این بخش، هشداری که به زنان داده شده در ارتباط با نمایش لباس، مخصوصاً در عبادت مسیحی است و اینکه مواظب باشند تا زیاد شبیه مردان نشوند. در آسمان جنسیت مطرح نیست (متی ۲۲: ۳۰)، اما در دنیای کنونی، تمایز طبیعی بین زن و مرد وجود دارد و نباید یکی به شکل دیگری درآید. «به زاییدن رستگار خواهد شد» (۱۵). احتمالاً اشاره به تولد عیسی است که از زنی متولد شد که با مردی در ارتباط نبود. همانطور که گناه از طریق زن وارد جهان شد (۱۴)، نجات دهنده نیز از طریق زن می‌بایست پا به دنیای خاکی بگذارد.

اول تیموتائوس ۳. کشیشان و شماسان

خصوصیات آنان (۱ - ۱۶). احتمالاً این خصوصیات به عنوان موارد ایده‌آل مطرح شده‌اند و نه موردی مصوبه. «صاحب یک زن» (۲)، احتمالاً منظور از آن مردی نیست که مجرد نباشد بلکه نکتهٔ قابل تأکید عدم تعدد زوجات است. پولس خود، مجرد بود (اول قرنتیان ۷: ۸). «زنان» (۱۱) که احتمالاً اشاره است به شماسانی که زن بودند. «ستون بنیاد راستی» (۱۵)، اگر بخاطر نام مسیح نبود، از بین می‌رفت. آیهٔ ۱۶ بنظر می‌رسد که قسمتی از یک سرود مسیحی باشد.

اول تیموتائوس ۴. وقوع ارتداد، کار خادم

ارتداد (۱ - ۵). پیغام اصلی این بخش، این است که اگرچه کلیسا ستون و بنیاد راستی است، اما در کلیسا سیستم‌های ناخالص و اشتباه رسوخ خواهند نمود که ریشهٔ شیطانی دارند و به تعلیم دربارهٔ پرهیز از خوراک و ممنوعیت ازدواج خواهند پرداخت. اینگونه موارد، در تعالیم ناستیکها نیز بچشم می‌خورد. تعداد افراد این گروه، بعدها بطور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت و بخشهای مختلفی را دربرگرفت. این بدعت امروزه از میان رفته است، اما چنانچه مشاهده می‌شود، اثرات آن در مقررات عدم ازدواج کشیشان کاتولیک و یا روزه‌های دوره‌ای که شامل پرهیز از گوشت حیوانات است، دیده می‌شود.

خادم خوب (۶ - ۱۶). بهترین راه برای مبارزه با عقاید جدید و بدعت نما، تکرار دائمی حقیقت سادهٔ انجیل است. «خواندن، ترغیب، تعلیم» (۱۳). اگر به کتاب‌مقدس فرصت داده شود، خود کلام خدا کار اصلی را انجام خواهد داد. در این بخش، به قرائت و مطالعهٔ شخصی کتاب‌مقدس و یا

توضیح و تشریح عمومی آن اشاره شده است. اگر خادمین امروزی فقط نصایح پولس را بکار گیرند، کلیساها حیات جدیدی را تجربه خواهند نمود و در آنها هر روزه ناجیان افزایش خواهند یافت. چرا حقیقتاً خادمین حاضر نیستند این واقعیت را بپذیرند که توضیح سادهٔ کلام را مردم بیشتر ترجیح می‌دهند تا موعظه‌هایی را که با مطالب غامض آمیخته باشد؟

اول تیموتائوس ۵. بیوه زنان، سالمندان

بیوه زنان (۱ - ۶). کلیسای افسس حدود ۱۰ سال قدمت داشت و اعمال نیکوکارانهٔ آن توسعه یافته و بطرز بسیار خوبی اداره می‌شد. ایمانداری که به رفع نیاز اهل خانهٔ خود نپردازد، از بی‌ایمان بدتر است (۸). کلیسای افسس می‌بایست مراقب زنانی که در کلیسا خدمت می‌نمودند باشد، چونکه خادمین معبد دیانا زنانی بدکاره بودند.

کشیشان (۱۷ - ۲۵) که در ۳: ۱ - ۷ «اسقفان» خوانده شده‌اند. در آنجا خصوصیات آنان ذکر شده بود. در این بخش به طرز رفتار و برخورد آنها اشاره شده است. بنظر می‌رسد که در آن زمان نیز مردم کنجکاو وجود داشتند و پشت سر رهبران کلیسایی صحبت می‌کردند (۱۹). «شراب» (۲۳) که مقدار آن کم بود و مصرف پزشکی و مداوا داشت.

اول تیموتائوس ۶. غلامان، ثروتمندان

غلامان (۱ - ۲). (این بخش را با اول قرنتیان ۷: ۲۰ - ۲۴ مقایسه کنید). این مهم نبود که آنها غلام باشند یا ارباب. پولس از آنها می‌خواهد که اگر می‌توانند آزاد شوند. اما در غیر اینصورت می‌بایستی غلام یا بردهٔ نیکوکاری باشند. پولس 'کثراً غلامان را مورد تشویق و ترغیب قرار می‌دهد (افسسیان ۶: ۵ - ۹؛ کولسیان ۳: ۲۲ - ۲۵؛ تیطس ۲: ۹ - ۱۰). مسیحیت خرید و فروش و نگهداری برده را ممنوع نموده است، اما نه با اعلام مستقیم آن، بلکه با تعلیم اصول بشر دوستانه.

پول‌دوستی (۳ - ۲۱). یکی از انگیزه‌های اصلی معلمین کذبه بود (۵). طی اعصار مختلف، همین موضوع، علت اغلب سقوط‌ها در کلیسا بوده است. «ریشهٔ همهٔ بدیها» (۱۰). «ای مرد خدا از اینها (طمع) بگریز» (۱۱). از مباحثات پر سروصدا و کفر آمیز غیر روحانی اعراض نما (۲۰).

رسالۀ دوم پولس رسول به تیموتائوس

آخرین کلام پولس
فریاد پیروزمندانۀ مرگ پولس

کتاب اعمال رسولان با زندانی شدن پولس در روم، به سال ۶۳ میلادی خاتمه می‌یابد. عقیدۀ عمومی بر آن است که او تبرئه شد و به یونان و آسیای صغیر بازگشت و بعدها دوباره دستگیر شد و به روم بازگردانده شد. و در سال ۶۶ یا ۶۷ میلادی اعدام شد. این رساله هنگامی نوشته شد که او در انتظار شهادت خود روزها را سپری می‌کرد.

زمینۀ رساله

شکنجه توسط نرون: آتش سوزی عظیم روم، در سال ۶۴ میلادی بوقوع پیوست. نرون، خود شهر را آتش زد. او شخص ظالم و بی‌رحمی بود. از آنجا که او معمار ماهری بود، تصمیم گرفت تا با آتش زدن شهر، روم جدیدی بنا کند. و بدین ترتیب از پشت بام کاخ خود شاهد آتش گرفتن و نابودی شهر بود. مردم نیز به او مظنون بودند. از طرفی مورخین نیز عقیده بر آن داشتند که او مجرم حقیقی در این حادثه بود. نرون به منظور رفع این اتهام از خود، مسیحیان را متهم به آتش زدن روم نمود.

در کلام خدا، هیچ جا اشاره‌ای به شکنجۀ مسیحیان توسط نرون نشده است. اما این واقعه، در همان روزهای به نگارش درآمدن کلام خدا بوده و زمینۀ اصلی حداقل دو کتاب عهد جدید یعنی اول پطرس و دوم تیموتائوس می‌باشد. شهادت پولس نیز طی همین جفا بوده است. بر حسب بعضی از روایات، پطرس نیز در همین روزها به شهادت رسیده است. منبع این اطلاعات، مورخ رومی «تاکیتوس» می‌باشد. او می‌دانست که مسیحیان، مجرمین اصلی این آتش سوزی نیستند و به عنوان سپر بلای امپراطور روم بکار گرفته شده‌اند. مسیحیان فرقه‌ای تازه بودند که بسیار محقر شمرده می‌شدند و اغلب از طبقات پایین بوده و فاقد نفوذ و اعتبار اجتماعی بودند، بطوریکه بسیاری از آنان از بردگان بودند. نرون نیز این گروه را متهم به آتش زدن روم نمود و دستور مجازات آنان را نیز صادر نمود.

در روم و اطراف آن، عدۀ کثیری از مسیحیان دستگیر شدند و با ظالمانه‌ترین روشها کشته شدند. بسیاری از آنان را مصلوب کردند، برخی از آنها در پوست حیوانات قرار داده شدند و به منظور تفریح مردم در میدان نبرد گلادیاتورها، انداخته می‌شدند تا در معرض حملۀ سگها و یا حیوانات درنده قرار گیرند. بعضی از آنان را به تیرهایی که در باغ نرون بود، بستند و بدنهای آنها را سوزاندند به عنوان شعله‌هایی جهت روشن کردن باغ بکار بردند و این در حالی بود که نرون، برهنه، سوار بر ارابۀ خویش می‌گشت و از نگاه کردن به قربانیانی که از درد در حال مرگ بودند، لذت می‌برد.

در آغاز این دورۀ شکنجه بود که پولس دوباره دستگیر شد. احتمال می‌رود که او در یونان، آسیای صغیر یا در ترواس دستگیر شده (دوم تیموتائوس ۴ : ۱۳) و به روم بازگردانده شده باشد. او این بار،

بر خلاف بار اول دستگیر شدنش، توسط عمال رومی و نه یهودی دستگیر شد. او این دفعه بر خلاف بار اول که طی مباحثه با یهودیان دستگیر شده بود، تحت عنوان یک مجرم (۲ : ۹) بازداشت شد. همچنان که قبلاً نیز ذکر شد، جرم پولس نیز همکاری در آتش زدن روم بود. پولس به عنوان رهبر افرادی که جرم آنها به آتش کشیدن روم بود، مجازات شد و این در حالی بود که قبلاً پولس دو سال تمام در زندان روم بسر برده بود. او مدتها قبل فهمیده بود که دیگر وقت رحلتش فرا رسیده است. او هنگامی که در زندان روم در انتظار مرگ بود، رسالهٔ دوم خود را به تیموتائوس که دوست صمیمی و همکار مورد اعتماد او بود، نوشت و از او درخواست کرد که علیرغم همهٔ سختی‌ها، همانند خادم مسیح امین بماند و با عجله قبل از زمستان خود را به روم برساند (۴ : ۲۱).

پولس توجه او را بسوی ایمان پیروزمندانه جلب می‌نماید

این بخش، یکی از زیباترین متن‌های کتاب‌مقدس، در آن روزهای تاریک بشمار می‌رود. پولس به خاطر آنچه به آن مرتکب نشده بود، محکوم به مرگ شد. دوستانش، او را ترک کرده بودند و او به تنهایی متحمل سختی‌ها بود. هدفی که پولس به خاطر آن جان خود را نهاده بود، در غرب بوسیلهٔ آزار و شکنجه در حال محو شدن بود و در شرق مورد کفر و ارتداد قرار گرفته بود. این در حالی بود که هنوز هیچ اشاره‌ای به این مطلب نشده که او زندگی خود را جهت خدمت مسیح نهاده است. او شک نداشت که کلیسا اگرچه ظاهراً شکست خورده، اما در کل پیروزمند است. او مطمئن بود که در همان لحظه که سر او از تن جدا شود، مستقیماً در آغوش خداوندی که او را محبت کرده بود و زندگی خود را برای او نهاده بود، چشم خواهد گشود. این رساله، در واقع گریهٔ شادی‌بخش یک جنگجوی پیروزمند و در حال مرگ است.

دوم تیموتائوس ۱. «می‌دانم به که ایمان آورده‌ام»

دعای او برای تیموتائوس (۳ - ۵). پولس اغلب رسالاتش را با دعا و شکرگزاری آغاز می‌کند (رومیان ۱:۹-۱۰؛ اول‌قرنتیان ۱:۴-۸، دوم‌قرنتیان ۱:۳-۴؛ افسسیان ۱:۳؛ فیلیپیان ۱:۳و۹-۱۱؛ کولسیان ۱:۳-۱۰؛ اول‌تسالونیکیان ۱:۲-۳؛ دوم‌تسالونیکیان ۱:۳). «اشکهای تو را» احتمالاً مربوط است به زمانی که در تروآس از هم جدا شدند و یا شاید زمانی است که سربازان رومی پولس را دستگیر کردند و او را به اتهام همکاری در آتش زدن شهر روم، به روم بردند.

اطمینان پولس (۶ - ۱۴). او مسیح را دیده بود. او بخاطر مسیح رنجهای بسیاری متحمل شده بود. مسیح نادیده، واقعیت قطعی زندگی پولس محسوب می‌شد. مسیح صمیمی‌ترین شخص زندگی پولس بود و او مسیح را می‌شناخت. «می‌دانم به که ایمان آوردم» (۱۲)، و این شناختی بود که معمولاً اشخاص از دوستان نزدیک خود دارند. «واعظ، رسول و معلم» (۱۱): واعظ به معنای اعلام کنندهٔ

انجیل به اشخاصی بود که تاکنون چیزی دربارهٔ آن نشنیده بودند، همانند مبشرینی که امروزه به نقاط دور دست می‌روند. «رسول»: خود مسیح، شخصاً به او اقتدار بخشیده بود. «معلم» به معنای شخصی که مسئول تعلیم و هدایت اجتماعات ایمانداران است، همانند شبانان امروزی.

نارضایتی در کلیسای افسس (۱۵ - ۱۸). این مورد یکی از تلخ‌ترین مسائل زندگی پولس بود. در افسس، که او موفق به انجام کاری عظیم شده بود و طی آن تقریباً تمام شهر به مسیح ایمان آوردند، معلمین دروغینی ظاهر شده بودند و آنچنان زمام امور را بدست گرفته بودند که هنگام دستگیری پولس، کلیسا را بضد او می‌شورانیدند و این زمانی بود که او بیش از هر وقت دیگر به محبت و همدردی کلیسا احتیاج داشت.

دوم تیموتائوس ۲. نصایحی به تیموتائوس

اجتناب از گرفتاری در امور روزگار (۱ - ۷). پولس، تیموتائوس را نصیحت می‌کند تا به ازای خدمتش، حقوق دریافت کند. اگرچه این چیزی بود که پولس قبل از تأسیس کلیساها از آن اجتناب می‌ورزید. شاید تیموتائوس از خانواده‌ای ثروتمند بود که طی دوران جفا همه چیز را از دست داده بود. تیموتائوس اگرچه این احتیاج را کتمان می‌کرد، ولی شاید احتیاج داشت که این نصیحت را بشنود.

تحمل رنج (۸ - ۱۲). پولس در آن موقع در حال تحمل ظالمانه‌ترین دردها بود، چرا که او را که شخصی نیکوکار بود، در حکم یک مجرم بازداشت کرده بودند (۹). اما ذهن او بر «جلال ابدی» متمرکز بود (۱۰).

آیات (۱۲ - ۱۳). احتمالاً نقل قولی از یکی از سرودها است.

استفادهٔ صحیح از کلام خدا (۱۴ - ۲۱). نباید معنی اصلی کلام خدا تغییر کند و صورت اصول و عقاید غلط را به خود گیرد. کلیسا ممکن است از تعالیم کلام خدا فاصله بگیرد، اما در کلیسای مرئی که در طول تاریخ ظاهر می‌شود، خدا همیشه باقیمانده‌ای از ایمانداران واقعی خواهد داشت (۱۹).

حلیم بودن (۲۲ - ۲۶). هنگامیکه یک خادم کلام خدا را تعلیم می‌دهد، بایستی حلم راستین مسیحی را داشته باشد. این نوع حلم، روح مخالفت و ضدیت را در هم می‌شکند و کلیسا را در موقعیت درست قرار می‌دهد.

دوم تیموتائوس ۳. اوقات سخت

ارتداد قریب الوقوع (۱ - ۱۴). یکی از بارهای سنگین عهد جدید، تلاش بی‌وقفهٔ انسان در جهت واژگون سازی انجیل و بی‌ثمر کردن عمل مسیح بوده است. این موضوع، بارها در طول عهد جدید تکرار شده است (متی ۷: ۱۵ - ۲۳؛ دوم تسالونیکیان ۲؛ اول تیموتائوس ۴؛ دوم پطرس ۲؛ یهودا؛

مکاشفه ۱۷). تصویر وحشتناک (۲ - ۵). نشاندهندهٔ وضع مردم است در روزهای آخر. «ینیس و یمبریس» (۸). بر طبق روایات، نام جادوگران فرعون می‌باشد (خروج ۷: ۱۱ - ۲۲). «لستره» (۱۱) مکانی بود که پولس را در آنجا سنگسار کردند. تیموتائوس نیز اهل لستره بود و احتمالاً سنگسار شدن پولس را بچشم دید. «همه ... زحمت خواهند کشید» (۱۲). این مورد بارها ذکر شده است (متی ۵:۱۰-۱۲؛ یوحنا ۱۵ : ۲۰ ؛ اعمال ۱۴ : ۲۲ ؛ اول تسالونیکیان ۳ : ۴). بنابراین هنگامیکه زحمات سراغ ما بیایند، برای آنها آماده خواهیم شد.

کلام خدا (۱۴ - ۱۷)، بهترین وسیله برای مقابله با ارتداد و سقوط کلیسا است. هنگامیکه کلیسای روم کلام خدا را کنار گذاشت، سالهای تاریکی را تجربه نمود. کلیسای پروتستان کلام خدا را دوباره کشف نمود. اما با اینهمه، هم اکنون دوباره نسبت به آن غفلت می‌ورزد. روحیهٔ بی‌تفاوتی و ندادن اهمیت به کلام خدا، امروزه در کلیساها شایع است و این امر بسیار وحشتناک است. بسیاری از رهبران کلیسایی امروزه نه تنها اصول کلام خدا را کنار می‌گذارند بلکه با افتخار به تفکر علمی، به اسم علوم مدرن، به هر وسیله‌ای که زمینه‌ای عقل گرایانه داشته باشد، متوسل می‌شوند. بدین ترتیب ریشه‌های الهی کلام خدا را بتدریج از میان برمی‌دارند، چرا که این اصول را مجموعه‌ای سرهم بندی شده از تفکرات یهودی می‌دانند.

دوم تیموتائوس ۴. آخرین کلام پولس

وداع پولس (۱ - ۵). پولس می‌دانست که زمان اعدام او بسیار نزدیک است. او مطمئن نبود که فرصت دیدار مجدد از تیموتائوس را داشته باشد. حتی شاید ممکن بود دیگر وقت نوشتن نامه‌ای دیگر هم برای او نباشد. او از تیموتائوس درخواست می‌کند تا افکار خود را بر ظهور ثانوی مسیح متمرکز کند و بدین ترتیب انجیل مسیح را بی‌وقفه موعظه کند. اشارهٔ دوباره به معلمین کذبه (۳ و ۴). چقدر این امر پولس را آزار می‌داد. اینها نشانگر عزم خودسرانه و متمرد انسانی جهت نابود ساختن انجیل مسیح است.

رحلت پولس (۶ - ۸). این بخش در واقع خاتمهٔ پر جلال یک انسان بزرگ است که تا بحال روی زمین یافت شده است. او همانند سرباز پیر صلیب، به گذشته‌ای نگاه می‌کند که در طی آن درگیر مبارزه‌ای سخت و تلخ بوده است ولی با سربلندی ادعا می‌کند که در جنگ پیروز و برنده شده است. کمی بعد بود که تبر اعدام، روح پولس را از درون پیلهٔ جسم آزاد نمود، همراه فرشتگان به آغوش محبوبش، عیسی فرستاد. بنظر می‌رسد که او با جلال پیروزمندانه‌ای در آسمان پذیرفته شد و این پیروزی بر همهٔ اعمال او تفوق جست. احتمالاً، او هنگامی که به آسمان وارد شد، قدم بعدی که پس از ملاقات خداوند برداشت، این بود که از استیفان درخواست بخشش کند.

موارد شخصی (۹ - ۲۲). معلوم نیست که آیا تیموتائوس موفق شد تا قبل از شهادت پولس خود را به روم برساند یا نه (۹). اولین مرحلهٔ محاکمهٔ پولس گذشته بود (۱۶). این مرحله آنقدر طاقت فرسا

بود که ۳ یا ۴ نفر از همراهانش او را ترک کردند و فقط لوقا نزد او ماند (۱۰ و ۱۱). معلوم نیست که آیا تیطس به دستور پولس به غلاطیه رفت یا با خواست شخصی خودش. چراکه ممکن است، هنگامیکه آنها در نیکوپولیس بودند، این نقشه را کشیده باشند (تیطس ۳: ۱۲). آن روزها، ایامی تاریک در روم محسوب می‌شد. مسیحیان سرشناس به قتل رسیده بودند و حالا نیز بزرگترین رهبرشان در زحمت و شکنجه بسرمی‌برد. برای افراد، خطرناک بود که آنها را همراه پولس ببینند. «مرقس» (۱۱). پولس به دنبال او نیز می‌فرستد. آنها سالها پیش از هم جدا شده بودند (اعمال ۱۵: ۳۶ - ۴۱). اما اولین باری که پولس در روم دستگیر شد، مرقس نیز با او بود (کولسیان ۴: ۱۰). مرقس و پطرس با هم کار می‌کردند. اگر مرقس به روم می‌رفت، احتمالاً پطرس نیز مجبور می‌شد به آنجا برود. یکی از روایات حاکی از آن است که پطرس، تقریباً همزمان با شهادت پولس، در روم کشته شد.

«ردا» (۱۳): زمستان در حال فرا رسیدن بود (۲۱) و پولس به این ردا احتیاج داشت. «کتب» (۱۳): احتمالاً بخشی از تورات بود. «اسکندر» (۱۴) بدون شک همان اسکندری است که پولس قبلاً او را به شیطان تسلیم کرده بود (اول تیموتائوس ۱: ۲۰). او در طی راه از افسس به روم، در هر جا علیه پولس شهادت داده بود و حالا موفقیتهایی کسب نموده بود. «شیر» (۱۷): احتمالاً کنایه‌ای است از نرون و یا شیطان (اول پطرس ۵: ۸). «تروفیمس» (۲۰): در این بخش می‌بینیم که اگرچه پولس قبلاً عدهٔ کثیری را شفا داده بود، ولی دوست محبوب خود را نتوانست شفا دهد.

رسالهٔ پولس رسول به تیطس

دربارهٔ کلیساهای کریت

تیطس

تیطس، در اصل یونانی بود. او پولس را تا اورشلیم همراهی نمود و پولس با سرسختی زیاد با ختنه شدن او مخالفت ورزید (غلاطیان ۲ : ۳ - ۵). او یکی از افرادی بود که توسط پولس ایمان آورده بود (تیطس ۱ : ۴).

چند سال بعد، او در افسس همراه با پولس ظاهر می‌شود. او به قرنتس فرستاده می‌شود تا مراقب بی‌نظمی‌های آنجا باشد. تیطس آنان را تشویق به شراکت در امر هدیه دادن به مقدسین فقیر اورشلیم نمود (دوم قرنتیان ۸: ۶ و ۱۰). او هنگام بازگشت از قرنتس، پولس را در مقدونیه ملاقات نمود و پس از شرح وضعیت آن کلیسا برای پولس، دوباره به قرنتس فرستاده شد تا راه را برای آمدن پولس به آنجا هموار کند و در عین حال هدایای جمع آوری شده راکامل ترکند (دوم قرنتیان ۲: ۳ و ۱۲ و ۱۳، ۷: ۵ و ۶ و ۱۳ و ۱۴، ۸: ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۲۳، ۱۲: ۱۴ و ۱۸). این حقیقت که تیطس انتخاب شده بود تا مراقب وضعیت آشفتهٔ قرنتس باشد، نشانگر آن است که پولس او را شخصی با کفایت، حکیم و یکی از رهبران کاردان مسیحی قلمداد می‌نمود.

جای دیگری که دوباره در مورد او می‌شنویم، حدود ۷ یا ۸ سال بعد، یعنی سال ۶۵ میلادی است که پولس این رساله را هنگامیکه تیطس در جزیرهٔ کریت بود، می‌نویسد. عبارت «تو را در کریت واگذاشتم» (تیطس ۱ : ۵)، نشانگر آن است که پولس هم مدتی، در آنجا با او همراه بوده است. کشتی پولس، هنگام سفر به روم (اعمال ۲۷)، در ساحل کریت نیز توقف داشت. اما این زمان، مدت کوتاهی است برای اینکه پولس در آنجا بماند و تیطس را نیز در آنجا واگذارد. عقیدهٔ عمومی بر آن است که پولس، پس از آزاد شدن از زندان روم (بار اول)، در حدود سال ۶۳ میلادی، به شرق بازگشت که کریت هم جزو آن بود. پولس، پس از رسیدگی به اوضاع کلیساهای کریت به نیکوپولیس واقع در غرب یونان رفت. در این هنگام، ارتیماس و تیخیکس جانشین تیطس می‌شوند و او بدین ترتیب دوباره به پولس ملحق شده به نیکوپولیس می‌رود (تیطس ۳: ۱۲).

آخرین ذکری که از تیطس شده در دوم تیموتائوس ۴ : ۱۰ است که نشان می‌دهد او از روم به دلماطیه رفته است. شواهد نشانگر آنند که او دوباره به پولس ملحق شده بود و هنگام دستگیر شدنش نیز با او بود و او را تا روم همراهی نمود. مشخص نیست که تیطس در آن ساعات تاریک و آزاردهنده پولس را تنها واگذاشت و یا اینکه خود پولس او را به جهت امر بشارت در حاشیهٔ شمال غربی یونان فرستاده بوده است. بنظر می‌رسد مورد دوم از صحت بیشتری برخوردار باشد، چراکه او مردی نیک و وفادار بود. بر حسب روایات، تیطس بعدها اسقف کریت شد و چند سال بعد در سن پیری درگذشت.

کریت

جزیرهٔ کریت که به کاندیانیز معروف است، در جنوب شرقی یونان، سر مرز بین دریای اژه و مدیترانه قرار گرفته است. طول این جزیره ۲۵۰ کیلومتر و عرض آن حدود ۱۰ تا ۵۰ کیلومتر می‌باشد. کریت، سرزمینی است کوهستانی که دارای دره‌های حاصلخیز، غنی و پر جمعیت است. این منطقه، «جزیرهٔ صدها شهر» خوانده شده است که مقر تمدن باستانی و نیرومندی است که تا عصر حاضر، اثرات آن در افسانه‌های تاریخ یونان مشهود است. بلندترین کوه این منطقه «آیدا» نام دارد که محل تولد زئوس خدای یونان و همچنین محل زندگی قانونگذار نیمه افسانه‌ای به نام مینوس که پسر زئوس بوده است، می‌باشد. اهالی این بخش، عموماً با اهالی فلسطین هم ریشه هستند و بنظر می‌رسد که اصل مشترکی با کریتیانی که در اول سموئیل ۳۰:۱۴ به آنها اشاره شده است، دارند. اهالی آنجا اکثراً کشتیبانانی بی باک، خوشگذران و فاسدالاخلاق بودند.

هستهٔ اصلی که بنیانگزار کلیسای کریت بود، احتمالاً کریتیانی بودند که در روز پنطیکاست به اورشلیم آمده بودند (اعمال ۲ : ۱۱). در هیچ جای عهد جدید موردی که نشان دهد رسولان دیداری از این کلیسا داشته‌اند، وجود ندارد جز آنکه پولس را می‌بینیم که بر سر راه سفر به روم، سری به آنجا زد (اعمال ۲۷)، که این مورد نیز در رساله به تیطس به صورتی مستتر عنوان شده است. از آنجاکه بنیاد کلیساها برای پولس بسیار اهمیت داشت، بنظر می‌رسد که کلیسای کریت نیز در واقع توسط پولس بنیانگزاری شده باشد. چون در غیر اینصورت او اختیار و اقتدار لازمی را که در این رساله در خطاب به آنها بکار می‌بندد، نمی‌داشت. ممکن است که آنها ثمرهٔ کار پولس در افسس یا قرنتس بوده باشند، چراکه هر دوی این شهرها به آنجا بسیار نزدیک بود.

نکات تشابه رساله به تیطس و رساله به تیموتائوس: بنظر می‌رسد که هر دوی این رسالات، همزمان با هم یعنی حوالی سال ۶۵ میلادی برشتهٔ تحریر درآمده باشند. موضوعات آنها نیز مشابه است که شامل: گزینش و دستگذاری رهبران مناسب، تیطس در کریت و تیموتائوس در افسس است. مشکلات هر دوی این مکانها نیز بسیار شبیه به هم بود.

تیطس ۱. کشیشان

امید حیات جاودانی (۲). پولس، همانند پطرس در نزدیک شدن به پایان جادهٔ زندگی زمینی، چشمان خود را به آسمان می‌دوزد (اول پطرس ۱ : ۳ - ۵). این یکی از موضوعات اصلی موعظه‌های او و در عین حال انگیزهٔ اصلی زندگی او بود: جلالی که بدن نجات یافتگان خواهد یافت (رومیان ۸:۱۸ و ۲۳)؛ جلال روزی که فانی به بقا آراسته شود (اول قرنتیان ۱۵:۵۱-۵۵)؛ دلتنگی و اشتیاق برای خانهٔ ناساخته بدست انسان (دوم قرنتیان ۵:۱-۲)؛ وطنی که در آسمان است و بدنهایی که بصورت بدن پر جلال نجات دهنده درخواهد آمد (فیلیپیان ۳:۲۰-۲۱)؛ شادی ربوده شدن و بودن ابدی با خداوند (اول تسالونیکیان ۴:۱۳-۱۸)؛ تاج عدالت که «در آن روز» بر سر گذاشته خواهد شد

(دوم تیموتائوس ۴:۶-۸).

خصوصیات کشیشان (۱ : ۵ - ۹). در آیهٔ ۵ صحبت از «کشیشان» و در آیهٔ ۷ به «اسقفان» اشاره شده است که هر دو به یک معنی هستند. خصوصیاتی که در این بخش نام برده شده‌اند، عملاً با آنچه که در اول تیموتائوس ۳ : ۱ - ۷ ذکر شده، یکی می‌باشند.

معلمین کذبه (۱ : ۱۰ - ۱۶). کلیسای کریت دارای معلمین کاذبی بود که دربارهٔ آن در دوم پطرس ۲ و یهودا نیز اشاره شده است. اینها اشخاصی هستند که ادعا می‌کنند معلمین مسیحی هستند اما در واقع «مکروه» و «مردود» می‌باشند (۱۶). آیهٔ ۱۲ بخشی از یک شعر کریتی می‌باشد که اثر «اپمنیدز» شاعر سال ۶۰۰ ق. م. است. «دهان» معلمین کذبه می‌بایستی بسته می‌شد، اما نه با زور بلکه با اعلام پر قدرت راستی (۱۱). «خانه‌ها را بالکل واژگون می‌سازند»، احتمالاً منظور اجتماعات ایمانداران است که در خانه‌ها جمع می‌شدند.

تیطس ۲ و ۳. اعمال نیک

تأکید اصلی این رساله بر «اعمال نیک» است. البته نه به این معنی که ما بوسیلهٔ اعمال نیک نجات می‌یابیم، بلکه خاطر نشان می‌سازد که بوسیلهٔ رحمت خدا (۳ : ۵) نجات یافته‌ایم و توسط فیض او عادل شمرده شده‌ایم (۳:۷). به همین دلیل باید «غیور در اعمال نیکو» (۲:۱۴)؛ «درهمه چیز نمونهٔ اعمال نیکو» (۲:۷)؛ «برای هر کار نیکو مستعد»(۳:۱)؛ «مواظبت در اعمال نیکو» (۳ : ۸)؛ «مشغول در کارهای نیکو جهت رفع احتیاجات ضروری» (۳ : ۱۴) باشیم. یکی از جرمهای معلمین کذبه این بود که آنها «به جهت هر عمل نیکو مردود» بودند (۱ : ۱۶).

قدرت زندگی پاک و شایسته (۲ : ۱ - ۱۴). مردان پیر، زنان پیر، زنان جوان، مادران، جوانان و غلامان مورد ترغیب و تشویق قرار می‌گیرند تا نسبت به افرادی که در زندگی خود با آنان سروکار دارند، امین و وفادار بمانند تا کسی نتواند از مذهب آنان خرده گیرد (۲ : ۸).

غلامان، که در آن زمان عدهٔ زیادی ایمان آورده بودند و اعضای کلیساها محسوب می‌شدند، تشویق می‌شوند تا روحیه‌ای مطیع و وفادار نسبت به آقایان خود داشته باشند تا زندگی آنان «زینت دهندهٔ مذهب آنان باشد (۲ : ۱۰) و تا اربابان بی‌ایمان آنها با خود فکر کنند که «اگر این آن چیزی است که مذهب مسیحیت برای برده‌ها و غلامان می‌کند، پس باید قدرت مخصوصی در آن باشد.»

امید مبارک (۲:۱۱-۱۴). ظهور خداوند دوباره به عنوان انگیزه‌ای قوی جهت داشتن زندگی خداپسندانه در دنیای خاص معرفی شده است. این موضوع تقریباً در همهٔ کتابهای عهد جدید ذکر شده است.

اطاعت از قوانین کشوری (۳:۱-۲)، از قوانین ابتدایی مسیحیت محسوب می‌شود. شهروندان آسمان، در ابتدا باید شهروندان خوب زمینی باشند و مطیع دولتهایی باشند که تحت حکومت آنها قرار دارند (رومیان ۱۳ : ۱ - ۷ ؛ اول پطرس ۲ : ۱۳ - ۱۷).

وجود شجره‌نامه‌ها (۹:۳) که در اول تیموتائوس ۴:۱ نیز به آنها اشاره شده است، نشان می‌دهد که معلمین کذبه آنها را در اصول تعلیمی خویش جای می‌دادند. این افراد در آن زمان در کلیسای کریت و افسس، تولید مزاحمت فراوان نموده بودند. احتمالاً آنها تأکید خاص بر نسل داودی و خویشاوندی با مسیح می‌نمودند و اطلاعات انجیل را نیز به این موارد اضافه می‌کردند. از طرف دیگر نیز ممکن است اصول و تعالیم غریبی را در ارتباط با تفسیر خاصی که از شجره‌نامه‌ها ارائه می‌دادند، مورد تعلیم قرار می‌داده‌اند.

«بدعت» (۱۰:۳). پولس به تیطس نصیحت می‌کند که پس از اقدام لازم جهت اصلاح معلمین منحرف، از آنها اجتناب نماید. «ارتیماس» (۳: ۱۲)، در هیچ جای دیگر نام او ذکر نشده است، اما برحسب روایات، او بعدها اسقف لستره شد. «تیخیکس» (۱۲) اهل آسیا بود (اعمال ۲۰ : ۴). او و ارتیماس، در کریت جانشین تیطس شدند. «نیکوپولیس» (۱۲)، در یونان و حدود ۱۵۰ کیلومتری شمال غربی ترتس قرار دارد (به توضیحات مربوط به اقدامات بعدی پولس در اعمال ۲۸ : ۳۱ مراجعه شود).

«زنیاس» (۱۳) نیز نامش در هیچ جای دیگر ذکر نشده است، اما او از کاتبان یهود و قانونگذاران یونان بود. «اپلس» (۱۳)، (به اعمال ۱۸ مراجعه شود). بنظر می‌رسد که اپلس و زنیاس در سفری به یک مقصد ناشناخته، این نامه را به تیطس رسانیدند.

رسالهٔ پولس رسول به فلیمون

دربارهٔ یک بردهٔ فراری

فلیمون

فلیمون، مسیحی اهل کولسی بود، که توسط پولس ایمان آورده بود. او شخص ثروتمندی بود. یک کلیسای خانگی، در خانهٔ او تشکیل می‌شد. بنظر می‌رسد که پولس و فلیمون دوستان صمیمی بودند. اگرچه این مطلب به ثبت نرسیده، اما بنظر می‌رسد که پولس، طی اقامت سه ساله‌اش در کولسی با فلیمون آشنا شده بود (اعمال ۱۹).

اُنیسیمُس، نام یکی از برده‌های فلیمون بود. احتمالاً او جوان بسیار با استعدای بود. ارتش روم معمولاً عُمّال خود را می‌فرستاد تا در نقاط مختلف بگردند و زنان و مردانی راکه خوش ظاهر بودند انتخاب نموده، به کشور خود آورند و آنها را به عنوان برده به معرض فروش بگذارند.

زمان نوشتن این رساله: زمان نگارش این رساله ۴ یا ۵ سال پس از ترک کردن آن منطقه بود و در آن هنگام پولس به سمت غرب یعنی زندان روم در حرکت بود. بنظر می‌رسد که انیسیمس، از ارباب خود، فلیمون مقداری پول دزدیده بود و به روم فرار کرده بود. او هنگامیکه در روم بود، احتمالاً پس از خرج پول دزدیده شده، سعی می‌کند که پولس را در آنجا بیابد. احتمالاً او سالها پیش، در خانهٔ اربابش پولس را دیده بود و نسبت به او محبتی قلبی داشت. بعید است که انیسیمس، پولس را در یک شهر ۱/۵۰۰/۰۰۰ نفره، بصورت تصادفی یافته باشد. پولس او را به سوی ایمان مسیحی تشویق می‌کند واو را همراه این نامه به نزد اربابش می‌فرستد.

هدف نگارش این رساله این بود که پولس بین فلیمون و انیسیمس میانجیگری کرده، او را تشویق به بخشش غلام فراری خود کند. پولس فلیمون را تشویق می‌کند تا غلام خود را همچون برادر ایمانی خود بپذیرد. پولس، شخصاً پول دزدیده شده را پرداخت می‌کند. این رساله همچون جواهری است که در آن ادب، کاردانی و بخشش بصورتی درخشان دیده می‌شود و اوج این درخشندگی در درخواست ملایم و فروتنانهٔ پولس از فلیمون مبنی بر پذیرش فلیمون مشاهده می‌شود. پولس از او می‌خواهد تا انیسیمس را چون خود پولس بپذیرد: «او را چون من بپذیر» (۱۷).

پذیرش انیسیمس برده: کتاب‌مقدس هیچ اشاره‌ای به اینکه این ارباب چگونه غلام خود را پذیرفت، نمی‌کند. اما یکی از روایات، حاکی از آن است که فلیمون او را پذیرفت. او به پیشنهاد پولس گوش فرا داد و انیسیمس را آزاد کرد. این طریقی است که انجیل بدان عمل می‌کند. مسیح در قلب یک برده کارکرد و او را وادارکرد تا شرایط اجتماعی زمان خود را درک کند و به سوی ارباب خود برگردد با این هدف که یک بردهٔ مطیع و فرمانبردار باشد. مسیح در قلب ارباب کارکرد و او را واداشت تا درک کند که باید غلام خود را چون برادر مسیحی بپذیرد و او را آزاد نماید. بر حسب روایات، انیسیمس بعدها به خدمت اسقفی در بیریه نائل شد.

«اپفیه» (۲) احتمالاً همسر فلیمون و «ارخپس» (۲) احتمالاً شبان آنها بوده است. «اونیسیمس»

(۱۰) به معنی «مفید» می‌باشد که پولس در اینجا از نقش این کلمه استفاده می‌کند(۱۱). «تا ابد» (۱۵) اشاره‌ای است به اینکه بسیاری از دوستی‌های زمینی به ابدیت می‌انجامد. «اپفراس» (۲۳) یکی از هم زندانیان پولس در روم بود که در اصل اهل کولسی بود. سلام و احوالپرسی‌ها (۲۴) نشانگر رابطهٔ دوستی شخصی پولس با فلیمون بود.

رساله به عبرانیان

آخرین پیغام خدا به یهود
مسیح، بانی عهدی جدید
سرنوشت پر جلال انسان

مخاطبین رساله

مخاطبین این رساله نام برده نشده‌اند. اما از مباحثهٔ مفصلی که در آن دربارهٔ ارتباط بین مسیح و کهانت لاوی و قربانیهای هیکل شده است، بطور قطع می‌توان نتیجه گرفت که این نامه خطاب به یهودیان نوشته شده است. نویسندهٔ این رساله، جهت حقانیت بخشیدن به ادعاهایش، بطور مداوم از نقل قولهای عهد عتیق استفاده می‌نماید. عقیدهٔ عمومی بر آن است که این رساله خطاب به مسیحیان یهودی نژاد ساکن فلسطین علی‌الخصوص اورشلیم، نوشته شده است.

نویسنده

کلیسای شرق، از ابتدا معتقد بود که این یکی از رساله‌های پولس رسول بوده است. اما کلیسای غرب تا قبل از قرن چهارم آن را به عنوان یکی از اثرات پولس قبول نمی‌کرد. یوسیبوس نیز این رساله را به پولس نسبت داده است. ترتولیان آن را اثر برنابا دانسته است. کلمنت اسکندریه معتقد بود که پولس آن را به عبری به رشتهٔ تحریر درآورده و لوقا آن را به یونانی ترجمه نموده است. (زبان یونانی این رساله از ادبیات بالایی برخوردار است). اُریجن نیز پولس را نویسندهٔ احتمالی این رساله می‌دانست. لوتر حدس می‌زد که اپلس آن را نوشته است که البته هیچیک از شواهد باستانی، چنین موضوعی را نشان نمی‌دهد. برخی فیلیپس و برخی دیگر پرسکله را نویسندهٔ این رساله معرفی نموده‌اند.

اما در طول قرون متمادی، عقیدهٔ عمومی، پولس را نویسندهٔ اصلی این رساله دانسته است.

تاریخ نگارش رساله

این رساله، قطعاً قبل از سقوط اورشلیم یعنی پیش از سال ۷۰ میلادی به نگارش درآمده است. اگر نویسندهٔ این رساله، پولس در نظر گرفته شود، بنظر می‌رسد که او آن را در روم بین سالهای ۶۱ - ۶۳ میلادی به رشتهٔ تحریر درآورده است.

عبارت «آنانی که از ایتالیا هستند به شما سلام می‌رسانند»، نشان دهندهٔ یکی از احتمالاتی است که این رساله باید از روم نوشته شده باشد.

تیموتائوس نیز نزد نویسنده بوده است (۱۳ : ۲۳). او همراه پولس به اورشلیم رفته بود (اعمال ۲۰:۴) و از آنجا پولس را تا روم همراهی نموده بود (کولسیان ۱ : ۱). او به تازگی از زندان آزاد شده بود

و پولس او را دوباره به سمت شرق فرستاده (فیلیپیان ۲ : ۱۹ و ۲۴) و امیدوار بود که بزودی نزد او برگردد. بنظر می‌رسد که پولس و تیموتائوس در تدارک بازگشت به اورشلیم بودند (۱۳ : ۲۳ و ۱۹).

این مورد تقریباً همزمان با قتل یعقوب، اسقف کلیسای اورشلیم در سال ۶۲ میلادی بود. پولس و یعقوب دوستان صمیمی و محبوب یکدیگر بودند. پولس، حدود سه سال پیش در اورشلیم بود. بعضی عقیده دارند که پولس احتمالاً با شنیدن مرگ یعقوب اقدام به نوشتن این رساله، خطاب به رهبران جدید کلیسای یهودی نژاد نمود و بدین ترتیب آنها را ترغیب نمود تا گلهٔ خدا را برای روزهای سختی که در آتی در انتظار آنها بود، تقویت نمایند.

اگر این مورد صحت داشته باشد، دلیل عدم وجود نام پولس در این رساله را می توان عدم شهرت او در اورشلیم محسوب نمود. اگرچه رهبران کلیسا، می‌دانستند که چه کسی این رساله را نوشته است، اما قرائت آن در کلیسا بدون نام بردن اسم پولس به اهمیت آن می‌افزود. رسالات عهد جدید نوشته شده بودند تا در کلیساها خوانده شوند. این مورد متأسفانه امروز مورد غفلت قرار می‌گیرد.

هدف رساله

یکی از اهداف این رساله آن است که مسیحیان یهودی نژاد را جهت سقوط اورشلیم آمادگی ببخشد. آنها پس از پذیرش عیسی بعنوان مسیح موعود، هنوز نسبت به رسوم قربانیهای هیکل از خود غیرت نشان می‌دادند و احتمالاً تصور می‌کردند که شهر محبوب آنها، اورشلیم، تحت سلطنت مسیح تبدیل به پایتخت جهان خواهد شد. اما بر عکس این شهر مقدس تحت حملهٔ ارتش روم با خاک یکسان شد و همهٔ رسوم هیکل نیز از بین رفت.

این رساله بدین منظور نوشته شد تا به آنها نشان دهد که قربانی حیوانات که نسبت به آن بسیار غیور بودند، در واقع مورد استعمال ندارد. در حقیقت کشتن گاو و گوسفند قادر به برداشتن گناهان نیست. در واقع قربانیها به عنوان عملی دائمی در نظر گرفته نشده‌اند بلکه آنها تصویری هستند که در طی قرون ارائه داده تا تجلی قربانی مسیح باشند. پس هم اکنون که مسیح آمده است، دیگر نیازی به آنها نیست.

رساله به عبرانیان، نسخهٔ مشابه رساله به رومیان

رساله به رومیان خطاب به پایتخت جهان غیر یهودی نوشته شد و رساله به عبرانیان خطاب به پایتخت قوم یهود به رشتهٔ تحریر درآمد. خدا قوم یهود را بنیاد نهاده، از آن در طی قرون محافظت بعمل آورده بود تا از طریق یک ملت، همهٔ ملل جهان را مبارک سازد. قرار بود که از میان این قوم پادشاهی برخیزد و بر سایر اقوام حکمرانی کند. رومیان بوسیلهٔ ارتباط با این پادشاه، در حکومت جهانی او، وفاداری خویش را نسبت به او نشان می‌دادند. عبرانیان نیز می‌بایستی ارتباط خود را با

پادشاهی که از ملت آنها برخاسته بود، اثبات می‌نمودند.

زبان شیوای رساله

نویسندهٔ این رساله هر که بوده است، اثری گوهر نشان و عالی ارائه داده است. او موضوعات مختلف را با نظمی منطقی در رسالات خود گنجانیده است، و جملاتی موزون را با دقت و صراحت قابل ملاحظه‌ای همراه با فصاحت کلام استعمال نموده است.

عبرانیان ۱ : ۱ - ۴ . الوهیت عیسی

مقدمهٔ این رساله یکی از زیباترین متون کتاب‌مقدس را تشکیل می‌دهد که با مقدمهٔ کتاب پیدایش و انجیل یوحنا برابری می‌کند. این رساله به موضوعاتی از این قبیل می‌پردازد: الوهیت عیسی، جلال غیر قابل توصیف او، وارث خلقت و اینکه او بوسیلهٔ عمل جاودانی خدا، یکبار برای همیشه، عمل طهارت از گناهان را به اتمام رسانید و نجات ابدی را فراهم نمود.

عبرانیان ۱ : ۴ - ۱۴ . مقایسهٔ عیسی با فرشتگان

در این رساله، عیسی بیش از آنکه به عنوان صاحب شریعت در نظر گرفته شود، به عنوان مجری شریعت موسی مطرح شده است. عیسی در این بخش با فرشتگانی که بوسیلهٔ آنها شریعت داده شده مقایسه شده است (اعمال ۷ : ۵۳). او بعداً با موسی، واسط شریعت، و سپس با لاویان کهنه که مسؤول انجام اعمال شریعت بودند مقایسه شده است.

لحن این رساله نشان می‌دهد که گویا انسان، وجودی است، بالاتر از سایر موجودات و فرشتگان. روح انسانها و فرشتگان با هم متفاوتند. ما هنگامی که بمیریم، به فرشته تبدیل نخواهیم شد. جایگاه فرشتگان در حال حاضر و همچنین در آینده آسمان خواهد بود. آنها خدمتگزاران انسان هستند (۱۴). فرشتگان نیز مانند انسان مسیح را پرستش می‌کنند (۶).

عبرانیان ۲ : ۱ - ۸. انسان نقش حکمرانی در جهان آینده را دارد، نه فرشتگان

در آیهٔ ۷ از انسان به عنوان موجودی یاد شده که مقام او اندکی از فرشتگان پایین‌تر است. اما در ۱۴:۱ فرشتگان، خدمتگزاران وارثین نجات معرفی شده‌اند. در دوم پطرس ۲ : ۱۱ از فرشتگانی یاد شده است که در قدرت و قوت افضل هستند. در آیهٔ ۹ عیسی به عنوان شخصیتی مطرح شده است که

مقامش از فرشتگان کمتر است. در این بخش، بطور کلی بوسیلهٔ مقایسهٔ انسان با فرشتگان، در واقع مقام والا و درخشان انسانی مطرح شده است که از فدیهٔ الهی نصیب برده است.

در این قسمت باید به هشدار مذکور در آیات ۲ و ۳ توجه کرد. اگر بی‌اطاعتی در دنیای فرشتگان امری خطیر بود، چقدر بیشتر غفلت نسبت به سخنان عیسی، خطرناکتر خواهد بود.

عبرانیان ۲ : ۹ - ۱۸ . اتحاد عیسی با انسان

خدا انسان را آفرید تا بر همه چیز حکمرانی کند (۶ - ۸). اما هنوز زمان آن فرا نرسیده است. عیسی با انسان یک شد. او در وسوسه‌ها، رنجها و حتی مرگ انسان با او شریک شد تا انسان را با خود یک گرداند و او را شریک طبیعت و قدرت خویش بسازد. به همین دلیل است که عیسی، هم اکنون تاج عزت و جلال به سر دارد.

در حال حاضر، انسان در اتحاد با عیسی و آماده شدن جهت به ارث بردن میراث پر جلال او، این اطمینان را می‌تواند داشته باشد که عیسی با فیض، مهربانی و قوت درک و همدردی فراوان، قادر است محبوبان خود را یاری بخشد (۱۷ و ۱۸).

عبرانیان ۳ : ۱ - ۶ . مقایسهٔ عیسی با موسی

بسیاری از مسیحیان یهودی نژاد، هنوز به درک کامل ارتباط بین عیسی و موسی نائل نشده بودند. بنظر می‌رسد که آنها تصور می‌کردند که کار موسی دادن شریعت و کار عیسی تحمیل شریعت بر سایر ملل بوده است. آنها فکر می‌کردند که موسی در مرتبهٔ اول قرار دارد و عیسی در زیر لوای موسی اقدام نموده است. آنها نمی‌دانستند که عیسی مقامی بس والاتر از موسی دارد. رابطهٔ آنها با هم مثل صاحب خانه با خادمین خانه است. مسلماً مقام صاحبخانه بسیار بالاتر از خادمین است.

عبرانیان ۳ : ۷ - ۱۹ . هشدار بر علیه بی‌ایمانی

ما در مسیح شریک گشته‌ایم اگر ایمان خود را تا انتها محکم حفظ نماییم. در این بخش، ایمانداران به مقابله با روحیهٔ بی‌ایمانی و بی‌اطاعتی ترغیب شده‌اند. این هشدار یکی از بخشهای کلیدی این رساله بشمار می‌رود که در ۶:۴-۶ و ۱۰:۲۶-۲۹ نیز به شکلی دیگر دوباره تکرار شده است.

نمونه‌ای که در این بخش ارائه داده شده است، اسرائیلیانی هستند که پس از آزادی از مصر بوسیلهٔ آیات و معجزات فراوان، بدلیل روحیهٔ بی‌ایمانی که از خود نشان دادند، در بیابان هلاک شدند و هرگز وارد سرزمین موعود نگردیدند (۱۶ - ۱۹). اگر آنها در اثر بی‌اعتنایی نسبت به سخنان موسی هلاک

شدند، پس برای کسانی که نسبت به عیسی از خود بی‌اطاعتی نشان می‌دهند هرگز امیدی نیست.
مسأله ارتداد و از ایمان برگشتن در میان یهودیان، خطری جدی تلقی می‌گردید. در این بخش نویسنده با در نظر گرفتن سقوط قریب‌الوقوع اورشلیم که عظیم‌ترین بلای قوم اسرائیل در تاریخ محسوب می‌شد، نشان می‌دهد که ترک ایمان مسیحی امری خطرناکتر محسوب می‌شد. در آن زمان بسیاری از یهودیان تحت این وسوسه قرار داشتند که ایمان مسیحی خویش را انکار کنند.

عبرانیان ۴ : ۱ - ۱۱ . کنعان، تشبیهی از آسمان

کسانی که تحت رهبری یوشع وارد سرزمین موعود شدند، آنجا را بندر مراد زمینی خویش یافتند که سرزمین آزادی و برکت بود. این سرزمین تصویری زمینی از آن خانهٔ ابدی و آسمانی است.

عبرانیان ۴ : ۱۲ - ۱۳ . قدرت کلام خدا

کلام خدا، در حالیکه زنده و فعال است، قدرت دارد تا درونی‌ترین بخشهای قلب انسان را از هم تفکیک کند و همهٔ انگیزه‌ها، خواسته‌ها، اهداف و آرزوها را از هم متمایز و نمایان سازد و آنها را ارزیابی کند. حتی هنگامیکه ما قادر به تشخیص انگیزه‌های خودمان نیستیم، کلام خدا قدرت تمیز دارد. قوم اسرائیل سرزمین موعود را از دست داد، چرا که نسبت به کلام خدا از خود غفلت نشان دادند (۳ : ۱۷ ، ۴ : ۱۱). بالاترین امید جهت دستیابی سرزمین موعود، اطاعت از کلام خدا است. ایکاش کلیساهای امروزی نقط درک می‌کردند که بوسیلهٔ درست جا دادن کلام خدا در جلسات کلیسایی، چه قدرت عظیمی کسب خواهند نمود.

عبرانیان ۴ : ۱۴ - ۱۶ . مسیح کاهن اعظم ما

در این بخش، موضوع اصلی رساله آغاز می‌شود که عبارت است از مقایسهٔ مسیح با کهانت لاویان که تا باب دهم ادامه دارد.

عبرانیان ۵ : ۱ - ۱۰ . مقایسهٔ مسیح با کهانت لاویان

کاهنان می‌بایستی از سبط لاوی باشند؛ عیسی از سبط یهودا بود. تعداد کاهنان زیاد بود؛ اما او یک نفر بود. آنها حیوانات را قربانی می‌کردند؛ در حالیکه او خود را قربانی نمود. آنها همگی مردند؛ او هنوز زنده است.

عبرانیان ۵: ۱۱ - ۱۴. گوشهای ناشنوا

این بخش حاوی پیغامی شخصی به گیرندگان اصلی این رساله است. آنها قبلاً بصورتی قابل توجه در خدمتگزاری مقدسین از خود غیرت شایانی نشان داده بودند (۶: ۱۰). اما آنها اکنون، حتی اصول اولیهٔ انجیل را به دست فراموشی سپرده‌اند (۵:۱۲).

اگر این تصور که این رساله خطاب به کلیسای یهودی نژاد نوشته شده است درست باشد، پس بنظر می‌رسد که آنها گریبانگیر سقوط روحانی شده بودند و دیگر اثری از محبت برادرانهٔ مذکور در اعمال ۴: ۳۲ - ۳۵ وجود نداشت. رسالهٔ یعقوب نیزکه چند سال پیش نوشته شده بود، نشان می‌داد که انگیزه‌های دنیوی و خودخواهانه در این کلیسا رسوخ پیدا کرده بود.

با مرور زمان، بسیاری از یهودیانی که عیسی را به عنوان مسیح موعود پذیرفته بودند (اعمال ۲۱:۲۰)، دوباره به آن عقیدهٔ قبلی خویش مبنی بر دنیوی بودن سلطنت مسیح بازگشته بودند و بر این امر تأکید می‌کردندکه روزی مسیح با ایجاد یک حکومت سیاسی باعث خواهد شد که قوم اسرائیل بر سایر ملل دنیا حکومت نماید. بدین ترتیب ایمان مسیحی آنها تبدیل به یک شعار سیاسی شده بود.

پس از مرگ یعقوب، این طرز فکر در کلیسای اورشلیم بشکل وسیعی شایع شد تا آن حد که نویسندهٔ به عبرانیان، خاطر نشان می‌سازد که به عوض آنکه در این مدت از این کلیسا، که کلیسای مادر بود، معلمین به جهان مسیحی معرفی شوند، آنها هنوز مثل اطفال نوزاده محتاج هستند که مبادی انجیل را دوباره به آنها یادآوری کنند (۱۲).

عبرانیان ۶. هشدار بر علیه ارتداد و برگشت از ایمان

لحن این بخش حاکی از آن است که کلیسای اورشلیم از معیارهای بالای زندگی مسیحی که قبلاً از آنها برخوردار بود، سقوط کرده است و از اهدافی که روزی با خلوص و صداقت بسوی آنها پیش می‌رفت، منحرف شده است.

سقوط یک مسیحی که در آیهٔ ۶ به آن اشاره شده، می‌تواند جزئی یا کلی باشد. یک شخص ممکن است از بالای یک ساختمان، به بالکن طبقهٔ پایین سقوط کند و یا اینکه از آن بالا یکدفعه به زمین بیفتد. تا زمانی که این سقوط جزئی است، جای امید هست. اما هنگامیکه شخص بکلی سقوط می‌کند، هیچ امید بهبودی برای او وجود ندارد.

گناهی که در اینجا به آن اشاره شده است، احتمالاً همان گناه غیر قابل آمرزشی است که عیسی در متی ۱۲: ۳۱ و ۳۲ و مرقس ۳: ۲۸ - ۳۰ به ذکر آن پرداخت. این گناه در واقع گناهی است که شامل نسبت دادن معجزات الهی به شیطان و همچنین انکار عیسی است (لوقا ۱۲: ۹ - ۱۰). اشخاصی که خارج از کلیسا هستند می‌توانند مرتکب این گناه شوند. گناهی که در اینجا مطرح شده است، شامل لغزش خوردن یک مسیحی است. عصارهٔ واقعی گناه مهلک، رد کردن عیسی است. این گناه ممکن است توسط یک مسیحی و یا یک غیر مسیحی انجام شود. این مورد شبیه شخصی است که در قعر

چاه فرو رفته باشد، در این اثنا شخص دیگری متوجه می‌شود و طناب نجاتی برای او می‌فرستد اما او خود، این طناب را قطع کرده، نجات را رد می‌کند. برای کسانی که مسیح را رد می‌کنند، قربانی گناه دیگری وجود ندارد (۱۰ : ۲۶ - ۳۱) و آنها خود باید رنج و سختی گناهان خویش را تحمل کنند.

نویسنده در کنار هشدارهای پی در پی به لغزش خورندگان در مسیح، اشخاصی را که نسبت به مسیح از خود امانت و صداقت نشان دهند، با روحیه‌ای مثبت تشویق می‌کند و نشان می‌دهد که نجات ابدی برای آنها تضمین شده است. اساس این نجات بر تغییرناپذیری وعده‌های خدا نسبت به کسانی که به او اعتماد کنند، بنا شده است (۹ - ۲۰).

عبرانیان ۷ : ۱ - ۱۰ . ملکیصدق

مسیح، کاهنی از نسل ملکیصدق است. به عبارت دیگر، عیسی از نسل لاویان نبود و کهانتش شبیه کهانت ملکیصدق بود که حدود ۶۰۰ سال پیش از لاویان به او برمی‌خوریم. او کاهنی بس بزرگتر از کاهنان لاوی و حتی بزرگتر از ابراهیم بود، بطوریکه ابراهیم و ذریت او، ده یک خود را به او دادند.

جریان ملکیصدق در پیدایش ۱۴ : ۱۸ - ۲۰ به ثبت رسیده است. او پادشاه سالیم و کاهن خدای متعال بود. او هم پادشاه بود و هم کاهن.

پیش از موسی، قربانیها توسط رئیس خانواده گذرانیده می‌شد. بنابراین پدر، پدر بزرگ، جد و یا پیرترین مرد خانواده، کاهن آن خانواده محسوب می‌شد. از آنجا که هر خانواده‌ای در اثر ازیاد نسل تبدیل به یک قبیله می‌شد، پدر آن نسل رئیس یا سلطان آن قبیله بشمار می‌رفت. بنابراین چنین فردی، هم نقش کاهن را داشت و هم نقش پادشاه را و از این رو کاهن - پادشاه یا پادشاه - کاهن خوانده می‌شد.

در زمان موسی تراکم خانواده‌های تشکیل دهندهٔ قوم برگزیدهٔ خدا آنقدر افزایش یافت که تبدیل به یک ملت خاص شدند. این امت بعدها سازماندهی شد. بدین ترتیب مکان خاصی برای گذرانیدن قربانی در نظر گرفته شد و مراسم عبادتی ویژه‌ای مقرر شد و گروه ویژه‌ای نیز انتخاب شدند تا کار کهانت را بصورت موروثی انجام دهند. این گروه خاص خانوادهٔ لاویان بودند.

بعدها خانوادهٔ دیگری انتخاب شد تا پسران آن، وظیفهٔ پادشاهی را در اختیار داشته باشند. این خانواده نیز خانوادهٔ داود بود. پادشاه بر مردم حکومت می‌کرد و کاهن با گذرانیدن قربانی، نقش واسط بین خداوند و انسان را داشت. مسیح هر دو نقش را داشت. او مانند ملکیصدق هم پادشاه بود و هم کاهن.

«بی‌پدر، بی‌مادر، بی‌نسب نامه و بدون ابتدای ایام و انتهای حیات» به چه معنا است؟ البته ملکیصدق واقعاً اینچنین نبوده است بلکه بدین صورت در عهد عتیق ظاهر می‌شود. کاهنان لاوی، بدلیل نسب نامه‌شان حق کهانت داشتند. اما ملکیصدق بدون ارائهٔ نسب نامه‌اش، کاهن شناخته شدهٔ آن زمان بود. روایات عبری نشان می‌دهند که «سام» که هنوز زنده بود، همان ملکیصدق است. این در

واقع تصویر اسرارآمیز و بی‌همتایی است که در گذشته‌های دور از کاهن - پادشاه ابدی که در حال آمدن بود، ارائه داده شده است.

عبرانیان ۷: ۱۱ - ۱۲. موقتی بودن کهانت لاویان

قربانی حیوانات وسیله‌ای ناقص و ناکافی جهت رفع گناهان انسان بود (۱۰ : ۴). این مرزد در واقع عملی ظاهری بود (۱۶). کاهنان، صرفاً اشخاصی بودند که محک انتخاب آنها خانواده‌شان بود و نه میزان روحانیتشان. عهدی که آنها توسط آن عمل می‌نمودند، نیز کامل نبود (۸: ۸).

در اینجا درس مهمی هست که کلیسا باید آن را بیاموزد. خادمین مسیحی، کاهنان نیستند. در مسیحیت دو بار مسألهٔ کهانت مطرح شده است و آن هم اشاره به همهٔ مسیحیان است که حالت یک بدن را دارند (اول پطرس ۲: ۹، مکاشفه ۱ : ۶). اما خادمین در هیچ جای عهد جدید به عنوان کاهنان معرفی نشده‌اند. کار کاهنان گذرانیدن قربانی بود و این عمل با قربانی مسیح متوقف شد. مسیح، خود کاهن اعظم ما است و هر یک از ما شخصاً می‌توانیم با او ایجاد ارتباط کنیم بدون اینکه به کاهن دیگری احتیاج داشته باشیم.

عبرانیان ۷: ۱۳ - ۲۸. کهانت جاودانی مسیح

کاهنان لاوی هر ساله قربانی می‌گذرانیدند. مسیح یک بار برای همیشه مرد. عمل کاهنان بیفایده بود ولی قربانی مسیح، گناهان را تا ابد از میان برداشت. مسیح زنده است و واسط عهد جاودانی و حیات بی‌زوال می‌باشد.

کلمهٔ جاودانی یکی از کلمات کلیدی این رساله است: نجات جاودانی (۹:۵)؛ داوری جاودانی (۶:۲)؛ فدیهٔ ابدی (۹:۱۲)؛ روح ازلی (۹:۱۴)؛ میراث ابدی (۹:۱۵) و عهد ابدی (۱۳:۲۰). این کلمه در انجیل یوحنا نیز بارها بکار رفته است.

عبرانیان ۸. عهد جدید

مسیح عهد جدیدی را برای انسان به ارمغان آورد. عهد اول بر رسوم خیمه و ده فرمان متمرکز بود و تا آن زمان این قوانین قابل اجرا بود (۹ : ۱ - ۵). قوانین این عهد، روی لوحهای سنگی نوشته شده بود (۹:۴)، ولی قوانین عهد جدید بر دل انسانها نوشته می‌شود (۸ : ۱۰). عهد اول موقتی بود، در حالیکه عهد مسیح ابدی است (۱۳ : ۲۰). عهد قدیمی بوسیلهٔ خون حیوانات مهر می‌شد، اما عهد مسیح بوسیلهٔ خون مسیح مهر شد (۱۰ : ۲۹). عهد جدید، عهدی نیکوتر با وعده‌های نیکوتر است که بر تغییر ناپذیری امانت کلام خدا بنا شده است (۶: ۱۸).

«نیکوتر» نیز یکی از کلمات کلیدی رساله محسوب می‌شود: عهد نیکوتر (۷:۸)، وعده‌های نیکوتر (۷:۸)، امید نیکوتر (۱۹:۷)، مال نیکوتر در آسمان (۳۴:۱۰)، نیکوتر از خون هابیل (۲۴:۱۲)، وطن نیکوتر از کنعان (۱۶:۱۱)، قیامت نیکوتر که مرگ در آن راه ندارد (۳۵:۱۱).

عبرانیان ۹ : ۱ - ۱۴ . مسیح و خیمه

خیمه، مکان مقدس و محراب این دنیا بود. اما خیمهٔ حقیقی که ناساخته بدست انسان است، همان آسمان می‌باشد (۹ : ۱۱ و ۲۴). کاهن اعظم حق داشت فقط سالی یکبار به آن داخل شود، اما مسیح یکبار برای همیشه داخل شد (۷ و ۱۲). کاهن اعظم کفارهٔ سالیانه را برای مردم تدارک می‌دید، اما مسیح کفارهٔ ابدی را مهیا نمود (۱۰ : ۳، ۹ : ۱۲). کاهن اعظم خون حیوانات را می‌پاشید، اما مسیح خون خود را ریخت (۹ : ۱۲). قربانی که توسط کاهن اعظم گذرانیده می‌شد فقط پاکی ظاهری را سبب می‌شد، اما قربانی مسیح درون و وجدان آدمی را پاک می‌سازد (۱۳:۱۹و۱۴).

عبرانیان ۹: ۱۵ - ۲۸ . عهد جدید

در این بخش کلمهٔ اصلی که برای عهد بکار رفته به معنی وصیت نامه است. وصیت نامه در واقع میراثی است که با اراده و خواستهٔ شخصی در اختیار وارثین قرار می‌گیرد و قدرت اجرایی آن پس از مرگ وصی است. عهد جدید در واقع به ارادهٔ شخصی مسیح انجام شد و امتیازات آن در اختیار وارثین قرار گرفت. این عهد زمانی مؤثر واقع شد که مسیح مرد وگناهان وارثین خویش را کفاره نمود.

کتاب‌مقدس به دو بخش عهد عتیق و عهد جدید تقسیم شده است. عهد عتیق داستان عهد شریعت است و عهد جدید داستان عهد مسیح است. فراوانی استعمال خون در رسوم عهد عتیق، نشاندهندهٔ ضرورت ویژهٔ قربانی بزرگتر، جهت گناهان بشر بوده است (۱۹ - ۲۲).

یکبار برای همیشه (۲۶ - ۲۸). مسیح یکبار برای همیشه خود را تقدیم کرد (۷ : ۲۷). او یکبار برای همیشه وارد مکان اقدس شد (۹ : ۱۲) و یکبار برای همیشه در اواخر عالم ظاهر شد تا بوسیلهٔ قربانی گناهان را محو سازد (۹ : ۲۶). برای انسان یکبار مردن مقرر شده است (۹ : ۲۷). مسیحیان یکبار برای همیشه مقدس شمرده می‌شوند (۱۰ : ۱۰). مسیح چون یکبار قربانی شد، بار دیگر برای کسانیکه منتظر او می‌باشند خواهد آمد (۹ : ۲۸). در این بخش، آمدن دوبارهٔ خداوند رجعت ثانوی او خوانده شده است.

عبرانیان ۱۰ : ۱ - ۲۵ . گناه برای همیشه از میان برداشته شد

حالا دیگر احتیاجی به قربانی دیگر نیست. مرگ مسیح دارای کفایت کامل جهت برداشتن

گناهان گذشته و همچنین گناهانی که بشر در اثر ضعف در زندگی روزمره به آنها مرتکب می‌شود، می‌باشد. خدا اکنون می‌تواند گناهان را بیامرزد. او قطعاً آنانی را که اعتماد خود را بر او نهند، خواهد آمرزید.

بنابراین اعتراف امید خود را در مسیح محکم نگاه داریم (۲۳). مسیح و تنها اوست که می‌تواند امید و نجات باشد.

عبرانیان ۱۰ : ۲۶ - ۲۹ . رد کردن مسیح

در این بخش، هشدار ترسناک دیگری بر علیه سقوط روحانی داده شده است که شبیه هشدار مربوط به ۶ : ۱ - ۸ می‌باشد. در این قسمت مسیحیانی مورد خطاب قرار گرفته‌اند که روزی در رنجهای خود بخاطر مسیح عبرت گرفته‌اند و همه چیز را بخاطر دلسوزی نسبت به هم ایمانی‌های خود که در حال رنج بوده‌اند، از دست داده‌اند (۳۲ - ۳۴). اما در حال حاضر بعضی از آنها علاقهٔ خود را نسبت به امور مسیح از دست داده‌اند (۲۵).

نکتهٔ قابل توجه در این بخش این است که یک قربانی برای گناهان داده شده است، و قربانی دیگری در کار نیست. کسی که حاضر نیست بوسیلهٔ مسیح مصلوب به خدا تقرب جوید، باید برای همیشه موضوع رسیدن به خدا را فراموش کند و خود متحمل بار گناهان خویش گردد (۲۷ - ۳۱).

عبرانیان ۱۱. قهرمانان ایمان

ایمان هابیل: اولین قربانی گناه (۴) (پیدایش ۴ : ۱ - ۱۵).

ایمان خنوخ: با خدا راه رفت و ربوده شد (۵ و ۶) (پیدایش ۵ : ۲۲ و ۲۴).

ایمان نوح: در زمانیکه هیچکس فکر نمی‌کرد که روزی کشتی بکار آید، به ساختن آن ادامه داد (۷) (پیدایش ۶ : ۱۴ - ۲۲).

ایمان ابراهیم: با اینکه نمی‌دانست به کجا می‌رود، اما بسوی شهر خدا راهی شد، با ارادهٔ شخصی حاضر شد پسر خود را قربانی کند و به این امر اعتماد داشت که خدا قادر است او را دوباره زنده کند (۸ : ۱۰، ۱۷ - ۱۹) (پیدایش ۱۲ : ۱ - ۷، ۲۲).

ایمان ساره: به آنچه که اول به آن خندیده بود، ایمان آورد و آن را امکان پذیر دانست (۱۱ و ۱۲) (پیدایش ۱۷ : ۱۹، ۱۸:۱۱ - ۱۴).

ایمان اسحق: آینده را پیشگویی نمود (۲۰) (پیدایش ۲۷ : ۲۷ - ۲۹).

ایمان یعقوب: به امانت خدا در انجام وعده‌هایش اعتماد کرد (۲۱) (پیدایش ۴۹).

ایمان یوسف: با ایمان خواستار بردن استخوانهایش به کنعان شد (۲۲) (پیدایش ۵۰ : ۲۵).

نگاه داشت. از دریای سرخ عبور نمود. او را که نادیده بود، بدید (۳۳ - ۲۹) (خروج ۲ : ۲ - ۱۱، ۲۱:۱۲ و ۵۰، ۱۴ : ۲۲ - ۲۹).

ایمان یوشع: دیوارهای اریحا را فرو ریخت (۳۰) (یوشع ۶ : ۲۰).

ایمان راحاب: بودن با قوم اسرائیل را ترجیح داد (۳۱) (یوشع ۲ : ۹، ۶ : ۲۳).

ایمان جدعون: در جنگ قدرتمند شد (۳۲) (داوران ۷ : ۲۱).

ایمان باراق: مملکتها را تسخیر نمود (۳۲) (داوران ۴).

ایمان شمشون: در ضعف خود، قوی شد (۳۲ و ۳۴) (داوران ۱۶ : ۲۸).

ایمان یفتاح: لشکرها را شکست داد (۳۲ و ۳۴) (داوران ۱۱).

ایمان داود: وعده را پذیرفت (۳۲ و ۳۳) (دوم سموئیل ۷ : ۱۱ - ۱۳).

ایمان دانیال: دهان شیران را بست (۳۲ و ۳۳) (دانیال ۶ : ۲۲).

ایمان ارمیا: مورد شکنجه قرار گرفت (۳۲ و ۳۵) (ارمیا ۲۰ : ۲).

ایمان ایلیا: مرده را زنده کرد (۳۲ و ۳۵) (اول پادشاهان ۱۷ : ۱۷ - ۲۴).

ایمان الیشع: مرده را زنده کرد (۳۲ و ۳۵) (دوم پادشاهان ۴ : ۸ - ۳۷).

ایمان زکریا: سنگسار شد (۳۲ و ۳۷) (دوم تواریخ ۲۴ : ۲۰ و ۲۱).

ایمان اشعیا: با اره دو پاره شد؟ (۳۲ و ۳۷) (بر حسب بعضی از روایات موجود).

عبرانیان ۱۲ . تمرکز بر عیسی

در این بخش به حضور جماعتی کثیر از اشخاصی که متعلق به اعصار گذشته بوده‌اند، اشاره شده است. این افراد کسانی بوده‌اند که دور خود را در مسابقه با پیروزی به کمال رسانده‌اند و در حال حاضر به تلاشهای کلیسای کنونی می‌نگرند. دوندگان دعوت شده‌اند تا به هدف چشم بدوزند و اعصاب و ماهیچه‌های خود را بکار گیرند تا در این مسابقه، پیروزی را کسب نمایند (۱ و ۲).

آنها به عدم ناامیدی در قبال رنجها ترغیب می‌شوند: چرا که این رنجها وسیله‌ای است که خدا برای کامل کردن مقدسین از آنها استفاده می‌کند (۳ - ۱۳).

هشداری که در این بخش به ایمانداران داده شده، این است که مواظب باشند، تقدس خود را ملوث نکنند تا مبادا مثل عیسو حق نخست زادگی خویش را بفروشند (۱۴ - ۱۷).

سینا و صهیون (۱۸ - ۲۹). صحنهٔ ترسناک ارائهٔ عهد قدیم با مشارکتهای آسمانی کلیسا مقایسه شده است که چقدر ضدیت دارد. روحیهٔ برادرانه‌ای که مقدسین بر روی زمین دارند و روحهای فدیه شدگان و گروه کثیر فرشتگان، دور تا دور تخت خدا را تا ابد فرا گرفته‌اند (۲۲ - ۲۴).

عبرانیان ۱۳ . ترغیب پر فیض

این رساله اگرچه به مباحثه بر مسائل مختلف می‌پردازد، اما در خاتمه با ملایمت خاصی، خوانندگان را به وفاداری نسبت به مسیح در همهٔ بخشهای زندگی، دعوت می‌کند و آنها را تشویق می‌کند تا با محبت برادرانه، مهربانی، تقدس و نیکویی به همراه دعای بی‌وقفه و ایمان بدون لغزش در خدا بمانند.

همانطورکه ملاکی نبی آخرین پیغام را در ارتباط با آمدن مسیح موعود به قوم یهود ارائه داد، این رساله نیز آخرین پیغام را پس از آمدن مسیح به این امت می‌دهد. این رساله کمی قبل از سقوط اورشلیم که پایتخت یهودیان بشمار می‌رفت، نوشته شد. لازم به تذکر است که جریان سقوط اورشلیم یکی از مخوف‌ترین وقایع تاریخی محسوب می‌شود.

سقوط اورشلیم

یهودیان از سال ۶۶ میلادی شروع به ایجاد شورش بر علیه روم نمودند. تیطس، در روز فصح سال ۷۰ میلادی، با ارتش رومی خود به دیوارهای اورشلیم رسید. او در آنجا اقدام به خاکریزی نمود و وسایل تخریب شهر آماده شد و بدین ترتیب آغاز به محاصرهٔ شهر نمود.

تعداد سربازان رومی ۳۰/۰۰۰ نفر بود. در حالیکه لشکریان یهودی ۲۴/۰۰۰ نفر بودند. طبق نظر تاکیتوس، شهر اورشلیم در آن زمان دارای ۶۰۰/۰۰۰ نفر مسافر بود که برای دیدن شهر به آنجا آمده بودند. پس از ۵ ماه، دیوارهای اورشلیم فرو ریخته شد. هیکل سوزانیده شد و شهر بصورت خرابه‌ای ویران و متروکه درآمد. اما در بین این خرابه‌ها، سه برج عظیم واقع در گوشهٔ شمال غربی هیکل هیرودیس بر جای مانده بود و همانند یادگاری از استحکام و قدرتی که توسط تیطس نابود شده بود، خودنمایی می‌نمود.

ارتش روم بطرف قیصریه حرکت کرد. بیش از ۱/۰۰۰/۰۰۰ نفر یهودی کشته شدند. ۹۵/۰۰۰ نفر به اسیری برده شدند که یوسفوس مورخ نیز در بین آنها بود. یوسبیوس می‌گوید که مسیحیان که طی نبوتی، از سقوط اورشلیم آگاه بودند، بادیدن ارتش روم، به «پلا» مهاجرت نمودند.

عاقبت اورشلیم

پس از سقوط اورشلیم، این شهر به مدت ۵۰ سال از صحنهٔ تاریخ محو شد. در سال ۱۳۵ میلادی شخصی به نام «بارکوکبا» در حالیکه ادعا می‌کرد که مسیح موعود است، با رهبری گروهی از شورشیان، موفق به تصاحب شهر شد و اقدام به بازسازی هیکل نمود. اما این شورش با اقدام ارتش روم فرو نشانیده شد. ۵۸۰/۰۰۰ نفر یهودی گشته شدند و یهودیه به متروکه‌ای تبدیل شد. ورود یهودیان به اورشلیم، قدغن اعلام شد و چنانکه یک یهودی به این شهر وارد می‌شد، محکوم به اعدام

می‌گردید. بدین ترتیب معبد ژوپیتر جایگزین هیکل خدا شد.

در سال ۳۲۶ میلادی، هنگام سلطنت کنستانتین، معبد عشتورت که به جای مقبرهٔ مقدس کنونی قرار داشت، خراب شد و شهر اورشلیم دوباره به مرکز مسیحیت تبدیل شد.

در قرن پنجم میلادی، این شهر مقر یکی از ۵ پاتریارخ مهم مسیحیت شد. سایر شهرها عبارت بودند از روم، قسطنطنیه، انطاکیه و اسکندریه.

در سال ۶۳۷ میلادی، اورشلیم بدست مسلمانان افتاد و مدت ۱۰۰ سال نیز در طول جنگهای صلیبی، شهری اسلامی بود تا اینکه در سال ۱۹۱۷، کنترل به دست مسیحیان افتاد.

رسالهٔ یعقوب

حکمت مسیحی
اعمال نیک
مذهب راستین

یعقوب

نام دو تن از شاگردان، یعقوب بود: یکی برادر یوحنا که در واقع پسر دیگر حامی بود (مرقس ۱۰:۲و۳)، و دیگری بزرگترین برادر عیسی بود (متی ۱۳ : ۵۵) که رهبری کلیسای یهودی نژاد را در اختیار داشت (اعمال ۱۲ : ۱۷ ؛ غلاطیان ۱ : ۱۹) و عموماً نویسندهٔ این رساله در نظر گرفته می‌شود.

او به عنوان مردی فوق‌العاده نیکوکار شناخته شده بود و اغلب آشنایان نام «عادل» را به او داده بودند. گفته شده که او ساعات طولانی را بر روی زانوانش در دعا سپری می‌نمود، بطوری که زانوانش سخت و پینه خورده، به مانند زانوان شتر شده بود. بنظر می‌رسد که او ازدواج کرده بود (اول قرنتیان ۵:۹). او مردی پر نفوذ در بین یهودیان و همچنین در کلیسا بود. پطرس چگونگی آزاد شدنش از زندان را به او اطلاع داد (اعمال ۱۲ : ۱۷). پولس به توصیه‌های اوگوش فرا داد (اعمال ۲۱ : ۱۸ - ۲۶). او خود قبلاً یهودی متعصبی بود اما رساله‌ای آزادمنشانه خطاب به مسیحیان غیر یهودی می‌نویسد (اعمال ۱۵ : ۱۳ - ۲۹). او در عین حال که از خدمت پولس در میان غیر یهودیان تجلیل نمود، اما خود، شخصاً در میان یهودیان به خدمت ادامه داد. خدمات او بسیاری از یهودیان را بسوی مسیح هدایت نمود.

شهادت یعقوب

بر طبق اطلاعاتی که یوسفوس و مورخین قرن دوم ارائه می‌دهند، کمی پس از سقوط اورشلیم بوسیلهٔ ارتش روم در سال ۷۰ میلادی، هنگامی که یهودیان، گروه گروه به مسیحیت می‌گرویدند، حنانیا که کاهن اعظم وقت بود به همراه فریسیان وکاتبان شورای سنهدرین در حدود سال ۶۲ یا ۶۶ میلادی شورای سنهدرین را تشکیل داد و به یعقوب «برادر عیسی که مسیح خوانده می‌شد» دستور داد تا در یکی از سالن‌های اجتماعات هیکل اعلام کند که عیسی، مسیح موعود نیست. اما یعقوب، در عوض اعلام کرد که عیسی پسر خدا، داور این جهان است.

این امر باعث شد که دشمنانش او را سنگسار کنند و این در حالی بود که او دعای خیرخواهانهٔ «پدر اینها را بیامرز زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند» را بر لب داشت.

رسالهٔ یعقوب

این رساله، خطاب به مسیحیان یهودی‌نژاد (۲ : ۱) که در نقاط مختلف پراکنده شده بودند (۱ : ۱)،

نوشته شد. این رساله در واقع کتاب امثال عهد جدید است که موضوعات مختلفی را که همگی مربوط به بخشهای عملی زندگی مسیحی است، شامل می‌گردد.

رسالهٔ یعقوب، احتمالاً در سال ۶۰ میلادی، اواخر عمر یعقوب نوشته شد. در آن زمان، حدود ۳۰ سال بود که او کلیسای یهودی نژاد را شبانی کرده بود.

یعقوب ۱ : ۱ - ۸. تجربیات، صبر، حکمت، ایمان

خوشی در تجربیات(۲)، شکنجه‌ها، مخالفتها و زحمات، نشان دهندهٔ ایمان ما است و باعث می‌شود شخصیتی را که مسیح می‌خواهد، در ما ایجاد شود. پطرس تجربیات را گرانبها می‌داند (اول پطرس ۱ : ۷).

تجربیات، صبر را ایجاد می‌کنند (۳ و ۴)، صبر و شکیبایی در هنگام رنج کشیدن، در واقع این استطاعت را در ما ایجاد می‌کند تا با خوشی در انتظار روز شادی‌بخشی باشیم که در آن خدا هر اشکی را از چشمان ما پاک خواهد ساخت.

صبر کمال را بدنبال دارد (۴). ما گناهکاران بدبختی هستیم که توسط فیض نجات یافته‌ایم. اما کمال، هدف غایی هر یک از ما است. روزی ما، مانند او کامل خواهیم شد (اول یوحنا ۳ : ۲).

حکمت (۵)، نشانگر داوری خدا در رابطه با همهٔ بخشهای عملی زندگی روزانه است. بنابراین یک مسیحی باید آن را در زندگی خودش جای دهد.

دعا (۵)، ما را در دریافت اینگونه حکمت یاری می‌بخشد. این رساله با ترغیب وتشویق به دعا آغاز می‌شود و با همین موضوع نیز خاتمه می‌یابد (۵ : ۱۳ - ۱۸).

ایمان (۶ - ۸). ایمان مستحکمی که از خود پایداری نشان می‌دهد. در تمام طوفانهای زندگی ایمان شرط دعای پیروزمندانه است. برای شخصی که ایمان آورد، همه چیز ممکن است (مرقس ۹:۲۳).

یعقوب ۱ : ۹ - ۱۸. ثروت، وسوسه، تولد تازه

ثروت و دولت (۹ - ۱۱). این بخش به یادآورندهٔ این مطلب مهم است که آنچه که برای هر یک از ما سرنوشت ساز است، وضع زندگی زمینی ما نیست بلکه وضعیت ابدیت ماست و ما بیشتر باید به آن بپردازیم. حتی نقیران در آن مقصد پر جلال شادی خواهند کرد (جهت مطالعهٔ بیشتر به ۲ : ۱ - ۳ مراجعه شود).

وسوسه‌ها (۱۲ - ۱۵). درآیهٔ ۲ اشاره به این مطلب شد، که در اثر تجربیاتِ سخت، ایمان ما تقویت می‌شود. در اینجا (۱۲-۱۵) تجربه بیشتر به معنی وسوسه و اغوا به گناه است. گناه بوسیلهٔ شهوت آبستن می‌شود و موت را می‌زاید.

روح تازه متولد شدهٔ مسیحیان (۱۶ - ۱۸). همانطور که شهوت بوجود آورندهٔ گناه است و گناه نیز موت را بدنبال می‌آورد، به همین ترتیب خدا نیز بوسیلهٔ کلامش و در نام مسیح، روح تازه‌ای را، در کسانیکه از ازل برگزیده شده‌اند، تولد می‌بخشد. این افراد در واقع، شریک در میراثی هستند که طی اعصار متمادی در ابدیت اندوخته شده است. پطرس نیز به کلام خدا در حکم دانه‌ای اشاره می‌کند که قادر است به مسیحیان تولد تازه ببخشد (اول پطرس ۱ : ۲۳).

یعقوب ۱ : ۱۹ - ۲۷ زبان، کلام، مذهب راستین

مراقبت از زبان (۱۹ - ۲۱)، کنترل کردن خشم، شنوندهٔ خوب بودن و اجتناب از سخنان ناپاک، موضوعات این بخش را تشکیل می‌دهند.

کنندگان کلام (۲۱ - ۲۵). در آیهٔ ۱۸ کلام خدا وسیله‌ای است که باعث می‌شود شخص تولد تازه بیابد. در آیهٔ ۲۱، عامل نجات جانها معرفی شده است. در آیهٔ ۲۳ کلام خدا به آئینه‌ای تشبیه شده است که وجود واقعی ما را در نور حقیقی خود به ما نشان می‌دهد.

مذهب راستین (۲۶ و ۲۷). این بخش یکی از قسمتهای بی‌نظیر کتاب‌مقدس است. در این قسمت دوبار، مسألهٔ زبان مطرح می‌شود. زبان افسارگسیختهٔ یک شخص مذهبی، نشانگر بی‌فایده بودن مذهب او است. زندگی نیکوکارانه و خیرخواهانه که عاری از عشق به مال دنیا است، در واقع نشانگر جلال و شکوه مذهبی است که این شخص اختیار نموده است. (این بخش را با مَثَل «روز داوری» درمتی ۲۵:۳۱-۴۶ مقایسه کنید.)

یعقوب ۲ : ۱ -۱۳. پرهیز از جانبداری

بنظر می‌رسد که عناصر دنیوی به داخل کلیسای یهودی رسوخ پیدا کرده بود، بطوریکه خط مشی آن با کلیسایی که در ابتدا آغاز شده بود، بسیار متفاوت بود (اعمال ۲ : ۴۵ ، ۴ : ۳۴).

مسیح تعلیم داده بود که جلال کلیسای او در ابراز مهربانی نسبت به فقرا دیده خواهد شد. اما شواهد نشان می‌داد که در برخی از جماعتهای کلیسایی، عقاید اجتماعی مبنی بر مطرود ساختن فقرا رسوخ کرده بود. اما واقعیت این است که خدا فقرا را دوست دارد و بنابراین ثروتمندان نیز باید آنها را دوست داشته باشند.

یعقوب ۲ : ۱۴ - ۲۶. ایمان و عمل

تعلیم پولس مبنی بر عادل شمردگی توسط ایمان و تعلیم یعقوب مبنی بر عادل شمردگی بوسیلهٔ اعمال نیک دو موضوع ضد و نقیض نیستند، بلکه در واقع لازم و ملزوم یکدیگر هستند. هیچیک از

این تعالیم، تعلیم دیگر را نقض نمی‌کند. پولس و یعقوب با هم دوست و همکار صمیمی بودند. یعقوب بطور قابل ملاحظه‌ای خدمت پولس را مورد تجلیل قرار داد (اعمال ۱۵:۱۳-۲۹، ۲۱:۱۷-۲۶). پولس از ایمان، به عنوان اساس عادل شمردگی یاد کرد. اما این عادل شمردگی در قالب یک زندگی صحیح نیز باید تأیید شود. یعقوب در واقع رسالهٔ خود را خطاب به کسانی می‌نویسد که اصول عادل شمردگی بوسیلهٔ ایمان را پذیرفته بودند، اما زندگی درستی نداشتند. او بدین ترتیب به آنها خاطرنشان می‌سازد که اینچنین ایمانی، ایمان واقعی نیست.

یعقوب ۳ : ۱ - ۱۲ . زبان

گناهان زبانی نه تنها شامل سخنان تند و خشم‌آلود است، بلکه به ابراز اصول و عقاید غلط و دور از عقل نیز اشاره می‌کند. از این متن چنین برمی‌آید که در بین مسیحیان افرادی بودند که علیرغم داشتن روحیهٔ گستاخ، فتنه جو، دنیوی و خشم غیر قابل کنترل، خود را جزو معلمین و رهبران بحساب می‌آوردند.

قدرت زبان. زبان اصلی‌ترین وسیله برای ابراز شخصیت ما است که معمولاً عکس‌العملهای فوری را در بر میگیرد. کلمات نادرست باعث سقوط خانواده‌ها و تفرقه در کلیساها شده‌اند و عدهٔ کثیری را بسوی ناامیدی و انحراف سوق داده‌اند. شاید ما نیز افرادی را می‌شناسیم که علیرغم مذهبی بودنشان، هیچ تلاشی برای کنترل زبان از خود نشان نمی‌دهند.

یعقوب ۳ : ۱۳ - ۱۸ . حکمت

این بخش، در واقع به معلمین پر حرفی اشاره می‌کند که نسبت به اصول و عقاید غلط، از خود تعصب نشان می‌دادند، اما هیچگونه میل شخصی به مسیح نداشتند. آنها افراد خودپسندی بودند که تصور می‌کردند در مباحثه، اشخاص ماهر و درخشانی هستند. ولی در واقع رفتار آنها حسادت و تفرقه را افزایش می‌داد. یعقوب، چنین حکمتی را دنیوی، نفسانی و شیطانی می‌خواند و در مقابل آن، حکمت واقعی را در زندگی نیکو توصیه می‌کند.

یعقوب ۴ . دنیوی بودن

ریشهٔ نزاعها: طمع (۱ و ۲)، در واقع میل به تملک اموال دیگران است. همین مورد دلیل اصلی بسیاری از نزاعها است. در این بخش علت عدم استجابت دعا، انگیزه‌ها و لذات دنیوی دانسته شده است (۳).

دو دلی (۴ - ۱۰). این بخش تشابه زیادی دارد به آنچه که مسیح نیز اشاره کرد. خدا و ممونا را

نمی‌توان خدمت کرد (متی ۶: ۲۴). و همچنین مشابه هشدارهای یوحنا بر علیه محبت دنیا است (اول یوحنا ۲: ۱۵ - ۱۷). اینگونه متن‌ها، ما را به خودیابی و آزمایش نفس روزانه، ترغیب می‌کند. چرا که از آنجایی که ما در دنیا زندگی می‌کنیم، بعضی از وسایل این دنیا جهت گذراندن زندگی الزامی می‌باشد. بنابراین به مراقبت و مواظبتی احتیاج داریم تا محبت این دنیا ما را بیش از حد و مرز لازم فرو نگیرد. ما هر روزه محتاج هستیم که بیش از پیش، به خدا تقرب جوییم تا دستهای ما را پاک کند، دلهای ما را تقدیس نماید و ما را فروتن سازد.

اشارهٔ مجدد به زبان (۱۱ و ۱۲). در این بخش، به عمل معقول گناهکاری اشاره شده است که آنقدر خود را برتر می‌بیند که به قضاوت دربارهٔ گناهکار دیگر می‌پردازد.

«اگر خدا بخواهد» (۱۳ - ۱۷). یکی از جالب‌ترین اصول کتاب‌مقدس این است که خدا در حالی که بر دنیا قدرتی نامحدود دارد، برای هر یک از فرزندانش نیز نقشهٔ خاصی دارد (اعمال ۱۸:۲۱؛ رومیان ۱:۱۰، ۱۵:۳۲؛ اول قرنتیان ۴:۱۹؛ اول پطرس ۳:۱۷).

یعقوب ۵. ثروت، صبر، زبان، دعا

ثروتمندان (۱ - ۶). یعقوب شدیدترین و تندترین توبیخ را نسبت به آنان، از خود نشان می‌دهد (۱:۹-۱۱، ۲:۱-۱۳، ۴:۱-۱۰). با توجه به این متن، به نظر می‌رسد که ثروتمندان زیادی در کلیسای یهودی وجود داشته‌اند که به صورتی نامطلوب به لذات این دنیا دل بسته بودند. معمولاً در میان ثروتمندان، بندرت مسیحیان واقعی یافت می‌شود، اما یعقوب با لحنی تند آنها را مخاطب قرار می‌دهد و به آنها خاطرنشان می‌سازد که مصیبتهایی که در انتظار آنها است، وحشتناک است.

صبر در سختی‌ها (۷ - ۱۱). روزی خداوند خواهد آمد و همهٔ رنجها به پایان خواهد رسید، چشمان و دلهای خود را بر آن روز شادی‌بخش متمرکز کنید. هر چقدر که بار رنج و سختی در اینجا زیاد شود، در آسمان جلال بیشتری در انتظار یک ایماندار است.

اشارهٔ مجدد به زبان (۱۲). زبان گناه‌آلود ما، معمولاً برانگیزانندهٔ مشکلات فراوانی است. در این بخش به قسم خوردن به عنوان گناهی جدی، که مورد ناخشنودی خداوند می‌شود، اشاره شده است. این در حالی است که عدهٔ کثیری از مسیحیان در مکالمات روزمرهٔ خود نام خداوند را بی‌حرمت می‌سازند. یکی از کاربردهای خوب زبان، سرود خواندن است (۱۳).

اشارهٔ مجدد به دعا (۱۳ - ۱۸). دعای با ایمان، قطعاً به جواب خواهد رسید. معجزهٔ ایلیا شامل بستن و بازکردن آسمان، یکی از معجزات نادر و در عین حال پر قدرت بود (اول پادشاهان ۱۸)، اما به عنوان محرک، جهت تشویق برای دعاکردن بکار گرفته شده است.

مسح بوسیلهٔ روغن (۱۴)، قبلاً به عنوان یکی از راههای مداوای پزشکی یاد شده است (اشعیاء ۱:۶؛ لوقا ۱۰:۳۴)، که همراه بادعا می‌تواند بسیار مؤثر باشد. باید مواظب بود که از این روش جهت مقاصد جادوگرانه استفاده نشود.

نجات جانها(۱۹ و ۲۰) باعث خشنودی فراوان خدا می‌شود، چراکه او ما را دوست دارد و ضعفهای ما را می‌بخشد. اگر ما باعث نجات دیگران شویم در آسمان چون ستاره‌ها، تا ابد خواهیم درخشید (دانیال ۱۲ : ۳).

رسالهٔ اول پطرس رسول

خطاب به کلیسای مورد جفا

پطرس

جهت اطلاع از دورهٔ جوانی زندگی پطرس، به توضیح مربوط به مرقس ۳:۱۳-۱۹ مراجعه کنید. دربارهٔ روزهای آخر عمر او، به غیر از این دو رساله، چیزی در دست نیست. از سخنان عیسی در یوحنا ۲۱:۱۸ چنین برمی‌آید که مرگ او، مرگ یک شهید بوده است. از آنجا که او رهبر شاگردان مسیح بود، بنظر می‌رسد که او از مراکز کلیسایی که در امپراطوری روم بودند، دیدار بعمل آورده باشد.

روایتی که معمولاً توسط کلیسای کاتولیک مطرح می‌شود، مبنی بر اینکه پطرس، کلیسای روم را بنیانگزاری نمود و به مدت ۲۵ سال اسقف آنجا بود، پایهٔ تاریخی ندارد. این در واقع افسانه‌ای است که سالها بعد، هنگامیکه اسقفان رومی در وسوسهٔ کسب قدرت و رهبریِ مسیحیت قرار گرفتند، آن را اختراع نمودند.

برخی از مورخین معتقدند که شواهد کافی مبنی بر اینکه پطرس، در روم بوده است، وجود ندارد. اکثر این مورخین بر این مطلب توافق نظر دارند که احتمالاً پطرس در آخرین سال زندگی خود به روم رفته است. او یا به دستور نرون به روم رفته است و یا اینکه با تصمیم خودش به منظور کمک به مسیحیانی که مورد شکنجهٔ نرون قرار داشتند، به آنجا رفت.

بنابر روایت معروف «کجا می‌روی؟»، دوستان پطرس اصرار داشتند که او جهت نجات جان خود از روم فرار کند. او نیز تحت تأثیر این پیشنهاد قرار گرفت و گریخت. اما شب هنگام در خارج از روم، در جادّه، در رویایی با عیسی ملاقات کرد. او از عیسی پرسید: «خداوندا کجا می‌روی؟» عیسی پاسخ داد: «من به روم می‌روم تا دوباره مصلوب شوم.» پطرس بسیار شرمگین شد و دوباره به شهر برگشت و در آنجا او را بصورت بر عکس مصلوب کردند، چرا که ابراز داشت که شایستگی ندارد تا مانند خداوندش مصلوب شود. اما این تنها یک روایت است و دقیقاً معلوم نیست که چقدر پایه و اساس تاریخی دارد.

برخی از روایات دیگر نیز حاکی از آنند که همسر پطرس که «کُنکوردی» یا «پِرپتوا» نام داشت، نیز شهید شد. بر طبق این روایات، پطرس او را تشویق کرد تا با شجاعت بگوید «ما را بیاد آور، ای خداوند عزیز ما.»

مخاطبین این رساله

پطرس این رساله را خطاب به کلیساهای آسیای صغیر می‌نویسد (۱ : ۱). این کلیساها در اصل توسط پولس بنیانگزاری شده بودند. اگرچه در جایی نوشته نشده است، اما بنظر می‌رسد که پطرس یک یا چند دفعه از آنها ملاقات به عمل آورده است. پولس خطاب به بعضی از این کلیساها رسالات غلاطیان، افسسیان و کولسیان را نوشته بود. رسالهٔ اول پطرس تشابهات زیادی با رسالهٔ افسسیان

دارد. بعدها، یوحنای رسول خطاب به بعضی از این کلیساها مکاشفه را برشتهٔ تحریر درآورد.

مکان نگارش رساله

«بابل» (۵: ۱۳). برخی عقیده دارند که این همان بابلی است که در مجاورت رود فرات قرار دارد. اما عقیدهٔ کلی بر آن است که بابل در واقع کلمهٔ سمبولیکی است که برای روم بکار می‌رفت. در مکاشفه ۱۷: ۵ و ۱۸ نیز روم، بابل خوانده شده است. در روزهای جفا، مسیحیان مجبور بودند در ارتباط با حکومت وقت، به خاطر تدابیر امنیتی، مراقب سخنان خود باشند. آنها کلمهٔ رمزی انتخاب کرده بودند که بین خودشان مصطلح بود. اما دیگران معنی آن را درک نمی‌کردند.

مرقس، در آن زمان نزد پطرس بود (۵: ۱۳)؛ واز دوم تیموتائوس ۴: ۱۱ چنین برمی‌آید که مرقس هنگام به نگارش درآمدن این رساله، در روم بوده است.

هدف رساله

شکنجهٔ مسیحیان توسط نرون (۶۴ - ۶۷ میلادی) در روم و اطراف آن، بصورتی جدی و شدید ادامه داشت. اما این اذیت و آزار، در تمام امپراطوری عمومیت نداشت. با این وجود رفتار نرون، باعث شده بود که سایر دشمنان مسیحیت نیز به تقلید از او و به بهانهٔ شکنجه، سوءاستفاده‌هایی بکنند. این زمان آزمایش برای بسیاری از مسیحیان بود. در آن زمان، حدود ۳۵ سال از تولد کلیسا می‌گذشت و شکنجه‌های متفاوت را از طرف فرمانداران مختلف، در مکانهای مختلف تجربه کرده بود. اما حالا امپراطوری روم که قبلاً نسبت به وضعیت مسیحیان بی‌تفاوت بود، کلیسا را متهم به جنایت عظیمی نموده بود و در صدد مجازات آن برآمده بود (به مقدمهٔ دوم تیموتائوس مراجعه شود).

کلیسا، جفای جهانی و فراگیری را متحمل شده بود (۵: ۹). بنظر می‌رسید که انتهای همه چیز فرا رسیده است. این جفا، درواقع «آتش امتحان کننده» بود (۴: ۱۲). مسیحیان، شب هنگام در باغهای نرون سوزانیده می‌شدند. بنظر می‌رسید که شیطان مانند «شیر درنده‌ای» آنها را مورد حمله قرار داده بود (۵: ۸) و در صدد بود که کلیسا را ببلعد.

برخی عقیده بر آن دارند که پطرس این رساله را درست پس از شهادت پولس به رشتهٔ تحریر درآورده (۶۶ میلادی) و آن را توسط سیلاس (۵: ۱۲) که یکی از همکاران پولس بود، به کلیساهایی که پولس بنیانگزاری کرده بود، فرستاده تا آنها را در تحمل زحمات تشویق نماید. سیلاس، شخصاً خبر شهادت پولس را به کلیساهایی که پولس تأسیس کرده بود، داد.

اول پطرس ۱. میراث پر جلال مسیحیان

این فصل، یکی از پر جلال‌ترین متن‌های کتاب مقدس بشمار می‌رود. بنظر می‌رسد که هر یک از کلمات دارای معنی گرانبهایی باشد. «غریبان» (۱:۱)، احتمالاً به معنی مسیحیان یهودی نژاد پراکنده در نقاط مختلف می‌باشند. اما از آیهٔ ۲ : ۱۰ چنین برمی‌آید که مخاطبین او مسیحیان غیر یهودی می‌باشند. پطرس آنها را تحت عنوان مسافرین، زائرین و یا تابعین آسمان خطاب می‌کند که چند صباحی در این دنیا، در دوری از وطن خویش، زندگی می‌کنند ولی به سوی وطن اصلی خود در راه هستند.

رنج و جلال (۱ : ۷). هر چقدر که بار سختی و جفا در این دنیا بیشتر باشد، میزان جلال آینده نیز بیشتر خواهد بود. در این دنیا ما با آزمایش‌ها گریبانگیر هستیم، اما در آمدن خداوند، جلال را تجربه خواهیم نمود (۱ : ۷). در این بخش کلمات رحمت و جلال بارها در کنار هم آمده‌اند. زحمات مسیح و جلال متعاقب آن (۱ : ۱۱). کسانیکه در رنجهای مسیح شریک می‌شوند، با خوشی زایدالوصفی برای مکاشفهٔ جلال او شادی خواهند نمود (۴ : ۱۳). پطرس نیز، به عنوان شاهدی از رنجهای مسیح، در جلال او شریک خواهد بود (۵ : ۱). پس از زحمت قلیل، جلال ابدی در انتظار خواهد بود (۵ : ۱۰). این مورد بسیار تسلی بخش برای پولس بود. این زحمت سبک ما که برای لحظه‌ای است، بار جاودانی جلال را برای ما زیاده و زیاده پیدا می‌کند (دوم قرنتیان ۴ : ۱۷).

«گرانبها» کلمهٔ مورد علاقهٔ پطرس است. آزمایشهای ایمان از طلا گرانبهاترند (۱:۷). خریده شده به خون گرانبهای مسیح (۱:۱۹). خداوند گرانبها (۲:۴و۷). ایمان گرانبها (دوم‌پطرس ۱:۱). وعده‌های عظیم و گرانبها (دوم‌پطرس ۱:۴).

عیسی را که ندیده‌اید، محبت می‌نمایید (۱ : ۸). در او با شادی زایدالوصف و پر جلال، وجد می‌نمایید (۱ : ۸). بوسیلهٔ قدرت او برای نجات ابدی محروس هستید (۱ : ۵). مسیح، خود مرکز جلال آسمانی است (۱ : ۳ - ۹). امید خود را بطور کامل بر او و رجعت او متمرکز کنید (۱ : ۱۳).

اول پطرس ۲ و ۳. اقامت زمینی مسیحیان

مسیحیان توسط کلام الهی متولد می‌شوند و میراثی ابدی را به ارث می‌برند (۱ : ۲۳). آنها در سفری که در این دنیا به سوی آسمان دارند، جهت تغذیه، هدایت و تقویت دائمی روح خود باید از کلام خدا بهره‌مند شوند (۲:۲). بنابراین آنها در طول راه این سفر، درک می‌کنند که خداوند گرانبها و پر ارزش آنان در کنارشان ایستاده و آنها را با شخصیت پرفیض، مهربان، با محبت و یاری‌بخش خویش هدایت می‌نماید (۲:۲و۳).

غریبان و بیگانگان (۲:۱۱)، برگزیده، مقدس (۲:۹)، افراد نیکوکار (۲:۱۲و۳:۱۳) که با اعمال زندگی خویش، خدا را جلال می‌دهند (۳:۱۶). اینها همگی تصویری است از سخنان عیسی در متی ۵:۱۴-۱۶ که در آن خاطر نشان کرد که شاگردانش با اعمال نیکوی خود باید نور جهان باشند.

این بخش، ایمانداران را ترغیب می‌کند که تا آنجا که امکان داشته باشد، شهروندان خوب دولتی باشند که تحت حکومت آن زیست می‌کنند، و سعی کنند مطیع قوانین کشوری باشند تا بدین ترتیب نام مذهبشان ننگین نشود و این حتی در صورتی است که زیر حکومتی چون فرمانروایی نرون باشند (۲:۱۳-۱۷).

غلامان مسیحی (۲:۱۸-۲۵). در کلیسای قرن اول، تعداد زیادی برده و غلام وجود داشت. در این بخش آنها تشویق می‌شوند که حتی در صورت دارا بودن اربابی ظالم، عکس‌العمل نیکو، پر از شکیبایی داشته باشند و سعی کنند زحمات را به صورتی صحیح تحمل کنند.

همسران مسیحی (۳:۱-۶). «او را آقا می‌خواند» (۶). مسلماً این آیه نباید این چنین تفسیر شود که زن باید بردهٔ شوهر خود باشد بلکه در واقع باید با روحیه‌ای شیرین و عدم خودخواهی با او رفتار کند و بدین ترتیب تحسین و محبت او را جلب کند؛ و در صورتی که شوهر او بی‌ایمان باشد، بوسیلهٔ تدبیر محبت آمیز خویش او را به سوی مسیح هدایت نماید. منظور از آیات ۳ و ۴ این نیست که علاقهٔ طبیعی زنان برای داشتن ظاهری زیبا محکوم شود، بلکه صرفاً هشداری است در مورد زیاده‌روی در آرایش. همچنین نشان می‌دهند که هیچ نوع زیور ظاهری نمی‌تواند جای شخصیت پر فیض مسیحی را بگیرد (جهت اطلاعات بیشتر در این باره به افسسیان ۵:۲۲-۲۳ مراجعه شود).

شوهران مسیحی (۳-۷) باید با ملایمت با همسرانشان که جنس ظریف‌ترند، رفتار کنند. نظر خدا این است که محبت زناشویی، دو طرفه باشد و هر طرف ملاحظهٔ طرف مقابل را بنماید. «تا دعاهای شما بازداشته نشود» (۷). هیچ چیز مثل اصطکاکهای زناشویی نمی‌تواند باعث فروکش کردن شعلهٔ دعا شود.

«موعظه نمود به ارواحی که در زندان بودند» (۳:۱۸-۲۲). این بخش نشان می‌دهد که عیسی در حد فاصل بین مرگ و رستاخیز خود، به ارواح زندانی و نامطیع مربوط به زمان نوح موعظه نمود. از طرف دیگر ممکن است بدان معنی باشد که روح مسیح توسط نوح به مردم زمان نوح موعظه می‌کرد.

اول پطرس ۴ و ۵. آتش زحمات

مسلح شدن برای زحمت کشیدن (۴: ۱ - ۶). آن زمان، روزگار جفا و شکنجه بود. این رساله در واقع وسیله‌ای است تا مسیحیان را برای آمادگی جهت این زحمات، ترغیب و تجهیز نماید. اما این رساله برای ایماندارانی نیز که اوقات عادی را سپری می‌کنند، می‌تواند مفید باشد. چراکه تعداد بسیار کمی از ایمانداران، این زندگی را بدون رنجهای گوناگون سپری می‌کنند. این رنجها ممکن است جسمی، فکری یا روحی باشند. یکی از بهترین راههای آمادگی، این است که انسان خود را آمادهٔ رنجهایی کند که همواره از آنها گریزان بوده است. چنین افرادی این تسلی و اطمینان را در خود دارند که هنگامی که خدا برای افراد سختگیری می‌کند، این بدان معنی است که جواهر او در پایان کار درخشندگی و زیبایی بیشتری را داشته باشد.

محبت مسیحی (۴:۷-۱۱)، بزرگترین فضیلت زندگی است. پطرس بطرز زیبایی به تشویق در محبت کردن می‌پردازد. از دل بشدت محبت نمایید (۱:۲۲). «همهٔ مردمان را احترام کنید، برادران را محبت نمایید» (۲:۱۷). برادر دوست و مشفق باشید (۳:۸). اول همه با یکدیگر بشدت محبت نمایید (۴:۸). برادرانی که در امید پر جلال شریک هستند. در اوقات زحمت، محبت برادرانهٔ واقعی نسبت به هم داشته باشید.

آتش زحمات (۴:۱۲-۱۹). شکنجه و جفایی که بوسیلهٔ نرون اعمال می‌شد، در واقع عمل مستقیم شیطان بود (۵ : ۸) اما در تدارک اسرارآمیز الهی، این دورهٔ جفا به خیریت کلیسا انجام شد. او این زحمات را گرانبهاتر از طلا می‌داند (۱ : ۷). تاکنون مسیحیت دوران جفای متعددی را پشت سر گذاشته است و بسیاری از آنها ظالمانه‌تر و فراگیرتر از جفای نرون بوده‌اند. در هر یک از این دوره‌ها، میلیونها مسیحی انواع و اقسام دردها و شکنجه‌ها را متحمل شده‌اند. تصور این دردها کافی است برای اینکه متوجه شویم که چقدر رنجهای ما نسبت به آنان بی‌ارزش هستند.

فروتنی پطرس (۵:۱-۷). عکس‌العمل او از پاپهای قرون وسطی که خود را «جانشینان پطرس» می‌دانستند، بسیار متفاوت بود. جاه‌طلبی آنان نشانگر آن بود که چقدر بر قسمتهای خود خداوندی می‌نمودند (۵ : ۳).

مرقس (۱۳) در آن زمان نزد پطرس بود. بنظر می‌رسد که او انجیل مرقس را تحت نظارت مستقیم پطرس و همزمان با نگارش رسالهٔ پطرس به رشتهٔ تحریر درآورده است.

رسالهٔ دوم پطرس رسول

پیشگویی ارتداد

نویسنده

این رساله، مدعی است که اثر شمعون پطرس می‌باشد (۱:۱). نویسندهٔ این رساله مشخص می‌کند که در هنگام تبدیل هیئت مسیح، در آنجا حاضر بوده است (۱: ۱۶ - ۱۸). عیسی او را از چگونگی مرگی که در انتظار او بود، آگاهانیده بود (۱ : ۱۴). این بدان معنی است که این رساله اثر خود پطرس می‌باشد و یا اینکه نوشتهٔ شخصی است که خود را جای پطرس معرفی نموده است.

این رساله اگر چه به سختی جزء نوشتجات عهد جدید پذیرفته شد. اما بهر حال کلیسای اولیه تشخیص داد که این رساله اثر واقعی پطرس رسول می‌باشد و طی قرون متمادی به عنوان بخشی از الهام روح‌القدس در کتاب‌مقدس جای داده شد.

برخی از منتقدین مدرن معتقدند که این رساله توسط شخص ناشناخته‌ای در اواخر قرن دوم به نگارش درآمده است. او از نام پطرس، صد سال پس از مرگش استفاده نموده است. از لحاظ دید عمومی، چنین کاری خلاف اخلاق و توانین اجتماعی است. با این همه، منتقدین بارها و بارها اظهار داشته‌اند که در آن زمان این کار امری بسیار متداول بوده است که رسالات را به شخص معروفی نسبت دهند.

مخاطبین رساله

بر عکس رسالات دیگر، این رساله به مخاطبین خاصی اشاره نمی‌کند. اما از آنجا که این دومین رسالهٔ پطرس است، بنظر می‌رسد که خطاب به مخاطبین رسالهٔ اول نوشته شده باشد (۳ : ۱). اگرچه پطرس احتمالاً رسالات دیگری نیز نوشته است که در حال حاضر در دست نیستند اما عموماً معتقدند که سبک و زبان این رساله شبیه به سبک و زبان رسالهٔ اول پطرس است که خطاب به کلیساهای آسیای صغیر می‌باشد (اول پطرس ۱:۱). اینها کلیساهایی بودند که پولس نیز رسالاتی برای آنها ارسال داشته بود (دوم پطرس ۳ : ۱۵).

تاریخ نگارش

اگر این رساله طی دوران جفای نرون نوشته شده و همچنین اگر پطرس نیز در این جفا شهید شده باشد (به مقدمهٔ اول پطرس مراجعه شود) در آنصورت این رساله بایستی کمی قبل از مرگ او به نگارش درآمده باشد که با این فرض، تاریخ نگارش آن حدود سال ۶۷ میلادی می‌شود.

دوم پطرس و یهودا

این دو رساله، در بعضی از بخش‌ها آنقدر به یکدیگر تشابه دارند که برخی از دانشمندان معتقدند که این دو نویسنده، رسالات خود را از روی یکدیگر بازنویسی نموده‌اند. البته این طرز فکر منطقی نیست، چرا که رسولان دائماً در حال صحبت با یکدیگر بودند و مسلماً اصطلاحات و آیات مخصوصی را بکار می‌بردند که این مورد در رسالاتشان منعکس شده است.

دوم پطرس ۱ : ۱ - ۱۱ . اطمینان از نجات

شناخت مسیح، پایهٔ ایمان گرانبها معرفی شده است (۱ : ۱). این مورد به عنوان وسیله‌ای برای، کسب فیض و سلامتی در نظر گرفته شده است (۲)، که حیات و دینداری ما وابستگی زیادی به آن دارد (۳). شناخت مسیح، باعث می‌شود که ما نسبت به برگزیدگی و دعوت خواندگی خویش اطمینان حاصل نماییم (۵). بدینوسیله ما می‌توانیم بر آلایش دنیوی غالب شویم (۲ : ۲۰). این رساله با ترغیب به معرفت مسیح نیز خاتمه می‌یابد (۳ : ۱۸). شناخت و معرفت اصیل و موثق مسیح، در کلام خدا یافت می‌شود. پطرس در وداع با آنان، به آنها هشدار می‌دهد که نسبت به کلام خدا غفلت نورزند.

وعده‌های گرانبها (۴) که نه تنها شامل جلال خارجی ملکوت جاودانی اوست (۱۱)، بلکه دربرگیرندهٔ تغییر درونی است که خدا بوسیلهٔ فیض خویش آن را عطاء می‌کند تا ما سهم خود را به بهترین نحو در بدست آوردن آن انجام دهیم (۵-۱۱).

هفت خصوصیت الهی (۵-۱۱): فضیلت، علم، عفت، صبر، دینداری، محبت برادران، محبت. اینها در واقع ثمرات (۸) ایمان گرانبها (۱) می‌باشند که ما باید آنها را به برکات زیادی که خدا به ما داده است (۲)، بیافزاییم (۵). اینها قدمهایی هستند بسوی آسمان که شامل اولین قدم ایمان است که منجر به رشد در محبت الهی می‌گردد.

دوم پطرس ۱ : ۱۲ - ۱۵ . شهادت قریب الوقوع پطرس

پطرس در واقع، در این بخش کلمات عیسی را که ۳۷ سال پیش گفته بود، یادآوری می‌کند (یوحنا ۲۱ : ۱۸ و ۱۹). ویا ممکن است که عیسی این اواخر نیز به او ظاهر شده بود (۱۴). شاید این واقعه، همان موردی است که در داستان «کجا می‌روی» به آن اشاره شده است (به مقدمهٔ اول پطرس مراجعه شود). در هر صورت، او فهمیده بود که شهادت او در شرف وقوع است (۱۴). پولس نیز هنگام مرگ فریاد پیروزمندانه‌ای بر لب داشت (دوم تیموتائوس ۴ : ۶ - ۸). «بیرون کردن خیمه» (۱۴) یکی از عبارات زیبایی است که در کتاب‌مقدس برای مرگ بکار برده شده است.

دوم پطرس ۱ : ۱۶ - ۲۱ . اطمینان از انجیل

بنظر می‌رسد که در دوران پطرس نیز افرادی همانند منتقدین امروزی وجود داشتند که جریان زندگی عیسی و معجزات او را افسانه‌های ساختگی می‌پنداشتند (۱۶). اما پطرس از آنچه که با چشمان خود دیده بود، آنها را مطلع می‌ساخت. او مطمئن بود که آنچه در مورد عیسی می‌گوید، کاملاً واقعی است. او بیش از سه سال عیسی را دیده بود که چطور عدهٔ کثیری از بیماران را شفا داده بود. او ناظر راه رفتن عیسی بر روی آب و خاموش کردن طوفان دریا بوسیلهٔ او بود. پطرس شاهد تبدیل هیئت مسیح بود و سه بار عیسی را پس از قیام ملاقات کرده بود. او عیسی را پس از مصلوب شدنش دیده بود. عیسی پس از پنطیکاست نیز بر پطرس ظاهر شده بود. پطرس خود، به نام عیسی، معجزات عظیمی نموده (اعمال ۵:۱۵) و حتی توانست «غزال» مرده را زنده کند (اعمال ۹:۴۰).

همهٔ این موارد، در واقع تصدیق کنندهٔ پیشگوییهای عهد عتیق در ارتباط با آمدن مسیح موعود است (۱:۱۹-۲۱). پطرس با مراجعه به این اطلاعات با کمال اطمینان، خود را برای شهادتی که در انتظار او بود، آماده کرد. او می‌دانست که برای او درِ جلال در حال باز شدن بود و با مرگ خود بلافاصله در حضور خداوند محبوبش چشم خواهد گشود.

دوم پطرس ۲ . ارتداد کلیسا

ظهور معلمین کذبه، در عهد جدید بارها و بارها ذکر شده است. عیسی نیز در ارتباط با گرگهای درنده‌ای که در لباس میشها به گله حمله خواهند نمود، هشدار داده بود (متی ۷ : ۱۵). آنها باعث گمراهی بسیاری خواهند شد (متی ۲۴ : ۱۱). پولس نیز از ظهور گرگان درنده‌خو در کلیسا خبر داد که عقاید تحریف شده‌ای را تعلیم خواهند داد (اعمال ۲۰ : ۲۹ و ۳۰). پولس درباره پیشگویی می‌کند که قبل از آمدن ثانوی خداوند، در کلیسا، سقوط و انحراف ترسناک و عظیمی از بروز ذات شیطانی بوجود خواهد آمد (دوم تسالونیکیان ۲:۱-۱۲). پولس باز دربارهٔ رسوخ افراد بی‌خدا در رهبری کلیسا، پیشگویی می‌کند. آنها اشخاصی ریاکار و خیانتکاری خواهند بود که در لباس دینداری، کلیسا را به اصول شیطانی تعلیم خواهند داد (اول تیموتائوس ۴ : ۱ - ۳ و دوم تیموتائوس ۳:۱-۹). به نظر می‌رسد که یهودا نیز رسالهٔ خود را به جهت هشدار دربارهٔ تمایل شوم و خطرناک به سوی ارتداد می‌نویسد که در همان روزها در کلیسا آغاز شده بود (یهودا ۴-۱۹). یوحنای رسول نیز در مکاشفه ۱۷ با اشاره به فاحشهٔ عظیم در واقع به شرح مفصلی از وجود ارتداد می‌پردازد.

پطرس، در رسالهٔ اول خویش کلیسا را تشویق می‌کند که متحمل سختی‌های جفا بشوند و حالا در رسالهٔ دوم، این هشدار را به کلیسا می‌دهد که در مقابل انحراف و سقوط داخلی مقاومت کند.

او آنها را از بروز ارتداد خبر می‌دهد. این ارتداد زمانی پیش می‌آید که بسیاری از معلمین به خاطر پول حاضر خواهند شد هر عمل خلافی را مرتکب شوند. او طوری به این موضوع اشاره می‌کند که گویا در آینده به وقوع خواهد پیوست (۲ : ۱). اما لحن او در بعضی از بخشها حاکی از آن است که این

معلمین در آن زمان نیز به کلیسا رسوخ کرده بودند.

پطرس به بدعتهای ممکن اشاره می‌کند که توسط این معلمین کذبه بوجود خواهند آمد (۱). آنها فسق و فجور را پیشه خواهند نمود (۲) و طمع ورزیده (۳)، در شهوات جسم در پی جسم سلوک خواهند نمود (۱۰). آنها چون حیوانات غیر ناطق خواهند بود (۱۲) که چشمان پر از زنا دارند (۱۴) و غلام فساد (۱۹) هستند. تبصره: این اصطلاحات نه به اشخاص دنیا بلکه به رهبران داخلی کلیسا نسبت داده شده است.

تصویری که در این بخش ارائه داده شده، بسیار تأسف بار است. حتی در زمان رسولان نیز شیطان در تخریب تقدس کلیسا موفق بوده است. بعدها در انحرافی که توسط پاپها صورت گرفت نیز همین موارد دنبال می‌شود. امروزه نیز که در عصر روشنفکری هستیم، انجیل مسیح با تمام سادگی و قدوسیتی که داراست، در بسیاری از کلیساها مخفی مانده و جای خود را به اصولی که شیطانی و دنیوی هستند، داده است.

اگر شخصی در کلیسا ایجاد انحراف و سقوط نماید، حقیقتاً مرتکب گناه فجیعی شده است. همهٔ بی‌خدایان، هلاک خواهند شد. این یکی از هشدارهایی است که در طول کتاب‌مقدس بارها تکرار شده است. یکی از بدترین گناهان این است که شخص در کلیسا به نام مسیح، به غالب کردن دروغ به جای حقیقت مسیحی بپردازد. این اشخاص باید بدانند که عاقبتی مشابه با سرنوشت فرشتگان سقوط یافته (۴)، همچنین افراد نامطیع عصر نوح (۵) و سدوم و عموره (۶) خواهند داشت.

دوم پطرس ۳. تأخیر در رجعت خداوند

عیسی در سخنان خود به مواردی اشاره کرد که در نسلی که در دورهٔ انتظار رجعت ثانوی خواهند بود، بوقوع خواهد پیوست (متی ۱۶ : ۲۸ ، ۲۴ : ۳۴). رسولان نیز از اصطلاحاتی استفاده کردند که به نزدیک بودن ظهور خداوند اشاره می‌کردند (رومیان ۱۳ : ۱۲ ؛ عبرانیان ۱۰ : ۲۵ ؛ یعقوب ۵ : ۸ ؛ مکاشفه ۱ : ۳).

اما عیسی به این مطلب نیز اشاره کرد که آمدن او پس از مدت مدیدی خواهد بود (متی ۲۵ : ۱۹). او توصیه نمود که ایمانداران خود را برای چنین تأخیری آماده سازند (متی ۲۵:۴). پولس خاطرنشان می‌سازد که آمدن خداوند پس از وقوع ارتداد خواهد بود (دوم تسالونیکیان ۲:۲و۳). پطرس در همین فصل نشان می‌دهد که آن روز از لحاظ انسانی ممکن است هزار سال باشد، چرا که محاسبهٔ خدا برای وقت با محاسبهٔ انسان فرق دارد. برای خدا هزار سال مثل دیروز است که گذشته باشد (مزمور ۹۰:۴). او وعده‌های خود را بر طبق برنامهٔ زمان بندی خودش عمل می‌کند. این بخشها همگی نشانگر این مطلبند که نقشهٔ خدا این است که هر نسلی باید در انتظار همیشگی آمدن خداوند باشد.

این تأخیر ۲۰۰۰ ساله چه تأثیری بر ما دارد؟ آیا باعث ناامیدی ما می‌گردد؟ هرگز. بلکه برعکس باید اینطور فکر کنیم که حالا ۲۰۰۰ سال است که به آمدن خداوند نزدیکتر شده‌ایم؟ «شب» گذشته و

«روز»، بیش از آنچه ما تصور می‌کنیم، نزدیک شده است.

یکی از موضوعاتی که بنظر معلمین کذبه مسخره می‌آمد، موضوع آمدن خداوند است که در باب دوم به آن اشاره شده است (۳:۳و۴). اما واقعیت این است که خداوند خواهد آمد (۳:۱۰) و آن روز، روز نابودی شریران و بی‌خدایان خواهد بود (۳ : ۷). آن روز تشابه زیادی به طوفان نوح خواهد داشت. اما این بار، این طوفان همراه با آتش خواهد بود (۳:۱۰). اینکه این طوفان در اثر انفجار رخ خواهد داد و یا تصادف زمین با سایر اجرام آسمانی آن را سبب خواهند شد، هیچ اطلاعی در دست نیست. اما ستاره شناسان، وقوع هر دوی این موارد را در آینده پیش بینی کرده‌اند. در آسمان اجرامی وجود دارند که بصورت ناگهانی ظاهر می‌شوند و نورشان به سرعت افزایش می‌یابد و بعد بتدریج کور می‌شوند تا آنکه محو می‌گردند. بر طبق نظر دانشمندان، زمین نیز یکی از آنها است و یا تکه‌ای از این نوع اجرام است که در واقع از خورشید جدا شده است و به صورت توده‌ای که در حال سوختن است، در کهکشان قرار گرفته است. بنظر می‌رسد که انتهای دنیا با انفجار درونی زمین و یا تصادف آن با یکی از اجرام آسمانی حادث خواهد شد و بدین ترتیب شعله‌ور شده بصورت تودهٔ آتشین در حال غلیان در خواهد آمد.

اما واقعیت قابل اهمیت آن است که قوم خدا نجات خواهند یافت و به آسمان و زمین جدیدی که خدا برای ایشان مهیا ساخته است، وارد خواهند شد.

پطرس در خاتمه، به رسالات پولس اشاره می‌کند (۱۵) و آنها را با کتب مقدس برابر می‌نماید (۱۶). او همچنانکه در رسالهٔ اول خویش، کلام خدا را به عنوان منشاء تولد روحانی معرفی می‌کند (اول پطرس ۱ : ۲۳)، و به مفهوم رشد مسیحی اشاره می‌کند (اول پطرس ۲:۲)، در این رساله نیز به پیشگویی ارتداد در کلیسا می‌پردازد و نشان می‌دهد که شناخت و معرفت مسیح بوسیلهٔ کلام، ما را یاری خواهد داد تا نسبت به دعوت خواندگی و برگزیدگی خویش، اطمینان حاصل کنیم (۱:۲و۴). او خاطر نشان می‌سازد که راهی که بوسیلهٔ آن کلیسا می‌تواند با ارتداد مبارزه کند و خود را پاک کند و از انحرافات دنیوی در امان نگاه دارد، حفظ کلامی است که توسط انبیا و رسولان ارائه داده شده است (۱:۱۹، ۳:۲).

رسالهٔ اول یوحنا

عیسی، پسر خداست
پیروان او باید در عدالت زیست کنند
متعلقان او باید یکدیگر را محبت نمایند

این رساله نیز همانند رساله به عبرانیان، به نام نویسنده و مخاطبین آن اشاره نمی‌کند. اگرچه به دلیل استفادهٔ زیاد ضمایر «من» و «تو» بنظر می‌رسد که این رساله، نامه‌ای شخصی است، اما اینطور تشخیص داده شده است که این رساله، نامه‌ای در حال گردش در کلیساهای منطقهٔ افسس بوده است و بوسیلهٔ یوحنای رسول به نگارش درآمده است. تأکید اصلی این رساله ضرورت انجیل می‌باشد و نویسنده، شنوندگان را علیه بدعتهای بوجود آمده‌ای که بعدها می‌توانست باعث کفر و انحراف از مسیحیت واقعی شود، هشدار می‌دهد.

یوحنا

بر حسب روایات، یوحنا اورشلیم را محل اقامت خویش قرار داد. او در آنجا از مادر عیسی تا آخرین لحظهٔ عمرش مراقبت نمود و پس از سقوط اورشلیم، به افسس مهاجرت کرد. شهر افسس در آن زمان بتدریج بخاطر جمعیتِ زیاد مسیحیان، بصورت مرکز مسیحیت درآمد. یوحنا تا زمان پیری در آنجا ماند. و رسالهٔ اول، دوم و سوم یوحنا و مکاشفه را به رشتهٔ تحریر درآورد. پلیکارپ، پاپیاس و ایگناتوس از شاگردان یوحنا بودند که بعدها بترتیب اسقف اسمیرنا، هیروپولیس و انطاکیه شدند.

زمینهٔ رساله

در آن زمان، حدود ۶۰ یا ۷۰ سال از تولد کلیسا می‌گذشت. مسیحیت در بیشتر بخشهای امپراطوری روم مذهبی مهم بشمار می‌رفت و دارای نفوذ قابل ملاحظه‌ای بود. بطور طبیعی بسیاری در پی آن بودند که پیغام انجیل را با فلسفه‌ها و مکاتب مختلف درهم آمیزند. جلوه‌ای از «ناستیسیزم» کلیساها را به شکل از هم گسیخته‌ای درآورده بود. ناستیکها تعلیم می‌دادند که در ذات انسان «دوآلیزم» (دوگانگی) حاکم است. آنها معتقد بودند که روح و جسم دو وجود منفک می‌باشند. گناه تنها در جسم ساکن است. روح می‌تواند به هیجان آید و به عالم خلسه فرو رود. جسم می‌تواند هر آنچه را که از آن لذت می‌برد، انجام دهد. بهرحال روح پرهیزکار همواره جسم شهوت‌ران را بهمراه خود دارد. آنها منکر تجسم الهی بودند و بنظر آنها عیسی انسانی معمولی بود که به خیال بسیاری ذات الهی داشت.

در افسس، شخصی به نام کرینتوس رهبری این گروه از بدعتگزاران را به عهده داشت. او در حالی که بسیار شهوت‌ران بود، ادعا داشت که دارای تجربیات صوفی گرایانه و شناخت عمیق از خدا است. این رساله نشانگر آن است که یوحنای رسول با در نظر گرفتن این موقعیت، سعی بر آن دارد که عیسی

را تجلی واقعی و جسمی خدا معرفی کند. او بر این مطلب تأکید خاص دارد که شناخت حقیقی خدا در تغییر اساسی اخلاقیات نمایانگر می‌گردد.

اول یوحنا ۱ : ۱ - ۴ . تجسم الهی

خدا به شکل انسان مجسم شد. در این رساله ۲۱ بار عیسی، پسر خدا خوانده شده است و ۱۲ بار خدا به عنوان پدر مطرح شده است. بنابراین الوهیت عیسی و ارتباط پدر و پسری موجود بین خدا و عیسی، موضوع اصلی این رساله می‌باشد.

یوحنا صمیمی‌ترین دوست زمینی عیسی بود. او مدت سه سال در سفرهایی که عیسی در فلسطین داشت، با او همراه بود و شبانه روز او را خدمت می‌کرد و شاهد معجزات و اعمال قدرتمند او بود. در شام آخر، هنگامیکه عیسی از مرگ قریب‌الوقوع خویش سخن می‌گفت، یوحنا در آغوش او تکیه داده بود.

در نظر یوحنا، عیسی، خیال، صور و یا وهم نبود. برای او عیسی یک شخصیت واقعی، تجسم خدا و حیات جاودانی بود (۲). یوحنا این رساله را نوشت تا از دیگران نیز دعوت کند تا در لذات این مشارکت و شادی که در عیسی، پدر و سایر ایمانداران هست، شریک گردند (۳ و ۴).

اول یوحنا ۱ : ۵ - ۱۰ . خدا نور است

رسالهٔ یوحنا با این موضوع آغاز می‌شود: کلمهٔ خدا ... نور انسان (یوحنا ۱ : ۱ و ۴). عیسی قبلاً گفته بود: من نور جهان هستم (یوحنا ۸ : ۱۲). در این بخش، نور به منزلهٔ تابش حقیقت الهی، عدالت، پاکی، شادی و جلال ابدی است. تاریکی نیز به نشانهٔ جهان شریر است که مملو از غفلت، شرارت و هلاکت گمراهان می‌باشد.

با در نظر گرفتن معنی تحت اللفظی «نور»، شاید بتوان آن را به خدایی نسبت داد که درک او ماورای جسم محدود ما است. خدا، خود را به نور ملبس می‌سازد (مزمور ۱۰۴ : ۲). خدا نوری است که بدان نمی‌توان نزدیک شد (اول تیموتائوس ۶ : ۱۶). یکی از اسامی خدا «پدر نورها» است (یعقوب ۱ : ۱۷). لباس عیسی هنگام تبدیل هیئت، سفید و درخشنده بود (مرقس ۹ : ۳). فرشته‌ای که خبر از رستاخیز عیسی می‌داد، مانند برف سفید بود (متی ۲۸ : ۳) و دو فرشته‌ای که عیسی را در هنگام صعود همراهی می‌نمودند نیز سفید پوش بودند (اعمال ۱ : ۱۰). در رویایی که در مکاشفه ۱ : ۱۴ - ۱۶ ذکر شده است، سر و موهای عیسی همچون برف سفید بود (جهت اطلاعات بیشتر به مکاشفه ۳ : ۴ مراجعه شود).

اول یوحنا ۲ : ۱ - ۱۷ . سلوک در نور

راه رفتن با خدا، بدان معنی نیست که ما فاقد گناه هستیم. ما در گذشته مرتکب گناه شده‌ایم و حتی الان نیز بوسیلهٔ ذات گناه آلود خویش گناه می‌کنیم. اما مشارکت ما با خدا، به علت پاکی و یا بی‌گناهی ما نیست، بلکه به خاطر مرگ مسیح برای گناهان ما است. اگر در لحظه‌ای که مرتکب گناه شدیم، با فروتنی و پشیمانی به گناه خویش اعتراف کنیم، در مشارکتمان با خدا خدشه‌ای وارد نمی‌شود.

مقدس‌ترین افراد، لحظاتی را تجربه کرده‌اند که احساس کرده‌اند گناهکارترین فرد روی زمین هستند.

یکی از شرایطی که باعث می‌شود گناهان ما آمرزیده شوند، کلام خدا است (۱ - ۶). هنگامی که ما فرامین الهی را مورد اطاعت قرار دهیم، بطور خودکار شکست گناه را فراهم نموده‌ایم. این موضوع یکی از مواردی است که اغلب مردم آن را نمی‌پذیرند (جهت مطالعهٔ بیشتر به ۳ : ۱ - ۱۲ مراجعه شود).

اول یوحنا ۲ : ۱۸ - ۲۹ . دجال (ضد مسیح)

کلمهٔ دجال به معنای ضد مسیح، فقط در ۲ : ۱۸ و ۲۲ ، ۴ : ۳ و دوم یوحنا ۷ ذکر شده و در هیچ بخشی از کتاب‌مقدس به آن بر نمی‌خوریم. این کلمه در واقع به «شخص شریر» دوم تسالونیکیان ۲ اشاره می‌کند، که همان وحش مذکور در مکاشفه ۱۳ می‌باشد. لحنی که در رسالهٔ یوحنا بکار برده شده، نشانگر آن است که خوانندگان این رساله با نزدیک شدن به بازگشت خداوند، انتظار ظهور یک ضد مسیح را داشتند (۱۸). اما یوحنا با بکار بردن این کلمه، به شخص بخصوصی اشاره نمی‌کند بلکه گروه معلمین ضد مسیح را خاطر نشان می‌سازد (۲ : ۱۸ ، ۴ : ۳). بطور کلی پیغام عهد جدید نشانگر آن است که روح ضد مسیح در مسیحیت ظهور خواهد کرد و خود را به شیوه‌های مختلف در کلیسا و یا خارج از آن ظاهر خواهد نمود. اما سرانجام در یک شخص ویژه، یا یک گروه و یا به هر دو شکل، خود را جلوه‌گر خواهد ساخت.

اول یوحنا ۳ : ۱ - ۱۲ . عدالت

در این بخش، عبارت هشدار دهنده‌ای در رابطه با گناه بکار برده شده است. کسی که گناه می‌کند، مسیح را نشناخته است (۶). او که گناه می‌کند، از ابلیس است (۸). کسی که از خدا مولود شده است، نمی‌تواند گناه کند (۹). اما با این وجود، یوحنا به ذکر این مطلب نیز می‌پردازد که اگر گوییم که گناه نداریم، خود را فریب داده‌ایم (۱ : ۸) و اگر گوییم که گناه نکرده‌ایم، خدا را دروغگو می‌شماریم (۱:۱۰).

چگونه می‌توان این عبارات به ظاهر متناقض را توضیح داد؟ ابتدا باید به این نکته توجه داشت که

باید بین گناه کردنی که ناشی از ضعف ماست و گناهی که با اراده و به شکل عادت انجام می‌شود، تفاوت قائل شد. این موضوع در واقع با ذات درونی ما مرتبط است. یک عقاب ممکن است به جای پرواز در آسمان، بالهایش را در گِل بگستراند. اما این عمل باعث نمی‌شود که او از عقاب بودن ساقط گردد. یک شخص ایماندار که بوسیلهٔ خدا عادل شمرده شده، ممکن است از ضعف، مرتکب گناه گردد اما هنوز نزد عادل محسوب می‌شود. یوحنا احتمالاً در این بخش به تعالیم معلمین کذبه، همانند ایزابل (مکاشفه ۲ : ۲۰) اشاره می‌کند. او مدعی بود که نبیه است اما در فساد و نجاست اخلاقی غلتیده بود.

اول یوحنا ۳ : ۱۳ - ۲۴ . محبت

مهم‌ترین موضوع این رساله، محبت است. ما باید یکدیگر را محبت کنیم (۱۱:۳). هر که برادر خود را محبت نمی‌نماید، از خدا نیست (۳ : ۱۰). از این می‌دانیم که از موت گذشته داخل حیات گشته‌ایم که برادران را محبت می‌نماییم (۱۴:۳). او که محبت نمی‌نماید، در موت ساکن است (۱۴:۳). او که از برادر خود نفرت نماید، قاتل است (۱۵:۳). یکدیگر را محبت بنماییم (۷:۴). هر که محبت می‌نماید، از خدا مولود شده است (۷:۴). محبت از خدا است (۷:۴). ما می‌باید یکدیگر را محبت کنیم (۴ : ۱۱). خدا محبت است (۴ : ۱۶). هر که در محبت ساکن است، در خدا ساکن است و خدا در وی (۱۶:۴). اگر یکدیگر را محبت بنماییم، خدا در ما ساکن است (۴ : ۱۲). محبت کامل، خوف را بیرون می‌اندازد (۱۸:۴). ما محبت می‌نماییم، زیرا او اول ما را محبت نمود (۱۹:۴). اگر کسی گوید که خدا را محبت می‌نماید ولی از برادر خود نفرت کند، دروغگو است (۲۰:۴). کسی که برادری را که دیده است محبت ننماید، چگونه ممکن است خدایی را که ندیده است محبت نماید؟ (۲۰:۴).

اول یوحنا ۴ : ۱ - ۶ . انبیای دروغین

در کلیساها، معلمین دروغین رسوخ کرده بودند. آنها مدعی بودند که تعالیمشان ملبس به الهام روح‌القدس است. یوحنا در این بخش، نشان می‌دهد که درستی تعلیم آنها باید بوسیلهٔ اعتقاد آنها نسبت به الوهیت مسیح سنجیده شود (۲).

اول یوحنا ۴ : ۷ - ۲۱ . محبت

یوحنا در این بخش دوباره موضوع مورد علاقه‌اش را که «محبت» باشد، مطرح می‌کند. «محبت» کلمهٔ کلیدی این رساله است. او بر این مطلب تأکید خاص دارد که نجات یافتن بوسیلهٔ فیض خدا، بدان معنی نیست که ما از انجام دستورات مسیح آزاد شده‌ایم. حکم اعظم مسیح محبت کردن بود. ما مسیح را می‌شناسیم اگر احکام او را بجا آوریم (۲ : ۳). کسی که مدعی شناخت مسیح است ولی

احکام او را بجا نمی‌آورد، دروغگو است (۲: ۴). هر چه سؤال کنیم می یابیم، چرا که احکام او را نگاه می‌داریم (۲۲:۳). این است حکم او که یکدیگر را محبت بنماییم (۳: ۲۲). هر که احکام او را نگاه دارد، در او ساکن است (۳: ۲۳). این حکم را از وی یافته‌ایم که هر که خدا را محبت می‌نماید، برادر خود را نیز محبت می‌نماید (۴: ۲۱). این است محبت خدا که احکام او را نگاه داریم (۵: ۳). گفته شده است که یوحنای رسول هنگام سالخوردگی، پاهایش از کار افتاده بود و توسط افراد به کلیسا حمل می‌شد. او در سخنانش همواره تکیه کلامی را بهمراه داشت: «فرزندان من یکدیگر را محبت نمایید. این حکم خداوند است.»

اول یوحنا ۵: اطمینان از حیات جاودانی

«دانستن»، یکی دیگر از کلمات کلیدی این رساله است. ما می‌دانیم که او را می‌شناسیم (۲: ۳). می‌دانیم که در وی هستیم (۲: ۵). می‌دانیم که چون او ظاهر شود، مانند او خواهیم بود (۲:۳). می‌دانیم که از موت گذشته داخل حیات گشته‌ایم، از اینکه برادران را محبت می‌نماییم (۱۴:۳). از این خواهیم دانست که از حق هستیم (۱۹:۳). از این می‌شناسیم که خدا در ما ساکن است (۲۳:۳). از این می‌دانیم که در وی ساکنیم (۴: ۱۳). این را به شما نوشتم ... تا بدانید که حیات جاودانی دارید (۱۳:۵). دانیم که هر چه سؤال کنیم، ما را می‌شنود (۱۵:۵). می‌دانیم از خدا هستیم (۱۹:۵).

بسیاری از مسیحیان ناامید می‌شوند زیرا که از نجات خود مطمئن نیستند. باید گفت که اگر نمی‌دانیم نجات یافته‌ایم یا نه، این خود علامت عدم نجات ما است، این یک موضوع قطعی است و مطرح کردن موضوع اطمینان از نجات امری اشتباه است. یک نوزاد تازه متولد شده نمی‌داند که به دنیا آمده است اما حقیقت این است که او متولد شده. همیشه اطمینان در اثر رشد به وجود می‌آید. ممکن است ایمان یک مسیحی هر روزه قوی و قوی‌تر گردد. اما هنوز نسبت به نجات خود اطمینان قطعی نیافته باشد.

حیات جاودان (۱۳)، در یک ایماندار به مسیح آغاز می‌شود و هرگز پایان نمی‌پذیرد. این در واقع زندگی است که دارای کیفیت الهی است که مدت آن پایان ناپذیر است. اطمینان از این چنین حیاتی، یکی از موضوعات اصلی این رساله است.

گناه منتهی به موت (۱۶)، احتمالاً مربوط می‌شود به گناه غیر قابل آمرزشی که توسط عیسی در متی ۱۲:۳۱-۳۲ مطرح شد. (به توضیحات مربوط به عبرانیان ۶:۴-۶ مراجعه شود).

رسالهٔ دوم یوحنا

هشدار دربارهٔ معلمین کذبه

رسالهٔ دوم و سوم یوحنا، نامه‌های شخصی بود که او به بعضی از دوستان خود که قرار بود بزودی آنها را ملاقات کند، نوشت. او نامه‌های دیگری نیز نوشته بود (اول یوحنا ۲ : ۱۴ ، سوم یوحنا ۹) که احتمالاً آنها نیز خطاب به اشخاص ویژه‌ای بود و به خاطر خصوصی بودن آنها، در اجتماعات کیسایی قرائت نشده‌اند و بدین ترتیب رسالاتی شناخته شده نبوده‌اند. این دو رساله، بوسیلهٔ هدایت روح‌القدس برشتهٔ تحریر درآمد و به فراموشی سپرده نشد بلکه برای کلیسا حفظ گردید. احتمال می‌رود که این دو رساله، به رسالهٔ اول پیوست شده و به کلیساها ارسال شده است.

رهبران (۱)

سایر رسولان سالها پیش درگذشته بودند و حالا در بین همراهان و شاهدین زندگی عیسی، تنها یوحنا در قید حیات بود. او در واقع قدیمی‌ترین شخص مسیحیت محسوب می‌شد.

خاتون برگزیده (۱)

با در نظر گرفتن معنی ظاهری و تحت اللفظی خاتون، احتمالاً زنی شناخته شده و مشهور بوده که در نزدیکی افسس زندگی می‌کرده است. بنظر می‌رسد که خانهٔ او محل اجتماع مسیحیان بوده است. اما از طرفی ممکن است که این کلمه، عبارتی سمبولیک باشد که برای کلیسای مخصوصی بکار برده شده است. خواهر برگزیدهٔ تو (۱۳)، نیز احتمالاً زن مشهور دیگری بود که در اجتماع مسیحیانی که یوحنا نیز جزو آنان بود، یکی از رهبران مسیحی محسوب می‌شد. از طرفی ممکن است که اشارهٔ صرف به یک گروه کلیسایی باشد.

راستی (۱-۴)

کلمهٔ «راستی» در ۴ آیهٔ اول، ۵ بار تکرار شده است. راستی محبت (۱). دانستن راستی که در ما ساکن است (۲). فیض، رحمت و سلامتی ... در راستی (۳). رفتار در راستی (۴). راستی، اصل تعلیم مسیح (۹). و اینکه او پسر خداست و پیروی او به معنای سلوک در احکام اوست (۶). حکم اعظم او این است که یکدیگر را محبت بنماییم (۵).

معلمین کذبه (۷ - ۱۱)

این بخش در واقع اشاره می‌کند به آنچه که در اول یوحنا ۲ : ۱۸ - ۲۹ گفته شده بود. معلمین کذبه از کلیسایی به کلیسای دیگر رفته، و در نام مسیح، اصولی را که ایمان مسیحی را خدشه دار می‌ساخت، تعلیم می‌دادند. این رساله به منظور هشدار به خاتون برگزیده نوشته شد تا در مقابل این چنین افراد بایستد و از پذیرش آنها در خانهٔ خود اجتناب بورزد. اما این هشدار با مقدمه‌ای در ارتباط با ترغیب بر محبت مزّین شده است (۵ و ۶) و این بدان معنی است که منظور از اجرای محبت، مسیحی تشویق دشمنان راستی نیست.

رسالهٔ سوم یوحنا

طرد کردن همکاران یوحنا

غایوس (۱)

در شهر قرنتس شخصی به نام غایوس زندگی می‌کرد که توسط پولس ایمان آورده بود (اول قرنتیان ۱۴:۱، رومیان ۲۳:۱۶). خانهٔ او محل اجتماع مسیحیان بود. یکی از روایات حاکی از آن است که او بعدها منشی (کاتب) یوحنا شد. اما عبارت «فرزندانم» در آیهٔ ۴، به غایوسی اشاره می‌کند که گویا توسط یوحنا ایمان آورده است. در هر صورت این شخص یکی از رهبران محبوب مسیحی محسوب می‌شد. یوحنا او را بسیار دوست می‌داشت. کلمهٔ حبیب ۴ بار تکرار شده است (۱و۲و۵و۱۱).

در هر وجه کامیاب (۲)

این بخش حاوی دعای کسی است که به مسیح بسیار نزدیک بود. برکت خدا باید علاوه بر بخشهای روحانی یک فرد مسیحی، بر قسمتهای غیر روحانی نیز حاکم باشد. این بدان معنی است که به نظر مسیح، بهره‌مند شدن از ثروت این دنیا نیز امری اشتباه نیست. یوحنا، خود در جوانی شخص ثروتمندی بود. اما همین یوحنا نیز افراد را از محبت دنیا برحذر می‌دارد (اول یوحنا ۲:۱۵-۱۷).

راستی (۱)

کلمهٔ «راستی» نیز یکی از عبارات مورد علاقهٔ یوحنا بود. او این کلمه را ۲۰ دفعه در انجیل یوحنا، ۹ دفعه در اول یوحنا، ۵ دفعه در دوم یوحنا و ۵ دفعه نیز در سوم یوحنا بکار می‌برد. راستی محبت (۱)، سلوک در راستی (۲ و ۳)، شراکت در راستی (۷)، شهادت راستی (۱۱).

همکاران یوحنا (۵ - ۷)

پولس، حدود ۴۰ سال پیش کلیساهایی در افسس و اطراف آن تأسیس نمود. اما در آن زمان، امکاناتی جهت تربیت شبانان وجود نداشت. او مجبور بود که در بین اشخاصی که توسط او ایمان می‌آورند، افرادی را جهت شبانی تربیت نماید. بعدها، یوحنا با در نظر گرفتن ضرورت نگهبانی شبان گونه از این کلیسا، این افراد را جمع کرده، به تربیت آنان مشغول شد، بطوریکه تعداد کثیری از این معلمین و واعظین به سایر کلیساها اعزام شدند.

دیوترفیس (۸)

او یکی از معلمین کذبه بود که با تحکم عمل می‌نمود و با یوحنا نیز کاری نداشت. بنظر می‌رسد که او و غایوس، شبانان دو جمع کلیسایی متفاوت در یک شهر بودند. بنظر می‌رسد که بعضی از مبشرینی که توسط یوحنا به آنجا اعزام شده بودند، توسط دیوترفیس و جمع کلیسایی او رد شده بودند. ولی غایوس آنها را پذیرفته بود. آنها هنگام بازگشت به افسس، یوحنا را از این ماجرا مطلع کردند. اینک یوحنا این رساله را با هیئت اعزامی دیگری، به همان شهر می‌فرستد. مخاطب این نامه غایوس است. نظر عمومی بر آن است که حامل این رساله دیمتریوس است (۱۱).

رسالهٔ یهودا

ارتداد قریب‌الوقوع
ایمانی که یکبار و برای همیشه به مقدسین سپرده شده است

یهودا

در کلیسای عهد جدید، ما با دو نفر به اسم یهودا بر می‌خوریم. ۱) یهودا، یکی از دوازده رسول مسیح (لوقا ۶ : ۱۶)؛ ۲) یهودا، برادر عیسی (متی ۱۳ : ۵۵) که به عنوان نویسندهٔ این رساله در نظر گرفته شده است.

یوسفوس مورخ، اظهار می‌دارد که دومیتین، در جفایی که در سال ۹۶ میلادی بر مسیحیان روا داشت، با جستجوی وارثان پادشاهی داود، دستور دستگیری نوهٔ بزرگ یهودا (برادر عیسی) را صادر نمود. آنها خطاب به پادشاه عرض کردند که آنان کشاورزانی بیش نیستند که با زحمت و عرق پیشانی مشغول امرار معاش هستند و چشم داشتی به پادشاهی و سلطنت ندارند، چرا که ملکوت عیسی ملکوت دنیوی نیست بلکه ملکوتی است که هنگام باز آمدن دوبارهٔ عیسی مستقر خواهد شد. این بازگشت پر جلال خواهد بود و در انتهای این جهان، برای داوری بر مردگان و زندگان به وقوع خواهد پیوست.

مکان و تاریخ نگارش رساله

وجود وجوه تشابه بین این رساله و رسالهٔ دوم پطرس، این احتمال را فراهم می‌کند که رسالهٔ یهودا نیز خطاب به همان کلیساهایی که پطرس به آنها می‌نویسد، به نگارش درآمده باشد (دوم پطرس ۳:۱). این کلیساها در آسیای صغیر بودند (اول پطرس ۱ : ۱).

دلیل نگارش رساله

شواهد نشانگر آن هستند که یهودا، با شنیدن ظهور بدعت ویران کننده در این کلیساها، بر آن شد تا طی این رساله، پیغامی هشدار آمیز به آنها ارسال کند و این در حالی بود که قبلاً در نظر گرفته بود تا رساله‌ای دربارهٔ پیغام انجیل برای آنها بنویسد (۳ و ۴).

معلمین کذبه (۴ - ۱۹)

یهودا مستقیماً به ذات این اشخاص اشاره می‌کند. او لقبهای وحشتناکی را برای بعضی از رهبران کلیسایی بکار می‌برد. مردمان بی‌دین (۴) که فیض خدا را به فجور تبدیل ساخته‌اند (۴). انکار کنندهٔ مسیح (۴). همانند سدوم زناکار (۷). در خواب نیز جسد خود را نجس ساختند (۸). چون حیوانات

غیر ناطق خود را فاسد می‌سازند (۱۰). در ضیافتهای محبتانهٔ شما صخره‌ها هستند (۱۲). شبانانی که خود را می‌پرورند (۱۲). ابرهای بی‌آب (۱۲). درختان بدون میوه (۱۲). امواج جوشیدهٔ دریا که رسوایی خود را مثل کف برمی‌آورند (۱۲). ستارگان آواره که برای آنها تاریکی ظلمت جاودانی مقرر است (۱۳). همهمه کنندگان و گله‌مندان (۱۶). به زبان خود سخنان تکبرآمیز می‌گویند (۱۶). استهزاء کنندگان که به دنبال شهوات بی‌دینی خویش هستند (۱۸). نفسانی (۱۹). روح را ندارند (۱۹). به جهت منفعت خود به مردم احترام می‌گذارند (۱۶). تفرقه انگیز (۱۹).

امروزه نیز این چنین معلمین کذبه به کلیسا راه می‌یابند (۴). و این یکی از نشانه‌های ظهور «روزهای آخر» است. این موارد اگرچه به خصوصیات معلمین کذبهٔ دورهٔ یهودا اشاره می‌کند ولی در واقع نشانگر عملی است که در طی قرون تا زمانی که کلیسا وجود دارد، به منظور خدشه دارکردن عمل بخشایش مسیح، انجام می‌شود. تاریخ کلیسا، به وضوح به وجود این چنین مواردی اشاره می‌کند.

فرشتگان سقوط کرده (۶)

این آیه و دوم پطرس، تنها آیاتی هستند که به موضوع فرشتگان سقوط کرده اشاره می‌کنند (دوم پطرس ۲:۴). به نظر می‌رسد که در مکاشفه ۱۲ : ۹ به شکست بعدی آنها اشاره می‌کند. بعضی‌ها عقیده بر آن دارند که این بخش اشاره‌ای است به پیدایش ۶ : ۱ - ۵ که پسران خدا با دختران انسان ازدواج می‌کنند. اما احتمال دارد که این موضوع، مربوط به زمانی باشد که شیطان بعضی از فرشتگان را به شورش بر علیه خدا رهبری کرد.

منازعهٔ میکائیل با شیطان (۹)

از میکائیل در دانیال ۱۰ : ۱۳ و ۲۱ به عنوان رئیس فرشتگان یاد شده است. در مکاشفه ۱۲ : ۷ نیز می‌بینیم که او ریاست و رهبری فرشتگان را به عهده دارد. موضوع تدفین موسی در تثنیه ۳۴:۵-۷ مطرح شده است اما از موضوع منازعهٔ میکائیل با شیطان بر سر جسد موسی، ذکری به میان نیامده است. اریجن معتقد است که یهودا به مطالب کتابهای آپوکریفا، اشاره می کند. این کتب، همزمان با تولد مسیح نوشته شدند که تنها بخشی از آن، در حال حاضر باقی است. در این بخش موجود نیز موضوعی تحت عنوان فوق به چشم نمی‌خورد. احتمالاً یهودا به منابع دیگری اشاره کرده است. یوسفوس می‌نویسد: خدا بدن موسی را مخفی نگاه داشت تا روزی به شکل بت در نیاید. شاید شیطان در نظر داشت که اسرائیل را به سوی بت پرستی اغوا کند و اشاره به این موضوع توسط یهودا، احتمالاً تأیید جنبهٔ تاریخی آن بوده است. او در واقع به گناه «اهانت» اشاره می‌کند و بدین ترتیب نشان می‌دهد که حتی رئیس فرشتگان نیز شیطان را که سزاوار ملامت بود، اهانت نکرد.

نبوت خنوخ (۱۴ و ۱۵)

در کل کتاب‌مقدس، تنها در این بخش به موضوعی تحت عنوان نبوت خنوخ اشاره شده است. شرح مختصر زندگی خنوخ در پیدایش ۵: ۱۸ - ۲۴ یافت می‌شود، اما در آنجا ذکری از سخنان او به میان نیامده است. نقل قول یهودا از کتابهای آپوکریفا (کتاب خنوخ) اخذ شده است که در سال ۱۰۰ ق.م. به رشتهٔ تحریر درآمده است. او ظاهراً این بخش را به عنوان سخنان واقعی خنوخ در نوشتهٔ خود جای می‌دهد. بنابراین در حالی که آدم به عنوان بنیانگزار نژاد انسانی، هنوز در قید حیات بود، خنوخ (که مدت ۳۰۰ سال با آدم همزمان بود)، آمدن خداوند را به همراه فرشتگانش پیشگویی کرد که برای داوری نسل نامطیع خواهد بود. باید توجه داشت که وقتی یهودا بخشی از یک کتاب آپوکریفا را مورد تائید قرار می‌دهد، لزوماً همهٔ کتاب مزبور را تائید نمی‌کند.

مکاشفه

آخرین بخش داستان کتاب مقدس
پیروزی نهایی مسیح
آسمان و زمین جدید

نویسنده و تاریخ نگارش

کتاب مکاشفه در حدود سالهای ۹۰ - ۹۵ میلادی نوشته شده هرچند برخی معتقدند که تاریخ نگارش آن پیشتر از این بوده است. نویسندهٔ آن یوحنا نام دارد. سبک و زبان کتاب مکاشفه به اندازه‌ای با انجیل یوحنا متفاوت است که بسیاری به این نتیجه رسیده‌اند که نویسندهٔ آن یوحنای دیگری است. ولی ما به غیر از یوحنای رسول، شخص معروف دیگری را نمی‌شناسیم که بتواند فقط با اسم «یوحنا» خود را معرفی نماید. طبق روایات، یوحنای رسول از اسرائیل به افسس مهاجرت کرد. افسس پایتخت ایالت رومی آسیا بود و هفت کلیسای مکاشفه ۲ - ۳ در آن قرار داشتند، و یکی از نامه‌ها نیز برای این شهر نوشته شده بود.

کتاب مکاشفه، در زمان جفا نوشته شد. تبعید خود یوحنا به پطمس (۱ : ۹)، احتمالاً با کار سخت در معادن سنگ این جزیره همراه بود. برخی از مسیحیان به خاطر ایمانشان کشته شده (۲ : ۱۳) و دیگران نیز به زندان افکنده شده بودند. ولی بدتر از آن این بود که پرستش امپراطور روم نیز اجباری شد (۲ : ۱۰). مسیحیان اولیه با اشتیاق انتظار بازگشت مسیح را می‌کشیدند. ولی ۶۰ سال پس از مرگ او، هنوز این امید جامهٔ عمل به خود نپوشیده بود. پس بسیار طبیعی بود که ایمان برخی متزلزل شود. پس نامه‌ها به کلیساها و کل کتاب، برای تشویق مسیحیان به ایستادگی، لازم بودند. پیام این بود: صرفنظر از ظاهر قضایا، خدا همه چیز را تحت کنترل دارد. مسیح، و نه امپراطور، ارباب تاریخ است. او کلید سرنوشت را در دست دارد. او دوباره باز خواهد آمد تا عدالت را برقرار سازد. آینده‌ای پر جلال و عالی در انتظار هر ایمان‌دار وفادار است، بخصوص آنانی که جان خود را برای مسیح فدا کردند. این دنیا و همهٔ وقایع آن، در دستهای خدا قرار دارند. محبت و توجه او نسبت به قوم خودش از بین نمی‌رود.

پیام

پیام یوحنا به صورتی طرح شده تا هم الهام بخش باشد و هم آموزنده. سمبول‌های واضح آن، تنها برای کسانی مفهوم داشتند که قبلاً نامه‌های سرگشاده او به هفت کلیسا را خوانده یا شنیده بودند، اما برای مقامات (که همواره آماده بودند تا مُهر فتنه و آشوب بر هر چیز بزنند) این سمبول‌ها بی‌معنی بودند. مهم‌تر اینکه این سمبول‌ها برای مسیحیان همهٔ اعصار، به یک اندازه روشن و آشکار بودند. مسیحیان هنوز هم فشار رژیم‌های دیکتاتور را متحمل می‌شوند. امروزه که ماشین یا دولت غالباً می‌خواهند جای خدا را اشغال کنند، پیروزی مسیح و قوم او بسیار مطرح است.

در عصر ماده‌گرای ما، روح کتاب مکاشفه کاملاً نادیده گرفته شده است. از یکسو، بجای اینکه بگذاریم این کتاب قدرت تخیل ما را برانگیزاند، آن را به جدول زمانی وقایع تقلیل می‌دهیم، و از سوی دیگر، و در واکنشی علیه عقل و منطق، آن را خیال پردازی و عرفان بشمار می‌آوریم. ولی برای فهمیدن کتاب مکاشفه، باید آن را هم به عنوان یک کتاب رؤیا و تخیل بپذیریم و هم کتابی که ریشه‌های محکمی در تاریخ دارد و مسیح را به عنوان خداوند تاریخ معرفی می‌کند. امروزه، شاید بیش از هر زمان دیگری، ما به واقعیات ابدی و فارغ از زمان این کتاب، و نیز چشم‌انداز آن نیاز داریم.

تفسیر

چند نکتهٔ اساسی در مورد تفسیر این کتاب، به کسانی که نخستین بار آن را مطالعه می‌کنند، کمک می‌کنند:

۱) نخستین نکتهٔ قابل توجه در مورد تفسیر هر بخشی از کتاب‌مقدس، این است که بدانیم آن بخش برای خوانندگان اصلی چه مفهومی داشته است.

۲) کتاب مکاشفه متعلق به نوع بخصوصی از ادبیات است که ادبیات «آپوکالیپسی» (رمزی) نامیده می‌شود (به بخش «ادبیات آپوکالیپسی» در زیر مراجعه کنید). این نوع ادبیات، شاعرانه و رویایی است و مقصود خود را بواسطهٔ سمبول‌ها و استعارات بیان می‌کند. اگر بخواهیم این زبان تصویری را بطور ظاهری تعبیر کنیم، و یا کتاب را یک رسالهٔ منطقی یا جدول زمانی بشمار آوریم، به خطا رفته‌ایم و روح کتاب را نادیده گرفته‌ایم.

۳) کتاب مکاشفه ریشه در عهد عتیق دارد. در آنجاست که با مقایسهٔ کتب مختلف، سر نخ معانی بسیاری از سمبول‌ها را می‌یابیم.

۳) متن‌های مبهم را باید همواره در نور متنهای روشن و واضح درک کرد و نه بر عکس.

۴) مکاشفه کتاب رویاهاست. این واقعیت که یوحنا خود را به هماهنگ کردن جزئیات مشغول نمی‌کند، نشان می‌دهد که آنچه مهم است، نکتهٔ اصلی هر یک از تصاویر است. باید با رؤیاها نیز همچون با مثلها روبرو شویم، یعنی نخست به کل تصویر نگاه کنیم و بکوشیم تا مضمون اصلی را کشف کنیم.

۵) لازم نیست رؤیاهای یوحنا را به عنوان ترتیبی از وقایع در نظر بگیریم که یکی پس از دیگری رخ داده‌اند. ذهن شرقی به اندازهٔ غربیان خود را با پرداختن به ترتیب زمانی مشغول نمی‌کند.

ادبیات آپوکالیپسی (مکاشفه‌ای)

دورهٔ ۲۰۰ ق. م. تا ۱۰۰ میلادی از سخت‌ترین دوران تاریخ یهود بود. مدتها بود که صدای انبیاء خاموش شده بود، و بجای عصر طلایی که انبیاء پیش‌بینی کرده بودند، یهودیان از شکست، اشغال

کشورشان، و جفای مذهبی بیرحمانه‌ای رنج می‌بردند. عجیب نیست که در این دورهٔ کشمکش، نوشته‌هایی با ویژگیهای مشترک و تصورات مشابه به وجود آمدند - ادبیات متمایزی که بنام ادبیات «آپوکالیپسی» شناخته می‌شود.

نویسندگان به رؤیا و الهام انبیاء گوش می‌دادند. توجه آنها به ملکوت ماشیح - عصر خدا در تضاد با عصر شریر کنونی - و عواقب مصیبت‌بار آن برای دشمنان قوم خدا بود. آنها برای اینکه به پیام خود اعتبار ببخشند، تحت نام مستعار یکی از شخصیت‌های مهم عهد عتیق می‌نوشتند. با اختیار کردن موضع یکی از شخصیتهای گذشتهٔ دور، قادر بودند وقایع را تا زمان خودشان «پیشگویی» کنند. مضمون آنها در رؤیاها و مکاشفاتی از نوع رؤیاهای دانیال بیان می‌شد و از نمادگرایی و استعارات (غالباً عجیب و غریب) بسیار بهره می‌بردند.

مکاشفهٔ یوحنا به لحاظ فرم و سبک، کاملاً شبیه این نوع ادبیات است. توجه او نیز به واقعیات ابدی، پایان جهان، آسمانها و زمین جدید بود. یوحنا همچون نویسندگان آثار آپوکالیپسی، در عهد عتیق غوطه می‌خورد و از تشبیهات غنی انبیاء الهام می‌گیرد. ولی تفاوتهایی اساسی میان کتاب مکاشفهٔ یوحنا و سایر ادبیات آپوکالیپسی وجود دارد. یوحنا گذشته را بررسی نمی‌کند. او نیازی به نام مستعار یا پیشگویی کاذب برای اعتبار بخشیدن به پیام خود ندارد. او نیز همچون اشعیاء، ارمیا، حزقیال و دانیال، با قاطعیت می‌داند آنچه راکه نوشته، مستقیماً از خدا دریافت کرده و قدرت خدا آن را مُهر کرده است (۱:۱-۳؛ ۲۲:۶، ۱۸-۲۰).

باب ۱. مقدمه: رؤیای یوحنا دربارهٔ مسیح

این کتاب از چندین جهت «مکاشفهٔ عیسی مسیح» است (۱). عیسی منبع و موضوع یوحنا است. عیسی پردهٔ وقایع آینده را عقب می‌زند تا یوحنا آنها را ببیند. هیچ چیز حدسی در آن وجود ندارد. بلکه همهٔ امور مسلمی هستند که «بزودی» اتفاق می‌افتند. رؤیای مسیح برای شنوندگان آن روزی یوحنا - یعنی هفت کلیسای آسیای صغیر (غرب ترکیه)- و همینطور برای مسیحیان همهٔ اعصار است. هیچ گروه مسیحیان واقعی هرگز تنها و ترک شده نیست. عیسی در میان قوم خود ایستاده است (۱۲ - ۱۳، ۲۰). مسیح زنده با همهٔ قدرت و جلالش ؛ صاحب حیات و موت و سرنوشت بشری.

زود (۱): ما واحد زمانی خدا را نمی‌دانیم، و انبیاء میل دارند آینده را کوتاه نشان دهند. این واژه به ما یادآوری می‌کند که آماده باشیم.

می‌خواند (با صدای بلند) (۳): در زمان یوحنا کتب مقدسه را یک نفر با صدای بلند می‌خواند و بقیه گوش می‌کردند.

هفت کلیسا (۴ و ۱۱): یوحنا از عدد هفت بسیار استفاده می‌کند (هفت مُهر، هفت کرنا، هفت پیاله، و غیره)، که در این کتاب نشانهٔ کاملیت و عالی بودن است. در اینجا عدد هفت، به معنی واقعی خود نیز بکار می‌رود. از هفت کلیسای مزبور تنها افسس معروف است (اعمال ۱۹). در اعمال

۱۴:۱۶، طیاتیرا به عنوان سرزمین لیدیا ذکر می‌شود. در کولسیان ۴ : ۱۵ - ۱۶ از کلیسای لاودکیه نام برده شده است. از بقیهٔ کلیساها در هیچ جای دیگر عهد جدید ذکری به میان نیامده است.

الف و یاء (۸): اولین و آخرین حروف الفبا (در یونانی آلفا و اُمِگا است).

پطمس (۹): یک جزیرهٔ کوچک یونانی در ساحل غربی ترکیه (به مقدمه نیز مراجعه کنید).

روز خداوند (۱۰): غالباً به معنی یکشنبه در نظر گرفته می‌شود.

شمشیر (۱۶): به عبرانیان ۴ : ۱۲ مراجعه کنید. سخنان عیسی شمشیر دو دمه است. می‌تواند انسان را آزاد کند یا داوری نماید.

عالم اموات (۱۸): مکانی که در آن مردگان در انتظار قیامت و داوری بسر می‌برند.

فرشتگان (۲۰): برخی این واژه را اشاره‌ای به شبانان این کلیساها، برخی دیگر به فرشتگان نگهبان و دیگران به روح هر کلیسا می‌دانند. در جاهای دیگر کتاب مکاشفه فرشتگان همواره موجودات آسمانی هستند.

هفت کلیسای مکاشفه

اگر قاصدی از سوی یوحنا که خود در جزیرهٔ پطمس در تبعید بسر می‌برد، به هفت کلیسا فرستاده می‌شد، می‌بایست نخست از راه دریا به افسس می‌رفت و سپس مسیر مدوری را در پیش می‌گرفت. هفت کلیسا به همان ترتیبی که آن قاصد از آنها بازدید می‌کرد، در کتاب مکاشفه فهرست شده‌اند.

افسس

مهم‌ترین شهر ایالت رومی آسیا بود. پولس در طی سومین سفر بشارتی خود، ۲ سال در آنجا اقامت کرد. رسالهٔ او به «افسسیان»، عمدتاً خطاب به کلیسای افسس نوشته شده است. طبق روایات، یوحنا آخرین روزهای عمر خود را در آنجا گذرانده است. ویرانه‌های وسیعی در این شهر از دل خاک بیرون آورده شده است.

اسمیرنا

اسمیرنا یا ازمیر جدید، شهر و بندر اصلی ساحل غربی ترکیه است. در اسمیرنا بود که در حدود سال ۱۵۵ میلادی، اسقف پولیکارپ پیر از انکار کردن مسیح سر باز زد و به شهادت رسید.

پرغامس

ویرانه‌های شهر قدیمی بر قلعهٔ بالای شهر جدید «برگاما» قرار دارند. ممکن است عبارت «تخت شیطان» اشاره‌ای باشد به مذبح بزرگ زئوس که بر شهر مشرف بود. علاوه بر این، پرغامس پایگاه فرقهٔ رسمی پرستش امپراطور، و یکی از مراکز شفای مربوط به معبد آسکلپیوس بود.

طیاتیرا

این شهر که مرکز بازرگانی در جادهٔ شرق بود، اکنون شهر کوچک «اخیسر» نام دارد. هیچ اثری از شهر قدیمی بجا نمانده است. اشاره به ظروف و کوزه‌های سفالی، احتمالاً نشانگر یکی از صنایع این شهر بوده است. صنعت دیگر آن رنگرزی ارغوانی بود. لیدیا که ارغوان فروش بود و پولس او را در فیلیپی ملاقات کرد (اعمال ۱۶ : ۱۴)، اهل طیاتیرا بود و ممکن است به شهر خود بازگشته باشد تا در تأسیس کلیسا کمک کند. زن دیگری نیز بود که نقش مهمی در منحرف کردن اعضای کلیسا از ایمانشان بسوی فساد داشت؛ نفوذ شریرانهٔ او موجب شد که نام ایزابل که همتای او در عهد عتیق بود، بر او نهاده شود.

ساردس

سابقاً پایتخت حکومت باستانی لیدیا بود. پادشاه ساردس بنام کرسوس دارای ثروت افسانه‌ای بود. یونانیان آن منطقه را اشغال کردند. ستونهای معبد عظیم یونانی در این شهر هنوز بر پا هستند. زمین ورزش آن بازسازی شده است. باستان شناسان با تعجب یک کنیسهٔ قدیمی یهودیان را در آنجا کشف کردند.

فیلادلفیه

شهری کوچک درکنارهٔ درهٔ وسیعی بود که در آن زمینهای زراعی حاصلخیزی قرار داشت. امروزه «آلاشهر» (در ترکیه) ثروت خود را از همان زمینها کسب می‌کند. عبارت «ستونی در هیکل خدای خود» احتمالاً به معبدی که روی تپهٔ پشت شهر قرار دارد، اشاره می‌کند.

لائودکیه

شهری ثروتمند در نزدیکی هیراپولیس و کولسیه در درهٔ لیکوس بود. نامهٔ خطاب به این کلیسا، اشاره‌ای به عوامل متعدد کامیابی این شهر دارد: پشم خوب و سرمه از محصولات این شهر بودند و علاوه بر آن لائودکیه از مراکز بانکی این سرزمین بود.

باب‌های ۲ - ۳. پیام های مخصوص برای هفت کلیسا

نامه‌ها خطاب به کلیساهای بخصوصی نوشته شده‌اند ولی پیام آنها برای کل کلیسا است. باید به این نکته توجه نمود که به استثنای کلیساهای اسمیرنا و فیلادلفیه، خطر موجود در درون هر کلیسا ویرانگرتر از خطر خارج ازکلیسا است. عیسی قوت و ضعف هرکلیسا را می‌داند. توصیف آغازین هر نامه، یکی از جنبه‌های مربوط به شخصیت و کار عیسی را به هر کلیسا یادآوری می‌کند.

۲ : ۱ - ۷ . افسس

به اعمال ۱۹ مراجعه کنید. کلیسای افسس، کلیسایی مستحکم، و دارای قدرت تمیز روحانی بود. تعلیم درست در آن داده می‌شد، ولی دچار فقدان محبت نسبت به مسیح و دیگران بود، که این نشانهٔ خاص این کلیسا بود.

نقولاویان (۶): معنی این واژه در خارج از این کتاب مشخص نیست. رفتار نفرت‌انگیز آنان ناشی از تعلیم غلطی است (۱۵) که در کلیسای پرغامس رخنه کرده بود.

درخت حیات (۷): ممنوعیت پیدایش ۳: ۲۲ - ۲۴ برای همهٔ کسانی که به مسیح وفادار هستند، برداشته شده است. حیات جاوید را او می‌دهد.

۲ : ۸ - ۱۱ . اسمیرنا

کلیسای کوچک اسمیرنا بسیار فقیر بود، ولی در آنچه که حقیقتاً ارزش داشت، ثروتمند بود. سخنان مسیح خطاب به آنان تماماً تشویق‌آمیز است. او حدی برای رنجهای آنان قرار داده، و هدیهٔ حیات پس از مرگ را به آنان می‌دهد.

کنیسهٔ شیطان (۹): یهودیانی که به کلیسا آزار می‌رساندند، قوم خدا نیستند. به یوحنا ۸: ۳۹ - ۴۴ مراجعه کنید.

موت ثانی (۱۰): در ۲۰ : ۱۴ - ۱۵ توضیح داده شده است.

۲ : ۱۲ - ۱۷ . پرغامس

در پرغامس، کلیسا علیرغم فشارهای بیرونی با شجاعت ایستادگی کرده بود، ولی برخی از اعضای آن شیفتهٔ تعالیم غلط شده بودند. در نتیجه، رسوم قدیمی بت‌پرستان، شروع به نفوذ در کلیسا کرده بودند.

تخت شیطان (۱۳): پرغامس مرکز اصلی پرستش امپراطور در آن ناحیه بود. مذبح عظیم زئوس از بالای قلعهٔ شهر، بر شهر اشراف داشت. و مردم دسته جمعی می‌رفتند تا در معبد آسکلپیوس شفا بیابند. تخت شیطان ممکن است اشاره به یکی از این موارد یا همهٔ آنها باشد.

بلعام، بالاق (۱۴): به اعداد ۳۱ : ۱۶ ؛ ۲۵ مراجعه کنید.

قربانیهای بتها (۱۴): به اول قرنتیان ۸ مراجعه کنید.

آیهٔ ۱۷: منّ (خروج ۱۶) - یعنی غذایی که خدا فراهم می‌کند. منظور از سنگ سفید مشخص نیست. اسم نشانهٔ کل شخصیت است. در جهان باستان، دانستن نام یک فرد، به معنی اقتدار داشتن بر او بود.

۲ : ۱۸ - ۲۹ . طیاتیرا

این نیز کلیسای آشفتهٔ دیگری بود. از بسیاری جهات این کلیسا سالم بود. ولی در میان اعضای آن

زن پر نفوذی وجود داشت که مُبَلِّغ سازش با دنیای فاسد و بت پرست بود. و بسیاری قربانی اندیشه‌های او شدند. «مسیحیانی» وجود داشتند که در اعماق شرارت غوطه می‌خوردند، شاید به این دلیل که برتری اخلاقی خود را نشان دهند، و شاید به این دلیل که تمایز غلطی میان روح و جسم قائل می‌شدند (فلسفهٔ ناستیکها). به کسانی که وفادار بمانند؛ قدرت و حضور مسیح (ستارهٔ صبح، به ۲۲:۱۶ مراجعه کنید) وعده داده شده است.

ایزابل (۲۰): همسر شریر اخاب پادشاه، به اول پادشاهان ۲۱ : ۲۵ - ۲۶ مراجعه کنید.

باب ۳ : ۱ - ۶. ساردس

کلیسای ساردس باوجود معروفیتش، کلیسای مرده‌ای بود. این کلیسا با مخالفت روبرو نبود. بلکه با بی‌علاقگی و بی‌تفاوتی و رضایت از خود.

آیهٔ ۲ : انسان واقعی بودن ایمانش را از راه زندگی‌اش نشان می‌دهد. حرف صِرف، او را نجات نخواهد داد - به متی ۷ : ۲۱ مراجعه کنید.

باب ۳ : ۷ - ۱۳. فیلادلفیه

این نامه نیز همچون نامه‌ای که خطاب به کلیسای اسمیرنا نوشته شده، فاقد هرگونه سرزنشی است. اگر بر حسب این نامه‌ها قضاوت کنیم، می‌بینیم که کلیساهای بزرگ و بسیار با عظمت یا دارای شأن و اعتبار بالا، الزاماً دارای بهترین وضعیت روحانی نیستند. مسیح، درِ کارهای مؤثر را (۸ ، و اول قرنتیان ۱۶ : ۹)، نه برای آنانی که قوی هستند، بلکه برای کسانی که وفادار هستند، می‌گشاید.

آیهٔ ۹ : به ۲ : ۹ مراجعه کنید.

باب ۳ : ۱۴ - ۲۲. لائودکیه

بدترین مورد در این هفت کلیسا، کلیسایی است که به اندازه‌ای دچار خودپسندی است که از وضعیت واقعی خود کاملاً ناآگاه است. این کلیسا آنقدر از آن چیزی که باید باشد، فاصله دارد که عیسی بیرون ایستاده و در را می‌کوبد و اجازه می‌خواهد تا وارد زندگی افرادی شود که خود را مسیحی می‌نامند (۲۰). این نامه دارای حال و هوای محلی است. بانکداری و تولید پارچه‌های سیاه پشمی، لائودکیه را ثروتمند ساخته بود (۱۷ - ۱۸). این شهر به مدرسهٔ طب خود می‌بالید و به خاطر پماد مخصوصی که برای چشمهای دردناک داشت، مشهور بود (۱۸). آب شهر بوسیلهٔ کانالهایی که به چشمه‌های آب گرم درفاصلهٔ دور وصل بود، تأمین می‌شد. اما وقتی آب به شهر می‌رسید، ولرم می‌شد (۱۶). کلیسا نیز همچون این آب ولرم بود. هیچ چیز قابل تحسینی در این کلیسا وجود نداشت.

ابتدا (۱۴): «سر منشاء» یا «منشاء اصلی».

باب ۴. رؤیای یوحنا دربارهٔ آسمان

صحنه از آنچه که بر زمین اتفاق می‌افتد، به آنچه که در آسمان رخ می‌دهد، عوض می‌شود. یوحنا دائماً با نگرش به واقعیت‌های ابدی به این زندگی نگاه می‌کند. پس تصویر کلیساهای ضعیف و لنگان، در مقابل این رؤیای والای تخت الهی محو می‌شود: خدا همه چیز را تحت کنترل خود دارد. همه چیز از قدرت و جلال و امانت تَبَدّل (۳ و پیدایش ۹ : ۱۲ - ۱۷)، از پاکی او (لباس‌های سفید، «دریای درخشان و زلال) سخن می‌گوید. «پیران» که نشانهٔ همهٔ قوم وفادار او هستند، به «موجودات زنده‌ای» که نمایندهٔ همهٔ خلقت هستند، می‌پیوندند تا او را بستایند.

هفت روح (۵): روح‌القدس. برای معنی عدد هفت، به ۱ : ۴ مراجعه کنید.

چهار موجود زنده (۶): شبیه «کروبیان» حزقیال هستند ولی با آنها یکی نیستند (حزقیال ۱ و ۱۰).

باب ۶ - ۸ : ۱. هفت مُهر

باب ۵ : کتاب، مُهر شده.

در اینجا یوحنا چیزهایی می‌بیند که باید واقع شوند-(۱:۴). کتاب، سرنوشت جهان را در بردارد که در طی صحنه‌هایی بر یوحنا مکشوف می‌شود (۶:۱-۸:۱). تنها مسیح این حق را دارد که این وقایع را آغاز کند- نه به خاطر قدرتش (شیر)، بلکه به خاطر مرگ و قربانی شدنش (برهٔ ذبح شده). باب ۴ خدای آفریننده را نشان می‌دهد، و این باب خدای نجات دهنده را به تصویر می‌کشد. واکنش جهان نسبت به هر دو تصویر خدا، ستایش و پرستش است (۴:۸-۱۱؛ ۵:۸-۱۴؛ و فیلیپیان ۲:۸-۱۱).

هفت شاخ و هفت چشم (۶): یعنی قادر مطلق و ناظر مطلق.

باب ۶. گشودن مُهرها

گشودن مُهر، سلسله‌ای از بلایا را در پی دارد. درست پس از پیروزی (۲)، مرگ و قحطی و بیماری (۴ - ۸) به دنبال می‌آید - همان داوریهای قدیمی خدا که انبیاء دربارهٔ آنها بارها نبوت کرده بودند (به ارمیاء ۱۴ : ۱۲ ؛ حزقیال ۱۴ : ۲۱ مراجعه کنید؛ اسب سواران از زکریا ۱ : ۸ می‌آیند). ولی علیرغم بلاها، خدا بر همه چیز نظارت دارد. محبت و توجه او نسبت به قوم خود هرگز زایل نمی‌شود (۹-۱۱). آیات ۱۲ - ۱۷ وقایع فاجعه آمیزی را به تصویر می‌کشند که در روز بزرگ داوری خدا رخ خواهند داد. یوحنا با زبان مکاشفه، تجزیهٔ جهان ثابت و مستحکم ما را نشان می‌دهد. به متی ۲۴:۲۹؛ یوئیل ۲ ؛ و صفنیا ۱ نیز مراجعه کنید.

آیهٔ ۲ : این همان شخصیت ۱۹ : ۱۱ نیست.

آیهٔ ۶ : قیمت ضروریات اولیهٔ زندگی، بحدی بالاست که مردم عادی باید همهٔ دستمزد یک روز خود را برای خریدن نان بدهند.

بابهای ۷ - ۸ : ۱ . قوم خدا؛ مُهر هفتم

احتمال دارد ۴ باد، همان ۴ اسب سوار باب ۶ باشند (به زکریا ۶ : ۵ مراجعه کنید). در این صورت، یوحنا شاهد عقب نگه داشته شدن نیروهای نابود کننده است، تا موقعی که خدا مُهر مالکیت خود را بر همهٔ کسانی که به او تعلق دارند، بزند. به فرد مسیحی، یک زندگی فارغ از زحمت بر روی زمین وعده داده نشده است. بلکه او از طریق زندگی زمینی خود، به یک زندگی بدون زحمت دائمی در آسمان می‌رسد (۱۴ - ۱۷). پس از گشودن مُهر هفتم، سکوت مطلق حکمفرما می‌شود و ما به آخر زمان می‌رسیم.

بعد از آن (۱ و ۹): نشان دهندهٔ یک رؤیای تازه در ارتباط با وقایع باب ۶ است، و نه یک زمان تازه.

۱۴۴/۰۰۰ (۴): در مورد این عدد، مباحثات زیادی به عمل آمده، ولی بهتر این است که آن را سمبولیک، و به عنوان مجموع کامل همهٔ قوم خدا (۱۲×۱۲×۱۰۰۰) در نظر بگیریم که با «گروه عظیم» (۹) یکی است. منظور از «اسرائیل» نه قوم اسرائیل، بلکه قوم خدا است که شامل ایمانداران عهد عتیق و مسیحیان عهد جدید است.

بابهای ۸ : ۲ - ۱۱ : ۱۹ . هفت کرنا

۸ : ۲ - ۱۳ . نواخته شدن ۴ کرنای اول

کرناها نیز تابع الگوی هفت مُهر هستند، ولی داوریها شدیدتر شده‌اند. دعاهای قوم خدا نقش مهمی در این ماجرا دارند (۸:۵؛ ۸:۳-۴). کرناها هشدار دهنده هستند. هدف از آنها این است که مردم را متوجه کارهایشان کنند (۹:۲۰-۲۱). یوحنا بوسیلهٔ این زبان تصویری سمبولیک، چهار مصیبت را توصیف می‌کند که بر جهان طبیعی زمین، دریا، آب و آسمان اثر می‌کنند. «وای»های عقاب، تنها حاکی از آنند که وقایع بدتر هنوز در راه هستند. داوریهای بعدی، مستقیماً بر انسان واقع می‌شوند.

۹ . کرناهای پنجم و ششم

پس از این، نوبت آزاد شدن نیروهای شیطانی (ملخ - عقربهای هولناک)، خادمان «هلاک کننده» (اپلیون، ابدّون، ۱۱) فرا می‌رسد. اما خدا یک محدودیت برای آنها تعیین می‌کند (پنج ماه زمان تقریبی

طول عمر ملخهای واقعی است). گرچه هدف حملهٔ آنها انسانها هستند، ولی بر آنانی که به خدا تعلق دارند، قدرتی ندارند (۴). «ملخها» عذاب می‌دهند؛ لشکر فرشتگان قدرت دارند که بکشند، البته با رعایت برخی محدودیتها. با این حال، حتی در برابر هولناک‌ترین هشدارها نیز مردم با سرسختی از تغییر دادن راههای خود اجتناب می‌کنند (۲۰ - ۲۱). این دنیایی است که ما در آن زندگی می‌کنیم: دنیایی که تا آخر با خدا مقاومت می‌کند؛ دنیایی که می‌خواهد «خدایان» خودش را بسازد و خود معیارهای رفتارش را تعیین کند.

۲۰۰ میلیون (۱۶): تعداد بسیاری زیاد بود، و حتماً عدد آن به یوحنا گفته شده بود. او نمی‌توانست همهٔ آنها را بشمارد. خدا همواره نیروهای عظیمی را در اختیار دارد.

۱۰ - ۱۱ : ۱۳ . فاصله؛ کتابچه و دو شاهد

بین کرناهای ششم و هفتم، همچون بین مهرهای ششم و هفتم، فاصله‌ای وجود دارد. خدا داوری نهایی خود را به تأخیر می‌اندازد، ولی نه برای همیشه (۶-۷). فرشتهٔ پر جلال پیامی برای جهان دارد که آن را به یوحنا می‌دهد - پیامی که برای او که مسیحی است «شیرین» است (۹؛ و ارمیا ۱۵ : ۱۶؛ حزقیال ۳ : ۱ - ۳). ولی یوحنا از پیام تلخی که باید به ردکنندگان خدا بدهد، لذتی نمی‌برد.

تفسیر باب ۱۱ دشوار است. یوحنا سمبولهای خود را از حزقیال ۴۰ - ۴۱ (پیدایش هیکل) و زکریا ۴ (درختان زیتون) می‌گیرد. پیمایش (اندازه‌گیری)، نشانهٔ محافظت و توجه خدا از قوم خودش است. دو درخت زیتون نشان دهندهٔ کلیسا است که تا پای مرگ وفادار می‌ماند. (طبق شریعت عهد عتیق، حداقل دو شاهد می‌بایست بر واقعه‌ای شهادت دهند - تثنیه ۱۹ : ۱۵). نیروهای ضد خدایی متعلق به «وحش» شیطانی با آن دو شاهد می‌جنگند و قدرت دارند تا بکشند و بدنام کنند، ولی نمی‌توانند مانع از پیروزی آنها شوند.

۱۰ : ۴، به یوحنا فرمان داده می‌شود که چه بنویسد. همهٔ آنچه را که او می‌بیند، برای اطلاع عموم نیست.

چهل و دو ماه (۱۱ : ۲): برابر است با ۱۲۶۰ روز (۳)، و «یک زمان (۱ سال)، دو زمان (۲ سال) و نصف زمان (۶ ماه)» (۱۲ : ۱۴). ممکن است این عدد از مدت جبر و ظلم آنتیوخوس اپیفانس در اورشلیم، یا ۴۲ اردوی اسرائیل در بیابان گرفته شده باشد. اما مدت زمان دقیق این داوری به اندازهٔ این واقعیت که خدا محدودیت مشخصی برای آن قائل شده، اهمیت ندارد.

سدوم و مصر (۱۱ : ۸): مظاهر شرارت و ظلم. به نظر می‌رسد منظور از «شهر عظیم» اورشلیم باشد، ولی به احتمال قوی‌تر در اینجا نیز همچون در اواخر کتاب مکاشفه، منظور از آن، شهر بشر سرکش است.

۱۱ : ۱۴ - ۱۹ . کرنای هفتم

کرنای هفتم پایان را اعلام می‌کند. عیسی سلطنت می‌کند: جهان محل حکومت او است. حمد بر

نام خدا! صندوق عهد که روزگاری در مقدس‌ترین و غیرقابل دسترس‌ترین نقطهٔ هیکل مخفی بود، اکنون در معرض دید همگان است (۱۹). راه ورود به حضور خدا کاملاً باز است.

بابهای ۱۲ - ۱۴. رؤیاهای مربوط به زحمات کلیسا

۱۲. زن و اژدها

یوحنا برای کلیسایی می‌نوشت که تحت جفا بود، و این بابها پر از تشویق‌های دلگرم کننده هستند. زن (۱؛ مقایسه کنید با ۳:۱۷ به بعد) نشانهٔ قوم برگزیدهٔ خدا است، که از او، اول ماشیح (۵)، و بواسطهٔ او کلیسا (۱۷) متولد شدند. اژدهایی که می‌خواهد نابود کند، خود شیطان است (۹). آیات ۷-۱۲ یادآور این واقعیت هستند که نزاعی که مسیحیان در آن گرفتار هستند، بخشی از یک جنگ عظیم‌تر است (افسسیان ۶: ۱۱ - ۱۲).

پیام اصلی روشن است. گرچه شیطان قوی و نیرومند است - و حملاتش شدید - ولی زمان او کوتاه است. مسیح قدرتمندتر از اوست: مسیحیان می‌توانند بر او غلبه کنند. سرنوشت او نابودی است و عاقبت کلیسا، پیروزی. قوم خدا در هر زمان و مکانی تحت محافظت مطلق خدا قرار دارند.

۱۳. دو وحش

وحشی که از دریا برمی‌آید (دریا در ذهنیت یهودی جای شریری است)، موجود مرکبی است از چهار حیوان دانیال ۷، که نشان دهندهٔ امپراطوریهای پی در پی جهانی هستند. این وحش با تاجها و شاخهایش (حاکمیت و قدرت)، و تمرد آشکارش از خدا، نشانهٔ دولتهای مستبد ضد خدا است. او از شیطان قدرت می‌گیرد (۲ و ۴) و ظاهراً شکناناپذیر است (۳). به استثنای مسیحیان، همهٔ جهان را فریب می‌دهد (۸).

وحش دوم - یعنی برهٔ دروغین که با صدای شیطان سخن می‌گوید (۱۱)- نشانهٔ مذهب تأیید شده و تحت حاکمیت دولت است. در آیات ۱۶: ۱۳ و ۱۹: ۲۰ به عنوان «نبی کاذب» معرفی شده است. او از نبی واقعی تقلید می‌کند و پرستش مردم را منحرف می‌کند. خودداری از پرستشی که او تعیین می‌کند، برای برخی از مردم به قیمت جان (۱۵) و برای دیگران از دست دادن ضروریات زندگی (۱۷) تمام می‌شود. از نظر یوحنا این دو وحش، عبارت بودند از: امپراطوری روم و پرستش امپراطور. ولی در هر عصری - از جمله عصر خود ما - مصداقهای دیگری برای دو وحش وجود دارند.

چهل و دو ماه (۵): به شرح مربوط به ۱۲:۱۱ مراجعه کنید.

نشان (۱۷): نشان دهنده مالکیت و پذیرش حاکمیت وحش است. مردم یا «نشان» دنیا را بر خود دارند یا «مُهر» خدا را - و این علامت‌ها دیده می‌شود (۱۶؛ ۳:۷).

عدد (۱۷ - ۱۸): بسیاری کوشیده‌اند این عدد را به یک فرد نسبت دهند (مثل نرون قیصر)، چراکه

در جهان باستان، حروف الفبا به عنوان عدد نیز بکار می‌رفتند. اما کلید این مسأله احتمالاً در سمبول اعداد است: عدد شش «یک عدد انسانی» و عدد بشریت است. هر چند بار نیز که تکرار شود، از هفت که عدد خدا است، کمتر است. مهم نیست که «وحش» چقدر قدرتمند است، در هر صورت خدا نیست.

۱۴. شادی نجات یافتگان؛ درو

این باب تضاد زیادی با بابهای ۱۲ و ۱۳ دارد. قوم خدا باید انتظار دشمنی سختی را در جهان داشته باشند. اما در ملکوت خدا، ماجرا بر خلاف این است (آیات ۹ - ۱۱ را با ۱۳ : ۱۵ - ۱۷ مقایسه کنید). دنیا خود را بر خلاف خدا برمی‌افرازد؛ و خدا خود را بر ضد شریر. خدا انجیل جاودانی را به انسانها تقدیم می‌کند (۶)؛ حتی عظیم‌ترین قدرتهای جهانی مرتتی هستند (۸). در نهایت، عدالت مطلق حکمفرما خواهد شد. آنچه نیکوست، به صورت زیبایی درو می‌شود و آنچه از شریر است، کاملاً نابود خواهد شد (۱۳ - ۲۰).

آیات ۳ - ۴: به شرح مربوط به ۴:۷ مراجعه کنید. در هیچ کجای کتاب‌مقدس گفته نشده که آمیزش جنسی بخودی خود آلوده کننده است، یا اینکه تجرد، روحانی‌تر از ازدواج است. در این صورت آیهٔ ۴ به کسانی اشاره می‌کند که به خدا وفادار هستند. انبیاء مکرراً از این زبان مجازی استفاده می‌کنند: اسرائیل بت پرست، «فاحشه» و «زناکار» است. «نوبر»ها بخشی از درو جهانی هستند که به خدا تعلق دارند.

بابل (۸): به شرح مربوط به باب ۱۷ مراجعه کنید.

کسی مثل پسر انسان (۱۴): از آنجا که این موجود تحت فرمان است (۱۵)، باید یک فرشته باشد و نه خود مسیح.

۱۶۰۰ تیر پرتاب (۲۰): هر تیر پرتاب حدود ۳۰۰ کیلومتر طول داشت. اما روشن است که ۱۶۰۰ تیر پرتاب نیز یک عدد سمبولیک است - ۴ (که نشانهٔ زمین است) ×۴×۱۰×۱۰×۱۰ یعنی نابودی کامل شریران در تمام زمین.

بابهای ۱۵ - ۱۶. هفت بلای آخر

بلایای عظیم تاریخ بشر هشداری هستند از مصیبت‌های کامل و نهایی که بر افرادی نازل می‌شوند که نمی‌خواهند بشنوند. بلایایی که یوحنا در اینجا توصیف می‌کند، به روشنی یادآور بلایایی هستند که در زمان خروج بر مصر نازل شدند. ولی پیش از آن، شاهد شادی و امنیت قوم خدا هستیم. قوم خدا در معرض این مصیبتهای وحشت‌آور نهایی که مستقیماً برای شریران فرستاده می‌شوند (۱۶ : ۲، ۹، ۱۱)، قرار نمی‌گیرند. در مکاشفه بارها آسمان به عنوان مکان سرود خواندن نشان داده شده است - نه سرود خوانی بی‌پایان و ماتم زده و بر حسب وظیفه، بلکه سرودهای خود جوش. در آسمان زندگی

آنقدر خوب است و مردم چنان خوشحال و آسوده خاطر هستند که نمی‌توانند از سرود خواندن اجتناب کنند. ستایش بطور طبیعی می‌جوشد.

سرود موسی (۳:۱۵): شادی عظیم پس از عبور از دریای سرخ (خروج ۱۵). هر دو سرود، سرودهای نجات و آزادی هستند.

۱۶ : ۱۲ ، رود فرات، دنیای متمدن را از قبایل بربر آن سوی رود، جدا می‌کرد.

حارمجدون (۱۶): تپهٔ مجدو، قلعهٔ معروف در حاشیهٔ دشت یزرعیل که از گذرگاهی که از رشته کوه کرمل می‌گذشت، محافظت می‌کرد. این نام که صحنهٔ جنگهای بسیاری بوده، اکنون بر خود جنگ نهاده می‌شود.

شهر بزرگ ... بابل بزرگ (۱۹)، به شرح مربوط به باب ۱۷ مراجعه کنید.

بابهای ۱۷ - ۲۰. پیروزی نهایی خدا

۱۷ - ۱۹ : ۵. سقوط بابل

انبیای عهد عتیق بارها شهر واقعی بابل را آنچنان محکوم کردند (به آیات مرجع زیر توجه کنید) که این شهر به عنوان مظهر تکبر انسانی و خودستایی شناخته شد. از نظر یوحنا و خوانندگانش، منظور از بابل، آن فاحشهٔ تجمل پرست، روم یا شهر هفت تپه بود (به آیهٔ ۹ مراجعه کنید) - روم نازپرورده و رو به زوال؛ شهری که در آن مسیحیان برای تفریح مردم جلوی شیرها افکنده یا زنده زنده سوزانده می‌شدند؛ روم، چاه متعفن امپراطوری. ولی هر عصری «بابل» مخصوص خود را دارد، که تجلی طمع و تجمل و لذاتی است که انسانها را از خدا دور می‌کنند. چیزهای که وعدهٔ بسیار می‌دهند ولی در عمل هیچ نمی‌دهند. و بابل، این مظهر همهٔ فریب‌ها، محکوم به نابودی است!

باب ۱۸ با توصیف سقوط بابل، منعکس کنندهٔ روح و زبان همهٔ نبوتهای «سقوط» عهد عتیق است. (اشعیاء ۱۳ - ۱۴ ، ۲۴ ؛ ارمیاء ۵۰ - ۵۱ ؛ حزقیال ۲۶ - ۲۸). این اعلام نهایی و جامع سرنوشت هر قدرتی در همهٔ اعصار است که از شرارت فربه می‌شود و با انسانها به عنوان کالاهای قابل خرید و فروش رفتار می‌کند (۱۳). قوم خدا وسوسه می‌شوند که با دنیا سازش نمایند. ولی از آنها خواسته شده تا موضع سازش ناپذیر خود را حفظ کنند (۴). آنها حق خود را خواهند یافت. عدالت اجرا خواهد شد. این امر قطعی است، و حتی می‌توان گفت که هم اکنون واقع شده است. بابل سقوط کرده است.

بود و نیست (۱۷ : ۸): گاهی اوقات نیروهای شریر در طول تاریخ بشر با هیاهو فعالیت می‌کنند؛ و گاهی به زیرزمین می‌روند - اما همیشه باز می‌گردند.

هفت پادشاه (۱۷ : ۱۰)، اینها ممکن است امپراطوران یا امپراطوری‌ها باشند.

ده پادشاه (۱۲:۱۷): گاهی به عنوان امپراطوران روم در نظر گرفته می‌شوند، ولی یوحنا از ائتلافی

در آینده سخن می‌گوید.

۱۹ : ۲ - ۳ : این انتقام جویی صرف یا خوشحالی از سرنوشت شوم دیگران نیست. قوم خدا زندگی خود را بر حقیقت و عدالت خدا استوار کرده‌اند. آنها از مشاهدهٔ سقوط شرارت ستیزه‌جو و ناتوبه‌کار شادی می‌کنند.

۱۹ : ۶ - ۱۰ . جشن عروسی مسیح و عروسش کلیسا

یوحنا صحنهٔ زیبایی را به تصویر می‌کشد. پیراهن عروسی عروس از همهٔ اعمال واقعی مسیحی بافته شده که خود خداوند از آنها لذت می‌برد.

۱۹ : ۱۱ - ۲۱ . مسیح پیروز

آن دو خدمتگزار شیطان و متحدینشان گرفتار و نابود می‌شوند - در یک جنگ بدون اسلحه یا ستیز؛ قدرت مسیح چنین عظیم است.

یک نام (۱۲): به شرح مربوط به ۱۷:۲ مراجعه کنید.

۲۰ . ریشه کن شدن شرارت؛ سقوط شیطان؛ داوری نهایی

بحث و جدلهای فراوانی در مورد مفهوم این باب -که شامل تنها ذکر کتاب‌مقدس در مورد «سلطنت هزار ساله» است - صورت گرفته است. ولی نخست به موارد روشن بپردازیم.

یوحنا شیطان را تحت کنترل شدید خدا می‌بیند (۱ - ۳). او مشاهده می‌کند که ارواح شهیدان و نه همهٔ مسیحیان (این برای کلیسای اولیهٔ تحت جفا اهمیت دارد)، قیام می‌کنند تا ۱۰۰۰ سال با مسیح سلطنت کنند (۴ - ۶). در پایان این دوره، نیروهای شریر گرد هم می‌آیند تا به قوم خدا حمله کنند، ولی کاملاً نابود می‌شوند - حتی شیطان و دو خدمتگزارش (۷-۱۰). علاوه بر این، یک قیام عمومی نیز وجود دارد که در آن هر فرد در برابر خدا می‌ایستد و برحسب اعمال خودش داوری می‌شود. در اینجا حکم زندگی یا مرگ صادر می‌شود. و برای کسانی که زنده می‌مانند دیگر مرگی در کار نخواهد بود (۱۱-۱۵).

در مورد جزئیات باید محتاط بود. در اینجا نیز می‌توان از همان قواعد تفسیر استفاده کرد که در مورد بقیهٔ قسمتهای کتاب بکار رفته‌اند (به شرح ابتدای کتاب مراجعه کنید). پرداختن به این سؤال که این سلطنت در «کجا» صورت می‌گیرد، یا تهیهٔ یک جدول زمانی از وقایع کتاب، موجب از دست دادن روح کتاب مکاشفه می‌شود. عقیده به یک هزارهٔ زمینی، متعلق به عهد عتیق است و نه عهد جدید. پطرس از «آسمانهای تازه و یک زمین تازه» سخن می‌گوید. یوحنا سخنی از مکان به میان نمی‌آورد (در جای دیگر کتاب مکاشفه، تخت‌ها در آسمان قرار دارند، باب ۴). و نیز در مورد زمان، یا ارتباط همهٔ اینها به بازگشت مسیح چیزی نمی‌گوید.

۱۰۰۰ سال (۲): اعداد دیگر کتاب مکاشفه سمبولیک هستند. ۱۰۰۰ سال آنقدر طولانی است که حاکمیت کامل خدا را بر شیطان نشان می‌دهد، و از جفاهای زمینی شهیدان بسیار بیشتر است.

جوج و ماجوج (۸): به شرح مربوط به حزقیال ۳۸ مراجعه کنید.

شهر محبوب خدا (۹): جماعت قوم خدا در تضاد با «شهر بزرگ» بابل.

بابهای ۲۱ - ۲۲: ۵. دنیای جدید خدا

عصر جدید، که در آن همهٔ شرارت از میان رفته و مرگ نابود شده است، چگونه است؟ آنچه یوحنا توصیف می‌کند، آسمان بر روی زمین است. حیات تازه، یک روز عروسی طولانی و بی‌دغدغه برای همهٔ قوم خدا است - یعنی شادترین و سرورآمیزترین زمان قابل تصور. و هیچ چیز این شادی را زایل نمی‌کند: نه اندوه، نه درد، نه جدایی از محبوبان، و نه حتی شب. چرا که خدا همواره آنجاست. او نزدیک است. دیگر اثری از گناه، چه در درون یا بیرون انسان نیست تا ما را پایین بکشاند، رابطهٔ عالی ما را خدشه‌دار کند، یا ما را شرمگین سازد. شهرهای جهان دارای ثروت و زیبایی هستند، ولی همهٔ آنها در برابر حشمت و جلال و درخشش شهر قوم خدا هیچ هستند. در آنجا صلح و آزادی و امنیت حکمفرما است. اینها همه بی‌نهایت گرانبها و بی‌نهایت ارزشمند است.

۱۲/۰۰۰ تیر پرتاب (۲۱: ۱۶): ۲۴۰۰ کیلومتر. ولی نباید این عدد را به معنی حقیقی آن تفسیر کرد. این عدد عبارت است از ۱۲×۱۰۰۰ (به قسمت مربوط به ۴:۷ و ۱۴:۲۰ مراجعه کنید). بر روی زمین قوم خدا اندک و پراکنده به نظر می‌رسند. اما آنها بخشی از یک جامعهٔ گسترده - یک شهر آسمانی عظیم - هستند.

۲۱: ۱۹ - ۲۰، فهرست جواهرات، نشان دهنده همان جواهراتی است که بر سینه بند کاهن اعظم قرار داشتند تا نمایندهٔ اسرائیل باشند.

۲۲: ۲، انسان سقوط کرده به «درخت حیات» دسترسی نداشت (پیدایش ۳: ۲۲ - ۲۴). اکنون حکم تغییر یافته است. انسان نجات یافته دیگر هرگز از آزادی خود سوء استفاده نخواهد کرد.

باب ۲۲: ۶ - ۲۱. خاتمه

بیانات آخر شاید کمی پراکنده باشند، ولی از شور و حرارت چیزی کم ندارند. یوحنا واقعیت آنچه را که نوشته، تأیید می‌کند. او با شدیدترین اصطلاحات زمان خودش، بر علیه تحریف محتویات کتاب هشدار می‌دهد. کلمات آخر او حاکی از اضطرار و اشتیاق است. وقایعی که او از آنها سخن گفته بزودی رخ خواهند داد. آمدن مسیح قریب‌الوقوع است. انسانها در حالات و رفتار خود باقی خواهند

ماند. امکان تغییر وجود نخواهد داشت. در نهایت، آنها که نجات نیافته‌اند، از دست خواهند رفت؛ آنانی که وارد حیات ابدی و حضور خدا نمی‌شوند، برای همیشه دور کرده خواهند شد. پس، «هر که تشنه باشد بیاید» و «از آب حیات بگیرد» که «بی‌قیمت است.»